ترجمه تفسیر روایی البرهان

جلد دوم

علامه سید هاشم بحرانی

متوفی ۱۱۰۷ هجری قمری

با مقدمه ابوالحسن عاملی نباطی فتونی

از مشاهیر قرن دوازدهم هجری

مترجمان دکتر رضا ناظمیان، دکتر علی گنجیان و دکتر صادق خورشا

کتاب صبح

بسم الله الرحمن الرحيم

ترجمه تفسیر روایی البرهان

علامه سید هاشم بحرانی

متوفی ۱۱۰۷ هجری قمری

جلد دوم: سوره حمد و بقره

مترجمان: دکتر رضا ناظمیان، دکتر علی گنجیان و دکتر صادق خورشا
(اعضای هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبایی)

کتاب صبح

سرشناسه: بحرانی، هاشم بن سلیمان، - ۱۱۰۷ق.
عنوان قراردادی: البرهان فی تفسیرالقرآن .فارسی
مرآه‌الانوار و مشکاه‌الاسرار فی تفسیرالقرآن .فارسی
عنوان و نام پدیدآور: ترجمه تفسیر روایی البرهان / نویسنده هاشم بحرانی ؛ مترجمان رضا ناظمیان، علی گنجیان و صادق خورشا.
مشخصات نشر: تهران: کتاب صبح: نهاد کتابخانه‌های عمومی کشور، ۱۳۸۸ -
مشخصات ظاهری: ج.
شابک: ۱۶۰۰۰۰ ریال : دوره : ۲-۲۲-۶۶۹۸-۹۶۴-۹۷۸ ؛ ۱۹۵۰۰۰ ریال : ج.۱ : ۵-۲۱-۶۶۹۸-۹۶۴-۹۷۸ ؛ ج.۲ ۹-۲۳-۶۶۹۸-۹۶۴-۹۷۸ :
وضعیت فهرست نویسی: فیپا/ یادداشت : کتابنامه.
مندرجات : ج.۱. مقدمه تفسیر البرهان/ تالیف ابوالحسن‌ابن‌محمدطاهر عاملی نباطی‌فتونی.- ج.۲. سوره حمد و بقره
موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۲ق./ شناسه افزوده : ناظمیان، رضا، ۱۳۴۱ -، مترجم/ شناسه افزوده : گنجیان خناری، علی، ۱۳۴۷ -، مترجم/ شناسه افزوده : خورشا، صادق، ۱۳۳۳ -، مترجم/ شناسه افزوده : شریف، ابوالحسن بن محمدطاهر، - ۱۱۳۸ق. . مرآه‌الانوار و مشکاه‌الاسرار فی تفسیرالقرآن/ شناسه افزوده : نهاد کتابخانه‌های عمومی کشور
رده بندی کنگره : BP۹۷/۳/ب۳ب۴۰۴۱۱۱۳۸۸/ رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۲۶
شماره کتابشناسی ملی : ۲۵۷۶۰۹۱

نام کتاب : ترجمه تفسیر روایی البرهان
جلد دوم: تفسیر سوره حمد و بقره
مؤلف: علامه سید هاشم بحرانی
مترجمان: دکتر رضا ناظمیان، دکتر علی گنجیان و دکتر صادق خورشا
ناشر: کتاب صبح با همکاری نهاد کتابخانه های عمومی سراسر کشور
نوبت چاپ: دوم ۱۳۸۹ همراه با ویرایش و صفحه آرایی جدید
شمارگان: ۴۰۰۰ نسخه
لیتوگرافی، چاپ و صحافی: اسوه
شابک: ۹_۲۳_۶۶۹۸_۹۶۴_۹۷۸
شابک دوره: ۲-۲۲-۶۶۹۸-۹۶۴-۹۷۸

کتاب صبح: تهران ـ سهروردی شمالی ـ خیابان خرمشهر ـ شماره ۱۴ ـ طبقه دوم
صندوق پستی: ۱۵۸۱۵/۳۵۹۴ تلفن: ۸۸۵۰۱۳۳۰ ـ ۰۹۱۹۶۱۴۸۳۰۶
www.ketabroom.ir
Email:ketabesobh@gmail.com

قیمت : ۱۸۰۰۰۰ ریال قیمت دوره ۹ جلدی: ۱۶۰۰۰۰۰ ریال

فهرست مطالب

زندگینامه علامه بحرانی

علامه سید هاشم بن سلیمان بن اسماعیل بن عبد الجواد بن سلیمان بن ناصر موسوی کتکانی توبلی بحرانی از نوادگان سید مرتضی علم الهدی است که نسب او به امام موسی بن جعفر کاظم علیه السلام می‌رسد.

او در بحرین متولد شد؛ اما سیره نویسان سال تولد، روز و طول عمر او را که قسمت اعظم آن، صرف تألیف و تصنیف شد ذکر نکرده اند؛ اما براساس آن چه در کتب شرح احوال آمده است او از دانشمندان قرن یازدهم و از معاصرین شیخ حر عاملی صاحب وسائل‌الشیعه است. او دروس ابتدایی را نزد پدرش و یکی از دانشمندان بحرین خواند، سپس به نجف اشرف رفت و نزد بزرگترین علما، فقها و اهل حدیث شاگردی کرد. از جمله این علما شیخ فخر الدین طریحی نجمی صاحب کتاب مجمع البحرین بود؛ سپس به خراسان رفت و در جمع بزرگترین دانشمندان آن دیار قرار گرفت. هم چنین برخی از علما هم چون شیخ حر عاملی و دیگران نزد او علم آموختند. پس از آن به زادگاهش بازگشت و جایگاه اجتماعی برجسته‌ای در کشورش به دست آورد و به امر قضاوت و داوری پرداخت. در نتیجه، مورد توجه حکام و قدرتمندان قرار گرفت. دیگر اقشار مردم نیز به او احترام می‌گذاشتند و دستوراتش را اجرا می‌کردند. او فردی باتقوا و پرهیزکار بود که از بیان سخن حق دریغ نمی‌کرد و در راه خدا از سرزنش کننده‌ای نمی‌هراسید.

شیخ یوسف بحرانی در کتاب لؤلؤة البحرین گفته است: سید، مردی فاضل، راوی حدیث، گردآورنده و پژوهشگر اخبار و روایات بود. او کتاب‌های متعددی را تألیف کرده است که نشان دهنده قدرت پژوهش و گستردگی اطلاعات اوست. علامه بحرانی، فردی پرهیزکار بود که به شدت از حکام ستمگر و سرکش دوری می‌جست.

شیخ حر عاملی گفته است: سید، مردی فاضل، عالم، ماهر، دقیق، فقیه و عالم به علم تفسیر و زبان عربی و علم رجال بود. او کتابی در تفسیر قرآن دارد که من آن را دیده‌ام و از آن روایت کرده‌ام.

سید در اعیان گفته است: او از بزرگان علم بود، که به خاطر مهارت بالا و اطلاعات بسیارش در میان گذشتگان و آیندگان نظیری ندارد. حتی علامه مجلسی نیز به پای او نمی‌رسد. زیرا علامه بحرانی به کتاب‌هایی مراجعه کرده است که در بحار

هیچ نامی از آنها برده نشده است.

شیخ عباس قمی گفته است: سید در قداست و تقوا به درجه‌ای رسیده بود که مانندی نداشت. صاحب جواهر گفته است: اگر معنای عدالت، ملکه موجود در درون باشد و حسن ظاهری مدنظر قرار نگیرد، در هیچ کس نمی‌توان حکم به عدالت کرد، مگر اشخاصی چون مقدس اردبیلی و سید هاشم بحرانی.

تألیفات علامه بحرانی

میرزا عبد الله افندی بیش از ۷۵ تألیف بزرگ و کوچک و متوسط برای سید هاشم بحرانی ذکر کرده است که بیشتر آنها در زمینه علوم دینی است و برخی از آنها را ذکر می‌کنیم: ۱- تفسیرالبرهان ۲- غایة المرام فی حجة الخصام فی تعیین الامام عن طریق الخاص و العام. ۳- الیتیمة والدرة الثمینة. ۴- مدینة المعاجز. ۵- معالم الزلفی فی معارف النشأة الأولی و الأخری. ۶- المحجة فیما نزل فی القائم الحجة. ۷- مصابیح الأنوار فی بیان معجزات النبی المختار. ۸- کشف المهم فی طریق خبر غدیر خم. ۹- حلیة الأبرار فی فضائل محمد صلی الله علیه و آله و آله الأطهار علیهم السلام. ۱۰- الإنصاف فی النّص علی الأئمة الاثنی عشرالأشراف.

وفات و آرامگاه وی

شیخ یوسف بحرانی در لؤلؤة البحرین (ص ۶۴) گفته است که ایشان در روستای نعیم در منزل شیخ عبد الله بن شیخ حسین بن علی بن کنبار درگذشت؛ زیرا وی با دختر شیخ علی بن شیخ عبد الله مذکور ازدواج کرده بود. بدن مطهرش به روستای توبلی منتقل شد و در مقبره ماتینی از مساجد مشهور روستا به خاک سپرده شد.

قبر وی مزار معروفی است. درگذشت وی در سال ۱۱۰۷ بود. برخی از شیوخ، درگذشت او را چهار سال بعد از وفات شیخ محمد بن ماجد ذکر کرده‌اند که در این صورت، درگذشت وی در سال ۱۱۰۹ خواهد بود.[۱]

---

۱. این مطلب از قلم آقای حسین اعلمی به نقل از متن عربی تفسیر البرهان ترجمه شده است.

مقدمه مؤلف

ستایش از آن پروردگار جهانیان است، بزرگوار است خدایی که قرآن را بر بنده‌اش محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد تا هشدار دهنده‌ای برای جهانیان باشد. آن که ملک آسمان ما و زمین از آن اوست، فرزندی نگیرد و شریکی در ملک نپذیرد، او خالق هر چیز است و برای هر چیز اندازه‌ای قرار داد، خداوند فرموده است: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا* وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا»[1] [ای پیامبر ما تو را (به سمت گواه و بشارتگر و هشدار دهنده فرستادیم* و دعوت‌کننده به سوی خدا به فرمان او و چراغی تابناک] و فرموده است: «وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا»[2] [و برای تو مثلی نیاوردند مگر آن که (ما) حق را با نیکوترین بیان برای تو آوردیم].

و سلام و صلوات بر محمد، فرستاده برگزیده‌اش و بر وصیّ و جانشین او علی بن ابی طالب علیه السلام، آن که او را جانشین و پشتیبان خود قرار داد و سلام و صلوات بر خاندان معصومش، ائمه اطهار که خداوند هرگونه پلیدی را از آنها زایل نمود و آنها را پاک و مطهر قرار داد. آن که آنها را دوست بدارد، نجات می‌یابد؛ و آن که با آنان دشمنی بورزد، به عذاب جهنم گرفتار خواهد شد.

شرف قرآن و شأن والای آن، علم سرشار و براهین روشن آن، بر اهل اسلام و ایمان پنهان نیست. قرآن هدف نهایی، رشته‌ای محکم، بزرگترین دستاویز و والاترین مقصود و روشن‌ترین راه است؛ هر کس به آن تمسک جوید نجات می‌یابد، و هر کس از آن سرپیچی کند، گمراه می‌شود؛ کتابی که آموختن، تلاوت و تفکر در معانی آن حیات بخش است، و علم به آن و عمل به دستوراتش، رهایی از گرفتاری‌هاست. اما عقل انسان‌ها به اسرار تأویل آن راه نمی‌یابد و ذوق سرشار به

۱- احزاب/ ۴۵-۴۶.
۲- فرقان/ ۳۳.

نور حقایق پنهان در آن دست نمی‌یابد؛ به همین سبب مردم در تفسیر و تأویل آن اختلاف دارند و هر کس به اقتضای دین خود آن را به گونه‌ای تفسیر کرده است و براساس مکاتب و اعتقاد خویش، طریقی را برگزیده است و هر گروهی به آن چه دارند، خرسندند. آنها به ائمه اطهار که اهل قرآن و تفسیر هستند مراجعه نکردند؛ همان‌ها که خداوند جلیل و بزرگوار در حق آنها فرموده است: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اللّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»[1] [با آن که تاویلش را جز خدا و ریشه‌داران در دانش کسی نمی‌داند].

نه غیر از آنها، آنها کسانی هستند که به آنها علم عطا شد؛ آنها اولوالامر و اهل استنباط و اهل قرآنند؛ کسانی که مردم موظف شده‌اند سؤالات خویش را از آنان بپرسند.

چه کسی جز آنها قرآن را جمع‌آوری می‌کند؟ و چه کسی غیر از آنها به تنزیل و تأویل قرآن احاطه دارد؟ امام باقر علیه السلام در حدیثی فرمودند: هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند که ظاهر و باطن قرآن را جمع کرده است، مگر اوصیای الهی.[2]

در حدیث دیگر از جابر نقل شده است که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمایند: هر کس از مردم ادعا کند که قرآن را عیناً همان طور که خداوند نازل کرده، جمع‌آوری کرده است، دروغ می‌گوید. هیچ کس جز علی بن ابی طالب و ائمه علیهم السلام پس از او، قرآن را همان طور که خداوند نازل کرده، جمع‌آوری و حفظ نکرده است.[3]

در حدیثی از امام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام آمده است که عبد الله بن عباس نزد ایشان آمد و از تفسیر قرآن سؤال کرد پس او را به شب وعده داد؛ هنگامی که نزد او آمد گفت: ابتدای قرآن چیست؟ فرمود: سوره حمد؛ گفت: ابتدای سوره حمد چیست؟ فرمود: بسم‌الله؛ گفت: ابتدای بسم‌الله چیست؟ فرمود: بسم؛ گفت: ابتدای بسم چیست؟ فرمود: باء. سپس امام علیه السلام تمام طول شب از باء سخن می‌گوید؛ هنگامی که صبح نزدیک شد فرمود: اگر شب ادامه می‌یافت، ما نیز ادامه می‌دادیم. امام علی علیه السلام در حدیث دیگری فرمود: اگر

۱- آل‌عمران/ ۷.
۲- بصائر الدرجات، ص ۱۹۱، ح ۱.
۳- بصائر الدرجات، ص ۱۹۱، ح ۲.

می‌خواستم می‌توانستم چنان فاتحة‌الکتاب را تفسیر کنم که بار[1] هفتاد شتر شود.[2]

امام باقر علیه السلام در تفسیر سوره اخلاص می‌فرمایند: اگر برای علمی که خداوند عز و جل به من ارزانی داشته است، کاتبی را می‌یافتم توحید و اسلام و ایمان و دین و شریعت‌های خداوند بی‌نیاز را منتشر می‌کردم. چطور می‌توانم این کار را انجام دهم در حالی که جدم امیر مؤمنان علیه السلام کاتبی برای علمش نیافت تا جایی که بر بالای منبر آه می‌کشید و می‌فرمود: از من سؤال کنید، پیش از آن که مرا از دست بدهید؛ در درون من علم عظیمی است که قابل شمارش نیست و محدود نمی‌شود و من از جانب خدا برای شما حجتی تام هستم. پس «لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ»[3] (مردمی را که خدا بر آنان خشم رانده به دوستی مگیرید آنها واقعا از آخرت سلب امید کرده‌اند همان گونه که کافران اهل گور قطع امید نموده‌اند)

امیر مؤمنان علی علیه السلام خطاب به مردی فرمود: بپرهیز از این که قرآن را تفسیر به رأی کنی! بلکه باید آن را از علما فراگیری؛ چرا که بسیاری از آیات هستند که شبیه کلام بشرند؛ در حالی که قرآن کلام خداست و تأویل آن مانند کلام بشر نیست؛ همان طور که هیچ یک از مخلوقات شبیه او نیست، عمل خداوند بزرگوار و متعال به هیچ یک از اعمال بشر شباهت ندارد و کلام خداوند نیز به کلام انسان‌ها شباهتی ندارد. کلام خداوند متعال، صفت اوست و کلام بشر، اعمال آنهاست، پس کلام خداوند را به کلام بشر، تشبیه مکن که در این صورت، هلاک و گمراه می‌شوی.[4]

امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند به پیامبرش تنزیل و تأویل را آموخت؛ و پیامبر صلی الله علیه و آله آن را به علی علیه السلام آموخت. امام باقر علیه السلام به قتاده که در تفسیر آیه‌ای اشتباه کرده بود، فرمود: ای قتاده! قرآن را تنها کسی می‌شناسد که در قرآن مورد خطاب واقع شده است.[5] امام باقر علیه السلام در حدیث دیگری فرمود: هیچ چیز از عقل انسان به تفسیر قرآن دورتر نیست! ابتدای

۱- وقر: بار سنگین (لسان العرب- ماده و قر)
۲- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۴۳.
۳- توحید صدوق، ص ۹۲، و آیه ۱۳ از سوره ممتحنه.
۴- توحید صدوق، ص ۲۶۴، ح ۵.
۵- کافی، ج ۸، ص ۳۱۲، ح ۴۸۵.

آیه قرآن در یک موضوع و وسط آن در موضوع دیگر و انتهای آن نیز در موضوعی متفاوت، نازل می‌شود، سپس فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»[1] [خدا فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان (پیامبر) بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند] یعنی از آغاز جاهلیت.[2]

از عبد الرحمن بن حجّاج نقل شده است: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: چقدر عقل انسان‌ها از تفسیر قرآن دور است![3] و از جابر است که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: ای جابر! قرآنی باطنی دارد و آن باطن نیز ظاهری دارد، سپس فرمود: ای جابر! هیچ چیز مانند تفسیر قرآن از عقل و فهم انسان‌ها دور نیست. ابتدای آیه قرآن در یک موضوع و وسط آن در موضوعی دیگر و آخر نیز در موضوعی متفاوت نازل شد است. قرآن، کلام به هم پیوسته‌ای است که به شکل‌های مختلفی تفسیر می‌شود.[4]

امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس آیه‌ای از قرآن را تفسیر به رأی کند، کفر ورزیده است.[5] از مرازم نقل شده که امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی قرآن را بیان روشنی برای هر چیز قرار داد؛ به طوری که خداوند هیچ یک از احتیاجات بندگان را رها نکرده است و هیچ بنده‌ای نمی‌تواند بگوید: ای کاش، این مطلب در قرآن وجود داشت؛ زیرا همه چیز در قرآن آمده است.[6]

از عمر بن قبیس نقل شده که امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی، هر چیزی را که امت به آن نیاز داشته، در قرآن آورده و آن را برای فرستاده‌اش محمد صلی الله علیه و آله بیان نموده است؛ برای هر چیزی اندازه‌ای قرارداد و دلیلی که بر آن دلالت کند و برای هر کس که از این مرز و اندازه، تجاوزکند، حدّی قرار داد.[7]

۱- احزاب / ۳۳.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۷.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۷، ح ۵.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۲، ح ۲؛ محاسن برقی، ص ۳۰۰، ح ۵.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۹، ح ۶.
۶- محاسن برقی، ص ۲۶۷، ح ۳۵۲.
۷- در تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۷، ح ۱۳ این جمله نیز آمده است: که امت تا روز قیامت به

از معلّی بن خنیس نقل شده که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ امری نیست که دو نفر در آن اختلاف داشته باشند مگر آن که اصل آن در قرآن وجود دارد، اما عقل انسان آن را درنمی‌یابد.[1]

مولف گوید: حال که این را دانستید باید بگویم که من دیده‌ام اهل زمان به تفسیر کسانی تمایل دارند که آن را از ائمه اطهار که سلام خداوند بر آنها باد روایت نکرده‌اند، کسانی که قرآن و تفسیر در خانه آنها نازل شد و آن چه از علم به دیگران داده نشده بود به آنها عطا شد؛ بلکه واجب است که تأویل آیات را از آنها دریافت کنند؛ چرا که علم تنزیل و تأویل نزد آنهاست؛ در نتیجه آن چه از جانب آنها باشد، نور و هدایت است و آن چه ازجانب غیر آنها باشد، تاریکی و کوردلی است و بسیار تعجب می‌کنم از علمای علم معانی و بیان که به اشتباه گمان می‌کنند شناخت این دو علم موجب اطلاع از اسرار پنهانی خداوند بزرگ و جلیل در تفسیر قرآن می‌شود؛ چرا که گفته‌اند این دو علم از استقراء و جستجو در کلام فصحا و سخن‌پردازان عرب، شکل گرفته است و مقتضای حال و مقام مانند حذف و اضمار، فصل و وصل، حقیقت و مجاز، و غیره را در نظر می‌گیرد. تردیدی نیست که شناخت مقتضای حال و مقام در کتاب خدا باید از طریق اهل تنزیل تاویل یعنی اهل بیت علیهم السلام باشد؛ همان کسانی که خداوند، علم کتاب را به آنان اعطا کرده است. پس سزاوار نیست برای شناخت معانی قرآن به سراغ دیگران برویم. هر کس چنین کند، سکّان هدایت خویش را به فردی نابینا سپرده و به بیراهه، گام نهاده است. اکنون که حق، روشن و آشکار شده است، پای نهادن به راهی دیگر، گمراهی و ضلالت است؛ پس به کجا می‌روید؟!

من در ابتدا بسیاری از تفاسیر اهل بیت علیهم السلام را پیش از آن که به تفسیر شیخ الثقه محمد بن مسعود عیاشی، و تفسیر شیخ الثقه محمد بن عباس بن ماهیار معروف به ابن حجام دست یابم در کتاب الهادی جمع‌آوری کردم که شیخ فاضل، شرف‌الدین نجفی، این دو تفسیر و دیگر تفسیرها و کتاب‌هایی که به‌عنوان

آن حدّ نیازمندند.

۱- محاسن برقی، ص ۲۶۷، ح ۳۵۵.

کتاب‌های مرجع در باب شانزدهم خواهد آمد، ذکر کرده و نام نویسندگان آنها را در مقدمه کتاب، آورده است. همه این کتاب‌ها از کتاب‌هایی است که به آنها مراجعه و استناد می‌شود. نویسنده‌های این کتاب‌ها شیوخی معتبر و دانشمندانی برگزیده هستند. چه بسا در کتاب تفسیر از ابن عباس کمتر نقل کرده‌ام با آن که وی شاگرد مولای ما امیر مؤمنان علی علیه السلام است. تفسیر از طریق عامه (اهل سنت) را نیز زمانی ذکر کرده‌ام که سخنان آنان با سخنان اهل بیت علیهم السلام سازگاری داشته یا آن که کلام ایشان در بیان فضیلت اهل بیت بوده است. به‌عنوان مثال ابن مغازلی شافعی از ابن عباس و او از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که حضرت فرمود: قرآن چهار بخش است، بخشی از آن درخصوص ما اهل بیت بخشی در مورد حلال و بخشی در مورد حرام و بخشی دیگر در مورد واجبات و احکام است و خداوند بهترین آیات قرآن را در مورد ما نازل کرد.[1]

من از نویسندگان تفاسیر عامّه، بسیار در شگفتم؛ زیرا با وجود آن که این روایت را نقل کرده‌اند؛ اما در تفاسیر خود، جز در موارد اندک، از فضایل اهل بیت علیهم السلام سخن نگفته‌اند؛ به‌ویژه نویسندگان جدیدتر آنها مانند صاحب کشاف و بیضاوی. وانگهی اگر در تفسیر آیه‌ای، روایت واضح و مستندی از اهل بیت علیهم السلام پیدا نکردم آن چه را که شیخ ثقه ابوالحسن علی بن ابراهیم در تفسیر خود بیان نموده است را ذکر کرده‌ام، چرا که این تفسیر به مولا و امام ما، امام جعفر صادق علیه السلام منسوب است. این کتاب که پیش روی شماست، از رازهای قرآن، پرده برمی‌دارد و شما را به آن چه که مفسران از آن آگاه نبوده‌اند، هدایت می‌کند و علوم شرعی و داستان‌ها و اخبار پیامبر صلی الله علیه و آله و فضایل اهل بیت علیهم السلام را بیان می‌کند.

بنابراین کتابی فراگیر و قانونی جامع و مرجعی کافی است؛ حجت زمان است و یک اثر برگزیده به‌شمار می‌آید؛ زیرا از تفسیر اهل تنزیل و تأویل گرفته شده است، کسانی که وحی از سوی خداوند توسط جبرئیل در خانه آنها نازل شد، آنها اهل بیت رحمت، و منبع حکمت هستند که سلام خداوند بر همه آنها باد. من با این کتاب به کسی خدمت کرده‌ام که صاحب سعادت ابدی، و بلندمرتبگی جاودانه و

۱- مناقب ابن مغازلی، ص ۳۲۸، ح ۳۷۵.

دولتی پایدار، و مملکتی سلیمانی و روحی قدسی، و نفسی پاک و چهره‌ای درخشان و شکوهی تابناک است؛ کسی که خداوند عظیم و بلندمرتبه، توسط او بازوان دین را محکم کرد، و حقیقت روشن را تایید نمود؛ او منار ایمان و نشانه اسلام، سرور همه حاکمان وغبطه اهل ایمان و اسلام است؛ کسی که حق با عزت او نورانی شد و حق را حامی و یاور است؛ به همت او، باطل نابود شد و از بین رفت، کسی که به واسطه طلعت او دین پیامبر صلی الله علیه و آله سرافراز گشت و طریق اهل کفر و گمراهی به ذلت و حقارت افتاد؛ او مخدوم اعظم و معیار بزرگ حاکمان جهان و زمامدار هدایت عرب و عجم است؛ آن که جایگاه علم و دانش را به غایت و نهایت آن رساند و کلمات برتر خداوند را بر جهانیان، ظاهر و آشکار ساخت؛ او دارای عقل تابناک و اندیشه صائب است:

رأی له کالبدر و یشرق فی الضحی

و یریک أحوال الخلائق فی غد

اندیشه او همچون ماه شب چهارده در دل تاریکی‌ها می‌درخشد و احوال آینده مردمان را بر شما نمایان می‌سازد.

او هدایت یافته اسلام و هدایتگر مسلمانان و حامی و یاور حق و مردم و دین است؛ سایه خداوند است بر همه مردمان؛ اگر او را به خورشید تابان تشبیه کنم به وادی دروغ نغلتیده‌ام و اگر او را به ابرهای باران‌زا تشبیه کنم به گناه، آلوده نشده‌ام:

له همم لامنتهی لکبارها　　　و همته الصغری أجلّ من الدهر

له راحة لوأنّ معشار عشرها　　　علی البرّ، کان آندی من البحر[1]

او همت‌هایی دارد که بزرگترین آنها را نهایتی نیست و همت کوچک وی، از روزگار، برتر و والاتر است، او را دستی است در نعمت، که اگر ذره‌ای از آن بر بیابان بیفتد، از دریا پُرآب‌تر خواهد شد.

مقصود من کسی است که از خاندان محمد صلی الله علیه و آله، از سلاله علوی است؛ او از امام موسی کاظم علیه السلام و نجابت او از مهدی علیه السلام است؛ او سلطان بن سلطان بن سلطان و خاقان[2] بن خاقان بن خاقان حسینی

۱- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۱۸.
۲- خاقان: لقب پادشاهان ترک است.

موسوی، شاه سلیمان بهادرخان[1] است. خداوند بزرگ، دولت او جاودانه و بادوام سازد و نشانه‌های بلندمرتبگی او را در صفحات روزگار جاری سازد. او همواره کعبه حاکمان و پژوهندگان باقی بماند؛ نوری که وطن و مردمان، بینایی خویش را از او می‌ستانند؛ شهابی که خداوند به وسیله آن، گمراهان و منکران را نابود سازد و ریشه گمراهی و فساد ویران کند؛ پشتیبانی برای اهل حق باشد و طریق درست وی آثار زنگار گرفته پدران معصومش و علوم و دانش‌های فراموش شده آنان را زنده کند و شادابی بخشد؛ و همواره اساس دین به لطف عنایت او پایدار و بنای علم به واسطه عواطف دلسوزانه‌اش استوار گردد؛ رحمت کند خداوند، بنده‌ای را که آمین گوید.

ای آن که به تفسیر منقول از اهل بیت علیهم السلام، اشتیاق داری و خواهان حقیقت تابناکی هستی که از آنان صادر شده است؛ بدان که من مطالب موجود در کتاب تفسیر «الهادی و مصباح النادی» که پیشتر آن را تألیف کرده بودم را بر این کتاب افزودم تا برای عموم سودمند باشد و استفاده از آن برای طالبان علم و معرفت، آسان گردد و در این کار، عبرتی است برای عاقلان؛ و شفایی است برای مؤمنان و نوری برای آن دسته از بندگان خالص خداوند که طالب نور باشند. این، کتابی است مرجع که باید به آن استناد کنند و در پناه آن آرام گیرند؛ نه تفسیرهای عامه که آنها آفتاب سوزانند و این، سایه‌ای روحبخش.

مؤلف این کتاب، بنده خداوند، هاشم بن سلیمان بن اسماعیل حسینی بحرانی که به خداوند بی‌نیاز، نیازمند است گوید: من پیش از تفسیر مقدمه‌ای قرار دادم که دارای باب‌هایی است و این باب‌ها، مشتمل بر نکته‌هایی است مفید؛ این کتاب را «البرهان فی تفسیر القرآن» نامیدم و بسیاری از فضایل اهل بیت علیهم السلام در آن آمده است؛ کسانی که قرآن در منازل آنها نازل شد و آنان مرجع تنزیل و تأویل قرآن هستند. از خداوند سبحان می‌خواهیم که زندگی ما را آینه‌ای از زندگی آنان و مرگ ما را بازتابی از مرگ آنان قرار دهد. حسبنا الله و نعم الوکیل.

۱- شاه سلیمان صفوی فرزند شاه عباس دوم که در سال (۱۱۰۶هـ) وفات یافت.

پانزده
مبحث مقدماتی

به قلم مؤلف

۱
فضیلت عالم و متعلم

۱) شیخ ابو جعفر طوسی در امالی، از گروهی از ابو مفضل، از ابوعبد الله جعفر بن محمد بن جعفر بن حسن حسینی(ره) در رجب سال سیصدوهفت از محمد بن علی بن حسین بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام از امام رضا علیه السلام از پدرش موسی بن جعفر و او از پدرش جعفر بن محمد و او از پدرش محمد بن علی و او از پدرش علی بن الحسین و او از پدرش حسین علیهم السلام و او از امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرد که فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌گفت: طلب علم بر هر مسلمانی واجب است؛ پس علم را از مکان آن طلب کنید، و از اهل آن دریافت کنید؛ چرا که یادگیری علم اگر برای خدا باشد، کاری است نیکو و طلب آن عبادت و سخن گفتن از آن تسبیح خداوند، و عمل به آن جهاد و آموختن آن به کسی که آن را نمی‌داند صدقه و بخشش آن به اهلش، مایه نزدیکی به خداوند متعال است؛ زیرا علم، راهنمایی حلال و حرام و روشن‌کننده راه‌های بهشت است؛ علم، مونس انسان در وحشت و همنشین او در غربت و تنهایی و هم صحبت او در خلوت و انزوا و راهنمای او در آسایش و گرفتاری، و سلاح او، علیه دشمنان، و زینت و آراستگی او در میان دوستان است. خداوند به وسیله علم، قومی را مرتبت می‌بخشد و آنها را پیشتاز هر خیری قرار می‌دهد که دیگران از آنها پیروی می‌کنند و براساس اعمال آنان هدایت می‌شوند و به آراء آنان تمسک می‌جویند. فرشتگان، شیفته دوستی با آنها هستند، و با بالهایشان آنان را لمس می‌کنند؛ در صلوات خود به آنها درود می‌فرستند، و هر رطب و یابسی (همه مخلوقات) حتی ماهیان دریا و پرندگان و حیوانات وحشی و چهارپایان، برای آنها طلب آمرزش می‌کنند. دانش، دل‌های

مرده از جهل را زنده می‌کند و نور چشمان فرو رفته در تاریکی و توانایی بدن‌های ناتوان و ضعیف است و بنده را به بهترین جایگاه‌ها و مجالس نیکان و مراتب بالای دنیا و آخرت می‌رساند. سخن در مورد دانش، برابر با روزه است. تحقیق در مورد آن و انجام دادن آن، همانند اطاعت پروردگار و عبادت اوست، به وسیله دانش، صله رحم صورت می‌گیرد و حلال از حرام شناخته می‌شود. دانش، پیشوای عمل است و عمل، دنباله‌روی آن است؛ خداوند، علم را به نیکبختان الهام می‌کند و تیره‌بختان را از آن محروم می‌سازد؛ خوشا به حال آن که خداوند او را از نعمت دانش محروم نکند.[1]

شیخ نیز این حدیث را با سند و متن آن در کتاب مجالس، روایت کرده و تا آن جا که می‌گوید: آنها سرور و رهبر همه خوبی‌ها قرار می‌دهد. در این متن برخی تغییرات وجود دارد و از او و با سند او از محمد بن علی بن شاذان ازدی در کوفه، از ابو انس کثیر بن محمد حرامی از حسن بن حسین عرنی از یحیی بن یعلی از أسباط بن نصر، از شیخ از اهل بصره، از انس بن مالک روایت شده است که نبی خدا صلی الله علیه و آله فرمود: علم بیاموزید که یادگیری آن کار نیک است و همانند حدیث امام رضا علیه السلام را ذکر کرده است.[2]

۲- و نیز از او روایت شده که گروهی از ابو مفضل، از فضل بن محمد بن مسیب ابومحمد شعرانی بیهقی در جرجان، از هارون بن عمر بن عبدالعزیز بن محمد ابوموسی مجاشعی، از محمد بن جعفر ابن محمد علیه السلام، از پدرش ابوعبدالله علیه السلام روایت کرده است. و نیز مجاشعی گفته است امام رضا علیه السلام از پدرش موسی کاظم، و او از پدرش امام جعفر صادق علیهم السلام و او از پدرانش و آنها از علی علیهم السلام روایت کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: عالم در میان افراد نادان همچون زنده‌ای بین مردگان است و همه چیز در جهان، حتی ماهیان دریا و پرندگان و حیوانات وحشی و چهارپایان، برای طالب علم، طلب آمرزش می‌کنند؛ چرا که او سبب اتصال بین شما و خداوند است؛ و طلب علم بر هر مسلمانی واجب است.

۱- امالی طوسی، ج ۲، ص ۱۰۲.
۲- امالی صدوق، ج ۲، ص ۱۰۳.

۳) و نیز از او نقل شده است، که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر روز قیامت مداد علما با خون شهیدان مقایسه شود، مداد علما بر خون شهیدان برتری داده خواهد شد.[۱]

۴) و نیز از او و با سند او از ابو قلابه نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس از خانه‌اش خارج شود و علمی را طلب کند، هفتاد فرشته او را همراهی کرده و برایش طلب آمرزش می‌کنند.

۵) و نیز از او و با سند او از ابوذر در یک روایت طولانی نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای ابوذر فضیلت علم بیش از فضیلت عبادت است؛ بدان که اگر شما آنقدر نماز بخوانید که همچون قوس کمان شوید، و روزه بگیرید تا جایی که شبیه زه کمان شوید، تنها سود شما از این‌ها، تقوی و پرهیزکاری است.[۲]

۶) روایت شده که نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از دو نفر سخن گفته شد که یکی از آنها لوحی را آماده می‌کرد و می‌نشست و به مردم آموزش می‌داد، و دیگری روزها روزه می‌گرفت و شب‌ها را بیدار می‌ماند؛ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: برتری نفر اول بر دومی همچون برتری من بر پایین ترین شماست.[۳]

۷) زمخشری در ربیع‌الابرار، از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است: برتری عالم بر عابد همچون برتری من بر پایین ترین مردان شماست.[۴]

۸) و نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده: بین عالم و عابد صد درجه فاصله است که بین هر دو درجه به اندازه ارتفاع اسب از زمین به هنگام دویدن، فاصله است که به اندازه هفتاد سال، مسافت دارد.[۵]

۹) همچنین از انس نقل شده که از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرد: اعمالتان را خالص کنید و اسلام را بزرگ و عزیز بدارید. گفتند: ای رسول خدا چگونه اسلام را عزیز بداریم؟ فرمود: با حضور نزد علما و یادگیری علم و جواب دادن به اهل هوا و هوس، چرا که هر کس جواب آنها را بدهد و نیت او خالص

۱- امالی صدوق، ج ۲، ص ۱۳۴.
۲- مجموعه ورّام، ج ۲، ص ۳۸۱.
۳- سنن ترمذی، تحقیق ابراهیم عوض، ج ۵، ص ۵۰، باب ۱۹، حدیث ۲۶۸۵.
۴ - ربیع الابرار، ج ۳، ص ۱۹۶.
۵- ربیع الابرار، ج ۳، ص ۱۹۶.

برای خدا باشد، ثواب عبادت جن و انس برای او نوشته می‌شود؛ و هر کس به آنها جواب دهد و نیت او خالص برای خدا باشد، ثواب عبادت اهل مکه از زمانی که این شهر خلق شده است برای اوست. گفته شد: ای نبی خدا صلی الله علیه و آله! پس آیا ریاکار نیز پاداش علم خود را دریافت می‌کند؟ فرمود: خداوند بر خود واجب کرده است هر کسی که اسلام را عزیز دارد و نیت او رضای خدا باشد ثواب عبادت اهل مکه از زمانی که این شهر خلق شده، برای او باشد؛ و هر کس که چنین نیتی نداشته باشد، آتش جهنم بر او حرام می‌شود.[1]

۱۰) شیخ ابوعبد الله محمد بن محمد بن نعمان مفید در کتاب اختصاص، از محمد بن حسن بن احمد از محمد بن حسن صفار، از سندی بن محمد، از ابی بختری، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: علما وارثان پیامبر هستند؛ زیرا پیامبران درهم و دیناری بر جا نگذاشتند؛ بلکه آنها احادیثی را از احادیث خود به ارث گذاشتند و هر کس برخی از این احادیث را دریافت کند، سود بسیار می برد. پس دقت کنید علم خود را از چه کسی می‌گیرید؛ چرا که در میان هر نسل از ما اهل بیت، افراد عادلی وجود دارند که تحریف غلو کنندگان و نسبت‌های ناروای باطل کنندگان و تفسیرهای افراد جاهل را نفی می‌کنند.[2]

۱۱) ونیز از او در حدیثی مرفوع از ابوحمزه ثمالی از امام سجاد علیه السلام، از پدرش امام حسین علیه السلام، از پدرش علی علیه السلام روایت شده است که فرمود: به خدا سوگند که خداوند کسی را بهتر از پیامبر صلی الله علیه و آله و من و اهل بیت من خلق نکرد، و فرشتگان بال‌هایشان را زیر پای آن دسته از شیعیان ما که طالب علم باشند، قرار می‌دهند.

۱۲) و ازمولایمان امام حسن عسکری علیه السلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله، در حدیث سجده فرشتگان برای آدم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: سجده فرشتگان برای آدم علیه السلام نبود بلکه آدم علیه السلام برای آنها قبله‌ای بود که به خاطر خداوند بلندمرتبه به طرف او سجده می‌کردند، و به همین دلیل، بزرگ داشته شد و شایسته نیست هیچ کس جز برای خدا بر کس دیگری

۱- ربیع الابرار، ج ۴، ص ۳۸ باب الستون، ح ۱۴۷، چاپ اعلمی، بیروت.
۲- اختصاص مفید، ص ۲۳۴، چاپ اعلمی، بیروت.

سجده کند و تواضعی که در برابر خدا دارد برای کس دیگری داشته باشد و کسی را با سجده بر او بزرگ دارد همان طور که خداوند را بزرگ می‌دارد، به ضعفای شیعه ما و سایر مکلفین شیعه، دستور داده می‌شد تا به کسی که واسطه علوم و دانش‌های وصی رسول خداست و فقط به خاطر محبت علی علیه السلام که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله بهترین خلق خداست، این دانش‌ها را گسترش می‌دهد، سجده کنند. این واسطه علوم، سختی‌ها و مصیبت‌های زیادی را در بیان حقوق الهی، متحمل شدند و علی علیه السلام را واقعاً و عامداً، انکار نکردند؛ بلکه عامل این انکار، جهل و غفلت بوده است.[1]

۱۳) محمد بن علی بن بابویه در امالی، از علی بن محمد بن ابی‌القاسم، از پدرش، از محمد بن ابی عمر عدنی در مکه، از ابی‌عباس از حمزه از احمد بن سوار از عبد الله بن عاصم از سلمه بن وردان، از انس بن مالک روایت کرده است که محمد صلی الله علیه و آله فرمود: زمانی که مؤمن بمیرد و ورقه‌ای را به جای بگذارد که بر روی آن علمی نوشته شده باشد، این ورقه در روز قیامت، پوششی میان او و آتش جهنم خواهد بود؛ و خداوند تبارک و تعالی در عوض هر حرف نوشته شده در آن، شهری هفت برابر وسیع تر از دنیا به او عطا می‌کند، و هر مؤمنی که ساعتی را نزد عالمی بنشیند خداوند متعال به او ندا می‌دهد که تو نزد محبوب من و عزت و جلال من نشسته‌ای؛ بنابراین تو را همراه او در بهشت سکونت خواهم داد و به تفاوت آن دو در مقام و موقعیت، اهمیتی نمی‌دهم.[2]

۱۴) شیخ در مجالس از گروهی از ابو مفضل از علی بن جعفر بن مسافر هزلی در تنیس از پدرم از محمد بن یعلی، از ابو نعیم عمر بن صبح هروی، از مقاتل بن حیان، از ضحاک بن مزاحم، از نزال بن سبره، از علی علیه السلام و عبد الله بن مسعود از محمد صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: هر کس بابی از علم را بطلبد تا به وسیله آن، حقی را جایگزین باطل کند و یا هدایت را جایگزین گمراهی کند، این کار او هم چون عبادت چهل ساله یک عابد است.

۱۵) و نیز او از گروهی، از ابو مفضل، از جعفر بن محمد ابوالقاسم موسوی در

۱- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۳۸۵.
۲- امالی صدوق مجلس دهم، ص ۴۰، ح ۳، چاپ اعلمی، بیروت.

منزلش واقع در مکه، از عبید الله بن احمد بن نهیک کـوفی در مکـه، از جعفـر بـن محمداشعری قمی، از عبد الله بن میمون قدّاح از جعفـر بـن محمـد، از پـدرانش، از علی علیه السلام نقل کرد که فرمود: مردی از انصار نزد پیامبر صلی الله علیه و آلـه آمد و گفت: ای پیامبر! حق علم چیست؟ فرمود: سکوت در برابر آن، گفت: سـپس چه؟ فرمود: گوش دادن به آن، گفت:پس از آن چه؟ فرمود: حفظ آن، گفت: پس از آن چه ای نبی خدا؟ فرمود: عمل به آن، گفت: پس از آن چه؟ فرمود: سـپس نشـر آن.[1]

۱- خصال صدوق، ص ۲۸۷، باب پنجم، ح ۴۳.

۲
در فضیلت قرآن

۱) شیخ در امالی با سند خود از محمد بن قاسم انباری، از ابوبکر بن علی بن عمر، از داود بن رشید، از ولید بن مسلم، از عبد الله بن لهیعه، از مشرح بن هاعان، از عقبه بن عامه نقل کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند قلبی را که قرآن را بفهمد و حفظ کند عذاب نمی‌کند.[۱]

۲) و نیز او از حفّار، از ابو عمر بن عثمان بن احمد بن عبد الله وراق معروف به ابن سماک، از ابوقلابه عبدالملک بن محمد بن عبد الله رقاشی، از پدرم و معلی بن اسد، از عبد الواحد بن زیاد از عبد الرحمن بن اسحاق، از نعمان بن سعد، از علی علیه السلام نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بهترین شما کسی است که قرآن بیاموزد و آن را به دیگران یاد بدهد.[۲] و از او با سند دیگری مانند این حدیث نقل شده است.

۳) ابن بابویه از احمد بن حسن قطان و محمد بن احمد سنانی و علی بن احمد بن موسی دقاق و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مکتب و علی بن عبد الله وراق (رض)، از ابو عباس احمد بن یحیی بن زکریا قطان، از بکر بن عبد الله بن حبیب، از تمیم بن بهلول از سلیمان بن حکیم، از ثور بن یزید، از مکحول، از امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده است که رسول اکرم صلی الله علیه و علی آله فرمودند: «آیا کتاب پروردگار من، بعد از خداوند عز و جل، بهترین چیز نیست؟ قسم به آن که مرا مبعوث کرد، اگر قرآن را به گونه‌ای متقن جمع‌آوری نکنی، هرگز جمع‌آوری نخواهد شد.»

۱- امالی، ج ۱، ص ۵.
۲- شیخ در امالی آن را ذکر کرد، ج ۱، ص ۳۶۷، و ترمذی در سنن، ج ۵، ص ۱۷۴، فصل: آن چه در تعلیم قرآن آمده است، ح ۲۹۰۸.

پس خداوند از میان صحابه، تنها مرا به این کار اختصاص داد و برگزید.[1]

۴) جعفر بن محمد بن مسعود عیاشی از پدرش، از پدرم عبد الله جعفر بن محمد، از پدرش، از پدرانش علیهم السلام نقل کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای مردم! شما در زمان هدنه هستید و شما مسافرید و حرکت شما سریع است. شما دیده‌اید که شب و روز، و خورشید و ماه، هر جدیدی را کهنه می‌کنند و هر دوری را نزدیک می‌کنند و هر امر موعودی را می‌آورند؛ پس وسایل خود را آماده کنید؛ چرا که راه بس طولانی و دور است. مقداد ایستاد و گفت: ای پیامبر ! «دار هدنه» چیست؟ فرمود: دار مصیبت و جدایی؛ پس زمانی که فتنه‌ها شما را همچون شب تاریک فرا بگیرند، باید به قرآن پناه ببرید؛ چرا که قرآن شفاعت کننده و مکر کننده‌ای راستگو است؛ هر کس آن را مقابل خود قرار دهد، او را به سوی بهشت، هدایت می‌کند؛ و هر کس آن را پشت سر خود قرار دهد، او را به سوی آتش جهنم سوق می‌دهد؛ و قرآن راهنمایی است که به سوی بهترین راه هدایت می‌کند؛ قرآن کتابی است که دارای تفصیل و بیان و تحصیل است؛ و تفصیل آن بیهوده نیست؛ بلکه دارای ظاهر و باطن است، ظاهر آن حکمت و باطن آن علم است؛ ظاهر آن زیبا و باطن آن عمیق است؛ قرآن پایانی دارد و بر پایان آن نیز پایانی هست؛ شگفتی‌های آن قابل شمارش نیست و عجایب آن شناخته نمی‌شود؛ قرآن دارای چراغ‌های هدایت و منازل حکمت است؛ قرآن راهنمایی به سوی خوبی‌ها است؛ البته برای هر کس که آن را بشناسد.[2]

۵) یوسف بن عبد الرحمن، در حدیثی مرفوع از حارث اعور، نقل کرده که: بر امیر مؤمنان علیه السلام وارد شدم، و گفتم: ای امیر مؤمنان ما زمانی که نزد شما بودیم چیزی شنیدیم که دین خود را به آن محکم ساختیم و زمانی که از نزد شما رفتیم، مسائل متفاوت و ناراحت کننده‌ای را شنیدیم که نمی‌دانیم چیست. فرمود: آیا آنها رخ داده است؟ گفتم: بله، فرمود: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: جبرئیل نزد من آمد و گفت: ای محمد! در میان امت تو فتنه‌ای خواهد بود، گفتم: چگونه باید از آنها خارج شد؟ گفت: کتاب خدا که هم خبرهای قبل از شما و هم خبرهای پس از شما را بیان می‌کند و نیز حکم آن چه اکنون اتفاق

۱- خصال صدوق، ص ۵۷۹، فصل‌های هفتاد، ح ۱.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۳، ح ۱، چاپ اعلمی، بیروت.

می‌افتد، در آن است؛ قرآن، جداکننده حق از باطل است و شوخی نیست؛ ستمگری که آن را به عهده گیرد ولی به غیر آن عمل کند، خداوند او را هلاک سازد؛ و هر کس هدایت را در غیر آن جست‌وجو کند، خداوند او را گمراه سازد؛ و قرآن رشته محکم خداوند است؛ و قرآن به یادآورنده‌ای داناست و آن صراط مستقیم است که هوا وهوس و تمایلات مردمان، آن را از راه راست، منحرف نمی‌سازد و زبان‌ها آن را به اشتباه نمی‌اندازد؛ وبا گذشت زمان، کهنه نمی‌شود؛ و شگفتی‌های آن پایان نمی‌یابد و علما از آن سیر نمی‌شوند. قرآن کتابی است که زمانی جنیان آن را شنیدند فضیلت آن را پنهان نکردند و گفتند: **«إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا* يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ»**[1] [راستی ما قرآنی شگفت‌آور شنیدیم* به راه راست هدایت می‌کند] هرکس که با آن سخن بگوید، راست گفته است؛ و هر کس که به آن عمل کند، پاداش می‌گیرد؛ و هر کس که به آن تمسک جوید، به راه راست هدایت می‌شود؛ قرآن کتاب محکمی است که باطل، نه از مقابل و نه از پشت به آن وارد نمی‌شود؛ قرآن از جانب خداوند دانا و ستوده نازل شده است.[2]

۶) و نیز از او، از ابوعبد الله مولی بنی‌هاشم، از ابی سخیله روایت شده است که گفت: من و سلمان از کوفه به حج رفتیم و در راه، ابوذر را دیدیم؛ گفت: دقت کنید اگر بعد از من فتنه‌ای پنهان بود شما را به دو فضیلت توصیه می‌کنم: به کتاب خدا، و به علی بن ابی طالب؛ چرا که من شنیدم پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام می‌فرمود: تو اولین کسی هستی که به من ایمان آوردی؛ و اولین کسی هستی که در روز قیامت به من دست می‌دهی؛ تو راستگویی بزرگ هستی؛ تو جدا کننده حق از باطل هستی؛ تو رئیس و بزرگ مؤمنان هستی و پول و ثروت، رئیس و بزرگ منافقان است. از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه، خطبه خواند؛ یکی از سخنان ایشان این بود ...(ادامه حدیث).[3]

۷) از داود بن فرقد، نقل شده است: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: شما را به قرآن توصیه می‌کنم؛ پس اگر آیه‌ای در آن یافتید که گذشتگان شما با آن

۱- جن/ ۱-۲.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۴، ح ۲.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۵- ۱۷ ، ح ۴.

نجات یافته‌اند، به آن عمل کنید؛ و اگر آیه‌ای یافتید که گذشتگان شما هلاک شده‌اند، از آن بپرهیزید.[1]

۸) از حسن بن موسی خشاب این حدیث مرفوع نقل شده است که امام صادق علیه السلام فرمودند: خلافت هرگز به خاندان ابوبکر و عمر و خاندان بنی‌امیه و فرزندان طلحه و زبیر نمی‌رسد؛ چرا که آنها قرآن را قطع (تحریف) کردند و سنت‌ها را باطل کرده و احکام را تعطیل نمودند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: قرآن مایه هدایت از گمراهی و رهایی از نابینایی و نجات از لغزش و گریز از تاریکی و خلاصی از غم‌ها و صیانت از هلاکت و نجات از گمراهی و خروج از فتنه‌ها و پلی است از دنیا به آخرت و کمال دین شما در آن است. این توصیف رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره قرآن است؛ و هر کس از قرآن عدول کند، مقصدی جز آتش جهنم نخواهد داشت.[2]

۹) از فضیل بن یسار روایت شده است که گفت: از امام رضا علیه السلام در باره قرآن پرسیدم، پس به من فرمود: قرآن کلام خداست.[3]

۱۰) از امام حسن علیه السلام نقل شده که فرمود: به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته شد، امت شما دچار فتنه خواهد شد. پرسیده شد: راه خروج از این فتنه‌ها چیست؟ فرمود: کتاب خداوند قادر متعال که باطل، نه از مقابل و نه از پشت به آن راهی ندارد. قرآن از جانب خداوند حکیم و ستوده نازل شده است، هر کس که علم را در غیر آن طلب کند، خداوند او را گمراه سازد؛ و هر ستمگری که این کار را به عهده بگیرد و به غیر آن عمل کند، خداوند او را هلاک سازد. قرآن، یادآورنده‌ای داناست و نوری آشکار، و راه مستقیم؛ اخبار گذشتگان و اخبار آینده شما و نیز حکم آن چه در میان شما اتفاق می‌افتد، در قرآن آمده است. قرآن، جدا کننده حق از باطل است و شوخی نیست؛ قرآن، کتابی است که چون جنیان آن را شنیدند گفتند: «إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا* يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ» قرآن با گذشت زمان، کهنه نمی‌شود و عبرت‌های آن، مشمول مرور زمان نمی‌شود و شگفتی‌های آن

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۵ـ ۱۷، ح ۵.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص۱۷ـ ۱۸، ح ۱۱.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۷ ـ ۱۸، ح ۱۲.

پایان نمی‌پذیرد.[1]

۱۱) از محمد بن حمران روایت شده که امام صادق علیه السلام فرمود: زمانی که خداوند، مخلوقات را آفرید، آنها را به دو گروه تقسیم کرد، و بعد بهترین آنها را در یکی از این دو گروه قرار داد، سپس آنها را به سه گروه تقسیم کرد و بهترین آنها را در یکی از این سه گروه قرار داد؛ خداوند همچنان به برگزیدن ادامه داد تا این که عبد مناف را برگزید؛ آن گاه از نسل عبد مناف، هاشم را برگزید، سپس از نسل هاشم، عبدالمطلب را برگزید، و از فرزندان عبدالمطلب عبد الله را انتخاب کرد و از عبد الله، محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله را برگزید، که پاک‌ترین و بهترین مردم بود و خداوند او را به حق به‌عنوان بشارت دهنده و هشدار دهنده، مبعوث کرد و این کتاب را بر او نازل کرد و هیچ چیزی نیست، مگر این که در این کتاب، بیان شده است.[2]

۱۲) از عمرو بن قیس روایت شده است که امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی هر آن چه را که امت تا روز قیامت به آن احتیاج دارند، در کتابش نازل کرده است و برای فرستاده‌اش بیان کرده است. او برای هر چیزی حدی قائل شده و راهنمایی قرار داده است تا به آن راهنمایی کند و برای هر کس که از آن حد تجاوز کند، نیز مجازاتی قرار داده است.[3]

۱۳) از زراره روایت شده است: از امام باقر علیه السلام در باره قرآن پرسیدم، به من فرمود: نه خالق است و نه مخلوق؛ بلکه قرآن کلام خالق است.[4]

۱۴) از زراره روایت شده که از حضرت در باره قرآن پرسیدم که «آیا او خالق است؟» فرمود: نه، گفتم: آیا مخلوق است؟ فرمود: نه، اما کلام خالق است؛ یعنی قرآن بالفعل کلام خالق است.[5]

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۷-۱۸ ،ح ۱۳.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۷-۱۸ ،ح ۱۴.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۷-۱۸ ،ح ۱۴.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۷-۱۸ ،ح ۱۵.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱،ص ۱۷-۱۸،ح ۱۶.

۱۵) از مسعدة بن صدقه، از امام صادق علیه السلام از پدرش، از جدش علیه السلام روایت شده است که فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام برای ما خطبه خواند و در آن خطبه فرمود: گواهی می‌دهم که خدایی جز خداوند یکتا وجود ندارد، او شریکی ندارد و محمد، بنده و فرستاده او است؛ او را با کتابی فرستاد که این کتاب را مایه جدایی حق از باطل و حکم در میان مردمان قرار داد؛ آن را عزیز داشت و با علم خود حفظ نمود و با نورش محکم ساخت و با قدرتش آن را یاری نموده و از تحریف در برابر هوا و هوس یا تمایلات مردمان، صیانت کرد و اجازه نداد باطل، از مقابل آن و یا از پشت، وارد شود. قرآن از جانب خداوند حکیم و ستوده نازل شده است، و گذشت زمان، آن را کهنه نمی‌کند و شگفتی‌های آن پایان نمی‌یابد؛ هر کس با قرآن سخن بگوید، راست گفته است و هر که به آن عمل کند، پاداش گیرد؛ و هر کس به وسیله قرآن با دشمنانش روبرو شود، موفق می‌شود و هر که به کمک قرآن بجنگد پیروز خواهد شد و هرکه آن را به پا دارد، به سوی راه راست هدایت می‌شود. اخبار گذشتگان شما و حکم آن چه در بین شما اتفاق می‌افتد و نیز آبادی آخرت شما در قرآن است. خداوند، قرآن را با علم خود نازل نمود و فرشتگان را برای تایید آن شاهد قرار داد؛ خداوند متعال فرمود: «لَّكِنِ اللّهُ يَشْهَدُ بِمَا أَنزَلَ إِلَيْكَ أَنزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلآئِكَةُ يَشْهَدُونَ وَكَفَى بِاللّهِ شَهِيدًا»[1] [لیکن خدا به (حقانیت) آن چه بر تو نازل کرده است گواهی می‌دهد (او) آن را به علم خویش نازل کرده است و فرشتگان (نیز) گواهی می‌دهند و کافی است خدا گواه باشد]

بنابراین خداوند قرآن را نوری قرار داد که به راه بهتر و استوارتر هدایت می‌کند و نیز فرمود: «فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ»[2] [پس هر گاه آن را خواندیم از خواندن آن پیروی کن] و فرمود: «اتَّبِعُواْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلاَ تَتَّبِعُواْ مِن دُونِهِ أَوْلِيَاء قَلِيلاً مَّا تَذَكَّرُونَ»[3] [آن چه را از جانب پروردگارتان به سوی شما فرو فرستاده شده است پیروی کنید و جز او از معبودان (دیگر) پیروی مکنید چه اندک پند می‌گیرید] و فرمود: «فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَن تَابَ مَعَكَ وَلاَ تَطْغَوْاْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ

۱- نساء/ ۱۶۶.
۲- قیامت/ ۱۸.
۳- اعراف/ ۳.

بَصِيرٌ»[1] [پس همان گونه که دستور یافته‌ای ایستادگی کن و هر که با تو توبه کرده (نیز چنین کند) و طغیان مکنید که او به آن چه انجام می‌دهید، بیناست].

پس اگر از آن چه که از سوی خداوند آمده است تبعیت کنید، پیروزی بزرگ در انتظار شماست و اگر دستورات آن را ترک کنید، خطای آشکاری است. و فرمود: «فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُم مِّنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى»[2] [پس اگر برای شما از جانب من رهنمودی رسد، هر کس از هدایتم پیروی کند، نه گمراه می‌شود و نه تیره‌بخت]؛ بنابراین خداوند هر خیری را که در دنیا و آخرت، امید رسیدن به آن می‌رود، در تبعیت از قرآن، قرار داد. قرآن، امر کننده و منع کننده است؛ حدود در آن مشخص شده است و سنت‌ها در آن ذکر شده است و مثال‌ها در آن زده شده است و دین در آن تشریع شده است تا جای بهانه‌ای باقی نماند و حجت را برخلق، تمام کند. خداوند با قرآن از مردمان، پیمان گرفته و براساس قرآن، عهدی از آنان گرفته تا گناه و تقوای آنان را برایشان آشکار سازد و در نتیجه آن کس که هلاک می‌گردد یا آن کس که زنده می‌ماند (در بهشت) از روی دلیل و برهان باشد و خداوند، شنوای داناست.

۱۶) از یاسر خادم از امام رضا علیه السلام روایت شده که از او در باره قرآن سوال شد، پس فرمود: خدا لعنت کند مرجئه را و لعنت کند أباحنیفه را.! قرآن، کلام خدا و غیرمخلوق است، هر وقت با قرآن، سخن بگویید و آن را قرائت کنید و الفاظ آن را بر زبان بیاورید، قرآن، کلام و خبر و قصه است.[3]

۱۷) سماعه نقل کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند کتابش را بر شما نازل نمود و آن کتابی صادق است، و در آن اخبار شما و اخبار گذشتگان شما و خبر آیندگان و خبر آسمان و زمین آمده است؛ اگر کسی می‌آمد و شما را از این اخبار مطلع می‌ساخت شما متعجب می‌شدید.[4]

۱۸) سعد بن عبد الله در بصائر الدرجات، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از فضاله بن ایوب، از داود بن فرقد، روایت کرده است که امام

۱- هود/ ۱۱۲.
۲- طه/ ۱۲۳.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۹، ح ۱۷.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۹، ح ۱۸.

صادق علیه السلام فرمود: در هر آیه‌ای از قرآن، نگویید این مرد است و آن مرد است؛ در قرآن، حلال و حرام وجود دارد همچنان که اخبار گذشتگان و آیندگان و حکم آن چه در میان شما اتفاق می‌افتد در قرآن آمده است. قرآن، چنین است.[1]

۱۹) زمخشری در ربیع الابرار، از امام علی علیه السلام روایت کرده است: قرآن کتابی است که خبر گذشتگان و آیندگان شما و نیز حکم آن چه اکنون بین شماست در آن آمده است.[2]

۲۰) از امام علی علیه السلام روایت شده است: تو را به کتاب خدا توصیه می‌کنم چرا که قرآن ریسمانی محکم و نور آشکار و درمان سودمند و رأی مفید و پناه تمسک کننده و مایه رهایی مصیبت دیده است. کج نمی‌شود که آن را راست کنند و منحرف نمی‌شود که آن را استوار گردانند، کثرت تکرار و شنیدن آن (گذشت زمان)، آن را کهنه نمی‌کند، هر کسی با قرآن سخن بگوید، راست می‌گوید و هر کس به آن عمل کند، پیشی می‌جوید (رستگار می‌شود).[3]

۲۱) از امام علی علیه السلام روایت شده است: قرآن ظاهرش زیبا و باطنش عمیق است. شگفتی‌های آن تمام‌شدنی نیست و عجایب آن پایانی ندارد و تاریکی‌ها جز با قرآن از بین نمی‌رود.[4]

۲۲) از انس نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای فرزندم! از خواندن قرآن غافل نشو به هنگام صبح و عصر؛ چرا که قرآن، قلب مرده را زنده می‌کند و از گناه و بدی باز می‌دارد.[5]

۲۳) شیخ در تهذیب علی بن حسن بن فضال، از محمد ابن علی، از محمد بن یحیی، از غیاث بن ابراهیم، از امام صادق، از پدرش، از امیر مؤمنان علیهم السلام، روایت کرده است که فرمود: سه چیز، بلغم را از بین می‌برد و حافظه را زیاد می‌کند: مسواک زدن، و روزه گرفتن و خواندن قرآن.[6]

۱- مختصر بصائر الدرجات، ص ۷۸.
۲- ربیع الابرار، ج ۲، ص ۷۶.
۳- ربیع الابرار، ج ۲، ص ۸۰.
۴- ربیع الابرار، ج ۲، ص ۸۰.
۵- ربیع الابرار، ج ۲، ص ۷۸.
۶- تهذیب، ج ۴، ص ۱۹۱، ح ۵۴۵.

۳

حدیث ثقلین

۱) سعد بن عبد الله، از قاسم بن محمد اصفهانی، از سلیمان بن داود منقری معروف به شاذکونی، از یحیی بن آدم، از شریک بن عبد الله، از جابر ابن یزید جعفی، از امام باقر علیه السلام نقل کرده‌اند که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را به منی فراخواند و فرمود: ای مردم! من در میان شما دو چیز ارزشمند باقی می‌گذارم که تا زمانی که به آن دو تمسک جویید، هرگز گمراه نخواهید شد، قرآن و اهل بیت خودم. پس این دو از هم جدا نخواهند شد تا زمانی که بر من در کنار حوض کوثر وارد شوند. سپس فرمود: ای مردم من در میان شما سه حرمت را باقی می‌گذارم: قرآن، و اهل بیتم، و کعبه بیت الحرام. سپس امام باقر علیه السلام فرمود: اما کتاب خدا را تحریف کردند و کعبه را ویران ساختند و اهل بیت پیامبر را کشتند و تمام امانت‌های خدا را متفرق ساختند و آن گاه، خود را بی‌گناه دانستند.[1]

۲) محمد بن علی بن بابویه در کتاب «النصوص علی أئمه الأثنی عشرعلیهم السلام»، با سند خود از عمر بن خطاب نقل کرده که گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: ای مردم! من پیش از شما به دیار باقی می‌روم[2] و شما در کنار حوض بر من وارد می‌شوید، حوضی که عرض آن به اندازه فاصله بین صنعاء و بُصری[3] است و در آن قدح‌هایی از نقره به تعداد ستارگان است و زمانی که کنار حوض نزد من وارد شوید من در مورد ثقلین از شما سؤال خواهم کرد؛ پس دقت

۱- مختصر بصائر الدرجات، ص ۹۰.

۲- فرطت القوم، أفرطهم فرطاً، یعنی در رسیدن به آب از آنان پیشی گرفت، «لسان العرب، ماده فرط»، در این جا به معنای پیشی گرفتن در رسیدن به دیار باقی است. (مترجمان)

۳- بُصری: یکی از روستاهای حوران واقع در اطراف دمشق است و در گذشته و حال، کاملاً معروف بوده و هست.

کنید چگونه حق مرا در باره آن دو به جا خواهید آورد. سبب بزرگ‌تر، قرآن است که یک طرف آن به دست خدا و طرف دیگر آن در دست شماست، پس به آن تمسک جویید و از آن جدا نشوید؛ و اهل بیتم که خداوند دانا و آگاه به من خبر داده است این دو هرگز از هم جدا نشوند تا بر من در حوض کوثر وارد شوند. گفتم: ای نبی خدا! اهل بیت شما چه کسانی هستند؟ فرمود: اهل بیت من، از فرزندان علی و فاطمه و نه تای آنها از فرزندان حسین علیه السلام هستند. آنان امامان نیک و اهل بیت من هستند، از گوشت و خون من.

۳) و نیز او در عیون اخبار الرضا علیه السلام با سند خود از امام صادق، جعفر بن محمد علیه السلام، از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن حسین از پدرش حسین بن علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: از امیر مؤمنان علیه السلام در مورد معنای سخن رسول خدا پرسیدند: من در میان شما دو چیز با ارزش که قرآن و اهل بیت است بر جا می‌گذارم؛ اهل بیت چه کسانی هستند؟ فرمود: من و حسن و حسین و ائمه نه‌گانه از فرزندان حسین که نهمین آنها مهدی علیه السلام است و قائم آنهاست. آنها از کتاب خدا جدا نخواهند شد و قرآن نیز از آنها جدا نمی‌شود تا این که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله در حوض کوثر وارد شوند.[1]

۴) و نیز در کتاب نصوص با سند خود از حُذیفة بن اُسید، روایت کرده که گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله بر منبرش می‌فرمود: ای مردم من پیش از شما به دیار باقی می‌روم و شما در کنار حوض، بر من وارد می‌شوید، حوضی که عرض آن به اندازه فاصله بین بُصری و صنعاء است و در آن قدح‌هایی از نقره به تعداد ستارگان است، و هنگامی که بر حوض وارد شوید، من از شما در مورد ثقلین سوال خواهم کرد؛ پس دقت کنید که چگونه حق مرا در باره آن دو به جا خواهید آورد. بزرگ‌تر[2]، قرآن است. سببی که یک طرف آن به دست خداست و طرف دیگرش به دست شما، پس به آن تمسک جویید تا هرگز گمراه نشوید و نلغزید و از آن جدا نشوید. ثقل اصغر اهل بیت من هستند؛ چرا که خداوند مهربان و آگاه به من خبر داده است آن دو هرگز جدا نخواهند شد تا این که در حوض کوثر بر من

۱- عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۱، ص ۶۰، ح ۲۵.
۲- در نسخه دوم: الثقل الاکبر

وارد شوند... مردم! گویا من بر سر حوض می‌نگرم[1] چه کسی از شما بـر مـن وارد می‌شود و گروهی از مردمی که به من نزدیک بودنـد (از امـت مـن بودنـد) تـأخیر خواهند داشت، پس من می‌گویم: ای پروردگار! آنان از من و از امت مـن هسـتند. گفته می‌شود: ای محمد! آیا میداتی آنها چه کردند؟ پس از تو بـه آیـین گذشـتگان خود بازگشتند. سپس سه بار فرمود: شما را به اهل بیتم توصیه می‌کنم. یـا فرمـود: در مورد اهل بیتم. سلمان برخاست و گفت: ای رسول خدا آیا مـرا از ائمـه بعـد از خودت باخبر می‌سازی که اهل بیت چه کسانی هستند؟ فرمود: بهترین ائمه پـس از من از اهل بیتم به تعداد اشراف بنی اسرائیل، نـه تـن هسـتند کـه از نسـل حسـین می‌باشند و خداوند علم و فهم مرا به آنها عطا کرده است. در نتیجه شما به آنها یـاد نمی‌دهید چرا که آنها داناتر از شما هستند و از آنها پیروی کنیـد چـرا کـه آنهـا بـا خداوند هستند و خدا نیز با آنهاست.

۶) و نیز از نضر بن سوید، از خالد بن زیاد قلانسی، از مردی از امام باقر علیه السلام، از جابر بن عبد الله نقل کرده که گفت: رسـول خـدا صـلی الله علیـه و آلـه فرمود: ای مردم! من میان شما دو چیز ارزشمند بر جا می‌گذارم: ثقل اکبـر، و ثقـل اصغر، اگر به آن دو تمسک جویید، هرگز گمراه نخواهید شـد و نخواهیـد لغزیـد و جدا نخواهید شد؛ چرا که من از خداوند مهربان و آگاه خواستم تا آنها از هـم جـدا نشوند تا این که در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند، و خداوند این خواسته مـرا اجابت نمود. گفته شد: ثقل اکبر چیست؟ و ثقل اصغر چیسـت؟ فرمـود: ثقـل اکبـر کتاب خداوند متعال است که یک سوی آن به دست خداست و طرف دیگـر آن بـه دست شما و ثقل اصغر اهل بیت من هستند.[2]

۷) و نیز از ابراهیم بن هاشم، از یحیی بن ابی عمران همدانی، از یونس بن عبد الرحمن، از هشام بن حکم، از سعد بن طریف إسکاف نقل کرده است کـه گفـت: از امام باقر علیه السلام در مورد این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدم: مـن در میان شما دو چیز ارزشمند بر جا می‌گذارم پس به آن دو تمسک جویید؛ چـرا کـه این دو هرگز از هم جدا نشوند تا کنار حوض کوثر بر من وارد شوند، امام باقر علیه

۱- در نسخه دوم: منتظرم چه کسی وارد می‌شود.
۲ - مختصر بصائر الدرجات، ص ۹۰.

السلام فرمود: کتاب خدا هم چنان هست و ما راهنمایی کننده به سوی آنیم تا این که بر حوض کوثر وارد شویم.[1]

۸)عیاشی محمد بن مسعود، از مسعدة بن صدقه نقل کرده است که: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند، ولایت ما اهل بیت را قطب قرآن و قطب تمام کتاب‌ها قرار داد که محکمات قرآن بر گرد محور آن می‌چرخد و کتاب‌ها به آن اشاره کرده اند و همین ولایت، معیار و ملاک ایمان است. رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داده تا به قرآن و آل محمد علیهم السلام اقتدا شود و این مطلب را در آخرین خطبه‌ای که ایراد کرد مطرح کرد و فرمود: من در میان شما دو چیز ارزشمند بر جا می‌گذارم: ثقل اکبر و ثقل اصغر؛ ثقل اکبر، قرآن است و ثقل اصغر، اهل بیت من؛ پس در مورد آن دو، مرا (حق مرا) حفظ کنید و تا زمانی که به آن دو تمسک جویید، هرگز گمراه نخواهید شد.[2]

۹) ابن جمیله مفضل بن صالح از یکی از اصحابش نقل کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله روز جمعه بعد از نماز ظهر، خطبه خواند و رو به مردم فرمود: ای مردم! خداوند لطیف و خبیر به من خبر داده است هر پیامبری فقط به اندازه نصف عمر پیامبر قبلی خود، عمر می‌کند، و من گمان می‌کنم که به زودی فرا خوانده می‌شوم؛ پس اجابت می‌کنم. من مسئولم و شما نیز مسئولید؛ آیا این سخنان را برای شما بازگو نکردم؟ حال شما چه می‌گویید؟ گفتند: گواهی می‌دهیم که تو این سخنان را بازگو کردی و نصیحت کردی و تلاش نمودی، پس خداوند بهترین پاداش را به تو ارزانی دارد. فرمود: خدای من شاهد باش. سپس فرمود: ای مردم! آیا گواهی نمی‌دهید که خدایی جز خدای یکتا وجود ندارد و محمد بنده و فرستاده اوست و این که بهشت و جهنم حق است و مبعوث شدن پس از مرگ نیز حق است؟ گفتند: بله. فرمود: خدای من شاهد باش. سپس فرمود: ای مردم! خداوند، مولا و سرور من است و من به مؤمنین از خودشان سزاوارترم، بدانید هر کس که من مولای اویم، علی، مولای اوست.خدایا! دوست بدار هر که او را دوست دارد و دشمن بدار هر که با او دشمنی ورزد. سپس فرمود: ای مردم! من به دیار باقی

۱ - مختصر بصائر الدرجات، ص ۹۱.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۶، ح ۹.

می‌شتابم و شما کنار حوض کوثر بر من وارد می‌شوید و عرض حوض من به اندازه فاصله بین بصری و صنعاء است و در آن قدح‌هایی از نقره به تعداد ستارگان است؛ بدانید زمانی که بر من وارد می‌شوید، من از شما در مورد ثقلین سؤال خواهم کرد، پس دقت کنید پس از من در مورد آنها چه خواهید کرد تا زمانی که مرا ملاقات کنید. گفتند: ثقلین چیست ای رسول خدا؟ فرمود: ثقل اکبر، کتاب خداست که یک سوی آن به دست خداست و طرف دیگرش به دست شما، پس به آن دو تمسک جویید تا گمراه نشوید و نلغزید؛ و ثقل اصغر، عترت من هستند و عترت من اهل بیت منند. خداوند متعال به من خبر داده است که آن دو از هم جدا نشوند تا این که به من بپیوندند و من از خدا این را خواستم و خدا این خواسته مرا اجابت نمود. پس از آنها پیشی نگیرید که گمراه می‌شوید و از آنها عقب نمانید که هلاک می‌شوید و به آنها چیزی نیاموزید که آنها از شما داناترند.[1]

۱۰) شیخ محمد بن محمد بن نعمان مفید در امالی، از ابوالحسن علی بن محمد کاتب، از حسن بن علی زعفرانی، از ابراهیم بن محمد ثقفی، از ابو عمر حفص بن عمر فراء، از زید بن حسن انماطی، از معروف بن خربوذ، نقل کرده است که گفت: شنیدم از ابا عبد الله، غلام عباس برای امام باقر علیه السلام حدیثی نقل کرد و گفت: شنیدم ابوسعید خدری می‌گوید: آخرین خطبه‌ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ما خواند، خطبه‌ای بود که در بیماری اش برای ما خواند، همان بیماری که به خاطر آن درگذشت، حضرت در حالی که بر علی بن ابی طالب علیه السلام و کنیزش میمونه تکیه کرده بود وارد شد و بر منبر نشست و سپس فرمود: ای مردم! من در میان شما دو چیز ارزشمند بر جا می‌گذارم، و ساکت شد. سپس مردی برخاست و گفت: ای رسول خدا، آن دو چیز ارزشمند، چه هستند؟ پیامبر صلی الله علیه و آله عصبانی شد تا حدی که چهره‌اش سرخ شد؛ سپس آرام گرفت و فرمود: اگر نمی‌پرسیدی من خود به آن پاسخ می‌دادم، اما تو پیشی گرفتی و سخن مرا قطع کردی، سببی که یک سوی آن به دست خداست و طرف دیگرش به دست شماست و در مورد آن چنین و چنان می‌کنید. بدانید که آن قرآن است و ثقل اصغر، اهل بیت من، هستند. سپس فرمود: به خدا قسم من در حالی این سخن را به شما می‌گویم که

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۵، ح ۳.

مردانی از نسل اهل شرک هستند که امید من به آنها بیش از امیدی است که به شما دارم. سپس فرمود: به خدا قسم که هر بنده‌ای آنها را دوست بدارد، خداوند، روز قیامت نوری به آنها عطا خواهد کرد؛ سپس امام باقر علیه السلام فرمود: ابوعبد الله چیزهایی به ما می‌گوید که کاملاً یقین دارد.[1]

۱۱) شیخ طوسی، از ابن عمر، از احمد، از عبد الله بن احمد بن مستورد، از اسماعیل بن صبیح، از سفیان و او فرزند ابراهیم است، از عبد المؤمن و او ابو القاسم است، از حسن بن عطیه عوفی، از پدرش، از ابن سعید خدری نقل کرده است که شنیده است رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: من بین شما دو چیز ارزشمند به جا می‌گذارم. بدانید که بزرگتر آنها کتاب خداست که ریسمانی است که از آسمان به سوی زمین کشیده شده است، و عترت من، یعنی اهل بیتم، و آن دو، از هم جدا نخواهند شد تا کنار حوض بر من وارد شوند.[2] و فرمود: بدانید که اهل بیت من اسرار من هستند که به آنها پناه می‌برم، و انصار، سپرهای من هستند؛ پس از بدی‌های آنها بگذرید و نیکان آنان را یاوری کنید.

۱۲) محمد بن علی بن بابویه در «الغیبه»، از احمد بن حسن قطان، از عباس بن مفضل مقری، از محمد بن علی منصور، از عمرو بن عون، از خالد، از حسین، از عبید، از ابی الضحی، از زید بن ارقم نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من در بین شما دو چیز ارزشمند به جا می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم که اهل بیت من هستند؛ پس این دو از هم جدا نشوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند.[3]

۱۳) از او محمد بن ابراهیم ابن احمد بن یونس، از عباس بن مفضل، از ابی زرعه، از کثیر بن یحیی ابی مالک، از ابی عوانه، از اعمش، از حبیب، از ابو ثابت، از عامر بن واثله، از زید بن ارقم نقل شده که گفت: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله از حجة الوداع بازگشت در غدیر خم[4] فرود آمد و دستور داد تا در زیر

۱- امالی، ص ۱۳۴، ح ۳.
۲- امالی طوسی: ج ۱، ص ۲۶۱ و ۲۷۸ و ۴۶۰.
۳- کمال الدین و تمام النعمة،ص ۲۲۵، ح ۴۲، چاپ اعلمی
۴- غدیرخم: نام مکانی است بین مکه و مدینه در جحفه، در آن چشمه‌ای است، که در آن جا رسول خدا صلی الله علیه و آله خطبه خواند و علی (ع) را به‌عنوان خلیفه مسلمین منصوب نمود.

درختان[1]، اتراق کنند. پس زیر درختان را جارو زدند. سپس فرمود: گویا من خوانده شدم، پس اجابت کردم و من در میان شما دو چیز ارزشمند بر جا می‌گذارم، یکی از آنها بزرگتر از دیگری است: کتاب خدا و عترت من که اهل بیت من هستند، پس دقت کنید چگونه حق مرا در باره آنها به جا می‌آورید؛ چرا که این دو از هم جدا نمی‌شوند تا این که کنار حوض بر من وارد شوند. سپس فرمود: خداوند، مولای من است و من مولای هر مرد و زن مؤمن هستم. سپس دست علی بن ابی طالب علیه السلام را گرفت، و فرمود: هر که من ولی او بودم پس از این علی، ولی اوست. خدای من! دوست بدار هر که او را دوست دارد و دشمن بدار هر که با او دشمنی ورزد. گفت: به زید بن ارقم گفتم: آیا تو این را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدی؟ گفت: هر که در «دوحات» بود آن را با دو چشم خود دید و با دو گوش خود شنید.[2]

۱۴) و نیز او از محمد بن جعفر بن حسین بغدادی، از عبد الله بن محمد بن عبد العزیز (به صورت دیکته)، از بشر بن ولید، از محمد بن طلحه، از اعمش، از عطیه بن سعید، از ابو سعید خدری روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من به زودی فراخوانده می‌شوم و اجابت می‌کنم و در میان شما دو چیز ارزشمند بر جا می‌گذارم: کتاب خداوند عز و جل و عترتم؛ کتاب خدا، ریسمانی است بین آسمان و زمین، و عترت من، اهل بیت من هستند و خداوند لطیف و خبیر به من خبر داده است که این دو از هم جدا نشوند تا این که در کنار حوض بر من وارد شوند. پس دقت کنید چگونه حق مرا در باره آنان به جا می‌آورید.

۱۵) و نیز از محمد بن عمر بغدادی، از محمد بن حسین بن حفض خثعمی، از محمد بن عبید، از صالح بن موسی، از عبدالعزیز بن رفیع، از ابی صالح، از ابی هریره روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من دو چیز را بین شما بر جا می‌گذارم و تا زمانی که به آن دو تمسک جویید و به آنها عمل کنید، هرگز پس از من گمراه نخواهید شد.[3]

۱۶) و نیز از محمد بن عمر حافظ، از قاسم بن عبا، از سوید، از عمرو بن

۱- دوحه به معنای درخت بزرگ است و جمع آن دوحات می‌باشد. «القاموس- ماده دوح».
۲- کمال الدین و تمام النعمة، ص ۲۲۵، ح ۴۳ ؛ معانی الاخبار، ص ۹۰، ح ۲.
۳- کمال الدین و تمام النعمة: ص ۲۲۶، ح ۴۵.

صالح، از زکریا، از عطیه، از ابن سعید روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من در میان شما چیزی را بر جا می‌گذارم که تا زمانی که به آنها تمسک جویید هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خداوند عز و جل که ریسمانی است امتداد یافته، و عترت من، اهل بیت من هستند که هرگز از هم جدا نشوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند.[1]

۱۷) و نیز از حسن بن عبد الله بن سعید، از محمد بن احمد بن حمدان قشیری، از حسین بن حمید، از برادرم حسن بن حمید، از علی بن ثابت دهان، از سَعّاد بن سلیمان، از ابو اسحاق، از حارث، از علی علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من در آستانه شتافتن به دیار باقی هستم و به زودی فرا خوانده می‌شوم و اجابت خواهم کرد و در میان شما دو چیز ارزشمند بر جا می‌گذارم که یکی از آنها بهتر از دیگری است: کتاب خدا و عترت من که اهل بیت من هستند و این دو، از هم جدا نشوند تا این که در کنار حوض بر من وارد شوند.[2]

۱۸) و نیز از حسن بن عبد الله بن سعید، از قشیری، از مغیره بن محمد بن مهلب، از پدرم، از عبد الله بن داود، از فضیل بن مرزوق، از عطیه عوفی، از ابی سعید خدری، روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من دو چیز را در میان شما بر جا می‌گذارم که یکی از آنها طولانی‌تر از دیگری است: کتاب خدا، ریسمانی است که از آسمان به زمین کشیده است و یک سوی آن به دست خداست، و عترت من. بدانید این دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا زمانی که در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. به ابی‌سعید گفتم: عترت او چه کسانی هستند؟ گفت: اهل بیت او علیهم السلام.[3]

۱۹) و نیز از ابن بابویه، از علی بن فضل بغدادی، از ابو عمر - صاحب ابی عباس ثعلب - نقل کرده که می‌گوید: شنیدم ابو عباس ثعلب در مورد این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله می‌پرسد: من در میان شما دو چیز با ارزش بر جا

۱- کمال الدین و تمام النعمة: ص ۲۲۶، ح ۴۶.
۲- کمال الدین و تمام النعمة: ص ۲۲۷، ح ۴۷.
۳- کمال الدین و تمام النعمة: ص ۲۲۷، ح ۴۷ .

می‌گذارم، برای چه ثقلین نامیده شدند؟ فرمود: زیرا پایبندی به آن دو دشوار است.[1]

۲۰) و نیز، از حسن بن علی بن شعیب جوهری ابو محمد، از عیسی بن محمد علوی، از ابو عمرو احمد بن ابی حازم غفاری، از عبدالله بن موسی، از شریک، از رکین بن ربیع، از قاسم بن حسان، از زید بن ثابت روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من در میان شما دو چیز ارزشمند بر جا می‌گذارم: کتاب خداوند عز و جل، و عترتم که اهل بیت من هستند. بدانید آن دو جانشینان پس از من هستند و هرگز از هم جدا نخواهند شد تا زمانی که در کنار حوض بر من وارد شوند.[2]

۲۱) و نیز از حسن بن علی شعیب ابو محمد جوهری، از عیسی بن محمد علوی، از حسن بن حسن حمیری در کوفه، از حسن بن حسین عدنی، از عمرو بن جمیع، از عمرو بن ابی مقدام، از جعفر بن محمد، از پدرش علیه السلام نقل کرده است که فرمود: نزد جابر بن عبد الله رفتم و گفتم: مرا از حجةالوداع باخبر کن؛ پس حدیثی طولانی ذکر کرد و سپس گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من در میان شما دو چیز ارزشمند بر جا می‌گذارم، تا زمانی که به این دو تمسک جویید، پس از من هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خداوند عز و جل، و عترتم، که اهل بیت من هستند، سپس سه بار فرمود: خدای من شاهد باش.[3]

۲۲) و نیز از حسن بن عبد الله بن سعید، از محمد ابن احمد بن حمدان قشیری، از ابوحاتم مغیرة بن محمد بن مهلب، از عبدالغفار بن محمد بن کثیر کلابی کوفی، از جریر بن عبدالحمید، از حسن بن عبید الله، از ابو الضحی، از زید بن ارقم، روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من چیزی را بین شما بر جا می‌گذارم که تا زمانی که به آنها تمسک جویید هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خدا، و عترتم، که اهل بیت من هستند. این دو، هرگز از هم جدا نخواهند شد تا زمانی که در کنار حوض بر من وارد شوند.[4]

---

۱ - کمال الدین و تمام النعمة، ص ۲۲۷، ح ۴۸.
۲ - کمال الدین و تمام النعمة، ص ۲۲۷، ح ۴۹.
۳- کمال الدین و تمام النعمة، ص ۲۲۷، ح ۵۱.
۴- کمال الدین و تمام النعمة، ص ۲۲۸-۲۲۷، ح ۵۲.

۲۳) و نیز از محمد بن عمه، از عبد الله بن زید ابو محمد بجلی، از محمد بن طریف، از ابن فضیل، از اعمش، از عطیه، از ابو سعید، از حبیب بن ابی ثابت، از زید بن ارقم روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: گویا من خوانده شدم و اجابت کردم و در میان شما دو چیز ارزشمند بر جا می‌گذارم که یکی از آنها از دیگری عظیم‌تر است: کتاب خداوند عز و جل، که ریسمانی کشیده شده بین آسمان و زمین است، و عترت من، که اهل بیت من هستند. آنها همیشه با یکدیگرند تا زمانی که در کنار حوض بر من وارد شوند. پس دقت کنید چگونه حق مرا در باره آنها به جا می‌آورید.[۱]

۲۴) و نیز از محمد بن عمه، از ابو جعفر محمد بن حسین بن حفص، از عباد بن یعقوب، از ابو مالک عمرو بن هاشم جنبی، از عبدالملک، از عطیه، از ابو سعید روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای مردم! من در میان شما دو چیز ارزشمند بر جا می‌گذارم که یکی از آنها از دیگری بزرگتر است: کتاب خداوند عز و جل، که ریسمانی بین آسمان و زمین است و عترتم، که اهل بیت من هستند و این دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا زمانی که در کنار حوض بر من وارد شوند.[۲]

۲۵) و نیز از محمد بن عمر، از حسن بن عبد الله بن محمد بن علی تمیمی، از پدرم، از امام علی بن موسی بن جعفر بن محمد علیه السلام، از پدرش، از پدرش جعفر بن حمد، از پدرش محمد بن علی، از پدرش علی بن حسین، از پدرش حسین بن علی، از پدرش علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من در میان شما دو چیز ارزشمند بر جا می‌گذارم: کتاب خدا، و عترت من، و این دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا زمانی که کنار حوض بر من وارد شوند.[۳]

۲۶) و نیز از ابومحمد بن نعیم بن شاذان نیسابوری، از عمویش ابوعبد الله محمد بن شاذان، از فضل بن شاذان، از عبید الله بن موسی، از اسرائیل، از ابو اسحاق، از حنش بن معتمر روایت کرده که گفت: ابوذر غفاری را دیدم که حلقه در

۱- کمال الدین و تمام النعمة، ص ۲۲۸-۲۲۷، ح ۵۴.
۲- کمال الدین و تمام النعمة، ص ۲۲۸-۲۲۷، ح ۵۴.
۳- کمال الدین و تمام النعمة، ص ۲۲۸-۲۲۷، ح ۵۵.

کعبه را گرفته است و می‌گوید: هر کس مرا می‌شناسد که می‌شناسد و هر کس مرا نمی‌شناسد من ابوذر جُندُب بن سَکَن هستم. شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌گوید: من در میان شما دو چیز ارزشمند بر جا می‌گذارم: کتاب خدا، و عترتم، که اهل بیت من هستند. این دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا زمانی که در کنار حوض بر من وارد شوند و مَثَل آنها همچون کشتی نوح است، هر که سوار آن شود، نجات می‌یابد؛ و هر که از آن عقب بماند، غرق می‌شود.[1]

۲۷) و نیز از شریف‌الدین صدوق ابو علی محمد بن احمد بن محمد زُباره بن عبد الله بن حسن بن حسن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب که صلوات خدا و سلام او بر همه آنها باد، از علی بن محمد بن قتیبه، از فضل بن شاذان نیشابوری، از عبید الله بن موسی، از شریک عن رکین بن الربیع، از قاسم بن حسان، از زید بن ثابت نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من در میان شما دو چیز ارزشمند بر جا می‌گذارم: کتاب خدا، و عترتم، که اهل بیت من هستند؛ این دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا زمانی که کنار حوض بر من وارد شوند.[2]

۲۸) و نیز از عبد الواحد بن محمد بن عُبدوس عطار نیشابوری، از علی بن محمد بن قتیبه، از فضل بن شاذان، از اسحاق بن ابراهیم، از عیسی بن یونس، از زکریا بن ابی زائده، از عطیه عوفی، از ابو سعید خُدری روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من در میان شما دو چیز ارزشمند بر جا می‌گذارم، یکی از آنها از دیگری بزرگتر است: کتاب خدا که ریسمانی کشیده شده از آسمان به سوی زمین است و عترتم، که اهل بیت من هستند و این دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا زمانی که در کنار حوض بر من وارد شوند.[3]

۲۹) و نیز از پدرش صلی الله علیه و آله، از علی بن محمد ابن قتیبه، از فضل بن شاذان، از اسحاق بن ابراهیم، از جریر، از حسن بن عبید الله، از ابی الضحی، از زید بن ارقم، از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: من دو چیز ارزشمند در میان شما بر جا می‌گذارم: کتاب خدا، و عترت من، که اهل بیت من هستند؛ پس این دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا زمانی که در کنار حوض بر

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۲۹-۲۲۸، ح ۵۷.
۲- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۲۹-۲۲۸، ح ۵۸.
۳- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۲۹-۲۲۸، ح ۵۹.

من وارد شوند.[1]

۳۰) و نیز از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی، از علی ابن ابراهیم بن هاشـم، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از غیاث بن ابراهیم، از صادق جعفـر بـن محمـد، از پدرش محمد بن علی، از پدرش محمد بن علی، از پـدرش علـی بـن الحسـین، از پدرش حسین بن علی علیه السلام روایت کرده کـه فرمـود: از امیـر مؤمنـان علیـه السلام در مورد معنای این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد: مـن در میان شما دو چیز ارزشمند بر جا می‌گذارم: کتاب خدا، و عترتم؛ عترت چه کسـانی هستند؟ پس فرمود: من و حسن و حسین و نه معصوم از فرزندان حسین که نهمـین آنها مهدی و قائم آنان است؛ آنها از کتاب خدا جدا نمی‌شوند و کتـاب خـدا نیـز از آنها جدا نمی‌شود تا در کنار حوض بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شوند.[2]

۳۱) و نیز، از محمد بن الحسن بن احمد بن ولید، از محمد بن حسن، از احمـد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از حماد بـن عیسـی، از ابـراهیم بـن عمـر یمانی، از سلیم بن قیس هلالی، از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که فرمـود: خداوند تبارک و تعالی ما را تطهیر نمود و معصوم ساخت و ما را گواهی بر خلق و حجت‌هایی در زمین قرار داد و ما را با قرآن و قرآن را با ما قرار داد. مـا از قـرآن جدا نمی‌شویم و قرآن از ما جدا نمی‌شود.[3]

۳۲) دیلمی، و ابوالحسن محمد بن شاذان، از زید بن ثابت روایت کرده‌انـد کـه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من در میان شما دو چیز ارزشـمند بـر جـا می‌گذارم: قرآن و علی بن ابی طالب علیه السلام و علی برای شـما از قـرآن بهتـر است، چرا که او کتاب خدا را برای شما ترجمه می‌کند.[4]

۳۳) ابن فارسی در روضة الواعظین، از ابو جعفر باقر علیـه السـلام، از رسـول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کند: در خطبه‌ای که پیامبر صلی الله علیـه و آلـه آن را در مسجد خیف[5] خواند و در آن بر خلافت و ولایت امیر المؤمنین علـی بـن

۱ – کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۲۹ ح ۶۰.
۲ – کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۲۹، ح ۶۱.
۳- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۲۹، ح ۶۲-۶۳.
۴- ارشاد القلوب دیلمی، ج ۲، در فضیلت علی (ع)
۵- مسجد خیف: مسجدی مشهور در منی که پیامبر صلی الله علیه و آله در آن نماز گزارد.

ابی طالب علیه السلام تصریح کرد، آمده است: ای مردم! علی و پاکانی از فرزندان من، ثقل کوچکتر هستند و قرآن، ثقل بزرگتر است و هر یک از آنها روشنگر همراه خود و موافق با اوست؛ آن دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا آن که به فرمان خدا در خلقش و حکم او در زمین در کنار حوض بر من وارد شوند. بدانید که این سخن خداوند است و من آن را از قول خداوند عز و جل گفتم، بدانید که انجام دادم و بدانید که ابلاغ کردم و بدانید که به وضوح، بیان کردم، و امیر مؤمنان کسی نیست جز این برادرم؛ و حکومت بر مؤمنان، پس از من، بر کسی غیر از او جایز نیست. سپس با دستش بازوی علی علیه السلام را گرفت و آن را بالا برد. امیر المؤمنین علیه السلام اولین کسی بود که از رسول خدا بالاتر رفت و علی را آن قدر بالا برد که پاهای حضرت علی به موازات زانوی پیامبر قرار گرفت.[1] این خطبه، طولانی است و ان شاءالله در مبحث معنای ثقلین از دیدگاه مخالفان، خواهد آمد.[2]

۱- روضة الواعظین، ص ۱۰۲، چاپ اعلمی، بیروت.

۲- در سیزدهمین مبحث از مقدمه.

۴
هر آن چه بندگان نیاز دارند در قرآن آمده است

۱) از محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حدید، از مرازم از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: خداوند تبارک و تعالی توضیح هر چیزی را در قرآن نازل کرده است و خداوند هیچ یک از احتیاجات بندگان را رها نکرده است. هیچ بنده‌ای نمی‌تواند بگوید ای کاش این در قرآن نازل شده بود، زیرا خداوند همه چیز را در قرآن نازل کرده است.[۱]

۲) و نیز از او، از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از حسین ابن منذر، از عمر بن قیس، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: از حضرت شنیدم که می‌فرمود: خداوند تبارک و تعالی هیچ یک از احتیاجات امت را رها نکرده مگر آن که آن را در کتابش نازل کرده و برای فرستاده‌اش صلی الله علیه و آله بیان نموده است. خداوند برای هر چیزی اندازه‌ای قرار داده و برای آن اندازه، راهنمایی قرار داده تا به آن هدایت کند و برای هر که از این اندازه تجاوز کند نیز مجازاتی قرار داده است.[۲]

۳) و نیز از او، از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از حماد، از

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۸، ح ۱.
۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۸، ح ۲.

عبد الله بن سنان، از ابی جارود، روایت شده که امام باقر علیه السلام فرمود: هنگامی که در مورد امری با شما سخن گفتم، پس از کتاب خدا از من سؤال کنید. سپس در یکی از احادیث خود فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله از قیل و قال و فساد مالی و پرسش زیاد نهی کردند. به ایشان گفته شد: یا بن رسول الله، این سخن در کجای قرآن آمده است[1]؟ فرمود: خداوند عز و جل می‌فرماید: «لاَّ خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّن نَّجْوَاهُمْ إِلاَّ مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلاَحٍ بَيْنَ النَّاسِ»[2] (در بسیاری از رازگوییهای ایشان خیری نیست مگر کسی که (بدین وسیله) به صدقه یا کار پسندیده یا سازشی میان مردم فرمان دهد)، و فرمود: «وَلاَ تُؤْتُواْ السُّفَهَاء أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللّهُ لَكُمْ قِيَامًا»[3]، [و اموال خود را که خداوند آن را وسیله قوام (زندگی) شما قرار داده به سفیهان مدهید] و فرمود: «لاَ تَسْأَلُواْ عَنْ أَشْيَاء إِن تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ»[4] [از چیزهایی که اگر برای شما آشکار گردد شما را اندوهناک می‌کند مپرسید]

۴) و نیز از او، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از ثعلبة بن میمون، از معلی بن خنیس روایت شده است که امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ امری نیست که دو نفر در آن اختلاف داشته باشند مگر آن که اصل آن در کتاب خداوند عز و جل آمده است، اما عقل انسان‌ها آن را درک نمی‌کند.[5]

۵) و نیز از او، از محمد بن یحیی، از یکی از اصحابش، از هارون بن مسلم، از مسعده بن صدقه، از امام صادق علیه السلام روایت شده که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: ای مردم! خداوند تبارک و تعالی پیامبر را به سوی شما فرستاد و این کتاب را به حق بر او نازل کرد و شما در باره کتاب و کسی که آن را نازل نموده و در باره رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی نمی‌دانید و خداوند او را زمانی فرستاد که مدت‌ها بود پیامبری فرستاده نشده بود و امتها در خواب بودند و جهل گسترش یافته بود و فتنه‌ها همه جا را گرفته بود و مرزهای خدا شکسته شده بود و چشمان

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۸، ح ۵.
۲- نساء/ ۱۱۴.
۳- نساء/ ۵.
۴- مائده/ ۱۰۱.
۵- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۹، ح ۶.

مردمان بر حق، بسته شده بود و همه به راه ستم، منحرف شده بودند ودین، باطل شده بود و آتش جنگ‌ها، شعله‌ور بود و باغ‌های دنیا، زرد شده بود و شاخه‌هایش خشکیده بود و برگ‌هایش ریخته بود و امیدی به ثمر دادن آن نبود و آب آن نیز خشک شده بود، و در زمانی که نشانه‌های هدایت، کهنه، شده و نشانه‌های مرگ، آشکار گشته و دنیا، تاریک شده بود و در چشم اهل دنیا، تیره و تار می‌نمود و دنیا، روی از آنان برگرفته بود به گونه‌ای که هیچ گاه باز نمی‌آمد، ثمره آن فتنه بود و طعامش مردار و لباس آن ترس و ردای آن شمشیر؛ به طوری که هر آن چه را که می‌توانستید دریدید؛ در حالی که چشمان اهل دنیا، کور بود و روزگارشان، تیره و تار. زمانی که مردمان، رشته‌های خانوادگی را گسستند و خون خویش را ریختند و دخترانشان را زنده به گور کردند، رفاه و آسایش از آنان رخت بر بسته بود و آنان نه به ثواب خدا امیدوار بودند و نه از مجازات او می‌ترسیدند. زنده‌های آنان نابینا و ناقص بودند و مردگانشان نومیدانه در آتش جای داشتند. در چنین شرایطی کتابی برای ایشان آورد که در کتاب‌های پیامبران پیشین نبود، بلکه آنها را تأیید می‌کرد و حلال و حرام را از هم متمایز می‌ساخت. آن کتاب، قرآن است از او بخواهید برایتان سخن بگوید ولی هرگز با شما سخن نخواهد گفت. من شما را آگاه می‌کنم که در این قرآن، دانش همه پیشینیان و همه آیندگان تا روز قیامت وجود دارد. قرآن داوری است بین شما و مایه حل و فصل اختلافات شما، اگر در باره قرآن از من بپرسید، من شما را آگاه خواهم کرد.

۶) و نیز از او، از محمد بن یحیی، از محمد بن عبد الجبار، از ابن فضال، از حماد بن عثمان، از عبد الاعلی بن اعین، روایت شده که گفت: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرماید: من فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم و آگاه ترین مردم به کتاب خدا؛ همه رخدادها از آغاز خلقت تا روز قیامت در این کتاب آمده است همچنان که اخبار آسمان و زمین بهشت و جهنم و گزارش حوادث پیشین و رخدادهای کنونی، همگی در آن آمده است، و من به همان سادگی که به کف دستم می‌نگرم این مسائل را می‌دانم. خداوند عز و جل می‌فرماید: در قرآن، توضیح هر چیزی آمده است.[1]

---

۱ - اصول کافی، ج ۱، ص ۵۰، ح ۸.

۷) و نیز از او، از گروهی از اصحاب ما، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن نعمان، از اسماعیل بن جابر، از امام صادق علیه السلام روایت شده که: اخبار حوادث گذشته و آینده شما و توضیح شرایط کنونی شما در قرآن آمده است و ما آن را می‌دانیم.[۱]

۸) و نیز از او، از عده‌ای از اصحاب ما، از احمد بن محمد بن خالد، از اسماعیل ابن مهران، از سیف بن عمیره، از ابو مغرا، از سماعه، از ابو الحسن موسی الرضا علیه السلام روایت شده که گفت به حضرت عرض کردم: آیا همه چیز در کتاب خدا و سنت پیامبرش هست یا شما این چنین می‌گویید؟ فرمود: بلکه همه چیز در کتاب خدا و سنت پیامبرش صلی الله علیه و آله وجود دارد.[۲]

۱ - اصول کافی، ج ۱، ص ۵۰، ح ۹.
۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۵۰، ح ۱۰.

۵

فقط ائمه علیهم السلام قرآن را همان طور که نازل شده است جمع کرده‌اند و ایشان مفسّران قرآنند.

۱) محمد بن حسن صفار، از محمد بن حسین، از محمد بن سنان، از عمار بن مروان، از منخل، از جابر از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند که تمام قرآن، ظاهر و باطن آنها را جمع‌آوری کرده است مگر اوصیا.[1]

۲) و نیز از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از عمرو بن ابی مقدام، از جابر نقل کرده است که: شنیدم امام باقر علیه السلام می‌فرمود: هیچ یک از مردم نمی‌تواند ادعا کند که قرآن را درست همان طور که خداوند نازل نموده، جمع‌آوری کرده است، مگر آن که دروغ می‌گوید؛ و هیچ کس آن را همان طور که خداوند، نازل کرده، گردآوری و حفظ نکرده است، مگر علی بن ابی طالب علیه السلام و ائمّه علیهم السلام پس از او.[2]

۳) و نیز از احمد بن محمد، از ابن سنان، از مرازم و موسی بن بکر روایت کرده که گفتند: شنیدیم امام صادق علیه السلام می‌فرماید: هیچ یک از ما اهل بیت به امامت برگزیده نشده مگر آن که کتاب خدا را از ابتدا تا انتهایش می‌داند.[3]

۱- بصائر الدرجات، ص ۱۹۱، باب ۶، ح ۱.
۲- بصائر الدرجات، ص ۱۹۱، باب ۶، ح ۲.
۳ـ بصائر الدرجات، ص ۱۹۱، باب ۶، ح ۳.

۴) و نیز از محمد بن عیسی، از ابن عبد الله المؤمن، از عبدالاعلی، غلام آل سام روایت کرده است که: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: به خدا قسم من کتاب خدا را از ابتدا تا انتهایش می‌دانم، گویی که قرآن در کف دست من است. اخبار آسمان و زمین و اخبار گذشته و حال در آن آمده است و خداوند توضیح هر چیز را در آن گفته است.[۱]

۵) و نیز از هیثم هندی، از عباس بن عامر، از عمرو بن مصعب نقل کرده که از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: علم تفسیر قرآن و علم تغییرات دوران و حوادث زمان، یکی از دانش‌هایی است که به ما داده‌اند و اگر خداوند، خیر و صلاح ملتی را بخواهد قرآن را به گوش آنان خواهد رساند و اگر به گوش کسی برساند که تا کنون آن را نشنیده است و ظرفیت شنیدن آن را نداشته باشد، روی می‌گرداند، گویی آن را نشنیده است. سپس امام لحظه‌ای درنگ کرد و فرمود: اگر ظرفی فراخ (اندیشه‌های با ظرفیت) برای این سخنان می‌یافتیم آنها را می‌گفتیم و خداوند یاری دهنده است.[۲]

۶) و نیز از احمد بن محمد، از برقی، از مرزبان، از عمران، از اسحاق ابن عمار روایت کرده که: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: قرآن تأویلی دارد، بعضی از این تأویل‌ها آمده و برخی نیامده است؛ پس هنگامی که تأویل در زمان امامی از ائمه علیهم السلام واقع شود، امام آن زمان، تأویل را می‌داند.[۳]

۷) و نیز از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر، از آن حضرت روایت کرده است که فرمود: حوادث گذشته و رخدادهای آینده و حوادث کنونی، همگی در قرآن آمده است. حتی اسامی اشخاص در قرآن آمده بود ولی حذف شد و فقط یک نام برای شخصیت‌های بی‌شمار، وجود دارد که فقط اوصیا آن را می‌دانند.[۴]

۸) و نیز از احمد بن محمد، از علی بن الحکم، از هشام بن سالم، از محمد بن

۱- بصائر الدرجات، ص ۱۹۱، باب ۶، ح ۴.
۲- بصائر الدرجات، ص ۱۹۳-۱۹۲، باب ۷، حدیث ۱.
۳ـ بصائر الدرجات، ص ۱۹۳-۱۹۲، باب ۷، حدیث ۲.
۴- بصائر الدرجات، ص ۱۹۳-۱۹۲، باب ۷، حدیث ۳.

مسلم نقل کرده است که گفت: بعد از این که ابو الخطاب به قتل رسید نزد او رفتم و آن چه را که از سخنان آن بزرگان قبل از حوادث، روایت شده بود ذکر کردم، پس فرمود: تو را به خداوند سوگند می‌دهم که دیگر در باره ما نگویی: آنان حلال و حرام و علم قرآن و حکم ما بین مردمان را می‌دانند. زمانی که خواستم برخیزم، لباسم را گرفت و فرمود: ای ابا محمد! حلال و حرام در مقایسه با علم، چقدر است؟ حلال و حرام بخش کوچکی از قرآن را تشکیل می‌دهد.[1]

۹) و نیز از فضل، از موسی بن قاسم، از ابن ابی عمیر یا غیر او، از جمیل بن دراج، از زراره، از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: تفسیر قرآن، هفت پرده دارد؛ برخی از آنان گشوده است و برخی ناگشوده مانده است که فقط ائمه علیهم السلام آن را می‌دانند.[2]

۱۰) و نیز از احمد بن حسین، از پدرش، از بکر بن صالح، از عبد الله بن ابراهیم بن عبد العزیز بن محمد بن علی بن عبد الله بن جعفر حمیری، از یعقوب بن جعفر روایت کرده که گفت: با ابو الحسن علیه السلام در مکه بودم که مردی به او گفت: تو از قرآن آن چه را که شنیده نشده تفسیر می‌کنی؟ (قرآن را به گونه‌ای دیگر تفسیر می‌کنی؟) فرمود: قرآن قبل از مردم بر ما نازل شد و پیش از آن که میان مردم تفسیر شود، برای ما تفسیر شد؛ پس ما حلال و حرام آن، ناسخ و منسوخ آن و این که در سفر نازل شده یا در حضر را می‌دانیم و نیز می‌دانیم در هر شب، چند آیه و در مورد چه کسی نازل شده است. بنابراین ما حکیمان خدا در روی زمین و گواهان او بر مردمان هستیم و این سخن خداوند تبارک و تعالی است: «سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيُسْأَلُونَ»[3] [گواهی ایشان به زودی نوشته می‌شود و (از آن) پرسیده خواهند شد]، پس شهادت از آن ماست و مسأله برای آن کس که علیه او شهادت داده می‌شود و این دانشی است که با من است و برای تو بازگو کردم، اگر پذیرفتی، شاکر باش و اگر انکار کنی، بدان که خداوند بر همه چیز آگاه است.[4]

۱۱) سعد بن عبد الله، از حمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از مرازم

۱- بصائر الدرجات، ص ۱۹۳-۱۹۲، باب ۷، حدیث ۴.
۲- بصائر الدرجات، ص ۱۹۳، باب ۸، ح ۸.
۳ - زخرف/ ۱۹.
۴- بصائر الدرجات، ص ۱۹۳، باب ۸، ح ۴.

بن حکیم و موسی بن بکر روایت کرد که گفتند: شنیدیم امام صـادق علیـه السـلام می‌فرمود: خداوند همواره از میان ما اهل بیت، کسی را برمی‌گزینند که کتـابش را از ابتدا تاانتها بداند و ما حلال و حرام کتاب خدا را می‌دانیم و تا زمانی که بتـوانیم بـا کسی در این باره سخن بگوییم نباید آن را کتمان کنیم.

۱۲) و نیز از احمد بن محمد بن عیسی، از عبد الـرحمن بـن حمـاد کـوفی، از حسین بن علوان و عمر بن مصعب، از امام صادق علیـه السـلام روایـت کـرده کـه فرمود: من فردی از قریش هستم و فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله، از کتـاب خدا آگاه هستم. توضیح هرچیز در آن است و آغاز خلقت و امر آسمان و زمـین و حوادث و اخبار گذشتگان و آیندگان در قرآن آمده است و گویی این حـوادث، در برابر چشمان من است و آنها را می‌بینم.

۱۳) عیاشی از اصبغ بن نباته روایت کرده: زمانی که امیر مؤمنان علیـه السـلام وارد کوفه شد، چهل صبح با ایشان نماز خواند و این آیه را در نماز، تـلاوت کـرد: «سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الْأَعْلَی»[۱] [نام پروردگار والای خود را به پـاکی بسـتای] منـافقین گفتند: به خدا قسم ابن ابی طالب علیـه السـلام نمـی‌توانـد قـرآن بخوانـد و اگـر می‌توانست قرآن بخواند، غیر از این سوره را نیز برای ما می‌خواند. ایـن سـخن بـه گوش حضرت رسید و فرمود: وای بر شما! مـن ناسـخ قـرآن را از منسـوخش و محکم آن را از متشابه آن و فصل آن را از فصـالش و حـروف آن را از معـانی‌اش تشخیص می‌دهم. حرفی نیست که بر محمد صلی الله علیه و آله نـازل شـده باشـد، مگر این که می‌دانم در مورد چه کسی، و در چه روزی، و در چه مکانی نازل شـده است. وای بر شما، آیا : «إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى* صُحُفِ إِبْـرَاهِيمَ وَمُوسَـى»[۲] [قطعاً در صحیفه‌های گذشته این (معنی) هست* صحیفه‌های ابراهیم و موسـی] بـه خدا قسم، من این دو کتاب را از رسول خدا صلی الله علیه و آلـه بـه ارث بـردم و رسول خدا کتاب های ابراهیم و موسی علیهما السلام را بر من ابلاغ کـرد، وای بـر شما، به خدا قسم من کسی هستم که در مورد من خداوند نـازل کـرد: «وَتَعِيَهَـا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ»[۳] [و گوشهای شنوا آن را نگاه دارد]، نزد رسول خـدا صـلی الله علیـه و آلـه

۱- أعلی/ ۱.
۲- أعلی/ ۱۹-۱۸.
۳- حاقه/ ۱۲.

بودیم که ما را از روحی باخبر نمود. من و کس دیگری که ظرفیت آن را داشت از آن آگاه شدیم، چون از نزد رسول خدا بیرون آمدیم، گفتند: الان چه گفت؟[1]

۱۴) از سلیم بن قیس هلالی روایت شده که گفت: شنیدم امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرمود: آیه‌ای بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل نشد، مگر آن که آن را برایم خواند و املا کرد؛ پس آن را به خط خود نوشتم و تأویل و تفسیر آن و ناسخ و منسوخ آن و محکم و متشابه آن را به من آموخت و از خدا برایم خواست که فهم و حفظ آن را به من بیاموزد. از زمانی که این دعا را برای من کرد، نه آیه‌ای از قرآن را فراموش کردم و نه علمی را که برایم املا کرد و نوشتم را از یاد بردم و هر آن چه را که خدا از حلال و حرام و امر و نهی در گذشته و آینده و نیز از طاعت و معصیت، به او آموخت، به من یاد داد و آن را حفظ کردم و حتی یک حرف آن را فراموش نکردم. سپس دستش را بر سینه‌ام گذاشت و از خدا خواست که قلبم را از علم و فهم و حکمت و نور پر کند و چیزی را فراموش نکردم و چیزی را نانوشته باقی نگذاشتم. گفتم: ای رسول خدا! آیا نمی‌ترسید که از این به بعد دچار فراموشی شوم؟ فرمود: از فراموشی یا نادانی تو نمی‌ترسم؛ چرا که پروردگارم مرا با خبر ساخته که او در مورد تو و شریکان تو که پس از تو خواهند بود، دعای مرا اجابت کرده است. گفتم: ای رسول خدا! شریکان من پس از من که هستند؟ فرمود: کسانی که خداوند آنها را با خودش و با من مقرون ساخت. پس فرمود: اوصیا از نسل من تا زمانی که در کنار حوض بر من وارد شوند، همگی، هدایت شده‌اند و دیگران نمی‌توانند به آنان آسیبی بزنند. آنان با قرآن هستند و قرآن با آنهاست. قرآن از آنها جدا نمی‌شود، آنها نیز از قرآن جدا نمی‌شوند. به واسطه آنها امت من پیروز می‌شود و به واسطه آنها به باران می‌رسند و به واسطه آنها بلا از آنها دور می‌شود و به واسطه آنها دعایشان مستجاب می‌شود. گفتم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، آنها را برایم نام ببر: به من فرمود: این فرزندم و دستش را بر سر حسن علیه السلام قرار داد، سپس این فرزندم و دستش را بر سر حسین علیه السلام قرار داد، سپس پسر او که به او علی گفته می‌شود و در ایام حیات تو متولد خواهد شد. سلام مرا به او برسان. سپس دوازده نفر از فرزندان محمد صلی الله علیه

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۵، ح ۱.

و آله کامل می‌شوند. به او گفتم: پدر و مادرم به فدایت، آنها را برایم نام ببر، پس آنها را فرد به فرد نام برد. به خدا سوگند، ای برادر بنی هلال، من می‌دانم چه کسی با مهدی امت محمد صلی الله علیه و آله که زمین را پس از آن که پر از ظلم و جور شده است، پر از عدل و داد خواهد کرد، بین رکن و مقام، بیعت خواهد کرد و حتی نام پدران و قبایل آنان را نیز می‌دانم.[1]

۱۵) از سلمة بن کهیل، از کسی که با او سخن گفته روایت شده که علی علیه السلام فرمود: اگر حکومت به من برسد و امارات در اختیار من قرار گیرد به یهودیان همان گونه حکم خواهم راند که خداوند در تورات نازل کرده است تا آن که تورات به خداوند ابلاغ کند که من براساس فرامین الهی موجود در آن حکم کرده‌ام، و بر مسیحیان همان گونه حکم خواهم راند که خداوند در انجیل نازل کرده است تا آن که انجیل به خداوند ابلاغ کند که من براساس فرامین الهی موجود در آن حکم کرده‌ام، و بر مسلمانان همان گونه حکم خواهم راند که خداوند در قرآن نازل کرده است تا قرآن به خداوند ابلاغ کند که من براساس فرامین الهی موجود در آن حکم کرده‌ام.[2]

۱۶) از ایوب بن حر نقل شده که از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا برخی از ائمه علیهم السلام از برخی دیگر داناترند؟ فرمود: بله، ولی علم آنها به حلال و حرام و تفسیر قرآن یکی است.[3]

۱۷) از حفص بن قرط جهنی، از جعفر بن محمد صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت فرمود: علی علیه السلام صاحب حلال و حرام و علم به قرآن بود و ما نیز در طریق او هستیم.[4]

۱۸) از سکونی، از جعفر، از پدرش، از پدرش علیه السلام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در میان شما کسی است که به خاطر تأویل قرآن می‌جنگد، هم چنان که من به خاطر تنزیل آن جنگیدم و او علی بن ابی طالب

۱- تفسیر عیاشی، ج۱، ص ۲۵، ح ۲؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۵، ح ۴۱، چاپ اعلمی، بیروت.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۸-۲۷، ح ۳.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۸-۲۷، ح ۴.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۸، ۲۹، ح ۹.

علیه السلام است.[1]

۱۹) از بشیر دهّان روایت شده که شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: خداوند، اطاعت از ما را در کتابش واجب نمود و مردم نمی‌توانند آن را نادیده بگیرند. گزیده مال، انفال و کرامت‌های قرآن از آن ماست. من نمی‌گویم ما اصحاب غیب هستیم و کتاب خدا را می‌دانیم؛ همه چیز در کتاب خدا هست. خداوند علمی را به ما آموخت که احدی غیر از او آن را نمی‌دانست و علمی را که فرشتگان و پیامبرانش آن را می‌دانستند و علمی را که فرشتگان و پیامبرانش نیز آن را نمی‌دانستند به ما آموخت.[2]

۲۰) از مرازم روایت شده است که شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: همواره خداوند، یکی از ما اهل بیت را که قرآن را از اول تا آخرش بداند، برمی‌گزیند و حلال خدا و حرامش نزد ماست و تا زمانی که بتوانیم با کسی در این باره سخن بگوییم، نمی‌توانیم آن را کتمان کنیم.[3]

۲۱) از حکم بن عتبه نقل شده است که گفت: امام باقر علیه السلام به یکی از اهالی کوفه که از او سؤالی پرسیده بود، فرمود: اگر تو را در مدینه می‌دیدم، آثار جبرئیل و نازل کردن قرآن بر جدّم را در خانه‌هایمان به تو نشان می‌دادم. مردمان، علم را از آبشخور ما می‌نوشند و آنان هدایت می‌شوند و ما گمراه می‌گردیم؟ این، محال است.[4]

۲۲) یوسف بن سخت بصری گفته است: امضای محمد بن حسن بن علی را به خط او دیدم. در آن آمده بود: آن چه بر شما واجب است و باید بگویید، این است که ما اسوه‌های خداوند و امامان و جانشینان او در زمین و امنای او برخلق و حجت‌های خداوند در سرزمین او هستیم، حلال و حرام را می‌شناسیم، تأویل قرآن و فصل الخطاب را می‌دانیم.[5]

۲۳) ثویر بن ابی فاخته، از پدرش نقل می‌کند که گفت: حضرت علی علیه

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۸، ۲۹، ح ۱۰.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۸، ۲۹، ح ۱۱.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۸، ۲۹، ح ۱۲.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۸، ۲۹، ح ۱۴.
۵ - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۸، ۲۹، ح ۱۳.

السلام فرمود: در بین دو لوح، چیزی نیست مگر آن که من آن را می‌دانم.[1]

۲۴) سلیمان بن اعمش، از پدرش نقل می‌کند که گفت: حضرت علی علیه السلام فرمود: هیچ آیه‌ای نازل نشد، مگر آن که می‌دانستم در باره چه کسی و کجا و بر چه کسی نازل شده است. پروردگار من به من، دلی اندیشمند و زبانی سخن پرداز بخشیده است.[2]

۲۵) ابو صباح گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: خداوند، تنزیل و تأویل را به پیامبر صلی الله علیه و آله خود آموخت و رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را به علی علیه السلام آموخت.[3]

۲۶) سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید و محمد بن خالد برقی، از نضر بن سوید، از یحیی بن عمران حلبی، از ایوب بن حرّ، از امام صادق علیه السلام یا از کسی که آن را از امام صادق علیه السلام روایت کرده است، نقل کرد که از امام پرسیدیم: آیا برخی از ائمه علیهم السلام از برخی دیگر عالم‌تر هستند؟ فرمود: بله، ولی علم آنان به حلال و حرام و تفسیر قرآن، یکی است.[4]

۱ - تفسیر عیاشی، ج۱، ص ۲۸، ۲۹، ح ۱۵
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۸، ۲۹
۳ - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۸، ۲۹، ح ۱۵.
۴ - بحار الانوار، ج۸۹، ص۹۵ .

۶
نهی از تفسیر قرآن به رأی و نهی از جدال در قرآن

۱) محمد بن علی بن بابویه در «الغیبه»، از محمد بن علی ماجیلویه (رض)، از عمویم محمد بن ابی القاسم(ره)، از محمد بن علـی الصـیرفی کـوفی، از محمـد بـن سنان، از مفضل بن عمر، از جابر بن یزید جعفی، از سعید بن مسیّب، از عبد الرحمن بن سمره نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند به زبـان هفتاد پیامبر لعنت کند کسانی را که در دین خدا جدل می‌کنند؛ و هـر کـه در آیـات خداوند جدل کند کفر ورزیده است. خداوند عز و جل فرمود: «مَا یُجَادِلُ فِی آیَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِینَ کَفَرُوا فَلَا یَغْرُرْکَ تَقَلُّبُهُمْ فِی الْبِلَادِ»[1] [جز آنهایی که کفر ورزیدند، کسی در آیات خدا ستیزه نمی‌کند پس رفت و آمدشان در شهرها تو را دستخوش فریـب نگرداند]؛ هر که قرآن را تفسیر به رأی کند، به خداوند افترا و دروغ، بسته اسـت؛ و هر که بدون آگاهی، فتوی صادر کند، فرشتگان آسمان و زمین او را لعنت می‌کننـد؛ هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی به آتش جهنم منجر می‌شود. عبد الرحمن بن سمره گفت: ای رسول خدا، مرا به سوی نجات راهنمایی کن، و ایشـان فرمـود: ای ابن سمره، هر گاه تمایلات نفسانی، متفاوت شد و نظـرات گونـاگون گشـت، در آن هنگام از علی بن ابی طالب علیه السلام کمک بخواه چـرا کـه او امـام امـت مـن و خلیفه آنها پس از من است. او کسی اسـت کـه حـق را از باطـل، قابـل تشـخیص می‌سازد. هر که از او سؤال کند، به او جواب مـی‌دهـد؛ و هـر کـه از او راهنمـایی بخواهد، هدایتش می‌کند؛ و هر که حق را نزد او طلب کند، آن را می‌یابد؛ و هر کـه هدایت را در نزد او جستجو کند، آن را می‌یابد؛ هر که بـه او پنـاه بـرد، بـه او پنـاه

۱- غافر / ۴.

می‌دهد؛ و هر که به او تمسک جوید، او را نجات می‌دهد؛ و هر که به او اقتدا کند، هدایتش می‌کند. ای ابن سمره، هر کس از شما که تسلیم او باشد و او را دوست بدارد، سالم می‌ماند؛ و هر کس از شما که او را رد کند و با او دشمنی ورزد، هلاک خواهد شد. ای ابن سمره، علی علیه السلام از من است، روح او از روح من است و طینت او از طینت من، او برادر من است و من برادر او هستم. او همسر دخترم فاطمه، بانوی تمام زنان عالم از اول تا آخر است و دو امام امت من و دو فرزندم و دو آقای جوانان اهل بهشت، حسن و حسین و نه امام از فرزندان حسین، از نسل او هستند که نهمین آنها قائم علیه السلام امت من است که زمین را از قسط و عدل پر خواهد کرد پس از آن که از ظلم و جور پر شده باشد.[1]

۲) محمد بن یعقوب از تعدادی از اصحاب ما، از احمد بن محمد بن خالد، از حسن بن علی الوشاء، از ابان احمر، از زیاد بن ابی جعفر علیه السلام روایت کرده که فرمود: آن چه می‌دانید بگویید و آن چه نمی‌دانید بگویید: خداوند آگاه‌تر است. انسان آیه را از قرآن می‌گیرد که چیزی بلندتر از آن چه بین آسمان و زمین است به خاطر همان آیه به سجده می‌افتد.[2]

۳) و نیز، از تعدادی از اصحاب ما، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از محمد بن سنان، از زید شحام نقل کرده که گفت: قتاده بن دعامه نزد ابو جعفر علیه السلام رفت و ایشان فرمود: ای قتاده! آیا تو فقیه اهل بصره هستی؟ گفت: این طور می‌پندارند. ابو جعفر علیه السلام فرمود: شنیده‌ام که قرآن را تفسیر می‌کنی؟ قتاده به ایشان گفت: بله؛ ابو جعفر علیه السلام فرمود: آیا قرآن را با آگاهی تفسیر می‌کنی یا با جهل؟ گفت: نه، با آگاهی. ابو جعفر علیه السلام فرمود: پس اگر قرآن را با آگاهی تفسیر می‌کنی تو خودت هستی و من از تو می‌پرسم. قتاده گفت: بپرسید، فرمود: در مورد سخن خداوند عز و جل در سوره سبأ به من بگو: «وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَأَيَّامًا آمِنِينَ»[3] [و در میان آنها مسافت را به اندازه مقرر داشته بودیم در این (راه)ها شبان و روزان آسوده خاطر بگردید]. قتاده گفت: یعنی هر کس از خانه‌اش با توشه حلال و مرکب و کرایه حلال خارج شود و قصد این خانه را کند تا زمانی که نزد خانواده‌اش بازگردد، در امان است. ابو جعفر علیه السلام فرمود: تو را به خدا قسم می‌دهم ای قتاده! آیا می‌دانی که گاه مردی از

۱- کمال الدین و تمام النعمة، ص ۲۲۴، باب ۲۴، ح ۱.
۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۲، ح ۴.
۳- سبا/ ۱۸.

خانه‌اش با توشه حلال و مرکب و کرایه حلال خارج می‌شود و قصد این خانه را می‌کند، پس در مسیر، دزدان راه را بر او می‌بندند و توشه سفرش از دست می‌رود، و به او ضربه‌ای می‌زنند که باعث مرگ او می‌شود؟ قتاده گفت: بله، ابو جعفر علیه السلام فرمود: وای بر تو ای قتاده! اگر قرآن را از جانب خودت تفسیر می‌کردی پس هلاک شده‌ای و دیگران را هلاک کرده‌ای و اگر آن را از مردان می‌گرفتی پس هلاک شده و هلاک کرده‌ای. وای بر تو ای قتاده! تفسیر این است که هر کس با توشه حلال و مرکب و کرایه حلال از خانه‌اش خارج شود و قصد این خانه را کند در حالی که حق ما را بشناسد و محبت ما را در دل داشته باشد، همان طور که خداوند عز و جل فرمود: «فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ»[1] [پس دلهای برخی از مردم را به سوی آنان گرایش ده] و قصد خانه کعبه را نکرده باشد، پس به او می‌گوید: سوگند به خدا که ما دعوت ابراهیم علیه السلام هستیم که هر کس ما را دوست بدارد حجتش قبول خواهد شد، و در غیر این صورت، پذیرفته نخواهد شد. ای قتاده! اگر این چنین باشد تا روز قیامت، از عذاب جهنم در امان خواهد بود. قتاده گفت: چاره‌ای نیست به خدا سوگند، من جز همان طور که گفتم تفسیر نکردم. امام باقر علیه السلام فرمود: وای بر تو ای قتاده، کسانی قرآن را می‌شناسند که مخاطب قرآن واقع شده‌اند.[2]

۴) محمد بن علی بن بابویه، از محمد بن موسی بن متوکل از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش از ریان بن صلت، از علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدرش، از پدرانش از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند عز و جل فرمود: هر که کلام مرا به رأی خود تفسیر کند، به من ایمان نیاورده است؛ هر که مرا به مخلوقات تشبیه کند، مرا نشناخته است؛ هر که از قیاس در دین من استفاده کند، بر دین من نیست.[3]

۵) و نیز، از ابو الحسن علی بن عبد الله اسواری مذکر، از ابو یوسف احمد بن محمد بن قیسی سجزی مذکر، از ابو یعقوب از علی بن خشرم، از عیسی، از ابو عبیده، از محمد بن کعب، روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من به خاطر سه خصلت پس از خود، نگران امتم هستم: این که قرآن را نادرست تفسیر کنند، یا این که با لغزش علماء، دچار لغزش شوند، و یا این که پولی بدست آورند و

۱- ابراهیم/ ۳۷.
۲- روضه کافی، ج ۸، ص ۲۱۲، ح ۴۸۵.
۳- عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۱، باب ۱۱، ص ۱۰۷، ح ۴.

سپس عصیان کنند و مغرور شوند؛ اکنون راه نجات از این‌ها را به شما می‌گوییم: اما در مورد قرآن به محکمات آن عمل کنید و به متشابهات آن ایمان بیاورید و در مورد عالم، منتظر باشید تا به راه حق بازگردد و از لغزش او پیروی نکنید و در مورد پول باید بگوییم که راه نجات از آن، شکر نعمت و به جا آوردن حق آن است.[1]

۶) و نیز، از احمد بن حسن قطان (ره)، از احمد بن یحیی، از بکر بن عبد الله بن حبیب، از احمد بن یعقوب بن مطر، از محمد بن حسن بن عبدالعزیز احدب جندیشاپوری نقل کرده که در کتاب پدرم که به خط خودش بود، یافتم: از طلحة بن زید، از عبد الله بن عبید، از ابو معمر سعدانی، روایت شده است، که امیر مؤمنان علیه السلام به مردی فرمود: بپرهیز از این که قرآن را به رأی خود تفسیر کنی تا زمانی که آن را از علما بپرسی و دریابی؛ چرا که بسیاری از مواقع آیاتی هستند که شبیه کلام بشرند؛ در حالی که کلام خدا هستند و تأویل آن شبیه کلام بشر نیست، همان طور که هیچ یک از مخلوقاتش شبیه او نیست. هیچ یک از اعمال خداوند نیز مشابه اعمال بشر نیست و هیچ یک از کلمات خداوند نیز مانند کلام بشر نیست؛ زیرا کلام خداوند تبارک و تعالی صفت اوست و کلام بشر اعمال اوست، پس کلام خدا را به کلام بشر تشبیه نکن که در این صورت هلاک و گمراه خواهی شد.[2]

۷) عیاشی، از زراره، از ابو جعفر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هیچ چیز مانند تفسیر قرآن از فهم و عقل انسان‌ها دور نیست؛ زیرا ابتدای آیه قرآن در یک مورد نازل می‌شود و وسط آن در زمینه دیگر و آخر آن در موضوع دیگر نازل می‌شود. سپس فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»[3] [خدا فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان (پیامبر) بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند] از آغاز جاهلیت.[4]

۸) از جابر روایت شده است که امام صادق علیه السلام فرمود: ای جابر! قرآن، باطنی دارد و آن باطن نیز ظاهری دارد. سپس فرمود: ای جابر! هیچ چیز مانند قرآن از فهم و عقل انسان دور نیست؛ زیرا ابتدای آیات قرآن در یک مورد نازل می‌شود و وسط آن در یک زمینه و آخر آن نیز در موضوع دیگر نازل

۱- خصال صدوق، ص ۱۶۴، ح ۲۱۶، باب سوم.
۲- توحید صدوق، ص ۲۶۴، باب ۳۶، ح ۵ و حدیث ادامه دارد.
۳- احزاب/ ۳۳.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۹، ح ۱.

می‌شود؛ و قرآن کلام متّصلی است که به گونه‌های مختلف درمی‌آید.[1]

۹) از هشام بن سالم، از ابو جعفر علیه السلام روایت شده است که فرمود: هرکه قرآن را به رأی خود تفسیر کند و تفسیرش درست باشد، اجری ندارد؛ و اگر تفسیرش اشتباه باشد گناهش برعهده اوست.[2]

۱۰) از ابو الجارود روایت شده که ابو جعفر علیه السلام فرمود: آن چه می‌دانید بگویید و آن چه نمی‌دانید بگویید: خدا آگاه‌تر است. انسان آیه را از قرآن می‌گیرد که چیزی بلندتر از آن چه بین آسمان و زمین است به خاطر آن آیه به سجده می‌افتد.[3]

۱۱) از ابو بصیر نقل شده است که امام صادق علیه السلام فرمود: هر که قرآن را به رأی خود تفسیر کند و تفسیرش درست باشد، اجری ندارد؛ و اگر تفسیرش اشتباه باشد، او از آسمان، دورتر است.[4]

۱۲) از عبد الرحمن بن حجاج نقل شده است که: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: هیچ چیز مانند قرآن از فهم و عقل انسان دور نیست.[5]

۱۳) از عمار بن موسی، روایت شده است که امام صادق علیه السلام فرمود: در مورد حکم کردن سؤال شد؟ فرمود: هر که بین دو نفر به رأی خودش قضاوت کند، کفر ورزیده است؛ و هر که آیه‌ای از قرآن را به رأی خودش تفسیر کند، کفر ورزیده است.[6]

۱۴) از زراره روایت شده که امام باقر علیه السلام فرمود: از دشمنی بپرهیزید که عمل را باطل می‌کند و دین را از بین می‌برد. همانا یکی از شما آیه را می‌گیرد (و تفسیر می‌کند) که بلندتر از آسمان در آن می‌افتد.[7]

۱۵) از قاسم بن سلیمان روایت شده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۹، ح ۲.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۹، ۳۰، ح ۲.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۹، ۳۰، ح ۳.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۹، ۳۰، ح ۴.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۰، ح ۵
۶- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۰، ح ۶

پدرم علیه السلام فرمود: هر گاه کسی تفسیر آیه‌ای از قرآن را برای آیه دیگر بکار ببرد، کفر ورزیده است.[1]

۱۶) از یعقوب بن یزید، از یاسر، از ابو الحسن امام رضا علیه السلام روایت شده که فرمود: جدل کردن در کتاب خدا کفر است.[2]

۱۷) از داود بن فرقد نقل شده است که امام صادق علیه السلام فرمود: در مورد آیات قرآن نگویید که این آیه در باره این مرد و آن در باره این مرد است، در قرآن موارد حلال و حرام ذکر شده است و نیز اخبار حوادث گذشته و اخبار حوادث آینده و حکم مسائل مربوط بین شما، در قرآن آمده است؛ پس قرآن، این چنین است. رسول خدا صلی الله علیه و آله این اجازه را داشت که اگر بخواهد کاری را انجام دهد و اگر بخواهد آن را ترک کند، تا آن که وقتی واجبات و فرائض، و نمازهای پنج گانه، اعلام شد، مردم، حق داشتند به پیامبر صلی الله علیه و آله اقتدا کنند؛ زیرا خداوند فرمود: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا»[3] [و آن چه را فرستاده (او) به شما داد آن را بگیرید و از آن چه شما را باز داشت بازایستید]

۱۸) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از قاسم بن سلیمان، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که: پدرم علیه السلام فرمود: هر گاه کسی تفسیر آیه‌ای از قرآن را برای آیه دیگر به کار ببرد، کفر ورزیده است.[4]

مؤلف گوید: محمد بن علی بن بابویه در کتاب معانی‌الاخبار، معنای این حدیث را از برخی علما چنین نقل کرده است: معنای این حدیث، این است که آیه را با تفسیر آیه دیگر، تفسیر کند.[5]

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۰، ح ۱.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۰، ح ۲.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱،ص ۳۰، ح۳.
۴- حشر / ۷.
۴- کافی، ج ۲، ص ۶۳۲، باب النوادر، ح ۱۷.
۵- معانی الاخبار، ص ۱۹۰، ح ۱، چاپ اعلمی، بیروت.

۷

قرآن، ظاهر و باطن، عام و خاص، محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ دارد و پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام از آن آگاه هستند و آنان راسخان در علم هستند

۱) محمد بن حسن صفار، از محمد بن عبد الجبار، از محمد ابن اسماعیل، از منصور، از ابن اذینه، از فضیل بن یسار روایت کرده که گفت: از امام باقر علیه السلام در مورد این روایت پرسیدم: هر آیه‌ای دارای ظاهر و باطن است. ایشان فرمود: منظور از ظاهر و باطن، تأویل آن است؛ برخی از تأویل‌ها، گذشته است و برخی، مربوط به حوادث آینده است؛ همان گونه که خورشید و ماه به طور پیوسته، جاری هستند (قرآن برای همه زمان‌هاست). هر وقت، تأویل آیه یا کلمه‌ای از قرآن، مطرح شود، همان طور که بر مردگان، صدق می‌کند، بر زندگان نیز صادق است؛ خداوند فرمود: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اللّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»[۱] [با آن که تأویلش را جز خدا و ریشه‌داران در دانش کسی نمی‌داند] و ما آن را می‌دانیم.[۲]

۲) و نیز، از محمد بن حسین، از وهیب بن حفص، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است: قرآن دارای محکم و متشابه است. محکم چیزی است که به آن ایمان می‌آورند و عمل می‌کنند و متشابه چیزی است که به آن ایمان می‌آورند و عمل نمی‌کنند و آن سخن خداوند تبارک و تعالی است: «فی قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا

۱- آل عمران/ ۷.

۲- بصائر الدرجات، ص ۱۹۹، باب ۱۰، ح ۲.

تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاء الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاء تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اللّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»[1] [اما کسانی که در دلهایشان انحراف است برای فتنه جویی و طلب تاویل آن (به دلخواه خود) از متشابه آن پیروی می‌کنند با آن که تاویلش را جز خدا و ریشه‌داران در دانش کسی نمی‌داند]

۳) از ابراهیم بن اسحاق، از عبد الله بن حماد، از برید بن معاویه عجلی، از یکی از آن دو بزرگوار علیهما السلام روایت کرده که در مورد سخن خداوند متعال: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اللّهُ وَالرَّاسِخُونَ»[2] [با آن که تأویلش را جز خدا و ریشه‌داران در دانش کسی نمی‌داند] فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت او علیهم السلام بیشترین مهارت را در این علم دارند زیرا خداوند هر آن چه را که از تنزیل و تأویل، نازل کرده است به ایشان آموخته است. و اینطور نیست که خداوند چیزی را بر پیامبرش نازل کند و تأویل آن را به او نیاموزد و اوصیای الهی پس از او نیز از آن آگاهند؛ و کسانی که تأویل آن را نمی‌دانند، هنگامی که عالم با علم در مورد آن چیزی بگوید، خداوند به آنها پاسخ می‌دهد: «يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا»[3] [ما بدان ایمان آوردیم همه (چه محکم و چه متشابه) از جانب پروردگار ماست]. قرآن دارای عام و خاص و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ است و کسانی که در این علم مهارت دارند از آن آگاه هستند.[4]

۴) و نیز از یعقوب بن زید، از ابن ابی عمیر، از سیف بن عمیره، از ابو صباح کنانی روایت کرده است که: امام صادق علیه السلام فرمود: ای ابا صالح، ما قومی هستیم که خداوند اطاعت ما را واجب کرده است؛ انفال و گزیده اموال از آن ماست و ما کسانی هستیم که در این علم مهارت داریم، همان کسانی که دیگران به آنها حسد می‌ورزند، کسانی که خداوند فرمود: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ»[5] [بلکه به مردم برای آن چه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده رشک می‌ورزند].

۵) و نیز، از محمد بن خالد، از سیف بن عمیره، از ابو بصیر، روایت کرده که:

۱- بصائر الدرجات، ص ۱۹۹، باب ۱۰، ح ۳؛ آل عمران/۷
۲- آل عمران/ ۷.
۳- آل عمران/ ۷.
۴- بصائر الدرجات، ص ۲۰۰، باب ۱۰، ح ۸.
۵- بصائر الدرجات، ص ۱۹۹، باب ۱۰، ح ۱ ؛ نساء/۵۴.

ابو جعفر علیه السلام فرمود: ما کسانی هستیم که در این علم مهارت داریم و از تأویل قرآن آگاهیم.[1]

۶) عیاشی از ابو محمد همدانی، از مردی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده و گفته است: از او در مورد ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه پرسیدم. فرمود: ناسخ، چیزی است که الان ثابت است و منسوخ، چیزی است که گذشته است؛ محکم، آن چیزی است که به آن عمل می‌شود و متشابه، چیزی است که برخی از آن شبیه برخی دیگر است.[2]

۷) از جابر نقل شده که امام صادق علیه السلام فرمود: ای جابر! قرآن باطنی دارد و آن باطن نیز ظاهری دارد. سپس فرمود: ای جابر! هیچ چیز به اندازه قرآن از عقل و فهم انسان دور نیست؛ زیرا ابتدای آیات قرآن در یک زمینه و وسط آن در زمینه دیگر و آخر آن در زمینه متفاوتی نازل می‌شود. قرآن، کلام پیوسته‌ای است که به شکل‌های گوناگون درمی‌آید.[3]

۸) از زراره نقل شده که امام باقر علیه السلام فرمود: قرآن با ناسخ و منسوخ نازل شد.[4]

۹) از حمران بن اعین، از امام باقر علیه السلام روایت شده است: ظاهر قرآن، آن کسانی هستند که قرآن در رابطه با آنها نازل شده و باطن آن، کسانی هستند که به مانند اعمال آنان عمل می‌کنند.[5]

۱۰) از فضیل بن یسار نقل شده که: از امام باقر علیه السلام در مورد این روایت پرسیدم: هر آیه‌ای که در قرآن است دارای ظاهر و باطنی است و هر حرفی که در آن است دارای حدی است و هر حدی دارای آغازی است. منظور از این سخن که قرآن دارای ظاهر و باطنی است چیست؟ فرمود: ظاهر آن، تنزیل قرآن است و باطن آن، تأویل قرآن. برخی از آن در باره حوادث گذشته است و برخی از آن مربوط به حوادثی است که هنوز اتفاق نیفتاده است؛ هم چنان که خورشید و ماه

۱- بصائر الدرجات، ص ۲۰۰، باب ۱۰، ح ۷.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۲، ح ۱.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۲، ح ۲.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۳، ح ۳.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۳، ح ۴.

در جریان هستند، هر وقت، مصداق (تأویل) آیه‌ای فرا برسد، اتفاق خواهد افتاد، خداوند متعال فرمود: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اللّهُ وَالرَّاسِخُونَ» [با آن که تأویلش را جز خدا و ریشه‌داران در دانش کسی نمی‌داند] وما آن را می‌دانیم.[1]

۱۱) از ابو بصیر روایت شده که: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: قرآن دارای محکم و متشابه است؛ محکم آن چیزی است که به آن ایمان می‌آوریم و عمل می‌کنیم و بر آن گردن می‌نهیم، و متشابه آن چیزی است که به آن ایمان می‌آوریم ولی عمل نمی‌کنیم.[2]

۱۲) از مسعدة بن صدقه نقل شده که: از امام صادق علیه السلام در مورد ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه پرسیدم، فرمود: ناسخ، امر ثابتی است که به آن عمل می‌شود، و منسوخ، امری است که به آن عمل شده است ولی چیزی آمده که آن را نسخ کرده است؛ و متشابه آن است که کسی که آن را نمی‌داند، امر بر او مشتبه می شود.[3]

۱۳) از جابر نقل شده است که: از امام باقر علیه السلام در مورد موضوعی در تفسیر قرآن پرسیدم. آن حضرت به من پاسخ داد. سپس بار دیگر پرسیدم و ایشان جواب دیگری به من داد. گفتم: فدای تو بشوم، پیش از این، در مورد این مسئله جواب دیگری به من دادید. پس به من فرمود: ای جابر، قرآن دارای باطنی است که آن باطن نیز باطنی دارد و دارای ظاهری است که آن ظاهر نیز ظاهری دارد. ای جابر! هیچ چیز مانند قرآن از فهم و عقل انسان، دورتر نیست؛ زیرا ابتدای آیات قرآن در مورد یک موضوع و وسط آن در موضوع دیگر و آخر آن نیز در زمینه‌ای دیگر، نازل شده است؛ قرآن، کلام پیوسته‌ای است که به شکل‌های گوناگون درمی‌آید.[4]

۱۴) از ابو عبد الرحمن سلمی روایت شده که علی علیه السلام بر یک قاضی، گذر کرد و به او فرمود: آیا ناسخ و منسوخ را می‌دانی؟ گفت: نه، فرمود: خود

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۴، ح ۵ و آل عمران/۷
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱،ص ۲۳ ، ح، ۷.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱،ص ۲۳ ، ح، ۸.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۴، ح، ۹.

هلاک شده و دیگران را نیز هلاک کرده‌ای! تأویل هر حرفی از قرآن به شکل‌های گوناگون است.[1]

۱۵) از ابراهیم بن عمر نقل شده که: امام صادق علیه السلام فرمود: اخبار حوادث گذشته و حوادث کنونی و حوادث آینده در قرآن آمده است. اسماء مردانی در قرآن آمده بود که حذف شد. یک اسم در قرآن بر مصادیق متفاوتی دلالت دارد که قابل شمارش نیست و فقط اوصیای الهی از آن آگاهند.[2]

۱۶) از حماد بن عثمان نقل شده است که: به امام صادق علیه السلام گفتم: ما احادیث متفاوتی از شما می‌شنویم، فرمود: قرآن به هفت حرف، نازل شده است و کمترین کار برای امام این است که به هفت شکل متفاوت فتوا دهد. سپس فرمود: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»[3] [(گفتیم) این بخشش ماست (آن را) بی‌شمار ببخش یا نگاه دار].

۱۷) محمد بن یعقوب، از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء، از جمیل بن دراج، از محمد بن مسلم، از زراره، از ابو جعفر علیه السلام روایت کرده که فرمود: قرآن یکی است و از طرف یک فرد، نازل شده است؛ اما اختلافی که در آن وجود دارد از جانب راویان به وجود آمده است.[4]

۱۸) و نیز از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن عمیر، از عمر بن اذینه، از فضیل بن یسار نقل کرده است که به امام صادق علیه السلام گفتم: مردم می‌گویند که قرآن به هفت حرف، نازل شده است. فرمود: دشمنان خدا، دروغ می‌گویند، بلکه قرآن به یک حرف و از طرف یک فرد، نازل شده است.[5]

۱۹) از طریق جمهور از کتاب حلیةالاولیاء، حدیثی مرفوع از عبد الله بن مسعود نقل شده است که گفت: قرآن به هفت حرف، نازل گشته است و هر حرفی از آن دارای ظاهر و باطنی است و علم ظاهر و باطن آن نزد علی بن ابی طالب علیه السلام است.[6]

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۴، ح ۱۰

۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۴، ح ۱۰.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۴، ح ۱۱؛ صاد /۳۹.

۴- کافی، ج ۲، ص ۴۶۱، باب النوادر، ح ۱۲.

۵- کافی، ج ۲، ص ۴۶۱، باب النوادر، ح ۱۳.

۶- حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۶۵.

۸
موضوعاتی که قرآن در باره آنها نازل شده است

۱) محمد بن یعقوب، از تعدادی از اصحاب ما، از سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم، از پدرش و همگی از ابن محبوب، از ابو حمزه، از ابی یحیی، از أصبغ بن نباته، نقل کرده است که از امیر مؤمنان علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: قرآن به صورت ثلث، نازل شده است: یک سوم آن در مورد ما و دشمنان ماست، و یک سوم آن، سنت‌ها و امثال و یک سوم آن، واجبات و احکام است.[1]

۲) و نیز، از تعدادی از اصحاب ما، از احمد بن محمد، از حجال، از علی بن عقبه، از داود بن فرقد، از کسی که آن را ذکر کرده، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: قرآن به صورت چهار ربع (یک چهارم) نازل شده است: یک چهارم آن، حلال و یک چهارم آن، حرام و یک چهارم آن، سنت‌ها و احکام، و یک چهارم دیگر، خبر گذشتگان شما و اخبار آیندگان شما و آن چه موجب حل و فصل حوادث زمان حال شماست.[2]

۳) و نیز از ابو علی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان، از اسحاق به عمار، از ابی بصیر، از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: قرآن به

۱- کافی، ج ۲، ص ۴۶۱، باب النوادر، ح ۱.

۲- کافی، ج ۲، ص ۴۶۱، باب النوادر، ح ۲.

صورت چهار ربع، نازل شده است: یک چهارم آن، در مورد ما، و یک چهارم آن، در مورد دشمنان ما، و یک چهارم آن سنت‌ها و امثال، و یک چهارم آن، واجبات و احکام است.[1]

۴) عیاشی، از ابو الجارود، نقل کرده است که از ابو جعفر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: قرآن به صورت چهار ربع، نازل شده است: یک چهارم آن در مورد ما، و یک چهارم آن در مورد دشمنان ما، و یک چهارم در مورد واجبات و احکام، و یک چهارم آن سنت‌ها و امثال است و کرامت‌های قرآن از آن ماست.[2]

۵) از عبد الله بن سنان نقل شده که: از امام صادق علیه السلام در مورد قرآن و فرقان پرسیدم. فرمود: قرآن، همه کتاب و اخبار حوادث آینده است و فرقان، محکمی است که به آن عمل می‌شود؛ و هر محکمی، فرقان است.[3]

۶) از اصبغ بن نباته نقل شده است که از امیر مؤمنان علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: قرآن به صورت ثلث، نازل شد: یک سوم آن در رابطه با ما و دشمنان ماست، و یک سوم نیز سنت‌ها و امثال، و یک سوم دیگر، واجبات و احکام است.[4]

۷) از محمد بن خالد حجاج کرخی، از یکی از اصحابش در حدیثی مرفوع از خیثمه روایت شده است که امام باقر علیه السلام فرمود: ای خیثمه! قرآن به صورت ثلث، نازل شده است: یک سوم آن در رابطه با ما و دوستداران ماست، و یک سوم آن در رابطه با دشمنان ما و دشمن کسانی که پیش از ما بودند، و یک سوم دیگر، سنت و مَثَل است. اگر بنا بر این بود که با از بین رفتن قومی که آیه در باره آنها نازل شده است، آن آیه نیز از بین برود، دیگر چیزی از قرآن باقی نمی‌ماند. اما قرآن، ابتدای آن بر انتهای آن جاری است تا زمانی که آسمان‌ها و زمین بر پا است و هر قومی آیه‌ای دارد که آن را تلاوت می‌کند، خواه، موضوع آن آیه، خیر باشد و خواه شر؛ آنان موضوع آن آیه هستند.[5]

۸) از طریق جمهور از ابن مغازلی، از ابن عباس، از پیامبر صلی الله علیه و آله

۱- کافی، ج ۲، ص ۴۶۱، باب النوادر، ح ۳.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰، ح ۱.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰، ح ۲.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰، ح ۳.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۱، ح ۶ و ۷.

روایت شده که فرمود: قرآن به صورت ربع نازل شده است: یک چهارم آن در رابطه با ما اهل بیت است به طور خاص، و یک چهارم آن در مورد موارد حلال، و یک چهارم آن در مورد موارد حرام، و یک چهارم دیگر در مورد واجبات و احکام است؛ و خداوند کرامت‌ها قرآن را در مورد ما نازل کرده است.

۹) عیاشی از ابو بصیر نقل کرده است: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌گفت: قرآن امر کننده و بازدارنده است؛ قرآن امر به بهشت می‌کند و از آتش جهنم بازمی‌دارد.[۱]

۱۰) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن سنان یا از غیر او، از کسی که آن ذکر کرده است روایت کرده: از امام صادق علیه السلام پرسیدم که آیا قرآن و فرقان، دو چیز مختلفند یا یک چیز واحد؟ فرمود: قرآن، همه کتاب است و فرقان، محکمی است که عمل به آن واجب است.[۲]

۱۱) و نیز، از حمید بن زیاد، از حسن بن محمد، از وهیب بن حفص، از ابی بصیر نقل کرده: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: قرآن بازدارنده و امرکننده است، امر به بهشت می‌کند و از آتش جهنم بازمی‌دارد.[۳]

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۱، ح ۶ و ۷.
۲- کافی، ج ۲، ص ۴۶۱؛ باب النوادر، ح ۱۱.
۳- کافی، ج ۲، ص ۴۱۹؛ کتاب فضل القرآن، ح ۹.

۹
قرآن بر اساس «به در می‌گویم تا دیوار بشنود»[۱] نازل شده است

۱) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از عبد الله بن محمد، از علی بن حکم، از عبد الله بن بکیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: قرآن براساس ضرب‌المثل «ایاک أعنی و اسمعی یا جارة» (به در می‌گویم تا دیوار بشنود) نازل شده است. کلینی گفت: در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: معنایش این است که وقتی خداوند عز و جل در قرآن، پیامبرش را سرزنش می‌کند، مقصودش آن چیزی است که قبلاً در قرآن ذکر شده است؛ مانند این آیه: «وَلَوْلاَ أَن ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدتَّ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا»[۲] [و اگر تو را استوار نمی‌داشتیم قطعاً نزدیک بود کمی به سوی آنان متمایل شوی]، مقصود خداوند از این آیه، کس دیگری غیر از پیامبر صلی الله علیه و آله است.[۳]

۲) عیاشی، از عبد الله بن بکیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: قرآن براساس «به در می‌گویم تا دیوار بشنود» نازل شده است.[۴]

۳) از ابن ابی عمیر، از کسی که از او روایت کرده، از امام صادق علیه السلام

۱- ضرب المثلی است که برای کسی زده می‌شود که سخنی را می‌گوید ولی مقصودش، شخصی غیر از مخاطب آن کلام است. «مجمع‌الامثال، ج ۱، ص ۴۹، شماره ۱۸۷»

۲- اسرا/ ۷۴.

۳- کافی، ج ۲، ص ۴۶۱؛ باب النوادر، ح ۱۴.

روایت شده است که فرمود: هر وقت، خداوند، پیامبرش را سرزنش می‌کند مقصودش کسی است که قبلاً در قرآن ذکر شده است، مانند این آیه: «لَقَدْ كِدتَ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا» مقصود از این آیه کس دیگری است.[1]

۱. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۱، ح ۴ و ۵. اسراء /۷۴

۱۰
در باره آن دسته از آیات که مقصود آنها ائمه علیهم السلام می‌باشد

۱) عیاشی از ابن مسکان روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که مقام و موقعیت ما را در قرآن نشناسد، از فتنه‌ها جان سالم به در نخواهد برد.[۱]

۲) از حنان بن سدیر، از پدرش روایت شده که امام باقر علیه السلام فرمود: ای ابوالفضل! ما در کتاب خدا حقی داریم از جانب خداوند که اگر آن را پاک کند و بعد بگویند: این حق از جانب خداوند نیست یا این که از آن آگاهی نداشته باشند، فرقی نمی‌کند.[۲]

۳) از محمد بن مسلم نقل شده که امام باقر علیه السلام فرمود: ای محمد، هر گاه شنیدی از کسی در این امت به نیکی یاد کردند، پس آن ما هستیم، و هر گاه شنیدی که خداوند از قومی از گذشتگان به بدی یاد کرد، پس آنها دشمنان ما هستند.[۳]

۴) از داود بن فرقد، از کسی که برای او نقل کرده است روایت شده است که امام صادق علیه السلام فرمود: اگر این قرآن آن گونه که نازل گردید خوانده

۱ ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص۲۴ -۲۵ ح ۱.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص۲۴ -۲۵ ح ۲.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص۲۴ -۲۵ ح ۳.

می‌شد، می‌دیدید که نام ما در قرآن آمده است.[۱]

۵) سعید بن حسین کندی از امام باقر علیه السلام حدیثی را روایت کرده است که پس از عبارت: «می‌دیدند نام ما در قرآن آمده است» این جمله ذکر شده است: همان طور که نام کسانی که پیش از ما بودند، آمده است.[۲]

۶) از میسر از امام باقر علیه السلام روایت شده است: اگر افزایش و کاهش در قرآن، صورت نمی‌گرفت، حق ما بر عاقلان، پوشیده نمی‌ماند. اگر قائم ما قیام کند و سخن بگوید، قرآن سخنان او را تأیید می‌کند.[۳]

۷) از مسعدة بن صدقه، از امام باقرعلیه السلام، از پدرش، از جدش نقل شده است که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: عترت (اهل بیت) پیامبر صلی الله علیه و آله را با بهترین مثال‌های قرآن بنامید؛ این آبی گوارا و شیرین است، بنوشید و این تلخ[۴] است، از آن بپرهیزید.[۵]

۸) عمر بن حنظله از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که وقتی حضرت دیدند من این آیه: «قُلْ کَفَی بِاللَّهِ شَهِیداً بَیْنِی وَبَیْنَکُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتَابِ»[۶] [بگو کافی است خدا و آن کس که نزد او علم کتاب است میان من و شما گواه باشد] و آیات مشابه آن را در قرآن، جستجو می‌کنم، فرمودند: همه چیز در قرآن، از آغاز تا پایان قرآن، تو را کفایت می‌کند، و چنین آیاتی در باره ائمه علیهم السلام است، منظور حضرت خودش بود.[۷]

۹) شیخ کامل شرف الدین نجفی در کتاب «تأویل الآیات الباهرة فی فضائل العترة الطاهرة» نقل کرده است که این روایت منقول از جانب عبد الله بن عباس (رض) از طریق عام و خاص وارد شده که گفته است: امیر مؤمنان علیه السلام به من فرمود: قرآن به صورت ربع، نازل شده است: یک چهارم آن در مورد ما، و یک چهارم در مورد دشمنان ما، و یک چهارم، سنت‌ها و مثل‌ها، و یک چهارم دیگر،

---

۱ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص۲۴ -۲۵ ح ۴
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۵ ح ۵
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۵ ح ۶
۴- ملح اجاج: به معنای تلخ است «قاموس اللغة، ماده اجج».
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۵، ح ۷.
۶- رعد/ ۴۳.
۷- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۵، ح ۸.

واجبات و احکام است و کرامت‌های قرآن از آن ماست. بهترین و کرامت قرآن در این سخن خداوند متعال است: «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ»[1] [به سخن گوش فرامی‌دهند و بهترین آن را پیروی می‌کنند]، و منظور از القول، همان قرآن است.[2]

۱۰) شیخ کامل گفته است: گفته او را آن چه ابو جعفر طوسی با سند خود از فضل بن شاذان، از داود بن کثیر روایت کرده، تأیید می‌کند. وی گفت: به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا منظور از نماز و زکات و حج در قرآن، شما هستید؟ فرمود: ای داود، منظور از نماز و زکات و روزه و حج و ماه حرام و سرزمین حرام و خانه کعبه و قبله خدا و وجه‌الله، ما هستیم؛ خداوند متعال فرمود: «فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ»[3] [پس به هر سو رو کنید آن جا روی (به) خداست]، ما، آیات و بینات هستیم و دشمنان ما در قرآن، فحشا و منکر و بغی و خمر و قمار و انصاب و ازلام و اصنام و بت‌ها و جبت و طاغوت و مرده و خون و گوشت خوک، هستند. ای داود، خدا ما را آفرید و کرامت بخشید و به ما برتری داد و ما را امنا و حافظان خود و خزانه‌داران خود بر آن چه در آسمان‌ها و زمین است، قرار داد. برای ما دشمنان و مخالفانی قرار داد؛ در کتابش از ما نام برد و با بهترین نام‌ها و دوست داشتنی ترین آنها نزد خود، برای ما کنایه آورد، تا بر دشمنان، مخفی و پوشیده بماند. دشمنان ما را در کتابش نام برد و با مبغوض ترین نام‌ها در نزد خویش و بندگان پرهیزگارش، از نام آنها کنایه آورد و در باره آنان ضرب‌المثل زد.

۱۱) آن چه شیخ کامل با سند خود از فضل بن شاذان، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند نیز این روایت را تایید می‌کند. حضرت در آن روایت فرمود: ما ریشه و اصل هر نیکی هستم و هر نیکی از شاخه‌های ماست و از جمله این نیکی‌ها، توحید و نماز و روزه و فرو بردن خشم و بخشش خطاکار و رحمت بر فقیر و همراهی با همسایه و اعتراف به فضیلت اهل فضل است. دشمنان ما نیز ریشه هر شر و بدی هستند، و هر بدی و زشتی از شاخه‌های آنهاست؛ آنها دروغ و خبر چینی و بخل و قطع رحم و رباخواری و خوردن ظالمانه مال یتیم و تجاوز از

۱- زمر / ۱۸.
۲- شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۳، شماره ۵۷ و ۵۸، چاپ اعلمی، بیروت.
۳- بقره / ۱۱۵.

حدودی که خداوند امر کرده است، و ارتکاب گناهان ظاهر یا پنهان، از زنا گرفته تا دزدی هستند، و نیز هر امر زشت و ناپسندی از این قبیل. کسی که به شاخه‌ای غیر از ما وابسته است، اگر بگوید با ماست، دروغ گفته است.[1]

۱ . کافی، ج ۸، ص ۲۴۲

۱۱
در معنی اینکه دین الهی شناخت مردان است

۱) سعد بن عبد الله در بصائر الدرجات، از احمد بن محمد بن عیسی بن حسین بن سعید، از حسن بن علی، از حفص مؤذن نقل کرده است که امام صادق علیه السلام به ابو الخطاب نوشت: به من خبر دادند که ادعا کردی که شراب، مردی است و زنا، مردی دیگر، نماز مردی است و روزه نیز مردی دیگر، این طور که تو می‌گویی نیست. ما اصل هر خیر و خوبی هستیم و شاخه‌های آن اطاعت خداوند؛ و دشمنان ما، اصل هر شر و بدی هستند و شاخه‌های آن، معصیت خداوند است. سپس نوشت: چطور ممکن است کسی که شناخته نمی‌شود، اطاعت شود؟! و چگونه شناخته می‌شود کسی که اطاعت نمی‌شود[1]؟!

۲) و نیز از حسین بن سعید، از فضالة بن ایوب، از داود بن فرقد روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: در مورد هر آیه‌ای نگویید که این مردی است و آن مردی است؛ بخشی از قرآن در مورد امور حلال و بخشی در مورد امور حرام و قسمتی از آن نیز خبر حوادث گذشته و حوادث کنونی، و نیز اخبار اتفاقات آینده و قرآن، این گونه است.[2]

۳) و نیز از قاسم بن ربیع وراق و محمد بن حسین بن ابی الخطاب، از محمد بن سنان، از میاح مدائنی، از مفضل بن عمر نقل کرده است که او نامه‌ای به امام صادق علیه السلام نوشت و امام صادق علیه السلام به او این گونه جواب داد: و اما

۱ـ بصائر الدرجات، ص ۴۸۴، باب ۲۱، ح ۲.
۲ـ بصائر الدرجات، ص ۴۸۴، باب ۲۱، ح ۳.

بعد، من تو را به تقوای الهی و اطاعت خداوند توصیه می‌کنم؛ زیرا اطاعت خداوند و پرهیزکاری و تواضع در برابر خداوند و آرامش و تلاش در راه او و اطاعت از اوامر خداوند و نصایح پیامبران او و جنگیدن در راه رضای او و پرهیز از آن چه خدا نهی کرده است، همگی ناشی از تقوا است؛ و هر کس تقوای الهی پیشه کند، به اذن خداوند خود را از آتش جهنم حفظ کرده است و خیر دنیا و آخرت را نصیب خود ساخته است؛ و هر کس امر به تقوا کند، کمال موعظه را به جا آورده است. خداوند با لطف و رحمت خود، ما و شما را در زمره پرهیزکاران قرار دهد. نامه تو به من رسید، آن را خواندم و مفاد آن را دریافتم و خداوند را به خاطر سلامتی تو سپاس گفتم و شکر کردم. خداوند، عاقبت دنیا و آخرت را به ما و به تو عطا کند. نوشتی و در نوشته‌ات قومی را ذکر کردی که من آنها را می‌شناسم و رفتارشان تو را متعجب کرده است؛ تو در باره آنان حرف‌هایی شنیده‌ای که از حدّ آنان فراتر است، و تو از چنین سخنانی، کراهت داری و امیدی به هدایت و خوبی و پرهیزکاری و تواضع آنها نداری. به تو خبر رسیده که آنها ادعا می‌کنند دین، شناخت مردان است، و اگر این مردان را بشناسی، هرکاری می‌توانی انجام بدهی. و به یاد آوردم که تو گفته بودی: اصل دین، شناخت مردان است. خداوند به تو توفیق دهد، و گفتی که متوجه شدی آنها ادعا می‌کنند که نماز و زکات و روزه ماه رمضان و حج و عمره و مسجدالحرام و ماه حرام، هر یک مردانی هستند، و پاکی و غسل جنابت هم مردی است، و هر فریضه‌ای که خداوند عز و جل بر بندگانش واجب کرده است نیز مردی است؛ و آنها به زعم خود به تو گفتند هر کس آن مرد را بشناسد، این علم برایش کافی است و نیازی به عمل ندارد؛ گویی که نماز خوانده است و زکات پرداخته و روزه گرفته و حج و عمره به جا آورده و غسل جنابت کرده و پاک شده و شعائر الهی و ماه حرام و مسجد الحرام و بیت الحرام را بزرگ داشته است، و آنها گفته‌اند هر کس این را دقیقاً و مشخصاً بداند، و در قلبش ثابت باشد جایز است که در عمل، اهمال بورزد و وظیفه ندارد که در عمل تلاشی بکند و ادعا می‌کنند اگر آن مرد را بشناسند، این حدود در زمان خودش از آنها پذیرفته می‌شود، اگر چه به آنها عمل نکنند؛ و نیز به تو خبر داده‌اند که آنها ادعا می‌کنند فواحش، یعنی شراب و قمار و مردار و خون و گوشت خوک، که خداوند آنها را ممنوع کرده است نیز، مردانی هستند.

و گفتند آن چه خداوند در زمینه ازدواج با مادران و دختران و خواهران و عمه‌ها و خاله‌ها و دختران برادر و دختران خواهر، حرام کرده است و نیز زنانی که خداوند بر مؤمنان، حرام کرده است، مقصود از همه اینها، همسران پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است و غیر از این مورد، همه زنان، مباح هستند. و گفتی که به تو خبر داده‌اند که آنها به سراغ یک زن می‌روند و (زنان) یکدیگر را مشاهده می‌کنند و ادعا می‌کنند که این امر باطن و ظاهری دارد که آنها آن را می‌دانند؛ ظاهر، همان چیزی است که آنان از آن پرهیز می‌کنند و برای دفاع از خود، آن را دستاویز قرار می‌دهند و باطن، همان چیزی است که آنان در پی آن هستند و به خیال خودشان، به آن، امر شده‌اند؛ و نیز ذکر کردی که وقتی اخبار آنان را شنیدی، چقدر برایت سخت و دشوار بوده است؛ به همین خاطر برای من نامه نوشتی و در باره سخنان آنان از من پرسیدی، و این که آیا این چیزها حلال است یا حرام، و تفسیر این موضوع را از من خواستی. اکنون من این موضوع را برایت توضیح می‌دهم تا چیز مبهمی باقی نماند و کاملا به آن اشراف داشته باشی و دچار شبهه نشوی؛ من در نامه‌ام، تفسیر آن چه را که از من پرسیدی نوشتم، پس آن را با دقت، حفظ کن و دریاب همان طور که خداوند متعال فرمود: «وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ»[1] [و گوشهای شنوا آن را نگاه دارد]. و من اگر خدا بخواهد حلال آن را برایت، وصف می‌کنم و حرام آن را از تو نفی می‌کنم؛ همچنان که برایت وصف کردم و آن را به تو شناساندم تا ان شاء الله آن را دریابی، پس آن را انکار نکن ولاحول و لاقوة الا بالله، والقوة و العزة لله جمیعاً.

تو را آگاه می‌کنم از این که هر کس به این صفتی که تو در باره آن از من پرسیدی ایمان داشته باشد و معتقد باشد، او نزد من، مشرک به خداست؛ و این شرکی آشکار است و هیچ کس نمی‌تواند در آن شک کند؛ و به تو می‌گویم که این سخن را قومی گفتند که چیزی را شنیدند ولی آن را از اهلش در نیافتند و قادر به فهم آن نبودند و حدود آن چه را شنیدند، نشناختند؛ بنا بر این حدود آن چیزها را براساس نظر خود و به اقتضای عقلشان وضع کردند و به خاطر کذب و افترا بستن به خداوند و رسولش، و نیز به خاطر جسارتی که بر انجام گناه دارند، آن را براساس حدودی که به آنها دستور داده شده بود، وضع نکردند؛ و همین برای نشان

۱- حاقه/ ۱۲.

دادن جهالت آنان کافی است. اگر آنان این امور را براساس حدود خودش که برایشان مشخص شده بود و آنان پذیرفته بودند، وضع می‌کردند، مساله‌ای نبود و اشکالی پیش نمی‌آمد؛ اما آنان، آن را تحریف نموده و از حق، تجاوز کردند و در مورد آن، دروغ گفتند و در زمینه دستور خداوند و اطاعت از او اهمال ورزیدند؛ اما من به تو می‌گویم که خداوند عز و جل آن را با حدود خود مشخص ساخته است تا هیچ کس از حدود خدا تجاوز نکند، و اگر امر به گونه‌ای بود که آنها گفتند، مردم به خاطر نادانی خود معذور بودند؛ زیرا حدودی را که در این مورد برایشان مشخص شده بود، نمی‌شناختند و در این صورت، آن کس که در مورد حدود خداوند کوتاهی می‌کرد و کسی که از آن تجاوز می‌نمود، معذور بود؛ زیرا این حدود را نمی‌شناختند، اما خداوند حدودی را مشخص ساخت که جز مشرکان و کفار از آن تجاوز نمی‌کنند. خداوند عز و جل فرمود: «تِلْکَ حُدُودُ اللّهِ فَلاَ تَعْتَدُوهَا وَمَن يَتَعَدَّ حُدُودَ اللّهِ فَأُوْلَئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ»[1]. [این است حدود احکام الهی، پس از آن تجاوز مکنید و کسانی که از حدود احکام الهی تجاوز کنند، آنان همان ستمکارانند].

از روی حق و یقین به تو می‌گویم که خداوند تبارک و تعالی دین اسلام را برای خود برگزید و این دین را برای مخلوقات خود پسندید، در نتیجه هیچ عملی را جز با معیار اسلام از کسی نمی‌پذیرد و پیامبران و فرستادگان را با همین دین برانگیخت، سپس فرمود: «وَبِالْحَقِّ أَنزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ»[2] [و آن (قرآن) را به حق فرود آوردیم]، پس پیامبران و فرستادگان، و پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله را بر همین اساس و با همین دین، مبعوث کرد. اصل دین، شناخت پیامبران و ولایت آنهاست، خداوند عزّ و جلّ چیزهایی را حلال و چیزهایی را حرام قرار داد، و حلال خود را تا روز قیامت، حلال و حرامش را تا روز قیامت، حرام کرد. شناخت پیامبران و ولایت و اطاعت آنها حلال است، پس حلال، آن چیزی است که آنها حلال کردند و حرام، آن چیزی است که آنان آن را حرام دانستند؛ و آنها اصل حلال هستند و شاخه‌های حلال از آنهاست، از فروع آنها چیزهای حلالی است که شیعیان و اهل ولایتشان را به آن امر کردند، که بر پا داشتن نماز و پرداخت زکات و روزه

۱- بقره/ ۲۲۹.
۲- اسراء/ ۱۰۵.

ماه رمضان و حج خانه خدا و عمره و بزرگ داشتن محرمات و شعائر و مشاعر خداوند و بزرگداشت بیت الحرام و مسجد الحرام و ماه حرام و طهارت و غسل از جنابت و مکارم اخلاق و محاسن آن و تمام نیکی ها از آن جمله‌اند و خداوند آن را در کتاب خود ذکر کرده و فرموده است: «إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالإِحْسَانِ وَإِيتَاء ذِي الْقُرْبَى وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاء وَالْمُنكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»[1] [در حقیقت خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می‌دهد و از کار زشت و ناپسند و ستم باز می‌دارد؛ به شما اندرز می‌دهد، باشد که پند گیرید]. پس دشمنان آنان، حرام و محرّم هستند و اولیای آنان همان کسانی هستند که تا روز قیامت در امر و فرمان آن وارد می‌شوند. آنان، ظاهر و باطن فواحش و گناهان هستند و شراب و قمار و زنا و ربا و مردار و خون و گوشت خوک، همان چیزهای حرام و محرّم‌اند و اصل هر حرامی محسوب می‌شوند؛ و آنان شرارت هستند و اصل هر شرارتی می‌باشند، و همه فروع شرارت از آنهاست؛ ازجمله این فروع، آن است که حرام را حلال کرده و خود را به آنان آلوده می‌کنند و از فروع آنها، تکذیب کردن پیامبران و انکار اوصیای الهی و ارتکاب فواحش و گناهانی همچون زنا و دزدی و شرب خمر و مسکرات و خوردن مال یتیم و خوردن ربا و حیله‌گری و خیانت و ارتکاب تمام محارم و انجام دادن همه گناهان است. خداوند به عدالت و احسان و ایتاء ذی القربی، یعنی مهربانی با خویشاوندان و انجام امور آنان امر کرده است؛ و از فحشا و منکر و ظلم نهی کرده است که اینها همه از دشمنان پیامبران و اوصیای پیامبران هستند و آنها همان چیزهای هستند که از آنها و از مودّت و اطاعت آنها نهی شده است؛ و خداوند شما را به این امر، توصیه می‌کند شاید که متذکر شوید. من اگر به شما بگویم که گناه فاحش و شراب و قمار و زنا و مردار و خون و گوشت خوک، یک مرد است و من آگاهم از این که خداوند عز و جل، این اصل و فروع آن را حرام کرده و از آن نهی نموده و ولایت آن را همچون کسی قرار داده است که به جای خداوند، بت و شریک‌ها را عبادت می‌کند، یا کسی که هم چون فرعون، دیگران را به عبادت خود دعوت کرد، زمانی که گفت: «انا ربکم الاعلی»؛ همه اینها به یک صورت است و در یک ردیف قرار می‌گیرد. حال اگر

۱- نحل/ ۹۰.

می‌خواهی بگو که همه اینها مردی است و راه این مرد به سوی جهنم است و هر که از او پیروی کند نیز راهش به سوی جهنم است؛ مانند این سخن خداوند عز و جل که فرمود: «إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنزِيرِ»[1] [(خداوند) تنها مردار و خون و گوشت خوک و آن چه را که (هنگام سر بریدن) بر شما حرام گردانیده است] حتماً راست گفته‌ام، سپس اگر من بگویم که همه اینها، فلانی است و فلانی، همه آنهاست، حتما راست گفته‌ام که فلانی همان معبود غیر خداست، و کسی است که از حدود خدا تجاوز کرده است؛ حدودی که خداوند، تجاوز از آن حدود را نهی کرده است. سپس به تو می‌گویم که اصل دین، مردی و آن مرد همان یقین و ایمان و امام اهل زمانش است، که هر کس او را بشناسد، خدا و دین او و شرایع او را شناخته است؛ و هر کس او را انکار کند، خداوند و دین او را انکار کرده است؛ و هر که نسبت به او جاهل باشد، نسبت به خدا و دین و حدود و شرایع او جاهل است و خدا و دین او جز به واسطه آن امام، شناخته نمی‌شود. پس این چنین است که شناخت مردان، دین الهی است.

شناخت و معرفت به دو صورت است: معرفت ثابت براساس بصیرت که دین خدا با آن شناخته می‌شود و به معرفت خداوند منتهی می‌شود، و این دقیقاً همان معرفت باطنی ثابت است، که حق آن واجب است و مستوجب شکر خداوند می‌شود، خدایی که با این معرفت بر شما منت بسیار نهاد، منتی که خداوند بر معرفت ظاهر و آشکار، بر هر کس از بندگانش که بخواهد، منت می‌نهد. و معرفت ظاهری به خداوند، بدون علم به آن، سزاوار دارندگان چنین معرفتی نیست؛ آن چنان که دارندگان معرفت باطنی سزاوارند به خاطر بصیرتی که دارند و آنان (دارندگان معرفت ظاهری) با این معرفت اندک به معرفت واقعی خداوند نمی‌رسند؛ چنان که خداوند در کتابش فرمود: «وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَن شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ»[2] [و کسانی که به جای او می‌خوانند (و می‌پرستند) اختیار شفاعت ندارند مگر آن کسانی که آگاهانه به حق گواهی داده باشند]. هر کس شهادت حق را بگوید اما به آن اعتقاد قلبی و بصیرت نداشته باشد، خداوند

۱- بقره/ ۱۷۳.
۲- زخرف/ ۸۶.

ثواب کسی را که به این شهادت، اعتقاد قلبی و بصیرت دارد نمی‌دهد؛ همچنین هر کس حرفی را بزند که قلباً به آن اعتقاد نداشته باشد، همچون کسی که قلباً به آن حرف اعتقاد دارد و با بصیرت بر آن پافشاری می‌کند، عقوبت نمی‌شود. اکنون دانستی که حال اهل معرفت در ظاهر و اقرار به حق بدون علم به آن، از زمان گذشته تا حال تا زمانی که به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله منتهی شد چگونه بوده است؟ و نیز دانستی که کار به کجا کشید و معرفت آنها به چه چیزی منتهی شد؟ آنها با معرفت اعمال و دینشان شناخته شده‌اند که آن دین را نزد خداوند آوردند؛ خدایی که نیکوکار، با احسان خویش و گناهکار، با گناه خویش، نزد او می‌آیند. گاه گفته می‌شود: هر کس در این امر بدون یقین و بصیرت وارد شود، همان طور که در آن وارد شده است از آن خارج می‌شود. خداوند به ما و شما معرفت ثابت و با بصیرت، روزی دهد و این روزی را بسیار گرداند.

و نیز تو را آگاه می‌کنم از این که اگر بگویم نماز و زکات و روزه ماه رمضان، و حج و عمره و مسجد الحرام، و بیت الحرام و مشعر الحرام و طهارت و غسل از جنابت، و همه فرایض، همان پیامبر است که این فرائض را از جانب پروردگارش آورده است، راست گفته‌ام؛ زیرا همه این فرایض با پیامبر شناخته می‌شود و اگر معرفت آن پیامبر صلی الله علیه و آله و ایمان به او و تسلیم در برابر او نبود، آنها شناخته نمی‌شد؛ و این، منت خداوند متعال، بر کسی است که با شناساندن پیامبر به او، بر وی منت نهاد.اگر پیامبر صلی الله علیه و آله نبود، من نیز چیزی از فرایض را نمی‌دانستم. پس همه اینها، همان پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ پیامبر صلی الله علیه و آله اصل، و آنها فرع اویند. این پیامبر بود که مرا به آن دعوت کرد و به سوی آن هدایت کرد و آن را به من شناساند و مرا به آن امر کرد؛ و من نمی‌توانم آن را نادیده بگیرم، و چگونه می‌توانم آن را نادیده بگیرم در حالی که او بین من و خداوند متعال است؟ و چگونه بر راه راست خواهم بود اگر دینی جز او را برگزینم؟ و با این وصف، چگونه این فرایض، معرفت مرد نباشد در حالی که فقط او همان کسی است که آن را از طرف خداوند عز و جل آورده است؟! و کسی که پیامبر صلی الله علیه و آله را انکار کند، دین خدا را انکار کرده است با گفتن این جمله که: آیا خداوند، بشری مانند ما را به پیامبری فرستاده است؟ سپس گفتند: آیا یک انسان ما را هدایت می‌کند؟! پس به آن مرد کفر ورزیدند و او را تکذیب کردند و از

او روی برگرداندند و گفتند: چرا فرشته‌ای بر او نازل نشده است؟ خداوند تبارک و تعالی فرمود: «قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ»[1] [بگو چه کسی آن کتابی را که موسی آورده است نازل کرده (همان کتابی که) برای مردم روشنایی و رهنمود است]، و سپس در آیه دیگری فرمود: «وَقَالُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكًا لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنْظَرُونَ* وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا»[2] [و گفتند چرا فرشته‌ای بر او نازل نشده است؟ و اگر فرشته‌ای فرود می‌آوردیم قطعاً کار تمام شده بود، سپس مهلت نمی‌یافتند* و اگر او را فرشته‌ای قرار می‌دادیم حتماً وی را (به صورت) مردی در می‌آوردیم].

و خداوند تبارک و تعالی، دوست داشت که با مردان، شناخته شود و با اطاعت از آنها، اطاعت شود؛ بنابراین آنهارا راه و مسیر خود قرار داد که (اعمال انسان‌ها از همان راه) آورده می‌شود و راهی جز این را از بندگان نمی‌پذیرد؛ «لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ»[3] [در آن چه (خدا) انجام می‌دهد چون و چرا ندارد ولی آنان (=انسانها) سؤال خواهند شد]؛ و در باره وجوب محبت و دوست داشتن او چنین فرمود: «مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا»[4] [هر کس از پیامبر فرمان برد، در حقیقت، خدا را فرمان برده؛ و هر کس روی گردان شود، ما تو را بر ایشان نگهبان نفرستاده‌ایم]. پس اگر کسی به تو بگوید که همه این فرایض، یک مرد است و او معنا و حدود سخن خود را بشناسد، راست گفته است؛ و هر کس این را با آن صفتی که ذکر کردم یعنی بدون طاعت، بگوید، تمسک به اصل و ترک فرع، سودی ندارد؛ هم چنان که شهادت لا اله‌الا الله بدون شهادت محمد رسول الله سودی ندارد؛ و خداوند هیچ پیامبری را جز با نیکی و عدل و مکارم اخلاق و اعمال نیک و نهی از فواحش پنهان و آشکار نفرستاده است. باطن این فواحش، ولایت اهل باطل، و ظاهر این فواحش، فروع اهل باطل است. خداوند هیچ گاه پیامبری را نفرستاده است که به معرفتی دعوت کند که اطاعت اوامر و نواهی خدا، همراه او نباشد. خداوند در صورتی عمل به واجباتی که

۱- انعام/ ۹۱.
۲- انعام/ ۹-۸.
۳- انبیا/ ۲۳.
۴- نساء/ ۸۰.

حدودشان را مشخص ساخته از بندگان می‌پذیرد که آنها کسی را که این واجبات را از جانب او آورده و به آن دعوت می‌کند، بشناسند. اولین چیز، شناخت کسی است که به او دعوت می‌کند و سپس اطاعت از او در چیزهایی است که واجب کرده و به آن دستور داده است.

هر کس که بشناسد، اطاعت می‌کند و هر کس اطاعت کند، حرام را از ظاهر و باطن، حرام می‌داند. نمی‌توان باطن را برای حلال کردن ظاهر، تحریم نمود؛ زیرا خداوند، ظاهر را با باطن و باطن را با ظاهر، همگی با هم حرام کرده است و این طور نیست که اصل و فرع و باطن حرام، حرام باشد و ظاهر آن حلال گردد و باطن را حرام کند و ظاهر را حلال بداند. همچنین، درست نیست که نماز باطن را بشناسد ولی نماز ظاهر را نشناسد، و نمی‌توان زکات و روزه و حج و عمره و مسجد الحرام و تمام حُرُمات خداوند و شعائر او را به خاطر معرفت باطن، رها کرد؛ زیرا باطن آنها، ظاهر آنهاست و هیچ یک از این دو بدون همراهی دیگری، استوار نمی‌گردد. اگر باطن، حرام و خبیث باشد، ظاهر آن هم حرام و خبیث است. باطن با ظاهر شناخته و تشبیه می‌شود. هر کس ادعا کند با معرفت باطن، نیازی به طاعت ظاهری ندارد، دروغ گفته و شرک ورزیده است؛ و چنین فردی، نه به معرفت باطنی رسیده است و نه به طاعت، تن داده است. گفته شده است که معرفت داشته باش و هر کار خیری که دوست داری انجام بده؛ زیرا این عمل از تو پذیرفته می‌شود، اما آن عمل، بدون معرفت از تو پذیرفته نمی‌شود. وقتی به معرفت رسیدی هر طاعت یا خیری را که خواستی به جای آور، خواه کم باشد یا زیاد؛ البته به شرط آن که هیچ یک از واجبات و سنت‌های واجب را رها نکنی؛ در این صورت، تمام اعمالت از تو پذیرفته می‌شود. تو را آگاه می‌کنم که هر کس معرفت داشته باشد،اطاعت می‌کند. هنگامی که به معرفت برسد، نماز می‌خواند و روزه می‌گیرد و حج به جا می‌آورد و به عمره می‌رود و تمام حُرُمات خدا را بزرگ می‌دارد و هیچ یک از اینها را رها نمی‌کند و به تمام نیکی‌ها و مکارم اخلاق عمل می‌کند و از بدی‌ها می‌پرهیزد، و تمام اینها همان پیامبر، رسول خدا صلی الله علیه و آله است و پیامبر صلی الله علیه و آله اصل آن است و او اصل تمام این‌هاست؛ زیرا او کسی است که اینها را آورد و به آن راهنمایی و امر کرد. خداوند عز و جل از هیچ کس، چیزی را قبول نمی‌کند مگر به واسطه او، پس هر کس او را بشناسد، از تمام گناهان کبیره و تمام فواحش

آشکار و پنهان پرهیز می‌کند و تمام محارم را حرام می‌داند؛ زیرا او با شناخت پیامبر صلی الله علیه و آله و اطاعت از او، به آن چه پیامبر صلی الله علیه و آله در آن وارد شده، وارد می‌شود و از آن چه که او از آن خارج شده خارج می‌شود. هر که ادعا کند که او حلال را حلال می‌کند و حرام را حرام می‌کند بدون آن که پیامبر صلی الله علیه و آله را بشناسد، هیچ حلالی برایش حلال نمی‌شود و هیچ حرامی بر او حرام نمی‌شود؛ و هر کس نماز بخواند و زکات بدهد و حج به جا آورد و عمره برود و همه خوبی‌ها را انجام دهد، بدون معرفت آن که خداوند اطاعت او را واجب کرده است، در این صورت او هیچ یک از این اعمال را انجام نداده است و نماز نخوانده و روزه نگرفته و زکات نپرداخته و حج به جا نیاورده و عمره نرفته و غسل جنابت نکرده و پاک نشده است. او حرام خدا را حرام نکرده و حلال او را حلال نکرده است و نمازی نخوانده است، اگر چه به رکوع و سجود برود، و زکاتی نپرداخته، اگر چه از چهل درهم، یک درهم بدهد. حج و عمره او نیز پذیرفته نمی‌شود، و تمام این‌ها تنها با شناخت یک مرد، پذیرفته می‌شود و او کسی است که خداوند به خلق خویش دستور داده است از او اطاعت کنند و احکام را از او بگیرند؛ پس هر که او را بشناسد و احکام را از او بگیرد، خداوند عز و جل را اطاعت کرده است.[1] این حدیث طولانی است و ما به قدر نیاز، به آن پرداختیم.

۱- بصائر الدرجات، ص ۴۷۷، باب ۲۱، ح ۱.

۱۲
معنای ثقلین و خلیفتین از نظر مخالفان

۱) مسند احمد بن حنبل در حدیثی مرفوع از علی بن ربیعه، روایت کرده است: زید بن ارقم را دیدم که نزد مختار می‌رفت یا از نزد او می‌آمد. به او گفتم:آیا شنیدی رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: من در میان شما دو چیز ارزشمند بر جا می‌گذارم؟ گفت: بله.[1]

۲) از مسند احمد بن حنبل در حدیثی مرفوع از ابی سعید خدری روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من در میان شما چیزی را به جا می‌گذارم که اگر به آن دو تمسک بجویید هرگز گمراه نخواهید شد، و آن ثقلین است که یکی از آنها بزرگتر از دیگری است: کتاب خدا، که از آسمان تا زمین امتداد دارد و عترت من، که اهل بیت من هستند و این دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا در کنار حوض بر من وارد شوند. ابن نمیر از اعمش نقل کرد که او فرمود: دقت کنید که پس از من چگونه حق مرا در باره آنان ادا می‌کنید.[2]

۳) صحیح مسلم در حدیثی مرفوع از زید بن حیان، روایت کرده است: من و حصین بن سبره، و عمر بن مسلم، نزد زید بن ارقم رفتیم. زمانی که نزد او نشستیم، حصین به او گفت: ای زید! خیر بسیاری نصیب تو شده است؛ چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدی و سخنش را شنیدی و همراه با او جنگیدی و با او نماز خواندی؛ خیر بسیار نصیب تو شده است. ای زید! آن چه را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدی به ما بگو. گفت: ای پسر برادرم! سوگند به خداوند که من پیر شده‌ام و سنم زیاد شده است و برخی از سخنانی را که از رسول خدا صلی الله علیه

۱- مسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۳۷۱.
۲- مسند احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۱۴ و ۱۷ و ۲۶ و ۵۹.

و آله شنیدم، فراموش کرده ام، پس آن چه که به شما می‌گویم از من بپذیرید و آن چه را که نمی‌گویم مرا مسؤل ندانید. سپس گفت: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکانی به نام «خُمّ» بین مکه و مدینه برای ما خطبه خواند. خدا را ستایش کرد؛ موعظه کرد و خداوند را یادآوری کرد و سپس فرمود: «اما بعد، ای مردم، من مانند شما، انسان هستم و چیزی نمانده است و که پیک حق سر برسد و من اجابت کنم. من در میان شما دو چیز ارزشمند بر جا می‌گذارم که اولین آنها کتاب خدا است که نور است؛ پس قرآن را بگیرید و به آن تمسک جویید. به کتاب خدا تشویق کرد، سپس فرمود: و اهل بیت من، خدا را به یاد شما می‌آورم در مورد اهل بیتم. حصین گفت: اهل بیت او چه کسانی‌اند؟ آیا همسران او از اهل بیت او نیستند؟ گفت: همسران او از اهل بیتش نیستند. اهل بیت او کسانی هستند که صدقه دادن به آنان حرام شده است.[1]

۴) مسند ابن حنبل در حدیثی مرفوع از زید بن حیان، از زید بن ارقم نقل کرده است: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفتیم و سخن را آغاز کرد تا این که فرمود: آگاه باشید که من میان شما دو چیز ارزشمند بر جا می‌گذارم: یکی از آنها کتاب خداست و آن، رشته‌ای است که هر کس آن را دنبال کند، هدایت می‌شود؛ و هر کس آن را رها کند، گمراه خواهد شد. گفتیم: آیا همسران او جزو اهل بیت او هستند؟ گفت: نه. سوگند به خداوند که زن، ممکن است برهه‌ای از زمان با مرد باشد، اما در نهایت او را طلاق می‌دهد و آن زن به خانواده و قوم خود باز می‌گردد. اهل بیت او ریشه او و هستند و گروهی که صدقه‌دادن به آنها پس از پیامبر صلی الله علیه و آله حرام شده است.[2]

۵) تفسیر ثعلبی در سوره آل عمران در مورد سخن خداوند متعال: «وَاعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللّهِ جَمِيعًا»[3] [و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید...]، در حدیثی مرفوع از ابو سعید خدری روایت کرده است که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: ای مردم! من در میان شما دو جانشین ارزشمند بر جا گذاشتم، اگر به آن دو تمسک بجویید، هرگز پس از من گمراه نخواهید شد.

۱- صحیح مسلم، ج ۱۵، ص ۱۷۹، باب فضیلت‌های علی (ع)

۲- مسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۳۶۶.

۳- آل‌عمران/ ۱۰۳.

یکی از آنها بزرگتر از دیگری است، قرآن، که رشته‌ای است که از آسمان تا زمین امتداد یافته است، و عترت من که اهل بیتم هستند و این دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا در کنار حوض بر من وارد شوند. ابن مغازلی در کتاب مناقب، مانند همان حدیثی که از مسند ابن حنبل قبل از تفسیر ثعلبی نقل کردم، با سند خود به‌صورت مرفوع از زید، روایت کرده است. و نیز در مناقب خود، همانند همان حدیثی که از صحیح مسلم نقل کردم، از زید نقل کرده است.[1]

۶) در مناقب او همچنین حدیثی مرفوع از ابو سعید خدری روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من به زودی خوانده می‌شوم و اجابت می‌کنم، و در میان شما دو چیز ارزشمند بر جا خواهم گذاشت : قرآن، که رشته‌ای است امتداد یافته از آسمان تا زمین، و عترت من، که اهل بیتم هستند و خداوند لطیف و خبیر به من خبر داده است که این دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا زمانی که در کنار حوض بر من وارد شوند. پس دقت کنید پس از من چگونه حق مرا در باره آنان به جا می‌آورید.[2]

۷) احمد بن حنبل در مسند با سند خود از اسرائیل، از عثمان بن مغیره، از علی بن ربیعه نقل کرد که گفت: زید بن ارقم را دیدم که نزد مختار می رفت یا از نزد او خارج می‌شد. به او گفتم: آیا نشنیدی که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: من در میان شما دو چیز ارزشمند بر جا می گذارم؟ گفت: بله.[3]

۸) مصنف صحاح ستّه از سنن ابی داود، و ترمذی با سند خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کردند که فرمود: من در میان شما دو چیز ارزشمند بر جا گذاشتم تا زمانی که به آن دو تمسک بجویید، پس از من هرگز گمراه نخواهید شد: یکی از آنها بزرگتر از دیگری است و آن قرآن است که رشته‌ای است امتداد یافته از آسمان به زمین، و عترت من که اهل بیت من هستند. این دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا زمانی که در کنار حوض بر من واردشوند. پس دقت کنید چگونه حق مرا در باره آنان ادا می‌کنید.[4]

۱- مناقب ابن مغازلی، ص ۲۱۴، شماره ۲۸۱.
۲- مناقب ابن مغازلی، ص ۲۱۴، شماره ۲۲۸.
۳- مسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۳۷۱.
۴- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۳، شماره ۳۷۸۸

۹) ابن مغازلی، از ابو الدنیا، در کتاب فضائل القرآن از رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود: من در میان شـما دو چیـز ارزشـمند بـر جـا می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم که اهل بیت من هستند و نزدیکـان مـن. گفتـه اسـت یعنی آل عقیل و آل جعفر و آل عباس.[1]

۱۰) و نیز از او، از علی بن ربیعه نقل شده که گفت: زید بن ارقم را دیدم که نـزد مختار می‌رفت؛ گفتم: یکی از گفته‌های تو را شنیده‌ام.گفت: آن سخن چیست؟ گفتم: شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمایـد: مـن در میـان شـما دو چیـز ارزشمند بر جا می‌گذارم، کتـاب خـدا و عتـرت مـن کـه اهـل بیـت مـن هسـتند. گفت:خدایا، بله.

۱۱) و نیز از او با سند خودش نقل شده که گفت: شنیدم رسول خدا صـلی الله علیه و آله می‌فرمود: من پیش از شما بر حـوض وارد مـی‌شوم و زمـانی کـه مـرا ملاقات کنید، از شما در مورد ثقلین سؤال خواهم کرد که پس از مـن در مـورد آن دو چه کردید. این سخن بر ما مبهم بود و نمی‌دانستیم ثقلـین چیسـت. تـا ایـن کـه مردی از مهاجرین برخاست و گفت: ای نبی خدا، پدر و مـادرم بـه فـدایت، ثقلـین چیست؟ فرمود: دو چیز است که بزرگترین آن دو کتاب خداست که یک طـرف آن به دست خداوند متعال است و طرف دیگرش به دست شماست؛پس به آن تمسـک بجویید و از آن روی برنگردانید و به آن پشت نکنید، و کوچک ترین آن دو عتـرت من هستند، آنها کسانی‌اند که به قبله من روی آوردند و دعوتم را اجابت کردند؛ پس آنها را نکشید و به آنان ظلم نکنید. من از خداوند لطیف و خبیر خواستم، پس ایـن حق را به من داد که مانند این دو،(و به انگشت شسـت و سـبابه «مسـبّحه» اشـاره کرد) و اگر خواستی بگو مانند این دو(با انگشت سبابه و انگشت وسـطی) بـر مـن وارد شوند. یاور آنها یاور من است و کسی که آنان را ناکام سازد، مرا ناکام سـاخته است؛ و دشمن آنها دشمن من است . آگاه باشید که هیچ امتی پیش از شـما هـلاک نشده است، مگر این که از هوا و هوس خود پیروی کرده و به نبوت آن امت، تظاهر نمودند و کسی را که در میان آنها به عدالت امر کرده است، کشته‌اند.

۱۲) حمیدی در (الجمع بین الصحیحین)، در مسند زید بن ارقم، از چند طریق،

۱- صحیح مسلم، ج ۱۵، ص ۱۷۹، بابی در فضیلت‌های علی (ع).

روایت کرده است؛ازجمله این که با سند خود از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرد و گفت: پیامبر در کنار آبی به نام خُم، بین مکه و مدینه برخاست تا سخنرانی کند. ابتدا خدا را ستایش کرد و او را ستود و موعظه کرد و خدا را به یاد آورد، سپس فرمود: اما بعد، ای مردم، من مانند شما انسان هستم، چیزی نمانده است که پیک پروردگارم سر برسد و من اجابت کنم. من در میان شما،دو چیز ارزشمند بر جا می‌گذارم: یکی از آنها کتاب خداست که نور و هدایت در آن است. پس کتاب خدا را بگیرید و به آن تمسک جویید؛ پس به کتاب خدا تشویق کرد و سپس فرمود: و اهل بیت من، خدا را به یادتان می‌آورم در مورد اهل بیتم.[1]

۱۳) در یکی از روایت‌های حمیدی آمده است: پس گفتیم: آیا همسران پیامبر صلی الله علیه و آله از اهل بیت او هستند؟ فرمود: نه، به خداوند سوگند که زن در برهه‌ای از زمان، همراه مرد است، سپس او را طلاق می‌دهد و آن زن به پدر و قومش باز می‌گردد... ادامه روایت.

۱۴) مسند احمد بن حنبل در حدیثی مرفوع از زید بن ثابت روایت کرد که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من در میان شما دو جانشین بر جا می‌گذارم: کتاب خدا که رشته‌ای است امتداد یافته بین آسمان و زمین - یا از آسمان به زمین - و عترت من که اهل بیت من هستند؛ و این دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا در کنار حوض بر من وارد شوند.[2]

۱۵) ابن شاذان، از مجاهد نقل کرده است: که به ابن عباس گفته شد: نظر تو در مورد علی بن ابی طالب علیه السلام چیست؟ گفت: به خدا سوگند که تو از با عظمت ترین و گرامی ترین ثقلین نام بردی؛ کسی که پیش از همه شهادتین گفت و به طرف هر دو قبله نماز گزارد و دوبار بیعت کرد و سبطین به او عطا شد. او پدر سبطین حسن و حسین علیهما السلام است، خورشید پس از آن که از دو قبله غایب شد، دو بار به سوی او بازگشت و دو بار شمشیر کشید. او صاحب دو حمله است و مَثَل او همچون ذی‌القرنین است. او مولای ما علی بن ابی طالب علیه السلام است.

۱۶) و نیز از او در حدیثی مرفوع، از زید بن ثابت نقل شده که رسول خدا

۱ـ صحیح مسلم، ج ۱۵، ص ۱۷۹، بابی در فضیلت‌های علی (ع)
۲ـ مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۱۸۱.

صلی الله علیه و آله فرمود: من در میان شما دو چیز ارزشمند بر جا می‌گذارم: کتاب خدا و علی بن ابی طالب علیه السلام و بدانید که علی برای شما از کتاب خدا برتر است؛ چرا که کتاب خدا را برایتان ترجمه می‌کند.

۱۷) از الجمع بین الصحاح الستّة، از صحیح ابو داود سجستانی و آن سنن است، از صحیح ترمذی از زید بن ارقم روایت شده که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من در میان شما چیزی به جا می‌گذارم که تا زمانی که به آن تمسک جویید پس از من هرگز گمراه نخواهید شد: یکی از آنها بزرگتر از دیگری است و آن، کتاب خداست که رشته‌ای امتداد یافته از آسمان به زمین است،و عترت من، که اهل بیت من هستند و این دو هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد تا زمانی که در کنار حوض بر من وارد شوند. پس دقت کنید چگونه حق مرا در باره عترت من، ادا می‌کنید.

سفیان گفت: اهل بیت او کسانی هستند که وارثان علم او هستند؛ زیرا پیامبران تنها علم را به عنوان ارث بر جا می‌گذارند و آن مانند سخن نوح است: «رَبِّ اغْفِرْ لِی وَلِوَالِدَیَّ وَلِمَن دَخَلَ بَیْتِیَ مُؤْمِنًا»[1] [پروردگارا بر من و پدر و مادرم و هر مؤمنی که در سرایم درآید و بر مردان و زنان با ایمان ببخشای]، منظور او دین من است و علمای دین او کسانی هستند که به او اقتدا می‌کنند و به آن چه از جانب خداوند آورده است، عمل می‌کنند، و آنها دو برتری و فضیلت دارند.

۱ـ نوح/ ۲۸.

۱۳
علت نازل شدن قرآن به زبان عربی و معجزه نظم قرآن و دلیل تازگی آن در همه زمان‌ها

۱) محمد بن یعقوب، از حسین بن محمد، از احمد بن محمد سیاری، از ابی یعقوب بغدادی نقل کرده است که ابن سکیت به ابوالحسن علیه السلام گفت: چرا خداوند، موسی بن عمران را با عصا و ید بیضاء و ابزار سحر مبعوث کرد و عیسی را با ابزار پزشکی و محمد را که درود خداوند بر او و خاندانش و بر تمام پیامبران باد، با کلام و خطبه‌ها مبعوث کرد؟ ابوالحسن علیه السلام فرمود: زمانی که خداوند موسی را برانگیخت سحر و جادو بر اهل آن زمان غالب بود، پس از جانب خداوند برایشان چیزی آورد که در قدرت و توان آنها نبود و با آن سحرشان را باطل کرد و به وسیله آن حجت را بر آنها اثبات نمود. خداوند حضرت عیسی را زمانی برانگیخت که بیماری‌ها (زمانات[1]) رواج یافته بود و مردم به پزشکی نیاز داشتند؛ پس حضرت عیسی از جانب خداوند برایشان چیزی آورد که مانند آن را نداشتند و مرده را برایشان زنده کرد و به اذن خداوند بیماری کوری و پیسی را درمان کرد و از این طریق حجت را بر آنها اثبات نمود. خداوند محمد صلی الله علیه و آله را زمانی برانگیخت که خطبه و کلام فصیح و شعر بر آن عصر غالب بود؛ پس از جانب خداوند موعظه‌ها و حکمت هایی آورد که از این طریق، سخن آنها را باطل کرد و حجت را بر آنان اثبات نمود. ابن سکیت گفت: به خداوند سوگند که مانند تو را ندیدم! پس حجت بر مردم این زمان چیست؟ فرمود: عقل، که به وسیله آن،

۱- «زمانة» به معنای عیب و نقص است، یعنی بیماری ای که زمانی طولانی ادامه پیدا می کند. جمع آن زمانات است. (لسان العرب، ماده زمن).

انسان کسی را که در باره خداوند، راست می‌گوید می‌شناسد و او را تأیید می‌کنـد و کسی را که در باره خداوند، دروغ می‌گوید، می‌شناسد و او را تکذیب می‌کنـد. ابـن سکیت گفت: به خدا قسم که این جواب، همان جواب صحیح است.[1]

۲) محمد بن علی بابویه، از حاکم ابو علی حسین بن احمد بیهقی، از محمد بن یحیی صولی، از محمد بن موسی رازی، از پدرش روایـت کـرده اسـت کـه گفـت: روزی امام رضا علیه السلام قرآن را ذکر کرد و حجت آن و معجزه در نظم قرآن را بزرگ داشت و فرمود: قرآن، ریسمان محکم خداوند و رشته‌ای محکـم و اسـتوار و راه ایده‌آل او است که به بهشت منجر می‌شود و از آتش جهنم نجـات مـی‌دهـد؛ در طول زمان کهنه نمی‌شود و بر زبان‌ها، ضعیف و بی‌ارزش جلوه نمی‌کند؛ زیرا قـرآن، تنها برای یک زمان نیست؛ بلکه دلیل و برهان و حجتی برای تمام انسـان‌هـا اسـت «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ»[2]]از پـیش روی آن و از پشت سرش باطل به سویش نمـی‌آیـد وحـی (نامـه)ای اسـت از حکیمـی ستوده(صفات)].

۳) و نیز از او، از حاکم ابو علی حسین بن احمد بیهقی، از محمـد بـن یحیـی صولی، از قاسم بن اسماعیل ابو ذکوان نقل شده است که: شنیدم ابراهیم بـن عبـاس از رضا علیه السلام از پدرش موسی بن جعفر علیه السـلام حـدیث مـی‌گویـد کـه: مردی از امام صادق علیه السلام پرسید: چرا قرآن هنگامی کـه منتشـر مـی‌شـود و آموزش داده می‌شود، بر آن افزوده نمی‌شود، بلکه بر تـازگی آن اضـافه مـی‌شـود؟ فرمود: زیرا خداوند متعال قرآن را تنها مخصوص یک زمان و یا یک گروه از مردم قرار نداده است، در نتیجه، قرآن در هر زمانی جدید است و برای هر قومی تـا روز قیامت، تازه و جدید است.[3]

۱- کافی، ج ۱، ص ۱۸، کتاب عقل و جهل شماره ۲۰.
۲- عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۲، ص ۱۳۷، باب ۳۵، ح ۹؛ فصلت/ ۴۲.
۳- عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۲، ص ۹۳، باب ۳۲، ح ۳۲.

۱۴

هر حدیثی که با قرآن موافق نباشد، مردود است

۱) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بر هر حقی، حقیقتی است و بر هر کار صحیحی نوری است؛ پس آن چه با کتاب خدا موافق و مطابق بود، بگیرید و آن چه با کتاب خدا مخالف بود، رها کنید.[۱]

۲) و نیز از او، از محمد بن یحیی، از عبد الله بن محمد، از علی بن حکم، از ابان بن عثمان، از عبد الله بن ابی یعفور، از حسین بن ابی العلاء روایت شده که ابن ابی یعفور در این مجلس حاضر شد، گفت: از امام صادق علیه السلام در مورد تفاوت احادیث پرسیدم که گاهی کسی آن را روایت می‌کند که مورد اطمینان ما است و گاهی راوی آن مورد اطمینان ما نیست، فرمود: هنگامی که حدیثی به شما رسید و شما در کتاب خداوند عز و جل و یا در سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله شاهدی برای آن یافتید (آن را بپذیرید) و گرنه کسی که آن حدیث را برای شما روایت کرده است به آن حدیث، شایسته‌تر است.[۲]

۳) و نیز از او، از عده‌ای از اصحاب ما، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از نضر بن سوید، از یحیی حلبی، از ایوب بن حر روایت شده است: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: هر چیزی به کتاب خدا و سنت باز می‌گردد و هر حدیثی که موافق با کتاب خدا نباشد، سخنی باطل است.[۳]

۴) و نیز از او، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن فضال، از علی بن عقبه، از ایوب بن راشد، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که

۱، ۲، ۳،- کافی، ج ۱، ص ۵۵، کتاب فضل العلم، ح ۳-۱.

فرمود: هر حدیثی که موافق با قرآن نباشد، سخن باطل است.[۱]

۵) و نیز از او، از محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از ابن ابی عمیر، از هشام بن حکم و دیگری، از امام صادق علیه السلام روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله در منی خطبه خواند و فرمود: ای مردم! هر سخنی از من به شما رسید و موافق با کتاب خدا بود، من آن را گفته‌ام؛ و هر سخنی که از من به شما رسید و مخالف با کتاب خدا بود، من آن را نگفته‌ام.[۲]

۶) و نیز از او، از ابن ابی عمیر، از یکی از اصحابش روایت شده است که: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: هر کس با کتاب خدا و سنت محمد صلی الله علیه و آله مخالفت کند، کفر ورزیده است.[۳]

۷) عیاشی از هشام بن حکم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله در خطبه‌ای در منی یا مکه فرمود: ای مردم! هر سخنی که از من به شما رسید و موافق با قرآن بود، من آن را گفته ام؛ و هر سخنی که از من به شما رسید و مخالف با قرآن بود، من آن را نگفته‌ام.[۴]

۸) از اسماعیل بن ابی زیاد سکونی، از جعفر، از پدرش، از علی علیه السلام روایت شده است: توقف کردن در مورد یک شبهه، بهتر از گرفتار شدن در مهلکه است و این که حدیثی را رها کنی بهتر از آن است که حدیثی را روایت کنی که از صحت آن اطمینان نداری. بر هر حقی، حقیقتی است و بر هر کار صحیحی، نوری است؛ پس آن چه موافق با کتاب خدا بود، بگیرید و آن چه مخالف با کتاب خدا بود، رها کنید.[۵]

۹) از محمد بن مسلم روایت شده که امام صادق علیه السلام فرمود: ای محمد! هر روایتی که از فرد نیکوکار یا گناهکار به تو رسید و موافق با قرآن بود، آن را بگیر؛ و هر روایتی که از فرد نیکوکار یا گناهکار به تو رسید و مخالف با

۱- کافی، ج ۲، ص ۵۵، کتاب فضل العلم، ح ۴.
۲- کافی، ج ۲، ص ۶۹، کتاب فضل العلم، ح ۵.
۳ـ کافی، ج ۲، ص ۶۹، کتاب فضل العلم، ح ۶.
۴ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۹، ح ۲.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۹، ح ۳.

قرآن بود، آن را رها کن.[1]

۱۰) از ایوب بن حر روایت شده است که شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: هر چیزی به کتاب خدا و سنت باز می‌گردد و هر حدیثی که موافق با کتاب خدا نباشد، سخن باطل است.[2]

۱۱) از کلیب اسدی روایت شد که: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: هر حدیثی که از ما به شما برسد و کتاب خدا آن را تأیید نکند، پس آن حدیث، باطل است.[3]

۱۲) از سدیر روایت شده که: امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام چیزی را از ما تصدیق نمی‌کردند مگر آن که با کتاب خدا و سنت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله موافق بود.[4]

۱۳) از حسن بن جهم، روایت شده که فرمود: اگر دو حدیث متفاوت به تو رسید، آن دو را با کتاب خدا و احادیث ما قیاس کن؛ ا گر به آن دو شبیه بود، پس آن دو حدیث، حق است و اگر به این دو شبیه نبود، باطل است.[5]

---

۱. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۹، ح ۲.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰، ح ۴.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰، ح ۵.
۴ ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰، ح ۶.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰، ح ۷

۱۵
اولین و آخرین سوره‌ای که نازل شد

۱) محمد بن یعقوب، از تعدادی از اصحاب ما، از احمد بن محمد، و سهل بن زیاد، از منصور بن عباس، از محمد بن حسن بن سَری، از عمویش علی بن سَری، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: اولین چیزی که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ* اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ»، و آخرین آن، سوره «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ» بود.[1]

۲) محمد بن علی بن بابویه، از احمد بن علی بن ابراهیم، از پدرش، از جدش ابراهیم بن هاشم، از علی بن معبد، از حسین بن خالد روایت کرده است که امام رضا علیه السلام فرمود: شنیدم که پدرم از پدرش علیه السلام سخن می‌گفت که اولین سوره‌ای که نازل شد: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ* اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ»، و آخرین سوره‌ای که نازل شد «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ» بود.[2]

۳) سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عیسی، و محمد بن حسین ابن ابی الخطاب و غیر این دو، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از هشام بن سالم، از سعد بن طریف خفّاف روایت کرده که گفت: به امام باقر علیه السلام گفتم: نظر شما در باره کسی که علمی را از شما بیاموزد و آن را فراموش کند چیست؟ فرمود: حجتی بر او نیست، حجت بر کسی است که حدیثی را از ما بشنود و آن را انکار کند یا به او حدیثی برسد و به آن ایمان نیاورد و کافر شود؛ اما فراموشی به دست او نیست. اولین سوره‌ای که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد این بود: «سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى»؛ اما آن را فراموش کرد. در فراموش کردن این آیه، هیچ حجتی علیه او

۱- کافی، ج ۲، ص ۶۲۸، باب النوادر، شماره ۵.
۲- عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۲، ص ۹، باب ۳۰، شماره ۱۲.

نبود (هیچ ایرادی بر او وارد نبود)؛ اما خداوند تعالی، آن را نادیده گرفت و فرمود: «سَنُقْرِؤُکَ فَلَا تَنسَی»[1] (آیات خود را) بر تو خواهیم خواند تا فراموش نکنی].[2]

۱- اعلی/۶
۲- مختصر بصائر الدرجات، ص ۹۳

منابع این کتاب

۱) تفسیر شیخ ثقه ابوالحسن علی بن ابراهیم بن هاشم، هر آن چه از او ذکر کردم از خود او است.

۲) تفسیر شیخ ابوالنّضر محمد بن مسعود عیاشی، و هر آن چه از او ذکر کردم از خود اوست.

۳) کتاب بصائر الدرجات از شیخ ثقه، ابو جعفر محمد بن حسن صفار، هر آن چه از او ذکر کردم از خود اوست.

۴) کتاب بصائرالدرجات از شیخ ثقه سعد بن عبد الله قمی.

۵) کتاب الکافی از شیخ ثقة الاسلام ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی و هر آن چه از او ذکر کردم از خود اوست.

۶) کتاب شیخ ثقه ابی العباس عبد الله بن جعفر حمیری قرب الإسناد، و هر آن چه از او ذکر کردم، از خود اوست.

۷) کتاب الغیبة از شیخ جلیل ابو عبد الله محمد بن ابراهیم معروف به ابن زینب، و هر آن چه از او ذکر کردم از خود اوست.

۸) کتاب‌های شیخ ابی عبد الله محمد بن محمد بن نعمان مفید: کتاب‌الإرشاد، کتاب الأمالی، کتاب الاختصاص.

۹) کتاب الزهد از حسین بن سعید ثقه اهوازی.

۱۰) کتاب التمحیص نیز برای اوست.

۱۱) کتاب سُلیم بن قیس هلالی.

۱۲) کتاب روضةالواعظین از شیخ جلیل محمد بن احمد بن علی فتّال معروف به ابن فارسی.

۱۳) کتاب شیخ فقیه ابوالحسن محمد بن احمد بن علی بن حسین بن شاذان.

۱۴) کتاب المسائل از ثقه جلیل علی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین

علیه السلام از برادرش ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام.

۱۵) کتاب‌های شیخ ثقه رئیس محدّثین، ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی: کتاب من لا یحضره الفقیه، کمال الدین و تمام النعمة(فی الغیبة)، معانی الأخبار، علل الشرائع، بشارات الشیعة، صفات الشیعة، التوحید، عیون أخبار الرضا علیه السلام، الخصال، و ثواب الأعمال و عقاب الأعمال.

۱۶) کتاب‌های شیخ الطائفه، ابو جعفر محمد بن حسن طوسی: التهذیب، الاستبصار، الأمالی.

۱۷) کتاب المجالس(شیخ الطائفه).

۱۸) کتاب الخصائص از سید اجلّ محمد بن حسین رضی موسوی.

۱۹) کتاب المناقب الفاخرة فی العترة الطاهرة از سید رضی.

۲۰) کتاب المحاسن از شیخ ثقه ابو جعفر احمد بن محمد بن خالد برقی.

۲۱) کتاب تفسیر مجمع البیان از ابو علی فضل بن حسن طبرسی.

۲۲) کتاب تفسیر جوامع‌الجامع از طبرسی.

۲۳) کتاب کشف نهج البیان تفسیر شیخ محمد بن حسن شیبانی.

۲۴) کتاب صحیفة الرضا علیه السلام.

۲۵) کتاب مصباح‌الشریعة منسوب به مولا و امام ما جعفر بن محمد الصادق علیه السلام.

۲۶) کتاب فاضل ولی بن نعمة الله حسینی رضوی حائری به نام منهاج الحق و الیقین.

۲۷) کتاب تفسیر نهج البیان.

۲۸) کتاب جامع‌الاخبار و از این کتاب کمتر نقل شده است.

۲۹) کتاب تأویل الآیات الباهرة فی‌العترة الطاهرة تألیف شیخ کامل شرف‌الدین نجفی.

۳۰) کتاب شیخ محمد بن عباس بن مروان بن ماهیار با (یاء) که دو نقطه زیر آن است و بعد از الف راء مهمل است، معروف به ابن جُحام با جیم مضموم و بعد از آن حاء مهمل، ابو عبد الله بزّاز با یک باء و دو زاء که با هم آمدند و بین آن دو، الف است. نجاشی و علاّمه در خلاصه گفتند: او بسیار ثقه است و آن کتابی است در باره آن چه که از قرآن در مورد اهل بیت علیهم السلام نازل شده است. نجاشی و

علامّه گفتند: گروهی از اصحاب ما گفتند: در معنای این کتاب، کتابی مانند آن تألیف نشده است. و گفته شده که این کتاب، هزار صفحه است. کلام این دو تمام شد. من این کتاب را شخصاً ندیده ام، اما آن چه را که شیخ شرف الدین نجفی- که پیش از این نام او برده شد- نقل کرد، از این کتاب نقل می‌کنم، در حالی که ایشان نتوانستند بر کل کتاب محمد بن عباس، دست یابند؛ بلکه به برخی از آیات سوره اسراء تا آخر قرآن دست یافتند و من ان شاءالله آن چه را که ایشان از این کتاب ذکر کرده اند، ذکر می‌کنم.

۳۱) کتاب تحفة‌الإخوان.

۳۲) کتاب الطرائف از سید ابو القاسم علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن احمد بن طاووس.

۳۳) کتاب تحفة‌الأبرار از سید حسین بن مساعد حسینی نجفی و آن چه را که از جمهور نقل کردم از این کتاب و از کتاب پیش از آن، یعنی کتاب الطرائف است.

۳۴) کتاب ربیع‌الأبرار تألیف محمود زمخشری که لقب او نزد آنها جارالله است.

۳۵) کتاب الکَشّاف نیز از اوست.

۳۶) کتاب موفق بن احمد و این دو مرد از بزرگ ترین علمای جمهور هستند.

۳۷) کتاب المناقب از شیخ فاضل محمد بن علی بن شهر آشوب.

۳۸) کتاب شیخ فاضل ابو الحسین ورّام.

۳۹) کتاب الاحتجاج از شیخ احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی.

۴۰) کتاب کامل الزیارات از شیخ ثقه ابو القاسم جعفر بن محمد بن قُولَوَیه.

۴۱) کتاب شیخ عمر بن ابراهیم اوسی.

۴۲) کتاب تفسیر مولا و امام ما ابو محمد حسن بن علی عسکری علیه السلام.

۴۳) کتاب شیخ فاضل رجب برسی و کتاب‌های دیگری که نام آنها در کتاب خواهد آمد.

مقدمه علی بن ابراهیم بر تفسیر خود[1]

گفت: بسم‌الله الرحمن الرحیم، تفسیر کتاب مجید که از جانب خداوند عزیز و حمید که هر آن چه اراده کند انجام می‌دهد، بر محمد پیامبر رشید صلی الله علیه و آله نازل شده است و آن تفسیر مولای ما ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق که ـ صلوات خداوند بر او و پدران و فرزندانش باد ـ است.[2] امیر مؤمنان علیه السلام فرمود که پیامبر صلی الله علیه و آله نسخه‌ای نزد آنها آورد که در کتاب‌های پیشین نبود و تأییدی بود بر کتاب دیگر پیامبران؛ در این کتاب، حلال از حرام، تفکیک شده بود. این کتاب، قرآن است. اگر از آن بخواهید با شما سخن بگوید، هرگز با شما سخن نخواهد گفت. در این کتاب، اخبار حوادث گذشته و علم حوادث آینده تا روز قیامت و نیز داوری در مورد حوادثی که اکنون در حال رخ دادن است و بیان و توضیح آن چه که در آن اختلاف نظر دارید، آمده است. اگر از من بپرسید، شما را از آن آگاه خواهم کرد؛ زیرا من از شما آگاهترم.

و پیامبر صلی الله علیه و آله در حِجّةالوداع در مسجد «خَیف» فرمود: من پیش از شما بر حوض وارد می‌شوم و شما در کنار حوض بر من وارد می‌شوید؛ حوضی که عرض آن به اندازه فاصله بین بُصری و صنعاء است و در آن قدح‌هایی از نقره به تعداد ستارگان است؛ بدانید که من در مورد ثقلین از شما سؤال خواهم کرد. گفتند: ای رسول خدا ثقلین چیست؟ فرمود: کتاب خدا ثقل اکبر است که یک طرف آن به دست شماست، پس اگر به آن تمسک جویید، هرگز گمراه نخواهید شد

۱ـ مولف البرهان بخش زیادی از روایات تفسیر خود را از تفسیر روایی علی بن ابراهیم که از قدیمی ترین تفاسیر روایی است، نقل کرده است و به همین دلیل مقدمه این تفسیر را در اینجا آورده است.

۲ـ این سخن مؤلف که خداوند از او خوشنود باد است، و بعد از آن، مقدمه تفسیر علی بن ابراهیم رحمة الله علیه است. و مؤلف، مقدمه را از ابتدای آن ذکر نکرده است.

و هرگز دچار لغزش نمی‌شوید؛ و ثقل اصغر، عترت من و اهل بیت من هستند؛ پس خداوند لطیف و خبیر به من خبر داده است که آن دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا زمانی که در کنار حوض بر من وارد شوند؛ مانند این دو انگشت من، ـ سپس دو انگشت سبابه‌اش را کنار هم قرار داد ـ و نمی‌گویم مانند این دو ـ سپس انگشت سبابه و انگشت وسطی را کنار هم گذاشت ـ پس این بر آن دیگری برتری دارد. قرآن، منزلت زیادی دارد و ارزش آن بسیار و شرف آن آشکار است. هر که به آن تمسک جوید، هدایت می‌شود؛ و هر که از آن روی گرداند، گمراه شده و دچار لغزش می‌شود. بهترین چیزی که می‌توان به آن عمل کرد، قرآن است؛ زیرا خداوند عز و جل به پیامبر صلی الله علیه و آله خود می‌فرماید: «وَنَزَّلْنَا عَلَيكَ الْكِتَابَ تِبْيانًا لِّكُلِّ شَيءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ»[1] [این کتاب را که روشنگر هر چیزی است و برای مسلمانان رهنمود و رحمت و بشارتگری است بر تو نازل کردیم] و فرمود: «وَأَنزَلْنَا إِلَيكَ الذِّكْرَ لِتُبَينَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيهِمْ»[2] [این قرآن را به سوی تو فرود آوردیم تا برای مردم آن چه را به سوی ایشان نازل شده است توضیح دهی]، پس خداوند بر پیامبرش واجب نمود آن چه از احکام و واجبات و سنت‌ها در قرآن آمده است برای مردم بیان کند؛ و یادگیری و فهمیدن و عمل به آن چه در آن است را بر مردم، واجب نمود تا هیچ کس نسبت به آن جاهل نباشد و بهانه‌ای در ترک آن نداشته باشد. و ما ذکر کننده و آگاه کننده چیزی هستیم که به ما می‌رسد و آن را مشایخ و افراد مورد اطمینان ما از کسانی که خداوند، اطاعت آنها و ولایت شان را واجب کرده است، و عمل بندگان جز به واسطه آنها پذیرفته نمی‌شود، روایت کرده‌اند و آنها کسانی هستند که خداوند تبارک و تعالی آنها را در کتابش وصف کرده است و سؤال و یاد گرفتن از آنها را واجب نموده است. پس فرمود: «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ»[3] [پس اگر نمی‌دانید از پژوهندگان کتابهای آسمانی جویا شوید]، که علم آنها از رسول خدا صلی الله علیه و آله است. و آنها کسانی هستند که خداوند تبارک و تعالی در قرآن مجید از آنان یاد کرده و در سخنش آنها را مورد خطاب قرار داده است: «يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا» وَجَاهِدُوا

۱- نحل / ۸۹.
۲- نحل / ۴۴.
۳- نحل / ۴۳.

فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمينَ مِن قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ»[1] [ای کسانی که ایمان آورده‌اید، رکوع و سجود کنید و در راه خدا چنان که حق جهاد (در راه) اوست جهاد کنید. اوست که شما را (برای خود) برگزیده و در دین بر شما سختی قرار نداده است. آیین پدرتان ابراهیم (نیز چنین بوده است)، او بود که قبلاً شما را مسلمان نامید و در این (قرآن نیز همین مطلب آمده است) تا این پیامبر بر شما گواه باشد و شما بر مردم گواه باشید]. رسول خدا شاهد بر آنها و آنها شاهد بر مردم هستند؛ پس علم، نزد آنها و قرآن با آنها است و دین خداوند عز و جل که آن را برای پیامبران و فرشتگان و فرستادگانش پسندیده، از آنها گرفته شده است. و این سخن امیر مؤمنان علیه السلام است: آگاه باشید علمی که آدم علیه السلام آن را از آسمان به زمین آورد و هر آن چه که پیامبران تا خاتم‌الانبیا به آن برتری یافته‌اند، نزد من و نزد اهل بیت خاتم‌النبیین است؛ پس کجا سرگردانید، بلکه کجا می‌روید؟!

همچنین امیر مؤمنان علیه السلام در خطبه‌ای فرمود: حافظانی از امت دانستند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من و اهل بیت من، پاک هستیم؛ پس از آنها سبقت نگیرید که گمراه می‌شوید، و از آنها عقب نمانید که دچار لغزش می‌شوید، و با آنها مخالفت نکنید که گمراه می‌شوید، و به آنها یاد ندهید که آنها از شما آگاه‌تر هستند؛ آنها در میان بزرگان مردم از همه داناتر و در میان افراد کوچک مردم، از همه آنها بردبارتر هستند؛ پس، از حق و اهل آن پیروی کنید، هرجا که باشد. مطالبی که در باره ارزش بسیار آیات قرآن و علم ائمه صلی الله علیه و آله ذکر کردیم، برای آن کس که خداوند سینه‌اش را گسترش داده و قلبش را نورانی ساخته و اورا به ایمان هدایت کرده و با دینش بر او منت نهاده، کافی است. از خداوند یاری می‌خواهیم و بر او توکل می‌کنیم؛ چرا که او برای ما کافی است و بهترین وکیل است.

در قرآن، ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، خاص و عام، تقدیم و تأخیر، منقطع و معطوف وجود دارد. حرفی به جای حرفی دیگر نشسته است و برخی از

۱- حج/ ۷۸-۷۷.

آن، تحریف شده است. در برخی آیات، لفظ، عـام اسـت و معنـایش خـاص، و یـا لفظش خاص و معنایش عام است. گاهی قسمتی از آیات در یک سوره و کامل آن در سوره دیگر است،و گاهی تأویل آیه در تنزیل آن اسـت و گـاه تـأویلش همـراه تنزیل آن است. در قرآن گاهی اجازه اطـلاق بعـد از حصـر داده شـده، گـاهی بـه صاحب آن اجازه داده شده که انتخاب کند اگر خواست، انجام دهد واگـر خواسـت، ترک کند. در بعضی از جاها، می‌توان ظاهر قرآن را اخذ کرد و بر خلاف بـاطن آن عمل کرد؛یعنی به ظاهر، عمل می‌شود و به باطن، وقعـی نهـاده نمـی‌شـود. گـاه بـه صورت خبر آمده و معنای آن حکایت یک قوم است. برخی از آیـات هسـتند کـه نصف آنها منسوخ است و نصف آن به حال خود، رها شده و برخی آیـات، خطـاب به قومی است و مقصود از آنها قوم دیگری است. در برخی آیات پیـامبر صـلی الله علیه و آله مورد خطاب واقع شده و درواقع مقصودش امت او است. برخی از آیات لفظش واحد و مفرد است و مقصود آن جمع است، و برخی دیگر لفظش جمع است و مقصـود آن، مفرد است. برخی از آیات هستند که تحریم آنهـا تنهـا بـا تحلیـل آن شناخته می‌شود. برخی آیات در جواب به ملحدین اسـت و برخـی در جـواب بـه کافران و برخی در جواب به ثنوی‌ها و برخـی در جـواب بـه جهمیـه و برخـی در جواب به دهری‌ها و برخی در جواب به آتش پرستان و برخی در جـواب بـه بـت پرستان، و یا در جواب به معتزله یا تقدیر گرایان و یا جبر گرایان، و برخی از آیات در جواب به مسلمانانی است که ثواب و مجازات پس از مـرگ در روز قیامـت را انکار کردند؛ و یا در جواب به کسانی که معراج و اسراء را انکار کردند، و برخی در جواب به کسانی است که قضـیه پیمـان در عـالم ذر را انکـار کردنـد، و برخـی در جواب به کسـانی است که خلقت بهشت و جهنم را انکار کردند، و یا در جـواب بـه کسانی است که قضیه رجعت و متعه را انکار کردند و نیز در جواب به کسانی است که خداوند عز و جل را توصیف کردند. در برخی از آیات نیز خداوند عـز و جـل، امیر مؤمنان و ائمه اطهار علیهم السلام را مورد خطاب قرار داده و فضیلت‌های آنهـا در این آیات ذکر شده است. برخی آیات در مورد ظهور قائم علیه السـلام و اخبـار رجعت و آن چه که خداوند تبارک و تعالی در مورد پیـروزی و انتقـام از دشـمنان ائمه که ـ صلوات خداوند بر همه آنها باد ـ به آنها وعده داده است می‌باشد. برخـی آیات راجع به قوانین اسلام و اخبار پیـامبران علـیهم السـلام و محـل تولـد آنهـا،

برانگیخته شدن آنها، دین آنها و هلاکت امت آنهاست. برخی از آیات در مورد جنگ‌های پیامبر صلی الله علیه و آله است، و برخی تشویق و ترساندن است و در برخی آیات هم امثال و قصه‌هایی آمده است. ما از تمام موضوعاتی که ذکر کردیم، به صورت آیه آیه در ابتدای کتاب آورده‌ایم و خبر آن را همراهش ذکر کردیم تا آن را از دیگری مشخص سازد و از طریق آن، علم آن چه در قرآن است شناخته شود. توفیق و استعانت، تنها از جانب خداست و بر او توکل می‌کنیم و از او یاری می‌جوییم؛ و از او می‌خواهیم که بر محمد و خاندان پاکش،همان کسانی که خداوند هرگونه ناپاکی را از آنها زدود و آنها را پاک و مطهر ساخت، سلام و درود بفرستد.

ناسخ و منسوخ، عدّه زنان در زمان جاهلیت این گونه بود که اگر مرد از دنیا می‌رفت، زن او یک سال، عده نگه می‌داشت. زمانی که خداوند رسولش صلی الله علیه و آله را برانگیخت، این رسم را تغییر نداد و اجازه داد که بر عادت خود باقی بمانند؛ و خداوند در باره آن، آیه‌ای نازل کرد و فرمود: «وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِّأَزْوَاجِهِم مَّتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرَاجٍ»[1] [و کسانی از شما که مرگشان فرا می‌رسد و همسرانی بر جای می‌گذارند (باید) برای همسران خویش وصیت کنند که آنان را تا یک سال بهره‌مند سازند و (از خانه شوهر) بیرون نکنند]. عده زنان یک سال بود. زمانی که اسلام، قوی گشت، خداوند متعال این آیه را نازل نمود: «وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا»[2] [و کسانی از شما که می‌میرند و همسرانی بر جای می‌گذارند (همسران) چهار ماه و ده روز انتظار می‌برند]، پس این آیه،آیه قبل را نسخ کرد که: «مَّتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرَاجٍ» و نیز اگر زنی در جاهلیت، مرتکب زنا می‌شد در خانه‌اش حبس می‌شد تا بمیرد و مرد زنا کار نیز مورد اذیت و آزار قرار می‌گرفت، خداوند در این باره چنین نازل کرد: «وَاللاَّتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِن نِّسَآئِكُمْ فَاسْتَشْهِدُواْ عَلَيْهِنَّ أَرْبَعةً مِّنكُمْ فَإِن شَهِدُواْ فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّىَ يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا» [و از زنان شما کسانی که مرتکب زنا می‌شوند چهار تن از میان خود (مسلمانان) بر آنان گواه گیرید پس اگر شهادت دادند آنان (=زنان) را در خانه‌ها نگاه دارید تا مرگشان

۱- بقره/ ۲۴۰.
۲- بقره/ ۲۳۴.

فرا رسد یا خدا راهی برای آنان قرار دهد] و در مورد مرد چنین نازل کرد: «وَالَّذَانَ يَأْتِيَانِهَا مِنكُمْ فَآذُوهُمَا فَإِن تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرِضُواْ عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَّحِيمًا»[1] [و از میان شما آن دو تن را که مرتکب زشتکاری می‌شوند آزارشان دهید پس اگر توبه کردند و درستکار شدند، از آنان صرف نظر کنید؛ زیرا خداوند توبه پذیر مهربان است]. زمانی که اسلام قوی گشت، خداوند نازل کرد: «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِئَةَ جَلْدَةٍ»[2] [به هر زن زناکار و مرد زناکاری صد تازیانه بزنید]، پس، این آیه آن آیه قبلی را نسخ کرد؛ و مانند این مورد بسیار زیاد است که هر کدام را ان شاء الله در جای خود ذکر خواهیم کرد.

محکم، مانند این سخن خداوند متعال: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلاةِ فاغْسِلُواْ وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُواْ بِرُؤُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَينِ»[3] [ای کسانی که ایمان آورده‌اید چون به (عزم) نماز برخیزید صورت و دستهایتان را تا آرنج بشویید و سر و پاهای خودتان را تا بر آمدگی پیشین (هر دو پا) مسح کنید] و از آن جمله است: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالْدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ»[4] [بر شما حرام شده است مردار و خون و گوشت خوک و آن چه به نام غیر خدا کشته شده باشد]. و نیز این سخن او: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ»[5] [(نکاح اینان) بر شما حرام شده است: مادرانتان و دخترانتان و خواهرانتان]. تا آخر این آیه، از آیات محکم است که با تنزیل آن، نیازی به تأویلش نیست، و مانند آن بسیار است.

متشابه، آن است که ذکر کردیم یعنی آیاتی که لفظ آن یکی است و معنایش متفاوت است؛ از آن جمله، فتنه‌ای که خداوند متعال در قرآن ذکر کرده است که بخشی از آن، عذاب است: «يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ»[6] [همان روز که آنان بر آتش عقوبت (و آزموده) شوند]؛ یعنی مورد عذاب واقع می‌شوند. نیز، مانند کفر، در این

۱- نساء/ ۱۶-۱۵.
۲- نور/ ۲.
۳- مائده/ ۱۶.
۴- مائده/ ۳.
۵- نساء/ ۲۳.
۶- ذاریات/ ۱۳.

سخن خداوند: «وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ»[1] [فتنه (=شرک) از کشتار بزرگتر است]؛ یعنی کفر،و مانند دوست داشتن، در این سخن خداوند: «اَنَّمَا اَمْوَالُکُمْ وَاَوْلَادُکُمْ»[2] [اموال و فرزندان شما (وسیله) آزمایش (شما) هستند]، منظور این آیه، دوست داشتن است. ومانند آزمایش، در این سخن خداوند: «الم ۞ أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يُتْرَكُوا أَن يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ»[3] [الف لام میم۞ آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم رها می‌شوند و مورد آزمایش قرار نمی‌گیرند]، یعنی آزمایش نمی‌شوند. مانند آن بسیار است که آن را در جای خود ذکر می‌کنیم. مانند حق که به شکل‌های بسیار آمده است؛ مانند گمراهی که به شکل‌های بسیار آمده است، و این موارد جزو متشابه است که در آن لفظ، یکی است و معنا، متفاوت است.

مواردی که لفظ آن عام و معنای آن خاص است؛ مانند سخن خداوند متعال: «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ»[4] [ای فرزندان اسرائیل از نعمتهایم که بر شما ارزانی داشتم و (از) این که من شما را بر جهانیان برتری دادم یاد کنید]، این آیه لفظش عام و معنایش خاص است؛ زیرا آنها را بر علمای زمانشان برتری داده است، به خاطر چیزهایی که مختص آنهاست. و سخن خداوند متعال: «وَأُوتِيَتْ مِن كُلِّ شَيْءٍ»[5] [و از هر چیزی به او داده شده بود]، منظور آن بلقیس است و لفظ آن عام و معنایش خاص است؛ زیرا چیزهای بسیاری به او داده نشد، از جمله آلت ذکور و ریش؛ و سخن خداوند متعال: «رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ۞ تُدَمِّرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا»[6] [بادی است که در آن عذابی پر درد (نهفته) است۞ همه چیز را به دستور پروردگارش بنیان‌کن می‌کند]، لفظش عام و معنایش خاص است؛ زیرا چیزهای بسیاری را رها کرد و آنها را ویران نکرد.

آیاتی که لفظش خاص و معنایش عام است؛ مانند سخن خداوند: «مِنْ أَجْلِ ذَٰلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا

۱- بقره/ ۲۱۷.
۲- انفال/ ۲۸.
۳- عنکبوت/ ۲-۱.
۴- بقره/ ۴۷.
۵- نمل/ ۲۳.
۶- احقاف/ ۲۵-۲۴.

قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا»[1] [از این روی بر فرزندان اسرائیل مقرر داشتیم که هر کس کسی را جز به قصاص قتل یا (به کیفر) فسادی در زمین بکشد چنان است که گویی همه مردم را کشته باشد]. لفظ آیه مخصوص بنی اسرائیل است و معنای آن عمومیت دارد و در باره همه مردم است.

تقدیر و تأخیر، آیه ناسخ که در مورد عدّه زنان بود بر منسوخ سبقت گرفت؛ زیرا در گردآوری قرآن، آیه عده زنان در چهارماه و ده روز، بر آیه‌ای که عده در آن یک سال بود پیشی گرفت و می‌بایست ابتدا، آیه منسوخی که از قبل نازل شده بود، خوانده می‌شد، سپس ناسخی که بعد از آن نازل شد. و سخن خداوند متعال: «أَفَمَن كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ وَمِن قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا و رَحْمَةً»[2] [آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجتی روشن است و شاهدی از (خویشان) او پیرو آن است و پیش از وی (نیز) کتاب موسی راهبر و مایه رحمت بوده است]، امام صادق علیه السلام فرمود: این گونه نازل شده است: «أَفَمَن كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ وَمِن قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى». و سخن خداوند: «إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا»[3] [جز این زندگانی دنیای ما چیزی نیست، می‌میریم و زندگی می‌کنیم]. و آن «نَمُوتُ وَنَحْيَا» است؛ زیرا دهریین اعتقادی به برانگیخته شدن پس از مرگ ندارند و به همین خاطر گفتند: «نَمُوتُ وَنَحْيَا» و حرفی را بر حرف دیگر مقدم داشتند. و سخن خداوند: «يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي»[4] [ای مریم فرمانبر پروردگار خود باش و سجده کن]، و آن «ارْكَعِي وَاسْجُدِي» است؛ و سخن خداوند «فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَّفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِن لَّمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا»[5] [شاید اگر به این سخن ایمان نیاورند تو جان خود را از اندوه در پیگیری (کار)شان تباه کنی]، آن «فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَّفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِن لَّمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ» بوده است؛ و مانند آن بسیار است.

منقطع و معطوف، منقطع و معطوف آیاتی است که در مورد خبری نازل شده

۱- مائده/ ۳۲.
۲- هود/ ۱۷.
۳- مؤمنون/ ۳۷.
۴- آل عمران/ ۴۳.
۵- کهف/ ۶.

است ولی قبل از تمام شدن آن خبر، قطع می‌شود و آیاتی غیر از آن می‌آید، سپس بعد از آن بر خبر اول عطف می‌شود؛ مانند این سخن خداوند متعـال: «وَإِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ* إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِندَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»[1] [و (یاد کن) ابراهیم را چون به قوم خویش گفت : خدا را بپرستید و از او پروا بدارید، اگر بدانید این (کار) برای شما بهتر است. واقعاً آن چه را که شما سوای خدا می‌پرستید جز بتانی (بیش) نیستند؛ و دروغی بر می‌سازید، در حقیقت کسانی را که جز خدا می‌پرستید، اختیار روزی شما را در دست ندارند؛ پس روزی را پیش خدا بجویید و او را بپرستید و وی را سپاس گویید که به سوی او بازگردانیده می‌شوید]. سپس خبر ابراهیم قطع می‌شود و در خطاب به امت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گوید: «وَإِن تُكَذِّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِّن قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ* أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ»[2] [و اگر تکذیب کنید قطعاً امتهای پیش از شما (هم) تکذیب کردند؛ و بر پیامبر (خدا) جز ابلاغ آشکار (وظیفه‌ای) نیست. آیا ندیده‌اند که خدا چگونه آفرینش را آغاز می‌کند سپس آن را باز می‌گرداند؟ در حقیقت این (کار) بر خدا آسان است]، تا این سخن خداوند: «أُولَئِكَ يَئِسُوا مِن رَّحْمَتِي وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»[3] [آنانند که از رحمت من نومیدند و ایشان را عذابی پر درد خواهد بود]. سپس بعد از این آیه به قصه ابراهیم علیه السلام عطف کرده و فرموده است: «فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَن قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ»[4] [و پاسخ قومش جز این نبود که گفتند بکشیدش یا بسوزانیدش؛ ولی خدا او را از آتش نجات بخشید]؛ ومانند آن در قصه لقمان است، در این سخن خداوند: «وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ»[5] [و (یاد کن) هنگامی را که لقمان به پسر خویش در حالی که وی او را

۱ - عنکبوت/ ۱۷-۱۶.
۲ - عنکبوت/ ۱۹-۱۸.
۳- عنکبوت/ ۲۴-۲۳
۴- عنکبوت/ ۲۴-۲۳
۵- لقمان/ ۱۳

اندرز می‌داد گفت: ای پسرک من، به خدا شرک میاور که به راستی شرک ستمی بزرگ است]؛ سپس وصیت لقمان به پسرش تمام شدو فرمود: «وَوَصَّيْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ»[1] [و انسان را در باره پدر و مادرش سفارش کردیم؛ مادرش به او باردار شد سستی بر روی سستی]، تا این سخن خداوند: «فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ»[2] [آن چه انجام می‌دادید شما را با خبر خواهم کرد]، سپس بر خبر لقمان عطف کرد و فرمود: «يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِن تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ فَتَكُن فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ»[3] [ای پسرک من، اگر (عمل تو) هموزن دانه خردلی و در تخته سنگی یا در آسمانها یا در زمین باشد، خدا آن را می‌آورد]، ومانند آن بسیار است.

جایی که حرفی به جای حرف دیگر نشسته است؛ مانند این سخن خداوند: «لِئَلاَّ يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلاَّ الَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنْهُمْ»[4] [برای مردم غیر از ستمگرانشان بر شما حجتی نباشد؛ پس، از آنان نترسید]. در حقیقت «ولا» بوده است نه «الا»، و این سخن خدا: «يَا مُوسَى لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ إِلَّا مَن ظَلَمَ»[5] [ای موسی مترس که فرستادگان، پیش من نمی‌ترسند لیکن کسی که ستم کرده]، منظور «ولا من ظلم» بوده است. و این سخن او: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَن يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلاَّ خَطَأً»[6] [و هیچ مؤمنی را نسزد که مؤمنی را جز به اشتباه بکشد]، در حقیقت «ولا خطأ» بوده نه «الا خطا»، و این آیه: «لاَ يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْاْ رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلاَّ أَن تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ»[7] [همواره آن ساختمانی که بنا کرده‌اند در دلهایشان مایه شک (و نفاق) است]، در حقیقت «حتّی تقطّع قلوبهم» بوده است؛ یعنی تا زمانی که دلهای آنان قطع گردد؛ و مانند آن بسیار است.

اما آن چه بر خلاف آن چیزی است که خداوند، نازل کرده است؛ مثل این

۱ـ لقمان/ ۱۴

۲ ـ لقمان/ ۱۵

۳ ـ لقمان/ ۱۶

۴- بقره/ ۱۵۰.

۵- نمل/ ۱۱-۱۰.

۶- نساء/ ۹۲.

۷- توبه/ ۱۱۰.

سخن خدا: «كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّة أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ»[1] [شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده‌اید، به کار پسندیده فرمان می‌دهید و از کار ناپسند بازمی‌دارید و به خدا ایمان دارید]، امام صادق علیه السلام به قاری این آیه فرمود: بهترین امتی که کشته شدند امیر مؤمنان علیه السلام و حسن و حسین علیهما السلام، دو پسر علی هستند. به او گفته شد: یا بن رسول الله! این آیه چگونه نازل شد؟ فرمود: این گونه نازل شد: «کنتم خیر ائمة أخرجت للناس»، آیا ندیده‌ای که خداوند در آخر آیه، آنها را مدح کرده و گفته است است «تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ»؟. در حدیثی مشابه همین حدیث، برای امام صادق علیه السلام این آیه خوانده شد: «**وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا**»[2] [و کسانی‌اند که می‌گویند پروردگارا به ما از همسران و فرزندانمان آن ده که مایه روشنی چشمان (ما) باشد و ما را پیشوای پرهیزکاران گردان]، امام صادق علیه السلام فرمود:از خداوند، امر مهم و بزرگی را درخواست کردند و خواسته‌اند که آنها را پیشوا و امام متقین قرار دهد. به او گفته شد: یابن رسول الله، این آیه چگونه نازل شد؟ فرمود: این گونه نازل شد: «الذین یقولون ربنا هب لنا من ازواجنا و ذریاتنا قرة اعین و اجعل لنا من المتقین اماما». و در باره این آیه «**لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ**»[3] [برای او فرشتگانی است که پی در پی او را به فرمان خدا از پیش رو و از پشت سرش پاسداری می‌کنند]، امام صادق علیه السلام فرمود: چگونه ممکن است که چیزی، او را از امر خدا، حفظ کند و چگونه کسی او را از مقابل، تعقیب می‌کند؟ به او گفته شد: پس آیه در واقع چگونه نازل شده است یا بن رسول الله؟ فرمود: این گونه نازل شد: «له معقبات من خلفه و رقیب من بین یدیه یحفظونه بامر الله»، یعنی او تعقیب کنندگانی دارد در پشت سرش و مراقبانی در مقابلش که به فرمان خداوند از او محافظت می‌کنند. و مانند چنین آیاتی که تغییر یافته است، بسیار است.

آیاتی که تحریف شده است؛ مانند این آیه: «لَّكِنِ اللَّهُ يَشْهَدُ بِمَا أَنزَلَ إِلَيْكَ –

۱- آل عمران/ ۱۱۰.
۲- فرقان/ ۷۴.
۳- رعد/ ۱۱.

در باره علی- أنزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلاَئِكَةُ يَشْهَدُونَ»[1] [لیکن خدا به (حقانیت) آن چه بر تو نازل کرده است گواهی می‌دهد؛ (او) آن را به علم خویش نازل کرده است و فرشتگان (نیز) گواهی می‌دهند]. و این آیه: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ - **در باره علی**- وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ»[2] [ای پیامبر! آن چه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده ابلاغ کن و اگر نکنی پیامش را نرسانده‌ای]. و این آیه: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ وَظَلَمُواْ - **در حق خاندان محمد**- لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ»[3] [کسانی که کفر ورزیدند و ستم کردند، خدا بر آن نیست که آنان را بیامرزد]. و این آیه: «وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا- **در حق خاندان محمد**- أَيَّ مُنقَلَبٍ يَنقَلِبُونَ»[4] [به زودی خواهند دانست به کدام بازگشتگاه بر خواهند گشت]. و این آیه: «وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ- **در حق خاندان محمد**- فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ»[5] [و کاش ستمکاران را در گردابهای مرگ می‌دیدی]، و مانند آن بسیار است که آنها را در جای خود ذکر می‌کنیم.[6]

۱- نساء/ ۱۶۶.
۲- مائده/ ۶۷.
۳- نساء/ ۱۶۸.
۴- شعرا/ ۲۲۷.
۵- آیه در قرآن کریم این چنین است: «وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ» انعام/ ۹۳.
۶- منظور قمی از «ماهو معرف منه» آن چیزی است که فیض کاشانی در مقدمه ششم از مقدمه تفسیر صافی صفحه ۵۲ ذکر کرده است و بعید نیست گفته شود، محذوفات از قبیل تفسیر و بیان بوده است و از اجزاء قرآن نبوده است، پس تبدیل از نظر معناست، یعنی آن را در تفسیر و تأویلش تغییر دادند، یعنی آن را بر خلاف آن چیزی که هست حمل کردند و معنای سخن ائمه (ع) که می‌گویند این چنین نازل شد این است، نه این که آن آیه با این کلمات اضافه در لفظش نازل شده و آن لفظ از آن حذف شده است. یکی از دلایل این سخن، حدیثی است که کافی با سند خود از امام صادق (ع) روایت کرد که حضرت در نامه‌اش به سعدالخیر نوشت: یکی از دلایل و شیوه‌های بی توجهی آنان به قرآن، این است که حروف آن را حفظ کردند ولی حدود آن را تغییر دادند. آنها آن را روایت می‌کنند؛ اما مراعات نمی‌کنند و جاهلان از این که آنها کلمات را نقل کرده‌اند، خوششان آمد؛ ولی علما از این که آنها جانب معنا را رعایت نکردند، اندوهگین شدند. «ادامه حدیث». منظور از تحریف، نقص و اضافه در الفاظ نیست، همان طور که از ظاهر سخنان قمی در تفسیر نیز همین مطلب برمی‌آید؛ چرا که در جلد دوم تفسیر، صفحه ۴۵۵ از قول امام صادق (ع) چنین روایت می‌کند: رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی (ع) فرمود: «قرآن، پشت بستر من است و در صحیفه‌ها و حریرها و کاغذهاست. آن را بگیرید و جمع‌آوری کنید و آن را هم چنان که یهود، تورات را ضایع کردند، ضایع نکنید.» کلام شیخ صدوق و ادعای اجماع از سوی برخی از بزرگان مبنی بر عدم تحریف قرآن، نیز همین گفته را تأکید می‌کند. برای

آن چه لفظش جمع و معنایش واحد است و آن در آیاتی است که در باره مردم، نازل شده است؛ مانند این آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَخُونُواْ اللّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُواْ أَمَانَاتِكُمْ»[1] [ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به خدا و پیامبر او خیانت مکنید و (نیز) در امانتهای خود خیانت نورزید]، این آیه، در خصوص ابو لبابة بن عبد الله بن منذر نازل شده و مانند این آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاء»[2] [ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دشمن من و دشمن خودتان را به دوستی برمگیرید]، این آیه در مورد حاطب بن ابی بلتعه نازل شد، ومانند این آیه «الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُواْ لَكُمْ»[3] [همان کسانی که (برخی از) مردم به ایشان گفتند: مردمان برای (جنگ با) شما گرد آمده‌اند]، در مورد نعیم بن مسعود اشجعی نازل شد. و مانند این آیه: «وَمِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيِقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ»[4] [و از ایشان کسانی هستند که پیامبر را آزار می‌دهند و می‌گویند او زود باور است]، این آیه در خصوص عبد الله بن نفیل نازل شد. مانند این آیات، بسیار است که در جای خود ذکر می‌شود.

آن چه که لفظش واحد و معنایش جمع است؛ مانند این آیه: «وَجَاء رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا»[5] [و (فرمان) پروردگارت و فرشته(ها) صف در صف آیند] اسم ملک، واحد و معنایش جمع است؛ مانند این آیه: «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ»[6] [آیا ندانستی که خداست که هر کس در آسمانها و هر کس در زمین است و خورشید و ماه و (تمام) ستارگان و کوهها و درختان و جنبندگان و بسیاری از مردم برای او سجده می‌کنند]، لفظ شجر، واحد و معنایش جمع است.

توضیح بیشتر، مراجعه کنید به اعتقادات صدوق و کتاب البرهان علی عدم تحریف القرآن از سید مرتضی رضوی.

۱- انفال/ ۲۷.

۲- ممتحنه/ ۱.

۳- آل عمران/ ۱۷۳.

۴- توبه/ ۶۱.

۵- فجر/ ۲۲.

۶- حج/ ۱۸.

آن چه لفظش ماضی است ولی مراد از آن، آینده است؛ مانند این آیه: «وَيَوْمَ يُنفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَن شَاءَ اللَّهُ وَكُلٌّ أَتَوْهُ دَاخِرِينَ»[1] [و روزی که در صور دمیده شود، پس هر که در آسمانها و هر که در زمین است به هراس افتد، مگر آن کس که خدا بخواهد و جملگی با زبونی رو به سوی او آورند]، و مانند این آیه: «وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَن شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُم قِيَامٌ يَنظُرُونَ* وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ* وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ»[2] [و در صور دمیده می‌شود، پس هر که در آسمانها و هر که در زمین است بیهوش درمی‌افتد، مگر کسی که خدا بخواهد؛ سپس بار دیگر در آن دمیده می‌شود و بناگاه آنان بر پای ایستاده می‌نگرند و زمین به نور پروردگارش روشن گردد و کارنامه (اعمال در میان) نهاده شود و پیامبران و شاهدان را بیاورند و میانشان به حق داوری گردد و مورد ستم قرار نگیرند و هر کسی (نتیجه) آن چه انجام داده است به تمام بیابد و او به آن چه می‌کنند داناتر است]، تا پایان آیه. تمام این‌ها هنوز اتفاق نیفتاده است، اما لفظ آیه نشان می‌دهد که اتفاق افتاده است، و مانند چنین آیاتی، بسیار است.

آیاتی که در سوره‌ای آمده و پایان آن در سوره دیگری است؛ مانند این آیه از سوره بقره که در باره قصه بنی اسرائیل است؛ زمانی که حضرت موسی علیه السلام آنها را از دریا عبور داد و خداوند، فرعون و یارانش را غرق کرد و خداوند موسی را در بنی اسرائیل فرود آورد و «منّ و سَلوی»، نعمت و آرامش را بر آنها نازل کرد. به موسی گفتند: «لَن نَّصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنبِتُ الْأَرْضُ مِن بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا- موسی به آنها فرمود: «أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُم مَّا سَأَلْتُمْ»[3] گفتند: «يَا مُوسَىٰ إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَن نَّدْخُلَهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ»[4] [گفت آیا به جای چیز بهتر خواهان چیز پست ترید؟ پس به شهر

۱- نمل/ ۸۷.
۲- زمر/ ۷۰-۶۸.
۳- بقره/ ۶۱.
۴- مائده/ ۲۲.

فرود آیید که آن چه را خواسته‌اید برای شما (در آن جا مهیا)ست. ای موسی! در آن جا مردمی زورمندند و تا آنان از آن جا بیرون نروند، ما هرگز وارد آن نمی‌شویم؛ پس اگر از آن جا بیرون بروند ما وارد خواهیم شد]، نصف آیه در سوره بقره و نصف آن در سوره مائده است. و مانند این آیه: «**اکْتَتَبَهَا فَهِیَ تُمْلَی عَلَیْهِ بُکْرَةً وَأَصِیلًا**»[1] (آنها را برای خود نوشته و صبح و شام بر او املا می‌شود)، خداوند به آنها پاسخ داد: «**وَمَا کُنتَ تَتْلُو مِن قَبْلِهِ مِن کِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِیَمِینِکَ إِذًا لَّارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ**»[2] [و تو هیچ کتابی را پیش از این نمی‌خواندی و با دست (راست) خود (کتابی) نمی‌نوشتی و گر نه باطل اندیشان قطعاً به شک می‌افتادند]، نصف آیه در سوره فرقان و نصف آن در سوره عنکبوت است. و مانند آن بسیار است که ان شاء الله آن را در جای خود ذکر می‌کنیم.

آیاتی که نصف آن منسوخ است و نصف دیگر آن به حال خود، رها شده است؛ مانند این آیه: «**وَلاَ تَنكِحُواْ الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَّ**» [و با زنان مشرک ازدواج مکنید تا ایمان بیاورند]، پس خداوند، این آیه را بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل کرد: «**وَلاَ تَنكِحُواْ الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَّ وَلأَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّن مُّشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ**»[3] [و با زنان مشرک ازدواج مکنید تا ایمان بیاورند. قطعاً کنیز با ایمان بهتر از زن مشرک است، هر چند (زیبایی) او شما را به شگفت آورد]؛ پس خداوند نهی کرد از این که مرد مسلمانی با زن مشرک ازدواج کند یا مرد مشرک با زن مسلمان، ازدواج کند. سپس این سخنش را نسخ کرد که: «**وَلاَ تَنكِحُواْ الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَّ**» با این آیه در سوره مائده: «**الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ حِلٌّ لَّكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَّهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ**»[4] [امروز چیزهای پاکیزه برای شما حلال شده و طعام کسانی که اهل کتابند برای شما حلال و طعام شما برای آنان حلال است و (بر شما حلال است ازدواج با) زنان پاکدامن از مسلمان و زنان پاکدامن از کسانی که پیش از شما کتاب (آسمانی) به آنان داده شده به شرط آن که

۱- فرقان/ ۵.
۲- عنکبوت/ ۴۸.
۳- بقره/ ۲۲۱.
۴- مائده/ ۵.

مهرهایشان را به ایشان بدهید]؛ پس این آیه را نسخ کرد: «وَلاَ تَنكِحُواْ الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَّ» و این آیه را نسخ نکرد: «وَلاَ تُنكِحُواْ الْمُشِرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُواْ» نسخ نشد؛ زیرا مسلمان نمی‌تواند با مشرک ازدواج کند، اما می‌تواند با مشرکینی از یهودیان و مسیحیان، ازدواج کند؛ و این آیه: «وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالأَنفَ بِالأَنفِ وَالأُذُنَ بِالأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ»[1] [و در (تورات) بر آنان مقرر کردیم که جان در مقابل جان و چشم در برابر چشم و بینی در برابر بینی و گوش در برابر گوش و دندان در برابر دندان می‌باشد و زخمها (نیز به همان ترتیب) قصاصی دارند] با این آیه، نسخ شد: «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالأُنثَى بِالأُنثَى»[2] [در باره کشتگان بر شما (حق) قصاص مقرر شده؛ آزاد عوض آزاد و بنده عوض بنده و زن عوض زن]، پس این قسمت از آیه: «النَّفس بالنَّفس» تا این عبارت: «والسِّنَّ بالسِّنِّ». نسخ شد؛ ولی این قسمت از آیه، نسخ نشد: «والجروح قصاص»؛ بنابراین، نصف آیه منسوخ شده و نصف دیگر آن، باقی نهاده شده است.

آیاتی که تأویل آنها در تنزیل آنها است؛ هر آیه‌ای که در رابطه با حلال یا حرام باشد، در زمره آیاتی است که احتیاجی به تأویل ندارد؛ مانند این آیه: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالاَتُكُمْ»[3] [(نکاح اینان) بر شما حرام شده است: مادرانتان و دخترانتان و خواهرانتان و عمه‌هایتان و خاله‌هایتان]، این آیه، «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالْدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ»[4] [بر شما حرام شده است مردار و خون و گوشت خوک]. امثال چنین آیاتی که تأویل آنها در تنزیل آنهاست، بسیار است و ازجمله آیات محکمات به شمار می‌آید که معنای آن را ذکر کردیم.

آیاتی که تأویل آنها همراه تنزیل آنهاست؛ مانند این آیه: «أَطِيعُواْ اللّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ»[5] [خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را (نیز) اطاعت کنید]، مردم با تنزیل این آیه از تفسیر آن بی نیاز نشدند تا این

۱- مائده/ ۴۵.
۲- بقره/ ۱۷۸.
۳- نساء/ ۲۳.
۴- مائده/ ۳.
۵- نساء/ ۵۹.

که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای آنها تفسیر کرد که اولوالأمر چه کسانی هستند، و مانند این آیه: «**اتَّقُواْ اللّهَ وَكُونُواْ مَعَ الصَّادِقِينَ**»[1] [از خدا پروا کنید و با راستان باشید]، مردم که این آیه را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدند با تنزیل این آیه از تفسیر آن بی نیاز نشدند، تا این که پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را آگاه کرد که صادقین چه کسانی هستند؛ و مانند این آیه: «**وَأَقِيمُواْ الصَّلاَةَ وَآتُواْ الزَّكَاةَ**»[2] [و نماز را بر پا دارید و زکات را بدهید]، این تنزیل، مردم را از تفسیر آیه، بی نیاز نکرد؛ تا این که پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان فرمود که چقدر نماز بخوانند و چقدر روزه بگیرند و چقدر زکات بدهند.

آیاتی که تاویل آنها پیش از تنزیل آنهاست، اموری که در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله اتفاق افتاد و حکم آن نزد پیامبر صلی الله علیه و آله نبود؛ مانند آیه ظهار. سنت عرب‌ها در جاهلیت چنین بود که اگر مردی زنش را ظهار می‌کرد، آن زن تا ابد بر آن مرد، حرام می‌شد. زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه مهاجرت کرد، مردی به نام اوس بن صامت، زنش را ظهار کرد؛ آن زن، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و او را از این موضوع، مطلع ساخت. پیامبر صلی الله علیه و آله منتظر ماند تا در این مورد از جانب خداوند، حکمی برسد، پس خداوند تبارک و تعالی فرمود: «**الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنكُم مِّن نِّسَائِهِم مَّا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ**»[3] [از میان شما کسانی که زنانشان را ظهار می‌کنند (و می‌گویند پشت تو چون پشت مادر من است]، آنان مادرانشان نیستند؛ مادران آنها تنها کسانی‌اند که ایشان را زاده‌اند). آن چه در مورد «لعان» و دیگر موارد، نازل شد نیز همین طور است؛ یعنی مواردی که حکم آنها نزد پیامبر صلی الله علیه و آله نبود تا این که خداوند عز و جل، قرآن را با آن حکم بر پیامبر نازل کرد؛ بنابراین تأویل آن از تنزیل آن، پیشی گرفته بود.

آیاتی که تأویل آنها پس از تنزیل آنهاست؛ اموری که در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و پس از آن اتفاق افتاد مانند غصب کردن حق خاندان محمد صلی الله علیه و آله، و آن چه که خداوند در مورد پیروزی آنها بر دشمنانشان به آنها

۱- توبه/ ۱۱۹.
۲- بقره/ ۴۳.
۳- مجادله/ ۲.

وعده داده است، و آن چه که خداوند در باره اخبار حضرت قائم (عج) و ظهور ایشان به پیامبرش خبر داده است و نیز اخبار رجعت و روز قیامت. همانند این آیه: «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»[1] [و در حقیقت در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد]. و این آیه: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُم فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا»[2] [خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، وعده داده است که حتماً آنان را در این سرزمین جانشین (خود) قرار دهد؛ همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین (خود) قرار داد و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند و بیمشان را به ایمنی مبدل گرداند (تا) مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نگردانند]، که در باره حضرت قائم علیه السلام از خاندان محمد که سلام و صلوات خداوند بر او و پدرانش باد نازل شده است؛ و مانند این آیه: «وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ * وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ»[3] [و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرو دست شده بودند منت نهیم و آنان را پیشوایان (مردم) گردانیم و ایشان را وارث (زمین) کنیم و در زمین قدرتشان دهیم]. و مانند چنین آیاتی که تأویل آنها، پس از تنزیل آنهاست، بسیار است.

آیاتی که لفظ آنها یکی است و معنای متفاوتی دارند؛ سخن خداوند: «وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعِيرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا»[4] [و از (مردم) شهری که در آن بودیم و کاروانی که در میان آن آمدیم جویا شو]. منظور آن، اهل روستا واعضای کاروانهاست، و مانند این آیه: «وَتِلْكَ الْقُرَى أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا»[5] [و (مردم) آن شهرها چون بیدادگری کردند هلاکشان کردیم]. منظور از آن، اهالی روستاهاست، و

۱- انبیا/ ۱۰۵.
۲- نور/ ۵۵.
۳- قصص/ ۶-۵.
۴- یوسف/ ۸۲.
۵- کهف/ ۵۹.

مانند چنین آیاتی، بسیار است که آنها را در جای خود، ذکر می‌کنیم.

آیاتی که در آنها، رخصت پس از عزیمت- حکم- وجود دارد؛ خداوند تبارک و تعالی، گرفتن وضو و غسل کردن با آب را واجب کرد و فرمود: «**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلاةِ فاغْسِلُواْ وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُواْ بِرُؤُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَينِ وَإِن كُنتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُواْ**»[1] [ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چون به (عزم) نماز برخیزید صورت و دست‌هایتان را تا آرنج بشویید و سر و پاهای خودتان را تا برآمدگی پیشین (هر دو پا) مسح کنید و اگر جنب‌اید خود را پاک کنید (=غسل نمایید)]، سپس به کسی که آب نیافت، اجازه داد که با خاک، تیمم کند، فرمود: «**وَإِن كُنتُم مَّرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاء أَحَدٌ مَّنكُم مِّنَ الْغَائِطِ أَوْ لاَمَسْتُمُ النِّسَاء فَلَمْ تَجِدُواْ مَاء فَتَيَمَّمُواْ صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُواْ بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُم مِّنْهُ**»[2] [و اگر بیمار یا در سفر بودید، یا یکی از شما از قضای حاجت آمد، یا با زنان نزدیکی کرده‌اید و آبی نیافتید؛ پس با خاک پاک تیمم کنید و از آن به صورت و دست‌هایتان بکشید]، و این آیه نیز چنین است: «**حَافِظُواْ عَلَى الصَّلَوَاتِ والصَّلاَةِ الْوُسْطَى وَقُومُواْ لِلّهِ قَانِتِينَ**»[3] [بر نمازها و نماز میانه مواظبت کنید و خاضعانه برای خدا به پا خیزید]. سپس اجازه داد و فرمود: «**فَإنْ خِفْتُمْ فَرِجَالاً أَوْ رُكْبَانًا**»[4] [پس اگر بیم داشتید پیاده یا سواره (نماز کنید)].

و مانند این آیه: «**فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلاَةَ فَاذْكُرُواْ اللّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَى جُنُوبِكُمْ**»[5] [و چون نماز را به جای آوردید، خدا را (در همه حال) ایستاده و نشسته و بر پهلوآرمیده یاد کنید] امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: انسان سالم، نماز را ایستاده بپای می‌دارد و بیمار، نشسته نماز می‌خواند؛ و هر کس نتوانست، می‌خوابد و با اشاره، نماز می‌خواند و این، رخصت پس از عزیمت است.

رخصتی که صاحب آن، حق انتخاب دارد؛ اگر بخواهد، انجام دهد و اگر بخواهد، ترک کند، خداوند عز و جل اجازه داد که انسان، انسان دیگری را به خاطر

۱- مائده/ ۶.
۲- مائده/ ۶.
۳- بقره/ ۲۳۸.
۴- بقره/ ۲۳۹.
۵- نساء/ ۱۰۳.

کاری که با او کرده است، مجازات کند. خداوند متعال فرمود: **«وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ»**[1] [و جزای بدی مانند آن بدی است، پس هر که درگذرد و نیکوکاری کند پاداش او بر (عهده) خداست]. این، حق انتخاب است، اگر بخواهد، مجازات می‌کند و اگر بخواهد، می‌بخشد.

رخصتی که ظاهر آن با باطنش متفاوت است؛ به ظاهر آن عمل می‌شود، ولی به باطن آن، ایمان ندارد و آن را نمی‌پذیرد؛ چرا که خداوند تبارک و تعالی، شخص مؤمن را از این که فرد کافری را دوست و ولی خود قرار دهد، نهی کرد و فرمود: **«لاَ يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَن يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ»**[2] [مؤمنان نباید کافران را به جای مؤمنان به دوستی بگیرند و هر که چنین کند در هیچ چیز (او را) از (دوستی) خدا (بهره‌ای) نیست]. سپس اجازه داد که در هنگام تقیه، به نماز او نماز بخواند و همانند او روزه بگیرد و در ظاهرش به عمل او عمل کند ولی در باطنش بر خلاف آن، به خداوند ایمان داشته باشد؛ پس فرمود: **«إِلاَّ أَن تَتَّقُواْ مِنْهُمْ تُقَاةً»**[3] (مگر این که از آنان به نوعی تقیه کند). پس این، تفسیر رخصت و معنای این سخن امام صادق علیه السلام است که فرمود: خداوند تبارک و تعالی دوست دارد به رخصت‌های او عمل شود همچنان که دوست دارد به عزیمت‌های او عمل شود.

آیاتی که لفظ آنها خبر و معنای آنها حکایت است؛ مانند این آیه: **«وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا»**[4] [و سیصد سال در غارشان درنگ کردند و نه سال (نیز بر آن) افزودند]. و این آیه، حکایتی در باره آنهاست و دلیل بر آن که این آیه حکایت است، این است که خداوند به آنها پاسخ داد: **«قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»**[5] [بگو خدا به آن چه درنگ کردند داناتر است، نهان آسمانها و زمین به او اختصاص دارد]. و سخن خداوند، حاکی از این سخن قریش است: **«مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى»**[6] [ما آنها را جز برای این که ما

۱- شوری/ ۴۰.
۲- آل عمران/ ۲۸.
۳- آل عمران/ ۲۸.
۴ - کهف/ ۲۵.
۵- کهف/ ۲۶.
۶- زمره/ ۳.

را هر چه بیشتر به خدا نزدیک گردانند نمی‌پرستیم]. لفظ این آیات، خبر، ولی معنای آنها حکایت است؛ و مانند این آیات، بسیار است که آن را در جای خود ذکر می‌کنیم.

آیاتی که ظاهراً خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله اما در معنا خطاب به امت اوست؛ مانند این آیه: «**يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاء فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ**»[1] [ای پیامبر! چون زنان را طلاق گویید در (زمان‌بندی) عده آنان طلاقشان گویید]، آیه، خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله است، اما در واقع، خطاب به امت اوست. و مانند این آیه: «**وَلاَ تَجْعَلْ مَعَ اللّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَى فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَّدْحُورًا**»[2] [با خدای یگانه معبودی دیگر قرار مده و گرنه حسرت‌زده و مطرود در جهنم افکنده خواهی شد]، آیاتی از این دست، بسیار است، که خداوند، پیامبرش را خطاب می‌کند؛ ولی خطاب واقعی آیه، به امت پیامبر صلی الله علیه و آله است. امام صادق علیه السلام نیز به این موضوع اشاره کرده است: خداوند پیامبرش صلی الله علیه و آله را بر اساس اصل به در می‌گویم تا دیوار بشنود «ایاک اعنی و اسمعی یا جارة» مبعوث کرد.

آیاتی که ظاهراً یک قوم را مخاطب قرار داده ولی مخاطب واقعی آنها، قوم دیگری است؛ مانند این آیه: «**وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ** – شما، ای امت محمد!– **و فِي الأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا**»[3] [و در کتاب آسمانی(شان) به فرزندان اسرائیل خبر دادیم که قطعاً دو بار در زمین فساد خواهید کرد و قطعاً به سرکشی بسیار بزرگی برخواهید خاست]؛ پس ظاهر آیه خطاب به بنی اسرائیل است، ولی مخاطب واقعی آن، امت محمد صلی الله علیه و آله است.

آیاتی که در پاسخ به افراد زندیق و بی‌دین است؛ مانند این آیه: «**وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ**»[4] [و هر که را عمر دراز دهیم او را (از نظر) خلقت فروکاسته (و شکسته) گردانیم آیا نمی‌اندیشند]، شأن نزول آیه این بود که زنادقه ادعا کردند که انسان با چرخش فلک، متولد می‌شود پس هنگامی که نطفه در رحم،

۱– طلاق/ ۱.
۲– اسراء/ ۳۹.
۳– اسراء/ ۴.
۴– یس/ ۶۸.

واقع می‌شود، از آن، شکل و غذا می‌گیرد و شب و روز بر آن می‌گذرد، پس انسان پرورش می‌یابد و بزرگ می‌شود. خداوند متعال در جواب به آنها فرمود: **«وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ»** [و هر که را عمر دراز دهیم، او را (از نظر) خلقت فرو کاسته (و شکسته) گردانیم؛ «آیا نمی‌اندیشند»؟!]؛ مقصود این است که هر کس، بزرگ شود و پیر گردد، دوباره به حالت کودکی باز می‌گردد و دچار ضعف و بیماری می شود. اگر واقعیت، همان طور بود که آنها ادعا کردند، در این صورت، می‌بایست انسان تا زمانی که صورت‌ها پا برجاست و شب و روز بر آن می‌چرخند، رشد کند؛ در حالی که چنین نیست و این از تدبیر خداوند عز و جل است که انسان در پایان عمرش دچار ضعف و نقصان شود.

آیاتی که در جواب به ثنویّت (دوگانه‌پرستی) آمده است؛ مانند این آیه: **«مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِن وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَٰهٍ إِذًا لَّذَهَبَ كُلُّ إِلَٰهٍ بِمَا خَلَقَ»**[1] [خدا فرزندی اختیار نکرده و با او معبودی (دیگر) نیست و اگر جز این بود قطعاً هر خدایی آن چه را آفریده (بود) باخود می‌برد]. فرمود: اگر دو خدا وجود داشت، هر یک از آن دو، خواستار بزرگی و مرتبت بود و زمانی که یکی از آنها می‌خواست انسانی را بیافریند، دیگری برای مخالفت با او، بر آن می‌شد تا چهارپایی بیافریند. بنابراین، به خاطر تفاوت اراده آن دو خدا، خلق جهان، در آن واحد، هم انسان بودند و هم چهارپا؛ و این از بزرگ‌ترین محالات است و امکان وقوع آن نیست. وقتی این موضوع، باطل شود و چنین اختلافهایی در جهان مشاهده نشود، ثنویت نیز باطل می‌گردد و یکتایی ثابت می‌شود؛ بنابراین، تدبیر حاکم بر جهان و پیوستگی و ارتباطی که بین مخلوقات، وجود دارد و نیز مسئله اختلاف آراء، و تمایلات همگی بر این دلالت می‌کند که خالق یکی است. خداوند متعال نیز به همین موضوع، اشاره کرده است: **«مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِن وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَٰهٍ إِذًا لَّذَهَبَ كُلُّ إِلَٰهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَا بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ»**. و نیز در این آیه: **«لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا»**[2] (پس منزه است خدا).

در پاسخ به بت‌پرستان؛ مانند این آیه: **«إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ**

۱- مؤمنون/ ۹۱.
۲- انبیا/ ۲۲.

أَمْثَالُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُواْ لَكُمْ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ* أَلَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبْطِشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا قُلِ ادْعُواْ شُرَكَاءكُمْ ثُمَّ كِيدُونِ فَلاَ تُنظِرُونِ»[1] [در حقیقت کسانی را که به جای خدا می‌خوانید، بندگانی امثال شما هستند؛ پس آنها را (در گرفتاریها) بخوانید، اگر راست می‌گویید باید شما را اجابت کنند؛ آیا آنها پاهایی دارند که با آن راه بروند یا دست‌هایی دارند که با آن کاری انجام دهند یا چشمهایی دارند که با آن بنگرند یا گوشهایی دارند که با آن بشنوند؟! بگو: شریکان خود را بخوانید، سپس در باره من، حیله به کار برید و مرا مهلت مدهید] و مانند این آیه که سخن حضرت ابراهیم علیه السلام را حکایت می‌کند: «أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ* أُفٍّ لَّكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ»[2] [آیا جز خدا، چیزی را می‌پرستید که هیچ سود و زیانی به شما نمی‌رساند اف بر شما و بر آن چه غیر از خدا می‌پرستید! «مگر نمی‌اندیشید؟»]. و مانند این آیه: «قُلِ ادْعُواْ الَّذِينَ زَعَمْتُم مِّن دُونِهِ فَلاَ يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنكُمْ وَلاَ تَحْوِيلاً»[3] [بگو کسانی را که به جای او (معبود خود) پنداشتید بخوانید، (آنها) نه اختیاری دارند که از شما دفع زیان کنند و نه (آن که بلایی را از شما) بگردانند]. و مانند این آیه: «أَفَمَن يَخْلُقُ كَمَن لاَّ يَخْلُقُ أَفَلا تَذَكَّرُونَ»[4] [پس، آیا کسی که می‌آفریند چون کسی است که نمی‌آفریند؟ آیا پند نمی‌گیرید؟!]. آیاتی که در پاسخ به زنادقه و بت‌پرستان است، بسیار است.

در پاسخ به دهریین؛ دهریین ادعا کردند که روزگار، همیشه بوده و تا ابد خواهد بود و هیچ تدبیر کننده و خالقی ندارد. آنها زندگی پس از مرگ و روز قیامت را انکار کردند، پس خداوند عز و جل، سخن آنها را برای پیامبرش صلی الله علیه و آله حکایت می‌کند و می فرماید: «وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا- آنها گفتند نَحيَا و نَمُوتُ- وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُم بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ»[5] [و گفتند غیر از زندگانی دنیای ما (چیز دیگری) نیست؛ می‌میریم و

۱- اعراف/ ۱۹۵-۱۹۴.
۲- انبیا/ ۶۷-۶۶.
۳- اسراء/ ۵۶.
۴- نحل/ ۱۷.
۵- جاثیه/ ۲۴.

زنده می‌شویم و ما را جز طبیعت هلاک نمی‌کند و(ولی) به این (مطلب) هیچ دانشی ندارند (و) جز (طریق) گمان نمی‌سپرند]، پس خداوند عز و جل به آنها پاسخ داد و فرمود: «**يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُم مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِن مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنكُم مَّن يُتَوَفَّى وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا**»[1] [ای مردم! اگر در باره برانگیخته شدن در شکید، پس (بدانید) که ما شما را از خاک آفریده‌ایم، سپس از نطفه، سپس از علقه، آن گاه از مضغه، دارای خلقت کامل و (احیاناً) خلقت ناقص، تا (قدرت خود را) بر شما روشن گردانیم و آن چه را اراده می‌کنیم تا مدتی معین، در رحم‌ها قرار می‌دهیم؛ آن گاه شما را (به صورت) کودک برون می‌آوریم، سپس (حیات شما را ادامه می‌دهیم) تا به حد رشدتان برسید و برخی از شما (زودرس) می‌میرد و برخی از شما به غایت پیری می‌رسد، به گونه‌ای که پس از دانستن (بسی چیزها) چیزی نمی‌داند]، سپس برای زندگی پس از مرگ و روز قیامت، مثلی زد و فرمود: «**وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً**- یعنی خشک و مرده- **فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنبَتَتْ مِن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ * ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى وَأَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَّا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَن فِي الْقُبُورِ**»[2] [زمین را خشکیده می‌بینی (ولی) چون آب بر آن فرود آوریم، به جنبش در می‌آید و نمو می‌کند و از هر نوع (رستنیهای) نیکو می‌رویاند این (قدرت نماییها) بدان سبب است که خدا خود، حق است و اوست که مردگان را زنده می‌کند و (هم) اوست که بر هر چیزی تواناست و (هم) آن که رستاخیز آمدنی است (و) شکی در آن نیست و در حقیقت خداست که کسانی را که در گورهایند برمی‌انگیزد] و نیز این آیه: «**اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَيَجْعَلُهُ كِسَفًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ فَإِذَا أَصَابَ بِهِ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ * وَإِن كَانُوا مِن قَبْلِ أَن يُنَزَّلَ عَلَيْهِم مِّن قَبْلِهِ لَمُبْلِسِينَ * فَانظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذَلِكَ لَمُحْيِي الْمَوْتَى وَهُوَ عَلَى كُلِّ**

۱- حج / ۵.
۲- حج / ۷-۵.

شَیْءٍ قَدِیرٌ»[1] [خدا همان کسی است که بادها را می‌فرستد و ابری بر می‌انگیزد و آن را در آسمان هر گونه بخواهد می‌گستراند و انبوهش می‌گرداند، پس می‌بینی باران از لابلای آن بیرون می‌آید و چون آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد رسانید بناگاه آنان شادمانی می‌کنند* و قطعاً پیش از آن که بر ایشان فرو ریزد (آری) پیش از آن سخت نومید بودند؛* پس به آثار رحمت خدا بنگر که چگونه زمین را پس از مرگش زنده می‌گرداند؛ در حقیقت هم اوست که قطعاً زنده‌کننده مردگان است و اوست که بر هر چیزی تواناست].

و نیز می‌فرماید: «**أَفَلَمْ یَنظُرُوا إِلَی السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ کَیْفَ بَنَیْنَاهَا وَزَیَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِن فُرُوجٍ* وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَیْنَا فِیهَا رَوَاسِیَ وَأَنبَتْنَا فِیهَا مِن کُلِّ زَوْجٍ بَهِیجٍ* تَبْصِرَةً وَذِکْرَی لِکُلِّ عَبْدٍ مُّنِیبٍ* وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّبَارَکًا فَأَنبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَحَبَّ الْحَصِیدِ* وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لَّهَا طَلْعٌ نَّضِیدٌ* رِّزْقًا لِّلْعِبَادِ وَأَحْیَیْنَا بِهِ بَلْدَةً مَّیْتًا کَذَلِکَ الْخُرُوجُ**»[2] [مگر به آسمان بالای سرشان ننگریسته‌اند که چگونه آن را ساخته و زینتش داده‌ایم و برای آن هیچ گونه شکافتگی نیست؟* و زمین را گستردیم و در آن لنگر(آسا کوه)ها فرو افکندیم و در آن از هر گونه جفت دل‌انگیز رویانیدیم،*(تا) برای هر بنده توبه‌کاری بینش‌افزا و پندآموز باشد* و از آسمان، آبی پر برکت فرود آوردیم پس بدان (وسیله) باغها و دانه‌های دروکردنی رویانیدیم،* و درختان تناور خرما که خوشه(های) روی هم چیده دارند،* (اینها همه) برای روزی بندگان (من) است و با آن (آب) سرزمین مرده‌ای را زنده گردانیدیم؛ رستاخیز (نیز) چنین است]. و نیز می‌فرماید: «**وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِیَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ یُحْیِی الْعِظَامَ وَهِیَ رَمِیمٌ* قُلْ یُحْیِیهَا الَّذِی أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِکُلِّ خَلْقٍ عَلِیمٌ**»[3] [و برای ما مثلی آورد و آفرینش خود را فراموش کرد، گفت: چه کسی این اُستخوانها را که چنین پوسیده است زندگی می‌بخشد؟* بگو: همان کسی که نخستین بار آن را پدید آورد؛ و اوست که به هر (گونه) آفرینشی داناست]. آیاتی که در پاسخ به دهریین آمده است، بسیار است.

آیاتی که در پاسخ به انکارکنندگان پاداش و مجازات، وارد شده است؛ مانند

۱- روم/ ۵۰-۴۸.

۲- ق/ ۱۱-۶.

۳- یس/ ۷۹-۷۸.

این آیه: «يَوْمَ يَأْتِ لاَ تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلاَّ بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ* فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُواْ فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ* خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ إِلاَّ مَا شَاء رَبُّكَ»[1] [روزی (است) که چون فرا رسد هیچ کس جز به اذن وی سخن نگوید؛ آن گاه بعضی از آنان تیره‌بختند و (برخی) نیکبخت.* و اما کسانی که تیره‌بخت‌شده‌اند در آتش، فریاد و ناله‌ای دارند* تا آسمانها و زمین برجاست در آن ماندگار خواهند بود؛ مگر آن چه پروردگارت بخواهد]. زمانی که قیامت فرا برسد، آسمان‌ها و زمین دگرگون خواهد شد. معنای آیه «مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ» این است که تا زمانی که آسمانها و زمین، پابرجاست، خدا در دنیا هست. و نیز می‌فرماید: «النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا»[2] [(اینک هر) صبح و شام بر آتش عرضه می‌شوند)، صبح و شام در دنیا در دارالمشرکین است؛ اما در قیامت، نه صبحی است و نه شامی. و نیز می‌فرماید: «لَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا»[3] (روزی‌شان صبح و شام در آن جا (آماده) است] منظور در باغهای دنیاست که روح مؤمنین به آن جا منتقل می‌شود؛ اما در بهشت جاودان، صبح و شب، وجود ندارد. و نیز می‌فرماید: «مِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ»[4] [پیشاپیش آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته خواهند شد] امام صادق علیه السلام فرمود: برزخ، قبر است و پاداش و مجازات در آن است، بین دنیا و آخرت. و نشانه آن نیز سخن امام موسی بن جعفر علیه السلام است: به خدا سوگند، تنها در مورد برزخ برای شما نگران هستیم. و نیز می‌فرماید: «وَلاَ تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُواْ فِي سَبِيلِ اللّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاء عِندَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ* فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُواْ بِهِم مِّنْ خَلْفِهِمْ أَلاَّ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ»[5] [هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند مرده مپندار، بلکه زنده‌اند که نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.* به آن چه خدا از فضل خود به آنان داده است شادمانند، و برای کسانی که از پی ایشانند و هنوز به آنان نپیوسته‌اند شادی می‌کنند که نه بیمی بر ایشان است

۱- هود/ ۱۰۷-۱۰۵.
۲- مؤمن/ ۴۶.
۳- مریم/ ۶۲.
۴- مؤمنون/ ۱۰۰.
۵- آل‌عمران/ ۱۷۰-۱۶۹.

و نه اندوهگین می‌شوند].

امام صادق علیه السلام فرمود: به خدا سوگند، به مؤمنان در بهشت، بشارت داده می‌شود، مؤمنانی که در دنیا هستند و هنوز به بهشتی‌ها ملحق نشده‌اند، به‌زودی خواهند رسید. از آیاتی که در پاسخ به انکارکنندگان پاداش و مجازات و عذاب قبر آمده است، بسیار است.

آیاتی که در پاسخ به انکارکنندگان معراج و اسراء آمده است؛ مانند این آیه: «**وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى* ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى* فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى**»[1] [در حالی که او در افق اعلی بود،* سپس نزدیک آمد و نزدیکتر شد* تا (فاصله‌اش) به قدر (طول) دو (انتهای) کمان یا نزدیکتر شد]، و مانند این آیه: «**وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رُّسُلِنَا**»[2] [و از رسولان ما که پیش از تو گسیل داشتیم جویا شو]، و مانند این آیه: «**فَاسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَؤُونَ الْكِتَابَ مِن قَبْلِكَ**»[3] [از کسانی که پیش از تو کتاب (آسمانی) می‌خواندند بپرس]، منظور، انبیا علیهم السلام هستند که آنان را در شب معراج، در آسمان دید.

آیاتی که در پاسخ به انکارکنندگان رویت آمده است؛ مانند این آیه: «**مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى* أَفَتُمَارُونَهُ عَلَى مَا يَرَى* وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَى* عِندَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى* عِندَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى**»[4] [آن چه را دل دید انکار(ش) نکرد.* آیا در آن چه دیده است با او جدال می‌کنید؟* و قطعاً بار دیگری هم او را دیده است. نزدیک سدرة المنتهی،* در همان جا که جنةالمأوی است].

ابو الحسن علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش، از احمد ابن محمد بن ابی نصر، از علی بن موسی الرضا علیه السلام روایت کرده که امام به من فرمود: ای احمد! اختلاف بین شما و بین اصحاب هشام بن حکم در باره نفی جسم در توحید چیست؟ گفتم: جانم به فدایت. گفتیم که ما در باره حدیثی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است، مبنی بر این که پروردگارش را به صورت یک جوان دید، معتقدیم صورت خدا را دیده است؛ ولی هشام بن حکم، قائل به نفی

۱- نجم/ ۹-۷.
۲- زخرف/ ۴۵
۳- یونس/ ۹۴.
۴- نجم/ ۱۵-۱۱.

جسم از خدا بود. حضرت فرمود: ای احمد، زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به معراج رفت و به سدرة المنتهی رسید، حجاب‌ها به اندازه سوراخ سوزنی برای او شکافته شد و او پس از نور عظمت الهی، آن چه را که خداوند می‌خواست ببیند، دید و شما خواستید تشبیه کنید. ای احمد، این موضوع را رها کن؛ زیرا چیز زیادی از آن، بر تو گشوده نخواهد شد.

آیاتی که در پاسخ به انکارکنندگان بهشت و جهنم آمده است؛ مانند این آیه: **«مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى* أَفَتُمَارُونَهُ عَلَى مَا يَرَى* وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَى* عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى* عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى»**[1] [آن چه را دل دید انکار(ش) نکرد.* آیا در آن چه دیده است با او جدال می‌کنید؟* و قطعاً بار دیگری هم او را دیده است.* نزدیک سدرة المنتهی،* در همان جا که جنة الماوی است]. سدرة المنتهی در آسمان هفتم و جنةالمأوی در آن جاست.

علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زمانی که مرا به معراج بردند، وارد بهشت شدم. در آن جا قصری از یاقوت سرخ دیدم که به خاطر درخششی که داشت، داخل آن از بیرونش و بیرون آن از داخل، دیده می‌شد؛ و در آن، ساختمانی از گوهر و زبرجد بود. گفتم: ای جبرئیل! این قصر برای کیست؟ گفت: این قصر برای کسی است که سخن پاک بگوید و بر روزه مداومت ورزد و طعام بخوراند. و در شب که مردم خواب هستند، نماز بخواند. امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: ای رسول خدا! در میان امت تو چه کسی می‌تواند این کارها را انجام دهد؟ فرمود: ای علی! به من نزدیک شو، پس علی علیه السلام به او نزدیک شد؛فرمود: آیا میدانی پاک سخن پاک گفتن، چیست؟ عرض کرد: خداوند و رسول آگاهتر هستند. فرمود: کسی که بگوید: سبحان‌الله والحمد لله و لااله‌الاالله و الله اکبر، سپس فرمود: آیا میدانی که مداومت بر روزه چیست؟، عرض کرد: خداوند و رسولش آگاهتر هستند، فرمود: هر کس ماه رمضان را روزه بگیرد و یک روز از آن را افطار نکند. فرمود: آیا میدانی اطعام طعام چیست؟ عرض کرد: خداوند و رسولش آگاهتر هستند. فرمود: کسی که برای خانواده‌اش، چیزی را بجوید که خانواده‌اش با داشتن آن، از

۱ - نجم/ ۱۵-۱۱.

دیگران، بی‌نیاز باشند. می دانی نماز خواندن در شب در حالی که مردم خوابند چیست؟ عرض کرد: خداوند و رسولش آگاهتر هستند، فرمود: هرکس نخوابد، تا زمانی که نماز عشاء آخر را بخواند؛ ومنظور از مردمی که خوابند، یهود و نصاری هستند؛ زیرا آنها بین دو نماز می‌خوابند.

با همین سند نقل کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی مرا به معراج بردند، وارد بهشت شدم و در آنجا زمین بسیار سفیدی را دیدم و فرشتگان را دیدم که خشتی از طلا و خشتی از نقره می‌سازند و گاهی از آن دست می‌کشند. به آنها گفتم: چگونه است که شما، گاهی می‌سازید و گاهی دست می‌کشید؟ گفتند: تا این که نفقه به ما برسد. گفتم: نفقه شما چیست؟ گفتند: این که مومن در دنیا بگوید: سبحان الله و الحمد لله و لااله الاالله و الله‌اکبر، پس زمانی که بگوید، می‌سازیم، و زمانی که خودداری کند، دست می‌کشیم. راوی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زمانی که پروردگارم مرا به هفت آسمانش برد، جبرئیل دستم را گرفت و مرا وارد بهشت کرد و بر روی فرشی از فرشهای بهشت، نشاند. سپس یک «به» به من داد، آن به، دو نیم شد و از میان آن یک حوری، خارج شد و در مقابل من ایستاد و گفت: السلام علیک یا محمد، السلام علیک یا أحمد، السلام علیک یا رسول الله، گفتم: و علیک السلام، تو کیستی؟ گفت: من، راضیه مرضیه هستم که خداوند جبار مرا از سه نوع آفرید، قسمت پایین بدن من از مشک و وسط آن از عنبر و قسمت بالای بدنم از کافور است و با آب حیات، خمیر شده‌ام. سپس خداوند عز و جل به من گفت: باش، پس برای برادرت و پسر عمویت و جانشینت علی بن ابی طالب علیه السلام شدم. راوی گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله، فاطمه سلام الله علیها را بسیار می‌بوسید. عایشه از این کار خشمگین شد و گفت: ای رسول خدا! تو فاطمه را زیاد می‌بوسی. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای عایشه! من زمانی که به معراج رفتم و وارد بهشت شدم، جبرئیل مرا به درخت طوبی نزدیک کرد و از میوه آن به من خوراند؛ من آن را خوردم و زمانی که به زمین فرود آمدم، خداوند آن میوه را به آبی در پشت من تبدیل کرد و سپس با خدیجه، همبستر شدم و او فاطمه را حامله شد و من هر وقت، فاطمه را می‌بوسم، عطر درخت طوبی را در او استشمام می‌کنم. آیاتی همانند این که در پاسخ به منکرین معراج و آفرینش بهشت و جهنم آمده است،

بسیار است.

آیاتی که در پاسخ به جبری‌ها آمده است؛ کسانی که گفتند: ما اختیاری نداریم و مجبوریم، خداوند، کارهای ما را یکی پس از دیگری انجام می‌دهد و این کارها، مجازاً به مردم نسبت داده شده است، نه از روی حقیقت. و برای اثبات کلام خویش، آیاتی از کتاب خداوند عز و جل را تفسیر کردند که معنای آن را نفهمیدند؛ مانند این آیه: «**وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ**»[1] [و تا خدا نخواهد (شما) نخواهید خواست]، و مانند این آیه: «**فَمَن يُرِدِ اللَّهُ أَن يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلإِسْلَامِ وَمَن يُرِدْ أَن يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا**»[2] [پس کسی را که خدا بخواهد هدایت نماید دلش را به پذیرش اسلام می‌گشاید و هر که را بخواهد گمراه کند دلش را سخت تنگ می‌گرداند]، و آیات دیگری که تأویل آنها، بر خلاف معنای ظاهری آنهاست. معنای سخن جبری‌ها این است که پاداش و مجازات نیز باطل است؛ در حالی که آنان پاداش و مجازات را پذیرفته‌اند؛ بنابراین، خداوند را ظالم دانسته‌اند؛ چرا که مردمان را به خاطر کاری اجباری و قهری، عذاب می‌کند. خداوند، بلند مرتبه‌تر از آن است که کسی را بدون آن که کاری انجام داده باشد و یا حجت آشکاری برایش آورده باشد، مجازات کند. تمام قرآن، پاسخ به آنهاست. خداوند تبارک و تعالی فرمود: «**لاَ يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلاَّ وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ**»[3] [خداوند هیچ کس را جز به قدر توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند. آن چه (از خوبی)به دست آورده به سود او، و آن چه (از بدی)به دست آورده به زیان اوست.]. پس کلمات «لها و علیها» در این آیه، نشان می‌دهد که انسان، خالق رفتار خویش است و نیز فرمود: «**فَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ* وَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ**»[4] [پس هر که هموزن ذره‌ای نیکی کند (نتیجه) آن را خواهد دید* و هر که هموزن ذره‌ای بدی کند (نتیجه) آن را خواهد دید]. و نیز فرمود: «**كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ**»[5] [هر کسی در گرو دستاورد خویش است] و نیز فرمود: «**ذَلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ**»[6] [این

۱- انسان/ ۳۰.
۲- انعام/ ۱۲۵.
۳- بقره/ ۲۸۶.
۴- زلزله/ ۸-۷.
۵- مدثر/ ۳۸.
۶- آل‌عمران/ ۱۸۲.

(عقوبت) به خاطر کار و کردار پیشین شماست]، و نیز فرمود: «**وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى**»[1] [و اما ثمودیان پس آنان را راهبری کردیم ولی کور دلی را بر هدایت ترجیح دادند]. و نیز فرمود: «**إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ**- منظور این است که راه خیر و شر را برایش آشکار کردیم- **إِمَّا شَاكِراً وَإِمَّا كَفُوراً**»[2] [ما راه را به او نشان دادیم خواه شاکر باشد و پذیرا گردد یا ناسپاس] و نیز فرمود: «**وَعَاداً وَثَمُودَ وَقَد تَّبَيَّنَ لَكُم مِّن مَّسَاكِنِهِمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ* وَقَارُونَ وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَلَقَدْ جَاءَهُم مُّوسَى بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ* فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنبِهِ فَمِنْهُم مَّنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُم مَّنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُم مَّنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُم مَّنْ أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ**»[3] [و عاد و ثمود را (نیز هلاک نمودیم) قطعاً (فرجام آنان) از سراهای آنها بر شما آشکار گردیده است و شیطان کارهایشان را در نظرشان بیاراست و از راه بازشان داشت؛ با آن که (در کار دنیا) بینا بودند* و قارون و فرعون و هامان را (هم هلاک کردیم) و به راستی موسی برای آنان دلایل آشکار آورد و(لی آنها) در آن سرزمین سرکشی نمودند و (با این همه بر ما) پیشی نجستند* و هر یک (از ایشان) را به گناهش گرفتار (عذاب) کردیم از آنان کسانی بودند که بر (سر) ایشان بادی همراه با شن فرو فرستادیم و از آنان کسانی بودند که فریاد (مرگبار) آنها را فرو گرفت و برخی از آنان را در زمین فرو بردیم و بعضی را غرق کردیم و (این) خدا نبود که بر ایشان ستم کرد، بلکه خودشان بر خود ستم می‌کردند] همانند این آیات، بسیار است که آنها را ذکر می‌کنیم و هم چنین آیاتی از قرآن را که جبری‌ها بی آن که معنا و تفسیر آنها را بدانند، آنها را حجت قرار دادند؛ در جای خود، خواهیم آورد.

پاسخ به معتزله، جواب به آنها در قرآن بسیار است. معتزله گفتند: ما، کارهایمان را خودمان خلق می‌کنیم و خداوند در آن هیچ صنع یا اراده و یا مشیتی ندارد. آن چه ابلیس بخواهد می‌شود و آن چه خدا بخواهد نمی‌شود. معتزله برای اثبات خلق افعال توسط انسان، به این آیه، استناد کردند: «**فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ**

۱- فصلت/ ۱۷.

۲- انسان/ ۳.

۳- عنکبوت/ ۴۰-۳۸.

الْخَالِقِينَ»[1] [آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است]، پس گفتند: در میان آفرینش، خلق کنندگانی غیر از خداوند نیز هستند. اما آنان، معنای خلق را نفهمیدند و این که خلق به چند صورت است. از امام صادق علیه السلام پرسیدند: آیا خداوند کاری را به بندگان سپرده است؟ فرمود: خداوند جلیل‌تر و بزرگتر از این است. پرسیدند: پس آنها را بر این کار مجبور کرده است؟ فرمود: خداوند عادل‌تر از آن است که آنها را به کاری مجبور کند و سپس آنها را برای آن عمل عذاب کند. پرسیدند: آیا بین این دو، جایگاهی است؟ فرمود: بله. پرسیدند: آن چیست؟ فرمود: این، یکی از رازهای بین آسمان و زمین است.

و در حدیث دیگری آمده است: پرسیدند: آیا بین جبر و تقدیر، جایگاهی است؟ فرمود: بله.گفته شد: آن چیست؟ فرمود: این، رازی از رازهای خداوند است. در حدیث دیگر آمده که حضرت فرمود: این گونه بر ما وارد شده است.

راوی گفت از محمد بن عیسی بن عبید، از یونس، روایت شده که امام رضا علیه السلام فرمود: ای یونس، سخن قدری‌ها را نگو، چرا که قدری‌ها (تقدیرگرایان) نه سخن اهل بهشت را می گویند و نه سخن اهل جهنم و نه سخن ابلیس را. اهل بهشت گفتند: **«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِیَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ»**[2] [ستایش خدایی را که ما را بدین (راه) هدایت نمود و اگر خدا ما را رهبری نمی‌کرد ما خود هدایت نمی‌یافتیم]. و سخن اهل جهنم را نگفتند. اهل جهنم گفتند: **«رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَیْنَا شِقْوَتُنَا»**[3] [گویند: پروردگارا شقاوت ما بر ما چیره شد] و ابلیس گفت: **«رَبِّ بِمَآ أَغْوَیْتَنِی»**[4] [پروردگارا به سبب آن که مرا گمراه ساختی]، گفتم: سرورم، به خدا سوگند که سخن آنها را نمی‌گویم، اما می‌گویم: «لا یکون الا ما شاء الله و أراد و قدر و قضی»، هیچ‌چیزی اتفاق نمی‌افتد مگر این که خدا بخواهد و مقدر کند، فرمود: این چنین نیست ای یونس! هیچ چیزی اتفاق نمی‌افتد مگر این که خدا بخواهد و اراده کند و مقدر سازد. آیا می‌دانی که مشیت، چیست ای یونس؟ گفتم: نه، فرمود: آن، ذکر اول است. می دانی اراده چیست؟ گفتم: نه. فرمود: تصمیم

۱- مؤمنون/ ۱۴.
۲- اعراف/ ۴۳.
۳- مؤمنون/ ۱۰۶.
۴- حجر/ ۳۹.

بر آن چه خدا بخواهد. می‌دانی تقدیر چیست؟ گفتم: نه. فرمود: قرار دادن حد و مرز اجل‌ها و ارزاق و باقی ماندن و فانی شدن است. می‌دانی قضا چیست؟ گفتم: نه. فرمود: بر پا داشتن عین است، و نمی‌شود مگر آن چه که خداوند در ذکر اول بخواهد.

پاسخ به انکارکنندگان رجعت، خداوند می‌فرماید: **«وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا»**[1] [و آن روز که از هر امتی گروهی محشور می‌گردانیم] گفت: پدرم، از ابن ابی عمیر، از حماد، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: مردم در مورد این آیه چه می‌گویند: **«وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا»**، گفتم: می‌گویند که این اتفاق در روز قیامت است. فرمود: این طور نیست که می‌گویند، بلکه به هنگام رجعت است. آیا خداوند در قیامت از هر امتی گروهی را محشور می‌کند و دیگران را رها می‌کند؟! آیه روز قیامت، این آیه است که می‌فرماید: **«وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا»**[2] [آنان را گرد می‌آوریم و هیچ یک را فرو گذار نمی‌کنیم] و این آیه: **«وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ»**[3] [و بر (مردم) شهری که آن را هلاک کرده‌ایم بازگشتشان (به دنیا) حرام است]. امام صادق علیه السلام فرمود: هر قریه‌ای که خداوند اهالی آن را به عذاب خود هلاک کند، به هنگام رجعت، باز نمی‌گردند؛ اما در قیامت، باز می‌گردند و کسانی که ایمان خالص داشتند و دیگرانی که با عذاب، هلاک نشدند و در کفر خود، خالص بودند، باز می‌گردند. گفت: از پدرم، از ابن أبی عمیر، از عبد الله بن مسکان،از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در مورد این آیه: **«وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُم مِّن كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنصُرُنَّهُ»**[4] [و (یاد کن) هنگامی را که خداوند از پیامبران پیمان گرفت که هر گاه به شما کتاب و حکمتی دادم سپس شما را فرستاده‌ای آمد که آن چه را با شماست تصدیق کرد، البته به او ایمان بیاورید و حتما یاریش کنید]؛ فرمود: خداوند از زمان آدم، هیچ پیامبری را مبعوث نکرده است مگر این که به دنیا باز می‌گردد وامیر مؤمنان علیه السلام را

۱- نمل/ ۸۳.
۲- کهف/ ۴۷.
۳- انبیا/ ۹۵.
۴- آل عمران/ ۸۱.

یاری می‌کند و این آیه، ناظر به همین معناست: «لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ»، منظور رسول خدا صلی الله علیه و آله است «وَلَتَنصُرُنَّهُ»، منظور امیر مؤمنان علیه السلام است. و آیاتی این چنین، که خداوند تبارک و تعالی به ائمه علیهم السلام وعده پیروزی و بازگشت داده است، بسیار است. فرمود: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ –ای جماعت ائمه– وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُم فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا»[1] [خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند وعده داده است که حتماً آنان را در این سرزمین جانشین (خود) قرار دهد؛ همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند، جانشین (خود) قرار داد و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند و بیمشان را به ایمنی مبدل گرداند (تا) مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نگردانند]. این آیه، مربوط به زمانی است که به دنیا باز می‌گرداند و نیز می‌فرماید: «وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ * وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ»[2] [و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرو دست شده بودند منت نهیم و آنان را پیشوایان (مردم) گردانیم و ایشان را وارث (زمین) کنیم * و در زمین قدرتشان دهیم]. همه این آیات، در باره رجعت است. گفت: پدرم، از احمد بن نضر، از عمر بن شمر روایت کرده که نزد امام باقر علیه السلام، نام جابر، آورده شد، فرمود: خدا رحمت کند جابر را، علم او به حدی رسیده بود که تأویل این آیه را می‌دانست: «إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ»[3] [در حقیقت همان کسی که این قرآن را بر تو فرض کرد یقیناً تو را به سوی وعده‌گاه بازمی‌گرداند]، منظور از این آیه، رجعت است. و مانند این آیات بسیار است که در جای خود خواهد آمد.

پاسخ به کسانی که خداوند را وصف کردند؛ خداوند می‌فرماید: «وَأَنَّ إِلَى رَبِّكَ الْمُنتَهَى»[4] [و این که پایان (کار) به سوی پروردگار توست] گفت: پدرم، از ابن ابی عمیر، از جمیل، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هنگامی

۱- نور/ ۵۵.
۲- قصص/ ۶-۵.
۳- قصص/ ۸۵.
۴- نجم/ ۴۲.

که سخن به خداوند، منتهی شد، از آن دست بکشید یا در مورد چیزی پایین‌تر از حد عرش او سخن بگویید و در مورد آن چه فراتر از عرش است، سخن نگویید. اگر قومی در مورد آن چه فراتر از عرش است، سخن بگویند، عقلشان سرگردان و ضایع می‌شود؛ به طوری که آن فرد را از مقابل، صدا می‌زنند، ولی او از پشت سرش جواب می‌دهد و او را از پشت سرش صدا می‌زنند و از مقابلش، جواب می‌دهد. نیز این گفته امام علیه السلام: هر کس گناهی مرتکب شود، هلاک می‌شود، پس نباید خداوند عز و جل را توصیف کرد مگر به آن چه که خداوند متعال، خودش را به آن وصف کرده است، و از سخنان امیر مؤمنان علیه السلام و خطبه‌های او و کلام آن حضرت، در نفی صفت است.[1]

ترغیب کردن، مانند این آیه: «**وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا**»[2] [و پاسی از شب را زنده بدار تا برای تو (به منزله) نافله‌ای باشد امید که پروردگارت تو را به مقامی ستوده برساند]. و نیز این آیه: «**هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ * تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ**»[3] [آیا شما را بر تجارتی راه نمایم که شما را از عذابی دردناک می‌رهاند؟* به خدا و فرستاده او بگروید و در راه خدا با مال و جانتان جهاد کنید؛ این (گذشت و فداکاری) اگر بدانید برای شما بهتر است،* تا گناهانتان را بر شما ببخشاید و شما را در باغهایی که از زیر (درختان) آن، جویبارها روان است داخل گرداند]، و نیز این آیه: «**مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا**»[4] [هر کس نیکی به میان آورد، پاداشی بهتر از آن خواهد داشت] و نیز این آیه: «**مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا**»[5] (هر کس کار نیکی بیاورد، ده برابر آن (پاداش) خواهد داشت)،و نیز این آیه: «**مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ**

۱- ظاهراً نسخه نویسان در اینجا سهواً کلماتی را انداخته‌اند و صحیح آن چنین است: و خطبه‌ها و سخنان او در نفی صفت، بسیار است که آن را در جای خود، ذکر می‌کنیم.
۲- اسراء/ ۷۹.
۳- صف/ ۱۲-۱۰.
۴- نمل/ ۸۹.
۵- انعام/ ۱۶۰.

فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ»[1] [هر که کار شایسته کند چه مرد باشد یا زن، در حالی که ایمان داشته باشد، در نتیجه آنان داخل بهشت می‌شوند و در آن جا بی حساب روزی می‌یابند].

تهدید کردن، مانند این آیه: «**يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ**»[2] [ای مردم! از پروردگار خود پروا کنید؛ چرا که زلزله رستاخیز امری هولناک است]، و نیز این آیه: «**يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ وَاخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَن وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَن وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغَرُورُ**»[3] [ای مردم! از پروردگارتان پروا بدارید و بترسید از روزی که هیچ پدری به کار فرزندش نمی‌آید و هیچ فرزندی (نیز) به کار پدرش نخواهد آمد. آری وعده خدا حق است؛ زنهار تا این زندگی دنیا شما را نفریبد و زنهار تا شیطان شما را مغرور نسازد]، ومانند آن در قرآن، بسیار است که ان شاء الله تعالی آن را در جای خود ذکر می‌کنیم.

قصه‌ها، آیات مشتمل بر قصه، آیاتی است که در آنها خداوند تبارک و تعالی، پیامبرش صلی الله علیه و آله را از اخبار پیامبران و قصه‌های آنها باخبر می‌کند، مانند این آیه: «**نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ**»[4] [ما خبرشان را بر تو درست حکایت می‌کنیم]، و مانند این آیه: «**نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ**»[5] [ما نیکوترین سرگذشت را به موجب این قرآن که به تو وحی کردیم بر تو حکایت می‌کنیم]، و نیز این آیه: «**وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ مِنْهُم مَّن قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُم مَّن لَّمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ**»[6] [و مسلماً پیش از تو، فرستادگانی را روانه کردیم؛ برخی از آنان را (ماجرایشان را) بر تو حکایت کرده‌ایم و برخی از ایشان را بر تو حکایت نکرده‌ایم] و مانند آن بسیار است که ما ان شاء الله همه آنها را در جای خود می‌آوریم. برای هر یک از باب‌هایی که به اختصار، ذکر کردیم، آیه‌ای را آوردیم تا بر آیه‌های دیگر دلالت کند و از دانشی که در این کتاب آمده است معنای

۱- غافر / ۴۰.
۲- حج / ۱.
۳- لقمان / ۳۳.
۴- کهف / ۱۳.
۵- یوسف / ۳.
۶- غافر / ۷۸.

آن چه را که ذکر کردیم، دریافت شود. مطالبی را که آوردیم، برای آن کس که خداوند، دل و سینه‌اش را باز کرده و گسترانده باشد و با دین خود، بر او منت نهاده باشد، کفایت می‌کند؛ همان دینی که آن را برای فرشتگان و پیامبران و رسولان خویش، پسندید.[1]

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۵.

سوره حمد

این سوره در مکه نازل شده است

فضیلت و ثواب قرائت سوره حمد و فضیلت آیه «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

۱) التهذیب: محمد بن حسن طوسی، به اسناد خود، از محمّد بن علی بن محبوب، از عباس، از محمّد بن ابی عمیر، از ابی ایوب، از محمّد بن مسلم روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در باره سبع المثانی و قرآن عظیم پرسیدم: آیا سبع المثانی، سوره فاتحه است؟ فرمود: بله. عرض کردم: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» در شمار این هفت آیه است؟ فرمود: بله. آن بهترین آنهاست.[1]

۲) از وی به اسناد خود، از محمّد بن حسین، از محمّد بن حماد بن زید، از عبد الله بن یحیی کاهلی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» به اسم اعظم خداوند، از سیاهی چشم به سفیدی آن نزدیک تر است.[2]

۳) محمّد بن علی بن بابویه، از محمّد بن قاسم مفسر معروف به ابو الحسن جرجانی (رض)، از یوسف بن محمّد زیاد و علی بن محمّد بن سیار، از پدرانشان، از امام حسن عسکری علیه السلام، از پدر ایشان امام هادی علیه السلام، از پدر ایشان امام جواد علیه السلام، از پدر ایشان حضرت امام رضا علیه السلام، از پدر ایشان علیه السلام، از پدران ایشان علیه السلام، از امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام، برایمان روایت کرد که ایشان فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، آیه ای از سوره فاتحة الکتاب است و این سوره هفت آیه دارد و این هفت آیه با «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» کامل می شود. از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود:

۱- تهذیب: ج ۲، ص ۲۸۹، ح ۱۱۵۷.
۲- تهذیب: ج ۲، ص ۲۸۹، ح ۱۱۵۹.

همانا خداوند متعال به من فرمود: ای محمّد! «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ» [و به راستی به تو سبع المثانی و قرآن بزرگ را عطا کردیم][1]، پس با فاتحة الکتاب، جداگانه بر من منت نهاد و آن را در کنار قرآن بزرگ قرار داد. همانا فاتحة الکتاب، ارزشمندترین چیز در گنجینه عرش است و خداوند عز و جل آن را به محمّد صلی الله علیه و آله اختصاص داد و او را بدان مفتخر ساخت و هیچ یک از پیامبران را در این امر با وی شریک نگرداند، مگر حضرت سلیمان علیه السلام را که از فاتحة الکتاب آیه «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را به او عطا فرمود و از بلقیس حکایت کرد، آن گاه که او گفت: «إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ، إِنَّهُ مِن سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» [نامه‌ای ارجمند برای من آمده است، که از طرف سلیمان است و (مضمون آن) این است: به نام خداوند رحمتگر مهربان][2]، بدانید که هر کس با اعتقاد به ولایت محمّد و خاندان پاک او این سوره را بخواند و به فرمان آن گردن نهد و به ظاهر و باطن آن ایمان داشته باشد، خداوند عز و جل به ازای هر حرف از آن پاداشی برتر از دنیا و تمامی اموال و خوبی‌های آن به او عطا فرماید؛ و هر کس به شخصی که این سوره را قرائت می کند، گوش بسپارد، به اندازه ثوابی که به قاری، دهند به او عطا شود. پس تا می‌توانید از این خیر و برکتی که در اختیارتان نهاده شده، بهره گیرید که آن یک غنیمت است؛ مبادا فرصتش بگذرد و حسرتش در دلهایتان باقی بماند.[3]

۴) ابن بابویه نیز در حدیثی مرسل[4] گفت: به امیر مؤمنان علی علیه السلام عرض شد: آیا «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» آیه‌ای از سوره فاتحة الکتاب است؟ ایشان فرمود: بله، رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را می‌خواند و آیه‌ای از سوره حمد بر می‌شمرد و می‌فرمود: فاتحة الکتاب همان سبع المثانی است.[5]

۵) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از معاویه بن عمار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: اگر

۱- حجر / ۸۷.
۲- نمل / ۲۹-۳۰.
۳- عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۱، ص ۲۷۰، ح ۵۹-۶۰.
۴- حدیثی که برخی و یا همه راویان آن از سلسله سند حذف شده اند.
۵- عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۱، ص ۲۷۰، ح ۵۹-۶۰.

سوره حمد هفتاد مرتبه بر مرده‌ای خوانده شود و او زنده گردد، جای شگفتی نیست.[1]

۶) از وی، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمّد عیسی، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از عبد الله بن فضل در حدیثی مرفوع[2]، روایت شده است: بر هیچ دردی سوره حمد را هفتاد بار نخواندم، مگر این که آرام یافت.[3]

۷) از وی، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از سلمه بن محرز، از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: هر که را سوره حمد شفا نبخشد، هیچ چیز شفا ندهد.[4]

۸) ابن بابویه گفت: پدرم، از محمّد بن یحیی عطار، از محمّد بن احمد، از محمد بن حسان، از اسماعیل بن مهران، از حسن بن علی بن ابی حمزه بطائنی، از پدرش، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرد که ایشان فرمود: اسم اعظم خداوند در امّ الکتاب «سوره حمد» پراکنده شده است.[5]

۹) وی گفت: محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از محمد بن یحیی عطار، از احمد بن محمّد بن عیسی، از محمّد بن سنان، از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرد که ایشان فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» به اسم اعظم خداوند از سیاهی چشم به سفیدی آن نزدیک تر است.[6]

۱۰) علی بن ابراهیم در تفسیر خود، از ابن اذینه، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» سزاوارترین کلامی است که به آوای بلند خوانده شده است و این همان آیه ای است که خداوند عز و جل در باره اش فرمود «وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلَى أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا» [و چون در قرآن، پروردگار خود را به یگانگی یاد کنی با

۱- الکافی، ج ۲، ص ۶۲۳، ح ۱۶ و ۱۵ و ۲۲.
۲- حدیث مرفوع، حدیثی است که از وسط سلسله سند یا آخر آن، یک یا چند راوی افتاده باشند، اما راوی تصریح به رفع حدیث نماید و یا حدیثی است که مستقیماً به امام (ع) استناد داده شود.
۳- کافی، ج ۲، ص ۶۲۳، ح ۱۶ و ۱۵ و ۲۲.
۴- کافی، ج ۲، ص ۶۲۳، ح ۱۶ و ۱۵ و ۲۲.
۵- ثواب الاعمال صدوق، ص ۱۳۲، چاپ اعلمی.
۶- عیون اخبار الرضا (ع) ج ۲، ص ۸ باب ۳۰، ح ۱۱.

نفرت پشت می‌کنند].[1]

۱۱) وی گفت: پدرم، از حسن بن علی بن فضال، از علی بن عقبه، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرد که ایشان فرمود: شیطان دو بار ناله سر داد، آن گاه که خداوند، محمّد صلی الله علیه و آله را پس از مدتی که پیغمبری نیامده بود به پیامبری برانگیخت و هنگامی که سوره حمد نازل شد.[2]

۱۲) عیاشی به سندهای خود از حسن بن علی بن حمزه بطائنی، از پدرش، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: اسم اعظم خداوند در امّ الکتاب «سوره حمد»، پراکنده شده است.[3]

۱۳) از محمّد بن سنان، از حضرت امام کاظم علیه السلام، از پدر ایشان علیه السلام روایت شده است که حضرت به ابو حنیفه فرمود: کدام سوره آغازش حمد و میانش اخلاص و پایانش دعاست؟ ابو حنیفه حیران شد و عرض کرد: نمی دانم. حضرت فرمود: سوره‌ای که آغازش حمد و میانش اخلاص و پایانش دعاست، سوره حمد می‌باشد.[4]

۱۴) از یونس بن عبدالرحمن، از کسی که حدیث به او مرفوع شده روایت شده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در باره آیه «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ» [و به راستی به تو سبع المثانی و قرآن بزرگ را عطا کردیم] پرسیدم، ایشان فرمود: سبع المثانی سوره حمد است که هفت آیه دارد و «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» یکی از آنهاست. این سوره از آن رو المثانی نام گرفته که در دو رکعت تکرار می‌شود.[5]

۱۵) از ابو حمزه، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده است که ایشان وقتی شنید عده‌ای بسمله را نمی خوانند، فرمود: ارجمندترین آیه کتاب خدا، «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را دزدیدند.[6]

۱۶) از صفوان جمال روایت شده که وی گفت: حضرت امام جعفر صادق علیه

۱- تفسیر قمی ج ۱، ص ۳۸، اسراء/ ۴۶.
۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۹ و ۴۰.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۳، ح ۱.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۳، ح ۲.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۳، ح ۳.
۶- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۳، ح ۴.

السلام فرمود: خداوند هیچ کتابی را از آسمان فرو نفرستاد، مگر آن که آغازگر آن «بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بوده است و پایان هر سوره نیز با نزول «بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» در آغاز سوره بعدی مشخص شده است.

۱۷) از ابو حمزه، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله «بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را آشکارا و با صدای بلند می‌خواند و قریش با شنیدن آن، روی می‌گرداندند و دور می‌شدند. پس خداوند این آیه را نازل فرمود: «وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْاْ عَلَى أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا» [و چون در قرآن پروردگار خود را به یگانگی یاد کنی با نفرت پشت می‌کنند].[1]

۱۸) حسن بن خُرَّزاذ، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: هر گاه کسی به امامت گروهی ایستد، شیطان به نزد شیطانی دیگر که نزدیک امام ایستاده می‌آید و می‌پرسد: آیا نام خدا را به زبان آورد؟ یعنی آیا «بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را خواند؟ اگر بگوید آری، او از امام دور می‌شود و اگر بگوید نه، او بر گردن امام سوار می‌شود و پاهایش را بر سینه اش می‌آویزد و این گونه شیطان پیشاپیش آن گروه به امامت می‌ایستد تا نمازشان را به پایان رسانند.[2]

۱۹) از عبدالملک بن عمر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: همانا شیطان چهار بار ناله سر داد: نخستین بار روزی که لعنت شد، دیگر زمانی که به زمین فرود آمد، دیگر وقتی که حضرت محمّد صلی الله علیه و آله پس از مدتی که پیغمبری نیامده بود، به پیامبری برانگیخته شد و آن گاه که سوره حمد نازل شد و او دو بار خرناس کشید: زمانی که آدم از آن درخت خورد، و وقتی که آدم از بهشت فرود آمد. حضرت فرمود: و برای این کار لعنت شد.[3]

۲۰) از اسماعیل بن ابان در حدیثی مرفوع به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به جابر عبد الله فرمود: ای

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۴، ح ۶؛ اسراء/ ۴۶
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۴، ح ۷.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۴، ح ۸.

جابر! آیا می‌خواهی بهترین سوره‌ای را که خداوند در کتابش نازل فرمود، به تو بیاموزم؟ جابر عرض کرد: بله، پدر و مادرم به فدایت، بیاموز. راوی می‌گوید: حضرت، «الْحَمْدُ لِلَّهِ» یعنی امّ الکتاب را به او آموخت، سپس فرمود: ای جابر، آیا می‌خواهی تو را از این سوره آگاه سازم؟ عرض کرد: بله، پدر و مادرم به فدایت، آگاه ساز. حضرت فرمود: آن شفای هر دردی است به جز مرگ.[1]

۲۱) از سلمة بن محمّد، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: هر که را سوره حمد شفا نبخشد، هیچ چیز شفا ندهد.[2]

۲۲) از ابوبکر حضرمی روایت شده که: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: هر گاه حاجتی داشتی مثانی و سوره‌ای دیگر را بخوان و دو رکعت نماز بگزار و به سوی خدا دعا کن. عرض کردم: خدایت شایسته داشت، مثانی چیست؟ فرمود: فاتحة الکتاب است: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»[3]

۲۳) از عیسی بن عبد الله، از پدرش، از جدش، از حضرت علی علیه السلام روایت شده است که چون به حضرت گفتند برخی از مردم، «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را جا می‌اندازند، ایشان فرمود: آن آیه ای است از کتاب خدا که شیطان آن را از یادشان برده است.[4]

۲۴) از اسماعیل بن مهران، از حضرت امام رضا علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: همانا «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» به اسم اعظم خداوند نزدیک تر از سیاهی چشم به سفیدی آن است.[5]

۲۵) از سلیمان جعفری روایت شده است که گفت: از حضرت امام رضا علیه السلام شنیدم که فرمود: هر گاه یکی از شما خواست با همسرش نزدیکی کند، بایست پیش از آن وی را ناز و نوازش کند، چه این کار دل همسرش را نرمتر می‌کند و اگر کدورتی در دل داشته باشد، آن را از بین می‌برد و پس از آن که به خواسته اش دست یافت، سه مرتبه «بِسْمِ اللَّهِ» بگوید و اگر توانست هر آیه‌ای از

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۴، ح ۹.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۴، ح ۱۰.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۴، ح ۱۱.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۵، ح ۱۲.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۵، ح ۱۳.

قرآن را که به خاطرش آمد، بخواند وگرنه همان «بِسْمِ اللّه»، وی را کفایت کند.[۱]

۲۶) از خالد بن مختار، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: آنان را چه شده - خداوند آنان را بکشد - والاترین آیه کتاب خدا را به عمد نمی خوانند و گمان کرده اند اگر آن را آشکار کنند، بدعت می‌شود. آن آیه «بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ» است.[۲]

۲۷) شیخ در کتاب امالی به اسناد خود، گفت: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: هر که به مرضی مبتلا شود، سر در گریبان کند و هفت مرتبه سوره حمد را بخواند، اگر درد برطرف شد که هیچ وگرنه هفتاد مرتبه این سوره را بخواند. من ضامن بهبود یافتن او هستم.[۳]

۲۸) جامع الاخبار، از ابن مسعود، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده است که ایشان فرمود: هر کس که می‌خواهد خداوند او را از شعله‌های نوزده گانه‌ی جهنم رهایی بخشد، «بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ» را بخواند؛ زیرا آن نوزده حرف است و خداوند هر حرف را سپر شعله‌ای قرار می‌دهد.

۲۹) از ابن مسعود، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است که ایشان فرمود: هر که «بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ» را بخواند، خداوند متعال برای هر حرف از آن چهار هزار پاداش برایش بنویسد و چهار هزار بدی را از او بزداید و چهار هزار مقام، برایش بالا ببرد.[۴]

۳۰) از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: هر که «بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ» را بخواند، خداوند متعال در بهشت هفتاد هزار قصر از یاقوت سرخ برایش بنا کند و در هر قصر هفتاد هزار اتاق از درّ سفید بسازد و در هر اتاق هفتاد هزار تخت از یاقوت سبز گذارد و بر هر تخت، هفتاد هزار بستر از ابریشم ظریف و زربافت بگستراند و پری سیه چشمی با هفتاد هزار طرّه موی آراسته به تاج مروارید و یاقوت به همسریش درآورد که بر گونه راستش «محمد رسول الله» نوشته شده و بر گونه چپش «علی ولی الله» و بر پیشانی‌اش «حسن» و

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۵، ح ۱۴.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۵، ح ۱۶.
۳- امالی طوسی، ج ۱، ص ۲۹۰.
۴- جامع الاخبار، ص ۴۲ فصل ۲۲، چاپ اعلمی.

بر زنخدانش «حسین» و بر لبش «بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ». عرض شد:ای رسول خدا! چنین کرامتی از برای کیست؟ فرمود: هر که با احترام و بزرگداشت بگوید: «بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ»[1]

۳۱) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: اگر مؤمن به هنگام عبور از صراط بگوید «بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ»، شعله آتش فرو نشیند و گوید: ای مؤمن! بگذر؛ چرا که نور تو شعله‌ام را خاموش کرد.[2]

۳۲) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هر گاه معلم به کودک بگوید: بگو: «بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ» و کودک بگوید: «بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ»، خداوند برائت نامه‌ای برای کودک، برائت نامه‌ای برای پدر و مادرش و برائت نامه‌ای برای معلمش بنویسید.[3]

۳۳) روایت شده که شخصی به نام عبد الرحمن در مدینه، معلم کودکان بود و یکی از فرزندان حضرت امام حسین علیه السلام به نام جعفر نزد او می‌آموخت. معلم آیه‌ی «اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ» را به او آموخت. هنگامی که جعفر، این آیه را برای پدر علیه السلام قرائت کرد، حضرت، معلم را فرا خواند و هزار دینار و هزار دیبا، به وی عطا فرمود و دهانش را از مروارید پر کرد. وقتی از حضرت دلیل این کار را پرسیدند در جواب فرمود: هدیه من برابر با آموزه «اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ» است که او به فرزندم داد.[4]

۳۴) زمخشری در ربیع الابرار از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده است: دعایی که با «بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ» آغاز شود، رد نخواهد شد. همانا امت من در حالی که «بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ» بر لب دارند، روز قیامت وارد شوند و نیکی‌های آنها در میزان، سنگینی کند. در این هنگام، دیگر امت ها گویند: چه چیز کفه ترازوهای امت محمّد صلی الله علیه و آله را سنگینی بخشید؟ پیامبران به آنان پاسخ دهند: سرآغاز سخن ایشان سه اسم از اسم‌های خداوند بود که اگر در یک کفه ترازو قرار گیرد و گناهان مخلوقات در کفه دیگر، نیکی‌های ایشان سنگینی خواهد کرد.

۱- جامع الاخبار، ص ۴۲، فصل ۲۲.
۲- جامع الاخبار، ص ۴۲، فصل ۲۲.
۳- جامع الاخبار، ص ۴۲، فصل ۲۲
۴- مناقب ابن شهر آشوب ج ۴، ص ۶۶

تفسیر سوره حمد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۱)

[به نام خداوند رحمتگر مهربان]

۱) علی بن ابراهیم بن هاشم، از ابوالفضل عباس بن محمّد بن حمزه بن موسی بن جعفر، از پدرش، از محمّد بن ابی عمیر، از حماد بن عیسی، از حریز، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام برایم روایت کرد. وی گفت: پدرم، از نضر بن سوید، از حماد، و عبد الرحمن بن ابی نجران، و ابن فضال، از علی بن عقبه برایم روایت کرد. نیز وی گفت: پدرم، از نضر بن سوید، و احمد بن محمّد ابی نصر، از عمرو بن شمر، از جابر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام برایم روایت کرد. نیز وی گفت: پدرم، از ابن ابی عمیر، از حماد، از حلبی و هشام بن سالم، و از کلثوم بن هرم، از عبد الله بن سنان، و عبد الله بن مسکان، و از صفوان و سیف بن عمیره، و ابوحمزه ثمالی، و از عبد الله بن جندب و حسین بن خالد، از حضرت امام رضا علیه السلام برایم روایت کرد. نیز وی گفت: پدرم، از حنان، و عبد الله بن میمون قداح و ابان بن عثمان، از عبد الله بن شریک عامری، از مفضل بن عمر و ابو بصیر، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام برایم روایت کرد که ایشان در تفسیر «**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**» فرمودند. نیز وی گفت: پدرم، از عمرو بن ابراهیم راشدی، و صالح بن سعید، و یحیی بن ابی عمران حلبی، و اسماعیل بن مرّار، و ابی طالب عبد الله صلت، از علی بن یحیی، از ابو بصیر روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از تفسیر «**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**» پرسیدم؛ ایشان فرمود: باء، بهاء و روشنایی خداوند و سین، سناء و شکوه خداوند و میم، ملک و فرمانروایی اوست و الله، معبود همه چیزهاست. او بر تمامی آفریدگان خود رحمان و بخشنده و بر مؤمنان به طور

خاص رحیم و مهربان است.[1]

۲) محمد بن یعقوب، از چند تن از یارانمان، از احمد بن محمد بن خالد، از قاسم بن یحیی، از جدّش حسن بن راشد، از عبد الله بن سنان روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در باره تفسیر «**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**» پرسیدم. ایشان فرمود: باء، بهاء و روشنایی خداوند و سین، سناء و شکوه خداوند و میم، مجد و بزرگواری خداوند است؛ و برخی روایت کرده اند که میم، ملک و فرمانروایی خداوند است، و الله، خدای همه چیزهاست که بر تمامی آفریدگان خود رحمان و بخشنده و بر مؤمنان به طور خاص رحیم و بخشایشگر است.[2]

۳) و از وی، از علی بن ابراهیم، از نضر بن سوید، از هشام بن حکم روایت شده است که وی گفت از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در باره اسمهای خداوند و ریشه‌های آنها پرسیدم: «الله از چه مشتق شده است»؟ حضرت فرمود: ای هشام! الله از إله مشتق شده است و إله، معبود بودن را اقتضا می‌کند و نام، غیر از صاحب نام است. پس هر کس نام را بدون معنا بپرستد، کفر ورزیده است؛ و هر کس نام و معنا را بپرستد، شرک ورزیده و دو چیز را پرستیده است؛ و هر که معنا را و نه اسم را بپرستد، این توحید است.ای هشام! فهمیدی؟ عرض کردم: برایم بیشتر گویید. فرمود: خداوند نود و نه اسم دارد، اگر هر نامی، همان صاحب نام باشد، باید هر کدام از اسم‌ها، معبودی باشد. ولی خداوند، خود، معناست که این نام ها بر او دلالت کنند و همه غیر از خود او باشند. ای هشام! نان، اسمی است برای خوردنی و آب، اسمی است برای آشامیدنی و لباس، اسمی است برای پوشیدنی و آتش، اسمی است برای سوزانندگی؛ ای هشام! آیا چنان فهمیدی که با آن به دفاع بپردازی و در مبارزه با دشمنان خداوند که همراه خداوند چیز دیگری می‌پرستند، پیروز شوی؟ عرض کردم: بله. فرمود: ای هشام! خداوند تو را به این جهت سود بخشد و استوار دارد. هشام گوید: به خدا سوگند از زمانی که از آن مجلس برخاستم تاکنون هیچ کس در مبحث توحید بر من چیره نشده است.[3]

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۹.
۲- کافی، ج ۱، ص ۸۹، باب معانی الاسماء، ح ۳.
۳- کافی، ج ۱، ص ۸۹، باب معانی الاسماء، ح ۲.

۴) و از وی، از چند تن از یارانمان، از احمد بن محمّد برقی، از قاسم بن یحیی، از جدّش حسن بن راشد، از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت شده است که وقتی از حضرت در باره معنی الله پرسیدند، ایشان فرمود: بر تمام امور کوچک و بزرگ هیمنه و غلبه یافت.[1]

۵) ابن بابویه، از پدرش روایت کرده است که وی گفت: احمد بن ادریس، از حسین بن عبد الله، از محمّد بن عبد الله، و موسی بن عمر و حسن بن علی بن ابی عثمان، از ابن سنان برایمان روایت کرد که وی گفت: از حضرت امام رضا علیه السلام پرسیدم: اسم چیست؟ ایشان فرمود: صفتی است برای موصوف.[2]

۶) و از وی، از محمّد بن حسن بن احمد بن ولید، از محمّد بن حسن صفار، از عباس بن معروف، از صفوان بن یحیی، از کسی که برایش روایت کرده بود، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که از حضرت در باره «بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» پرسیدند. ایشان فرمود: باء، بهاء و روشنی خداوند و سین، سناء و شکوه خداوند و میم، ملک و فرمانروایی خداوند است. عرض شد: الله چه؟ فرمود: الف، آلاء و نعمتهای خداوند بر آفریدگان خود با بهره مندی از ولایت ماست و لام، الزامی است که خداوند در ولایت ما بر آفریدگانش نهاده است. عرض شد: و هاء چه؟ فرمود: هوان و خواری است برای هر کس که با محمّد و خاندان محمّد صلی الله علیه و آله مخالفت کند. عرض شد: و رحمان چه؟ فرمود: برای همه عالم. عرض شد: و رحیم چه؟ فرمود: خاصّ مؤمنان.[3]

۷) و از وی، از محمّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی (رض)، از احمد بن محمّد بن سعید بنده‌ی بنی هاشم، از علی بن حسن بن فضّال، از پدرش روایت شده است که وی گفت: از حضرت امام رضا علیه السلام در باره «بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» پرسیدم، ایشان فرمود: معنای سخن کسی که می‌گوید «بِسْمِ اللّهِ» این است: نشانه‌ای از نشانه‌های خداوند را که همان پرستش اوست، بر خود می‌نهم. عرض کردم: نشانه چیست؟ فرمود: علامت.[4]

۱- کافی، ج ۱، ص ۸۹، باب معانی الاسماء، ح۳
۲- معانی الاخبار صدوق، ص ۲، باب معنی الاسم، ح ۱
۳- معانی الاخبار صدوق، ص ۳، باب معنی بسم الله
۴- معانی الاخبار صدوق، ص ۳، باب معنی بسم الله

۸) و از وی، از محمّد بن قاسم جرجانی مفسر، از ابو یعقوب یوسف بن محمّد بن زیاد، و ابوالحسن علی بن محمّد سیار، که هر دو از شیعیان امامیه بودند، از پدرانشان، از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام روایت شده است که ایشان در باره کلام خداوند عز و جل «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» فرمود: او خداوندی است که هر آفریده‌ای به هنگام نیازها و سختی ها، وقتی امیدش از همه کس جز او بریده شود و دستش از همه‌ی اسباب جز او گسسته گردد، به بندگی او روی آورده و می‌گوید: «بِسْمِ اللَّهِ»؛ یعنی در همه کارهایم از خداوندی یاری می‌جویم که هیچ کس جز او سزاوار پرستش نیست. هر گاه از او کمک خواهند به فریاد می‌رسد و چون خوانده شود، پاسخ می‌دهد. این همان سخنی است که در گفتگوی مردی با امام صادق علیه السلام گذشت. او به حضرت عرض کرد: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله، مرا راهنمایی کن که «خدا چیست»؟ اهل جدل با من بسیار سخن گفته‌اند و سرگردانم کرده اند. حضرت به او فرمود: ای بنده‌ی خدا، تاکنون سوار کشتی شده‌ای؟ عرض کرد: بله. فرمود: آیا پیش آمده که کشتی تو بشکند، به گونه‌ای که هیچ کشتی نباشد تا نجاتت دهد و هیچ شناگری نباشد تا نیازت برطرف کند؟ عرض کرد: بله. فرمود: آیا در آن جا دلت به چیزی از چیزها امید داشت تا تو را از آن ورطه نجات بخشد؟ عرض کرد: بله. فرمود: آن چیز، همان خداوند توانانست که می‌تواند نجات دهد؛ جایی که هیچ نجات بخشی نیست و به فریاد رسد، جایی که هیچ فریادرسی نیست. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: گاه می‌شود که کسی از شیعیان ما در آغاز کار خود «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را وا می‌گذارد. پس خداوند عز و جل او را به حادثه‌ای ناگوار می‌آزماید تا شکر گزاری و ستودن خداوند تبارک و تعالی را به یادش آورد و ننگ کوتاهی او را برای واگذاشتن کلام «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» از وی بزداید. راوی می‌گوید: مردی به خدمت حضرت علی بن حسین امام سجاد علیه السلام رسید و عرض کرد: مرا آگاه ساز که معنای «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» چیست؟ حضرت علیه السلام فرمود: پدرم ، از برادرش امام حسن علیه السلام، از پدرش امیر مؤمنان علیه السلام برایم نقل کرد و فرمود: مردی نزد امیر مؤمنان علیه السلام رسید و عرض کرد: ای امیر مؤمنان، مرا آگاه ساز که «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» «چه معنا دارد»؟ حضرت فرمود: همانا سخنت، الله، برترین اسم در میان اسمهای خداوند عز و جل است؛ و

آن اسمی است که سزاوار نیست کسی جز الله بدان نامیده شود و هیچ آفریده‌ای این اسم را نگیرد. آن مرد عرض کرد: تفسیر کلمه الله چیست؟ فرمود: او کسی است که هر آفریده‌ای به هنگام نیازها و سختی ها وقتی امیدش از همه چیز جز او بریده شود و دستش از همه اسباب جز او گسسته گردد، به بندگی او روی می‌آورد. هر مهتر و بزرگی در این دنیا، هر چند بسیار بی نیاز و چیره باشد و نیاز دیگران به او بسیار باشد، نیازمند چیزهایی خواهد شد که از عهده‌اش برنیاید و دیگران نیز نیازمند چیزهایی شوند که در توان او نباشد، پس به هنگام ضرورت و تنگنا از همه چیز به سوی خدا دست می‌کشد. اما چون نگرانی‌اش برطرف شود، به شرک خود باز می‌گردد. آیا نشنیده‌ای که خداوند عز و جل می‌فرماید «قُلْ أَرَأَيْتَكُم إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ. بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ وَتَنسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ» [بگو: به نظر شما اگر عذاب خدا شما را در رسد یا رستاخیز شما را دریابد اگر راستگویید کسی غیر از خدا را می‌خوانید، (نه) بلکه تنها او را می‌خوانید و اگر او بخواهد رنج و بلا را از شما دور می‌گرداند و آن چه را شریک (او) می‌گردانید فراموش می‌کنید].[1] خداوند عز و جل به بندگان خود فرمود: ای نیازمندان رحمت من! همانا بر شما واجب کرده‌ام که در همه حال نیازمند من باشید و در همه وقت، در عبادت من خاکساری کنید؛ پس در هر امری که به دست می‌گیرید و امید دارید به پایانش رسانید و به نهایتش برسید، به سوی من پناه جوئید. اگر بخواهم به شما عطا کنم، دیگری نتواند از شما دریغ دارد؛ و اگر بخواهم از شما دریغ دارم، دیگری نتواند به شما عطا کند. من سزاوارترین کسی هستم که از او درخواست شود و شایسته ترین کسی هستم که به سویش زاری شود؛ پس در آغاز هر کار کوچک یا بزرگی بگویید: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»؛ یعنی در این کار از کسی یاری می‌جوییم که هیچ کس جز او سزاوار پرستش نیست. هر گاه از او کمک خواهند به فریاد می‌رسد و چون خوانده شود، پاسخ می‌دهد. بخشنده‌ای که با فراخی روزی بر ما رحمت می‌آورد و در دین و دنیا و آخرتمان بر ما مهربان است؛ کسی که دین را بر ما آسان کرد و سهل و راحتش نمود و با جدا کردن ما از دشمنانمان به ما مرحمت فرمود. سپس حضرت

۱- انعام/ ۴۰-۴۱

فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که امری که بدان مشغول است، او را غمگین کند و او در حالی که به خداوند خلوص دارد و با قلب خویش به سویش رو کرده بگوید: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، از یکی از این دو جدا نخواهد بود، یا خواسته‌اش در دنیا به او رسد و یا نزد پروردگارش برایش فراهم آید و ذخیره شود؛ و آن چه نزد خداست برای مؤمنان بهتر و پایدارتر است.[1]

۹) عیاشی از عبد الله بن سنان، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در تفسیر «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» روایت کرده است که ایشان فرمود: باء، بهاء و روشنایی خداوند و سین، سناء و شکوه خداوند و میم، مجد و بزرگواری خداوند است. برخی دگر ملک و فرمانروایی خدا روایت کرده اند، و الله خدای همه آفریدگان و رحمان و بخشنده به همه عالم و رحیم و بخشایشگر به طور خاص برای مؤمنان است. برخی دگر از حضرت روایت کرده اند: الله، خدای همه چیز است.[2]

۱۰) حسن بن خرزاذ گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام در نامه‌ای از معنای الله پرسیدم، ایشان فرمود: بر تمام امور کوچک و بزرگ هیمنه یافت.[3]

۱۱) تفسیر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: گاه می‌شود که کسی از شیعیان ما در آغاز کار خود «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را وا می‌گذارد. پس خداوند عز و جل او را به حادثه‌ای ناگوار دچار سازد تا شکرگزاری و ستودن خدا را به یادش آورد و گناه کوتاهی او را برای واگذاشتن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» از وی بزداید. عبد الله بن یحیی خدمت امیر مؤمنان علی علیه السلام رسید، کنار حضرت تختی بود. عبد الله را فرمان داد تا بر آن بنشیند، عبد الله نشست. ناگهان تخت واژگون شد و او را بر زمین زد و تخت بر سرش افتاد. استخوان سر عبد الله، بیرون زد و سرش خون افتاد. امیر مؤمنان علیه السلام امر فرمود تا آب بیاورند و خون را از سر او بشست. سپس فرمود: نزدیک من بیا. عبد الله نزدیک ایشان شد. حضرت بر زخم او دست کشید، حال آن که درد، صبر از کف عبد الله بیرون کرده بود. حضرت بر زخم، دست کشید و آب

۱- توحید صدوق، ص ۲۳۰، ح ۵
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۶، ح ۱۸-۲۰
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۶، ح ۱۵

دهان خویش بر آن گذاشت. زخم التیام یافت و چنان شد که گویی هیچ آسیبی ندیده بود. سپس امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: ای عبد الله، سپاس و ستایش خدایی را که پاک کردن گناهان شیعیان ما را در سختی‌های ایشان در دنیا قرار داد تا طاعات آنها سالم بماند و این چنین بر آن عبادات، سزاوار پاداش شوند. عبد الله بن یحیی عرض کرد: ای امیر مؤمنان، یعنی ما فقط در دنیا به خاطر گناهانمان مجازات می‌شویم؟ فرمود: بله، آیا نشنیدی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دنیا زندان مؤمن است و بهشت کافر؟ همانا خداوند متعال شیعیان ما را در دنیا با دچار کردن به سختی‌هایی که مایه آمرزش آنان می‌شود از گناه پاک می‌کند. خداوند متعال می‌فرماید: «وَمَا أَصَابَكُم مِّن مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَن كَثِيرٍ» [و هر (گونه) مصیبتی به شما برسد به سبب دستاورد خود شماست و (خدا) از بسیاری درمی‌گذرد] تا عبادات و طاعات آنها به هنگام ورود به روز قیامت، نزدشان فراهم آید و پاداش عبادت دشمنان ما را، هر چند از آن جا که اخلاصی در آن نیست، بی مقدار است، در دنیا به آنها می‌دهد تا چون به روز قیامت در آمدند، بار گناهان و دشمنی آنها با محمّد و خاندانش صلی الله علیه و آله و برگزیدگان اصحابش بر آنان حاضر آید و در آتش دوزخ افکنده شوند. عبد الله بن یحیی عرض کرد: ای امیر مؤمنان! به راستی که مرا سود رساندی و آموختی. اگر ممکن است، مرا از گناهی که در این مجلس به آن در بلا افتادم آگاه ساز تا آن را تکرار نکنم. حضرت فرمود: هنگامی که نشستی «**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**» نگفتی. پس خداوند این بلا را که به آن ناخوش شدی به خاطر غفلتی که کردی قرار داد تا گناهی که از تو سر زد، پاک شود. آیا نمی دانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از خداوند عز و جل برایم روایت کرد و فرمود: هر کاری بدون نام خدا آغاز شود، بی سرانجام است؟ عرض کردم: بله- پدر و مادرم به فدایت - بعد از این آن را ترک نمی کنم. فرمود: در این حال، بهره مند و سعادتمند خواهی شد. عبد الله بن یحیی گفت: ای امیر مؤمنان! تفسیر «**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**» چیست؟ فرمود: همانا بنده هر گاه بخواهد چیزی بخواند یا کاری انجام دهد می‌گوید «**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**» یعنی با این اسم این کار را انجام می‌دهم. پس هر کاری را که

انجام می‌دهد، اگر با «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ» آغازش کند، کاری پر برکت خواهد بود.[1]

۱۲) ربیع‌الابرار زمخشری: مردی به حضرت امام صادق علیه السلام عرض کرد: چه چیزی بر وجود خدا دلالت دارد؟ برایم از عالم و عرض و جوهر چیزی مگو. ایشان فرمود: آیا دریانوردی کرده‌ای؟ عرض کرد: بله. فرمود: و آیا شده بادی سهمگین بر شما بوزد، آن چنان که در هراس از غرق شدن بیافتید؟ عرض کرد: بله. فرمود: و آیا امیدت از کشتی و دریانوردان قطع شده است؟ عرض کرد: بله. فرمود: آیا در دل نداشتی که کسی وجود دارد و نجاتت می‌دهد؟ عرض کرد: بله. فرمود: او همان خداوند سبحانه و تعالی است. خداوند عز و جل فرمود: «ضَلَّ مَن تَدْعُونَ إِلاَّ إِيَّاهُ» [هر که را جز او می‌خوانید ناپدید (و فراموش) می‌گردد][2] و «إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْأَرُونَ» [چون آسیبی به شما رسد، به سوی او روی می آورید (و می‌نالید)].[3]

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۲) الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ (۳) مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ (۴) إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ (۵) اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ (۶) صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلاَ الضَّالِّينَ (۷).

[ستایش خدایی را که پروردگار جهانیان * رحمتگر مهربان * (و) خداوند روز جزاست * (بار الها) تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوییم * ما را به راه راست هدایت فرما * راه آنان که گرامی‌شان داشته‌ای نه (راه) مغضوبان و نه (راه) گمراهان].

۱) محمد بن یعقوب، از چند تن از یارانمان، از احمد بن محمّد بن خالد، از یکی از یارانمان، از محمّد بن هشام، از مسیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: شکر نعمت پرهیز از کارهای حرام است

۱- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۲۲، ح ۷
۲- اسراء/ ۶۷
۳- نحل/ ۵۳

و شکر کامل، گفتن «الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» می‌باشد.[1]

۲) شیخ فاضل علی بن عیسی در کشف الغمة از امام محمد باقر علیه السلام، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: چهارپای پدرم گم شد. ایشان فرمود: اگر خداوند آن را به من بازگرداند آن چنان او را می‌ستایم که خشنود شود. طولی نکشید که آن را با زین و افسارش خدمت ایشان آوردند. چون امام سوار چهارپا شد و لباس خود را برچید، سر به سوی آسمان برآورد و فرمود: «الْحَمْدُ لِلّهِ»، و چیز دیگری نگفت، سپس فرمود: هیچ چیز را جا نیانداختم و وانگذاشتم و همه گونه‌های ستایش را برای خداوند عز و جل به جای آوردم و هیچ ستایشی نیست مگر آن که آن را در گفته خویش داخل کردم. سپس علی بن عیسی گفت: راست فرمود و نیک گفت، الف و لام در کلام او «الْحَمْدُ لِلّهِ» جنس ستایش را در بر می‌گیرد و آن را بر خداوند متعال یگانه می‌دارد.[2]

۳) علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمّد بن ابی عمیر، از نضر بن سوید، از ابو بصیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان در باره کلام خداوند: «الْحَمْدُ لِلّهِ» فرمود: تمامی شکر مخصوص خداوند است و در باره کلام خداوند: «رَبِّ الْعَالَمِينَ» فرمود: آفریننده همه آفریدگان. «الرَّحْمنِ» به تمامی مخلوقات خود. «الرَّحِيمِ» به طور خاص بر مؤمنان است.درباره «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» فرمود: یعنی روز جزا؛ و دلیل این سخن کلام حق تعالی است «وَقَالُوا يَا وَيْلَنَا هَذَا يَوْمُ الدِّينِ» [و می‌گویند: ای وای بر ما، این است روز جزا]، یعنی در روز جزا؛ «ایاک نعبد» خطاب به خداوند عز و جل است؛ «وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» نیز همین طور؛ «اهدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» راه همان امیر مؤمنان علی علیه السلام و شناخت امام است.[3]

۴) وی گفت: و پدرم، از حماد، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام برایم روایت کرد که ایشان در باره کلام خداوند: «الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» فرمود: آن امیر مؤمنان علی علیه السلام و شناخت اوست و دلیل این که آن امیر مؤمنان است کلام خداوند متعال می‌باشد: «وَإِنَّهُ فِي ام الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ» [و همانا که آن در

۱- کافی، ج ۲، ص ۵۹ باب الشکر، ح ۱۰
۲- کشف الغمة، ج ۲، ص ۱۱۸
۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۱

کتاب اصلی به نزد ما سخت والا و پر حکمت است][1] و آن درام الکتاب و در کلام خداوند متعال «صراط مستقیم»، امیر مؤمنان علی علیه السلام است.[2]

۵) و از وی، از پدرش، از قاسم بن محمّد، از سلیمان بن داوود منقری، از حفص بن غیاث روایت شده است که وی گفت: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام صراط را وصف کرد و فرمود: هزار سال بالا رفتن و هزار سال پایین آمدن و هزار سال هموار رفتن.[3]

۶) و از وی، از سعدان بن مسلم روایت شده است که او گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در باره صراط پرسیدم، ایشان فرمود: آن از مو نازک تر و از شمشیر برّان تر است. برخی همانند برق از آن می‌گذرند و برخی همانند تاختن اسب و برخی قدم زنان و برخی بر دست و سینه می‌خزند و چنگ زنان از آن می‌گذرند. پس آتش بعضی از اندام هایشان را می‌سوزاند و بعضی دگر را رها می‌کند.[4]

۷) و نیز از وی از پدرش، از حماد، از حریز، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان قرائت فرمود: «**اهدِنَا الصِّرَاطَ المُستَقِيمَ، صِرَاطَ الَّذِينَ أنعَمتَ عَلَيهِمْ غَيرِ المَغضُوبِ عَلَيهِمْ وَلاَ الضَّالِّينَ**» و فرمود: کسانی که بر آنان غضب شده، ناصبی ها «جنگ برافروزان با امام» هستند و گمراهان، یهودی ها و نصرانی ها می‌باشند.[5]

۸) و از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان در باره کلام خداوند متعال: «**غَيرِ المَغضُوبِ عَلَيهِمْ وَلاَ الضَّالِّينَ**» فرمود: کسانی که بر آنان خشم گرفته شده، ناصبی ها هستند و گمراهان، شک کنندگانی هستند که امام علی علیه السلام را نمی شناسند.[6]

۹) سعد بن عبد الله، از احمد بن حسین، از علی بن ریان، از عبید الله بن عبد الله دهقان روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام رضا علیه السلام شنیدم

۱- زخرف/ ۴
۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۲
۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۲
۴- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۲
۵- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۲
۶- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۲

که فرمود: خداوند در پشت این نطاق، زبرجدی سبز دارد که آسمان از آن سبز می‌شود. عرض کردم: نطاق چیست؟ فرمود: پرده است و خداوند در پشت آن هفتاد هزار جهان دارد که در آن ها «جمعیتی» بیشتر از تعداد انسان ها و جن ها همگی، فلان کس و فلان کس را لعنت می‌کنند.

۱۰) و از وی، از سلمة بن خطاب، از احمد بن عبد الرحمن بن عبد ربه صیرفی، از محمّد بن سلیمان، از یقطین جوالیقی، از فلفله، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: همانا خداوند عز و جل کوهی از زبرجد سبز آفرید که دنیا را در میان گرفت و آسمان را سبز کرد و پشت آن کوه موجوداتی آفرید که آن چه از نماز و زکات بر آفریدگان خدا واجب است هیچ بر آنها واجب نشده بلکه همگی دو مرد از این امت را لعنت می‌گویند، و حضرت از آن دو نام برد.

۱۱) و از وی، از محمّد بن هارون بن موسی، از ابی سهل بن زیاد واسطی، از عجلان ابی صالح روایت شده است که او گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در باره قبّه آدم علیه السلام پرسیدم: آیا این «جهان» قبّه‌ی آدم است؟ فرمود: بله و خداوند عز و جل قبّه‌های بسیاری دارد و اما در مغرب این زمین شما، نود و نه سرزمین سفید وجود دارد آکنده از آفریدگانی که از نور آن سرزمین ها تابناک شده اند. آنها به اندازه چشم برهم زدنی خدا را نافرمانی نمی کنند و نمی دانند خداوند عز و جل آدم را آفریده یا نه ولي از فلان کس و فلان کس بیزاری می‌جویند. از ایشان پرسیدند: چگونه این ممکن است و چطور آنها از فلان کس و فلان کس و فلان کس بیزاری می‌جویند، حال آن که نمي دانند آیا خداوند آدم را آفریده یا نیافریده است؟ حضرت به سوال کننده فرمود: آیا شیطان را می‌شناسی؟ عرض کرد: فقط از راه خبر. فرمود: آیا به لعنت کردن او و بیزاری جستن از او فرمان داده شده‌ای؟ عرض کرد: بله. فرمود: امر آنان نیز این چنین است.

۱۲) و از وی، از محمّد بن عیسی بن عبید، از یونس بن عبد الرحمن، از عبد الصمد بن بشیر، از جابر بن یزید، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: در پس این خورشید شما چهل چشمه خورشید وجود دارد که هر یک از دیگری چهل سال فاصله دارد؛ در آن ها آفریدگان بسیاری وجود دارند که نمي‌دانند آیا خداوند آدم را آفریده یا نیافریده است. و در پس این

ماه شما چهل قرص ماه وجود دارد که هر یک از دیگری چهل سال فاصله دارد، در آن ها آفریدگان بسیاری وجود دارند که نمی‌دانند آیا خداوند عز و جل آدم را آفریده یا نیافریده است. همان گونه که به زنبور الهام شده است، به آنان نیز الهام شده، دو تن را در همه وقت لعنت گویند و بر آنها فرشتگانی گمارده شده که اگر لعنت نکنند آنان را عذاب می‌دهند.

۱۳) و از وی، از حسن بن عبد الصمد، از حسن بن علی بن ابی عثمان، از عباد بن عبدالخالق از کسی که برایش روایت کرده بود، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و همچنین از محمّد بن سنان، از مفضل بن عمر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: خداوند عز و جل هزار جهان دارد که هر جهان بزرگتر از هفت آسمان و هفت زمین باشد و ساکنان هیچ یک نمی‌دانند که خداوند جهانی دیگر به جز جهان آنها دارد و من بر همه‌ی آنها حجت هستم.

۱۴) و از وی، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید و محمّد بن عیسی بن عبید، از حسین بن سعید، همگی از فضالة بن ایوب، از قاسم بن برید، از محمّد بن مسلم روایت شده است که او گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در باره میراث دانش پرسیدم که «آن چه مقدار است»؟ آیا دربرگیرنده جوامع[1] است یا تفسیر همه‌ی اموری را که از آنها سخن به میان آمده در بر دارد؟ حضرت فرمود: خداوند دو شهر دارد: یکی در مشرق و دیگری در مغرب. در آن دو شهر مردمی زندگی می‌کنند که نه شیطان را می‌شناسند و نه از آفرینش او خبر دارند. ما همیشه با آنها دیدار می‌کنیم و آنها هر چه نیاز دارند از ما می‌پرسند و از ما در باره دعا سوال می‌کنند و ما به آنها می‌آموزیم. و در باره حضرت قائم ما علیه السلام و زمان ظهور ایشان می‌پرسند و بسیار در عبادت و تلاش هستند. شهرشان دو دروازه دارد که هر یک از دیگری هزار فرسخ فاصله دارد. آنها پیوسته در حال بزرگ داشتن و ستودن خدا و در دعا و تلاش هستند. اگر آنها را ببینید، عمل خود را ناچیز خواهید یافت. هر یک از آنها به سجده می‌رود و یک ماه سر از سجده بر نمی‌آورد. غذایشان تسبیح گفتن، جامه هایشان پارسایی و چهره هایشان

۱- جوامع الکلم: سخنانی که لفظ آنها اندک است و دارای معانی بسیار می باشند.

نور افروز است. هر گاه یکی از ما را می‌بینند او را در میان می‌گیرنـد و بـه دورش حلقه می‌زنند و از جای پایش بر زمین تبرک می‌جویند. هر وقت به نمـاز بایسـتند غریوی همانند وزش باد توفنده دارند. در میان آنها کسانی در انتظار قائم مـا علیـه السلام سلاح بر زمین نمی‌گذارند و به درگاه خداوند عز و جل دعا می‌کنند که او را به ایشان بنمایاند و هر یک هزار سال عمـر کننـد. اگـر آنهـا را ببینیـد، فروتنـی و خاکساری و درخواست آن چه به خداوند نزدیکشان می‌سازد را دیـده ایـد. اگـر نزدشان نرویم گمان می‌کنند از آنها ناخشنودیم و اوقاتی که در کنارشان هستیم هـم پیمان شده‌اند تا نزد ما باشند و خسته نمی‌شوند و از پا نمی‌نشینند و کتاب خداونـد عز و جل را چنان که ما به آنان آموخته ایم تلاوت می‌کنند. در آن چه بـه ایشـان می‌آموزیم چیزهایی باشد که اگر بر مردم خوانده شود باور نمی‌کننـد و بـه آن کفـر می‌ورزند. هر گاه در قرآن به چیزی برخورند که آن را نمی‌دانند از ما مـی‌پرسـند و چون آنان را آگاه سازیم سینه هایشان برای آن چه از ما می‌شنوند فراخ گـردد و از ما می‌خواهند نزدشان بمانیم تا ما را از دست ندهند و می‌دانند آن چـه بـه آنهـا می‌آموزیم منّتی بزرگ از سوی خداوند بر آنهاست. برای نبرد همراه امام آماده‌اند و هر گاه امام برخیزد سلاح داران آنها به نبرد مـی‌شـتابند و از خداونـد عـزّ و جـل می‌خواهند ایشان را از جمله کسانی قرار دهد که بـه دسـت آنهـا دینـش را یـاری می‌کنند. آنان پیران و جوانانی هستند که هر گاه جوانی از آنهـا پیـری را ببینـد بـه خدمتش همچون بنده‌ای می‌نشیند و تا پیر فرمانش ندهد بر نمی‌خیزد. راه خواسـته امام را نیک تر از هر آفریده‌ای می‌شناسند و هر گاه امام فرمان انجام کـاری را بـه آنها دهد، برای انجام آن کار تا ابد به پا می‌خیزند تا این که امام و فرمانده آنهـا بـه کاری دگر دستور دهد. اگر آنان بر همه‌ی آفریدگان از مشرق گرفته تا مغـرب وارد شوند، در ساعتی آنها را نـابود مـی‌کننـد و هـیچ شمشـیری در برابرشـان کارسـاز نمی‌افتد. آنان شمشیرهایی آهنین دارند ولی نه از جنس این آهن‌ها، اگر یک تـن از آنها شمشیر خود بر کوهی فرود آورد هر آینه آن را می‌شکافد و تکّه تکّه مـی‌کنـد. امام علیـه السـلام در سـاعتی آنـان را از هنـد و دیلـم و روم و بربـر و فـارس و سرزمین‌های بین جابرس و جابلق که یکی در مشرق است و دیگـری در مغـرب، عبور می‌دهد و آنان بر اهل هیچ دینی وارد نمی‌شوند مگر این که آنان را بـه سـوی خداوند عز و جل و اسلام دعوت کنند و آنها را به اقرار کردن بـه محمّـد صـلی الله

علیه و آله و یگانگی خدا و ولایت ما اهل بیت فرا خوانند. پس هر کس از آنها بپذیرد و به اسلام بپیوندد رهایش کنند و بر آن قوم از سوی خود امیری بنشانند و هر کس نپذیرد و به محمّد صلی الله علیه و آله و اسلام اقرار نکند و اسلام نیاورد او را بکشند؛ آن چنان که در شرق و غرب و بین آن دو و پشت کوه‌ها هیچ کس باقی نمی‌ماند مگر این که ایمان آورده باشد.[1]

۱۵) محمّد بن حسن صفار، و سعد بن عبد الله، و شیخ مفید، که سخن از اوست، همگی از یعقوب بن یزید، از محمّد بن ابی عمیر، از یکی از یارانش، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در حدیثی که ایشان به حضرت امام حسن بن علی علیه السلام مرفوع کرده، روایت کرده است که ایشان فرمود: همانا خداوند دو شهر دارد که یکی در مشرق و دیگری در مغرب است. بر آن دو شهر دیوارهایی آهنین کشیده شده و هر یک هزار هزار در و هر دری دو لنگه از طلا دارد و در هر شهر به هزار هزار زبان سخن گویند که هر یک از دیگری متفاوت است و من همه آن زبانها را می‌دانم و حجتی غیر از من و برادرم حسین بر این دو شهر و آنچه بین آنها و روی آنهاست، نیست.[2]

۱۶) محمّد بن حسن صفار، از احمد بن محمّد، از حسین بن سعید، از ابن ابی عمیر، از ابی ایوب، از ابان بن تغلب روایت کرده است که وی گفت: خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودم. یکی از اهالی یمن بر ایشان وارد شد. حضرت به او فرمود: ای برادر یمنی، آیا شما عالمانی دارید؟ عرض کرد: بله. فرمود: عالمان شما از علم خود چه عرضه می‌دارند؟ عرض کرد: در یک شب راه دو ماه را طی می‌کنند و با پرندگان فال می‌گیرند و آثار تاریخی را دنبال می‌کنند. حضرت به او فرمود: عالم مدینه داناتر از عالم شماست. عرض کرد: عالم مدینه از علم خود چه عرضه می‌دارد؟ فرمود: در ساعتی از روز راه یک سال خورشید را طی می‌کند آنچنان که هزار جهان مثل جهان شما را که کسی در آنها نمی‌داند خداوند آدم و یا شیطان را آفریده، پشت سر می‌گذارد. عرض کرد: آیا «اهالی آنها» شما را می‌شناسند؟ فرمود: بله، خداوند هیچ چیز به جز ولایت ما و بیزاری از

۱- بصائر الدرجات، ص ۴۴۸، ح ۴ باب ۱۴

۲- بصائر الدرجات، ص ۳۱۸، ح ۴ باب ۱۲ و اختصاص، ص ۲۹۱

دشمنان ما را بر آنها واجب نکرده است.

۱۷) شیخ مفید در اختصاص، از محمّد ابی عبد الله رازی جاموراني، از اسماعیل بن موسی، از پدرش، از جدّش، از عبد الصمد بن علي روایت کرده است که وی گفت: مردی خدمت حضرت امام سجاد علیه السلام وارد شد. حضرت به او فرمود: تو کیستی؟ عرض کرد: من مردی ستاره شناس و آثارشناس و کاهن هستم. حضرت نگاهي به او کرد و فرمود: آیا می‌خواهي مردی را به تو نشان دهم که از وقتي تو نزد ما آمده‌ای چهارده جهان را که هر یک سه بار بزرگتر از این جهان است پشت سر گذاشته در حالي که هیچ از جایش تکان نخورده است؟ عرض کرد: او کیست؟ فرمود: من هستم و اگر می‌خواهي تا تو را از آن چه خورده‌ای و در خانه ات انباشته‌ای خبر دهم.

۱۸) ابن بابویه، از محمّد بن قاسم استرآبادی مفسّر (رض)، از یوسف بن محمّد زیاد، و علي بن محمّد بن سیار، از پدرانشان، از حضرت امام حسن بن علی بن محمّد بن علي بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علي بن حسین بن علی بن ابی طالب، از پدر بزرگوارشان، از جدّ بزرگوارشان «علیهم السلام» روایت کرده است که ایشان فرمود: مردی به خدمت امام رضا علیه السلام رسید و عرض کرد: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله، مرا از کلام خداوند سبحانه: «اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ» با خبرساز، تفسیر آن چیست؟ ایشان فرمود: پدرم، از جدّم، از امام باقر (علیهم السلام)، از امام زین العابدین، از پدر بزرگوارشان (علیهم السلام) برایم نقل کرد که مردی خدمت امیر مؤمنان علي علیه السلام رسید و عرض کرد: مرا از کلام خداوند متعال: «اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ» با خبرساز، تفسیر آن چیست؟ ایشان فرمود: «اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ» به این معناست که خداوند برخي از نعمت‌های خود را به نحو اجمال به بندگانش شناسانده است؛ چرا که آنان قادر نیستند همه آن نعمت ها را به تفصیل بشناسند و نعمت‌های خداوند بیش از آن است که شمرده یا شناخته شود. از این رو به آنان فرمود: بگویید: سپاس و ستایش خدایی را که به ما نعمتها عطا فرمود، او که پروردگار جهانیان است و جهانیان مجموعه همه آفریدگان از جمادات و حیوانات هستند. اما حیوانات، خداوند آن ها را در ید قدرت خود گرداننـدگی مـی‌کند و از روزی خود آنان را غذا می‌دهد و همگي را در پناه حمایت خویش گرفته است و هر یک را بنا بر مصلحت خود اداره می‌کند؛ و اما جمادات، خداوند آنها را به

قدرت خویش نگاه می‌دارد و آنهایی را که به هم پیوسته‌اند نمی‌گذارد از یکدیگر پراکنده شوند و آن ها را که از هم جدایند نمی‌گذارد به هم بپیوندند و آسمان را از این که بر زمین فروافتد نگاه می‌دارد، مگر این که خود رخصت دهد و زمین را از این که فرو رود نگاه می‌دارد مگر این که خود فرمان دهد. به درستی که او بر بندگان خویش بسیار بخشنده و بخشایشگر است.

حضرت فرمود: «رَبُّ الْعَالَمِينَ» فرمانروا و آفریننده آنها که روزیشان را از جایی که می‌دانند و از جایی که نمی‌دانند می‌رساند؛زیرا روزی قسمت شده است و آدمی هر شیوه‌ای را در دنیا بپیماید روزی‌اش به او می‌رسد، نه تقوای انسان پارسا روزی او را می‌افزاید و نه بدکاری انسان نابکار روزی او را می‌کاهد و بین آدمی و روزیش پرده‌ای کشیده شده؛ حال آن که او جوینده‌ی آن است. پس اگر فردی از شما از روزی خود بگریزد، روزیش در پی او برآید همچنان که مرگ او را بجوید.

خداوند جلّ جلاله فرمود: بگوئید: سپاس و ستایش خداوند را که به ما نعمتها عطا فرمود و پیش از آن که ما هست شویم در کتابهای پیامبران پیشین از ما به نیکی یاد کرد و این گونه بر محمّد صلی الله علیه و آله و آل محمّد علیهم السلام و شیعیان او واجب فرمود که چون ایشان را بر دیگران برتری بخشیده است ،او را شکر گذارند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون خداوند عز و جل موسی بن عمران علیه السلام را به پیامبری برانگیخت و با او نجوا کرد و دریا را برایش شکافت و بنی اسرائیل را نجات داد و تورات و الواح را به وی عطا فرمود و موسی مقام و منزلت خود را نزد پروردگارش دید عرض کرد: پروردگارا، تو مرا چنان گرامی داشتی که پیش از من هیچ کس را بدان ارجمند نساخته ای. پس خداوند جل و جلاله فرمود: ای موسی، مگر نمی‌دانی که محمّد صلی الله علیه و آله در نزد من برتر و گرامی تر از همه‌ی فرشتگان و تمامی آفریدگان من است؟ موسی عرض کرد: پروردگارا! اگر محمّد صلی الله علیه و آله در نزد تو از همه آفریدگانت گرامی تر است، آیا در بین خاندان پیامبرانت ارجمندتر از خاندان من هست؟ خداوند جلّ جلاله فرمود: ای موسی، مگر نمی‌دانی که برتری خاندان محمّد صلی الله علیه و آله بر خاندان همه پیامبران همچون برتری محمّد صلی الله علیه و آله بر تمامی پیغمبران است؟ موسی عرض کرد: پروردگارا، اگر خاندان محمّد چنینند، آیا در میان امتهای پیامبران، گرامی تر از امت من در نزد تو وجود دارد، چندان که ابرها را

بر سر ایشان سایبان کردی و برای آنان انگبین و بلدرچین فرو فرستادی و دریـا را برایشان شکافتی؟ خداوند جلّ جلاله فرمود: ای موسی، مگر نمی‌دانـی کـه برتـری امّت محمد صلی الله علیه و آله بر دیگر امت ها همچون برتری خود محمّد صلی الله علیه و آله بر دیگر آفریدگان من است؟ موسی عرض کرد: پروردگارا، کاش آنهـا را می‌دیدم. خداوند عز و جل به او وحی فرمود: ای موسی، تو آنان را نخـواهی دیـد؛ زیرا اکنون زمان پیدایش آنها نیست، امـا بـه زودی آنـان را در بـاغ‌هـای عـدن و فردوس در حضور محمّد خواهی دید که در نعمت‌هـای آن جـا غوطـه ورنـد و در خیرات و برکاتش آرمیده اند. ای موسی! آیا دوست داری کلام آنها را به گوش تـو برسانم؟ موسی عرض کرد: بله ای معبود مـن. خداونـد جـل جلالـه فرمـود: پـس همچون بنده‌ای ذلیل که در بارگاه پادشاهی توانمند می‌ایستد، در برابر من بایست و کمر خود را محکم ببند. موسی چنین کرد. از جانب پروردگارمان عز و جل نـدایی برخاست که: ای امت محمد صلی الله علیه و آله! آن گاه همه آنها که هنوز در پشت پدرانشان و رحم‌های مادرشان بودند پاسخ دادنـد: **لبیـک اللّهـم لبیـک، لبیـک لا شریک لک لبیک، إنّ الحمد و النعمة لـک و الملـک، لا شـریک لـک**، حضـرت فرمود: پس خداوند این پاسخ را شعار حجّ قرار داد. سپس پروردگارمان عز و جل ندا داد: ای امت محمّد! حکم و قضای من برای شما این چنین اسـت کـه مهـرم بـر خشمم پیشی گیرد و بخششم بر کیفرم. پیش از آن که مـرا بخوانیـد شـما را پاسـخ می‌دهم و پیش از آن که از من چیزی بخواهید به شما ارزانی می‌دارم. هـر یـک از شما مرا دیدار کند و شهادت دهد که هیچ خدایی جز الله نیست، یگانه است و هـیچ همتایی ندارد و محمّد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوسـت کـه در گفتـارش راستگو و در کردارش بر حق است و علـی بـن ابـی طالـب، بـرادر او و وصـی و جانشین اوست که پیروی از او همچون پیروی از محمّد صلی الله علیه و آله واجـب است و اولیای برگزیده و پاک او که آورنده نشـانه‌هـای شـگفت خداونـد و دلایـل حجت‌های خداوند می‌باشند پس از آن دو، اولیای او هستند، مـن او را بـه بهشـت خود درآورم هر چند گناهانش به اندازه کـف‌هـای روی دریـا باشـد. سـپس امیـر مؤمنان علیه السلام فرمود: چون خداوند عز و جل پیامبر ما محمد صلی الله علیه و

آله را به پیامبری برانگیخت، فرمود: ای محمّد! «وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا» [و تو در جانب طور نبودی آن دم که ندا دردادیم][1] امت تو را بـه ایـن ارجمنـدی؛ سپس خداوند عز و جل به محمّد صلی الله علیه و آله فرمود: بگو: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» که مرا در این برتری یگانه ساخت و به امت او فرمود: شما نیـز بگوییـد: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» که این فضیلت ها را به ما اختصاص داد.[2]

۱۹) و در الفقیه در آن چه که فضل بن شاذان از علت ها ذکر کـرده اسـت، از حضرت امام رضا علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: مردم در نماز، بـه خواندن قرآن فرمان داده شدند تا قرآن دور افتاده و ضایع نشود و نگه داشته شـود و درس داده شود تا از میان نرود و ناشناخته نماند. همانا نماز با سوره حمد آغـاز شد و نه با دیگر سوره ها؛ چرا که آن چه از خیر و حکمت در سوره حمـد جمـع آمده است در هیچ یک از سوره‌های قرآن و در هیچ کلام دیگری جمع نشده است؛ زیرا خداوند متعال فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ» این سخن به جـا آوردن شـکری اسـت کـه خداوند بر آفریدگان خود واجب کرده؛ شکر برای خوبی‌هایی که بندگانش را به آن ها کامیاب کرده است. «رَبِّ الْعَالَمِينَ» یگانه شـمردن و سـتایش خداونـد اسـت و اقرار به این کـه او آفریـدگار فرمانرواسـت و نـه کـس دیگـر. «الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» مهرورزی او و ذکر نعمت ها و بخشش‌های او بر تمامی آفریـدگان اسـت. «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» اقرار به برانگیختن در روز قیامت و حساب و جزاست و تأییدی اسـت بر این که او فرمانروای آخرت است همان گونـه کـه فرمـانروای دنیاسـت. «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» رغبت و نزدیکی جویی به خدای متعال است و اخلاص داشتن در عمل برای او و نه دیگری. «إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» طلب افزونی توفیـق و عبـادت و طلـب اسـتمرار یافتن نعمت ها و یاری‌های خداوند است. «اهدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» طلـب هـدایت شدن به سوی دین خدا و چنگ زدن به ریسمان اوسـت و طلـب افزونـی شـناخت پروردگار عز و جل و شناخت بزرگی و بزرگواری اوست. «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنعَمتَ عَلَيهِمْ» تأکید بر درخواست و رغبت است و ذکر کردن نعمت‌هایی است که خداونـد به اولیا خود داده و نشـان دادن رغبـت بـرای داشـتن چنـین نعمـت هـایی. «غَيرِ

۱- قصص/ ۴۶

۲- عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۱، ص ۲۵۴ باب ۲۸، ح ۳۰

الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ» پناه بردن به خداست، تا از کافران ستیزه‌جویی نباشید کـه او را و امر و نهی او را کوچک می‌شمارند. «وَلاَ الضَّالِّينَ» تکیه کـردن بـه خداسـت تـا از کسانی نباشید که بدون شناخت از راه او گمراه شده‌اند و گمان می‌کننـد کـار نیـک انجام می‌دهند. پس در سوره حمد خیر و حکمتی از امر آخرت و دنیا جمـع شـده است که هیچ چیز دیگری آن ها را در بر نمی‌گیرد.[1]

۲۰) و از وی، از احمد بن حسن قطان، از عبد الرحمن بن محمّـد حسـینی، از ابو جعفر احمد بن عیسی بن ابی مریم عجلی، از محمّد بن احمد بن عبد الله بن زیاد عرزمی، از علی بن حاتم منقری، از مفضل بن عمر روایت شده است که او گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در باره صراط پرسیدم، ایشان فرمود: صراط، راهی است به سوی شناخت خداوند عز و جل و دو صراط وجود دارد: صراطی در دنیا و صراطی در آخرت؛ صراط دنیا، امامی است که پیروی از او واجب است. هـر کس در دنیا او را بشناسد و به هدایت او اقتدا کند، از صراط آخرت که پـل جهـنم است عبور می‌کند و هر کس در دنیا او را نشناسد، در آخـرت قـدمش بـر صـراط بلغزد و در آتش جهنم افتاده و هلاک شود.[2]

۲۱) و از وی، از پدرش، از محمّد بن احمد بن علی بن صلت، از عبـد الله بـن صلت، از یونس بن عبد الرحمن، از کسی کـه او ذکـر کـرد، از عبیـد الله حلبـی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشـان فرمـود: صـراط مستقیم، امیر مؤمنان علی علیه السلام است.

۲۲) و از وی، از محمّد بن قاسم استرآبادی مفسر، از یوسف بن محمّد بن زیاد و علی بن محمّد سیار، از پدرانشان، از حضرت امام حسن بن علی بـن محمّـد بـن علی بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالـب علـیهم السلام روایت شده است که ایشان در بـاره کـلام خداونـد متعـال «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» فرمود: یعنی توفیق خود را رهنمای مـا گـردان تـا همـان گونـه کـه در گذشته به آن تو را فرمان بردیم، در آینده عمر خود نیز به آن تو را فرمـان بـریم. و صراط مستقیم دو صراط است: صراطی در دنیا و صراطی در آخرت، و اما صـراط

۱- من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۱۹، ح ۹۲۶
۲- معانی الاخبار، ص ۳۲، ح ۱

مستقیم در دنیا، آن است که از زیاده روی فروتر و از کوتاهی کردن فراتر است و استوار و درست باشد و به هیچ باطلی نگراید. و اما صراط مستقیم در آخرت، راه مؤمنان به سوی بهشت است که راهی راست باشد و ایشان در آن نه به سوی آتش دوزخ و نه به سوی چیز دیگری می‌گرایند و فقط به سوی بهشت پیش می‌روند.[۱]

۲۳) و از وی روایت شده است که گفت: حضرت جعفر بن محمّد امام صادق علیه السلام در باره کلام خداوند عز و جل: «**اهدِنَا الصِّرَاطَ المُستَقِيمَ**» فرمود: می‌گوید: ما را به راه راست رهنمون باش و ما را به پیمودن راهی هدایت فرما که به محبت تو می‌انجامد و به دین تو می‌رساند و مانع از آن می‌شود که با پیروی از هواهای نفسانی و آراء شخصی خود به هلاکت در افتیم.[۲]

۲۴) و از وی، از پدرش، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از محمّد بن سنان، از مفضل بن عمر، از ثابت شمالی، از حضرت امام سجاد علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: بین خداوند و حجّت او هیچ حجابی نیست و خداوند در برابر حجتش هیچ پوششی ندارد. ما دروازه‌های خدا و صراط مستقیم و مخزن علم او، و ترجمان وحی او و پایه‌های یگانگی او، و جایگاه اسرار او هستیم.[۳]

۲۵) و از وی، از حسن بن محمّد بن سعید بن هاشمی، از فرات بن ابراهیم کوفی، از محمّد بن حسن بن ابراهیم، از علوان بن محمّد، از حنان بن سدیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: کلام خداوند عز و جل در سوره حمد: «**صِرَاطَ الَّذِينَ أَنعَمتَ عَلَيهِمْ**» یعنی محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان او علیهم‌السلام.[۴]

۲۶) و از وی، از حسن بن محمد بن سعید هاشمی، از فرات بن ابراهیم، از عبید بن کثیر، از محمد بن مروان، از عبید بن یحیی بن مهران قطّان، از محمّد بن حسین، از پدرش، از جدّش، روایت شده است که او گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره کلام خداوند عز و جل: «**صِرَاطَ الَّذِينَ أَنعَمتَ عَلَيهِمْ غَيرِ المَغضُوبِ عَلَيهِمْ وَلاَ الضَّالِّينَ**» فرمود: یعنی شیعیان علی علیه السلام کسانی که به

۱- معانی الاخبار صدوق، ص ۳۲، ح ۴.
۲- معانی الاخبار صدوق، ۳۳-۳۶، ح ۵.
۳- معانی الاخبار صدوق، ۳۳-۳۶، ح ۷.
۴- معانی الاخبار صدوق، ۳۳-۳۶، ح ۸.

ایشان نعمت ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام را عطا فرمودی، هم آنان که بر ایشان خشم نگرفتی و گمراه نشدند. [1]

۲۷) و از وی، از محمد بن قاسم استرآبادی مفسّر، از یوسف بن متوکل، از محمّد بن زیاد، و علی بن محمّد بن سیار، از پدرانشان، از حضرت امام حسن بن علی بن محمّد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (علیهم السلام) روایت شده است که ایشان در باره کلام خداوند عز و جل: «**صِرَاطَ الَّذِينَ أَنعَمتَ عَلَيهِمْ**» فرمود: یعنی بگویید: ما را به راه کسانی هدایت فرما که به ایشان توفیق دادی پیرو دین تو باشند و تو را فرمان برند؛ آنان کسانی‌اند که خداوند عز و جل فرمود: «وَمَن يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِم مِّنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا» [و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند، در زمره کسانی خواهند بود که خدا ایشان را گرامی داشته (یعنی) با پیامبران و راستان و شهیدان و شایستگانند و آنان چه نیکو همدمانند][2] و همین حدیث از امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز روایت شده است. راوی می‌گوید: سپس حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: به آنان نعمت مال و سلامتی بدن داده نشده است، اگر چه اینها نیز نعمت‌های آشکار خداوند می‌باشد. آیا کافران و بدکاران را نمی‌بینید؟ خداوند شما را فرا نخواند تا دعا کنید به راه آنان هدایت شوید؛ بلکه به شما فرمان داد تا دعا کنید به راه کسانی هدایت شوید که به آنان نعمت ایمان به خداوند و تأیید رسول او صلی الله علیه و آله و ولایت محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش و یاران نیک و والا تبارش داده شده است؛ و نیز نعمت تقیه نیکی که با آن از شر بندگان خدا امان می‌یابند و باعث نمی‌شوند که گناهان و کفر دشمنان خدا افزون شود؛ بلکه با آنها مدارا می‌کنند و آنان را تحریک نمی‌کنند تا به ایشان و دیگر مؤمنان آزار رسانند و نیز نعمت شناخت حقوق برادرانشان. [3]

۲۸) عیاشی، از محمّد بن مسلم روایت کرده است که وی گفت: از حضرت ابی عبد الله امام جعفر صادق علیه السلام در باره کلام خداوند متعال: «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ

۱- معانی الاخبار صدوق، ص ۳۶، ح ۸ ؛ شواهد التنزیل: ج ۱، ص ۶۶، ح ۱۰۵.
۲- نساء/ ۶۹.
۳- معانی الاخبار، ص ۳۶، ح ۹.

سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ» [و به راستی به تو سبع المثانی و قـرآن بـزرگ را عطا کردیم][1] پرسیدم، ایشان فرمود: فاتحة الکتاب از گنج‌های عرش است، و در آن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» می‌باشد، آیه‌ای که خداونـد متعـال در بـاره‌اش فرمـود: «وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْاْ عَلَى أَدْبَارِهِمْ نُفُوراً» [و چـون در قـرآن پروردگار خود را به یگانگی یاد کنی، با نفرت پشت می‌کنند]؛[2] و «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» سخن بهشتیان است در آن هنگام که خداوند را به خاطر پاداش‌های نیک شکر می‌گزارند؛ و «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» جبرئیل گفت: هیچ مسـلمانی آن را نگفـت، مگر این که خداوند و اهالی آسمانهایش وی را تأیید کردند. «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» اخـلاص پرستش است. «وإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» بهترین سخنی است که بندگان خدا با آن نیازهـای خود را طلب می‌کنند. «اهدِنَا الصِّرَاطَ المُستَقِيمَ» راه پیـامبران و آنـان کـه خداونـد ایشان را نعمت داد. «غَيرِ المَغضُوبِ عَلَيهِمْ» یعنـی یهودیـان. «ولاَ الضَّالِّينَ» یعنـی نصرانی‌ها.[3]

۲۹) از محمد بن علی بن حلبی، از حضرت امام جعفـر صـادق علیـه السـلام روایت شده است که ایشان «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» را قرائت می‌فرمودند.[4]

۳۰) از داوود بن فرقد روایت شده است که گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام می‌شنیدم که پی شمار «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» را قرائت می‌فرمودند.[5]

۳۱) از زُهری روایت شده است که گفت: حضرت امـام سـجاد علیـه السـلام فرمود: اگر همه آن چه در بین مشرق و مغرب است جان سپارد و قرآن همراه مـن باشد هیچ هراسان نشوم. هر گاه حضرت «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» را قرائت می‌فرمود آن را تکرار می‌کرد و نزدیک بود جان به جان آفرین تسلیم کند.[6]

۳۲) از حسن بن محمّد جمال، از یکی از یارانمان روایت شده است که گفـت: عبدالملک بن مروان کسی را نزد والی مدینه فرستاد تا او حضرت امام محمّـد بـاقر علیه السلام را بدون این که ایشان را در نگرانی و هـراس انـدازد و پـس از فـراهم

۱- حجر/ ۸۷.
۲- اسراء/ ۴۶.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۶، ح ۱۷.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۷-۳۸، ح ۲۱.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۷-۳۸، ح ۲۲.
۶- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۷، ح ۲۳.

کردن نیازهای ایشان، نزد وی فرستد. مردی از قدریّون (منکران تقدیر خدا) نزد عبدالملک بن مروان آمده بود، همه اهل شام حاضر شده بودند و آن مرد همه آنها را «در جدل» درمانده کرده بود. عبدالملک گفت: هیچ کس جز محمّد بن علی علیه السلام حریف این مرد نیست. پس به والی مدینه نوشت که حضرت امام باقر علیه السلام را نزد او فرستد. والی مدینه نامه او را خدمت حضرت برد. امام علیه السلام به او فرمود: من پیرم و یارای بیرون رفتن از شهر را ندارم. این جعفر علیه السلام، پسرم، جانشین من است؛ او، را نزد عبدالملک رهسپار کن. چون حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بر عبدالملک اموی وارد شد، او ایشان را به خاطر کم سن و سال بودن، حقیر پنداشت و روبرو کردن حضرت با مرد قدری در نظرش خوشایند نیامد؛ چرا که می‌ترسید او بر حضرت چیره شود. آمدن حضرت برای رویارویی با مرد قدری به گوش مردم شام رسید. چون روز بعد فرا رسید مردم برای رویارویی آن دو گرد آمدند. عبدالملک اموی به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد: این مرد قدری در جدل ما را به ستوه آورده و من به شما نامه نوشتم تا شما را با او روبرو کنم؛ چرا که هر کس نزد ما بود با او جدل کرده بود. حضرت فرمود: به درستی که خدا برای ما کافی است. پس چون جمع آمدند مرد قدری به حضرت عرض کرد: هر چه خواهی بپرس. حضرت فرمود: سوره حمد را بخوان. او سوره را خواند. عبدالملک اموی در حالی که من در کنارش بودم گفت: چه چیز در سوره حمد به کار ما آید، إنّا لله و إنّا إلیه راجعون! مرد قدری شروع به خواندن سوره حمد نمود تا این که به این آیه از کلام خداوند تبارک و تعالی رسید: «**إِیَّاکَ نَعْبُدُ وإِیَّاکَ نَسْتَعِینُ**». حضرت امام جعفر صادق علیه السلام به او فرمود: بایست، از چه کسی استعانت می جوییم؟ اگر امور به تو سپرده شده چه نیازی به یاری داری؟ پس آن کافر خیره گشت، و خداوند قوم ستمگران را هدایت نمی‌کند.[1]

۳۳) از داوود بن فرقد، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: «**اهدِنَا الصِّرَاطَ المُستَقِیمَ**» یعنی علی علیه السلام.[2]

۳۴) محمد بن علی حلبی می‌گوید: در حالی که پشت حضرت امام جعفر

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۷-۳۸، ح ۲۴.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۷-۳۸، ح ۲۵.

صادق علیه السلام نماز می‌گزاردم می‌شنیدم که ایشان بی شمار قرائت مـی‌فرمـود: «**اهدِنَا الصِّرَاطَ المُستَقِيمَ**».[1]

۳۵) از معاویه بن وهب روایت شده است کـه گفـت: از حضـرت امـام جعفـر صادق علیه السلام در باره کلام خداوند متعال: «**غَيرِ المَغضُوبِ عَلَيهِمْ وَلاَ الضَّالِّينَ**» پرسیدم، ایشان فرمود: آنان یهودیان و نصرانی ها هستند.[2]

۳۶) از مردی، از ابن ابی عمیر، در حدیثی مرفوع به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان در باره کلام خداوند متعال: «**غَيرِ المَغضُوبِ عَلَيهِمْ وَلاَ الضَّالِّينَ**» فرمود: این چنین نازل شده است و فرمـود: المغضـوب علـیهم: فلان کس و فلان کس و فلان کس و ناصبی ها هستند. و الضالین: شـک کننـدگانی هستند که امام علیه السلام را نمی‌شناسند.[3]

۳۷) ابن شهرآشوب از تفسیر وکیع بن جـراح، از سـفیان ثـوری، از سـدی، از اسباط و مجاهد، از عبد الله بن عباس از حضرت امام جعفر صـادق علیـه السـلام روایت کرده است که ایشان در باره کلام خداوند متعال «**اهدِنَا الصِّـرَاطَ المُسـتَقِيمَ**» فرمود: ای جماعت بندگان خدا، بگویید: ما را به سوی محبت محمد[4] و اهل بیت او علیهم السلام هدایت فرما.[5]

۳۸) و از تفسیر ثعلبی، ابن شاهین، از یارانش، از مسلم بن حیان، از ابو بریـده روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در باره کـلام خداونـد متعال «**اهدِنَا الصِّرَاطَ المُستَقِيمَ**» فرمود: صراط محمّد صلی الله علیـه و آلـه و اهـل بیت او علیهم السلام هستند.[6]

۳۹) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: امیر مؤمنان علـی علیـه السلام فرمود: همانا خداوند به بندگانش فرمان داده از او راه کسـانی را درخواسـت کنند که به ایشان نعمت داده شده است و اینان صدیقان و شهدا و صـالحان هسـتند. نیز فرمان داده تا از راه کسانی که بر آنها خشم گرفته شده است به او پنـاه برنـد؛ و

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۸، ح ۲۶.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۸، ح ۲۷-۲۸.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۸، ح ۲۷-۲۸.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۸، ح ۲۷-۲۸.
۵- مناقب ابن شهرآشوب، ج ۳، ص ۷۳.
۶- مناقب ابن شهرآشوب، ج ۳، ص ۷۳.

اینان یهودیانی هستند که خداوند متعال در باره آنها فرمود: «قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُم بِشَرٍّ مِّن ذَٰلِكَ مَثُوبَةً عِندَ اللَّهِ مَن لَّعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ» [بگو: آیا شما را به بدتر از (صاحبان) این کیفر در پیشگاه خدا خبر دهم؟ همانان که خدا لعنتشان کرده و بر آنان خشم گرفته و از آنان بوزینگان و خوکان پدید آورده] و فرمان داده از راه گمراهان به او پناه برند و اینان کسانی هستند که خداوند متعال در باره آنها فرمود: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لاَ تَغْلُواْ فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلاَ تَتَّبِعُواْ أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّواْ مِن قَبْلُ وَأَضَلُّواْ كَثِيراً وَضَلُّواْ عَن سَوَاءِ السَّبِيلِ» [بگو: ای اهل کتاب، در دین خود به ناحق گزافه گویی نکنید و از پی هوس‌های گروهی که پیش از این گمراه گشتند و بسیاری (از مردم) را گمراه کردند و (خود) از راه راست منحرف شدند نروید] و آنها نصرانی‌ها هستند. سپس امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: هر کس به خداوند کفر ورزد، او همان کسی است که بر او خشم گرفته شده و از راه خداوند عز و جل به گمراهی افتاده است. حضرت امام رضا علیه السلام نیز این چنین فرموده است.[1]

۱- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۵۰، ح ۲۳.

سوره بقره

تا آیه ۲۸۱ در منا به هنگام حجة الوداع نازل شده است

فضیلت و ثواب قرائت سوره بقره

۱) عیاشی، از سعد اسکاف، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سوره‌های بلند به جای تورات و سوره‌های صدگانی به جای انجیل و سوره‌های مثانی به جای زبور به من عطا شده است؛ و سوره‌های مفصل[1] که شصت و هفت سوره می‌باشد مرا برتری بخشیده است.[2]

۲) ابن بابویه و عیاشی، از ابو بصیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که ایشان فرمود: هر کس سوره بقره و آل عمران را بخواند، روز قیامت این دو سوره همانند دو ابر، یا دو عبا، بر سر او سایه می‌افکنند.[3]

۳) عیاشی، از عمرو بن جمیع در حدیثی مرفوع به حضرت امام علی علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: هر کس چهار آیه اول از سوره بقره و آیة الکرسی و دو آیه بعد از آیة الکرسی و سه آیه آخر از سوره بقره را بخواند، هیچ

۱- فیض کاشانی (ره) گفته است: در تفسیر این الفاظ سخن های گوناگونی گفته شده است. نزدیک‌ترین آنها به صحّت که سوره‌های قرآن را در بر می گیرد این است که الطوال (سوره‌های بلند) همانند صرد. هفت اول پس از سوره فاتحه باشد به گونه‌ای که سوره‌های انفال و براءة به دلیل نازل شدن هر دو در مغازی و نام گرفتن آن دو به قرینتین، یکی شمرده می‌شود و المئین (صدگانی) از بنی اسرائیل تا هفت سوره می‌باشد و از آن رو این نام گرفته‌اند که هر یک نزدیک به صد، آیه دارند و المفصّل (سوره‌های مفصّل) از سوره‌ی محمّد صلی الله علیه و آله تا پایان قرآن می‌باشد که به دلیل وجود فاصله‌های بسیار بین آنها این نام گرفته‌اند و المثانی (سوره‌های مثانی) بقیه‌ی سوره‌ها هستند که کمتر از المئین و بیشتر از المفصّل می‌باشند. گویا الطوال یک بار اساس واقع شده و المثانی به دنبال آن آمده و المئین بار دیگر اساس واقع شده و المفصّل به دنبال آن آمده است.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۳، شماره ۱.

۳- ثواب الاعمال شیخ صدوق، ص ۱۳۲؛ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۳، شماره ۲.

گونه بدی و ناراحتی در خود و خانواده خود و مال خود نمی‌بینند و شیطان به او نزدیک نمی‌شود و قرآن را از یاد نمی‌برد.[1]

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۳، شماره ۳.

تفسیر سوره بقره

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الم (۱) ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ (۲)

[الف لام میم* این است کتابی که در (حقانیت) آن هیچ تردیدی نیست (و) مایه هدایت تقواپیشگان است]

۱) ابو حسن علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از یحیی بن ابی عمران، از یونس، از سعدان بن مسلم، از ابو بصیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: کتاب، علی علیه السلام است که هیچ شکی در او نیست و «هُدًى لِلْمُتَّقِينَ» در وصف شیعیان ماست.[1]

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۳)

[آنان که به غیب ایمان می‌آورند و نماز را بر پا می‌دارند و ازآن چه به ایشان روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند]

۱) علی بن ابراهیم گفت: از آن چه که ما به ایشان آموخته ایم خبر می‌دهند و آن چه را از قرآن به ایشان آموخته ایم تلاوت می‌کنند. **«الم»** از جمله حروف اسم اعظم خداوند است که در قرآن پراکنده شده[2] و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۳، چاپ اعلمی.

۲- علما درباره حروف معجمه که در آغاز برخی سوره‌ها آمده اختلاف نظر دارند. برخی بر این باورند که آنها از جمله متشابهاتی هستند که خداوند متعال علم آنها را به خود اختصاص داده است و هیچ کس تأویل آنها را نمی داند به جز او. این از امامان (ع) روایت شده است. دیگران از امیر مؤمنان (ع) روایت کرده‌اند که ایشان فرمود: «هر کتابی چکیده‌ای دارد و چکیدهٔ این کتاب حروف تهجّی است.» و از شعبی روایت شده که گفت: خداوند در هر کتابی سرّی دارد و سرّ او در قرآن بقیه حروف هجائی است که در اوایل

امام علیه السلام با آن مورد خطاب قرار گرفته‌اند؛ پس هر گاه با آن دعا شود مستجاب گردد.[1]

۲) عیاشی از سعدان بن مسلم، از برخی از یارانش، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان در باره کلام خداوند متعال: «**الم، ذَلِکَ الْکِتَابُ لاَ رَیْبَ فِیهِ**» فرمود: کتاب، علی علیه السلام است که هیچ شکی در او نیست و «**هُدًى لِلْمُتَّقِینَ**» شیعیان پرهیزکار ما هستند و «**الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ وَیُقِیمُونَ الصَّلاَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ یُنفِقُونَ**» از آن چه ما به آنها آموخته ایم خبر می‌دهند.[2]

۳) ابن بابویه، از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی (رض)، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از یحیی بن ابی عمران، از یونس بن عبد الرحمن، از سعدان، از ابو بصیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: «**الم**» حرفی از حروف اسم اعظم خداوند است که در قرآن پراکنده شده و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام آن را می‌دانند؛ و هر گاه با آن به سوی خدا دعا کنند، دعایشان مستجاب شود. «**ذَلِکَ الْکِتَابُ لاَ رَیْبَ فِیهِ هُدًى لِلْمُتَّقِینَ**» در وصف شیعیان ماست. «**الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ وَیُقِیمُونَ الصَّلاَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ یُنفِقُونَ**» و از آن چه ما به ایشان آموخته ایم خبر می‌دهند و آن چه را که از قرآن به ایشان آموخته ایم تلاوت می‌کنند.[3]

۴) و از وی، از محمد بن موسی بن متوکل (رض)، از محمّد بن یحیی عطار، از احمد بن محمّد بن عیسی، از عمر ابن عبدالعزیز، از چند تن از یارانمان، از داوود بن کثیر رقی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان در باره کلام خداوند عز و جل: «**الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ**» فرمود: کسی که ایمان داشته باشد قیام قائم آل محمد علیه السلام حق است. و در نسخه‌ای دیگر: کسی که

سوره‌ها ذکر شده است. دیگران نیز بر وجه‌های دیگری از آن را تفسیر کرده‌اند. ن. ک تفسیر مجمع البیان: ج ۱، ص ۷۵.

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۴، ح ۱.

۲- معانی الاخبار، ص ۲۳، ح ۲.

۳- معانی الاخبار، ص ۲۳، ح ۲.

که به قیام قائم آل محمد علیه السلام اقرار کند.[1]

۵) و از وی، از علی بن احمد بن محمّد دقاق (رض)، از محمد بن ابی عبد الله کوفی، از موسی بن عمران نخعی، از عمویش حسین بن یزید، از علی بن ابی حمزه، از یحیی بن ابی القاسم روایت شده است که او گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در باره: «**الم، ذَلِکَ الْکِتَابُ لاَ رَیْبَ فِیهِ هُدًی لِّلْمُتَّقِینَ، الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ**» پرسیدم، ایشان فرمود: شیعیان پرهیزکار علی علیه السلام هستند و غیب، حضرت حجت غائب علیه السلام است و شاهد این سخن کلام خداوند متعال می‌باشد«**وَیَقُولُونَ لَوْلاَ أُنزِلَ عَلَیْهِ آیَةٌ مِّن رَّبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَیْبُ لِلّهِ فَانْتَظِرُواْ إِنِّی مَعَکُم مِّنَ الْمُنتَظِرِینَ**» [و می‌گویند: چرا معجزه‌ای از جانب پروردگارش بر او نازل نمی‌شود؟ بگو: غیب فقط به خدا اختصاص دارد. پس منتظر باشید که من هم با شما از منتظرانم].[2]

۶) و از وی، به اسناد از جابر بن عبد الله انصاری در حدیثی که در آن اسامی دوازده امام علیهم السلام از جمله حضرت قائم آل محمّد علیه السلام را ذکر می‌کند، روایت شده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: خوشا به حال صبر کنندگان در زمان غیبت او و خوشا به حال کسانی که بر محبتشان پای برجا می‌مانند؛ ایشانند که خداوند متعال در کتاب خویش چنین وصفشان فرموده: «**الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ**» سپس حضرت فرمود: «**أُوْلَئِکَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ**» [اینانند حزب خدا. آری حزب خداست که رستگارانند].[3]

۷) و از وی، از محمّد بن حسن بن احمد بن ولید (رض)، از محمّد بن حسن صفار، از ابراهیم بن هاشم، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از محمّد بن قیس روایت شده است که او گفت: از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام شنیدم که نقل فرمودند: حُییّ و ابا یاسر پسران أخطب و چند تن از یهودیان اهل نجران خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و عرض کردند: آیا در میان آن چه که از وحی خود بیان می‌کنی «**الم**» نیست؟ فرمود: بله، عرض کردند: آیا آن را جبرئیل از سوی خداوند برایت آورد؟ فرمود: بله، عرض کردند: با این که پیش از

۱- کمال الدین و تمام النعمة، ص ۲۹، چاپ اعلمی بیروت.
۲- کمال الدین و تمام النعمة، ص ۲۹، آیه‌ای از یونس، ش ۲۰.
۳- کفایة الأثر، ص ۶۰ و آیه ۲۲ مجادله.

تو پیامبران دیگری برانگیخته شده‌اند، به جز تو هیچ پیامبری را نمی‌شناسیم که از مدت فرمانروایی خود و عمر امّت خویش خبر داده باشد. آن گاه حییّ بن اخطب به یارانش رو کرد و گفت: الف برابر با یک و لام برابر با سی و میم برابر با چهل است که جمعا هفتاد و یک می‌شود. شگفتا از کسی که در این دین وارد شود، دینی که مدت فرمانروایی و عمر امتش هفتاد و یک سال است. سپس به رسول خدا صلی الله علیه و آله روی کرد و عرض کرد: ای محمّد، آیا غیر از «الم» حرف دیگری هم هست؟ فرمود: بله، پرسید: چیست؟ فرمود: «المص»، حیی بن اخطب گفت: این از اوّلی سنگین تر و طولانی تر است. الف برابر با یک و لام برابر با سی و میم برابر با چهل و صاد برابر با نود است که جمعاً صد و شصت و یک می‌شود. سپس عرض کرد: ای محمّد! آیا غیر از این باز هم هست؟ فرمود: بله، عرض کرد: چیست؟ فرمود: «الر»، گفت: این سنگین تر و طولانی تر است، الف برابر با یک و لام برابر با سی و راء برابر با دویست است. سپس عرض کرد: آیا غیر از این باز هم هست؟ فرمود: بله، عرض کرد: چیست؟ فرمود: «المر» گفت: این سنگین تر و طولانی تر است، الف برابر با یک و لام برابر با سی و میم برابر با چهل و راء برابر با دویست است. سپس عرض کرد: آیا غیر از این باز هم هست؟ فرمود: بله، عرض کردند: ای محمّد! مسئله تو برای ما مبهم ماند و نفهمیدیم این چیست که بر تو نازل شده است. آن گاه برخاستند تا بروند. در آن دم، ابو یاسر به برادرش حیی بن اخطب گفت: چه می‌دانی، شاید مجموع این اعداد و یا بیشتر از آن برای محمّد رقم خورده باشد. حضرت امام محمّد باقر علیه السلام می‌فرماید: این آیات در باره آنها نازل شد:«مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ» [پاره‌ای از آن آیات محکم (= صریح و روشن) است، آنها اساس کتابند و (پاره‌ای) دیگر متشابهاتند (که تأویل پذیرند)] حضرت علیه السلام[1] فرمود: و در واقع این آیات معنایی غیر از تفسیر حیی و ابو یاسر و یارانش دارد.

۸) و از وی روایت شده است که گفت: ابوالحسن محمّد بن هارون زنجانی در نامه‌ای که به دست علی بن احمد بغدادی وراق به من نوشت ما را خبر داد و گفت: معاذ بن مثنی عنبری، از عبد الله بن اسماء، از جویریه، از سفیان بن سعید ثوری

۱- آل عمران/ ۷.

روایت کرده است که او گفت: به حضرت امام جعفر بن محمّد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام عرض کردم:ای پسر رسول خدا! معنای کلام خداوند عز و جل: «الم» چیست؟ فرمود: «الم» در آغاز سوره بقره معنایش این است که من خداوند فرمانروا هستم «انا الله الملک».[1]

۹) و از وی، از محمّد بن قاسم استرآبادی معروف به ابی الحسن جرجانی، از امام حسن عسکری علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: قریش و یهود قرآن را دروغ پنداشتند و گفتند: این سحری است آشکار که محمّد از خود ساخته است. خدای متعال در پاسخشان فرمود: «الم، ذَلِکَ الْکِتَابُ»؛ یعنی،ای محمّد، کتابی که بر تو نازل کرده‌ام پرداخته‌ی حروف جداگانه‌ای همچون الف و لام و میم و بر اساس زبان و الفبای خودتان است؛ پس به آنها بگو: اگر راست می‌گویید از دیگر گواهان خود کمک گیرید و کلامی همچون آن بیاورید. سپس با این آیه آشکار ساخت که آنان از این کار ناتوانند: «قُل لَّئِنِ اجْتَمَعَتِ الإِنسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَن يَأْتُواْ بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لاَ يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا» [بگو: اگر انس و جن گرد آیند تا نظیر این قرآن را بیاورند مانند آن را نخواهند آورد هر چند برخی از آنها پشتیبان برخی (دیگر) باشند][2] سپس حق تعالی فرمود: «الم» این قرآنی که با الف و لام و میم آغاز شده کتابی است که موسی علیه السلام و دیگر پیامبران پس از او را از آمدنش خبر دادم و آنها نیز به قوم بنی اسرائیل خبر دادند که من این کتاب را همچون کتابی عزیز و عربی بر تو نازل خواهم کرد. «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ» [از پیش روی آن و از پشت سرش باطل به سویش نمی‌آید. وحی (نامه)ای است از حکیمی ستوده(صفات)][3] «لاَ رَيْبَ فِيهِ» آنها در ظهور این کتاب هیچ تردیدی نداشتند؛ چرا که پیامبرانشان از نزول این کتاب بر محمّد، آنان را آگاه ساخته بودند. کتابی که به دست باطل از میان نخواهد رفت و محمّد و امّتش در همه حال آن را خواهند خواند. «هُدًى» آشکار در برابر گمراهی «لِّلْمُتَّقِينَ» کسانی که از کارهای نکوهیده پرهیز می‌کنند و آن چنان از چیرگی نابخردی بر جان‌های خود پروا دارند که هر چه آموختنش برایشان

۱- معانی الاخبار، ص ۲۲، ح ۱.
۲- اسراء/ ۸۸.
۳- فصلت/ ۴۲.

واجب باشد بیاموزند و هر چه را خشنودی پروردگارشان در آن باشد در پیش گیرند.

سپس فرمود: الف حرفی از حروف کلام خداوند متعال است. الف به الله و لام به ملک و فرمانروای توانمند چیره بر تمامی آفریدگان اشاره می‌کند و میم بر این دلالت دارد که او در همه کارها مجید و شکوهمند و محمود و ستوده شده است. او بر قوم یهود کلام خود را حجّت نهاد و با فرستادن موسی بن عمران علیه السلام و پیامبرانی دیگر پس از او به سوی بنی اسرائیل، با همه اقوام بنی اسرائیل عهد بست و از آنان پیمان گرفت که به محمّد عرب امّی ایمان آورند، پیامبری که در مکّه برانگیخته می‌شود و به مدینه مهاجرت می‌کند. او کتابی با خود می‌آورد که چند سوره‌اش با حروف مقطّعه آغاز می‌گردد. امت او آن کتاب را از بر کنند و به هنگام نشستن و راه رفتن و در همه حال آن را بخوانند و خداوند عز و جل حفظ کردنش را بر ایشان آسان می‌سازد. آنان علی بن ابی طالب علیه السلام برادر و وصی محمّد صلی الله علیه و آله را هم پای او می‌شمارند؛ چرا که او همه دانش محمّد صلی الله علیه و آله را از او فرا می‌گیرد و امامت را پس از او عهده دار می‌گردد و دشمنان محمّد صلی الله علیه و آله را با شمشیر برآن خود خوار می‌کند و مجادله گران و ستیزه جویان را با دلایل استوارش به سکوت وا می‌دارد و برای ابلاغ کتاب خدا، با بندگانش به جنگ برمی‌خیزد و آنها را چه بخواهند و چه نخواهند به پذیرش کتاب خدا وا می‌دارد.

پس از این که محمد صلی الله علیه و آله به سوی فردوس برین رخت بر می‌بندد، بسیاری از آنان که در ظاهر ایمان آوردند، از دین بر می‌گردند و تأویل آن را به کژی می‌کشانند و معانی آن را دگرگون می‌سازند و آن را به گونه‌ای نادرست جلوه می‌دهند. پس این بار علی علیه السلام در راه تفسیر قرآن به جنگ با آنان بر می‌خیزد و این گونه فرومایگی و پستی شیطانی که آنان را فریب داده، آشکار گردد و او رانده شود و شکست خورد.

حضرت علیه السلام فرمود: خداوند محمد صلی الله علیه و آله را در مکه به پیامبری برانگیخت، سپس او را از مکه به سوی مدینه رهسپار نمود. خداوند قرآن را بر او نازل فرمود و بزرگترین سوره‌ی قرآن را با «الم» آغاز نمود. یعنی: «الم، **ذَلِکَ الْکِتَابُ**» که پیامبران پیشینم را از نزول آن بر توای محمّد آگاه ساختم. «**لاَ**

رَیْبَ فِیهِ» خبری که پیامبران به مردمان روزگار خویش دادند تحقق یافت و کتابی مبارک که به دست باطل از میان نمی‌رود بر محمّد نازل شد. کتابی که محمّد صلی الله علیه و آله و امتش در همه حال آن را تلاوت می‌کنند.

سپس یهودیان آن را به کژی می‌کشانند و به نادرستی تفسیر می‌کنند و می‌کوشند تا از طول عمر امت اسلام و مدت فرمانروایی ایشان باخبر شوند؛ حال آن که خداوند، این امر را از آنها پنهان داشته است. پس گروهی از آنها نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را مخاطب آنها قرار داد. سخنران یهود گفت: اگر کلام محمّد صلی الله علیه و آله برحق باشد، ما به شما خبر می‌دهیم که عمر فرمانروایی محمّد صلی الله علیه و آله هفتاد و یک سال است؛ چرا که الف برابر با یک و لام برابر با سی و میم برابر با چهل باشد. حضرت علی علیه السلام فرمود: «المص» نیز نازل شده، با آن چه می‌کنید؟ گفتند: این بیشتر از قبلی است و خبر از صد و شصت و یک سال می‌دهد. علی علیه السلام فرمود: «الر» نیز نازل شده با آن چه می‌کنید؟ گفتند: این بیشتر از آن دو است و از دویست و سی و یک سال خبر می‌دهد. علی علیه السلام فرمود: «المر» نیز نازل شده با آن چه می‌کنید؟ گفتند: این خبر از دویست و هفتاد و یک سال دارد. علی علیه السلام فرمود: حال یکی از این اعداد از عمر امّت محمّد صلی الله علیه و آله خبر می‌دهد یا مجموع آنها؟ یهودیان در پاسخ دچار اختلاف شدند؛ برخی گفتند: یک عدد منظور است و برخی گفتند: مجموع اعداد، یعنی هفتصد و سی و چهار سال منظور است، و پس از گذشت این زمان بار دیگر فرمانروایی به ما قوم یهود می‌رسد. علی علیه السلام فرمود: آیا کتابی از کتاب‌های خداوند این چنین گفته است یا این نتیجه ایست که خود می‌گیرید؟ برخی گفتند: کتاب خدا این چنین گفته و برخی دگر گفتند: نتیجه‌ای است که خود می‌گیریم. علی علیه السلام به گروه اول فرمود: کتابی از کتابهای الهی را بیاورید که این چنین گفته باشد و آنان از این کار درماندند. به گروه دیگر فرمود: درستی رأی خود را ثابت کنید. گفتند: نتیجه محاسبه‌ی این جملات دلیل درستی رأی ماست. علی علیه السلام فرمود: چگونه این محاسبه به چنین نتیجه‌ای می‌انجامد؛ حال آن که این حروف هیچ نشانی از این ادّعای بی دلیل در خود ندارد؟ اگر کسی بگوید این حروف نمایانگر مدّت فرمانروایی محمّد صلی الله علیه و آله نیست؛ بلکه به تعداد درهم و دینار هر یک از

ما و یا به مقدار بدهی شما و یا به شمار لعنتی اشاره دارد که بر شما فرستاده شده، آن گاه چه می‌گویید؟ گفتند: یا اباالحسن، از گفته‌ی ما هیچ نشانی در «الم» و «المص» و«الر» و «المر» نیست؛ اما اگر به این دلیل رأی ما نادرست است به همین دلیل رأی تو هم درست نیست. در این لحظه خطیب سخنور آن گروه گفت: ای علی، از این که ما را در ارائه دلیل برای ادعایمان ناتوان کردی خوشحال نشو. تو نیز بر ادعای خود دلیلی ارائه نکردی و تنها ناتوانی ما را دلیلی بر ادعای خود گرفتی؛ بنابراین گفته هیچ یک از ما قابل قبول نیست. علی علیه السلام فرمود: گفته ما و شما یکسان نیست. ما بر ادعای خود دلیل داریم و آن این که این کتاب معجزه‌ای شگفت‌آور است. سپس به سوی شترهای یهودیان رو کرد و فرمود: ای شتران! بر محمّد صلی الله علیه و آله و وصی او شهادت دهید. شترها بی‌درنگ گفتند: ای وصی محمّد صلی الله علیه و آله! راست می‌گویی، حق با توست و این یهودیان دروغ می‌گویند. علی علیه السلام فرمود: جامه‌های شما نیز گواه ما هستند. ای جامه‌هایی که بر تن یهودیانید! بر محمّد صلی الله علیه و آله و وصی او شهادت دهید. ناگاه تمامی جامه‌های بر تن آنها به سخن آمده گفتند: راست می‌گویی ای وصی محمّد صلی الله علیه و آله! راست می‌گویی، شهادت می‌دهیم که محمّد صلی الله علیه و آله به راستی فرستاده‌ی خداست و علی علیه السلام به راستی وصی محمّد صلی الله علیه و آله است. هیچ مقام شریفی به زیر پای محمّد صلی الله علیه و آله درنیامد، مگر این که علی علیه السلام نیز بر همان مقام گام نهاد. شما دو برادرید که در تابش نور خداوند با هم درخشیدید و دو شریکید که در نیکی‌ها همتا گشتید، جز این که پس از محمّد صلی الله علیه و آله پیامبر دیگری نیست. در این هنگام یهودیان زبان درکشیدند و برخی از آنها با دیدن این صحنه به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آوردند و یهودیان و دیگر ناظران در آن جمع به ناکامی دچار شدند. این همان کلام خداوند متعال است که فرمود: «**لاَ رَيْبَ فِيهِ**» همان گونه که محمد صلی الله علیه و آله فرمود و وصی محمّد صلی الله علیه و آله به نقل از او و به نقل از پروردگار جهانیان فرمود. سپس حضرت فرمود: «**هُدًى**» برای شیعیان پرهیزکار محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام روشنگر و شفابخش باشد. آنان که از تمامی انواع کفر پروا کردند و به دور ماندند و از گناهان هلاکت بار پرهیز کردند و رو برتافتند و از فاش کردن اسرار خداوند و اسرار

بندگان پاک دامن او، یعنی جانشینان محمّد صلی الله علیه و آله خودداری کردند و آنها را پنهان داشتند و تنها بر آنان که سزاوار این اسرارند، آنها را آشکار ساختند و در میان ایشان آنها را منتشر کردند.[1]

۱۰) عیاشی از محمد بن قیس روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام شنیدم که نقل فرمود: حیی و ابا یاسر، پسران اخطب، و چند تن از یهودیان اهل خیبر خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و عرض کردند: آیا در میان آن چه که از وحی خود بیان می‌کنی «الم» نیست؟ فرمود: بله. عرض کردند: آیا آن را جبرئیل از سوی خداوند برایت آورد؟ فرمود: بله. عرض کردند: با این که پیش از تو پیامبران دیگری برانگیخته شده‌اند، به جز تو هیچ پیامبری را نمی‌شناسیم که از مدّت فرمانروایی خود و عمر امّت خویش خبر داده باشد. آن گاه حیی به یارانش رو کرد و گفت: الف، برابر با یک و لام، برابر با سی و میم، برابر با چهل است که جمعاً هفتاد و یک می‌شود. شگفتا از کسی که در این دین وارد شود، دینی که مدت فرمانروایی و عمر امّتش هفتاد و یک سال است. سپس به رسول خدا صلی الله علیه و آله روی کرد و عرض کرد: ای محمّد، آیا غیر از «الم» حرف دیگری هم هست؟ فرمود: بله. عرض کرد: چیست؟ فرمود: «المص». گفت: این از قبلی سنگین‌تر و طولانی‌تر است. الف برابر با یک و لام برابر با سی.

بقیه‌ی این حدیث ذکر نشده و در دو نسخه از تفسیر عیاشی پس از آن حدیثی روایت شده که مناسبتی با آن ندارد.[2]

۱۱) علی بن ابراهیم گفت: هدایت در کتاب خدا بر چند وجه است، «هُدًی» همان بیان و روشنگری است «الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ» به رستاخیز و قیامت و وعده و وعید، باور دارند.

۱۲) و علی بن ابراهیم گفت: ایمان در کتاب خدا بر چهار گونه است: یکی اقرار کردن با زبان، که خداوند تبارک و تعالی آن را ایمان نامید، یکی باور کردن با قلب، یکی عمل کردن و دیگری تأیید کردن. و اما ایمانی که اقرار با زبان است و

۱- معانی الاخبار، ص ۲۴، ح ۴.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۴، ح ۲.

خداوند متعال آن را ایمان نامید و به آن پیروان خویش را این گونه ندا داد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ خُذُواْ حِذْرَكُمْ فَانفِرُواْ ثُبَاتٍ أَوِ انفِرُواْ جَمِيعًا. وَإِنَّ مِنكُمْ لَمَن لَّيُبَطِّئَنَّ فَإِنْ أَصَابَتْكُم مُّصِيبَةٌ قَالَ قَدْ أَنْعَمَ اللّهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُن مَّعَهُمْ شَهِيدًا. وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ فَضْلٌ مِّنَ الله لَيَقُولَنَّ كَأَن لَّمْ تَكُن بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَا لَيتَنِي كُنتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا» [ای کسانی که ایمان آورده‌اید (در برابر دشمن) آماده باشید (- اسلحه خود را برگیرید) و گروه گروه (به جهاد) بیرون روید یا به طور جمعی روانه شوید و قطعاً از میان شما کسی است که کندی به خرج دهد؛ پس اگر آسیبی به شما رسد گوید:به راستی خدا بر من نعمت بخشید که با آنان حاضر نبودم و اگر غنیمتی از خدا به شما برسد چنان که گویی میان شما و میان او (رابطه) دوستی نبوده خواهد گفت: کاش من با آنان بودم و به نوای بزرگی می‌رسیدم].[1] حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: اگر مردمان شرق و غرب با زبان ایمان آورند، حال آن که از جرگه ایمان بیرون باشند، خداوند آنان را به خاطر اقرارشان مؤمن می‌نامد. خداوند فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ آمِنُواْ بِاللّهِ وَرَسُولِهِ» [ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خدا و پیامبر او بگروید][2] و آنان را به خاطر اقرارشان مؤمن نامید و سپس به آنان فرمود: باور کنید. و اما ایمانی که باور کردن با قلب است، خداوند متعال می‌فرماید: «الَّذِينَ آمَنُواْ وَكَانُواْ يَتَّقُونَ. لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَياةِ الدُّنْيَا وَفِي الآخِرَةِ» [همانان که ایمان آورده و پرهیزکاری ورزیده‌اند، در زندگی دنیا و در آخرت مژده برای آنان است][3] یعنی اقرار کردند و باور نمودند و نیز فرمود: «لَن نُّؤْمِنَ لَكَ حَتَّى» [هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد تا اینکه][4] یعنی تو را باور نمی‌کنیم و نیز فرمود «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ» [ای کسانی که ایمان آورده‌اید] یعنی،ای کسانی که اقرار کردید و باور نمودید. پس ایمان پنهان همان باور کردن است و باور کردن شروطی دارد که تنها به آنها حاصل می‌شود خداوند فرمود: «لَّيْسَ الْبِرَّ أَن تُوَلُّواْ وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَالْمَلآئِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّآئِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلاةَ

۱- نساء/ ۷۱-۷۳.
۲- نساء/ ۱۳۶.
۳- یونس ۶۳-۶۴.
۴- بقره/ ۵۵.

وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُواْ وَالصَّـابِرِينَ فِـي الْبَأْسَـاء والضَّـرَّاء وَحِـينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُـونَ» [نیکوکـاری آن نیسـت کـه روی خود را به سوی مشرق و (یا) مغرب بگردانید؛ بلکه نیکی آن است که کسی به خـدا و روز بازپسین و فرشتگان و کتاب (آسمانی) و پیامبران ایمان آورد و مـال (خـود) را با وجود دوست داشتنش به خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و در راه‌مانـدگان و گدایان و در (راه آزاد کردن) بندگان بدهد و نماز را برپای دارد و زکات را بدهـد و آنان که چون عهد بندند به عهد خود وفادارانند و در سـختی و زیـان و بـه هنگـام جنگ شکیبایانند. آنانند کسانی که راست گفته‌اند و آنان همان پرهیزگارانند][1] پـس هر کس به این شروط عمل کند او مؤمنی است که باور دارد.

و اما ایمانی که عمل کردن است، این همان کلام خداوند متعال است وقتی قبله پیامبرش را به سوی کعبه تغییر داد، یاران رسول خدا صلی الله علیـه و آلـه عـرض کردند: ای رسول خدا، آیا نمازهای ما به سوی بیت المقـدس باطـل شـد؟ آن گـاه خداوند تبارک و تعالی این آیه را نازل فرمود: «وَمَا كَانَ اللّـهُ لِيُضِـيعَ إِيمَـانَكُمْ» [و خدا بر آن نبود که ایمان شما را ضایع گرداند][2] و نماز را ایمان نام نهاد.

و گونه چهارم ایمان، همان تأیید است که خداوند آن را به عنوان روح ایمـان در قلب‌های مؤمنان قرار داد و فرمود: «لَا تَجِدُ قَوْمًـا يُؤْمِنُـونَ بِاللَّـهِ وَالْيَـوْمِ الْـآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءهُمْ أَوْ أَبْنَـاءهُمْ أَوْ إِخْـوَانَهُمْ أَوْ عَشِـيرَتَهُمْ أُوْلَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ» [قومی را نیابی که به خـدا و روز بازپسین ایمان داشته باشند (و) کسانی را که با خدا و رسولش مخالفت کرده‌اند هـر چند پدرانشان یا پسرانشان یا برادرانشان یا عشیره آنان باشند دوسـت بدارنـد؛ در دل اینهاست که خدا ایمان را نوشته و آنها را با روحی از جانب خـود تأییـد کـرده است][3] دلیل این سخن فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آلـه اسـت: زناکـار در حالی که مؤمن است زنا نمی‌کند و دزد در حالی که مؤمن است دزدی نمی‌کند و تـا زمانی که او مشغول به این کارها باشد، روح ایمان از او رخت بر می‌بندد و هنگامی که از این کارها فارغ شود به او باز می‌گردد.

۱- بقره/ ۱۷۷.
۲- بقره/ ۱۴۳.
۳- مجادله/ ۲۲.

از حضرت پرسیدند چه چیزی روح ایمان را از او بر می‌گیرد؟ فرمود: همان کسی که آن را در قلبش نهاده است. سپس فرمود: هر قلبی دو گوش دارد که بر یکی از آن دو فرشته‌ای رهنما و بر دیگری شیطانی فتنه‌گر نشسته است. این وسوسه می‌کند و آن باز می‌دارد. همچنین خداوند در باره ایمان با اشاره به دو صفت خبیث «پلید» و طیب «پاک» در قرآن فرموده است: «مَّا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى مَآ أَنتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ» [خدا بر آن نیست که مؤمنان را به این (حالی) که شما بر آن هستید واگذارد تا آن که پلید را از پاک جدا کند][1] یعنی، در بین مؤمنان برخی گرچه مؤمن‌اند و باور قلبی دارند اما ایمانشان به ستم آلوده شده است. خداوند متعال فرموده: «الَّذِينَ آمَنُواْ وَلَمْ يَلْبِسُواْ إِيمَانَهُم بِظُلْمٍ أُوْلَئِكَ لَهُمُ الأَمْنُ وَهُم مُّهْتَدُونَ» [کسانی که ایمان آورده و ایمان خود را به شرک نیالوده‌اند آنان راست ایمنی و ایشان راه‌یافتگانند].[2] اگر کسی مؤمن باشد سپس به گناهانی دست زند که خداوند او را از آنها باز داشته، ایمان خود را به ستم آلوده کرده است؛ پس تا وقتی از انجام ستمی که ایمانش را آلوده کرده به سوی خدا توبه نکند و خداوند ایمان او را پاک نگرداند، این ایمان به او سودی نمی‌رساند؛ و این گونه‌های ایمان در کتاب خدا بود.

۱۳) تفسیر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام: حضرت در باره کلام خداوند متعال: «**الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ**» فرمود: آن مؤمنانی را که این کتاب برایشان هدایت است وصف می‌کند و می‌فرماید «**الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ**» یعنی، اموری که در معرض حواس «پنج گانه» آنها قرار نمی‌گیرد؛ اما ایمان به آنها برایشان واجب شده است، همچون رستاخیز، حساب، بهشت، جهنم، یگانگی خداوند و امور دیگری که از راه دیدن شناخته نمی‌شوند؛ بلکه با دلایلی که خداوند عزّ و جل بر آنها قرار داده مورد شناخت واقع می‌شوند، همچون آدم و حوا و ادریس و نوح و ابراهیم و دیگر پیامبرانی که ایمان به آنها با استناد به حجّت‌های خداوند متعال برایشان واجب است هر چند آنها را به چشم خود ندیده باشند و به غیب ایمان می‌آورند. «وَهُم مِّنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ» [و آنان از قیامت هراسناکند].[3]

۱- آل عمران/ ۱۷۹.
۲- انعام/ ۸۲.
۳- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۶۷، ح ۳۴ و/ ۴۹ انبیا.

«الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۴)»

[و آنان که بدآن چه به سوی تو فرود آمده و به آن چه پیش از تو نازل شده است ایمان می آورند و آنانند که به آخرت یقین دارند]

علی بن ابراهیم در باره کلام خداوند متعال: «**وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ**» گفت: به آن چه که از قرآن بر تو نازل شده و به کتابهایی که پیش از تو بر پیامبران نازل شده است.[۱]

«أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۵) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۶)»

[آنان برخوردار از هدایتی از سوی پروردگار خویشند و آنان همان رستگارانند* در حقیقت کسانی که کفر ورزیدند چه بیمشان دهی چه بیمشان ندهی برایشان یکسان است (آنها) نخواهند گروید]

۱) محمّد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش از بکر بن صالح، از قاسم بن یزید، از ابو عمرو زبیری، روایت کرده است که وی گفت: به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: مرا از گونه‌های کفر در کتاب خداوند عز و جل آگاه ساز. ایشان فرمود: کفر در کتاب خدا پنج گونه است: یکی کفر جحود که خود دو گونه است و یکی کفر با ترک دستورات خداوند و یکی کفر برائت و دیگری کفر نعمت.

اما کفر جحود، یکی جحود و انکار ربوبیت خداست و این سخن کسی است که می‌گوید: نه پروردگاری هست و نه بهشتی و نه جهنمی و این سخن دو دسته از زنادقه است که به آنها دهریه هم گویند. آنانند که قرآن سخنشان را روایت کرده: «وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ» [و ما را جز طبیعت هلاک نمی‌کند][۲] و این دینی است که آنان برای خود نیک پنداشته‌اند و ساخته‌اند، بدون این که آن را ثابت کنند یا آن چه که می‌گویند حقیقتی داشته باشد. خداوند عز و جل فرمود: «إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ»

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۵.
۲- جاثیه/ ۲۴.

[(و) جز (طریق) گمان نمی‌سپرند][1] این همان چیزی است که می‌گویند و فرمود: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لاَ يُؤْمِنُونَ» یعنی به یگانگی خداوند، و این یکی از گونه‌های کفر است.

و اما گونه دیگر جحود، جحود و انکار شناخت است و آن این است که کسی با این که حق را شناخته و برایش ثابت شده آن را انکار کند. خداوند عز و جل فرموده: «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا» [و با آن که دلهایشان بدان یقین داشت از روی ظلم و تکبر آن را انکار کردند][2] و نیز فرمود: «وَكَانُواْ مِن قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُواْ فَلَمَّا جَاءهُم مَّا عَرَفُواْ كَفَرُواْ بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّه عَلَى الْكَافِرِينَ» [و از دیرباز (در انتظارش) بر کسانی که کافر شده بودند پیروزی می‌جستند؛ ولی همین که آن چه (که اوصافش) را می‌شناختند برایشان آمد، انکارش کردند. پس لعنت خدا بر کافران باد][3] و این تفسیر دو گونه کفر جحود بود.

گونه سوم کفر، کفر نعمت است که خدای متعال در باره آن از حضرت سلیمان علیه السلام حکایت کرده که فرمود: «هَذَا مِن فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَن شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ» [این از فضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا سپاسگزارم یا ناسپاسی می‌کنم و هر کس سپاس گزارد، تنها به سود خویش سپاس می‌گزارد؛ و هر کس ناسپاسی کند، بی‌گمان پروردگارم بی‌نیاز و کریم است][4] و نیز خداوند عز و جل فرموده: «لَئِن شَكَرْتُمْ لأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» [اگر واقعاً سپاسگزاری کنید، (نعمت) شما را افزون خواهم کرد؛ و اگر ناسپاسی نمایید، قطعاً عذاب من سخت‌خواهد بود][5] و فرمود: «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُواْ لِي وَلاَ تَكْفُرُونِ» [پس مرا یاد کنید (تا) شما را یاد کنم و شکرانه‌ام را به جای آرید و با من ناسپاسی نکنید]. [6] و گونه چهارم کفر ترک دستورات خدای عز و جل است که در این باره فرمود: «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لاَ تَسْفِكُونَ دِمَاءكُمْ وَلاَ تُخْرِجُونَ أَنفُسَكُم مِّن دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنتُمْ تَشْهَدُونَ ثُمَّ أَنتُمْ هَؤُلاء

۱- جاثیه/ ۲۴.
۲- نمل/ ۱۴.
۳- بقره/ ۸۹.
۴- نمل/ ۴۰.
۵- ابراهیم/ ۷.
۶- بقره/ ۱۵۲.

تَقْتُلُونَ أَنفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِّنكُم مِّن دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِم بِالإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِن يَأْتُوكُمْ أُسَارَى تُفَادُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ» [و چون از شما پیمان محکم گرفتیم که خون همدیگر را مریزید و یکدیگر را از سرزمین خود بیرون نکنید، سپس (به این پیمان) اقرار کردید و خود گواهید (ولی) باز همین شما هستید که یکدیگر را می‌کشید و گروهی از خودتان را از دیارشان بیرون می‌رانید و به گناه و تجاوز بر ضد آنان به یکدیگر کمک می‌کنید و اگر به اسارت پیش شما آیند به (دادن) فدیه آنان را آزاد می‌کنید با آن که (نه تنها کشتن بلکه) بیرون کردن آنان بر شما حرام شده است. آیا شما به پاره‌ای از کتاب (تورات) ایمان می‌آورید و به پاره‌ای کفر می‌ورزید؟][1] پس آنها را به خاطر ترک دستورات خداوند عز و جل کافر دانسته و به آنها نسبت ایمان هم داده است هر چند که این ایمان را از آنها نپذیرفته و به حالشان سودمند ندانسته است و فرمود: «فَمَا جَزَاء مَن يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنكُمْ إِلاَّ خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» [پس جزای هر کس از شما که چنین کند، جز خواری در زندگی دنیا چیزی نخواهد بود و روز رستاخیز ایشان را به سخت‌ترین عذابها باز برند و خداوند از آن چه می‌کنید غافل نیست][2] و گونه پنجم کفر، کفر برائت است که خداوند عز و جل در باره‌اش از حضرت ابراهیم علیه السلام حکایت کرده است: «كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاء أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ» [به شما کفر می‌ورزیم و میان ما و شما دشمنی و کینه همیشگی پدیدار شده تا وقتی که فقط به خدا ایمان آورید][3] یعنی از شما برائت جستیم و بیزار شدیم و نیز از قول شیطان حکایت می‌کند که او از دوستان انسان خود، در روز قیامت برائت و بیزاری می‌جوید و می‌گوید: «إِنِّي كَفَرْتُ بِمَآ أَشْرَكْتُمُونِ مِن قَبْلُ» [من به آن چه پیش از این مرا (در کار خدا) شریک می‌دانستید کافرم][4] و نیز خداوند متعال فرموده: «إِنَّمَا اتَّخَذْتُم مِّن دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَّوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا» [جز خدا فقط بتهایی

۱- بقره/ ۸۴ و ۸۵.
۲- بقره/ ۸۴ و ۸۵.
۳- ممتحنه/ ۴.
۴- ابراهیم/ ۲۲.

را اختیار کرده‌اید که آن هم برای دوستی میان شما در زندگی دنیاست؛ آن گاه روز قیامت بعضی از شما بعضی دیگر را انکار و برخی از شما برخی دیگر را لعنت می‌کنند][1] یعنی از یکدیگر بیزاری می‌جویند.[2]

﴿خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۷)﴾

[خداوند بر دلهای آنان، و بر شنوایی ایشان مهر نهاده؛ و بر دیدگانشان پرده‌ای است و آنان را عذابی بزرگ است]

۱) ابن بابویه، از محمّد ابن احمد سنانی (رض)، از محمّد بن ابی عبد الله کوفی، از سهل بن زیاد آدمی، از عبدالعظیم بن عبد الله حسنی (رض)، از ابراهیم بن ابی محمود روایت کره است که وی گفت: از حضرت امام رضا علیه السلام در باره کلام خداوند عز و جل: «**خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ**» پرسیدم، ایشان فرمود: ختم، همان مهر نهادن بر دلهای کافران به عقوبت کفرشان است، چنان که خداوند عز و جل فرمود: «**بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلاَ يُؤْمِنُونَ إِلاَّ قَلِيلاً**» [بلکه خدا به خاطر کفرشان بر دلهایشان مهر زده و در نتیجه جز شماری اندک (از ایشان) ایمان نمی‌آورند][3]

۲) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کدام یک از شما دیروز از جان مؤمنی با جان خود محافظت کرد؟ علی علیه السلام فرمود: من آن کسم‌ای رسول خدا و با جان خود از جان ثابت بن قیس بن شمّاس انصاری محافظت کردم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: داستان را برای برادرانت بازگو؛ اما اسم آن منافقان نیرنگ باز را آشکار نکن، خداوند شرّ آنان را از شما دور کند و آنان را مهلت دهد تا توبه کنند، امید است که پند گیرند و بترسند. حضرت علی علیه السلام فرمود: در میان مدینه و در بین قبیله بنی فلان در حال رفتن بودم و دورتر روبروی من ثابت بن قیس بود که داشت به چاهی عمیق می‌رسید و در آن جا مردی از منافقان او را پس می‌راند تا در چاه

۱- عنکبوت/ ۲۵.
۲- کافی، ج ۲، ص ۳۸۹ باب وجوه الکفر، ش ۱.
۳- عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۱۳ باب ۱۱، ح ۱۶.

بیاندازد. ثابت باز ایستاد پس آن منافق دوباره او را پس راند و آن مرد متوجه نزدیک شدن من نبود تا به او رسیدم و نزدیک بود که ثابت در چاه بیافتد. از ترس جان ثابت، روا ندیدم با آن منافق درگیر شوم پس خود را در چاه انداختم به این امید که او را بگیرم، نگاه کردم و دریافتم که من زودتر از او به کف چاه رسیده ام. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چرا از او زودتر نرسی؟ حال آن که تو تنومندتر از او هستی و اگر تنومندی تو تنها به خاطر علم اولین و آخرین باشد که در دل توست همان علمی که خداوند آن را به رسول خدا و به تو سپرد، بدون شک سزاوار بود که تو از هر چیزی تنومندتر باشی. داستان تو و ثابت چه شد؟ حضرت علی علیه السلام فرمود: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله به کف چاه رفتم و محکم بر پا ایستادم؛ حال آن که این کار بر من ساده‌تر و سبک‌تر از زمانی بود که آهسته گام بر می‌داشتم. ثابت نزدیک شد و به درون چاه سرازیر گشت. دستانم را به سویش گشودم و او در آغوشم افتاد. از این که از افتادنش به من یا خودش آسیبی برسد می‌ترسیدم اما همانند دسته ریحانی در دستانم قرار گرفت. ناگهان دیدم آن منافق با دو تن دیگر لب چاه ایستاد و به آن دو گفت: یک نفر را هدف گرفتیم و دو نفر را به دست آوردیم. سپس صخره‌ای صد منی آوردند و بر سر ما فرو انداختند. از ترس این که به ثابت نخورد او را در آغوش کشیدم و سر به سینه‌اش نهادم و بر روی او خم شدم. صخره به پشت سرم خورد اما همانند نسیمی که در گرمای شدید بر تنم بوزد نوازشم کرد. سپس صخره دیگری به وزن سیصد من آوردند و بر سر ما فرو انداختند. بر روی ثابت خم شدم و صخره به پشت سرم خورد؛ اما همانند آب خنکی که در روزی بسیار گرم بر تنم بریزم بر بدنم نشست. باز صخره دیگری به وزن پانصد من آوردند؛ در حالی که از بلند کردنش ناتوان بودند و آن را بر زمین می‌غلطاندند. آن را نیز بر سر ما فرو انداختند. بر روی ثابت خم شدم و صخره به پشت سر و کمرم خورد اما همانند جامه‌ای لطیف که بر تن کنم و به آن آرام گیرم بر بدنم نشست. در این هنگام شنیدم که می‌گفتند: اگر علی بن ابی طالب علیه السلام و ابن قیس صد جان هم داشته باشند، هیچ یک از جان هایشان از شرّ این صخره‌ها در امان نخواهد ماند. آن گاه رفتند و خداوند شرّشان را از ما دور کرد. سپس به فرمان خداوند لبه چاه پایین آمد و کف چاه بالا رفت تا به هم رسیدند و با سطح زمین یکی شدند و ما گام برداشتیم و بیرون شدیم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای ابا حسن، خداوند عز و جل آن چنان فضیلت و پاداشی برای تو واجب کرده است که هیچ کس جز خودش نداند. ندا دهنده روز قیامت ندا سر می‌دهد: کجایند دوستداران علی بن ابی طالب؟ در این هنگام مردمی نیکوکار به پا خیزند. به آنها گویند هر که را در این صحرای قیامت می‌خواهید دست گیرید و به بهشت داخل کنید و در میان آن نیکوکاران کسی که کمترین تعداد را شفاعت کند هزار هزار نفر از اهل محشر را نجات دهد. سپس ندا دهنده بار دیگر ندا می‌دهد: بقیه دوستداران علی بن ابی طالب علیه السلام کجایند؟ گروهی در حدّ میانه ایمان برخیزند، به آنها گویند هر چه می‌خواهید از خدای عز و جل درخواست کنید. هر یک از آنان چیزی می‌طلبد و یک صد هزار برابر به او عطا می‌شود. باز ندا دهنده ندا می‌دهد: بقیه دوستداران علی بن ابی طالب علیه السلام کجایند؟ گروهی که در دنیا به خود ستم روا داشته‌اند بر می‌خیزند. ندا آید: کینه توزان علی بن ابی طالب کجایند؟ جمع انبوهی از آنان را می‌آورند. ندا آید: هر هزار تن از این جمع فدای یک تن از این دوست داران علی بن ابی طالب شود تا ایشان به بهشت درآیند و این گونه خداوند عز و جل دوست داران تو را نجات می‌دهد و دشمنانت را فدایی آنان می‌کند. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این شریف ترین فضیلت هاست، دوست دار او، دوست دار خدا و دوستدار رسول خدا و کینه توز او، کینه توز خدا و کینه توز رسول خدا می‌باشد. دوستداران او برترین آفریدگان خدای متعال در میان امّت محمّد هستند. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام فرمود: نگاه کن. علی علیه السلام، عبد الله بن اُبی و هفت تن از یهودیان را دید. حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: ببین که خداوند بر دل‌ها و گوش‌ها و چشم هایشان مهر نهاده است. سپس فرمود: ای علی، تو پس از محمّد رسول خدا، برترین گواه خداوند روی زمین هستی. این همان کلام خداوند متعال است که فرمود: «**خَتَمَ اللّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ**» فرشتگان و رسول خدا صلی الله علیه و آله و برترین آفریده خداوند پس از او علی بن ابی طالب علیه السلام آن پرده را می‌بینند و آنها را از این نشانه می‌شناسند. سپس خداوند متعال فرمود: «**وَلَهُمْ عَذَابٌ عظِيمٌ**»

در آخرت به خاطر کفری که به خدا و محمّد رسول خدا صلی الله علیه و آله ورزیده‌اند[۱].

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الآخِرِ وَمَا هُم بِمُؤْمِنِينَ(۸)»

[و برخی از مردم می‌گویند: ما به خدا و روز بازپسین ایمان آورده‌ایم، ولی گروندگان (راستین) نیستند]

۱) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: وقتی در روز غدیر رسول خدا صلی الله علیه و آله امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام را در آن جایگاه معروف ایستاند، خطاب به مردم فرمود: ای بندگان خدا، نسب مرا بیان کنید: عرض کردند: تو محمّد بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف هستی. سپس فرمود: ای مردم، آیا من از شما بر خودتان أولی نبوده، مولای شما و از شما بر خودتان سزاوارتر نیستم؟ عرض کردند: بله‌ای رسول خدا صلی الله علیه و آله. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به سوی آسمان کرد و سه مرتبه فرمود: خدایا گواه باش که این بنده‌ات چنین گفت و آنها چنین گفتند. سپس فرمود: بدانید هر که من مولای او و از او بر خودش سزاوارتر هستم این علی مولای او و از او بر خودش سزاوارتر است. خدایا، دوستدار او را دوست بدار و دشمن او را دشمن باش. یار او را یاور باش و خوارکننده او را خوار گردان.

سپس فرمود: ای ابوبکر، برخیز و با او در مقام امیر مؤمنان بیعت کن. وی برخاست و چنین کرد. سپس فرمود: ای عمر! برخیز و با او در مقام امیر مؤمنان بیعت کن. وی برخاست و بیعت کرد. بعد از آن به همه آن نه نفر و سپس به سران مهاجرین و انصار فرمود و همه آنها بیعت کردند. از میان آن جمع، عمر بن خطاب برخاست و گفت: مبارک باشد ای پسر ابی طالب. تو مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمن هستی. سپس در حالی که این عهد و پیمان بر آنان گران بود از آن جا بیرون رفته و پراکنده شدند. بعد از آن رویداد، گروهی از سرکشان ستمگر آن قوم، در میان خویش دسیسه چیدند (وگفتند:) اگر در محمد صلی الله علیه و آله شائبه ای وجود داشت (و انتقال ولایت به علی علیه السلام منشأ وحیانی نداشت) محمد

۱- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۱۰۸، ح ۵۷.

صلی الله علیه و آله قطعاً این مقام را به علی علیه السلام نمی سپرد و (در این صورت) آنان (توطئه کنندگان) نیز اجازه نمی دادند علی علیه السلام به این مقام برسد و در این جایگاه بماند.

اما خداوند متعال از دل‌های آنان و آن چه در آن می‌گذشت آگاه بود. آنها نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌آمدند و می‌گفتند: به راستی که علی علیه السلام را نزد خداوند و خود و ما محبوب ترین آفریدگان قرار دادی و او را برای در امان نگاه داشتن ما از حکومت بیدادگران و ستم‌گران کافی دانستی. خداوند متعال می‌دانست آنان در دل خلاف گفته‌هایشان و در سر دسیسه‌ای داشته، راه دشمنی در پیش گرفته‌اند و برآنند تا این مرد شایسته را از این امر کنار زنند. پس خداوند حضرت محمّد صلی الله علیه و آله را از نیت آنها باخبر ساخت و فرمود: ای محمّد! «**وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ**» اوست که تو را فرمان داد تا علی علیه السلام را امام و مهتر و پیشوای امّت گردانی، حال آن که «**وَمَا هُم بِمُؤْمِنِينَ**» یعنی به ولایت علی علیه السلام ایمان ندارند؛ بلکه بر کشتن تو و او تبانی کرده‌اند و خود را آماده کرده‌اند تا اگر شائبه‌ای در تو ببینند از علی علیه السلام سرپیچی کنند.[1]

۲) علی بن ابراهیم: این آیه در باره قوم منافقان که در ظاهر به رسول خدا ایمان آوردند نازل شد. آنها به هنگام دیدار کافران به آنان می‌گفتند: ما با شماییم و به هنگام دیدار مؤمنان به ایشان می‌گفتند: ما ایمان آورده‌ایم. آنها به کافران می‌گفتند: «**إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُونَ**» خدای متعال به آنها چنین پاسخ داد: «**اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ**»[2]

۳) محمّد بن حسن صفار، از ابو جعفر احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از یحیی حلبی، از معلی بن عثمان، از ابو بصیر روایت کرده است که او گفت: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود: حکم بن عتیبه از کسانی است که خداوند در باره آنها فرمود: «**وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الآخِرِ وَمَا هُم بِمُؤْمِنِينَ**» به خدا سوگند اگر شرق و غرب جهان را درنوردند، به دانش دست نمی‌یابند مگر نزد اهل بیت علیهم السلام که جبرئیل برایشان نازل شد.[3] و نیز این حدیث را محمّد بن یعقوب، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از حسین بن

۱- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۱۱۱، ح ۵۸.
۲- بقره / ۱۴ و ۱۵ ؛ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۷.
۳- بصائر الدرجات، ص ۲۸، باب ۶ ، ح ۲.

سعید، از نضر بن سوید به باقی سند و متن حدیث بالا روایت کرده است. [1]

يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ (۹).

[با خدا و مؤمنان نیرنگ می‌بازند ولی جز بر خویشتن نیرنگ نمی‌زنند و نمی‌فهمند]

۱) حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: خبر دسیسه چینی و یاوه گویی و بداندیشی آنها علیه علی علیه السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید. حضرت صلی الله علیه و آله آنها را فراخواند و سرزنش کرد. در تلاش برای اثبات ایمان خود، یکی از آنها عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، به خدا سوگند تاکنون به هیچ بیعتی همچون این بیعت اطمینان نداشته ام. امید دارم که خداوند به خاطر آن دری از قصرهای بهشت را به روی من بگشاید و مرا از برترین ساکنان و مقیمان آن قرار دهد. دیگری عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، تنها پس از این بیعت بود که از راه یافتن خود به بهشت و نجات یافتن از دوزخ اطمینان یافتم و به خدا سوگند در ازای سرباز زدن و روی بر تافتن از این بیعت هیچ عطا و پاداشی مرا خوشحال نمی‌کند، حتی اگر برایم سرتاسر زمین و آسمان را آکنده از مرواریدهای تر و گوهرهای درخشان کنند. دیگری عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، به خدا سوگند پس از این بیعت، شادمانی در جانم، جای هراس را گرفت و امید به بهشت خداوند متعال در دلم پر گشود و اطمینان یافتم که اگر بار گناه تمامی اهل زمین بر دوش من باشد، با این بیعت از همه‌ی آن پاک شده‌ام. سپس بر راستی گفته خود سوگند خورد و به کسی که خلاف آن را به عرض رسول خدا صلی الله علیه و آله رسانده بود لعنت فرستاد. دیگر ستمگران و سرکشان نیز پس از این سه تن، پوزش خواستند و چنین سخنانی گفتند.

خداوند عز و جل به محمّد صلی الله علیه و آله فرمود: «**يُخَادِعُونَ اللَّهَ**» یعنی با سوگند خوردن بر آن چه که خلاف باورشان است، قصد دارند رسول خدا را

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۹۹، کتاب الحجه، ح ۴.

فریب دهند «**وَالَّذِينَ آمَنُوا**» و نیز آنان را که علی بن ابی طالب علیه السلام سرور و مهترشان است. سپس فرمود: «**وَمَا يَخْدَعُونَ إِلاَّ أَنْفُسَهُم**» یعنی نیرنگ آنها تنها به خودشان زیان می‌رساند؛ چرا که خداوند تبارک و تعالی از آنها و یاریشان بی‌نیاز است و اگر نبود فرصتی که حق تعالی به آنها داده است، هرگز یارای گستاخی و گردن کشی نداشتند. «**وَمَا يَشْعُرُونَ**» ماجرا این گونه بود و خداوند پیامبرش را از دورویی و کفرورزی و دروغ گویی آنها آگاه ساخت و فرمان داد تا آنان را در جرگه‌ی ستمکاران و عهد شکنان لعنت گوید؛ لعنتی که در دنیا از آنها جدا نشود و بر زبان بندگان برگزیده‌ی خداوند جاری شود و در آخرت به سخت ترین عذاب خداوند گرفتار آیند.[1]

۲) ابن بابویه، از محمّد بن حسن بن احمد بن ولید، از محمّد بن حسن صفار، از هارون بن مسلم، از مسعدة بن زیاد، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از پدر بزرگوار ایشان روایت کرده است که ایشان فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: فردای قیامت نجات در گرو چیست؟ حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: نجات در گرو این است که با خداوند از در فریب وارد نشوید که خداوند شما را فریب می‌دهد؛ چرا که هر کس با خدا نیرنگ بازی کند، خداوند او را می‌فریبد و ایمانش را از او بر می‌گیرد. پس اگر او می‌فهمید، می‌دانست که خود را فریب داده است. عرض کردند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله چگونه کسی خدا را می‌فریبد؟ فرمود: به فرمان خداوند عز و جل عمل می‌کند، اما در دل نیتی به جز او دارد. پس تقوا پیشه کنید و از ریا بپرهیزید که ریا شرک به خداوند عز و جل است و ریاکار در روز قیامت به چهار نام خوانده شود: ای کافر، ای بدکار، ای حیله‌گر، ای زیان کار عملت بر باد شد و پاداشت از میان رفت و امروز هیچ بهره‌ای نخواهی داشت؛ پس پاداش خود را از کسی که برایش عمل کردی بخواه.[2]

﴿فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُم عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ (۱۰)﴾

[در دلهایشان مرضی است و خدا بر مرضشان افزود و به (سزای) آن چه به

۱- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۱۱۳، ح ۵۹.
۲- معانی الاخبار، ص ۳۴۰، ح ۱.

دروغ می گفتند عذابی دردناک (در پیش) خواهند داشت]

۱) حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: وقتی آنان برای پوزش طلبی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدند، حضرت بزرگ منشانه آن چه در ظاهرشان دید پذیرفت و باطن آنها را به خداوند واگذار نمود؛ آن گاه جبرئیل علیه السلام فرود آمد و فرمود: ای محمّد صلی الله علیه و آله، خداوند علی اعلی بر تو سلام داد و فرمود: ستمکارانی را که در رابطه با علی علیه السلام و پوزش طلبی به خاطر شکستن بیعتشان با او و عذرخواهی به خاطر زمینه چینی برای مخالفت با او نزدت آمده‌اند بیرون آور تا امری شگفت بر آنها آشکار گردد و بدانند خداوند آن چنان علی علیه السلام را گرامی داشته که زمین و آسمان و کوه و دیگر آفریده‌های خود را به فرمان او درآورده است و این گونه او را در جایگاهی نهاده که تو را نهاده است و مقامی بخشیده که تو را بخشیده است و بگذار تا بدانند ولی خدا علی علیه السلام از آنها بی‌نیاز است و آنها از پس دادن تاوان رفتار خود با علی رهایی نمی‌یابند، مگر آن که خداوند بخواهد. خدایی که سامان امور همگان در دست اوست و علی علیه السلام در این راه بنده کوشای اوست و خدایی که حکمت امور نزد اوست و علی علیه السلام بر این اساس، کارگزار او و تحقّق بخش فرامین اوست. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله آن گروه را که در رابطه با علی علیه السلام و پوزش خواهی به خاطر دسیسه چینی علیه او خدمت ایشان آمده بودند خطاب کرد و فرمود تا با ایشان بیرون روند. حضرت صلی الله علیه و آله بر دامنه کوهی در مدینه ایستاد و به علی علیه السلام فرمود: ای علی، خداوند متعال اینان را فرمان داده تا یار و یاور تو باشند و کمر به خدمت تو بندند و در فرمان بری از تو بکوشند؛ پس نفع آنها در این است که از تو پیروی کنند تا در بهشت خدا همچون فرمانروایانی جاوید در ناز و نعمت به سر برند و زیانشان در این است که از تو سرپیچی کنند تا در جهنم خدا تا ابد عذاب کشند. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن گروه فرمود: بدانید اگر از علی اطاعت کنید سعادتمند خواهید شد، و اگر با او مخالفت کنید سیه روز خواهید شد و خداوند او را از شما با آن کس و آن چیز که بزودی خواهید دید بی‌نیاز می‌سازد. حضرت فرمود: ای علی علیه السلام، به شکوه محمّد و خاندان پاکش که تو پس از محمّد سرورشان هستی از خداوند درخواست کن تا این کوه را به هر چه که می‌خواهی تبدیل کند. علی علیه السلام

چنین کرد و کوه سرتاسر نقره شد. سپس کوه‌ها رو به علی علیه السلام چنین زبان گشودند: ای علی، ای جانشین فرستاده پروردگار جهانیان، خداوند ما را برای تو فراهم نمود اگر خواهی ما را در کار خود خرج کن که هر گاه ما را فرا خوانی تو را پاسخ خواهیم داد تا به وسیله ما قصد خود محقّق سازی و خواست خود برآوری. سپس سرتاسر طلا شدند و کلام کوه‌های نقره را باز گفتند. سپس به مشک و عنبر و عبیر و جواهر و یاقوت تبدیل شدند و گفتند: ای اَباحسن، ای برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله، ما در اختیار تو هستیم، هر گاه خواستی ما را فراخوان.

سپس رسول خدا فرمود: ای علی، به حق محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش علیهم السلام که تو پس از محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله سرور ایشانی. از خداوند درخواست کن که این درختانش را به مردانی تا دندان مسلّح و صخره‌هایش را به شیر و پلنگ و افعی تبدیل کند؛ و علی علیه السلام از خداوند چنین خواست. آن گاه، کوه‌ها و دشت‌ها و پستی و بلندی‌های زمین سراسر آکنده از مردانی تا دندان مسلّح شد که ده هزار مرد عادی یارای رویارویی با یک تن از آنها را نداشت و کوه‌ها و دشت‌ها و آن سرزمین‌ها پر از شیر و پلنگ و افعی شد و هر یک ندا دادند: ای علی علیه السلام، ای جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله، خداوند ما را گوش به فرمان تو قرار داد و فرمان داد تا تو را اجابت گوئیم و هر که را به زیردستان ما نهادی بنیادش برافکنیم. هر گاه خواستی ما را فراخوان تا تو را پاسخ دهیم و هر چه خواستی دستور ده تا تو را اطاعت کنیم. ای علی، ای جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله، تو در نظر خدا چنان جایگاه والایی داری که اگر از او بخواهی برایت سرتاسر زمین را به شکلی هم چون قوچ درآورد یا آسمان را بر زمین فرود آورد یا زمین را به سوی آسمان فرا برد، بدون شک چنین خواهد کرد. یا اگر از او درخواست کنی که آب دریاهای شور خود را به آبی گوارا یا سیماب یا خردل یا هر نوع نوشیدنی یا روغن تبدیل کند مسلّماً چنین خواهد کرد. از سرکشی این نافرمانان و سرپیچی این گردن کشان غمگین مباش. گمان کن چنان از صفحه روزگار پاک شده‌اند که گویا هیچ گاه در آن نبوده‌اند و یا آن گاه که در صحنه آخرت قرار گیرند، گویا همیشه در آن بوده‌اند. ای علی علیه السلام، بدان آن کس که آنها را با وجود کفر و بد کاریشان و سر پیچی کردن از فرمان تو مهلت داده است، همان کسی است که به فرعون ذوالاوتاد و نمرود بن کنعان و دیگر

یاغیان مدّعی خدایی مهلت داد، همان گونه که به نافرمان ترین سرکشـان، شـیطان، سرآغاز گمراهی‌ها مهلت داد. نه تو و نه آنان برای ماندن در این سرای گذرا آفریده نشده‌اید؛ بلکه برای سفر به سرای جاودان به دنیا آمده اید و از سـرایی بـه سـرایی دگر خواهید شد. پروردگار تو به این که کسی آنان را سرپرستی کند نیاز نـدارد. او می‌خواهد تو به آنان افتخار دهی و برتری ات را در میانشـان هویـدا سـازی. اگـر پروردگارت می‌خواست هدایتشان می‌کرد، سپس فرمود: دیدن آن صحنه مرضی بـر دل‌هایشان افکند، افزون بر مرضی که از کینه‌ی محمّد صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب علیه السلام بر تن هایشان بود. در این هنگام خداوند متعال فرمود: «**فِـی قُلُوبِهِم مَّرَضٌ**» یعنی در دل‌های آن سرکشان بر ادّعای پیمان شکن به خاطر بیعتـی که با علی علیه السلام از آنان گرفتی. «**فَزَادَهُمُ اللّهُ مَرَضاً**» آن گونه کـه دل‌هایشـان به خاطر آن نشانه‌ها و معجزه‌هایی که نشانشان دادی سرگردان شد. «**وَلَهُـم عَـذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ**» در آن چه که گفتند: ما بر عهد و پیمان خود استواریم.[۱]

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ (۱۱) أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَٰكِن لَّا يَشْعُرُونَ (۱۲)»

[وچون به آنان گفته شود در زمین فساد مکنید، می گویند : ما خـود اصـلاحگریم* بهوش باشید که آنان فسادگرانند لیکن نمی‌فهمند]

۱) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: حضرت امام موسی کـاظم علیه السلام فرمود: آن گاه که به آن ناکثان و بیعت شکنان روز غدیر گفتـه شـد «**لاَ تُفْسِدُواْ فِي الأَرْضِ**» با آشکار کردن پیمان شـکنی خـود در میـان بنـدگان نـاتوان خداوند تا این گونه در دینشان آنان را سردرگم کنید و در آئین و عقایدشان آشـفته خاطرشان سازید «**قَالُواْ إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ**» چرا که ما نه دین محمّد را و نـه هـیچ دین دیگری را باور نداریم و ما از زمره متحیران هستیم و محمّد را با پذیرفتن دیـن و شریعتش در ظاهر خشنود کرده ایم؛ اما در باطن به دنبال خواسته‌های نفس خود هستیم و این گونه از دین محمد صلی الله علیه و آله بهره‌مند می‌شویم و به آسـایش

۱- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۱۱۴، ح ۶۰.

می‌رسیم و خود را از اسارت آزاد می‌سازیم؛ اما از فرمان برداری عموزاده او علی علیه السلام سرباز می‌زنیم. پس اگر دین محمّد صلی الله علیه و آله بر جهان چیره شود، ما از گروندگان آن بودیم؛ و اگر فرمانروایی‌اش از میان برود، از شماتت دشمنانش در امان مانده‌ایم. خداوند عزّ و جل فرمود: «أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ» چرا که آنان به میل خود رفتار می‌کنند، و خداوند متعال پیامبرش را از دورویی آنها آگاه می‌سازد و او هم خود آنان را لعنت می‌کند و هم مسلمانان را امر می‌کند تا لعنتشان کنند. دشمنان مؤمنان نیز به آنها اعتماد نمی‌کنند و با خود می‌گویند همان طور که اینان در میان یاران محمّد نفاق می‌ورزند با ما نیز دورویی می‌کنند؛ پس نه نزد آنها جایگاهی دارند و نه نزد اینان مورد اعتمادند.[1]

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَٰكِنْ لَا يَعْلَمُونَ (۱۳)﴾

[و چون به آنان گفته شود: همان گونه که مردم ایمان آوردند، شما هم ایمان بیاورید می‌گویند: آیا همان گونه که کم خردان ایمان آورده‌اند ایمان بیاوریم؟! هشدار که آنان همان کم‌خردانند، ولی نمی‌دانند]

۱) حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: «وَإِذَا قِيلَ» در باره کسانی است که بیعت شکستند، نیکان مؤمنان هم چون سلمان و مقداد و ابوذر و عمار به آنها گفتند: «آمِنُوا» به رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام که حضرت وی را بر جایگاه خویش نهاد و مقام خویش به او بخشید و تمامی بهره دین و دنیا را در گرو او قرار داد، پس در ظاهر و باطن خود به این پیامبر ایمان آورید و بر امر این امام گردن نهید. «كَمَا آمَنَ النَّاسُ» مردمان مؤمن مانند سلمان و مقداد و ابوذر و عمار «قَالُوا» در جواب، نزد هر کس که می‌رسیدند البته نه نزد مؤمنان، چرا که جرأت نمی‌کردند جواب خود را در مقابل مؤمنان آشکار سازند؛ بلکه نزد دیگر منافقان و یا بیچارگان و مؤمنانی که به آنها در پنهان داشتن کلامشان اعتماد داشتند، این چنین می‌گفتند: «أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ» و منظورشان سلمان

۱– تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۱۱۸، ح ۶۱.

و یاران او بود؛ چرا که ایشان خالصانه دل به علي بسته بودند و گوش به فرمان او سپرده بودند و آشکارا دوستداران او را دوست می‌داشتند و با بد خواهانش دشمنی می‌کردند تا آن جا که وقتی حکومت محمّد صلی الله علیه و آله به سر رسید دشمنان او خون ایشان ریختند و دیگر فرمانروایان و مخالفان محمّد صلی الله علیه و آله هلاکشان کردند. از این رو، منظور منافقان این بود که چون سلمان و یارانش به مخالفت با دشمنان محمّد صلی الله علیه و آله پرداختند، نادان و کم خردند. خداوند عز و جل فرمود: «أَلا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِن لاَّ يَعْلَمُونَ» سبک مغزان و سست اندیشه گانی که در کار محمّد صلی الله علیه و آله به دیده حق نمی‌نگرند تا پیامبری او را درک کنند و دریابند که او به راستی و برحق خیر دین و دنیا را در گرو علی علیه السلام نهاده است. آنان چون در نشانه‌های آشکار خداوند نمی‌اندیشند، نادان می‌مانند و در بیم از محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان او و نیز در هراس از دشمنان ایشان به سر خواهند برد و به این باور نمی‌رسند که این اندیشه درهم خواهد شکست و آنها به همراهش هلاک خواهند شد. از این رو تنها اینان کم خردند و بس؛ چرا که به سبب این دورویی نه از مهر محمّد صلی الله علیه و آله و مؤمنان بهره‌مند می‌شوند و نه در دل یهودیان و دیگر کفرپیشگان جایی می‌یابند. اینان نزد محمّد صلی الله علیه و آله از ولایت او و برادرش علی علیه السلام و دشمنی با دشمنان ایشان دم می‌زنند و نزد یهودیان و ناصبی‌ها از دشمنی با محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام سخن می‌گویند.[1]

«وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ (۱۴) اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (۱۵)»

[و چون با کساني که ایمان آورده‌اند برخورد کنند، می‌گویند: ایمان آوردیم و چون با شیطانهای خود خلوت کنند، می‌گویند: در حقیقت ما با شماییم ما فقط (آنان را) ریشخند می‌کنیم * خدا (است که) ریشخندشان می‌کند و آنان را در طغیانشان فرو می‌گذارد تا سرگردان شوند]

۱- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۱۱۸، ح ۶۲.

حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: هنگامی که بیعت شکنان و دسیسه پردازان یعنی «الَّذِینَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا» همچون ایمان شما، به قصد مخالفت با علی علیه السلام و کنار زدن او از امر خلافت، با مؤمنانی همچون سلمان و مقداد و ابوذر و عمار رویاروی می شدند، به ایشان می‌گفتند: ما نیز همان گونه که شما ایمان آورده اید، به محمّد صلی الله علیه و آله ایمان آورده ایم و به دعوت او برای بیعت با علی و تأیید برتری وی گردن نهاده ایم و بر فرمان او سر فرود آورده‌ایم.اولی و دومی و سومی تا نهمی آنان هر گاه در راه خود با سلمان و یارانش روبرو می‌شدند، از آنها احساس تنفر کرده و دوری می جستند و می‌گفتند: اینان پیروان آن دو جادوگر سبک سرند و منظورشان محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام بود. سپس به یکدیگر می‌گفتند: مراقب باشید، مبادا اینان در لغزش‌های زبانتان چیزی از انکار گفته‌های محمّد صلی الله علیه و آله در باره علی علیه السلام بشنوند؛ چرا که نزد آنها سخن چینی کرده موجب هلاک شدنتان می‌شوند. اولی گفت: بنگرید تا چگونه آنان را به ریشخند می‌گیرم و شرّشان را از سرتان کم می‌کنم. سپس به سلمان و یارانش نزدیک شد و گفت: سلام بر سلمان بن اسلام، کسی که سرور مردمان، محمّد صلی الله علیه و آله در باره‌اش فرمود: اگر دین به ثریا آویخته باشد مردانی از فارس به آن دست خواهند یافت و این مرد بهترین آنان است و منظور حضرت تو بودی. نیز فرمود: سلمان از ما اهل بیت است و این گونه تو را همتای جبرئیل کرد. فرشته‌ای که در روز عباء به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: من نیز از شمایم و حضرت فرمود: تو نیز از مایی. پس جبرئیل به سوی عرشیان فراز شد و با افتخار به آسمانیان گفت: خوشا به حالم که من از اهل بیت محمّد رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم. سپس به مقداد رو کرد و گفت: و سلام بر توای مقداد، تو کسی هستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره‌ات به علی علیه السلام فرمود: ای علی مقداد برادر تو در دین و همانند توست. او چنان به تو مهر می‌ورزد و کینه‌ی دشمنانت در دل دارد و دوستانت را دوست می‌دارد که گویی پاره‌ای از تن توست؛ اما مهر فرشتگان آسمان و پرده نشینان غیب به تو بیش از مهری است که تو به علی علیه السلام می‌ورزی و کینه آنان از دشمنانت بیش از کینه‌ای است که تو از دشمنان علی علیه السلام در دل داری. خوشا به حالت و خوشا به سعادتت. سپس به ابوذر گفت: سلام بر توای

ابوذر، تو کسی هستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره‌ات فرمود: در هیچ کجای زمین خاکی و آسمان سبز راستگوتر از ابوذر وجود ندارد؛ و چون از حضرت پرسیدند: به چه خاطر خداوند متعال او را این چنین برتری داد و بزرگی بخشید؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از آن جا که او علی علیه السلام برادر رسول خدا را برتر می‌شمرد و در همه حال زبان به ستودنش می‌گشود و به بدخواهان و دشمنانش کینه می‌ورزید و دوستی دوستان و دوستدارانش را در دل می‌پروراند. پس خداوند عز و جل او را در کنار برترین ساکنان بهشت جای خواهد داد و در آن جا چنان جمعی را از کنیزان و خادمان و بچه‌های آنان بر خدمت او خواهد گماشت که تنها خود شمار آنها را داند. سپس به عمار بن یاسر گفت: سلام بر توای عمار که گرچه در رفاه و آسایشی و در انجام عبادات واجب و عبادات در عرف و دیگر عبادت‌ها تن خود به رنج نمی‌اندازی، اما به ولایت برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله به مقامی فراز آمده‌ای که آن که روز و شب بدن خود را رنجور می‌دارد و شب‌ها بیدار و روزها روزه است و مال خود را بذل و بخشش می‌کند، هر چند تمامی اموال دنیا را داشته باشد، به مقام تو نمی‌رسد. درود بر تو که رسول خدا صلی الله علیه و آله در خیرخواهی برادرش علی علیه السلام و در نبرد با بدخواهانش آن چنان شایسته‌ات دید که از کشته شدنت در راه محبّت او و از محشور شدنت در زمره برترین یاران او در روز قیامت خبر داد.

از خداوند توفیق کرداری همچون کردار تو و یارانت خواستارم. شمایی که در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و برادرش علی ولی خدا علیه السلام کوشیدید و برای بدخواهانش دشمنی ستیزه‌جو و برای دوستانش یار و همراهی خیرخواه بودید. خداوند روز دیدار شما را روز نیک بختی ما رقم زند. در آخر سلمان و یارانش بنا به فرمان خدای متعال ظاهر آنها را پذیرفتند و از کنار آنان گذشتند. آن منافق، از یاران خود پرسید: دیدید که چگونه آنان را ریشخند کردم و چگونه شر و دشمنی آنان را از سر خود و شما کم کردم، به نظر شما چگونه بود؟ آنان به او پاسخ دادند: شکی نیست که ما را به خوبی آسوده داشتی، تا زمانی که تو در قید حیات باشی، گزندی به ما نرسد. او گفت: رفتار شما نیز با آنان بایست چنین باشد تا روزی که فرصتی دست دهد؛ چرا که دانا مرد هوشمند، جام غم سرکشیده، سکوت می‌کند تا روزی که فرصتی برایش فراهم شود. آن گاه نزد یاران

منافق خود بازگشتند، یاغیانی که همچون خودشان آن چه را که پیامبر صلی الله علیه و آله از جانب خدای متعال در برتری امیر مؤمنان و امامت ایشان بر تمامی مکلّفان در دین بیان می‌فرمود، دروغ می‌انگاشتند.

«**قَالُواْ** – به آنها- **إِنَّا مَعَكُمْ**» در دسیسه‌ای که پیش گرفته اید تا اگر در محمد صلی الله علیه و آله شائبه ای وجود داشته باشد، علی علیه السلام را از این امر «خلافت» کنار زنید.

اگر می‌بینید و می‌شنوید که آنان را می‌ستائیم و در چاپلوسی آنها قدم پیش می‌گذاریم باور نکنید و هراسان نشوید «**إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُونَ**» به آنها. پس خداوند عز و جل فرمود: ای محمّد «**اللّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ**» و سزای ریشخندشان را در دنیا و آخرت خواهد داد. «**وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ**» به آنها مهلت می‌دهد و با لطف خویش با آنها می‌سازد؛ پس اگر دعوت او را به توبه پاسخ دهند، آنها را ببخشاید. حال آن که آنان «**يَعْمَهُونَ**» دست از کردار نکوهیده خود بر نمی‌دارند و آزار رساندن به محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را که درود خداوند بر ایشان باد ترک نمی‌کنند وهر اذیت و آزاری که در توانشان باشد در حق آن دو بزرگوار انجام می دهند.

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: و اما این که خداوند آنها را در دنیا ریشخند می‌کند، از آن جا که آنها در ظاهر، دین خدا را پذیرفته و از آن فرمان می‌برند، خداوند با آنان بر اساس ظاهر احکام دین برخورد می‌کند. اما به رسول خود صلی الله علیه و آله فرمان می‌دهد که آنها را لعنت کند و با آنان به کنایه سخن گوید و رفتار کند تا مؤمنان بی ریا مراد حضرت را از این رفتار دریابند.

و اما این که خداوند آنها را در آخرت ریشخند می‌کند، پس از آن که خداوند عز و جل آنان را در سرای لعن و پستی جای داد و به شگفت ترین گونه‌های عذاب مجازاتشان کرد و نیز مؤمنان را در بهشت و در حضور محمّد صلی الله علیه و آله برگزیده پادشاه داور حاضر نمود، آن منافقان را که در دنیا مؤمنان را به ریشخند می‌گرفتند، در پیش چشم مؤمنان در خواهد آورد تا بنگرند چگونه این دورویان در شگفت ترین لعنت‌ها و خیره ساز ترین شکنجه‌ها گرفتار شده‌اند. در آن جا مؤمنان از شماتت منافقان، غرق در لذت و شادمانی خواهند شد و نیز در نعمت‌های بهشت خداوند در سرور و شادی به سر خواهند برد. مؤمنان آن سیاه

بختان را با نام‌ها و صفت هایشان در چند گروه خواهند شناخت. برخی به زیر دندان‌های مارهایی تنومند، دریده می‌شوند و گروهی به زیر شلاق‌ها و گرزها و پتک‌های فرشتگان عذاب چنان سرکوب شوند که عذابشان دوچندان و زجر و اندوهشان افزون گردد. برخی دگر به دریاهای جوشان دوزخ افکنده شده، غرق گردند و گروهی دگر به دست فرشتگان عذاب در میان چرک و خونابه شکنجه شوند و عده‌ای دگر به گونه‌هایی دیگر از عذاب دوزخ، دچار گردند. آن گاه کافران و منافقان دیده باز کنند، کسانی را می‌بینند که در دنیا آنها را به خاطر باور به ولایت محمّد صلی الله علیه و آله و علی و خاندان ایشان علیهم السلام به ریشخند می‌گرفته‌اند. مؤمنانی که برخی بر فرش‌های بهشتی خوش آرمیده‌اند و گروهی در میان میوه‌های بهشتی، خوش می‌خورند و برخی در اتاق‌ها و گردشگاههای بهشتی خوش می‌گذرانند. در آن جا جمع انبوهی از خدمتگزاران گرداگرد ایشان می‌چرخند و پریان سیاه چشم و کنیزان و خادمان و نوکران و غلامان در خدمتشان می‌ایستند و فرشتگان خدای عز و جل، از سوی پروردگارشان با هدایا و دهش‌ها و شگفت‌ترین تحفه‌ها و پیشکش‌ها وارد می‌شوند و لطف خداوند را برای ایشان به ارمغان آورده می‌گویند: «سَلَامٌ عَلَيْكُم بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ» [درود بر شما به (پاداش) آن چه صبر کردید؛ راستی چه نیکوست فرجام آن سرای.][1]

آن مؤمنان از جایگاه والای خود به آن کافران و منافقان فرو نگرند و گویند: ای فلان کس وای فلان کس و ای فلان کس و آنها را به اسم این چنین ندا دهند: در سرای ننگ و رسوایی خود چگونه به سر می‌برید؟ بیایید درهای بهشت را به سویتان بگشاییم تا از این عذاب برهید و در شادی نعمت‌های بهشتی به ما بپیوندید. آنها پاسخ دهند: وای از چنین درد و عذابی که در این جا به آن گرفتاریم. مؤمنان گویند: به این درها بنگرید. آنها چشم به درهای گشوده بهشت اندازند و گمان برند این درها به سوی دوزخ عذاب آور آنها باز شده و می‌توانند از آن جا به سوی بهشت رهایی یابند؛به همین خاطر، گریزان شروع به شنا در آب‌های جوشان می‌کنند و در فرار از دست فرشتگان عذاب می‌کوشند، اما شکنجه گران دنبالشان می‌کنند و آنها را به زیر گرز و پتک و شلاق می‌گیرند. همچنان بر آنها چنین

۱- رعد/ ۲۴.

می‌گذرد و عذاب‌ها بر سرشان فرود می‌آید تا سرانجام به آن درها می‌رسند؛ اما به ناگاه آن درها به رویشان آوار می‌شود. شکنجه گران سر رسیده با گرزهای خود آنها را به درون می‌غلتانند و به سوی دوزخ باز می‌گردانند. در آن دم، مؤمنان در نشیمن گاه‌های خود بر فرش‌ها آرمیده‌اند و اینان را به خنده و ریشخند می‌گیرند؛ و این همان کلام خداوند عز و جل است: «**اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ**» و نیز «فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُواْ مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ عَلَى الْأَرَائِكِ يَنظُرُونَ» [(ولی) امروز مؤمنانند که بر کافران خنده می‌زنند، بر تختها(ی خود نشسته) نظاره می‌کنند].[1]

۲) ابن شهرآشوب از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: این آیه در باره سه تن نازل شد. آنان وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دست امیر مؤمنان را به ولایت برافراشت، در ظاهر ایمان آورده خوشحال شدند و چون با دشمنان امیر مؤمنان علی علیه السلام به خلوت درآمدند «**قَالُواْ إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُونَ**»[2]

۳) و از تفسیر الهذیل و مقاتل از محمّد بن حنفیه در خبری طولانی: «**إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُونَ**» یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام را، پس خداوند متعال فرمود: «**اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ**» یعنی در آخرت سزای عمل آنان را به خاطر ریشخند کردن امیر مؤمنان علیه السلام می‌دهد.

۴) ابن عباس گفت: چون روز قیامت فرا رسد خدای متعال به بندگان خویش فرمان می‌دهد که از صراط عبور کنند. مؤمنان به بهشت راه می‌یابند و منافقان در دوزخ فرو افتند. آن گاه خداوند متعال به دوزخ بان دستور می‌دهد تا منافقان را در دوزخ به ریشخند گیرد. دوزخ بان، دری را در دوزخ به روی بهشت می‌گشاید و آنان را چنین ندا می‌دهد: ای قوم منافقان، بیایید، بیایید و از جهنم به بهشت فراز شوید. منافقان هفتاد پاییز در دریاهای دوزخ شنا کنند تا این که به آن در رسیده در صدد بیرون شدن برآیند. ناگاه دوزخ‌بان آن در را به رویشان می‌بندد و دری دیگر در جایی دگر رو به بهشت بر ایشان می‌گشاید و می‌گوید: از این در به سوی بهشت بیرون روید و آنها همچون بار نخست شناکنان به آن سو روانه شوند. وقتی به آن

۱- مطففین/ ۳۴ و ۳۵. تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۱۴۰، ح ۶۳.
۲- مناقب، ج ۳، ص ۹۴.

جا می‌رسند آن در نیز به رویشان بسته می‌شود و دری دیگر در جایی دگر گشوده می‌گردد و این عذاب تا ابد ادامه یابد.[1]

۵) ابن بابویه، از محمّد بن ابراهیم بن احمد بن یونس معاذی، از احمد بن محمّد بن سعید کوفی همدانی، از علی بن حسن بن فضال، از پدرش روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام رضا علیه السلام در باره کلام خداوند عز و جل «**اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ**» پرسیدم، ایشان فرمود: خداوند تبارک و تعالی ریشخند نمی‌کند، اما سزای ریشخند آنان را می‌دهد.[2]

۶) علی بن ابراهیم گفت: «**وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ**» یعنی آنان را به حال خود می‌گذارد.[3]

«أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ (۱۶)»

[همین کسانند که گمراهی را به (بهای) هدایت خریدند، در نتیجه داد و ستدشان سود(ی به بار) نیاورد و هدایت یافته نبودند]

۱) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: «**أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ**» دین خدا را فروختند و به جایش کفر به خدا را گرفتند «**فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ**» یعنی در آخرت در این تجارت سودی نکرده‌اند؛ چرا که آنها آتش دوزخ و گونه‌های عذاب آن را با فروختن بهشت خریده‌اند، بهشتی که اگر ایمان می‌آوردند برایشان فراهم بود «**وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ**» به سوی راستی و درستی.[4]

۲) علی بن ابراهیم: گمراهی در این جا سرگردانی است و هدایت آشکاری، آنان سرگردانی و گمراهی را به جای هدایت و آشکاری برگزیدند؛ پس خداوند در باره آنها مثالی زد.[5]

۱- مناقب ابن شهر آشوب ج ۳، ص ۹۴.
۲- توحید، ص ۱۶۳، ح ۱.
۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۷.
۴- تفسیر منسوب امام حسن عسکری (ع)، ص ۱۲۵، ح ۶۴.
۵- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۷.

«مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ (۱۷) صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ (۱۸)».

[مثل آنان همچون مثل کسانی است که آتشی افروختند و چون پیرامون آنان را روشنایی داد خدا نورشان را برد و در میان تاریکی‌هایی که نمی‌بینند رهایشان کرد* کرند، لالند، کورند؛ بنابراین به راه نمی‌آیند]

۱) حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: مثل آن منافقان «**كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا**» تا به نور آن اطرافش را بنگرد؛ ولی چون دیده به پیرامون خود بگشاید، خداوند آن نور را با فرستادن باد یا بارانی خاموش کند. این مثلی است که حال آن منافقان را ماند. آن گاه که خداوند والا مرتبه از آنان در ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام بیعت گرفت، در ظاهر گواهی دادند و گفتند: هیچ خدایی به جز الله نیست؛ یگانه است و هیچ همتایی ندارد و محمّد، بنده و فرستاده اوست و علی، ولی و وارث و خلیفه او در میان امّت او و قاضی دین او و تحقّق بخش وعده‌های اوست و در اداره امور بندگانش، جانشین اوست. پس بر این اساس، میراث‌ها به میراث بران رساند و پیمان زناشویی میان مؤمنان بنا نهد. آنها نیز به سبب اداره امورشان از او فرمان برند و در دفاع از او نیک بکوشند و او را برادر خویش دانسته، از هر آن چه خود را در برابر آن محفوظ می‌دارند، او را نیز حفاظت کنند و در این راه امر او به گوش جان شنوند. آنها به ظاهر پذیرا شدند و چون مرگ فرا رسد، در حکم پروردگار جهانیان گرفتار شوند. در آن دم خداوندی که هیچ سرّی بر او پوشیده نیست آنان را به سبب کفر پنهان در باطنشان عذاب دهد و این همان دمی است که نور آنان از میان می‌رود و در تاریکی عذاب خدا و سیاهی احکام عذاب آخرت درآمده، هیچ راه خروجی از آن نمی‌بینند و هیچ راه فرار استواری در آن نمی‌یابند. سپس خداوند فرمود: «**صُمٌّ**» یعنی در عذاب آخرت کر و «**بُكْمٌ**» در میان شعله‌های آتش دوزخ لال و «**عُمْيٌ**» کور شوند و این همانند دیگر کلام حق تعالی است: «وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى» [و روز رستاخیز او را نابینا محشور می‌کنیم][1] و نیز «**وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى وُجُوهِهِمْ عُمْيًا وَبُكْمًا**

۱- طه/ ۱۲۴.

وَصُمًّا مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيراً» [و روز قیامت، آنها را کور و لال و کر، به روی چهره‌شان درافتاده برخواهیم انگیخت؛ جایگاهشان دوزخ است، هر بار که آتش آن فرو نشیند شراره‌ای (تازه) برایشان می‌افزاییم].[1]

۲) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام، از پدرشان علیه السلام از جدّشان علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرد که ایشان فرمود: هر بنده یا امّتی به بیعت با امیر مؤمنان علیه السلام وانمود کند و در درون خویش آن را بشکند و با او دورویی ورزد، در آن هنگام که فرشته مرگ بیاید تا جانش را بستاند، شیطان و یاورانش نزد او نمایان شوند و آتش دوزخ و شکنجه‌های گوناگون آن پیش چشم و قلب او و به زیر نشیمن‌گاه او با همه سختی‌های خود آشکار شوند. حال اگر او به علی علیه السلام ایمان آورده بود و به بیعت با او وفا کرده بود، بهشت و سراهای آن نزدش جلوه گر می‌شد. آن گاه فرشته عذاب به او گوید: بنگر بهشتی را که هیچ کس جز پروردگار جهانیان، مرتبه آرامش و شکوه و شادی آن را در نمی‌یابد. اگر بر پیمان خود در ولایت برادر محمّد صلی الله علیه و آله استوار مانده بودی، اکنون برایت فراهم بود و در روز داوری و جزا، سرنوشتت به سوی آن رقم می‌خورد. لیک تو پیمان شکستی و سرپیچیدی. پس آتش دوزخ و عذاب‌های گوناگون آن با شکنجه گران پتک در دست و افعی‌های دهان گشوده و عقرب‌های دم برافراشته و درندگان چنگال برآهیخته و دیگر گونه‌های عذاب دوزخ سهم و سرنوشت توست. او گوید: «يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا» [ای کاش با پیامبر راهی برمی‌گرفتم][2] و از فرمان او پیروی می‌کردم و به ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام که بر من واجبش شمرد پایبند بودم.[3]

۳) محمّد بن یعقوب، از ابن محمد، از علی بن عباس، از علی بن حماد، از عمرو بن شمر، از جابر، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان در تفسیر کلام خدای عز و جل «كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَاراً فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ» فرمود: همچون نورافشانی خورشید، نور محمّد صلی الله علیه و آله زمین را روشن کرد. خداوند خورشید را مثلی برای محمّد صلی الله علیه و آله و ماه را مثلی

۱- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۱۳۰، ح ۶۵، اسراء/ ۹۷.
۲- فرقان/ ۲۷.
۳- تفسیر منسوب به امام عسکری (ع)، ص ۱۳۱، ح ۶۶.

برای جانشین وی برشمرد و فرمود «هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُوراً» [اوست کسی که خورشید را روشنایی بخشید و ماه را تابان کرد][1] و نیز «وَآيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ» [و نشانه‌ای (دیگر) برای آنها شب است که روز را (مانند پوست) از آن برمی‌کنیم و بناگاه آنان در تاریکی فرو می‌روند][2] و نیز «ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ» یعنی چون محمّد صلی الله علیه و آله درگذشت و تاریکی پدیدار شد آنان برتری اهل بیت وی علیهم السلام را ندیدند و در نیافتند؛ از این رو خداوند عز و جل می‌فرماید: «وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَسْمَعُوا وَتَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ» [و اگر آنها را به (راه) هدایت فرا خوانید نمی‌شنوند و آنها را می‌بینی که به سوی تو می‌نگرند در حالی که نمی‌بینند]. [3]

۴) ابن بابویه، از محمّد بن احمد سنانی (رض)، از محمّد بن ابی عبد الله کوفی، از سهل بن زیاد آدمی، از عبدالعظیم بن عبد الله حسنی (رض)، از ابراهیم بن ابی محمود روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام رضا علیه السلام در باره کلام خداوند متعال: «تَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ» پرسیدم، ایشان فرمود: خداوند تبارک و تعالی بر خلاف آفریدگان خود که به ترک کردن و واگذاشتن توصیف می‌شوند، به این صفت وصف نمی‌گردد؛ اما هر گاه بداند که این کفرپیشگان از کفر و گمراهی خود باز نمی‌گردند لطف و یاری خود را از آنها باز می‌دارد و آنان را به اختیار خودشان وا می‌گذارد.[4]

۵) علی بن ابراهیم در باره کلام خداوند متعال «صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ» می‌گوید: کر کسی است که نمی‌شنود و لال کسی است که گنگ از مادر زاییده شود و کور کسی است که بینا باشد سپس نابینا شود.[5]

«أَوْ كَصَيِّبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ

۱- یونس/ ۵.
۲- یس/ ۳۷.
۳- کافی، ج ۸، ص ۲۵۵، ح ۵۷۴ اعراف/ ۱۹۸.
۴- عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۱، ص ۱۱۳، باب ۱۱، ح ۱۶.
۵- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۷.

الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ (۱۹) يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَلَوْ شَاءَ اللهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۰)﴾

[چون (کسانی که در معرض) رگباری از آسمان که در آن تاریکیها و رعد و برقی است (قرار گرفته‌اند) از (نهیب) آذرخش (و) بیم مرگ، سر انگشتان خود را در گوشهایشان نهند، ولی خدا بر کافران احاطه دارد* نزدیک است که برق چشمانشان را برباید هر گاه که بر آنان روشنی بخشد، در آن گام زنند؛ و چون راهشان را تاریک کند، (بر جای خود) بایستند؛ و اگر خدا می‌خواست، شنوایی و بینایی‌شان را برمی‌گرفت که خدا بر همه چیز تواناست]

۱) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: سپس خدای عز و جل برای منافقان مثالی دیگر زد و فرمود: مثل آن چه که این قرآن در خطاب به منافقان بیان می‌کند، قرآنی که بر تو ای محمّد صلی الله علیه و آله! نازل شده و بیانگر یگانگی خداوند متعال بوده، پیامبری تو را آشکار ساخته و در اثبات شایستگی برادرت علی بن ابی طالب علیه السلام برای جایگاهی که تو او را در آن ایستاندی و محلّی که تو او را در آن فرود آوردی و مقامی که تو او را بدان فراز داشتی و حکومتی که تو او را بدان گماردی، دلایلی برجسته به دست داده است؛ **«كَصَيِّبٍ مِّنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ»** حق تعالی فرمود: ای محمّد صلی الله علیه و آله همان طور که در این باران چیزهایی وجود دارد که هر کس به آن دچار گردد هراسان شود، آنان نیز به خاطر سرباز زدن از بیعت با علی و ترس از این که تو ای محمّد! به دورویی آنان پی ببری همانند همان کسی هستند که در این باران و رعد و برق گرفتار آید؛ همان طور که او از ترس این که رعد، قلبش را از جای برکند یا برق، آذرخشش را بر او فرود آورد به خویش می‌لرزد، آنان نیز در هراسند که تو ای محمّد، به کفرورزی آنان پی ببری و این، به کشته شدن و ریشه کن شدن آنها بیانجامد. **«يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِم مِّنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ»** همانند آن کسانی که به رعد و برق دچار گشته، انگشت‌های خود را در گوش‌هایشان فرو می‌کنند تا صدای رعد، قلب آنان را از جای نکند، آنان نیز انگشت‌هایشان را در گوش‌هایشان فرو می‌کنند در آن هنگام که می‌شنوند تو با آگاهی از حال آنان،

بیعت شکنان را لعنت کرده تهدید می‌نمایی. «**يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِم مِّنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ**» تا لعنت و تهدید تو را نشنوند، مبادا که رنگ رخسارشان دگرگون شود و یاران تو از آن نشانه دریابند که مراد از لعنت و تهدید تو هم اینان هستند؛ چرا که دگرگونی و آشفتگی در چهره آنها چنین بنمایاند و این گونه اتهام آنان شدت یابد و از هلاک شدن به دست تو و فرمان تو بدین خاطر امان نیابند. سپس حق تعالی فرمود: «**وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ**» او بر آنها چیره است و اگر بخواهد دورویی منافقان آن جمع را برایت آشکار می‌گرداند و اسرارشان را برایت فاش می‌کند و فرمان کشتن آنان را به تو می‌دهد. سپس فرمود: «**يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ**» و این مثل مردمانی است که به برق آسمان گرفتار شدند؛ اما دیدگانشان را از آن برنگرفتند و چهره‌هایشان را از آن نپوشاندند تا بلکه چشمانشان از درخشش آن در امان ماند و نه تنها به راه رهایی خود از نور آن برق نگاه نکردند، بلکه در آن برق نگریستند، پس نزدیک بود که برق چشم‌هایشان را برباید. آن منافقان نیز گر چه آیات محکم قرآن در پیش رویشان قرار دارد و بر پیامبری تو گواه است و راستی و درستی تو را در منصوب کردن برادرت علی علیه السلام به امامت، آشکار می‌سازد و اگر چه معجزه‌هایی که از توای محمّد صلی الله علیه و آله، و از برادرت علی علیه السلام می‌بینند، پیش چشمشان قرار دارد و گواهی است بر این که امر تو و امر او حقیقتی است که هیچ تردیدی در آن راه ندارد؛ با این همه در دلایل و نشانه‌هایی که از قرآن و از تو و از برادرت علی بن ابی طالب علیه السلام می‌بینند نمی‌اندیشند. پس نزدیک باشد که در باره حجت‌های تو از راه حق به دور افتند و این چنین هر آن عمل دگری که با آگاهی انجام داده‌اند، نیز باطل شود. چه، هر کس تنها از یک حق سرباز زند این انکار او را به سرباز زدن از هر حق دیگری بکشاند. از این رو آن که از یک حق سرباز زند، دیگر حقوقی که بر اوست نیز رو به باطل شدن گذارد؛ درست همانند آن کس که به جرم خورشید بنگرد و این چنین نور دیده‌اش از میان رود. سپس فرمود «**كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُم مَّشَوْا فِيهِ**» هر گاه آن چه که به حجت بودنش باور دارند پدید آید در راه آن گام بگذارند؛ یعنی در آن استوار گردند. آنان اگر اسبهایشان مادینه آورند و زنانشان پسر زایند و نخل‌هایشان پربار گردد و محصول کشتزارهاشان زیاد شود و تجارتشان رونق یابد و شیر در پستان‌هایشان فزونی یابد، می‌گویند: شاید این به

برکت بیعت ما با علی علیه السلام باشد. او مردی خوش اقبال و مورد عنایت است. از این رو سزاوار است که در ظاهر از او پیروی کنیم تا در سایه بخت او به سر بریم. «وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُواْ» یعنی هر گاه اسب‌هایشان نرینه آورند و زنانشان دختر زایند و در تجارت خود سودی نکنند و نخل‌هایشان پربار نگردد و محصول کشتزارهاشان زیاد نشود به پا خیزند و گویند: این از بد شگونی بیعتی است که با علی علیه السلام بسته ایم و باوری که به محمّد صلی الله علیه و آله آورده‌ایم. این همانند کلام خداوند عزّ و جل است: ای محمّد، «وَإِن تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُواْ هَذِهِ مِنْ عِندِ اللّهِ وَإِن تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُواْ هَذِهِ مِنْ عِندِكَ» [اگر (پیشامد) خوبی به آنان برسد می‌گویند: این از جانب خداست و چون صدمه‌ای به ایشان برسد می‌گویند: این از طرف توست][1] خدای متعال فرمود: «قُلْ كُلًّ مِّنْ عِندِ اللّهِ» [بگو همه از جانب خداست][2] و برآمده از حکم کارآمد او و قضای اوست و به خاطر بد یمنی و خوش یمنی من نیست. سپس خداوند عز و جل فرمود: «وَلَوْ شَاءَ اللّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ» تا نتوانند از پایدار ماندن کفرشان نسبت به تو و یاران مؤمنت جلوگیری کنند و این چنین ریختن خونشان واجب شود. «إِنَّ اللَّه عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» و هیچ چیز او را به ستوه نمی‌آورد.[3]

۲) علی بن ابراهیم گفت: کلام حق تعالی «أَوْ كَصَيِّبٍ مِّنَ السَّمَاءِ» یعنی همانند باران و این مثل کفار است و فرموده او: «يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ» یعنی نابینا می‌کنند.[4]

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُواْ رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۲۱)».

[ای مردم! پروردگارتان را که شما و کسانی را که پیش از شما بوده‌اند آفریده است، پرستش کنید، باشد که به تقوا گرایید]

۱) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نقل فرمود که حضرت امام سجاد

۱- نساء/ ۷۸.
۲- نساء/ ۷۸.
۳- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۱۳۲، ح ۶۷.
۴- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۷.

علیه السلام در باره کلام خداوند متعال «یَا أَیُّهَا النَّاسُ» فرمود: یعنی فرزندان حضرت آدم که اطاعت از فرامین دین خدا برایشان واجب شده «اعْبُدُواْ رَبَّکُمُ» از فرمانی که پروردگارتان به شما داده پیروی کنید و باور داشته باشید که هیچ خدایی به جز الله نیست، یگانه است و هیچ همتایی ندارد و مثل و مانندی برایش نباشد. دادگری است که ستم نکند و بخشنده ایست که بخل نورزد و بردباری است که شتاب نکند و دانایی است که سخن بیهوده نراند و نیز محمّد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده‌ی اوست و خاندان محمّد صلی الله علیه و آله در میان خاندان دیگر پیامبران، بهترین است و علی علیه السلام در میان خاندان محمّد صلی الله علیه و آله بهترین است و یاران مؤمن محمّد صلی الله علیه و آله، در میان یاران دیگر پیامبران بهترین و امّت محمّد صلی الله علیه و آله در میان امت‌های دیگر پیامبران، بهترین هستند. سپس خدای عز و جل فرمود: «الَّذِی خَلَقَکُمْ»، او را بپرستید که شما را از نطفه‌ای برساخته از آبی پست و بی‌مقدار آفرید و تا مدتی معین آن نطفه را در جایگاهی استوار قرار داد و سرنوشت آن را رقم زد و بر این کار توانا آمد. به راستی که پروردگار جهانیان چه نیک تواناست. و فرمود: «اعْبُدُواْ رَبَّکُمُ الَّذِی خَلَقَکُمْ وَالَّذِینَ مِن قَبْلِکُمْ» یعنی او را با بزرگداشت محمد صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب علیه السلام بپرستید «الَّذِی خَلَقَکُمْ» تک تک شما را جان داد و سپس آراسته نمود و به بهترین صورت شکل بخشید. سپس خدای عز و جل فرمود: «وَالَّذِینَ مِن قَبْلِکُمْ» خداوند همه‌ی گونه‌های مردمان پیش از شما را آفرید «لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ» این کلام خداوند دو وجه دارد: یکی این که یعنی خداوند پیشینیان شما را آفریده باشد که پرهیزکار گردید یعنی تقوا پیشه کنید، همانند دیگر کلام خدای عز و جل «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِیَعْبُدُونِ» [جن و انس را نیافریدم جز برای آن که مرا بپرستند][1] و دوم این که یعنی کسی را که شما را و پیشینیان شما را آفرید بپرستید، باشد که پرهیزکار گردید. یعنی او را بپرستید باشد که از آتش دوزخ پروا پیشه کنید. این امید بخشی از سوی خداوند واجب است؛ چرا که او بزرگوارتر از آن است که بنده‌اش را بدون هیچ نوید بهره‌ای، خطاب دهد و یا او را به نیکی خود آزمند گرداند، سپس ناامیدش بگذارد. آیا نمی‌بینی رفتار بنده‌ای از

۱- ذاریات / ۵۶

بندگان او چقدر ناپسند بود وقتی به مردی گفت: مرا خدمتی کن، باشد که به من سودی رسانی و باشد که من نیز به خاطر آن به تو سودی رسانم. آن مرد به او خدمت کرد اما او ناامیدش کرد و سودی به او نرساند. خداوند عز و جل در کارهای خود بزرگوارتر از بندگانش و در ناپسندی کردار دورتر و جدای از آنهاست.[1]

«الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۲۲)»

[همان (خدایی) که زمین را برای شما فرشی (گسترده) و آسمان را بنایی (افراشته) قرار داد و از آسمان، آبی فرود آورد و بدان، از میوه‌ها رزقی برای شما بیرون آورد؛ پس برای خدا همتایانی قرار ندهید در حالی که خود می‌دانید]

۱) ابن بابویه، از محمّد بن قاسم مفسر (رض)، از یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمّد بن سیار، از پدرانشان، از حضرت حسن بن علی علیه السلام، از حضرت علی بن محمّد علیه السلام، از حضرت محمّد بن علی علیه السلام، از پدر بزرگوارش حضرت علی بن موسی رضا علیه السلام، از پدر بزرگوارش موسی بن جعفر علیه السلام، از پدر بزرگوارش جعفر بن محمّد علیه السلام، از پدر بزرگوارش حضرت محمّد بن علی علیه السلام، از پدر بزرگوارش حضرت علی بن حسین علیه السلام روایت کرده که ایشان در باره کلام خداوند متعال **«الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً»** فرمود: خداوند زمین را هماهنگ با سرشتتان و سازگار با بدن هایتان بنا نهاد و آن را چنان گرم و پر حرارت نساخت که بدن‌هایتان را بسوزاند و نه چنان سرد که منجمدتان سازد و نه چنان عطرآگین که به مغزهایتان آسیب رساند و نه چنان بدبو که هلاکتان کند و نه همچون آب، چنان نرم و روان که غرقتان کند و نه چنان سخت و سفت که از ساخت خانه و عمارت و یا کندن قبر برای مردگانتان بازتان دارد. بلکه خداوند عز و جل به گونه‌ای استوارش ساخت که از آن بهره برید و آن را درخور شما و سازگار با بدن‌ها و ساخت و

۱- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری، ص ۱۳۹، ح ۶۸-۷۱.

سازتان بنایش نهاد و در آن چیزهایی گذاشت که با آنها به ساخت خانه و کندن قبر و بسیاری از بهره‌های دیگر دست یابید و این چنین زمین را برایتان بستری قرار داد. سپس خدای عز و جل فرمود: «**وَالسَّمَاءَ بِنَاءً**» یعنی آسمان را همچون سقفی بالای سرتان حفظ کرد و خورشید و ماه و ستارگان را در آن به گردش انداخت تا از آنها بهره‌مند شوید. سپس خداوند متعال فرمود: «**وَأَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً**» یعنی باران را از آسمان فرو فرستاد تا بر قله‌های کوه‌ها و تپه‌ها و گودال‌ها و دره‌هایتان ببارد و آن را گاه قطره قطره و گاه سنگین و پربار، در جای جای زمین پراکند تا سیرابش کند و به یک باره بر نقطه‌ای فرو نفرستاد که زمین‌ها و درختان و کشتزارها و میوه‌هایتان را تباه کند. سپس خدای عز و جل فرمود: «**فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ**» یعنی آن چه را که از زمین برایتان می‌رویاند «**فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَندَادًا**» یعنی بت‌ها را همسان و همانند او قرار ندهید، بت‌هایی که نمی‌اندیشند و نمی‌شنوند و نمی‌بینند و بر هیچ چیز توانا نیستند «**وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ**» که آفرینش هیچ یک از این نعمت‌های ارزشمند که پروردگارتان از سر لطف به شما ارزانی کرده، در توان آنها نیست.[1]

«وَإِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ (٢٣) فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَن تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ (٢٤) وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِن ثَمَرَةٍ رِّزْقًا قَالُوا هَٰذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِن قَبْلُ وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (٢٥)»

[و اگر در آن چه بر بنده خود نازل کرده‌ایم شک دارید، پس اگر راست می‌گویید، سوره‌ای مانند آن بیاورید و گواهان خود را غیر خدا فرا خوانید* پس اگر نکردید و هرگز نمی‌توانید کرد، از آن آتشی که سوختش مردمان و سنگها هستند و برای کافران آماده شده بپرهیزید* و کسانی را که ایمان آورده‌اند و

۱- توحید صدوق، ص ۴۰۳، ح ۱۱.

کارهای شایسته انجام داده‌اند، مژده ده که ایشان را باغهایی خواهد بود که از زیر (درختان) آنها جویها روان است؛ هر گاه میوه‌ای از آن، روزی ایشان شود، می‌گویند: این، همان است که پیش از این (نیز) روزی ما بوده و مانند آن (نعمت‌ها) به ایشان داده شود و در آنجا همسرانی پاکیزه خواهند داشت و در آنجا جاودانه بمانند]

۱) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: هنگامی که خداوند برای کفرپیشگانی که آشکارا پیامبری محمّد صلی الله علیه و آله را انکار می‌کردند و نیز برای دشمنان منافق رسول خدا صلی الله علیه و آله که کلام محمّد صلی الله علیه و آله را در باره برادرش علی علیه السلام نمی‌پذیرفتند و باور نمی‌کردند که محمد صلی الله علیه و آله از جانب خداوند سخن می‌گوید، نشانه‌ها و معجزات محمّد صلی الله علیه و آله و نیز نشانه‌هایی را که در باره علی علیه السلام در مکه و مدینه آشکار کرد را مثال آورد، آنان سرکش‌تر شدند و بیشتر گردنکشی کردند، فرمود: «**وَإِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَى عَبْدِنَا**» تا جایی که انکار می‌کنید محمّد صلی الله علیه و آله رسول خداست و آن چه بر او نازل شده کلام من است؛ حال آن که نشانه‌های شگفت انگیزی در اثبات امر او برایتان نمایان ساخته‌ام؛ نشانه‌هایی چون ابری که در سفرهایش بر او سایه می‌افکند یا اجسام بی جانی همچون کوه‌ها و صخره‌ها و سنگ‌ها و درختان که بر او درود می‌فرستادند یا مصون ماندن او از شر کسانی که قصد جانش را کرده بودند و قتل آنها به دست او، یا آن دو درخت دور از هم که به هم پیوستند تا او در پشتشان بنشیند و پس از آن که نیازش برآورده گشت همچون قبل، به مکان خود بازگشتند. یا آن درختی که او فرایش خواند، پس اجابت کرد و سر به زیر و رام به سوی او به راه افتاد و سپس به آن فرمان داد که بازگردد، پس گوش به حرف و فرمان بر به جای خود برگشت؛ «**فَأْتُواْ**»ای گروه قریش و یهود وای گروه دشمنان که اسلام آورده‌اید اما از آن سرباز می‌زنید، وای گروه فصیحان و بلیغان و سخنوران «**سُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ**» مانند محمّد صلی الله علیه و آله، مردی از میان شما که خواندن و نوشتن نمی‌دانست و درسی نخوانده و در جهان رفت و آمدی نکرد و نزد کسی دانشی نیاموخت و شما از او چه در وطن بود و چه در سفر با خبر بودید و چهل سال بدین سان بر او گذشت و سپس به ناگاه، صاحب کامل‌ترین دانش‌ها از دانش اولین انسان‌ها گرفته تا دانش آخرین آنها شد. حال اگر

در این آیات شک دارید همچون این مرد، همانند این کلام را بیاورید تا ثابت شود که او چنان که می‌پندارید دروغ می‌گوید؛ چرا که اگر کسی جز خدا چیزی داشته باشد در میان آفریدگان او، کس دیگری نیز باشد که همانند آن چیز را داشته باشد؛ پس ای جماعت کتاب خوان یهودی و نصرانی اگر در قوانین دینی که محمّد صلی الله علیه و آله برایتان آورده تردید دارید و در این که او سرور اوصیا برادرش علی بن ابی طالب علیه السلام را در مقام وصی خود منصوب کرده شک دارید، حال آن که او معجزات خود را برایتان آشکار کرد و دیدید که گوشت مسموم کتف گوسفند با او حرف زد، یا گرگ با او سخن گفت، یا چوب منبر از شوق او به صدا درآمد، یا خداوند خطر سمی را که یهودیان در غذایشان ریخته بودند از او دفع کرد و این بلا را به خودشان بازگرداند و با آن هلاکشان کرد، و یا غذای کم را بر ایشان زیاد کرد **«فَأْتُواْ بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ»** یعنی از دیگر کتاب‌های آسمانی مثل قرآن از جمله تورات و انجیل و زُبور و صحف ابراهیم و کتاب‌های چهارده گانه. اما شما در هیچ یک از دیگر کتاب‌های خداوند متعال سوره‌ای را همچون یک سوره از این قرآن نمی‌یابید؛ پس ای جماعت یهودی و مسیحی، چگونه کلام محمّد صلی الله علیه و آله کلام خود اوست وقتی از دیگر سخنان و کتاب‌های خداوند برتر است؟

سپس به آن جماعت فرمود: **«وَادْعُواْ شُهَدَاءكُم مِّن دُونِ اللّهِ»** ای بت پرستان بت‌هایی که می‌پرستید را فراخوانید و ای نصرانی‌ها و یهودیان شیطان‌های خود را فراخوانید وای کسانی که در میان مسلمانانید و نفاق می‌ورزید رفیقان بی‌دین خود، همان دشمنان خاندان محمّد صلی الله علیه و آله و دیگر یارانتان را فراخوانید، تا در آن چه می‌خواهید یاریتان کنند. **«إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»** که محمّد صلی الله علیه و آله این قرآن را از جانب خود و از زبان خود آورده و خدای عز و جل آن را بر او فرو نفرستاده و آن چه در برتری علی علیه السلام بر همه امّت خود بیان کرده و اداره امورشان را به او سپرده به فرمان خداوندی که بهترین داوران است، نمی‌باشد.

سپس خداوند عز و جل فرمود: **«فَإِن لَّمْ تَفْعَلُواْ»** یعنی ای ستیزه جویان با حجت‌های پروردگار جهانیان، اگر نیاورید **«وَلَن تَفْعَلُواْ»** یعنی هرگز نخواهید توانست چنین کنید **«فَاتَّقُواْ النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ»** هیزم آن انسان و سنگ باشد، شعله‌ور شود و دوزخیان را عذاب کند. **«أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ»** کسانی که کلام خدا و پیامبرش را دروغ می‌شمارند و با حضرت علی علیه السلام ولی او و

وصی او آتش دشمنی می‌افروزند. پس بدانید که از آوردن چنین سوره‌ای ناتوانید؛ چرا که این کتاب از سوی خدای متعال است و اگر از سوی آفریدگان او بود یارای ستیز با آن را داشتید. پس از آن که در مقابل سرزنش قرآن و مبارزطلبی آن ناتوان شدند، خداوند عز و جل فرمود: «قُل لَّئِنِ اجْتَمَعَتِ الإِنسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَن يَأْتُواْ بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لاَ يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً» [بگو: اگر انس و جن گرد آیند تا نظیر این قرآن را بیاورند، مانند آن را نخواهند آورد هر چند برخی از آنها پشتیبان برخی (دیگر) باشند].[1]

۲) حضرت امام سجاد علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل فرمود: «وَإِن كُنتُمْ»ای بت پرستان و یهودیان و دیگر ستیزه جویانی که قرآن محمّد صلی الله علیه و آله را انکار می‌کنید و نمی‌پذیرید که او برادرش علی علیه السلام را برتری داد، او را که برترین ارجمندان و ارجمندترین جهادگران است و در یاری پرهیزکاران و سرکوب گناهکاران و نابود کردن کفرپیشگان و گستراندن دین خدا در بین جهانیان هیچ همتایی ندارد. «وَإِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَى عَبْدِنَا» تا پرستش بت‌ها را به جای خدا براندازد و از دوستی دشمنان خدا و دشمنی دوستان او باز دارد و شما را بر آن دارد که از برادر رسول خدا پیروی کنید و او را امام گیرید و باور داشته باشید که او چنان ارجمند و برتر است که خدای عز و جل هیچ ایمانی را بدون او و هیچ طاعتی را بدون ولایت او نمی‌پذیرد؛ و می‌پندارید که محمّد آن کتاب را از خود درآورده و به خداوند نسبت می‌دهد، پس اگر چنین است که شما می‌پندارید «فَأْتُواْ بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ»، یعنی همانند محمّد، او که بی‌سواد بود و هیچ گاه نزد با سوادان آمد و شد نداشت و نزد هیچ کس شاگردی نکرد و دانشی نیاموخت. کسی که از او چه در وطن بود و چه در سفر، باخبر بودید و هرگز شما را به سوی دیاری دیگر ترک نگفت مگر این که گروهی از شما از حالش باخبر و از اخبارش آگاه بود. سپس این کتاب را با چنین شگفتی‌هایی برایتان آورد. اگر چنان که می‌پندارید این کتاب کلام خودش باشد، شما فصیحان و بلیغان و شاعران و ادیبانی هستید که در هیچ دین و امّت دیگری همانندی ندارید و اگر او دروغگو باشد، زبانش زبان شما و جنسش جنس شما و سرشتش، سرشت شماست. از این

۱- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۱۵۱، ح ۷۶ و اسراء/ ۸۸.

رو، نبرد با کلام او برایتان ممکن خواهد بود؛زیرا گروهی چون شما میتوانید کلامی بهتر از آن و یا مثل آن بیاورید؛ چرا که اگر چیزی از سوی بشر و نه از سوی خداوند آمده باشد، به حتم انسانی دگر نیز خواهد توانست چیزی همانند آن بیاورد. پس همانند این کلام را بیاورید تا مرتبت آن را بشناسید و در احوالتان به دیگر همتایان خود بپیوندید، بدون شک ادعایتان ناروا و دروغی است که به خدای متعال می‌بندید. «وَادْعُواْ شُهَدَاءكُم مِّن دُونِ اللّهِ» کسانی که می‌پندارید بر حقانیت شما و همانندی کلامتان با کلام محمّد صلی الله علیه و آله، گواهی می‌دهند و گواهان شما آنانند که می‌پندارید نزد پروردگار جهانیان به عبادت‌های شما گواهی می‌دهند و نزد او برای شما شفیع می‌گردند «إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» در سخن خود که می‌گویید محمّد صلی الله علیه و آله، آن کتاب را از خود درآورده است.

سپس خداوند عز و جل فرمود: «فَإِن لَّمْ تَفْعَلُواْ» کاری که شما را در آن به مبارزه طلبیدم «وَلَن تَفْعَلُواْ» یعنی هرگز آن کار از شما بر نمی‌آید و توان آن را ندارید؛ پس بدانید که شما یاوه گویید و محمّد راستگوی امانت داری است که برای پیام آوری پروردگار جهانیان برگزیده شده و توسط «جبرئیل» روح الامین و برادر خویش، امیر مؤمنان و سرور اوصیا علی علیه السلام تأیید شده است. آن چه را که از امر و نهی خدای متعال، برایتان باز می‌گوید و آن چه را که در فضیلت علی علیه السلام وصی و برادر خود، نزدتان بیان می‌کند تأیید کنید «فَاتَّقُواْ» از آن عذاب «النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا- یعنی هیزم آن- النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ» سنگ زاج که داغ ترین چیزهاست «أُعِدَّتْ» آن آتش «لِلْكَافِرِينَ» به محمّد صلی الله علیه و آله و گله‌مندان به پیامبری وی و آنان که علی علیه السلام را از رسیدن به حقش باز می‌دارند و از پذیرفتن امامت او سرباز می‌زنند. سپس فرمود: «وَبَشِّرِ الَّذِين آمَنُواْ» به خدا و آنان که پیامبریت را تأیید کردند و تو را امام خویش گرفتند و کلامت را تأیید کردند و در کردارت با تو همساز شدند و پس از تو برادرت علی را امام خویش گرفتند و او را وصی شایسته تو برشمردند و به فرمان او گردن نهادند و به راهی که ایشان را رهنمون شد روی آوردند و به هر آن چه در مورد تو ایمان دارند در مورد او نیز بدان ایمان آوردند، به جز مقام پیامبریت که در آن یگانه هستی. آنان فرجامشان به بهشت نیانجامد، مگر آن که او را دوست داشته باشند و کسانی را که خداوند در میان فرزندان او برایشان مشخص کرده دوست بدارند و دوستدار دیگر پیروان

ولایت او باشند و با دشمنان و ستیزه جویانش دشمنی ورزند و آتش دوزخ، آنان را وانگذارد و از عذاب رهایی نبخشد، مگر آن که از دوستی با مخالفان علی و خاندان او و پیروانش پرهیز کرده و از یاری کینه توزان ایشان دوری کنند. «وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ» و به آن چه که خداوند برایشان واجب کرده عمل کنند و از آن چه برایشان حرام دانسته بپرهیزند و همانند آنان که به تو کفر ورزیدند نباشند؛ پس آنان را نوید ده «أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ» بوستان‌هایی که «تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الأَنْهَارُ» از زیر درختانش و سراهایش «كُلَّمَا رُزِقُواْ مِنْهَا» از آن بهشت «مِن ثَمَرَةٍ» از میوه‌های آن «رِّزْقاً» برایشان غذا آورند «قَالُواْ هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِن قَبْلُ» در دنیا و اسم‌هایشان همان اسم‌هایی است که در دنیا داشتند مانند سیب و به و فلان و فلان و تفاوتشان با آن چه در دنیا بود در این است که این جا در نهایت دلپذیری هستند و همچون میوه‌های دنیا به نجاست و دیگر چیزهای نفرت‌انگیز مثل زرداب و چرکاب و خون تبدیل نشوند و تنها پس از خورده شدن، عرقی بر اندام مؤمنان روان سازند که بویی دلپذیرتر از بوی مشک دارد.

«وَأُتُواْ بِهِ» نعمت‌هایی از میوه‌های آن بوستان‌ها «مُتَشَابِهاً» همه همانند هم، گزیده و بی‌عیب و از هر گونه‌ای در نهایت دلپذیری و گوارایی باشند و نه همچون میوه‌های دنیا که برخی نارسیده و برخی دگر رسیدگی را درگذرانده رو به گندیدگی و ترشی و تلخی و دیگر اوصاف ناخوشایند گذارده باشند و نیز در رنگ و آب همچون یکدیگر اما در طعم گوناگونند. «وَلَهُمْ فِيهَا» در آن باغ‌ها «أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ» از هر گونه ناپاکی و ناپسندی و از حیض و خون رحم پاک باشند و از حیله‌گری و پنهان کاری و نیرنگ بازی و حسودی به دور باشند و شوهرستیز و درشت صدا و پلیدزبان و زشت گوی نباشند و هیچ عیب و هیچ خلق ناپسندی در آنها راه نیافته باشد. «وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» در آن بوستان‌ها و باغ‌های بهشتی جاودان سکنی گزینند.[1]

۳) و نیز حضرت امام سجاد علیه السلام فرمود: علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: ای جماعت شیعه ما، از خدا پروا کنید و مبادا که هیزم آن آتش باشید، اگر چه شما به خدا کفر نمی‌ورزید، اما باز از او بر حذر باشید و از ستم کردن به برادر

۱- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۲۰۰، ح ۹۲.

مؤمنتان بپرهیزید. هر مؤمنی به دیگر برادر مؤمنش که در دوستداری ما با او هم نواست ستم ورزد، خداوند غل و زنجیرهایش را در آن آتش بر تن او گران سازد و او را رهایی نبخشد مگر به شفاعت ما، و ما به درگاه خدای متعال شفیع او نشویم مگر پس از آن که نزد برادر مؤمنش او را شفاعت کنیم؛ اگر از او درگذشت، نزد خدا شفاعتش کنیم وگرنه دیر زمانی در آتش بر جای خواهد ماند.[1]

۴) حضرت امام سجاد علیه السلام فرمود: ای جماعت شیعه ما، دیر یا زود بهشت، شما را درخواهد یافت، اما در به دست آوردن درجات آن از هم پیشی گیرید و بدانید آن کس از شما در آن درجات والاتر است و در کاخ‌ها و خانه‌ها و سراهای نیک تری جای می‌گیرد که در حقّ برادران مؤمنش وظیفه شناس تر و برای نیازمندانشان دلسوزتر باشد. خداوند عز و جل هر یک از شما را به پاداش هر کلمه نیکی که به برادر مؤمن نیازمندش گوید، بیش از آن چه که در صد هزار سال به گام خود ره بسپارد به بهشت نزدیک‌تر سازد؛ حتی اگر او در زمره دوزخیان و در عذاب باشد. پس نیکی به برادرانتان را کوچک نشمارید که هیچ چیز همچون آن، به شما سود نخواهد رساند.[2]

۵) محمّد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از احمد بن محمّد برقی، از پدرش، از محمّد بن سنان، از عمار بن مروان، از منخل، از جابر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: جبرئیل علیه السلام این آیه را این گونه بر محمّد صلی الله علیه و آله فرو فرستاد: «**إِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَى عَبْدِنَا** - در باره علی علیه السلام- **فَأْتُواْ بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ**»[3]

۶) ابن بابویه در حدیثی مرسل روایت کرده است: از امام صادق علیه السلام در باره کلام خداوند عز و جل «**وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ**» سؤال شد. ایشان فرمود: الأزواج المطهرة، زنانی هستند که حیض نمی‌شوند و نجاست نمی‌کنند.[4]

۷) و از طریق مخالفان از ابن عباس روایت شده است که وی گفت: از جمله آن چه در قرآن، ویژه رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و اهل

۱- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۲۰۴، ح ۹۳.
۲- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۲۰۴، ح ۹۴.
۳- کافی، ج ۱، ص ۳۴۵، ح ۲۶.
۴- من لا یحضره الفقیه ج ۱، ص ۵۰، ح ۱۹۵.

بیت ایشان و نه هیچ کس دیگری از مردم، نازل شده این آیه سوره بقره است «وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ» که در باره علی علیه السلام و حمزه و جعفر و عبیدة بن حارث بن عبدالمطلب فرو فرستاده شده است.[1]

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَن يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَٰذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ (۲۶) الَّذِينَ يَنقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِن بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَن يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۲۷)»

[خدای را از این که به پشه‌ای یا فروتر (یا فراتر) از آن مثل زند شرم نیاید، پس کسانی که ایمان آورده‌اند می‌دانند که آن (مثل) از جانب پروردگارشان بجاست ولی کسانی که به کفر گراییده‌اند، می‌گویند: خدا، از این مثل چه قصد داشته است؟ (خدا) بسیاری را با آن گمراه و بسیاری را با آن راهنمایی می‌کند و(لی) جز نافرمانان را با آن گمراه نمی‌کند* همانانی که پیمان خدا را پس از بستن آن می‌شکنند و آن چه را خداوند به پیوستنش امر فرموده می‌گسلند و در زمین به فساد می‌پردازند؛ آنانند که زیانکارانند].

۱) علی بن ابراهیم، از پدرش، از نضر بن سوید، از قاسم بن سلیمان، از معلی بن خنیس، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: خداوند این مثال را در باره امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام زد که منظور از پشه، امیر مؤمنان علی علیه السلام و منظور از فراتر از او، رسول خدا صلی الله علیه و آله است[2]؛ دلیل این گفته کلام خداوند متعال است: «فَأَمَّا الَّذِينَ

۱- شواهد التنزیل: ج ۱، ص ۷۴، ح ۱۱۳.

۲- مجلسی در بحار الانوار ج ۲۴، ص ۳۹۳: خداوند اهل بیت (ع) را برای ذات والای خویش مثال زد: (الله نور السموات و الارض) و دیگر امثال حق تعالی، تا کسی نپندارد که ائمه (ع) در کنار عظمت خداوند اندازه‌ای دارند یا با او در کنه ذات و صفاتش مشارکت یا حلول یا اتحاد دارند. خداوند از تمامی ایشان برتر است، خداوند تذکر می‌دهد که آنها گرچه والاترین و شریف ترین آفریدگانند در کنار عظمت او مانند پشه یا امثال آن هستند و خداوند متعال حقایق کلام خود و حجت‌های خود (ع) را می‌داند.

آمَنُواْ فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّهِمْ» یعنی امیر مؤمنان علیه السلام، همان طور که رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن کفرپیشگان در امر او پیمان گرفت «**وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُواْ فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيراً وَيَهْدِي بِهِ كَثِيراً**» و خداوند این چنین به آنها پاسخ داد: «**وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلاَّ الْفَاسِقِينَ، الَّذِينَ يَنقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِن بَعْدِ مِيثَاقِهِ** - با علی علیه السلام- **وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَن يُوصَلَ**» یعنی پیوند با امیر مؤمنان علی علیه السلام و امامان علیه السلام «**وَيُفْسِدُونَ فِي الأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ**»

۲) تفسیر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام: حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: هنگامی که خدای متعال فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ» [ای مردم، مثلی زده شد پس بدان گوش فرا دهید][1] و در کلام خود از مگس یاد کرد «إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَن يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ» [کسانی را که جز خدا می‌خوانید هرگز (حتی) مگسی نمی‌آفرینند هر چند برای (آفریدن) آن اجتماع کنند][2] و هنگامی که فرمود «مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاء كَمَثَلِ الْعَنكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» [داستان کسانی که غیر از خدا دوستانی اختیار کرده‌اند، همچون عنکبوت است که خانه‌ای برای خویش ساخته و در حقیقت اگر می‌دانستند، سست ترین خانه‌ها همان خانه عنکبوت است][3] و در این سوره مثال کسی که آتش بر می‌افروزد و یا مثال رگبار آسمان را زد، کفرپیشگان و ناصبی‌ها گفتند: این چه مثال‌هایی است که خداوند می‌زند؟ و هدفشان از این سؤال طعنه زدن به رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. آن گاه خداوند فرمود: ای محمّد، «**إِنَّ اللَّهَ لاَ يَسْتَحْيِي**» از روی شرم صرف نظر نمی‌کند «**أَن يَضْرِبَ مَثَلًا**» و به وسیله آن حقیقت را برای بندگان مؤمن خود آشکار کند. «**مَّا بَعُوضَةً**» یعنی آن چه که مانند پشه است «**فَمَا فَوْقَهَا**» که منظور از فراتر از پشه، مگس است؛ آن گاه که خداوند متعال صلاح و نفع بندگان خود را درآوردن مثال دید، آنها را مثال زد «**فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُواْ**» به خداوند و ولایت محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و خاندان پاک

۱- حج/ ۷۳.
۲- حج/ ۷۳.
۳- عنکبوت/ ۴۱.

ایشان علیه السلام و در برابر دستورات و خبرها و احوال ایشان سر فرود آوردند و در امورشان با ایشان مخالفت نکردند و تلاش نکردند که در اسرارشان راه یابند و آن چه را که از ایشان فهمیدند آشکار نساختند، مگر به دستور خودشان «فَیَعْلَمُونَ» آن مؤمنانی که چنین صفاتی دارند «أَنَّهُ» آن مثال «الْحَقُّ مِن رَّبِّهِمْ» و خداوند با آن حقیقت را اراده کرد و آن را بیان و آشکار و نمایان فرمود.

«وَأَمَّا الَّذِینَ کَفَرُواْ» به محمّد صلی الله علیه و آله با چرا و چگونه کردن در امر علی علیه السلام و سرباز زدن از دیگر دستورات او «فَیَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا یُضِلُّ بِهِ کَثِیراً وَیَهْدِی بِهِ کَثِیراً» یعنی کسانی که کفر ورزیدند می‌گویند: خداوند با این مثال بسیاری را گمراه و بسیاری را راهنمایی می‌کند؛ بنابراین، این مثالی بی‌معناست؛ چرا که اگر عده‌ای را رهنمون کند و نفع رساند، عده‌ای را نیز به گمراهی کشد و آسیب رساند. خداوند یاوه آنان را پاسخ داد و فرمود: «وَمَا یُضِلُّ بِهِ» یعنی خداوند با این مثل گمراه نمی‌کند «إِلاَّ الْفَاسِقِینَ» مگر کسانی که با نیاندیشیدن در آن مثال، و معنا کردن آن بر خلاف معنایی که خداوند به آن دستور داده، در حق خود ستم کردند. سپس خداوند عز و جل به وصف آن نافرمانان که از دین خدا و اطاعت از او خارج شدند پرداخت و فرمود: «الَّذِینَ یَنقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ» که از آنها برای پروردگاری خویش و پیامبری محمّد صلی الله علیه و آله و امامت علی علیه السلام و دوستداری و ارجمند داشتن شیعیان ایشان گرفت.

«مِن بَعْدِ مِیثَاقِهِ» و محکم و استوار کردن آن «وَیَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَن یُوصَلَ» از جمله پیوند با خویشاوندان و آشنایان که بایست در حقشان تعهدپذیر باشند و حقوقشان را به جای آورند و نیز برترین پیوند که واجب ترین حقوق را به دنبال دارد؛ یعنی پیوند با محمّد صلی الله علیه و آله، حقی که محمّد صلی الله علیه و آله بر گردن آنها دارد، همچون حق پدر و مادر بر گردن انسان است؛ بلکه محمّد صلی الله علیه و آله حقی والاتر از آن دو بر آنها دارد و هم چنین پیوند با او آن چنان والاست که گسستن آن بسی شرم‌آورتر و شرارت بارتر است. «وَیُفْسِدُونَ فِی الأَرْضِ» با سرباز زدن از پیروی آن کس که خداوند امامتش را بر آنها واجب نمود و با باور داشتن به امامت کسی که خداوند مخالفت با او را بر آنها واجب نمود. «أُولَئِکَ» که چنین صفاتی دارند «هُمُ الْخَاسِرُونَ» راه دوزخ را در پیش گرفته، از بهشت به دور مانند و این چنین به خود و یارانشان زیان رسانند؛ چه زیان هنگفتی

که تا همیشه عذاب بر آنان واجب گشت و آسایش جاودانه از آنان رخت بربست!

حضرت فرمود: امام محمّد باقر علیه السلام فرمود: بدانید هر کس آن چه را که در آن به آگاهی اطمینان بخشی نمی‌رسد به رأی ما واگذارد، چرا که ما را دانایان حقیقت گویی می‌داند که با آشکارترین دلایل از امور آگاهیم؛ خداوند متعال نیز چنان کاخ‌هایی را در بهشت به او واگذارد که منزلت آنها را نه او و نه هیچ کس دیگر به جز خدایی که آنها را آفریده و به او ارزانی داشته نمی‌داند. بدانید آن کس که بحث و جدل را کنار بگذاشت و به سپردن امور به دست ما بسنده کرد و از آزار رساندن به ما دست برداشت، خداوند او را بر پل صراط باز ایستاند و فرشتگان نزدش آیند و با او بر سر کردارش جدل کنند و او را از گناهانش آگاه سازند؛ به ناگاه ندایی از سوی خداوند عز و جل در رسد: ای فرشتگان من، این بنده‌ام در دنیا به جدل نپرداخت و امور را به دست امامانش سپرد، پس با او جدل نکنید او را در بهشت من به امامانش بسپارید تا همان گونه که در دنیا از ایشان فرمانبردار بود در این جا نیز نزدشان سکنی گزینند. اما آن کس که چرا و چگونه کرد و مخالفت ورزید و همه چیز را منکر شد، در آن روز فرشتگان بر پل صراط به او گویند: ای بنده خدا، همان طور که در دنیا با آنان که در باره امامانت سخن می‌گفتند جدل کردی، اکنون نیز ما را از کردارت آگاه ساز و بر سر آن به جدل بنشین. در آن هنگام ندا آید: در باره کردارش راست گفتید، پس با او درخور کردارش رفتار کنید، بدانید که او را می ایستانند و او ایستاده، حساب پس می‌دهد و حساب کردارش، رو به درازا می‌گذارد و در آن حساب، عذابش شدت می‌یابد. چه جانکاه است پشیمانی او و چه دردناک است افسوس‌های او در آن جا که تنها رحمت خداست که می‌تواند نجاتش دهد! البته اگر در دنیا همه فرامین دینش را فرو ننهاده باشد، وگرنه در آتش دوزخ تا ابد گرفتار خواهد شد. حضرت امام محمّد باقر علیه السلام فرمود: هر کس در دنیا به نذرها و سوگندها و قول‌های خود وفا کرده باشد در آخرت، چنین بشنود: ای فرشتگان، این بنده در دنیا پیمان‌های خود را استوار داشت، پس در این جا به آن چه که به او وعده دادیم وفا کنید و از او درگذرید و با او بحث نکنید؛ آن گاه فرشتگان او را به سوی بهشت روانه کنند. اما آن کس که پیوند با خویشاوندان خود برید، اگر با خویشان محمّد صلی الله علیه و آله پیوند بسته باشد، خویشان محمّد صلی الله علیه و آله برایش نزد خویشاوندانش شفاعت

کنند و گویند: از اعمال نیک ما و عبادات ما هر چه خواهی بـردار و از او درگـذر. سپس به او هر چه خواهد دهند و او از آن خویشاوند خود درگذرد و خداونـد نیـز به خویشان بخشنده‌ی محمّد صلی الله علیه و آله بدون هیچ کـم و کاسـتی پـاداش این بخشندگی را ارزانی دارد؛ و اگر آن کس با خویشاوندان خود پیوند بسته باشـد، اما از خویشان محمّد(ص) بریده باشد و حـق ایشـان را پایمـال کـرده باشـد و از جایگاهی که خداوند برایشان واجب نمود بازشان داشته باشد و اسامی و لقب‌هـای ایشان را بر دیگران نهاده باشد و بر اهل ولایت ایشان که مخالف او بوده‌اند، نام‌های توهین‌آمیز گذاشته باشد، به او گفته شود: ای بنده خدا، تو دشمنی با خانـدان پـاک محمّد صلی الله علیه و آلـه و امامـان خـود را بـرای دوسـتی بـا دشـمنان ایشـان برگزیدی، پس اکنون از هم آنان کمک بخـواه تـا یاریـت کننـد و او هـیچ یـاور و فریادرسی برای خود نمی‌یابد و به سوی عذاب دردناک و خفت بار دوزخ سرازیر می‌شود.

حضرت امام محمّد باقر علیه السلام فرمود: هر کس ما را به اسم‌های شایسـته ما، نام نهد و به لقب‌های بایسته ما، لقب دهد و نام‌های در خور ما را بر دشـمنانمان نگذارد و لقب‌های ما را به آنان ندهد، به جز به هنگام ضرورت که ما خـود نیـز در این هنگام، ناگزیر دشمنانمان را به اسم‌ها و لقب‌های خودمان نام و لقب مـی‌دهـیم؛ در روز قیامت خداوند متعال در باره چنین کسـی بـه مـا مـی‌فرمایـد: بـرای ایـن دوستانتان هر آن چه می‌خواهید بطلبید تا به آن یاریشان کنید و مـا بـرای آنهـا از درگاه خداوند عز و جل آن چنان طلبی کنیم که زمین و هر آن چـه در اوسـت در برابر آن همچون خردلی در برابر آسمان‌ها و زمین باشد و خداوند متعال آن را بلکه چندین و چند برابر آن را به ایشان ارزانی دارد. به حضرت امام محمّد بـاقر علیـه السلام گفتند: برخی کسان که خود را دوستدار شما می‌دانند گمان می‌کنند منظور از پشه، علی علیه السلام و منظور از فراتر از آن یعنی مگس، محمّد صلی الله علیه و آله است. حضرت فرمود: آنان چیزی در این بـاره شـنیده‌انـد، امـا در جـای خـود قرارش نمی‌دهند. روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در کنار علی علیه السـلام ایستاده بود. ناگهان شنید که کسی می‌گوید: هر چه خدا و محمّـد بخواهنـد و کـس دیگری می‌گوید: هر چه خدا و علی بخواهند. رسول خدا صلی الله علیـه و آلـه بـه آنها فرمود: محمّد و علی را با خدای متعال یکی نکنید بلکه بگویید: هـر چـه خـدا

بخواهد، سپس محمّد بخواهد و هر چه خدا بخواهد سپس، علی بخواهد. خواست خداوند، خواست چیره ایست که هیچ چیز با آن برابری و هم پایی و نزدیکی نمی‌کند و محمّد رسول خدا صلی الله علیه و آله در برابر خداوند و قدرت او تنها همچون مگسی است که در این جاده‌های فراخ در پرواز است و علی علیه السلام در برابر خداوند و قدرت او تنها چون پشه ایست که در تمامی این جاده‌ها در پرواز است، جز این که لطف خدای متعال بر محمّد و علی آن چنان است که لطف او به تمامی بندگانش با آن همسان نشود. این چیزی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در چنین جایگاهی با یاد کردن از مگس و پشه فرمود. پس ربطی به این کلام خداوند متعال ندارد: «**إِنَّ اللَّهَ لاَ يَسْتَحْيِي أَن يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةً**»[1]

۳) ابو علی طبرسی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: خداوند از آن رو پشه را مثال زد که او همه‌ی آن چه را در آفرینش فیل با آن بزرگی و آن دو عضو افزون نهاد، در آفرینش پشه نیز با همه کوچیکش قرار داد؛ پس بدین وسیله خواست تا توجه مؤمنان را به ریز نقشی آفرینش خود و شگفتی خلقتش جلب کند.[2]

۴) علی بن ابراهیم گفت: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: این کلام خداوند عز و جل در پاسخ به کسی است که پنداشت خداوند تبارک و تعالی بندگان خود را گمراه می‌سازد و سپس به خاطر گمراهی عذابشان می‌کند، پس خداوند عز و جل فرمود: «**إِنَّ اللَّهَ لاَ يَسْتَحْيِي أَن يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا**»

«كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۲۸)»

[چگونه خدا را منکرید با آن که مردگانی بودید و شما را زنده کرد باز شما را می‌میراند (و) باز زنده می‌کند (و) آن گاه به سوی او بازگردانده می‌شوید؟]

۱) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به کفرپیشگان قریش و یهود فرمود: «**كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ**» او که شما را به

۱- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۲۰۵، ح ۹۵ و ۹۶.
۲- مجمع البیان ج ۱، ص ۱۳۵ چاپ اعلمی بیروت.

سوی هدایت رهنمون شد و اگر از او پیروی کنید از راه هلاکت دورتان می‌دارد «وَكُنتُمْ أَمْوَاتًا» در کمرهای پدرانتان و رحم‌های مادرانتان «فَأَحْيَاكُمْ» زنده بیرونتان آورد «ثُمَّ يُمِيتُكُمْ» در این دنیا و به قبر سرازیرتان کند «ثُمَّ يُحْيِيكُمْ» در قبرها و آن جا کسانی را که به پیامبری محمّد صلی الله علیه و آله و ولایت علی علیه السلام ایمان دارند در رفاه و آسایش گذارد و کفرپیشگان را به عذاب گرفتار سازد. «ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» پس از این که در قبرها می‌میرید و برای برانگیخته شدن در روز قیامت زنده می‌شوید، به سوی وعده‌های خداوند باز می‌گردید، وعده‌ی پاداش فرمانبری از او اگر چنین کرده باشید و وعده کیفر نافرمانی از او اگر بدان آلوده شده باشید.[1]

۲) علی بن ابراهیم گفت: این کلام خداوند «كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنتُمْ أَمْوَاتًا» یعنی نطفه‌ای بی‌جان و لخته‌ای از خون، سپس در شما روح به جریان انداخت «فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ» و بعد از آن «ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» در روز قیامت.

وی گفت: زندگی در کتاب خدا گونه‌های بسیاری دارد، یکی سرآغاز آفرینش انسان به دست خدا در این کلام او: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي» [پس وقتی آن را درست کردم و از روح خود در آن دمیدم][2] و آن روحی است که خداوند آن را آفرید و در پیکر انسان به جریان انداخت «فَقَعُواْ لَهُ سَاجِدِينَ» [پیش او به سجده درافتید].[3]

گونه دوم زندگی، رویاندن گیاه در زمین است در این کلام او: «يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» [زمین را بعد از مرگش زنده می‌سازد][4] و زمین مرده، زمینی است که گیاهی در آن نباشد؛ بنابراین زنده کردن زمین یعنی رویاندن گیاه در آن و گونه دیگر زندگی، ورود به بهشت است در این کلام او «اسْتَجِيبُواْ لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُم لِمَا يُحْيِيكُمْ» [چون خدا و پیامبر شما را به چیزی فرا خواندند که به شما حیات می‌بخشد آنان را اجابت کنید][5] یعنی جاودانگی در بهشت و دلیل این سخن این

۱- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۲۱۰، ح ۹۷.
۲- حجر/ ۲۹.
۳- حجر/ ۲۹.
۴- روم/ ۱۹.
۵- انفال/ ۲۴.

کلام اوست: «وَإِنَّ الدّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوانُ» [و زندگی حقیقی همانا (در) سرای آخرت است][1]

«هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُم مَّا فِي الأَرْضِ جَمِيعاً ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاء فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۲۹)»

[اوست آن کسی که آن چه در زمین است، همه را برای شما آفرید، سپس به (آفرینش) آسمان پرداخت و هفت آسمان را استوار کرد و او به هر چیزی داناست]

۱) ابن بابویه، از ابوحسن محمّد بن قاسم مفسّر (رض)، از یوسف بن محمّد بن زیاد و علی بن محمد بن سیار، از پدرانشان، از امام حسن بن علی علیه السلام، از پدر بزرگوارش امام علی بن محمّد علیه السلام، از پدر بزرگوارش امام محمّد بن علی علیه السلام، از پدر بزرگوارش امام علی بن موسی رضا علیه السلام، از پدر بزرگوارش امام موسی بن جعفر علیه السلام، از پدر بزرگوارش امام جعفر بن محمّد علیه السلام، از پدر بزرگوارش امام محمّد بن علی علیه السلام، از پدر بزرگوارش علی بن حسین علیه السلام، از پدر بزرگوارش حسین بن علی علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: امیر مؤمنان علی علیه السلام در باره کلام خداوند عز و جل: «**هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُم مَّا فِي الأَرْضِ جَمِيعاً ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاء فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ**» فرمود: او کسی است که همه آن چه در زمین است را برای شما آفرید تا از آن عبرت گیرید و با آن راه بهشت او را یابید و از عذاب دوزخ او بپرهیزید «**ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاء**» شروع به آفرینش آن کرد و استوارش ساخت «**فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ**» و از آن جا که همه چیز را می‌داند مصلحت امور را دانست و هر آن چه را در زمین است برای نفع و مصلحت شماای فرزندان آدم آفرید.[2]

۲) محمّد یعقوب به اسناد خود، از حسن بن محبوب، از ابو جعفر احول، از سلام بن مستنیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۸؛ عنکبوت/ ۶۴.
۲- عیون اخبار الرضا (ع) ج ۲، ص ۱۵ باب ۳۰، ح ۲۹.

ایشان فرمود: خداوند عز و جل، بهشت را پیش از دوزخ و فرمانبری را پیش از نافرمانی و رحمت را پیش از خشم و نیکی را پیش از بدی و زمین را پیش از آسمان و زندگی را پیش از مرگ و خورشید را پیش از ماه و نور را پیش از تاریکی آفرید.[1]

«وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۳۰) وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۳۱) قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (۳۲) قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ (۳۳)»

[و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی خواهم گماشت (فرشتگان) گفتند: آیا در آن، کسی را می‌گماری که در آن فساد انگیزد و خونها بریزد؛ و حال آن که ما با ستایش تو (تو را) تنزیه می‌کنیم و به تقدیست می‌پردازیم. فرمود: من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید * و (خدا) همه (معانی) نامها را به آدم آموخت، سپس آنها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود: اگر راست می‌گویید، از اسامی اینها به من خبر دهید * گفتند: منزهی تو ما را جز آن چه (خود) به ما آموخته‌ای هیچ دانشی نیست تویی دانای حکیم * فرمود: ای آدم! ایشان را از اسامی آنان خبر ده و چون (آدم) ایشان را از اسماءشان خبر داد، فرمود: آیا به شما نگفتم که من نهفته آسمانها و زمین را می‌دانم و آن چه را آشکار می‌کنید و آن چه را پنهان می‌داشتید می‌دانم؟]

۱) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: چون این آیه برایشان خوانده شد: «**هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُم مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا**» گفتند: این در چه زمانی

۱- کافی، ج ۸، ص ۱۴۵، ح ۱۱۶.

بود؟ خداوند عز و جل فرمود: وقتی پروردگارت به فرشتگانی که همراه ابلیس روی زمین بودند (و جن یعنی فرزندان جان را از آن جا بیرون راندند و عبادت را سبک شمردند) فرمود: «**إِنِّي جَاعِلٌ فِي الأَرْضِ خَلِيفَةً**» به جای شما که از آن جا بیرونتان می‌کند، این خبر بر آنها گران آمد؛ چرا که اگر به آسمان باز می‌گشتند عبادت برایشان دشوارتر می‌شد. «**قَالُواْ**» پروردگارا «**أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاء**» همچنان که جن‌ها فرزندان جان، چنین کردند و ما از زمین بیرونشان کردیم «**وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ**» و تو را از صفاتی که شایسته‌ات نیست به دور می‌شماریم «**وَنُقَدِّسُ لَكَ**» و زمینت را از هر که نافرمانی‌ات کند پاک می‌کنیم. خداوند متعال فرمود: «**إِنِّي أَعْلَمُ مَا لاَ تَعْلَمُونَ**» من در باره کسی که به جای شما می‌نشانمش چیزی از مصلحت هستی می‌دانم که شما از آن آگاه نیستید و نیز می‌دانم که کسی در میان شما در باطن خود کفر می‌ورزد اما شما از او بی‌خبرید، و او ابلیس بود که لعنت خدا بر او باد، سپس فرمود «**وَعَلَّمَ آدَمَ الأَسْمَاء كُلَّهَا**» اسم‌های پیامبران خدا و اسم‌های محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و فاطمه سلام الله علیها و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام و پاکان خاندان محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و اسم‌های تنی چند از مردان شیعه آنها و نابودکنندگان دشمنانشان «**ثُمَّ عَرَضَهُمْ**» محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و امامان علیهم السلام را «**عَلَى الْمَلاَئِكَةِ**» یعنی اشباح ایشان را که نورهایی در میان تاریکی بودند نمایان ساخت «**فَقَالَ أَنبِئُونِي بِأَسْمَاء هَؤُلاء إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ**» که همگی مرا می‌ستایید و بزرگ می‌شمارید و اگر شما را در این جا باقی بگذارم بهتر از این است که کس دیگری را پس از شما به این جا بیاورم. یعنی همان گونه که از باطن کسی که در میان شماست، بی‌خبر بودید سزاوار است که غیب را ندانید همان گونه که اسم‌های کسانی را که دیدید نمی‌دانید. البته که از غیب چیزی نمی‌دانید. فرشتگان گفتند «**قَالُواْ سُبْحَانَكَ لاَ عِلْمَ لَنَا إِلاَّ مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنتَ الْعَلِيمُ**» به همه چیزها «**الْحَكِيمُ**» که در همه کار نیکو عمل کند. خداوند عزّ و جل فرمود: ای آدم، فرشتگان را از اسم‌های خودشان و اسم‌های پیامبران و اسم‌های امامان باخبر ساز. وقتی آدم آنها را باخبر ساخت و این گونه اسم‌های پیامبران و امامان را دانستند، خداوند از فرشتگان پیمان گرفت تا به ایشان ایمان داشته باشند و از ایشان به برتری یاد کنند. آن گاه خداوند متعال فرمود: «**أَلَمْ أَقُل لَّكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ**

«غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنتُمْ تَكْتُمُونَ» و آن چه در سر ابلیس می‌گذشت تا وقتی به او دستور داده شد که از آدم فرمان بَرَد سرپیچی کند و هر گاه بر او چیرگی یافت به هلاکتش کشانَد و نیز از پندار شما فرشتگان که می‌پنداشتید هر کس پس از شما پا به هستی گذارد، شما از او برترید حال آن که محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش که آدم شما را از نام‌های ایشان باخبر ساخت از شما برترند.[1]

۲) ابن بابویه، از محمّد بن موسی بن متوکل (رض)، از محمّد بن ابی عبد الله کوفی، از محمّد بن اسماعیل برمکی، از حسین بن سعید، از محمّد بن زیاد، از ایمن بن محرز، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: خداوند تبارک و تعالی نام تمامی حجت‌های خود را به آدم علیه السلام آموخت[2] و سپس ایشان را به صورت روح بر فرشتگان نمایان ساخت و فرمود: اگر راست می‌گویید که چون شما مرا می‌ستایید و بزرگ می‌شمارید برای جانشینی من روی زمین سزاوارتر از آدم هستید، از نام‌های اینان مرا خبر دهید. فرشتگان «قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ» خداوند تبارک و تعالی فرمود: «يَا آدَمُ أَنبِئْهُم بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ» والایی جایگاه آنان را نزد خدا دریافتند و دانستند که ایشان سزاوارترند تا جانشینان او در زمین و حجّت‌های او بر آفریدگانش باشند. سپس خداوند ایشان را از پیش چشمان آنها پنهان کرد و به ولایت و محبتشان آنها را به بندگی گرفت و به آنها فرمود: «أَلَمْ أَقُل لَّكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنتُمْ تَكْتُمُونَ».

و نیز ابن بابویه، از احمد بن حسن قطان، از حسن بن علی سکری، از محمد

۱- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۲۱۶، ح ۱۰۰.

۲- ابن بابویه (که خدایش بیامرزد) گفت: هنگامی که خداوند متعال همه اسمها را به آدم آموخت- برخلاف آن چه که مخالفان می‌گویند- تردیدی نیست که اسم‌های امامان (ع) از جمله آن اسم‌ها بوده است. همه مسلمانان در آنچه ما در این باره گفته‌ایم هم رأیند. از حکمت خدا به دور است که مسلمانان را از دانستن معنایی از معانی ثواب محروم کند و یا از بیان فضیلتی از فضایل امامان دریغ ورزد. چرا که ایشان همه شرعی واحدند و دلیل این امر آن که وقتی مؤمنی به یکی از پیامبران و یا عده‌ای از ایشان ایمان می‌آورد، اما یک تن از ایشان را منکر می‌شد، ایمانش از او پذیرفته نمی‌شد. درباره امامان (ع) نیز همین گونه است و اولین ایشان و آخرین ایشان یکی باشند. حضرت امام جعفر صادق (ع) فرموده است: کسی که آخرین ما را منکر شود همانند کسی است که اولین ما را منکر شود.

بن زکریا جوهری، از جعفر بن محمّد بن عماره، از پدرش، از حضـرت امـام جعفـر صادق علیه السلام، این حدیث را روایت کرده است.

۳) عیاشی، از هشام بن سالم، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: فرشتگان از کجا می‌دانستند که بشر بـر روی زمـین بـه فساد می‌پردازد و پرسیدند «**أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاء**» جز این کـه پیشتر دیده باشند بشر در زمین فساد می‌کند و خون می‌ریزد؟[1]

۴) از محمد بن مروان، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایـت شـده است که ایشان فرمود: با پدرم علیه السلام در حال طواف کعبه بودم، ناگهان مـردی بلند قامت و تنومند با عمامه‌ای بر سر نزدمان آمد و گفـت: سـلام بـر تـوای پسـر رسول خدا صلی الله علیه و آله. حضرت فرمـود: پـدرم علیـه السـلام سـلامش را پاسخ داد. مرد گفت: می‌خواهم چیزهایی از تو بپرسم که تنها یک یا دو نفر هسـتند که پاسخش را می‌دانند. حضرت فرمود: وقتی پدرم علیه السلام طواف را بـه پایـان رساند رو به سوی حجر اسماعیل گذاشت و دو رکعت نماز بـه جـای آورد سـپس فرمود: ای جعفر به این جا بیا. سپس به آن مرد روی کرد و فرمود: گویـا غریبـی؟ گفت: آری، در باره این طواف آگاهم کن کـه چگونـه و چـرا پدیـد آمـد؟ فرمـود: هنگامی که خداوند به فرشتگان فرمود: «**إِنِّي جَاعِلٌ فِي الأَرْضِ خَلِيفَةً قَـالُواْ أَتَجْعَـلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا**» تا آخر آیه، برخی از آنها نافرمانی کردند، پـس خداونـد هفـت سال از آنها روی برگرداند. آنها به سوی عرش پناه آوردند و گفتنـد: فرمـان بـردار توایم،ای صاحب راه‌های آسمان، فرمان بردار توایم؛ تا این که خداوند توبـه آنهـا را پذیرفت. هم چنین وقتی آدم به آن گناه دست یازید به دور کعبه طواف کرد تا ایـن که خداوند توبه‌اش را از او پذیرفت. حضرت فرمود: مرد گفت: راست گفتی. پـدرم علیه السلام از این که او گفت راست گفتی، تعجـب کـرد. مـرد گفـت: در بـاره «ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ» [نون سوگند به قلم و آن چه می‌نویسند][2] آگاهم ساز.

فرمود: نون، رودی است در بهشت که سفیدتر از شیر است و فرمـود: خداونـد به قلم فرمان داد و قلم هر چه وجود داشت و هر چه را به وجود می‌آمـد رقـم زد؛

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۷، ح ۴.

۲- قلم/ ۱.

در حالی که نزد خداوند قرار داشت و هر چه را خداوند از او می‌خواست می‌افزود و هر چه را خداوند می‌خواست کم می‌کرد. پس هر چه خداوند می‌خواست به وجود آمد و هر چه نمی‌خواست به وجود نیامد. مرد گفت: راست گفتی. پدرم علیه السلام از این که او گفت راست گفتی، تعجب کرد. مرد گفت: در باره کلام خدا: «فِی أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ» [در اموالشان حقی معلوم است][1] آگاهم ساز، این حق معلوم چیست؟ فرمود: آن چیزی است که مرد از مال خود خارج می‌سازد نه برای زکات، بلکه برای حوادث روزگار و بخشش. مرد گفت: راست گفتی. پدرم علیه السلام از این که او گفت راست گفتی، تعجب کرد. سپس آن مرد برخاست. پدرم فرمود: آن مرد را نزد من بیاور. دنبالش گشتم اما او را نیافتم.[2]

۵) از محمّد بن مروان روایت شده است که گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: با پدرم علیه السلام در حجر اسماعیل بودیم. ایشان ایستاده بود و نماز می‌گزارد، ناگهان مردی به خدمتش رسید و در کنارش نشست. وقتی نماز را به پایان رساند آن مرد بر او سلام کرد و عرض کرد: سه چیز از تو می‌پرسم که تنها تو و یک مرد دیگر پاسخش را می‌دانید. فرمود: آن سه چیست؟ عرض کرد: مرا آگاه ساز که دلیل طواف این خانه چیست؟ فرمود: هنگامی که خداوند تبارک و تعالی فرشتگان را فرمان داد که به آدم سجده کنند، فرشتگان نپذیرفتند و گفتند: **«أَتَجْعَلُ فِیهَا مَن یُفْسِدُ فِیهَا وَیَسْفِکُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ وَنُقَدِّسُ لَکَ قَالَ إِنِّی أَعْلَمُ مَا لاَ تَعْلَمُونَ»** خداوند از آنها خشمگین شد. سپس آنها به درگاهش توبه کردند. خداوند به آنها فرمان داد تا دور ضراح طواف کنند که همان بیت المعمور باشد. آنها هفت سال در حال طواف ضراح بر جای ماندند و از خدا به سبب آن چه که گفته بودند بخشش خواستند. آن گاه خداوند توبه آنها را پذیرفت و از آنها راضی شد. این سرآغاز طواف بود. سپس خداوند برای توبه کردن هر کس از فرزندان آدم که گناهی می‌کند و برای پاک شدن او از آن گناه، بیت الحرام را در مقابل ضراح قرار داد. آن مرد گفت: راست گفتی. سپس دو مسئله دیگر، همچون سوال اول بیان کرد و عرض کرد: راست گفتی. گفتم‌ای پدر، این مرد

۱- معارج / ۲۴.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۷، ح ۴.

کیست؟ فرمود: ای پسرم، این حضرت خضر علیه السلام است.[۱]

۶) حضرت امام سجاد علیه السلام در باره کلام خدا فرمود: «**وَإِذْ قَالَ رَبُّکَ لِلْمَلاَئِکَةِ إِنِّی جَاعِلٌ فِی الأَرْضِ خَلِیفَةً قَالُواْ أَتَجْعَلُ فِیهَا مَن یُفْسِدُ فِیهَا وَیَسْفِکُ الدِّمَاء**» فرشتگان به خداوند پاسخ دادند و گفتند «**أَتَجْعَلُ فِیهَا مَن یُفْسِدُ فِیهَا وَیَسْفِکُ الدِّمَاء**» و این را در باره آفریده قبلی یعنی جانّ، پدر جن‌ها گفتند. «**وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ وَنُقَدِّسُ لَکَ**» و این گونه به خاطر عبادتی که بر درگاه خداوند کرده بودند بر او منّت گذاشتند و خدا از آنان روی گرداند. سپس همه اسمها را به آدم آموخت و به فرشتگان فرمود: «**أَنبِئُونِی بِأَسْمَاء هَؤُلاء**». «**قَالُواْ سُبْحَانَکَ لاَ عِلْمَ لَنَا**»، فرمود «**یَا آدَمُ أَنبِئْهُم بِأَسْمَآئِهِمْ**» و او آنان را خبر داد. آن گاه خداوند به آنها گفت «اسْجُدُواْ لآدَمَ» [برای آدم سجده کنید][۲]. آنان سجده کردند و به هنگام سجده در دل گفتند: گمان نمی‌کردیم که خداوند خلقی را بیافریند که نزد او از ما گرامی تر باشد؛ چرا که ما گنجینه خداوند و همسایگان او و نزدیک‌ترین آفریدگانش به او هستیم. چون سر بالا کردند، خداوند فرمود: پاسخی را که آشکارا به من می‌دهید و هر آن چه را پنهان دارید خداوند می‌داند.به گمان این که خدا هیچ آفریده‌ای را نمی‌آفریند که نزداو از شما ارجمندتر باشد. وقتی دریافتند که گناه کرده‌اند به عرش پناه آوردند، و آنان گروهی از فرشتگان بودند که گرداگرد عرش به طواف می پرداختند.این، همه فرشتگان نبودند که گفتند خداوند، موجودی بیافریند که از ما نزد او ارجمندتر باشد،پس امر شدند که سجده کنند.سپس به عرش پناه آوردند و دست به دعا گشودند- حضرت به اشاره، انگشت خود را چرخاند- آنان گرداگرد عرش تا روز قیامت پناه می‌جویند. و نیز وقتی آدم به آن گناه دست یازید، خداوند این خانه را برای هر کس از فرزندان او که گناهی کند قرار داد. پس فرزند آدم به آن پناه می‌برد همان گونه که آنان به عرش پناه بردند. هنگامی که آدم به زمین فرود آمد به طواف این خانه پرداخت و آن گاه که در کنار این پناهگاه بود به خانه نزدیک شد و دستانش را رو به آسمان برافراشت و گفت: پروردگارا مرا بیامرز. ندا آمد:تو را آمرزیدم. گفت: پروردگارا و هم چنین فرزندانم را. ندا آمد ای آدم، هر

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۸، ح ۶.
۲- بقره/ ۳۴.

کس از فرزندانت به سویم بیاید و در این مکان به گناهش اقرار و اعتـراف کـرده و توبه نماید، او را می‌آمرزم.[1]

۷) از عیسی بن حمزه روایت شده است که گفت: مردی به حضرت امام جعفـر صادق علیه السلام عرض کرد: فدایت شوم، مردم می‌پندارند عمر دنیـا هفـت هـزار سال است. حضرت فرمود: چنان نیست که می‌گویند. خداوند دنیـا را خلـق کـرد و پنجاه هزار سال گذشت و ده هزار سال دیگر آن را خالی و بی‌گیـاه و بـدون هـیچ موجودی رها کرد. سپس خداوند بر آن شد که بیافریند. آن گاه موجودی را کـه نـه جن بود و نه فرشته و نه انسان، در آن آفرید و برای آنها ده هزار سال مقدّر فرمود. چون اجل آنها نزدیک شد، در زمین به فساد پرداختند. پس خداوند نابودشان کـرد. باز خدا دنیا را خالی و بی‌گیاه و بدون هیچ موجودی ده هزار سال رها کرد. سـپس در آن جن‌ها را آفرید و برای آنها ده هزار سال مقدّر فرمود. چون اجل آنها نزدیک شد در زمین به فساد و خون ریزی پرداختند که این همـان گفتـه فرشـتگان اسـت «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاء» همان گونه کـه جـن‌هـا کردنـد. پـس خداوند نابودشان کرد. سپس بر آن شد که آدم را بیافرینـد، او را آفریـد و ده هـزار سال برایش مقدّر فرمود. از آن روز هفت هزار و دویست سال مـی‌گـذرد و اکنـون شما در آخرالزمان هستید.[2]

۸) وی می گوید: زراره گفت: خدمت حضرت امام موسی کاظم علیـه السـلام رسیدم. ایشان فرمود: از سخنان شیعیان چـه سـراغ داری؟ عـرض کـردم: سـخنان بسیاری سراغ دارم. می‌خواهم آتشی برافروزم و همـه ایـن حـرف‌هـا را بسـوزانم. فرمود: آنها را به زیر خاک کن و آن چه را در نظرت ناپسند می‌نماید رها کـن. آن گاه سخنان کسانی به یادم آمد که موضوع آدم را مطرح میکننـد(آدمیّون). حضـرت فرمود: فرشتگان از کجا می‌دانستند که گفتند: «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَـا وَيَسْـفِكُ الدِّمَاء»[3]؟ زراره گفت:حضرت می فرمود:این سخن به معنای نفی نظریه تقدیر گرائی است. سپس امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: آدم در آسمان در میان فرشـتگان دوستانی داشت. وقتی آدم از آسمان به زمین فرود آمد، فرشته‌ای دل تنـگ او شـد.

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۹، ح ۷.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۹، ح ۸.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۵۰، ح ۹.

به درگاه خداوند متعال گله کرد و از او خواست که اجازه دهد تا نزد آدم فرود آید. خداوند به او اجازه داد و فرشته، نزد آدم فرود آمد و دید که او میان بیابانی در زمین نشسته است. وقتی آدم، فرشته را دید دست بر سر گذاشت و فریادی بلند کشید. آن چنان که همه آفریدگان صدایش را شنیدند. آن گاه فرشته به او گفت: گمان دارم که با نافرمانی‌ات از پروردگار تنها باری توان فرسا بر دوش خود گذاشتی. آیا می‌دانی خداوند در باره تو به ما چه فرمود و ما چه پاسخ دادیم؟ آدم گفت: نه. فرشته گفت: خداوند فرمود: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الأَرْضِ خَلِيفَةً» و ما گفتیم «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ» و خداوند تو را آفرید و در زمین بودنت را بهتر از در آسمان بودنت دانست. حضرت فرمود: به خدا سوگند او سه مرتبه آدم را به این سخن دلداری داد.[1]

۹)از ابی عباس روایت شده است که گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در باره کلام خداوند «وَعَلَّمَ آدَمَ الأَسْمَاءَ كُلَّهَا» پرسیدم که خداوند چه چیز به او آموخت؟ فرمود: زمین‌ها و کوه‌ها و دره‌ها و صخره‌ها را. سپس به زیراندازی که زیر پا داشت نگاه کرد و فرمود: این زیرانداز نیز از جمله آن چه که به او آموخت بود.[2]

۱۰) از فضل بن عباس روایت شده است که گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در باره کلام خداوند «وَعَلَّمَ آدَمَ الأَسْمَاءَ كُلَّهَا» پرسیدم که آن اسم‌ها چیست؟ فرمود: اسم‌های صحراها و گیاهان و درختان و کوههای روی زمین.[3]

۱۱) از داوود بن سرحان عطار روایت شده است که گفت: خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودم. ایشان مرا به سفره‌ای فرا خواند و غذایی خوردیم. سپس تشت و آب آوردند. عرض کردم: فدایت شوم، در این کلام خدا «عَلَّمَ آدَمَ الأَسْمَاءَ كُلَّهَا» آیا این تشت و آب نیز از جمله آن اسم‌ها بود؟ فرمود: گرد وغبار و صحراها ، و با دست اشاره فرمود و گفت: و هم چنین این و این.[4]

۱۲) حریز به نقل از کسی که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام خبری را

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۵۰، ح ۱۰.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۵۱، ح ۱۱.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۵۱، ح ۱۲.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۵۱، ح ۱۳.

برایش نقل کرده بود روایت کرده است که ایشان فرمود: چون خداوند متعال آدم را آفرید به فرشتگان فرمان داد که به او سجده کنند. فرشتگان در دل گفتند: گمان نمی‌کردیم که خداوند موجودی بیافریند که از ما نزد او ارجمندتر باشد؛ چرا که ما گنجینه خداوند و همسایگان او و نزدیک‌ترین آفریدگانش به او هستیم. خداوند فرمود: «أَلَمْ أَقُل لَّكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنتُمْ تَكْتُمُونَ»، آن چه که در باره فرزندان جانّ آشکار می‌کنید و آن چه که در خود پنهان می‌دارید. آن گاه فرشتگانی که آن سخن را گفته بودند به سوی عرش پناه آوردند.[1]

۱۳) ابن شاذان از حضرت امام سجاد علیه السلام از پدر بزرگوارش علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: لعنت خدا بر هر کس که نگوید من چهارمین فرد از خلفای چهارگانه‌ام. حسین بن زید می‌گوید: به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: شما چیزی غیر از این، روایت کرده‌اید؛ این طور نیست؟ حضرت فرمود: بله، خداوند در آیات محکم کتاب خویش می‌فرماید: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلاَئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الأَرْضِ خَلِيفَةً» پس آدم اولین جانشین خدا بود و نیز «يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ» [ای داوود! ما تو را در زمین خلیفه (و جانشین) گردانیدیم][2] و داوود علیه السلام دومی بود و سومی، هارون جانشین موسی علیه السلام بود که خداوند از قول موسی فرمود: «اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ» [در میان قوم من جانشینم باش و (کار آنان را) اصلاح کن][3] و علی علیه السلام جانشین محمّد صلی الله علیه و آله است. از این رو علی علیه السلام فرمود: من چهارمین فرد از خلفای چهارگانه‌ام.[4]

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلاَئِكَةِ اسْجُدُوا لآدَمَ فَسَجَدُوا إِلاَّ إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ (۳۴)﴾

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۵۱، ح ۱۴.
۲- ص/ ۲۶.
۳- اعراف/ ۱۴۲.
۴- مائة منقبة، ص ۱۲۵ المنقبة: ۵۹.

[و چون فرشتگان را فرمودیم: برای آدم سجده کنید، پس بجز ابلیس که سر باز زد و کبر ورزید و از کافران شد (همه) به سجده درافتادند]

۱) محمّد بن یعقوب، از حسین بن محمّد، از معلی بن محمّد، از کسی که برایش نقل کرده بود، از علی بن جعفر روایت کرده است که گفت: از حضرت امام رضا علیه السلام شنیدم که ایشان فرمود: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله دید که افرادی از قبایل تیم و عدی و بنی امیه بر منبر ایشان می‌نشینند، در نظرش بسیار زشت و ناپسند آمد، خداوند متعال آیه‌ای از قرآن را بر او فرستاد تا او را دلداری دهد. «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلاَئِكَةِ اسْجُدُواْ لآدَمَ فَسَجَدُواْ إِلاَّ إِبْلِيسَ أَبَى» سپس به او این چنین وحی کرد: ای محمّد! من فرمان دادم اما اطاعت نشدم. پس تو نیز اگر در باره وصی خود فرمان می‌دهی و اطاعت نمی‌کنند، غمگین مباش.[۱]

۲) و از وی از چندی از یارانمان، از سهل بن زیاد، از علی بن اسباط، از موسی بن بکر روایت شده است که او گفت: از حضرت امام رضا علیه السلام پرسیدم بین کفر و شرک کدام یک پیش‌تر آمده است؟ فرمود: به یاد ندارم که با مردم مباحثه کرده باشی. عرض کردم: هشام بن سالم از من خواست که این سوال را از شما بپرسم. ایشان فرمود: کفر که همان انکار است و پیشینه دارتر است؛ خداوند عز و جل فرمود: «إِلاَّ إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ»[۲]

۳) و از او از علی بن ابراهیم، از هارون بن مسلم، از مسعدة بن صدقه روایت شده است که گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که وقتی از ایشان پرسیدند: بین کفر و شرک کدام یک پیش‌تر آمده است؟ فرمود: کفر، پیشینه دارتر است و ابلیس نخستین کسی بود که کفر ورزید. کفر او چیزی جدای از شرک بود، چرا که خداوند او را به پرستش کسی به جز خدا فرا نخواند. او بعد از این که آدم را به پرستش کسی غیر از خدا فرا خواند، شرک ورزید.[۳]

۴) علی بن ابراهیم از پدرش، از ابن ابی عمیر، از جمیل، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که از ایشان پرسیدند: آیا در آن چه که خداوند آفریدگان را به آن فرا می‌خواند گمراهان نیز داخل می‌شوند؟ فرمود: بله و

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۵۳، ح ۷۳.
۲- کافی، ج ۲، ص ۲۸۴، ح ۶.
۳- کافی، ج ۲، ص ۲۸۴، ح ۸.

کافران نیز در آن وارد می‌شوند؛ چرا که خداوند تبارک و تعالی به فرشتگان فرمان داد به آدم سجده کنند[1]. پس در فرمان او فرشتگان به همراه شیطان وارد شدند. شیطان همراه فرشتگان در آسمان خداوند را عبادت می‌کرد و فرشتگان می‌پنداشتند او از ایشان است؛ حال آن که نبود. پس چون خداوند به فرشتگان امر فرمود تا به آدم سجده کنند، حسدی که در دل شیطان بود آشکار شد و آن گاه فرشتگان دریافتند که شیطان از آنها نیست. به حضرت علیه السلام گفتند: چگونه آن فرمان شیطان را نیز در بر می‌گرفت در حالی که خداوند فرشتگان را فرمان داد تا به آدم سجده کنند؟ حضرت فرمود: شیطان در نزدیکی فرشتگان بود، ولی از جنس آنها نبود. خداوند پیش از آدم مخلوقاتی آفرید که شیطان در روی زمین فرمانروای آنان بود. پس آنها سرکشی کردند و به فساد پرداختند و خون ریختند. پس خداوند فرشتگان را برانگیخت و ایشان آنها را از پای درآوردند و ابلیس را اسیر کردند و به سوی آسمان بردند. پس در کنار فرشتگان بود و خداوند را عبادت می‌کرد تا این که خداوند تبارک و تعالی آدم را آفرید.

۵) و از وی، از پدرش، از حسن محبوب، از عمرو بن ابی مقدام، از ثابت حذّاء، از جابر بن یزید، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام، از پدر بزرگوار ایشان، از پدران بزرگوارشان، از امیر مؤمنان علی علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: خداوند تبارک و تعالی اراده فرمود که به دست خود خلقی بیافریند و این پس از گذشت هفت هزار سال از وجود جنّ و نسناس در زمین بود. خداوند خواست آدم را بیافریند پس طبقات آسمان را گشود و به فرشتگان فرمود: به سوی زمینیان بنگرید و آفریده‌های من، جن و نسناس را ببینید. وقتی فرشتگان گناهکاری و خونریزی و فساد ناروای آنان را در زمین دیدند، این امر بر آنان گران

۱- در بحار الانوار آمده است: بدان که مسلمانان بر این که این سجده، سجده عبادت نبوده است، متفق القول هستند؛ چرا که سجده عبادت برای غیر از خداوند متعال موجب شرک است. سپس همه معانی گفته شده درباره آن سجده را می‌آورد و یکی از آنها را ترجیح می‌دهد و آن این که سجده در حقیقت به قصد عبادت خدا به سوی آفریده او به فرمان او می‌باشد. سپس می‌گوید: بدان از این اخباری که آوردیم، آشکار شود که سجده به سوی غیر خدا مجاز نیست، مگر به فرمان خود او، که در این صورت کسی که به سوی او سجده می‌شود به هیچ وجه معبود نیست؛ بلکه این سجده برای تحیت است و نه برای عبادت و گزاردن سجده مجاز نیست، مگر به فرمان خداوند. «بحار: ج ۱۱، ص ۱۴۰».

آمد و خشمگین شدند و بر زمینیان افسوس خوردند و چون نتوانستند جلوی خشم خود را بگیرند، گفتند: پروردگارا تردیدی نیست که تو شکست‌ناپذیر و توانا و چیره و والا مرتبه‌ای و اینان آفریدگان ناتوان و خوار تو هستند. در دست تو در حرکت‌اند و با روزی تو زندگی می‌کنند و از عافیت تو بهره‌مند می‌شوند و تو را با انجام چنین گناهان بزرگی نافرمانی می‌کنند؛ اما تو بر آنان افسوس نمی‌خوری و خشمگین نمی‌شوی و به خاطر آن چه که از آنها می‌شنوی و می‌بینی انتقام خود از آنان نمی‌گیری و این امری است که بر ما گران آمده و آن را در حقّ تو ظلمی بزرگ می‌بینیم. حضرت فرمود: وقتی خداوند متعال این سخن را از فرشتگان شنید، فرمود: «إِنّي جَاعِلٌ فِي الأَرْضِ خَلِيفَةً» [من در زمین جانشینی خواهم گماشت][1] که بر زمین من، حجت من بر آفریدگان من باشد. فرشتگان گفتند: ای خداوند سبحان «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا» [آیا در آن کسی را می‌گماری که در آن فساد انگیزد][2] همان طور که فرزندان جانّ فساد کردند، و کسانی که خون بریزند، همان طور که فرزندان جانّ ریختند و به هم حسد برند و با یکدیگر کینه‌ورزی کنند؛ پس این آفریده‌ات را به جای ما جانشین خود بگذار؛ حال آن که ما حسد نمی‌ورزیم و کینه توز نیستیم و خون نمی‌ریزیم، و ما تو را با ستایش تسبیح می‌گوییم و تو را بزرگ می‌شماریم.

خداوند عز و جل فرمود: «إِنّي أَعْلَمُ مَا لاَ تَعْلَمُونَ» [من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید][3] می‌خواهم به دست خود موجودی بیافرینم و پیامبران و رسولان و بندگان پارسا و امامان هدایت شده‌ی خود را از فرزندان او قرار دهم و آنان را در زمین به جانشینی خود بر آفریدگانم بگمارم تا آنان را از نافرمانی من بازدارند و از عذاب من بیم دهند و به فرمان برداری از من رهنمون شوند و به راه من درآورند و ایشان را حجت و دلیل و پیمان خود بر آفریدگانم قرار دهم.

نسناس‌ها «موجودات یک دست و یک پا» را از زمین بر می‌گیرم و از آنها پاکش می‌دارم و جن‌هایی نافرمان و سرکش را از میان آفریدگان و بندگان و برگزیدگانم برگرفته در هوا و در گوشه و کنار زمین جایشان می‌دهم تا در کنار

۱- بقره/ ۳۰.
۲- بقره/ ۳۰.
۳- بقره/ ۳۰.

فرزندان این آفریده‌ام نباشند و بین جن و آفریدگانم پرده‌ای اندازم تا ایشان جن‌ها را نبینند و با آنها هم‌نشینی نکنند و درنیامیزند. هر یک از فرزندان این آفریده‌ام که برگزیدگان مننند مرا فرمان نبرد او را در جایگاه نافرمانان جای دهم و به آبشخور آنان واردش سازم و از این کار باکی ندارم. حضرت فرمود: فرشتگان گفتند: پروردگارا هر چه خواهی کن «لاَ عِلْمَ لَنَا إِلاَّ مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّکَ أَنتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ» و خداوند به اندازه‌ی راهی که پانصد سال پیمودنش به درازا کشد آن فرشتگان را از عرش خود دور کرد، فرشتگان به سوی عرش پناه آوردند و به اشاره‌ی انگشت اجازه خواستند. پروردگار عز و جل به سویشان نگریست و رحمت خود را بر آنها فرو فرستاد و برایشان بیت المعمور را بنا نهاد و فرمود: به دور این خانه طواف کنید و عرش را فرا خوانید که رضایت من در این است. پس فرشتگان طواف کردند. بیت المعمور خانه‌ای است که هر روز هفتاد هزار فرشته بدان وارد شوند و تا ابد دیگر بدان باز نمی گردند. خداوند بیت المعمور را برای توبه آسمانیان بنا نهاد و کعبه را برای توبه زمینیان. خداوند تبارک و تعالی فرمود: «إِنِّي خَالِقٌ بَشَراً مِّن صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُواْ لَهُ سَاجِدِينَ» [من بشری را از گلی خشک، از گلی سیاه و بدبو خواهم آفرید؛ پس وقتی آن را درست کردم و از روح خود در آن دمیدم پیش او به سجده درافتید] حضرت فرمود: این را خداوند پیش از آن که آدم را بیافریند و پیش از آن که فرشتگان در این باره به او اعتراض کنند و در آغاز آفرینش آدم فرمود. حضرت فرمود: خداوند مشتی از آب گوارای فرات را با دست راست خود[1] برداشت که البته هر دو دستش راست بود و

۱- ابن اثیر می‌گوید: یعنی هر دو دست خداوند تبارک و تعالی به صفت کمال موصوف است و در هیچ یک از آن دو هیچ عیبی وجود ندارد؛ چرا که دست چپ از دست راست کم ارزش‌تر است. هر کجا در قرآن و در حدیث به خدای متعال دست یا دست‌ها یا دست راست افزوده می‌شود از روی مجاز و استعاره است و خداوند از تشبیه و تجسم به دور است. النهایه- ماده (یمن) ج ۵، ص ۳۰۱.

و مجلسی در بحار می‌گوید: توجیه این کلام بر سه وجه است، وجه اول: مراد از دست، قدرت است و دست راست کنایه از توانایی خداوند در لطف و احسان و رحمت است و دست چپ، کنایه از توانایی او در قهر و بلا و انتقام است. و مراد از راست بودن هر دو دست این است که قهر و بلا و انتقام او نیز لطف و خیر و رحمت اوست. وجه دوم: مراد از این تأویل نیز آن است که هر دو در ذات او کامل است و در هیچ یک از آن دو هیچ نقصی نیست. وجه سوم: مراد از دست راست او، دست راست فرشته ایست که او بدان کار فرمانش داد و هر دو دست او راست است چرا که هر دو دست در قدرت و کمال برابر

با آن در کف دست خود گل ساخت تا این که آن گل خشکید. آن گاه به آن گل گفت: پیامبران و رسولان و بندگان پارسا و امامان هدایت یافته و فراخوانده شدگان به بهشت و یاران و همراهان آنها را تا روز قیامت از تو می‌آفرینم و از این کار باکی ندارم؛ چرا که من از .آن چه می‌کنم بازخواست نمی‌شوم و این آنانند که بازخواست می‌شوند. سپس مشت دیگری از آب شور سوزان برداشت و با آن در کف دست خود گل ساخت و آن گل خشکید. آن گاه به آن گل گفت: ستمگران و فرعون‌ها و ظالمان و برادران شیطان‌ها و فراخوانده شدگان به دوزخ و پیروان آنها را تا روز قیامت از تو می‌آفرینم.

حضرت فرمود: و خداوند در مورد اینان شرط تغییر حکم «بدا[1]» گذاشت اما در مورد آفریدگان دست راست شرط تغییر حکم «بدا» نگذاشت. سپس آن دو آب را با هم درآمیخت و در کف دست خود از آن گل ساخت و بعد دست خود را چرخاند و آن را که عصاره‌ای از گل بود در پیش عرش گذاشت. سپس به فرشتگان بادهای چهارگانه‌ی شمال و جنوب و صبا و دَبور فرمان داد تا بر آن عصاره گل بگذرند. آنها بر آن گذشتند و آن را جان دادند و شکل بخشیدند و بخش بندی کردند و آراستند و در آن سرشت‌های چهارگانه‌ی سودا و خون و صفرا و بلغم را روان ساختند. فرشتگان شمال و جنوب و صبا و دبور بر آن گذشتند و سرشت‌های چهارگانه را در آن روان ساختند. از سوی فرشته‌ی شمال سودا، از سوی فرشته صبا، بلغم، از سوی فرشته دبور، صفرا و از سوی فرشته‌ی جنوب، خون. آن گاه جان آدم رفعت پیدا کرد و مستقل شد و اندامش کمال یافت. و این گونه از سوی سودا، دوست داشتن زنان و بلندی آرزو و آز با او همراه شد و از سوی بلغم، دوست داشتن خوردن و آشامیدن و نیکی و شکیبایی و مدارا به او پیوست و از سوی صفرا، خشم و گستاخی و دیو صفتی و ستمگری و گردن کشی

باشند. «بحار الانوار ج ۱۱، ص ۱۰۷».

۱- بدا له فی الأمر: هرگاه بهتر بودن چیزی نسبت به قبلی آشکار شود؛ و اسم آن «بداء» است و آن به این معنا بر خداوند متعال محال است. همان گونه که در روایتی از امامان (ع) آمده است: «بداء برای خداوند از روی جهل واقع نمی‌شود» مجمع البحرین- ماده بدا ج ۱، ص ۴۵.

با او قرین گشت و از سوی خون، دوست داشتن تباهی و خوش گذرانی و شهوترانی و به حرام خدا پرداختن با او درآمیخت.

حضرت امام محمّد باقر علیه السلام فرمود: در کتاب علی علیه السلام چنین یافتم که خداوند آدم را آفرید. او چهل سال به صورت نقش و نگار باقی ماند. در این سالها شیطان ملعون از کنارش می‌گذشت و می‌گفت:کاسه ای زیر نیم کاسه است و تو از برای کاری آفریده شده‌ای. حضرت صادق علیه السلام فرمود: شیطان که لعنت خدا بر او باد گفت: اگر خداوند مرا فرمان دهد که به این سجده کنم، هر آینه از او سرپیچی کنم. سپس خداوند متعال در جسم آدم دمید، چون روح در پیکر او به بینی‌اش رسید او عطسه‌ای کرد و گفت: الحمد لله. خداوند متعال به او فرمود: یرحمک الله «خدا تو را رحمت کند» حضرت فرمود: و این گونه بود که رحمت خدا بر او از هر چیز دیگری پیشی گرفت.

خداوند تبارک و تعالی به فرشتگان فرمود: «**اسْجُدُواْ لآدَمَ فَسَجَدُواْ**» و شیطان رشکی را که در دلش نسبت به آدم می‌ورزید، نمایان کرد و از سجده سرباز زد. خداوند عز و جل فرمود: «مَا مَنَعَکَ أَلاَّ تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُکَ» [چون تو را به سجده امر کردم چه چیز تو را باز داشت از این که سجده کنی][1] شیطان گفت: «أَنَاْ خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ» [من از او بهترم؛ مرا از آتشی آفریدی و او را از گل آفریدی][2] حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: اولین کسی که به قیاس پرداخت و خود را بزرگ برشمرد، شیطان بود و اولین گناهی که خداوند به آن نافرمانی شد، همین تکبّر بود. حضرت فرمود: شیطان گفت: پروردگارا اگر از من برای سجده کردن به آدم درگذری تو را چنان پرستش کنم که هیچ یک از فرشتگان نزدیک به درگاهت و هیچ یک از پیامبران رسولت نکنند. خداوند تبارک و تعالی فرمود: مرا نیازی به پرستش تو نیست. من می‌خواهم آن گونه‌ای پرستش شوم که خود می‌خواهم، نه آن گونه که تو می‌خواهی. باز هم شیطان از سجده سرباز زد. خداوند فرمود: «فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّکَ رَجِيمٌ وَإِنَّ عَلَيْکَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ» [پس از آن (مقام) بیرون شو که تو رانده‌ای و تا روز جزا لعنت من بر تو باد][3] شیطان گفت:

۱- اعراف/ ۱۲

۲- اعراف/ ۱۲.

۳- ص/ ۷۷ و ۷۸.

پروردگارا، چگونه مرا می‌رانی حال که تو دادگری هستی که ستم نمی‌ورزی و بیداد نمی‌کنی؟ پس آیا پاداش عملم باطل شد؟ خداوند فرمود: نه، هر چه از امر دنیا به خاطر پاداش عملت می‌خواهی بخواه تا ارزانی‌ات دارم. اولین درخواست او پایداری تا روز قیامت بود. خداوند فرمود: تو را ارزانی داشتم. گفت: مرا بر فرزندان آدم چیره ساز. فرمود: چیره‌ات ساختم. گفت: مرا در وجودشان همچون خونی که در رگهایشان جاری است روان کن. فرمود: روانت ساختم. گفت: هر فرزندی که به دنیا آوردند، دو فرزند برای من به دنیا آید، من آنها را ببینم اما آنها مرا نبینند و به هر شکلی که خواستم نزدشان پدیدار شوم. فرمود: ارزانی‌ات داشتم. گفت: پروردگارا امکان بیشتری در اختیارم بگذار. خداوند فرمود: سینه‌های آنها را وطن تو و فرزندانت قرار دادم. گفت: پروردگارا مرا بس است. آن گاه شیطان گفت: «فَبِعِزَّتِکَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ» [پس به عزت تو سوگند که همگی را جدا از راه به در می‌برم مگر آن بندگان پاکدل تو را][1]، «ثُمَّ لَآتِيَنَّهُم مِّن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَن شَمَآئِلِهِمْ وَلاَ تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ» [آن گاه از پیش رو و از پشت سرشان و از طرف راست و از طرف چپشان بر آنها می‌تازم و بیشترشان را شکرگزار نخواهی یافت][2]

۶) و از وی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از جمیل، از زراره، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: وقتی که خداوند تبارک و تعالی به ابلیس آن چنان نیرویی بخشید، آدم گفت: پروردگارا شیطان را بر فرزندانم چیره کردی و او را چون خون در رگهایشان جاری ساختی و این چنین به او ارزانی داشتی، پس به من و فرزندانم چه عطا می‌کنی؟ فرمود: از برای تو و فرزندانت چنین کردم که هر گناهی مرتکب شوید یک بار و هر کار نیکی انجام دهید ده بار نوشته شود. گفت: پروردگارا، امکان بیشتری در اختیارم بگذار. فرمود: تا آن زمان که جان به گلویتان رسد، در توبه به رویتان باز است. گفت: پروردگارا، امکان بیشتری در اختیارم بگذار . فرمود: شما را می‌آمرزم و باکی از این کار ندارم. گفت: مرا بس است. راوی می‌گوید به حضرت عرض کردم: فدایت شوم، از چه رو

۱- ص/ ۸۲و۸۳.
۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۵۲ ؛ اعراف/ ۱۷.

ابلیس سزاوار شد که خداوند چنین به او ارزانی کند؟ فرمود: خداوند او را به خاطر آن چه که کرده بود پاس داشت. عرض کردم: چه کرده بود فدایت شوم؟ فرمود: در آسمان دو رکعت نماز گزارد که چهار هزار سال به درازا کشید.[1]

۷) محمّد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از جمیل روایت کرده است که وی گفت: حمزة بن محمد طیار برایم می‌گفت: شیطان از فرشتگان نبود و خداوند به فرشتگان فرمان داد به آدم سجده کنند. شیطان گفت: سجده نمی‌کنم. پس چگونه شیطان با سجده نکردن نافرمانی کرد؛ حال آن که از فرشتگان نبود؟!

جمیل می‌گوید: با هم به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام رفتیم و به خدا سوگند که او مسئله را نیک بیان نمود؛ عرض کرد: فدایت شوم، به نظرت آن جا که خداوند مؤمنان را با کلام خویش ندا می‌دهد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» [ای کسانی که ایمان آورده‌اید][2] آیا منافقان نیز همراه مؤمنان در این ندا داخل شوند؟[3] فرمود: بلی، منافقان و گمراهان و همه کسانی که در ظاهر اقرار به ایمان می‌کنند در این ندا وارد می‌شوند. ابلیس نیز از جمله کسانی بود که همراه مؤمنان در ظاهر اقرار به ایمان کرد.[4]

۸) حسین بن سعید، از فضالة بن ایوب، از داود بن فرقد، از حضرت امام جعفر

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۵۳.

۲- بقره/ ۱۰۴.

۳- کافی، ج ۲، ص ۳۰۳، ح ۱.

۴- از آنچه در بحار آمده چنین بر می‌آید: خداوند متعال او را در کلمه فرشتگان وارد ساخت؛ چرا که او با آنها درآمیخته بود و در ظاهر یکی از آنها بود. خداوند آن فرشتگان حاضر را خطاب کرد و به سجده دستور داد؛ حال آن که او نیز در میانشان بود. پس این امر او را نیز دربرگرفت. یا مراد این است که خداوند آنان را با «ای فرشتگان» ندا داد، پس به شیطان نیز دستور داده شد؛ چرا که ظاهراً از آنان بود و صفات آنان را داشت. همین گونه نیز خطاب «یا ایها الذین آمنوا» منافقان را دربرمی‌گیرد؛ چرا که در ظاهر از مؤمنان هستند. و اما گمان فرشتگان، احتمالاً مراد این است که آنها گمان کردند او در فرمان بردن و سرپیچی نکردن از جمله آنهاست؛ چرا که بعید است فرشتگان ندانند او از آنها نیست. چون آنها او را به آسمان فراز آوردند و قومش را به هلاکت رساندند. این امر همانند کلام امامان (ع) است که فرمودند: «سلمان از ما اهل بیت است» و نیز احتمال دارد فرشتگان گمان کرده باشند او فرشته ایست که خداوند بر جن‌ها حاکم کرده است. و احتمال دارد این گمان از سوی برخی از فرشتگان باشد که با گروهی که جان را کشتند و شیطان را فراز آوردند همراه نبوده‌اند.

صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: از خشم بر حذر باش که آن کلید تمام بدیهاست و فرمود: شیطان همراه فرشتگان بود و فرشتگان او را یکی از خود می‌پنداشتند، اما خداوند می‌دانست که او از ایشان نیست. هنگامی که خداوند به او فرمان داد تا به آدم سجده کند، برآشفت و خشمناک شد و خداوند آن چه را درون او بود به وسیله برآشفتگی و خشم نمایان ساخت.[1]

۹) ابن بابویه، از علی بن احمد بن محمّد -که خداوند از او خشنود باد- از محمّد بن یعقوب، از علی بن محمّد، به اسناد وی در حدیثی مرفوع روایت کرده است: یکی از یهودیان خدمت حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام رسید و عرض کرد: ای امیر مؤمنان، در باره چند چیز از تو می‌پرسم اگر مرا از آنها آگاه سازی اسلام می‌آورم، حضرت علی علیه السلام فرمود: ای یهودی، هر چه در نظرت آمده از من بپرس؛ چرا که هیچ کس را آگاه‌تر از ما اهل بیت نمی‌یابی. او چیزهایی پرسید تا این که عرض کرد: چرا آدم را آدم نامیدند؟ حضرت فرمود: آدم را از آن رو آدم نام نهادند که از ادیم زمین، یعنی روی زمین آفریده شد؛ زیرا خداوند تبارک و تعالی جبرئیل علیه السلام را برانگیخت و به او فرمان داد که از روی زمین، چهار گونه گِل نزد او ببرد. گِل سرخ و گِل سفید و گِل خاکی و گِل سیاه؛ و امر کرد که آنها را از زمین هموار و نرم و از زمین ناهموار و سخت بیاورد. سپس به او فرمان داد چهار گونه آب بیاورد. آب شیرین و آب شور و آب تلخ و آب گندیده و باز او را دستور داد که آن آبها را در آن گِل ها بریزد و خداوند با دست خود آن را موزون و استوار ساخت. پس هیچ مقداری از گل اضافه نیامد که به آب نیاز داشته باشد و نه هیچ مقداری از آب که نیازمند گل باشد. آن گاه خداوند آب شیرین را در گلوی آن و آب شور را در چشم‌هایش و آب تلخ را در گوشهایش و آب گندیده را در بینی اش قرار داد.[2]

۱۰) و از وی، از حسین بن یحیی بن ضُریس بجلی، از پدرش، از ابو جعفر عماره سکری سریانی، از ابراهیم بن عاصم قزوین، از عبد الله بن هارون کرخی، از ابو جعفر احمد بن عبد الله بن یزید بن سلّام بن عبید الله، خادم رسول خدا صلی الله

۱- کتاب الزهد، ص ۲۶، ح ۶۱.
۲- علل الشرایع، ص ۱۸۰، ح ۳۳ باب ۲۲۲.

علیه و آله، از ابی عبد الله ین یزید، از یزید بن سلام روایت شده است کـه او گفـت: به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردم: مرا در باره آدم آگاه ساز که «چـرا آدم نامیده شد»؟ حضرت فرمود: چرا که او از گل زمین و ادیم آن «یعنی سطح آن» آفریده شد. عرض کرد: آدم از همه خاک‌ها آفریده شد یـا از یـک خـاک؟ فرمـود: البته از همه‌ی خاک ها؛ چرا که اگر از یک خاک خلق مـی‌شـد مـردم یکـدیگر را نمی‌شناختند و همه یک شکل بودند. عرض کـرد: ایشـان در دنیـا مثـل و ماننـدی دارند؟ فرمود: خاک همانند ایشان است و گونه‌های سفید و سبز و بـور و خـاکی و سرخ و آبی دارد و انواع شیرین و شور و خشن و نرم و خرمایی دارد. بدین سـبب در میان مردم نرم و خشن و سفید و زرد و سرخ و خرمایی و سـیاه خـاکی رنـگ وجود دارد.

۱۱) طبرسی از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایـت کـرده اسـت کـه طاووس یمانی از ایشان پرسید: چرا آدم را آدم نامیدند؟ فرمود: چون گل او از ادیم «سطح» پست‌ترین زمین، بالا آمد. عرض کرد: چرا حوّاء را حوّاء نامیدند؟ فرمـود: چون او از استخوان دنده حیّ یعنی زنده که آدم باشد، آفریده شد. عرض کرد: چـرا ابلیس را ابلیس نامیدند؟ فرمود: چون او از رحمت خداوند عز و جل ناامید شـد[۱] و به آن امیدی ندارد. عرض کرد: چرا جنّ را جنّ نامیدند؟ فرمود: چـون آنهـا پنهـان شدند و دیده نمی‌شوند.[۲]

۱۲) ابن بابویه، از مظفر بن جعفر بن مظفر علوی - که خداونـد از او خشـنود باد - از جعفر بن محمّد بن مسعود عیاشی، از پدرش، از علی بن حسن بن علی بن فضال، از محمد بن ولید، از عباس بن هلال، از حضـرت امـام رضـا علیـه السـلام روایت کرده است که ایشان فرمود: نام ابلیس، حارث اسـت و خداونـد عـز و جـل فرمود «يَا إِبْلِيسُ» [ای ابلیس][۳] ای نافرمان، و او را ابلـیس نـام نهـاد؛ چـرا کـه از رحمت خداوند ناامید شد.[۴]

۱- أبلس: يئس، ناامید شد. الصحاح- بلس- ۳:۹۰۹.

۲- استجن: استتر، پنهان شد. المعجم الوسيط ماده جنن: ج ۱، ص ۱۴۱، احتجـاج، ج ۲، ص ۳۲۸.

۳- حجر/ ۳۲.

۴- حجر/ ۳۲.

۱۳) عیاشی، از جمیل بن دَرّاج روایت کرده است که گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در باره ابلیس پرسیدم: آیا او از فرشتگان یا چیزی برگرفته از امری آسمانی بود؟ حضرت فرمود: او از فرشتگان نبود؛ حال آن که آنان می‌پنداشتند او از آنهاست و خداوند می‌دانست که او از آنها نیست و نه چیزی برگرفته از امری آسمانی و ارجمند. نزد طیار رفتم و او را از آن چه شنیدم باخبر کردم. او انکار کرد و گفت: چگونه او از فرشتگان نیست در حالی که خداوند به فرشتگان می‌فرماید: «اسْجُدُواْ لآدَمَ فَسَجَدُواْ إِلاَّ إِبْلِيسَ». طیار خدمت امام رسید و از ایشان در این باره پرسید، من نیز با او بودم. او عرض کرد: فدایت شوم در کلام خداوند عز و جل «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ» [ای کسانی که ایمان آورده‌اید][1] و دیگر جاهایی که مؤمنین مورد خطاب قرار می‌گیرند، آیا در این جمله منافقان هم وارد می‌شوند؟ فرمود: بلی، در این جمله منافقان و گمراهان و هر کس در ظاهر به ایمان اقرار کند وارد می‌شود؟[2]

۱۴)جمیل بن دراج گفت : از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در باره ابلیس پرسیدم آیا او از فرشتگان یا چیزی برگرفته از امری آسمانی بود؟ فرمود: او از فرشتگان و یا چیزی برگرفته از امری آسمانی نبود؛ او از جنیان و همراه فرشتگان بود و فرشتگان می‌پنداشتند او از آنان است و خداوند می‌دانست که او از آنها نیست. پس هنگامی که به سجده فرمان داده شد آن کار از او سر زد.[3]

۱۵) از ابی بصیر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: نخستین کفری که به خدا ورزیده شد، آن جا بود که خداوند آدم را آفرید و ابلیس با سرباز زدن از فرمان خداوند کفر پیشه کرد و نخستین رشکی که برده شد رشکی بود که پسر آدم به برادرش برد و نخستین حرص، حرص آدم بود. او از آن درخت بازداشته شد؛ اما از آن خورد و این گونه به خاطر حرصش از بهشت بیرون شد.[4]

۱۶) از بدر بن خلیل اسدی، از مردی از مردمان شام روایت شده است که وی

۱- بقره/ ۱۰۴.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۵۱، ح ۱۵.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۵۲، ح ۱۶.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۵۳، ح ۱۷.

گفت: امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام فرمود: نخستین جایی که خداوند در آن پرستش شد، پشت کوفه بود. وقتی خداوند به فرشتگان فرمان داد که بر آدم سجده کنند، آنان پشت کوفه به سجده افتادند.[1]

۱۷) از موسی بن بکر واسطی روایت شده است که گفت: از حضرت امام موسی علیه السلام در باره کفر و شرک پرسیدم کدام یک پیش تر آمده است؟ فرمود: به یاد ندارم با مردم مباحثه کرده باشی، عرض کردم: هشام بن حکم از من خواست تا این سوال را از شما بپرسم. ایشان فرمود: کفر که همان انکار است پیشینه دارتر است. خداوند در باره ابلیس فرمود: «أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ»[2]

«وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلاَ مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلاَ تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ (۳۵) فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ (۳۶)»

[و گفتیم: ای آدم! خود و همسرت در این باغ سکونت گیر(ید) و از هر کجای آن خواهید فراوان بخورید، و(لی) به این درخت نزدیک نشوید که از ستمکاران خواهید بود* پس شیطان هر دو را از آن بلغزانید و از آن چه در آن بودند ایشان را به درآورد و فرمودیم: فرود آیید، شما دشمن همدیگرید و برای شما در زمین قرارگاه و تا چندی برخورداری خواهد بود]

۱) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: چون خداوند عز و جل ابلیس را به خاطر سرپیچی او لعنت کرد و فرشتگان را به خاطر سجده ایشان به آدم و پیروی از خدای عز و جل گرامی داشت، به آدم و حوا فرمان داد که به بهشت بروند و فرمود یَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلاَ مِنْهَا از بهشت «رَغَدًا» یعنی فراوان «حَيْثُ شِئْتُمَا» بدون هیچ دشواری «وَلاَ تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ» یعنی درخت علم که درخت علم محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان محمّد صلی

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۵۳، ح ۱۸.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۵۳، ح ۱۹.

الله علیه و آله بود؛ آنان که خداوند عزّ و جل با آن درخت ایشان را در میان دیگـر آفریدگان خود مخصوص گرداند. خداوند متعال فرمود: «وَلاَ تَقْرَبَا هَـٰذِهِ الشَّجَرَةَ» یعنی درخت علم که درخت علم محمّد صلی الله علیـه و آلـه و خانـدانش علـیهم السلام است و نه هیچ کس دیگر؛ و تنها ایشانند که به فرمان خدا از آن می‌خورند و پس از این که پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام غذای خود را به یتیم و مسکین و اسیر دادند، آن چه کـه خوردنـداز آن درخت بود و بـا آن غـذا دیگـر احسـاس گرسـنگی و تشـنگی و خسـتگی و فرسودگی نکردند؛ و آن درخت در میان دیگر درختان بهشت برتری یافت؛ چرا کـه دیگر درختان، یک نوع میوه و خوردنی بر خود بار داشتند، اما آن درخت و هر چه از جنس آن بود، گندم و انگور و انجیر و عُنّاب و همه گونه‌های میوه‌ها و بارهـا و غذاها را بر خود بار داشت که اختلاف حکایت کنندگان در ذکر نام درخت از همین جاست. برخی گفتند: گندم بود، برخی گفتند: انگور بود، برخی گفتند: انجیـر بـود و برخی دگر گفتند: عُنّاب بود. خداوند متعال فرمـود: «وَلاَ تَقْرَبَا هَـٰذِهِ الشَّجَرَةَ» کـه بخواهید با آن در پی به دست آوردن مقام محمّد صلی الله علیه و آلـه و خانـدان او علیهم السلام برآیید؛ زیرا خداوند متعال ایشان را به این مقام مخصوص گرداند و نه هیچ کس دیگر را. این درختی است که هر کس به اذن خدا از آن بخورد، بدون این که از کسی بیاموزد علم اولین و آخرین به او الهام می‌شود و هر کس بدون اذن خدا از آن بخورد، از آرزوی خود ناامید می‌شود و پروردگارش را نافرمانی کرده اسـت. «فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ» چرا که نافرمانی کردید و در پی مقامی برآمدید کـه خداونـد کسی غیر از شما را به آن مخصوص گردانده است؛ همان گونه که شما راهی غیر از فرمان خدای متعال پیش گرفتید. خداوند متعال فرمود: «فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا» یعنی با وسوسه و مکر و فریب خود، آن دو را از بهشت و به آدم رو کـرد و گفـت: «مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلاَّ أَنْ تَكُونَا مَلَكَيْنِ» [پروردگارتان شما را از این درخت منع نکرد جز (برای) آن که (مبادا) دو فرشته گردید][1] اگر از آن بخوریـد از غیب آگاه خواهید شد و همچون نیروی آن کس که خداونـد او را بـه ایـن قـدرت مخصوص گردانده قدرت می‌یابید «أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ» [یا از (زمره) جاودانـان

۱- اعراف/ ۲۰.

شوید][1] هرگز نخواهید مرد «وَقَاسَمَهُمَا» [و برای آن دو سوگند یاد کرد][2] برایشان سوگند خورد که «إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ» [که من قطعاً از خیرخواهان شما هستم][3] و شیطان در میان دهان ماری بود که او را به درون بهشت برده بود و آدم گمان می‌کرد این مار است که با او سخن می‌گوید و نمی‌دانست که شیطان میان دهان او پنهان شده است. آدم به مار پاسخ داد: ای مار این سخن فریب شیطان است که خداوند لعنتش کند. چگونه ممکن است پروردگارمان به ما خیانت کند و چگونه تو خداوند را به سوگند بزرگ می‌شماری، اما به او نسبت خیانت و بدبینی می‌دهی؛ حال آن که او ارجمندترین ارجمندان است و چگونه به کاری دست یازم که پروردگارم عز و جل مرا از آن باز داشته و با او به غیر از آن چه که فرمان داده رفتار کنم؟

چون شیطان از این که آدم سخنش را بپذیرد ناامید شد، بار دیگر به میان دهان مار بازگشت و حوا را خطاب کرد به گونه‌ای که او گمان برد این مار است که با او سخن می‌گوید. شیطان به او گفت: ای حوا آیا می‌دانی خداوند عز و جل پس از این که دانست شما از او نیک فرمان می‌برید و او را ارج می‌نهید این درخت را که بر شما حرام کرده بود برایتان حلال نمود؟ زیرا فرشتگان گمارده شده بر این درخت که با نیزه‌هایشان دیگر جانوران بهشتی را از آن دور می‌کنند، اگر تو خواهی بدان دست یازی تو را از آن باز نمی‌دارند. از این جا بدان که خداوند این درخت را بر تو حلال کرده است. تو را مژده می‌دهم که اگر پیش از آدم از آن بخوری بر او چیره گردی و بر او امر و نهی توانی کرد. حوا گفت: به زودی سخنت را خواهم آزمود و سپس راه درخت را در پیش گرفت. فرشتگان خواستند او را با نیزه‌هایشان از درخت باز دارند اما خداوند به آنان چنین وحی کرد: شما به نیزه‌هایتان کسی را دور می‌رانید که عقلی ندارد تا او را از این کار باز دارد. اما آن کس که صاحب اختیارش کردم و در انتخاب آزادش گذاشتم، او را به عقلی که حجت من بر اوست واگذارید. اگر فرمان ببرد، سزاوار پاداش من می شود و اگر گردن بکشد و از فرمانم سرباز زند، مجازات و کیفر من سزای او می گردد. از این

۱- اعراف/ ۲۰.
۲- اعراف/ ۲۱.
۳- اعراف/ ۲۱.

رو فرشتگان پس از آن که کوشیدند او را با نیزه‌هایشان دور کنند رهایش گذاشتند و جلوی او را نگرفتند. حوا گمان کرد از آن رو خداوند متعال فرشتگان را از دور راندن او بازداشته که درخت را پس از حرام کردن، بر او حلال کرده است. او گفت: آن مار راست می‌گفت و پنداشت آن که با او سخن گفته، مار بوده است. آن گاه از آن درخت خورد و هیچ تغییری در خود نیافت. پس به آدم گفت: آیا نمی‌دانی آن درختی که بر ما حرام شده بود از برایمان حلال شده است؟ من از آن خوردم و فرشتگان مرا از آن باز نداشتند و با خوردن از آن هیچ تغییری نکردم. آن جا بود که آدم فریفته شد و در خطا افتاد و از آن درخت خورد. پس آن چه در کتاب خدا آمده برایشان رخ داد «فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا» با وسوسه و فریب خود «مِمَّا كَانَا فِيهِ» از نعمت «وَقُلْنَا»ای آدم وای حوا وای مار وای شیطان «اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ» آدم و حوا و فرزندانشان دشمن مار باشند و مار و شیطان و فرزندانشان دشمن آدم و حوا «وَلَكُمْ فِي الأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ» یعنی سرا و جایگاه زیستن «وَمَتَاعٌ» و بهره «إِلَى حِينٍ» تا زمان مرگ.[1]

۲) ابن بابویه، از محمّد بن حسن، از محمّد بن حسن صفار، از ابراهیم بن هاشم، از عثمان، از حسن بن بسّام روایت کرده است که او گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در باره بهشت آدم پرسیدم، حضرت فرمود: بهشت آدم باغی از باغهای دنیا بود که خورشید و ماه در آن طلوع می‌کرد و اگر از باغ‌های بهشت جاوید بود هرگز آدم از آن بیرون نمی‌رفت.[2]

۳) محمّد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن محمّد بن ابی نصر، از حسین بن میسّر روایت کرده است که گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در باره بهشت آدم پرسیدم. حضرت فرمود: آن باغی از باغ‌های دنیا بود که خورشید و ماه در آن طلوع می‌کرد و اگر از باغ‌های بهشت آخرت بود هرگز آدم از آن بیرون نمی‌رفت.[3]

۴) علی بن ابراهیم، از پدرش در حدیثی مرفوع روایت کرده است: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدند: آیا بهشت آدم، باغی از باغ‌های زمین بود یا

۱- تفسیر امام حسن عسکری (ع)، ص ۲۲۱، ح ۱۰۳ و ۱۰۴.
۲- علل الشرایع، ص ۳۲۵، ح ۵۵ باب ۳۸۵.
۳- کافی، ج ۳، ص ۲۴۷، ح ۲.

از باغ‌های بهشت آخرت؟ حضرت فرمود: آن از باغ‌های دنیا بود که خورشید و ماه در آن طلوع می‌کرد و اگر از باغ‌های بهشت آخرت بود، هرگز آدم از آن بیرون نمی‌رفت. حضرت فرمود: چون خداوند آدم را در بهشت جای داد و وی از روی نادانی رو به سوی آن درخت گذاشت، خداوند او را از آن جا بیرون کرد؛ چرا که خداوند او را به سرشتی آفرید که تنها با امر و نهی و خوراک و پوشش و خانه و زناشویی پایدار می ماند و تنها به وسیله امر و نهی «از طریق وضع شریعت» سود و زیان خود را از هم باز می‌شناسد. حضرت فرمود: شیطان به نزد آدم آمد و به او گفت: اگر شما دو تن، از این درخت که خداوند شما را از آن بازداشته است بخورید، دو ملک خواهید شد و همیشه در بهشت خواهید ماند و اگر از آن نخورید، خداوند شما را از بهشت بیرون خواهد کرد و برایشان سوگند خورد که او خیر خواه آنان است. همان گونه که خداوند گفته شیطان را حکایت کرد و فرمود: «مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلاَّ أَن تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ» [پروردگارتان شما را از این درخت منع نکرد جز (برای) آن که (مبادا) دو فرشته گردید یا از (زمره) جاودانان شوید و برای آن دو سوگند یاد کرد که من قطعاً از خیرخواهان شما هستم][1] آدم سخن شیطان را پذیرفت و آن دو از آن درخت خوردند و روی داد آن چه که خدا حکایت کرد «بَدَتْ لَهُمَا سَوْءَاتُهُمَا» [برهنگی‌هایشان بر آنان آشکار شد][2] آن جامه‌های بهشتی که خداوند به آن دو پوشانده بود، از تن ایشان فرو ریخت و آن دو به برگ درختان بهشت روی آوردند و خود را با برگ پوشاندند. «وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَن تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ وَأَقُل لَّكُمَا إِنَّ الشَّيْطَآنَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُّبِينٌ» [و پروردگارشان بر آن دو بانگ بر زد مگر شما را از این درخت منع نکردم و به شما نگفتم که در حقیقت شیطان برای شما دشمنی آشکار است][3] و آن دو چنان که خداوند از ایشان حکایت کرد گفتند: «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» [پروردگارا ما بر خویشتن ستم کردیم و اگر بر ما نبخشایی و به ما رحم نکنی مسلماً از زیانکاران

۱- اعراف/ ۲۰ و ۲۱.
۲- اعراف/ ۲۲.
۳- اعراف/ ۲۲.

خواهیم بود][1] خداوند به آن دو گفت: «**اهْبِطُواْ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ**» یعنی تا روز قیامت. حضرت فرمود:[2] آدم بر زمین صفا فرود آمد و صفا از آن رو این نام گرفت که صفوة خدا یعنی برگزیده او بر آن فرو آمد و حوا بر زمین مروه فرود آمد و مروه از آن رو این نام گرفت که مرأة یعنی زن بر آن فرو آمد. آدم، چهل بامداد در سجده ماند و بر بهشت می‌گریست. جبرئیل علیه السلام بر او نازل شد و گفت: ای آدم، آیا خداوند تو را به دست خود نیافرید و از روح خود در تو ندمید و فرشتگان خود را رو به تو به سجده در نیاورد؟ گفت: بله. جبرئیل گفت: آیا خداوند تو را فرمان نداد که از آن درخت نخوری، پس چرا فرمان نبردی؟ آدم گفت: شیطان به خدا سوگند خورد که خیرخواه من است و گمان نمی‌کردم موجودی که خدا او را آفریده سوگند دروغ به خدا یاد کند.[2]

۵) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن مسکان، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: حضرت موسی علیه السلام از پروردگارش خواست که او و حضرت آدم علیه السلام را گرد هم آورد و خداوند آن دو را گرد آورد. موسی علیه السلام به او گفت: ای پدر، آیا خداوند تو را به دست خود نیافرید و در تو از روح خود ندمید و فرشتگان را رو به تو به سجده درنیاورد و تو را فرمان نداد که از آن درخت نخوری، پس چرا فرمان نبردی؟ آدم علیه السلام گفت: ای موسی، گناه من چند سال پیش از آفرینشم در تورات نوشته شده که تو آن را یافتی؟ موسی علیه السلام گفت: سی هزار سال. آدم علیه السلام گفت: آن به همین سبب بود. حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: و آدم با این حجّت بر موسی چیره شد.[3]

۶) از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون خداوند متعال فرشتگان خود را از برتری نیکان امت محمّد صلی الله علیه و آله و شیعیان و جانشینان علی علیه السلام باخبر ساخت و آنان را آگاه کرد که ایشان در زیر سایه لطف خداوند باری را به دوش توانند گرفت که فرشتگان یارای به دوش گرفتنش را ندارند، این گونه

۱- اعراف/ ۲۳.
۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۵۳.
۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۵۴.

برتری نیکان و پارسایان فرزندان آدم بر فرشتگان را آشکار نمود. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از این رو خداوند آنان را در برابر آدم به سجده درآورد که او نور وجود این آفریدگان والا را دربرگرفته بود؛ و سجده آنها از برای آدم نبود، بلکه آدم قبله آنان بود تا به سوی او برای خداوند به سجده افتند و این چنین او بزرگ و ارجمند شمرده شد. سزاوار نیست کسی به سوی غیر خدا سجده کند و آن چنان که در برابر خدا خاکساری می‌کند در برابر دیگری خاکساری کند و آن گونه که خدا را بزرگ می‌شمارد دیگری را به سجده بزرگ شمارد و اگر بنا بود کسی را فرمان دهم که این چنین به سوی غیر خدا سجده کند، هر آینه فرمان می‌دادم که ناتوانان شیعه ما و دیگر مکلّفان شیعه ما به سوی واسطان دانش وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله به سجده افتند و نیز به سوی آنان که در حق نیکوترین آفریده خدا پس از رسول او صلی الله علیه و آله یعنی علی علیه السلام دوستی خویش خالص گرداندند و کسانی که در راه بیان بی‌پرده حقوق خداوند، دشواری‌ها و ناملایمات را به جان خریدند و آنان که چون حقوق من برایشان آشکار گشت حقوقی که پیشتر نمی‌دیدند یاآن را نادیده می‌گرفتند در پی انکار برنیامدند.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شیطان از خدا نافرمانی کرد و به هلاکت افتاد؛ چرا که گناه او تکبر بر آدم بود و آدم با خوردن از آن درخت از خدا نافرمانی کرد، اما سالم ماند و هلاک نشد؛ چرا که او به گناه تکبر بر محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش آلوده نشد. از این رو خداوند متعال به او فرمود: ای آدم، شیطان در باره تو مرا نافرمانی کرد و بر تو تکبر ورزید و این گونه به هلاکت افتاد. اگر او به فرمان من بر تو فروتنی می‌کرد و عزت و بزرگی مرا گرامی می‌داشت بدون شک به اوج رستگاری می‌رسید. همان طور که تو گر چه با خوردن از آن درخت مرا نافرمانی کردی، ولی رستگار شدی؛ چرا که تو با فروتنی بر محمّد و خاندان محمّد صلی الله علیه و آله به اوج رستگاری می‌رسی و هر ننگ و لغزشی از تو رخت برمی بندد، پس برای آن مقام با توسل به محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش به سوی من دعا کن. آدم چنین کرد و به اوج رستگاری رسید؛ چرا

که به حلقه ما اهل بیت چنگ انداخت.[1]

۷) محمّد بن یعقوب، از علي بن محمّد قاساني، از قاسم بن محمّد، از سليمان منقري، از عبدالرزاق بن همام، از معمر بن راشد، از زهري - محمّد بن مسلم بن شهاب - روايت كرده است كه وی گفت: از حضرت امام باقر عليه السلام پرسيدند: كدام عمل نزد خداوند عز و جل برتر است؟ حضرت فرمود: هيچ عملی پس از شناخت خداوند عز و جل و شناخت رسول خدا صلی الله عليه و آله برتر از نفرت از دنيا نيست و اين شاخه‌های فراوانی دارد و گناه نيز شاخه‌هايی دارد. نخستين گناهی كه بدان خداوند نافرمانی شد تكبر بود و آن گناه شيطان است در آن گاه كه سركشی كرد و بزرگی فروخت و كفر ورزيد؛ و حرص كه آن گناه آدم و حوّاست در آن گاه كه خداوند عز و جل به آن دو فرمود: «فَكُلاَ مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلاَ تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ» [و از هر جا كه خواهيد بخوريد (ولی) به اين درخت نزديک مشويد كه از ستمكاران خواهيد شد][2] و آنها رو به چيزی گذاشتند كه هيچ نيازی به آن نداشتند و اين گونه اين خصلت تا روز قيامت درون فرزندانشان راه يافت؛ چرا كه بيشترين خواسته‌های فرزند آدم چيزيست كه هيچ نيازی به آن ندارد. سپس حسد و آن گناه فرزند آدم است، در آن جا كه به برادرش رشک ورزيد و او را بكشت و از آن جا شاخه‌های زن دوستی و دنيا دوستی و مقام دوستی و رفاه دوستی و حرف دوستی و برتری و ثروت دوستی سر برآورد كه هفت خصلت شد؛ و اين هفت خصلت، همگی در دنيا دوستی جمع آمد. از اين روست كه پيامبران و دانايان پس از آگاهی از اين امر گفته‌اند: دوستی دنيا سرچشمه همه گناهان است و دنيا دو گونه است: دنيايی كه در حدّ بسندگی است و دنيايی كه نفرين شده است.[3]

۸) ابن بابويه، از پدرش و محمد بن حسن، از سعد بن عبد الله و عبد الله بن جعفر حميری از احمد بن محمّد بن عيسی و احمد بن محبوب، از محمّد بن اسحاق، از حضرت امام محمّد باقر عليه السلام، از پدران بزرگوارش عليهم السلام از حضرت امام علی عليه السلام، از رسول خدا صلی الله عليه و آله روايت كرده

۱- تفسير منسوب به امام حسن عسكری (ع)، ص ۲۸۵، ح ۲۶۵.
۲- اعراف/ ۱۹.
۳- كافی، ج ۲، ص ۲۳۹، ح ۸.

است که ایشان فرمود: آدم و حوا تا آن دم که از بهشت بیرون شدند هفت ساعت از روزهای دنیا در آن جا بودند تا آن که خدا از همان روز آن دو را به زمین فرود آورد.[1]

۹) محمّد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن معبد، از واصل بن سلیمان، از عبد الله بن سنان، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: خداوند فرمان داد و نخواست، و خواست و فرمان نداد: به شیطان فرمان داد که به آدم سجده کند و خواست که او سجده نکند و اگر می‌خواست بی هیچ تردیدی سجده می‌کرد و آدم را از خوردن از آن درخت بازداشت و خواست که او از آن بخورد و اگر نمی‌خواست او نخورده بود.[2]

۱۰) و از وی، از علی بن ابراهیم، از مختار بن محمّد همدانی و محمّد بن حسن، از عبد الله بن حسن علوی، همگی از فتح بن یزید جرجانی، از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده اند که ایشان فرمود: خداوند را دو اراده و دو مشیت است: اراده حتم و اراده عزم «مشیت تکوینی و مشیت تشریعی»؛در حالی که می‌خواهد، باز می‌دارد ،و در حالی که نمی خواهد فرمان می‌دهد. مگر ندیدی که آدم و همسرش را از خوردن از آن درخت بازداشت ولی خواست از آن بخورند و اگر نمی‌خواست که بخورند، خواست آن دو بر خواست خدا چیره نمی‌شد؛ و حضرت ابراهیم را فرمان داد که حضرت اسماعیل را سر ببرد ولی نخواست که سر او را ببرد و اگر می‌خواست، خواست ابراهیم بر خواست خدا چیره نمی‌شد.[3]

۱۱) ابن بابویه، از احمد بن محمّد بن هیثم عجلی - که خداوند از او خشنود باد - از ابو عباس احمد بن یحیی بهلول، از پدرش، از محمد بن سنان، از مفضل بن عمر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: خداوند تبارک و تعالی روح‌ها را دو هزار سال پیش از بدن‌ها آفرید و والاترین و گرامی ترین روح‌ها را روح‌های محمد صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان پس از ایشان (علیهم السلام) قرار داد و آنها را بر آسمان‌ها و

۱- خصال، ص ۳۹۶، ح ۱۰۳.
۲- کافی، ج ۱، ص ۱۱۷، ح ۳.
۳- کافی، ج ۱، ص ۱۱۷، ح ۴.

زمین و کوه‌ها نمایان کرد پس نور ایشان همه را فرا گرفت.[1] خداوند تبارک و تعالی به آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها فرمود: اینان دوستان و اولیاء و حجت‌های من بر آفریدگانم و پیشوایان مخلوقات من هستند. هیچ موجودی را نیافریدم که او را از ایشان بیشتر دوست داشته باشم، بهشت خود را از برای آنان و هر که دوستشان بدارد آفریده‌ام و آتش دوزخم را از برای دشمنان و ستیزه‌جویان آنها آفریده‌ام. هر کس منزلتی را که ایشان نزد من دارند و جایگاهی را که از شکوه من دارند برای خود ادّعا کند، به چنان عذابی گرفتارش کنم که هیچ کس از جهانیان را آن چنان عذاب نکرده باشم و او را با کفرپیشگان در فروترین مراتب دوزخم جای می‌دهم؛ و هر کس به ولایت ایشان اقرار کند و منزلتی را که نزد من دارند و جایگاهی را که از شکوه من دارند برای خود ادّعا نکند، او را با ایشان در باغ‌های بهشت خود فرود آورم و هر آن چه خواهند در اختیار ایشان بگذارم و بزرگ منشی خود را نثار آنها سازم و در جوار خویش جایشان دهم و ایشان را شفیع بندگان و کنیزان گنهکارم کنم؛ از این رو ولایت آنان امانتی در نزد آفریدگان من است. پس کدام یک از شما بار آن امانت را با همه سنگینی‌اش می تواند به دوش گیرد و آن مقام را برای خود ادعا کند و آن را از برگزیدگان من سلب کند؟ آن گاه آسمان‌ها وزمین وکوه‌ها، خود را از به دوش گرفتن چنین باری کنار کشیدند و پروا کردند از این که منزلت ایشان را برای خود ادعا کنند و جایگاهی را که ایشان از شکوه خداوند دارند برای خود آرزو کنند.

چون خداوند عز وجل، آدم و همسرش را در بهشت جای داد به آن دو فرمود: «وَكُلاَ مِنْهَا رَغَداً حَيْثُ شِئْتُمَا وَلاَ تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ» یعنی درخت گندم «فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ» آن دو به منزلت محمّد صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان پس از آنها (علیهم‌السلام) نگریستند و آن را ارجمندترین سراهای بهشت یافتند. گفتند: پروردگارا، این منزلت از برای کیست؟ خداوند جل جلاله فرمود: سرهاتان را به سوی ساق عرش فراز آورید. آنها سر بالا کردند و دیدند نام محمّد صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان (علیهم‌السلام) بر ساق عرش به نوری از نورهای خداوند جبار جلّ و جلاله نوشته شده است.

۱- معانی الاخبار، ص ۱۰۸، ح ۱.

گفتند: پروردگارا، چه گرامی‌اند اهل این منزلت بر تو و چه محبوبند نزد تو و چه ارجمندند بر درگاه تو! خداوند جل جلاله فرمود: اگر آنان نمی‌بودند من شما دو تن را نمی‌آفریدم. آنان گنجینه‌های علم منند و امینان اسرار من. مبادا به ایشان به دیده رشک بنگرید و منزلتشان را نزد من و جایگاهشان را از بزرگ منشی من برای خود آرزو کنید که این گونه در راه سرکشی و نافرمانی من گام می‌گذارید و از ستمگران خواهید بود. گفتند: پروردگارا این ستمگران کیستند؟ فرمود: آنان که به ناروا منزلت ایشان را برای خود ادّعا می‌کنند. گفتند: پروردگارا سرای ستمگران به ایشان را در آتش دوزخ خود به ما بنمای تا آن را نیز همچون منزلت ایشان در بهشت تو ببینیم. پس خداوند تبارک و تعالی به آتش دوزخ فرمان داد و آتش هر آن چه را از شکنجه و عذاب در خود داشت نمایان ساخت. خداوند عز و جل فرمود: جای ستمگران به ایشان که از منزلت ایشان می‌کاهند در فروترین مراتب دوزخ است. «كُلَّمَا أَرَادُوا أَن يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا» [هر بار بخواهند از (شدت) غم از آن بیرون روند در آن باز گردانیده می‌شوند][1] و «كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا» [هر چه پوستشان بریان گردد پوستهای دیگری بر جایش نهیم][2] و نیز «لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ» [تا عذاب را بچشند][3].

ای آدم و ای حوا! به سوی این نورها و حجت‌های من به دیده رشک ننگرید که شما را از جوار خود پایین می‌فرستم و خواری خود را بر شما فرو می‌فرستم. «فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِن سَوْءَاتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلاَّ أَن تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ فَدَلاَّهُمَا بِغُرُورٍ» [پس شیطان آن دو را وسوسه کرد تا آن چه را از عورتهایشان برایشان پوشیده مانده بود برای آنان نمایان گرداند و گفت پروردگارتان شما را از این درخت منع نکرد جز (برای) آن که (مبادا) دو فرشته گردید یا از (زمره) جاودانان شوید و برای آن دو سوگند یاد کرد که من قطعاً از خیرخواهان شما هستم. پس آن دو را با فریب به سقوط کشانید][4] و آن دو را بر

۱- حج/ ۲۲.
۲- حج/ ۲۲.
۳- نساء/ ۵۶.
۴- اعراف/ ۲۰- ۲۲.

این داشت که منزلت ایشان را آرزو کنند. آن دو به ایشان به دیده رشک نگریستند و به خود واگذاشته شدند تا این که از درخت گندم خوردند. آن گاه به جای گندمی که خوردند جو درآمد. اصل گندم آن میوه ایست که آن دو از آن نخوردند و اصل جو آن میوه ایست که به جای آن دانه‌ها که آن دو خوردند درآمد. چون از آن درخت خوردند جامه‌ها و زیورها از بدنشان پر کشید و لخت بر جای ماندند «وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِن وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَن تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ وَأَقُل لَّكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُّبِينٌ قَالاَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» [و پروردگارشان بر آن دو بانگ بر زد: مگر شما را از این درخت منع نکردم و به شما نگفتم که در حقیقت شیطان برای شما دشمنی آشکار است؟ گفتند: پروردگارا! ما بر خویشتن ستم کردیم و اگر بر ما نبخشایی و به ما رحم نکنی مسلماً از زیانکاران خواهیم بود][1] خداوند فرمود: از جوار من پایین روید؛ چه، آن کس که مرا نافرمانی کند در جوار من در بهشت نخواهد بود. پس آن دو را پایین فرستاد و در امرار معاش به خودشان واگذاشت. چون خداوند عز و جل خواست که آن دو را ببخشد جبرئیل علیه السلام را نزدشان فرستاد و او آن دو را گفت: همانا شما در آرزوی منزلت آنان که بر شما برتری داده شدند به خود ستم کردید، پس سزای شما این شد که با فرود آمدن از جوار خداوند عز و جل به سوی زمین مجازات شوید؛ پروردگارتان را به حق آن اسم‌ها که بر ساق عرش نوشته دیدید فرا خوانید و از او بخواهید که شما را ببخشد. گفتند: خداوندا به حق محمّد صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان (علیهم‌السلام)، از تو می‌خواهیم که البته توبه‌ی ما را بپذیری و بر ما رحم آوری. پس خداوند، توبه آن دو را پذیرفت که به درستی که او بسیار توبه پذیر و مهربان است. پیوسته پیامبران خدا این امانت را نگاه می‌داشتند و اوصیای خود و مخلصان امت خویش را از آن خبر می‌دادند و اینان از به دوش گرفتن این بار، خود را کنار می‌گرفتند و از ادّعای آن منزلت برای خود پروا می‌کردند. اما آن کس که خود دانی، آن امانت را برداشت؛ پس تبار همه ستمگران تا روز قیامت از اوست و این همان کلام خدای عز و جل است که فرمود: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ

۱- اعراف/ ۲۲ و ۲۳.

وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَن يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» [ما امانت (الهی و بار تکلیف) را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم پس، از برداشتن آن سر باز زدند و از آن هراسناک شدند و(لی) انسان آن را برداشت. راستی او ستمگری نادان بود][1].

۱۲) و از وی از تمیم بن عبد الله بن تمیم قرشی، از پدرش، از حمدان بن سلیمان، از علی بن محمّد بن هجم روایت شده است که او گفت: به مجلس مأمون درآمدم؛ در حالی که حضرت علی بن موسی امام رضا علیه السلام آن جا بود. مأمون به حضرت عرض کرد: ای پسر رسول خدا! آیا نگفته‌ای که پیامبران معصومند؟ فرمود: بله. عرض کرد: پس کلام خداوند متعال: «وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ» [و آدم به پروردگار خود عصیان ورزید و بیراهه رفت][2] چه معنا دارد؟ حضرت علیه السلام فرمود: خداوند متعال به آدم علیه السلام فرمود: «اسْكُنْ أَنتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَٰذِهِ الشَّجَرَةَ» و رو به آن دو به سوی درخت گندم اشاره کرد. «فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ» خداوند به آن دو نگفت از این درخت و از هر درخت دیگری از جنس آن نخورید.[3] آن دو نزدیک آن درخت نرفتند و از درختان دیگر خوردند تا این که شیطان آن دو را وسوسه کرد و گفت: «مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَٰذِهِ الشَّجَرَةِ» [پروردگارتان شما را از این درخت منع نکرد][4] بلکه شما را از نزدیک شدن به درخت دیگری باز داشته است و شما را از خوردن از این درخت برحذر نداشته است، «وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ» [و برای آن دو سوگند یاد کرد که من قطعاً از خیر خواهان شما هستم][5] و آدم و حوا پیش از آن ندیده بود کسی سوگند دروغ به خدا یاد کند. «فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ» [پس آن دو را با فریب به سقوط کشانید][6] آن دو، به سوگند او به خدا، اطمینان کردند و از درخت خوردند و این کار پیش از پیامبری آدم از او سر زد و این گناه بزرگی نبود که آدم به خاطرش سزاوار افتادن به دوزخ شود؛ بلکه از گناهان بخشش پذیری بود

۱- احزاب/ ۷۲.
۲- طه/ ۱۲۱.
۳- عیون أخبار الرضا (ع)، ج ۱، ص ۱۹۵، ح ۱.
۴- اعراف/ ۲۰.
۵- اعراف/ ۲۱.
۶- اعراف/ ۲۲.

که بر پیامبران پیش از فرو فرستادن وحی رواست. اما وقتی خداوند متعال او را برای پیامبری برگزید او معصوم بود و هیچ گناه کوچک یا بزرگی نمی‌کرد. خداوند عز و جل فرمود: «وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى» [و آدم به پروردگار خود عصیان ورزید و بیراهه رفت، سپس پروردگارش او را برگزید و بر او ببخشود و (وی را) هدایت کرد][1] و نیز فرمود: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ» [به یقین، خداوند، آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است][2].

۱۳) و از وی، از عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس نیشابوری عطار، از علی بن محمد بن قتیبه، از حمدان بن سلیمان، از عبدالسلام بن صالح هروی روایت شده است که او گفت: به حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله، مرا از درختی که آدم و حوا از آن خوردند، آگاه ساز آن چه بوده است که مردم در آن اختلاف نظر دارند، برخی روایت کنند که آن گندم بوده و برخی روایت کنند که آن انگور بوده و برخی دگر روایت کنند که آن درخت رشک بوده است. حضرت فرمود: همه درست است. عرض کردم: چگونه همه درست است، حال آن که با هم تفاوت دارند؟ فرمود: ای ابا صلت! درختان بهشت انواع میوه را بار دارند. آن درخت گندم بود و بر خود انگور هم داشت؛ چرا که مانند درختان دنیا نبود. وقتی خداوند متعال فرشتگان را به سجده آدم درآورد و او را به بهشت اندرون ساخت و این گونه گرامیش داشت؛ او در دل گفت: آیا خداوند بشری برتر از من آفریده است؟ خداوند عز و جل دانست که در او چه می‌گذرد. پس به او ندا داد: سرت را فراز آر ای آدم و ساق عرش مرا بنگر. آدم سرش را بالا آورد و به ساق عرش نگریست و دید بر آن نوشته شده: هیچ خدایی جز الله نیست و محمّد صلی الله علیه و آله فرستاده اوست و علی بن ابی طالب علیه السلام امیر مؤمنان است و همسر او فاطمه سلام الله علیها بانوی زنان دو جهان است و حسن و حسین سرور جوانان اهل بهشت هستند. آدم علیه السلام گفت: پروردگارا! اینان کیستند؟ خداوند عز و جل فرمود: ای آدم! ایشان از فرزندان تو هستند و از تو و از

۱- طه/ ۱۲۱ و ۱۲۲.
۲- آل عمران/ ۳۳.

همه آفریدگان من برترند و اگر ایشان نمی‌بودند، نه تو را می‌آفریدم و نه بهشت را و نه آتش دوزخ را و نه آسمان را و نه زمین را. مبادا که به ایشان به دیده رشک بنگری که تو را از جوار خویش بیرون می‌رانم. آدم به ایشان به دیده رشک نگریست و منزلت آنان را برای خود آرزو کرد و این چنین شیطان بر او چیره شد و از درختی که از آن بازداشته شده بود خورد و نیز بر حوا چیره شد؛ چرا که او به حضرت فاطمه سلام الله علیها به دیده رشک نگریست و او نیز همانند آدم از آن درخت خورد و این گونه خداوند متعال آن دو را از بهشت خود بیرون راند و از جوار خود، به سوی زمین فرود آورد.[1]

۱۴) عیاشی، از سلام بن مستنیر، از حضرت ابو جعفر امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان در باره کلام خداوند متعال «وَلاَ تَقْرَبَا هَـٰذِهِ الشَّجَرَةَ» فرمود: یعنی از آن نخورید.[2]

۱۵) از عطاء، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام، از پدر بزرگوارش، از پدران بزرگوارش، از پدران بزرگوارش، از حضرت امام علی علیه السلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است که ایشان فرمود: آدم و حوا تا آن دم که از بهشت بیرون شدند، هفت ساعت از روزهای دنیا در آن جا بودند تا این که خداوند از همان روز آن دو را به زمین فرود آورد. حضرت فرمود: پس آدم بر خداوند حجت آورد و گفت: پروردگارا! آیا تو پیش از آن که مرا بیافرینی، این گناه و هر چه برایم روی می‌دهد را بر من رقم زده بودی یا پیش از آن که آن را بر من رقم زنی، سیاه بختی بر من چیره گشت و خود به آن گناه دست زدم و آن از سوی خودم و کار خودم بود و نه از سوی تو و کار تو؟ خداوند به او فرمود: ای آدم! من تو را آفریدم و به تو خبر دادم که تو و همسرت را در بهشت جای می‌دهم وبا نعمت خودم به توانعام می کنم؛اما تو با نعمت و نیرویی که از سوی خویش به تو دادم و نیز با اندامی که به تو ارزانی داشتم بر نافرمانی‌ام توانا شدی؛ حال آن که از دیده‌ام پنهان نبودی و از کار تو و آن چه انجام می‌دهی آگاه بودم. آدم گفت: پروردگارا تو بر من حجت آوردی به آن گاه که مرا آفریدی و صورت بخشیدی و

۱- عیون اخبار الرضا (ع) ج ۲، ص ۲۷۴، ح ۶۷.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۵۳، ح ۲۰.

در من از روح خود دمیدی. خداوند متعال فرمود: ای آدم! فرشتگانم را به سجده به سوی تو درآوردم و نامت را در آسمان‌هایم فراز آوردم و آفرینش تو را بـه بـزرگ منشی خویش آغاز نمودم و در بهشت جایت دادم و این همـه را تنهـا، از آن روی کردم که به تو خشنود گردم و تو را بدان آزمودم، بدون آن کـه بـه درگـاهم عملـی کرده باشی که تو را سزاوار آن چه به تو دادم، نموده باشد. آدم گفت: پروردگـارا! نیکی از توست و بدی از من. خداوند فرمود: ای آدم! منم خداوند کریم که نیکی را پیش از بدی و رحمتم را پیش از خشم آفریدم و بزرگ منشی خویش را پیش‌تر از خوار سازیم و حجت تمام کردنم را پیش از عذاب کردنم آوردم. ای آدم! آیا تـو را از آن درخت بازنداشتم و تو را خبر ندادم که شیطان دشمن تو و همسـرت اسـت و پیش از آن که وارد بهشت شوید برحذرتان نداشتم و شما را آگاه نساختم که اگر از آن درخت بخورید به خود ستم کرده‌اید و مرا فرمان نبرده ایـد؟!ای آدم! سـتمگری که مرا فرمان نبرد در جوار من در بهشت نخواهد بود. آدم گفت: بلـه،ای پروردگـار من، حجت تو بر ما تمام است، ما به خود ستم ورزیدیم و نافرمانی کردیم، اگر ما را نیامرزی و بر ما رحم نکنی، از زیانکاران خواهیم بود.

حضرت فرمود: چون آن دو نزد پروردگار خود بـه گناهشـان اقـرار کردنـد و اعتراف نمودند که حجت خدا برایشان تمام است، رحمت خداوند بخشنده مهربان به آنان رسید و پروردگار توبه ایشان پذیرفت؛ به درستی کـه او بسـیار توبـه پـذیر و مهربان است. خداوند فرمود: ای آدم! با همسرت به سوی زمین فـرود آی. اگـر در پی نیکی برآیید شما را نیک خواهم کرد و اگر از بـرای مـن عمـل کنیـد نیرویتـان خواهم بخشید و اگر به خشنودسازی من روی آورید به خشنودیتان خواهم شتافت و اگر ترس از مرا پیشه خود سازید، شما را از خشم خود، به دور خـواهم داشـت.
حضرت فرمود: در آن هنگام آدم و حوا به گریه افتادند و گفتند: پروردگارا! پس ما را یاری ده تا به اصلاح خود پردازیم و به آن چه تو را از ما خشنود کند عمل کنیم.
خداوند به آن دو فرمود: هر گاه کار ناپسندی کردید از آن به سوی من توبه آوریـد تا شما را ببخشم. به درستی که من بسیار توبه پذیر و مهربانم. گفتند: پس مـا را بـه رحمت خود بر آن نقطه از زمین فرود آر که نزدت دوست داشتنی‌تر است. حضرت فرمود: و خداوند به جبرئیل وحی کرد که آن دو را بر سرزمین مبـارک مکّـه فـرود آورد و جبرئیل ایشان را بر آن فرود آورد و آدم را بر صفا قـرار داد و حـوا را بـر

مروه. چون بر آن جا نهاده شدند هر دو برپا ایستادند و سرهاشان به سوی آسمان فراز آوردند و به سوی خدا با صدایی بلند، گریه سر دادند و گردن هاشان را به فروتنی کج کردند. خداوند ایشان را ندا داد: چه چیز شما را به گریه انداخت پس از این که از شما راضی شدم؟ گفتند: پروردگارا! گناهمان ما را به گریه درآورد. گناهی که ما را از جوار پروردگارمان بیرون کرد، پس ستایش فرشتگانت که تو را ای پروردگار ما بزرگ می‌داشتند، از چشممان پنهان شد و شرمگاه‌هایمان به چشم‌مان نمایان گشت. گناهمان ما را به کشت دنیا و خوردنی‌ها و آشامیدنی‌های آن ناگزیر کرد و با جدا کردنمان از تو، ما را به ترسی سخت در انداخت. حضرت فرمود: در آن هنگام خداوند بخشنده مهربان بر آنان رحم آورد و به جبرئیل وحی کرد: منم خداوند بخشنده مهربان، همانا به آدم و حوا رحم کردم؛ چرا که آنان به سوی من زاری کردند. پس، برایشان خیمه‌ای از خیمه‌های بهشت فرود بر و بر دوری از بهشت دلداریشان ده و آن دو را در آن خیمه جمع آور که من به خاطر گریه و ترس و تنهاییشان بر آنان رحم آوردم. پس خیمه را برایشان بر آن بلندی بین کوه‌های مکه برپا کن. حضرت فرمود: آن بلندی جایگاه کعبه و پی‌های آن بود که پیشتر، فرشتگان، آن را ساخته بودند. جبرئیل برای آدم، خیمه را بر جایگاه ستون‌ها و پی‌های کعبه فرود آورد و برپایش کرد. سپس، آدم را از صفا و حوا را از مروه پایین آورد و در خیمه قرار داد. حضرت فرمود: و ستون‌های خیمه، شاخه‌های یاقوت سرخ بود که نور و روشنایی‌اش سراسر کوههای مکه و اطرافش را روشن کرد. نور ستون بر زمین امتداد یافت و خداوند به حرمت خیمه و ستون که از بهشت آورده شده بودند، آن گستره را حرم قرار داد و از این رو کارهای نیک و نیز گناهان را در حرم دو چندان برشمرد. آن گاه طناب‌های خیمه را به قدر مسجد الحرام کشیدند و میخ کوب کردند. حضرت فرمود: و میخ‌های خیمه از ترکه‌های بهشتی بود و طنابهایش از بافت‌های درخت ارجوان.[1]

خداوند به جبرئیل وحی کرد: هفتاد هزار فرشته بر خیمه فرود آر تا از آن در مقابل جن‌های سرکش حفاظت کنند و همدم آدم و حوا باشند و بر دور خیمه به گرامیداشت کعبه و خیمه طواف کنند. فرشتگان فرود آمدند و از خیمه در مقابل

۱- أرجوان درختی زیبا با گل‌های قرمز پررنگ (المعجم الوسیط ماده أرج: ج ۱، ص ۱۳).

شیطان‌های سرکش و دشمنان محافظت می‌کردند و به دور ستون‌های کعبه و خیمه، شبانه روز طواف می‌کردند، همان گونه که در آسمان به دور بیت‌المعمور طواف می‌کردند و ستون‌های بیت الحرام، در زمین مقابل بیت‌المعمور در آسمان بودند.

حضرت فرمود: سپس، خداوند پس از آن چه گذشت به جبرئیل وحی کرد: بر آدم و حوا فرود آی و آن دو را از جای پی‌های خانه‌ام دور کن که می‌خواهم گروهی از فرشتگانم را به زمین فرو فرستم تا ستون‌های خانه‌ام را برای فرشتگانم و آفریدگانم و فرزندان آدم بنا نهند. پس جبرئیل بر آدم و حوا فرود آمد و آن دو را از خیمه به بیرون برد و از بلندی بیت الحرام دور کرد و خیمه را از جایگاه آن بلندی به کنار بردند و آدم را بر صفا و حوا را بر مروه گذاشتند و خیمه را به سوی آسمان بالا بردند. آدم و حوا گفتند: ای جبرئیل! آیا به سبب ناخشنودی خدا ما را جا به جا کردی و از هم جدا ساختی یا از روی خشنودی او که چنین بر ما مقدّر گردانده است؟ جبرئیل به آن دو گفت: این به سبب ناخشنودی خدا از شما نیست؛ ولی خدا از آن چه که می‌کند بازخواست نمی‌شود. ای آدم! آن هفتاد هزار فرشته‌ای که خداوند بر زمین فرو فرستاد تا همدم تو باشند و به دور ستون‌های خانه و خیمه طواف کنند؛ از خدا خواستند که برای آنان به جای خیمه، خانه‌ای بر جایگاه آن بلندی مبارک در مقابل بیت‌المعمور بنا کند، تا به دور آن طواف کنند؛ همان گونه که در آسمان به دور بیت المعمور طواف می‌کردند. پس خداوند به من وحی کرد که تو و حوا را از آن دور سازم و خیمه را به سوی آسمان بالا برم. آدم گفت: خشنودیم به آن چه خدا مقدّر می‌کند که فرمانش در مورد ما عملی است.

آدم بر صفا و حوا بر مروه بود. آدم را به سبب دوری از حوا ترس و اندوهی سخت دست داد. از صفا پایین آمد و به شوق حوا رو به سوی مروه گذاشت تا به او سلام کند. بین صفا و مروه دره‌ای بود و آدم تا وقتی بر بالای صفا بود، مروه را می‌دید؛ اما چون به دره رسید مروه، از پیش چشمش پنهان شد. او برای رهایی یافتن از نادیده بودن مروه و از ترس این که مبادا راه را گم کرده باشد شروع به دویدن در دره کرد. چون دره را پشت سر گذاشت و از آن بالا آمد و مروه پیش چشمش آشکار شد، شروع به راه رفتن کرد تا به مروه رسید. از آن بالا رفت و به حوا سلام کرد. سپس، آن دو رو به سوی جایگاه آن بلندی کردند تا ببینند آیا پی‌های خانه، برافراشته شده است یا نه؛ و هر دو از خداوند خواستند تا ایشان را به

مکان خود بازگرداند. سپس، آدم از مروه پایین آمد و به سوی صفا بازگشت و بر آن ایستاد و رو به سوی جایگاه آن بلندی نهاد و خدای را دعا کرد و باز، به حوا مشتاق شد. پس، از صفا پایین آمد و به سوی مروه، رهسپار شد و همانند کاری که بار اول کرده بود، انجام داد و بعد به صفا بازگشت و آن چه را بار اول کرده بود انجام داد. سپس از صفا به سوی مروه پایین آمد و همانند کاری که دو بار کرده بود انجام داد. سپس به صفا بازگشت و بر آن ایستاد و از خدا خواست که او و همسرش حوا را نزد هم آورد. حضرت فرمود: آدم سه بار از صفا به سوی مروه رفت و سه بار از آن به سوی صفا بازگشت؛ که در جمع شش دور بود. چون آن دو به سوی خدا دعا کردند و گریستند و از او خواستند که آن دو را نزد هم آورد، خداوند در همان ساعت از همان روز دعایشان را برآورده ساخت و آن به هنگام غروب خورشید بود.

جبرئیل نزد آدم آمد و او بر صفا ایستاده بود و رو به سوی آن بلندی، خدای را دعا می‌کرد. جبرئیل به او گفت: ای آدم! از صفا پایین بیا و به حوا بپیوند. آدم از صفا به سوی مروه پایین آمد و همانند آن چه سه بار کرده بود، انجام داد تا به مروه رسید. از آن بالا رفت و حوا را از آن چه جبرئیل به او خبر داده بود باخبر ساخت. هر دو از این امر بسیار شادمان شدند و خدای را سپاس گفتند و شکر کردند و این چنین سنّت سعی بین صفا و مروه پدید آمد. از این رو خداوند متعال فرمود: «إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِن شَعَآئِرِ اللّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْهِ أَن يَطَّوَّفَ بِهِمَا» [در حقیقت صفا و مروه از شعایر خداست (که یادآور اوست) پس، هر که خانه (خدا) را حج کند یا عمره گزارد، بر او گناهی نیست که میان آن دو سعی به جای آورد][1] حضرت فرمود: سپس، جبرئیل نزد ایشان آمد و از مروه پایین آوردشان و به آنها خبر داد که خداوند جبار تبارک و تعالی او را به زمین فرود آورده تا پی‌های بیت‌الحرام را به سنگی از صفا و سنگی از مروه و سنگی از طورسینا[2] و سنگی از جبل‌السلام که پشت کوفه است برافرازد. آن گاه خداوند به جبرئیل وحی کرد که آن خانه را بنا کن و به پایان رسان. جبرئیل آن چهار سنگ را

۱- بقره/ ۱۵۸.

۲- طور سینا: کوهی در مصر که در کنار یک بیشه و در جنب شهری کوچک که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله فتح شد قرار دارد. «معجم البلدان ج ۴، ص ۴۸».

به فرمان خدا از جاهایشان با بال‌های خود برکند و آن گونه کـه خداونـد فرمـانش داده بود، در گوشه‌های خانه، بر پی‌هـایی کـه خداونـد جبـار مقـدّر کـرده بـود و نشانهایش گذاشته بود، قرار داد. سپس خداوند به جبرئیل وحی کرد که خانـه را بـا سنگی از کوه ابوقُبَیس[1] بنا کن و به پایـان رسـان و دو در، بـرایش قـرار ده: یکـی شرقی و دیگری غربی. حضرت فرمود: و جبرئیل آن را به پایان رسـاند و چـون از آن دست کشید فرشتگان به دورش طواف کردند.

وقتی آدم و حوا، فرشتگان را دیدند که به دور کعبه طـواف مـی‌کننـد، بـه راه افتادند و کعبه را هفت دور طواف کردند، سپس، در پی چیزی برای خوردن بیـرون آمدند و این در همان روز بود که به زمین فرود آمده بودند.[2]

۱۶) از جابر جُعفی، از حضرت امـام جعفـر صـادق علیـه السـلام، از پـدران بزرگوارش روایت کرده است که ایشان فرمود: خداوند در سرتاسر زمـین مکّـه را و در مکّه، بکّه[3] را برگزید و در بکّه سراپرده‌ای از نور پیچیـده در دُرّ و یـاقوت فـرو فرستاد. سپس، چهار ستون در میان آن سراپرده نازل فرمود و در میان آن ستون‌هـا که در چهار گوشه سراپرده هر یک به طول هفت ذراع[4] برپـا بودنـد، مرواریـدهایی سفید قرار داد و سپس، نور آن سراپرده را در ستون‌ها تاباند و آنهـا را کـه پـای در زمین، سر به زیر عرش رسانده بودند، همچون چراغ ساخت. گوشه‌ای از زمرّد سبز بود و گوشه‌ای از یاقوت سرخ و گوشـه‌ای از مرواریـد سـفید و گوشـه‌ای از نـور پرفروغ. آن خانه بر بلندای زمین جای گرفته بود و نور آن چراغ‌ها که خود، سیصد و شصت چراغ بودند تا جایگاه حرم می‌رسید و بزرگ‌ترین چراغ، مقام ابراهیم بود. رکن اسود، در رحمت است تا می‌رسد به رکن شامی، که در انابه است و درب رکن شامی، در توسل است و درب رکن یمانی، در توبه است که این، درِ خانـدان محمّـد صلی الله علیه و آله و پیروان آنهاست تا می‌رسد به حجر الاسود. پس، ایـن خانـه، حجّت خدا بر آفریدگانش در زمین است. چون آدم به سوی زمین پـایین آمـد بـر صفا فرود آمد و از این رو خداوند اسمی برگرفته از اسم آدم «صفوة» بـر آن نهـاد.

۱- ابو قبیس: کوهی مشرف بر مکه « معجم البلدان ج ۱، ص ۸۰».
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۵۳، ح ۲۱.
۳- بکّه: جایگاه کعبه در مکه «معجم البلدان ج ۱، ص ۴۷۵».
۴- ذراع: کمتر از یک متر.

خداوند عز و جل می‌فرماید: «ان الله اصطفی آدم»[1][همانا خداوند،آدم را برگزید] و حوا بر مروه فرود آمد، از این رو خداوند عز و جل اسمی برگرفته از اسم «مرأه» یعنی زن بر آن نهاد.آدم، مرأه را از بهشت آورده بود؛پس، چون مرأه نیافرید، آن گاه که آدم بر مقام تکیه کرده بود،از پروردگارش خواست تا کعبه را به زمین فرو فرستد و خدا چنین کرد و خانه بر زمین قرار گرفت؛ و آدم در آن آرام گرفت. ارتفاع خانه از زمین، هفت ذراع بود و چهار در داشت و عرض آن، بیست و پنج ذراع در بیست و پنج ذراع، از گوشه‌ای به گوشه‌ای بود و سراپرده، دویست ذراع در دویست ذراع بود.[2]

۱۷) از جابر بن عبد الله از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است که ایشان فرمود: شیطان نخستین کسی بود که سرود خواند و نخستین کسی بود که نوحه سر داد و نخستین کسی بود که آواز خواند. چون آدم از آن درخت خورد، سرود خواند و چون او را به زمین فرستادند، آواز خواند و چون بر زمین قرار گرفت، نوحه سر داد و نعمت‌های بهشت را به یاد او آورد.

﴿فَتَلَقَّى آدَمُ مِن رَّبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۳۷) قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُم مِّنِّي هُدًى فَمَن تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۳۸)﴾

[سپس، آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت نمود و (خدا) بر او ببخشود آری او(ست که) توبه‌پذیر مهربان است* فرمودیم جملگی از آن فرود آیید پس، اگر از جانب من شما را هدایتی رسد، آنان که هدایتم را پیروی کنند بر ایشان بیمی نیست و غمگین نخواهند شد]

۱) محمّد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابراهیم صاحب شعیر، از کثیر بن کَلْثَمه، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام یا حضرت امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است که در باره آیه «فَتَلَقَّى آدَمُ مِن رَّبِّهِ كَلِمَاتٍ» فرمود که آدم چنین گفت: هیچ خدایی نیست به جز تو، پاک و منزهی. خداوندا! تو را می‌ستایم. بد کردم و بر خود ستم ورزیدم؛ پس، مرا بیامرز که تو

۱- آل عمران/ ۳۳.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۵۷، ح ۲۲.

بهترین آمرزندگانی. هیچ خدایی نیست به جز تو، پاک و منزّهی. خداوندا! تو را می‌ستایم. بد کردم و بر خود ستم ورزیدم پس، مرا بیامرز و بر من رحم کن که تو بهترین رحم کنندگانی. هیچ خدایی نیست به جز تو، پاک و منزّهی خداوندا، تو را می‌ستایم. بد کردم و بر خود ستم ورزیدم پس توبه‌ام را بپذیر، به درستی که تو بسیار توبه پذیر و مهربانی.[1]

۲) کلینی می‌گوید: و در روایت دیگری در باره سخن خداوند عز و جل: «فَتَلَقَّی آدَمُ مِن رَبِّهِ کَلِمَاتٍ» حضرت فرمود: از خدا به حقّ محمّد صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم‌السلام) درخواست کرد.[2]

۳) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابان بن عثمان، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: آدم، چهل صبحگاه در صفا به سجده ماند و بر بهشت و بیرون شدنش از جوار خداوند عز و جل می‌گریست. جبرئیل علیه السلام بر او فرود آمد و گفت: ای آدم! چرا گریه می‌کنی؟ گفت: ای جبرئیل! چرا گریه نکنم حال آن که خداوند مرا از جوار خود بیرون راند و بر دنیا فرود آورد؟ جبرئیل گفت: ای آدم! به سوی خدا توبه کن. گفت: چگونه توبه کنم؟ آن گاه خداوند در جای کعبه، قبّه‌ای از نور نازل فرمود و نور آن را به اندازه حرم، بر کوههای مکه تاباند و به جبرئیل علیه السلام فرمان داد که آن گستره را نشان بگذارد. جبرئیل گفت: برخیز ای آدم، و در روز هشتم ماه ذی الحجّه او را بیرون برد و فرمان داد تا غسل کند و احرام بندد. آدم روز اول ماه ذی القعده از بهشت بیرون شد و جبرئیل او را در روز هشتم ذی الحجّه به سوی منا برد و او شب را در آن جا گذراند و چون صبح شد او را به سوی عرفات بیرون برد. جبرئیل در آن هنگام که او را از مکه بیرون آورده بود، به او احرام بستن آموخته و به لبیک گویی فرمان داده بود؛ پس چون خورشید روز عرفه میانه آسمان را گذراند به او امر کرد که لبیک گویی را ترک گوید و غسل کند و چون نماز عصر به جای آورد او را در عرفات ایستاند و کلماتی را که از پروردگارش دریافت کرده بود به او آموخت؛ و آن کلمات این دعاست: پاک و منزّهی خداوندا، تو را می‌ستایم

۱- کافی، ج ۸، ص ۳۰۴، ح ۴۷۲.
۲- کافی، ج ۸، ص ۳۰۵ ذیل حدیث ۴۷۲.

هیچ خدایی نیست جز تو. بد کردم و بر خود ستم ورزیدم و به گناهم اعتراف می‌کنم؛ پس، مرا بیامرز به درستی که تو آمرزنده‌ی مهربانی. پاک و منزّهی خداوندا، تو را می‌ستایم. هیچ خدایی نیست جز تو. بد کردم و بر خود ستم ورزیدم و به گناهم اعتراف می‌کنم پس مرا بیامرز به درستی که تو بهترین آمرزندگانی. پاک و منزّهی خداوندا، تو را می‌ستایم. هیچ خدایی نیست به جز تو. بد کردم و بر خود ستم ورزیدم و به گناهم اعتراف می‌کنم؛ پس، مرا بیامرز. به درستی که تو بسیار توبه پذیر و مهربانی.

آدم تا به هنگام غروب خورشید در آن جا ماند و دستانش به سوی آسمان بالا برده به درگاه خداوند گریه و زاری می‌کرد. چون آفتاب فرو رفت، جبرئیل او را به مشعر بازگرداند و او شب را در آن جا گذراند. وقتی صبح برآمد بر کوه مشعر الحرام ایستاد و به کلماتی چند خدای را دعا کرد و خدا توبه‌اش را پذیرفت. سپس، رو به سوی منا گذاشت و جبرئیل فرمانش داد تا مویی را که بر سر دارد بتراشد و او تراشید و بعد او را به مکّه بازگرداند و به سوی جمره اولی برد. در آن دم، شیطان بر او نمایان شد و گفت: ای آدم! کجا می‌روی؟ جبرئیل، آدم را امر کرد تا به هفت سنگ او را بزند و با هر سنگی تکبیر گوید؛ پس چنین کرد و رفت. باز شیطان در جمره ثانیه بر او نمایان شد و جبرئیل آدم را فرمان داد تا به هفت سنگ او را بزند. پس او را سنگ زد و با هر سنگ تکبیر گفت و رفت. باز شیطان در جمره ثالثه بر او نمایان شد و جبرئیل فرمان داد تا به هفت سنگ او را بزند و با هر سنگ تکبیر گوید و این چنین، شیطان که لعنت خدا بر او باد، رفت. جبرئیل، به آدم گفت: بعد از امروز هرگز او را نخواهی دید. سپس او را به سوی بیت‌الحرام رهسپار کرد و فرمان داد که هفت بار آن را طواف کند و او چنین کرد. جبرئیل گفت: خداوند توبه‌ات را پذیرفت و همسرت را بر تو حلال کرد. حضرت فرمود: چون آدم، حجّش را به پایان رساند، فرشتگان او را در ابطح[1] دیدار کردند و گفتند: ای آدم، حجّ تو مقبول

۱- أبطح: سرزمینی است که هم به مکّه نسبت داده می‌شود و هم به منا؛ چرا که از هر دو به یک اندازه فاصله دارد و چه بسا به منا نزدیک‌تر باشد و سرزمین محصّب است که در حج، در آن سنگ ریزه اندازند و مسجد خیف بنی کنانه، آنجاست و گفته‌اند از آن رو ابطح نام گرفته که آدم (ع) در آنجا تبطیح کرد؛ یعنی سنگ انداخت. «معجم البلدان؛ ج ۱، ص ۷۴».

افتاد؛ ولی ما دو هزار سال پیش از تو حج این خانه گزاردیم.[1]

۴) علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسن بن محبوب، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: عمر آدم از روزی که خداوند او را آفرید تا روزی که جانش گرفت، به نهصد و سی سال رسید و در مکّه به خاک سپرده شد. خداوند، پس از این که خورشید روز جمعه از میانه آسمان گذشت، در او روح دمید و از پایین ترین دنده‌های او همسرش را آفرید و در همان روز او را در بهشت خود جای داد و او تنها شش ساعت از همان روز در بهشت ماند تا این که خدا را نافرمانی کرد و خداوند، پس از غروب خورشید، آن دو را از بهشت بیرون راند و آنها شب در بهشت نماندند.[2]

۵) ابن بابویه، از علی بن فضل بن عباس بغدادی، از احمد بن محمّد بن سلیمان بن حارث، از محمّد بن علی بن خلف عطار، از حسین اشقر، از عمر بن ابی مقدام، از پدرش، از سعید بن جبیر، از ابن عباس روایت کرده است که وی گفت: از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در باره کلماتی که آدم از پروردگارش آموخت و با آن به سوی پروردگارش توبه کرد پرسیدم، ایشان فرمود: او از خدا، به حق محمّد صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام خواست که توبه او را بپذیرد. پس خداوند توبه‌اش را پذیرفت.

۶) و از وی، از محمّد بن موسی بن متوکل، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از عباس بن معروف، از بکر بن محمّد، از ابوسعید مداینی در حدیثی مرفوع در باره کلام خداوند عز و جل: «فَتَلَقَّى آدَمُ مِن رَّبِّهِ كَلِمَاتٍ» روایت شده است: آدم از خدا به حق محمّد صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم‌السلام) درخواست کرد.[3]

۷) عیاشی از جابر، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی که خداوند متعال آدم را به زمین فرود آورد، او را فرمان داد که بعد از بهشت و نعمت‌های آن، به دست خود کشاورزی کند و از دسترنج خود بخورد؛ پس آدم به زاری نشست و

۱- تفسیر قمی: ج ۱، ص ۵۴.
۲- تفسیر قمی: ج ۱، ص ۵۶.
۳- معانی الاخبار، ص ۱۲۵، ح ۲.

دویست سال بر بهشت گریست، آن گاه به سوی خدا سجده کرد و سه روز و سه شب، سر از سجده برنیاورد. سپس گفت: پروردگارا! آیا تو مرا خلق نکرده‌ای؟ خداوند فرمود: کرده‌ام. گفت: آیا رحمتت را پیش از خشمت بر من نثار نکرده‌ای؟ خداوند فرمود: چنین کرده‌ام، و اما تو صبر کردی یا شکر گزاردی؟ آدم گفت: هیچ خدایی نیست به جز تو پاک و منزّهی. همانا من به خود ستم کردم؛ پس مرا بیامرز. به درستی که تو آمرزنده و مهربانی. پس خداوند به آن دعا بر او رحم آورد و توبه‌اش را پذیرفت. به درستی که او بسیار توبه پذیر و مهربان است.[1]

۸) محمّد بن مسلم از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: آن کلماتی که آدم از پروردگارش آموخت و با آن به سویش توبه کرد و هدایت شد این دعا بود: پاک و منزّهی خداوندا، تو را می‌ستایم. پروردگارا، همانا من بد کردم و بر خود ستم ورزیدم؛ پس مرا بیامرز به درستی که تو آمرزنده و مهربانی. خداوندا، همانا هیچ خدایی نیست به جز تو، پاک و منزّهی و تو را می‌ستایم. همانا من بد کردم و بر خود ستم ورزیدم؛ پس، مرا بیامرز. به درستی که تو بهترین آمرزندگانی. خداوندا، همانا هیچ خدایی نیست جز تو، پاک و منزّهی و تو را می‌ستایم. همانا من بد کردم و بر خود ستم ورزیدم؛ پس مرا بیامرز. به درستی که تو آمرزنده و مهربانی.[2]

۹) حسن بن راشد گفت: هر گاه از خواب برخاستی آن کلماتی را که آدم از پروردگارش آموخت بگو: منزّه و پاکی، ای پروردگار فرشتگان و رحمتت از خشمت پیشی گرفت؛ هیچ خدایی نیست به جز تو، همانا من بر خود ستم ورزیدم؛ پس مرا بیامرز و بر من رحم فرما. به درستی که تو بسیار توبه‌پذیر و مهربان و آمرزنده‌ای.[3]

۱۰) از عبد الرحمن بن کثیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: خداوند تبارک و تعالی به هنگام پیمان آدم، فرزندان او را بر وی نمایان ساخت. پس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حالی که پشت بر حضرت علی علیه السلام زده بود بر او گذشت و حضرت فاطمه سلام الله علیها در

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۵۹، ح ۲۴.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۵۹، ح ۲۵.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۵۹، ح ۲۶.

پی ایشان می‌آمد و حسن و حسین علیهما السلام، در پی حضرت فاطمه سلام الله علیها در راه بودند. خداوند فرمود: ای آدم! زنهار که برایشان به دیده رشک نگری که تو را از جوار خود پایین می‌فرستم. چون خداوند او را در بهشت جای داد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام، پیش چشم او نمایان شدند و او به ایشان به دیده رشک و حسد نگریست. در آن گاه پذیرش ولایت ایشان بر او عرضه شد و او از آن سرباز زد. پس بهشت او را با برگهایش به بیرون پرتاب کرد. وقتی از رشک و حسادتی که ورزیده بود به سوی خدا توبه آورد و به ولایت ایشان اقرار کرد و در حقّ آن پنج تن، محمّد صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام دعا کرد، خداوند او را آمرزید و از آن جاست که خداوند فرمود: «فَتَلَقَّى آدَمُ مِن رَّبِّهِ كَلِمَاتٍ»[1]

۱۱) از محمّد بن عیسی بن عبد الله علوی، از پدرش، از جدّش، از حضرت علی علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: آن کلماتی که آدم از پروردگارش آموخت این بود: پروردگارا! از تو به حق محمّد صلی الله علیه و آله می‌خواهم که توبه‌ام را بپذیری. خداوند فرمود: محمّد را چگونه می‌شناسی؟ گفت: زمانی که در بهشت بودم نام او را بر سراپرده شکوهمندت نوشته دیدم.[2]

۱۲) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: خداوند متعال فرمود: «فَتَلَقَّى آدَمُ مِن رَّبِّهِ كَلِمَاتٍ» که آنها را بگوید و گفت «فَتَابَ عَلَيْهِ» به آن دعا «إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» بسیار توبه پذیر است و از توبه استقبال می‌کند و برای توبه کنندگان مهربان است. «قُلْنَا اهْبِطُواْ مِنْهَا جَمِيعًا» اول بار، خداوند فرمان داد که آن دو پایین روند و سپس آنان را امر فرمود که همگی پایین روند و هیچ یک از دیگری پیشی نگیرد. فرود آمدن از آن جا، این گونه بود که آدم و حوا از بهشت فرود آمدند و مار که از بهترین حیوانات بهشت بود نیز، از آن جا فرود آمد و چون ورود به بهشت بر شیطان حرام شده بود، او از اطراف بهشت فرود آمد. «فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُم» بر شما و فرزندانتان، پس از شما «مِّنِّي هُدًى»ای آدم وای شیطان «فَمَن تَبِعَ هُدَايَ فَلاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ» آن گاه که مخالفان به هراس افتند، هیچ

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۵۹، ح ۲۷.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۶۰، ح ۲۸.

بیمی بر آنها نیست و آن گاه که مخالفان غمگین شوند، آنان اندوهی نخورند.
حضرت فرمود: وقتی آن گناه از آدم سر زد و او از پروردگار خود عز و جل پوزش خواست، گفت: پروردگارا! توبه‌ام را بپذیر و پوزشم را دریاب و مرا به آن مرتبه‌ای که داشتم بازگردان، و مقامم را نزد خود، بلند گردان که کاستی و زیان و ذلت آن گناه بر اعضا و جوارحم،آشکار شده و سرتاسر پیکرم را فرا گرفته است .
خداوند متعال فرمود: ای آدم! آیا به یاد نداری که تو را فرمان دادم هر گاه دشواری و ناگواری بر تو روی آورد و به تنگنایت افکند، مرا به محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش علیهم السلام فراخوان؟ آدم گفت: بله پروردگارم. خداوند عز و جل فرمود: پس، تنها به دامان محمّد صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم‌السلام) چنگ زن و مرا فراخوان تا خواسته‌ات برآورم و تو را بیش از آن چه خواسته‌ای بیافزایم. آدم گفت: خدایا و بار پروردگارا، آیا جایگاه ایشان نزد تو تاآن جا رسیده که با چنگ انداختن به دامان ایشان، توبه‌ام را می‌پذیری و از گناهم در می‌گذری؟ حال آن که من آن کسم که فرشتگانت را به سویش به سجده درآوردی و در بهشت خود جای دادی و حوا، مادر امّت خود را به همسریش درآوردی و گرامی‌ترین فرشتگانت را به خدمتش گماردی. خداوند متعال فرمود: ای آدم! من فرشتگانم را از آن رو فرمان دادم تا به بزرگداشت تو به سویت سجده آورند که تو ظرف این نورها بودی و اگر پیش از گناهت، از من به حق ایشان سوگند خورده و خواسته بودی تا تو را از آن گناه نگاه دارم و از مکرهای دشمنت، شیطان، آگاه سازم تا از آن پروا کنی، هر آینه برایت کرده بودم. اما آن چه پیشتر بر علم من آشکار بود اکنون به طور کامل و دقیق روی داده است و اکنون به حق ایشان مرا فراخوان تا تو را پاسخ دهم.
در این هنگام آدم گفت: خداوندا! به شکوه محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش علیهم السلام و به شکوه محمّد صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین و پاکان خاندان ایشان بر من مرحمت فرما و توبه‌ام بپذیر و گناهم را ببخشای و مرا به آن مرتبه‌ای که از کرامت تو داشتم، بازگردان. خداوند عز و جل فرمود: توبه‌ات پذیرفتم و به خشنودیم بر تو روی کردم و رحمت‌ها و نعمت‌هایم را به سویت برگرداندم و تو را به آن مرتبه‌ای که از بزرگواری‌هایم داشتی بازگرداندم. از این جاست که خداوند عز و جل فرمود: «فَتَلَقَّى آدَمُ مِن رَّبِّهِ

كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» سپس خداوند عز و جل به آدم و حوا و شيطان و مار كه به زمين فرستاده بودشان فرمود: «وَلَكُمْ فِي الأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ» [و براى شما در زمين، قرارگاه خواهد بود][1] و اقامتگاهى، تا در آن زندگى كنيد و روزها و شبهايش، شما را به تلاش در راه آخرت برانگيزد و خوشا به حال هر كس كه از آن براى سراى جاودانى توشه بربندد. «وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ» [و تا چندى برخوردارى خواهد بود][2] در زمين از برايتان بهره‌ايست تا روزى كه مرگتان فرا رسد؛ چرا كه خداوند متعال آن كاشته‌ها و ميوه‌هايتان را برون آورد و بر روى زمين، شما را جاى داده به ناز و نعمت مى‌پرورد و البته در آنجا شما را به آزمون‌هايش مى‌آزمايد. گاهى با نعمتهاى دنيا شما را لذت دهد، تا نعمتهاى آخرت را به ياد آريد، كه راه به دست آوردنش از هر آن چه آسايش دنيا را بكاهد و از بين برد به دور است و از هر آن چه شما را به ترک آن وادارد و كوچكش نمايد و ناچيزش جلوه دهد خالى است و گاهى دگر شما را به سختى‌هاى دنيا كه رحمت او را در ميان دارد بيازمايد، و به ناملايمات بيدادگر آن، كه در حقيقت گرفتاران خود را از بلا دور سازد، امتحان كند تا شما را از عذابى جاودان بيم دهد كه هيچ عافيتى در خود ندارد و هيچ راحت و رحمتى در آن راه ندارد.

۱۳) حضرت امام حسن عسكرى عليه السلام فرمود: حضرت امام سجاد عليه السلام فرمود: پدرم عليه السلام از پدرش عليه السلام از رسول خدا صلى الله عليه و آله برايم نقل كرد و فرمود: اى بندگان خدا! وقتى خداوند متعال أشباح ما را از فراز عرش به كمر حضرت آدم منتقل فرمود، او نورى فروزان در پشت خود ديد كه گر چه نور به چشمش مى‌آمد، اشباح ما بر او آشكار نبود؛ پس گفت: پروردگارا! اين نورها چيست؟ خداوند عز و جل فرمود: نورهاى اشباحى است كه از ارجمندترين جاى عرشم به پشت تو آوردم و از اين رو فرشتگان را فرمان دادم كه به سويت سجده كنند؛ چرا كه تو ظرف نورهاى ايشانى. آدم گفت: پروردگارا! كاش آنان را برايم نمايان مى ساختى. خداوند عز و جل فرمود: اى آدم! به فراز عرش بنگر، چون آدم نگريست، نور اشباح ما از پشت او بر فراز عرش افتاد و در آن

۱- بقره/ ۳۶.
۲- بقره/ ۳۶.

صورت‌های نورهای اشباح ما که در پشت او بود نقش بست همان گونه که چهره آدمی در آینه‌ای صاف نقش می‌بندد. او اشباح ما را دید و گفت: پروردگارا! این اشباح چیست؟ خداوند متعال فرمود: ای آدم! این‌ها اشباح بهترین مخلوقات و آفریدگان منند. این محمّد صلی الله علیه و آله است و من در همه‌ی کارهایم محمود و ستوده شده و حمید و ستودنی‌ام؛ پس برای او اسمی از اسمهای خود برگرفتم و این علی علیه السلام است و من علی و متعال و عظیم و شکوهمندم؛ پس برای او اسمی از اسمهای خود برگرفتم و این فاطمه سلام الله علیها است و من فاطر و شکافنده آسمان‌ها و زمینم و فاطم و قطع کننده‌ی رحمت خویش از دشمنانم در روز فرجام و داوری، و فاطم و قطع کننده دوستانم از هر آن چه موجب سرافکندگی و ننگ ایشان شود؛ پس برای ایشان اسمی از اسمهای خود برگرفتم و این دو حسن و حسین علیهما السلام هستند و من محسن و مجمل هستم «نیکی کننده و و نیکی آور»؛ پس برای ایشان اسمی از اسمهای خود برگرفتم. اینان برگزیدگان مخلوقات من و گرامی‌ترین آفریدگانم هستند. به خاطر ایشان می‌گیرم و به خاطر ایشان عطا می‌کنم و به خاطر ایشان مجازات می‌کنم و به خاطر ایشان پاداش می‌دهم. پس ای آدم! به سوی من به ایشان متوسّل شو و اگر حادثه‌ای ناگوار بر تو روی داد، ایشان را به درگاهم شفیع ساز؛ همانا من به خود سوگند حقّی خورده‌ام که هیچ یک از امیدواران ایشان را ناامید نکنم و هیچ یک از خواهندگان ایشان را بی‌پاسخ نگذارم. از این روست که وقتی آن گناه از آدم سر زد و او به حقّ ایشان، خداوند عز و جل را فراخواند، او توبه‌اش را پذیرفت و او را آمرزید.

و به خواست خدا در باب معنای آن کلماتی که خداوند به وسیله آنها توبه آدم را پذیرفت، حدیثی خواهد آمد که در باره این کلام خداوند متعال است: «وَقَالُواْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ» [و گفتند: دل‌های ما در غلاف است] تا آخر آیه.[1]

۱۴) ابن بابویه، به اسناد خود، از معمر بن راشد، روایت کرد که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که ایشان فرمود: مردی از یهود به

۱- در بیان حدیث اول از تفسیر آیه ۸۸ از این سوره خواهد آمد. تفسیر امام حسن عسکری (ع)، ص ۲۱۹، ح ۱۰۲.

خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید. رو به روی ایشان ایستاد و نگاه تندی به سوی آن حضرت می‌کرد. حضرت فرمود: ای یهودی چه می‌خواهی؟ عرض کرد: تو بهتری یا موسی بن عمران، آن پیامبری که خداوند با او سخن گفت و تورات و عصا بر او نازل فرمود و دریا را برایش شکافت و ابر را به سایه افکنی بر سرش گمارد؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به او فرمود: برای بنده پسندیده نیست که خود را بستاید، ولی برایت می‌گویم: چون آدم علیه السلام دست به آن گناه زد، توبه‌اش این گونه بود که گفت: خداوندا! به حق محمد صلی الله علیه و آله و خاندان محمّد علیهم السلام، از تو می‌خواهم که مرا بیامرزی؛ پس، خداوند او را آمرزید و آن گاه که نوح علیه السلام بر کشتی سوار شد و از غرق شدن بیمناک شد، گفت: خداوندا! به حق محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان محمّد علیهم السلام، از تو می‌خواهم که مرا از غرق شدن نجات دهی؛ پس، خداوند نجاتش داد. نیز آن گاه که ابراهیم علیه السلام در آتش افکنده شد، گفت: خداوندا! به حق محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان محمّد صلی الله علیه و آله از تو می‌خواهم که مرا از آتش نجات دهی؛ پس، خداوند آتش را بر او سرد و بی آسیب کرد. آن گاه که موسی عصایش را به زمین انداخت و در دل هراسان شد گفت: خداوندا! به حق محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان محمّد علیهم السلام، از تو می‌خواهم که مرا نجات دهی؛ پس، خداوند جلّ جلاله فرمود: «لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنتَ الْأَعْلَى» [مترس که تو خود برتری][1]. ای یهودی! اگر موسی علیه السلام مرا می‌یافت و به من و پیامبریم ایمان نمی‌آورد ایمانش و پیامبریش هیچ سودی به او نمی‌رساند، ای یهودی! تنی از فرزندان من، مهدی علیه السلام است چون برون‌اید، عیسی بن مریم به یاریش فرود می‌آید و او را پیشرو خود کند و پشت سرش به نماز ایستند.[2]

۱۵) ابن شهرآشوب، از نطنزی در کتاب خصائص، از ابن عباس روایت کرده است که وی گفت: چون خداوند متعال آدم را آفرید و از روح خود در او دمید، آدم عطسه کرد و گفت: الحمد لله. پروردگارش به او گفت: پروردگارت تو را رحمت کند. وقتی خداوند فرشتگان را به سوی او به سجده درآورد، او به شگفت آمد و

۱- طه / ۶۸.

۲- امالی صدوق، ص ۱۸۱، ح ۴.

گفت: پروردگارا! آیا هیچ مخلوقی آفریده‌ای که او را بیش از من دوست بداری؟ فرمود: بله، و اگر ایشان نبودند تو را نمی‌آفریدم. گفت: پروردگارا! آنان را به من بنما، پس خداوند عز و جل به پرده نشینان وحی کرد تا پرده را بالا زنند. چون پرده بالا رفت به ناگاه آدم، پنج سایه پیشاپیش عرش دید. گفت: پروردگارا! اینان کیستند؟ فرمود: ای آدم! این محمّد صلی الله علیه و آله، پیامبر من است و این علی علیه السلام، امیر مؤمنان، عمو زاده پیامبر من و وصی اوست و این فاطمه سلام الله علیها، دختر پیامبرم است و اینان حسن و حسین علیهما السلام، فرزندان علی علیه السلام و فرزندان دختر پیامبرم، هستند. سپس فرمود: ای آدم! ایشان فرزندان تو هستند، پس بر این شاد باش. هنگامی که آدم دست به آن گناه زد گفت: پروردگارا! به حق محمّد صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم‌السلام)، از تو می‌خواهم که مرا بیامرزی، پس خداوند او را آمرزید و این همان کلماتی است که خداوند متعال فرمود: «فَتَلَقَّى آدَمُ مِن رَّبِّهِ كَلِمَاتٍ» کلماتی که آدم از پروردگارش آموخت این بود: خداوندا! به حقّ محمّد صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم‌السلام) که توبه‌ام را بپذیر، پس خداوند توبه‌اش پذیرفت.

۱۶) از قاضی ابی عمرو عثمان بن احمد یکی از شیخ‌های اهل سنت در حدیثی مرفوع به ابن عباس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است که ایشان فرمود: چون آدم به آن گناه دست زد به سایه هایی که گرداگرد عرش را روشن کرده بودند نگاه کرد و گفت: پروردگارا! نورهای سایه هایی به چشم من می‌آید که همانند آفرینش من هستند. آنان کیستند؟ فرمود: این نورها سایه های دو تن از فرزندان تواند. اسم یکی از ایشان محمّد صلی الله علیه و آله است که پیامبری را با تو آغاز می‌کنم و با او به پایان می‌رسانم و دیگری برادر او، و زاده برادر پدر اوست که محمّد صلی الله علیه و آله را به او حمایت کنم و به دست او یاریش دهم. و این نورها که پیرامون ایشان است، نورهای فرزندان این پیامبر و برادرش علی علیه السلام هستند که پیامبر، دخترش را به همسری او درآورد و او را با اول کسی که به پیامبری او ایمان می‌آورد و باورش می‌کند، پیوند می‌دهد و بانوی زنان جهانش کند و او را و فرزندانش را از آتش دوزخ به دور دارد؛ و چون قیامت شود، همه پیوندها و خویشاوندی‌ها بریده شود، به جز پیوند و خویشاوندی خاندان محمّد

صلی الله علیه و آله. در آن گاه آدم به شکرانه این که خداوند ایشان را از فرزندان او قرار داده به سویش سجده کرد و خداوند به پاداش آن سجده، فرشتگانش را به سجده او درآورد.[1]

۱۷) از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که ایشان در باره کلام خداوند متعال: «فَتَلَقَّى آدَمُ مِن رَّبِّهِ كَلِمَاتٍ» فرمود: آن کلماتی که آدم از پروردگارش آموخت این بود: خداوندا! به حق محمّد صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام، از تو می‌خواهم که توبه‌ام بپذیری، پس خداوند توبه‌اش پذیرفت.[2]

۱۸) عیاشی از جابر روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام در باره تفسیر این آیه در باطن قرآن پرسیدم: «فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُم مِّنِّي هُدًى فَمَن تَبِعَ هُدَايَ فَلاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ» ایشان فرمود: تفسیر هدایت، علی علیه السلام است، خداوند در باره‌اش فرمود: «فَمَن تَبِعَ هُدَايَ فَلاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ»

﴿وَالَّذِينَ كَفَروا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۳۹)﴾

[(ولی) کسانی که کفر ورزیدند و نشانه‌های ما را دروغ انگاشتند، آنانند که اهل آتشند و در آن ماندگار خواهند بود]

۱) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل فرمود: «وَالَّذِينَ كَفَروا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا» که از راستگویی محمّد صلی الله علیه و آله در خبرهایی که از قرن‌های پیشین آورد نشان دارد و از درستی او در آن چه که در باره علی علیه السلام و خاندان پاکش برای بندگان خدا بیان نمود و ایشان را برتری بخشید، خبر می‌دهد. آنان که پس از محمّد صلی الله علیه و آله سرور تمامی آفریدگان، زن و مردشان برترین ارجمندان هستند. «أُولَئِكَ» که راستگویی محمّد صلی الله علیه و آله را در خبرهایی که آورده انکار می‌کنند و درستی او را در گماشتن اولیا خود، یعنی علی علیه السلام سرور همه اوصیا و دیگر بزرگ زادگان

۱- غایة المرام، ص ۳۹۳، ح ۳.
۲- معانی الاخبار، ص ۱۲۵، ح ۱.

خاندان پاکش بر مردم نمی‌پذیرند «أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»[1]

﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ (۴۰)﴾

[ای فرزندان اسرائیل! نعمت‌هایم را که بر شما ارزانی داشتم به یاد آرید و به پیمانم وفا کنید تا به پیمانتان وفا کنم و تنها از من بترسید]

۱) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل فرمود: «يا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ» آن گاه که محمّد را به پیامبری برانگیختم و او را در شهرتان جای دادم و این گونه شما را برای گرویدن به او، و ره سپردن به سویش به دشواری نیانداختم و نشانه‌های او و دلایل راستگویی‌اش را برایتان آشکار نمودم تا در باره او به شک و تردید نیافتید.

«وَأَوْفُوا بِعَهْدِي» که پیامبرانتان از پیشینیان شما گرفتند و آنان را فرمان دادند آن پیمان را به فرزندان خود رسانند تا به محمّد عرب قریشی هاشمی که با نشانه‌های آشکار هویدا می‌شود و به معجزه‌هایی شگفت تأیید می‌گردد، ایمان آورند. معجزاتی همچون آن گاه که گوشت کتف مسموم با او سخن گفت و گرگ با او لب به سخن گشود و خداوند غذای اندک را برایش بسیار کرد و سنگ‌های سخت را برایش نرم ساخت و آب‌های جاری را برایش خشک نمود و هیچ پیامبری از پیامبران خود را به نشانه‌ای تأیید نکرد جز آن که برای او، همانند آن یا بهتر از آن را آورد و علی بن ابی طالب علیه السلام را از بزرگترین اولیا او قرار داد. کسی که برادر و همراه او بود و عقلش از عقل او و دانشش از دانش او و بردباری‌اش از بردباری او سرچشمه داشت و پس از آن که با دلایل چیره و دانش والا و برتری بی چون و چرای خود بهانه‌های ستیزه جویان محمد صلی الله علیه و آله را برچید، با شمشیر برّان خود به حمایت از دین او برخاست. «أُوفِ بِعَهْدِكُمْ» که به خاطر آن، آسایش جاودان را در سرای کرامت و اقامتگاه رحمت، برایتان واجب کردم. «وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ» در مخالفت با محمّد صلی الله علیه و آله، زیرا من

۱- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۲۲۷، ح ۱۰۶.

آن خداوند توانایم که هر کس بر سر پذیرش من با شما بستیزد، شرش را از سرتان رفع می‌کنم؛ حال آن که اگر مخالفت با مرا برگزینید، آن ستیزه‌جویان نمی‌توانند انتقام مرا از شما دور کنند.[1]

۲) ابن بابویه، از احمد بن حسن قطان، از حسن بن علی سکری، از محمّد بن زکریا جوهری، از جعفر بن محمّد عماره، از پدرش، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: یعقوب و عیص دو برادر دو قلو بودند که نخست عیص به دنیا آمد و سپس یعقوب چشم به جهان گشود. او را یعقوب نامیدند، زیرا در عقب، یعنی در پی برادرش عیص، پا به جهان گذاشت و یعقوب همان اسرائیل است و اسرائیل به معنای بنده خدا باشد؛ چرا که إسرا یعنی بنده و ئیل همان خداوند عز و جل است.[2]

۳) و در خبری دیگر روایت شده است که إسرا به معنی نیرو باشد و ئیل، همان خداوند عز و جل است که این گونه اسرائیل نیروی خداوند عز و جل معنا دهد.[3]

۴) علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمّد بن ابی عمیر، از جمیل از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که مردی به خدمت حضرت رسید و عرض کرد: فدایت شوم، خداوند می‌فرماید: «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» [مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم][4] ما او را می‌خوانیم ولی او ما را اجابت نمی‌کند. حضرت فرمود: چون شما به پیمان خود با خداوند وفا نکردید، اگر وفا کرده بودید، هر آینه خداوند به شما وفا می‌کرد.[5]

۵) محمّد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از سماعه، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان در باره کلام خداوند عز و جل فرمود: «وَأَوْفُوا بِعَهْدِي» به ولایت امیر مؤمنان علیه السلام تا «أُوفِ بِعَهْدِكُمْ» با بهشت به عهد خود با شما وفا کنم.[6]

۱- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۲۲۷، ح ۱۰۷.
۲- علل الشرایع، ص ۵۹، ح ۱.
۳- علل الشرایع، ص ۵۹، ح ۲ ؛ معانی الاخبار، ص ۴۹، ح ۱.
۴- غافر/ ۶۰.
۵- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۵۶.
۶- کافی ج ۱، ص ۳۵۷، ح ۸۹.

۶) ابن بابویه، از پدرش، از محمّد بن ابوالقاسم، از محمّد بن علی قرشی، از ابو ربیع زهرانی، از حریز، از لیث بن ابی سلیم، از مجاهد، از ابن عباس، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که ایشان فرمود: وقتی خداوند تبارک و تعالی آیه: «وَأَوْفُواْ بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ» را نازل فرمود، به خدا سوگند آدم از دنیا رفته بود و از قوم خود پیمان گرفته بود که به فرزندش شیث، وفا کنند، ولی به او وفا نکردند و نوح از دنیا رفته بود و از قوم خود پیمان گرفته بود که به فرزندش سام وفا کنند، ولی امّتش به او وفا نکردند و ابراهیم از دنیا رفته بود و از قوم خود پیمان گرفته بود که به فرزندش اسماعیل وفا کنند، ولی امّتش به او وفا نکردند و موسی از دنیا رفته بود و از قوم خود پیمان گرفته بود که به وصی او یوشع بن نون وفا کنند، ولی امّتش به او وفا نکردند و عیسی بن مریم عروج کرده بود و از قومش پیمان گرفته بود که به وصی او شمعون بن حمون صفا وفا کنند، ولی امّتش به او وفا نکردند و من به زودی شما را ترک خواهم گفت و از میان شما رخت برخواهم بست و از امت خود، در ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام پیمان گرفته‌ام؛ حال آن که آنان سنّت امت‌های پیشین خود را در سرپیچی و نافرمانی از وصی من پیش گرفته‌اند. بدانید که من پیمانم را با شما در باره علی تجدید می‌کنم «فَمَن نَّكَثَ فَإِنَّمَا يَنكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا» [پس هر که پیمان‌شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان می‌شکند؛ و هر که بر آن چه با خدا عهد بسته وفادار بماند، به زودی خدا پاداشی بزرگ به او می‌بخشد.][1]

ای مردم! پس از من علی علیه السلام، امام و جانشین من در میان شماست. او وصی و وزیر من و برادر و یاور من و شوی دختر و پدر فرزندان من و صاحب شفاعت و حوض و لوای من است. هر که او را منکر شود، مرا منکر شده و هر که مرا انکار کند، خداوند عز و جل را انکار کرده است؛ و هر کس به امامت او اقرار کند، به پیامبری من اقرار کرده و هر کس به پیامبری من اقرار کند، به یگانگی خداوند عز و جل اقرار کرده است. ای مردم! هر که علی را فرمان نبرد، مرا فرمان نبرده و هر که مرا نافرمانی کند، خداوند عز و جل را نافرمانی کرده است و هر کس علی را پیروی کند، مرا پیروی کرده و هر کس مرا پیروی کند خداوند عز و جل را

۱- فتح / ۱۰.

پیروی کرده است. ای مردم! هر که علی را در کلام و در عمل نپذیرد، مرا نپذیرفته و هر که مرا نپذیرد، خداوند عز و جل را بر فراز عرش خود نپذیرفته است. ای مردم! هر کس از شما علی را امام خود برگزیند، مرا پیامبر خود برگزیده و هر کس مرا پیامبر خود برگزیند، خداوند عز و جل را پروردگار خویش برگزیده است. ای مردم! به درستی که علی، سرور همه اوصیا و پیشوای بی‌همانندان و مولای مؤمنان است. دوستدار او دوستدار من و دوستدار من دوستدار خداوند عز و جل است و دشمن او دشمن من و دشمن من دشمن خداوند عز و جل است. ای مردم! به پیمان خدا در مورد علی وفا کنید تا او در روز قیامت با بهشت خود شما را وفا کند.[1]

۷) عیاشی از سماعة بن مهران روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در باره کلام خداوند عز و جل: «أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ» پرسیدم، ایشان فرمود: به ولایت علی علیه السلام که خدا بر شما واجب کرده وفا کنید تا او با بهشت خود به شما وفا کند.[2]

«وَآمِنُوا بِمَا أَنزَلْتُ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ (۴۱)»

[و بد آن چه نازل کرده‌ام، که مؤید همان چیزی است که با شماست، ایمان آرید و نخستین منکر آن نباشید، و آیات مرا به بهایی ناچیز نفروشید، و تنها از من پروا کنید «از نافرمانی من حذر کنید».]

۱) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل، به یهودیان فرمود: «وَآمِنُوا» ای قوم یهود «بِمَا أَنزَلْتُ» بر محمّد صلی الله علیه و آله در ذکر پیامبری او و خبر امامت برادرش، علی علیه السلام و خاندان پاک او «مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ» که همانند این ذکر در کتابتان آمده است همانا محمّد، پیامبر خدا و سرور اولین و آخرین انسانهاست که به سرور همه اوصیا و جانشین فرستاده پروردگار جهانیان و جداکننده حق از باطل در میان این امّت و درب شهر حکمت و وصی فرستاده رحمت، تأیید شده است. «وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي» در منزلت پیامبری

۱- معانی الاخبار، ص ۳۷۲، ح ۱.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۶۰، ح ۳۰.

محمّد صلی الله علیه و آله و امامت علی علیه السلام و پاکان خاندان او علیه السلام «ثَمَنًا قَلِيلًا» که پیامبری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامت امامان علیه السلام را انکار کنید و دنیای ناپایدار را به جای آن برگیرید، که آن گرچه پربـار شـود رو به پایان و زیان و تباهی دارد. سپس، خداوند عز و جل فرمود: «وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ» در پنهان کردن امر محمّد و امر وصی او، اگر پروا کنید، پیامبری پیامبر اکرم و جانشینی وصی او را کوچک نمی‌شمارید؛ چرا که حجت‌های استوار خداونـد و برهـان‌هـای آشکار او بر شما بهانه‌هایتان را برچیده و فریب کاری تان را بـرملا سـاخته اسـت. یهودیان مدینه، پیامبری محمّد صلی الله علیه و آله را انکار و به او خیانت کردنـد و گفتند: ما می‌دانیم که محمّد صلی الله علیه و آله پیامبر اسـت و علـی علیـه السـلام وصی اوست، اما نه تو محمّدی و نه این، علی است و به علی علیـه السـلام اشـاره کردند، آن گاه خداوند لباس‌هایی که بر تنشان و کفش‌هایی که بر پاهایشـان بـود را به سخن درآورد و هر یک از آنها به صاحب خود گفتنـد: دروغ گفتـی ای دشـمن خدا، محمّد پیامبر، همین است و علی وصی همین. اگر خدا ما را رخصت دهد، هـر آینه شما را به ستوه آوریم و زخمی کنیم و به کشتن دهیم. پس، رسول خـدا صـلی الله علیه و آله فرمود: همانا خداوند عز و جل به آنان مهلت می‌دهد؛ چرا که می‌داند از پشت آنها فرزندانی پاک و مؤمن برون خواهد آمد و اگـر از پشـت آنـان جـدا شوند، خداوند آنان را به عذابی دردناک گرفتار کند؛ همانا هر کـه تـرس از دسـت دادن وقت را داشته باشد، کاری را به شتاب انجام دهد.[1]

۲) عیاشی از جابر جعفی روایت کرده است کـه وی گفـت: از حضـرت امـام محمّد باقر علیه السلام از تفسیر این آیه در باطن قرآن پرسیدم «وَآمِنُواْ بِمَا أَنزَلْتُ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ وَلاَ تَكُونُواْ أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ» ایشان فرمود: یعنی فلان کس و همراه او و هر که از آنها پیروی کند و به دین آنها بگراید. خداوند آنها را منظور داشت: «وَلاَ تَكُونُواْ أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ» یعنی به علی علیه السلام.

وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ (۴۲) وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ

۱– تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۲۲۸، ح ۱۰۸.

وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ (۴۳)،

[و حق را به باطل درنیامیزید، و حقیقت را، با آن که خود می‌دانید، کتمان نکنید.
* و نماز را بر پا دارید، و زکات را بدهید، و با رکوع کنندگان رکوع کنید]

۱) حضرت امام حسن عسکری فرمود: خداوند با این آیه قومی از یهود را مخاطب ساخت که حق را به باطل می‌پوشاندند،[1] و می‌پنداشتند محمّد، پیامبر خدا و علی، وصی اوست؛ ولی آن دو پانصد سال پس از آن روزگار می‌آیند. پس، رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنها فرمود: آیا موافقید تورات میان ما حکم کند؟ عرض کردند: بله. آنها تورات را آوردند و از روی آن بر خلاف آن چه در آن بود خواندن آغاز کردند. آن گاه خداوند، طوماری را که از رویش می‌خواندند دگرگون ساخت؛ حال آن که دو تن از قاریان یهود آن را گشوده بودند و یکی اولش را در دست گرفته بود و دیگری آخرش را. آن طومار به ماری دوسر تبدیل شد و هر سری از آن، دست راست آن قاری را که او را گرفته بود، به دهان گرفت و رفت تا به زیر فشاری سهمگین دست‌هایشان را خرد کند و در آن حال دو مرد یهودی به فغان افتادند و نعره سر دادند. در آن میان، طومارهای دیگری نیز بود، پس، زبان گشودند و گفتند: همچنان در این عذاب گرفتارید تا وصف محمّد صلی الله علیه و آله و پیامبری او را در تورات، قرائت کنید و وصف علی علیه السلام و امامت او را بر هر آن چه خداوند متعال نازل فرموده از تورات بخوانید. پس، آن دو یهودی تورات را درست خواندند و به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورده، امامت علی علیه السلام، ولی خدا و وصی رسول او صلی الله علیه و آله را باور کردند. خداوند عز و جل فرمود: «وَلاَ تَلْبِسُواْ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ» که از طرفی به محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام ایمان آورید و از طرفی دگر، آن دو را منکر شوید و این چنین «تَكْتُمُواْ الْحَقَّ». در پیامبری این محمّد صلی الله علیه و آله و امامت این علی علیه السلام «وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ» که آن را کتمان می‌کنید و این گونه با دانش و عقل خود می‌ستیزید. پس اگر خداوند خبردار بودنتان را بر شما حجت قرار داد، اما شما به انکار پرداختید، او حجّت خود را به هدر نداده است؛ بلکه آن را به کسان دیگری استوار می‌سازد و شما نمی‌توانید بر پروردگارتان چیره شوید و او را

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۶۰، ح ۳۱.

شکست دهید. سپس خداوند عز و جل به آنـان فرمـود: «وَأَقِيمُواْ الصَّلاَةَ وَآتُواْ الزَّكَاةَ وَارْكَعُواْ مَعَ الرَّاكِعِينَ» نماز واجبی را که محمّد صلی الله علیـه و آلـه آورده است به پا دارید و نیز بر محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاک و پاکدامن او کـه علی علیه السلام سرور و بزرگ ایشـان اسـت، درود فرسـتید. «وَآتُواْ الزَّكَاةَ» از دارایی‌هایتان آن گاه که واجب شـود و از پیکرهایتـان آن گـاه کـه لازم شـود و از یاریتان آن گاه که خواسته شود. «وَارْكَعُواْ مَعَ الرَّاكِعِينَ» و خاکسـاری کنیـد بـه همراه آنان که در برابر شکوه خداوند عـز و جـل خاکسـاری مـی‌کننـد و از اولیـا خداوند، یعنی محمّد صلی الله علیه و آله، پیامبر خدا و علی علیه السلام، ولی خدا و امامان پس از ایشان که سروران برگزیدگان خداوندند فرمانبری می‌کنند.[1]

۲) شیخ طوسی، با سند خود از حسین بن سـعید، از صـفوان، از اسـحاق بـن مبارک روایت کرده است که او گفت: از ابو ابراهیم علیه السلام در باره صدقه فطـر پرسیدم که آیا آن از موارد این کلام خداوند است؟ «أَقِيمُواْ الصَّلاَةَ وَآتُواْ الزَّكَاةَ» حضرت فرمود: بله.[2]

۳) عیاشی از اسحاق بن عمار روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امـام جعفر صادق علیه السلام در باره این کلام خداوند پرسیدم «وَأَقِيمُواْ الصَّلاَةَ وَآتُواْ الزَّكَاةَ» ایشان فرمود: آن فطره ایست که خداوند بر مؤمنان واجب فرمود.[3]

۴) از ابراهیم بن عبدالحمید روایت شده است که وی گفـت: از حضـرت امـام رضا علیه السلام پرسیدم: آیا صدقه فطر بـه عنـوان زکـات واجـب اسـت؟ ایشـان فرمود: آن از موارد این کلام خداست: «وَأَقِيمُواْ الصَّلاَةَ وَآتُواْ الزَّكَاةَ» و واجـب است.[4]

۵) از زراره، روایت شده است که گفت: از حضـرت امـام محمّـد بـاقر علیـه السلام در حالی که فقط پسر ایشان حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نزدشـان بود از زکات فطر پرسیدم. ایشان فرمود: بر مرد است که از سوی خود و خانواده‌اش و از سوی بنده‌اش، مرد باشند یا زن، کوچک باشند یا بزرگ، به ازای هر نفر، یـک

۱- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۲۳۰، ح ۱۰۹ و ۱۱۰.
۲- تهذیب، ج ۴، ص ۸۹، ح ۲۶۲.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۶۰، ح ۳۲.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۶۱، ح ۳۳.

پیمانه خرما یا نصف پیمانه گندم بپردازد؛ و آن زکاتی است که خداوند، همراه با نماز، بر مؤمنان چه ثروتمند باشند چه نیازمند واجب کرده است و منظور از مؤمنان،همه مردم هستند و بیشتر مردم، دارای اموالند. عرض کردم: بر نیازمندی که خود صدقه می‌گیرد نیز واجب است؟ فرمود: بله، از آن صدقه‌ای که می‌گیرد بپردازد.[1]

۶) از هشام بن حکم، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود:[2] آیه زکات نازل شد، در حالی که مردم اموالی نداشتند؛ بلکه منظور زکات فطره بود.

۷) از سالم بن مکرم جمال، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: فطره را پیش از نماز بپردازید و این کلام خداست: «وَأَقِيمُواْ الصَّلاَةَ وَآتُواْ الزَّكَاةَ»؛ و کسی که فطره می‌گیرد، باید از سوی خود و خانواده‌اش آن را بپردازد و اگر نپرداخت و نمازش را به پایان رساند، دیگر فطره‌ای برایش به حساب نمی‌آید.[3]

۸) از ابن شهرآشوب، از ابو عبیده مرزبانی و ابو نعیم اصفهانی، از کتاب‌های این دو در باب آن چه که از قرآن در باره علی علیه السلام نازل شده و از نطنزی در کتاب خصائص و از یاران ما، روایت شده است که حضرت امام باقر علیه السلام در باره این کلام خداوند متعال: «وَارْكَعُواْ مَعَ الرَّاكِعِينَ» فرمود: این آیه، در باره رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب صلی الله علیه و آله نازل شده است. آن دو نخستین کسانی بودند که نماز گزاردند و به رکوع رفتند.[4] موفق بن احمد در کتاب خود به اسناد از ابی صالح، از ابن عباس همین حدیث را روایت کرده[5] و نیز جبری از ابن عباس آن را روایت کرده است.[6]

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۶۱، ح ۳۴.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۶۱، ح ۳۵.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۶۱، ح ۳۶.
۴- مناقب، ج ۲، ص ۱۳.
۵- مناقب خوارزمی، ص ۱۹۸.
۶- تفسیر حبری، ص ۲۳۷، ح ۵.

«أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنسَوْنَ أَنفُسَكُمْ وَأَنتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلاَ تَعْقِلُونَ (۴۴)»

[آیا مردم را به نیکی فرمان می‌دهید و خود را فراموش می‌کنید، با این که شما کتاب (خدا) را می‌خوانید؟ آیا (هیچ) نمی‌اندیشید؟]

۱) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل، به قومی از نافرمانان و منافقان یهود که اموال نیازمندان را از آنها دریغ و پنهان می‌کردند و ثروتمندان را چپاول می‌نمودند و دیگران را به نیکی فرا می‌خواندند و خود نیکی نمی‌کردند و از بدی وا می‌داشتند و خود بدی می‌کردند، فرمود: ای گروه یهود «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ» به صدقه دادن و باز گرداندن امانت «وَتَنسَوْنَ أَنفُسَكُمْ وَأَنتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلاَ تَعْقِلُونَ» در آن چه که بدان فرا می‌خوانید «وَأَنتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ» تورات که به نیکی امر می‌کند و از بدی باز می‌دارد و از مجازات نافرمانان خبر می‌دهد و از مراتب والا و ارجمندی که خداوند به فرمانبران کوشا در راه خود، ارزانی میدارد باخبر می‌سازد. «أَفَلاَ تَعْقِلُونَ» در مجازاتی که از سوی خدای عز و جل بدان گرفتار می‌شوید؛ چرا که آن چه را بدان فرا می‌خوانید خود در راهش گام بر نمی‌دارید و آن چه را از آن باز می‌دارید، خود در آن غرق گشته اید. آنان قومی از سران و علمای یهود بودند که صدقه‌ها و انفاق‌ها را پنهان می‌کردند و آنها را برای خود برداشته چپاول می‌نمودند. در همین اوان، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌آمدند و توده مردم خود را بر ایشان گرد می‌آوردند و می‌گفتند: این محمّد، پا از حدّ خود فراتر گذاشته و ادعای چیزی کرده که در او نیست. پس، همگی به سوی ایشان رفتند و بر آن بودند تا بر وی هجوم آورند و حتی اگر در جمع یاران خود هم باشد، ایشان را به قتل رسانند و هیچ در آن چه روزگار بر سرشان می‌آورد نمی‌اندیشیدند. چون نزد حضرت رسیدند و با جمعی انبوه در مقابلش ایستادند، سرانشان لب به سخن گشودند؛ حال آن که گماشتگان آنها همداستان شده بودند که وقتی محمّد صلی الله علیه و آله را در سخن به عجز کشاندند، شمشیرهایشان را بر او فرود آورند. سران یهود گفتند: ای محمّد! آمده‌ای و گمان کرده‌ای که همچون موسی و دیگر پیامبران پیشین فرستاده پروردگار جهانیانی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: و اما این که می‌گویم من فرستاده خدایم، آری هستم، اما این که بگویم من همانند موسی و دیگر پیامبران پیشینم، نه چنین نمی‌گویم و مرتبه‌ای را که خداوند متعال برای من والا داشته هرگز کوچک

نمی‌کنم؛ چرا که پروردگارم فرمود: ای محمّد! همانا برتری تو بر تمامی پیامبران و فرستاده شدگان و فرشتگان مقرّب، همانند برتری من، که من پروردگار توانمندم، بر تمامی دیگر آفریدگان باشد. و نیز خداوند متعال همین سخن را به موسی گفت آن گاه که او پنداشت خداوند وی را بر همه جهانیان برتری بخشیده است. این سخن بر یهودیان گران آمد و بر آن شدند که حضرت را به قتل رسانند. خواستند شمشیرهایشان بیرون کشند، اما یک به یک دست‌های خود را به پشت خود محکم، بسته دیدند، آن چنان که یارای تکان دادن دست‌های خود نداشتند و حیران شدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله چون حیرت آنان را دید فرمود: نگران نباشید که خواست خداوند برایتان خیر است، شما را از هجوم آوردن به ولی خود بازداشت و به شنیدن حجت‌های خود در پیامبری محمّد صلی الله علیه و آله و جانشینی برادرش علی علیه السلام بازایستاند. سپس فرمود: ای گروه یهود! این سران شما کفر پیشه کرده‌اند و اموالتان را پنهان کرده‌اند و به حقوق شما بی اعتنایند و پس از آن که سهم شما را به چنگ خود گرفتند، به شما ستم روا داشتند و آن را کم و زیاد کردند. سران یهود گفتند: برای ما بگو حجّت در چه می‌آوری، آیا برای پیامبری خود و جانشینی این علی، برادرت حجّت می‌آوری یا برای ادعاهای یاوه‌ات و برای برانگیختن قوم ما علیه ما حجت خواهی آورد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «نه، ولی خداوند عز و جل به پیامبرش رخصت داده تا خواستار اموالی شود که در آن به این ناتوانان و کسان آنها خیانت کرده‌اید و آن اموال را در این جا به نزد خود حاضر سازد و نیز حساب‌های شما را بخواهد و نزد خود حاضر کند و سپس کسانی را که در تصرف اموال ناتوانان با شما همدستی کرده‌اند فرا بخواند تا اندام آنها را بر تصرفی که کرده‌اند به سخن درآورد و نیز بدن شما را بر تصرفی که کرده‌اید به سخن وادارد.آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای فرشتگان پروردگار من! گونه‌های اموالی را که این ستمگران از مردم خود تصرف کرده‌اند نزد من حاضر کنید. به ناگاه درهم‌ها در کیسه‌ها و دینارها و جامه‌ها و حیوان‌ها و گونه گونه‌های آن اموال، به سرعت به سوی آنها سرازیر شدند و در کنارشان قرار گرفتند. سپس، حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: حساب‌های این ستمگران را که در آنها این مستمندان را فریب داده‌اند بیاورید. ناگهان طومارها بر آنان فرود آمدند و چون بر زمین قرار گرفتند، حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: این طومارها را

بگیرید؛ پس آنها را گرفتند و در آنها سهم هر قوم را مقدار به مقدار خواندند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای فرشتگان پروردگار من! به زیر اسم هر یک از اینان، آن چه را از او به سرقت رفته است بنویسید و آن را آشکار سازید. پس، نوشته‌ای انکارناپذیر پدید آمد؛ بلکه سهم هر قوم، مقدار به مقدار، معلوم گشت و از آنجا که آنها ده برابر آن چه به قوم خود داده بودند به خیانت برداشته بودند، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای فرشتگان پروردگار من! از میان این اموال حاضر، قسمتی را که بر آن چه این ستمگران آشکار کرده‌اند افزون می‌آید، جدا کنید تا به صاحب حقش پرداخته شود. پس، آن اموال به جوش و خروش درآمدند و شروع به جدا شدن از یکدیگر کردند، تا اینکه جزء به جزء اموال، بر اساس آن چه در طومار نوشته و آشکار شده بود، از میان آن چه که آنها دزدیده بودند و تصرف کرده بودند مشخص شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله سهم هر کس را که در بین آن جماعت حاضر بود، به او بازگرداند و هر کس را غائب بود فرا خواند و سهم او را به وی عطا کرد و سهم هر که را درگذشته بود به وارث او بخشید و این چنین خداوند، آن یهودیان و سرانشان را رسوا کرد و برخی از آنها و برخی از توده حاضر را به سیه روزی انداخت و برخی دگر را کامیاب کرد.

پس، سران یهود به اسلام روی آوردند و گفتند: ای محمّد! گواهی می‌دهیم که تو برترین پیامبری و این برادرت، همان وصی برتر و کامل وتمام عیار است. خداوند، ما را به گناهانمان رسوا ساخت. پس، اگر توبه کنیم و از راه خود بازگردیم، حال ما را چگونه می‌بینی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بنابراین، شما همراهان ما در بهشتید، و در دنیا، برادران ما در دین خدا باشید و خداوند متعال روزیتان را فراخ کند و به جای این اموال که از شما گرفته شد، چندین برابر آن را بیابید و آن جماعت، رسوایی شما را فراموش کنند، آن چنان که هیچ کس از ایشان آن را به یاد نیاورد. پس، آنان گفتند: همانا ما گواهی می‌دهیم که هیچ خدایی نیست به جز الله، یگانه است و هیچ شریکی برایش نیست، و همانا تو ای محمّد صلی الله علیه و آله، بنده او و فرستاده او و برگزیده او و دوست او و هستی و همانا علی، برادر تو و وزیر تو و ولی دین تو و نماینده تو و رزمنده راه توست و او برای تو همچون هارون است برای موسی، جز این که به درستی هیچ پیامبری پس از تو نیست. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پس، شمایید

رستگاران.[1]

۲) عیاشی، از یعقوب بن شعیب روایت کرده است که حضرت ابی عبد الله امام جعفر صادق علیه السلام در باره کلام خداوند متعال: «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنسَوْنَ أَنفُسَكُمْ»، دست مبارک خود بر گلو گذاشت و فرمود: همچون کسی که خود را سر می‌برد.[2]

۳) و حجال، از ابی اسحاق، از آن که وی نام برد روایت کرده است که: «وَتَنسَوْنَ أَنفُسَكُمْ» یعنی ترک می‌کنید.[3]

۴) و علی بن ابراهیم در باره این آیه گفت: آن در باره قصه پردازان و خطیبان نازل شد و این سخن امیر مؤمنان علیه السلام است: و بر هر منبری خطیبی سخنور دارند که بر خدا و بر رسول او و بر کتاب او دروغ می‌بندد.[4] کمیت بن زید اسدی در این باره می‌گوید:

مصیبٌ علی الأعواد یوم رکوبها — لما قال فیها مخطئٌ حین ینزل

«به هنگامی که بر فراز منبر است، سخن از حق می‌راند و چون پایین اید، به راه خطا رود».

و دیگری نیز در این معنا گفته است:

و غیر تقی یأمر الناس بالتقی — طبیبٌ یداوی و الطبیب علیل

«ناپارسایی که مردم را به پرهیزکاری فرمان دهد، همچون طبیبی است که درمان می‌کند حال آن که خود بیمار است».

﴿وَاسْتَعِينُواْ بِالصَّبْرِ وَالصَّلاَةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلاَّ عَلَى الْخَاشِعِينَ (۴۵) الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلاَقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ (۴۶)﴾

[از شکیبایی و نماز یاری جویید و به راستی این (کار) گران است مگر بر فروتنان* همان کسانی که می‌دانند با پروردگار خود دیدار خواهند کرد و به سوی

۱- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۲۳۳، ح ۲۱۴.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۶۱، ح ۳۷.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۶۲، ح ۳۸.
۴- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۵۶.

او باز خواهند گشت]

۱) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل به دیگر یهودیان و کافران و مشرکان فرمود: «وَاسْتَعِينُواْ بِالصَّبْرِ وَالصَّلاَةِ» یعنی با دست کشیدن از حرام خدا و بردباری در راه ادای امانات الهی و روی برتافتن از رهبری‌های ناحق، و شکیبایی در راه ارج نهادن به پیامبری محمّد صلی الله علیه و آله و جانشینی علی علیه السلام. از بردباری در راه خدمت به ایشان و خدمت به هر آن کس که ایشان فرمان دهند، یاری جویید تا شایسته خشنودی و آمرزش خداوند و نیک بختی جاودان بهشت در کنار خداوند بخشنده شوید و با مؤمنان برگزیده همراه گردید و از دیدار خاندان محمّد صلی الله علیه و آله، سرور اولین و آخرین انسانها، و دیدار علی علیه السلام، سرور همه اوصیا و بزرگان و نیکان و برگزیدگان، بهره‌مند شوید که این بیش از هر نعمتی در بهشت، روشنایی بخش چشمانتان شود، سرورتان را افزون کند و شما را در هدایت به کمال رساند؛ و نیز از نمازهای پنج گانه و درود فرستادن بر محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش، سروران انسان‌های برگزیده، یاری طلبید تا به گام نهادن در بهشت، نزدیک شوید. «وَإِنَّهَا» یعنی گزاردن نمازهای پنج گانه و درود فرستادن بر محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش در کنار گردن نهادن به فرمانهای ایشان و ایمان داشتن به آشکار و نهانشان و دست کشیدن از چرا و چگونه کردن برای مخالفت با ایشان «لَكَبِيرَةٌ» دشوار است «إِلاَّ عَلَى الْخَاشِعِينَ» آنان که از کیفر خداوند به خاطر سرپیچی از برترین واجبات او واهمه دارند. سپس خداوند عزّ و جل در وصف فروتنان فرمود: «الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلاَقُوا رَبِّهِمْ» و بر این باورند که به دیدار پروردگارشان نائل می‌آیند، دیداری که والاترین بخشش او به بندگان خویش است.

و البته خداوند فرمود: «يَظُنُّونَ»؛ زیرا ایشان از سرانجام خود بی‌خبرند و فرجام کارها از آنها پنهان شده است. «وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» به سوی بخشش‌های او و نیک بختی بهشت او، به پاداش ایمان و فروتنی ایشان، امّا آنان به این عاقبت یقین ندارند؛ چرا که خود را از تغییر و دگرگونی در امان نمی‌بینند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مؤمن تا زمانی که گاه جان سپردنش فرا رسد و فرشته مرگ بر او پدید آید، همواره از بد فرجامی در هراس است و یقین ندارد که به بهشت راه

می‌یابد.[1]

۲) محمّد بن یعقوب، از محمّد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از حماد بن عیسی، از شعیب عقرقوفی، از ابو بصیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: هر گاه علی علیه السلام از چیزی در هراس می‌افتاد، به نماز پناه می‌برد و سپس این آیه را تلاوت می‌فرمود: «وَاسْتَعِينُواْ بِالصَّبْرِ وَالصَّلاَةِ»[2]

۳) از وی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از سلیمان، از آن کس که وی نام برد، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که حضرت در باره کلام خداوند عز و جل: «وَاسْتَعِينُواْ بِالصَّبْرِ وَالصَّلاَةِ» فرمود: صبر، همان روزه است. هر گاه مرد به پیشامدی ناگوار دچار شود بایست روزه بگیرد. همانا خداوند عز و جل می‌فرماید: «وَاسْتَعِينُواْ بِالصَّبْرِ» یعنی به روزه.[3]

۴) عیاشی، از مسمع، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: ای مسمع! چون کسی از شما به اندوهی از اندوه‌های دنیا گرفتار شود، چه چیزی او را از این که وضو گیرد و به مسجد درآید و دو رکعت نماز بگزارد و در آن به سوی خدا دعا کند باز می‌دارد؟ مگر نشنیده‌ای که خداوند متعال می‌فرماید: «وَاسْتَعِينُواْ بِالصَّبْرِ وَالصَّلاَةِ»[4]

۵) از عبد الله بن طلحه، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان در باره کلام خداوند متعال: «وَاسْتَعِينُواْ بِالصَّبْرِ وَالصَّلاَةِ» فرمود: صبر، همان روزه است.[5]

۶) از سلیمان فرّاء از حضرت امام رضا علیه السلام روایت شده است که ایشان در باره کلام خداوند متعال: «وَاسْتَعِينُواْ بِالصَّبْرِ وَالصَّلاَةِ» فرمود: صبر، همان روزه است؛ هر گاه مرد به سختی یا پیشامدی ناگوار دچار شود بایست روزه بگیرد. همانا خداوند عز و جل می‌فرماید: «وَاسْتَعِينُواْ بِالصَّبْرِ وَالصَّلاَةِ» و صبر، همان روزه

۱- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۲۳۷، ح ۱۱۵- ۱۱۷.
۲- کافی، ج ۳، ص ۴۸۰، ح ۱.
۳- کافی، ج ۴، ص ۶۳، ح ۷.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۶۲، ح ۳۹.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۶۲، ح ۴۰.

است.[1]

۷) ابن شهرآشوب، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام و ابن عباس روایت کرده است که ایشان در باره کلام خداوند متعال: «وَاسْتَعِينُواْ بِالصَّبْرِ وَالصَّلاَةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلاَّ عَلَى الْخَاشِعِينَ» گفتند: منظور از خاشع، کسی است که به نماز روی می‌آورد و در آن خاکساری می‌کند؛ یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علی علیه السلام.[2]

۸) حدیث پیشین از طریق مخالفان نیز از ابن عباس روایت شده است که این را افزون دارد: «الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلاَقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» در باره علی علیه السلام و عثمان بن مظعون و عمار بن یاسر و برخی از یاران ایشان نازل شده است.[3]

۹) ابن بابویه، از احمد بن حسن قطان، از احمد بن یحیی، از بکر بن عبد الله بن حبیب، از احمد بن یعقوب بن مطر، از محمّد بن حسن بن عبدالعزیز احدب جُندی شاپوری به نقل از نوشته‌ی پدرش، از طلحة بن زید، از عبید الله بن عبید، از ابو معمر سعدانی، از امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام روایت کرده است که ایشان در باره کلام خداوند متعال: «الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلاَقُوا رَبِّهِمْ» فرمود: یعنی، یقین دارند که برانگیخته می‌شوند و به محشر در می‌آیند و به حسابشان رسیدگی می‌شود و سزای خود را در پاداش و کیفر می‌بینند. ظن در این جا به معنای یقین است.[4]

۱۰) عیاشی، از ابی معمر، از حضرت امام علی علیه السلام روایت کرده است که ایشان در باره کلام خداوند متعال: «الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلاَقُوا رَبِّهِمْ» فرمود: یقین دارند که برانگیخته می‌شوند و ظنّ آنها به معنای یقین است.[5]

۱۱) علی بن ابراهیم: کلام خداوند متعال «وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلاَّ عَلَى الْخَاشِعِينَ» به نماز اشاره دارد[6] و نیز در باره کلام حق تعالی: «الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلاَقُوا رَبِّهِمْ

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۶۲، ح ۴۱.
۲- مناقب: ج ۲، ص ۲۰؛ تفسیر حبری، ص ۲۳۸، ح ۶.
۳- تفسیر حبری، ص ۲۳۹، ح ۷، شواهد التنزیل ج ۱، ص ۸۹، ح ۱۲۶.
۴- توحید، ص ۲۶۷، ح ۵.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۶۲، ح ۴۲.
۶- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۵۷.

وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» علي بن ابراهيم مي‌گويد: ظن در کتاب خدا بر دو وجه است: يکي ظن به معناي يقين و ديگري ظن به معناي شک، که در اين آيه به معناي يقين آمده است و به معناي شک، در اين آيات: «إِن نَّظُنُّ إِلَّا ظَنًّا وَمَا نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ» [ما نمي‌دانيم رستاخيز چيست جز گمان نمي‌ورزيم و ما يقين نداريم][1] و «وَظَنَنتُمْ ظَنَّ السَّوْءِ»[و گمان بد کرديد][2].

«يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ (۴۷) وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَن نَّفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ (۴۸)»

[اي فرزندان اسرائيل! از نعمت‌هايم که بر شما ارزاني داشتم و (از) اين که من شما را بر جهانيان برتري دادم ياد کنيد* و بترسيد از روزي که هيچ کس چيزي (از عذاب خدا) را از کسي دفع نمي کند و نه از او، شفاعتي پذيرفته و نه به جاي وي بدلي گرفته مي‌شود و نه ياري خواهند شد]

۱) عياشي، از هارون بن محمّد حلبي روايت کرده است که او گفت: از حضرت امام جعفر صادق عليه السلام در باره کلام خداوند متعال: «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ» پرسيدم، ايشان فرمود: آن، فقط مخصوص ماست.[3]

۲) از محمّد بن علي روايت شده است که گفت: از حضرت امام جعفر صادق عليه السلام در باره کلام خداوند متعال: «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ» پرسيدم، ايشان فرمود: آن، مخصوص خاندان محمّد صلي الله عليه و آله است.[4]

۳) از ابي داوود، از کسي که فرمايش رسول خدا صلي الله عليه و آله را شنيده بود، روايت شده است که حضرت فرمود: من، بنده خدا هستم و اسمم احمد صلي الله عليه و آله است و نيز من، بنده خدا هستم و اسمم اسرائيل است. هر چه را خداوند به او فرمان داده، به من فرمان داده است؛ و هر کجا خداوند او را منظور

۱- جاثيه/ ۳۲.
۲- فتح/ ۱۲.
۳- تفسير عياشي، ج ۱، ص ۶۲، ح ۴۳.
۴- تفسير عياشي، ج ۱، ص ۶۲، ح ۴۴.

داشته، مرا منظور داشته است.[1]

۴) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل فرمود: «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُواْ نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ» و موسی علیه السلام و هارون را برای پیام بری به سوی پیشینیان شما فرستادم و این گونه ما آنان را به پیامبری محمّد صلی الله علیه و آله و جانشینی علی علیه السلام و امامت خاندان پاکش رهنمون شدیم و بر این امر از شما عهد و پیمانی گرفتیم که اگر به آن وفا کنید، پادشاهان بهشت و شایسته بخشش‌ها و شادمانی‌های آن خواهید شد. «وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ» یعنی، با پیشینیان شما چنین کردم و آنان را در دین و دنیا برتری بخشیدم و امّا آنان را در دین برتری بخشیدم؛ چرا که ولایت محمّد صلی الله علیه و آله و علی و خاندان پاک ایشان علیه السلام را پذیرفتند؛ و نیز در دنیا برترشان داشتم و ابرها را بر سرشان سایبان کردم و برایشان انگبین و عسل فرو فرستادم و از سنگ، آبی گوارا به آنها نوشاندم و برایشان دریا را شکافتم و نجاتشان دادم و دشمنان آنان؛ یعنی فرعون و قومش را غرق کردم و این گونه آنها را بر عالمان زمانشان برتری دادم؛ عالمانی که با آیین‌های پیشینیان شما مخالفت می‌کردند و از راه ایشان، رو بر می‌تافتند. سپس، خداوند عز و جل فرمود: پس، اگر با پیشینیان شما در آن روزگار، به خاطر پذیرش ولایت محمّد صلی الله علیه و آله چنین کردم، البته در این زمان شما را نیک‌تر برتری می‌بخشم، اگر به عهد و پیمانی که از شما گرفته شده وفا کنید. سپس، خداوند عز و جل فرمود: «وَاتَّقُواْ يَوْمًا لاَّ تَجْزِي نَفْسٌ عَن نَّفْسٍ شَيْئًا» و به هنگام جان دادن عذابی را که مستحقّ آن شده استَ از سر او دفع نکند. «وَلاَ يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ» که برای عقب افتادن مرگ او به شفاعت بر می‌خیزد. «وَلاَ يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ» و هیچ فدایی از او پذیرفته نمی‌شود تا به جای او بمیرد و او به جای گذاشته شود. حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: این چنین روزی، روز مرگ است؛ پس، شفیع و فدایی در جلوگیری از آن کارساز نخواهد بود؛ امّا در قیامت ما و خاندان ما، کردار شیعیان خود را به تمامی، جبران می‌کنیم.

در آن گاه ما برخی از شیعیانمان را در تنگناهای آن عرصات، به ناتوانی درافتاده

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۶۲، ح ۴۵.

ببینیم، پس، شیعیان برگزیده خود همچون سلمان و مقداد و ابوذر و عمار و همطرازان ایشان را در زمان‌های دیگر، از روزگار پس از ایشان گرفته تا روز قیامت، به نزد آن ناتوانان بفرستیم تا همچون شاهین و باز بر آنها فرود آیند و آنها را به مانند صید برگیرند و شتابان به بهشت رسانند. سپس، آنان را همچون کبوتری، به نزد دیگر دوستداران و شیعیان برگزیده خود، بفرستیم تا همانند پرنده‌ای که دانه بر می‌چیند، ایشان را از آن عرصات برچینند و به کنار ما در بهشت آورند. سپس، یک تن از شیعیان ما را خواهند آورد، کسی که گرچه در کردار خود کوتاهی کرده، امّا ولایت را پذیرفته و تقیه پیشه کرده و حقوق برادرانش را پاس داشته است، و روبروی او صد تن یا بیش از آن تا صد هزار تن از ناصبی‌ها را می‌ایستانند و به او می‌گویند: اینان فداییان تو هستند تا از آتش دوزخ رهایی یابی. پس مؤمنان به بهشت و ناصبی‌ها به دوزخ درآیند و این همان کلام خداوند عز و جل است که فرمود: «رُّبَمَا يَوَدُّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ» [چه بسا کسانی که کافر شدند][1] یعنی به ولایت، «لَوْ كَانُواْ مُسْلِمِينَ» [آرزو کنند که کاش مسلمان بودند][2] و به امر امامت گردن نهاده بودند تا مخالفانشان، فدای رهایی آنان از آتش دوزخ شوند.[3]

۵) ابن بابویه به اسناد خود، از امیة بن یزید قرشی روایت کرده است که به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض شد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! عدل چیست؟ فرمود: خونبهاست. عرض کردند: ای رسول خدا! صرف چیست؟ فرمود: توبه است.[4]

نگارنده گوید: بین این دو تفسیر از بنی اسرائیل منافاتی وجود ندارد؛ چرا که یکی بر اساس ظاهر قرآن و دیگری بر اساس باطن قرآن است.

﴿وَإِذْ نَجَّيْنَاكُم مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَٰلِكُم بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ (۴۹)﴾.

۱- حجر / ۲.
۲- حجر / ۲.
۳- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۲۴۰، ح ۱۱۸ و ۱۱۹.
۴- معانی الاخبار، ص ۲۶۵، ح ۲.

[و (به یاد آرید) آن گاه که شما را از (چنگ) فرعونیان رهانیدیم؛ (آنها) شما را سخت شکنجه می‌کردند، پسران شما را سر می‌بریدند و زنهایتان را زنده می‌گذاشتند؛ و در آن (امر)، آزمایش بزرگی از جانب پروردگارتان بود]

۱) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: خداوند متعال فرمود: و ای بنی اسرائیل! به یاد آورید «إِذْ نَجَّيْنَاكُم» پیشینیان شما را نجات دادیم «مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ» و کسانی که به فرعون در خویشاوندی و دین و آیین او نزدیکی می‌جستند، «يَسُومُونَكُمْ» شما را شکنجه می‌کردند «سُوءَ الْعَذَابِ» به شکنجه‌های سختی که بر شما روا می‌داشتند؛ از جمله شکنجه‌های سخت آنها این بود که: فرعون، آنان را به ساخت و ساز مجبور کرده بود، و چون می‌ترسید که از کار کردن بگریزند، فرمان داده بود تا آنان را غل و زنجیر کنند و آنان در چنین حالتی خشت‌ها را از پله‌ها به طبقات بالا می‌بردند و گاه می‌شد یکی از آنها سقوط کند و جان سپارد، یا زمینگیر شود؛ امّا فرعونیان هیچ به او اعتنا نمی‌کردند، تا این که خداوند متعال به موسی علیه السلام وحی کرد: به آنها بگو، هر کاری را با درود فرستادن بر محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش آغاز کنند تا آن کار بر ایشان سبک گردد. آنان چنین کردند و کارها بر ایشان سبک گشت و فرمان داد تا هر کس درود فرستادن بر محمّد صلی الله علیه و آله و خاندانش را از یاد برد و سقوط کرد و زمین گیر شد، اگر در توانش بود، برای سلامتی خود، بر محمّد صلی الله علیه و آله و خاندانش درود فرستد و اگر یارای این کار را نداشت، دیگران بالای سرش، بر محمّد صلی الله علیه و آله و خاندانش درود فرستند تا برخیزد و از آن حادثه آسیبی نبیند و آنان چنین کردند و سلامت خویش باز یافتند. «يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ» چون به فرعون گفتند: در بنی اسرائیل پسری زائیده می‌شود که مرگ تو و فروپاشی پادشاهی‌ات به دست اوست، فرمان داد تا پسران نورسیده بنی اسرائیل را سر ببرند. زنی از زنان بنی اسرائیل به قابله‌ها رشوه داد تا داستان بارداری او را فاش نکنند و بارداریش به پایان رسد. آن گاه فرزند خود را در صحرایی یا در غاری یا در مکانی مخفی به دنیا آورد، و بالای سر او ده بار گفت: درود بر محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش. پس، خداوند فرشته‌ای فرستاد تا نوزاد را پرورش دهد و از یک انگشتش شیر برای او جاری ساخت تا بیاشامد و از انگشتی دگر غذایی نرم تا تناول کند. روزها گذشت و در میان قوم بنی اسرائیل کسانی که

البته تعدادشان بیشتر از کشته شدگان بود، جان سالم به در بردند و بزرگ شدند و این گونه بنی اسرائیل رشد یافت. «وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ» آنها را بر جا می‌گذاشتند و به کنیزی می‌گرفتند. پس، بنی اسرائیل نزد موسی فریاد شکایت برآورد و گفتند: فرعونیان با دختران و خواهران ما همبستر می‌شوند. خداوند به آن دختران فرمان داد تا به هنگام ناخشنودی از این کار، بر محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاک او علیهم السلام درود فرستند؛ و این گونه خداوند آن مردان را به کاری یا دردی یا مرضی مزمن و یا لطفی از لطف‌های خود مشغول می‌کرد و آنان را از دختران دور می‌نمود. پس، دیگر هیچ زنی با آنان، همبستر نمی‌شد و خداوند به برکت درود فرستادن بر محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاک او، شر آنها را از سر ایشان کم می‌کرد.

«وَفِي ذَٰلِكُمْ» یعنی در این راه نجاتی که خداوند به آن شما را رهایی بخشید «بَلَاءٌ» نعمتی «مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ» بزرگ است. خداوند عزّ و جلّ فرمود: «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا» [ای فرزندان اسرائیل! به یاد آرید][1] آن گاه را که بلا از پیشینیان شما دور شد و با درود فرستادن بر محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش بر آنان سبک گشت؛ پس، آیا نمی‌دانید که اگر شما به هنگام دیدار این خاندان به ایشان ایمان آورید، نعمت برایتان بسی برتر و والاتر و بزرگواری خداوند در حق شما نیک تر و فزون‌تر خواهد بود[2]؟

﴿وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنتُمْ تَنظُرُونَ (٥٠) وَإِذْ وَاعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِن بَعْدِهِ وَأَنتُمْ ظَالِمُونَ (٥١) ثُمَّ عَفَوْنَا عَنكُم مِّن بَعْدِ ذَٰلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (٥٢) وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (٥٣)﴾

[و هنگامی که دریا را برای شما شکافتیم و شما را نجات بخشیدیم و فرعونیان را در حالی که شما نظاره می‌کردید غرق کردیم؛ * و آن گاه که با موسی چهل شب

۱- بقره/ ۴۶.

۲- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۲۴۲، ح ۱۲۰.

قرار گذاشتیم آن گاه در غیاب وی شما گوساله را (به پرستش) گرفتید در حالی که ستمکار بودید؛* پس از آن بر شما بخشودیم باشد که شکر گزاری کنید.* و آن گاه که موسی را کتاب و فرقان (=جداکننده حق از باطل) دادیم شاید هدایت یابید]

۱) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل فرمود: و به یاد آورید «إِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ» به گونه‌ای که نیمی از نیم دیگر جدا شد «فَأَنجَيْنَاكُمْ» در آن میان و خاندان فرعون و قومش را غرق کردیم، «وَأَنتُمْ تَنظُرُونَ» به آنان در حالی که غرق می‌شدند؛ و این بدان سبب بود که چون موسی به دریا رسید، خداوند عزّ و جل به او وحی کرد: به بنی اسرائیل بگو دوباره مرا به یگانگی یاد کنید و در قلب‌هایتان، یاد محمّد صلی الله علیه و آله، سرور تمامی بندگان زن و مرد مرا بگذرانید و در دل‌هایتان ولایت علی علیه السلام، برادر محمّد صلی الله علیه و آله، و ولایت خاندانش را باز تکرار کنید و بگویید: خداوندا! به حقّ شکوه ایشان، ما را از روی این آب بگذران، تا این گونه آب برایتان به خشکی تبدیل شود. پس موسی به آنان این سخن گفت. آنان گفتند: آیا ما را به کاری که نمی‌خواهیم وا می‌داری؟ مگر نه این است که ما به خاطر ترس از مرگ از دست فرعونیان در گریزیم؟ حال تو می‌خواهی با گفتن این کلمات ما را به میان این دریای خروشان بفرستی؟ نمی‌دانیم از این کار تو، چه بر سر ما خواهد آمد. کالب بن یوحنا سوار بر اسب و رو به روی آن خلیج چهار فرسخی به موسی علیه السلام گفت: ای پیامبر خدا! آیا خداوند تو را فرمان داده که ما این کلمات را بر زبان آوریم و به آب داخل شویم؟ فرمود: بله. گفت: و تو امر می‌کنی که چنین کنیم؟ فرمود: بله. پس، او ایستاد و همان طور که موسی فرمان داده بود، دو باره خدا را به یگانگی و محمّد صلی الله علیه و آله را به پیامبری و علی علیه السلام و پاکان خاندان ایشان را به ولایت، یاد کرد. سپس گفت: خدایا! به حقّ شکوه ایشان مرا از روی این آب بگذران و سپس با اسب به آب زد و بر روی آن تاخت. ناگهان آب دریا به زیر پای اسب او چون زمینی نرم شد، تا اینکه به آن سوی خلیج رسید و باز اسب را تاخت و برگشت و رو به بنی اسرائیل گفت: ای بنی اسرائیل! از خداوند و از موسی فرمان برید که این دعا، کلید گشودن درهای بهشت و بستن درهای دوزخ و سبب نزول روزی است؛ و موجب خشنودی آفریدگار قادر متعال از

بندگان زن و مرد خود می‌شود. امّا آنان سرپیچی کردند و گفتند: ما فقط از روی زمین به راه می‌افتیم.

آن گاه خداوند متعال به موسی وحی کرد «أَنِ اضْرِب بِّعَصَاكَ الْبَحْرَ» [با عصای خود بر این دریا بزن] و بگو: خداوندا! به شکوه محمّد و خاندان پاک او، این دریا را بشکاف. چون چنین گفت، دریا شکافته شد و زمین تا آن سوی خلیج نمایان گشت. موسی علیه السلام گفت: داخل شوید. گفتند: زمین گل آلود است و می‌ترسیم در آن فرو رویم. خداوند عز و جل فرمود: ای موسی! بگو: خداوندا! به حق شکوه محمّد و خاندان پاکش زمین را خشک فرما. چون چنین گفت، خداوند، باد صبا را فرستاد و آن زمین خشک شد. موسی علیه السلام گفت: داخل شوید. گفتند: ای پیامبر خدا! ما دوازده قبیله از دوازده پدر هستیم، اگر از یک راه داخل شویم، هر قبیله‌ای می‌خواهد از همراهان خود پیشی گیرد و این گونه، از در گرفتن نزاع بین قبیله‌ها در امان نخواهیم بود؛ پس اگر برای هر گروه از ما راهی جداگانه باشد، از آن چه که بر آن بیم داریم در امان خواهیم بود. خداوند به موسی فرمان داد تا با عصای خود به تعداد قبایل آنها، به دوازده نقطه دریا، دوازده ضربه بزند و بگوید: خداوندا! به حقّ شکوه محمّد و خاندان پاکش، زمین را به ما بنما و آب را از ما دور گردان. پس، دوازده راه در میان دریا گشوده شد و زمین کف دریا، با وزش باد صبا خشکید. موسی علیه السلام گفت: داخل شوید. گفتند: اگر هر گروه از ما پا در یکی از این راه‌ها بگذارد، نخواهد دانست چه بر سر دیگران می‌آید. خداوند عز و جل فرمود: بر هر یک از این کوه‌های آب، در میان این دوازده راه، ضربه‌ای بزن. موسی علیه السلام چنین کرد و گفت: خداوندا! به حقّ شکوه محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش، در این دریا راه‌های فراخی بگشا به گونه‌ای که اینان یکدیگر را ببینند. پس، چنین شد و آنها به دریا داخل شدند و چون به پایان راه رسیدند، فرعون و قومش سر رسیدند و برخی داخل شدند؛ وقتی آخرین گروه آنها پا در دریا گذاشت و اولین گروه خواست تا بیرون رود، دریا به امر خداوند متعال آنان را در میان گرفت و آنان پیش چشم یاران موسی علیه السلام غرق شدند. این همان کلام خداوند عز و جل است که فرمود: «وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنتُمْ تَنظُرُونَ» به سوی آنها. خداوند عز و جل در زمان محمّد صلی الله علیه و آله به بنی اسرائیل فرمود: چون خداوند متعال به خاطر بزرگواری محمّد صلی الله علیه

و آله و دعای موسی علیه السلام و توسل او به خاندان محمّد صلی الله علیه و آله برای نزدیکی به خداوند، این چنین نعمت را بر پیشینیان شما تمام نمود، آیا کنون که شما محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان او علیهم السلام را می‌بینید، در نمی‌یابید که بایست به ایشان ایمان آورید؟

سپس خداوند عز و جل فرمود: «وَإِذْ وَاعَدْنَا مُوسَى أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِن بَعْدِهِ وَأَنتُمْ ظَالِمُونَ» موسی بن عمران علیه السلام به بنی اسرائیل گفته بود: هر گاه خداوند شما را رهایی بخشید و دشمنانتان را به هلاکت رساند، از سوی پروردگارتان کتابی برایتان می‌آورم که امرها و نهی‌ها و پندها و اندرزها و مثال‌های او را در بر داشته باشد. پس هنگامی که خداوند، آنان را رهایی بخشید، به موسی امر فرمود که به وعده گاه خود برود و در پایین کوه، سی روز روزه بگیرد. موسی علیه السلام گمان کرد که پس از آن سی روز، خداوند کتاب را به او عطا می‌کند. موسی سی روز روزه گرفت و چون روز آخر فرا رسید پیش از گشودن روزه خود مسواک زد. خداوند عز و جل به او وحی کرد: ای موسی! مگر نمی‌دانی بوی دهان روزه دار نزد من از بوی مشک خوشتر است؟ ده روز دیگر روزه بگیر و چون گاه افطار رسید مسواک نزن. موسی علیه السلام چنین کرد. از آنجا که خداوند به او وعده داده بود که پس از چهل شب، کتاب را به او عطا کند، آن را به او بخشید. سامری پیشتر نزد بیچارگان بنی اسرائیل آمد و آنان را به شک انداخت و گفت: موسی به شما وعده داده پس از چهل شب به سوی شما باز می‌گردد؛ حال آن که منظور خدا از چهل، بیست شب و بیست روز بوده است و اینک بیست شب و بیست روز گذشته و چهل فرا رسیده و موسی سخن پروردگارش را درست نفهمیده است. پس پروردگارتان به نزدتان آمده تا به شما نشان دهد او خود می‌تواند شما را به سوی خویش فرا خواند و موسی را از سر نیاز به پیامبری خود نفرستاده است. سامری گوساله‌ای را که ساخته دست خودش بود بر ایشان نمایان کرد. آنها به او گفتند: چگونه گوساله می‌تواند خدا باشد؟ گفت: پروردگارتان از طریق این گوساله با شما سخن می‌گوید؛ همان طور که با موسی از طریق درخت سخن گفت، او در این گوساله درآمده است؛ چنان که در درخت درآمده بود. سامری آنان را فریفت و آنها گمراه شدند.

موسی علیه السلام چون بازگشت، گفت: ای گوساله! آیا چنان که اینان

می‌پندارند، پروردگار ما در توست؟ گوساله به سخن آمد و گفت: پروردگار ما منزّه است از این که گوساله یا درخت یا هر مکـان دیگـری او را در برگیـرد؛ بـه خـدا سوگند که نه‌ای موسی. امّا، سامری گوساله را به دیوار وصل کرد و گـودالی در آن سوی دیوار کند، و یکی از یاغیان پیرو خود را در آن گودال نشاند. پـس او دهـان خود را بر پشت گوساله گذاشت و با بنی اسرائیل سخن گفـت: «هَـٰذَا إِلَٰهُكُـمْ وَإِلَـٰهُ مُوسَىٰ» [این خدای شما و خدای موسی است]، ای موسی بن عمران علیـه السـلام! آنها خود را در پرستش من وا ندادند و مرا خدای خویش نگرفتند، مگر بدان سـبب که در درود فرستادن بر محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش سستی ورزیدند و ولایت ایشان و پیامبری محمّد صلی الله علیه و آلـه و امامـت وصـی او را منکـر شدند؛ و این سبب شد تا مرا به خدایی خویش بگیرند. خداوند متعال فرمود: چـون آنان در درود فرستادن به محمّد صلی الله علیه و آله و وصی او، علی علیه السـلام، سستی ورزیدند، خود را در پرستش گوساله وادادند؛ پس آیا شـما از نـاتوانی‌هـای بزرگتر در پی ستیزه جویی با محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام هـراس ندارید؛ حال آن که شما ایشان را می‌بینید و نشانه‌ها و دلایل ایشان بر شما آشـکار گشته است؟ سپس خداوند عز و جل فرمود: «ثُمَّ عَفَوْنَا عَنكُم مِّن بَعْدِ ذَٰلِكَ لَعَلَّكُـمْ تَشْكُرُونَ» یعنی ما از گوساله پرستی اجداد شما درگذشتیم، تا شاید شمای قوم بنی اسرائیل که در عصر محمّد صلی الله علیه و آله به سر می‌برید شکرگزار نعمتی باشید که به پیشینیان شما و پس از آنها به شما داده‌ایم.

سپس حضرت علیه السـلام فرمـود: خداونـد عـز و جـل از آن رو از ایشـان درگذشت که آنان به نام محمّد صلی الله علیه و آله و خانـدان پـاک او، خداونـد را خواندند و ولایت محمّد صلی الله علیه و آله و علی و خاندان پـاک ایشـان علـیهم السلام را نزد خود تازه کردند؛ و در این هنگام بود که خداوند متعال بر آنـان رحـم آورد و از ایشان درگذشت.

سپس خداوند عز و جل فرمود: «وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَـى الْكِتَـابَ وَالْفُرْقَـانَ لَعَلَّكُـمْ تَهْتَدُونَ» زمانی را به یاد آرید که به موسی کتاب عطا کـردیم و آن، همـان تـوراتی بود که خداوند از بنی اسرائیل پیمان گرفت تا به آن ایمان آورند و به دسـتورات آن گردن نهند؛ و نیز به او فرقان عطا کردیم تا بـه آن حـق را از باطـل جـدا سـازد و صاحبان حق را از پیروان باطل بازشناسد؛ و این چنین وقتی خداوند متعال آنـان را

با کتاب و ایمان آوردن به آن و گردن نهادن بـه دسـتورات آن گرامـی داشـت، بـه موسی علیه السلام وحی کرد: ای موسی! این کتابی است کـه ایشـان بـه آن ایمـان آوردند و فرقان نیز برجاست تا مؤمنان را از کافران و صـاحبان حـق را از پیـروان باطل جدا کند. پس پیمان با آن را بر ایشان تازه کن، که من بـه ذات مقـدس خـود سوگند حقیّ خورده‌ام که از هیچ کس هیچ ایمان و کرداری را نپذیرم، مگر ایـن کـه به آن ایمان آورند. موسی علیه السلام عرض کرد: پروردگارا! آن «فرقان» چیست؟ خداوند عز و جل فرمود: ای موسی! آن است که از بنی اسرائیل پیمان بگیـری کـه محمّد صلی الله علیه و آله برترین پیـامبران و سـرور پیغـامبران اسـت ، و بـرادر و وصی او علی علیه السلام، برترین اوصیا است و آنانی که محمّد صلی الله علیه و آله ایشان را به ولایت منصوب می‌کند سروران آفریدگان هستند و شیعیان او که از او و جانشینانش پیروی می‌کنند و تسلیم ایشان و امر و نهـی ایشـان هسـتند، سـتارگان فردوس برین و پادشاهان بهشت عدن می‌باشند. موسی علیه السلام آن پیمـان را از بنی اسرائیل گرفت؛ حال آن که برخی از آنها به راستی آن را باور داشتند و برخـی دگر عهدی زبانی بستند و در دل نپذیرفتند. پس، آن کس که به راستی باور داشـت، نوری آشکار بر پیشانی‌اش درخشید؛ و آن کس که با زبان و نه در دل پیمان بست، از آن نور بی‌بهره ماند. و آن پیمان همان فرقانی شد که خداوند عز و جل به موسی علیه السلام عطا فرمود و این چنین صاحبان حق را از پیـروان باطـل جـدا نمـود. سپس، خداوند عز و جل فرمود: «لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» یعنـی امیـد اسـت بدانیـد بـاور داشتن به ولایت مایه ارجمندی بنده نزد خدای عز و جـل اسـت؛ همـان سـان کـه پیشینیان شما به آن ارجمند گشتند.[1]

۲) عیاشی، از محمّد بن مسلم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان در باره کلام خداوند متعال: «وَإِذْ وَاعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً» فرمود: در علم و تقدیر الهی، سی شب رقم خورده بود، سپس خداوند صـواب دیـد حکم خود را تغییر «بداء» دهد و ده شب بر آن افزود، پـس وی، پروردگـار اول و آخر خود را در شب چهلم ملاقات نمود.[2]

۱- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۲۴۵، ح ۱۲۱-۱۲۳.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۶۳، ح ۴۶.

«وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنفُسَكُم بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِندَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۵۴)».

[و چون موسی به قوم خود گفت: ای قوم من! شما با (به پرستش) گرفتن گوساله برخود ستم کردید؛ پس به درگاه آفریننده خود توبه کنید و (خطاکاران) خودتان را به قتل برسانید که این (کار) نزد آفریدگارتان برای شما بهتر است؛ پس (خدا) توبه شما را پذیرفت که او توبه‌پذیر مهربان است]

۱) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: خداوند عزّ و جل فرمود: ای قوم بنی اسرائیل! به یاد آورید «وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ» که گوساله را پرستیدند «يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنفُسَكُمْ» و از این کار، زیان کردید «بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ» به خدایی «فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ» کسی که شما را آفرید و صورت بخشید «فَاقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ» آنهایی که گوساله را نپرستیده‌اند، کسانی را که به پرستش آن پرداختند به قتل رسانند. «ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ» یعنی، این کشته شدن برای شما بهتر است «عِندَ بَارِئِكُمْ» از این که در دنیا زنده بمانید و خداوند شما را نیامرزد تا این که عمرتان در دنیا به سر رسد و فرجام شما به سوی آتش دوزخ باشد. امّا آن گاه که کشته شوید در حالی که توبه کار هستید، خداوند، این کشته شدن را کفاره گناه شما قرار می‌دهد و بهشت را منزل و سرای بازگشتتان می‌گرداند.

خداوند عز و جل فرمود: «فَتَابَ عَلَيْكُمْ» و توبه‌ی شما را پذیرفت، پیش از آن که همه کشته شوید و مرگ بر همگی شما سر رسد، و شما را مهلت داد تا توبه کنید و بر جای گذاشت تا از او اطاعت کنید. «إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ». حضرت فرمود: و این قصه چنان بود که چون خداوند توسط موسی علیه السلام ناحق بودن ماجرای گوساله را آشکار نمود و گوساله را به سخن درآورد تا از حیله سامری خبر دهد، و به موسی علیه السلام امر فرمود که هر کس آن را نپرستیده، کسی را که به پرستش آن نشسته بکشد، بسیاری از آنان ادعای بی‌گناهی کردند و گفتند: ما آن را نپرستیده‌ایم. خداوند عز و جل به موسی علیه السلام فرمود: این گوساله را با سوهانی آهنین ریز ریز کن و به دریا بریز. هر کس از آب آن بنوشد، لبها و بینی او سیاه شود و گناهش آشکار می‌شود. موسی چنین کرد و این گونه آنان که گوساله

را پرستیده بودند مشخص شدند. خداوند متعال به دوازده هزار نفر که بی‌گناه بودنـد فرمان داد تا شمشیر برکشند و بر دیگران هجوم برند و آنان را بکشند. و ندا دهنـده خداوند، ندا سر داد: بدانید، لعنت خداوند بر آن کسی است که دست و پـایی تکـان دهد تا مانع از کشته شدن به دست ایشان شود؛ و نیز لعنـت خداونـد بـر آن کسـی است که به مقتول بنگرد تا اگر دوست یا خویش وی بود او را واگـذارد و از او بـه سوی بیگانه‌ای درگذرد. پس گناهکاران تسـلیم شـدند و بـی‌گناهـان گفتنـد: ایـن مصیبت بر ما دشوارتر است تا بر اینان؛ چرا که باید به دست خود پدران و فرزندان و برادران و خویشان خود را بکشیم و این گونه ما که گوسـاله را نپرسـتیده ایـم و اینان که پرستیده‌اند به مصیبتی یکسان دچار می‌شویم.

خداوند متعال به موسی علیه السلام وحی کرد: ای موسی! من این بی گناهـان را به چنین بلایی دچار ساختم؛ چـون از کسـانی کـه گوسـاله را پرسـتیدند دوری نجستند و آنها را ترک نگفتند و در این کار با آنان دشمنی نکردند؛ پس بـه ایشـان بگو: هر کس خدا را به حقّ محمّد صلی الله علیه و آلـه و خانـدان پـاک او علـیهم السلام بخواند، کشتن کسی که از آن گناه مستحقّ مرگ شده بر او آسان شود. آنـان چنین دعا کردند و خداوند آن کار را برایشان آسان نمـود و از کشـتن گناهکـاران، هیچ دردی احساس نکردند.

کشتار در میان آنان بالا گرفت؛ حال آن کـه بـه جـز دوازده هـزار نفـری کـه گوساله را نپرستیده بودند، شش هزار تن دیگر نیز در آن جمع حضـور داشـتند. در آن هنگام برخی از کسانی که هنوز کشته نشده بودند از توفیق الهی بهره‌مند شدند و به یکدیگر گفتند: آیا نه چنین است که خداوند توسل به محمّد و خاندان پـاکش را امری برشمرد که با آن هیچ امیدی ناامید نمی‌شـود و هـیچ درخواسـتی بـی‌پاسـخ نمی‌ماند و افزون بر این، پیامبران نیز به آن چنگ زده اند؟ پس چرا مـا بـه ایشـان توسل نجوییم؟ پس، همگی جمع شدند و فریاد برآوردند: پروردگارا! به حقّ شـکوه محمّد صلی الله علیه و آله که گرامی‌ترین آفریدگان است و به حقّ شکوه علی علیه السلام که برترین و والاترین آنهاست و به حقّ شکوه فاطمه سلام الله علیها ، آن زن والا و به حقّ شکوه حسن و حسین علیهما السلام نوادگان سـرور پیغمبـران، آن دو سرور تمامی جوانان اهل بهشت و به حقّ شکوه خاندان پاک و پاک دامن آل طـه و یاسین، گناهان ما را بیامرز و از کیفر ما درگذر و این کشتار را از ما دور گردان. در

آن هنگام از آسمان به موسی ندا رسید: این کشتار را به پایان رسان؛ چون برخی از آنها از من چنین خواستند و مرا قسمی دادند که اگر آن گوساله پرستان مرا چنین قسمی داده بودند و از من خواسته بودند آنها را از گناه به دور دارم، هر آینه چنین می‌کردم تا آن گوساله را نپرستند و اگر شیطان مرا این چنین قسم می‌داد، هر آینه هدایتش می‌کردم و اگر نمرود و فرعون مرا چنان قسمی می‌دادند، هر آینه آنها را نجات می‌دادم. پس کشتار را از میان آنها برچید. آنها گفتند: افسوس که پیشتر به محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش توسل نجستیم تا خداوند ما را از شر این فتنه دور کند و ما را از گناه به دور دارد.[1]

۲) علی بن ابراهیم گفت: هنگامی که موسی علیه السلام از میعادگاه خود خارج شد و به سوی قومش بازگشت و دید آن گوساله را پرستیده‌اند گفت: «يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَى بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ» آنها گفتند: چگونه خود را به قتل رسانیم؟ موسی گفت: صبحگاه همگی به بیت المقدس بیایید و با خود چاقو یا تکه‌ای آهن یا شمشیری بیاورید. چون من بر منبر بنی اسرائیل نشستم، چهره‌های خود را بپوشانید، به گونه‌ای که هیچ کس، همراه خود را نشناسد؛ آن گاه یکدیگر را به قتل رسانید. پس هفتاد هزار تن از کسانی که گوساله را پرستیده بودند در بیت المقدس جمع آمدند و پس از این که موسی پیشاپیش آنها نماز گزارد و از منبر بالا رفت، شروع به کشتن یکدیگر کردند، تا این که جبرئیل نازل شد و گفت: ای موسی! به آنها بگو دست از کشتار بردارند؛ چرا که خداوند از آنها درگذشت؛ حال آن که ده هزار تن از ایشان به قتل رسیده بودند. و خداوند نازل فرمود: «ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»[2]

«وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ (۵۵) ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۵۶)».

[و چون گفتید: ای موسی! تا خدا را آشکارا نبینیم، هرگز به تو ایمان نخواهیم

۱- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۲۵۴، ح ۱۲۴.
۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۵۸.

آورد؛ پس در حالی که می‌نگریستید، صاعقه شما را فرو گرفت* سپس شما را پس از مرگتان برانگیختیم، باشد که شکرگزاری کنید]

۱) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل فرمود: «**وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَن نُّؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً**» و این سخن پیشینیان شما بود «**فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ**» یعنی صاعقه بر آنها فرود آمد «**وَأَنتُمْ تَنظُرُونَ**» به سوی آنها «**ثُمَّ بَعَثْنَاكُم**» آنها را برانگیختیم «**مِّن بَعْدِ مَوْتِكُمْ**» پس از مرگشان «**لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ**».

حضرت فرمود: چون موسی علیه السلام خواست از آنها برای فرقان، پیمان بگیرد تا صاحبان حق، در باره پیامبری محمّد صلی الله علیه و آله و امامت علی علیه السلام و دیگر امامان پاک، از پیروان باطل جدا شوند، آنها گفتند: «**لَن نُّؤْمِنَ لَكَ**» که این فرمان پروردگار توست. «**حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً**» و در پیش چشممان هویدا شود و خود از این ما را خبر دهد. «**فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ**» صاعقه‌ای هویدا که آنان می‌دیدند بر سرشان فرود می‌آید. خداوند عز و جل فرمود: ای موسی! من دوستان خود و کسانی را که برگزیدگان مرا تأیید می‌کنند، ارجمند می‌دارم و از این کار هیچ باکی ندارم و نیز دشمنانم را که برگزیدگان مرا از حقوقشان باز می‌دارند، عذاب می‌کنم و از این کار هیچ باکی ندارم. موسی علیه السلام به دیگر کسانی که به صاعقه دچار نشده بودند گفت: چه می‌گویید؟ می‌پذیرید و گردن می‌نهید یا به آنها می‌پیوندید؟ گفتند: ای موسی! از کجا می‌دانی این صاعقه به چه سبب بر آنها فرود آمده است؟ شاید اصلاً به خاطر تو نبوده باشد و تنها حادثه‌ای از جمله حادثه‌های روزگار بوده که نیکوکار و بدکار را با هم در می‌نوردد. پس اگر صاعقه به این خاطر بر آنان فرود آمده که از فرمان تو در باره محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و خاندان ایشان سرباز زده‌اند، از پروردگارت بخواه به حقّ محمّد و خاندانش، که ما را به سوی آنها فرا می‌خوانی، این صاعقه زدگان را زنده کند تا از آنها بپرسیم «چرا این بر سرشان آمد»؟ موسی به سوی خداوند دعا کرد و خدا آنان را زنده نمود. موسی علیه السلام گفت: از اینان بپرسید «چرا این بر سرشان آمد»؟ آنها پرسیدند و اینها پاسخ دادند: ای بنی اسرائیل! این عذاب، از آن رو بر ما رسید که از باور کردن امامت علی علیه السلام و پیامبری محمّد صلی الله علیه و آله سرباز زدیم. ما پس از مرگمان، آسمان‌های خداوند و پرده‌ها و عرش و کرسی و

بهشت و دوزخ و سراسر ملک او را دیدیم و در هیچ کجا کسی را ندیدیم که فرمانی برنده تر و سلطنتی شکوهمند تر از محمّد صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام داشته باشد. وقتی ما در پی این صاعقه جان دادیم، ما را به دوزخ بردند و محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام ندا دادند: از عذاب اینان دست بکشید؛ چرا که کسی پروردگارمان عز و جل را به حق ما و خاندان ما قسم می‌دهد و از او می‌خواهد که اینان زنده شوند پس چنین می‌شود. ندای ایشان پیش از آن رسید که ما را در گودال جهنم بیافکنند و در نتیجه، آنها عذاب ما را به تأخیر انداختند تا این که تو ای موسی بن عمران! ما را با دعای خود به حقّ محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش برانگیختی.

پس خداوند عز و جل به هم عصران محمّد صلی الله علیه و آله فرمود: چون توسل به محمّد و خاندان پاکش پیشینیان ستمگر شما را که به خاطر ستمشان به صاعقه گرفتار شده بودند، جان دوباره بخشید، آیا شما نباید از کاری که آنان کردند پرهیز کنید؟ کاری که آنان را به هلاکت انداخت و خداوند آنان را زنده کرد.[1]

۲) ابن بابویه، از تمیم بن عبد الله بن تمیم قرشی (رض) از پدرش، از حمدان بن سلمان نیشابوری، از علی بن محمّد بن جهم، روایت کرده است که وی گفت: به مجلس مأمون وارد شدم؛ حال آن که حضرت امام رضا علیه السلام نزد او حضور داشت. مأمون به ایشان عرض کرد: ای پسر رسول خدا! آیا شما نفرموده‌ای که پیامبران معصوم هستند؟ فرمود: بله. سپس مأمون در باره چند آیه‌ی قرآن از ایشان سؤال کرد. یکی از سؤالات او این بود که گفت: معنای کلام خداوند عز و جل: «وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَن تَرَانِي» [و چون موسی به میعاد ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، عرض کرد: پروردگارا! خود را به من بنمای تا بر تو بنگرم. فرمود: هرگز مرا نخواهی دید][2] چیست؟ چگونه کلیم الله، موسی بن عمران علیه السلام، نمی‌دانسته که خداوند متعال اجازه دیدن خود را به او نمی‌دهد و چنین درخواستی از خدا کرده است؟! حضرت امام رضا علیه السلام فرمود: کلیم الله، موسی بن عمران، می‌دانست خداوند متعال

۱- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۲۵۶، ح ۱۲۵.
۲- اعراف/ ۱۴۳.

منزّه از آن است که به چشم‌ها دیده شود؛ ولی چون خداوند متعال با او سخن گفت و با او نجوا کرد، او به سوی قوم خویش بازگشت و به ایشان خبر داد که خداوند با او سخن گفته و او را مقرّب درگاه خود گردانده و با او نجوا کرده؛ قومش به او گفتند: «لَن نُّؤْمِنَ لَکَ» تا وقتی ما نیز همچون تو، سخن او را بشنویم و آنها هفتاد هزار نفر بودند. موسی از میان آنها، هفت هزار نفر را و از میان این هفت هزار نفر، هفتصد نفر را و از میان این هفتصد نفر، هفت نفر را برگزید تا به وعده گاه خود با پروردگار ببرد. آن گاه آنان را به سمت طور سینا به راه انداخت و بر دامنه‌ی کوه بازایستاند و خود به سوی طور بالا رفت و از خداوند تبارک و تعالی خواست با او سخن بگوید و سخن خود را به گوش آن هفت نفر برساند. پس خداوند متعال با او سخن گفت و آنها صدایش را از پایین و بالا و راست و چپ و جلو و عقب شنیدند؛ چرا که خداوند صدا را در درخت به وجود آورد و سپس آن را از میان درخت پخش کرد؛ به گونه‌ای که آنها از همه سمت صدا را شنیدند و گفتند: «لَن نُّؤْمِنَ لَکَ» که صدایی که شنیدیم صدای خدا باشد «حَتَّى نَرَى اللَّـهَ جَهْرَةً» وقتی این چنین درشت گویی و بزرگی و گردن کشی کردند، خداوند متعال صاعقه‌ای بر آنها فرو فرستاد و آنها به خاطر ستمی که کردند هلاک شدند. موسی علیه السلام عرض کرد: پروردگارا! وقتی نزد بنی اسرائیل بازگشتم به آنها چه بگویم؟ آنها خواهند گفت: تو این هفت نفر را بردی و به قتل رساندی؛ چون در ادعایی که کردی و گفتی خداوند با تو نجوا کرده است، راستگو نبودی. پس خداوند آنها را زنده کرد و جان دوباره بخشید. آنها به موسی گفتند: اگر از خدا می‌خواستی خود را به تو نشان دهد تا به او بنگری خواسته‌ات را برآورده می‌کرد و این گونه، ما را از چگونه بودن او با خبر می‌ساختی و ما چنان که حقّ شناختن اوست او را می‌شناختیم. موسی علیه السلام گفت: ای قوم من! خداوند به دیده‌ها در نمی‌آید و او را کیفیت و چگونگی نمی‌باشد؛ بلکه با آیاتش شناخته و با نشانه‌هایش دانسته می‌شود. آنها گفتند: تا این درخواست را از او نکنی به تو ایمان نمی‌آوریم. موسی علیه السلام عرض کرد: پروردگارا! تو خود سخن بنی اسرائیل را شنیدی و صلاح آنها را بهتر می‌دانی. خداوند عز و جل به موسی علیه السلام وحی کرد: ای موسی! آن چه را از تو خواستند از من بخواه، من تو را به خاطر نادانی آنها سرزنش نخواهم کرد. در آن هنگام موسی گفت: «رَبِّ أَرِنِي أَنظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَن تَرَانِي وَلَـٰكِنِ

انظُرْ إِلَی الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَکَانَهُ» [پروردگارا! خود را به من بنمای تا بر تو بنگرم؛ فرمود: هرگز مرا نخواهی دید، لیکن به کوه بنگر، پس اگر بر جای خود قرار گرفت] که البته فرو می‌آید «فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّی رَبُّهُ لِلْجَبَلِ» [به زودی مرا خواهی دید، پس چون پروردگارش به کوه جلوه نمود][1] با نشانه‌ای از نشانه‌های خود «جَعَلَهُ دَکًّا وَخَرَّ موسَی صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَکَ تُبْتُ إِلَیْکَ» [آن را ریز ریز ساخت و موسی بیهوش بر زمین افتاد؛ و چون به خود آمد گفت: تو منزهی به درگاهت توبه کردم][2] گفت: از نادانی قوم خود به سوی شناختی که پیشتر از تو داشتم بازگشتم «وَأَنَاْ أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ» [و من نخستین مؤمنانم][3] در میان آنها به این که تو در دیده در نمی‌آیی.[4] مأمون عرض کرد: آفرین! ای ابا الحسن.

۳) سعد بن عبد الله، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضال، از حسین بن علوان، از محمّد بن داوود عبدی، از اصبغ بن نباته، از امیر مؤمنان علی علیه السلام روایت کرده است که ایشان در گفت و گو با ابن کواء به او فرمود: در باره هر چه می‌خواهی از من سؤال کن. عرض کرد: بله، برخی از یاران شما می‌پندارند که پس از مرگ باز می‌گردند. حضرت فرمود: بسیار خوب، آن چه شنیده‌ای بازگو و بر آن میفزا. تو به آنها چه گفتی؟ عرض کرد: گفتم: هیچ به آن چه می‌گویید، ایمان ندارم. حضرت به او فرمود: وای بر تو، خداوند عز و جل قومی را به سبب گناهانشان به بلایی دچار کرد و پیش از آن که اجل‌های مقدّرشان سر برسد جانشان را گرفت، سپس آنان را به دنیا بازگرداند و آنها به تمام از روزی خود برخوردار شدند، سپس بار دیگر آنها را میراند. این سخن بر ابن کواء سنگین آمد و نتوانست آن را درک کند. حضرت به او فرمود: وای بر تو، بدان که خداوند عز و جل در کتاب خود فرمود: «وَاخْتَارَ مُوسَی قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِّمِيقَاتِنَا» [و موسی از میان قوم خود، هفتاد مرد برای میعاد ما برگزید][5] و آنان را با خود راهی کرد تا وقتی به سوی جمع بنی اسرائیل بازگشت، آنها برایش گواهی دهند که

۱- اعراف/ ۱۴۳.
۲- اعراف/ ۱۴۳.
۳- اعراف/ ۱۴۳.
۴- مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۲.
۵- اعراف/ ۱۵۵.

پروردگارش با او سخن گفته است. اگر آنها به خواسته موسی علیه السلام تن در داده بودند و تأییدش کرده بودند، بدون شک برایشان بهتر بود؛ امّا به او گفتند: «لَن نُّؤْمِنَ لَکَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً» خداوند عزّ و جل فرمود: «فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ» یعنی مرگ «وَأَنتُمْ تَنظُرُونَ* ثُمَّ بَعَثْنَاكُم مِّن بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» می‌بینی ای ابن کواء! آنها به خانه‌های خود بازگشتند پس از آن که مرده بودند. ابن کواء عرض کرد: معنای این که سپس آنها را در همان جا که زنده کرده بود میراند چیست؟ آیا چنین شد؟ حضرت فرمود: نه، وای بر تو! آیا کتاب خدا، تو را خبر نداد؟ آن جا که می‌فرماید: «وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَى»[1] و این پس از مرگ آنها بود وقتی خداوند دوباره آنها را زنده کرد.[2]

«وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَى كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۵۷)»

[و بر شما ابر را سایه‌گستر کردیم و بر شما انگبین و بلدرچین فرو فرستادیم، (و گفتیم) از خوراکیهای پاکیزه‌ای که به شما روزی داده‌ایم بخورید؛ و(لی آنان) بر ما ستم نکردند، بلکه بر خویشتن ستم روا داشتند]

۱) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل فرمود: «وَ» به یاد آورید ای قوم بنی اسرائیل! هنگامی را که «ظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ» وقتی در بیابان، دچار گرمای خورشید و سرمای ماه شده بودید «وَأَنزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ» انگبینی که بر درختانشان می‌چکید تا آن را بخورند «وَالسَّلْوَى» بلدرچین که پرنده‌ای لذیذ و پرگوشت بود، در دسترس آنها قرار گرفت تا آن را شکار کنند. خداوند عز و جل فرمود: «كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ» و شکر نعمت‌های مرا به جای آورید و هر که را من بزرگ داشتم، بزرگ دارید؛ و هر که را من ارج نهادم، ارج نهید؛ هم آنان که از شما در باره ایشان عهد و پیمان گرفتم؛ یعنی محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش علیهم السلام، و فرمود: «وَمَا ظَلَمُونَا» هنگامی که آن چه را بدان امر شده بودید تغییر دادید، و سخنی بر خلاف آن گفتید و به عهدی

۱- بقره/ ۵۷.
۲- مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۲.

که بسته بودید وفا نکردید؛ چرا که کفر ورزی کافر، چیزی از سلطنت و ملک ما نمی‌کاهد، همان طور که ایمان مؤمن چیزی بر آن نمی‌افزاید «وَلَكِن كَانُوٓاْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» و با کفر ورزیدن و تغییر دادن آن چه به آنها گفته بودیم به خودشان زیان رساندند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای بندگان خدا! بر شماست که به ولایت ما اهل بیت باور آورید و میان هیچ یک از ما تفاوتی قائل نشوید و بنگرید چگونه خداوند بر شما سخاوت ورزید، آن چنان که حجّت‌های خود را برایتان آشکار کرد تا شناخت حقیقت برایتان آسان شود و شما را با تقیه توان بخشید تا از شرّ آفریدگان در امان باشید، سپس، چنانچه دگرگون شدید و تغییر یافتید، راه توبه را بر شما نمایان کرد و آن را از شما پذیرفت؛ پس شکرگزار نعمت‌های خداوند باشید.[1]

۲) ابن بابویه، از محمّد بن احمد بن حسین بن یوسف بغدادی، از علی بن محمّد بن عنبسه، از دارم بن قبیصه، از حضرت امام رضا علیه السلام، از پدر بزرگوارش، از پدران بزرگوارش، از حضرت امام علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: کمأة «قارچ»، از جمله انگبینی بود که بر بنی اسرائیل فرود آمد و آن شفا دهنده چشم است و نیز خرمایی از جنس خرماهای نیک بهشت که شفادهنده مسمومیت است.[2]

۳) از احمد بن محمّد خالد برقی، از محمّد بن علی، از محمّد بن فضیل، از عبد الرحمن بن زید بن اسلم، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که ایشان فرمود: کمأة «قارچ»، از جمله انگبین هاست و انگبین از بهشت است و آب آن شفادهنده چشم است.[3]

۴) شیخ طوسی در حدیثی مرسل از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: خواب بامداد، بد یُمن است و روزی را دور می‌کند و چهره را زرد و زشت و دگرگون می‌سازد، و آن، خواب انسانهای بد یمن است. خداوند متعال، روزی را بین برآمدن صبح و طلوع خورشید قسمت می‌کند؛ پس، از این خواب بپرهیزید. منّ و سلوی نیز بین برآمدن صبح و طلوع خورشید

۱- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۲۵۷، ح ۱۲۶.
۲- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۲۵۷، ح ۱۲۷.
۳- محاسن، ص ۵۲۷، ح ۷۶۱.

بر بنی اسرائیل نازل شد؛ پس، هر کس در آن ساعت خواب بود، سهم او نازل نمی‌شد و چون بیدار می‌شد، سهم خود را نمی‌یافت و محتاج به درخواست از دیگران می‌گشت.[1]

۵) محمّد بن یعقوب، از چند تن از یارانمان، از محمّد بن عبد الله، از عبدالوهاب بن بشیر، از موسی بن قادم، از سلیمان، از زراره روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام در باره کلام خداوند متعال: «وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِن كَانُوٓاْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» پرسیدم، ایشان فرمود: به درستی که خداوند، والاتر و توانمند تر و ارجمند تر و دست نیافتنی تر از آن است که به او ستم شود؛ امّا او، ما امامان علیهم السلام را با خود یکی دانست و ستم به ما را ستم بر خود و ولایت ما را ولایت خود برشمرد، آن جا که فرمود: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ» [ولی شما تنها، خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند][2] ما ائمّه علیهم السلام را منظور داشت. حضرت در جای دیگری نیز در باره «وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِن كَانُوٓاْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» همانند همین سخن را ذکر فرمود.[3]

۶) و از وی، از علی بن محمّد، از برخی از یارانمان، از ابن محبوب، از محمّد بن فضیل، از حضرت امام علی علیه السلام روایت شده است که ایشان در باره کلام خداوند متعال: «وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِن كَانُوٓاْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» فرمود: به درستی که خداوند توانمند تر و دست نیافتنی تر از آن است که به او ستم شود یا به خود نسبت ستم دهد؛ امّا او، ما امامان علیهم السلام را با خود یکی دانست و ستم بر ما را ستم به خود و ولایت ما را ولایت خود برشمرد، سپس خداوند از این رو آیه‌ای از قرآن را بر پیامبرش صلی الله علیه و آله نازل کرد و فرمود: «وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِن كَانُوٓاْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» [ما بر آنان ستم نکردیم، بلکه آنها به خود ستم می‌کردند][4]، عرض کردم: آیا این تنزیل است یا تأویل؟ فرمود: تنزیل.[5]

۷) علی بن ابراهیم در بیان معنی این آیه گفت: وقتی موسی علیه السلام بنی

۱- تهذیب، ج ۲، ص ۱۳۹، ح ۵۴۰.
۲- مائده/ ۵۵.
۳- کافی، ج ۱، ص ۱۱۳، ح ۱۱.
۴- نحل/ ۱۱۸.
۵- کافی، ج ۱، ص ۳۶۰، ح ۹۱.

اسرائیل را از دریا گذراند، آنها در بیابانی فرود آمدنـد و گفتنـد: ای موسـی، مـا را هلاک کردی و به قتل رساندی، ما را از آبادانی به بیابانی درآوردی که نـه سـایه‌ای در آن هست و نه درختی و نه آبی. پس، به هنگام روز ابـری مـی‌آمـد و در برابـر خورشید بر آنها سایه می‌افکند و شب هنگام، برایشان انگبین نـازل مـی‌شـد و بـر گیاهان و درختان و سنگ‌ها می‌نشست و آنها از آن مـی‌خوردنـد و شـامگاه مـرغ بریان بر سفره‌های آنها فرو می‌افتاد و پس از این که می‌خوردند و می‌نوشیدند. بـال می‌گشود و می‌رفت و موسی سنگی داشت که آن را در میان اردوگاه می‌گذاشـت و با عصای خود بر آن ضربه می‌زد؛ پس، دوازده چشمه، از دل سنگ فوران می‌کرد و هر یک به سوی توقفگاه قبیله‌ای جاری می‌شد؛ و آنها دوازده قبیله بودند.[1]

«وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَٰذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ (۵۸) فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (۵۹) وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (۶۰) وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ (۶۱) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَىٰ وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۶۲)».

[و (نیز به یاد آرید) هنگامی را که گفتیم: بدین شهر درآیید و از (نعمـت‌هـای) آن

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۵۸.

هر گونه خواستید فراوان بخورید و سجده‌کنـان از در (بـزرگ) درآییـد و بگوییـد (خداوندا) گناهان ما را بریز تا خطاهای شما را ببخشاییم و (پاداش) نیکوکـاران را خواهیم افزود* اما کسانی که ستم کرده بودند (آن سخن را) به سخن دیگری غیـر از آن چه به ایشان گفته شده بود تبدیل کردند و ما (نیز) بر آنان که ستم کردنـد به سزای این که نافرمانی پیشه کرده بودند، عذابی از آسـمان فـرو فرسـتادیم* و هنگامی که موسی برای قوم خود در پـی آب برآمـد، گفتـیم: بـا عصـایت بـر آن تخته‌سنگ بزن؛ پس دوازده چشمه از آن جوشیدن گرفـت (بـه گونـه‌ای کـه) هـر قبیله‌ای آبشخور خود را می‌دانست (و گفتـیم) از روزی خـدا بخوریـد و بیاشـامید و(لی) در زمین سر به فساد برمدارید * و چون گفتید: ای موسی، هرگـز بـر یـک (نوع) خوراک تاب نیاوریم، از خدای خـود بـرای مـا بخـواه تـا از آن چـه زمـین می‌رویاند، از (قبیل) سبزی و خیار و سیر و عدس و پیاز برای ما برویاند؛ (موسی) گفت: آیا به جای چیز بهتر، خواهان چیز پست‌ترید؟ پس، به شهر فرود آیید که آن چه را خواسته‌اید برای شـما (در آن جـا مهیا)سـت و (داغ) خـواری و نـاداری بـر (پیشانی) آنان زده شد و به خشم خدا گرفتار آمدند؛ چرا که آنان به نشانه‌های خدا کفر ورزیده بودند و پیامبران را بـه نـاحق مـی‌کشـتند. ایـن از آن روی بـود کـه سرکشی نموده و از حد درگذرانیده بودند * در حقیقـت کسـانی کـه (بـه اسـلام) ایمان آورده و کسانی که یهودی شده‌اند و ترسایان و صابئان، هر کس بـه خـدا و روز بازپسین ایمان داشت و کار شایسته کرد، پس اجرشان را پیش پروردگارشـان خواهند داشت و نه بیمی بر آنان است و نه اندوهناک خواهند شد]

۱) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمـود: خداوند متعال فرمـود: ای قوم بنی اسرائیل! به یاد آورید «إِذْ قُلْنَا» به پیشینیان شما «ادْخُلُواْ هَٰذِهِ الْقَرْيَةَ» و آن روستای «اریحا»[1] در سرزمین شام بـود هنگـامی کـه از آن بیابـان بیـرون آمدنـد «فَكُلُواْ مِنْهَا» از آن روستا «حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَـدًا» در آسودگی و بدون هیچ خستگی و زحمتی «وَادْخُلُواْ الْبَابَ» دروازه روستا «سُجَّدًا» خداوند عز و جـل بـر بـالای آن دروازه، تمثال محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را نمایان ساخت و بـه

۱- اریحا: شهر ستمگران در شیب سرزمین اردن در شام که بین آن و بیت المقـدس یـک روز راه برای اسب سوار است. «معجم البلدان ج ۱، ص ۱۶۵».

آنان فرمان داد برای بزرگداشت آن تمثال، سجده کنند و بیعت ایشان را بر خود تازه کنند و ولایت ایشان را باز به زبان آورند و عهد و پیمانی را که در باره ایشان بسته‌اند به یاد آورند. «وَقُولُواْ حِطَّةٌ» یعنی بگویید سجده ما برای خداوند متعال و بزرگ داشتن تمثال محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و در پی باور ما به ولایت ایشان بوده که گناهانمان را می‌کاهد و بدی‌هایمان را پاک می‌کند. خداوند متعال فرمود: «نَّغْفِرْ لَكُمْ» به خاطر این کار «خَطَايَاكُمْ» که در گذشته انجام داده‌اید و گناهانی را که پیشتر مرتکب شده‌اید، از شما می‌زداییم. «وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ» کسانی که در میان شما گناه مخالفان ولایت را مرتکب نشده باشند و بر پیمان ولایتی که از سوی خود به خداوند تقدیم کرده‌اند استوار مانده باشند، به خاطر این کار، بر پاداش‌ها و مقام‌های ایشان می‌افزاییم و این همان کلام خداوند متعال است که فرمود: «وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ» و نیز فرمود: «فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُواْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ» بر خلاف دستوری که به آنها داده شده بود، سجده نکردند و آن چه را که باید می‌گفتند بر زبان نیاوردند و ستم ورزیدند و پشت به سوی دروازه کردند و به پشت داخل شدند و گفتند: «هطا سمقانا» یعنی گندم سرخی که از آن بخوریم برای ما دوست داشتنی‌تر از چنین رفتار و گفتاری است. خداوند متعال فرمود: «فَأَنزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُواْ» و سخنی را که به آنها گفته شد تغییر دادند و به ولایت خداوند و محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و خاندان پاک و پاک دامن ایشان، گردن ننهادند «رِجْزًا مِّنَ السَّمَاء بِمَا كَانُواْ يَفْسُقُونَ» و از فرمان خداوند متعال و پیروی از او سرباز زدند؛ پس عذابی که دچارش گشتند این بود که در کمتر از یک روز صد و بیست هزار تن از آنها به سبب طاعون هلاک شدند و اینان همان کسانی بودند که خداوند می‌دانست ایمان نمی‌آورند و توبه نمی‌کنند، اما بر آنان که می‌دانست توبه می‌کنند و یا از کمرشان فرزندی پاک بیرون می‌آید که خدا را به یگانگی می‌پرستد و به محمّد صلی الله علیه و آله ایمان می‌آورد و ولایت علی علیه السلام وصی و برادر او را می‌شناسد، این عذاب فرو نیامد.

سپس، خداوند عز و جل فرمود: «وَإِذِ اسْتَسْقَى مُوسَى لِقَوْمِهِ» به یاد آورید ای قوم بنی اسرائیل! «وَإِذِ اسْتَسْقَى مُوسَى لِقَوْمِهِ» برای آنها در پی آب برآمد؛ چرا که در بیابان، دچار تشنگی شده، فریاد زنان و گریه کنان گفتند: ای موسی! تشنگی، ما را از پا درآورد. موسی علیه السلام گفت: خداوندا! به حقّ محمّد صلی الله علیه و

آله، سرور پیامبران و به حقّ علی علیه السلام، سرور اوصیا و به حقّ فاطمه سلام الله علیها ، بانوی تمامی زنان و به حقّ حسن علیه السلام، سرور اولیاء و به حق حسین علیه السلام، برترین شهیدان و به حقّ خاندان و جانشینان ایشان که بر همه پاکان سرورند، این بندگانت را سیراب کن. خداوند متعال به او وحی کرد: ای موسی! «اضْرِب بِّعَصَاكَ الْحَجَرَ» و موسی عصا بر سنگ زد «فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ» هر قبیله‌ای از فرزندان یعقوب آبشخور خود را یافت تا قبیله‌ها بر سر یک آبشخور با هم نزاع نکنند. خداوند عز و جل فرمود: «كُلُواْ وَاشْرَبُواْ مِن رِّزْقِ اللَّهِ» که به شما ارزانی داشته است، «وَلاَ تَعْثَوْاْ فِي الأَرْضِ مُفْسِدِينَ» و در زمین به تباهی و نافرمانی نپردازید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس بر ولایت ما اهل بیت پایدار بماند، خداوند جامی از محبّت خود به او می‌نوشاند که چیز دیگری به جای آن آرزو نکند و هیچ کفایت بخش و نگاهبان و یاوری جز آن نخواهد؛ و هر کس خود را برای به جان خریدن سختی‌ها در راه ولایت ما آماده سازد، خداوند وی را آن چنان در عرصات روز قیامت درآورد که دیده تمامی حاضرین از مشاهده درجات او ناتوان شود، امّا او از درجات خویش آگاه است، چنان که در دنیا از داشته‌های خود آگاه بود.

سپس به او گفته شود: تو خود را برای به جان خریدن سختی‌ها در راه ولایت محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش آماده ساختی، پس خداوند به تو روی آورده و توانایت کرده تا در میان کسانی که در دشواری‌های این عرصات گرفتار شده‌اند، هر کس را می‌خواهی رهایی بخشی؛ پس او چشم می‌اندازد و همه را در نگاه خود گرد می‌آورد، سپس در میان آنها کسانی را بر می‌گزیند که در دنیا به او نیکی کرده‌اند و با سخنی یا کرداری به او مهر ورزیده‌اند و در نبودش سخنی ناروا را از او دور کرده‌اند و در مجلسی به نیکی از او یاد کرده‌اند و یاری‌اش کرده‌اند، و آنها را چنان جدا می‌کند که گویی در میان درهم‌ها سالم را از شکسته جدا می‌سازد. آن گاه به او گفته شود: آنان را به بهشت وارد ساز و در باغ‌های پروردگارمان هر کجا که خواهی جایشان ده و نیز به او گفته می شود: ما تو را مقامی داده ایم و توانایت کرده ایم تا هر که را خواهی در آتش دوزخ بیفکنی. پس او چشم می‌اندازد و همه را در نگاه خود گرد می‌آورد و هر کس را بخواهد از میان آنها بر می‌گزیند، آن گونه که دینار را از تکّه‌های آهن جدا سازد. سپس به او گفته

می‌شود: آنان را به هر کجای دوزخ که خواهی رهسپار کن و او آنها را به هر کجا از تنگناهای دوزخ که خواهد روانه کند. حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: خداوند به قوم بنی اسرائیل در روزگار محمّد صلی الله علیه و آله می‌فرماید: اگر پیشینیان شما به ولایت محمّد صلی الله علیه و آله و خاندانش فرا خوانده شدند، اکنون که شما ایشان را می‌بینید، در راه ولایتشان به مراد و خواسته‌ای والا دست یافته اید. پس با تقرب به ما اهل بیت علیهم السلام، به درگاه خدا نزدیکی جویید و با روی گرداندن از ما به خشم او روی نیاورید و از رحمت او دور نشوید.

خداوند عزّ و جل فرمود: «وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَن نَّصْبِرَ عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ» و زمانی را به یاد آورید که پیشینیان شما گفتند: ما نمی‌توانیم غذایی یکنواخت یعنی منّ و سلوی را تحمل کنیم و بایست غذای دیگری به آن بیافزاییم «فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنبِتُ الأَرْضُ مِن بَقْلِهَا وَقِثَّآئِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا قَالَ» موسی: «أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَى بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ» یعنی، آیا چیزی زبون‌تر را به جای آن چه نیک‌تر است بر می‌گزینید؟ سپس خداوند فرمود: «اهْبِطُواْ مِصْراً» از این بیابان به شهری از شهرها «فَإِنَّ لَكُم مَّا سَأَلْتُمْ» در آن شهر. خداوند متعال فرمود: «وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ» یعنی، تاوانی که در پیشگاه پروردگارشان و بندگان مؤمنش از آنها گرفته شد «وَالْمَسْكَنَةُ» که همان تهیدستی و فرومایگی بود، «وَبَآؤُوْاْ بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ» خشم و لعنت خداوند را به دوش کشیدند، «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُواْ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ» پیش از آن که خداوند آنها را دچار خواری و نداری کند، «وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ» ایشان را به ناحق و بدون هیچ جرمی می‌کشتند؛ حال آن که ایشان از میان آنها و فقط به سوی خود آنها برانگیخته شده بودند. «ذَلِكَ بِمَا عَصَواْ» درماندگی بر آنها چیره شد تا این که دست به گناهانی آلودند که به خاطر آن گناهان دچار خواری و نداری شدند و به خشم خداوند گرفتار گشتند. «وَّكَانُواْ يَعْتَدُونَ» فرمان خداوند متعال را درنوردیدند و رو به سوی فرمان شیطان گذاردند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به هوش باشید تا کاری همچون کار بنی اسرائیل نکنید و خداوند را به خشم نیاورید و آمرانه از او چیزی نخواهید و هر گاه یکی از شما در روزی یا زندگانی خویش به امری ناخوشایند دچار شد، مبادا چیزی در نظر آورد تا از خداوند بخواهد، چرا که شاید موجب مرگ و نابودی او شود؛ بلکه باید بگوید: خداوندا! به حقّ شکوه محمّد و خاندان پاکش، اگر در آن

چه من ناخوشایندش می‌شمارم، خیری برایم قرار دارد و برای دینم بهتر است، مرا بر آن صبور گردان و توانی عطا فرما تا تحمّلش کنم و نیرومندم ساز تا سنگینی بارش را به دوش گیرم، و اگر خیر در چیزی غیر از آن است، پس همان را بر من ارزانی فرما و مرا در همه حال به قضای خود خشنود گردان که سپاس و ستایش از برای توست. پس اگر تو چنین گویی، خداوند آن چه را خیر است برایت مقدور و مقدّر می‌سازد. و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای بندگان خدا! از غرق شدن در گناهان و کوچک شمردن آنها بپرهیزید؛ چرا که به دنبال ارتکاب گناه، پستی چنان بر جان گناهکار چیره می‌شود که او را در گناهی بزرگ‌تر می‌اندازد؛ او هم چنان گناه می‌کند و آن را کوچک می‌شمارد و پست می‌شود و در گناهی بزرگ‌تر می‌افتد تا این که از ولایت وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله سرباز می‌زند و نبوت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را منکر می‌شود و همچنان در این پستی می‌ماند تا این که یگانگی خداوند را انکار می‌کند و در دین خدا کفر می‌ورزد. سپس خداوند متعال فرمود: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُواْ» به خدا و به آن چه خدا ایمان به آن را در باره ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و پاکان خاندانش واجب فرمود. «وَالَّذِينَ هَادُواْ» یعنی یهودیان «وَالنَّصَارَى» کسانی که پنداشتند یکدیگر را در راه دین خدا نصرت و یاری می‌کنند، «وَالصَّابِئِينَ» کسانی که گمان کردند از دینی برون آمده‌اند و به دین خدا گرویده‌اند؛ حال آن که در سخن خود دروغ گویانی بیش نبودند، «مَنْ آمَنَ بِاللَّـهِ» در میان آن کفر پیشگان، دست از کفرورزی کشید و هر کس در میان آنَ مؤمنان در آینده عمرش به عهد و پیمانی ایمان آورد که از او در باره محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و جانشینان پاکش گرفته شده، «وَعَمِلَ صَالِحًا» در میان این ایمان آورندگان، «فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ» پاداش ایشان «عِندَ رَبِّهِمْ» در آخرت «وَلاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ» در آنجا به هنگامی که ناپاکان در بیم افتند، «وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ» آن گاه که مخالفان اندوهناک شوند؛ چرا که مؤمنان با خداوند مخالفتی نکرده‌اند و این چنین دست به کاری نزده‌اند که به خاطرش بترسند و اندوهناک شوند. امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام به مردی نگاه کرد و آثار ترس را در او نمایان دید، فرمود: تو را چه شده؟ عرض کرد: من از خدا می‌ترسم. فرمود: ای بنده خدا، از گناهانت بترس و از جاری شدن عدالت خداوند بر تو به خاطر ستم به بندگانش بیم داشته باش و در آن چه

بر تو واجب کرده، از او اطاعت کن و در آن چه به صلاح تو دانسته، از او سرپیچی مکن و آن گاه دیگر از خداوند نترس؛ چرا که او به هیچ کس ستم روا نمی‌دارد و هرگز کسی را بیش از سزایش عذاب نمی‌کند و نیز از فرجام بد بترس که مبادا فرجامت تغییر کند و دگرگون شود. پس اگر می‌خواهی خداوند تو را از فرجام بد در امان دارد، بدان که هر کار نیکی انجام می‌دهی، به سبب نیکی خداوند و توفیق اوست و هر کار بدی انجام می‌دهی از آن روست که خداوند تو را مهلت داده است و تو را می‌بیند و در مورد تو بردبارست.

۲) محمد بن یعقوب، از احمد بن مهران، از عبدالعظیم بن عبد الله محمد بن فضیل، از ابو حمزه، از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: جبرئیل این آیه را چنین فرود آورد: کسانی که در حق خاندان محمّد صلی الله علیه و آله ستم روا داشتند، سخنی را که به آنها گفته شد دگرگون کردند. پس ما نیز بر آنها که در حقّ این خاندان ستم ورزیدند به سزای نا فرمانیشان، عذابی از آسمان فرو فرستادیم.

۳) عیاشی از سلیمان جعفری روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام رضا علیه السلام شنیدم که در باره کلام خداوند متعال: «وَقُولُوا حِطَّةٌ نَّغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ» فرمود: حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: ما دروازه ریزش گناهان شما هستیم.

۴) از ابو اسحاق، از آن که وی نام برد روایت شده است: «وَقُولُوا حِطَّةٌ» یعنی آمرزش و از ما بریز، یعنی ما را بیامرز.

۵) از زید شحام، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: جبرئیل این آیه را چنین فرود آورد: کسانی که در حق خاندان محمّد صلی الله علیه و آله ستم روا داشتند، سخنی را که به آنها گفته شد، دگرگون کردند. پس ما نیز بر آنها که در حقّ این خاندان ستم ورزیدند، به سزای نا فرمانیشان، عذابی از آسمان فرو فرستادیم.[1]

۶) از صفوان جمال، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: خداوند به قوم موسی علیه السلام فرمود: «ادْخُلُوا الْبَابَ

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۶۳، ح ۴۹.

سُجَّداً وَقُولُواْ حِطَّةٌ نَّغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ * فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُواْ قَوْلاً غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ»[1]

۷) از اسحاق بن عمار، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان این آیه را تلاوت کرد: «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُواْ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَواْ وَّكَانُواْ يَعْتَدُونَ» و فرمود:

به خدا سوگند، یهودیان، پیامبران را با دست‌های خود نزدند و با شمشیرهای خود نکشتند، بلکه سخنان ایشان را شنیدند و آن را فاش کردند و این گونه بود که پیامبران از جانب ستمگران به خاطر سخنان خود سرزنش شدند و به قتل رسیدند، پس این کار یهودیان به مثابه قتل و ستم و نافرمانی شد.[2]

۸) محمّد بن یعقوب به اسناد خود، از یونس، از ابن سنان، از اسحاق بن عمار، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان این آیه را تلاوت کرد: «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُواْ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَواْ وَّكَانُواْ يَعْتَدُونَ» و فرمود: به خدا سوگند «یهودیان» پیامبران را با دست‌های خود نکشتند و با شمشیرهای خود نزدند، بلکه سخنان ایشان را شنیدند و آن را فاش کردند و این گونه بود که پیامبران از جانب ستمگران به خاطر سخنان خود سرزنش شدند و به قتل رسیدند، پس این کار یهودیان به مثابه قتل و ستم و نافرمانی گشت.[3]

۹) سلیم بن قیس هلالی، از امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام روایت کرده است که ایشان در گفت و گویی با معاویه فرمود: ای معاویه، خداوند برای ما اهل بیت سرای آخرت را به جای دنیا برگزیده است و روا ندیده پاداش ما را در دنیا بدهد، ای معاویه، پیامبر خدا، زکریا، با ارّه قطعه قطعه شد و یحیی، فرزند زکریا، به دست قومش کشته شد؛ حال آن که او آنها را به سوی خدا فرا می‌خواند. به درستی که دوستداران شیطان به نبرد با دوستداران خداوند مهربان برخاسته‌اند.[4]

۱۰) ابن بابویه، از ابو عباس محمّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی، از احمد بن

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۶۳، ح ۵۰.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۶۴، ح ۵۱.
۳- کافی، ج ۲، ص ۲۷۵، ح ۶.
۴- کتاب سلیم بن قیس هلالی، ص ۱۸۱.

محمّد بن سعید کوفی، از علی بن حسین بن علی بن فضال، از پدرش روایت کرده است که وی گفت: به حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم: چرا نصرانی‌ها این نام گرفته اند؟ فرمود: چون آنها اهل روستایی به نام ناصره[1] در سرزمین شام بودند که حضرت مریم و حضرت عیسی علیه السلام پس از بازگشتن از مصر، آن جا فرود آمدند.[2]

۱۱) علی بن ابراهیم گفت: صائبی‌ها قومی هستند که نه مجوسی و نه یهودی و نه نصرانی و نه مسلمان می‌باشند، بلکه آنها اخترها و ستاره‌ها را می‌پرستند.[3]

«وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۶۳) ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۶۴) وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ (۶۵) فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ (۶۶)».

[و چون از شما پیمان محکم گرفتیم و (کوه) طور را بر فراز شما افراشتیم (و فرمودیم) آن چه را به شما داده‌ایم به جد و جهد بگیرید و آن چه را در آن است به خاطر داشته باشید باشد که به تقوا گرایید * سپس شما بعد از آن (پیمان) رویگردان شدید و اگر فضل خدا و رحمت او بر شما نبود مسلماً از زیانکاران بودید* و کسانی از شما را که در روز شنبه (از فرمان خدا) تجاوز کردند نیک شناختید پس ایشان را گفتیم بوزینگانی طرد شده باشید* و ما آن (عقوبت) را برای حاضران و (نسلهای) پس از آن، عبرتی و برای پرهیزکاران پندی قرار دادیم]

۱) ابن بابویه از محمّد بن علی قزوینی، از مظفر بن احمد ابوالفرج قزوینی، از محمّد بن جعفر اسدی کوفی، از موسی بن عمران نخعی، از عمویش حسین بن یزید نوفلی، از علی بن سالم، از سعید بن جبیر، از عبد الله بن عباس روایت کرده است

۱- ناصره: روستایی که با طبریه سیزده میل فاصله دارد و حضرت مسیح عیسی بن مریم (ع) در آنجا به دنیا آمد و اسم نصرانی‌ها از آن گرفته شده است. «معجم البلدان: ج ۵، ص ۲۵۱».

۲- علل الشرائع، ص ۱۰۱، ح ۱؛ عیون اخبار الرضا (ع) : ج ۲، ص ۸۵، ح ۱۰.

۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۵۹.

که وی گفت: کوهی که موسی علیه السلام بر فراز آن رفت، «طور سیناء» و «طور سینین» نام داشته، زیرا درخت زیتون روی آن بوده است؛ هر کوهی از گیاه ودرخت برخوردار باشد، طور سیناء و طور سینین نامیده می‌شود و هر کوهی چنین نباشد، «طور» نام گرفته، دیگر به آن طور سیناء یا طور سینین گفته نمی‌شود.[1]

۲) احمد بن محمّد بن خالد برقی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابو مغرا، از اسحاق بن عمار، و یونس روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در باره کلام خداوند متعال: «خُذُواْ مَا آتَيْنَاكُم بِقُوَّةٍ» پرسیدم که آیا منظور از قوّت، نیروی بدن است یا نیروی قلب؟ فرمود: نیروی هر دو.[2]

۳) عیاشی، از اسحاق بن عمار روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در باره کلام خداوند متعال: «خُذُواْ مَا آتَيْنَاكُم بِقُوَّةٍ» پرسیدم که آیا منظور از قوّت، نیروی بدن است یا نیروی قلب؟ فرمود: نیروی هر دو.[3]

۴) عبید الله حلبی گفت: یعنی خیری را که در آن «پیمان» است و کیفری را که در وا نهادن آن است به خاطر داشته باشید.[4]

۵) از محمّد بن ابی حمزه، از یکی از یارانمان، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان در باره کلام خداوند متعال: «خُذُواْ مَا آتَيْنَاكُم بِقُوَّةٍ» فرمود: منظور سجده و نهادن دست‌ها بر زانو، در حالت رکوع در نماز است.[5]

۶) عبد الصمد بن برار گفت: از حضرت امام رضا علیه السلام شنیدم که فرمود: منظور از بوزینه همان یهودیانی می‌باشد که در روز شنبه از فرمان خدا سرپیچی کردند و خداوند آنها را به بوزینه تبدیل کرد.[6]

۷) از زراره از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان در باره کلام خداوند متعال:

۱- علل الشرائع، ص ۸۶، ح ۱.
۲- محاسن برقی، ص ۲۶۱، ح ۳۱۹.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۶۴، ح ۵۲.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۶۴، ح ۵۳.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۶۴، ح ۵۴.
۶- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۶۴، ح ۵۵.

«فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ» فرمودند: برای هر یک از آنها که به هنگام آن عقوبت، حضور داشت و به آن می‌نگریست و نیز برای نسل‌های بعد. حضرت فرمود: و برای ما نیز در آن پندی هست.[1]

۸) محمّد بن یعقوب، از علی بن محمّد، از یکی از یارانش، از آدم بن اسحاق، از عبدالرزاق بن مهران، از حسین بن میمون، از محمّد بن سالم، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: بر اساس شیوه و سنّتی که خداوند عز و جل موسی را به پیروی از آن امر فرمود، حق تعالی روز شنبه را برای آنها روز تعطیل قرار داد. برخی از آنها روز شنبه را بزرگ داشتند و به خاطر ترس از خدا بر خود روا ندیدند که از فرمان او سر پیچی کنند؛ از این رو حق تعالی آنها را به بهشت فرستاد و برخی دگر روز شنبه را جدّی نگرفتند و عمل حرامی را که خداوند آنها را از آن بازداشته بود بر خود حلال کردند؛ از این رو خداوند عز و جل آنها را به دوزخ فرستاد؛ چون بر خلاف فرمان خداوند در روز شنبه حیوانات دریایی را حلال دانستند و آنها را صید کردند و خوردند و این گونه خداوند از آنان خشمگین شد، اگر چه آنها به خداوند مهربان شرک نورزیده بودند و در آن چه موسی برایشان آورده بود تردید نکرده بودند. خداوند عز و جل فرمود: «وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَواْ مِنكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُواْ قِرَدَةً خَاسِئِينَ»[2]

۹) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل فرمود: «وَإِذْ أَخَذْنَا» و به یاد آورید هنگامی را که گرفتیم «مِيثَاقَكُمْ» و عهدهایتان را تا به دستورات تورات و فرقانی که به موسی عطا کرده‌ایم عمل کنید و نیز به آن چه ویژه ذکر محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و امامان پاک خاندان ایشان نوشته شده گردن نهید؛ که ایشان سروران همه آفریدگان و برپا دارندگان حق هستند و زمانی را به یاد آورید که از شما پیمان گرفتیم تا به این حقیقت اقرار کنید و آن را به نسل‌های پس از خود برسانید و به آنها دستور دهید که آن را به نسل‌های پس از خود، یکی پس از دیگری تا آخرین ساکنان دنیا برسانند تا همگی به محمّد صلی الله علیه و آله پیغمبر خدا ایمان آورند و از دستوراتی که وی از

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۶۴، ح ۵۶.

۲- کافی، ج ۲، ص ۲۴، ح ۱.

جانب خدا در باره علی علیه السلام ولی خدا، به آنها می‌دهد اطاعت کنند و در برابر اخباری که در باره جانشینان خود به گوش آنها می‌رساند سر فرود آورند، همان کسانی که پس از او فرمان خداوند متعال را برپا می‌دارند. امّا شما از پذیرفتن آن سرباز زدید و بزرگی فروختید.

«وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ» یعنی کوه را، به جبرئیل فرمان دادیم تا تکه‌ای از کوه فلسطین را به اندازه اردوگاه آنان، که یک فرسخ در یک فرسخ بود بردارد. او آن را برداشت و بالای سر آنها آورد. موسی علیه السلام به آنها فرمود: یا آن چه را به شما امر کردم می‌پذیرید یا این کوه را بر سرتان می‌افکنم. آنها با بی میلی دستور موسی را پذیرفتند، امّا کسانی که خداوند ایشان را از گناه به دور داشته بود فرمان بردند و با میل پذیرفتند و چون قبول کردند، همگی سجده کردند و به خاک افتادند؛ حال آن که بسیاری از آنها نه به قصد خاکساری در برابر خداوند، بلکه به خاطر نگرانی از افتادن کوه، سر بر خاک گذاشتند و برخی دگر فرمان بردند و با میل به سجده رفتند.

از این رو رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای جماعت شیعه ما، خدا را سپاس گویید که توفیقش را نصیب حالتان کرد تا شما نه آن گونه که کفر پیشگان بنی اسرائیل سر بر خاک گذاشتند، بلکه آن گونه که نیکان آنها به خاک افتادند، در سجده خود به خاک افتید. خداوند عز و جل فرمود: «خُذُواْ مَا آتَيْنَاكُم بِقُوَّةٍ» از این امر و نهی‌ها در باره ارجمندی یاد کردن از محمّد صلی الله علیه و آله و علیّ علیه السلام و خاندان پاک ایشان. «وَاذْكُرُواْ مَا فِيهِ» در آن چه که به شما دادیم، پاداش فراوانی را که به خاطر برپا داشتن آن به شما عطا می‌کنیم و نیز کیفر سختی را که به خاطر سرپیچی کردن از آن بر سرتان می‌آوریم به یاد داشته باشید.

«لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» از مخالفتی که موجب کیفر می‌شود بپرهیزید تا سزاوار پاداش فراوان شوید. خداوند عز و جل فرمود: «ثُمَّ تَوَلَّيْتُم» یعنی پیشینیان شما روی گرداندند «مِّن بَعْدِ ذَٰلِكَ» پس از آن که آن را برپا داشتند و به پیمانی که در باره‌اش بسته بودند وفا کردند. «فَلَوْلاَ فَضْلُ اللّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ» یعنی بر پیشینیان شما، اگر نبود فرصتی که خداوند به آنها داد تا توبه کنند و با برگشتن به سوی او گناهان خود را پاک کنند «لَكُنتُم مِّنَ الْخَاسِرِينَ» زیان می‌کردید و دنیا و آخرتتان را از دست می‌دادید؛ چرا که آخرتتان به سبب کفری که ورزیدید تباه می‌شد و دنیایتان

آسایش خود را از شما بر می‌گرفت؛ چون ما ریشه‌ی شما را از آن بر مـی‌کنـدیم و این گونه تنها افسوس و آرزوهایی بر باد رفته بر دل‌هایتان باقی می‌ماند؛ امّا به شما مهلت دادیم تا توبه کنید و فرصت دادیم تا به سوی ما بازگردید؛ یعنی این کار را با پیشینیان شما کردیم.این شد که برخی توبه کردند و سعادتمند شدند و همان گونه که مقدّر شده بود، خاندانی پاک از پشتشان بیرون آمد و به خواست خداوند از زنـدگی نیک دنیا بهره‌مند شدند و به پاداش اطاعت از خداوند در آخرت به مقامی ارجمنـد دست یافتند.

حضرت امام حسین علیه السلام فرمود: امّا اگر آنهـا بـا نیتـی پـاک و بـاوری درست در قلبهایشان به حقّ محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش از خداونـد می‌خواستند که ایشان را از گناه به دور دارد تا پس از مشاهده آن معجزه‌های خیره ساز، دیگر با او ستیزه نجویند، بدون شک از روی بخشـش و بزرگـواری، خواسـته آنها را برآورده می‌ساخت؛ امّا آنها کوتاهی کردند و هوس خود را به ما اهـل بیـت، ترجیح دادند و هوای نفس خود را برای لذّت جویی در پیش گرفتند. خداوند عز و جل فرمود: «وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْاْ مِنكُمْ فِي السَّبْتِ» وقتـی در آن روز بـه ماهیگیری پرداختند «فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُواْ قِرَدَةً خَاسِئِينَ» و از هر چیزی به دور باشید.

«فَجَعَلْنَاهَا» یعنی شکلشان را تغییر دادیم و ایـن گونـه خوارشـان سـاختیم و لعنتشان کردیم و آن مسخ را برایشان قرار دادیم: «نَكَالًا» کیفری و بازدارنده‌ای «لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا» برای کسانی که به خاطر گناهان هلاکت بارشان سزاوار مجازات شـدند و به تغییر شکل دچار گشتند «وَمَا خَلْفَهَا» و برای قومی که پس از تغییر شکل، آنها را دیدند و وقتی به کیفری که از سوی ما بـر آنهـا فـرود آمـد نگریسـتند از انجـام رفتاری همچون آنها خودداری ورزیدند «وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ» تا از آن پنـد گیرنـد و حرام خدا را ترک گویند و با آن مردم را پند دهند و نافرمانی برحذر دارند.

حضرت امام سجاد علیه السلام فرمود: آنها قومی بودند که بـر سـاحل دریـا، خانه داشتند و خداوند و پیامبرش آنها را از ماهیگیری در روز شنبه بازداشته بودند. پس در پی نیرنگی برآمدند تا حرام خدا را بر خود حلال کنند، از این رو چاله‌هایی کندند و راه‌هایی رو به یک آبگیر درست کردند تا آبزیان از آن راه‌ها وارد چاله‌هـا شوند و دیگر نتوانند از آنجا به قعر دریا بازگردند. روز شنبه حیوانات دریا در امان خدا به سوی آن راه‌ها روان شدند و به چاله‌ها درآمدند و در آن آبگیـر و آن برکـه

جمع آمدند، چون شامگاه شد خواستند از آنجا به قعر دریا بازگردنـد تـا از دست شکارچیان در امان مانند، پس قصد خروج کردند، امّا نتوانستند و شـب هنگـام در مکانی به جا ماندند که برای گرفتنشان نیازی به شـکار نبـود؛ زیـرا بـه راحتـی در دسترس بودند و قادر نبودند در آن مکان از خود محافظت کننـد و ایـن گونـه روز یکشنبه، یهودیان آنها را می‌گرفتند و می‌گفتند: ما روز شنبه شکاری نکرده‌ایم، بلکه روز یکشنبه به شکار رفته ایم؛ حال آن که دشمنان خدا دروغ می‌گفتنـد؛ چـرا کـه ماهی‌ها را به وسیله چاله‌هایی می‌گرفتند که در روز شنبه کنده بودند تا از ایـن راه، مال و ثروتشان فزونی یابد و بـا بـاز شـدن دستشـان، از زنـان و دیگـر لـذت‌هـا برخوردار گردند. در این شهر بیش از هشتاد هزار کس زندگی می‌کرد کـه از میـان آنها هفتاد هزار نفر دست به چنین کاری زدند و بقیه، آنها را نکوهش کردند، همـان طور که خداوند متعال حکایت فرمود: «وَاسْأَلْهُمْ عَـنِ الْقَرْيَـةِ الَّتِـي كَانَـتْ حَاضِـرَةَ الْبَحْرِ» [و از اهالی آن شهری که کنار دریا بود از ایشان جویا شو][1] از این قرار کـه گروهی آنها را پند دادند و سرزنش کردند و از عذاب الهی ترسـاندند و از انتقـام و بی باکی خداوند برحذر داشتند. گروهی در پاسخ به پند ایشان گفتند: «لِمَ تَعِظُـونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ» [برای چه قومی را پند می‌دهید که خدا هلاک‌کننده ایشان است][2] و به سزای گناهانشان آنها را ریشه کن و نابود می‌کند. «أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا» [یا آنان را به عذابی سخت عذاب خواهد کرد][3] پند دهندگان پاسخ دادند: «مَعْذِرَةً إِلَـى رَبِّكُمْ» [تا معذرتی پیش پروردگارتان باشد][4] چرا که امر به معروف و نهی از منکـر را بر ما واجب فرمود، پس ما از بدی باز می‌داریم تا پروردگارمان بداند ما بـا آنهـا مخالفیم و از کارشان ناخشنود. «وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» [و شاید که آنان پرهیزگاری کنند][5] و نیز آنها را پند می‌دهیم باشد که پنـد، کارسـاز افتـد و از ایـن گنـاه هلاکـت بـار بپرهیزند و از مجازاتش برحذر باشند.

خداوند عز و جل فرمود: «فَلَمَّا عَتَوْاْ عَن مَّا نُهُواْ عَنْهُ» [و چـون از آن چـه از

۱- اعراف/ ۱۶۳.
۲- اعراف/ ۱۶۴.
۳- اعراف/ ۱۶۴.
۴- اعراف/ ۱۶۴.
۵- اعراف/ ۱۶۴.

آن نهی شده بودند سرپیچی کردند]، و روی برتافتند و سرباز زدند و بزرگی کردند و سرزنش ایشان را نپذیرفتند، «قُلْنَا لَهُمْ كُونُواْ قِرَدَةً خَاسِئِينَ» [به آنان گفتیم: بوزینگانی رانده‌شده باشید][1] از هر چیزی به دور و بر کنار مانید وقتی آن ده هزار تن دیدند آن هفتاد هزار کس پند ایشان را نمی‌پذیرند و به سخنان ترس‌انگیز و بازدارنده‌ی ایشان اهمیتی نمی‌دهند، از آنها به سوی روستایی در نزدیکی شهرشان دوری گزیدند و گفتند: خوش نداریم وقتی خداوند عذابی بر آنها فرو می‌فرستد، در بینشان باشیم. آن شب گذشت و در حالی که دروازه شهر بسته ماند و هیچ کس از آن بیرون نرفت و به آن وارد نشد، خداوند، تمامی آن سرکشان را به بوزینه تبدیل کرد، وقتی این خبر به گوش روستائیان رسید، به سوی آنها شتافتند و از دیوارهای شهر بالا رفتند و ناگهان آنها را دیدند که زن و مردشان به بوزینه تبدیل شده‌اند و لابه‌لای هم در جنب و جوشند. همچنان که نگاه می‌کردند آشنایان و بستگان و دوستان خود را شناختند، به آنها چشم دوختند و گفتند: تو فلان مرد هستی؟ تو فلان زن هستی؟ و آنها با چشمانی گریان سر تکان دادند که آری. سه روز بر این روال گذشت تا این که خداوند، باد و بارانی فرستاد و آنها را در دریا افکند و پس از آن سه روز، کسانی که به بوزینه تبدیل شده بودند از بین رفتند و البته حیواناتی که شما به شکل آن بوزینه‌ها می‌بینید، تنها شبیه به آنها بوده از جنس آنها یا از نسل آنها نمی‌باشند.

سپس حضرت امام سجاد علیه السلام فرمود: خداوند آنها را به خاطر ماهیگیری مسخ کرد، پس در نظرت حال کسانی که اولاد رسول خدا صلی الله علیه و آله را به قتل رساندند و حرمت ایشان را پایمال کردند نزد خداوند چگونه است؟ اگر چه خداوند متعال آنها را در دنیا مسخ نکرد، امّا برایشان در آخرت عذابی چندین برابر این مسخ عذاب آور آماده کرده است. عرض کردند: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله! ما چنین سخنی را از بعضی ناصبی‌ها شنیده ایم، آنها می‌گویند: اگر کشتن حسین علیه السلام ناروا بود آیا نباید خداوند همچون خشمی که بر آن ماهیگیران گرفت بر قاتلان او گیرد؛ حال آن که باید کار آنها گناهی بزرگ‌تر از ماهیگیری در روز شنبه باشد؟

۱- اعراف/ ۱۶۶.

امام سجاد علیه السلام فرمود: به آن ناصبی‌ها بگویید: اگر گناهان شیطان بزرگ‌تر از گناهان کسانی است که فریب او را خوردند و کفر ورزیدند و خداوند از میان آنها هر کس را خواست مانند قوم نوح و قوم فرعون به هلاکت رساند، پس چرا شیطان را که پیش از آنها سزاوار هلاکت بود هلاک نکرد؟ و چرا کسانی را که در انجام گناهان هلاکت بار به پای شیطان نمی‌رسیدند هلاک کرد و به شیطان که آشکارا اعمال ناشایست انجام می‌داد مهلت داد؟ آیا نه این است که پروردگارمان حکیم است و در هلاک کردن برخی و برجای گذاشتن برخی دگر حکمتی در پیش گرفته است؟ در باره ماهیگیران روز شنبه و قاتلان حسین علیه السلام نیز امر چنین است و او در مورد هر یک آن چه را که درست‌تر و حکیمانه‌تر دانست انجام داد. «لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ» [در آن چه (خدا) انجام می‌دهد چون و چرا راه ندارد، و(لی) آنان (- انسانها) سؤال خواهند شد][1] سپس حضرت فرمود: امّا آن کسانی که در روز شنبه از فرمان خدا سرپیچی کردند، اگر به هنگام دست یازیدن به کارهای ناشایست، از خداوند، به حق شکوه محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش خواسته بودند که آنها را از گناه به دور دارد، هر آینه خداوند چنین می‌کرد. امّا خداوند عز و جل این را به آنها الهام نکرد و چنین توفیقی به آنها نداد و دانش الهی آنها را به سوی آن چه در لوح محفوظ رقم خورده بود کشاند.

حضرت امام محمّد باقر علیه السلام فرمود: وقتی امام سجاد علیه السلام این حدیث را بیان فرمود، برخی از کسانی که در محضر ایشان بودند عرض کردند: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله! چگونه خداوند نسل پس از آنها را به خاطر کردار ناشایست پیشینیان خود کیفر می‌دهد و مجازات می‌کند؟ حال آن که او فرموده است: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» [و هیچ باربرداری بار (گناه) دیگری را برنمی‌دارد][2] حضرت زین العابدین علیه السلام فرمود: همانا قرآن به زبان عربی نازل شده و خداوند در آن، تمامی اهل زبان را با زبان عرب‌ها مخاطب قرار می‌دهد. او به کسی که اهل تمیم است می‌فرماید: به فلان شهر و فلان شهر هجوم بردید و چنین و چنان کردید؛ حال آن که قوم او به آن شهر هجوم برده‌اند و مردم

۱- انبیا/ ۲۳.
۲- انعام/ ۱۶۴.

آن جا را به قتل رسانده‌اند و نیز به عرب می‌گوید: ما با فلان قوم چنین کردیم و خاندان فلان کس را در اسارت گرفتار کردیم و فلان سرزمین را ویران نمودیم. منظور خداوند این نیست که مخاطبانش در آن روزگاران همراه آنها بوده‌اند، بلکه می‌خواهد آنها کردار قوم خود را نکوهش و یا اگر نیک کردار بوده‌اند به آن افتخار کنند و کلام خداوند عز و جل در این آیات، به معنای نکوهیدن پیشینیان آنها و ملامت کردن خودشان می‌باشد. چرا که آن همان زبانی است که خداوند قرآن را به آن نازل فرموده است و نیز از آن روست که این‌ها از کردار پیشینیان خود خشنودند و آنها را در این کردار برحق می‌دانند. پس خداوند روا دیدید که بگوید: چون شما از کردار ناشایست آنها خشنودید، پس خود، آن کارها را کرده‌اید.[1]

«وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ (۶۷) قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بِكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَٰلِكَ فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ (۶۸) قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْنُهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّاظِرِينَ (۶۹) قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ (۷۰) قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لَا شِيَةَ فِيهَا قَالُوا الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ فَذَبَحُوهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ (۷۱) وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ (۷۲) فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَٰلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَىٰ وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۷۳)».

[و هنگامی که موسی به قوم خود گفت: خدا به شما فرمان می‌دهد که ماده گاوی را سر ببرید. گفتند: آیا ما را به ریشخند می‌گیری؟ گفت: پناه می‌برم به خدا که (مبادا) از جاهلان باشم* گفتند: پروردگارت را برای ما بخوان تا بر ما روشن

۱- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۲۶۶، ح ۱۳۴- ۱۳۹.

سازد که آن چگونه (گاوی) است؟ گفت: وی می‌فرماید: آن ماده گـاوی اسـت نـه پیر و نه خردسال (بلکه) میانسـالی اسـت بـین ایـن دو، پـس آن چـه را (بـدان) مأمورید به جای آرید * گفتند: از پروردگارت بخواه تا بـر مـا روشـن کنـد کـه «رنگش چگونه است»؟ گفت: وی می‌فرماید: آن، ماده گاوی است زرد یکدست و خالص که رنگش بینندگان را شاد می‌کند* گفتند: از پروردگارت بخواه تا بـر مـا روشن گرداند که «آن چگونه (گاوی) باشد»؟ زیرا (چگونگی) این ماده گاو بر مـا مشتبه شده و(لی با توضیحات بیشتر تو) ما ان شاء الله حتماً هدایت خـواهیم شـد* گفت: وی می‌فرماید: در حقیقت، آن ماده گاوی است که نه رام است تـا زمـین را شخم زند و نه کشتزار را آبیاری کند. بی‌نقص است و هیچ لکـه‌ای در آن نیسـت. گفتند: اینک سخن درست آوردی، پس آن را سر بریدند و چیزی نمانـده بـود کـه نکنند* و چون شخصی را کشتید و در باره او با یکـدیگر بـه سـتیزه برخاسـتید و حال آن که خدا آن چه را کتمان می‌کردید آشکار گردانید* پس فرمودیم: پاره‌ای از آن (گاو سر بریده را) به آن (مقتول) بزنید (تا زنده شود) این گونه خدا مردگـان را زنده می‌کند و آیات خود را به شما می‌نمایاند، باشد که بیندیشید]

۱) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمـود: خداونـد عـز و جـل بـه یهودیان مدینه فرمود: و به یاد آریـد: «إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً» و تکه‌ای از آن را بر این شخصی که در میان شما کشته شده بزنید تـا به اذن خدا زنده و برپا شود و شما را از قاتل خود باخبر سازد و این در زمانی بود که آن کشته در میان آنها افتاده بود. موسی علیه السـلام بـه امـر خداونـد، آنهـا را واداشت تا پنجاه نفر از بزرگانشان به خداوند نیرومند پُرتوان، همان خدای قوم بنـی اسرائیل که محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش را بر تمامی آفریدگان برتری داد، سوگند یاد کنند و بگویند ما او را نکشته‌ایم و نمی‌دانیم چـه کسـی او را کشـته است.اگر سوگند یاد کردند باید دیه کشته شده را بپردازند و اگر سوگند یاد نکردنـد باید یا قاتل را معرفی کنند و یا قاتل خودش اقرار کند تا قصاص شـود، پـس اگـر هیچ کدام را انجام ندهند در زندانی جانکاه حبس می‌شـوند تـا اینکـه یـا سـوگند بخورند یا قاتل را معرفی کنند یا قاتل خودش اقرار کند. آنها گفتند: ای پیغمبر خدا! آیا نمی‌شود به جای سوگند پول بدهیم یا به جای پـول سـوگند بخـوریم؟ موسـی فرمود: نه، خدا چنین حکم کرده است. قضیه چنین بـود کـه زنـی زیبـا، در نهایـت

خوش رویی و خوش اندامی و نیکی و والا نسبی در پوششی متین، با خواستگارهای بسیار در قوم بنی اسرائیل می‌زیست. او، سه پسرعمو داشت که به یکی از ایشان که عالم‌تر و پرهیزکارتر بود، راضی گشت و خواست که به عقد او درآید. آن دو پسرعمو به او حسد ورزیدند و چون آن دخترعمو او را برتر دانسته بود بر او رشک بردند و قصد جان پسر عموی برگزیده خود کردند، پس او را به ضیافتی دعوت کردند و به قتل رساندند و جسدش را به محلّ سکونت بزرگترین قبیله بنی اسرائیل بردند و شبانه در میان آن جا انداختند. چون صبح شد، او را در آن جا یافتند و دریافتند که جان باخته است. آن دو پسر عموی قاتل سر رسیدند و جامه بر تن دریدند و خاک بر سر ریختند و از آن قبیله دادخواهی کردند. موسی علیه السلام آن قبیله را فراخواند و بازخواست کرد. آنها از این که او را کشته باشند یا بدانند چه کسی او را کشته است خود را برکنار دانستند. موسی علیه السلام فرمود: خداوند حکم کرده است که اگر قاتل را نمی‌شناسید چنین کنید. آنها گفتند: ای موسی! این سوگند، چه سودی دارد اگر ما را از پرداختن این دیه‌ی سنگین بی‌نیاز نکند و این دیه، چه سودی دارد اگر ما را از سوگند خوردن بی‌نیاز نسازد؟ موسی علیه السلام فرمود: همه سودها در اطاعت از خدا و سر نهادن به فرمان او و دست کشیدن از حرام اوست. گفتند: ای پیغمبر خدا! این تاوان گرانی است؛ حال آن که ما هیچ جنایتی نکرده‌ایم و سوگندی سخت است؛ حال آن که هیچ حقّی بر گردن ما نیست.ای کاش خداوند عز و جل قاتل را به ما می‌شناساند و ما را از این دشواری نجات می‌داد. از پروردگارت بخواه که قاتل را بر ما نمایان سازد تا به سزای کارش برسد و داستانش نزد خردمندان آشکار شود. موسی علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل حکم خود را در این کار بیان فرموده است و من نمی‌توانم چیزی جز حکم او به او پیشنهاد دهم و یا بر آن چه که فرموده اعتراض کنم؛ آیا ندیدید وقتی کار کردن در روز شنبه و یا گوشت شتر را بر ما حرام کرد نمی‌توانستیم به او پیشنهاد دهیم تا حکم خود را بر ما در آن کار تغییر دهد؟ ما باید در حکم او تسلیم او شویم و بر آن چه واجب فرموده پایبند بمانیم. موسی خواست تا حکمی را که بر دیگران نیز در چنین حادثه‌ای واجب می‌شد بر آنها واجب گرداند، امّا خداوند عز و جل به او وحی کرد: ای موسی! آن چه را پیشنهاد کردند بپذیر و از من بخواه قاتل را برایشان نمایان کنم تا او کشته شود و دیگران از

این تهمت و تاوان در امان مانند؛ چرا که می‌خواهم بـا اجابـت کـردن پیشنهادشـان روزی خود را بر مردی که از نیکان امّت توست فراخ گـردانم؛ کسـی کـه آئـین او درود فرستادن بر محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش می‌باشد و محمّد صلی الله علیه و آله و پس از وی علی علیه السلام را از همه آفریـدگان برتـر مـی‌دانـد. می‌خواهم در پی این ماجرا، به پاداش گوشه‌ای از کـردارش در راه بـزرگ داشتن محمّد صلی الله علیه و آله و خاندانش او را در دنیا بی‌نیـاز گـردانم. موسـی علیـه السلام گفت: پروردگارا! قاتل این مرد را بر ما نمایان فرمـا. خداونـد متعـال بـه او وحی کرد: به بنی اسرائیل بگو: برای اینکه خداوند قاتل را بر شما نمایان سـازد بـه شما فرمان می‌دهد گاوی را سر ببرید و تکه‌ای از آن را بر مرد کشته شده بزنید تـا زنده گردد، پس فرمان خداوند را بپذیرید وگرنه بایسـت درخواسـت خـود را رهـا کنید و به ظاهر حکم من پایبند بمانید. این همان حکایتی است کـه خداونـد عـز و جل فرمود: «وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُواْ بَقَرَةً» اگر می‌خواهیـد قاتل را بشناسید، تکه‌ای از آن را بر مرد کشته شده بزنید تا زنـده شـود و از قاتـل خود شما را باخبر کند. «قَالُواْ»ای موسی! «أَتَتَّخِذُنَا هُزُواً» به مسخرگی می‌گیـری؟ می‌پنداری خداوند به ما فرمان می‌دهد گاوی را سر ببریم و تکّه‌ای از آن را برداریم و بر مرد کشته شده بزنیم تا این گونه یک مرده با دیدن تکّه‌ای از بدن مرده‌ای دیگر زنده شود؟ چگونه این ممکن است؟ موسی علیـه السـلام فرمـود: «أَعُـوذُ بِاللّـهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ» و به خداوند سخنی را که نگفته است نسبت دهـم و همچـون نادانان با امر خداوند متعال مخالفت ورزم و آن را با آن چه دیده‌ام قیاس کـنم و از کلام و فرمان او سرباز زنم. سپس موسی علیه السلام فرمود: آیا آب مرد و آب زن، چیزی جز نطفه‌ای مرده است که چون به هم می‌رسـند خداونـد متعـال از بـه هـم پیوستن آنها انسانی زنده و برپا به وجود می‌آورد؟ و آیا بذرهایی که در زمین‌هایتان می‌کارید، در حالی که بی‌جان است، از هم نمـی‌پاشـد و نمـی‌پوسـد و سـپس ایـن خوشه‌های زیبا و باشکوه و این درختان راست قامت و دوست داشتنی از آن بیرون نمی‌زند؟ چون موسی علیه السلام آنها را مبهوت کرد «قَـالُواْ»ای موسـی! «ادْعُ لَنَـا رَبَّكَ يُبَيِّن لَّنَا مَا هِيَ» یعنی اوصاف آن گاو چیست تا آن را پیدا کنیم، موسی علیـه السلام از پروردگارش پرسید و او فرمود: «إِنَّهَا بَقَرَةٌ لاَّ فَـارِضٌ» پیـر نیسـت، «وَلاَ بِكْرٌ» کم سال و نابالغ نیست، «عَوَانٌ» میانه حال است، «بَيْنَ ذَلِـكَ» بـین پیـری و

جوانی. «فَافْعَلُواْ مَا تُؤْمَرونَ» چون به آن فرمان داده شدید «قَالُواْ»ای موسی! «ادْعُ لَنَا رَبَّکَ یُبَیِّن لَّنَا مَا لَوْنُهَا» یعنی رنگ آن گاوی که به ما امر کردی آن را سر ببریم، خداوند عز و جل پس از این پرسش و پاسخ فرمود: «إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاء فَاقِعٌ» زرد خوش رنگ که کم رنگ نباشد تا به سفیدی گراید و پُررنگ نباشد تا به تیرگی گراید. «لَّوْنُهَا» این گونه روشن باشد. «تَسُرُّ النَّاظِرِينَ» به سوی آن را از فرح بخشی و نیکی و خوش رنگی «قَالُواْ ادْعُ لَنَا رَبَّکَ یُبَیِّن لَّنَا مَا هِیَ» اوصافش را بیشتر بیان کند، خداوند عز و جل فرمود: «إِنَّهُ یَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لاَّ ذَلُولٌ تُثِيرُ الأَرْضَ» برای شخم زدن زمین راهوار نشده باشد و برای کار رام نگشته باشد. «وَلاَ تَسْقِي الْحَرْثَ» و کارش بالا کشیدن دلو آب یا گرداندن دولاب نباشد و از همه این کارها برکنار بوده باشد. «مُسَلَّمَةٌ» از همه‌ی عیبها و هیچ عیبی در آن نباشد. «لاَّ شِيَةَ فِيهَا» به جز رنگ خود، رنگ دیگری بر آن نباشد. وقتی این اوصاف را شنیدند گفتند: ای موسی! آیا پروردگارمان به ما فرمان داده گاوی با چنین اوصافی سر ببریم؟ گفت: آری. موسی علیه السلام در ابتدا به آنها چنین نگفت؛ چرا که اگر اول بار به آنها فرمان خداوند را رسانده بود، وقتی می‌گفتند: از پروردگارت بخواه تا برای ما بیان کند آن چگونه گاویست و چه رنگی دارد، دیگر نیاز نبود موسی در باره گاو از خداوند سوال کند، بلکه بایست به آنها پاسخ می‌داد خداوند شما را به کشتن یک گاو فرمان داده است و این چنین آنها با کشتن هر حیوانی که گاو نام داشته باشد به فرمان خداوند عمل کرده بودند. چون امر بر چنین گاوی قرار گرفت آنها به جستجو پرداختند و چنین گاوی را تنها نزد جوانی از قوم بنی اسرائیل یافتند. خداوند عز و جل، محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و پاکان خاندان ایشان را به خواب آن جوان آورد. ایشان به او گفتند: به درستی که تو دوستدار ما هستی و ما را از دیگران برتر دانسته‌ای، پس ما می‌خواهیم گوشه‌ای از پاداشت را در دنیا به تو عطا کنیم وقتی آنها خواستند گاوت را بخرند، آن را فقط به فرمان مادرت به آنها بفروش؛ زیرا خداوند عز و جل به مادرت الهام می‌کند چیزی از آنها بخواهد که تو و فرزندانت را بی‌نیاز کند. جوان خوشحال شد و آن قوم آمدند تا گاوش را بخرند. به او گفتند: گاو خود را چند می‌فروشی؟ گفت: دو دینار امّا اختیار آن با مادرم است. گفتند: ما او را به یک دینار راضی می‌کنیم. جوان از مادرش پرسید و او گفت: چهار دینار. جوان به آنها خبر داد. گفتند: دو دینار به تو

می‌دهیم. او به مادرش خبر داد و او گفت: هشت دینار. جوان به آنها خبر داد و آنها همچنان می‌خواستند نصف چیزی که مادرش می‌گفت به او بدهند و مادرش نیز قیمت را بیشتر می‌کرد. تا این که قیمت را به آنجا رساند که آنها باید پوست گاوی بزرگتر را از دینار انباشته کنند و این قیمت را برای فروش گاو واجب کرد. آنها گاو را سر بریدند و تکّه‌ای از آن را برداشتند. آن تکّه، بیخ دم بود که آدم از آن آفریده شد و به هنگام آفرینش دوباره در قیامت، بدنش از آن تشکیل می‌شود. آنها آن را به جسد مرد کشته شده زدند و گفتند: خداوندا! به حق شکوه محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش این مرده را زنده کن و به سخن درآور تا از قاتل خود خبر دهد. او صحیح و سالم به پا خواست و گفت: ای پیغمبر خدا! این دو پسرعموی من به خاطر دخترعمویم به من حسودی کردند و مرا کشتند و در محلّ سکونت این قبیله انداختند تا دیه‌ام را از آنها بگیرند. آن گاه موسی علیه السلام آن دو مرد را گرفت و کشت. پیش از آن که مرده به پا خیزد آنها تکّه‌ای از گاو را به او زدند امّا زنده نشد. گفتند: ای پیغمبر خدا! پس وعده‌ای که از جانب خدای عز و جل به ما دادی چه شد؟ موسی علیه السلام گفت: راست گفتم، دلیل این کار به خدای عز و جل بر می‌گردد. خداوند به او وحی فرمود: ای موسی! من خلف وعده نمی‌کنم؛ امّا اینان باید پوست گاوی را از دینار پر کنند و بهای گاو آن جوان را بپردازند، آن گاه این جوان زنده می‌شود. آنها دارایی خود را گرد آوردند و خداوند پوست آن گاو را چنان گشاده گرداند که با پنج هزار دینار پر شد. کسانی از قوم بنی اسرائیل در حضور آن جوان جان باخته که به ضربه‌ی تکّه‌ای از گاو جان دوباره یافته بود گفتند: نمی‌دانیم کدام یک عجیب‌تر است: اینکه خداوند این مرده را زنده می‌کند و به سخن در می‌آورد یا اینکه آن جوان را به چنین مال هنگفتی ثروتمند می‌کند. خداوند به موسی وحی فرمود: ای موسی! به بنی اسرائیل بگو: هر کس می‌خواهد روزی او را در دنیا نیک سازم و در بهشت خود جایگاهش را والا گردانم و محمّد صلی الله علیه و آله را در آن جا با او هم صحبت کنم، باید کرداری همچون این جوان داشته باشد. او از موسی بن عمران ذکر محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و خاندان پاک ایشان را شنیده است و بر آنها درود می‌فرستد و ایشان را از همه‌ی آفریدگان، از جنیان و انسان گرفته تا فرشتگان برتر می‌داند، به همین دلیل من چنین مال هنگفتی را به او رساندم تا از نعمت‌های نیک برخوردار شود و

با هدایا و بخشش‌ها ارجمند گردد و دوستان خود را به نیکی بنوازد و با دارایی خود دشمنانش را سرکوب کند. آن جوان گفت: ای پیغمبر خدا! چگونه این مال را حفظ کنم و چگونه از کسانی که به خاطر آن با من دشمنی می‌کنند و بر من رشک می‌ورزند مرا در امان می‌داری؟ موسی علیه السلام گفت: بر سر این مال به محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش درود فرست، همان طور که پیش از به دست آوردنش به ایشان درود می‌فرستادی؛ زیرا همان کسی که این مال را به پاداش گفتن این سخن با باوری درست نصیب تو گرداند، خود آن را برایت حفظ می‌کند و بدی‌ها را از تو دور می‌گرداند. آن جوان بر ایشان درود فرستاد و از آن پس، هر کس به خاطر آن مال بر او رشک می‌برد و قصد تباهی آن را می‌کرد و هر دزدی می‌خواست آن را برباید و هر متجاوزی نیت آن را در سر می‌گذراند، خداوند عز و جل به لطفی از لطف‌های خود او را از آن مال دور می‌کرد تا خودش از ستم کردن به آن جوان صرف نظر کند و یا او را به امری ناخوشایند از آن دور می‌گردانید و با دردسری او را از آن باز می‌داشت تا از سر اجبار، چشم از آن مال بپوشاند.

وقتی موسی علیه السلام به آن جوان چنین گفت و خداوند عز و جل در پی این سخن، نگاهبان او شد، آن جوان که جان دوباره یافته بود گفت: خداوندا! همان طور که این جوان با صلوات بر محمّدصلی الله علیه و آله و خاندان پاکش و با توسل جستن به ایشان از تو درخواست کرد، من نیز به حقّ این صلوات از تو می‌خواهم که مرا در دنیا بر جا بگذاری تا از دخترعموی خود برخوردار شوم و دشمنان و حسودانم را خوار گردانی و در کنار او روزی نیک و پاک و بسیار به من عطا فرمایی. آن گاه خداوند به موسی علیه السلام وحی فرمود: ای موسی! برای این جوان که پس از کشته شدن دوباره جان یافت، شصت سال عمر رقم خورده بود، امّا من به خاطر درخواست و توسلش به محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش هفتاد سال دیگر به او بخشیدم. او در این صد و سی سال تندرست و استوار باشد و تنی قوی و غریزه‌ای پایدار داشته باشد، از حلال دنیا بهره‌مند می‌شود و بدون دوری از دخترعمویش زندگی می‌کند و چون اجل او و همسرش فرا رسد، هر دو را با هم می‌میرانم و در بهشت خود جای می‌دهم تا آنجا نیز در ناز و نعمت، همسر هم باشند. ای موسی! اگر این قاتل سیه بخت نیز همچون این جوان، با باوری درست به محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش توسل می‌جست و از

من می‌خواست تا او را از حسادت به دور دارم و به روزی خود قانع گردانم، من که پادشاه والایم، هر آینه برایش چنین می‌کردم و یا اگر بعد از این کار، توبه می‌کرد و از من می‌خواست تا او را رسوا نکنم، بدون شک او را رسوا نمی‌کردم و هر آینه آن جماعت را از درخواست پیدا شدن قاتل منصرف می‌کردم و از راهی دگر، به آن جوان چنین مالی را می‌رساندم و یا اگر پس از رسوایی توبه می‌کرد و همچون این جوان به محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش توسل می‌جست و از من می‌خواست اولیای آن جوان جان باخته را آرام کنم تا از قصاص او درگذرند و سپس کار او را از خاطر مردم پاک کنم، هر آینه چنین می‌کردم و دیگر هیچ کس نبود که او را به خاطر کارش سرزنش کند یا کار او را به خاطر داشته باشد و از آن سخنی به میان آورد؛ امّا توسل جستن به ایشان فضیلتی است که من به هر کس بخواهم می‌دهم و منم خداوند دادگر و حکیم.

وقتی آنها آن گاو را سر بریدند خداوند متعال فرمود: «فَذَبَحُوهَا وَمَا كَادُواْ يَفْعَلُونَ» آنها به خاطر گران بهایی گاو می‌خواستند این کار را نکنند، امّا خیره سری، آنها را به انجام این کار واداشت و شوق متّهم کردن موسی، آنها را به انجام این کار برانگیخت. آنها نزد موسی به فریاد آمدند و گفتند: قبیله ما را تهیدست کردی و ما را به دریوزگی انداختی و ما از روی خیره سری بیش و کم، مال خود را از دست دادیم، پس دعا کن تا حق تعالی روزی ما را فراخ گرداند. موسی علیه السلام فرمود: چه بسیار دل‌هایتان کور است! آیا دعای آن جوان صاحب گاو را نشنیدید که خداوند متعال به خاطر آن دعا، او را ثروتمند کرد؟ یا دعای آن جوان جان باخته را که جان دوباره یافت نشنیدید که خداوند او را از عمر دراز و کامیابی و برخورداری پایدار از حواس و جسم و عقلش بهره‌مند ساخت؟ چرا با دعایی همچون دعای آنها خداوند را نمی‌خوانید و به سوی او توسلی همچون توسل آنها نمی‌جویید تا نیازتان را برطرف سازد و کمبودتان را جبران نماید و نداری شما را پوشش دهد؟ گفتند: خداوندا! به سوی تو پناه آوردیم و بر نیکی تو تکیه زدیم، پس به حقّ شکوه محمّد صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام بی‌نوایی ما را برطرف ساز و کمبودمان را جبران فرما. خداوند به موسی علیه السلام وحی فرمود: ای موسی! به آنها بگو: سرانشان به خرابه فلان قوم روند و خاک فلان نقطه را که دقیقاً آن را مشخص کرد، کمی کنار زنند و ده هزار هزار

دیناری را که آنجاست بردارند تا به هر کس آن چه را در ازای بهای گاو پرداخته، بازگردانند و اوضاعشان همچون قبل شود و هر چه را زیاد آمد بین خود قسمت کنند چرا که پنج هزار هزار دینار افزون بر آن چه در این امتحان پرداخته‌اند بر جای می‌ماند تا به پاداش توسل آنها به محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاک او و باورشان به برتری ایشان، دارایی آنها دوچندان شود و این همان کلام خداوند متعال است که فرمود: «وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا» و در این باره میانتان اختلاف افتاد و با هم به ستیزه برخاستید و گناه قتل آن مرد را به گردن یکدیگر انداخته، هر یک خود و فرزندانش را از آن به کنار دانست. «وَاللَّهُ مُخْرِجٌ» آشکار می‌سازد «مَّا كُنتُمْ تَكْتُمُونَ» در باره خبر آن قتل، و آن چه در دل پنهان کردید و می‌خواستید با درخواست‌هایتان موسی علیه السلام را به دروغگویی متهم کنید و می‌پنداشتید پروردگارش خواسته‌ی او را برآورده نمی‌سازد. «فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا» تکه‌ای از آن گاو «كَذَٰلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَىٰ» در دنیا و آخرت، همان گونه که مرده‌ای را به دیدار مرده‌ای دگر زنده می‌گرداند. و امّا در دنیا، چون آب مرد و آب زن به هم می‌رسد، خداوند آن چه را در کمرها و رحم‌ها بی‌جان است زنده می‌گرداند و امّا در آخرت، خداوند متعال پس از دم نخست در صور و پیش از دم دوم در آن، از دریای پرآبی که در آسمان اول قرار دارد و خداوند در باره آن فرموده: «وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ» [و آن دریای سرشار (و افروخته)][1] و آبی همچون منی مرد دارد، بارانی بر زمین فرو می‌فرستد، آن آب منی به جسدهای پوسیده می‌رسد و آن جسدها از زیر زمین بیرون می‌آیند و زنده می‌شوند. خداوند عز و جل فرمود: «وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ» دیگر نشانه‌های خود را به جز این نشانه‌ها که دلیلی است بر یگانگی او و پیامبری موسی علیه السلام، پیغمبر او، و برتری محمّد صلی الله علیه و آله سرور بندگان زن و مرد او بر تمامی آفریدگان و آشکار بودن برتری او و برتری خاندان پاکش بر همه مخلوقات خداوند «لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» و بیاندیشید خدایی که کارهایش چنین شگفت‌انگیز است. به آفریدگان خود تنها از سر حکمت فرمان می‌دهد و محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان او را تنها از آن رو بر می‌گزینند که ایشان برترین

۱- طور/ ۶.

خردمندان می‌باشند.[1]

۲) ابن بابویه، از پدرش، از علی بن موسی بن جعفر بن ابو جعفر کمندانی و محمّد بن یحیی عطار، از احمد بن محمّد بن عیسی، از احمد بن محمّد بن ابی نصر بزنطی روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام رضا علیه السلام شنیدم که فرمود: مردی از قوم بنی اسرائیل یکی از بستگانش را به قتل رساند و او را بر سر راه بهترین قبیله بنی اسرائیل انداخت و سپس برای خونخواهی نزد آنها آمد. به موسی علیه السلام گفتند: فلان خاندان فلان کس را کشته‌اند، به ما بگو چه کسی او را کشته است؟[2] موسی علیه السلام فرمود: گاوی برای من بیاورید. «قَالُواْ أَتَتَّخِذُنَا هُزُواً قَالَ أَعُوذُ بِاللّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ» و اگر آنها هر گاوی را سر بریده بودند از آنها راضی می‌شدم ولی سخت گرفتند و خداوند هم بر آنها سخت گرفت «قَالُواْ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّن لَّنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لاَّ فَارِضٌ وَلاَ بِكْرٌ» یعنی نه کوچک باشد و نه بزرگ «عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ» و اگر آنها هر گاوی را سر بریده بودند از آنها راضی می‌شدم ولی سخت گرفتند و خداوند هم بر آنها سخت گرفت «قَالُواْ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّن لَّنَا مَا هِيَ إِنَّ البَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِن شَاء اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ* قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لاَّ ذَلُولٌ تُثِيرُ الأَرْضَ وَلاَ تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لاَّ شِيَةَ فِيهَا قَالُواْ الآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ» آنها به دنبال چنین گاوی گشتند و آن را نزد جوانی از بنی اسرائیل یافتند. جوان گفت: گاو را تنها به قیمت پُر کردن پوستش از طلا می‌فروشم. آنها نزد موسی علیه السلام آمدند و این را به او گفتند، موسی علیه السلام فرمود: بخرید. آن را خریدند و آوردند، موسی علیه السلام فرمان داد تا آن را سر ببرند و دمش را به مرده بزنند. وقتی چنین کردند، جوان جان باخته زنده شد و گفت: ای رسول خدا! پسرعمویم مرا به قتل رسانده و نه کسانی که قتل مرا بر گردن آنها می‌اندازد. پس این گونه قاتلش را شناختند. یکی از یاران موسی علیه السلام به وی عرض کرد: این گاو داستانی دارد. موسی علیه السلام فرمود: چه داستانی؟ عرض کردند: جوانی از قوم بنی اسرائیل به پدر خود بسیار نیکی می‌کرد. روزی کالایی خریده بود، به نزد پدرش آمد تا بهای کالا را بگیرد، امّا پدرش خواب بود و

۱- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۲۷۳، ح ۱۴۰.
۲- عیون اخبار الرضا (ع): ج ۲، ص ۱۶، ح ۳۱.

کلیدها را زیر سرش گذاشته بود. جوان که نمی‌خواست او را بیدار کند، کالا را پس داد. وقتی پدرش بیدار شد، او را از آن چه گذشت باخبر ساخت. پدرش گفت: خوب کردی، به جبران سودی که به خاطر من از دست دادی این گاو را بگیر. موسی علیه السلام فرمود: بنگرید که نیکی، نیکوکار را به کجا می‌رساند.

عیاشی نیز این حدیث را از احمد بن محمّد بن ابی نصر بزنطی از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است. [1]

۳) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از یکی از یارانش، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: مردی از نیکان و عالمان بنی اسرائیل زنی از آنها را خواستگاری کرد و او پذیرفت. آن مرد پسر عمویی داشت که او نیز از او خواستگاری کرده بود، ولی چون بدکردار و تبهکار بود، او را نپذیرفته بود. این بدکار بر پسر عموی خود که پذیرفته شده بود حسد ورزید، پس در کمینش نشست و ناجوانمردانه او را بکشت و کشته را نزد موسی علیه السلام برد و گفت: ای پیغمبر خدا! پسر عموی من به قتل رسیده است. موسی علیه السلام فرمود: چه کسی او را کشته؟ گفت: نمی‌دانم. از آنجا که قتل در میان قوم بنی اسرائیل، گناهی بسیار بزرگ بود، این خبر بر موسی گران آمد. بنی اسرائیل نزد او گرد آمدند و گفتند: ای پیغمبر خدا! نظرت چیست؟ مردی از قوم بنی اسرائیل گاوی داشت و پسری نیکوکار. آن پسر نیز کالایی داشت. روزی عده‌ای آمدند تا کالایش را بخرند؛ حال آن که کلید خانه زیر سر پدر و پدر در خواب بود. پسر که نمی‌خواست پدرش را بیدار و خوابش را آشفته کند، آن قوم را جواب کرد و آنها کالای او را نخریدند. چون پدر بیدار شد گفت: پسرم با کالایت چه کردی؟ گفت: آن برجاست و نفروختمش؛ چرا که کلید، زیر سر تو بود و خوش نداشتم بیدارت کنم و خوابت را آشفته سازم. پدر گفت: این گاو را به جبران سودی که با نفروختن کالایت از دست دادی، به تو بخشیدم و خدا را به خاطر رفتار پسرش با او شکر گذاشت.

موسی علیه السلام به بنی اسرائیل فرمان داد، دقیقا چنین گاوی را سر ببرند، چون نزد موسی علیه السلام گرد آمدند و گریستند و ناله برآوردند موسی علیه

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۶۴، ح ۵۷.

السلام فرمود: «إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُواْ بَقَرَةً» تعجب كردند و «قَالُواْ أَتَتَّخِذُنَا هُزُواً» كشته‌اى نزد تو آورده‌ايم و تو مى‌گويى گاوى سر ببريم؟ موسى فرمود: «أَعُوذُ بِاللّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ» آنها دانستند كه سخنى خطا گفته‌اند «قَالُواْ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّن لَّنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لاَّ فَارِضٌ وَلاَ بِكْرٌ» فارض، گاوى است كه نر بر آن جهانيده باشند ولى آبستن نشده باشد و بكر، گاوى است كه نر بر آن نجهانيده باشند. «قَالُواْ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّن لَّنَا مَا لَوْنُهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاء فَاقِعٌ لَّوْنُهَا» يعنى زرد خوش رنگ «تَسُرُّ النَّاظِرِينَ» به سوى آن «قَالُواْ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّن لَّنَا مَا هِيَ إِنَّ البَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِن شَاء اللّهُ لَمُهْتَدُونَ * قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لاَّ ذَلُولٌ تُثِيرُ الأَرْضَ» يعنى رام نشده باشد «وَلاَ تَسْقِي الْحَرْثَ» و كاشته‌ها را آب نداده باشد. «مُسَلَّمَةٌ لاَّ شِيَةَ فِيهَا» هيچ خالى بر روى رنگ زرد نداشته باشد. «قَالُواْ جِئْتَ بِالْحَقِّ» چنين گاوى از براى فلانى است. رفتند تا آن را بخرند. صاحبش گفت: آن را فقط به قيمت پُر كردن پوستش از طلا مى‌فروشم. آنها نزد موسى عليه السلام بازگشتند و اين خبر را به او رساندند. موسى عليه السلام به آنها فرمود: چاره‌اى نيست، بايد دقيقاً آن گاو را بكشيد، پس با پُر كردن پوستش از طلا آن را بخريد. آنها گاو را سر بريدند و گفتند: چه دستور مى‌دهى اى پيغمبر خدا؟ خداوند متعال به او وحى كرد: به آنها بگو: «اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا» و به او بگوييد «چه كسى تو را كشته است»؟ دم گاو را برداشتند و به او زدند و گفتند: فلانى، چه كسى تو را كشته؟ گفت: فلانى پسر فلانى پسر عموى من- يعنى همان كسى كه او را آورده بود- و اين همان كلام خداوند متعال است كه فرمود: «فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»[1]

۴) عياشى از حسن بن على بن فضال از حضرت امام رضا عليه السلام روايت كرده است كه ايشان فرمود: خداوند به بنى اسرائيل فرمان داد كه گاوى سر ببرند، آنها به دم گاو نياز داشتند. امّا سخت گرفتند و خداوند هم بر آنها سخت گرفت.[2]

۵) از فضل بن شاذان، از يكى از يارانمان، در حديثى مرفوع به حضرت امام جعفر صادق عليه السلام روايت شده است كه ايشان فرمود: هر كسى كفش زرد

۱- تفسير قمى، ج ۱، ص ۵۹.
۲- تفسير عياشى، ج ۱، ص ۶۵، ح ۵۸.

رنگ به پا کند تا وقتی آن را فرسوده کند پیوسته شـادمان باشـد، همـان گونـه کـه خداوند فرموده: «صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَّوْنُهَا تَسُرُّ النَّاظِرِينَ» و هر کس کفشی زرد رنـگ بـه پا کند، آن را فرسوده نمی‌کند تا این که از مال یا دانشی برخوردار شود.[1]

۶) یونس بن یعقوب گفت: به حضرت امام جعفر صادق علیـه الـسلام عـرض کردم: مردم مکه، گاو را از بالای سینه، سر مـی‌برنـد، نظـر شـما در بـاره خـوردن گوشتش چیست؟ حضرت لحظه‌ای سکوت کرد و فرمود: خداوند فرمود: «فَذَبَحُوهَا وَمَا كَادُواْ يَفْعَلُونَ» گوشت هیچ حیوانی را نخور مگر این که از گلو سرش را بریـده باشند.[2]

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُم مِّن بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاء وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللّهِ وَمَا اللّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۷۴).

[پس دل‌های شما بعد از این (واقعه) سخت گردید همانند سنگ یا سخت‌تـر از آن؛ چرا که از برخی سنگها جویهایی بیرون می‌زند و پاره‌ای از آنها مـی‌شـکافد و آب از آن خارج می‌شود و برخی از آنها از بیم خدا فرو مـی‌ریـزد، و خـدا از آن چـه می‌کنید غافل نیست]

۱) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: خداوند متعال فرمود: «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُم»ای جماعت یهودی! دل‌هایتان از نیکی و مهرورزی تهی و خشـک و خشن و سخت شد، «مِّن بَعْدِ ذَلِكَ» پس از آن که چنان نشانه‌های شگفت انگیـزی را در زمان موسی علیه السلام آشکار ساختم و نیز نشانه‌های معجزه آسـای محمّـد صلی الله علیه و آله را که پیش چشمانتان درآمد. «فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ» خشک است و هیچ نمی پس نمی‌دهد، و هیچ خیری از آن سر بر نمی‌آورد؛ یعنی شما هیچ حقّی را از برای خداوند ادا نکردید و هیچ صدقه‌ای از دارایی و چهارپایانتان ندادید و هـیچ خیری به کسی نرساندید و گشاده دستی نکردید، و هیچ مهمانی را میزبان نشـدید و

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۶۶، ح ۵۹ و ۶۰.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۶۶، ح ۶۱.

هیچ مصیبت زده‌ای را یاری نکردید و در داد و ستد و معاشرت با یکدیگر هیچ انسانیتی نشان ندادید. «أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً» دل‌هایتان به سختی سنگ‌ها بلکه سخت‌تر است و «از روی بی‌خبری به هنگام سخن گفتن» شنوندگان را در ابهام می‌افکند و سخنی واضح برایشان نمی‌گوید، همچون آن کس که گفت: تکه نانی یا تکه گوشتی خورده‌ام و منظور او این نبود که نمی‌دانم چه خورده‌ام، بلکه می‌خواست شنونده را در ابهام اندازد تا نفهمد او چه خورده است، حتی اگر خود این را بداند. و معنای این قسمت از آیه «بلکه سخت‌تر از سنگ» نیست؛ چرا که این نوعی استدراک «تصحیح آن چه پیشتر گفته شده» و نادرست است. خداوند عزّ و جل والاتر از آن است که خبری نادرست دهد و سپس اشتباه خود را تصحیح کند؛ زیرا او از هر آن چه که بوده و هست و نیست و اگر بود، چگونه می‌بود آگاه است و این آفریده ناقص است که اشتباه خود را تصحیح می‌کند. همچنین منظور از این قسمت آیه، این نیست که آن دلها همانند سنگ یا شدیدتر یعنی با سختی شدیدتر می‌باشد؛ چرا که این گونه بخش اول توسط بخش دوم انکار می‌شود. خداوند متعال فرمود: «فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ» در سختی امّا سخت تر از آن یا نرم‌تر از آن نیست و هنگامی که به دنبال آن فرمود: «أَوْ أَشَدُّ» از گفته پیشین خود که فرمود آن سخت‌تر نیست برگشت، مثل اینکه بگویی: از جانب تو هیچ خیری نمی‌رسد نه کم و نه زیاد، پس خداوند عز و جل در ابتدا ابهام برانگیخت و فرمود: «أَوْ أَشَدُّ» و در ادامه بیان فرمود که دل‌های آنها در سختی شدیدتر از سنگ است، البته نه با این کلام خود: «أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً» ،بلکه در آن جا که فرمود: «وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الأَنْهَارُ» یعنی‌ای جماعت یهودی! آن دل‌ها در سختی ،شدیدتر از سنگ است ،به گونه‌ای که از آن هیچ خیری نمی‌رسد؛ چرا که از برخی از سنگ‌ها جوی‌هایی بیرون می‌زند و خیری می‌رسانند و به داد آدمی می‌رسند. «وَإِنَّ مِنْهَا» از سنگ «لَمَا يَشَّقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ» قطره‌های آب می‌چکد و آن بهتر از آن دل‌هاست؛ چه، از برخی سنگ‌ها جوی‌هایی بیرون می‌زند، امّا از دل‌های آنها نیکی بیرون نمی‌زند و هیچ شکافی نمی‌خورد تا دست کم، اندکی نیکی بیرون دهد حتی اگر بسیار نباشد. سپس خداوند عز و جل فرمود: «وَإِنَّ مِنْهَا» یعنی از سنگ «لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ» وقتی بالای سرش به اسم خداوند و اسامی اولیاء او محمّد صلیَ الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین و پاکان خاندان ایشان علیهم السلام سوگندی

خورده شود، امّا در دل‌های شما هیچ از این نیکی‌ها یافت نمی‌شود. «وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ»، بلکه از آن آگاه است و سزای آن را به شما می‌دهد و در این کار دادگرانه با شما رفتار می‌کند و هیچ ستم نمی‌ورزد، حسابتان را سخت می‌گرداند و کیفرتان را دردناک می‌سازد.

توصیفی که خداوند در اینجا از دل‌های آنها به دست می‌دهد، همانند این کلام او در سوره‌ی نساء است: «أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّنَ الْمُلْكِ فَإِذًا لاَّ يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا» [آیا آنان نصیبی از حکومت دارند؟ (اگر هم داشتند) به قدر نقطه پشت هسته خرمایی (چیزی) به مردم نمی‌دادند] و توصیفی که در اینجا از سنگ‌ها به دست می‌دهد، همانند توصیفی دیگر در این کلام اوست «لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرآنَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ» [اگر این قرآن را بر کوهی فرو می‌فرستادیم یقیناً آن (کوه) را از بیم خدا فروتن (و) از هم پاشیده می‌دیدی][1] خداوند متعال، یهودیان و ناصبی‌ها را با این کلام خود نکوهش می‌کند.

یهودیان دو امر را با هم جمع کردند و مرتکب دو گناه شدند، سرزنش رسول خدا صلی الله علیه و آله بر یهودیان گران آمد، پس گروهی از سران و زبان‌آوران و سخنوران آنها گفتند: ای محمّد! تو ما را تحقیر و دل‌هایمان را نفرین می‌کنی؛ حال آن که خداوند بر خلاف پندار تو می‌داند که دل‌های ما آکنده از خیر است. ما روزه می‌گیریم و صدقه می‌دهیم و از نیازمندان دلجویی می‌کنیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همانا خیر در کاریست که به خاطر رضای خدا و بر طبق فرمان او انجام شود، امّا کاری که به قصد ریا و شهرت و دشمنی با رسول خدا و ثروت نمایی و فخرفروشی به او و تسلط جویی بر او انجام شود نه تنها خیری در آن نیست، بلکه شرّ خالص است و پیامدی ناگوار برای صاحبش به دنبال دارد و خداوند او را به سخت‌ترین شکنجه‌ها عذاب می‌کند.

آنها به ایشان عرض کردند: ای محمّد! این حرف تو بود و حرف ما این است: ما این هزینه را فقط از آن رو می‌پردازیم که می‌خواهیم امر تو را بی‌حاصل کنیم و یارانت را از پیرامونت پراکنده سازیم. ما این کار را والاترین جهاد می‌دانیم و به خاطرش از خداوند بزرگ‌ترین و هنگفت‌ترین پاداش‌ها را امیدواریم. دست کم ما

۱- حشر/ ۲۱.

در ادعایمان با هم برابر هستیم، پس تو چه امتیازی بر ما داری؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای برادران یهود! ممکن است صاحبان حق و پیروان باطل در ادّعا با هم برابر شوند، امّا نشانه‌های مسلّم خداوند و دلایل او آنها را از هم جدا کرده و از ظاهر سازی پیروان باطل پرده بر می‌دارد و حقیقت صاحبان حق را هویدا می‌سازد. فرستاده خداوند، نادانی شما را غنیمت نمی‌شمارد و بدون نمایاندن نشانه‌ای مسلّم، شما را مجبور نمی‌کند که تسلیم امر او شوید، بلکه نشانه‌ای از خداوند متعال برایتان آشکار می‌سازد که نمی‌توانید آن را باور نکنید و یارای انکار سبب ساز آن را ندارید. اگر محمّد بخواهد نشانه‌ای از جانب خود به شما نشان دهد، به او شک می‌کنید و می‌گویید: او نیرنگ باز است و این نشانه را خودش ساخته و پرداخته و برای آن برنامه ریخته و دسیسه چیده است. امّا اگر شما خود پیشنهاد دهید، من خواسته خودتان را به شما نشان می‌دهم و این گونه دیگر نمی‌توانید بگویید او برای این کار برنامه ریخته و دسیسه چیده و کارش برآمده از فریب و زمینه‌چینی است. پیشنهادتان چیست؟ پروردگار جهانیان حاضر است و به من وعده داده که هر چه شما خواستید برایتان نمایان سازد تا بهانه‌های کافران را برچیند و بر بصیرت مؤمنان بیافزاید. گفتند: ای محمّد! حق را ادا کردی، اگر به وعده منصفانه‌ات عمل کردی که هیچ، امّا اگر نکردی، تو خود اولین کسی هستی که ادعای پیامبریت را رد کرده‌ای، پس در توده این امت وارد می‌شوی و گردن به حکم تورات می‌نهی؛ چرا که این گونه در برابر پیشنهاد ما ناتوان شده‌ای و ناروا بودن ادعایی که در مورد خود می‌کنی آشکار شده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: صداقت، خبر از حقیقت شما می‌دهد نه تهدید، پیشنهادتان را بگویید تا در آن چه می‌خواهید بهانه‌ای برایتان باقی نماند. عرض کردند: ای محمّد! پنداشته‌ای که در دل‌های ما از دل جویی نیازمندان و یاری ناتوانان و گشاده دستی برای باطل ستیزی و حق طلبی خبری نیست، و سنگ‌ها از دل‌های ما نرم ترند و بیشتر از ما به فرمان خداوند متعال گردن می‌نهند. اکنون این کوه‌ها در اینجا حاضرند، بیا تا بسویشان رویم و از آنها گواهی بگیر که تو راست می‌گویی و ما دروغ. اگر زبان به تأیید راستی تو گشودند، حق با توست و پیروی از تو بر ما واجب می‌شود؛ امّا اگر سخن از نادرستی تو گفتند یا خاموش ماندند و پاسخت را ندادند، بدان که ادعایت نارواست و به خاطر هوس‌هایت خیره سری می‌کنی. رسول

خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بسیار خوب، بیایید نزد هر کدام که می‌خواهید برویم تا از آن بخواهم برای من در مقابل شما گواهی دهد. پس به سوی ناهموارترین کوهی که می‌دیدند رهسپار شدند و گفتند: ای محمّد! از این کوه گواهی بگیر. رسول خدا صلی الله علیه و آله به کوه فرمود: به شکوه محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش که خداوند به خاطر ذکر نام ایشان، عرش خود را بر دوش هشت فرشته، سبک کرد در آن هنگام که جمع انبوهی از آنها که تنها خدا شمارشان را می‌داند نتوانستند آن را حرکت دهند. و به حقّ محمّد و خاندان پاکش که خداوند به خاطر ذکر نام ایشان توبه آدم را پذیرفت و گناهش را بخشید، و او را به مقام پیشین خود بازگرداند و به حقّ محمّد و خاندان پاکش که خداوند به خاطر ذکر نام ایشان و توسّل به ایشان ادریس را در بهشت به جایگاهی والا برآورد، از تو می‌خواهم همان گونه که خداوند به تو سپرد، در برابر این یهودیان، برای محمّد در باره سنگ دلی آنها گواهی دهی و بگویی که اینها گفتار رسول خدا را دروغ می‌شمارند و انکار می‌کنند. ناگاه کوه به حرکت درآمد و بر خود لرزید و آبی از آن جاری شد و ندا داد: ای محمّد صلی الله علیه و آله! گواهی می‌دهم که تو فرستاده پروردگار جهانیان و سرور تمامی آفریدگان هستی، و گواهی می‌دهم که دل‌های این یهودیان همان طور که وصف فرمودی، سخت تر از سنگ است و هیچ خیری از آن سر نمی‌زند؛ حال آن که از سنگ آبی سیل آسا و خروشان بیرون می‌زند. نیز گواهی می‌دهم اینان در تهمتی که به پروردگار جهانیان می‌زنند تا تو را بدنام کنند، دروغگویانی بیش نیستند.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای کوه! آیا خداوند به تو فرمان نداده که هر گاه چیزی را به حقّ شکوه محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش از تو خواستم مرا فرمان بری؟ به حقّ شکوه همان کسانی که خداوند به اسم ایشان نوح را از آن عذاب هولناک رهایی بخشید و آتش را بر ابراهیم، سرد و بی‌آسیب گرداند و او را در میان آتش، بر تخت و بالینی نرم جای داد چنان که آن نمرود سرکش این جایگاه را نزد هیچ یک از پادشاهان زمین ندیده بود و در کنارش درختانی سبز و شکوفا و خرّم رویاند و پیرامونش را آکنده از انواع گلهای چهار فصل سال نمود. کوه گفت: بله، ای محمّد! گواهی می‌دهم که چنین است و گواهی می‌دهم که اگر تو از پروردگارت بخواهی، همه مردان دنیا را بوزینه و خوک گرداند

یا همه را به فرشته تبدیل کند یا آتش را به یخ و یخ را به آتش دگرگون کند یا آسمان را بر زمین فرود آورد یا زمین را به آسمان فراز کند یا سرتاسر شرق و غرب و دره‌ها را به کیسه‌ای تبدیل سازد، هر آینه او چنین می‌کند. همانا خداوند، زمین و آسمان را به فرمان تو درآورده و کوه‌ها و دریاها به فرمان تو در کارند، و دیگر آفریده‌های خداوند از باد و تندر گرفته تا اندام انسان‌ها و اعضای حیوان‌ها همه گوش به فرمان تو هستند و هر آن چه تو فرمان دهی آنها اطاعت می‌کنند.

یهودیان گفتند: ای محمّد! امر را بر ما گنگ و مبهم کرده‌ای، چندی از یاران سرکشت را پشت صخره‌های این کوه نشانده‌ای و آنانند که این سخنان را می‌گویند، ما نمی‌دانیم آیا کلام آنهاست که می‌شنویم یا کلام این کوه، این فریب‌ها فقط نزد یاران ناتوانت که بر عقل‌هایشان چیره گشته‌ای کارساز می‌افتد. اگر راست می‌گویی از این جا برخیز و آن جا بایست و به این کوه فرمان بده که از بیخ کنده شود و به آن جا نزد تو آید، وقتی پیش چشم ما نزد تو آمد به او فرمان بده از بلندای ستبر خود دو نیمه شود، و تکه‌ی پایینی‌اش بر بالایی سوار شود و تکّه‌ی بالایی‌اش به زیر پایینی درآید. هر گاه بیخ کوه قلّه‌ی آن شد و قلّه‌اش بیخ آن گردید، خواهیم دانست که این کار از سوی خداوند است و ساخته دسیسه پردازی و هم دستی تو با آن دغل بازان سرکش نیست.

رسول خدا صلی الله علیه و آله با اشاره به سنگی به وزن پنج رطل فرمود: ای سنگ چرخ بخور، سنگ چرخید. سپس به مخاطب خویش فرمود: این سنگ تکّه‌ای از آن کوه است، آن را بردار و به گوشت نزدیک کن تا آن چه را شنیدی برایت تکرار کند. مرد آن را برداشت و نزدیک گوشش برد، سنگ زبان گشود و سخن کوه را در باره تأیید راستگویی رسول خدا صلی الله علیه و آله در وصف دل‌های یهودیان تکرار کرد و گفت دورویی آنها برای انکار امر محمّد صلی الله علیه و آله نارواست و پیامدی ناگوار برایشان به همراه دارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: آیا شنیدی چه گفت؟ آیا کسی از پشت این سنگ با تو سخن گفت و تو را در این وهم انداخت که سنگ با تو سخن گفته؟ عرض کرد: نه، ولی آن چه را در باره کوه خواستم انجام بده.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی زمین پهناوری دور شد و کوه را ندا داد: ای کوه! به حقّ محمّد و خاندان پاکش که خداوند به خاطر شکوه ایشان و

توسل جویی بندگانش به ایشان، بر قوم عاد بادی سرد و طوفانی فرستاد و آنها را همچون ریشه‌های نخل برهنه، از زمین برکند و به جبرئیل امر فرمود که بر سر قوم صالح نعره‌ای مهیب سر دهد، و آنها همچون کاه در کاهدان شدند، از تو می‌خواهم به اذن خدا از جایت کنده شوی و به این جا در کنار من بیایی. و حضرت دستش را پیش پای خود بر زمین گذاشت. ناگاه کوه به لرزه افتاد و همچون شتری جوان و تندرو به راه افتاد تا این که نزد حضرت رسید و دامنه خود را به انگشتان حضرت چسباند و ایستاد و گفت: من گوش به فرمان تو هستم ای رسول پروردگار جهانیان! همانا بینی این خیره سران را به خاک مالیدی؛ چه دستور می‌دهی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این خیره سران، از من خواسته‌اند تا به تو فرمان دهم که از بیخ کنده شوی و دو نیم گردی، و سپس بالایت فرود اید و پایینت فراز شود تا قلّه‌ات بیخ تو باشد و بیخت قلّه تو. کوه عرض کرد: آیا شما مرا به این کار فرمان می‌دهید ای رسول خدا؟ فرمود: بله. کوه دو نیم شد و بالایش بر زمین فرود آمد و بیخش بر بالایش قرار گرفت و پایین و بالایش جا به جا شد و ندا داد: ای جماعت یهودی! این که می‌بینید چیزی غیر از معجزه‌های موسی علیه السلام است. همان پیامبری که می‌پندارید به او ایمان دارید. یهودیان به یکدیگر نگاه کردند و برخی گفتند: در باره این نشانه استوار چه می‌توان گفت؟ برخی دیگر گفتند: این مردی خوش اقبال است که شانس می‌آورد و کسی که خوش اقبال است کارهای شگفت برایش صورت می‌پذیرد؛ بنابراین فریب آن چه را می‌بینید نخورید. کوه ندا سر داد: ای دشمنان خدا! آیا آن چه در باره پیامبری موسی می‌گفتید چیزی جز یاوه سرایی بود؟ آیا به او نگفتید: افعی شدن عصا و راه باز شدن در میان دریا و سایبانی کوه بالای سر ما، از خوش شانسی توست و این بخت توست که چنین شگفتی‌هایی را برایت رقم می‌زند، ما فریب آن چه را می‌بینیم نمی‌خوریم. پس این چنین شد و صخره‌های کوه‌ها زبان گشودند و دهان آنها را بستند و نشانه آشکار پروردگار جهانیان اطاعت را بر آنها واجب کرد.[1]

«أَفَتَطْمَعُونَ أَن يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِن

۱- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۲۸۳، ح ۱۴۱.

بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (۷۵) وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَا بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۷۶) أَوَلَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ (۷۷)﴾

[آیا طمع دارید که (اینان) به شما ایمان بیاورند با آن که گروهی از آنان سخنان خدا را می‌شنیدند، سپس آن را بعد از فهمیدنش تحریف می‌کردند و خودشان هم می‌دانستند* و (همین یهودیان) چون با کسانی که ایمان آورده‌اند برخورد کنند می‌گویند: ما ایمان آورده‌ایم و وقتی با همدیگر خلوت می‌کنند می‌گویند: چرا از آن چه خداوند بر شما گشوده است برای آنان حکایت می‌کنید تا آنان بـه (استناد) آن پیش پروردگارتان بر ضد شما استدلال کنند؟ آیا فکر نمی‌کنید؟* آیا نمی‌دانند که خداوند آن چه را پوشیده می‌دارند و آن چه را آشکار می‌کنند می‌داند؟]

۱) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: هنگامی کـه رسـول خـدا صلی الله علیه و آله با معجزه خود آن یهودیان را خیره کرد و با دلایل گویای خـود بهانه‌های آنها را برچید، آن چنان که در برابر نشانه آشکار او حرفی برای آنها باقی نماند و دیگر نتوانستند به خاطر معجزه‌اش تهمت فریب کاری بـه او زننـد، عـرض کردند: ای محمّد! ایمان آوردیم که تو رسول هدایتگر و هدایت یافته هستی، و علی برادر تو وصی و ولی توست. امّا وقتی با دیگـر یهودیـان تنهـا مـی‌شـدند بـه آنهـا می‌گفتند: ما در ظاهر به او ایمان آوردیم تا بتوانیم شر او را از سر خود کم کنیم و فرصت یابیم تا او و یارانش را از پا درآوریم؛ چرا که وقتی باور کننـد مـا بـا آنهـا هستیم، ما را از اسرار خود باخبر می‌سازند و چیزی را از ما پنهان نمـی‌کننـد، ایـن گونه ما دشمنانشان را از آنها آگاه می‌سازیم تا وقتی آنها در گرفتـاری و تشـویش افتادند و نتوانستند از خود دفاع کنند و دشمن را عقب برانند، اینان بتوانند با یـاری و پشتیبانی ما، به آنها ضربه بزنند. این جماعت، دیگر یهودیان را باز می‌داشـتند تـا مبادا مردم را از نشانه‌ها و معجزاتی که دیده‌اند باخبر کنند. در این هنگـام خداونـد متعال به محمّد رسول خود صلی الله علیه و آله خبر داد که اینان باورشان کژ، و دل و جانشان آلوده است و چنانند که اگر کسی به زبان آورد نشانه‌های محمّد و دلایل آشکار و معجزات خیره ساز او را دیده است، اینان سخنش را حاشا می‌کنند. پـس خداوند عز و جل فرمود: ای محمّد! «أَفَتَطْمَعُونَ» تو و یارانت یعنی علی و خانـدان

پاکش، «أَن يُؤْمِنُواْ لَكُمْ» آن یهودیانی که با حجت‌های خـدا چشمانشـان را خیـره ساختید و با نشانه‌ها و دلیل‌های آشکارش، ناتوانشان کردید «أَن يُؤْمِنُـواْ لَكُـمْ» بـا دل‌هایشان شما را تأیید کنند و در خلوت خود بـا شـیطانهای هـم کـیش خـود از ارجمندی شما سخن بگویند. «وَقَدْ كَـانَ فَرِيـقٌ مِّـنْهُمْ» یعنـی از آن یهودیـان بنـی اسرائیل «يَسْمَعُونَ كَلاَمَ اللّهِ» بر دامنه کـوه طـور سـینا اوامـر و نـواهی او را «ثُـمَّ يُحَرِّفُونَهُ» از آن گونه‌ای که شنیده بودند، وقتی برای دیگر یهودیان که آنجـا حاضـر نبودند آن را تعریف کردند، «مِن بَعْدِ مَا عَقَلُـوهُ» و خود دانسـتند کـه گفتـه‌هایشـان دروغی بیش نیست. «وَهُمْ يَعْلَمُونَ» که یاوه پرداز و دروغگویند، پس از این که آنها با موسی به کوه رفتند و کلام خدا را شنیدند و از امر و نهی‌های او بـاخبر شـدند و کلام خدا را به گوش دیگر کسان رساندند، بنی اسرائیل دو دسـته شـدند؛ در میـان آنها مؤمنان بر ایمان خود استوار ماندند و در نیت‌های خود راستی پیشه کردند، امّـا پیشینیان آن یهودیانی که در این ماجرا در حق رسول خـدا صـلی الله علیـه و آلـه دورویی کردند، به بنی اسرائیل گفتند: خداوند متعال، این چنین به ما گفـت و امـر و نهی او همین سخنانی است که برایتان گفتیم و در ادامه گفت: حتی اگر فرمـان مـن برایتان دشوار بود، باید انجام دهید و اگر حرام من برایتان سخت بـود، بایـد انجـام ندهید «وَهُمْ يَعْلَمُونَ» که دروغ می‌گویند، سپس خداوند عز و جلّ، نفاق جاهلانه‌ی آنها را در جایی دگر، آشکار ساخت و فرمود: «وَإِذَا لَقُواْ الَّذِينَ آمَنُـواْ قَـالُواْ آمَنَّـا» آنها به هنگام دیدار سلمان و مقداد و ابوذر و عمار می‌گفتند:

ما نیز همچون شما به پیامبری محمّد صلی الله علیـه و آلـه و نیـز بـه امامـت برادرش علی بن ابی طالب علیه السلام ایمان آورده‌ایم و ایمان داریم که علی بـرادر هدایتگر، وزیر فرمانبر و جانشین او در میان امّت اوست که وعـده‌هـایش را تحقّـق می‌بخشد و حقّ پیمانش را به جا می‌آورد و در انجـام مسئولیت‌هـای حکـومتش، نیک می‌کوشد و بندگان خدا را سرپرستی می‌کند و خشم خدا را از ایشـان بـه دور می‌دارد و چون از او پیروی کنند سبب ساز خشنودی خداوند از ایشان می‌شـود، و به درستی که جانشینان او پـس از وی سـتارگان درخشـان و مـاه‌هـای تابنـاک و خورشـید شـکوهمند فـروزان هسـتند و دوستدارانشـان، دوسـتان خـدا و سـتیزه جویانشان، دشمنان خدا هستند و برخی دگر می‌گفتند: گواهی می‌دهـیم کـه محمّـد آورنده معجزات و برپا کننده‌ی نشانه‌های آشکار الهی است، همان کسـی کـه چـون

قریشیان دسیسه‌ی قتلش را چیدند و در پی او برآمدند تا از پا درش آورند. خداوند دست و پایشان را خشکاند و این چنین دست‌هایشان از کار افتاد و پاهایشان بر جای ماند تا این که ناامید و درهم شکسته بازگشتند و البته اگر محمّد صلی الله علیه و آله خواسته بود، به تنهایی همه آنها را از پا درآورده بود. او همان کسی است که وقتی قریشیان به نزدش آمدند و او را به سوی هُبل «از بت‌های زمان جاهلیت» فرستادند تا آن به راستگویی آنها و دروغگویی او حکم دهد، هُبل به پایش افتاد و بر پیامبری او و امامت برادرش، علی، و جانشینی اولیاء وی پس از او در به دست گرفتن حکومت و امامت او گواهی داد؛ و او همان کسی است که چون قریشیان او و بنی هاشم را به شعب[1] کوچاندند و بر آنجا نگهبانی گماردند تا نگذارد به آنها غذا برسد یا کسی از آنجا خارج شود مبادا که به دنبال غذایی برای آنها رود، او برای همه آنها، چه کافر و چه مؤمنشان، غذایی بهتر از مَنّ و سلوی فراهم آورد و برای هر یک هر آن چه که دوست داشت از گونه گونه‌های گواراترین غذاها و انواع شیرینی‌ها، حاضر نمود و نیک ترین جامه‌ها را به آنها پوشاند و رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان آنها بود و چون دید دل‌های آنها از تنگنای آن درّه به تنگ آمده است، با دست راست و چپ خود به کوه‌ها اشاره کرد و به آنها فرمود: دور شوید و آنها دور شدند و از هم فاصله گرفتند و آن چنان صحرایی پدید آمد که آغاز و پایانش دیده نمی‌شد. سپس با دست خود اشاره کرد و فرمود: ای امانت داران محمّد و پیروان! او برویانید درختان و میوه‌ها و رودها و شکوفه‌ها و گیاهانی را که خداوند در دلتان امانت نهاد. ناگهان درختان قد برافراشته و ریحان‌های دلپذیر و سرسبزی‌های چشم نواز، سر برون آوردند؛ چنان که دل‌ها و دیده‌ها فرخنده شدند و غم‌ها و غصه‌ها از میان رخت بربستند و اندیشه‌ها آرام یافتند؛ و آنها می‌دانستند که هیچ یک از پادشاهان جهان چنین صحرایی ندارد که این چنین درختانی شگفت‌انگیز و میوه‌هایی سر فرود آورده و رودهایی به هم پیوسته، و ریحان‌هایی شاداب و گیاهانی زیبا در برگرفته باشد.

و محمّد همان کسی است که فرستاده ابوجهل نزدش آمد و تهدیدکنان گفت:

۱- شعب: راه کوهستانی یا گشادگی میان دو کوه، منظور از شعب در این جا شعب ابی یوسف است که وقتی قریش علیه بنی هاشم هم پیمان شد و آن پیمان نامه را نوشت، رسول خدا و بنی هاشم به آنجا پناه بردند «معجم البلدان ۳۴۷/۳».

ای محمّد! جنونی که در سر داری مکّه را بر تو تنگ کرد و تو را به راه یثرب درافکند و همچنان با توست تا تو را از خود بی‌خود کند و به کاری وادارد که به هلاکت و نابودیت می‌انجامد. تو شهر را بر مردم تباه می‌کنی و آنها را در آتشی می‌افکنی که خودت را می‌سوزاند، پایانی برای کارهای تو نمی‌بینم، جز این که قریشیان یکپارچه بر تو می‌شورند تا اثری از تو برجا نگذارند و ضرر و زیانت را از میان بردارند. تو با یاران بی‌خردت که فریفته تو گشته‌اند، با آنها رویارو می‌شوی و در این کارزار، کسانی به دادت می‌رسند که تو را باور ندارند و از تو کینه به دل دارند، امّا از روی ترس به یاری و پشتیبانی از تو می‌شتابند؛ چرا که می‌ترسند با هلاکت تو آنها نیز هلاک شوند و با نابودی تو زن و فرزند آنها نیز نابود شوند و با بیچاره شدن تو و یارانت، آنها و اطرافیانشان نیز بیچاره شوند، آنها می‌پندارند وقتی دشمنانت تو را شکست دهند و بی‌رحمانه به سرزمین آنها وارد شوند، بین دوست و دشمن تو فرقی نمی‌گذارند و همه را با هم ریشه کن می‌کنند؛ همان طور که بر زن و فرزند و مال تو دست می‌یابند، بر زن و فرزند و مال آنها نیز دست می‌یازند و آنها را به اسارت و چپاول می‌برند. آن که هشدار داد معذور شد و آن که توضیح داد تمام تلاشش را به کار گرفت. من در میان مدینه و در حضور تمامی یاران محمّد و همه یهودیان بنی اسرائیل که او را باور ندارند، این پیغام را به او رساندم، این چنین آن کفرپیشگان به آن فرستاده دستور داده بودند تا مؤمنان را از کنار پیامبر صلی الله علیه و آله، دور کنند و دیگر کافران حاضر در آنجا را برای شورش علیه ایشان فریب دهند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن فرستاده فرمود: آیا سخنت را پیوسته بیان کردی و پیغامت را به تمام رساندی؟ عرض کرد: بله. فرمود: پس پاسخت را بشنو. همانا ابوجهل مرا به ناخوشی و نابودی تهدید می‌کند و پروردگار جهانیان مرا به یاری و پیروزی وعده می‌دهد؛ حال آن که خبر خداوند راست تر و حرف شنوی از او سزاوارتر است. پس از این که خداوند، محمّد را یاری کند و با سخاوت و بزرگواری خود به او لطف کند، هر کس او را خوار پندارد و بر او خشم گیرد، هیچ آسیبی نمی‌تواند به او برساند. به ابوجهل از جانب من بگو: تو پیغامی را که شیطان در دلت انداخت به من رساندی و من پاسخی را که خداوند مهربان در خاطرم نشاند به تو دادم. بیست و نه روز بین ما جنگ درمی گیرد و خداوند به دست

ضعیف ترین یاران من، تو را هلاک خواهد کرد و تو و عتبه و شیبه و ولید و فلان کس و فلان کس ـ و چندی از قریش را نام برد ـ را، در حالی که جان باخته‌اید در چاه بدر خواهد انداخت. من هفتاد تن از شما را به قتل می‌رسانم و هفتاد تن را به اسارت می‌گیرم، و با غل و زنجیرهای درشت و سنگین می‌برم. سپس حضرت گروهی از مؤمنان و یهودیان و نصرانی‌ها و دیگر توده حاضر را ندا داد و فرمود: آیا می‌خواهید قتلگاه هر یک از آنها را به شما نشان دهم؟ با من به سرزمین بدر بیایید، آنجا میعادگاهی است که جمعیتی انبوه را در بزرگترین امتحان گرد هم می‌آورد؛ بیایید تا پایم را بر قتلگاه تک‌تک آنها بگذارم و شما خواهید دید که هیچ کم و زیاد نخواهد شد و تغییر نخواهد کرد و لحظه‌ای دیر یا زود نخواهد شد و هیچ یک از آنها را آسوده نخواهد گذاشت.

در آن میان تنها علی بن ابی طالب علیه السلام پاسخ داد و عرض کرد: بله، بسم الله. دیگران گفتند: ما به چهارپا و ابزار و توشه نیازمندیم و نمی‌توانیم به سوی آنجا رهسپار شویم، در حالی که چند روز راه است. رسول خدا صلی الله علیه و آله به دیگر یهودیان فرمود: شما چه می‌گویید؟ عرض کردند: ما می‌خواهیم در خانه‌هایمان بمانیم و نیازی به دیدن ادّعای غیر ممکن تو نداریم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در راه آنجا هیچ رنجی نخواهید برد، یک گام که بردارید خداوند زمین را برایتان در می‌نوردد و شما را در گام دوم به آن جا می‌رساند. مؤمنان گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله راست می‌گوید، ما به این نشانه مفتخر می‌شویم. کافران و منافقان گفتند: این دروغ را خواهیم آزمود تا بهانه محمّد برچیده شود و ادعایش دلیلی علیه خودش گردد، و دروغگویی‌اش رسوا شود. آن قوم یک گام و سپس گام دوم را برداشتند، ناگهان خود را کنار چاه بدر یافتند و از این امر به شگفت آمدند. رسول خدا آمد و فرمود: این چاه را نشانه بگذارید و از آن به اندازه‌ی یک ذراع فاصله بگیرید. آنها اندازه گرفتند و چون یک ذراع شد حضرت فرمود: این قتلگاه ابوجهل است. فلان کس از انصار بر او زخم می‌زند و ضربه‌ی خلاص را عبد الله بن مسعود، ضعیف ترین یار من، بر او فرود می‌آورد؛ سپس فرمود: از سوی دیگر چاه، به سویی دیگر، چنین و چنان اندازه بگیرید و اندازه‌های مختلف را ذراع به ذراع بیان فرمود، و چون هر اندازه‌ای گرفته می‌شد محمّد صلی الله علیه و آله می‌فرمود: این قتل گاه عتبه است، و آن قتل گاه

شیبه، و آن قتل گاه ولید، و فلان کس و فلان کس کشته خواهند شد تا این که همه آن هفتاد تن را اسم برد و فلان کس و فلان کس، اسیر خواهند شد تا این که از اسمهای همه آن هفتاد تن و نیز اسم پدرانشان و صفت‌هایشان و نسب پدرانشان و نسب بنده‌های خودشان و بنده‌های پدرانشان یاد کرد؛ سپس فرمود: از خبری که به شما دادم آگاه شدید؟ عرض کردند: بله. فرمود: و این حقیقتی است که پس از بیست و هشت روز، در روز بیست و نهم به وقوع می‌پیوندد، و وعده‌ای از سوی خداست که انجام شدنی است و قضای حتمی اوست که تحقّق آن واجب است.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای گروه مسلمانان و یهودیان! آن چه را شنیدید بنویسید. عرض کردند: ای رسول خدا! شنیدیم و دریافتیم و فراموش نمی‌کنیم، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نوشتن بهتر و در یادآوری ماندگارتر است. عرض کردند: ای رسول خدا! حال، دوات و نویسنده از کجا بیاوریم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این با فرشتگان. سپس فرمود: ای فرشتگان پروردگار من! آن چه را از این داستان شنیدید، روی پوست‌هایی بنویسید و پوست هر کس را در آستین او بگذارید. سپس فرمود: ای گروه مسلمانان و یهودیان! به آستین‌های خود بنگرید و آن چه را در آن است بیرون آورید و بخوانید. آنها به آستین‌هایشان نگریستند، ناگاه هر یک از آنها در آستین خود نوشته‌ای یافت و آن را خواند و آن چه را رسول خدا صلی الله علیه و آله بیان فرموده بود در آن دید، بدون اینکه کم و زیاد یا پیش و پس شده باشد. حضرت فرمود: آنها را به آستین‌هایتان بازگردانید که برای شما نشانه و برای مؤمنانتان، مایه افتخار و بر دشمنانتان حجت است؛ و آنها نوشته‌ها را با خود نگه داشتند، تا این که روز بدر فرا رسید و همه اتفاقات آن پایان یافت و آنها همه را بدون کم و زیاد یا پیش و پس، همچون فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله یافتند و نوشته‌های خود را با آن مطابقت دادند و همه را بدون کم و زیاد یا پیش و پس، همچون آن چه فرشتگان نوشته بودند یافتند. مسلمانان، ظاهر آن یهودی ها را پذیرفتند و باطنشان را به خدا واگذاردند.

وقتی آن یهودیان به یکدیگر رسیدند گفتند: چه کردید؟ به آن مسلمان ها خبر دادید، «بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ» از دلایل راستی پیامبری محمّد صلی الله علیه و آله و امامت برادرش علی علیه السلام، «لِيُحَآجُّوكُم بِهِ عِندَ رَبِّكُمْ» که شما این را دانستید

و به چشم خود دیدید، امّا به او ایمان نیاوردید و از او فرمان نبردید. آنها از روی نادانی گمان می‌کردند اگر به ایشان از درستی آن نشانه‌ها خبر نداده بودند، دیگر محمّد صلی الله علیه و آله حجّت دیگری بر آنها نداشت. سپس خداوند عز و جل فرمود: «أَفَلاَ تَعْقِلُونَ» آن چه خداوند از دلایل پیامبری محمّد صلی الله علیه و آله برایتان آشکار کرد و شما به ایشان از «درستی» آنها خبر دادید، نزد پروردگارتان حجّتی بر شماست؟ خداوند متعال فرمود: «أَوَلاَ يَعْلَمُونَ» یعنی آیا نمی‌دانند آنها که به برادران خود گفتند: «أَتُحَدِّثُونَهُم بِمَا فَتَحَ اللّهُ عَلَيْكُمْ» «لِيُحَآجُّوكُم بِهِ عِندَ رَبِّكُمْ أَفَلاَ تَعْقِلُونَ * أَوَلاَ يَعْلَمُونَ»- «أَنَّ اللّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ» در باره دشمنی کردن با محمّد، و نیز آن چه را که در دل‌های خود پنهان کردند و در ظاهر، به محمّد ایمان آوردند تا از این راه بتوانند او را نابود کنند و یارانش را از پا درآورند «وَمَا يُعْلِنُونَ» ایمانی که در ظاهر آوردند تا همدم آنها شوند و این گونه از اسرار آنها باخبر گردند و آن را به گوش کسانی که در پی آسیب رساندن به ایشان هستند برسانند؛ امّا چون خداوند نهان و عیان آنها را می‌دانست نهایت خواست خود و اوج هدفی را که از برانگیختن محمّد صلی الله علیه و آله در نظر داشت برای او تدارک دید، و امر او تحقّق یافت و این چنین دورویی و نیرنگ بازی آنها، هیچ آسیبی به محمّد صلی الله علیه و آله نرساند.[1]

۲) ابو علی طبرسی در مجمع البیان آورده است: از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: گروهی از یهودیان که ستیزه جو و دسیسه پرداز نبودند، به هنگام دیدار مسلمانان برای ایشان از وصف محمّد صلی الله علیه و آله در تورات سخن می‌گفتند. پس بزرگانشان آنها را از این کار بازداشتند و گفتند: آنها را از وصف محمّد صلی الله علیه و آله در تورات باخبر نسازید؛ چرا که آن را نزد پروردگارتان علیه شما حجّت می‌گیرند، از این رو این آیات نازل شد.[2]

۳) علی بن ابراهیم گفت: این آیات در باره یهودیان نازل شد. آنها در ظاهر اسلام آوردند؛ حال آن که نفاق می‌ورزیدند و به هنگام دیدار محمّد صلی الله علیه و آله می‌گفتند: ما با شما هستیم، و به هنگام رویارویی با یهودیان می‌گفتند: ما با شما

۱- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۲۹۱، ح ۱۴۲.
۲- مجمع البیان: ج ۱، ص ۲۷۲.

هستیم، آنها مسلمانان را از وصف رسول خدا صلی الله علیه و آله در تورات باخبر می‌کردند، پس بزرگان و عالمانشان به آنها گفتند:

«أَتُحَدِّثُونَهُم بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَآجُّوكُم بِهِ عِندَ رَبِّكُمْ أَفَلاَ تَعْقِلُونَ» و خداوند به آنها پاسخ داد و فرمود: «أَوَلاَ يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ»[1]

﴿وَمِنْهُمْ أُمِّيُّونَ لاَ يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلاَّ أَمَانِيَّ وَإِنْ هُمْ إِلاَّ يَظُنُّونَ (۷۸) فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِندِ اللَّهِ لِيَشْتَرُواْ بِهِ ثَمَناً قَلِيلاً فَوَيْلٌ لَّهُم مِّمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَّهُمْ مِّمَّا يَكْسِبُونَ (۷۹)﴾

[و (بعضی) از آنان، بی‌سوادانی هستند که کتاب (خدا) را جز خیالات خامی نمی‌دانند و فقط گمان می‌برند * پس وای بر کسانی که کتاب (تحریف‌شده‌ای) با دست‌های خود می‌نویسند، سپس می‌گویند: این از جانب خداست تا بدان بهای ناچیزی به دست آرند، پس وای بر ایشان از آن چه دست‌هایشان نوشته و وای بر ایشان از آن چه (از این راه) به دست می‌آورند]

۱) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل فرمود: ای محمّد! برخی از این یهودیان «أُمِّیُّونَ»، سواد خواندن و نوشتن ندارند؛ امّی کسی است که به مادرش نسبت داده می‌شود؛ یعنی او مثل آن لحظه که از شکم مادرش بیرون آمده، خواندن و نوشتن نمی‌داند. «لاَ يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ» که از آسمان فرو فرستاده شده و نه کسی را که به آن دروغ می‌بندد، و نمی‌توانند تفاوت این دو را دریابند؛ «إِلاَّ أَمَانِيَّ» یعنی مگر این که برایشان بخوانند و به آنها بگویند: این، کتاب خدا و کلام اوست. اگر از کتاب خدا، خلاف آن چه را در آن است برایشان بخوانند، آنها در نمی‌یابند. «وَإِنْ هُمْ إِلاَّ يَظُنُّونَ» سرانشان درباره دروغ بودن پیامبری محمّد صلی الله علیه و آله و امامت علی علیه السلام، سرور خاندان او، برای آنها سخن می‌گویند و آنها از این گویندگان تقلید می‌کنند؛ اگر چه تقلید کردن از اینان برایشان حرام شده است. مردی به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۶۰.

عرض کرد: اگر آن جماعت تنها به واسطه آن چه از علمایشان می‌شنیدند از کتاب خدا خبر می‌یافتند و جز این راه دیگری نداشتند، چرا باید آنها را به خاطر تقلید از علمای یهود و پذیرفتن سخنشان نکوهش کرد؟ مگر نه این است که توده یهود، همچون توده ما از علمای خود تقلید می‌کرده‌اند؟ اگر برای آنها روا نبوده که سخن علمایشان را بپذیرند، چگونه این امر برای توده ما رواست؟ حضرت علیه السلام فرمود: توده ما و علمای ما، با توده یهود و علمای آنها از جهتی متفاوت و از جهتی برابرند. از آن جهت که برابرند خداوند، هم توده ما، و هم توده یهود را به خاطر تقلید از علمایشان نکوهش کرده است و امّا از آن جهت که متفاوتند نکوهشی بر آنها نیست.

آن مرد عرض کرد: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله برایم توضیح دهید.

حضرت علیه السلام فرمود: توده یهود، علمایشان را می‌شناختند و می‌دانستند که آنها بی‌پرده دروغ می‌گویند و حرام خواری و رشوه خواری می‌کنند و احکام را به خاطر رودربایستی و روابط و رشوه دهی، از حالت واجب بودن در می‌آورند، و می‌دانستند که آنها سخت، تعصب می‌ورزند و از این رو، بین دین‌های مردم تفاوت قائل می‌شوند و چون تعصب دارند، حقوق کسی را که علیه او یکدندگی می‌کنند، پایمال می‌نمایند و اموال دیگران را به ناروا به کسی که از او هواداری می‌کنند می‌بخشند؛ و به خاطر این‌ها به آنها ستم می‌ورزند و می دانستند که آنها به کارهای حرام، دست می یازند و به واسطه گواهی دل‌هایشان ناگزیر بودند که بدانند هر کس کرداری همچون کردار آن علما داشته باشد، بدکار است و با خداوند متعال مناسبتی ندارد و سزاوار واسطه بودن بین او و آفریدگارش نیست. بدین سبب وقتی آنها از کسی تقلید کردند که او را شناخته بودند و می‌دانستند که نباید خبر او را پذیرفت و حکایاتش را باور کرد و به امرش عمل نمود و آن هم امری که از قول کسی برایشان نقل می‌کند که آنها او را ندیده‌اند، خداوند در این هنگام آنها را نکوهش کرد و واجب دانست که آنها خود به چشم خویش، در کار رسول خدا صلی الله علیه و آله نظر افکنند؛ چرا که نشانه‌های او آشکارتر از این بود که پنهان بمانند و نمایان‌تر از این بود که از چشمشان دور بماند. به همین ترتیب اگر توده امت ما نیز از فقهایشان پیروی کنند؛ حال آن که بدانند آنها آشکارا هرزگی می‌کنند و سخت،

تعصب می‌ورزند و بر مال دنیا و حرام آن چنگ می‌اندازند و کسی را که علیه او یکدندگی می‌کنند حتی اگر شایسته باشد تا به اوضاعش بهبود بخشند، از پا در می‌آورند؛ و به کسی که هوادار او هستند حتی اگر سزاوار خواری وزبونی باشد، نیکی و دهش می‌کنند؛ در این صورت توده ما نیز همچون همان یهودیانی هستند که خداوند آنها را به خاطر تقلید از فقهای بدکارشان نکوهید. امّا آن فقیه که خویشتن دار باشد و از دین خود نگهبانی کند و با هوای نفسش مخالفت ورزد و گوش به فرمان مولای خویش بسپارد، توده‌ها باید از او تقلید کنند و چنین اوصافی تنها در برخی از فقهای شیعه و نه همه آنها جمع می‌آید. امّا آنان که در کردار زشت و شرم آور، پا جای پای فقیهان ناپاک می‌گذارند، از آنها هیچ چیزی را در باره ما نپذیرید و آنها را گرامی ندارید که آن چه آنها در باره ما نقل می‌کنند، بسیار آمیخته با دروغ است؛ زیرا آن ناپاکان، سخن ما را می‌گیرند و از روی نادانی در سراسر آن دست می‌برند و همه چیزش را دگرگون می‌کنند و به سبب کم خردی خود و دیگران، به ما دروغ می‌بندند؛ و این گونه از کالای دنیا، توشه برای آتش جهنم بر می‌گیرند. از جمله آنها گروه ناصبی‌ها هستند که نمی‌توانند عیبی از ما بجویند، پس گوشه‌ای از دانش‌های صحیح ما را فرا می‌گیرند و با آن، به سوی شیعیان ما روی می‌آورند و نزد ناصبی‌های جنگ افروز ما آن را تباه می‌کنند و چند و چندین برابرش بر آن می‌افزایند و این چنین دروغ‌هایی بر ما می‌بندند که از ما به دور است. پس مسلمانان شیعه و فرمانبردار ما، به گمان آن که برگرفته از دانش ماست، آن را می‌پذیرند و گمراه می‌شوند و دیگران را به گمراهی می‌کشانند. ضرر آن ناصبی‌ها بر شیعیان ناتوان ما، زیان بارتر از لشکر یزید که لعنت و عذاب بر او باد بر حسین بن علی علیه السلام و یارانش است؛ زیرا آنان جان و مال آنها را به یغما می‌برند و آن جان و مال باختگان در ازای گزندی که از دشمنانشان می‌بینند، والاترین درجات را نزد خداوند می‌یابند. اما آن علمای بد کار ناصبی، که خود را دوستدار ما و مخالف دشمنان ما نشان می‌دهند، شیعیان بیچاره ما را در شک و شبهه می‌اندازند و آنها را به گمراهی می‌افکنند و از جستجوی حقیقت راستین باز می‌دارند؛ و البته آن کس که در میان آن توده، خدا را در قلب خود بیابد، تنها در پی حفاظت از دین و بزرگ داشتن ولی خویش بر می‌آید و وی را در برابر آن یزید فریبکار کفرپیشه، تنها نمی‌گذارد و مؤمنانه خود را برای یاری او آماده می‌سازد و

در باره او راهی نیک، پیشه می‌سازد و آن گاه خداوند، او را با پـذیرفتن کـردارش، کامیاب می‌سازد و به پاداش رفتارش، خیر دنیا و آخرت را برایش فراهم می‌سازد و برای هر کس که در پی گمراه کردن اوست، لعنت دنیـا و عـذاب آخـرت را گـرد می‌آورد.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بدترین علمای امّت مـا، کسـانی هستند که مردم را از ما گمراه می‌کنند و راه‌هایی را که به سوی ماست قطع می‌کننـد و اسم‌های ما را بر دشمنانمان می‌گذارند و لقب‌های ما را به آنها می‌دهند و بر آنهـا درود می‌فرستند؛ حال آن که سزاوار لعنت هستند و بر ما لعنت می‌فرستند؛ حـال آن که ما در کرامـات خداونـد غوطـه وریـم و بـا برخـورداری از درود خـدا و درود فرشتگان درگاه او، از درود فرستادن آنها بی‌نیازیم.

سپس حضرت فرمود: به امیر مؤمنان، حضرت علی علیه السلام عرض کردند: بهترین آفریده‌ها پس از امامان هدایتگر و روشنی بخش تاریکی چه کسانی هستند؟ حضرت علیه السلام فرمود: علما، آن گاه که درست کـار باشـند. عـرض کردنـد: و بدترین آفریدگان خدا پس از شیطان و فرعون و نمرود و آنهایی که نام و لقب شـما را به خود نهاده‌اند و جای شما را گرفتـه‌انـد و در سـرزمین‌هـای شـما حکمرانـی می‌کنند چه کسانی هستند؟ حضرت علیه السلام فرمـود: علمـا، آن گـاه کـه بـدکار باشند و باطل را آشکار و حق را پنهان کنند. خداونـد عـز و جـل در بـاره اینـان فرموده است: «أُولَئِکَ یَلعَنُهُمُ اللَّهُ وَیَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ إِلاَّ الَّذِینَ تَابُواْ» [آنـان را خـدا لعنت می‌کند و لعنت کنندگان، لعنتشان می‌کنند، مگر کسانی که توبه کردند][1]. سپس خداوند متعال فرمود: «فَوَیْلٌ لِّلَّذِینَ یَکْتُبُونَ الْکِتَابَ بِأَیْدِیهِمْ ثُمَّ یَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِندِ اللّهِ لِیَشْتَرُواْ بِهِ ثَمَنًا قَلِیلًا» حضرت علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل این سـخن را در باره آن گروه از یهودیان فرمود که اوصـافی نوشـتند و پنداشـتند آن نوشـته، اوصاف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است؛ حال آن که بر خلاف اوصاف ایشـان بود. آنها به بیچارگان یهود می‌گفتند: این اوصاف پیامبری است که در آخـر الزمـان برانگیخته می‌شود: او تن و شکمی بزرگ و مـوی خرمـایی رنـگ دارد و اوصـاف محمّد بر خلاف این است و آن پیامبر، پانصد سال بعد می‌آید و هدف آنها این بـود

۱- بقره/ ۱۵۹- ۱۶۰.

که ریاستشان بر ناتوانان یهود بر جا بماند و شایستگی آنها بر سرشان پایدار باشد و خدمت به محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و خاندان برگزیدگان ایشان را از سر خود باز کنند. خداوند عز و جل فرمود: «فَوَیْلٌ لَهُمْ مِمَّا کَتَبَتْ أَیْدِیهِمْ» از این اوصاف ساختگی که بر خلاف اوصاف محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام می‌باشد، آنها به سختی عذاب در دردناک ترین جاهای دوزخ گرفتار می‌شوند. «وَوَیْلٌ لَهُمْ» از سختی دوباره عذاب، افزون بر بار نخست، «مِمَّا یَکْسِبُونَ» از اموالی که با استوار کردن توده خود، در تکذیب محمّد رسول خدا صلی الله علیه و آله و انکار جانشینی برادرش علی ولی خدا علیه السلام، از آنها به دست می‌آورند.[1]

۲) عیاشی از محمّد بن سالم، از ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: عبد الله بن عمرو بن عاص از نزد عثمان بیرون رفت و امیر مؤمنان، حضرت علی علیه السلام را دید، به ایشان عرض کرد: ای علی! دیشب کاری را در سر پرورانديم که امید داریم خداوند آن را میان این امت استوار کند. امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: آن چه در سر پرورانده‌اید از من پنهان نخواهد بود، شما نهصد حرف را تحریف کردید و تغییر دادید و تبدیل ساختید، سیصد حرف را تحریف و سیصد حرف را تغییر دادید و سیصد حرف را تبدیل ساختید. «فَوَیْلٌ لِلَّذِینَ یَکْتُبُونَ الْکِتَابَ بِأَیْدِیهِمْ ثُمَّ یَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ».[2]

«وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۸۰) بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۸۱)»

[و گفتند: جز روزهایی چند، هرگز آتش به ما نخواهد رسید بگو: مگر پیمانی از خدا گرفته‌اید که خدا پیمان خود را هرگز خلاف نخواهد کرد یا آن چه را

۱- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۲۹۹، ح ۱۴۳- ۱۴۵.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۶۶، ح ۶۲.

نمی‌دانید به دروغ به خدا نسبت می‌دهید* آری کسی که بـدی بـه دسـت آورد و گناهش او را در میان گیرد، پس چنین کسانی اهل آتشند و در آن ماندگار خواهند بود]

۱) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل فرمـود: «وَقَالُواْ» یعنی یهودیانی کـه در بزهکـاری ثابـت قـدم، در ایمـان ظاهرسـاز، و از دورویی، شادمان بودند و به گمان خود برای نابودی رسول خدا صلی الله علیه و آله و خاندانش دسیسه می‌کردند؛ «لَن تَمَسَّنَا النَّارُ إِلاَّ أَيَّامًا مَّعْدُودَةً» چـرا کـه آنهـا در میان مسلمانان، دامادها و برادرانی سببی داشتند، پس کفر خـود را از محمّـد صـلی الله علیه و آله و یارانش پنهان می‌کردند تا خویشان و دامادهـای خـود را در امـان نگاه دارند؛ اگر چه حضرت و یارانش از این امر آگاه بودند. خویشانشـان بـه آنهـا می‌گفتند: چرا نفاق می‌ورزید؛ حال آن که می‌دانیـد خداونـد بـدین سـبب از شـما خشمگین است و عذابتان می‌کند؟ آن یهودیان پاسخ می‌دادند: مدت عذابی که ما به خاطر این گناهان به آن گرفتار می‌شویم «أَيَّامًا مَّعْدُودَةً» سپری می‌شود و سپس به سوی نعمت‌های بهشت رهسپار می‌شویم. پس دلیلی نیست که بخواهیم در دنیـا بـه سوی دشواری‌ها بشتابیم تا از عذابی جلوگیری کنیم که به اندازه روزهـای گناهـان ماست و به پایان می‌رسد و می‌گذرد، این گونه به لذت آزاد شدن از خدمتگزاری و خوشی نعمت‌های دنیا دست یافته‌ایم و آن چه بعدها بر سـرمان مـی‌آیـد برایمـان اهمیتی نخواهد داشت؛ چرا که ماندگار نیست و گذراست. پس خداوند عـز و جـل فرمود: «قُلْ» یا محمّد: «أَتَّخَذْتُمْ عِندَ اللّهِ عَهْدًا» که عذاب شما به خاطر کفـرورزی به محمّد صلی الله علیه و آله و سرباز زدن از نشانه‌های او در مـورد خـود و علـی علیه السلام و دیگر جانشینان و اولیایش تمام شدنی و ناپایدار اسـت؟ ایـن چنـین نیست و آن عذاب، بدون شک پایدار و بی‌انتهاست، پس به خود جرأت ندهید که از روی کفر به خدا و رسولش و ولی برگزیده او بر امّتش پس از او، بی‌شرمی و گنـاه کنید تا امّت محمّد صلی الله علیه و آله را در وسوسه اندازید و بـا بـه کـار گـرفتن سیاست پدری دلرحم و مهربان و بخشاینده که دلسوزانه با فرزنـد خـود نرمخـویی می‌کند سرپرست آنها شوید. «فَلَن يُخْلِفَ اللّهُ عَهْدَهُ»، بنابراین از ادّعای گذرا بـودن عذاب این گناهانی که مرتکب می‌شوید برحذر باشید. «أَمْ تَقُولُونَ عَلَـى اللّـهِ مَـا لاَ تَعْلَمُونَ» اینکه از خدا عهدی گرفته‌اید یا نسبت دروغی که به او مـی‌دهیـد، هـر دو

ادعایی است که در آن دروغگویانی بیش نیستید.

سپس خداوند عز و جل فرمود: «بَلَى مَن كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» گناهی که او را در میان می‌گیرد همان گناهی است که او را از بوته‌ی دین خدا خارج می‌کند و از ولایت او بی‌بهره می‌سازد و در خشم او می‌افکند، آن گناه شرک و کفر به خدا و کفر به پیامبری محمّد رسول خدا صلی الله علیه و آله و کفر به ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام است که هر گوشه‌ی آن، او را در میان می‌گیرد؛ یعنی کردارش را فرا می‌گیرد و همه را باطل می‌کند و از بین می‌برد. «فَأُولَئِكَ» که به این گناه فراگیر دست می‌یازند. «أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ».

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دوست داشتن علی علیه السلام کاریست نیک که با وجودش هیچ گناهی اگر چه بزرگ باشد زیانی نمی‌رساند، جز این که دوستدار او به سختی‌های دنیا دچار گردد تا از گناه پاک شود و به برخی از عذاب‌های آخرت گرفتار شود تا این که با شفاعت سروران پاک و پاک دامن خویش، از آن رهایی یابد. دوست داشتن دشمنان علی و مخالفت با او، گناهی است که با وجودش هیچ چیز بهره‌ای نمی‌رساند، جز این که دشمنان او در دنیا به خاطر طاعاتشان، از نعمت و تندرستی و آسودگی بهره‌مند گردند و چون به آخرت درآیند تنها عذاب پایدار است که نصیبشان می‌شود. سپس فرمود: همانا هر کس ولایت علی علیه السلام را انکار کند، هرگز بهشت را به چشم خود نخواهد دید؛ جز این که بهشت را ببیند تا بداند اگر دوستدار علی علیه السلام می‌بود، بی‌شک آنجا، سرا و اقامتگاه و جایگاهش می‌شد و این گونه افسوس و پشیمانی بر او افزون می‌گردد و همانا کسی که علی علیه السلام را دوست بدارد و از دشمنانش بیزاری جوید و دوستانش را پاس دارد، هرگز دوزخ را به چشم خود نخواهد دید، جز این که دوزخ را ببیند و به او گویند: اگر شیوه‌ای جز این داشتی، بی‌شک اینجا اقامتگاه تو می‌شد و او اگر ستمی جز کفر به علی علیه السلام بر خود کرده باشد، دمی از آتش دوزخ به او می‌رسد تا به سان گرمابه‌ای که چرک از او می‌زداید، او را پاک گرداند و آن گاه با شفاعت دوستان خود از آنجا به بهشت منتقل می‌شود.[1]

۱- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۳۰۳، ح ۱۴۶- ۱۴۸.

۲) محمّد بن یعقوب، از محمّد بن یحیی، از حمدان بن سلیمان، از عبد الله بن محمّد یمانی، از منیع بن حجاج، از یونس، از صباح مزنی، از ابوحمزه، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام یا حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان در باره کلام خداوند عز و جل فرمود: «بَلَى مَن كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ» آن گاه که امامت امیر مؤمنان علی علیه السلام را انکار کردند، «فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»[۱]

۳) شیخ در امالی، به اسناد خود از حضرت امام علی علیه السلام، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده است که وقتی ایشان این آیه را تلاوت فرمود: «فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» به ایشان عرض کردند: ای رسول خدا! اهل آتش چه کسانی هستند؟ فرمود: آنان که پس از من به ستیز با علی بر می‌خیزند، به همراه کافران، اهل آتش هستند؛ چرا که وقتی حق نزدشان آمده به آن کفر ورزیده‌اند. بدانید علی پاره تن من است، پس هر کس با او بجنگد با من جنگیده و پروردگار مرا به خشم آورده است. سپس علی علیه السلام را فرا خواند و فرمود: ای علی! جنگ با تو، جنگ با من است و پاس داشتن تو، پاس داشتن من است و تو میان من و امّت من نشانه هستی.[۲]

«وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۸۲)»

[و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، آنان اهل بهشتند و در آن جاودان خواهند ماند]

۱) مناقب ابن شهرآشوب: حضرت امام محمّد باقر در باره کلام خداوند متعال: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» فرمود: این آیه در باره علی علیه السلام نازل شد، او نخستین مؤمن و نخستین نماز گزار است. این حدیث را فلکی در «إبانة ما فی التنزیل» از کلبی، از ابوصالح، از ابن عباس نیز روایت کرده است.[۳]

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۵۵، ح ۸۲.
۲- امالی، ج ۱، ص ۳۷۴.
۳- مناقب، ج ۲، ص ۹.

۲) و از وی، از مرزبانی، از کلبی، از ابوصالح، از ابن عباس روایت شده است که او در باره کلام خداوند متعال: «وَالَّذِينَ آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» گفت: این آیه، مخصوص حضرت علی علیه السلام نازل شد و او نخستین مؤمن و نمازگزار پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است.[۱]

«وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لاَ تَعْبُدُونَ إِلاَّ اللّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً وَذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُواْ لِلنَّاسِ حُسْناً وَأَقِيمُواْ الصَّلاَةَ وَآتُواْ الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلاَّ قَلِيلاً مِّنكُمْ وَأَنتُم مِّعْرِضُونَ (۸۳)»

[و چون از فرزندان اسرائیل پیمان محکم گرفتیم که جز خدا را نپرستید و به پدر و مادر و خویشان و یتیمان و مستمندان، احسان کنید و با مردم (به زبان) خوش سخن بگویید و نماز را به پا دارید و زکات را بدهید، آن گاه جز اندکی از شما (همگی) به حالت اعراض روی برتافتید]

۱) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل به بنی اسرائیل فرمود: به یاد آورید «إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بنی اسرائیل» پیمانی که بر آنها استوار شد، «لاَ تَعْبُدُونَ إِلاَّ اللّهَ» بر اینکه تنها خدا را بپرستید، یعنی او را با آفریدگانش همانند نکنید و در مورد فرمانش، به او نسبت ستم ندهید و کاری را که خواسته برای رضای او انجام دهید به خاطر دیگری انجام ندهید؛ «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً» و از آنها پیمان گرفتیم تا به جبران لطف و نیکی پدر و مادرشان به آنها و رنج‌های سختی که آن دو برای آسایش و آرامش آنها بر خود هموار می‌کنند، به ایشان نیکی کنند. «وَذِي الْقُرْبَى» و برای گرامی داشتن پدر و مادر، به خویشان آن دو نیکی کنند «وَالْيَتَامَى» و به یتیمانی که پدرانشان را از دست داده‌اند نیکی کنند و امور معیشت ایشان را تأمین کنند و برایشان قوت و غذا فراهم سازند و زندگی ایشان را بهبود بخشند. «وَقُولُواْ لِلنَّاسِ» کسانی که هزینه‌ی آنها بر گردن شما نیست، «حُسْناً» با منشی خوش با آنها رفتار کنید «وَأَقِيمُواْ الصَّلاَةَ» نمازهای پنج گانه و نیز به هنگام خشم و خشنودی و سختی و راحتی و اندوه‌های نشسته بر دل‌هایتان بر

۱- مناقب، ج ۲، ص ۱۳.

محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاک محمّد صلی الله علیه و آله درود فرستید. «ثُمَّ تَوَلَّیْتُمْ» ای یهودیان! از وفا کردن به پیمانی که از سوی پیشینیان شما به شما رسیده است «وَأَنتُم مُّعْرِضُونَ» از آن پیمان، و آن را وانهادید و نادیده گرفتید.[1]

۲) ابن فارسی در «روضةالواعظین» روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در باره کلام خداوند متعال: «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» فرمود: والدین، محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام می‌باشند.[2]

۳) محمّد بن یعقوب به اسناد خود، از ابن فضال، از ثعلبة بن میمون، از معاویة بن عمار، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان در باره کلام خداوند عز و جل: «وَقُولُواْ لِلنَّاسِ حُسْنًا» فرمود: با مردم به زبان خوش سخن بگویید و در باره آنها جز به نیکی سخن مگویید تا زمانی که دریابید چنین نیستند.[3]

۴) و از وی به اسناد خود از ابن ابی نجران، از ابی جمیله مفضل بن صالح، از جابر بن یزید، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده است که ایشان در باره کلام خداوند متعال: «وَقُولُواْ لِلنَّاسِ حُسْنًا» فرمود: بهترین سخنی را که دوست دارید در باره شما گفته شود، به مردم بگویید.[4]

۵) و از وی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از حریز، از سدیر صیرفی روایت شده است که او گفت: به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: آیا به گدایی که نمی‌دانم مسلمان است یا نه غذا بدهم؟ فرمود: بله. به کسی که از دوستی یا دشمنی او با حق، آگاه نیستی عطا کن. همانا خداوند عز و جل می‌فرماید: «وَقُولُواْ لِلنَّاسِ حُسْنًا» و به کسی که با گونه‌ای از حق می‌ستیزد یا به گونه‌ای از باطل فرا می‌خواند، چیزی عطا نکن.[5]

۶) و از وی، از علی بن ابراهیم، از پدرش و علی بن محمّد قاسانی، هر دو از قاسم بن محمّد، از سلیمان بن داوود منقری، از حفص بن غیاث، از حضرت امام

۱- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۳۲۶، ح ۱۷۴.
۲- روضة الواعظین، ج ۱، ص ۱۰۵.
۳- کافی، ج ۲، ص ۱۳۲، ح ۹.
۴- کافی، ج ۲، ص ۱۳۲، ح ۱۰.
۵- کافی، ج ۲، ص ۱۳، ح ۱.

جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان در باره کلام خداوند متعال: «وَقُولُواْ لِلنَّاسِ حُسْنًا» فرمود: این آیه در باره اهل ذمّه «غیر مسلمانانی که به حکومت اسلام خراج می‌دهند» نازل شد، سپس این کلام خداوند عز و جل آن را نسخ کرد: «قَاتِلُواْ الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَلاَ بِالْيَوْمِ الآخِرِ وَلاَ يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَلاَ يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُواْ الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ» [با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز بازپسین ایمان نمی‌آورند و آن چه را خدا و فرستاده‌اش حرام گردانیده‌اند حرام نمی‌دارند و متدین به دین حق نمی‌گردند، کارزار کنید تا با (کمال) خواری به دست خود جزیه دهند].[1] هر کس از آنها در سرزمین اسلام زندگی کند، چیزی به جز جزیه و یا کارزار از او پذیرفته نمی‌شود که در صورت دوم، دارایی او فیء «غنیمت» است و تبارش اسیر، امّا اگر بپذیرند که جزیه‌ی خود را بدهند، اسیر کردن آنها و دارایی آنها بر ما حرام و ازدواج کردن با آنها بر ما حلال می‌شود و اگر پا در میدان کارزار بگذارند، اسیر کردن آنها و دارایی آنها بر ما حلال و ازدواج کردن با آنها بر ما حرام می‌شود. بنابراین از هیچ یک از آنها چیزی به جز اسلام آوردن یا جزیه یا کارزار پذیرفته نمی‌شود.[2]

۷) ابن بابویه، از محمّد بن علی ماجیلویه، از عمویش محمّد بن ابی القاسم، از احمد بن محمّد بن خالد، از علی بن حکم، از مفضل، از جابر، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان در باره کلام خداوند متعال: «وَقُولُواْ لِلنَّاسِ حُسْنًا» فرمود: بهترین سخنی را که دوست دارید به شما گفته شود به مردم بگویید؛ زیرا خداوند عز و جل از کسی که لب به نفرین می‌گشاید و دشنام می‌دهد و به مؤمنان زخم زبان می‌زند و بی‌شرمانه یاوه می‌گوید و مصرّانه دریوزگی می‌کند، بیزار است و انسان متینی را که بردبار و آبرومند است و آداب می‌داند دوست می‌دارد.[3]

۸) عیاشی، از جابر، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان در باره کلام خداوند متعال: «وَقُولُواْ لِلنَّاسِ حُسْنًا» فرمود: بهترین سخنی

۱- توبه/ ۲۹.
۲- کافی، ج ۵، ص ۱۱، ح ۲.
۳- امالی، ص ۲۱۰، ح ۴ چاپ اعلمی.

را که دوست دارید به شما گفته شود به مردم بگویید؛ زیرا خداوند عز و جل از کسی که لب به نفرین می‌گشاید و دشنام می‌دهد و به مؤمنان زخم زبان می‌زند و بی‌شرمانه یاوه می‌گوید و مصرّانه دریوزگی می‌کند، بیزار است و انسان متینی را که بردبار و آبرومند است و آداب می‌داند دوست می‌دارد.[1]

۹) از حریز، از برید روایت شده است که وی گفت: به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم آیا به مرد گدایی که نمی‌دانم مسلمان است یا نه، غذا بدهم؟ فرمود: بله، به کسی که از دوستی یا دشمنی او با ما اهل بیت علیهم السلام آگاه نیستی غذا بده. همانا خداوند عز و جل می‌فرماید: «وَقُولُواْ لِلنَّاسِ حُسْنًا» و به کسی که با گونه‌ای از حق می‌ستیزد یا به گونه‌ای از باطل فرا می‌خواند، غذایی عطا نکن.[2]

۱۰) عبد الله بن سنان گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: از خداوند پروا دارید و کاری نکنید که مردم بر سرتان مسلّط شوند، خداوند در کتاب خود می‌فرماید: «وَقُولُواْ لِلنَّاسِ حُسْنًا» و بیمارانشان را عیادت کنید و در تشییع جنازه‌هایشان حاضر شوید و در مسجدهایشان کنار ایشان نماز بخوانید تا وقتی که جان بگیرید و گاه جدا شدن فرا رسد.[3]

۱۱) از حفص بن غیاث، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: خداوند محمّد صلّی الله علیه و آله را با پنج شمشیر فرستاد که یکی از شمشیرها، به سوی اهل ذمه می‌باشد. خداوند فرمود: «وَقُولُواْ لِلنَّاسِ حُسْنًا» این آیه در باره اهل ذمه نازل شد و سپس آیه‌ای دیگر آن را نسخ کرد: «قَاتِلُواْ الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِاللّهِ» [با کسانی از اهل کتاب که به خدا ایمان نمی آورند کارزار کنید].[4]

۱۲) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: و امّا این کلام خداوند متعال: «لاَ تَعْبُدُونَ إِلاَّ اللّهَ»، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس سرگرم پرستش خدا شود و درخواست خود را از یاد برد، خداوند بهترین چیزی را که به

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۶۶، ح ۶۳.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۶۶، ح ۶۴.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۶۷، ح ۶۵.
۴- توبه/ ۲۹ ؛ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۶۷، ح ۶۶.

درخواست کنندگان عطا می‌کند به او ارزانی می‌دارد. و حضرت علی علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل از فراز عرش خود فرمود: ای بندگان من! با انجام آن چه به شما فرمان داده‌ام مرا پرستش کنید و آن چه را سود شما در آن است به من یاد ندهید؛ چرا که من از آن آگاه‌تر هستم و در رساندن صلاحتان بر شما بخل نمی‌ورزم.

۱۳) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل فرمود: «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بهترین والدین شما که بیش از هر پدر و مادری سزاوار سپاسگزاری شما هستند، محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام می‌باشند. و علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: من و علی علیه السلام، پدران این امّت هستیم و بدون شک، حقی که ما بر گردنشان داریم بیشتر از حق والدین آنهاست؛ چرا که اگر از ما فرمان برند ما آنها را از آتش دوزخ به سوی بهشت رهایی می‌بخشیم و از بندگی نجات داده به میان برترین آزادگان واردشان می‌سازیم. امّا کلام خداوند عز و جل: «وَذِي الْقُرْبَى» آنها خویشاوندان تو از سوی پدر و مادرت می‌باشند.آیه می‌فرماید: حقّ ایشان را به جای آور و بدان که از بنی اسرائیل نیز در این باره پیمان گرفته شد و از شما نیز ای امّت محمّد صلی الله علیه و آله، پیمان گرفته‌ایم تا حقّ شناس خویشاوندان محمّد صلی الله علیه و آله، همان امامانتان پس از وی باشید، و حق اهل برگزیده دین ایشان را که پس از ایشان می‌آیند ادا کنید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس حقّ بستگان پدر و مادرش را پاس دارد، در بهشت هزار درجه به او عطا می‌شود که میان هر درجه با درجه دیگر به اندازه مسافت پیمایش اسبی نجیب و تیزرو در مدت صد سال فاصله دارد. یکی از آن درجات از نقره و دیگری از طلا و دیگری از مروارید و دیگری از زمرّد و دیگری از زبرجد و دیگری از مشک و دیگری از عنبر و دیگری از کافور است، و تمامی آن درجات از این گونه هاست؛ و هر کس حقّ بستگان محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را پاس دارد، برترین درجات و فزون‌ترین پاداش‌ها به اندازه برتری محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام بر پدران هم خونش به

او عطا می‌شود.[1]

۱۴) و امام علیه السلام فرمود: و امّا کلام خداوند عز و جل: «وَٱلْيَتَامَىٰ» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند، بندگانش را به نیکی کردن با یتیمان برانگیخته است؛ چرا که آنها از پدرانشان جدا افتاده‌اند. هر کس از ایشان حفاظت کند، خداوند از او حفاظت می‌کند؛ و هر کس ایشان را گرامی بدارد، خداوند او را گرامی می‌دارد؛ و هر کس به نوازش دست بر سر یتیمی بکشد، خداوند به ازای هر تار مویی که از زیر دست او گذشته، قصری برایش بنا می‌نهد که از دنیا و آن چه در آن است پهناورتر باشد و هر آن چه دل خواه و چشم‌نواز است، در آن یافت شود و ایشان در آن جاودان خواهند بود.[2]

۱۵) و امام علیه السلام فرمود: و یتیم‌تر از این یتیم، کسی است که از امامش دور افتاده باشد و به وی دسترسی نداشته باشد و آنجا که با احکام دینش روبروست، از حکم وی آگاه نباشد. بدانید جایی که یکی از شیعیان دانای دانش‌های ما باشد و دیگری از شریعت ما بی‌خبر و از دیدار ما به دور باشد، این بی‌خبر یتیمی است که در پناه آن دانا به سر می‌برد؛ بدانید هر کس آن بی‌خبر را رهنمون شود و آگاه سازد و به او شریعت ما را بیاموزد، در کنار رفیق اعلی همراه ما باشد؛ این سخن را پدرم از پدران بزرگوارش از رسول خدا صلی الله علیه و آله برایم نقل فرمود.[3]

۱۶) و حضرت امام علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: هر کس از شیعیان ما دانا به شریعت ما باشد و دیگر شیعیان بیچاره ما را از تاریکی نادانی به سوی روشنایی علمی بیرون آورد که ما به او هدیه داده‌ایم ، وقتی به روز قیامت درآید، تاجی بر سر دارد که تمامی آن عرصات را برای حاضران روشن می‌کند و دیبایی بر تن دارد که سرتاسر دنیا با نخی از آن برابری نمی‌کند. آن گاه نداده‌نده‌ای از سوی خداوند متعال، ندا سر می‌دهد: ای بندگان خدا! این دانایی از میان دانش آموختگان خاندان محمّد صلی الله علیه و آله می‌باشد؛ بدانید هر کس در دنیا به دست او از

۱- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۳۳۰، ح ۱۸۹- ۱۹۰ و، ص ۳۳۳، ح ۲۰۱- ۲۰۲.

۲- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۳۳۸، ح ۲۱۳.

۳- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۳۳۹، ح ۲۱۴.

سرگردانی نادانی‌اش بیرون آمده، اکنون باید به دامان او چنگ اندازد تا به دست او از سرگردانی تاریکی این عرصات به سوی باغ‌های بهشتی بیرون رود. آن گاه او کسانی را که در دنیا به ایشان نیکی آموخته، یا قفل جهلی از دل‌هاشان گشوده، یا شبهه‌ای را برایشان آشکار کرده از آن جا بیرون می‌برد.[1]

۱۷) و حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: و امّا کلام خداوند عز و جل: «وَالْمَسَاكِينِ» آنها کسانی هستند که به زیان افتاده‌اند و در تهیدستی به سر می‌برند، بدانید هر که با گوشه‌ای از مال خود از ایشان دل جویی کند، خداوند با بهشت خود بر او سخاوت می‌ورزد و آمرزش و خشنودی خود را بهره او می‌سازد. حضرت علیه السلام فرمود: در میان دوستداران محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام، نیازمندانی هستند که دل جویی از ایشان، برتر از دل جویی از دیگر نیازمندان است. آنان کسانی هستند که اندامشان سست و نیرویشان رو به زوال گذاشته، نمی‌توانند با دشمنان خدا کارزار کنند، دشمنانی که ایشان را به خاطر دینشان سرزنش می‌کنند و خردهایشان را سبک می‌شمارند. بدانید هر که ایشان را با درک خود نیرومند سازد و آموزش دهد و نیاز ایشان برطرف کند و آنان را بر دشمنان آشکارشان همچون ناصبی‌ها و بر دشمنان پنهانشان همچون شیطان و یاران سرکش او چیره سازد تا ایشان را در راه دین خدا شکست دهند و از دوستداران رسول خدا صلی الله علیه و آله دورشان کنند، خداوند ناتوانی آنها را به جان دشمنان شیطان صفتشان می‌اندازد و یارای گمراه کردن آنها را از دشمنانشان می‌گیرد؛ خداوند متعال این سخن را به حق با زبان رسول خود صلی الله علیه و آله مقدّر فرمود.

حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: هر کس نیازمندی را در دین و ناتوانی را در دانش نیرومند سازد تا بتواند جنگ افروزی ستیزه جو را با دلیل و برهان خاموش کند، در آن روز که در قبر سرازیر می‌شود، خداوند به او الهام می‌کند تا بگوید: الله، پروردگار من است و محمّد صلی الله علیه و آله، پیامبر من و علی علیه السلام، ولی من و کعبه، قبله من و قرآن، شادمانی و ساز و برگ من است و مؤمنان برادران من هستند. سپس خداوند می‌فرماید: حجتی آوردی که والاترین

۱- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۳۳۹، ح ۲۱۵.

درجات بهشت را برایت واجب ساخت؛ در این هنگام قبر او به دلگشاترین باغ‌های بهشت دگرگون می‌شود.

۱۸) و امام علیه السلام فرمود: و امّا کلام خداوند عز و جل: «وَقُولُواْ لِلنَّاسِ حُسْنًا»، حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «وَقُولُواْ لِلنَّاسِ» به همگی آنها «حُسْنًا» چه مؤمن و چه مخالف، «مومن» با مؤمنان، گشاده رویی،[1] و با مخالفان، مدارا می‌کند تا آنها را به سوی ایمان جذب کند، این گونه حتی اگر از این نتیجه ناامید شود، شرّ آنها را از سر خود و برادران مؤمنش بازداشته است.[2]

۱۹) امام علیه السلام فرمود: و امّا کلام خداوند عز و جل: «وَأَقِيمُواْ الصَّلَاةَ» نماز را با رکوع و سجود و در اوقات آن کامل برپا دارید و حقوقش را به جای آورید، حقوقی که اگر ادا نشود پروردگار آفریدگان آن نماز را نمی‌پذیرد؛ آیا می‌دانید آن حقوق چیست؟ این است که با درود فرستادن بر محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و خاندان ایشان علیهم السلام همراه باشد و این باور را در برگیرد که ایشان برترین برگزیدگان خدا هستند و حقوق او را برپا داشته‌اند و دین او را یاری کرده‌اند.[3]

۲۰) امام علیه السلام فرمود: «وَآتُواْ الزَّكَاةَ» از مال و مقام و نیروی بدن، با مال از برادران مؤمنت دل جویی کن و با مقام خود، آنان را به نیازهایی برسان که از روی ناتوانی در سینه‌هایشان بازمانده و موج می‌زند و با نیروی خود، به برادری کمک رسان که در بیابان یا راهی، الاغ یا شترش تلف شده و کمک می‌خواهد و کسی به فریادش نمی‌رسد؛ پس او را یاری رسان و کالایش را برایش حمل کن و سوارش کن و دستش را بگیر تا اینکه به کاروان بپیوندد و همه این کارها را در حالی انجام بده که به ولایت محمّد و خاندان پاکش باور داری؛ پس خداوند به خاطر این که ایشان را دوست می‌داری و از دشمنان ایشان بیزاری می‌جویی، کردارت را پاک و دوچندان می‌سازد.[4]

۲۱) امام علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل فرمود: «ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلاَّ قَلِيلًا

۱- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۳۴۵، ح ۲۲۶- ۲۲۸.
۲- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۳۵۳، ح ۲۴۰.
۳- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۳۶۴، ح ۲۵۳.
۴- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۳۶۴، ح ۲۵۴.

مِّنكُمْ»ای گروه یهودیان که همچون اجدادتان این پیمان‌ها از شما گرفته شد، «وَأَنتُم مُّعْرِضُونَ» از فرمان خداوند عز و جل که آن را واجب فرمود.

نگارنده گوید: این حدیث، گزیده‌ای از سخن امام حسن عسکری علیه السلام در تفسیر آن حضرت است که حدیثی حسن است و هر کس می خواهد از آن آگاهی یابد به آن جا مراجعه کند.[1]

«وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لاَ تَسْفِكُونَ دِمَاءكُمْ وَلاَ تُخْرِجُونَ أَنفُسَكُم مِّن دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنتُمْ تَشْهَدُونَ (۸۴) ثُمَّ أَنتُمْ هَؤُلاء تَقْتُلُونَ أَنفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقاً مِّنكُم مِّن دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِم بِالإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِن يَأتُوكُمْ أُسَارَى تُفَادُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاء مَن يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنكُمْ إِلاَّ خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۸۵) أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُاْ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالآَخِرَةِ فَلاَ يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلاَ هُمْ يُنصَرُونَ (۸۶)»

[و چون از شما پیمان محکم گرفتیم که خون همدیگر را مریزید و یکدیگر را از سرزمین خود بیرون نکنید، سپس (به این پیمان) اقرار کردید و خود گواهید * (ولی) باز همین شما هستید که یکدیگر را می‌کشید و گروهی از خودتان را از دیارشان بیرون می‌رانید و به گناه و تجاوز بر ضد آنان به یکدیگر کمک می‌کنید و اگر به اسارت پیش شما آیند به (دادن) فدیه آنان را آزاد می‌کنید با آن که (نه تنها کشتن بلکه) بیرون کردن آنان بر شما حرام شده است آیا شما به پاره‌ای از کتاب (تورات) ایمان می‌آورید و به پاره‌ای کفر می‌ورزید پس جزای هر کس از شما که چنین کند جز خواری در زندگی دنیا چیزی نخواهد بود و روز رستاخیز ایشان را به سخت‌ترین عذابها باز برند، و خداوند از آن چه می‌کنید غافل نیست * همین کسانند که زندگی دنیا را به (بهای) جهان دیگر خریدند، پس نه عذاب

۱- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۳۶۵، ح ۲۵۵.

آنان سبک گردد و نه ایشان یاری شوند]

۱) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ» وای بنی اسرائیل! زمانی را به یاد آورید که این پیمان را از پیشینیان شما نیز گرفتیم و همچنین از نسل‌های بعد که همچون شما از آن خبردار می‌شوند، «لاَ تَسْفِكُونَ دِمَاءكُمْ» که خون یکدیگر را نریزید، «وَلاَ تُخْرِجُونَ أَنفُسَكُم مِّن دِيَارِكُمْ» و یکدیگر را از سرزمین خود بیرون نرانید، «ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ» به آن پیمان همان گونه که پیشینیان شما به آن اقرار کردند؛ به آن پایبند باشید، همان گونه که آنها پایبند بودند «وَأَنتُمْ تَشْهَدُونَ» بر آن نزد پیشینیانتان و خودتان «ثُمَّ أَنتُمْ» ای گروه یهودیان! «تَقْتُلُونَ أَنفُسَكُمْ» یکدیگر را می‌کشید «وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِّنكُم مِّن دِيَارِهِمْ» با زور و اجبار «تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِم» و یکدیگر را یاری می‌کنید تا برخی از خود را از سرزمین خود بیرون رانید و برخی دگر را به ناروا در میان خود به قتل رسانید. «بِالإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ» یکدیگر را در ستمگری یاری و پشتیبانی می‌کنید «وَإِن يَأْتُوكُمْ» یعنی کسانی که آنها را بیرون می‌رانید، اگر پیش از آن که آنها را بیرون رانید و ستمگرانه به قتل رسانید نزدتان آیند «أُسَارَى» در حالی که دشمنان مشترکتان آنها را به اسارت گرفته‌اند، «تُفَادُوهُمْ» با دارایی خود از دست دشمنان «وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ». خداوند عز و جل «إِخْرَاجُهُمْ» را تکرار می‌فرماید و به این بسنده نمی‌کند که بگوید: «وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ»، چرا که اگر چنین فرماید گمان شود که آزاد ساختن اسیران با فدیه بر آنها حرام شده است، سپس حق تعالی فرمود: «أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ» آنجا که پرداخت فدیه آزادی را بر شما واجب می‌سازد «وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ» آنجا که کشتن و بیرون راندن آنها را بر شما حرام می‌کند، پس اگر کتاب خدا کشتن مردمان و بیرون راندن آنها را از این سرزمین بر شما حرام کرده و نیز پرداخت فدیه آزادی اسیران را بر شما واجب ساخته است، چه در سر دارید که جایی فرمان می‌برید و جایی دگر نافرمانی می‌کنید؟ گویا به برخی کفر می‌ورزید و به برخی دگر ایمان دارید. سپس خداوند عز و جل فرمود: «فَمَا جَزَاء مَن يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنكُمْ»ای گروه یهودیان! «إِلاَّ خِزْيٌ» خواری «فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» جزیه‌ای که از آنها گرفته می‌شود و آنها را خوار می‌گرداند. «وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ» به سخت‌ترین گونه عذاب که بسته به تفاوت گناهانشان متفاوت است. «وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» یعنی آن یهودیان می‌کنند. سپس خداوند عز و

جل آنها را وصف فرمود: «أُولَئِکَ الَّذِینَ اشْتَرَوُاْ الْحَیَاةَ الدُّنْیَا بِالآخِرَةِ» به جای نیک بختی بهشت که پاداش فرمان بردن از خداست، به دنیا و کالای بی‌ارزش آن خشنود شدند. «فَلاَ یُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلاَ هُمْ یُنصَرُونَ»، هیچ کس آنها را یاری نمی‌کند تا آن عذاب را از آنها دور گرداند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به هنگام نزول این آیه در باره یهودیان فرمود: آنان یهودیانی هستند که پیمان خدا را شکستند و پیامبران خدا را انکار کردند و اولیا خدا را به قتل رساندند. آیا می‌خواهید شما را از یهودیان این امّت که با آنها یکسان هستند باخبر سازم؟ عرض کردند: بله‌ای رسول خدا صلی الله علیه و آله. فرمود: گروهی از امّت من ادّعا می‌کنند که اهل ملّت من هستند، آنها شایستگان خاندان من و پاکان نسل مرا به قتل می‌رسانند و شریعت و سنت مرا دگرگون می‌کنند و نوه‌های من حسن و حسین علیهما السلام را می‌کشند، همان گونه که پیشینیان آن یهودیان، زکریا و یحیی را کشتند. بدانید که خداوند اینان را لعنت می‌کند، همان گونه که آنها را لعنت کرد و پیش از روز قیامت، هدایت یافته‌ای هدایتگر را از فرزندان حسین ستم دیده به سوی بازماندگان تبار آنها می‌فرستد تا با شمشیر اولیا خود، آنها را به سوی آتش دوزخ سرازیر کند. بدانید خداوند کشندگان حسین و دوستان و یاوران آنها را لعنت می‌کند و نیز کسانی را که جز از برای تقیه زبان از لعنت کردن آنها درکشند، لعنت می‌گوید. بدانید خداوند بر کسانی که از روی مهر و دلسوزی بر حسین علیه السلام گریه می‌کنند و دشمنان ایشان را لعنت می‌گویند و سیل خشم و عصبانیت خود را بر آنها جاری می‌سازند درود می‌فرستد.

بدانید آنان که از قتل حسین خشنودند در قتل او شریکند. بدانید که کشندگان او و یاران و پیروان و رهروان آنها، از دین خدا به دورند. بدانید خداوند به فرشتگان درگاه خود فرمان داده تا اشک‌های ریزان بر قتل حسین را برگیرند و به گنجینه بهشت آورند و با آب زندگانی درآمیزند تا این گونه هزاران بار گواراتر و پاک‌تر شود و فرشتگان اشک‌های افراد خوشحال و خندان بر قتل حسین را بر می‌گیرند و به هاویه جهنم می‌آورند و با آب جوشان و چرکین و کدر و کثیف آن در می‌آمیزند تا هزاران بار به شدت حرارت و سختی عذاب آن افزوده شود تا

عذاب دشمنان خاندان محمّد را که به آنجا منتقل می‌شوند دشوار گرداند.[1]

۳) عیاشی، از ابو عمرو زبیری، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: کفر، در کتاب خدا بر پنج وجه است: یکی کفر برائت که خود دو گونه است و کفر نعمت و کفر به ترک فرمان خدا و کفر به آن چه که ما از فرمان خدا می‌گوییم، که آن کفر گناهان است و ترک فرمان خداست. این همان کلام خداوند متعال است که فرمود: «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لاَ تَسْفِكُونَ دِمَاءكُمْ» تا آن جا که فرمود: «أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ» پس آنها را به خاطر ترک فرمان خداوند عز و جل کافر دانست و نیز به آنها نسبت ایمان داد، اما این ایمان را از آنها نپذیرفت و به حالشان سودمند ندانست و فرمود: «فَمَا جَزَاء مَن يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنكُمْ إِلاَّ خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ».

۴)و نیز در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است: این آیه در باره ابوذر و عثمان و تبعید شدن ابوذر به ربذه[2] به دست عثمان نازل شده است که روایت مربوط به آن را در تفسیر الهادی ذکر کردیم.[3]

«وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِن بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءكُمْ رَسُولٌ بِمَا لاَ تَهْوَى أَنفُسُكُمُ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقاً كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقاً تَقْتُلُونَ (۸۷)».

[و همانا به موسی، کتاب (تورات) را دادیم و پس از او پیامبرانی را پشت سر هم فرستادیم و عیسی پسر مریم را معجزه‌های آشکار بخشیدیم و او را با روح القدس تأیید کردیم، پس چرا هر گاه پیامبری چیزی را که خوشایند شما نبود برایتان آورد کبر ورزیدید؛ گروهی را دروغگو خواندید و گروهی را کشتید]

۱) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: خداوند متعال در این آیه

۱- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۳۶۷، ح ۲۵۷- ۲۵۸.

۲- ربذه: روستایی است در مدینه که از ذات عِرق، سه روز فاصله دارد و آرامگاه ابوذر غفاری (رضوان الله تعالی علیه) در آن جاست. « معجم البلدان: ج ۳، ص ۲۴».

۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۶۱.

سرزنش کنان یهودیانی را خطاب می‌کند که محمد صلی الله علیه و آله در دامنه کوه، آیات و معجزات خود را بر آنان نمایان ساخت و می‌فرماید: «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ» تورات را که شامل احکام ما و ذکر فضایل محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان و اصحاب وی و امامت علی بن ابی طالب علیه السلام و جانشینان ایشان و نیک روزی فرمانبران ایشان و سیه روزی مخالفان ایشان است. «وَقَفَّيْنَا مِن بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ» پیامبران را از پی هم فرستادیم «وَآتَيْنَا» ارزانی داشتیم به «عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ» نشانه‌های آشکاری چون زنده کردن مردگان، شفا دادن نابینایان و جذامی ها و خبر دادن از آن چه مردم می‌خوردند یا در خانه‌هایشان می‌اندوختند. «وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ» یعنی جبرئیل علیه السلام آن هنگام که عیسی علیه السلام را از روزنه خانه‌اش به آسمان‌ها برد و جسدی بسان وی را در بسترش قرار داد، چنان که به جای وی کشته شد و پنداشتند مسیح بوده است. سپس خداوند متعال یهودیانی را که پیشتر در آیه: «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُم»[1] از آنها یاد شد سرزنش کرد و فرمود: «أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لاَ تَهْوَى أَنفُسُكُمُ» و از شما در باره آن چه که خوش نمی‌داشتید؛ یعنی فرمانبرداری از محمّد و خاندان پاک و پاک دامنش ،همان اولیا والا مقام و نیک تبار، عهد و پیمان می‌گرفت و همچنان که به پیشینیان شما گفته شد، مقصد نهایی و هدف اصلی، ولایت محمد و خاندان محمد است و آنان این پیغام را به شما رساندند. او نیز به شما می‌گفت که خداوند هیچ بنده‌ای را نیافریده و هیچ پیامبری را بر نیانگیخته جز برای اینکه همه را به سوی ولایت محمد و علی و جانشینان ایشان فرا خواند و از آنان در این باره پیمان گیرد تا بدان پایبند مانند و این چنین همه‌ی توده‌ها و امت‌ها در این راه کوشند. «اسْتَكْبَرْتُمْ» همان گونه که پیشینیان شما کبر ورزیدند و زکریا و یحیی را به قتل رساندند، شما نیز بزرگی فروختید و در پی قتل محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام برآمدید، اما پروردگار، تلاشتان را بر باد داد و مکرتان را به خودتان بازگرداند. «تَقْتُلُونَ» یعنی به قتل رساندید. هم چنان که شما در خطاب به کسی که قصد سرزنش او را دارید، می‌گویید: وای بر تو! چقدر دروغ می‌گویی و پرده‌دری می‌کنی! و منظورتان این نیست که او هنوز انجام نداده است، بلکه منظورتان این

۱- سوره بقره/ ۷۴.

است که چه بسیار انجام داده‌ای و به این کار عادت کرده‌ای.[1]

۲) محمّد بن یعقوب، از احمد بن ادریس، از محمّد بن احسان، از محمّد بن علی، از عمارة بن مروان، از جابر، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: پس چرا هر گاه محمد صلی الله علیه و آله در باره ولایت علی علیه السلام چیزی را که خوشایند شما نبود برایتان آورد، کبر ورزیدید و گروهی از خاندان محمد را دروغگو خواندید و گروهی را کشتید.[2]

۳) عیاشی از جابر، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان در باره کلام خداوند متعال: «**أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لاَ تَهْوَى أَنفُسُكُمُ**» فرمود: این مثل موسی و پیامبران بعد از وی و عیسی صلوات الله علیهم می‌باشد که پروردگار آن را برای امت محمد صلی الله علیه و آله بازگو می‌کند و می‌فرماید: پس هر گاه محمد صلی الله علیه و آله در باره ولایت علی علیه السلام چیزی را که خوشایند شما نبود برایتان آورد، کبر ورزیدید و گروهی از خاندان محمد را دروغگو خواندید و گروهی را کشتید؛ این تفسیر باطن آیه است.[3]

«وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَل لَّعَنَهُمُ اللهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلاً مَّا يُؤْمِنُونَ (۸۸)»

[و گفتند: دل‌های ما در غلاف است (نه چنین نیست)، بلکه خدا به سزای کفرشان لعنتشان کرده است، پس آنان که ایمان می‌آورند چه اندک شماره‌اند!]

۱) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: خداوند متعال فرمود: «**وَقَالُوا**» یعنی همان یهودیانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله معجزات خود را بر آنان نمایان ساخت و در آیه: «فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ»[4] از آنها یاد کردیم، گفتند: «**قُلُوبُنَا غُلْفٌ**»[5] ظرف نیکی و در بر گیرنده‌ی دانش است، با این حال ای محمد! دل‌های ما یاد ندارد که در هیچ یک از کتاب‌های خدا، فضیلتی از تو بیان

۱- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۳۷۱، ح ۲۶۰ و، ص ۳۷۹، ح ۲۶۴.
۲- کافی ج ۱، ص ۳۴۶، ح ۳۱.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۶۷، ح ۶۸
۴- بقره/ ۷۴.
۳- قرائت مشهور (غُلْفٌ) به سکون لام وجمع (اَغلَف) بر وزن «أحمر، حُمر» است، و به ندرت (غُلُفٌ) به ضمّ لام وجمع (غلاف) بر وزن (حمار،حُمُر)هم روایت شده است.

شده باشد و نه از زبان پیامبران چیزی از آن شنیده است. خداوند متعال در پاسخ به آنها فرمود: «بَل» دل‌هایشان آنچنان که می‌گویند ظرف دانش نیست، بلکه «لَعَنَهُمُ اللَّه» و آنها را از نیکی به دور داشته است، «فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ» ایمانشان ناچیز است، چنان که به گوشه‌ای از آن چه خداوند نازل کرده ایمان می‌آورند و به برخی دگر کفر می‌ورزند، پس این چنین برخی از سخنان محمد را دروغ شمردند و رفته رفته آن چه انکار کردند بیشتر و آن چه باور کردند اندک شد؛ و اگر کلمه‌ی غُلُفٌ «غُلَّفٌ» خوانده شود، به این معناست که آنان می‌گویند: قلب‌های ما را پوششی در میان گرفته است، از این رو حرف و حدیث تورا نمی‌فهمیم؛ همچنان که خداوند متعال می‌فرماید: «وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِّمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَمِن بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ» [گفتند: دل‌های ما از آن چه ما را به سوی آن می‌خوانی، سخت محجوب و مهجور است و در گوشهای ما سنگینی و میان ما و تو، پرده‌ای است].[1] بنابراین هر دو قرائت درست می‌باشد و همه مفسران از هر دو یاد کرده‌اند.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای گروه یهودیان که در پی خیره سری با رسول خدا و فرستاده پروردگار جهانیان بر می‌آیید و از اعتراف به این که به خاطر گناهانتان در زمره نادانان بوده‌اید سرباز می‌زنید، همانا خداوند هیچ کس را به خاطر آن عذاب نمی‌کند و هرگز عذاب خود را از کسی که چنین کرده باشد، برنمی گیرد. آدم علیه السلام تنها با توبه از پروردگارش خواست که گناهش را بیامرزد، پس چگونه شما با همه خیره سریتان چنین درخواستی می‌کنید؟ عرض کردند: ای رسول خدا! آدم علیه السلام چگونه توبه کرد؟ ایشان فرمود: چون آن گناه از آدم سر زد و از بهشت بیرون شد و مورد سرزنش و نکوهش قرار گرفت گفت: پروردگارا! اگر توبه کنم و خود را اصلاح نمایم، آیا مرا به بهشت بازمی گردانی؟ فرمود: بله. آدم گفت: پروردگارا! چگونه توبه کنم تا توبه‌ام را بپذیری؟ خداوند عز و جل فرمود: مرا آن چنان تسبیح گوی که سزاوار آنم و به گناهت آن چنان اعتراف کن که سزاوار آنی و به محمّد و خاندان پاک و یاران برگزیده‌اش توسّل جو، همان کسانی که اسم‌های ایشان را به تو آموختم و به خاطرشان تو را بر فرشتگانم برتری دادم.و بدین گونه خداوند توفیق خود را نصیب او ساخت. آدم

۱- فصلت/ ۵.

گفت: پروردگارا! هیچ خدایی جز تو نیست، پاک و منزّهی و تو را می‌ستایم، بد کردم و بر خود ستم ورزیدم، پس به حق محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش و یاران برگزیده والاتبارش، بر من رحم آور که تو مهربان‌ترین مهربان‌ها هستی، پاک و منزهی و تو را می‌ستایم، هیچ خدایی جز تو نیست، بد کردم و بر خود ستم ورزیدم. پس به حق محمّد و خاندان پاکش و یاران برگزیده والاتبارش توبه‌ام را بپذیر که تو بسیار توبه پذیر و مهربانی. خداوند متعال فرمود: توبه‌ات را پذیرفتم و نشانه‌اش این که پوست دگرگون شده‌ات را پیراسته می‌کنم. و آن روز سیزدهم ماه رمضان بود. پس سه روزی را که پیش رو داری روزه بگیر که این سه روز ایام البیض است و خداوند در هر روز قسمتی از پوستت را پیراسته می‌کند. آدم روزه گرفت و خداوند در هر روز یک سوم پوستش را پیراسته کرد. در آن دم آدم گفت: پروردگارا! چه والاست مقام محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان و یاران برگزیده اش! خداوند به او وحی فرمود: ای آدم! اگر تو به ژرفای شکوه محمّد و یاران برگزیده‌اش نزد من پی می‌بردی، بدون شک، برترین اعمالت دوست داشتن ایشان می‌شد. آدم گفت: پروردگارا! مرا از مقام ایشان آگاه کن تا ایشان را بشناسم. خداوند متعال فرمود: ای آدم! اگر محمّد در کفه‌ای از ترازو قرار گیرد و تمامی آفریدگان از پیامبران و رسولان و فرشتگان درگاه من گرفته تا دیگر بندگان نیکوکارم از آغاز تا پایان روزگار و از خاک تا به افلاک در کفّه دیگر ترازو قرار گیرند، بدون شک، محمّد بر ایشان سنگینی خواهد کرد و اگر تنی از نیکان خاندان محمّد با تمامی خاندان‌های دیگر پیامبران قیاس شود، بدون شک، بر همه ایشان برتری خواهد یافت؛ و اگر تنی از یاران برگزیده محمّد در برابر تمامی یاران پیامبران دیگر سنجیده شود، بدون شک، از همه ایشان سر خواهد شد. ای آدم! اگر یکی از کافران یا همه آنها، یکی از نیکان خاندان محمّد و یاران برگزیده‌اش را دوست بدارد، بدون شک، خداوند پاداش این محبّت را به او می‌دهد و فرجام او را با توبه و ایمان رقم می‌زند و سپس او را به بهشت در می‌آورد. به درستی که خداوند بر هر یک از دوستداران محمّد و خاندان و یاران او چنان رحمتی سرازیر می‌کند که اگر بین تمامی آفریدگان او از آغاز تا پایان روزگار تقسیم شود، اگر چه همه کافر باشند، بدون شک، همه را بسنده می‌کند و به فرجامی نیک می‌رساند. این فرجام همان ایمان به خداست که سزاواری بهشت در گرو آن است و اگر کسی با

خاندان محمّد و یاران برگزیده او حتی با یک تن از ایشان دشمنی کند، خداوند او را به چنان عذابی گرفتار می‌کند که اگر بین تمامی آفریدگان او قسمت شود، بدون شک، همه را نابود می‌کند.[1]

﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِّنْ عِندِ اللّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ وَكَانُواْ مِن قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُواْ فَلَمَّا جَاءَهُم مَّا عَرَفُواْ كَفَرُواْ بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّه عَلَى الْكَافِرِينَ (٨٩)﴾

[و هنگامی که از جانب خداوند کتابی که مؤید آن چه نزد آنان است برایشان آمد و از دیرباز (در انتظارش) بر کسانی که کافر شده بودند پیروزی می‌جستند، ولی همین که آن چه (که اوصافش) را می‌شناختند برایشان آمد، انکارش کردند. پس لعنت خدا بر کافران باد]

۱) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: خداوند یهودیان را نکوهش کرد و فرمود: «وَلَمَّا جَاءَهُمْ» یعنی آن یهودیانی که یادشان گذشت و نیز برادران هم کیش آنها «كِتَابٌ مِّنْ عِندِ اللّهِ» یعنی قرآن «مُصَدِّقٌ» آن کتاب «لِّمَا مَعَهُمْ» از آن چه در تورات بیان شده، یعنی محمّد امّی، فرزندی از فرزندان اسماعیل توسط نیک ترین آفریدگان خدا، علی علیه السلام، ولی خدا تأیید می‌شود. «وَكَانُواْ» یعنی آن یهودیان «مِن قَبْلُ» رسالت محمّد صلی الله علیه و آله «يَسْتَفْتِحُونَ» از خداوند پیروزی و کامیابی می‌خواستند «عَلَى الَّذِينَ كَفَرُواْ» بر دشمنان و ستیزه‌جویان خود، پس خداوند آنها را پیروز می‌کرد و یاری می‌رساند. «فَلَمَّا جَاءَهُم» به نزد آن یهودیان «مَّا عَرَفُواْ» اوصاف و ویژگی‌های محمّد صلی الله علیه و آله «كَفَرُواْ بِهِ» از روی حسادت و ستم، پیامبری او را انکار کردند، پس خداوند عز و جل فرمود: «فَلَعْنَةُ اللَّه عَلَى الْكَافِرِينَ».

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: خداوند متعال پیامبرش را از ایمان یهودیان به محمّد صلی الله علیه و آله پیش از ظهور وی و پیروزی آنها بر دشمنان به خاطر ذکر نام او و درود فرستادن بر او باخبر ساخت. حضرت علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل به یهودیان روزگار موسی و پس از آن امر فرمود که هر گاه حادثه‌ای

۱- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۳۹۰، ح ۲۶۶- ۲۶۷.

غافلگیرشان کرد یا به مصیبتی گرفتار شدند، با توسل به محمّد و خاندان پاکش بـه سوی او دعا کنند و از او یاری جویند. آنها چنین می‌کردند تا آنجا که حتی یهودیان مدینه سالهای سال پیش از ظهور محمّد صلی الله علیه و آله بـه ایـن وسـیله بـلا و مصیبت و فاجعه را از خود دور می‌کردند. ده سال پیش از ظهـور محمّـد صـلی الله علیه و آله، قبیله‌های اسد و غطفـان و گروهـی از مشـرکان، بـا یهودیـان دشـمنی می‌کردند و در پی آزار آنها بر می‌آمدند، پس یهودیان با توسل به محمّـد و خانـدان پاکش از خداوند می‌خواستند که شر و بلای آنها را از سرشان رفع کند. آن چنان که گاه می‌شد اسد و غطفان با سه هزار سوار به روستاهای یهودیان در اطـراف مدینـه می‌تاختند و یهوذیان با سیصد سوار به رویارویی با آنها می‌رفتنـد و بـا توسـل بـه محمّد و خاندانش به سوی خدا دعا می‌کردند و این گونه آنها را شکست می‌دادند و در هم می‌شکستند. در این اوان، اسد و غطفان به یکدیگر گفتند: بیایید تـا از دیگـر قبیله‌ها برای جنگ با آنها کمک بگیریم، پس چنین کردند و انبـوه شـدند و سیصـد هزار تن گرد هم آمدند و خواستند بر آن سیصد تن در روستایشان بتازند و آنهـا را به خانه‌هایشان عقب رانند و آب‌های جاری به روستایشان را بند آورند و نگذارنـد به آنها غذایی برسد. یهودیان امان خواستند، امّا آنها امانشان ندادند و گفتنـد: راهـی جز آن که شما را بکشیم و به اسارت گیریم و تنبیه کنیم وجود ندارد. یهودیـان بـه یکدیگر گفتند: چه کنیم؟ بزرگان و خردمندان آنها گفتند: آیا موسی به پیشینیان شما و نسل‌های پس از ایشان فرمان نداد تا از توسل به محمّد صـلی الله علیـه و آلـه و خاندان پاکش یاری جویند؟ و آیا به شما فرمان نداد تا به هنگام سختی‌ها با توسل به ایشان به درگاه خدا زاری کنید؟ گفتند: بله. بزرگـان گفتنـد: پـس چنـین کنیـد. عرض کردند: خداوندا! به حق محمّد و خاندان پاکش، از تو می‌خـواهیم کـه مـا را سیراب گردانی؛ این ستمگران آب را بر ما بسته‌اند، پس جوانانمان ناتوان شده‌انـد و فرزندانمان بی‌جان گشته‌اند و چیزی نمانده که هلاک شویم. آن گاه خداوند بـارانی سنگین و سیل آسا و انبوه بر آنان فرو فرستاد، آن چنان کـه آبگیرهـا و چـاه‌هـا و رودها و ظرف‌هایشان همه پرآب شد. گفتند: این یکی از دو نعمت خدا بود پس بـه بام‌ها رفتند و لشکریانی را که گرداگرد آنها صف کشیده بودند نگریستند. بـاران بـه سختی آزارشان می‌داد و ساز و برگ و سلاح و دارایی آنها را تباه می‌کـرد. از ایـن رو، گروهی از لشکریان از یهودیان چشم پوشیدند و بازگشتند، حال آن کـه بـاران

نابهنگام در اوج گرما و در زمانی که مکّه بارانی به خود نمی‌دید بر آنها سخت می‌بارید. بازماندگان لشکر گفتند: گر چه رگبار سیرابتان کرد، امّا از کجا خوراکی به دست می‌آورید؟ اگر آنها بازگشتند ما می‌ایستیم تا بر شما و زن و فرزند و خاندان و اموالتان چیره شویم و کینه‌ای را که از شما به دل داریم فرو نشانیم. یهودیان گفتند: همان کسی که با توسل به محمد و خاندانش به سوی او دعا کردیم و ما را سیراب کرد، خود می‌تواند ما را سیر کند؛ و همان کسی که آنها را از سر ما باز کرد، خود می‌تواند شر بازمانده‌ها را نیز از سر ما رفع کند. سپس با توسل به محمّد صلی الله علیه و آله و خاندانش به سوی خدا دعا کردند تا برایشان غذا فراهم کند. ناگاه کاروانی انبوه با دو هزار شتر و استر و الاغ که همه گندم و آرد بار داشتند سر رسیدند، و بدون این که با لشکریان روبرو شوند آنها را پشت سر گذاشتند و آن لشکریان همه در خواب بودند و هیچ متوجه آنان نشدند؛ چرا که خداوند متعال آنها را به خوابی سنگین برده بود و این چنین کاروانیان به روستا درآمدند و لشکریان جلوی آنها را نگرفتند. پس در میان روستا بار خود بر زمین گذاشتند و آن را به فروش رساندند و بازگشتند و دور شدند و لشکریان را در خواب پشت سر گذاشتند و آنها هیچ پلک نزدند. وقتی کاروان رفت، لشکریان بیدار شدند و آهنگ جنگ با یهودیان کردند و به یکدیگر گفتند: بشتابید! بشتابید! اکنون گرسنگی آنها را به ستوه آورده است و پیش ما به خواری می‌افتند. یهودیان پاسخ دادند: وای بر شما! آن گاه که در خواب بودید، پروردگارمان برای ما گونه گونه‌های غذا فراهم آورد و اگر می‌خواستیم تا در خواب بر شما یورش آوریم، بدون شک می‌توانستیم؛ امّا روا ندیدیم که بر شما ستم ورزیم، از اینجا بروید، وگرنه با توسل به محمّد و خاندانش، علیه شما به دعا می‌نشینیم و یاری می‌جوییم تا خداوند همان گونه که ما را سیر و سیراب کرد شما را به خواری اندازد. امّا آنها گردن کشیدند و ستم پیشه کردند. پس یهودیان با توسل به محمّد و خاندانش به سوی خدا دعا کردند و یاری جستند و سپس سیصد تن به رویارویی با سی هزار تن رفتند و آنها را کشتند و اسیر کردند و درهم شکستند و با استفاده از اسیرانشان از آنها پیمان گرفتند؛ و آنها از ترس جان یارانشان که در دست یهودیان اسیر بودند دیگر هیچ آزاری به ایشان نرساندند و این شد که وقتی محمّد صلی الله علیه و آله ظهور کرد از آن جا که او عرب بود، یهودیان حسد ورزیدند و او را دروغگو خواندند.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون یهودیان از محمّد و خاندانش یاد کردند خداوند آنها را در رویارویی با دشمنانشان یاری کرد، ای امت محمّد! آگاه باشید و به هنگام سختی‌ها و دشواری‌هایتان از محمّد و خاندانش یاد کنید تا خداوند در برابر شیطان‌هایی که قصد جان شما کرده‌اند، فرشته‌های «نگاهبان» شما را یاری کند؛ چرا که هر یک از شما دو فرشته با خود همراه دارد که یکی در سمت راست او کارهای نیکش را و دیگری در سمت چپ او گناهانش را می‌نویسد؛ و نیز دو شیطان از سوی ابلیس با او همراه هستند که در پی فریب او بر می‌آیند. پس هر گاه آن دو در جان او وسوسه انگیزند و او خدا را یاد کند و بگوید: «لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم» و بر محمّد و خاندان پاکش درود فرستد، آن دو شیطان گلایه کنان به سوی ابلیس بگریزند و به او گویند: در کار او درماندیم، دیوها را به یاری ما فرست. ابلیس همچنان آنها را یاری کند تا این که هزار دیو به کمکشان فرستد و آنها همگی به سوی او بروند، امّا هر گاه او را هدف بگیرند و او خدا را یاد کند و بر محمّد و خاندان پاکش درود فرستد، آنها هیچ راه و روزنی به سوی او نیابند. و به ابلیس گویند کسی جز تو حریف او نیست؛ با سپاهت به سویش برو تا بر او چیره شوی و فریبش دهی. آن گاه ابلیس با سپاهیان خود به سوی او برود، خداوند متعال به فرشتگان فرماید: این ابلیس با سپاهیانش فلان بنده یا فلان امّت مرا قصد کرده است، هوش باشید و به جنگ او بروید. پس در ازای هر شیطان رانده شده هزار فرشته سوار بر اسب‌های آتشین شوند و شمشیر و نیزه و تیرو کمان و چاقو و سلاح آتشین در دست گیرند و پیوسته آن شیطان‌ها را بیرون رانند و با سلاح‌های خود از پا درآورند تا این که ابلیس را اسیر کنند و سلاح‌ها به سوی او برکشند، در آن دم ابلیس گوید: پروردگارا! وعده‌ات، وعده‌ات، مرا تا روز قیامت مهلت داده‌ای. پس خداوند متعال به فرشتگان فرماید: به او وعده دادم که او را نمی‌میرانم، امّا هیچ وعده‌ای به او نداده‌ام که سلاح و درد و عذاب بر او چیره نسازم، ضربه‌ای با سلاح‌های خود بر او فرود آورید که من جانش را نمی‌گیرم، پس فرشتگان زخم‌ها به او زنند و سپس رهایش کنند و بروند. او هم چنان در کنار فرزندان جان باخته خود دردمند به جا ماند و هیچ التیام نیابد مگر آن گاه که سخنان کفرآمیز مشرکان به گوش او رسد. پس اگر آن مؤمن در اطاعت از خدا و یاد او و صلوات بر محمّد صلی الله علیه و آله و خاندانش بر جای بماند، آن زخم‌ها نیز بر ابلیس به جای ماند؛ امّا اگر آن بنده از این کار روی گرداند و در گناه و نافرمانی خداوند عز و جل

غوطه ور شود، زخم‌های ابلیس بهبود یابد و سپس آن چنان بر آن بنده، نیرومند گردد که او را افسار زند و بر پشتش زین گذارد و بر او سوار گردد. سپس از او پایین آید و یکی از شیطان‌های خود را بر او سوار کند و به یاران خود گوید: به یاد دارید به خاطر این انسان چه بر سر ما آمد؟ حال، خوار و رام ما شده است و این شیطان بر او سوار گشته است. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر می‌خواهید دردمندی ابلیس و رنج زخم‌هایش را پایدار کنید، در اطاعت از خدا و یاد او و صلوات بر محمّد و خاندان محمّد صلی الله علیه و آله پایدار مانید؛ پس اگر از این کار رو گردانید، در دست ابلیس اسیر شوید و او یکی از دیوهای خود را بر پشت شما سوار کند.[1]

۲) محمّد بن یعقوب، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از زرعة بن محمّد، از ابو بصیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرد که ایشان در باره آیه: «وَكَانُواْ مِن قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُواْ فَلَمَّا جَاءهُم مَّا عَرَفُواْ كَفَرُواْ بِهِ» فرمود: یهودیان، در کتابهای دینی خود یافته بودند که هجرتگاه پیامبر میان دو کوه احد و عیر[2] قرار دارد؛ آنها در جستجوی آن جایگاه بیرون شدند. هنگامی که از کوهی به نام حدد گذر کردند به خود گفتند: حدد[3] همان احد است؛ پس در آنجا از هم جدا شدند و گروهی به سوی تیماء[4]، گروهی به سوی فدک و گروهی به سوی خیبر رهسپار شدند. کسانی که به سوی تیماء رفته بودند، به دیدار چندی از برادران خود مشتاق شدند. مردی از اعراب از آنجا می‌گذشت، پس آنها شتر او را اجاره کردند. اعرابی گفت: من شما را از میان عَیر و اُحُد می‌گذرانم . به او گفتند: هر گاه به آنجا رسیدی، ما را خبر کن. چون آنها را به میان شهر رساند، گفت: آن جا کوه عیر است و اینجا احد. آنها از شتر پایین آمدند و به اعرابی گفتند: به آن چه که می‌خواستیم رسیدیم و دیگر نیازی به شتر تو نداریم، هر جا می‌خواهی برو. سپس به برادران خود در فدک و خیبر نوشتند: آن جایگاه را یافتیم به سوی ما بشتابید. آنها در پاسخ نوشتند: این جا، روزگار به کام ماست و مال و ثروتی به دست آورده‌ایم و به

۱- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۳۹۳، ح ۲۶۸- ۲۷۰.
۲- کوهی در مدینه، عده‌ای هم معتقدند که در حجاز است. معجم البلدان ج ۴، ص ۱۷۲.
۳- کوه مشرف بر تیماء، معجم البلدان ج ۲، ص ۲۲۹.
۴- تیماء: فلات، و تیماء: شهری کوچک در اطراف شام.

شما نزدیک نیستیم؛ از این رو به سوی شما نمی‌آییم؛ در آن شهر به مال‌اندوزی بپردازید. چون ثروت ایشان انبوه شد، خبرشان به تُبَّع رسید، پس او به آن جا لشکر کشید و آنها را در سنگرهایشان محاصره کرد. آنها با یاران ناتوان تبع مهربانی کردند و شب هنگام برایشان خرما و جو بردند. تبع از این کار باخبر شد و بر آنها رحم آورد و امانشان داد. آنها نزد او آمدند و او به ایشان گفت: من سرزمین شما را نیک یافتم و می‌خواهم نزدتان سکنی گزینم. آنها گفتند: این برایت امکان پذیر نیست؛ چرا که این جا هجرتگاه پیامبر است و هیچ کس نمی‌تواند بر آن تسلط یابد تا این که وی ظهور کند. او گفت: من از میان خاندان خود عده‌ای را نزد شما به جا می‌گذارم تا وقتی وی هجرت کرد، او را یاری و پشتیبانی کنند. پس دو قبیله اوس و خزرج را در میانشان به جای گذاشت. چون این دو قبیله، در آنجا گسترش یافتند، به اموال یهودیان دست درازی کردند. یهودیان گفتند: وقتی محمد برانگیخته شد شما را از سرزمین و اموالمان دور می‌کنیم. اما وقتی خداوند محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری برانگیخت، انصار به او ایمان آوردند و یهودیان کفر پیشه کردند؛ و این، همان کلام خداوند عز و جل است که فرمود: «وَكَانُواْ مِن قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُواْ فَلَمَّا جَاءهُم مَّا عَرَفُواْ كَفَرُواْ بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّه عَلَى الْكَافِرِينَ»[1] عیاشی نیز، از ابو بصیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام همین حدیث را روایت کرده است.[2]

۳) و از وی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از صفوان بن یحیی، از اسحاق بن عمار، روایت شده است که او گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در باره کلام خداوند متعال: «وَكَانُواْ مِن قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُواْ فَلَمَّا جَاءهُم مَّا عَرَفُواْ كَفَرُواْ بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّه عَلَى الْكَافِرِينَ» پرسیدم، ایشان فرمود: در روزگار بین محمّد و عیسی، مردمی می‌زیستند که بت پرستان را از آمدن پیامبر بر حذر می‌داشتند و می‌گفتند: بدون شک، پیامبر ظهور می‌کند و بت‌هایتان را در هم می‌شکند و چنین و چنان می‌کند. اما وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله ظهور کرد او را انکار کردند.[3]

۱- کافی، ج ۸، ص ۳۰۸، ح ۴۸۱.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۶۸، ح ۶۹.
۳- کافی، ج ۸، ص ۳۱۰، ح ۴۸۲.

۴) عیاشی، از جابر روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام در باره آیه‌ی: «فَلَمَّا جَاءَهُم مَّا عَرَفُواْ كَفَرُواْ بِهِ» پرسیدم، ایشان فرمود: تفسیر باطنی آن چنین است: وقتی آن چه در باره علی علیه السلام می‌دانستند برایشان آمد انکارش کردند، پس خداوند متعال در باره آنها فرمود: «فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ» این تفسیر باطنی آیه است. امام محمّد باقر علیه السلام فرمود: یعنی در باطن قرآن کافران همان بنی امیه می‌باشند.[1]

﴿بِئْسَمَا اشْتَرَوْاْ بِهِ أَنفُسَهُمْ أَن يَكْفُرُواْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ بَغْيًا أَن يُنَزِّلُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ عَلَى مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبَآؤُواْ بِغَضَبٍ عَلَى غَضَبٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُّهِينٌ (۹۰)﴾

[وه که به چه بد بهایی خود را فروختند که به آن چه خدا نازل کرده بود از سر رشک، انکار آوردند که چرا خداوند از فضل خویش بر هر کس از بندگانش که بخواهد (آیاتی) فرو می‌فرستد؛ پس به خشمی بر خشم دیگر گرفتار آمدند و برای کافران عذابی خفت‌آور است]

۱) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: خداوند متعال یهودیان را نکوهش کرد و کردارشان را به خاطر انکار محمّد صلی الله علیه و آله سرزنش کرد و فرمود: «بِئْسَمَا اشْتَرَوْاْ بِهِ أَنفُسَهُمْ» یعنی جان‌های خود را در برابر هدایا و باقیمانده غنائمی فروختند که «با انکار محمّد صلی الله علیه و آله» به آنها می‌رسید؛ حال آن که خداوند به آنها فرمان داده بود با اطاعت از خدا، جان‌هایشان را به او بفروشند تا او جان‌ها و بهره جان‌هایشان را در نیک بختی جاودان آخرت قرار دهد. امّا آنها چنین نکردند و خود را به چیزی فروختند که از راه دشمنی با رسول خدا صلی الله علیه و آله به دست می‌آوردند تا این چنین عزّتشان در دنیا و ریاستشان بر نادانان پایدار بماند. پس به حرام خدا دست یازیدند و زیادی غنائم را از آن فرومایگان گرفتند و آنها را از راه هدایت بازداشتند و به گمراهی کشاندند. سپس خداوند عز و جل فرمود: «أَن يَكْفُرُواْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ بَغْيًا» یعنی از روی حسادت به آن چه خداوند در باره ایمان به محمّد بر موسی نازل کرده بود، کفر

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۶۹، ح ۷۰.

ورزیدند؛ «أَن يُنَزِّلُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ عَلَى مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ»، كفـر آنهـا بـه خـاطر حسادت و کینه توزی نسبت به فضیلتی بود که خداوند بر پیامبر نـازل کـرده بـود؛ یعنی قرآن که پیامبری او را در آن آشـکار و نشـانه و معجـزه‌اش را در آن نمایـان ساخت. «فَبَآؤُوا بِغَضَبٍ عَلَى غَضَبٍ» یعنی روی گرداندند و خداوند پی در پـی بـر آنها خشم گرفت، خشمِ نخست هنگامی بود که عیسـی بـن مـریم علیـه السـلام را دروغگو خواندند و خشم دوم آن گاه که محمّد صـلی الله علیـه و آلـه را دروغگـو برشمردند[1] و خشم نخست این بود که آنها را به بوزینه‌گانی طرد شده تبدیل کـرد و با زبان عیسی علیه السلام آنها را نفرین نمود و خشم دوم هنگامی بود که خداونـد، شمشیرهای محمّد و خاندان و یاران و امتش را بر آنها چیره ساخت و ایـن چنـین خوارشان کرد، پس یا فرمان بردنـد و اسـلام آوردنـد و یـا زبـون شـدند و جزیـه پرداختند.

۲) محمّد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از احمد بن محمّد برقی، از پدرش، از محمّد بن سنان، از عمار بن مروان، از منخل، از جابر، از حضرت امام محمّـد بـاقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: جبرئیل ایـن آیـه را ایـن گونـه بـر محمّد صلی الله علیه و آله فرود آورد: وه که به چه بد بهایی خود را فروختند که بـه آن چه خداوند در باره علی علیه السـلام نـازل کـرده بـود، از سـر رشـک، انکـار آوردند.[2]

۳) عیاشی از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشـان فرمود: این آیه این چنین بر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرود آمد: وه که به چـه بد بهایی خود را فروختند که به آن چه خداوند در باره علی علیه السلام نازل کرده بود، از سر رشک انکار آوردند. خداوند متعال در باره علی علیه السلام فرمود: «أَن يُنَزِّلُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ عَلَى مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» یعنی علی و فرمـود: «فَبَـآؤُوا بِغَضَـبٍ عَلَى غَضَبٍ» یعنی بنی امیه «وَلِلْكَافِرِينَ» یعنی بنی امیه «عَذَابٌ مُّهِينٌ».[3]

۱- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۴۰۱، ح ۲۷۲.
۲- کافی، ج ۱، ص ۳۴۵، ح ۲۵.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۶۹، ح ۷۰.

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا نُؤْمِنُ بِمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا وَيَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۹۱)﴾

[و چون به آنان گفته شود: به آن چه خدا نازل کرده ایمان آورید، می‌گویند: ما به آن چه بر (پیامبر) خودمان نازل شده ایمان می‌آوریم؛ و غیر آن را با آن که (کاملا) حق و مؤید همان چیزی است که با آنان است انکار می‌کنند بگو: اگر مؤمن بودید، پس چرا پیش از این پیامبران خدا را می‌کشتید؟!]

۱) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: «وَإِذَا قِيلَ» به یهودیانی که یادشان گذشت «آمِنُوا بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ» بر محمّد، قرآن را که شامل حلال و حرام و تکالیف و احکام است. «قَالُوا نُؤْمِنُ بِمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا» یعنی تورات «وَيَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ» یعنی به چیزی جز تورات ایمان نیاوردند «وَهُوَ الْحَقُّ» که به یهودیان می‌گفت: آن چه که آن را غیر تورات بر می‌شمارید حق است؛ چرا که آن ناسخ است و آن چه خداوند عز و جل پیشتر فرستاده است منسوخ، خداوند متعال فرمود: «قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ» پس چرا می‌کشتید؛ یعنی چرا پیشینیان شما می‌کشتند: «انبيا اللَّهِ مِن قَبْلُ إِن كُنتُم مُؤْمِنِينَ» به تورات، یعنی تورات به قتل پیامبران فرمان نداده است، پس اگر «تَقْتُلُونَ» پیامبران را، پس در حقیقت به توراتی که بر شما نازل کرده‌ام ایمان نیاورده‌اید؛ چرا که تورات، کشتن پیامبران را حرام دانسته است. نیز اگر به محمّد صلی الله علیه و آله و قرآنی که بر او نازل کرده‌ام ایمان نیاورید؛ حال آن که فرمان داده به آن ایمان آورید، پس همچنان به تورات ایمان ندارید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند متعال به یهودیان خبر داد که هر کس به قرآن ایمان نیاورد، به تورات ایمان نداشته است؛ چرا که خداوند متعال فرمان داده به هر دو ایمان آورند. پس ایمان به یکی را بدون ایمان به دیگری نمی‌پذیرد. وانگهی خداوند ایمان به ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام را همچون ایمان به محمّد صلی الله علیه و آله واجب کرده است. از این رو هر کس بگوید: به پیامبری محمّد صلی الله علیه و آله ایمان آوردم و از ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام سرباز زدم، در حقیقت به پیامبری محمّد ایمان نیاورده است. به آن هنگام که خداوند متعال همه آفریدگان را در روز قیامت بر می‌انگیزد، ندا دهنده پروردگارمان برای بازشناختن آفریدگان در ایمان و کفرشان ندا سر می‌دهد: الله‌اکبر

الله‌اکبر و منادی دیگری ندا می‌دهد: در این سخن او را همراهی کنید؛ امّا دهریون[1] و معطلیون، گنگ می‌شوند و زبانهایشان از این سخن باز می‌ماند؛ حال آن که دیگر کسان پاسخ می‌دهند و این گونه دهریون و معطلیون با گنگی زبان از دیگر مردمان بازشناخته می‌شوند. سپس منادی می‌گوید: گواهی می‌دهم که هیچ خدایی جز الله نیست. آن گاه تمامی آفریدگان این سخن بگویند به جز مجوسیان و نصرانی‌ها و بت پرستانی که به خداوند شرک ورزیده‌اند. این بار آنها گنگ می‌شوند و این گونه از دیگر کسان بازشناخته می‌شوند. سپس منادی می‌گوید: گواهی می‌دهم که محمّد فرستاده خداوند است، آن گاه تمامی مسلمانان این را بگویند به جز یهودیان و نصرانی‌ها و دیگر مشرکان که گنگ می‌مانند. در این هنگام منادی دیگری در میان عرصات قیامت ندا می‌دهد: اینان را به خاطر گواهی بر پیامبری محمّد صلی الله علیه و آله به سوی بهشت رهسپار کنید. ناگهان ندایی از جانب خداوند متعال سر می‌رسد: نه، بلکه «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْئُولُونَ» [بازداشتشان نمایید که آنها مسؤولند][2]. فرشتگانی که خطاب به مؤمنان گفته بودند: اینان را به خاطر گواهی بر پیامبری محمّد به سوی بهشت رهسپار کنید، از پروردگار علّت توقف آنان را جویا می‌شوند. خداوند متعال ندا دهد: «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْئُولُونَ» در باره ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و خاندان محمّد صلی الله علیه و آله، ای زنان و مردان بنده من؛ همانا شما را به گواهی دیگری در کنار گواهی بر پیامبری محمّد فرمان داده‌ام، ای فرشتگان!اگر به آن امر گواهی دادند، پاداش ایشان را افزون کنید و در منزلگاه‌های نیکو سکنی دهید؛ در غیر این صورت گواهی آنها بر پیامبری محمّد و پروردگاری من سودی به ایشان نخواهد رساند، پس هر کس به آن گواهی دهد در زمره رستگاران است و هر کس گواهی ندهد در زمره هلاک شدگان است.

در آن میان کسی گوید: من بر ولایت علی بن ابی طالب گواه بودم و خاندان محمّد را دوست می‌داشتم؛ حال آن که دروغ می‌گوید و می‌پندارد چنین دروغی

۱- به کسانی گفته می‌شود که به قدیم بودن دهر (روزگار) و قدیم بودن دنیا معتقدند و گرداندگی دنیا و تأثیر پذیری آن را مستند به دهر می‌دانند؛ به این معنا که هرگاه روزگار چیزی را از میان بردارد، چیز دیگری را جایگزین آن می‌کند. به عبارت دیگر، چنین افرادی در پی نفی ربوبیت خداوند جلیل خالق می‌باشند؛ حال آن که خداوند تبارک و تعالی از آنچه اینان می‌گویند به دور است. «المقالات و الفرق، ص ۱۹۴».

۲- صافات/ ۲۴.

نجاتش می‌دهد. خداوند به او فرماید: به زودی علی علیه السلام را بر این امر گـواه خواهیم گرفت، و تو ای ابا الحسن گواهی می‌دهی و می‌گویی: بهشت بر دوستداران من و دوزخ بر دشمنان من گواه باشد.

در آن دم، نسیم بهشت بر هر آن کس کـه راستگوسـت وزیـدن گیـرد و او را برگیرد و به اتاق‌هـا و جایگـاه‌هـای والای بهشـت وارد سـازد و در سـرای لطـف پروردگارش فرود آورد و آنجا هیچ خستگی و فرسودگی به او دست ندهـد، و بـاد گرم و سوزان دوزخ و دود سه شاخه آن، که هـیچ سـایبان و پناهگـاهی در برابـر شعله‌های دوزخ به همراه ندارد،[1] بر آن کس که دروغگوست تـاختن گیـرد و او را برگیرد و بالا کشاند و در آتش دوزخ وارد سازد. سـپس رسول خدا صلی الله علیـه و آله خطاب به علی علیه السلام فرمود: و این گونـه تـو سـهم بهشـت و جهـنم را تقسیم می‌کنی و می‌گویی: این کس برای من و این کس برای تو.[2]

۲) عیاشی، از جابر، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده اسـت که ایشان فرمود: به خدا سوگند این آیه، این گونه بر محمّـد صـلی الله علیـه و آلـه نازل شد:واذا قیل لهم ماذا انزل ربکم فی علـی «هر گاه به آنها گویند: پروردگارتان چه چیز در باره علی علیه السلام نازل فرموده است؟» یعنـی بـه بنـی امیـه «قَـالُواْ نُؤۡمِنُ بِمَا أُنزِلَ عَلَيۡنَا» یعنی در دل‌هایشان به آن چه خداونـد نـازل فرمـوده اسـت «وَيَكۡفُرُونَ بِمَا وَرَآءَهُۥ» به آن چه خداوند در باره علی علیـه السـلام نـازل فرمـوده است «وَهُوَ ٱلۡحَقُّ مُصَدِّقٗا لِّمَا مَعَهُمۡ» یعنی علی علیه السلام.[3]

۳) از ابن عمرو زبیری، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شـده است که ایشان فرمود: خداوند در کتاب خود از قول یهودیان چنین حکایـت کـرد: «إِنَّ ٱللَّهَ عَهِدَ إِلَيۡنَآ أَلَّا نُؤۡمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّىٰ يَأۡتِيَنَا بِقُرۡبَانٖ» [خدا با ما پیمان بسته که بـه هیچ پیامبری ایمان نیاوریم تا برای ما قربانیی بیاورد][4] و فرمود: «فَلِمَ تَقۡتُلُـونَ انبیـا ٱللَّهِ مِن قَبۡلُ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ» این آیه در باره قوم یهود در روزگار محمّد صـلی الله علیه و آله نازل شد؛ حال آن که آنها پیامبران خدا را نکشـته بودنـد و در روزگـار

۱- نگارنده آیه ۳۰ و ۳۱ مرسلات را در کلام خود تضمین کرده است.
۲- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۴۰۳، ح ۲۷۵- ۲۷۶.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۶۹، ح ۷۱.
۴- آل عمران/ ۱۸۳.

ایشان نبودند؛ بلکه گذشتگان آنها که پیش از آنها می‌زیسته‌اند چنین کرده بودند و آنها بودند که پیامبران را به قتل رساندند؛ امّا خداوند یهودیان روزگار محمّد صلی الله علیه و آله را در زمره آنها برشمرده و در کنار آنها قرار داده است؛ چرا که از پیشینیان خود پیروی کردند و راه آنها را پیمودند.[1]

«وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ (۹۲)»

[قطعا موسی برای شما معجزات آشکاری آورد سپس آن گوساله را در غیاب وی (به خدایی) گرفتید و ستمکار شدید]

۱) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل به یهودیانی که یادشان گذشت فرمود: «وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ» نشانه‌های آشکار بر پیامبری خود و بر آن چه که در باره فضیلت محمّد صلی الله علیه و آله و برتری او بر تمامی آفریدگان و خلافت وصی او علی علیه السلام و جانشینان وی بیان فرمود. «ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ» به خدایی پس از آن که موسی به سوی کوه رهسپار شد و جانشین خود، یعنی هارون را در میان شما به جای گذاشت و به اطاعت از او فرمان داد، «وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ» و با کاری که کردید راه کفر در پیش گرفتید.[2]

«وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاسْمَعُوا قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأُشْرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ بِئْسَمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۹۳)»

[و آن گاه که از شما پیمان محکم گرفتیم و (کوه) طور را بر فراز شما برافراشتیم (و گفتیم) آن چه را به شما داده‌ایم به جد و جهد بگیرید و (به دستورهای آن) گوش فرا دهید گفتند: شنیدیم و نافرمانی کردیم و بر اثر کفرشان (مهر) گوساله در دلشان سرشته شد بگو: اگر مؤمنید، (بدانید که) ایمانتان شما را به بد چیزی

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۶۹، ح ۷۲.
۲- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۴۰۸، ح ۲۷۸.

وامی‌دارد]

۱) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل فرمود: به یاد آورید سرنوشتی را که برای گذشتگان شما رقم زدیم آن گاه که از قبول دین و احکامی که موسی از جانب خداوند برایشان آورد، سرباز زدند و آن چه را در باره برتری محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و جانشینان ایشان بر دیگر مردمان آورد نپذیرفتند. «خُذُواْ مَا آتَيْنَاكُم» به تکالیفی که برایتان قرار دادیم عمل کنید، «بِقُوَّةٍ» که در اختیارتان گذاشتیم و شما را به آن توان بخشیدیم و با نهادن آن در وجودتان، کاستی‌هایتان را از میان بردیم «وَاسْمَعُواْ» آن چه را به شما گفته می‌شود و به آن فرمان داده می‌شوید. «قَالُواْ سَمِعْنَا» سخن تو را «وَعَصَيْنَا» از فرمان تو؛ یعنی آنها همچنان فرمان نبردند و نافرمانی خود را پنهان کردند. «وَأُشْرِبُواْ فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ» به آنها فرمان داده شد از آبی که بُراده گوساله در آن ریخته می‌شود، بیاشامند تا این گونه، کسی که آن را پرستیده از کسی که آن را نپرستیده است باز شناخته شود. «بِكُفْرِهِمْ» به سبب کفری که ورزیدند چنین فرمانی به آنها داده شد. «قُلْ»ای محمد! «بِئْسَمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيمَانُكُمْ» به موسی و کفرتان به محمّد و علی و اولیاء خدا در میان خاندان ایشان «إِن كُنتُمْ مُّؤْمِنِينَ» به تورات موسی، امّا پناه بر خدا، هرگز ایمان شما به تورات فرمان نمی‌دهد که به محمّد و علی کفر ورزید.

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: خداوند متعال در عصر محمّد صلی الله علیه و آله برای بنی اسرائیل از سرگذشت پدرانشان یاد می‌کند، این که چگونه در روزگار موسی از آنها عهد و پیمان گرفت تا محمّد و علی و خاندان پاک و والاتبار ایشان را به خلافت بر مردم و یاران و شیعیان ایشان و بقیه امّت محمّد را به نیکی یاد کنند. «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ» به یاد آورید آن گاه را که از پدرانتان پیمان گرفتیم. «وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ» آن کوه را، وقتی از قبول آن چه از ایشان خواستیم به آن اعتراف کنند سرباز زدند. «خُذُواْ مَا آتَيْنَاكُم» آن چه را به شما ارزانی داشتیم، «بِقُوَّةٍ» یعنی با نیرویی که در خور این کار به شما عطا کردیم «وَاسْمَعُواْ» یعنی فرمان برید «قَالُواْ سَمِعْنَا» با گوش‌هایمان «وَعَصَيْنَا» با دل‌هایمان، گرچه در ظاهر همگی به خواری و زبونی، جزیه پرداختند. سپس خداوند فرمود: «وَأُشْرِبُواْ فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ» آمدند و آب بُراده گوساله‌ای را که پرستیده بودند نوشیدند تا

اینکه آن چه نوشیدند به دل‌هایشان رسید و آنها را رسوا کرد. وقتی موسی نزد بنی اسرائیل بازگشت و دید آنها گوساله را به پرستش گرفته‌اند، آنها او را پذیرا شدند و از پرستش گوساله دست کشیدند. موسی به آنها فرمود: چه کسی در میان شما گوساله را پرستیده تا حکم خداوند را بر او جاری کنم؟ آنها از اینکه او حکم خداوند را بر آنها جاری کند در واهمه افتادند و پرستش گوساله را منکر شدند و هر یک از آنها گفت: من آن را نپرستیده‌ام؛ بلکه دیگری پرستیده است.این همان حکایتی است که خداوند از زبان موسی در خطاب به سامری بیان فرمود: «وَانظُرْ إِلَى إِلَهِکَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَّنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا» [و (اینک) به آن خدایی که پیوسته ملازمش بودی بنگر. آن را قطعاً می‌سوزانیم و خاکسترش می‌کنیم (و) در دریا فرو می‌پاشیم][1] خداوند چنین به موسی فرمان داد و او گوساله را با سوهان ریز ریز کرد و بُراده‌های آن را در آبی گوارا ریخت و به آنها فرمود: از این آب بیاشامید، آنها نوشیدند و این چنین لب و بینی کسانی که گوساله را پرستیده بودند سیاه شد و لب و بینی کسانی که آن را نپرستیده بودند سفید شد و در آن هنگام حکم خداوند بر آنها جاری شد.[2]

۲) عیاشی، از ابو بصیر، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان در باره کلام خداوند متعال: «وَأُشْرِبُواْ فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ» فرمود: وقتی موسی علیه السلام با پروردگارش نجوا کرد، او به وی وحی فرمود که‌ای موسی! من قومت را در امتحانی انداخته‌ام. عرض کرد: پروردگارا! چگونه؟ فرمود: از طریق سامری. عرض کرد: سامری چه کرده است؟ فرمود: با زیورآلات آنها گوساله‌ای برایشان ساخته است. عرض کرد: پروردگارا! مگر نمی‌توان با زیورآلات آنها آهو یا مجسمه یا گوساله‌ای ساخت؟ چگونه آنها را آزموده‌ای؟ فرمود: او گوساله‌ای ساخته است که بانگ گاو سر می‌دهد. عرض کرد: پروردگارا! چه کسی این صدا را از او در می‌آورد؟ فرمود: من. در آن هنگام موسی عرض کرد: «إِنْ هِيَ إِلاَّ فِتْنَتُکَ تُضِلُّ بِهَا مَن تَشَاء وَتَهْدِي مَن تَشَاء» [این جز آزمایش تو نیست، هر که را بخواهی به وسیله آن گمراه و هر که را بخواهی هدایت می‌کنی][3]

۱- طه/ ۹۷.

۲- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۴۲۴، ح ۲۹۰- ۲۹۱.

۳- اعراف/ ۱۵۵.

چون موسی به سوی قوم خود بازگشت و آنها را در حـال پرسـتش گوسـاله دیـد، الواحی را که در دست داشت بر زمین زد و آنها تکه‌تکه شدند. حضرت امام محمّـد باقر علیه السلام فرمود: بهتر بود وقتی پروردگار این خبر را بـه موسـی داد او ایـن کار را می‌کرد. موسی مصمّم شد و گوساله را از بینی تا به دم ریز ریز کـرد، سـپس آن را به آتش کشید و به دریا ریخت و آنها یک به یک به خاطر نیازی که به تبرئه شدن داشتند وارد آب شـدند و در میـان خاکسـترهای گوسـاله درآمدنـد و از آن نوشیدند و این همان کلام خداست که فرمود: «وَأُشْرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ».

﴿قُلْ إِن كَانَتْ لَكُمُ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِندَ اللَّهِ خَالِصَةً مِّن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ (۹۴) وَلَن يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (۹۵) وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَىٰ حَيَاةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُزَحْزِحِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَن يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ (۹۶)﴾.

[بگو: اگر در نزد خدا سرای بازپسین یکسر به شما اختصاص دارد نه دیگـر مـردم، پس اگر راست می‌گویید آرزوی مرگ کنید* ولی به سبب کارهایی کـه از پـیش کرده‌اند هرگز آن را آرزو نخواهند کرد و خدا به (حال) ستمگران داناست* و آنان را مسلماً آزمندترین مردم به زندگی و (حتـی حـریص‌تـر) از کسـانی کـه شـرک می‌ورزند خواهی یافت. هر یک از ایشان آرزو دارد که کاش هزار سال عمر کنـد با آن که اگر چنین عمری هم به او داده شود وی را از عذاب دور نتواند داشـت و خدا بر آن چه می‌کنند بیناست]

۱) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: وقتی خداوند متعال از زبان رسول خود محمّد صلی الله علیـه و آله، آن یهودیان را سرزنش کرد و بهانه‌هایشان را برچید و نشانه‌های آشـکار خـود را بر آنها نمایان کرد تا بدانند محمّد سرور همه پیامبران و برگزیده تمـامی بنـدگان است و علی سرور همه اوصیا و بهترین کسی است که پـس از پیـامبر بـه جـای او می‌نشینند و پاکان خاندان او برپا کنندگان دین خدا، و امامان بندگان خداوند عـز و جل می‌باشند و این گونه راه بهانه‌های یهودیان بسته شد و دیگـر نتوانسـتند دلیلـی

بیاورند یا شبهه‌ای بیافرینند؛ بر جای نشستند تا این که تعدادشان زیاد شد. آن گـاه گفتند: ما نمی‌دانیم «تو چه می‌گویی؟»؛ اما حرف ما این است: ای محمّـد صـلی الله علیه و آله! ما بدون تو و علی علیه السلام و اهـل دیـن و امّـت تـو بـه بهشـت راه می‌یابیم و شما وسیله ابتلا و امتحان ما هستید و ما اولیای بی‌ریای خـدا و بنـدگان نیک او هستیم و دعای ما به درگاه خداوند مستجاب می‌شود و پروردگارمان هـیچ یک از خواسته‌های ما را رد نمی‌کند. وقتی چنین گفتند خداوند به پیـامبرش صـلی الله علیه و آله فرمود: ای محمّد! به این یهودیان بگو: «إِن كَانَتْ لَكُمُ الدَّارُ الْآخِرَةُ» بهشت و نیک بختی آن «خَالِصَةً مِّن دُونِ النَّاسِ» یعنی بدون محمّد و علی و امامـان و یاران ایشان و مؤمنان این امّت و محمّد و خاندان او، وسیله امتحان شما هستند و دعایتان اجابت می‌گردد و رد نمی‌شود؛ «فَتَمَنَّوُاْ الْمَوْتَ» برای آنان که در این میـان دروغ می‌گویند و ستیزه می‌جویند. محمّد و علی و خاندان ایشان مـی‌گوینـد: آنـان اولیا خدای عز و جل هستند و نـه کسـانی کـه در ایـن دیـن بـا ایشـان مخالفـت می‌ورزند، و دعای ایشان است که مستجاب می‌شود؛ پس ای گـروه یهودیـان! اگـر چنان هستید که ادّعا می‌کنید، برای آنان که در این میان دروغ می‌گویند و بـا شـما مخالفت می‌کنند آرزوی مرگ کنید.

«إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ» که این شمایید که راستگویید و دعایتـان بـه درگـاه خـدا علیه دشمنانتان مستجاب می‌شود؛ پس بگوییـد: خداونـدا! دروغگویـان و سـتیزه جویان ما را بمیران تا راستگویان از شرشان راحت شوند تا این گونه، حجّـت شـما پس از این که ثابت شد و استوار گشت بر همگان آشکار گردد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از این سخن به آنها فرمود: هـر کـس در میان شما چنین آرزویی کند، هر آینه نفـسش بند می‌آید و در جـا جـان مـی‌دهـد. یهودیان که خود می‌دانستند دروغ می‌گویند و این محمّد و علی و مؤمنان به ایشـان هستند که راست می‌گویند، جرأت نکردنـد چنـین دعـایی کننـد؛ چـرا کـه خـوب می‌دانستند اگر چنین کنند، می‌میرند. از این رو خداوند متعال فرمود: «وَلَـن يَتَمَنَّـوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ» یعنی یهودیان هرگز آرزوی مرگ نمی‌کنند؛ چـون راه آنـان راه کفر به خدا و کفر به محمد، رسول و پیامبر و برگزیده او و علی، بـرادر و وصـی وی و امامان پاک والاتبار بوده است؛ خداوند متعال فرمود: «وَاللّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمينَ» که آن یهودیان جرأت نمی‌کنند تا برای دروغگو مرگ آرزو کنند؛ چرا که مـی‌داننـد

دروغگو خود آنهایند. از این رو تو را فرمان داد تا با دلایل آشکار خود چشمانشان را خیره سازی و به آنها امر کنی تا دروغگو را تعریف کنند تا در دعا ناتوان شوند و این گونه برای بیچارگان روشن شود که آنها دروغ می‌گویند. سپس خداوند فرمود: ای محمّد! «وَلَتَجِدَنَّهُمْ» آن یهودیان را می‌یابی «أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ»؛ زیرا به کسانی کفر می‌ورزند که خود می‌دانند با وجود کفر به ایشان هیچ بهره‌ای از نیکی‌های بهشت نمی‌برند و از این رو در کفر خود باقی ماندند. «وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا» آن یهودیان «أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ» حریص‌تر «وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا» در زندگی، یعنی مجوسی‌ها، از آنجا که تنها در دنیا آسودگی نصیبشان می‌شود و هیچ امیدی به نیکی آخرت ندارند، آنها آزمندترین مردم به زندگی هستند. پس خداوند در وصف یهودیان فرمود: «يَوَدُّ» آرزو می‌کند «أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ» عمری هزار ساله «بِمُزَحْزِحِهِ» دورکننده او «مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ» این عمر دیرپای او، و البته خداوند فرمود: «وَمَا هُوَ بِمُزَحْزِحِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ» و فقط نفرمود: «و مَا هُوَ بِمُزَحْزِحِهِ»؛ چرا که اگر می‌فرمود: وی را از عذاب دور نتواند داشت و خداوند بیناست، شاید گمان می‌شد که «و مَا هُوَ بِمُزَحْزِحِهِ» به آرزوی او بر می‌گردد؛ امّا از آنجا که خداوند می‌خواست بگوید عمر درازپا نمی‌تواند چنین کند، فرمود: «وَمَا هُوَ بِمُزَحْزِحِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ» و در ادامه فرمود: «وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ» و دادگرانه بر این اساس او را کیفر می‌دهد و هرگز به او ستم نمی‌کند.[1]

۲) حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: وقتی یهودیان ترسیدند چنین آرزویی کنند و خداوند بهانه‌هایشان را برچید، گروهی از آنها ترسان و درمانده در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردند: ای محمّد صلی الله علیه و آله! آیا تو و مؤمنان مخلص تو که برادرت علی علیه السلام سرور و مهتر ایشان است دعایتان مستجاب می‌شود؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بله. عرض کردند: ای محمّد! اگر چنین است که می‌پنداری، به علی بگو برای پسر رئیس ما دعا کند.او جوانی خوب رو و نجیب و برازنده و نیک اندام بود که دچار پیسی و جذام شد و چنان تب کرده که هیچ کس نزدیکش نمی‌رود و چنان دور

۱- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۴۴۲، ح ۲۹۴.

افتاده که هیچ کس هم نشین او نمی‌شود و نان را بر سر نیزه به او می‌خورانند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: او را نزد من بیاورید. او را آوردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و یارانش با چهره‌ای زشت و آزاردهنده و نفرت‌آور روبرو شدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای ابا حسن! از خدا برای او سلامتی بخواه که خداوند متعال دعایت را مستجاب می‌کند. علی علیه السلام دعا کرد و هنوز دعایش به پایان نرسیده بود که ناگهان همه ناخوشی‌ها از آن جوان رخت بست و خوب رویی و نجابت و برازندگی و نیک اندامی بیش از پیش به او بازگشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن جوان فرمود: ای جوان! به کسی که در این بلا به فریادت رسید ایمان آور. او عرض کرد: ایمان آوردم، و نیک مؤمن شد. پدرش عرض کرد: ای محمّد! به من ستم کردی و پسرم را از من گرفتی، ای کاش در جذام و پیسی می‌ماند، امّا به دین تو در نمی‌آمد که این چنین بر من خوش‌تر بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: امّا خداوند عز و جل او را از این بیماری نجات داد و نیک بختی بهشت را بر او واجب گرداند. پدرش عرض کرد: ای محمّد! این نه به خاطر تو و نه به خاطر یار تو بود؛ بلکه چون هنگام بهبودی او رسیده بود، سلامتی خود بازیافت؛ اگر این یار تو، یعنی علی، اجابتگر نیکی است، پس باید اجابتگر بدی نیز باشد؛ به او بگو دعا کند که من به جذام و پیسی دچار گردم و می‌دانم که این چنین نخواهد شد، این گونه برای این بیچارگان که فریفته تو گشته‌اند روشن می‌شود که رخت بربستن این بیماری‌ها از پسر من به خاطر دعای او نبوده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای یهودی! از خدا پروا کن و برای تن سالمی که به تو عطا فرموده سپاسگزار او باش و خود را در بلایی که طاقتش را نداری میافکن و نعمت‌های خدا را شاکرانه پذیرا باش؛ چرا که هر کس کفر نعمت کند، خداوند نعمتش را از او بر می‌گیرد؛ و هر کس شکر نعمت را به جای آورد، خداوند نعمتش را بر او دوچندان کند. آن یهودی گفت: انکار دشمن خدا که به او دروغ می‌بندد خود گونه‌ای از شکر نعمت‌های اوست، می‌خواهم این چنین به فرزندم نشان دهم که سخنان و ادعاهای تو بیش و کمش نارواست و خیری که به او رسید به سبب دعای یار تو، علی علیه السلام نبوده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله لبخندی زد و فرمود: وای بر تو! گفتی تندرستی پسرت به سبب دعای علی علیه السلام نبوده و تنها دعای علی با گاه

بهبودی او هم زمان شده است. حال اگر علی علیه السلام دعا کرد تا به بلایی که می‌خواهی دچار شوی و این چنین شد، آیا باز می‌گویی این بلا به سبب دعای علی علیه السلام نبوده است و تنها دعای او با گاه در بلا افتادن من هم زمان شده است؟ عرض کرد: نه، چنین سخنی نخواهم گفت؛ چرا که این حجّتی است که من در برابر دشمن خدا در دینش می‌آورم و نیز حجّت دشمن او بر من است و خداوند خردمندتر از آن است که چنین دعایی رابرآورده سازد و بندگانش را در فتنه اندازد و آنها را به تأیید دروغگویان فراخواند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پاسخی که دعای علی برای پسرت به همراه داشت همان پاسخی است که دعای او علیه تو به همراه دارد و خداوند متعال کاری نمی‌کند که موجب شود بندگانش در دینش به تردید افتند و کسی که به او دروغ می‌بندد تأیید شود. وقتی یهودی شبهه پردازی خود را این چنین بی نتیجه دید سرگردان شد و عرض کرد: ای محمّد! اگر راست می‌گویی باید علی با من چنین کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: ای اباحسن! این کافر هیچ چیز را نمی‌پذیرد و تنها سرکشی و نافرمانی و گردن‌کشی پیشه می‌کند. آن چه را می‌خواهد برایش دعا کن و بگو: خداوندا! او را به بلایی که پسرش از آن رنج می‌برد دچار کن. علی علیه السلام چنین گفت و آن یهودی به مرض آن جوان یعنی جذام و پیسی دچار شد و درد و بلا وجودش را فراگرفت؛ او فریاد برآورد و کمک خواست و گفت: ای محمّد! به راستی‌ات ایمان آوردم از من درگذر. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر خداوند می‌دانست که راست می‌گویی هر آینه نجاتت می‌داد؛ امّا او خوب می‌داند که تو وقتی از این درد رهایی یابی، بیشتر کفر می‌ورزی و اگر می‌دانست که با نجات یافتنت به او ایمان می‌آوری، هر آینه سخاوتمندانه نجاتت می‌داد که او سخاوتمند است و بخشنده. آن یهودی چهل سال در آن درد و پیسی بر جای ماند تا نشانه‌ای برای تماشاگران و پندی برای اندیشمندان و نشان و دلیلی گویا، برای محمّد در تمامی روزگاران باشد و نیز پسرش سالم و تندرست با اندامی نیک، هشتاد سال زیست تا اندرزی برای پندگیران شود و کافران را بر آن دارد که ایمان آورند و سببی شود تا دست از کفر و سرکشی بردارند. وقتی آن یهودی در بلا افتاد و پسرش از آن رهایی یافت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای بندگان خدا! از کفران نعمت‌های خدا بپرهیزید

که این کردار برای کننده‌اش بسی مصیبت‌بار است، هوش دارید و با فرمان برداری از خدا به او نزدیکی جویید تا به نیکی، شما را پاداش دهد؛ و در راه جهاد با دشمنان خدا از عمر خود در دنیا بکاهید تا در نیک بختی جاودان و همیشگی آخرت از عمری دراز برخوردار شوید؛ و در راه ادای حقوقی که به گردن دارید از اموالتان بگذرید تا ثروتتان در بهشت فزونی یابد. آن گاه گروهی برخاستند و عرض کردند: ای رسول خدا! ما تنی نحیف و مالی اندک داریم، چنان که نه در جهاد با دشمنان توانائیم و نه مالی افزون بر خرج زن و فرزند برایمان می‌ماند؛ پس ما چه کنیم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بدانید، شما بایست با دل‌ها و زبانهایتان، صدقه دهید. عرض کردند: ای رسول خدا! چگونه؟ فرمود: دل‌هایتان را به راه دوستی خدا، و محمّد، رسول خدا و علی، ولی خدا و وصی رسول خدا و راه دوستی والاتبارانی که دین خدا را برپا می‌دارند و راه دوستی شیعیان و دوستداران ایشان و دوستی برادران مؤمنتان درآورید، و نیز دل‌هایتان را از باورهای ستیزه جویانه و کینه توزانه، بازدارید و زبانهایتان را به یاد خدا آن چنان که سزاوار اوست و به درود بر محمّد و خاندان پاکش به سخن گشایید؛ به راستی که خداوند، به پاداش این کار، شما را به برترین درجات و والاترین مقام‌ها می‌رساند.[1]

«قُلْ مَن كَانَ عَدُوًّا لِّجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَىٰ قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ (۹۷) مَن كَانَ عَدُوًّا لِّلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِّلْكَافِرِينَ (۹۸)».

[بگو: کسی که دشمن جبرئیل است (در واقع دشمن خداست)؛ چرا که او به فرمان خدا، قرآن را بر قلبت نازل کرده است؛ در حالی که مؤید (کتابهای آسمانی) پیش از آن، و هدایت و بشارتی برای مؤمنان است * هر که دشمن خدا و فرشتگان و فرستادگان او و جبرئیل و میکائیل است، (بداند که) خدا یقیناً دشمن کافران است]

۱) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: جبرئیل علیه السلام یهودیان را ملامت می‌نمود و قضای الهی را

۱- تفسیر منسوب امام حسن عسکری (ع)، ص ۴۴۴، ح ۲۹۵.

به گونه‌ای که بر خلاف میلشان بود، بر آنها جاری می‌ساخت؛ آنها از او کینه بـه دل گرفتند و خداوند متعال، یهودیان را بدین سبب نکوهش فرمود. از آنجا که جبرئیـل و میکائیل و دیگر فرشتگان خداوند، برای پشتیبانی از علی بـن ابـی طالـب علیـه السلام در برابر کافران، نازل می‌شدند تا حضرت علیه السلام با شمشیر بـرّان خـود آنها را خوار گرداند، ناصبی‌ها نیز از ایشـان کینـه بـه دل داشـتند، و بـدین خـاطر خداوند متعال، آنها را نیز سرزنش کرد و فرمود: ای محمّد! «مَن كَانَ عَدُوًّا لِّجِبْرِيلَ» در میان یهودیان، از آن رو که جبرئیل مانع شد تا دانیال، بخت النصر را بـه خـاطر گناهی که وی مرتکب نشده بود به قتل رسـاند، تـا ایـن کـه کتـاب خـدا در میـان یهودیان از اجل او خبر داد و آن چه پیشاپیش در علم الهی رقم خـورده بـود، بـر آنها گذشت. نیز هر کس در میان کافران و دشمنان ناصبی جنگ افروز محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام با جبرئیل دشمنی می‌کنـد؛ چـرا کـه او از جانـب خداوند علی علیه السلام را تأیید کرد و در برابر دشمنانش یاری نمود؛ و هـر کـس با جبرئیل دشمنی می‌کند، چون او از محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السـلام پشتیبانی کرد و آن دو را کمک رساند و قضای پروردگارش عز و جل را در مـورد دشمنان ایشان جاری نمود و آنها را به دست بندگانی که خداوند، خود می‌خواسـت هلاک کرد؛ بداند که در حقیقت، دشمن جبرئیـل، دشـمن خداسـت. «فَإِنَّـهُ» یعنـی جبرئیل «نَزَّلَهُ» یعنی این قرآن را «عَلَى قَلْبِكَ»ای محمّد! «بِإِذْنِ اللَّـهِ» بـه فرمـان خداوند، و این همانند کلام دیگر خداوند متعال است: «نَزَلَ بِهِ الـرُّوحُ الْـأَمِينُ عَلَـى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُّبِينٍ» [روح الامین، آن را بر دلت نازل کرد تا از (جمله) هشداردهندگان باشی به زبان عربی روشن]، «مُصَدِّقًا لِّمَـا بَيْنَ يَدَيْـهِ» همسـاز با تورات و انجیل و زبور و صـحف ابـراهیم و کتـاب‌هـای شـیث و دیگـر پیامبران.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همانا این قرآن، نور آشکار و ریسمان محکم و پیونـد اسـتوار و مقـام والا و شـفای پایـدار و فضـیلت برتـر و سـعادت شکوهمند است. هر کس از آن نور جُوید، خداوند وجودش را نورانی می‌کند؛ و هر کس کارهایش را به وسیله آن استوار کند، خداوند او را از گناه بـه دور مـی‌دارد؛ و هر کس به آن چنگ زند، خداوند او را نجات می‌دهد؛ و هر کـس او را وانگـذارد، خداوند او را والا می‌دارد؛ و هر کس از آن شفا جوید، خداوند او را شفا می‌دهد؛ و

هر کس آن را بر دیگر چیزها برتری دهد، خداوند او را هدایت می‌کند؛ و هر کس هدایت را در غیر از آن جوید، خداوند او را گمراه می‌کند؛ و هر کس آن را پوشش تن و جان خود کند، خداوند او را کامیاب می‌سازد؛ و هر کس آن را امام خود گیرد و از آن پیروی کند و آن را تکیه گاه خود قرار دهد و رو به سویش گذارد، خداوند او را در نیک بختی بهشت و زندگی سالم پناه می‌دهد؛ و از این روست که فرمود: «وَهُدًى» یعنی این قرآن هدایت است. «وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ» یعنی نوید بخش مؤمنان در آخرت است. از این قرار، که قرآن در روز قیامت، به همراه مردی رنگ پریده، وارد می‌شود و می‌گوید: پروردگارا! این مرد را در روز، تشنه و در شب، بیدار نگاه داشتم و طمعش را به مهر تو افزون و امیدش را به آمرزشت، بسیار ساختم؛ اکنون، آن چنان که ما هر دو، تو را می‌پنداشتیم عمل فرما. خداوند متعال می‌فرماید: فرمانروایی را به دست راستش و جاودانگی را به دست چپش بسپارید و او را همدم همسرانش، همان حوریان سیاه چشم قرار دهید، و بر پدر و مادرش دیبایی بپوشانید که تمامی دنیا در برابرش هیچ باشد. در آن دم، حاضران، به پدر و مادر او می‌نگرند و غبطه می‌خورند و آن دو از آن چه به خود می‌بینند، به شگفت می‌آیند و می‌گویند: پروردگارا! ما را چنین مقامی داده‌ای، حال آن که اعمال ما درخور آن نیست.

خداوند عز و جل می‌فرماید: افزون بر این‌ها، تاج کرامتی به شما عطا می‌کنم که نه چشمی آن را دیده و نه گوشی از آن چیزی شنیده و نه اندیشه‌ای به آن راه یافته باشد. این، از آن رو نصیبتان شد که به فرزندتان قرآن آموختید، و چشمش را به دین اسلام بینا کردید و او را در دوستی محمّد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام، ولی خدا پروراندید، و بر اساس دانش ایشان، به او دانش آموختید؛ چرا که خداوند متعال هرگز عملی را از کسی نمی‌پذیرد جز آن که با دوستی ایشان و دشمنی با دشمنان ایشان همراه باشد، حتی اگر کسی، از خاک تا به افلاک را از طلا آکنده باشد، و همه را در راه خدا صدقه داده باشد. آن چه پاداش گرفتید، از جمله مژده‌هایی بود که بدان نوید داده شده اید. این همان کلام خداوند متعال است که فرمود: «وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ» یعنی شیعیان محمّد و علی و خاندان و تبار ایشان که پس از ایشان آمدند.

سپس خداوند متعال فرمود: «مَن كَانَ عَدُوًّا لِّلَّهِ» به خاطر آن چه به محمّد و

علی و خاندان پاک ایشان بخشید، آنها، در نادانی به جایی رسیدند که گفتند: ما، از خدایی که محمّد و علی را چنان که ادعا می‌کنند گرامی داشته است متنفریم؛ «وَجِبْرِيلَ» و نیز هر کس با جبرئیل دشمن باشد؛ از آن رو که خداوند متعال او را پشتیبان محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام در برابر دشمنانشان و نیز پشتیبان دیگر پیامبران و رسولان قرار داد. «وَمَلاَئِكَتِهِ» یعنی و هر کس با فرشتگانی دشمنی کند که خداوند متعال، آنها را برای یاری دین خود و تأیید اولیا خود فرستاده است، و این سخنی است که برخی از ناصبی‌های ستیزه‌جو گفتند: از جبرئیل که علی را یاری می‌کند بیزاریم. «وَرُسُلِهِ» و هر کس با فرستادگان خدا: موسی و عیسی و دیگر پیامبرانی که به قبول پیامبری محمّد صلی الله علیه و آله و امامت علی علیه السلام فرا خواندند، دشمنی کند، و این همان سخن ناصبی هاست که گفتند: از پیامبرانی که به قبول امامت علی فرا خوانده‌اند بیزاریم. «وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ» یعنی و هر کس با جبرئیل و میکائیل دشمن باشد. وقتی پیامبر صلّی الله علیه و آله در باره علی علیه السلام فرمود: «جبرئیل در سمت راست او و میکائیل در سمت چپ او و واسرائیل، پشت او و فرشته مرگ، جلوی او ایستاده‌اند و خداوند متعال از فراز عرش خود، با خشنودی به او می‌نگرد و یاریش می‌کند؛ در این هنگام برخی از ناصبی‌ها گفتند: از خدا و جبرئیل و فرشتگانی که همچون سخن محمّد همراه علی هستند بیزاریم، هر کس از روی لجاجت با علی بن ابی طالب علیه السلام با ایشان دشمنی ورزد، «فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِّلْكَافِرِينَ» به سان دشمن با آنها رفتار می‌کند و آنها را گرفتار می‌سازد و در کیفری سخت می‌اندازد.

سبب نزول این دو آیه، سخن ناپسند دشمنان یهودی خدا در باره خداوند تبارک و تعالی و جبرئیل و میکائیل و دیگر فرشتگان الهی بود، و نیز سخن ناصبی‌ها در این باره که بسی ناپسندتر از کلام یهودیان بود. از آن جا که رسول خدا صلی الله علیه و آله، همیشه از فضیلت‌هایی که خداوند عز و جل به علی اختصاص داده بود و از ارجی که سزاوار او گردانده بود، سخن می‌راند و پیوسته می‌فرمود: جبرئیل از سوی خدا، مرا چنین خبر داده است و گاه می‌گفت: جبرئیل، سمت راست علی و میکائیل، سمت چپ او ایستاده‌اند که جبرئیل به خاطر برتری سمت راست، در برابر میکائیل به خود می‌بالد، هم چنان که هم نشین پادشاه شکوهمندی که در دنیا سمت راست وی نشیند، در برابر هم نشین سمت چپ او، به

خود افتخار می‌کند؛ و هم چنان که پیرامونیان یک پادشاه، به خاطر نزدیکی بسیار، به او افتخار می‌کنند، آن دو در برابر اسرافیل و عزرائیل که در پس و پیش علی علیه السلام قرار دارند، به خود می‌بالند. نیز گاه رسول خدا در برخی از احادیث خود می‌فرمود: گرامی‌ترین فرشتگان نزد خدا، آنانند که بیش از دیگر فرشتگان، علی بن ابی طالب علیه السلام را دوست می‌دارند؛ و حضرت بیان می‌فرمود که سوگند فرشتگان این بود: سوگند به آن که پس از محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را گرامی‌ترین آفریدگان قرار داد. و باز حضرت می‌فرمود: فرشتگان آسمان‌ها و پرده‌نشینان، همچون شوق مادری دلسوز به پسر مهربان و نیکوکار خود، که پس از ده پسر به خاک سپرده شده، برایش بر جای مانده است، شوق دیدار علی بن ابی طالب را در دل دارند. به هنگام این سخنان ناصبی‌ها می‌گفتند: تا به کی محمّد برای ستودن علی و بزرگ داشتن او، از جبرئیل و میکائیل و دیگر فرشتگان سخن می‌راند و علی را نزد خداوند متعال، برتر از دیگر آفریدگان بر می‌شمارد؟ از پروردگار و فرشتگان و جبرئیل و میکائیل و فرستادگان خدا که همه و همه پس از محمّد، علی را برتری می‌دهند بیزار شدیم. امّا سخن یهودیان که با خدا دشمنی می‌کردند، وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه گام نهاد، به همراه عبد الله بن صوریا[1] نزد ایشان آمدند. او عرض کرد: ای محمّد! تو چگونه می‌خوابی؟ ما را پیشتر، از خواب پیامبر آخرالزمان خبر داده‌اند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دیدگانم به خواب می‌رود، ولی قلبم بیدار است. عرض کرد: درست است ای محمّد! مرا خبر ده که فرزند از پدر است یا از مادر؟ فرمود: استخوان‌ها و اعصاب و رگ‌هایش از مرد است و گوشت و خون و مویش از زن است. عرض کرد: درست است ای محمّد! حال مرا خبر ده که «چرا فرزندی همانند عموهایش می‌شود ولی به دایی‌هایش شبیه نمی‌گردد و یا فرزندی همانند دایی‌هایش می‌شود ولی به عموهایش شبیه نمی‌گردد؟» فرمود: از نطفه زن و مرد

۱- عبد الله بن صوریا اعور: از بنی ثعلبة بن الفیطون، در حجاز کسی آگاهتر از او به تورات نبود. وی از پیامبر بسیار ایراد می‌گرفت. آن گاه که او به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: هدایت، چیزی نیست جز آنچه که ما بر آنیم. از ما تبعیت کن تا هدایت یابی و نصاری نیز چنین سخنی گفتند، خداوند متعال، این آیات را نازل فرمود: (و قالوا کونوا هوداً او نصاری ... و لا تسئلون عمّا کانوا یعملون) سوره بقره: ۱۳۵- ۱۴۱. « سیره ابن هشام ج ۲، ص ۱۶۱ و، ص ۱۹۸، طبقات ابن سعد ج ۱، ص ۱۸۰ ».

هر یک بر دیگری غلبه کند، خوی فرزند به خویشان وی شبیه می‌شود.

عرض کرد: درست است ای محمّد! مرا خبر ده که «چرا کسی فرزند می‌آورد و دیگری فرزند نمی‌آورد؟» فرمود: اگر نطفه تیره رنگ و سرخ شود، فرزندی زائیده نشود؛ و اگر ناب باشد، زائیده شود. عرض کرد: مرا از چیستی پروردگارت خبر ده. آن گاه آیه: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» [بگو اوست خدای یگانه][1] تا پایان سوره نازل شد[2]. ابن صوریا عرض کرد: درست است ای محمّد! یک سوال دیگر باقی مانده است، اگر پاسخ دهی، به تو ایمان می‌آورم و از تو پیروی می‌کنم. کدام یک از فرشتگان کلام خدا را برایت می‌آورد؟

حضرت فرمود: جبرئیل. عرض کرد: در میان فرشتگان، او دشمن ماست و همیشه کشتار و مصیبت و جنگ بر ما فرود می‌آورد؛ حال آن که میکائیل، رسول ماست و شادمانی و شادکامی برایمان می‌آورد؛ اگر میکائیل فرشته‌ای بود که بر تو نازل می‌شد، به تو ایمان می‌آوردیم؛ چرا که او فرمانروایی ما را استواری می‌بخشد، اما جبرئیل آن را نابود می‌کند. از این رو، او دشمن ماست. آن گاه سلمان بر ابن صوریا حجتی آورد و گفت: گواهی می‌دهم که دشمن جبرئیل، دشمن میکائیل است و هر کس با این دو دشمنی کند، هر دو با او دشمن می‌شوند؛ و هر کس از در آشتی با آنها درآید، هر دو با او دوستی کنند. در آن دم، خداوند متعال در تأیید گفته سلمان نازل فرمود: «قُلْ مَن كَانَ عَدُوًّا لِّجِبْرِيلَ» به خاطر اینکه او از دوستان خدا، در برابر دشمنان خدا، پشتیبانی می‌کند و از جانب خدا، فضیلت‌های علی علیه السلام، ولی خدا را فرود می‌آورد «فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ»، جبرئیل، این قرآن را از سوی خداوند، فرود آورده است، «عَلَىٰ قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ» به فرمان او «مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ» دیگر کتاب‌های خداوند «وَهُدًى» در برابر گمراهی، «وَبُشْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ» به آنان که به پیامبری محمّد صلی الله علیه و آله، ولایت علی علیه السلام و امامان پس از وی ایمان دارند، نوید ده که اگر بر دوستی محمّد و علی و خاندان پاک ایشان جان سپارند، آنها دوستان راستین خداوند هستند. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای سلمان! همانا خداوند سخنت را تأیید و نظرت را استوار کرد، سپس حضرت صلی الله علیه و

۱- اخلاص / ۱.

۲- احتجاج طبرسی، ص ۴۳، چاپ اعلمی.

آله حدیثی طولانی ذکر فرمود که در تفسیر سرورمان امام حسن عسکری علیه السلام آمده است.[1]

﴿وَلَقَدْ أَنزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلاَّ الْفَاسِقُونَ (۹۹)﴾

[و همانا بر تو، آیاتی روشن فرو فرستادیم و جز فاسقان، (کسی) آنها را انکار نمی‌کند]

۱) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: خداوند متعال فرمود: «وَلَقَدْ أَنزَلْنَا إِلَيْكَ»ای محمّد! «آيَاتٍ» که از راستگویی تو در پیامبریت نشان دارد و «بَيِّنَاتٍ» روشنگر امامت برادر و وصی و برگزیده تو، علی، و نمایانگر کفر کسانی است که در کار تو و برادرت، شک می‌کنند و در برابر فرمانتان سرپیچی و گردن کشی پیش می‌گیرند. «وَمَا يَكْفُرُ بِهَا» به آیات گواه بر برتری تو و برتری علی، پس از تو بر همه مردمان «إِلاَّ الْفَاسِقُونَ» همان یهودیان دروغگو که از راه دین خدا و اطاعت او به بیراهه رفتند و آن ناصبی‌ها که به اسلام وانمود می‌کردند.[2]

﴿أَوَكُلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَّبَذَهُ فَرِيقٌ مِّنْهُم بَلْ أَكْثَرُهُمْ لاَ يُؤْمِنُونَ (۱۰۰)﴾

[و مگر نه این بود که (یهود) هر گاه پیمانی بستند، گروهی از ایشان، آن را دور افکندند؛ بلکه (حقیقت این است که) بیشترشان ایمان نمی‌آورند]

۱) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: حضرت امام محمّد باقر علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل یهودیانی را که یاد ستیزه جویی آنها گذشت و نیز ناصبی‌هایی را که پیمان خود شکستند سرزنش کرد و فرمود: «أَوَكُلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا» و عهد و پیمان بستند تا از محمّد اطاعت کنند و پس از او به امر علی گردن نهند و در انجام فرمان او بکوشند «نَّبَذَهُ» عهد خود را فرو نهادند «فَرِيقٌ مِّنْهُم» و بر خلاف آن عمل کردند «بَلْ أَكْثَرُهُمْ» بیشتر آن یهودیان و ناصبی‌ها «لاَ يُؤْمِنُونَ» یعنی در روزهای آینده عمرشان از گناه دست نمی‌کشند و با این که آیات و

۱- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۴۴۸، ح ۲۹۶- ۲۹۸.
۲- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۴۵۹، ح ۳۰۰.

نشانه‌های ایشان را دیده‌اند توبه نمی‌کنند.[1]

«وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْ عِندِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (١٠١)»

[و آن گاه که فرستاده‌ای از جانب خداوند برایشان آمد که آن چه را با آنان بود تصدیق می‌داشت گروهی از اهل کتاب کتاب خدا را پشت‌سر افکندند چنان که گویی (از آن هیچ) نمی‌دانند]

۱) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «وَلَمَّا جَاءَهُمْ» به سوی آن یهودیان و نیز ناصبی‌هایی که در پی آنها بودند، «رَسُولٌ مِّنْ عِندِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ» قرآن را که دربرگیرنده ذکر فضیلت محمّد و علی و بایستگی دوستی ایشان و دوستانشان و دشمنی با دشمنان ایشان بود «نَبَذَ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ» اهل تورات و دیگر کتاب‌های پیامبران خدا علیهم السلام «وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ» به آن چه در کتابهایشان آمده بود، عمل نکردند و به پیامبری محمّد و جانشینی علی، رشک ورزیدند و فضیلت‌هایی را که از ایشان شناخته بودند انکار کردند. «كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» و راه منکران را در پیش گرفتند و همچون بی‌خبران از آن روی گرداندند، گرچه خوب می‌دانستند که حقیقت دارد.[2]

«وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَٰكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّىٰ يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُم بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنفَعُهُمْ وَلَقَدْ

۱- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع) ص ۴۶۴، ح ۳۰۲.
۲- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۴۷۱، ح ۳۰۴.

عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۱۰۲) وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۱۰۳)»

[و آن چه را که شیطان(صفت)ها در سلطنت سلیمان خوانده (و درس گرفته) بودند پیروی کردند، و سلیمان کفر نورزید، لیکن آن شیطان صفت)ها به کفر گراییدند که به مردم سحر می‌آموختند و (نیز از) آن چه بر آن دو فرشته، هاروت و ماروت، در بابل فرو فرستاده شده بود، (پیروی کردند) با این که آن دو (فرشته)، هیچ کس را تعلیم (سحر) نمی‌کردند مگر آن که (قبلاً به او) می‌گفتند: ما (وسیله) آزمایشی (برای شما) هستیم، پس زنهار کافر نشوی و(لی) آنها از آن دو (فرشته)، چیزهایی می‌آموختند که به وسیله آن، میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند؛ هر چند بدون فرمان خدا، نمی‌توانستند به وسیله آن، به احدی زیان برسانند؛ و (خلاصه) چیزی می‌آموختند که برایشان زیان داشت و سودی بدیشان نمی‌رسانید؛ و قطعا (یهودیان) دریافته بودند که هر کس خریدار این (متاع) باشد، در آخرت بهره‌ای ندارد. وه که چه بد بود آن چه به جان خریدند، اگر می‌دانستند.* اگر آنها گرویده و پرهیزکاری کرده بودند، قطعاً پاداشی (که) از جانب خدا (می‌یافتند) بهتر بود، اگر می‌دانستند]

۱) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در تفسیر خود فرمود: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «وَاتَّبَعُواْ» آن یهودیان و ناصبی‌ها «مَا تَتْلُواْ» خواندند «الشَّيَاطِينُ عَلَى مُلْكِ سُلَيْمَانَ» و پنداشتند که سلیمان علیه السلام با سحر و چاره اندیشی و نیرنگ، چنان فرمانروایی شکوهمندی را به دست آورده است، و از این راه خواستند تا مردم را از کتاب خدا باز دارند. از این قرار که وقتی یهودیان کفر پیشه و ناصبی‌های هم دست آنان، در این کفر، فضیلت‌های علی بن ابی طالب علیه السلام را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدند و معجزاتی را که خداوند متعال، به دست ایشان برای آنها نمایان ساخت به چشم دیدند، به یکدیگر روی کردند و گفتند: این محمّد، از طریق حیله و شگفت‌آوری و سحر و نیرنگی که خود آموخته و به علی نیز یاد داده، تنها در پی دنیاست و می‌خواهد تا زنده است حکمرانی ما را به دست گیرد و پس از خود به علی سپارد؛ آن چه می‌گوید هیچ از جانب خدا نیست، وهمه، سخن خود اوست. او سحر و نیرنگی را که به کار

می‌گیرد، به جان ما و بندگان بیچاره خداوند می‌اندازد. بهره مندترین مردم از این سحر، سلیمان بن داوود بود، که با جادوگری بر جنیان و انسان‌ها و شیطان‌ها، در سراسر دنیا حکم راند. ما نیز اگر گوشه‌ای از آن چه را که سلیمان آموخته بود بیاموزیم، بر نمایاندن چیزی همانند نمایش محمّد و علی توانا می‌شویم، و این گونه مقامی را که محمّد برای علی بر می‌شمارد، ما نیز برای خود ادعا می‌کنیم و از گردن نهادن به فرمان علی بی‌نیاز می‌شویم. در آن هنگام، خداوند متعال، همه یهودیان و ناصبی‌ها را نکوهید و فرمود: «نَبَذَ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ كِتَابَ اللّهِ» که به ولایت محمّد و علی فرمان می‌داد، «وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ» و به آن عمل نکردند، «وَاتَّبَعُواْ مَا تَتْلُواْ» کفرپیشگان «الشَّيَاطِينُ» یعنی سحر و نیرنگ را «عَلَى مُلْكِ سُلَيْمَانَ» و پنداشتند که سلیمان از این راه به پادشاهی رسیده است، پس با خود گفتند: ما نیز از این راه، شگفتی می‌آفرینیم تا مردم، از ما فرمان برند و از گردن نهادن به فرمان علی بی‌نیاز شویم؛ آن گاه گفتند: سلیمان، کافری زبردست در سحر بود که با جادوگری به چنان فرمانروایی و قدرتی دست یافت. خداوند متعال در پاسخ آنها فرمود: «وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ» و بر خلاف آن چه این کافران می‌گویند، سحری به کار نگرفت، «وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُواْ يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ» یعنی با آموختن سحر به مردم و نسبت دادن آن به سلیمان، کفر ورزیدند. سپس حق تعالی فرمود: «وَمَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ» شیطان‌ها به مردم سحر آموختند و آن چه را بر آن دو فرشته، یعنی هاروت و ماروت، نازل شده بود، به آنها یاد دادند و این گونه کفر پیشه کردند.

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: پس از نوح علیه السلام، ساحران و فریب کاران، بسیار شدند؛ از این رو خداوند متعال، دو فرشته به سوی پیامبر آن روزگار فرستاد تا او را از شیوه جادوگری ساحران، آگاه سازند و به او بیاموزند که چگونه سحرشان از کار می‌افتد و افسونشان به خودشان باز می‌گردد. پیامبر خدا، این دانش را از فرشتگان گرفت و به فرمان خدا، به بندگانش رساند و آنان را امر فرمود تا برای از کار انداختن جادو، سحر بیاموزند و آنان را بازداشت که مبادا از این راه، مردم را جادو کنند. او مردم را از چیستی نوع سم و آن چه ضرر آن را از بین می‌برد، آگاه می‌ساخت و سپس به هر کس آن را می‌آموخت می‌فرمود: این سم است، پس هر که را دیدی به آن گرفتار شده، این چنین ضررش

را از او دفع کن؛ و بپرهیز از اینکه با این سم، کسی را از پا درآوری. سپس خداوند متعال فرمود: «وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ» آن پیامبر به فرشته‌ها فرمان داد تا به شکل انسان، بر مردم پدید آیند و آن چه را خداوند به آنها آموخته، به ایشان بیاموزند و اندرزشان دهند. خداوند متعال فرمود: «وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ» شیوه‌ی سحر و از کار انداختن آن را «حَتَّى يَقُولاَ» به یاد گیرنده، «إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ» امتحانی است برای بندگان تا از خداوند اطاعت کنند و با آن چه می‌آموزند، تنها افسون ساحران را از میان برند و آنان را جادو نکنند؛ «فَلاَ تَكْفُرْ» که این سحر را به کارگیری و در پی ضرر زدن به مردم برآیی، و بخواهی آنها را به این باور، فراخوانی که تو جان می‌دهی و می‌ستانی؛ و کاری را ادعا کنی که هیچ کس جز خداوند متعال، بر آن توانا نیست؛ چرا که این سراسر کفر است. «فَيَتَعَلَّمُونَ» جویندگان سحر، «مِنْهُمَا» یعنی از میان نیرنگ‌هایی که شیطان‌ها بر قلمرو سلیمان نوشته بودند، و هم آن چه که هاروت و ماروت بر بابل فرود آورده بودند، آموختند: «مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ» چیزی که تنها به مردم زیان می‌رساند. آنها راه‌های جدایی انداختن بین مرد و زن را آموختند، و نیرنگ پرداختند، و تعویذ ساختند و وهم انداختند که اگر چنین افسونی خاک شود و چنان کاری انجام گیرد، دل زن و شوی از یکدیگر تیره و خشمناک می‌شود و به جدا شدن آن دو می‌انجامد.

سپس خداوند عز و جل فرمود: «وَمَا هُم بِضَآرِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلاَّ بِإِذْنِ اللّهِ» یعنی آنها بدون فرمان و اجازه و علم خداوند، هرگز نمی‌توانند به کسی گزندی برسانند؛ زیرا اگر خدا می‌خواست، هر آینه آنان را با زور و خشم، از این کار باز می‌داشت. «وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلاَ يَنفَعُهُمْ» چرا که هر گاه آن سحر را برای جادوگری و زیان رسانی بیاموزند، در حقیقت، چیزی یاد گرفته‌اند که برای خودشان در دینشان زیان بار است و هیچ سودی برایشان ندارد و تنها با این کار از دین خدا جدا می‌شوند. «وَلَقَدْ عَلِمُواْ» آن فراگیرندگان «لَمَنِ اشْتَرَاهُ» در مقابل دینی که با یادگیری سحر از آن جدا می‌شوند «مَا لَهُ فِي الآخِرَةِ مِنْ خَلاَقٍ» بهره‌ای از پاداش بهشت «وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْاْ بِهِ أَنفُسَهُمْ» و جان‌هایشان را در گرو عذاب انداختند؛ «لَوْ كَانُواْ يَعْلَمُونَ» یعنی اگر فهمیده بودند که در حقیقت، آخرت را فروخته‌اند و بهره‌ی خود را از بهشت، رها کرده‌اند، چرا که سحرآموزان بر این باور بودند که هیچ خدا و رسول و رستاخیز و قیامتی در کار نیست؛ «وَلَقَدْ عَلِمُواْ لَمَنِ

اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ» زیرا آنها عقیده داشتند هیچ آخرتی وجود ندارد، و از این رو بهره‌ای برای آنها در سرایی پس از دنیا نخواهد بود، و حتی اگر آخرتی در کار باشد به سبب کفری که به آن می‌ورزند، بهره‌ای از آن نمی‌برند؛ «وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْاْ بِهِ أَنفُسَهُمْ» چون آخرت را به دنیا فروختند، در واقع خود را به این کار فروختند و جان‌هایشان را در گرو عذاب انداختند. «لَوْ كَانُواْ يَعْلَمُونَ» که خود را به عذاب فروختند، امّا این را در نمی‌یابند؛ چرا که کفر پیشه کرده‌اند و چشم خود را از نشانه‌های آشکار خداوند متعال، بسته‌اند که اگر می‌دیدند، می‌دانستند من بدون شک به سزای این باور ناروا و انکار حقیقت عذابشان می‌کنم.

ابویعقوب و ابوحسن روایت کرده‌اند که به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام عرض کردیم: در بین ما، عده‌ای معتقدند هاروت و ماروت دو فرشته بودند که وقتی نافرمانی آدمیان فزونی گرفت، فرشتگان، آن دو را از میان خود برگزیدند و خداوند متعال، آن دو را به همراه فرشته‌ای سوم به سوی زمین فرو فرستاد. هاروت و ماروت آنجا عاشق زهره شدند و خواستند با او زنا کنند و شراب نوشیدند و انسان بی‌گناهی را کشتند؛ از این رو خداوند، آن دو را در بابل عذاب کرد؛ جادوگران از آن دو سحر می‌آموختند و خداوند متعال، آن زن را به شکل ستاره‌ای درآورد که زهره نام دارد. حضرت علیه السلام فرمود: پناه بر خدا از این سخنان! همانا فرشتگان، به لطف خداوند متعال، از گناه به دور و از کفر و بدکاری در امان می‌باشند. خداوند عز و جل در باره ایشان فرمود: «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» [از آن چه خدا به آنان دستور داده سرپیچی نمی‌کنند، و آن چه را که مأمورند، انجام می‌دهند] و نیز: «وَلَهُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِندَهُ» [و هر که در آسمان‌ها و زمین است برای اوست، و کسانی که نزد اویند][1] یعنی فرشتگان «لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ» [از پرستش وی تکبر نمی‌ورزند و درمانده نمی‌شوند، شبانه‌روز بی آن که سستی ورزند نیایش می‌کنند][2] و باز در باره آنها فرمود: «بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» [بلکه بندگانی ارجمندند که در سخن، بر او

۱- تحریم/ ۶

۲- انبیا/ ۱۹- ۲۰

پیشی نمی‌گیرند و خود به دستور او کار می‌کنند][1]، اگر چنان که اینها می‌گویند، خداوند، آن فرشتگان را جانشینان خود در زمین قرار داده باشد و آنها در دنیا همچون پیامبران یا امامان بوده‌اند، آیا از پیامبران و امامان قتل نفس یا زنا سر می‌زند؟ مگر نمی‌دانی که خداوند عز و جل هرگز دنیا را بدون پیغمبر یا امامی از جنس بشر بر جای نگذاشته است؟ مگر نه این است که خداوند متعال می‌فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ» [پیش از تو نفرستادیم] یعنی به سوی مردمان، «إِلاَّ رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِم مِّنْ أَهْلِ الْقُرَى» [جز مردانی از اهل شهرها را که به آنان وحی می‌کردیم][2]، پس خداوند خبر داده است که فرشتگان را به زمین نفرستاده است تا امام و حاکم باشند، بلکه فرشتگان تنها به سوی پیامبران خدا فرستاده می‌شدند. به حضرت عرض کردیم: پس بنابراین، ابلیس هم فرشته نبوده است، فرمود: آری، او از جنس جن بود؛ آیا نشنیده‌اید که خدای عز و جل می‌فرماید: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ» [(یاد کن) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: آدم را سجده کنید. پس (همه) جز ابلیس سجده کردند که از (گروه) جن بود][3] پس حق تعالی خبر داده است که ابلیس، از جنیان بود و هم اوست که خداوند متعال در باره‌اش فرمود: «وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ مِن نَّارِ السَّمُومِ» [و پیش از آن، جن را از آتشی سوزان و بی‌دود خلق کردیم][4] سپس حضرت علیه السلام فرمود: پدرم از جدّم حضرت رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش از علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله برایم نقل کرد که ایشان فرمود: خداوند عز و جل، ما خاندان محمّد را و پیامبران را و فرشتگان درگاه خود را برگزیده است و هیچ یک از اینان را برنگزید مگر آن که می‌دانست اینان دست به کاری نمی‌زنند که به سبب آن از ولایت او بیرون شوند و دست عصمت او از سرشان برداشته شود، و به جرگه کسانی بپیوندند که سزاوار عذاب و خشم او هستند. عرض کردیم: برای ما روایت شده است که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به ولایت و امامت منصوب فرمود، خداوند عز و جل، در آسمان، ولایت علی را به

١- انبیا/ ٢۶- ٢٨.
٢- یوسف/ ١٠٩.
٣- کهف/ ۵٠.
۴- حجر/ ٢٧.

گروه‌هایی از فرشتگان عرضه داشت؛ امّا آنها از پذیرش آن سرباز زدند و خداوند، آنها را به قورباغه تبدیل کرد. حضرت فرمود: پناه بر خدا! آنها به ما دروغ می‌بندند. فرشتگان، پیام آوران خدا به سوی مردم هستند، بنابراین آنها نیز همچون دیگر پیامبران و فرستادگان او می‌باشند. آیا پیامبران به خدا کفر می‌ورزند؟ عرض کردیم: خیر، فرمود: فرشتگان نیز این گونه‌اند. همانا فرشتگان مقامی شکوهمند و منزلتی والا دارند.[1]

۲) ابن بابویه، از تمیم بن عبد الله بن تمیم قرشی، از پدرش، از احمد بن علی انصاری، از علی بن محمّد بن جهم، روایت کرده است که وی گفت: شنیدم مأمون از حضرت امام رضا علیه السلام در باره روایت‌هایی پرسید که مردم در باره زهره و سهیل بازگو می‌کنند، و آن این که زهره نام زنی بوده که هاروت و ماروت دلباخته‌ی او شدند و سهیل نیز، باجگیری در یمن بوده است. حضرت فرمود: این که می‌گویند آن دو تبدیل به ستاره شدند دروغ است، بلکه به دو جانور دریایی تبدیل شدند و مردم به اشتباه گمان کردند که به دو ستاره تبدیل شدند. خداوند عز و جل، هیچ گاه دشمنان خود را به نورهای درخشان، مسخ نمی‌کند و سپس تا زمین و زمان برجاست آنها را بر جا بگذارد. موجود مسخ شده، بیش از سه روز زنده نمی‌ماند و می‌میرد، و چیزی از نسل آن باقی نمی‌ماند و امروزه موجود مسخ شده‌ای بر زمین وجود ندارد. موجوداتی مانند بوزینه و خوک و خرس و همچون اینها در حقیقت، شبیه به جانورانی هستند که خداوند، قومی را به سبب انکار یگانگی او و دروغ گو خواندن پیامبرانش، مورد خشم و نفرین خود قرار داد و آنها را به شکل آن جانوران درآورد. امّا هاروت و ماروت دو فرشته بودند که به مردم سحر می‌آموختند تا آنها این گونه خود را از سحر جادوگران در امان دارند و افسون‌های آنان را از کار بیاندازند. آن دو به کسی که می‌خواستند به او سحر بیاموزند پیشاپیش می‌گفتند: «إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلاَ تَكْفُرْ» امّا گروهی با به کارگیری آن در راهی که باید از آن پرهیز می‌کردند، کفر ورزیدند و با سحری که آموخته بودند، به جدایی انداختن میان زن و شوهر پرداختند؛ خداوند عز و جل می‌فرماید:

۱- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۴۷۱، ح ۳۰۴.

«وَمَا هم بِضَآرِّينَ بِه مِنْ أَحَدٍ إِلاَّ بِإِذْنِ اللّه» يعنى به علم خداوند.[1]

۳) علي بن ابراهيم، از پدرش، از ابن ابي عمير، از ابان بن عثمان، از ابو بصـير، از حضرت امام محمّد باقر عليه السلام روايت كرده است كه ايشان فرمود: سـليمان بن داوود عليه السلام، به جنيان دستور داد تا خانه‌اى از بلور بـرايش بنـا كننـد، در حالي كه او بر عصاى خويش تكيه داشت و به آن شيطان‌ها نگاه مى‌كرد كه چگونـه كار مى‌كنند و به او مى‌نگرند. ناگهان چشمش به مردى افتاد كه كنار او ايستاده بود، از او ترسيد و فرمود: تو كيستي؟ پاسخ داد: من آن كسى هستم كه نه رشوه مى‌گيرم و نه از پادشاهان مى‌ترسم؛ من فرشته مرگ هستم. آن گاه در همان حال كه سليمان به عصاى خويش تكيه داشت، جان او را گرفت. جنيان يک سال به سـاختن قصـر مى‌پرداختند و به سليمان نگاه مى‌كردند و به او نزديک مى‌شدند و هـم چنـان كـار مى‌كردند، تا اين كه خداوند، موريانه‌اى فرستاد و آن موريانه، چوب دستى سـليمان را خورد. وقتي سليمان بر زمين افتاد انسان‌ها دريافتند كه جنيان، غيب نمـى‌داننـد؛ چرا كه اگر مى‌دانسـتند، يک سال در آن عذاب خفت بار نمى‌ماندنـد. آن جـن‌هـا از موريانه، به خاطر خوردن عصاى موسى تشكر كردند و از آن پس هر كجا موريانـه ديدند برايش آب و گل حاضر كردند.

چون سليمان از دنيا رفت، شيطان، سحر را بنا نهـاد و شـيوه آن را در كتـابى نوشت و آن را پيچيد و بر پشتش نوشت: اين چيزى است كه آصف بن برخيا بـراى فرمانروايى سليمان بن داود بنا نهاد كه دربردارنده گنجينه‌هاى دانش اسـت. سـپس آن را زير تخت سليمان پنهان كرد و سپس خود، آن را بـراى مـردم بيـرون آورد و خواند. كافران گفتند: تنها به اين سبب، سليمان بر ما چيره شد. امّـا مؤمنـان گفتنـد: اين گونه نيست او بنده‌ى خدا و پيامبر او بـود؛ از ايـن رو خداونـد متعـال فرمـود: «وَاتَّبَعُواْ مَا تَتْلُواْ الشَّيَاطِينُ عَلَى مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَـرَ سُـلَيْمَانُ وَلَكِـنَّ الشَّـيَاطِينَ كَفَرُواْ يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِـلَ هَـارُوتَ وَمَـارُوتَ وَمَـا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولاَ إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلاَ تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِه بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِه وَمَا هم بِضَآرِّينَ بِه مِنْ أَحَدٍ إِلاَّ بِإِذْنِ اللّـه وَيَتَعَلَّمُـونَ مَـا يَضُـرُّهُمْ وَلاَ يَنفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُواْ لَمَنِ اشْتَرَاه مَا لَه فِي الآخِرَةِ مِنْ خَلاَقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْاْ بِه أَنفُسَهُمْ

۱- عيون أخبار الرضا (ع)، ج ۱، ص ۲۴۵، ح ۲.

لَوْ كَانُواْ يَعْلَمُونَ».[1]

و نیز عیاشی ، از ابو بصیر، از امام محمّد باقر علیه السلام این حدیث را روایت کرده است.[2]

«يا أيها الَّذِينَ آمَنُوا لا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انظُرْنَا وَاسْمَعُوا وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۰۴)»

[ای کسانی که ایمان آوردهاید! نگویید «راعِنا» و بگویید «انظرنا» و (این توصیه را) بشنوید و (گر نه) کافران را عذابی دردناک است]

۱) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه گام نهاد، جمع انبوهی از مهاجران و انصار، گرد ایشان بودند و بسیار از ایشان می‌پرسیدند؛ آنها حضرت صلی الله علیه و آله را به گونه‌ای شکوهمند و محترمانه که سزاوار ایشان بود خطاب می‌کردند، چرا که خداوند متعال به آنها فرموده بود: «**يا أيها الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِي وَلَا تَجْهَرُوا لَه بِالْقَوْلِ كَجَهرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ**» [ای کسانی که ایمان آوردهاید! صدایتان را بلندتر از صدای پیامبر مکنید، و هم چنان که بعضی از شما با بعضی دیگر بلند سخن می‌گویید، با او به صدای بلند، سخن مگویید مبادا بی‌آن که بدانید، کرده‌هایتان تباه شود][3] رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنها مهر می‌ورزید و دوستشان می‌داشت و تا آنجا می‌کوشید آنها را از گناه به دور دارد که وقتی تنی از آنها با حضرت صلی الله علیه و آله سخن می‌گفت، ایشان به عمد، صدای خود را بر صدای او بلند می‌فرمود تا مبادا در پی هشدار خدا، کردارش تباه شود. روزی مردی از اعراب، از پشت دیوار، حضرت صلی الله علیه و آله را با صدایی بلند ندا داد، از آنجا که حضرت صلی الله علیه و آله می‌خواست اعرابی به خاطر بالا بردن صدایش گناه نکند، با صدایی بلندتر او را پاسخ گفت. اعرابی عرض کرد: مرا آگاه کن که تا چه

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۶۴.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۷۰، ح ۷۴.
۳- حجرات/ ۲.

زماني توبه پذيرفته مي‌شود؟ رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود: اي برادر عرب! تا آن گاه كه خورشيد از مغرب سر برآورد، در توبه به روى آدمي باز است و اين كلام خداوند عز و جل است كه فرمود: «هَلْ يَنظُرُونَ إِلاَّ أَن تَأْتِيهِمُ الْمَلآئِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ» [آيا جز اين انتظار دارند كه فرشتگان به سويشان بيايند يا پروردگارت بيايد يا پاره‌اي از نشانه‌هاي پروردگارت بيايد][1] و آن روزى است كه خورشيد از مغرب طلوع مي‌كند. «لاَ يَنفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِن قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا» [روزى كه پاره‌اي از نشانه‌هاي پروردگارت (پديد)آيد، كسى كه قبلاً ايمان نياورده يا خيرى در ايمان آوردن خود به دست نياورده، ايمان آوردنش سود نمي‌بخشد][2] و امّا كلمه «رَاعِنَا» از كلماتي بود كه مسلمانان، با آن، رسول خدا صلى الله عليه و آله را خطاب مي‌كردند و مي‌گفتند: «راعِنا»؛ يعني به ما التفات كن و مراعات حال ما را بكن و همان گونه كه ما سخن تو را مي‌شنويم، تو نيز سخن ما را بشنو؛ امّا اين كلمه در زبان يهوديان به اين معنا بود: بشنو، خدا تو را كر كند. وقتي يهوديان شنيدند مسلمانان، رسول خدا را چنين خطاب مي‌كنند به يكديگر گفتند: تاكنون پنهاني به محمّد ناسزا مي‌گفتيم، بياييد تا اكنون آشكارا به او ناسزا گوييم؛ و به قصد توهين، رسول خدا صلى الله عليه و آله را با كلمه «راعِنا» خطاب مي‌كردند. سعد بن معاذ انصارى،[3] قصدشان را دريافت و گفت: اى دشمنان خدا! كه لعنت خدا بر شما باد، قصد دشنام دادن به رسول خدا صلى الله عليه و آله مي‌كنيد و ما را در اين گمان مي‌اندازيد كه شما نيز به شيوه ما، ايشان را خطاب مي‌كنيد؟ به خدا سوگند اگر بار ديگر بشنوم كه يكي از شما اين سخن بر زبان آورد، گردنش را مي‌زنم. اگر ناروا نمي‌ديدم كه سزايتان را پيش از

۱- أنعام/ ۱۵۸.

۲- أنعام/ ۱۵۸.

۳- سعد بن معاذ بن النعمان بن امرىء القيس بن زيد بن عبدالأشهل بن جشم بن الحارث بن الخزرج بن النبيت بن مالك بن الأوس الانصارى الأوسى الأشهلى، وى در مدينه، در فاصله بين عقبه اول و عقبه دوم، به دست مصعب بن عمير اسلام آورد. در جنگ‌هاى بدر و احد و خندق شركت كرد. در جنگ خندق تير خورد و يک ماه بعد بر اثر جراحت در گذشت. كسى كه وى را با تير زده بود، حبان بن العرقة بود و به هنگام زدن او بانگ برآورد: بگير كه من ابن العرقه مي‌باشم. از اين رو رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود: «خداوند صورتش را در آتش جهنم بسوزاند». تهذيب الكمال ج ۱۰، ص ۳۰۰؛ سير أعلام النبلاء ج ۱، ص ۲۷۹ ؛ أسد الغابة ج ۲، ص ۲۳۹.

کسب اجازه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب علیه السلام، برادر و وصی و نایب او در رسیدگی به امور امتش بدهم، هر آینه گردن هر کس را که شنیده‌ام در میان شما این چنین گفته است از تنش جدا می‌کردم. خداوند متعال در این باره فرمود: ای محمّد! «مِّنَ الَّذِينَ هَادُواْ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَاسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ وَرَاعِنَا لَيًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ وَطَعْنًا فِي الدِّينِ وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُواْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاسْمَعْ وَانظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ وَأَقْوَمَ وَلَكِن لَّعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلاَ يُؤْمِنُونَ إِلاَّ قَلِيلاً» [برخی از آنان که یهودی‌اند، کلمات را از جاهای خود برمی‌گردانند و با پیچانیدن زبان خود و به قصد طعنه زدن در دین (اسلام با درآمیختن عبری به عربی)، می‌گویند: شنیدیم و نافرمانی کردیم و بشنو! (که کاش) ناشنوا گردی و (نیز از روی استهزا می‌گویند)، راعنا (که در عربی یعنی به ما التفات کن ولی در عبری یعنی خبیث ما) و اگر آنان می‌گفتند: شنیدیم و فرمان بردیم و بشنو و به ما بنگر قطعاً برای آنان بهتر و درست تر بود؛ ولی، خدا آنان را به علت کفرشان لعنت کرد، در نتیجه جز (گروهی) اندک، ایمان نمی‌آورند] و نیز فرمود: «يا أيها الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَقُولُواْ رَاعِنَا»، چرا که دشمنان یهودیتان از این کلمه دستاویزی می‌سازند تا به رسول خدا صلی الله علیه و آله ناسزا و دشنام گویند. «وَقُولُواْ انظُرْنَا»؛ یعنی این چنین خطاب کنید و نه با کلمه راعِنا، زیرا معنایی که آنها در نظر دارند، در این کلمه نیست، و دیگر نمی‌توانند آن را دستاویزی برای دشنام گویی قرار دهند.

«مَّا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُواْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلاَ الْمُشْرِكِينَ أَن يُنَزَّلَ عَلَيْكُم مِّنْ خَيْرٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَاللّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَن يَشَاءُ وَاللّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (۱۰۵)».

[نه کسانی که از اهل کتاب کافر شده‌اند و نه مشرکان، [هیچ کدام) دوست نمی‌دارند خیری از جانب پروردگارتان بر شما فرودآید، با آن که خدا هر که را خواهد به رحمت خود اختصاص دهد و خدا دارای فزون‌بخشی عظیم است]

امام حسن عسکری علیه السلام در روایتی به‌نقل از امام رضا علیه السلام فرمود: خداوند متعال یهود، مشرکان و ناصبیان را نکوهش کرده و فرموده است: «مَّا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُواْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ» که منظور، یهودیان و نصاری می‌باشند. «وَلاَ

الْمُشْرِكِينَ» یعنی و نه مشرکانی که ناصبی و دشمن ائمه‌اند و از ذکر خداوند و ذکر محمد و فضائل علی علیه السلام و سخن گفتن در باره مقام والا و جایگاه عظیم وی به خشم می‌آیند. «أَن يُنَزَّلَ عَلَيْكُم» یعنی دوست ندارند که بر شما به تدریج نازل شود، «مِّنْ خَيْرٍ مِّن رَّبِّكُمْ» یعنی از نازل شدن آیات بیشتری در فضل محمد، علی و خاندان مطهر آن دو، بیزارند و دوست ندارند که برهان معجزه‌آوری از آسمان نازل شود و حقانیت محمد، علی و خاندان آن دو را هویدا سازد. پس آنها به این خاطر، هم کیشان خود را از بحث و حجت با تو باز می‌دارند؛ چرا که می‌ترسند که برهان و حجت تو، آنان را خیره و معجزه تو، آنان را مبهوت سازد و از پاسخ بازدارد و در نتیجه مردم عوام آنان، به تو ایمان بیاورند یا این که علیه رؤسای خود، شورش کنند. از این رو است که آنان نمی‌گذارند مردم، تو را ببینند تا (مبادا) سخنان تو را بدانند (و آنان چنین می‌گویند) که او مهربان و بدعت‌گذار است و زبانی سحرآمیز دارد، و اگر او را نبینید و شما را نبیند، برایتان بهتر است و دین و دنیای شما را سالم‌تر نگاه می‌دارد.

پس آنها به این شکل، از روی آوردن مردم عوام به تو، جلوگیری می‌کنند. سپس خداوند عز و جل فرمود: «وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ» یعنی توفیق به دین اسلام و موالات و دوستی با حضرت محمد صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام، «مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» یعنی بر کسی که به او توفیق گرویدن دین خود را ارزانی می‌دارد و به موالات و دوستی با تو و برادرت علی بن ابی طالب علیه السلام هدایت می‌نماید.

حضرت فرمود: پس چون رسول الله صلی الله علیه و آله آنان را به این شکل مورد ملامت و سرزنش قرار داد، گروهی از آنان نزد حضرت آمدند و با او عناد ورزیده و گفتند: ای محمد! تو خلاف آن چیزی را که در دل‌های ما جریان دارد، به ما نسبت می‌دهی؛ زیرا که ما از این که حجت و برهان قاطعی بر تو نازل شود و ملزم به اجرای آن باشیم، ناراحت نیستیم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یقیناً اگر اینجا با محمد عناد ورزید، خدای جهانیان با شما عناد خواهد ورزید هنگامی که نامه‌هایتان را برای برشمردن اعمالتان به سخن می‌آورد و شما می‌گویید: حافظان بر ما ستم کردند و اعمالی را که انجام ندادیم علیه ما نوشته‌اند؛ پس در این هنگام، جوارح و اعضای بدنتان به

شهادت و گواهی دادن، فراخوانده می‌شوند و علیه شما شهادت می‌دهند. پس آنها گفتند: شاهد تو، از ما دور نیست. این عمل تو، عمل دروغگویان است؛ چرا که بین ما و قیامت فاصله زمانی زیادی است. در اعضای بدنمان، آن چه را که ادعا می‌کنی، نشان بده تا به این که سخن تو راست است، یقین پیدا کنیم؛ و تو هرگز این کار را نمی‌کنی، چرا که تو از دروغگویان هستی. رسول الله صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: اعضای بدن آنان را برای شهادت دادن، به سخن بیاور. پس حضرت علی علیه السلام، اعضای بدن آنان را برای شهادت دادن به سخن آورد و علیه آنها شهادت دادند که آنان دوست ندارند که خیری از جانب پروردگارتان که همان آیه بینه و حجت و برهان معجزه‌واری بر نبوت او و امامت برادرش علی می‌باشد، بر امت محمد، به زبان محمد نازل شود؛ چرا که بیم دارند حجت و برهان او، آنان را مبهوت سازد و مردم عوام آنان، به او ایمان آورند و بسیاری از آنان دچار سردرگمی شوند. پس آنان گفتند: ای محمد! ما چیزی از این شهادت که ادعا می‌کنی اعضای بدنمان، به آن شهادت دادند را نشنیدیم. پس رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! اینان، همان کسانی هستند که خداوند در باره آنان فرمود: «إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لاَ يُؤْمِنُونَ * وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّى يَرَوُاْ الْعَذَابَ الأَلِيمَ»[1] [در حقیقت، کسانی که سخن پروردگارت بر آنان تحقق یافته، ایمان نمی‌آورند، * هر چند هر گونه آیتی برایشان بیاید تا وقتی که عذاب دردناک را ببینند]. آنان را نفرین کن تا نابود شوند.

پس علی علیه السلام آنان را نفرین کرد و هر عضو از اعضای آنان که علیه صاحبش زبان به شهادت گشود، شکافته شد و آن شخص، در همان دم، فوت کرد. پس گروه دیگری از حاضران که یهودی بودند گفتند: چه سنگدلی ای محمد! همه آنان را به قتل رساندی. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: من نمی‌توانستم نسبت به کسانی که خشم خداوند بر آنان فزونی یافته، انعطاف نشان دهم؛ اما اگر آنان به محمد، علی و آل مطهر آن دو توسل جسته و از خدا می‌خواستند که به آنان مهلت دهد و از آنان درگذرد، خداوند با آنان همان کاری را می‌کرد که با گوساله پرستان انجام داد. هنگامی که آنان به محمد صلی الله علیه و آله، علی و آل مطهر

۱- یونس/ ۹۷-۹۶.

آن دو علیهم السلام توسل جستند و از خداوند طلب مغفرت کردند و خدا بـه زبـان موسی، به آنان فرمود: «اگر به این صورت، در حق کسـی کـه دیگـری را بـه قتـل رسانده دعا می‌شد، خداوند به بزرگی محمد، علی و خانـدان مطهـر آن دو، او را از گناه قتل، عفو می‌نمود و او را می‌بخشید.»

۲) در روایت حسن بن اباالحسن دیلمی به نقل از کسی که با سلسله سـند، آن را روایت کرده، از ابا صالح، از حماد بن عثمان، از امام رضا علیه السلام، از پدرش امام کاظم علیه السلام، از پدرش امام صـادق علیـه السـلام پیرامـون تفسـیر آیـه: «يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ» آمده که فرمود: کسانی که رحمت الهی به آنان اختصاص داده شده، پیامبر خدا، جانشین او، و عترت آن دو می‌باشند. خداوند صد رحمـت را آفرید و نود و نه رحمت، نزد او برای محمد، علی و عترت آن دو ذخیره شده اسـت و یک رحمت بر سائر موجودات، گسترده شده است.[1]

﴿مَا نَنسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلِهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۰۶) أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (۱۰۷)﴾

[هر حکمی را نسخ کنیم یـا آن را به(دسـت) فراموشـی بسـپاریم، بهتـر از آن یـا مانندش را می‌آوریم. مگر ندانستی که خدا بر هر کاری تواناست. * مگر ندانستی که فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از آن خداست و شما جـز خـدا، سـرور و یـاوری ندارید]

امام حسن عسکری علیه السلام در روایتی به نقل از امـام محمـد تقـی علیـه السلام فرمود: «مَا نَنسَخْ مِنْ آيَةٍ» یعنی حکم آن را برمی‌داریـم «أَوْ نُنسِهَا» یعنـی نقش آن را محو می‌سازیم و آن را از ذهن‌ها، و ذهن تو ای محمد!، پاک می‌سازیم؛ چنان که خداوند متعال فرمود: «سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنسَىٰ * إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَىٰ»[2] [ما به‌زودی (آیات خود را به وسیله سـروش غیبـی) بـر تـو خـواهیم

۱- یونس / ۹۷-۹۶.
۲- اعلی / ۷-۶

خواند تا فراموش نکنی * جز آن چه خدا خواهد که او آشکار و آن چه را که نهان است می‌داند] یعنی این که تو را به فراموشی می‌اندازد و یادش از دل تو محو می‌شود. «نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا» یعنی آیه بهتری برایتان می‌آوریم، چرا که این آیه دومی، ثواب، مصلحت و منفعت بیشتری از آیه اولی نسخ شده، به دنبال دارد. «أَوْ مِثْلِهَا» یعنی به مصلحت شما، منظور این است که ما هیچ آیه را منسوخ یا تغییر نمیدهیم جز این که در آن، مصالح و منافع شما را در نظر داریم. سپس خداوند فرمود: ای محمد! «أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» پس خداوند بسیار توانا است و قادر به نسخ و غیر آن می‌باشد. «أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» یعنی او عالم به تدبیر و مصالح آنها است و او شما را با دانش خود تدبیر می‌کند. «وَمَا لَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ» یعنی او عهده‌دار مصالح و منافع شما است، چون تنها خداوند عز و جل کسی است که دانا به مصالح می‌باشد نه کس دیگر. «وَلَا نَصِيرٍ» یعنی اگر خداوند اراده کند که امر مکروه و ناپسندی را بر شما نازل کند و یا کیفر و عذابی را بر شما فرود بیاورد، هیچ یاوری برایتان نیست تا در برابر آن شما را یاری کند. امام محمد باقر علیه السلام فرمود: چه بسا خداوند، نسخ و تنزیل را به دلیل مصالح و منافعتان مقدّر ساخته تا به آن، ایمان بیاورید و با تصدیق و باور به آن، ثواب برایتان مهیا و فراوان شود. پس او از آن، همان چیزی را اراده می‌کند که صلاحتان در آن است و برای شما بهترین چیز است. سپس خداوند فرمود: «أَلَمْ تَعْلَمْ» یعنی‌ای محمد! «أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» یعنی او با قدرتش بر آن دو حکم می‌راند و بر حسب مشیت خود، آن دو را آباد می‌سازد و هیچ کسی نمی تواند آن چه را که او مؤخر ساخته، مقدم و آن چه را که او مقدم ساخته مؤخر کند. سپس خداوند متعال فرمود: «وَمَا لَكُم» یعنی ای جماعت یهود و تکذیب‌کنندگان محمد صلی الله علیه و آله و انکارکنندگان نسخ شرایع! «مِّن دُونِ اللَّهِ» یعنی شما غیر از خداوند، کسی را ندارید که «مِن وَلِيٍّ» یعنی عهده‌دار مصالح شما باشد. اگر پروردگارتان شما را برای آن مصالح ارشاد و هدایت نکند، «وَلَا نَصِيرٍ» یعنی تا شما را بدون خداوند یاری کند و شما را از عذاب او رهایی ببخشد.[1]

۱- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع) ص، ۴۹۱، ح ۳۱۱.

۲) از عیاشی، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «مَا نَنسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِها نَأْتِ بِخَيرٍ مِّنْها أَوْ مِثْلِها» روایت شده که فرمود: ناسخ، چیزی است که تغییر کرده و خداوند آن را از یادها برده است؛ مانند غیبی که دیگر نیست؛ مانند آیه: «يَمْحُو اللّهُ مَا يشَاءُ وَيثْبِتُ وَعِندَهُ أُمُّ الْكِتَابِ»[1] [خدا آن چه را بخواهد محو یا اثبات می‌کند، و اصل کتاب نزد اوست]. حضرت فرمود: سپس خداوند، هر چه بخواهد انجام می‌دهد و هر چه را بخواهد تغییر می‌دهد؛ مانند قوم یونس علیه السلام، به هنگامی که بدا برایش حاصل شد و خداوند آنان را مورد رحمت قرار داد؛ و حضرت این آیه را مثال زد: «فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنتَ بِمَلُومٍ»[2] [پس، از آنان روی بگردان که تو در خور نکوهش نیستی]. حضرت فرمود: آنها را مورد رحمت خود قرار داد.[3]

۳) از عمر بن زید روایت شده که گفت: از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «مَا نَنسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِها نَأْتِ بِخَيرٍ مِّنْها أَوْ مِثْلِها» پرسیدم و حضرت فرمود: کسانی که گفتند این آیه، به این شکل است، دروغ می‌گویند؛ زیرا اگر خداوند، آیه‌ای را نسخ کند و مانند آن را بیاورد، آن را نسخ نکرده است. عرض کردم: خداوند، این طور فرموده است. حضرت فرمود: خداوند تبارک و تعالی این گونه نفرموده است. عرض کردم: پس آیه به چه شکل است؟ حضرت فرمود: در آیه الف و واو نمی‌باشد و آیه را این گونه قرائت نمود: «مَا نَنسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِها نَأْتِ بِخَيرٍ مِّنْها أَوْ مِثْلِها» خداوند می‌فرماید: هیچ امامی را نمی‌میرانیم یا یادش را از یادها نمی‌بریم، جز آن که بهتر از او را از نسلش که همانند. او است می‌آوریم.[4]

۴) شیخ در تهذیب، با سند خود از یونس، از عبد الله بن سنان روایت می‌کند که گفت: امام صادق علیه السلام فرموده است: مسئله رجم «سنگسار» در قرآن آمده است؛ مانند این سخن خداوند که فرمود:[5] اگر پیرمرد و پیرزن، زنا کردند، آنان

۱- رعد/ ۳۹
۲- ذاریات/ ۵۴
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱ ص ۷۴ ح ۷۷
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱ ص ۷۴ ح ۷۸.
۵- اگرچه در متن، عبارت: «الشیخ و الشیخة اذا زنیا فارجموهما البتة فانهما قضیا الشهوة» از آیات قرآن محسوب شده است، اما شیعه بر این باور است که این عبارت، جزء قرآن نیست و از آیات منسوخ نیز نمی‌باشد؛ حال آن که علمای عامه معتقدند این عبارت، در زمره آن دسته

را البته سنگسار کنید؛ زیرا دوران شهوت را سپری کرده اند.[1]

﴿أَمْ تُرِيدُونَ أَن تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَى مِن قَبْلُ وَمَن يَتَبَدَّلِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ (١٠٨)﴾

[یا می‌خواهید از پیامبر خود، همان را بخواهید که قبلاً از موسی خواسته شد؛ و هر کس کفر را با ایمان عوض کند، مسلماً از راه درست گمراه شده است]

۱) امام حسن عسکری علیه السلام به نقل از امام هادی علیه السلام فرمود: «أَمْ تُرِيدُونَ» یعنی، بلکه ای کفار قریش و ای یهودیان! می‌خواهید «أَن تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ» یعنی آن آیاتی را به رسولتان عرضه کنید که نمی‌دانید صلاح یا تباهی شما در آن است. «كَمَا سُئِلَ مُوسَى مِن قَبْلُ» و به موسی عرضه و گفته شد: «لن نؤمن من لک حتی نری الله جهرة فاخذتکم الصاعقة وَمَن يَتَبَدَّلِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ» یعنی، پس از پاسخ رسول الله صلی الله علیه و آله به او، به این که آن چه که پرسید صلاحیت عرضه به خداوند را ندارد، یا پس از آن که خداوند متعال برای او، آن چیزی را که عرضه کرد آشکار سازد، اگر درست باشد «وَمَن يَتَبَدَّلِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ» با مشاهده آیاتی که درخواست کرد، ایمان نیاورد یا هنگامی که دانست در شأن او نیست که درخواست کند و باید به همان نشانه‌هایی که خداوند، عرضه داشته و آیات بینه‌ای که آشکار ساخته بسنده کند، با عناد ورزیدن و عدم پایبندی به حجت و دلیلی که برای او آورده شده، کفر را به جای ایمان بپذیرد، «فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ» یعنی از راهی که به بهشت منتهی می‌شود منحرف گشته و در مسیری که پایان آن جهنم است، قدم گذاشته است.

حضرت فرمود: خداوند عز و جل به یهودیان فرموده است: ای یهودیان! «أَمْ

از آیات منسوخ است که حکم و تلاوت آن نسخ شده است. نگاه کنید به: جواهر التفسیر، حسین کاشفی سبزواری، ص ۱۹۳؛ الجامع لاحکام القرآن، محمد بن احمد قرطبی، ج ۱۱، ص ۵؛ تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر، ج ۱، ص ۲۵۹؛ احکام القرآن، جصاص، ج ۱، ص ۲۱۹. (مترجمان)

۱- تهذیب، جلد ۱۰، ص ۳، ح ۷.

تُرِيدُونَ» یعنی بلکه می‌خواهید پس از آن چه برایتان آوردیم «أَن تَسْأَلُواْ رَسُولَكُمْ». ماجرا از این قرار بود که ده تن از یهودیان به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمده و می‌خواستند که او را بیازارند[1] و پیرامون چیزهایی، از او سوال کنند که او را با آنها پریشان و آزرده کنند. در این میان مردی اعرابی که گویی کسی او را از پشت هل می‌داد، نزد پیامبر آمد. بر دوش آن مرد کیسه‌ای بود و در آن کیسه، چیزی نهاده شده بود که کیسه را پر می‌کرد و دیگران از محتوای آن اطلاعی نداشتند. آن مرد گفت: ای محمد! به سؤالی که از تو می‌پرسم پاسخ ده. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: ای برادر عرب! این یهودیان، پیشتر از تو آمدند تا سؤالاتی را از من بپرسند. بنابراین آیا به آنها اجازه می‌دهی تا با آنها آغاز کنم؟ مرد اعرابی گفت: خیر، چرا که من غریب هستم و راه دشواری را پشت سر گذاشته‌ام. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: بنابراین تو به خاطر غریب بودنت و این که مسیر دشواری را پیمودی از آنها شایسته‌تر هستی. مرد اعرابی گفت: چیزی دیگر؛ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: آن چیست؟ مرد اعرابی گفت: برای اینان کتابی است که قائل به آن هستند و گمان می‌کنند که آن بر حق است و من اعتقاد ندارم به این که چیزی را بفرمایید تا بر آن با تو توافق کنند و تو را تصدیق کنند تا مردم از دینشان برگردند. من با چنین چیزهایی قانع نمی‌شوم و قانع شدنم تنها با دلیل روشن است. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: علی بن ابی طالب کجا است؟ علی فرا خوانده شد. پس آمد تا به نزدیکی رسول الله صلی الله علیه و آله رسید. مرد اعرابی گفت: ای محمد! این مرد در گفت و گوی بین من و تو چه می‌کند؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: تو از من دلیل روشن و بیّن را درخواست نمودی و این، دلیل روشن و گره‌گشا و صاحب دانش کافی است. من، شهر حکمت هستم و این، درب آن است، پس هر کسی خواهان حکمت و دانش باشد، باید از در آن وارد شود. چون علی بن ابی طالب به پیشگاه حضرت رسول آمد رسول الله صلی الله علیه و آله با صدای بلند فرمود: ای بندگان خدا! هر کسی خواهان نگریستن به عظمت آدم، حکمت شیث، نامداری و ابهت ادریس، شکرگزاری نوح از

۱- تعنته: یعنی به او آزار رساند و خواست، او در لغزش و مشقت‌ها بیفتد. گفته می‌شود: جاءَنی متعنتاً و تعنت الرجل و علیه: یعنی از او در باره چیزی پرسید که می‌خواست آن چیز بر او مشتبه شود و در مشقت بیفتد «المعجم الوسیط - ریشه عنت».

پروردگار و پرستش او، وفا و دوستی ابراهیم، دشمنی و ستیز موسی با هر کسی که دشمن خدا است و نیز، دوستی عیسی با تمام مؤمنان و حسن معاشرت او است، باید به این، یعنی علی بن ابی طالب بنگرد. ایمان مؤمنین و نفاق و دورویی منافقان با او افزایش می‌یابد. مرد اعرابی گفت: ای محمد! این گونه پسر عمویت را مدح نمودی که شرف او، شرف تو و عزت او، عزت تو است و من جز با گواهی و شهادت کسی که در شهادت او هیچ بطلان و فسادی نمی‌باشد،یعنی با شهادت این سوسمار، چیزی را از این مرد نمی‌پذیرم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: ای برادر عرب! آن را از کیسه خود بیرون آور تا از آن بخواهی که شهادت بدهد و او به نبوت من و به فضیلت همین برادرم شهادت خواهد داد. پس مرد اعرابی گفت: در شکار آن خستگی‌ها کشیده‌ام و بیم دارم که بجهد[1] و بگریزد. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: نترس، چرا که نمی‌جهد، بلکه می‌ایستد و به نفع ما و به تصدیق و برتری ما گواهی می‌دهد. مرد اعرابی گفت: من بیم دارم که جست و خیز کند. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: پس اگر جست و خیز کرد، همین برای این که ما را تکذیب کنی و آن را حجتی علیه ما قرار دهی بس است؛ ولی هرگز جست و خیز نخواهد کرد و به نفع ما شهادتی حقیقی خواهد داد. پس اگر این چنین کرد آنرا رها کن، چرا که محمد درعوض آن، چیزی به تو می‌دهد که برایت بهتر است.پس آن مرد اعرابی، سوسمار را از کیسه بیرون آورد و بر روی زمین قرار داد. سوسمار ایستاد و به رسول الله صلی الله علیه و آله رو کرده و گونه‌هایش را به خاک مالید و خداوند متعال، آن را به سخن آورد؛ پس گفت: شهادت می‌دهم که خدایی جز خدای یکتا نیست و هیچ شریکی ندارد و گواهی می‌دهم که محمد، بنده او و فرستاده او و برگزیده او و سرور پیامبران و برترین تمام خلائق، و خاتم پیامبران و پیشاهنگ خوبرویان زیباسرشت (الغرّ المحجّلین) است؛ و گواهی می‌دهم که برادرت، علی بن ابی طالب، دارای همین صفاتی است که آن را برشمردم و داری فضلی است که از آن یاد کردم و این که ولایتمداران او در بهشت، گرامی و دشمنانش در جهنم، جاویدانند. آن مرد اعرابی با چشمانی گریان گفت: ای رسول خدا! من نیز به آن چه که این سوسمار گواهی داد، گواهی می‌دهم؛ من چیزی را

۱– طفر: یعنی به بالا پرید و طفره، یعنی به بالا پریدن «القاموس المحیط– ریشه طفر»

دیدم و مشاهده کردم و شنیدم که به هیچ روی از آن گریزی نیست. سپس آن مرد اعرابی به یهودیان رو کرده و گفت: وای بر شما! چه آیه و نشانه‌ای پس از این می‌خواهید و دیگر خواستار چه معجزه‌ای هستید؟! هیچ راهی جز این که ایمان بیاورید ندارید، و گرنه همه شما هلاک خواهید شد. پس همه آن یهودیان ایمان آورده و گفتند: ای برادر عرب! برکت سوسمار تو بر ما افزون باد.

سپس رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: ای برادر عرب! سوسمار را رها کن تا خداوند عز و جل در عوض آن چیزی به تو بدهد که برایت بهتر است؛ چرا که آن، سوسماری است که به خدا، رسولش و به برادر رسولش ایمان داشته و شهادت به حقیقت می‌دهد، و سزاوار نیست که شکار شود یا اسیر باشد. این سوسمار، به خاطر دلیل رهایی‌اش (راه آزادی‌اش) [1] بر سایر سوسماران، برتری دارد؛ چرا که خداوند، او را به امیری برگزیده است. آن سوسمار، پیامبر را مورد خطاب قرار داده و گفت: ای رسول خدا! به من اجازه بده تا خود به او عوض بدهم. آن مرد اعرابی گفت: تو چه عوضی می‌توانی به من بدهی؟ سوسمار گفت: به همان سوراخی که مرا از آن گرفتی برو، در آن سوراخ، ده هزار دینار خسروانی و هشتصد هزار درهم است، آنها را بردار. آن مرد اعرابی گفت: من خسته و کوفته، با این جماعت حاضر که اینجا بوده و این کلام را از سوسمار شنیده‌اند چه کنم؟ زیرا هر کس که تازه نفس است به آنجا می‌رود و آن را برمی‌دارد. سوسمار گفت: ای برادر عرب! خداوند، آن مال را عوضی برای تو در مقابل من قرار داده است. پس هر کسی از تو پیشی گرفته و آهنگ برداشتن آن را کند، خداوند او را هلاک می‌گرداند. آن مرد اعرابی، خسته بود و در نتیجه، به کندی و آهستگی، حرکت می‌کرد. جماعتی از منافقین که نزد رسول الله صلی الله علیه و آله بودند از او پیشی گرفته و دست در داخل سوراخ فرو بردند تا دینارها را از آن بیرون آورند؛ در این هنگام افعی بزرگی از آن سوراخ، بیرون آمده و به آنها حمله کرده و آنان را کشت و تا آمدن آن مرد اعرابی، آنجا ایستاد. افعی، او را مورد خطاب قرار داده و گفت: ای برادر عرب! به اینان بنگر که چگونه خداوند مرا مأمور قتل آنان قرار داد تا به مال تو که در عوض سوسمار، به آن

۱- سرب به فتح سین و کسر آن و سکون راء: به معنای راه است «القاموس المحیط - ریشه سرب»

رسیده‌ای، دست نیابند؟ خداوند، مرا محافظ آن قرار داده است؛ اینک آن را بردار. پس آن مرد اعرابی، درهم‌ها و دینارها را از سوراخ بیرون آورد، ولی توان حمل آن را نداشت. افعی او را مورد خطاب قرار داد و گفت: این ریسمانی را که به کمر داری بردار و با آن، آن دو کیسه را ببند، سپس آن ریسمان را به دُم من، گره بزن و من آن را تا منزلت خواهم کشاند. من، خادم تو و نگهبان مال تو هستم. پس افعی آمد و همچنان از آن مرد اعرابی و مالش محافظت کرد تا این که وی آن مال را در خرید زمین، ملک و باغ صرف نمود.آن گاه افعی بازگشت.[1]

﴿وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُم مِّن بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِندِ أَنفُسِهِم مِّن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (١٠٩)﴾

[بسیاری از اهل کتاب ،پس از این که حق برایشان آشکار شد، از روی حسدی که در وجودشان بود، آرزو می کردند که شما را بعد از ایمانتان کافر گردانند؛ پس عفو کنید و درگذرید تا خدا فرمان خویش را بیاورد که خدا بر هر کاری تواناست]

۱) امام حسن عسکری علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُم مِّن بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا» فرمود: یعنی به شبهاتی که بر شما وارد می‌کنند «حَسَدًا مِّنْ عِندِ أَنفُسِهِم» یعنی به شما، زیرا خداوند شما را با محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و خاندان مطهر آن دو گرامی داشت. «مِّن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ» یعنی همان معجزاتی که بر راستی محمد صلی الله علیه و آله و فضل علی و آل آن دو دلالت می‌کند «فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا» یعنی از جهل آنان بگذرید و با حجت‌های خدا، با آنان مقابله کنید و به وسیله آن، کلام باطل آنان را دفع نمایید. «حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ» تا دستور خدا در باره آنها برای قتل در روز فتح مکه برسد. در آن هنگام، شما آنان را از شهر مکه و جزیرة‌العرب، بیرون می‌کنید و به هیچ کافری اجازه ماندن در آنجا را نمی‌دهید. «إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»

۱- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۴۹۶ و ۳۱۳.

یعنی و از آنجا که او بر همه چیز، قادر و تواناست، برایتان مقدر ساخت که با روش پسندیده تر، با آنان مقابله کنید که این شیوه به عبادت و پرستش خدا، نزدیک تر است و بیشتر به صلاح شما می‌باشد.[1]

«وَأَقِيمُواْ الصَّلَاةَ وَآتُواْ الزَّكَاةَ وَمَا تُقَدِّمُواْ لأَنفُسِكُم مِّنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِندَ اللّهِ إِنَّ اللّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۱۱۰)»

[و نماز را به پا دارید و زکات را بدهید و هر گونه نیکی که برای خویش از پیش فرستید، آن را نزد خدا باز خواهید یافت. آری خدا به آن چه می‌کنید بیناست]

۱) امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: «وَأَقِيمُواْ الصَّلَاةَ» یعنی با کامل کردن وضو، تکبیرات، قیام، قرائت، رکوع، سجود و حد و مرز آن، «وَآتُواْ الزَّكَاةَ» یعنی به افراد مستحق، و آن را به هیچ کافر یا منافقی ندهید. پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: کسی که به دشمنان ما زکات می‌دهد، به مانند کسی است که در حرم خداوند، دزدی می‌کند. «وَمَا تُقَدِّمُواْ لأَنفُسِكُم مِّنْ خَيْرٍ» یعنی مقداری از مالی که آن را در اطاعت و پیروی از خداوند انفاق می‌کنید. پس اگر اموالی نداشتید، از آبرو و نیکنامی خود به نفع برادران مؤمنتان استفاده کنید تا به آنان را به منافعی برسانید و ضرر و زیان را از آنان بازدارید. «تَجِدُوهُ عِندَ اللّهِ» یعنی خداوند متعال، به وسیله آبرو و مقام محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و خاندان مطهر آن دو، در روز قیامت به شما سود می‌رساند و به وسیله آن، اعمال بد شما را کاهش داده و اعمال نیک شما را چند برابر می‌کند و درجات شما را بالا می‌برد. «إِنَّ اللّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» یعنی او دانا است، و عمق مطالب و آن چه که در دل‌ها پنهان شده است را می‌داند (ظاهر مسایل درونی و باطن مسایل ظاهری)؛ و او بر طبق اعتقادات و نیت‌هایتان به شما جزا می‌دهد و او مانند فرمانروایان دنیوی نیست که امور، بر برخی از آنان، مشتبه شود و عمل برخی را به کسی که آن را انجام نداده و جنایت برخی را به کسی که عامل آن نبوده نسبت دهد تا در نتیجه، به خاطر جهلش به آن چه که بر او مشتبه شده، ثواب و عقابش را در حق کسانی که مستحق آن نیستند، اعمال کند. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: کلید نماز،

۱- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۵۱۵ ح ۳۱۵.

طهارت و بستن آن، با تکبیر و گشودن آن با سلام دادن است. خداوند هیچ نمازی را بدون طهارت، و هیچ صدقه‌ای را به همراه خیانت[1] نمی‌پذیرد. بزرگترین طهارت نماز، که نماز بدون آن پذیرفته نمی‌شود و هیچ یک از طاعات، بدون آن مقبول نیست، ولایت محمد صلی الله علیه و آله و این که او سرور رسولان است و همچنین ولایت علی علیه السلام و این که او سرور جانشینان است؛ و نیز ولایت اولیای آن دو و دشمنی با دشمنان آن دو می‌باشد.[2]

﴿وَقَالُواْ لَن يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلاَّ مَن كَانَ هُوداً أَوْ نَصَارَى تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُواْ بُرْهَانَكُمْ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ (١١١) بَلَى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِندَ رَبِّهِ وَلاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ (١١٢)﴾

[و گفتند: هرگز کسی به بهشت درنیاید، مگر آن که یهودی یا ترسا باشد. این آرزوهای(واهی) ایشان است. بگو: اگر راست می‌گویید، دلیل خود را بیاورید.*آری هر کس که خود را با تمام وجود به خدا تسلیم کند و نیکوکار باشد، پس مزد وی پیش پروردگار اوست و بیمی بر آنان نیست و غمگین نخواهند شد]

١) امام حسن عسکری علیه السلام به نقل از امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «وَقَالُواْ» یعنی یهود و مسیحیان. یهود گفتند: «لَن يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلاَّ مَن كَانَ هُوداً» یعنی یهودی «أَوْ نَصَارَى» یعنی مسیحیان گفتند: هیچ کس جز مسیحیان وارد بهشت نخواهند شد. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: و غیر از آنان نیز، این سخن را گفتند. دهریون گفتند: کائنات، آغازی ندارند و ازلی می‌باشند و هر کس در این اعتقاد، با ما مخالفت کند، گمراه و در اشتباه و گمراه‌کننده است. بت‌پرستان گفتند: تدبیرکنندگان جهان، نور و ظلمت می‌باشند و هر کس که با ما در این باور مخالفت کند، گمراه شده است. مشرکین عرب گفتند: قطعاً بت‌های ما همان خدایانند؛ هر کس با اعتقاد ما مخالفت ورزد، در گمراهی است. پس خداوند متعال فرمود: «تِلْكَ

١- غلول: به معنای خیانت است. غلّ، أغلّ: یعنی در غنیمت و غیر آن خیانت کرد. «المعجم الوسیط - ریشه غلل»

٢- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ٥٢٠، ح ٣١٨.

أَمَانِيهِمْ» یعنی آن چه که آن را آرزو می‌کنند. «قُلْ» یعنی به آنان «هَاتُواْ بُرْهَانَكُمْ» یعنی بر سخنتان «إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ».

از امام صادق علیه السلام نیز این حدیث نقل شده و حضرت، در آن به مجادله پیرامون دین اشاره نموده و فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام از آن نهی فرمودند؛ البته به طور مطلق از آن نهی نکردند، بلکه از مجادله، جز با بهترین طریق آن، منع نمودند. آیا به کلام خداوند عز و جل گوش فرا نمی‌دهید که می‌فرماید: «وَلَا تُجَادِلُوا أَهلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» [و با اهل کتاب، جز به(شیوه‌ای) که بهتر است مجادله مکنید] و هم چنین می‌فرماید: «ادْعُ إِلِى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهِم بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» [با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به(شیوه‌ای) که نیکوتر است مجادله کن]، پس علما، مجادله با بهترین طریق را، قرین دین دانستند و خداوند متعال، مجادله را جز از بهترین طریق آن، بر شیعیان ما حرام نموده است؛ و چگونه خداوند تمام انواع مجادله را حرام می‌کند، در حالی که خود می‌فرماید: «وَقَالُواْ لَن يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلاَّ مَن كَانَ هُوداً أَوْ نَصَارَى» و خداوند متعال فرمود: «تِلْكَ أَمَانِيهِمْ قُلْ هَاتُواْ بُرْهَانَكُمْ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ»، پس خداوند، معیار علم به صداقت و ایمان افراد را، برهان، دانسته است (و آیا برهان می‌آورند؟) آن هم در مجادله‌ای که به بهترین شکل، صورت گیرد. حضرت به سخنانش ادامه داد تا این که فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله به اصحابش فرموده است: بگویید: «إِيَاكَ نَعْبُدُ» [(بارالها) تنها تو را می‌پرستیم]؛ یعنی خدای واحد را می‌پرستیم و چنان که ملحدین گفتند، نمی‌گوییم که: همه کائنات، بی‌آغاز و ازلی هستند. همچنین به مانند بت‌پرستان، نمی‌گوییم که: تدبیرکنندگان جهان، نور و ظلمت می‌باشند؛ و همین طور به مانند مشرکان عرب، قائل به این نیستیم که بت‌هایمان، همان خدایانند. پس ما هیچ چیزی را شریک تو قرار نداده و هیچ کس را به غیر از تو، چنان که این کافران، قائل به آن بودند، خدا نمی‌خوانیم و به مانند یهود و مسیحیان، برای تو، فرزندی را قائل نمی‌شویم؛ چرا که شأن تو از داشتن فرزند، بسیار برتر است. حضرت فرمود: منظور از آیه: «قَالُواْ لَن يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلاَّ مَن كَانَ هُوداً أَوْ نَصَارَى» نیز همین است. کافران دیگر نیز به چیزهایی قائل شدند و خداوند متعال فرمود: ای محمد! «تِلْكَ أَمَانِيهِمْ» که آن را بدون حجت و برهان آرزو می‌کنند. «قُلْ هَاتُواْ بُرْهَانَكُمْ» یعنی

حجت و برهان ادعای خود را بیاورید. «إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ» چنان که محمد، براهین خود را که شما آن را شنیدید، آورده است. سپس فرمود: «بَلَى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَه لِلَّه» یعنی همان طور که کسانی که به رسول الله صلی الله علیه و آله ایمان آوردند، با شنیدن براهین و دلایل او چنین کردند. «وَهوَ مُحْسِنٌ» یعنی در کارش برای خدا، «فَلَه أَجْرُه» یعنی ثوابش «عِندَ رَبِّه» یعنی در روز قیامت، «وَلاَ خَوْفٌ عَلَيهِمْ» یعنی به هنگامی که کافران با مشاهده آن عذاب‌ها می‌ترسند. «وَلاَ همْ يحْزَنُونَ» یعنی به هنگام مرگ، چرا که در آن لحظه، مژده بهشت برایشان آورده می‌شود. ان شاء الله معنای مجادله به بهترین طریق در تفسیر سوره نحل، آیه: «وَجَادِلْهم بِالَّتِي هِي أَحْسَنُ» [با آنان به(شیوه‌ای) که نیکوتر است مجادله نمای] که به نقل از امام صادق علیه السلام می‌باشد، خواهد آمد و آن حدیث، طولانی می‌باشد و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام ذکر شده است.[1] و ما در تفسیر آیه: «وَقَالُواْ لَن يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلاَّ مَن كَانَ هوداً أَوْ نَصَارَى» از بیم طولانی شدن سخن، به همین مقدار بسنده نمودیم.[2]

﴿وَقَالَتِ الْيَهودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَىَ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهودُ عَلَى شَيْءٍ وَهمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لاَ يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهمْ فَاللّه يَحْكُمُ بَيْنَهمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُواْ فِيه يَخْتَلِفُونَ﴾(۱۱۳)

[یهودیان گفتند: ترسایان، بر حق نیستند و ترسایان گفتند: یهودیان، بر حق نیستند؛ با آن که آنان کتاب(آسمانی) را می‌خوانند، افراد نادان نیز(سخنی) همانند گفته ایشان گفتند، پس خداوند، روز رستاخیز، در آن چه با هم اختلاف می‌کردند، میان آنان داوری خواهد کرد]

۱) امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل فرمود: «وَقَالَتِ الْيَهودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَىَ شَيْءٍ» یعنی دین ندارند، بلکه دین‌شان، باطل و کفر است؛ «وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهودُ عَلَى شَيْءٍ» یعنی دین ندارند، بلکه دینشان،

۱- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۵۲۶، ح ۳۲۱ و ۳۲۲ و در ص ۵۴۳ ح ۳۲۴.

۲- این حدیث، در حدیث ۳ ، از تفسیر آیه ۱۲۵ از سوره نحل نیز خواهد آمد.

باطل و کفر است. «وَهُمْ» یعنی یهود «يَتْلُونَ الْكِتَابَ» یعنی تورات را، پس فرمود: هم آن گروه و هم این گروه، بدون دلیل و برهان، تقلید می‌کنند و آن کتاب را تلاوت کرده ولی در آن تأمل نمی‌کنند تا به واجبات و ضروریات آن آگاهی پیدا کرده و از گمراهی رهایی یابند. سپس فرمود: «كَذَٰلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» یعنی آن طور که خداوند به آنان امر فرموده است در آن نمی‌نگرند. و این سخنان را در حالی به یکدیگر گفتند که با هم اختلاف داشتند. مانند سخنانی که یهودیان و مسیحیان به یکدیگر گفتند،اینان، آنان را و آنان، اینان را تکفیر نمودند. سپس خداوند متعال فرمود: «فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ» یعنی خداوند در دنیا، گمراهی و فسق و فجور آنان را روشن می‌سازد و هر کدام را به اندازه استحقاق، جزا می‌دهد.

امام حسن علیه السلام فرمود:این آیه، تنها به این خاطر نازل شد که گروهی از یهودیان وگروهی از مسیحیان، نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمده و گفتند:ای محمد! بین ما قضاوت کن. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: ماجرایتان را برایم بازگو کنید. یهودیان گفتند: ما به خداوند واحد حکیم و اولیای او مؤمن هستیم، ولی دین مسیحیان، پایه و اساس ندارد و بر حق نمی‌باشند. مسیحیان نیز گفتند: بلکه ما به خداوند واحد حکیم و اولیای او مؤمن هستیم و دین یهود، پایه و اساسی ندارد و آنها بر حق نمی‌باشند.

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: همه شما، باطل و در اشتباه و منحرف از دین خدا و امر او هستید. پس یهودیان گفتند: چگونه ما کافر هستیم، در حالی که در میان ما، کتاب خدا یعنی تورات می‌باشد و آن را قرائت می‌کنیم؟ مسیحیان نیز گفتند: چگونه ما کافریم، در حالی که در میان ما کتاب خدا یعنی انجیل می‌باشد و آن را قرائت می‌کنیم؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: ای یهودیان وای مسیحیان! شما ناآگاهانه با دین خدا مخالفت ورزیدید، چرا که اگر به آن دو کتاب عمل می‌نمودید، بدون دلیل و برهان یکدیگر را تکفیر نمی‌کردید؛ زیرا خداوند کتاب‌هایش را به منظور شفا دادن از کوری و جهالت، و معیاری برای سنجش هدایت از ضلالت و گمراهی نازل کرده و کسانی که به آنها عمل می‌کنند، به راه مستقیم هدایت می‌شوند. اگر شما به کتاب خدا عمل نکرده نباشید، وبال گردن شما خواهد بود و اگر به دلیل و برهان خداوند سر تسلیم فرود نیاورید، در برابر خداوند،

نافرمان تلقی شده و در معرض خشم او خواهید بود. سپس رسول الله صلی الله علیه و آله رو به یهودیان کرده و فرمود: بپرهیزید از این که بـه خـاطر عمـل کـردن بـر خلاف دستور خداوند و کتابش به آن چه که بر سر پیشینیان شـما آمـده، دچـار شوید و خداوند در مورد آنان فرموده است: «فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُواْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ» [اما کسانی که ستم کرده بودند (آن سخن را) به سخن دیگری غیر از آن چـه به ایشان گفته شده بود تبدیل کردند] و امر شدند به این که آن را بگوینـد. خداونـد متعال فرمود: «فَأَنزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُواْ رِجْزاً مِّنَ السَّمَاء» [و ما (نیز) بـر آنـان کـه ستم کردند به سزای این که نافرمـانی پیشـه کـرده بودنـد، عـذابی از آسـمان فـرو فرستادیم] یعنی عذابی از آسمان بر آنان نازل شد. به طاعون دچار شدند و صـد و بیست هزار تن از آنان مردند. سپس به جوجه تیغی گرفتار آمدند و صـد و بیسـت هزار تن دیگر از آنان نیز مردند و اختلافشان در این بود که چـون بـه پـیش آن در رسیدند، در بلند و مرتفعی را مشاهده نمودند. پس گفتند: ما نیازی نداریم که هنگام ورود، در اینجا سجده کنیم. گمان کردیم ارتفاع در، کم است و نـاگزیر از رکـوع در آن هستیم، ولی این در، مرتفع است. تا کی اینان (منظورشان موسی و یوشع بن نون بود) ما را به سخره می‌گیرند و ما را در برابر چیزهای باطل و بیهوده بـه سـجده وا می‌دارند. پس به آن در، پشت کردند و به جای کلمه حِطّه که به آن امر شده بودنـد گفتند: «هطا سمقانا» و منظورشان، گندم سرخ بود. پس آنان، این گونـه، نافرمـانی کردند. امیر المؤمنین علیه السـلام فرمـود: اینـان بنـی اسـرائیلند کـه در حِطـه، در مقابلشان قرار داده شد و شما ای امت محمد! در حطه، یعنی اهل بیت محمد صـلی الله علیه و آله در برابر شما قرار داده شد. و شما به پیروی از هدایت آنان و پایبندی به راه آنان، فرمان داده شده‌اید تا به وسیله آن، خطاها و گناهانتـان مـورد مغفـرت قرار گیرد و شمار نیکوکاران، در میان شما افزایش یابد. در حطه شما، از در حطـه آنان برتر است، چرا که آن در از چوب بـوده، در حـالی کـه مـا نـاطق، راسـتگو، برگزیده، هدایتگر و فاضل هستیم؛ چنان که رسول الله صلی الله علیه و آلـه فرمـود: همان طور که ستارگان آسمان، مایه نجات از غرق شدن هسـتند، اهـل بیـت مـن، موجب در امان ماندن امت من از گمراهی در دین خود هستند و تـا زمـانی کـه در میان آنها کسانی هستند که از هدایت و سنت اهل بیت من پیروی مـی‌کننـد، در آن گمراهی، هلاک نخواهند شد. رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: هر کسـی

بخواهد مانند من زندگی کند و مانند من بمیرد و در جنه عدن (بهشتی که اقامت در آن همیشگی است) که پروردگار، وعده آن را به من داده است، اقامت کند و شاخه‌ای را که با دست خود کاشته، در دست گیرد و به او بگوید: باش، پس شود، باید ولایت علی بن ابی طالب را بپذیرد و با دوست او، دوست، و با دشمن او، دشمن باشد و باید ولایت نسل بزرگوار علی علیه السلام که فرمانبردار خدایند و پس از او می‌آیند را نیز بپذیرد؛ چرا که آنها از سرشت من آفریده شده‌اند و از فهم و دانش من سیراب شده‌اند. پس وای بر کسانی از امت من! که فضل و برتری آنان را تکذیب و با آنان قطع رابطه می‌کنند، چرا که خداوند، شفاعت من را برای آنان فراهم نخواهد آورد. [1]

«وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن مَّنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَن يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَى فِي خَرَابِهَا أُولَئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَن يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۱۴)»

[و کیست بیدادگرتر از آن کس که نگذارد در مساجد خدا، نام وی برده شود و در ویرانی آنها بکوشد. آنان حق ندارند جز ترسان لرزان در آن (مسجد)ها درآیند. در این دنیا ایشان را خواری و در آخرت عذابی بزرگ است]

۱) امام حسن عسکری علیه السلام به نقل از امام حسن علیه السلام می‌فرماید: چون خداوند، محمد صلی الله علیه و آله را در مکه به پیامبری مبعوث کرد و دعوتش را در آن آشکار ساخت و کلامش را در آن نشر داد و آیین‌های آنان را که بت می‌پرستیدند، ملامت نمود، آنان بر او خرده گرفته و او را مورد اهانت قرار دادند و تلاش کردند تا مساجد بنا شده را خراب کنند. این مساجد، توسط گروهی از بهترین‌های اصحاب محمد و شیعیان علی بن ابی طالب علیه السلام بنا شده و در حیاط کعبه، واقع شده بود. یاران پیامبر صلی الله علیه و آله در این مکان، چیزهایی را زنده می‌کردند که فاسقان از بین برده بودند. این مشرکان سعی داشتند آن را خراب کنند و محمد و سایر اصحابش را بیازارند و (سرانجام) او را وادار به خروج از مکه به مدینه کردند. پیامبر به پشت سر خود نگاهی انداخت و

۱- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۵۴۴ ح ۳۲۵-۳۲۶.

رو به مکه فرمود: خداوند می‌داند که من، تو را دوست می‌دارم و اگر بیم از هلاک نبود، هیچ سرزمینی را بر تو ترجیح نمی‌دادم و هیچ جایگزینی را به جای تو برنمی‌گزیدم؛ چرا که من به اجبار، از تو بیرون آمده‌ام؛ من از این که تو را ترک می‌کنم، در غم و اندوهم. پس خداوند متعال به محمد وحی نمود که‌ای محمد! خداوند متعال بر تو درود فرستاده و می‌فرماید: تو را پیروزمندانه، موفق، به سلامت، توانا و چیره، به این شهر، باز خواهم گرداند و آن وحی همان آیه: «إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ»[1] [در حقیقت همان کسی که این قرآن را بر تو فرض کرد، یقیناً تو را به سوی وعده‌گاه بازمی‌گرداند] است؛ یعنی تو را موفق و پیروز به مکه باز خواهد گردانید. رسول الله صلی الله علیه و آله اصحابش را از آن باخبر ساخت و به گوش اهل مکه رساند و آنها، او را به مسخره گرفتند. پس خداوند متعال به پیامبرش فرمود: تو را بر مکه چیره خواهم ساخت و حکم من بر آنان جاری خواهد شد و مشرکان را از وارد شدن به آن باز می‌دارم؛ به طوری که هر یک از آنها با ترس از این که اگر دستگیر شود، کشته خواهد شد، مخفیانه وارد آن می‌شود. پس چون قضای خداوند بر فتح مکه حتمیت یافت و امکان پذیر شد، حضرت، عتّاب بن اسید[2] را حاکم آنجا قرار داد. چون این خبر به گوش آنان رسید گفتند: محمد، همچنان ما را خوار و سبک می‌شمارد، چرا که جوانکی هجده ساله را حاکم ما قرار داده است؛ در حالی که ما ریش سفیدان و خادمان بیت الله الحرام و مجاوران حرم امن الهی و بهترین مکان خداوند بر روی زمین هستیم. رسول الله صلی الله علیه و آله نامه پیمان با مردم مکه را برای عتّاب بن اسید نوشته و در ابتدای آن چنین آورد: بسم الله الرحمن الرحیم، از محمد، فرستاده خدا، به مجاوران خانه خدا و ساکنین حرام الهی. امّا بعد، و عهدنامه را ذکر کرد و عتاب بن سعید آن

۱- قصص / ۸۵.

۲- عتاب بن اسید بن ابی العیص بن أمیّه بن عبد شمس بن عبد مناف بن قصی بن کلاب قریشی اموی، کنیه‌اش ابا عبدالرحمن است و برخی گفته‌اند که کنیه‌اش، ابا محمد می‌باشد. در روز فتح مکه، اسلام آورد و پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که به حنین رفت او را حاکم مکه قرار داد و وی تا وفات رسول الله صلی الله علیه و آله در مکه ماند و ابوبکر او را به آن مقام تثبیت کرد و همین طور در مکه بود تا این که در روز وفات ابوبکر در ۱۳ هـ ، او نیز درگذشت. برخی گفته‌اند که تاریخ وفات در ۲۳ هـ بوده است. الکامل فی التاریخ: ج ۲، ص ۲۶۲؛ اصابة: ج ۴ ص ۲۱۱ ح ۵۳۸۳؛ اسد الغابة ۴۵۱/۳۵۳۲۳.

را بر مردم مکه قرائت نمود. سپس امام علیه السلام پس از بیان این مطالب فرمود: سپس رسول الله صلی الله علیه و آله ابوبکر بن ابی قحافه را به همراه ده آیه از سوره برائت که شکستن پیمان‌هایی که با کافران بسته شده و تحریم نزدیک شدن مشرکین به مکه در آنها ذکر شده بود را فرستاد، و ابوبکر را بر حج گمارد تا به همراه کسانی که در موسم حج به شهر مکه می‌رود، به حج برود و آن آیات را بر آنان بازگو کند. هنگامی که این فرمان به ابوبکر ابلاغ شد، جبرئیل در هاله‌ای از نور به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و فرمود: ای محمد! خداوند متعال بر تو درود فرستاده و می‌فرماید: ای محمد! هیچ کسی جز تو یا مردی از تو نمی‌تواند این مأموریت را انجام دهد. پس علی را مبعوث دار تا این مأموریت را بپذیرد؛ چرا که او همان کسی است که آن پیمان‌ها را شکسته و آن آیات را قرائت می‌کند.

جبرئیل فرمود: ای محمد! پروردگار تو از روی اشتباه، تردید و یا جبران خطای خود، تو را به واگذاردن آن آیات، به علی و گرفتن آن از ابوبکر امر نفرموده است، بلکه خواست تا با این کار به مسلمانان سست عقیده بفهماند که برادرت، علی، جایگاه و مقامی دارد که هیچ کسی به غیر از تو نمی‌تواند در آن جایگاه قرار گیرد. ای محمد! اگر چه آن غیر، از نگاه سست عقیدگان امت تو، دارای منزلتی والا و جایگاهی رفیع، برخوردار باشد.

چون علی علیه السلام، آن آیات را از دست ابوبکر گرفت، ابوبکر پس از آن، به محضر رسول الله صلی الله علیه و آله رفته و عرض کرد: پدر و مادرم فدای تو باد ای پیامبر خدا، آیا شما به علی امر فرمودید تا این آیات را از دست من بگیرد؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: خیر، خداوند متعال به من امر فرمود که فقط کسی می‌تواند نیابت مرا به عهده بگیرد که از من باشد. خداوند به خاطر آیاتی که حمل آنها را به تو محول کرد و به خاطر طاعتی که تو را به آن مکلف ساخت، درجات رفیع و مقام‌های بزرگی به تو عطا خواهد کرد. پس اگر بر ولایت ما باقی بمانی و به عهدها و پیمان‌هایی که از تو گرفتیم وفادار بمانی و ما را در صحنه‌های قیامت، همراهی کنی از برترین شیعیان ما و از گرامی‌ترین ولایتمداران ما خواهی بود. با شنیدن این کلام، غم و اندوه ابوبکر برطرف شد. حضرت فرمود: پس علی علیه السلام به‌منظور انجام تکلیف الهی و شکستن آن پیمان‌ها به سوی دشمنان خدا رفت و مشرکین، بعد از آن سال، دیگر از ورود به حرم الهی ناامید گشتند. آنان

جمعی زیاد و عده‌ای کثیر بودند که خداوند بر نورش پرده افکند و آنان را در پرده هیبت و جلال افکند، به‌طوری که هیچ کدام از آنان پس از شنیدن آن آیات، جرأت اظهار مخالفت و نیت سوء را نداشت. حضرت فرمود: منظور از آیه «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن مَّنَعَ مَسَاجِدَ اللَّه أَن يذْكَرَ فِيها اسْمُه» همين است و آن مساجد، برترين مؤمنان در مكه بود كه مشركان آنان را از عبادت در آن منع نموده و پيامبر صلى الله عليه و آله را به خروج از مكه وادار كردند. «وَسَعَى فِي خَرَابِها» يعنى در تخريب آن مساجد تلاش نمودن تا با طاعت و عبادت خدا آباد نشود. خداوند متعال فرمود: «أُولَئِكَ مَا كَانَ لَهمْ أَن يدْخُلُوها إِلاَّ خَآئِفِينَ» يعنى هر وقت مى‌خواهند وارد محوطه آن مساجد در داخل حرم شوند، از اين مى‌ترسند كه عذاب و حكم نافذ الهى كه با شمشير و تازيانه در باره كافران، اجرا مى‌شود، در باره آنان نيز اجرا گردد. «لهمْ» يعنى براى اين مشركان، «فِي الدُّنْيا خِزْيٌ» منظور از خزى، دور كردن آنان از حرم و جلوگيرى از بازگشتن به اين مكان مقدس است، «ولَهمْ فِي الآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ»[1]

۲) ابو على طبرسى، پيرامون تفسير آيه فوق، از امام صادق عليه السلام روايت مى‌كند كه فرمود: «نزول اين آيه، هنگامى بود كه قريش، از وارد شدن رسول الله صلى الله عليه و آله به مكه و مسجدالحرام جلوگيرى كردند.[2]

«وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۱۱۵)»

۱) على بن ابراهيم روايت مى‌كند كه امام موسى كاظم عليه السلام فرمود: اين آيه در باره نمازهاى مستحبى نازل شده است. هنگامى كه در سفر هستى مى‌توانى آن را به هر سو بخوانى. اما حكم نمازهاى واجب در آيه: «وَحَيْثُ مَا كُنتُمْ فَوَلُّواْ وُجُوهكُمْ شَطْرَه» [و هر جا بوديد روى خود را به سوى آن بگردانيد] آمده است كه يعنى نمازهاى واجب، حتماً بايد به سوى قبله خوانده شوند.[3]

۲) شيخ، در تهذيب با سند خود از حسين به سعيد، از محمد بن حصين روايت

۱- تفسير منسوب به امام حسن عسكرى (ع)، ص ۵۵۴، ح ۳۲۹ و ص ۵۵۸، ح ۳۳۰.
۲- مجمع البيان، ج ۱، ص ۳۵۵.
۳- تفسير قمى، ج ۱، ص ۶۸.

می‌کند که فرمود: در ضمن نامه‌ای از عبد صالح علیه السلام پرسیدم: کسی که در یک روز ابری، در دشتی بر روی زمین نماز می‌گزارد و سمت قبله را نمی‌داند و پس از اتمام نماز، خورشید بر او پیدا می‌شود و پی می‌برد که به سمتی غیر از سمت قبله نماز گزارده است، آیا نمازش صحیح شمرده می‌شود یا باید آن را قضا نماید؟ عبد صالح علیه السلام در جواب نوشت: اگر وقت نماز سپری نشده باشد باید آن را اعاده کند؛ آیا او نمی‌داند که خداوند متعال می‌فرماید: «فَأَيْنَمَا تُوَلُّواْ فَثَمَّ وَجْهُ اللّه»[1] و سخن خداوند، حق است.

۳) شیخ، در تهذیب با سند خود از احمد بن حسین، از علی بن مهزیار، از محمد بن عبد الله بن مروان روایت می‌کند که گفت: یونس را در مِنی دیدم که از امام هادی علیه السلام پیرامون کسی که به هنگام وقت خواندن نماز واجب، در داخل کعبه باشد و نتواند از آن بیرون‌اید پرسید. و حضرت در جواب فرمود: باید به پشت، دراز بکشد و با اشاره نماز بخواند و حضرت این آیه را قرائت نمود: «فَأَيْنَمَا تُوَلُّواْ فَثَمَّ وَجْهُ اللّه»[2]

۴) ابن بابویه از جعفر بن مسرور(ره)، از حسین بن محمد بن عامر، از عمویش عبد الله بن عامر، از محمد بن ابو عمیر، از حماد، از حلبی روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پیرامون حکم کسی که در حال خواندن ذکر سجده بر پشت مرکبش است، پرسیدم و حضرت فرمود: به هر سو که آن مرکب او را برد باید سجده کند، چرا که رسول الله صلی الله علیه و آله در راه مدینه بر روی شترش نماز می‌گزارد و خداوند متعال می‌فرماید: «فَأَيْنَمَا تُوَلُّواْ فَثَمَّ وَجْهُ اللّه».[3]

۵) عیاشی از حریز از امام محمد باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: خداوند آیه: «فَأَيْنَمَا تُوَلُّواْ فَثَمَّ وَجْهُ اللّه إِنَّ اللّه وَاسِعٌ عَلِيمٌ» را تنها در باره نمازهای مستحبی نازل کرده است و رسول الله صلی الله علیه و آله هنگام رفتن به خیبر، بر روی شتر خود، به صورت اشاره و به هر سو که شترش او را می‌برد، نماز گزارد و همچنین به هنگام بازگشت از مکه که کعبه در پشت سرش قرار می‌گرفت، این گونه

۱- تهذیب، ج ۲، ص ۴۹، ح ۱۶۰.
۲- تهذیب، ج ۵، ص ۴۵۳، ح ۱۵۸۳.
۳- علل الشرائع، ص ۵۷، ح ۱.

نماز به جای آورد.[1]

۶) عیاشی، از زراره روایت می‌کند که به امام صادق علیه السلام عرض کرد: آیا حکم نماز در سفر بر روی کشتی و مرکب، یکسان است؟ حضرت فرمود: تمام نمازهای مستحبی را می‌توان بر روی مرکب و کشتی به هر سویی که بروند، به صورت اشاره خواند؛ ولی برای خواندن نمازهای واجب باید از مرکب پایین آمده و آنها را بر روی زمین بخواند؛ ولی اگر کسی بترسد می‌تواند از مرکب پایین نیاید و به صورت اشاره، نمازش را به جای آورد. اما در کشتی، نماز را ایستاده بخوان و تلاش کن که رو به قبله باشی، چرا که نوح علیه السلام نماز واجب را در کشتی به صورت ایستاده و رو به قبله خواند؛ در حالی که آنان در داخل کشتی بودند و کشتی آنها را احاطه کرده بود. زراره گفت: به حضرت عرض کردم: نوح که در کشتی بود، چگونه قبله را پیدا کرد و روی به سوی آن نمود؟ حضرت فرمود: جبرئیل علیه السلام او را به سمت قبله می‌ایستاند. زراره گفت: به حضرت عرض کردم: پس باید در هر نمازی به سوی قبله تکبیر بگویم؟ حضرت فرمود: در نمازهای مستحبی نیازی نیست. در نمازهای مستحبی می‌توانی به هر سویی غیر از قبله، تکبیرةالاحرام بگویی. سپس فرمود: برای شخصی که نماز مستحبی به جای می‌آورد، به هر سو رو کند، قبله او می‌شود. چرا که خداوند متعال فرمود: «فَأَيْنَمَا تُوَلُّواْ فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»[2]

۷) از حماد بن عثمان روایت شده که از امام صادق علیه السلام پیرامون حکم کسی که بر پشت مرکبش سجده می‌گزارد پرسید و حضرت فرمود: باید به هر سو که مرکب رو کرد، سجده نماید. چرا که رسول الله صلی الله علیه و آله در راه مدینه بر روی ناقه‌اش، نماز مستحبی می‌خواند. خداوند می‌فرماید: «فَأَيْنَمَا تُوَلُّواْ فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ».[3]

«وَقَالُواْ اتَّخَذَ اللّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَل لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ كُلٌّ لَّهُ قَانِتُونَ (۱۱۶)»

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۷۵، ح ۸۲.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۷۵، ح ۸۱.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۷۵، ح ۸۲.

[و گفتند: خداوند، فرزندی برای خود اختیار کرده است. او منزه است، بلکه هر چه در آسمان‌ها و زمین است از آن اوست(و) همه فرمانپذیر اویند]

۱) محمد بن یعقوب، از احمد بن مهران، از عبد العظیم بن عبد الله حسنی، از علی بن اسباط، از سلیمان مولی طربال، از هشام جوالیقی روایت می‌کند که وی از امام صادق علیه السلام پیرامون معنای سخن خداوند که فرمود سبحان الله پرسید. حضرت در جواب فرمود: منظور «منزّه دانستن خدا از آن است».[۱]

ان شاء الله روایات بسیاری را در تفسیر آیه: «وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَاْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»[۲] [و منزه است خدا، و من از مشرکان نیستم] در سوره یوسف خواهیم آورد.[۳]

«بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَإِذَا قَضَى أَمْراً فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُن فَيَكُونُ (۱۱۷)».

[(او) پدید آورنده آسمان‌ها و زمین(است) و چون به کاری اراده فرماید، فقط می‌گوید:(موجود) باش؛ پس(فوراً موجود) می‌شود]

محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از عبد الله بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از سدیر صیرفی روایت می‌کند که گفت: از حمران بن اعین شنیدم که از امام محمد باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ» پرسید و حضرت فرمود: خداوند عز و جل با دانش خود، تمام چیزها را بدون آن که به چیزهایی که قبلاً به وجود آمده شباهتی داشته باشد، پدید آورد. پس آسمان‌ها و زمین‌ها را در حالی پدید آورده که پیش از آن، آسمان‌ها و زمین‌هایی وجود نداشت. آیا آیه: «وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ» [و عرش او بر آب بود] را نشنیدی؟[۴]-[۵]

همچنین محمد بن حسن صفار در بصائر الدرجات از احمد بن محمد، از حسن بن محجوب، از علی بن رئاب، از سدیر روایت می‌کند که گفت: از حمران بن

۱- کافی، ج ۱، ص ۹۲، ح ۱۱.
۲- یوسف/ ۱۰۸.
۳- این روایات در احادیث ۱۶-۱۲ از تفسیر آیه ۱۰۸ از سوره یوسف خواهد آمد.
۴- هود/ ۷.
۵- کافی، ج ۱، ص ۲۰۰، ح ۲.

اعین شنیدم که از امام محمد باقر علیه السلام پرسید (ادامه روایت).[1]

۲) محمد بن یعقوب، از احمد بن ادریس، از محمد بن عبد الجبار، از صفوان بن یحیی روایت می‌کند که وی به امام هادی علیه السلام گفت: مرا از معنای اراده خداوند و اراده مخلوقات آگاه کن. حضرت فرمود: اراده کردن مخلوق، عبارت از فکری است که در ذهن صورت می‌گیرد و عملی است که پس از آن از او ظاهر می‌شود، ولی اراده خداوند به انجام چیزی، ایجاد کردن آن و نه چیز دیگر است؛ چرا که او نیاز به اندیشیدن ندارد و بررسی و تفکر نمی‌کند و او از این صفات، منزه است؛ چرا که آنها از صفات مخلوقات می‌باشند. پس اراده خداوند، همان فعل او و نه چیز دیگر است و به آن چیز می‌گوید باش، پس می‌شود بدون آن که کلمه‌ای بگوید یا سخنی را به زبان بیاورد و یا بررسی و تفکر کند و چنان که خداوند، قابل توصیف نیست، فعل او نیز قابل توصیف نمی‌باشد.[2]

«الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَن يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۱۲۱)».

[کسانی که کتاب(آسمانی) به آنان داده‌ایم(و) آن را چنان که باید می‌خوانند، ایشانند که بدان ایمان دارند و(لی) کسانی که بدان کفر ورزند همانانند که زیانکارانند]

۱) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از ابو ولاد روایت می‌کند که تفسیر آیه: «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ» را از امام صادق علیه السلام پرسیدم و حضرت فرمود: آنها، همان ائمه علیهم السلام هستند.[3]

۲) عیاشی، از ابو ولاد روایت می‌کند که وی از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ»

۱- بصائر الدرجات، ص ۱۱۷، (تکمله باب)، ح ۱.
۲- کافی، ج ۱، ص ۸۵، ح ۳.
۳- کافی، ج ۱، ص ۱۶۸، ح ۴.

پرسید و حضرت فرمود: آنها، همان ائمه علیهم السلام هستند.[1]

۳) از منصور، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «يتْلُونَه حَقَّ تِلاَوَتِه» روایت شده که فرمود: منظور، این است که آنها به هنگام تلاوت، گویی در بهشت و جهنم حاضر می‌باشند.[2]

۴) حسن بن ابی الحسن دیلمی، از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «الَّذِينَ آتَيناهمُ الْكِتَابَ يتْلُونَه حَقَّ تِلاَوَتِه» روایت می‌کند که فرمود: آیات او را به شکل ترتیل می‌خوانند و در آن، تدبر ورزیده و به احکامش عمل می‌کنند و امید به وعده آن داشته و از هشدار آن بیم دارند و از داستان‌های آن پند می‌گیرند و دستورات آن را اجرا کرده و از آن چه نهی کرده، دست می‌کشند. به خدا قسم منظور از آن، این نیست که انسان، آیات آن را حفظ کند و به حروفش آگاهی یابد و سوره‌هایش را تلاوت کند و یک دهم و یک پنجم‌های آن را دریابد و حروفش را از بر کند، ولی در عین حال در انجام به حدود آن، کوتاهی ورزد؛ و منظور از آن، تنها، اندیشیدن در آیات آن و عمل به احکامش است. خداوند متعال فرمود: «كِتَابٌ أَنزَلْنَاه إِلَيكَ مُبَارَكٌ لِّيدَّبَّرُوا آياتِه» [(این) کتابی مبارک است که آن را به سوی تو نازل کرده‌ایم تا در(باره) آیات آن بیندیشند]

«وَاتَّقُوا يوْمًا لاَّ تَجْزِي نَفْسٌ عَن نَّفْسٍ شَيئًا وَلاَ يقْبَلُ مِنْها عَدْلٌ وَلاَ تَنفَعُها شَفَاعَةٌ وَلاَ هُمْ ينصَرُونَ (۱۲۳)»

[و بترسید از روزی که هیچ کس، چیزی(از عذاب خدا) را از کسی دفع نمی‌کند و نه بدل و بلاگردانی از وی پذیرفته شود، و نه او را میانجیگری سودمند افتد و نه یاری شوند]

تفسیر این آیه در ابتدای این سوره آمده است[3] و ما در اینجا تنها، شرح معنای عدل را به آن می‌افزاییم:

۱) عیاشی، از یعقوب احمر، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۷۶، ح ۸۴.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۷۶، ح ۸۴.
۳- نگاه کنید به تفسیر آیه ۴۸ از بقره.

فرمود: عدل، به معنای فریضه (واجب) می‌باشد.[1]

۲) عیاشی از ابراهیم بن فضیل، از امام صادق علیه السلام روایت مـی‌کنـد کـه فرمود: امام محمد باقر علیه السلام معنای آن را فدیه (پولی که اسیر بـرای نجـاتش دهد) ذکر کرده است.[2]

۳) اسباط زُطّی روایت می‌کند که از امام صادق علیه السـلام پیرامـون تفسـیر آیه: «لاَ يُقْبَلُ مِنْها عَدْلٌ وَلاَ» [نه بدل و بلاگردانی از وی پذیرفته شـود] پرسـیدم و حضرت فرمود: منظور از صرف، مستحب و منظور از عدل، واجب است.[3]

«وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِن ذُرِّيَّتِي قَالَ لاَ يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ (۱۲۴)»

[و چون ابراهیم را پروردگارش، با کلمـاتی بیـازمود و وی آن همـه را بـه انجـام رسانید،(خدا به او) فرمود: من تو را پیشوای مـردم قـرار دادم.(ابـراهیم) پرسـید از دودمانم(چطور)، فرمود: پیمان من به بیدادگران نمی‌رسد]

۱) محمد بن علی بن بابویه، از علی بن احمد بن محمد بن عمران دقّاق (رض)، از حمزة بن قاسم علوی عباسی، از جعفر بن محمد بن مالک کوفی فَزاری، از محمد بن حسین بن زید زیات، از محمد بن زیاد ازدی، از مفضل بن عمر روایت می‌کند که وی از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ» پرسید: آنها چه کلماتی هستند؟ و حضرت فرمود: آنها، همان کلماتی هستند که آدم از پروردگارش دریافت کرده و با آنها توبه کرد، و ماجرا از این قرار بود که او به خدا عرض کرد: پروردگارا! به حق محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین از تو مسألت دارم که توبه مرا بپذیری. پس خداوند، توبه او را پذیرفت که او توبه پذیر و بخشنده است. مفضل می‌گوید: به حضرت عرض کردم: ای پسر رسول خدا! منظور خداوند از «فَأَتَمَّهُنَّ» چیست؟ حضرت فرمود: یعنی آن کلمات را تا نام حضرت قائم علیه السلام یعنی دوازده امام که نه تن از فرزندان امام حسین

۱- تفسیر عیاشی، ج۱، ص ۷۶، ح ۷۶.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۷۶، ح ۸۶.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۷۶، ح ۸۷.

علیه السلام می‌باشند، کامل کرد. مفضل گفت: به حضرت عرض کردم: ای پسر رسول خدا! مرا از معنای آیه: «وَجَعَلَها کَلِمَةً باقِيَةً فِي عَقِبِه»[1] [و او آن را در پی خود، سخنی جاویدان کرد باشد] آگاه کن. حضرت فرمود: منظور از آن، امامت است که خداوند، آن را در نسل امام حسین علیه السلام تا روز قیامت قرار داده است. مفضل می‌گوید: به حضرت عرض کردم: ای پسر رسول خدا! چگونه خداوند امامت را در نسل امام حسین علیه السلام قرار داده و کسی را از نسل امام حسن علیه السلام به امامت بر نمی گزیند، در حالی که هر دو نفر آنها، پسران رسول خدا و نوه‌های او و سروران جوانان اهل بهشت هستند؟ حضرت فرمود: موسی و هارون هر دو نبی، رسول و برادر بودند و خداوند، نبوت را در نسل هارون قرار داد و هیچ کسی را از نسل موسی به پیامبری برنگزید و هیچ کسی حق ندارد که بگوید: «چرا خداوند، این چنین کرد»؟ امامت، جانشینی خداوند عز و جل است و هیچ کسی حق ندارد که بگوید: چرا خداوند، آن را در نسل امام حسین علیه السلام قرار داده و کسی را از نسل امام حسن علیه السلام به امامت بر نمی‌گزیند؟ چرا که خداوند در افعال خود، حکیم است. «لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ»[2] [در آن چه(خدا) انجام می‌دهد چون و چرا راه ندارد و(لی) آنان(=انسانها) سؤال خواهند شد]

تفسیر دیگری نیز برای آیه: «وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ» وجود دارد که آنچه ما ذکر کردیم اصل آن است.

ابتلاء (آزمون) بر دو نوع است: نوع اول، ابتلایی که نسبت دادن آن به خداوند، محال است و نوع دوم، جائز است. ابتلاء محال، این است که خداوند، آن شخص را بیازماید تا ا از آینده باخبر شود؛ که این ابتلا، شایسته نیست، چرا که خداوند عز و جل آگاه به غیب است. نوع دوم ابتلا این است که خداوند، آن شخص را بیازماید تا او در آن آزمون، صبر پیشه کند تا این که او مستحق آن بخشش و عطایی باشد که خداوند به او می‌دهد. پس باید دیگران به او نگاه کنند و از او سرمشق بگیرند و بدانند که حکمت الهی اقتضا می‌کند که خداوند کسی را، امام قرار دهد که از هر نظر کفایت و استقلال داشته باشد و روزگار، صلاحیت وی را ثابت کند.

۱- زخرف/ ۲۸.
۲- انبیا/ ۲۳.

کلمات، چند معنا می‌تواند داشته باشد که یکی از این معانی را ذکر کردیم و معنای دیگر آن، یقین است که در آیه: «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ» [و این گونه ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نمایاندیم تا از جمله یقین‌کنندگان باشد] آمده است.[1] از جمله معانی دیگر آن، شناخت به ازلیت خداوند، وحدانیت او، و منزه دانستن او از تشبیه می‌باشد؛ آن هنگام که ابراهیم علیه السلام به ستارگان، ماه و خورشید نگریست و با زائل شدن آنها بر این که آنها، قدیم نیستند و با قدیم نبودن آنها بر حادث بودن آنها استدلال کرد. سپس خداوند، او را از این که حکم کردن به وسیله ستارگان، اشتباه است، آگاه کرد که آن در آیه: «فَنَظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ * فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ»[2] [پس نظری به ستارگان افکند* و گفت من کسالت دارم] آمده است. و خداوند، فعل نگاه کردن را به یک بار نگریستن، قید زده است، چرا که یک بار نگریستن، زمانی موجب خطا می‌شود که بار دوم را نیز در پی داشته باشد. دلیل این مطلب، سخن پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام است که فرمود: ای علی! اولین نگاه به نفع تو و نگاه دوم به ضرر تو است و نفعی برایت ندارد. معنای دیگر کلمات، شجاعت است و سپری شدن ایام، شجاعت ابراهیم علیه السلام را نشان داد و شاهد آن، این آیه‌ها است:

«إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ * قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ * قَالَ لَقَدْ كُنتُمْ أَنتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ * قَالُوا أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ * قَالَ بَل رَّبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَى ذَلِكُم مِّنَ الشَّاهِدِينَ * وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُم بَعْدَ أَن تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ * فَجَعَلَهُمْ جُذَاذاً إِلَّا كَبِيراً لَّهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ»[3]

[آن گاه که به پدر خود و قومش گفت: این مجسمه‌هایی که شما ملازم آنها شده‌اید چیستند؟* گفتند: پدران خود را پرستندگان آنها یافتیم.* گفت: قطعاً شما و پدرانتان در گمراهی آشکاری بودید.* گفتند: آیا حق را برای ما آورده‌ای یا تو از شوخی کنندگانی.* گفت:(نه) بلکه پروردگارتان، پروردگار آسمان‌ها و زمین است،

۱- انعام/ ۷۵.
۲- صافات/ ۸۹-۸۸.
۳- انبیا/ ۵۸-۵۲.

همان کسی که آنها را پدید آورده است و من بر این(واقعیت) از گواهانم* و سوگند به خدا که پس از آن که پشت کردید و رفتید، قطعاً در کار بتانتان تدبیری خواهم کرد؛* پس آنها را جز بزرگترشان را ریز ریز کرد، باشد که ایشان به سراغ آن بروند]

و مقاومت یک مرد در برابر هزاران دشمن خدا، نهایت شجاعت است.

همچنین به معنای بردباری می‌باشد که آیه: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ»[1] [زیرا ابراهیم بردبار و نرمدل و بازگشت کننده(به سوی خدا) بود] در بردارنده آن است. همچنین معنای دیگر آن، سخاوت است که توضیح آن در حدیث مهمانان گرانقدر ابراهیم آمده است، همچنین کلمات، به معنای کناره گیری از خانواده و قبیله است که آیه: «وَأَعْتَزِلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ»[2] [و از شما و(از) آن چه غیر از خدا می‌خوانید کناره می‌گیرم] در بردارنده این معنا است. معنای دیگر آن، امر به معروف و نهی از منکر می‌باشد که در آیه‌های: «يا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنكَ شَيْئًا* يا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا* يا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا* يا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَن يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِّنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا»[3] [پدر جان! چرا چیزی را که نمی‌شنود و نمی‌بیند و از تو چیزی را دور نمی‌کند می‌پرستی؟* ای پدر! به راستی مرا از دانش(وحی حقایقی به دست) آمده که تو را نیامده است؛ پس از من پیروی کن تا تو را به راهی راست هدایت نمایم.* پدر جان! شیطان را مپرست که شیطان،(خدای) رحمان را عصیانگر است.* پدر جان! من می‌ترسم از جانب(خدای) رحمان، عذابی به تو رسد و تو یار شیطان باشی]

همچنین به معنای جواب بدی را با خوبی دادن می‌باشد و آن، زمانی بود که پدر ابراهیم علیه السلام به او گفت: «أَرَاغِبٌ أَنتَ عَنْ آلِهَتِي يا إِبْرَاهِيمُ لَئِن لَّمْ تَنتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا» [گفت: ای ابراهیم! آیا تو از خدایان من متنفری؟ اگر باز نایستی، تو را سنگسار خواهم کرد؛ و(برو) برای مدتی طولانی از من دور شو]

پس ابراهیم علیه السلام در جواب پدرش فرمود: «سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ

۱- هود/ ۷۵.
۲- مریم/ ۴۸.
۳- مریم/ ۴۵-۴۲.

رَبِّي إِنَّه كَانَ بِي حَفِيًا»[۱] [(ابراهیم) گفت: درود بر تو باد! به زودی از پروردگارم برای تو آمرزش می‌خواهم؛ زیرا او همواره نسبت به من پر مهر بوده است]

معنای دیگر آن توکل است که بیان آن در آیه: «الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ* وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ* وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ* وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ* وَالَّذِي أَطْمَعُ أَن يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ»[۲] [آن کس که مرا آفریده و همو راهنماییم می‌کند* و آن کس که او به من خوراک می‌دهد و سیرابم می‌گرداند* و چون بیمار شوم، او مرا درمان می‌بخشد؛* و آن کس که مرا می‌میراند و سپس زنده‌ام می‌گرداند* و آن کس که امید دارم روز پاداش، گناهم را بر من ببخشاید] آمده است. از جمله معانی دیگر آن حکم کردن و در آمدن در جرگه افراد صالح است که در آیه: «رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ»[۳] [پروردگارا! به من دانش عطا کن، و مرا به صالحان ملحق فرمای] آمده است؛ یعنی مرا به افراد صالحی که تنها به حکم خداوند متعال و نیز آراء و موازینی که برهانهایی بر درست بودن آن موجود است، حکم صادر می‌کنند ملحق کن. تبیین این معنا در آیه: «وَاجْعَل لِّي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ»[۴] [و برای من در(میان) آیندگان، آوازه نیکو گذار] آمده است. ابراهیم علیه السلام آن زبان راستین را در میان این امت برتر، از خداوند خواسته است و خداوند، آن را برایش اجابت نمود و برای او و انبیای دیگر، زبان راستینی را در میان دیگران قرار داد؛ و این معنا در آیه: «وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا»[۵] [و ذکر خیر بلندی برایشان قرار دادیم] آمده است. همچنین به معنای امتحان خود اوست، هنگامی که او را در منجنیق قرار داده و به درون آتش پرتاب کردند. معنای دیگر آن، امتحان در مورد فرزند است، هنگامی که به او امر شد تا فرزندش، اسماعیل را ذبح کند. از جمله معانی دیگر آن، امتحان به خانواده است؛ هنگامی که خداوند، خانواده‌اش را از عراره قبطی نجات داد که پیشتر در حدیثی در شرح واژه قصه آمده است. معنای دیگر آن صبر کردن بر بدخلقی ساره

۱- مریم/ ۴۷-۴۶.
۲- شعراء/ ۸۲-۷۸.
۳- شعراء/ ۸۳.
۴- شعراء/ ۸۴.
۵- مریم/ ۵۰.

است. همچنین به معنای ناچیز شمردن خود، برای طاعت و فرمانبرداری است که در آیه: «وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ»[1] [و روزی که(مردم) برانگیخته می‌شوند، رسوایم مکن] آمده است. معنای دیگر آن، پاکی و درستکاری می‌باشد که در آیه: «مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًا وَلاَ نَصْرَانِيًا وَلَكِن كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»[2] [ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی، بلکه حق گرایی فرمانبردار بود و از مشرکان نبود] آمده است. از جمله معانی دیگر آن، گردآوری شروط طاعات و عبادات است که آیه: «إِنَّ صَلاَتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ* لاَ شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَاْ أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ»[3] [در حقیقت، نماز من و(سایر) عبادات من و زندگی و مرگ من، برای خدا، پروردگار جهانیان است*(که) او را شریکی نیست و بر این(کار) دستور یافته‌ام و من نخستین مسلمانم] دربردارنده این معنا است. پس او در این سخنش که فرمود: «مَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» تمام شروط طاعات را گرد هم آورده است تا چیزی از آنها، پوشیده نماند و هیچ یک از معانی آن پنهان نگردد. همچنین به معنای استجابت شدن دعای او، توسط خداوند است هنگامی که فرمود: «رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى» [پروردگارا! به من نشان ده، چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟]. این آیه، از آیات متشابه است و در باره چگونگی و کیفیت، سوال شده و کیفیت از افعال خداوند تعالی است و تا زمانی که انسان آگاه، به آن علم نداشته باشد، نمی‌توان بر او عیب گرفت و نمی‌توان گفت که در یکتا پرستی او عیب و نقصی وجود دارد. خداوند عز و جل فرمود: «أَوَلَمْ تُؤْمِن قَالَ بَلَى»[4] [مگر ایمان نیاورده‌ای؟ گفت:آری]. این، شرط کلی مؤمنان به خدا است و اگر از هر یک از آنان پرسیده شود که آیا ایمان نیاورده‌ای؟ باید بگوید: آری ایمان آورده‌ام. چنان که ابراهیم این چنین گفت. همچنین هنگامی که خداوند عز و جل به تمام ارواح بنی‌آدم فرمود: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُواْ بَلَى» [آیا پروردگار شما نیستم؟گفتند:آری] اولین کسی که جواب آری داد، محمد صلی الله علیه و آله بود و با پیشی گرفتنش از دیگران در جواب به آری، سرور اولین و آخرین و برترین انبیا و رسولان شد. پس

۱- شعراء/ ۸۷.
۲- آل عمران/ ۶۷.
۳- انعام/ ۱۶۳-۱۶۲.
۴- بقره/ ۲۶۰.

هر کسی که در جواب این سؤال به مانند ابراهیم علیه السلام پاسخ نگوید، از آیین او برگشته است. خداوند عز و جل فرمود: «وَمَن یرْغَبُ عَن مِّلَّةِ إِبْرَاهِیمَ إِلاَّ مَن سَفِهَ نَفْسَه»[1] [و چه کسی جز آن که به سبک‌مغزی گراید، از آیین ابراهیم روی برمی‌تابد؟]

همچنین کلمات، به معنای برگزیده شدن ابراهیم، توسط خداوند عز و جل، در دنیا و گواهی دادن خداوند در آخرت به این که او از صالحان است، می‌باشد که در آیه: «وَلَقَدِ اصْطَفَیْنَاه فِی الدُّنْیا وَإِنَّه فِی الآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِینَ»[2] [و ما او را در این دنیا برگزیدیم و البته در آخرت(نیز) از شایستگان خواهد بود] آمده است. منظور از صالحان، پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام می‌باشند که دستورات الهی را انجام و از آن چه که نهی فرموده، امتناع می‌ورزند و صلاحیت و شایستگی در پیشگاه او را مسئلت دارند و از عمل کردن به رأی، و قیاس در دین او اجتناب می‌ورزند. که در آیه: «إِذْ قَالَ لَه رَبُّه أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِینَ»[3] [هنگامی که پروردگارش به او فرمود: تسلیم شو! گفت: به پروردگار جهانیان تسلیم شدم] آمده است. معنای دیگر کلمات، اقتدای انبیای پس از او، به او می‌باشد که در آیه: «وَوَصَّى بِهَا إِبْرَاهِیمُ بَنِیه وَیعْقُوبُ یا بَنِی إِنَّ اللّه اصْطَفَى لَكُمُ الدِّینَ فَلاَ تَمُوتُنَّ إَلاَّ وَأَنتُم مُّسْلِمُونَ»[4] [و ابراهیم و یعقوب پسران خود را به همان(آیین) سفارش کردند(و هر دو در وصیتشان چنین گفتند): ای پسران من! خداوند برای شما این دین را برگزید، پس البته نباید جز مسلمان بمیرید] و آیه: «ثُمَّ أَوْحَیْنَا إِلَیْکَ أَنِ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِیمَ حَنِیفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِینَ»[5] [سپس به تو وحی کردیم که از آیین ابراهیم حق‌گرای، پیروی کن؛(چرا که) او از مشرکان نبود] که خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد و آیه: «مِّلَّةَ أَبِیكُمْ إِبْرَاهِیمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِینَ مِن قَبْلُ»[6] [آیین پدرتان، ابراهیم(نیز چنین بوده است)، او بود که قبلاً شما را مسلمان نامید] آمده است. معانی مختلفی که برای واژه کلمات در کلام امام آمده است باید به تناسب

۱- بقره/ ۱۳۰.
۲- بقره/ ۱۳۰.
۳- بقره/ ۱۳۱.
۴- بقره/ ۱۳۲.
۵- نحل/ ۱۲۳.
۶- حج/ ۷۸.

نیاز امت و مصالح دنیا و آخرت، به کـار گرفتـه شـود. «مِـن» در سـخن حضـرت ابراهیم علیه السلام که فرمود: «وَمِن ذُرِّیتِی»، حرف تبعیض می‌باشد تا دانسته شـود که برخی از افراد نسل او، شایسته امامت مـی‌باشـند و برخـی، ایـن شایسـتگی را ندارند. صفت مسلمین نیز برای همین گروه شایسته امامت، آورده شده اسـت؛ زیـرا محال است که ابراهیم علیه السلام برای کافر یا مسلمانی که معصوم نیست دعـا بـه امامت کند. پس درست این است که منظور از آن، مؤمنان برجسته و ممتاز می‌باشند وآنان فقط با دوری از کفر، این ویژگی را به دست آورده‌اند. همچنـین کسـی کـه از گناهان کبیره دوری کرده، در میان خواص، اخص (برگزیده خاصّان) می‌باشد و امام معصوم از این گروه است.

اگر باز هم امکان تخصیص زدن، وجود داشت، عصاره خاصان، از ویژگی‌های امام معصوم قرار می‌گرفت. خداوند عز و جل، عیسی را بـا ایـن کـه نـوه دختـری ابراهیم علیه السلام است، ذریّه او نامیده است.

از آنجا که اطلاق ذریّه بر نوه دختری درست است و ابراهیم علیه السلام برای ذریّه خود، دعا به امامت کرده است، پس محمد صلی الله علیه و آله پس از آن کـه خداوند عز و جل آیه: «ثُمَّ أَوْحَینَا إِلَیکَ أَنِ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِیمَ حَنِیفًا»[1] [سپس بـه تـو وحی کردیم که از آیین ابراهیم حق‌گرای پیروی کن] را بر وی وحی نموده و بـر او حکم کرده است باید با پیروی کامل از ابراهیم علیه السلام، امامت را در معصومانی که از نسل او می‌باشند، قرار دهد و اگر مخالفت بورزد از مصادیق آیه: «وَمَن یرْغَبُ عَن مِّلَّةِ إِبْرَاهِیمَ إِلاَّ مَن سَفِهَ نَفْسَه» [و چه کسی جز آن که به سبک‌مغزی گرایـد، از آیین ابراهیم روی برمی‌تابد] قرار خواهد گرفت که شأن پیامبر صلی الله علیه و آلـه برتر از این نافرمانی است. خداوند عز و جل فرمود: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِیمَ لَلَّذِینَ اتَّبَعُوه وَهَذَا النَّبِی وَالَّذِینَ آمَنُواْ»[2] [در حقیقت، نزدیکترین مـردم بـه ابـراهیم، همـان کسانی هستند که او را پیروی کرده‌اند و(نیز) این پیـامبر و کسـانی که(بـه آیـین او) ایمان آورده‌اند] امیر المؤمنین علیه السلام پدر نسـل پیـامبر صـلی الله علیـه و آلـه می‌باشد و پیامبر صلی الله علیه و آله امامـت را در او و او آن را در تسـل معصـوم

۱- نحل/ ۱۲۳.
۲- آل عمران/ ۶۸.

پس از خود قرار داد. معنای آیه: «لاَ یَنَالُ عَهدِی الظَّالِمِینَ» این است که هر کسی که حتی یک لحظه بتی را پرستیده یا برای خداوند متعال، شریک قائل شده باشد، اگر چه پس از آن اسلام بیاورد، شایستگی امامت ندارد. ظلم به معنای قرار دادن چیزی در غیر مکان آن است و بزرگ ترین ظلم، شرک ورزیدن است. خداوند عز و جل فرمود: «إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ»[1] [به راستی، شرک ستمی بزرگ است] همچنین هر کسی که مرتکب گناه صغیره یا کبیره‌ای شود اگر چه پس از آن توبه کند، صلاحیت امامت را ندارد. همان طور که کسی که باید بر او حدی جاری شود نمی‌تواند بر کس دیگری، حد، جاری کند. بنابراین تنها، معصوم می‌تواند امام باشد و عصمت او جز با تصریح خداوند عز و جل بر آن که بر زبان پیامبرش جاری می‌سازد، دانسته نمی‌شود؛ زیرا عصمت، ظاهری نیست که مانند رنگ‌های سیاه یا سفید، و نظایر آن، دیده شود بلکه عصمت، امری باطنی و پنهانی است که جز با معرفی آن توسط خداوند عز و جل که دانای غیب است، مشخص نمی‌گردد.[2]

۲) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابو یحیی واسطی، از هشام بن‌سالم و دُرُست بن ابی منصور از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: ابراهیم، پیامبر بود و تا پیش از آن که خداوند به او بفرماید: «إِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِن ذُرِّیَّتِی» به امامت برگزیده نشده بود. پس خداوند فرمود: «لاَ یَنَالُ عَهدِی الظَّالِمِینَ». هر کسی که بتی را بپرستد یا وثنی باشد، امام نخواهد بود.[3]

۳) محمد بن یعقوب، از محمد بن حسن، از کسانی که او ذکر کرده، از محمد بن خالد، از محمد بن سنان از زید شحام روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: خداوند تبارک و تعالی پیش از آن که ابراهیم علیه السلام را به نبوت برگزیند، او را بنده خود قرار داد و پیش از آن که او را به رسالت برگزیند، او را نبی خود قرار داد و پیش از آن که او را به دوستی برگزیند، او را رسول خود قرار داد و پیش از آن که او را به امامت برگزیند، او را دوست خود قرار داد؛ پس چون تمام این صفات در او گرد آمد، خداوند فرمود: «إِنِّی جَاعِلُکَ

۱- لقمان/ ۱۳.
۲- خصال، ص ۳۰۴، ح ۸۴.
۳- کافی، ج ۱، ص ۱۳۳، ح ۱.

لِلنَّاسِ إِمَامًا». حضرت فرمود: چون امامت از دیدگاه ابراهیم علیه السلام امر عظیمی بود، به خداوند عرض کرد: «قَالَ وَمِن ذُرِّيَّتِي قَالَ لاَ يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ». حضرت فرمود: «انسان سفیه و نادان، امام پرهیزکار نمی‌شود.[1]

۴) از محمد بن یعقوب، از علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن حسین، از اسحاق بن عبد العزیز ابی سفاتج، از جابر روایت می‌کند که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: خداوند پیش از آن که ابراهیم علیه السلام را به نبوت برگزیند، او را بنده خود قرار داد و پیش از آن که او را به رسالت برگزیند، او را نبی خود قرار داد و پیش از آن که او را به دوستی برگزیند، او را رسول خود قرار داد و پیش از آن که او را به امامت برگزیند، او را دوست خود قرار داد. پس چون تمام این صفات در او گرد آمد و دستش را گرفت[2] و به او فرمود: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» و چون امامت، از دیدگاه ابراهیم علیه السلام امر عظیمی بود، به خداوند عرض کرد: پروردگارا: «قَالَ وَ مِن ذُرِّيَّتِي قَالَ لاَ يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»[3]

۵) ابن بابویه، از ابوالعباس، از محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی، از ابو احمد قاسم بن محمد بن علی هارونی، از ابوحامد عمران بن موسی بن ابراهیم، از حسن بن قاسم رقام، از قاسم بن مسلم، از برادرش عبدالعزیز بن مسلم روایت می‌کند که گفت: در روزگار امام رضا علیه السلام در مرو بودیم، پس در ابتدای ورودمان، در مسجد جامع در روز جمعه گرد هم آمدیم و مردم مسئله امامت را دهان به دهان چرخاندند و از اختلاف زیادی که در این زمینه، میان مردم وجود داشت، سخن گفتند. به نزد سرور و مولایم امام رضا علیه السلام رفته و او را از مسئله‌ای که مردم در مورد آن سخن می‌گفتند، باخبر ساختم. پس لبخندی زده و فرمود: ای عبدالعزیز! این قوم، به آن مسئله، نادان بوده و در دین خود فریب خورده‌اند. خداوند عز و جل، زمانی پیامبر خود را از دنیا بُرد که دین را برای او کامل و قرآن را که تفصیل همه چیز در آن است، بر او نازل کرد و حلال، حرام، حدود، احکام و تمام آن چه که مردم به آن نیاز دارند را در آن به طور کامل تبیین

۱- کافی، ج ۱، ص ۱۳۳، ح ۲.
۲- شاید جمله «دستش را گرفت»، جمله ای معترضه از سخن راوی یا سخن امام (ع) باشد.
۳- کافی، ج ۱، ص ۱۳۴، ح ۴.

نمود، پس خداوند عز و جل فرموده است: «مَّا فَرَّطْنَا فِي الكِتَابِ مِن شَيءٍ»۱ [ما هیچ چیزی را در کتاب(لوح محفوظ) فروگذار نکرده‌ایم] همچنین در حجة الوداع که سال آخر عمر پیامبر صلی الله علیه و آله بود، آیه: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلاَمَ دِينًا»۲ [امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما(به عنوان) آیینی برگزیدم] را نازل کرد. پس امر امامت بخشی از کمال دین است و پیامبر صلی الله علیه و آله پیش از وفاتش، کمال دینش را برای امتش تبیین نموده است و مسیر آنان و انحراف آنان را از مسیر حق روشن ساخته و علی علیه السلام را بر مسند علم و امامت گمارده است و تمام چیزهایی را که این امت به آن نیاز داشتند، تبیین کرده است. پس هر کسی ادعا کند که خداوند عز و جل، دینش را کامل نکرده، در حقیقت کتاب خداوند را نپذیرفته است؛ و هر کسی کتاب خداوند را نپذیرد، کافر است. مگر آنان به شأن امامت و منزلت آن نسبت به این امت، آشنا هستند که برایشان جایز باشد امام را انتخاب کنند؟ شأن و منزلت امامت بزرگتر و جایگاه آن رفیع تر و دست نایافتنی تر و ژرف تر از آن است که مردم با عقل‌هایشان به آن برسند یا با آرای خود به آن دست یابند و یا کسی را با انتخاب خود به عنوان امام برگزینند. تعیین امام، تنها در دست خداوند است که ابراهیم خلیل علیه السلام را پس از نبوت، به آن برگزید و صفت دوستی ابراهیم علیه السلام در مرتبه سوم قرار دارد و به این ترتیب خداوند، بزرگی ابراهیم علیه السلام را به وسیله صفت امامت، افزونی بخشیده و او را با آن ستوده و فرمود: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا». ابراهیم خلیل علیه السلام نیز شادمان از برگزیده شدن به امامت، به خداوند عرض کرد: «قَالَ وَمِن ذُرِّيَّتِي». خداوند متعال در جواب او فرمود: «لاَ يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»

پس آیه، امامت و پیشوایی تمام ظالمان تا روز قیامت را باطل دانسته و امامت، حق برگزیدگان علیهم السلام است (ادامه روایت)۳

۶) عیاشی با سند خود از صفوان جمال روایت می‌کند که گفت: در مکه بودیم و پیرامون آیه: «وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ» گفتگو می‌کردیم. حضرت

۱- انعام/ ۳۸.
۲- مائده/ ۳.
۳- عیون اخبار الرضا (ع)، ج۱، ص ۱۹۵، ح ۱.

فرمود: ابراهیم علیه السلام آن کلمات را با بردن نام محمد، علي و ائمه که از نسل علی علیه السلام می‌باشند، در آیه: «ذُرِّيَّةً بَعْضُها مِن بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»[1] [فرزندانی که بعضی از آنان از(نسل) بعضی دیگرند و خداوند شنوای داناست] کامل کرد. سپس خداوند فرمود: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِن ذُرِّيَّتِي قَالَ لاَ يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» ابراهیم علیه السلام عرض کرد: پروردگارا! آیا از نسل من، ظالمانی می‌آیند؟ خداوند فرمود: «آري، فلانی، فلانی، و فلانی و پیروان آنان» ابراهیم علیه السلام عرض کرد: «پروردگارا! محمد و علی را به آن چه که در موردشان به من وعده دادی، مقدم دار، و هر چه زودتر، آنان را یاری بخش. خداوند در آیه: «وَمَن يَرْغَبُ عَن مِّلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلاَّ مَن سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ»[2] [و چه کسی جز آن که به سبک‌مغزی گراید، از آیین ابراهیم روی برمی‌تابد و ما او را در این دنیا برگزیدیم و البته در آخرت (نیز) از شایستگان خواهد بود] به همین مطلب اشاره نمود. پس منظور از ملة، امامت است. ابراهیم علیه السلام چون نسل خود را در مکه اسکان داد عرض کرد: «رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُم بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ» [پروردگارا! این(سرزمین) را شهری امن گردان و مردمش را هر کس از آنان که به خدا و روز بازپسین ایمان بیاورد] پس او «مَنْ آمَنَ» را از ترس این که خداوند در جواب دعای او «نه» بگوید، استثنا کرد. چنان که خداوند در دعای اول به او فرمود: «قَالَ وَمِن ذُرِّيَّتِي قَالَ لاَ يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ». پس هنگامی که خداوند فرمود: «وَمَن كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلاً ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَى عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ»[3] [سپس او را با خواری به سوی عذاب آتش(دوزخ) می‌کشانم و چه بد سرانجامی است]، ابراهیم علیه السلام عرض کرد: پروردگارا، آن کسانی که متاع اندکی به آنان دادی چه کسانی هستند؟ خداوند فرمود: «آنها، کسانی هستند که به آیات من کافر گشتند که همان فلانی، فلانی و فلانی می‌باشند. »[4]

۷) حریز، از کسانی که او ذکر کرده، از امام محمد باقر علیه السلام پیرامون

۱- آل عمران/ ۳۴.
۲- بقره/ ۱۳۰.
۳- بقره/ ۱۲۶.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۷۶، ح ۷۷.

تفسیر آیه «لاَ یَنَالُ عَهدِی الظَّالِمِینَ» روایت کرده که فرمود: «یعنی هیچ امام ظالمی نخواهد بود.»[1]

۸) از هشام بن حکم، از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «إِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» روایت کرده که فرمود: اگر خداوند نامی را برتر از نام امام می‌دانست، ما را به آن می‌نامید.[2]

۹) سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عیسی و محمد بن عبدالجبار، از محمد بن خالد برقی، از فضاله بن ایوب، از عبدالحمید بن نضر، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: آیا امام را که اطاعتش واجب است نفی و انکار می‌کنید؟! به خدا قسم هیچ منزلتی در زمین برتر از منزلت آن چه که اطاعتش واجب است، نمی‌باشد. مدت زیادی بود که وحی[که شامل اوامر خداوند و آن چه که اطاعتش واجب بود، می‌شود] بر ابراهیم علیه السلام نازل می‌شد تا این که برای خداوند بدا حاصل شد تا او را اکرام کند و به او عظمت ببخشد، سپس فرمود: «إِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» پس ابراهیم علیه السلام به فضل و برتری که در امامت بود، پی برد و به خداوند عرض کرد: «وَمِن ذُرِّیَّتِی» یعنی آن را در نسل من قرار بده. خداوند عز و جل فرمود: «قَالَ لاَ یَنَالُ عَهدِی الظَّالِمِینَ». امام صادق علیه السلام فرمود: آن، تنها در نسل من است نه دیگران.[3]

۱۰) شیخ مفید، از ابوالحسن اسدی، از ابوالخیر صالح بن ابی حماد رازی در حدیث مرفوعی روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: خداوند، پیش از آن که ابراهیم علیه السلام را نبی خود قرار دهد، او را بنده خود قرار داد و پیش از آن که او را رسول خود قرار دهد، او را به نبوت برگزید و پیش از آن که او را دوست خود قرار دهد، او را به رسالت مبعوث داشت و پیش از آن که او را امام قرار دهد، او را دوست خود قرار داده است. پس چون تمام این صفات در او گرد آمد، خداوند فرمود: «إِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَامًا». حضرت فرمود: چون امامت از نگاه ابراهیم علیه السلام امر عظیمی بود، به خداوند عرض کرد: «قَالَ وَمِن ذُرِّیَّتِی قَالَ لاَ یَنَالُ عَهدِی الظَّالِمِینَ». حضرت فرمود: انسان

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۷۷، ح ۸۹.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۷۷، ح ۹۰.
۳- مختصر بصائر الدرجات، ص ۶۰.

نادان، امام پرهیزکار نمی‌شود.[1]

۱۱) شیخ مفید، از ابو محمد حسن بن حمزه حسینی، از محمد بن یعقوب، از جمعی از صحابه ما، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابایحیی واسطی، از هشام بن سالم و نیز درست بن ابی منصور، از آنان در حدیثی روایت می‌کنند که حضرت فرمود: ابراهیم، نبی خداوند بود و به امامت برگزیده نشده بود تا این که خداوند تبارک و تعالی فرمود: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِن ذُرِّيَّتِي» پس خداوند فرمود: «قَالَ لاَ يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» یعنی هر کسی که بت یا مجسمه‌ای را بپرستد، امام نخواهد شد.[2]

۱۲) جابر، روایت می‌کند که از امام محمد باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: خداوند پیش از آن که ابراهیم علیه السلام را نبی خود قرار دهد، او را بنده خود قرار داد و پیش از آن که او را رسول خود قرار دهد، او را به نبوت برگزید و پیش از آن که او را دوست خود قرار دهد او را به رسالت مبعوث داشت و پیش از آن که او را امام قرار دهد او را دوست خود برگزید است. پس چون تمام صفات در او گرد آمد و دستش را گرفت، خداوند به او فرمود: ای ابراهیم! «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا». پس چون، امامت از نگاه ابراهیم علیه السلام امر عظیمی بود، به خداوند عرض کرد: پروردگارا! «وَمِن ذُرِّيَّتِي قَالَ لاَ يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»[3]

۱۳) شیخ، در کتاب امام از حفار، از اسماعیل، از پدرش و اسحاق بن ابراهیم دبری[4]، از عبدالرزاق، از پدرش، از مینا مولی عبد الرحمن بن عوف، از عبد الله بن مسعود، از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: منظور از دعای پدرم ابراهیم، من هستم. به حضرت عرض کردیم: ای رسول خدا! چگونه مورد دعای پدرتان ابراهیم قرار گرفتید؟ حضرت فرمود: خداوند عز و جل به ابراهیم وحی نمود که: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا». ابراهیم علیه السلام از فرط شادی به خداوند عرض کرد: پروردگارا! آیا از نسل من نیز، امامانی به مانند من هستند؟ پس

۱- اختصاص، ص ۲۲.
۲- اختصاص، ص ۲۳.
۳- اختصاص، ص ۲۳.
۴- دبری منسوب به روستای دبر است که یکی از روستاهای صنعاء در یمن می‌باشد. «نگاه کنید به معجم البلدان: ج ۲، ص ۴۳۷.»

خداوند عز و جل به او وحی نمود که: ای ابراهیم با تو عهدی نمی‌بندم که به آن وفا نکنم. ابراهیم عرض کرد: آن عهدی که به آن وفا نمی‌کنی، چیست؟ خداوند فرمود: هیچ قولی در باره ظالمان نسل تو نمی‌دهم. ابراهیم عرض کرد: پروردگارا! چه کسانی از نسل من ظالمند که شامل عهد تو نمی‌شوند؟ خداوند فرمود: هر کسی که در برابر بتی غیر از من سجده کند، هرگز او را امام قرار نمی‌دهم و صلاحیت ندارد که امام باشد. ابراهیم علیه السلام عرض کرد: «وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَ أَنْ نَعْبُدَ الأَصْنَامَ* رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيراً مِنَ النَّاسِ»[1] [و مرا و فرزندانم را از پرستیدن بتان دور دار.* پروردگارا! آنها بسیاری از مردم را گمراه کردند]

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آن دعا، به من و به برادرم علی که هرگز در برابر هیچ بتی سجده نکردیم، منتهی شد. پس خداوند، مرا نبی و علی را جانشین من قرار داد.[2]

۱۴) از جمله روایاتی که از طریق مخالفین ما نقل شده، حدیث مرفوع شافعی ابن مغازلی در کتاب مناقب است که با ذکر سلسله سند، آن را به عبد الله بن مسعود رسانده که گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: منظور از دعای پدرم ابراهیم، من هستم. راوی می‌گوید به حضرت عرض کردم: ای رسول خدا! چگونه مورد دعای پدرتان قرار گرفتید؟ عین حدیث قبلی در اینجا نیز آمده تا این که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آن دعا به من و به برادرم، علی، که هیچ یک از ما هرگز در برابر بتی سجده نکردیم، منتهی شد. پس خداوند، مرا نبی و علی را جانشین من قرار داد.[3]

«وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَأَمْناً وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى...» (۱۲۵)

[و چون خانه(کعبه) را برای مردم محل اجتماع و(جای) امنی قرار دادیم(و فرمودیم) در مقام ابراهیم، نمازگاهی برای خود اختیار کنید]

۱) علی بن ابراهیم گفت: مثابه، به معنای بازگشتن به آن است.[4]

۱- ابراهیم/ ۳۶-۳۵.
۲- امالی، ج ۱، ص ۳۸۸.
۳- مناقب، ص ۲۷۶، ح ۳۲۲.
۴- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۶۸.

۲) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل، از محمد بن فضیل، از ابو صباح کنانی روایت می‌کند که از امام صادق علیه السلام پیرامون حکم کسی که نماز دو رکعتی در پیشگاه مقام ابراهیم علیه السلام را در طواف حج و عمره فراموش کند، پرسید و حضرت فرمود: اگر در همین سرزمین می‌باشد، باید آن نماز دو رکعتی را در پیشگاه مقام ابراهیم علیه السلام بخواند؛ چرا که خداوند عز و جل فرمود: «وَاتَّخِذُواْ مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى» ولی اگر از این سرزمین عزیمت کرده است، به او امر نمی‌کنم که بازگردد.[۱]

۳) شیخ در تهذیب با سلسله سند از موسی بن قاسم، از صفوان بن یحیی، از کسانی که برای او روایت کرده‌اند از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: همه باید دو رکعت نماز طواف واجب را پشت سر مقام ابراهیم به جای آورند، چرا که خداوند فرمود: «وَاتَّخِذُواْ مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى» پس اگر آن دو رکعت را در مکان دیگری به جای آوری، باید آن نماز را دوباره بخوانی.[۲]

۴) از شیخ با سلسله سند از موسی بن قاسم، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از ابو بصیر روایت شده که گفت: از امام صادق علیه السلام، حکم کسی را پرسیدم که دو رکعت نماز طواف واجب را پشت سر مقام ابراهیم فراموش کند، در حالی که خداوند متعال فرمود: «وَاتَّخِذُواْ مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى» و پس از آن عزیمت کند چیست؟ حضرت فرمود: اگر عزیمت کرده باشد، به او سخت نمی‌گیرم و او را امر نمی‌کنم تا بازگردد، ولی هر جایی که یادش آمد، باید نماز را بخواند.[۳]

۵) شیخ از موسی بن قاسم، از محمد بن سنان، از عبد الله بن مسکان، از ابو عبد الله ابزاری روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام حکم کسی که دو رکعت نماز طواف واجب را از روی فراموشی نزد حجر الاسود بخواند، پرسیدم و حضرت فرمود: باید آن دو رکعت را پشت سر مقام ابراهیم دوباره بخواند؛ زیرا خداوند می‌فرماید: «وَاتَّخِذُواْ مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى» که منظور از آن، دو رکعت نماز طواف واجب است.[۴]

۱- کافی، ج ۴، ص ۴۲۵، ح ۱.
۲- تهذیب، ج ۵، ص ۱۳۷، ح ۴۵۱.
۳- تهذیب، ج ۵، ص ۱۴۰، ح ۴۶۳.
۴- تهذیب، ج ۵، ص ۱۳۸، ح ۴۵۴.

۶) شیخ با سلسله سند از حسین بن سعید، از محمد بن سنان، از ابن مسکان روایت می‌کند که گفت: کسی که از حضرت در باره حکم کسی که دو رکعت نماز واجب را فراموش کند و از حج به وطن خود بازگردد، برایم نقل کرده که حضرت فرمود: باید کسی را نائب از خود بگیرد.

ابن مسکان در حدیث دیگری گفت که حضرت فرمود: اگر از حد میقات هم وطنان خود عبور کرده باشد، باید برگردد و آن دو رکعت را به جای آورد، زیرا خداوند متعال می‌فرماید: «وَاتَّخِذُواْ مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى»[1]

۷) عیاشی از محمد بن فضیل، از ابو صباح روایت می‌کند که از امام صادق علیه السلام پیرامون حکم کسی که دو رکعت نماز طواف حج و عمره را در پیشگاه مقام ابراهیم فراموش کند، پرسیده شد؟ و حضرت فرمود: اگر در این سرزمین باشد، باید دو رکعت را در پیشگاه مقام ابراهیم به جای آورد؛ چرا که خداوند می‌فرماید: «وَاتَّخِذُواْ مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى» اگر عزیمت کرده و رفته باشد، به او امر نمی‌کنم که بازگردد.[2]

۸) عیاشی از حلبی روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم حکم کسی که طواف واجب خانه را، چه در حج و چه در عمره انجام دهد، ولی به این مسئله آگاه نباشد که باید دو رکعت نماز را در پیشگاه مقام ابراهیم علیه السلام بخواند، چیست؟ حضرت فرمود: باید آن را به جای آورد اگر چه پس از چند روز باشد؛ زیرا خداوند می‌فرماید: «وَاتَّخِذُواْ مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى»

...وَعَهِدْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَن طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ(۱۲۵).

[و به ابراهیم و اسماعیل فرمان دادیم که خانه مرا برای طواف‌کنندگان و معتکفان و رکوع و سجودکنندگان، پاکیزه کنید]

۱) علی بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: یعنی [ای ابراهیم و اسماعیل!] مشرکان را از ورود به بیت الله الحرام بازدارید. همچنین

۱- تهذیب، ج ۵، ص ۱۳۸، ح ۴۵۴.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۷۷، ح ۹۱.

حضرت فرمود: چون ابراهیم، خانه کعبه را بنا نهاد و مردم به حج رفتند، خانه کعبه به خاطر مصیبتی که از اعمال مشرکان و بوی بد دهان آنان کشیده بود، نزد خداوند، شکوه نمود. خداوند، به آن وحی نمود که ای کعبه! آسوده خاطر باش، به تو بشارت می‌دهم که در آخر الزمان مردمی را می‌فرستم که از شاخه‌های درخت برای نظافت و خلال کردن استفاده می‌کنند.[1]

۲) محمد بن یعقوب، از حمید بن زیاد، از ابن سماعه، از راویان متعددی از ابان بن عثمان، از محمد بن حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کنند که فرمود: خداوند عز و جل در کتابش می‌فرماید: «طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ» پس بر بنده سزاوار است که عرق و ناپاکی را از خود زدوده و تنها با طهارت وارد مکه شود.[2]

۳) شیخ با سند خود از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی، از عمران حلبی روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا زنان باید به هنگام ورود به بیت الله الحرام غسل کنند؟ حضرت فرمود: آری، خداوند می‌فرماید: «أَن طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ». پس بر بنده سزاوار است که عرق و ناپاکی را از خود زدوده و تنها با طهارت وارد مکه شود.[3]

۴) محمد بن علی بن بابویه، از محمد بن حسن(ره)، از محمد بن حسن صفار، از احمد و عبد الله پسران محمد بن عیسی، از محمد بن ابی عمیر، از حماد بن عثمان، از عبد الله بن علی حلبی روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا زنان باید به هنگام ورود به بیت الله الحرام غسل کنند؟ حضرت فرمود: آری، خداوند عز و جل می‌فرماید: «أَن طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ» پس بر بنده سزاوار است که عرق و ناپاکی را از خود زدوده و تنها باطهارت وارد مکه شود.[4]

۵) عیاشی از حلبی روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا زنان باید به هنگام ورود به بیت الله الحرام غسل کنند؟ حضرت فرمود: بله،

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۶۹.
۲- تهذیب، ج ۵، ص ۲۵۱، ح ۸۵۲.
۳- تهذیب، ج ۵، ص ۲۵۱، ح ۸۵۲.
۴- علل الشرائع، ص ۱۱۶، ح ۱، باب ۱۵۱.

خداوند عز و جل می‌فرماید: «أَن طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ» پس بر بنده سزاوار است که عرق و ناپاکی را از خود زدوده و تنها با طهارت وارد مکه شود.[1]

۶) ابو علی طبرسی در مجمع البیان، از ابن عباس روایت می‌کند که پیرامون شأن نزول این آیه گفت: ابراهیم علیه السلام، اسماعیل علیه السلام و هاجر را به مکه آورده و در آنجا قرار داد و مدتی از آن گذشت و قوم جرهم، در مکه اقامت گزیدند و اسماعیل با زنی از آن قبیله ازدواج کرد و هاجر وفات نمود و ابراهیم علیه السلام از ساره اجازه خواست تا نزد هاجر برود. ساره به او اجازه داد و با او شرط نمود که در آنجا از مرکب خود پایین نیاید. ابراهیم علیه السلام، در حالی که هاجر وفات نموده بود، به خانه اسماعیل رفت. و به زن او گفت: همسر تو کجا است؟ زن اسماعیل به او گفت: اسماعیل، این جا نیست و برای صید بیرون رفته است. اسماعیل، معمولاً از حرم برای صید بیرون می‌رفت و بازمی‌گشت. ابراهیم علیه السلام به او گفت: می‌توانم مهمان تو باشم؟ زن اسماعیل گفت: من چیزی ندارم و در خانه، هیچ کسی نیست. ابراهیم علیه السلام به او گفت: هنگامی که همسرت آمد، سلام مرا به او برسان و به او بگو که باید آستانه درش را تغییر دهد. ابراهیم علیه السلام رفت. پس اسماعیل علیه السلام به خانه بازگشت و بوی پدرش را استشمام نمود. پس به زنش گفت: آیا کسی نزد تو آمده است؟ زن اسماعیل به مانند کسی که ابراهیم را خوار و سبک شمرد به توصیف او پرداخته و گفت: پیرمردی که چنین و چنان صفتی داشت نزد من آمد. اسماعیل علیه السلام گفت: او به تو چه گفت؟ زن اسماعیل گفت: به من گفت: به همسرت سلام برسان و به او بگو باید آستانه درش را عوض کند. پس اسماعیل علیه السلام او را طلاق داد و با زن دیگری ازدواج کرد. ابراهیم علیه السلام تا هر زمان که خدا خواست درنگ نمود و سپس از ساره اجازه خواست تا به دیدار اسماعیل علیه السلام برود. ساره به او اجازه داد و با او شرط نمود که در آنجا از مرکب خود پایین نیاید. ابراهیم علیه السلام به مکه آمد تا به در خانه اسماعیل رسید. پس به زن اسماعیل گفت: همسرت کجا است؟ زن اسماعیل علیه السلام گفت: اگر خدا بخواهد الان می‌آید، به

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۷۸، ح ۹۵.

منزل بیا (خدا بر تو رحمت آورد). ابراهیم علیه السلام به او گفت: می‌توانم مهمان تو باشم؟ زن اسماعیل گفت: آری؛ پس شیر و گوشت آورد و ابراهیم علیه السلام برای او آرزوی خیر نمود.

اگر در آن هنگام، زن اسماعیل برای او نان یا گندم یا جو یا خرمایی می‌آورد، بخش زیادی از سرزمین خدا را این نعمت‌ها فرا می‌گرفت. زن اسماعیل به او گفت:از مرکب پایین بیا تا سرت را بشویم و ابراهیم علیه السلام پایین نیامد. پس زن اسماعیل مقام را آورد و در طرف راست او قرار داد و ابراهیم علیه السلام پایش را بر روی آن گذاشت و جای پایش بر آن ماند. پس زن اسماعیل نیمه‌راست سر او را شست. سپس مقام را در طرف چپ او قرار داد و جای پای او بر آن ماند و زن اسماعیل نیمه چپ سر او را شست.

آن گاه ابراهیم علیه السلام به او گفت: هنگامی که همسرت آمد، سلام مرا به او برسان و به او بگو که آستانه درت استوار شده است. چون اسماعیل آمد و بوی پدرش را استشمام کرد. اسماعیل به زنش گفت: آیا کسی نزد تو آمده است؟ زن اسماعیل گفت: آری، پیرمردی که نیکو روترین و خوشبوترین مردم بود، نزد من آمد و به من چنین و چنان گفت و من به او چنین و چنان گفتم و سر او را شستم و این، جای پاهای او بر روی مقام است. اسماعیل علیه السلام به او گفت: او ابراهیم علیه السلام بود.[1]

۷) سپس ابو علی گفت: علی بن ابراهیم دقیقا همین داستان را از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابان، از امام صادق علیه السلام، البته با کمی تفاوت در کلمات آن روایت کرده که ابراهیم در پایان آن فرمود: هنگامی که همسرت آمد به او بگو: پیرمردی به اینجا آمد و برای آستانه درت، تو را سفارش به خیر می‌کرد. اسماعیل خود را بر روی مقام انداخت و گریه می‌کرد و آن را می‌بوسید.[2]

۸) همچنین ابو علی گفت: در روایت دیگری از حضرت آمده است که ابراهیم علیه السلام از ساره اجازه خواست تا به دیدار اسماعیل برود و ساره به شرط این که در آنجا درنگ نکند و از الاغ پیاده نشود، به او اجازه داد. برخی از حضرت

۱- مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۸۱-۳۸۰.
۲- مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۸۱.

پرسیدند که آن امر چگونه ممکن است؟ حضرت فرمود: ابراهیم با طی الارض آمد.

«وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَى عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (۱۲۶) وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۱۲۷) رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۱۲۸) رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱۲۹)».

[و چون ابراهیم گفت: پروردگارا! این (سرزمین) را شهری امن گردان و مردمش را هر کس از آنان که به خدا و روز بازپسین ایمان بیاورد از فرآورده‌ها، روزی بخش. فرمود: (ولی) هر کس کفر بورزد، اندکی برخوردارش می‌کنم؛ سپس او را با خواری به سوی عذاب آتش(دوزخ) می‌کشانم و چه بد سرانجامی است!* و هنگامی که ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانه(کعبه) را بالا می‌بردند(می‌گفتند): ای پروردگار ما! از ما بپذیر که در حقیقت تو شنوای دانایی.* پروردگارا! ما را تسلیم(فرمان) خود قرار ده و از نسل ما امتی فرمانبردار خود(پدید آر) و آداب دینی ما را به ما نشان ده و بر ما ببخشای که تویی توبه‌پذیر مهربان* پروردگارا! در میان آنان فرستاده‌ای از خودشان برانگیز تا آیات تو را بر آنان بخواند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد و پاکیزه‌شان کند؛ زیرا که تو خود، شکست‌ناپذیر حکیمی]

۱) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش و حسین بن محمد، از عبدویه بن عامر و محمد بن یحیی، از احمد بن احمد و همگی آنها، از احمد به محمد بن ابی نصر، از ابان بن عثمان، از عقبة بن بشیر، از امام محمد باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: خداوند عز و جل به ابراهیم علیه السلام امر فرمود تا کعبه را بنا نهد و ستون‌های آن را برافرازد و مناسک آنها را به مردم نشان دهد. ابراهیم و اسماعیل علیه السلام هر روز، یک بخش از دیوار را بنا نهادند تا این که به محل قرار دادن حجر الاسود رسیدند. امام محمد باقر

فرمود: آن گاه کوه ابو قُبیس، ابراهیم علیه السلام را مخاطب قرار داده و گفت: ودیعتی از تو، نزد من است. پس به ابراهیم علیه السلام حجر الاسود را داد و او آن را در مکانش قرار داد. سپس ابراهیم علیه السلام مردم را به حج فراخواند. پس فرمود: ای مردم! من ابراهیم خلیل الله هستم و خداوند شما را فرمان می‌دهد که به حج این خانه بیایید، پس مردم به حج رفتند و هر کسی که تا روز قیامت، به حج رود، امر او را اجابت نموده است و اولین کسانی که این فرمان را اجابت نمودند، مردمی از اهل یمن بودند. حضرت فرمود: ابراهیم علیه السلام، خانواده‌اش و پسرش به حج رفتند. پس آنان که مدعی هستند اسحاق، ذبیح (قربانی) است، ذبح او اینجا بوده است. همچنین از ابو بصیر روایت شده که وی از امام محمد باقر و امام صادق علیه السلام شنید که آن دو قائل بودند به این که قربانی، اسحاق بوده است. اما زراره، ادعا می‌کند که آن، اسماعیل بوده است.[1]

۲) علی ابن ابراهیم روایت می‌کند که حضرت فرمود: ابراهیم دعا نمود و از پروردگارش خواست تا هر کسی از آنان که ایمان آورد را روزی دهد. پس خداوند فرمود: ای ابراهیم! «وَ مَن كَفَرَ» یعنی به کافر نیز روزی می‌دهم. «فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَى عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ»[2]

۳) ابو علی طَبرسی در مجمع البیان، از امام محمد باقر علیه السلام روایتی را ذکر کرده که حضرت فرمود: مراد از آن، همان میوه‌هایی است که از افق‌ها، به سوی آنان حمل می‌شود. همچنین وی از امام صادق علیه السلام روایتی را نقل می‌کند که حضرت فرمود: منظور از آن تنها، ثمرات دل‌ها است، یعنی آنان را دوستدار مردم ساخته تا به سوی آنان بازگردند.[3]

۴) علی بن ابراهیم، از پدرش، از نضر بن سوید، از هشام بن سالم، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: ابراهیم علیه السلام در صحرای شام اقامت داشت. پس چون هاجر، اسماعیل را به دنیا آورد، ساره از آن امر، بسیار اندوهگین شد؛ چرا که او فرزندی از خود نداشت. از این رو ابراهیم علیه السلام را در مورد هاجر می‌آزرد و او را اندوهگین می‌ساخت. ابراهیم علیه السلام در باره

۱- کافی، ج ۴، ص ۲۰۵، ح ۴.
۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۶۹.
۳- مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۸۵.

این مطلب به خداوند شکوه نمود. خداوند به او چنین وحی نمود: مثل آن زن، مثل دنده کج است، اگر آن را رها کنی از آن بهره‌مند می‌شوی و اگر بخواهی آن را راست کنی، آن را می‌شکنی. سپس خداوند به او امر فرمود تا اسماعیل و مادرش را از آنجا بیرون ببرد. ابراهیم به خداوند عرض کرد: پروردگارا! آنان را به کجا ببرم؟ خداوند فرمود: آنان را به سوی حرم و مکان امن من، و اولین قطعه‌ای که از زمین آفریدم، یعنی مکه ببر. پس خداوند، جبرئیل را به همراه بُراق بر او نازل کرد و هاجر، اسماعیل، و ابراهیم علیه السلام را حمل نمود. هر وقت، ابراهیم علیه السلام به مکانی می‌رسید که درخت و کشتزار و خرما در آن بود، به جبرئیل می‌فرمود: همین جا، همین جا. و جبرئیل می‌گفت: خیر، به راه خود ادامه بده، به راه خود ادامه بده تا این که به مکه رسیدند؛ پس او را در مکانی که کعبه در آن است، بر زمین نهاد. ابراهیم علیه السلام با ساره عهد کرده بود که به محض پیاده شدن در آن مکان، به نزد او بازگردد. پس چون در آنجا پیاده شدند، درختی در آن بود و هاجر جامه‌ای را که به همراه داشت، بر آن انداخت و آنان در زیر سایه درخت نشستند. وقتی ابراهیم علیه السلام آنان را به آنجا رسانید و در آنجا مستقر کرد و خواست که نزد ساره برگردد، هاجر به او گفت: ای ابراهیم! آیا ما را در مکانی بی‌آب و بی‌کشت و زرع که هیچ کسی در آن نیست، رها می‌کنی؟ ابراهیم علیه السلام فرمود: خداوندی که مرا امر فرمود تا شما را در این مکان قرار دهم، شما را کفایت می‌کند. سپس از نزد آنان برگشت و چون به کَداء، که نام کوهی در ذی‌طُوَی است، رسید، به سوی آنان نظر کرد و عرض کرد: «رَبَّنَا إِنِّی أَسْکَنتُ مِن ذُرِّیَّتِی بِوَادٍ غَیرِ ذِی زَرْعٍ عِندَ بَیْتِکَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِیُقِیمُواْ الصَّلاَةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِی إِلَیْهِمْ وَارْزُقْهُم مِّنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ یَشْکُرُونَ»[1] [پروردگارا! من(یکی از) فرزندانم را در درّه‌ای بی‌کشت، نزد خانه محترم تو سکونت دادم، پروردگارا! تا نماز را به پا دارند؛ پس دل‌های برخی از مردم را به سوی آنان گرایش ده و آنان را از محصولات(مورد نیازشان) روزی ده؛ باشد که سپاسگزاری کنند]

سپس ابراهیم علیه السلام به راه خود رفت و هاجر باقی ماند. هنگامی که روز به نیمه‌های خود رسید، اسماعیل تشنه شد و آب خواست. هاجر برخاست و در آن

۱- ابراهیم/ ۳۷.

وادی در محل سعی ایستاد و صدا زد: آیا کسی در این وادی است؟ پس اسماعیل از دید او پنهان شد. هاجر از صفا بالا رفت و سرابی در آن وادی برای او جلوه‌گر شد و گمان کرد که آن، آب است. پس از صفا پایین آمد و میان آن وادی رفت و سعی نمود. چون به مکان سعی رسید، اسماعیل از دید او پنهان شد. سپس سرابی در ناحیه صفا بر او نمایان شد، پس به سوی آن وادی پایین آمد و آب طلب می‌کرد. چون اسماعیل از دید او پنهان شد، بازگشت تا به صفا رسید، پس نگاه کرد تا این که آن را هفت‌مرتبه انجام داد و چون در مرتبه هفتم بر روی مروه بود به اسماعیل نگریست و دید که آب از زیر پاهایش جاری شده است. پس بازگشت و شن‌هایی را به دور آن آب گرد آورد، چرا که آن آب، روان بود و هاجر با ریگ‌هایی که اطراف آب، جمع کرد، مانع[1] از جاری شدن (و هدر رفتن) آب شد؛ و به همین سبب زمزم نامیده شد.

قبیله جُرهُم در ذی‌المجاز[2] و عرفات اقامت داشتند. چون آب در مکه پدیدار شد، پرندگان و حیوانات وحشی به سوی آن سرازیر شدند. مردم قبیله جُرهُم، روی آوردن پرندگان و حیوانات وحشی به سوی آن مکان را مشاهده نموده و آنان را دنبال کردند تا این که چشمشان به زن و پسرکی افتاد که در آن مکان اقامت گزیده و در زیر سایه درختی نشسته‌اند و برای آن دو، آب از دل زمین جوشیده است. پس به هاجر گفتند: تو کیستی و این پسرک با تو چه نسبتی دارد؟ هاجر گفت: من، مادر پسر ابراهیم خلیل‌الرحمن هستم و این، پسر من است. خداوند به ابراهیم امر فرمود تا مرا به اینجا بیاورد. آنان به هاجر گفتند: آیا به ما اجازه می‌دهی تا نزدیک شما اقامت گزینیم؟ هاجر به آنان گفت: باید تا آمدن ابراهیم علیه السلام صبر کنید.

چون در روز سوم ابراهیم به دیدار آن دو رفت، هاجر به او گفت: یا خلیل الله! در این اطراف، مردمی از قبیله جُرهُم سکونت دارند و از تو می‌خواهند تا به آنان اجازه دهی تا در نزدیکی ما اقامت گزینند. آیا به آنان این اجازه را می‌دهی؟ ابراهیم فرمود: آری، پس هاجر به آنان اجازه داد و آنان در نزدیکی آن دو اقامت گزیدند و خیمه‌هایشان را برپا داشتند و هاجر و اسماعیل با آنان مأنوس شدند و

۱- زمّته: شدّته، آن را بست «القاموس المحیط، ماده زمم» یعنی هاجر با شن، اطراف آب را بست تا جاری نشود.
۲- ذی‌المجاز: بازاری در عرفه در ناحیه کبلک «معجم البلدان، ج ۵، ص ۵۵».

چون ابراهیم برای مرتبه دوم به دیدار آن دو آمد، به مـردم زیـادی کـه در اطـراف هاجر و اسماعیل بودند نگریست و بسیار شـادمان گشـت. چـون اسـماعیل علیـه السلام رشد نمود، هر یک از مردم قبیله جرهم، یک یا دو گوسـفند بـه او دادنـد و هاجر و اسماعیل به وسیله آن، امرار معاش می‌کردند. و چون اسماعیل مـرد بـالغی شد، خداوند به ابراهیم علیه السلام امر فرمود تا کعبه را بنا نهد. ابراهیم عرض کـرد: پروردگارا! در کدام قطعه از زمین؟ خداوند فرمود: در قطعه زمینی که آن گنبد را بر آدم نازل کردم و حرم به خاطر آن روشن شد. هنوز آن گنبدی که خداونـد بـر آدم علیه السلام نازل کرده برافراشته است. حتی این گنبد در زمان طوفان نوح نیز بود و چون تمام دنیا به زیر آب فرو رفت خداوند، آن گنبد را بیرون از آب برافراشته بود و تمام دنیا به غیر از مکانی که بیت الله الحرام در آن واقع است، در آب غرق شـد؛ پس از این رو کعبه، بیت عتیق (خانه آزاد شده) نامیده شد؛ چرا کـه کعبـه از غـرق شدن، نجات یافته و آزاد شد.

چون خداوند عز و جل، به ابراهیم دسـتور بنـای کعبـه را داد، ابـراهیم علیـه السلام نمی‌دانست که در کدام مکان آن را بنا نهد. پس خداوند عز و جـل، جبرئیـل را فرستاد و او برای ابراهیم علیه السلام مکان خانه کعبه را ترسیم نمـود و خداونـد برای او، ستون‌هایی از بهشت را فرستاد و آن سنگی که خداوند بر آدم نـازل کـرد، سفیدتر از برف بود. ولی چون کفار با دستان خود آن را لمـس کردنـد، آن سـنگ، سیاه شد. پس ابراهیم، خانه کعبه را بنا نهاد و اسـماعیل، آن سـنگ را از ذی‌طـوی آورد و آن را به ارتفاع نه ذراع در آسمان برافراشت. سپس او را بر محل آن سنگ، راهنمایی نمود و ابراهیم آن را بیرون آورد و در مکان خود که تا به امروز در آنجـا است قرار داد. چون خانه کعبه بنا نهاده شد ابراهیم علیه السلام برای آن، دو در کـه یک در به سوی مشرق و در دیگر به سوی مغرب بود قرار داد و دری که به مغـرب است، مستجار نامیده می‌شود. سپس ابراهیم علیه السلام شاخ و برگ درخت را بـر آن افکند و هاجر نیز، جامـه‌ای را کـه بـه همـراه او بـود و زیـر پوشـش آن قـرار می‌گرفتند روی آن انداخت. چون ابراهیم علیه السـلام آن را بنا نهاد و از ساخت آن فارغ شد، ابراهیم و اسماعیل علیه السـلام مشـغول حـج شـدند و جبرئیـل در روز هشتم ذی‌الحجه یعنی در یوم الترویه (روز سیراب کـردن)، بـر آن دو نـازل شـد. و گفت: ای ابراهیم! برخیز و از این آب بنوش؛ زیرا در منی و عرفات، هیچ آبی نبـود

و از این رو آن روز، ترویه نامیده شد. سپس او را به سوی منـی بیـرون بـرد و در آنجا ماند و با او همان کاری را کرد که با آدم علیه السلام انجام داد. ابـراهیم علیـه السلام پس از فارغ‌شدن از ساخت خانه خدا و اعمال حج به خداوند عـرض کـرد: «رَبِّ اجْعَلْ هذَا بَلَداً آمِنًا وَارْزُقْ أَهلَه مِـنَ الثَّمَـرَاتِ مَـنْ آمَـنَ مِـنْهم بِاللّـه وَالْيَـوْمِ الآخِرِ». حضرت فرمود: منظور از ثمرات القلوب (میوه‌های دل‌هـا)، ایـن اسـت کـه مردم را دوستدار آنان قرار دهد تا نزد آنان، بسیار رفت و آمد کنند.[1] [2]

۵) عیاشی، از منذر ثوری روایت می‌کند که از امام محمد باقر علیه السـلام در باره آن سنگ پرسید. حضرت فرمود: سه سنگ از بهشت نازل شد کـه عبارتنـد از: حجر الاسود که نزد ابراهیم به ودیعه گذاشته شد، مقام ابراهیم، و سنگ بنی اسرائیل. امام محمد باقر علیه السلام فرمود: خداوند، حجـر الأبـیض (سـنگ سـفید) را نـزد ابراهیم به ودیعه گذاشت و آن سنگ از کاغذ نیز سفیدتر بود، ولی به دلیـل گناهـان بنی‌آدم سیاه شد.[3]

۶) عیاشی، از جابر جُعفی، از محمد بن علی (امام باقر) علیـه السـلام روایـت می‌کند که فرمود: ای جابر! چه بزرگ است افترای مردم شام بر خدا! چرا کـه آنـان ادعا می‌کنند که خداوند تبارک و تعالی هنگامی که به آسمان صعود کرد، بر صـخره بیت المقدس پا نهاد و بنده‌ای از بندگان خداوند بر سنگی قـدم گذاشـت و خداونـد تبارک و تعالی به ما امر فرمود تا آن را نمازگـاه (مصـلّی) قـرار دهـیم. ای جـابر! خداوند تبارک و تعالی مثل و مانندی ندارد و از توصیف توصیف کننـدگان برتـر و در پندار خیال کنندگان نمی‌گنجـد و از چشـم بیننـدگان پوشـیده اسـت. بـا نـابود شوندگان، نابود نمی‌شود و با افول کنندگان، غروب نمی‌کند. هـیچ چیـزیماننـد او نیست و او شنوا و دانا است.[4]

۷) عیاشی، از عبد الله بن غالب، از پدرش، از مردی، از علی بن حسـین علیـه السلام روایت می‌کند که فرمود: ابراهیم علیه السلام از این که به خداوند عرض کرد: «رَبِّ اجْعَلْ هذَا بَلَداً آمِناً وَارْزُقْ أَهلَه مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهم بِاللّه» ما و اولیـای

۱- انتیاب الرجل القوم انتیاباً : یعنی بارها نزد آنان برود. «القاموس المحیط - ماده نوب»

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۶۹.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۷۸، ح ۹۳.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۷۸، ح ۹۴.

خود و شعییان جانشین خویش را منظور داشته است. نیز منظور از: «وَالْيَوْمِ الآخِرِ قَالَ وَمَن كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَى عَذَابِ النَّارِ» افرادی از امت او هستند که جانشینی او را انکار نموده و از او پیروی نکردند و به خدا قسم، حال این امت نیز این گونه است.[1]

۸) عیاشی، از احمد بن محمد، از علی بن حسین علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: ابراهیم علیه السلام چون به درگاه پروردگار دعا نمود که اهلش را از آن میوه‌ها روزی دهد، قطعه‌ای از خاک اردن را جدا کرد و آن قطعه، هفت بار به دور خانه کعبه طواف کرد. سپس خداوند آن را در جای خود قرار داد و وجه تسمیه طائف به این نام، به دلیل طواف به دور کعبه است.[2]

۹) عیاشی، از ابن سلمه، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: خداوند، حجر الاسود را از بهشت بر آدم نازل کرد و کعبه همچون مروارید سفیدی بود؛ خداوند آن را به آسمان برد و بنیان آن باقی ماند که در مقابلِ این کعبه است. حضرت فرمود: خداوند، هر روز هفتاد هزار فرشته را وارد آن می‌کند که هرگز به سوی او باز نمی‌گردند. پس خداوند به ابراهیم و اسماعیل علیه السلام امر فرمود تا کعبه را بر روی آن ستون‌ها بنا نهند.[3]

۱۰) حلبی روایت می‌کند که برخی از امام صادق علیه السلام در باره کعبه، این سؤال را پرسیدند که آیا پیش از بعثت نیز در آن حج انجام می‌شد؟ حضرت فرمود: آری، و دلیل آن در قرآن آمده است؛ آنجا که شعیب به موسی پس از آن که ازدواج نمود به جای آن که بگوید: ثمانی سنین (هشت سال) فرمود: «عَلَى أَن تَأْجُرَنِي ثَمَانِيَ حِجَجٍ»[4] [به این(شرط) که هشت سال برای من کار کنی] و همچنین حضرت آدم و نوح علیه السلام به حج رفتند و حضرت سلیمان بن داود علیه السلام نیز به همراه جن و انس و پرندگان و باد به حج رفت و حضرت موسی علیه السلام نیز لبیک گویان بر روی شتر سرخ موی، به حج رفت. چنان که خداوند

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۷۸، ح ۹۶.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۷۸، ح ۹۷.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۷۹، ح ۹۸.
۴- قصص/ ۲۷.

فرمود: «إِنَّ أَوَّلَ بَيتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِى بِبَكَّةَ مُبارَكًا وَهدًى لِّلْعَالَمِينَ»[1] [در حقیقت، نخستین خانه‌ای که برای(عبادت) مردم نهاده شده همان است که در مکه است و مبارک و برای جهانیان(مایه) هدایت است] و نیز فرمود: «وَإِذْ يرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيتِ وَإِسْمَاعِيلُ»و فرمود: «أَن طَهِّرَا بَيتِى لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ»[2] [خانه مرا برای طواف کنندگان و معتکفان و رکوع و سجود کنندگان پاکیزه کنید]. هنگامی که خداوند آن سنگ را بر آدم نازل کرد، کعبه وجود داشت.[3]

۱۱) از ابن ورقاء روایت شده که گفت: به علی علیه السلام عرض کردم: اولین چیزی که از آسمان نازل شد، چه بود؟ حضرت فرمود: اولین چیزی که از آسمان به زمین نازل شد، خانه خدا در مکه است که خداوند آن را به مانند یاقوت سرخی نازل کرد، چرا که قوم نوح در زمین فسق و فجور کردند و ابراهیم علیه السلام آن را برافراشت؛ آنجا که خداوند می‌فرماید: «وَإِذْ يرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيتِ وَإِسْمَاعِيلُ»[4]

۱۲) از ابو عمر و زبیری روایت شده که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مرا از این که امت محمد چه کسانی هستند آگاه کن. حضرت فرمود: امت محمد، تنها بنی‌هاشم هستند. راوی می‌گوید:عرض کردم: حجت و دلیل این که امت محمد، فقط اهل بیتی که شما ذکر نمودید هستند چیست؟ حضرت فرمود: دلیل آن آیه: «وَإِذْ يرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ* رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَينِ لَكَ وَمِن ذُرِّيتِنَا أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَينَآ إِنَّكَ أَنتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» است. چون خداوند دعای ابراهیم و اسماعیل را اجابت نمود و از نسل آنان، امت مسلمانی را قرار داد و پیامبری از آنان یعنی از آن امت را مبعوث داشت که آیات خداوند را بر آنان بخواند و آنان را تزکیه نموده و کتاب و حکمت را به آنان بیاموزاند. ابراهیم علیه السلام دعای دیگری را پس از دعای اول، از خداوند مسئلت داشت و از خداوند خواست تا آنان را از شرک و بت پرستی پاکیزه سازد تا این که موقعیت او در میان آنان نیز تثبیت شود و

۱- آل‌عمران/ ۹۶.
۲- بقره/ ۱۲۵.
۳- تفسیر عیاشی، ج۱، ص ۷۹، ح ۹۹.
۴- تفسیر عیاشی، ج۱، ص ۷۹، ح ۱۰۰.

فقط از آنان پیروی کنند. پس به خداوند عرض کرد: «وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَن نَّعْبُدَ الأَصْنَامَ* رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيراً مِّنَ النَّاسِ فَمَن تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ»[1] [و مرا و فرزندانم را از پرستیدن بتان، دور دار.* پروردگارا! آنها بسیاری از مردم را گمراه کردند، پس هر که از من پیروی کند، بی گمان او از من است؛ و هر که مرا نافرمانی کند، به یقین تو آمرزنده و مهربانی]. این آیه دلالت دارد بر این که ائمه و امت مسلمانی که محمد صلی الله علیه و آله در آن به پیامبری مبعوث گشت، تنها از نسل ابراهیم علیه السلام هستند، چرا که ابراهیم علیه السلام فرمود: «وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَن نَّعْبُدَ الأَصْنَامَ»[2]

۳) علی بن ابراهیم در تفسیر آیه: «رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ» گفت: یعنی نسل اسماعیل، و از این رو بود که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: منظور از دعای ابراهیم علیه السلام من بودم.[3]

«وَمَن يَرْغَبُ عَن مِّلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلاَّ مَن سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ (۱۳۰) إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۳۱) وَوَصَّى بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلاَ تَمُوتُنَّ إَلاَّ وَأَنتُم مُّسْلِمُونَ (۱۳۲)»

[و چه کسی جز آن که به سبک‌مغزی گراید از آیین ابراهیم روی برمی‌تابد؟ و ما او را در این دنیا برگزیدیم و البته در آخرت(نیز) از شایستگان خواهد بود.* هنگامی که پروردگارش به او فرمود: تسلیم شو! گفت: به پروردگار جهانیان تسلیم شدم.* و ابراهیم و یعقوب پسران خود را به همان(آیین) سفارش کردند(و هر دو در وصیتشان چنین گفتند): ای پسران من! خداوند برای شما این دین را برگزید، پس البته نباید جز مسلمان بمیرید]

۱) ابن بابویه، از علی بن احمد بن محمد بن عمران رقاق (رض)، از حمزة بن

۱- ابراهیم/ ۳۶- ۳۵.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۷۹، ح ۱۰۱.

۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۷۱.

قاسم علوی عباسی، از جعفر بن محمد بن مالک کوفی فزاری، از محمد بن حسین بن زید زیّات، از محمد بن زیاد ازدی، از مفضل بن عمر، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که در حدیثی(پیرامون تفسیر کلماتی که ابراهیم به وسیله آنها آزموده شد) فرمود: یکی از معانی کلمات، مستجاب شدن دعای او توسط خداوند است، آن گاه که به خداوند عرض کرد: «رَبِّ أَرِنِي كَيفَ تُحْيِي الْمَوْتَى»[1] [پروردگارا! به من نشان ده، چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟]. این آیه از آیات متشابه است و در باره کیفیت سؤال شده، و کیفیت، از افعال خداوند تعالی است و تا زمانی که انسان آگاه، به آن علم نداشته باشد، نمی‌توان بر او عیب گرفت و نمی‌توان گفت که در یکتا پرستی او عیب و نقصی وجود دارد. چرا که خداوند به او فرمود: «أَوَلَمْ تُؤْمِن قَالَ بَلَى»[2] [مگر ایمان نیاورده‌ای؟ عرض کرد:چرا]؛ این، شرط کلی مؤمنان به خدا است و اگر از هر یک از آنان پرسیده شود که آیا ایمان نیاورده‌ای؟ باید بگوید: آری، ایمان آورده‌ام؛ چنان که ابراهیم علیه السلام این چنین گفت. همچنین هنگامی که خداوند عز و جل به تمام ارواح بنی آدم فرمود: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُواْ بَلَى» [آیا پروردگار شما نیستم؟ گفتند: چرا] اولین کسی که جواب آری داد، محمد صلی الله علیه و آله بود و با پیشی گرفتنش از دیگران در جواب آری، سرور اولین و آخرین و برترین انبیا و رسولان شد؛ پس هر کسی که در جواب این سؤال به مانند ابراهیم علیه السلام پاسخ نگوید، از آیین او برگشته است. خداوند عز و جل فرمود: «وَمَن يَرْغَبُ عَن مِّلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلاَّ مَن سَفِهَ نَفْسَهُ» همچنین کلمات، به معنای برگزیده شدن ابراهیم علیه السلام توسط خداوند عز و جل در دنیا و گواهی دادن خداوند در آخرت به این که او از صالحان است، می‌باشد که در آیه: «وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ» آمده است. منظور از صالحان، پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام می‌باشند که دستورات الهی را انجام و از آن چه که نهی فرموده امتناع می‌ورزند و صلاحیت و شایستگی در پیشگاه او را مسئلت دارند و از عمل کردن به رأی و قیاس در دین او اجتناب می‌ورزند که در آیه: «إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ» آمده است. معنای دیگر کلمات، اقتدای انبیای پس

۱- بقره/ ۲۶.
۲- بقره/ ۲۶.

از او، به او می‌باشد که در آیه: «وَوَصَّى بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» آمده است.[1]

۲) ابن شهر آشوب و دیگران از صاحب شرح الاخبار از امام محمد باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «وَوَصَّى بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» روایت می‌کنند که فرمود: منظور، به ولایت علی علیه السلام است.[2]

﴿أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَٰهَكَ وَإِلَٰهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَٰهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (۱۳۳)﴾

[آیا وقتی که یعقوب را مرگ فرا رسید حاضر بودید، هنگامی که به پسران خود گفت: پس از من چه را خواهید پرستید؟ گفتند: معبود تو و معبود پدرانت، ابراهیم و اسماعیل و اسحاق، معبودی یگانه را می‌پرستیم و در برابر او تسلیم هستیم]

۱) عیاشی از جابر روایت می‌کند که گفت: از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَٰهَكَ وَإِلَٰهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَٰهًا وَاحِدًا» پرسیدم و حضرت فرمود: این آیه در مورد حضرت قائم علیه السلام نیز مصداق دارد.[3]

﴿وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۳۵)﴾

[و(اهل کتاب) گفتند: یهودی یا مسیحی باشید تا هدایت یابید. بگو: نه، بلکه(بر) آیین ابراهیم حق‌گرا(هستم) و وی از مشرکان نبود]

۱) عیاشی از ولید، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: منظور از آیین حنیف، اسلام است.[4]

۱- خصال، ص ۳۰۸، ح ۸۴.
۲- مناقب، ص ۳، ح ۹۵؛ شرح الاخبار: ج ۱، ص ۲۳۶، ح ۲۳۸.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۸۰، ح ۱۰۲.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۸۰، ح ۱۰۳.

۲) عیاشی، از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: از آیین حنیف چیزی جز کوتاه کردن سبیل و چیدن ناخن و ختنه باقی نمانده است.[۱]

۳) علی بن ابراهیم می‌گوید: خداوند متعال بر ابراهیم علیه السلام، آیین حنیف را که همان طهارت است، نازل کرد و شامل ده طهارت که پنج قِسم در طهارت سر و پنج قِسم دیگر در طهارت جسم است، می‌باشد. قسم اول عبارت است از: کوتاه کردن سبیل، بلند کردن ریش، تراشیدن یا بافتن مو، مسواک زدن و خلال کردن. اما قسم دوم شامل: تراشیدن موی بدن، ختنه کردن، چیدن ناخن، غسل جنابت و طهارت به وسیله آب می‌باشد؛ و منظور از آیین حنیف پاک، که ابراهیم علیه السلام آورد، همین است که نه نسخ شده و نه تا روز قیامت نسخ می‌شود.[۲]

﴿قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (۱۳۶) فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنتُم بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوا وَّإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۱۳۷)﴾

[بگویید: ما به خدا و به آن چه بر ما نازل شده و به آن چه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل آمده و به آن چه به موسی و عیسی داده شده و به آن چه به همه پیامبران، از سوی پروردگارشان داده شده ایمان آورده‌ایم. میان هیچ یک از ایشان فرق نمی‌گذاریم و در برابر او تسلیم هستیم* پس اگر آنان(هم) به آن چه شما بدان ایمان آورده‌اید ایمان آورند، قطعاً هدایت شده‌اند؛ ولی اگر روی برتافتند، جز این نیست که سر ستیز(و جدایی) دارند و به زودی خداوند(شر) آنان را از تو کفایت خواهد کرد که او شنوای داناست]

۱) عیاشی، از مفضل بن صالح، از برخی از اصحابش پیرامون تفسیر آیه: «قُولُواْ آمَنَّا بِاللّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالأَسْبَاطِ» روایت می‌کند که گفتند: منظور از «قُولُواْ»، آل محمد صلی الله علیه و

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۸۰، ح ۱۰۴.
۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۶۸.

آله و منظور از «فَإِنْ آمَنُواْ بِمِثْلِ مَا آمَنتُم بِهِ فَقَدِ اهتَدَواْ»، سایر مردم می‌باشد.[۱]

۲) عیاشی، از حنان بن سَدیر، از پدرش روایت می‌کند که گفت: به امام باقر علیه السلام عرض کردم:آیا فرزندان یعقوب، پیامبر بودند؟ حضرت فرمود: خیر، ولی آنان نوادگان و فرزندان انبیا بودند و همگی سعادتمندانه، از دار دنیا رخت بربستند و پیش از مرگ، توبه کرده و اعمال خود را به یاد آوردند.[۲]

همچنین این حدیث را محمد بن یعقوب با سند خود از حنان، از پدرش، از امام محمد باقر علیه السلام البته با این تفاوت روایت کرده که حضرت پس از آن که فرمود: و اعمال خود را به یاد آوردند افزود: مگر آن دو شیخ که بدون آن که توبه کنند و آن چه را که در رابطه با علی علیه السلام انجام دادند، به یاد آورند، از دار دنیا رخت بربستند. پس لعنت خدا و همه ملائکه و مردم بر آنان باد.[۳]

۳) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از محمد بن نعمان، از سلّام، از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «آمَنَّا بِاللّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا» روایت می‌کند که فرمود: منظور از آن، تنها علی، فاطمه، حسن و حسین است و حکم آن در امامان پس از آنها نیز جاری می‌شود. سپس مردم، طرف سخن خداوند قرار می‌گیرند و خداوند می‌فرماید: «فَإِنْ آمَنُواْ» یعنی مردم «بِمِثْلِ مَا آمَنتُم بِهِ» یعنی علی، فاطمه، حسن و حسین و ائمه علیهم السلام، «فَقَدِ اهتَدَواْ وَّإِن تَوَلَّوْاْ فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ»[۴]

عیاشی، از سلّام، از امام محمد باقر علیه السلام عین همین حدیث را نقل می‌کند.[۵]

۴) علی بن ابراهیم در تفسیر آیه: «فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ» می‌گوید: منظور در کفر است[۶]. او این تفسیر را در مجمع البیان از امام صادق علیه السلام نقل کرده است.[۷]

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۸۰، ح ۱۰۵.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۸۱، ح ۱۰۶.
۳- کافی، ج ۸، ص ۲۴۶، ح ۳۴۳.
۴- کافی، ج ۱، ص ۳۴۴، ح ۱۹.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۸۱، ح ۱۰۷.
۶- تفسیر قمی، ج ۱، ص۷۲.
۷- مجمع البیان، ج ۱، ص ۴۰۷.

«صِبْغَةَ اللهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدونَ (۱۳۸)»

[این است نگارگری الهی، و کیست خوش‌نگارتر از خدا؟ و ما او را پرستندگانیم]

۱) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از سلمة بن خطّاب، از علی بن حسّان، از عبد الرحمن بن کثیر، از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «صِبْغَةَ اللّه وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّه صِبْغَةً» روایت می‌کند که فرمود:منظور، در آمدن مؤمنان به رنگ ولایت، در آن پیمان است.[1]

۲) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد و همگی از ابن محبوب، از عبد الله بن سنان، از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «صِبْغَةَ اللّه وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّه صِبْغَةً» روایت می‌کند که فرمود: منظور، اسلام است[2].

۳) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از داود بن سرحان، از عبد الله بن فرقد، از حمران، از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «صِبْغَةَ اللّه وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّه صِبْغَةً» روایت شده که فرمود: منظور از صبغه (رنگ)، اسلام است.[3]

۴) از محمد بن یعقوب، از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «صِبْغَةَ اللّه وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّه صِبْغَةً» روایت شده که فرمود: منظور از صبغه، اسلام است.[4]

۵) ابن بابویه، از پدرش، از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد، از پدرش، از فَضاله، از ابان، از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «صِبْغَةَ اللّه وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّه صِبْغَةً» روایت می‌کند که فرمود: منظور از آن، اسلام است[5].

۶) عیاشی، از زراره، از امام باقر علیه السلام و حمران، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: منظور از صبغه، اسلام است.[6]

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۵۰، ح ۵۳.
۲- کافی، ج ۲، ص ۱۲، ح ۱.
۳- کافی، ج ۲، ص ۱۲، ح ۲.
۴- کافی، ج ۲، ص ۱۲، ح ۳.
۵- معانی الاخبار، ص ۱۸۸، ح ۱.
۶- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۸۱، ح ۱۰۸.

۷) عیاشی، از عبد الرحمن بن کثیر هاشمی[1] غلام ابو جعفر، از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «صِبْغَةَ اللّه وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّه صِبْغَةً» روایت می‌کند که فرمود: منظور از صبغه، امیر المؤمنین علیه السلام و ولایت او در آن پیمان است.[2]

«أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى قُلْ أَأَنتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللّهُ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن كَتَمَ شَهَادَةً عِندَهُ مِنَ اللّهِ وَمَا اللّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۱۴۰)»

[یا می گویید: ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط(دوازده گانه)، یهودی یا نصرانی بوده‌اند. بگو: آیا شما بهتر می‌دانید یا خدا، و کیست ستمکارتر از آن کس که شهادتی از خدا را در نزد خویش پوشیده دارد؟ و خدا از آن چه می کنید غافل نیست]

۱) محمد بن یعقوب، از احمد بن مهران، از محمد بن علی، از ابو حکم ارمنی، از عبد الله بن ابراهیم بن علی بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب، از یزید بن سلیط زیدی روایت می‌کند که ابو حکم گفت: عبد الله بن محمد بن عماره جرمی، از یزید بن سلیط، از امام کاظم علیه السلام در حدیث طولانی که در آن تصریح و اشاره به امام رضا علیه السلام شده، برایم نقل کرده که فرمود:ای یزید! آن، ودیعه‌ای نزد تو است، پس تنها، انسان عاقل یا بنده‌ای که از صادق بودنش آگاه هستی را از آن باخبر کن و اگر از تو شهادت خواسته شود، به آن شهادت بده؛ چرا که خداوند فرمود: «إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تُؤدُّواْ الأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا»[3]

و همچنین به ما فرموده است: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن كَتَمَ شَهَادَةً عِندَهُ مِنَ اللّهِ»[4] [و کیست ستمکارتر از آن کس که شهادتی از خدا را در نزد خویش پوشیده دارد؟]

۲) در ارشاد القلوب در حدیث حذیفة بن یمان (که حدیثی طولانی است و در

۱- به بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۸۱، ح ۲۰ و معجم رجال الحدیث، ج ۹، ص ۳۴۳ نگاه کنید.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۸۱، ح ۱۰۹.
۳- کافی، ج ۱، ص ۲۵۲، ح ۱۴.
۴- نساء/ ۵۸.

آن حال منافقین، پس از خطبه پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم و در بازگشت از حجة الوداع ذکر شده) آمده که حضرت فرمود: چون رسول الله صلی الله علیه و آله خواست برود، پیش آنان آمد و فرمود: در مورد چه چیزی در این روز نجوا می‌کردید، در حالی که من شما را از نجوا نهی کردم؟ آنها عرض کردند: ای رسول خدا! همین امروز به یکدیگر برخوردیم. پیامبر صلی الله علیه و آله خوب در آنها نگریست و سپس فرمود: شما داناترید یا خدا؟ «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن كَتَمَ شَهَادَةً عِندَهُ مِنَ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ»[1]

«سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّاهُمْ عَن قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُل لِّلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ (۱۴۲)»

[به زودی مردم کم خرد، خواهند گفت: چه چیز آنان را از قبله‌ای که بر آن بودند رویگردان کرد؟ بگو: مشرق و مغرب از آن خداست، هر که را خواهد به راه راست هدایت می‌کند]

۱) شیخ با سند خود از طاطری، از وهیب، از ابو بصیر روایت می‌کند که گفت: پیرامون آیه: «سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّاهُمْ عَن قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُل لِّلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ» از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام پرسیدیم: آیا خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله امر فرمود تا به سوی بیت المقدس نماز بخواند؟ حضرت فرمود: «آیا نمی‌دانی که خداوند متعال می‌فرماید: «مَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنتَ عَلَيْهَا إِلاَّ لِنَعْلَمَ مَن يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّن يَنقَلِبُ عَلَى عَقِبَيْهِ وَإِن كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلاَّ عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَؤُوفٌ رَّحِيمٌ»[2] [و قبله‌ای را که (چندی) بر آن بودی مقرر نکردیم جز برای آن که کسی را که از پیامبر پیروی می‌کند، از آن کس که از عقیده خود برمی‌گردد بازشناسیم؛ هر چند (این کار) جز بر کسانی که خدا هدایت(شان) کرده سخت گران بود و خدا بر آن نبود که ایمان شما را ضایع گرداند؛ زیرا خدا (نسبت) به مردم دلسوز و مهربان است] حضرت فرمود: در حالی که آنان در حال

۱- ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۲۹۶.

۲- بقره/ ۱۴۳.

خواندن نماز بودند و دو رکعت از آن را به جای آورده بودند، بنی عبد الاشهل نزد آنان آمدند. برخی به آنان گفتند: پیامبرتان به سوی کعبه برگشته است، پس زنان در جای مردان و مردان در جای زنان ایستادند. و دو رکعت باقیمانده را به سوی کعبه خواندند. پس در یک نماز به سوی دو قبله نماز خواندند؛ و از این رو مسجد آنان، مسجدالقبلتین (مسجد دو قبله) نامیده شد.[۱]

۲) ابو علی طبرسی، از علی بن ابراهیم با سلسله سند از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: پس از آن که پیامبر صلی الله علیه و آله سیزده سال در مکه و هفت ماه پس از مهاجرت به مدینه، به سوی بیت المقدس نماز خواند، جهت قبله به سوی کعبه تغییر یافت. حضرت فرمود: سپس خداوند او را به سوی کعبه چرخاند و دلیل آن، این بود که یهودیان، پیامبر صلی الله علیه و آله را نکوهش می‌کردند و به او می‌گفتند: تو پیرو ما هستی و به سوی قبله ما نماز می‌خوانی. پس رسول الله صلی الله علیه و آله از این امر بسیار اندوهگین شد و در دل شب بیرون رفت و به افق‌های آسمان می‌نگریست و منتظر دستوری از خداوند در مورد آن بود. پس چون شب را به صبح رساند و در وقت ظهر، برای نماز حاضر شد، در مسجد بنی‌سالم دو رکعت از نماز ظهر را خواند و جبرئیل بر او نازل شده و بازوان او را گرفت و به سوی کعبه چرخاند و این آیه را بر او نازل کرد: «قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» [ما (به هر سو) گردانیدن رویت در آسمان را نیک می‌بینیم، پس (باش تا) تو را به قبله‌ای که بدان خشنود شوی برگردانیم؛ پس روی خود را به سوی مسجدالحرام کن]. پیامبر صلی الله علیه و آله دو رکعت از نماز را به سوی بیت المقدس و دو رکعت دیگر را به سوی کعبه خوانده بود. پس یهود و نادانان گفتند: «مَا وَلَّاهُمْ عَنْ قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا»[۲] [چه چیز آنان را از قبله ای که بر آن بودند، روی گردان کرد]

۳) امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله در مکه بود، خداوند به او امر فرمود که به سوی بیت المقدس نماز

۱- تهذیب، ج ۲، ص ۴۳، ح ۱۳۸.
۲- بقره/ ۱۴۴.

بخواند و تا جایی که می‌تواند، کعبه را بین خود و بیت المقدس قرار دهد و اگر نتوانست، فقط باید جهت بیت المقدس را در نظر بگیرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله سیزده سال چنین می‌کرد. هنگامی که در مدینه به سوی بیت المقدس عبادت می‌نمود، به مدت هفده یا شانزده روز از رو کردن به سوی کعبه منحرف شد. از این رو، گروهی از یهودیان نافرمان (یهودیان مَرَدَه) شروع به طعنه زدن کردند و می‌گفتند: به خدا قسم، محمد نمی‌دانست چگونه نماز بگزارد تا این که به سوی قبله ما رو کرد و در نمازش از شیوه و آداب ما استفاده می‌کند. سخنان یهود بر رسول الله گران آمد و از قبله آنان بیزار گشت و شیفته کعبه شد. از این رو جبرئیل بر او نازل شد و رسول الله صلی الله علیه و آله به او فرمود: ای جبرئیل، دوست دارم که مرا از بیت المقدس به سوی کعبه بگردانی، چرا که من از سخنانی که یهود در باره قبله‌شان به من می‌گویند، آزرده‌ام. جبرئیل گفت: از پروردگارت می‌خواهم که تو را به سوی کعبه بگرداند و او خواسته تو را رد نمی‌کند و امید تو را ناامید نمی‌سازد. چون دعای او پایان یافت، جبرئیل بالا رفت و در همان لحظه بازگشت و گفت: ای محمد! بخوان: «قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ»[1] [ما (به هر سو) گردانیدن رویت در آسمان را نیک می‌بینیم، پس (باش تا) تو را به قبله‌ای که بدان خشنود شوی برگردانیم. پس روی خود را به سوی مسجدالحرام کن و هر جا بودید روی خود را به سوی آن بگردانید] یهودیان در آن هنگام گفتند: «مَا وَلَّاهُمْ عَن قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا»، پس خداوند به بهترین شکل به آنان جواب داد و فرمود: «قُل لِّلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ» یعنی شرق و غرب برای او است و این که او را به گردیدن به یک سو امر می‌کند به مانند آن است که شما را به سوی دیگر امر می‌نماید؛ «يَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ». آن، به نفع آنها است و با طاعت آنان، آنان را به جنات النعیم (بهشت) هدایت می‌کند.

گروهی از یهود نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمدند و پرسیدند: ای محمد! تو چهارده سال به سوی بیت المقدس نماز خواندی و اکنون آن را رها نمودی. آیا آن چیزی که بر آن بودی حق بود و تو آن را با رو کردن به سوی باطل

۱- بقره/ ۱۴۴.

رها نمودی؟ چرا که هر چیزی که مخالف حق باشد باطل است. یا این که آن چیزی که برآن بودی باطل بود و تو در طول این مدت بر آن بودی. بنابراین از کجا بدانیم که تو اکنون نیز به باطل نیستی؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: بلکه، هم آن حق بود، و هم این حق است. خداوند متعال می‌فرماید: «قُل لِّلّه الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يهدِي مَن يشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيم»ای بندگان خدا! اگر خداوند صلاح شما را در رو کردن به سوی شرق بداند، شما را به آن امر می‌فرماید و اگر صلاح شما را در رو کردن به سوی غرب بداند، شما را به آن امر می‌کند و اگر صلاحتان را در غیر آن دو بداند، شما را به آن فرمان می‌دهد. بنابراین، تدبیر خداوند در میان بندگان خود را و نظر داشتن او به مصالحتان را انکار نکنید. سپس رسول الله صلی الله علیه و آله به آنان فرمود: شما در روز شنبه دست از کار کشیدید و در روزهای دیگر مشغول کار شدید و دوباره در روز شنبه دست از کار کشیدید و پس از آن شروع به کار کردید. آیا حق را رها کرده و به باطل عمل نمودید یا این که باطل را به حق تبدیل نمودید و یا باطل را به باطل تغییر دادید و یا حق را رها نموده و به حق دیگری عمل نمودید. هر جوابی که بدهید، سخن محمد و جوابش به شما نیز همان خواهد بود. آنان گفتند: بلکه رها کردن کار در روز شنبه حق است و کار کردن پس از آن نیز حق است. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: همان طور قبله بودن بیت المقدس در وقت خود، حق است، سپس قبله بودن کعبه نیز در وقت خود، حق می‌باشد. آنان گفتند: ای محمد! آیا برای پروردگارت، در این که به تو دستور داد تا به سوی بیت المقدس نماز بخوانی، بدا حاصل شده بود تا این که تو را به سوی کعبه چرخاند؟

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: برای خداوند در این مورد بدا حاصل نشده بود، چرا که او به فرجام همه چیز آگاه و توانا بر مصالح است و اشتباهی انجام نمی‌دهد تا نیاز به تصحیح آن داشته باشد و از نظری که داده برنمی‌گردد و شأن او از این عمل برتر است. همچنین هیچ چیزی نمی‌تواند مانع خواسته‌اش شود و بدا، تنها برای کسی حاصل می‌شود که این اوصاف در او باشد، و شأن خداوند تبارک و تعالی از این صفات، بسیار برتر است.

سپس رسول الله صلی الله علیه و آله به آنان فرمود: ای یهود! در باره خداوند مرا آگاه سازید، آیا بیمار نمی‌کند و سپس شفا نمی‌دهد و سلامت نمی‌دارد و بیمار

نمی‌کند؟ آیا در این مورد، برای خداوند بدا حاصل شده است؟ آیا زنده نمی‌کند و نمی‌میراند؟ آیا شب را به دنبال روز و روز را به دنبال شب نمی‌آورد؟ آیا در این موارد برای خداوند، بدا حاصل شده است، گفتند: خیر. پیامبر فرمود: پس همین طور خداوند، محمد را پس از آن که به نماز خواندن به سوی بیت المقدس امر نموده بود، به نماز خواندن به سوی کعبه امر فرمود و در آن اولی برای او بدا، حاصل نشده بود؛ سپس فرمود: آیا خداوند، زمستان را به دنبال تابستان و تابستان را به دنبال زمستان نمی‌آورد؟ آیا در هر یک از آن دو، برای خداوند بدا حاصل شده است؟ گفتند: خیر.حضرت فرمود: پس همچنین در مورد قبله نیز برای او، بدا حاصل نشده است. سپس فرمود: آیا خداوند شما را ملزم نساخت تا در زمستان به خاطر سرما، لباس‌های ضخیم بپوشید و در تابستان، به خاطر گرما از آنها دوری جویید؟ گفتند: آری. پس رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند در یک زمان شما را به خاطر مصلحتی که می‌داند، به چیزی فرمان می‌دهد و سپس در زمان دیگری شما را به خاطر مصلحت دیگری به چیز دیگر امر می‌کند. بنابراین اگر در هر دو حالت از او پیروی نمودید، مستحق ثواب اویید و خداوند آیه: «وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّواْ فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ» [1] [و مشرق و مغرب از آن خداست، پس به هر سو رو کنید، آنجا روی (به) خداست] را نازل کرد؛ یعنی اگر به امر او به سمتی رو کنید، آن سمت، همان سمتی است که خداوند متعال را از آن مقصود می‌دارید و امید به ثوابش دارید.

سپس رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: ای بندگان خدا! شما به مانند بیماران هستید و خداوند رب العالمین، به مانند پزشک است. بنابراین صلاح بیماران در آن چیزی است که پزشک می‌داند و به وسیله آن تدبیر می‌کند، نه در آن چیزی که بیمار میل به آن دارد و پیشنهاد می‌کند. پس در برابر امر خداوند، سر تسلیم فرود آورید تا از رستگاران باشید. برخی به امام حسن عسکری علیه السلام عرض کردند: یابن رسول الله! پس چرا به قبله اول امر شد؟ حضرت فرمود: تنها به این خاطر خداوند فرمود: «وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنتَ عَلَيْها» که همان بیت المقدس است «إِلاَّ لِنَعْلَمَ مَن يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّن يَنقَلِبُ عَلَى عَقِبَيْه» [جز برای آن که کسی را

۱- بقره/ ۱۱۵.

که از پیامبر پیروی می‌کند از آن کس که از عقیده خود برمی‌گردد بازشناسیم] یعنی تا بدانیم که چه کسی از پیامبر صلی الله علیه و آله پیروی می‌کند و به جاهلیت باز نمی‌گردد. پس از آن که دانستیم این گونه خواهد شد؛ چرا که خواست و میل مردم مکه در این بود که به سوی کعبه نماز بخوانند و خداوند خواست تا پیروان محمد صلی الله علیه و آله را از مخالفان او بازشناسد، آن هم با پیروی کردن از قبله‌ای که از آن بیزار هستند؛ ولی محمد صلی الله علیه و آله به آن امر می‌کند، و چون خواست و میل مردم مدینه در این بود که به سوی بیت المقدس نماز بخوانند، آنان را به مخالفت با آن و رو کردن به سمت کعبه فرمان داد تا کسانی که خواسته خود را نادیده می‌گیرند و با محمد صلی الله علیه و آله موافقت می‌کنند را از مخالفان او متمایز سازد. سپس خداوند فرمود: «وَإِن كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلاَّ عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللّه» [هر چند (این کار) جز بر کسانی که خدا هدایت(شان) کرده، سخت گران بود] یعنی رو کردن به سوی بیت المقدس در آن وقت، برای همه جز کسانی که خداوند آنان را مورد هدایت خود قرار داد، دشوار بود. پس همه دانستیم که خداوند بر خلاف خواسته انسان به او در مورد چیزی امر می‌کند تا اطاعت او را در مخالفت کردن با هوی و هوس خود بیازماید.[1]

«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِّتَكُونُواْ شُهَدَاء عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا...(۱۴۳)»

[و بدین گونه شما را امتی میانه قرار دادیم تا بر مردم، گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد]

۱) محمد بن یعقوب، از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از حسن بن علی وشّاء، از احمد بن عائذ، از عمر بن اذینه، از بُرید عِجلی روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِّتَكُونُواْ شُهَدَاء عَلَى النَّاسِ» را پرسیدم و حضرت فرمود: ما، امت میانه و گواهان خدا بر خلقش و حجت او بر روی زمین هستیم.[2]

۱- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۴۹۲، ح ۳۱۲.
۲- کافی، ج ۱، ص ۱۴۶، ح ۲.

۲) از محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن ابو عمیر، از ابن اذینه، از برید عجلی روایت شده که گفت: از امام باقر علیه السلام تفسیر آیه: «وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِّتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا» را پرسیدم و حضرت فرمود: ما، امت میانه و گواهان خدا بر خلقش و حجت او بر زمین هستیم.[1]

۳) محمد بن حسن صفار، از احمد بن محمد، از پدرش، از محمد بن ابو عمیر، از ابن اذینه، از برید عجلی روایت می‌کند که گفت: از امام باقر علیه السلام تفسیر آیه: «وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِّتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا» را پرسیدم و حضرت فرمود: ما، امت میانه و گواهان خدا بر خلقش و حجت او بر روی زمین هستیم.[2]

۴) از محمد بن حسن صفار، از عبد الله بن محمد، از ابراهیم بن محمد ثقفی روایت شده که وی گفت: در کتاب بندار بن عاصم، از حلبی، از هارون بن خارجه، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِّتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا» روایت شده که فرمود: ما، شاهدان و گواهان بر حلال و حرامی که نزد مردم است، و آن چه که آنها در آن کوتاهی می‌ورزند می‌باشیم.[3]

۵) از محمد بن حسن صفار، از یعقوب بن زید و محمد بن حسین، از ابن ابو عمیر، از عمر بن اذینه، از برید بن معاویه عجلی روایت شده که گفت: از امام باقر علیه السلام تفسیر آیه: «وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِّتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ» را پرسیدم و حضرت فرمود: ما، امت میانه و گواهان خدا بر خلقش هستیم.[4]

۶) سعد بن عبد الله قمی، از احمد بن محمد بن عیسی و محمد بن عبدالجبار، از محمد بن اسماعیل بن بَزیع، از علی بن نعمان، از هارون بن خارجه، از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام تفسیر آیه: «وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِّتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا» را روایت می‌کند که فرمود: ما، گواهان

۱- کافی، ج ۱، ص ۱۴۷، ح ۴.
۲- بصائر الدرجات، ص ۷۷، ح ۱۱، باب ۳.
۳- بصائر الدرجات، ص ۹۲، ح ۱، باب ۱۳.
۴- بصائر الدرجات، ص ۹۲، ح ۳، باب ۱۳.

مردم بر حلال و حرامی هستیم که نزد ما می‌باشد.[1]

۷) عیاشی، از برید بن معاویه روایت می‌کند که گفت: از امام باقر علیه السلام تفسیر آیه: «وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِّتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا» را پرسیدم و حضرت فرمود: ما، امت میانه و گواهان خدا بر خلقش و حجت خدا بر روی زمین هستیم.[2]

۸) از ابو بصیر روایت شده که گفت: از امام باقر شنیدم که می‌گفت: ما اسلوب حجاز هستیم. راوی می‌گوید: به حضرت عرض کردم: اسلوب حجاز چیست؟ حضرت فرمود: منظور میانه‌ترین اسلوب‌ها است. خداوند می‌فرماید: «وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا». سپس حضرت فرمود: غلو کننده، به ما باز می‌گردد و کوتاهی کننده به ما می‌پیوندد.[3]

۹) ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «لِّتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا» روایت می‌کند که فرمود: یعنی گواهان مردم به حلال و حرامی که نزد ما است و آن چه که آنها در آن کوتاهی می‌ورزند.[4]

۱۰) عمر بن حنظله، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: آنها، ائمه علیهم السلام هستند.[5]

۱۱) ابو عَمرو زبیری، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: خداوند متعال می‌فرماید: «وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِّتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا» پس آیا گمان می‌بری که منظور خداوند از این آیه، تمام یکتا پرستانی که به سوی قبله نماز می‌گزارند هستند؟! آیا فکر می‌کنی کسی که شهادت او در دنیا بر پیمانه‌ای از خرما جائز نمی‌باشد و ارزشی ندارد، در آخرت خداوند از او شهادت و گواهی می‌خواهد و گواهی او را در حضور تمامی امت‌های گذشته می‌پذیرد؟! هرگز چنین نیست و مقصود خداوند، اینان نیستند، بلکه منظور

۱- مختصر بصائر الدرجات، ص ۶۵.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۸۱، ح ۱۱۰.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۸۱، ح ۱۱۱.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۸۲، ح ۱۱۳.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۸۲، ح ۱۱۲.

خداوند از آیه، همان امتی است که دعای ابراهیم علیه السلام بر آن واجب شد: «کُنتُمْ خَیرَ أُمَّةٍ أُخرِجَتْ لِلنَّاسِ»[1] [شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده‌اید] و آنها، امت میانه و بهترین امت هستند که به سود انسان‌ها آفریده شده‌اند».[2]

...وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَن يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّن يَنقَلِبُ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ وَإِن كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ (۱۴۳).

[و قبله‌ای را که (چندی) بر آن بودی مقرر نکردیم جز برای آن که کسی را که از پیامبر پیروی می‌کند، از آن کس که از عقیده خود برمی‌گردد بازشناسیم، هر چند (این کار) جز بر کسانی که خدا هدایت(شان) کرده سخت گران بود و خدا بر آن نبود که ایمان شما را ضایع گرداند؛ زیرا خدا (نسبت) به مردم دلسوز و مهربان است]

تفسیر این آیه پیشتر در تفسیر آیه: «سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ»[3] آمده است و در اینجا افزون بر آن چه ذکر نمودیم، احادیث دیگری را می‌آوریم.

۱) شیخ با سند خود از طاطری از محمد بن ابی حمزه، از ابن مسکان، از ابو بصیر روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره تفسیر آیه: «وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَن يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّن يَنقَلِبُ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ» پرسیدم که آیا خداوند پیامبر را به نماز خواندن به سوی بیت المقدس امر نمود؟ و حضرت در جواب فرمود: آری، رسول الله صلی الله علیه و آله به آسمان می‌نگریست و خداوند به آن چه که در دل او بود پی برد، پس فرمود: «قَدْ نَرَىٰ تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا»[4]

۲) شیخ، از طاطری، از وهیب، از ابو بصیر روایت کرده که گفت: به امام باقر

۱- آل‌عمران/ ۱۱۰

۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۸۲، ح ۱۱۴.

۳- به حدیث (۱)، از تفسیر آیه ۱۴۲ از سوره بقره نگاه کنید.

۴- تهذیب، ج ۲، ص ۴۳، ح ۱۳۷.

علیه السلام یا امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا خدا به پیامبر امر فرمود تا به سوی بیت المقدس نماز بخواند؟ حضرت فرمود: آری، مگر نمی‌دانی که خداوند می‌فرماید: «وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنتَ عَلَيها إِلاَّ لِنَعْلَمَ مَن يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّن ينقَلِبُ عَلَى عَقِبَيه وَإِن كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلاَّ عَلَى الَّذِينَ هدَى اللّه وَمَا كَانَ اللّه لِيضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللّه بِالنَّاسِ لَرَؤُوفٌ رَّحِيمٌ».[1]

۳) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از بکر بن صالح، از قاسم بن یزید، از ابو عمرو زبیری، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: چون خداوند، پیامبر را از بیت المقدس به سوی کعبه چرخاند، این آیه را نازل کرد: «وَمَا كَانَ اللّه لِيضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللّه بِالنَّاسِ لَرَؤُوفٌ رَّحِيمٌ» پس خداوند، نماز را ایمان نامید.[2]

۴) عیاشی، از ابو عمرو زبیری روایت می‌کند که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مرا از معنای ایمان آگاه ساز. آیا ایمان گفتار به همراه کردار است یا گفتار بدون کردار؟ حضرت فرمود: همه ایمان را کردار تشکیل می‌دهد و گفتار، مقداری از آن کردار است و خداوند آن را واجب ساخته و در کتابش تبیین نموده است. نور آن، آشکار و حجت آن، ثابت است و قرآن با آن حجت، بر ایمان گواهی می‌دهد و به آن فرا می‌خواند. چون خداوند پیامبر را از بیت المقدس به سوی کعبه چرخاند، مسلمانان به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کردند: حکم نمازهایی که ما و مردگان ما به سوی بیت المقدس خواندیم، چیست؟

و خداوند آیه: «وَمَا كَانَ اللّه لِيضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللّه بِالنَّاسِ لَرَؤُوفٌ رَّحِيمٌ» را نازل کرد؛ پس خداوند، نماز را ایمان نامید. بنابراین هر کسی تقوای الهی پیشه کند و اعضای بدنش را از گناهان حفظ نماید و هر عضوی از اعضای بدنش تمام اعمالی را که بر آن واجب شده، به طور کامل ادا کند، خداوند را در حالی که در بین اهل بهشت از افرادی که ایمان کامل دارد، ملاقات خواهد کرد و هر کسی که در چیزی از آن اعمال خیانت کند یا در آن چه که خداوند امر فرموده تعدی کند، خدا را با ایمان ناقص ملاقات خواهد کرد.[3]

۱- تهذیب، ج ۲، ص ۴۴، ح ۱۳۸.
۲- کافی، ج ۲، ص ۳۸، ح ۱.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۸۲، ح ۱۱۵.

«قَدْ نَرَىٰ تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ» (۱۴۴)

[ما (به هر سو) گردانیدن رویت در آسمان را نیک می‌بینیم، پس (باش تا) تو را به قبله‌ای که بدان خشنود شوی برگردانیم، پس روی خود را به سوی مسجدالحرام کن و هر جا بودید روی خود را به سوی آن بگردانید. در حقیقت اهل کتاب نیک می‌دانند که این (تغییر قبله) از جانب پروردگارشان (بجا و) درست است و خدا از آن چه می‌کنند غافل نیست]

۱) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد، از حریز، از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: زمانی که در نماز رو به قبله ایستاده‌ای، رویت را از قبله برنگردان تا نمازت باطل نشود؛ زیرا خداوند متعال به پیامبر صلی الله علیه و آله در نماز واجب فرمود: «فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ» و چشمانت را به زیر بیفکن و به آسمان نگاه مکن و چهره‌ات در نماز باید مقابل مکان سجده‌ات باشد.[1]

۲) عیاشی، از حریز از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: در نماز به سمت قبله رو کن و چهره‌ات را از قبله برنگردان تا نمازت باطل نشود؛ زیرا خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله در نماز واجب فرمود: «فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ»[2]

«الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِّنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (۱۴۶) الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ (۱۴۷)»

[کسانی که به ایشان کتاب (آسمانی) داده‌ایم، همان گونه که پسران خود را می‌شناسند او (=محمد) را می‌شناسند و مسلماً گروهی از ایشان حقیقت را نهفته

۱- کافی، ج ۳، ص ۳۰۰، ح ۶.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۸۳، ح ۱۱۶.

می‌دارند و خودشان (هم) می‌دانند* حق از جانب پروردگار توست؛ پس مبادا از تردیدکنندگان باشی]

۱) محمد بن یعقوب، از جمعی از صحابه ما، از احمد بن محمد خالد، از پدرش در حدیث مرفوعی، از محمد بن داود غنوی، از اصبغ بن نباته، از حضرت علی علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: منظور از «اصحاب المشأمة» (یاران شوم و شقی)، یهودیان و مسیحیان می‌باشند. خداوند عز و جل می‌فرماید: «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَه كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءهُمْ» یعنی به محمد و ولایت در تورات و انجیل آگاهند چنان که فرزندان خود را در خانه‌هایشان می‌شناسند. «وَإِنَّ فَرِيقًا مِّنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ* الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ» یعنی تو فرستاده من به سوی آنان هستی «فَلاَ تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ». چون آن چه را که به آن آگاه بودند انکار نمودند، خداوند، آنان را به آن مبتلا نمود و روح ایمان را از آنان سلب نمود و در جسمشان سه روح قرار داد که عبارتند از: روح قدرت، روح شهوت و روح جسم، سپس آنان را به گروه چهارپایان ملحق کرد و فرمود: «إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ»[1] [آنان جز مانند ستوران نیستند] زیرا چهارپا تنها، روح قدرت را با خود دارد و با روح شهوت، علف می‌خورد و با روح جسم راه می‌رود[2]

۲) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حماد، از حریز، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: این آیه در شأن یهودیان و مسیحیان نازل شده است. خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ» یعنی تورات و انجیل «يَعْرِفُونَه» یعنی رسول الله را می‌شناسند «كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءهُمْ»؛ زیرا خداوند عز و جل در تورات و انجیل و زبور، توصیف محمد صلی الله علیه و آله و توصیف اصحاب او و هجرتش را بر آنان نازل کرده است و اشاره به این موضوع در آیه: «مُّحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاء عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاء بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِم مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنجِيلِ»[3] [محمد صلی الله علیه و آله، پیامبر خداست و کسانی که با اویند بر کافران سختگیر (و) با همدیگر مهربانند. آنان را در رکوع و

۱- فرقان/ ۴۴.
۲- کافی، ج ۲، ص ۲۱۵، ح ۱۶.
۳- فتح/ ۲۹.

سجود می‌بینی که فضل و خشنودی خدا را خواستارند. علامت (مشخصه) آنـان بـر اثر سجود در چهره‌هایشان است. این صفت ایشان است در تورات و مثـل آنهـا در انجیل] آمده است و این، توصیف محمد رسول صـلی الله علیـه و آلـه در تـورات و انجیل و توصیف اصحابش می‌باشد و چون خداوند، پیامبر صلی الله علیـه و آلـه را مبعوث داشت، اهل کتاب او را شناختند، چنان که خداوند عز و جل فرمـود: «لَمَّا جَاءهم مَّا عَرَفُواْ كَفَرُواْ بِه»[1]-[2] [ولی همین که آن چه (که اوصافش) را می‌شـناختند بایشان آمد]

«وَلِكُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَا فَاسْتَبِقُواْ الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُواْ يَأْتِ بِكُمُ اللّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۴۸)»

[و برای هر کسی قبله‌ای است که وی روی خود را به آن (سوی) می‌گردانـد پـس در کارهای نیک بر یکدیگر پیشی گیرید هر کجا که باشید خداوند همگی شـما را (به سوی خود باز) می‌آورد در حقیقت‌خدا بر همه چیز تواناست]

۱) محمد بن ابراهیم معروف به ابن زینب، از عبد الواحد بن عبد الله بن یونس، از محمد بن جعفر قرشی، از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از محمد بن سـنان، از ضُرَیس، از ابو خالد کابلی، از علی بن حسین علیه السلام یا محمد بـن علـی علیـه السلام روایت می‌کند کـه فرمـود: فقـداء (ناپدیدشـدگان)، گروهـی هسـتند کـه از بسترشان ناپدید می‌شوند و در مکه، شب را به صبح می‌رسانند؛ و منظـور از آیـه: «أَيْنَ مَا تَكُونُواْ يَأْتِ بِكُمُ اللّهُ جَمِيعًا» همین است و آن گروه، یـاران حضـرت قـائم علیه السلام می‌باشند.[3]

۲) از محمد بن ابراهیم، از احمد بن محمد بن سعید بن عقده، از علی بن حسن تیملی، از حسن و محمد پسران علی بن یوسف، از سعدان بن مسـلم، از مـردی، از مفضل بن عمر، از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: زمانی که بـه امـام

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ۴۶.
۲- بقره/ ۸۹.
۳- الغیبة نعمانی، ص ۲۱۳، ح ۴، باب احوالات ارتش خشم است که یاران حضرت قائم (ع) می‌باشند.

زمان علیه السلام اذن داده شود، خداوند عـز و جـل او را بـا نـام عبـری‌اش، فـرا می‌خواند و سیصد و سیزده یار او را که به مانند پاره‌های ابر در پاییز، پراکنـده‌انـد، برمی‌گزیند و آنان بیرق دارند. برخی از آنان شب‌هنگام از بسترشان ناپدید می‌شوند و در مکه، شب را به صبح می‌رسانند و برخی دیگر روزهنگام در میان ابرها حرکت می‌کنند و او با نام و نام پدر و حسب و نسبش شناخته می‌شود. راوی می‌گوید: بـه حضرت عرض کردم: جانم فدایت کدام یک از آن دو گـروه مـؤمن‌ترنـد؟ حضـرت فرمود: آنان که روز هنگام در میان ابرها حرکت می‌کنند و مفقودون (ناپدیدشدگان) هستند، ایمان بیشتری دارند و آیه: «أَینَ مَا تَکُونُواْ یأْتِ بِکُمُ اللّه جَمِیعًـا» در شـأن آنان نازل شده است.[1]

۳) از محمد بن ابراهیم، از احمد بن محمد بن سعید، از احمـد بـن یوسـف، از اسماعیل بن مهران، از حسن بن علـی، از پـدرش و وهیـب، از ابـو بصـیر، از امـام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «فَاسْتَبِقُواْ الْخَیرَاتِ أَینَ مَا تَکُونُواْ یـأْتِ بِکُـمُ اللّه جَمِیعًا» روایت شده که فرمود: این آیه، در شأن حضـرت قـائم علیـه السـلام و یارانش که بدون موعد مقرر کنار یکدیگر گرد می‌آیند، نازل شده است.»[2]

۴) از محمد بن ابراهیم از محمد بن یعقوب کلینی ابو جعفر، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از محمد بن یحیی بن عمران، از احمد بن محمد بن عیسـی، از علی بن محمد و دیگران، از سهل بن زیاد، از حسن بن محبوب، از عبد الواحـد بـن عبد الله موصلی، از ابو علی احمد بن محمد بن ابـی ناشـر، از احمـد بـن هـلال، از حسن بن محبوب، از عمرو بن ابی مقدام، از جابر بن یزید جعفی روایـت شـده کـه گفت: امام باقر علیه السلام در حدیثی پیرامون نشانه‌های حضرت قائم علیه السلام، سخن را به اینجا رسانده و فرمود: خداوند سیصد و سیزده تن یـار او را کـه ماننـد پاره‌های ابر در پاییز پراکنده‌اند، بدون موعد مقرر کنـار یکـدیگر گـرد مـی‌آورد.ای جابر! منظور از آیه: «أَینَ مَا تَکُونُواْ یأْتِ بِکُمُ اللّه جَمِیعًـا إِنَّ اللّـه عَلَـی کُـلِّ شَـیءٍ قَدِیرٌ» آنان هستند. پس با حضرت قائم علیه السلام بین رکن و مقام بیعت می‌کنند و به همراه او عهدی از رسول الله صلی الله علیه و آله است که پسران از پدران به ارث

۱- الغیبة نعمانی، ص ۲۱۲، ح ۳، باب احوالات ارتش خشـم کـه یـاران حضـرت قـائم (ع) می‌باشند.

۲- الغیبة نعمانی، ص ۲۴۱، ح ۳۷.

برده‌اند.[1]

۵) ابن بابویه، از احمد بن محمد یحیی عطار (رض)، از پدرش، از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از محمد بن سنان، از ابو خالد قماط، از ضریس از ابو خالد کابلی، از سید العابدین علی بن حسین علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: مردانی که مانند جنگجویان بدر، سیصد و سیزده تن هستند از بسترشان ناپدید می‌شوند و آیه: «أَينَ مَا تَكُونُواْ يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا» در شأن آنان نازل شده است و آنان، یاران حضرت قائم علیه السلام می‌باشند.[2]

۶) ابن بابویه، از محمد بن علی ماجیلویه (رض)، از عمویش محمد بن ابی القاسم، از احمد بن ابی عبد الله برقی، از پدرش، از محمد بن سنان، از مفضل بن عمر، از امام صادق روایت شده که فرمود: آیه: «أَيـنَ مَـا تَكُونُـواْ يَـأْتِ بِكُـمُ اللَّـه جَمِيعًا»، در شأن یاران حضرت قائم که ناپدید می‌شوند، نازل شده است. آنان شب‌هنگام از بسترشان ناپدید می‌شوند و شب را در مکه به صبح می‌رسانند و برخی دیگر روز هنگام در میان ابرها حرکت می‌کنند و او با نام، نام پدر و آرایه و نسب خود شناخته می‌شود. راوی می‌گوید: به حضرت عرض کردم: جانم به فدایت، کدام یک از آنها مؤمن‌ترند؟ حضرت فرمود: آنهایی که روز هنگام در میان ابرها حرکت می‌کنند.[3]

۷) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از منصور بن یونس، از اسماعیل بن جابر، از ابو خالد، از امام صادق علیه السلام، پیرامون تفسیر آیه: «فَاسْتَبِقُواْ الْخَيرَاتِ أَينَ مَا تَكُونُواْ يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا» روایت می‌کند که فرمود: منظور از خیرات، ولایت است. حضرت همچنین پیرامون تفسیر آیه: «أَينَ مَا تَكُونُواْ يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا» فرمود: منظور، یاران حضرت قائم (امت شمارش شده)، آنانند و نیز حضرت فرمود: به خدا قسم آنان در یک لحظه به مانند پاره‌های ابر در پائیز گرد هم می‌آیند.[4]

۸) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از منصور بن یونس، از ابو

۱- الغیبة نعمانی، ص ۲۸۲، ح ۶۷.
۲- کمال الدین و تمام النعمة: ص ۵۹۳، ح ۲۱، چاپ اعلمی باب نشانه‌های ظهور قائم (ع)
۳- کمال الدین و تمام النعمة ص ۶۱۰ ح ۲۴، چاپ اعلمی باب فی نوادر الکتاب.
۴- کافی، ج ۸، ص ۳۱۳، ح ۴۸۷.

خالد کابلی روایت می‌کند که گفت: امام باقر علیه السلام در حدیثی پیرامون ظهور قائم علیه السلام فرمود: سپس نزد مقام می‌آید و دو رکعت نماز را به جای می‌آورد و از خداوند، حقش را می‌خواهد؛ سپس امام باقر علیه السلام می‌فرماید: به خدا قسم، منظور از مضطر در آیه: «أَمَّن یُجِیبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَیَکْشِفُ السُّوءَ وَیَجْعَلُکُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ» [یا (کیست) آن کس که درمانده را چون وی را بخواند اجابت می‌کند و گرفتاری را برطرف می‌گرداند و شما را جانشینان این زمین قرار می‌دهد] او می‌باشد. پس اولین کسی که با حضرت بیعت می‌کند، جبرئیل است و سپس آن سیصد و سیزده مرد با او بیعت می‌کنند و هر کسی که در راه، او را ببیند، به او ملحق می‌شود و هر کسی که او را در مسیر نبیند، از بستر خود ناپدید می‌شود (و به او می‌پیوندد) و منظور از سخن امیر المؤمنین که فرمود: آنها کسانی هستند که از بسترهایشان ناپدید می‌شوند، همین است. حضرت پیرامون تفسیر آیه: «فَاسْتَبِقُواْ الْخَیْرَاتِ أَیْنَ مَا تَکُونُواْ یَأْتِ بِکُمُ اللّهُ جَمِیعًا» فرمود: منظور از خیرات، ولایت است.

۹) ابو جعفر محمد بن جریر طبری، در مسند طبری، از ابو حسین محمد بن هارون، از ابوهارون بن موسی[1] بن احمد، از ابو علی حسن بن محمد نهاوندی، از ابو جعفر محمد بن ابراهیم بن عبید الله قمی قطان معروف به ابن خزاز، از محمد بن زیاد، از ابو عبد الله خراسانی، از ابو حسین عبد الله بن حسن زهری، از ابو حسان سعید بن جناح، از مسعدة بن صدقه، از ابو بصیر روایت می‌کند که گفت: امام صادق علیه السلام در حدیثی پیرامون یاران حضرت قائم که از کشورهای مختلف هستند، فرمود: یاران حضرت قائم علیه السلام یکدیگر را به مانند فرزندان یک پدر و مادر ملاقات می‌کنند و اگر شب‌هنگام از یکدیگر جدا شوند، صبح هنگام یکدیگر را ملاقات می‌کنند و تأویل آیه: «فَاسْتَبِقُواْ الْخَیْرَاتِ أَیْنَ مَا تَکُونُواْ یَأْتِ بِکُمُ اللّهُ جَمِیعًا» همین است. ابوبصیر می‌گوید: به حضرت عرض کردم: جانم فدای شما باد، آیا مؤمنی غیر از آنان در آن روز بر روی زمین نمی‌باشد؟ حضرت فرمود: چرا، وجود دارد، ولی این گروه که خداوند، حضرت قائم را در میان آنان ظاهر می‌کند از خواص، قاضیان، داوران و فقهای در دین می‌باشند که خداوند، باطن و ظاهر آنان

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۰.

را پاک و مطهر کرده است و هیچ حکمی بر آنان مشتبه نمی‌شود.[1]

۱۰) عیاشی، از جابر جعفی، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که می‌فرمود: به زمین بچسب و به هواخواهی از هیچ کسی برنخیز تا نشانه‌هایی که برایت می‌گویم را در سالی (از سال‌ها) مشاهده کنی و در آن زمان منادی را خواهی دید که در دمشق ندا سر می‌دهد و در یکی از روستاهای این شهر، زمین فرو می‌رود و تعدادی از مساجد، از بین می‌رود. پس در آن زمان مشاهده می‌کنی که ترک‌ها از دمشق عبور کرده و در جزیره[2]، اردو می‌زنند و رومیان روی می‌آورند و در رمله[3] مستقر می‌شوند و آن سال، سال اختلاف در نقاط مختلف سرزمین عرب است و مردم شام در قرار گرفتن تحت یکی از این سه پرچم، اختلاف نظر پیدا می‌کنند: اصهب[4]، ابقع[5] و سفیانی، که قبیله مضر طرفدار بنی ذنب حمار هستند و دایی‌های سفیانی از قبیله کلب، طرفدار سفیانی می‌باشند. پس سفیانی ظهور می‌کند و با همراهانش بر قبیله بنی ذنب حمار یورش می‌برند و کشتاری که تا آن روز مانندی به خود ندیده را به راه می‌اندازند و مردی از قبیله بنی‌ذنب حمار از دمشق می‌آید و با همراهانش کشت و کشتار بی‌مانندی به راه می‌اندازد و آیه «فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِن بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ كَفَرُوا مِن مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ»[6] [اما دسته‌ها(ی گوناگون) از میان آنها به اختلاف پرداختند، پس وای بر کسانی که کافر شدند از مشاهده روزی دهشتناک] اشاره به همین جریان دارد. سفیانی و همراهانش بر همگان پیروز می‌شوند تا این که آخرین هدف او، پیروزی بر آل محمد صلی الله علیه و آله و شیعیانشان می‌باشد. به خدا قسم از این رو، سفیانی لشکری را به کوفه

۱- دلائل الامامة، ص ۳۰۲.

۲- جزیره: بین دجله و فرات در مجاورت شام می‌باشد که شامل منطقه مضر و منطقه بکر می‌شود و از این رو جزیره نامیده شد که بین دجله و فرات است «معجم البلدان، ج ۲، ص ۱۳۴».

۳- رمله: بر چند منطقه اطلاق می‌شود که ازجمله آن، شهر بزرگی در فلسطین و محله خربت به سمت دجله روبه‌روی کرخ در بغداد و روستای بنی‌عامر در بحرین می‌باشد. «معجم البلدان، ج ۳، ص ۶۹».

۴- صهبه به معنای بوری مو می‌باشد و أصهب به معنای کسی است که موی بوری دارد و ازهری گفته است: «صهب و صهبه به معنای سرخی موی سر و ریش است «لسان العرب، ریشه صهب».

۵- ابقع: سفیدی است که رنگش با رنگ دیگری آمیخته شده است. «لسان العرب- ریشه

۶- مریم/ ۳۷.

می‌فرستد و آنان مردمانی از شیعه آل محمد در کوفه را به خاک و خون می‌کشند و پرچمی از ناحیه خراسان به اهتزاز درمی‌آید و در ساحل دجله اردو می‌زند و مرد ضعیفی که از موالی است، به همراه پیروانش، خروج می‌کند و در کوفه درگیر می‌شوند و او لشکری را به سوی مدینه می‌فرستد و مردی را در مدینه می‌کشد و مهدی و منصور از مدینه می‌گریزند و آل محمد از کوچک و بزرگ به بند کشیده می‌شوند و ارتش در جستجوی آن دو از مدینه بیرون می‌رود. و مهدی علیه السلام به شیوه و سنت موسی علیه السلام، با نگرانی و احتیاط از مدینه بیرون می‌آید تا این که وارد مکه می‌شود. آن ارتش می‌آید تا آن که وارد بیداء[1] می‌شود. این ارتش هلاکت و نابودی است. همه آنها در زمین فرو می‌روند و فقط پیک آنان جان سالم به در می‌برد و حضرت قائم علیه السلام بین رکن و مقام می‌ایستد و نماز می‌خواند و به همراه وزیرش برمی‌گردد. سپس می‌فرماید: ای مردم! ما برای انتقام از کسانی که به ما ظلم نمودند و حق ما را غصب کردند از خداوند یاری می‌جوییم. هر کسی که پیرامون خداوند با ما اقامه حجت کند، باید بداند که ما شایسته‌ترین مردم نسبت به خداوند هستیم و هر کسی که در باره آدم با ما اقامه حجت کند، باید بداند که ما شایسته‌ترین مردم نسبت به آدم می‌باشیم و هر کسی که پیرامون نوح با ما اقامه حجت کند، باید بداند که ما، شایسته‌ترین مردم نسبت به ابراهیم می‌باشیم و هر کسی که در باره محمد با ما اقامه حجت کند، باید بداند که ما شایسته‌ترین مردم نسبت به محمد هستیم و هر کسی که پیرامون انبیا با ما اقامه حجت کند باید بداند که ما شایسته‌ترین مردم نسبت به انبیا هستیم و هر کسی که با ما در باره کتاب خدا، اقامه حجت کند، باید بداند که ما شایسته‌ترین مردم نسبت به کتاب خداییم. امروز، ما و تمام مسلمانان شهادت می‌دهیم که ما ستم کشیده و طرد شده‌ایم؛ ما را از دیار خود، بیرون رانده و دست ما را از اموال و خانواده، کوتاه کردند و ما را ناکام گذاشتند. آگاه باشید که ما و تمام مسلمانان، امروز از خداوند یاری می‌جوییم. در این هنگام، سیصد و ده نفر و اندی مرد که پنجاه زن در میان آنان است بدون موعد از پیش تعیین شده به مانند پاره‌های ابر در پاییز که به دنبال یکدیگر حرکت

۱- بیداء: زمین صافی است که بین مکه و مدینه قرار دارد. البته به مکه، نزدیک‌تر است و روبروی ذوالحلیفه می‌باشد. «معجم البلدان: ج ۱، ص ۵۲۳».

می‌کنند، گردهم می‌آیند. و آیه: «أَینَ مَا تَکُونُواْ یَأْتِ بِکُمُ اللّهُ جَمِیعًا إِنَّ اللّهَ عَلَى کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ» اشاره به همین جریان دارد. در این هنگام مردی از آل محمد صلی الله علیه و آله‌می‌گوید: از مکه خارج شو، زیرا مکه، دیاری است که مردمانش ستمگرند. سپس مهدی علیه السلام به همراه سیصدوده نفر و اندی که با او در بین رکن و مقام بیعت کردند و در حالی که عهد پیامبر صلی الله علیه و آله، پرچم، سلاح و وزیر او به همراه او است. از مکه بیرون می‌آیند و منادی در مکه او را با نام او و امر او، از آسمان صدا می‌زند تا تمام مردم زمین، نام او را که همنام پیامبر صلی الله علیه و آله است بشنوند. امام باقر علیه السلام در ادامه افزود: اگر هویت او بر شما نامعلوم باشد، عهد پیامبر، پرچم، سلاح او و نفس مطهرش که از نسل حسین علیه السلام است، بر شما پوشیده نخواهد ماند و اگر این نیز بر شما نامعلوم باشد، با آن صدا از آسمان که او را با نام و فرمانش می‌خواند، او را خواهید شناخت. بپرهیز از شواذّ (قیام‌های نابهنگام) آل محمد، زیرا برای آل محمد یک پرچم و برای دیگران، پرچم‌های متعددی است. پس تا مردی از نسل حسین علیه السلام را مشاهده نکردی که عهد پیامبر صلی الله علیه و آله، پرچم و سلاح او را به همراه دارد، برجای خود بنشین و به هواخواهی از هیچ کسی، قیام نکن. عهد پیامبر صلی الله علیه و آله نزد امام سجاد علیه السلام بوده و سپس به امام باقر علیه السلام رسیده است و خداوند هر کاری را بخواهد انجام می‌دهد. پس برای همیشه ملازم اینان باش. تو را از آن چه که گفتم (قیامهای نابهنگام آل محمد) بر حذر می‌دارم. در آن هنگام مردی از آل محمد به همراه سیصد و ده نفر و اندی مرد، با در دست داشتن پرچم رسول الله صلی الله علیه و آله، به سوی مدینه رهسپار می‌شود و از بیداء می‌گذرد و می‌فرماید: این، مکان مردمی است که در زمین فرو رفتند و آیه: «أَفَأَمِنَ الَّذِینَ مَکَرُواْ السَّیِّئَاتِ أَن یَخْسِفَ اللّهُ بِهِمُ الأَرْضَ أَوْ یَأْتِیَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَیْثُ لاَ یَشْعُرُونَ* أَوْ یَأْخُذَهُمْ فِی تَقَلُّبِهِمْ فَمَا هُم بِمُعْجِزِینَ»[1] [آیا کسانی که تدبیرهای بد می‌اندیشند، ایمن شدند از این که خدا آنان را در زمین فرو ببرد یا از جایی که حدس نمی‌زنند عذاب برایشان بیاید* یا در حال رفت و آمدشان (گریبان) آنان را بگیرد و کاری از دستشان برنیاید] هنگامی که او وارد مدینه می‌شود، محمد بن

۱- نحل / ۴۶-۴۵.

شجری بر شیوه و سنت یوسف علیه السلام خروج می‌کند. سپس به کوفه می‌آید و تا هر زمان که خدا خواهد، در آنجا می‌ماند تا آن که آن را فتح می‌کند؛ سپس حرکت می‌کند و او و همراهانش و مردم زیادی که به او پیوسته‌اند وارد دیار عذراء[1] می‌شوند و سفیانی در آن هنگام در وادی رمله است تا آن که در روز ابدال (به گروهی از اولیاء و صالحین گویند)، مردمی که با سفیانی بودند به جنگ شیعیان آل محمد و مردمی که با آل محمد و از شیعیان مهدی علیه السلام بوده و به آنان پیوسته‌اند به جنگ سفیانی می‌روند. آنان، پیروان او هستند و به او می‌پیوندند. هر گروهی به زیر پرچم خود می‌رود، و این روز ابدال است. امیر المؤمنین علیه السلام فرموده است: در این هنگام سفیانی و تک‌تک همراهانش کشته می‌شوند و حتی یکی از آنان نیز باقی نمی‌ماند و ناامید در آن روز، کسی است که از غنیمت بنی کلب قطع امید کند؛ سپس مهدی علیه السلام به کوفه می‌آید و آن جا مقرّ او می‌شود. او تمامی بندگان مسلمان را خریده و آزاد می‌کند و بدهی تمام بدهکاران را می‌پردازد و تمام بی‌عدالتی‌ها را پاسخ می‌دهد و در عوض هر یک از بندگانی که کشته می‌شود، دیه اش را به خانواده‌اش می‌دهد و بدهی تمام کشته‌شدگان را می‌پردازد و به خانواده ایشان اکرام می‌کند تا این که زمین را پس از آن که پر از ظلم و جور و خصومت بود، پر از عدل و داد می‌کند و خود و خانواده‌اش در دیار رُحبه[2] ساکن می‌شوند؛ و رُحبه، محل سکونت نوح علیه السلام بوده و زمین پاک و مقدسی است و آن مرد از آل محمد صلی الله علیه و آله تنها، در سرزمینی پاک و مقدس سکونت می‌کند و در همانجا به قتل می‌رسد؛ چرا که آل محمد صلی الله علیه و آله جانشینان پاک و مطهر هستند.[3]

۱۱) از ابو سمینه، از بنده امام هادی علیه السلام روایت شده که گفت: از امام هادی علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا» پرسیدم. حضرت فرمود: به خدا قسم، منظور آیه، این است که اگر قائم ما قیام کند،

۱- عذراء: روستایی در غُوطَه دمشق از سرزمین خَوْلان که حجربن عدیّ کندی در آنجا کشته شده و در آنجا مدفون است «معجم البلدان: ج ۴، ص ۹۱».

۲- رُحْبَه: بر چند منطقه اطلاق می‌شود که از جمله آن، روستایی مقابل قادسیه در یک منزلی راه کوفه و روستایی نزدیک صنعاء یمن، و ناحیه‌ای بین مدینه و شام نزدیک وادی القری است. «معجم البلدان، ج ۳، ص ۳۳».

۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۸۳، ح ۱۱۷.

خداوند، شیعیانش را از تمام سرزمین‌ها نزد او گرد می‌آورد.[1]

۱۲) از مفضل بن عمر، از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: هنگامی که به امام اذن داده شود، خداوند را با نام بزرگ‌ترین نام عبری‌اش می‌خواند و یاران سیصد و ده و اندی نفری‌اش را که به مانند پاره‌های ابر در پاییز پراکنده‌اند، برای او برمی‌گزیند. آنان، اصحاب ولایتند. برخی از آنها شب هنگام، از بسترشان ناپدید می‌شوند و شب را در مکه به صبح می‌رسانند و برخی دیگر روزهنگام، در میان ابرها حرکت می‌کنند و او با نام، نام پدر و حسب و نسبش شناخته می‌شود. راوی می‌گوید به حضرت عرض کردم: جانم فدای شما باد. کدامیک از آنها، ایمان بیشتری دارد؟ حضرت فرمود: آنانی که روزهنگام، در میان ابرها حرکت می‌کنند و مفقودون (ناپدیدشدگان) هستند، ایمان بیشتری دارند و آیه: «فَاسْتَبِقُواْ الْخَيرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُواْ يَأْتِ بِكُمُ اللّهُ جَمِيعًا» در شأن آنان نازل شده است.[2]

۱۳) شیخ مفید در کتاب اختصاص، از عمرو بن ابی مقدام، از جابر جعفی روایت می‌کند که گفت: امام باقر به من فرمود: ای جابر! بر جای خود بنشین و به هواخواهی از هیچ کس قیام نکن تا آن که نشانه‌هایی را که برایت می‌گویم مشاهده کنی؛ البته احتمال نمی‌دهم که تو در آن زمان حضور داشته باشی، ولی آن نشانه‌ها را برای مردم پس از من، نقل کن. اولین نشانه آن، اختلاف افتادن بین فرزندان فلانی است و منادی در آسمان ندا سر می‌دهد و صدا از ناحیه دمشق (به فتح) به سوی شما می‌آید و روستایی از روستاهای شام، به نام جابیه[3] در زمین فرو می‌رود و برخی از مساجد ایمن دمشق سقوط می‌کنند، و خوارجی از ناحیه ترک‌ها، و خوارجی نیز از ناحیه رومیان، خروج می‌کنند و برادران ترک، در جزیره اردو می‌زنند و خوارج روم در رمله مستقر می‌شوند. ای جابر! در آن سال اختلاف زیادی در هر نقطه از ناحیه غرب درمی‌گیرد و اولین سرزمین ناحیه مغرب که خراب می‌شود شام است و مردم اختلاف نظر پیدا می‌کنند که زیر کدام یک از این سه پرچم قرار گیرند: پرچم اصهب، پرچم ابقع و پرچم سفیانی. سفیانی به جنگ

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۸۵، ح ۱۱۸.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۸۶، ح ۱۱۹.
۳- جابیه: روستایی از نواحی دمشق «معجم البلدان: ج ۲، ص ۹۱».

ابقع می‌رود و پس از کشت و کشتار، او و همراهانش را به قتل می‌رساند و پس از او، اصهب را می‌کشد. سپس مقصود او تنها روی آوردن به سوی عراق است و ارتش او از قرقیسیاء[1] عبور می‌کنند و در آنجا صد هزار مرد از ظالمان را می‌کشند؛ و سفیانی ارتشی متشکل از هفتادهزار مرد را به سوی کوفه می‌فرستد و آنان مردم کوفه را کشته، به صلیب کشیده و اسیر می‌کنند. در این میان پرچم‌هایی از سوی خراسان نیز به اهتزاز درمی‌آید و آن لشکریان، که در بین آنان، یاران حضرت قائم علیه السلام می‌باشند، به سرعت از منازل سرراهشان عبور می‌کنند. مردی از موالی اهل کوفه خروج می‌کند و امیر سپاه سفیانی، او را بین حیره و کوفه به قتل می‌رساند و سفیانی، ارتشی را به سوی مدینه می‌فرستد و مهدی علیه السلام از آنجا به سوی مکه می‌گریزد و خبر به گوش امیر سپاه سفیانی می‌رسد که مهدی علیه السلام به سوی مدینه رفته است؛ پس ارتشی را به دنبال او روانه می‌کند، ولی به او دست نمی‌یابند و او به سنّت موسی بن عمران علیه السلام با ترس و احتیاط وارد مکه می‌شود و امیر سپاه سفیانی وارد بیداء می‌شود و منادی از آسمان، ندا سر می‌دهد: ای بیداء! این قوم را نابود ساز؛ و زمین بیداء، آنان را در دل خود فرو می‌برد و از آن سپاه تنها سه نفر جان سالم به در می‌برد که خداوند صورت‌های آنان را در پشت سر آنان قرار می‌دهد و آنان از قبیله کلب می‌باشند و آیه: «يا أيها الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ آمِنُواْ بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُم مِّن قَبْلِ أَن نَّطْمِسَ وُجُوهاً فَنَرُدَّهَا عَلَى أَدْبَارِهَا»[2] [ای کسانی که به شما کتاب داده شده است! به آن چه فرو فرستادیم و تصدیق کننده همان چیزی است که با شماست ایمان بیاورید، پیش از آن که چهره‌هایی را محو کنیم و در نتیجه، آنها را به قهقرا بازگردانیم] در شأن آنان نازل شده است.

حضرت فرمود: در آن هنگام قائم علیه السلام، به کعبه پناه برده و به آن تکیه داده و صدا می‌زند: ای مردم! ما از خدا یاری می‌جوییم و هر کسی از مردم که ما را اجابت کند یا بداند که ما اهل بیت پیامبرتان هستیم و شایسته‌ترین مردم به خدا و

۱- قرقیسیاء: سرزمینی است در کنار رودخانه خابور که محل اتصال خابور به فرات در آنجا است و در گوشه سوم مثلث بین خابور و فرات قرار دارد. «معجم البلدان، ج ۴، ص ۳۲۸».

۲- نساء/ ۴۷.

محمد صلی الله علیه و آله می‌باشیم. پس هر کسی کـه بـا مـن پیرامـون آدم اقامـه حجت کند، باید بداند که من شایسته‌ترین مردم نسبت به آدم علیه السـلام هسـتم و هر کسی که با من در باره نوح، اقامه حجت کند، باید بداند کـه مـن شایسـته‌تـرین مردم نسبت به نوح می‌باشم و هر کسی که با من پیرامون ابراهیم اقامه حجـت کنـد، باید بداند که من شایسته‌ترین مردم نسبت به ابراهیم هستم و هر کسی که با مـن در باره محمد صلی الله علیه و آله اقامه حجت کند، باید بداند که من شایسته‌ترین مردم نسبت به محمد می‌باشم و هر کسی که پیرامون انبیا با من اقامـه حجـت کنـد، بایـد بداند که من شایسته‌ترین مردم نسبت به انبیا هستم. آیا خداوند در آیات محکمـش نمی‌فرماید که: «إِنَّ اللّه اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ * ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ وَاللّه سَمِيعٌ عَلِيمٌ»[1] [به یقـین خداونـد آدم و نـوح و خانـدان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است.* فرزندانی که بعضی از آنان از (نسل) بعضی دیگرند و خداوند شنوای داناست] بنابراین من بازمانـده آدم و برگزیده نوح، ابراهیم و محمد صلی الله علیه و آله هستم.

هر کسی با من پیرامون کتاب خـدا اقامـه حجـت کنـد، بایـد بدانـد کـه مـن شایسته‌ترین مردم نسبت به کتاب خدا هستم و هر کسی که بـا مـن در بـاره سـنت رسول الله و سیره او اقامه حجت کند، باید بداند که من شایسته‌ترین مردم نسبت بـه سنت رسول الله و سیره او هستم خدا را شاهد می‌گیریم که هر کـس ایـن حـرف را شنیده، باید به غائبان ابلاغ کند.

به حق خداوند و حق رسول الله و حق خود که بر شما حـق خویشـاوندی بـا پیامبر دارم، درخواست می‌کنم تا ما را یاری کنید و در مقابل کسانی که به مـا سـتم می‌کنند از ما دفاع نمایید؛ چرا که بر ما ظلم روا شده و از دیار و فرزندان خود طرد شده‌ایم و بر ما ستم روا داشتند و حق ما را غصب کردنـد و اهـل باطـل را بـر مـا ترجیح دادند. خدا را، خدا را در نظر داشته باشید و ما را تنها مگذاریـد و یاریمـان کنید تا خداوند شما را یاری کند. حضرت در ادامه فرمود: سپس خداونـد یـاران او را که سیصد و سیزده نفر هستند و به مانند پاره‌های ابر در پاییز پراکنده مـی‌باشـند، گرد هم می‌آورد وای جابر! آیه: «أَيْنَ مَا تَكُونُواْ يَأْتِ بِكُمُ اللّه جَمِيعًا إِنَّ اللّـه عَلَـى

۱- آل عمران/ ۳۴-۳۳.

كُلِّ شَیءٍ قَدیرٌ» به همین جریان، اشاره دارد. آنان با او در بین رکن و مقام بیعت می‌کنند و او عهدی را از رسول الله که از پدران به فرزندان به ارث می‌رسد، به همراه دارد. ای جابر! قائم علیه السلام، مردی از نسل حسین بن علی علیه السلام می‌باشد که خداوند یک شبه، امور او را سامان می‌بخشد. اگر در مورد هر یک از نشانه‌های او تردید کنند، در باره این که او فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله است و عالمان، یکی پس از دیگری، وارث اویند، تردید نخواهند کرد. و اگر هیچ یک از این نشانه‌ها راهگشا نباشد (و امر بر آنان مشتبه شود) وقتی صدایی از آسمان، بلند می‌شود و او را با نام و نام پدر و مادر صدا می‌زند، هویت او بر همگان روشن خواهد شد.[1]

ان شاء الله این حدیث به‌طور مسند از طریق محمد بن ابراهیم نعمانی، پیرامون تفسیر آیه: «یا أَیها الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَکُم» [ای کسانی که به شما کتاب داده شده است! به آن چه فرو فرستادیم و تصدیق‌کننده همان چیزی است که با شماست ایمان بیاورید] در تفسیر سوره نساء خواهد آمد.

۱۴) طبرسی در احتجاج از عبدالعظیم حسنی (رض) روایت می‌کند که گفت: به امام محمد تقی علیه السلام عرض کردم: آرزو دارم که شما همان قائم آل محمد باشید که زمین را پس از آن که پر از ظلم و جور است، از عدل و داد پر می‌کند. حضرت فرمود: همه ما قائم و برپا دارنده امر خداوند و هدایتگر انسان‌ها به دین خدا هستیم، ولی آن قائمی که زمین را از کفر و انکار می‌زداید و آن را آکنده از عدل و داد می‌سازد، ولادتش بر مردم پوشیده می‌باشد و از دیدگان مردم غایب است و نامیدن او که همنام رسول الله صلی الله علیه و آله و هم کنیه او می‌باشد، بر آنان حرام است؛ و او کسی است که زمین در اختیار او است و هر امر مشکلی بر او آسان می‌شود و یاران او به تعداد جنگجویان جنگ بدر، سیصد و سیزده نفر از دورترین نقاط زمین می‌باشند و نزد او گرد هم می‌آیند و آیه: «أَینَ مَا تَکُونُوا یأْتِ بِکُمُ اللَّهُ جَمِیعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَى کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ» به همین موضوع اشاره دارد. پس چون این تعداد از مردم زمین در کنار او گرد آمدند خداوند، دعوت او را آشکار می‌سازد و زمانی که پیمان‌ها بر او کامل شد، ده هزار مرد با او پیمان می‌بندند و او به اذن

۱- اختصاص، ص ۵۵.

خداوند قیام می‌کند، و تا خشنودی کامل خداوند عز و جل، پیوسته دشمنان خدا را به قتل می رساند.عبدالعظیم گفت: به ایشان عرض کردم:سرورم! چگونه پی می‌برد به این که خداوند راضی شده است؟ حضرت فرمود: خداوند در قلب او، رحمت را القا می‌کند و هنگامی که وارد مدینه می‌شود لات و عزی را بیرون کشیده و آن دو را می‌سوزاند.[1]

ان شاء الله حدیثی از امام باقر علیه السلام که موافق با این مضمون در معنای آیه است، در تفسیر آیه: «وَلَوْ تَرَى إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ» از سوره سبأ خواهد آمد.[2]

﴿وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي وَلِأُتِمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (١٥٠)﴾

[و از هر کجا بیرون آمدی (به هنگام نماز)، روی خود را به سمت مسجدالحرام بگردان؛ و هر کجا بودید، رویهای خود را به سوی آن بگردانید تا برای مردم غیر از ستمگرانشان بر شما حجتی نباشد. پس از آنان نترسید و از من بترسید تا نعمت خود را بر شما کامل گردانم و باشد که هدایت شوید]

۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: منظور از آیه این است که حتی از ستمگرانشان نیز نترسید و «الا» در اینجا به معنای لا است و معنای استثنا ندارد.

﴿فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ (١٥٢)﴾

[پس مرا یاد کنید (تا) شما را یاد کنم و شکرانه‌ام را به جای آرید و با من ناسپاسی نکنید]

۱) ابن بابویه، از محمد بن حسن، از احمد بن ادریس، از محمد بن احمد، از

۱- احتجاج، ص ۴۹۹.

۲- این مطلب در حدیث ۲ از تفسیر آیه ۵۱ سبأ خواهد آمد.

ابو محمد جعفر بن احمد بن سعید بجلی ابن اخی صفوان بن یحیی، از علی بن اسباط، از سیف بن عمیره، از ابوصبّاح بن نُعیم عبدی[1] از محمد بن مسلم روایتی نقل کرده که در آخر آن می‌گوید: تسبیح فاطمه زهرا صلی الله علیه و آله ذکر کثیر خداوند است که خداوند می‌فرماید: «اذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ»[2]

۲) عیاشی، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: فرشته، نامه اعمال را در ابتدای روز و ابتدای شب نازل می‌کند و در آن، عمل انسان را می‌نویسد. پس در ابتدا و انتهای آن، عمل نیک انجام دهید تا خداوند ان شاء الله ما بین آن را ببخشد؛ چرا که خداوند فرمود: «اذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ»[3]

۳) از سماعة بن مهران روایت شده که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا برای شکر، تعریفی وجود دارد تا انسان با انجام آن، شاکر شود؟ حضرت فرمود: آری. راوی می‌گوید: به حضرت عرض کردم: آن چیست؟ حضرت فرمود: «الحمدُلله علی کلّ نِعمَة أنعمها علیّ و ان کان لکم فیما أنعم علیه حقّ أدّاه» (خداوند را بر تمام نعمت‌هایی که به من ارزانی داشته، سپاس می‌گویم و اگر نسبت به آن چه که خداوند بر شما ارزانی داشته حقی بر گردن شماست، باید آن را ادا کنید). حضرت فرمود: آیه: «سُبْحانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنا هذا»[4] [پاک است کسی که این را برای ما رام کرد] به همین معنا است. حضرت آیات دیگری را نیز برشمرد.[5]

۴) ابو عمرو زبیری از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: کفر، در کتاب خداوند به پنج شکل آمده است که از جمله آنها کفر نعمت می‌باشد و آیه: «هذا مِن فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ»[6] [این از فضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا سپاسگزارم یا ناسپاسی می‌کنم؟] که خداوند در آن، سخن حضرت

۱- ابو صباح بن نعیم عبدی: همان ابراهیم بن نعیم عبدی ابو صباح کنانی می‌باشد. نگاه کنید به: رجال نجاشی، ص ۹، باب ۲۴، مجمع الرجال، ج ۱، ص ۷۷ و ۷۶.
۲- معانی الاخبار، ص ۱۹۴، ح ۵.
۳- معانی الاخبار، ص ۱۹۴، ح ۵.
۴- زخرف/ ۱۳.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۸۶، ح ۱۲۱.
۶- نمل/ ۴۰.

سلیمان را حکایت می‌کند و آیه: «لَئِن شَکَرْتُمْ لأَزِیدَنَّکُمْ»[1] [اگر واقعاً سپاسگزاری کنید، (نعمت) شما را افزون خواهم کرد] و آیه: «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُواْ لِي وَلاَ تَكْفُرُونِ» از این دست آیات می‌باشند.[2]

۵) عیاشی، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: تسبیح فاطمه زهرا سلام الله علیها ازجمله ذکر کثیر خداوند است که خداوند فرمود: «اذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ».[3]

۶) عمر بن ابراهیم اوسی می‌گوید: جبرئیل بر رسول الله صلی الله علیه و آله نازل شد و به او گفت: خداوند عز و جل به تو می‌فرماید: به امت تو چیزی را ارزانی داشتم که به هیچ یک از امت‌ها نداده بودم. حضرت به جبرئیل گفت: ای برادر! آن چیست؟ جبرئیل گفت: آن، آیه: «اذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ» می‌باشد و خداوند به خاطر بزرگی تو، این فضیلت را به همراه بخشش و موهبت فراوان، ارزانی داشته است؛ چرا که خداوند، فلک، نور علوی و نور سفلی، عرش، کرسی، بهائم، هوامّ (جانوران خزنده و گزنده سم‌دار)، وُحوش و چهارپایان را آفرید، ولی به هیچ یک از آنان نفرمود که: «اذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ». بنابراین تا زمانی که شکر مولایت را نسبت به آن چه به تو ارزانی داشته به جای آوری، بر تو نعمت می‌بخشد و به تو عطا می‌کند.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اسْتَعِينُواْ بِالصَّبْرِ وَالصَّلاَةِ إِنَّ اللّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ (۱۵۳)﴾

[ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از شکیبایی و نماز یاری جویید؛ زیرا خدا با شکیبایان است]

۱) عیاشی از فضیل، از امام محمد باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: ای فضیل! به هر یک از ولایتمداران ما که برخوردی، سلام ما را ابلاغ کن و به آنان بگو: من در برابر خداوند، برای شما کاری نمی‌توانم بکنم جز آن که ورع پیشه کرده باشید. پس از زبانتان محافظت کنید و مانع دستانتان شوید (به حرام، دست نزنید)،

۱- ابراهیم/ ۷.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۸۶، ح ۱۲۲.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۸۶، ح ۱۲۳.

صبرپیشه کنید و نماز به پای دارید؛ چرا که خداوند با صابران است.[1]

۲) عیاشی از عبد الله بن طلحه، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: منظور از صبر، روزه است[2]

۳) در صحیفه امام رضا علیه السلام آمده است: تمام آیاتی که در قرآن با: «یا أیها الَّذِینَ آمَنُواْ» [ای کسانی که ایمان آورده‌اید!] آغاز شده، در حق ما می‌باشد.[3]

۴) از مخالفین ما نیز در این مورد احادیثی آمده است که او از جمله آن، موفق بن احمد که از علمای بزرگ مخالفین است با سلسله سند خود، از مجاهد، از ابن عباس، از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل کرده که: در هر آیه‌ای از قرآن کریم که: «یا أیها الَّذِینَ آمَنُواْ» آمده باشد، علی علیه السلام در رأس آن و امیر آن است.[4](اولین و بهترین مصداق ایمان‌آورندگان، علی علیه السلام است)

۵) موفق بن احمد با سند خود، از عکرمه، از ابن عباس روایت کرده که گفت: در هر آیه‌ای از قران که با: «یا أیها الَّذِینَ آمَنُواْ» آمده باشد، علی علیه السلام، بزرگ و امیر آن است.[5]

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ (۱۵۴)﴾

[و کسانی را که در راه خدا کشته می‌شوند مرده نخوانید، بلکه زنده‌اند ولی شما نمی‌دانید]

۱) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن خالد، از قاسم بن محمد از حسین بن احمد، از یونس بن ظبیان روایت می‌کند که گفت: نزد امام صادق علیه السلام بودم که حضرت فرمود: مردم، در باره ارواح مؤمنان چه می‌گویند؟ به حضرت عرض کردم: می‌گویند: ارواح آنان درون

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۸۷، ح ۱۲۴.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۸۷، ح ۱۲۵.
۳- این حدیث را ابن شهر آشوب در مناقب ص ۳ ح ۵۳ به نقل از صحیفه امام رضا (ع) آورده است.
۴- مناقب خوارزمی ص ۱۸۸، حلیة الاولیاء، ج۱، ح ۶۴، کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۴، ح ۳۲۹۲۰.
۵- مناقب خوارزمی، ص ۱۹۸، صواعق المحرقه: ص ۱۲۷، تاریخ الخلفا، نوشته سیوطی، ص ۱۳۶.

چینه‌دان پرندگان سبز، در میان چراغ‌هایی در زیر عرش است. امـام صـادق علیـه السلام فرمود: خداوند از آن منزه است. انسان مؤمن در نزد خداوند گرامی‌تـر از آن است که روح او را در چینه‌دان پرندگان قرار دهد. ای یونس! به هنگام قـبض روح مؤمنان، محمد صلی الله علیه و آله علی علیه السلام، فاطمه سلام الله علیها ، حسـن علیه السلام و حسین علیه السلام و ملائکه مقرب علیهم السـلام نـزد آنـان حاضـر می‌شوند و هنگامی که خداوند آنان را قبض روح می‌کند، آن روح در قالبی به مانند قالب آنان در دنیا قرار می‌گیرد. آنان می‌خورند و می‌آشامند و اگـر کسـی نزدشـان برود با آن شکلی که در دنیا داشتند، آنان را می‌شناسد.[۱]

شیخ طوسی در تهذیب، عین این روایت را از علی بـن مهزیـار، از حسـن، از قاسم بن محمد نقل می‌کند.[۲]

۲) شیخ طوسی در تهذیب، از ابن ابو عمیـر، از حمـاد، از ابـو بصیر روایـت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پیرامون ارواح مؤمنین پرسیدم؟ حضرت فرمود: آنها، در بهشت در شکل جسمانی‌شان هستند و اگر آن روح را ببینی خواهی گفت که او فلانی است.[۳]

۳) احمد، مسلم، نسائی و حاکم روایتی را به‌طور صحیح از انس نقل کردند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آن مردی کـه از بهشـتیان اسـت را مـی‌آورنـد و خداوند عز و جل به او می‌فرماید: ای انسـان! منـزل تـو چگونـه اسـت؟ آن مـرد می‌گوید: پروردگارا! این، بهترین منزل است. خداوند می‌فرماید: بر تو مبارک باشـد. آن مرد می‌گوید: از تو می‌خواهم که مرا به دنیا بازگردانی تا در راهت ده بار کشـته شوم؛ چرا که او فضیلت شهادت را دیده است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمـود: و آن مرد را که از جهنمیان است می‌آورند و خداوند به او می‌فرماید: ای انسان! منزل چگونه است؟ آن مـرد مـی‌گویـد: پروردگـارا! آن، بـدترین منـزل اسـت. خداونـد می‌فرماید: آیا حاضری در مقابـل آن، بـه انـدازه زمـین، طـلا بپـردازی؟ آن مـرد می‌گوید: آری، و خداوند به او می‌فرماید: دروغ گفتی چرا که من پائین تـر از آن را

۱- کافی، ج ۳، ص ۲۴۵، ح ۶.
۲- تهذیب، ج ۱، ص ۴۶۶، ح ۱۵۲۶، و نیز در مجمع البیان، ج ۱، ص ۴۳۸.
۳- تهذیب، ج ۱، ص ۴۶۶، ح ۱۵۲۷، از او در مجمع البیان ج ۱، ص ۴۳۹.

از تو خواستم و انجام ندادی.[1]

«وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ (۱۵۵) الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ (۱۵۶) أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ (۱۵۷)».

[و قطعاً شما را به چیزی از (قبیل) ترس و گرسنگی، و کاهشی در اموال و جانها و محصولات می آزماییم؛ و مژده ده شکیبایان را * (همان) کسانی که چون مصیبتی به آنان برسد، می گویند: ما از خدا هستیم، و به سوی او باز می گردیم* بر ایشان درودها و رحمتی از پروردگارشان (باد) و راه یافتگان (هم) خود ایشانند.]

۱) محمد بن ابراهیم نعمانی معروف به ابن‌زینب، از محمد بن همام، از عبد الله بن جعفر حمیری، از احمد بن هلال، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از محمد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: پیش از قیام حضرت قائم علیه السلام، نشانه‌هایی است که امتحانی از جانب خداوند متعال برای بندگان مؤمنش می‌باشد. راوی می گوید: به حضرت عرض کردم: آن نشانه‌ها چیست؟ حضرت فرمود: آیه: «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ» است. حضرت فرمود: «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ» یعنی مؤمنان «بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ» یعنی از پادشاهانی از نبی فلان در اواخر سلطنتشان، «وَالْجُوعِ» به خاطر گرانی کالاهایشان، «وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ» یعنی بی‌فایده بودن تجارت‌ها و کم بودن سود آن، «وَالْأَنْفُسِ» یعنی مرگ زودهنگام، «وَالثَّمَرَاتِ» یعنی کم بودن سود چیزهایی که کاشته می‌شود و کم بودن برکت میوه‌ها، «وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ» یعنی به هنگام قیام حضرت قائم علیه السلام، سپس حضرت فرمود: ای محمد! این مطالب، تأویل این آیه است و خداوند عز و جل می‌فرماید: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»[2]-[1] [با آن که تاویلش را

۱- مسند احمد ج ۳، ص ۲۳۹-۱۳۱؛ سنن النبی، ج ۶، ص ۳۶؛ مستدرک الحاکم ج ۲، ص ۷۵؛ دُرّالمنثور، ج ۱، ص ۳۷۶ و ج ۲ ص ۳۷۷.

۲- آل عمران/ ۷.

جز خدا و ریشه‌داران در دانش کسی نمی‌داند]

۲) محمد بن ابراهیم نعمانی، از احمد بن محمد بن سعید بن عقده، از احمد بن یوسف بن یعقوب ابوالحسن جعفی، از کتاب خود، از اسماعیل بن مهران، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از پدرش، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: بی‌تردید، پیش از قیام حضرت قائم علیه السلام، سالی خواهد آمد که مردم در آن به گرسنگی، ترس شدید از کشته شدن و کمبود اموال، مرگ زودرس و کمبود میوه‌ها گرفتار می‌آیند و آن، در کتاب خدا، تبیین شده است. سپس حضرت این آیه را تلاوت نمود: «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوفْ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الأَمَوَالِ وَالأنفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ»[۲]

ابو جعفر محمد بن جریر طبری همین حدیث را در مسند فاطمه سلام الله علیها ، از ابوالحسن محمد بن هارون، از پدرش، از ابو علی محمد بن همام، از عبد الله بن جعفر حمیری، از احمد بن هلال، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب و ابوایّوب خزّاز، از محمد بن مسلم، از امام صادق روایت می‌کند که فرمود: نشانه‌هایی برای قیام حضرت قائم علیه السلام وجود دارد. ابو جعفر بقیه حدیث را تا آخرش نقل کرد.[۳]

۳) ابن بابویه، از پدرش(رض)، از عبد الله بن جعفر حمیری، از احمد بن هلال، از حسن بن محبوب از ابوایوب خزاز و علاء بن رزین، از محمد بن مسلم روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: پیش[۴] از قیام حضرت قائم علیه السلام نشانه‌هایی از سوی خداوند عز و جل، برای مؤمنان وجود دارد. راوی می‌گوید: به حضرت عرض کردم: جانم فدای شما باد، آن نشانه‌ها چیست؟ حضرت فرمود: خداوند عز و جل می‌فرماید: «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ» یعنی مؤمنان پیش از قیام حضرت قائم علیه السلام؛ حضرت در باره: «بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوفْ وَالْجُوعِ

۱- الغیبة، ص ۱۶۷ ح ۶، ینابیع المودة ص ۴۲۶، باب نشانه‌های پیش از قیام حضرت قائم (ع).
۲- الغیبة، ص ۱۶۷، ح ۶، باب نشانه‌های پیش از قیام حضرت قائم (ع).
۳- دلائل الامامة: ص ۲۵۵.
۴- در منبع به جای واژه قبل، قدام آمده است و هر دو به یک معنا است.

وَنَقْصٍ مِّنَ الأَمْوَالِ وَالأَنفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ» فرمود: یعنی آنان را به ترس از پادشاهانی از بنی فلان در اواخر سلطنتشان و گرسنگی که به خاطر گرانی قیمت‌ها و کمبود اموال و کساد شدن تجارت و کمی سود آن و مرگ و میر و مرگ زودرس و کمبود میوه‌ها و کمی سود آن چه که کشت می‌شود، مبتلا می‌سازد. «وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ» یعنی به آن هنگام با تعجیل در فَرَج. راوی می‌گوید: سپس حضرت به مَن فرمود: «ای محمد! این مطالب، تأویل این آیه می‌باشد و خداوند عز و جل می‌فرماید: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»[1]-[2] [با آن که تأویلش را جز خدا و ریشه‌داران در دانش کسی نمی‌داند]

۴) محمد بن یعقوب، از ابو علی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان، از اسحاق بن عمار و عبد الله بن سنان، از امام صادق روایت می‌کند که فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند عز و جل فرموده است: من، دنیا را قرضی میان بندگانم قرار دادم. پس هر کسی چیزی از آن را به من قرض دهد، در مقابل هر یک چیز، ده تا هفتاد برابر و هر چه بخواهم به او می‌بخشم و هر کسی چیزی از آن را به من قرض ندهد و من خود به زور از آن بگیرم و او صبر کند، سه خصلت را به او ارزانی می‌دارم که اگر یکی از آنها را به ملائکه‌ام ارزانی می‌داشتم از من به خاطر آن خصلت، خشنود می‌شدند راوی می‌گوید: سپس امام صادق علیه السلام فرمود: آیه: «الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُم مُّصِيبَةٌ قَالُواْ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعونَ* أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ» یکی از آن سه خصلت است و «وَرَحْمَةٌ» دومین آن خصلت و «وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ» سومین خصلت است. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: این سه خصلت، به خاطر چیزی بود که خداوند به زور از او گرفت و صبرپیشه کرد.[3]

۵) از محمد بن یعقوب، از علی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از داود بن زربی، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: هر کس مصیبت خود را هر چند پس از گذشتن زمان آن، به یاد بیاورد و بگوید: «إِنَّا لِلَّه وَإِنَّا إِلَيه رَاجِعونَ و الْحَمْدُ للّه رَبِّ الْعَالَمِينَ، اللهم آجرنی علی مصیبتی و اخلف علی منها» [همه از خداییم و

۱- آل‌عمران/ ۷.
۲- کمال الدین و تمام النعمة ص ۵۸۸ ح ۳ چاپ اعلمی، باب نشانه‌های قیام قائم (ع).
۳- کافی، ج ۲، ص ۷۶، ح ۲۱.

به سوی او باز می‌گردیم و حمد و سپاس مخصوص خداوند پروردگار جهانیان است. خدایا مرا به خاطر مصیبتم پاداش ده و چیزی را در عوض آن به من ارزانی دار] اجری به مانند اجری که در ابتدای مصیبتش به او عطا شد، داده می‌شود.[۱]

۶) محمد بن یعقوب، از علی بن محمد، از صالح بن ابو حماد در حدیث مرفوعی روایت می‌کند که فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام نزد اشعث بین قیس آمد و مرگ برادرش به نام عبد الرحمن را به او تسلیت گفت و فرمود: اگر سوگواری کنی حق رحم را به جای می‌آوری و اگر صبر پیشه کنی، حق خداوند را ادا کرده‌ای؛ چرا که اگر تو صبر پیشه کنی، حکم قضا، بر تو جاری شده و تو محمود و ستایش شده هستی و اگر سوگواری کنی حکم قضاء بر تو جاری می‌شود و مذموم و نکوهش شده‌ای. اشعث به حضرت گفت: «إِنَّا لِلّه وَإِنَّا إِلَيه راجِعونَ». حضرت به او فرمود: آیا تأویل این آیه را می‌دانی؟ اشعث عرض کرد: تو غایت و نهایت دانش هستی. حضرت به او فرمود: این که گفتی إِنَّا لِلّه، اقرار تو به فرمانروایی خدا است و اما این که گفتی: «إِنَّا إِلَيه راجِعون» اقرار تو به فناپذیر بودن می‌باشد.[۲]

۷) سید رضی در خصائص نقل می‌کند که علی علیه السلام پس از آن که شنید که مردی می‌گوید: «إِنَّا لِلّه وَإِنَّـا إِلَيـه راجِعونَ» به او فرمود: ای مرد! این که می‌گوییم: إِنَّا لِلّه، اقرار ما به فرمانروایی خداوند است و این که می‌گوییم:«إِنَّـا إِلَيـه راجِعونَ»، اقرار ما به فناپذیر بودن می‌باشد.[۳]

۸) ابن‌شهر آشوب می‌گوید: هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله خواست علی علیه السلام را به خاطر مرگ جعفر در سرزمین مؤته[۴] تسلیت گوید، به او فرمود: «إِنَّا لِلّه وَإِنَّا إِلَيه راجِعونَ» و خداوند در شأن آن این آیه را نازل فرمود: «الَّذِينَ إِذَآ أَصَابَتْهُم مُّصِيبَةٌ قَالُوآ إِنَّا لِلّه وَإِنَّا إِلَيه راجِعونَ* أُولَٰئِكَ عَلَيهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ»[۵]

۹) عیاشی، از ثمالی روایت می‌کند که گفت: از امام باقر علیه السلام تفسیر

۱- کافی، ج ۳، ص ۲۲۴، ح ۶.
۲- کافی، ج ۳، ص ۲۶۱، ح ۴۰.
۳- خصائص الائمة، ص ۹۵.
۴- موته: روستایی از روستاهای بلقاء در مرز شام است. «معجم البلدان، ج ۵، ص ۲۲۰»
۵- مناقب، ج ۲، ص ۱۲۰.

آیه: «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوفْ وَالْجُوعِ» را پرسیدم و حضرت فرمود: آن، گرسنگی عام و خاص است و در مورد مردم شام، عام بوده و تمام آنان مبتلا می‌شوند، ولی در مورد کوفیان خاص بوده و تمامی آنان را شامل نمی‌شود، بلکه تنها، دشمنان آل محمد صلی الله علیه و آله به آن مبتلا می‌شوند و خداوند با آن گرسنگی، آنان را نابود می‌سازد. اما ترس، عام است و همه مردم شام را فرا می‌گیرد و آن ترس، زمانی است که حضرت قائم علیه السلام قیام می‌کند؛ ولی گرسنگی، پیش از قیام حضرت قائم علیه السلام است و آیه: «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوفْ وَالْجُوعِ» به همین مطلب اشاره دارد.[1]

۱۰) عیاشی از اسحاق بن عمار روایت می‌کند که گفت: چون امام باقر علیه السلام درگذشت، ما شروع به تسلیت گفتن به امام صادق علیه السلام کردیم. پس برخی از افرادی که در آن مجلس بودند گفتند: خدا او را رحمت کند و بر او درود فرستد وقتی می‌خواست برای ما حدیثی بگوید آن را با جمله قال رسول الله صلی الله علیه و آله آغاز می‌کرد. امام صادق علیه السلام مدت زیادی خاموش ماند و زمین را می‌خراشید.[2] سپس به ما رو کرده و فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: خداوند تبارک و تعالی فرمود: من، دنیا را قرضی میان بندگانم قرار دادم. پس هر کس، چیزی از آن را به من قرض دهد در مقابل هر یک چیز، ده تا هفتاد برابر و هر چه بخواهم به او می‌بخشم و هر کس چیزی از آن را به من قرض ندهد و من خود به زور از آن بگیرم و او صبر کند، سه خصلت را به او ارزانی می‌دارم که اگر یکی از آنها را به ملائکه‌ام ارزانی می‌داشتم، از من به خاطر آن خصلت، خشنود می‌شدند. سپس حضرت آیه: «الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُم مُّصِيبَةٌ قَالُواْ إِنَّا لِلَّه وَإِنَّا إِلَيه رَاجِعونَ» را تا «وَأُولَئِكَ همُ الْمُهتَدُونَ» قرائت نمود.[3]

۱۱) از اسماعیل بن زیاد سکونی، از جعفر بن محمد، از پدرش، از اجدادش علیه السلام روایت می‌کند که فرمودند: رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: هر کس که چهار خصلت در او باشد، از اهل بهشت خواهد بود: کسی که تکیه‌گاه او

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۸۷، ح ۱۲۶.
۲- نکت: یعنی زدن شاخه‌ای بر زمین، به طوری که اثر آن باقی بماند «القاموس المحیط، ماده نکت»
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۸۷، ح ۱۲۷.

شهادت به یکتا پرستی خدا (لااله‌الاالله) باشد و هر گاه نعمتی به او ارزانی داشته شود، الحمد لله بگوید و اگر گناهی مرتکب شود، از خداوند طلب غفران کند، و اگر دچار مصیبتی شود، «إِنَّا لِلّه وَإِنَّا إِلَیه رَاجِعونَ» بگوید.[1]

۱۲) عیاشی، از ابو علی مُهَلَّبی، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: هر کس که چهار خصلت در او باشد، در نور الله الأعظم جای خواهد گرفت: کسی که تکیه‌گاه او شهادت به یکتا پرستی خدا (لااله‌الاالله) باشد و هر گاه به مصیبتی دچار شد، إِنَّا لِلّه وَإِنَّا إِلَیه رَاجِعونَ بگوید، و هر گاه خیری به او رسید، الحمد لله بگوید و هر گاه مرتکب گناهی شد، أستغفر الله و أتوب الیه بگوید.[2]

۱۳) عیاشی از عبد الله بن صالح خثعمی، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: خداوند فرمود: به بنده مؤمنم نعمت ارزانی می‌کنم و به او می‌بخشم و او را روزی می‌دهم و از او قرض می‌خواهم، اگر بی‌چشمداشت به من قرض دهد، من در عوض هر یک از آن، هزار برابر آن و بیشتر را به او ارزانی می‌دارم و اگر به من قرض ندهد و من به زور و با مصیبت‌هایی که اموالش را به آن دچار می‌کنم، از او بگیرم و او صبر کند، در عوض آن، سه خصلت را به او می‌بخشم که اگر ملائکه‌ام را به برگزیدن یکی از آنها مخیر کنم، آن را برمی‌گزینند؛ سپس حضرت آیه: «الَّذِینَ إِذَا أَصَابَتْهم» را تا «الْمُهتَدُونَ» تلاوت نمود.[3]

۱۴) اسحاق بن عمار، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: این، در صورتی است که خداوند از او چیزی را بگیرد و او صبر پیشه کرده و «إِنَّا لِلّه وَإِنَّا إِلَیه رَاجِعونَ» بگوید.[4]

۱۵) و از امام صادق علیه السلام روایت کرده که پیرامون تفسیر آیه: «وَبَشِّرِ الصَّابِرِینَ» فرمود: منظور، مژده به بهشت و مغفرت است.[5]

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۸۷، ح ۱۲۸.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۸۸، ح ۱۲۹.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۸۸، ح ۱۳۰.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۸۸، ح ۱۳۰
۵- مصباح الشریعة، ص ۱۸۶.

«إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِن شَعَائِرِ اللهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَن يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَن تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ (۱۵۸)»

[در حقیقت، صفا و مروه از شعایر خداست (که یادآور اوست)، پس هر که خانه (خدا) را حج کند یا عمره گزارد، بر او گناهی نیست که میان آن دو سعی به جای آورد و هر که افزون بر فریضه کار نیکی کند، خدا حق شناس و داناست]

۱) ابن بابویه، از پدرش(رض)، از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن خالد، از محمد بن سنان، از اسماعیل بن جابر و عبد الکریم بن عمرو، از عبدالحمید بن ابی دیلم، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: از این رو صفا، به این نام نامیده شد که آن پیامبر برگزیده یعنی آدم بر آن فرود آمد و یکی از نام‌های حضرت آدم بر آن نهاده شد. خداوند عز و جل می‌فرماید: «إِنَّ اللّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ»[۱]–[۲] [به یقین، خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است] و حواء بر مروه فرود آمد و مروه، از این رو مروه نامیده شد که مرأة (زن) بر آن فرود آمد، پس نامی از لفظ «مرأة» بر آن نهاده شد.

۲) ابن بابویه، از پدرش(رض)، از سعد بن عبدالله، از یعقوب بن یزید، از محمد بن ابو عمیر، از معاویة بن عمار، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: چون ابراهیم علیه السلام، اسماعیل علیه السلام را در مکه رها کرد، اسماعیل که کودکی بیش نبود، تشنه شد و در بین صفا و مروه، درختی وجود داشت، پس مادرش بیرون رفت تا این که بر روی صفا ایستاد و گفت: آیا در این وادی کسی هست؟ و کسی به او جواب نداد. سپس رفت تا این که به مروه رسید و گفت: آیا در این وادی کسی هست؟ و کسی به او جواب نداد. سپس او به صفا بازگشت و همان سؤال را پرسید و همین عمل را تا هفت بار تکرار نمود. پس از آن بود که خداوند آن را سنّت قرار داد. سپس جبرئیل نزد هاجر آمد و به او گفت: تو کیستی؟ هاجر گفت: من، مادر فرزند ابراهیم هستم.جبرئیل به او گفت: ابراهیم، شما را به چه کسی واگذارده است؟ هاجر گفت: من، همین سؤال را به هنگام رفتن او از او

۱– آل عمران/ ۳۳.
۲– علل الشرائع، ج ۲، ص ۱۳۷، باب ۱۶۵، ح ۱.

پرسیده و گفتم: ای ابراهیم! به چه کسی ما را واگذار می‌کنی؟ او فرمود: به خداوند عز و جل. پس جبرئیل گفت: شما را به کسی که شما را کفایت می‌کند، واگذارده است. حضرت در ادامه فرمود: مردمی که به سوی آب می‌رفتند از آن گذرگاه در مکه عبور نمی‌کردند. پس آن کودک با پایش زمین را کاوید و چشمه زمزم از زمین جوشید و هاجر پس از آن که آب از دل زمین جوشید از مروه، به سوی آن کودک بازگشت. سپس از ترس آن که آب، جاری شود، با شتاب، خاک را به دور چشمه گرد آورد چرا که اگر آن را رها می‌کرد، روان می‌شد (و هدر می‌رفت) حضرت فرمود: چون پرندگان، آن آب را دیدند، به دور آن گرد آمدند و کاروانی از یمن که از آنجا عبور می‌کردند چون پرواز کردن پرندگان به دور آن مکان را دیدند، گفتند: پرندگان فقط، بر فراز آب، این گونه پرواز می‌کنند. بنابراین نزد آنان آمدند و از آب طلبیدند و آنان به کاروانیان آب نوشاندند و آنان نیز به هاجر و فرزندش غذا دادند و خداوند عز و جل به این وسیله، به آنها روزی داد؛ چرا کاروان از مکه می‌گذشت و کاروانیان به آنها غذا می‌دادند و آنها نیز از آب آن چشمه به کاروان می‌دادند. [1]

۳) محمد بن یعقوب، از جمعی از صحابه ما، از احمد بن محمد، از معاویة بن حکیم، از محمد بن ابی عمیر، از حسن بن علی صیرفی، از یکی از صحابه ما روایت می‌کند که گفت: برخی از امام صادق علیه السلام پرسیدند: آیا سعی بین صفا و مروه واجب است یا مستحب؟ حضرت فرمود: واجب است. راوی می‌گوید: به حضرت عرض کردم: آیا خداوند عز و جل نفرموده است که: «فَلاَ جُنَاحَ عَلَيهِ أَن يطَّوَّفَ بِهِمَا» حضرت فرمود: آن، در باره عمره قضا بوده است. رسول الله صلی الله علیه و آله بر مشرکان شرط کرده بود که آن بت‌ها را از صفا و مروه بردارند و مردی مشغول به کاری شد و سعی بین صفا و مروه را انجام نداد تا این که آن روزها سپری شد و بت‌ها بازگردانده شد. آن گاه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمده و عرض کردند: فلانی، سعی بین صفا و مروه را انجام نداده و آن بت‌ها بازگردانده شده است، حکم آن چیست؟ در آن هنگام بود که خداوند آیه: «فَلاَ جُنَاحَ عَلَيهِ أَن يطَّوَّفَ بِهِمَا» را نازل کرد یعنی در حالی که بت‌ها بر روی آن دو

۱– علل الشرائع، ج ۲، ص ۱۳۸، باب ۱۶۶، ح ۱.

است.[1]

۴) از محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش و محمد بن اسماعیل از فضل بن شاذان و همگی از ابن ابی عمیر، از معاویة بن عمار، از امام صادق علیه السلام در حدیث حج پیامبر روایت شده که امام علیه السلام پس از طواف خانه خدا و خواندن دو رکعت نماز فرمود: صفا و مروه از مناسک خداوند است، پس با آن چه که خداوند آغاز کرده، آغاز کن. مسلمانان گمان می‌کردند که سعی بین صفا و مروه، عملی است که مشرکین آن را بنا نهادند. پس خداوند آیه: «إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِن شَعَآئِرِ اللّه فَمَنْ حَجَّ الْبَيتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلاَ جُنَاحَ عَلَيه أَن يطَّوَّفَ بِهِمَا» را نازل کرد.[2]

۵) شیخ در تهذیب، با سند خود از موسی بن قاسم، از ابن ابی عمیر، از حماد، از حلبی روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا زن حائض می‌تواند بین صفا و مروه طواف کند؟ حضرت فرمود: خیر، زیرا خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِن شَعَآئِرِ اللّه»[3]

۶) علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده است: قریش، بت‌های خود را میان صفا و مروه قرار داده بودند و هنگام سعی، آنها را لمس می‌کردند و در ماجرای غزوه حُدیبیّه، مشرکین مکه، مانع آمدن پیامبر صلی الله علیه و آله به بیت الله الحرام شدند و با او شرط کردند که بیت الله الحرام را در سال آینده برای او خالی می‌کنند تا پیامبر صلی الله علیه و آله، حج عمره را به مدت سه روز انجام دهد و سپس از مکه خارج شود. چون عمره قضا در سال هفتم هجری بود، پیامبر صلی الله علیه و آله وارد مکه شده و به قریش فرمود: بت‌هایتان را از بین صفا و مروه بردارید تاسعی کنم. پس آنها، بت‌ها را برداشتند و پیامبر صلی الله علیه و آله پس از برداشته شدن بتها بین صفا و مروه سعی نمود. یک مرد مسلمان از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله، طواف انجام نداد و چون رسول الله صلی الله علیه و آله طواف خود را به پایان رساند، قریش، بت‌ها را به جای اولشان بازگرداندند و آن مردی که سعی نکرده بود نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: قریش

۱- کافی، ج ۴، ص ۴۳۵، ح ۸.
۲- کافی، ج ۴، ص ۲۴۵، ح ۴.
۳- تهذیب، ج ۵، ص ۳۹۴، ح ۱۳۷۳.

بت‌ها را به میان صفا و مروه بازگردانده‌اند، در حالی که من سعی انجام نداده‌ام؛ پس خداوند عز و جل آیه: «إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِن شَعَآئِرِ اللّه فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلاَ جُنَاحَ عَلَيه أَن يطَّوَّفَ بِهِمَا» یعنی در حالی که بتها در صفا و مروه است.[1]

۷) عیاشی، از ابوبصیر، از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِن شَعَآئِرِ اللّه فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلاَ جُنَاحَ عَلَيه أَن يطَّوَّفَ بِهِمَا» روایت می‌کند که فرمود: یعنی اشکالی بر او نیست که میان آن دو سعی کند.[2]

۸) عیاشی از عاصم بن حمید، از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِن شَعَآئِرِ اللّه» روایت می‌کند که فرمود: یعنی اشکالی بر او نیست که میان آن دو، سعی کند و این آیه نازل شد. راوی می‌گوید به حضرت عرض کردم: این آیه، برای افراد خاصی است یا برای عموم می‌باشد؟ حضرت فرمود: این آیه، به منزله آیه: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا»[3] [سپس این کتاب را به آن بندگان خود که (آنان را) برگزیده بودیم به میراث دادیم] است، پس هر کس که در زمره آنان وارد شود، به منزله آنان خواهد بود. خداوند می‌فرماید: «وَمَن يطِعِ اللّه وَالرَّسُولَ فَأُوْلَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللّه عَلَيهِم مِّنَ النَّبِيينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاء وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا»[4]-[5] [و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند، در زمره کسانی خواهند بود که خدا ایشان را گرامی داشته ؛(یعنی) با پیامبران و راستان و شهیدان و شایستگانند و آنان چه نیکو همدمانند!]

۹) عیاشی، از یکی از اصحاب ما روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا سعی بین صفا و مروه واجب است یا مستحب؟ حضرت فرمود: واجب است. به حضرت عرض کردم: مگر نه این که خداوند می‌فرماید: «فَلاَ جُنَاحَ عَلَيه أَن يطَّوَّفَ بِهِمَا» حضرت فرمود: آن، در عمره قضا بوده است؛ و ماجرا از این قرار بود که رسول الله با مشرکان شرط کرده بود که آن بت‌ها را بردارند و مردی از صحابه او به کاری مشغول شد (سرگرم کاری شد) تا این که بت‌ها بازگردانده شد.

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۷۳.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۸۸، ح ۱۳۲.
۳- فاطر/ ۳۲.
۴- نساء/ ۶۹.
۵- تفسیر عیاشی، ج۱، ص ۸۸، ح ۱۳۳.

پس برخی به نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمدند و از او پرسیدند: فلانی طواف نکرده است، در حالی که بت‌ها بازگردانده شده است؟ امام صادق علیه السلام فرمود: از این رو بود که خداوند آیه: «إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِن شَعَآئِرِ اللّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْهِ أَن يَطَّوَّفَ بِهِمَا» را نازل کرد که یعنی در حالی که بت‌ها در آن دو هستند.[1]

۱۰) عیاشی، از ابن مُسکان، از حلبی روایت می‌کنند که گفت: از حضرت پرسیدم: خداوند چرا سعی را بین صفا و مروه قرار داد؟ حضرت فرمود: ابلیس در آن وادی بر ابراهیم علیه السلام ظاهر شد و ابراهیم علیه السلام به خاطر بیزاری از سخن گفتن با او سعی نمود و آن وادی محل اقامت شیاطین بود.[2]

۱۱) عیاشی، از حماد بن عثمان، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: بت‌هایی بر روی صفا و مروه بود و چون مردم به حج می‌رفتند، نمی‌دانستند که باید چه کار کنند. این گونه بود که خداوند این آیه را نازل کرد و به این ترتیب مردم، در حالی که آن بت‌ها بر جایشان بود، به سعی می‌پرداختند و چون پیامبر صلی الله علیه و آله به حج رفت آنان را به دور انداخت[3]

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى مِن بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَئِكَ يَلعَنُهُمُ اللّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ» (۱۵۹)

[کسانی که نشانه‌های روشن و رهنمودی را که فرو فرستاده‌ایم بعد از آن که آن را برای مردم در کتاب توضیح داده‌ایم نهفته می‌دارند، آنان را خدا لعنت می‌کند و لعنت‌کنندگان، لعنتشان می‌کنند]

۱) عیاشی، از ابن ابی عمیر، از راویانی که نام برده است، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: آیه: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى» در شأن علی علیه السلام نازل شده است.[4]

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۸۹، ح ۱۳۴.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۸۹، ح ۱۳۵.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۸۹، ح ۱۳۶.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۹۰، ح ۱۳۷.

۲) عیاشی، از حمران، از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى مِن بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ» روایت می‌کند که فرمود: منظور از آن، ما هستیم و خدا، یاری‌رسان است.[1]

۳) عیاشی، از زید شحّام روایت می‌کند که گفت: برخی از امام صادق علیه السلام پیرامون عذاب قبر، پرسیدند. حضرت فرمود: امام باقر علیه السلام برای ما نقل کرد که مردی نزد سلمان فارسی آمد و عرض کرد: برای من حدیثی بگو. ولی سلمان با او سخن نگفت و در حالی که خاموش بود بازگشت. آن مرد نیز در حالی که آیه: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى مِن بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ» را تلاوت می‌کرد، روی برگرداند که برود. سلمان به او گفت: به سوی من رو کن چرا که ما اگر انسان امینی را بیابیم، احادیث را برای او بازگو می‌کنیم؛ اما خود را برای نکیر و منکر که در قبر به پیش تو می‌آیند، آماده ساز که آن دو در باره رسول الله صلی الله علیه و آله از تو می‌پرسند و اگر شک کنی یا به خود بپیچی و به سختی جواب دهی، با گرزی که همراهشان است بر سرت می‌کوبند و تو تبدیل به خاکستر می‌شوی. آن مرد به سلمان عرض کرد: سپس چه می‌شود؟ سلمان گفت: سپس باز می‌گردی و عذاب داده می‌شوی. آن مرد عرض کرد: نکیر و منکر چیست؟ سلمان گفت: آن دو، نگهبانان قبر هستند. آن مرد عرض کرد: آیا دو فرشته، مردم را در قبرهایشان شکنجه می‌کنند؟ سلمان گفت: آری.[2]

۴) عیاشی، از یکی از اصحاب ما روایت می‌کند که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم تفسیر آیه: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى مِن بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ» چیست؟ حضرت فرمود: منظور از آن، ما هستیم و خداوند، یاری‌رسان است؛ اگر هدایت الهی به یکی از ما برسد، او ناگزیر باید برای مردمی که بعد از او خواهند آمد، این هدایت را تشریح کند.[3]

۵) محمد بن مسلم همین حدیث را روایت می‌کند و حضرت در آن می‌فرماید: آنها، اهل کتاب هستند.[4]

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۹۰، ح ۱۳۸.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۹۰، ح ۱۳۹.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۹۰، ح ۱۴۰.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۹۰، ح ۱۴۱.

۶) عیاشی، از عبد الله بن بُکیر، از راویانی که برای او روایت کردند، از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «أُولَئِکَ یلعَنُهمُ اللّه وَیلْعَنُهمُ اللَّاعِنُونَ» نقل می‌کند که فرمود: منظور از آنها،[1] ما هستیم و گفته‌اند: منظور هَوامّ الأرض (خزندگان و جانوران گزنده روی زمین)، است.[2]

۷) امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: از امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند: پس از امامان هدایت و چراغ‌های تاریکی، بهترین مخلوقات چه کسانی هستند؟ حضرت فرمود: علمای صالح. دوباره پرسیدند: بدترین مخلوقات پس از ابلیس و فرعون و کسانی که نام و لقب شما را بر دوش می‌کشند و جایگاه شما را غصب نمودند و در سرزمین‌های شما حکم می‌رانند، چه کسانی هستند؟ حضرت فرمود: علمای فاسد و آنان کسانی هستند که امور باطل را اظهار می‌کنند و حقائق را می‌پوشانند و خداوند در شأن آنان فرموده است: «أُولَئِکَ یلعَنُهمُ اللّه وَیلْعَنُهمُ اللَّاعِنُونَ»[3]

۸) ابو علی طبرسی در معنای آیه فوق می‌گوید: از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: کسانی که اگر از آنان در مورد دانشی پرسیده شود، آن را کتمان می‌کنند با این که از آن آگاه هستند؛ در روز قیامت، افساری از آتش بر دهان آنان زده خواهد شد و آیه: «أُولَئِکَ یلعَنُهمُ اللّه وَیلْعَنُهمُ اللَّاعِنُونَ» در شأن آنان است.[4]

۹) علی بن ابراهیم می‌گوید: یعنی تمام جن و انسی که مورد لعنت خداوند قرار گرفتند، آنان را لعنت می‌کنند.[5]

﴿إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُوا فَأُولَئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۱۶۰)﴾

[مگر کسانی که توبه کردند و (خود را) اصلاح نمودند و (حقیقت را) آشکار کردند؛ پس بر آنان خواهم بخشود و من توبه‌پذیر مهربانم]

۱- یعنی منظور از لاعنون (لعنت‌کنندگان)، ما هستیم.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۹۱، ح ۱۴۲.
۳- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۳۰۲، ح ۱۴۴.
۴- مجمع البیان، ج ۱، ص ۴۴۷.
۵- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۷۳.

۱) در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام: خداوند عز و جل فرمود: «الَّذِينَ تَابُواْ» یعنی از کتمان کردن آن توبه کردند و «وَأَصْلَحُواْ» یعنی اعمالشان را و آن چه که با تأویل بد، تباه ساختند را اصلاح کردند؛ آنان فضیلت فاضل و شایستگی افراد محق را انکار کردند. «وَبَيَّنُواْ» یعنی صفت و ویژگی محمد صلی الله علیه و آله و ذکر علی علیه السلام و زینت او که خداوند متعال آن را برشمرده رسول الله صلی الله علیه و آله آن را ذکر کرده است. «فَأُوْلَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ» یعنی توبه‌شان را می‌پذیرم، «وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»[1]

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ (۱۶۱) خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ (۱۶۲)».

[کسانی که کافر شدند و در حال کفر مردند، لعنت خدا و فرشتگان و تمام مردم بر آنان باد؛ * در آن (لعنت) جاودانه بمانند نه عذابشان کاسته گردد و نه مهلت یابند]

۱) در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، حضرت می‌فرماید: امام علیه السلام فرموده است: خداوند متعال فرمود: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا» یعنی به خداوند با نپذیرفتن نبوّت محمد صلی الله علیه و آله و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام کافر شدند؛ «وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ» یعنی بر کفرشان، «أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ» یعنی خداوند متعال دوری از رحمت و دوری از ثواب را برای آنان مقرر می‌سازد. «وَالْمَلَائِكَةِ» یعنی و ملائکه آنان را لعنت می‌کنند. «وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ» یعنی تمام مردم آنان را مورد لعن خود قرار می‌دهند؛ زیرا تمامی مأمورین نهی شده (شاید منهی به معنای عاقل باشد)، کافران را لعنت می‌کنند و کافران نیز می‌گویند: خداوند، کافران را لعنت کند. و آنان نیز در لعنت فرستادن بر خود، سهیم می‌شوند. «خَالِدِينَ فِيهَا» یعنی در لعنت و در آتش جهنم، «لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ» یعنی نه یک روز و نه یک ساعت، «وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ» یعنی حتی یک لحظه، آنان را از شکنجه شدن رها نمی‌کنند.[2]

۱- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۵۷۱، ح ۳۳۳.
۲- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۵۷۲، ح ۳۳۴.

۲) امام حسن عسکری علیه السلام به نقل از امام علی بن حسین علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته مرگ به هنگام قبض روح کتمان‌کنندگان اوصاف محمد رسول الله و انکار کنندگان فضیلت علی ولی‌الله، با نفرت انگیزترین منظر و زشت ترین چهره نزد آنان می‌رود و شیاطین نافرمانشان که آنان را می‌شناسند، گرد آنان حلقه می‌زنند. سپس فرشته مرگ می‌گوید: ای نفس خبیث که با انکار نبوت پیامبر و امامت جانشین او علی، به پروردگارت کافر شده‌ای! تو را مژده باد به نفرین و خشم از جانب خدا. سپس می‌گوید: سر و چشمانت را بالا بیاور و نگاه کن، و او می‌نگرد و در زیر عرش، محمد صلی الله علیه و آله را بر روی تختی پیش روی عرش خداوند رحمان، و علی علیه السلام را بر روی صندلی رو به روی او و سائر ائمه علیهم السلام را بر درجات شریفشان در حضور او می‌بیند. سپس بهشت را که درهایش گشوده شده است، می‌بیند و کاخ‌ها، مراتب و منازلی که آرزوی آرزومندان از درک آن قاصر است را مشاهده می‌کند. فرشته مرگ به او می‌گوید: اگر تو به ولایت آنان درمی‌آمدی، روح تو هم‌اکنون به نزد آنان عروج می‌کرد و جایگاه و منزل تو برای همیشه در آن بهشت می‌بود و چون تو مخالف آنان بودی از درک محضر آنان محروم و از مجاورت ایشان ممنوع شده‌ای. آنجا منزلگاه تو بود و آنان همسایگان و نزدیکان تواند پس بنگر. در این هنگام حجاب‌های دوزخ کنار می‌رود و او جهنم را با بلاها، مصیبت‌ها، عقرب‌ها، و مارها، افعی‌ها، انواع عذاب و غل و زنجیرهای آن، مشاهده می‌کند. آن گاه به او گفته می‌شود: اکنون منزلگاه تو آنجاست. سپس شیاطین او بر او در برابرش ظاهر می‌شوند، آنان، کسانی بودند که او را می‌فریفتند و او از آنان می‌پذیرفت و آنان نیز به همراه او در آنجا غل و زنجیر می‌شوند و مرگ او همراه با شدیدترین حسرت و بزرگ‌ترین تأسف خواهد بود.[۱]

﴿وَإِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَٰنُ الرَّحِيمُ (۱۶۳) إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ

۱- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۵۷۲، ح ۳۳۵.

اللهِ مِنَ السَّمَاءِ مِن مَّاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَآبَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۱۶۴).

[و معبود شما، معبود یگانه‌ای است که جز او هیچ معبودی نیست؛ (و اوست) بخشایشگر مهربان.* راستی که در آفرینش آسمان‌ها و زمین، و در پی یکدیگر آمدن شب و روز و کشتیهایی که در دریا روانند با آن چه به مردم سود می‌رساند و (هم چنین) آبی که خدا از آسمان فرو فرستاده و با آن زمین را پس از مردنش زنده گردانیده و در آن هر گونه جنبنده‌ای پراکنده کرده و (نیز در) گردانیدن بادها و ابری که میان آسمان و زمین آرمیده است، برای گروهی که می‌اندیشند واقعاً نشانه‌هایی (گویا) وجود دارد]

۱) محمد بن یعقوب، از ابو عبد الله اشعری، از یکی از اصحاب ما، در حدیث مرفوعی، از هشام بن حکم روایت می‌کند که گفت: امام موسی کاظم علیه السلام به من فرموده است: خداوند، براهین را برای مردم با قوه عقل، کامل ساخته و پیامبران را با ادلّه بینه یاری کرده و آنان را با آن ادلّه به ربوبیت خود، راهنمایی نموده و فرموده است: «وَإِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ لَّا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَٰنُ الرَّحِيمُ* إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِن مَّاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ[1]»

۲) ابن بابویه، از پدرش، از محمد بن یحیی عطار، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابوهاشم جعفری روایت می‌کند که گفت: از امام جواد علیه السلام پرسیدم: معنای واحد، چیست؟حضرت فرمود: یعنی تمام زبان‌ها قائل به وحدانیت او باشند.[2]

۳) محمد بن یعقوب، از علی بن محمد و محمد بن حسن، از سهل بن زیاد و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی و همه از ابوهاشم جعفری روایت می‌کنند که گفت: از امام جواد علیه السلام معنای واحد را پرسیدم. حضرت فرمود: یعنی این که تمام زبان‌ها قائل به وحدانیت او باشند به مانند سخن خداوند که

۱- کافی، ج ۱، ص ۱۰، ح ۱۲.
۲- معانی الاخبار، ص ۵، ح ۱؛ توحید، ص ۸۲، ح ۱.

فرمود: «وَلَئِن سَأَلتَهم مَّنْ خَلَقَهمْ لَیَقُولُنَّ اللّه»[1] [و اگر از آنان بپرسی چه کسی آنـان را خلق کرده، مسلّماً خواهند گفت: خدا][2]

۴) ابن بابویه، از محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی(رض) از محمد بـن سعید بن یحیی بُزوری، از ابراهیم بن هیثم بلدی، از پدرش، از معافی بن عِمران، از اسرائیل، از مقدام بن شُریح بن هانی، از پدرش روایت مـی‌کنـد کـه گفـت: مـردی اعرابی در روز جنگ جمل نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمـده و عـرض کـرد: ای امیر المؤمنین! آیا شما قائل هستید به این که خداوند، واحد (یکـی) اسـت؟ در ایـن هنگام مردم به سوی آن مرد اعرابی هجوم آورده و گفتند: ای اعرابی! آیا نمی‌بینـی که امیر المؤمنین در چه اوضاع پریشانی به سر می‌برند؟! امیر المؤمنین علیه السـلام فرمود: او را رها کنید، زیرا آن چیزی که اعرابی خواستار آن اسـت، همـان چیـزی است که ما از این قوم می‌خواهیم. سپس فرمود:ای اعرابی! سخن در بـاره ایـن کـه خداوند، واحد (یکی) است بر چهار قسم می‌باشد که دو قسم از آن، بر خداوند عـز و جل روا نمی‌باشد و دو قسم در مورد خداوند اثبات می‌شود. آن دو قسمی که بـر خداوند روا نمی‌باشد: اولی این است که آن فرد از واحد (یکی)، باب اعداد را قصـد کند و این، روا نمی‌باشد؛ زیرا کسی که دومی ندارد، در باب اعداد، داخل نمی‌شـود. آیا نمی‌دانی که هر کسی که قائل شود به این که خداوند، سومی آن سه است، کـافر می‌باشد و دومی این است که آن فرد قائل به آن شود که یکـی بـردن خداونـد بـه مانند یکی از مردم است و از آن، نوع از جنس را قصد کند و این، بر او روا نیسـت؛ زیرا آن، تشبیه می‌باشد و شأن پروردگار مـا از آن، برتـر و بـالاتر اسـت. و آن دو قسمی که در مورد خداوند اثبات می‌شود: اولی این است که آن فرد، قائل شـود بـه این که خداوند، یکی است که در اشیاء شبیهی برای او وجود ندارد و پروردگار مـا، این گونه است و دومی این است که آن فرد قائل شود بـه ایـن کـه خداونـد، تـک معنایی است و در وجد، عقل و وهم قابل تقسیم نیست و پروردگار مـا عـز و جـل این گونه است.[3]

۱- زخرف / ۸۷.
۲- کافی، ج ۱، ص ۹۲، ح ۱۲.
۳- توحید صدوق، ۸۳، ح ۳.

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرَوْنَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ (۱۶۵) إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوُا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الأَسْبَابُ (۱۶۶) وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّؤُوا مِنَّا كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُم بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ (۱۶۷)»

[و برخی از مردم در برابر خدا، همانندهایی (برای او) برمی‌گزینند و آنها را چون دوستی خدا دوست می‌دارند. ولی کسانی که ایمان آورده‌اند به خدا محبت بیشتری دارند. کسانی که (با برگزیدن بتها به خود) ستم نموده‌اند اگر می‌دانستند هنگامی که عذاب را مشاهده کنند تمام نیرو(ها) از آن خداست و خدا سخت کیفر است.* آن گاه که پیشوایان از پیروان بیزاری جویند و عذاب را مشاهده کنند و میانشان پیوندها بریده گردد* و پیروان می‌گویند: کاش برای ما بازگشتی بود تا همان گونه که (آنان) از ما بیزاری جستند (ما نیز) از آنان بیزاری می‌جستیم. این گونه خداوند کارهایشان را که بر آنان مایه حسرتهاست به ایشان می‌نمایاند و از آتش بیرون‌آمدنی نیستند]

۱) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از عمرو بن ثابت، از جابر روایت می‌کند که گفت: از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللّه أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللّه» پرسیدم و حضرت فرمود: به خدا قسم، آنان دوستداران فلانی و فلانی هستند که آنها را به جای امامی که خداوند برای مردم تعیین کرده بود، برگزیدند و از این رو خداوند فرمود: «وَلَوْ يرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرَوْنَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلّه جَمِيعًا وَأَنَّ اللّه شَدِيدُ الْعَذَابِ* إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوُا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الأَسْبَابُ* وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّؤُوا مِنَّا كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللّه أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُم بِخَارِجِينَ مِنَ النَّار» سپس امام باقر علیه السلام فرمود: به خدا قسم ای جابر! آنان، امامان تاریکی و ظلمت، و

پیروان آنان هستند.[1]

شیخ مفید نیز این حدیث را در کتاب اختصاص، نقل کرده است.[2]

۲) شیخ در امالی، از ابو عبد الله محمد بن محمد بن نعمان، از ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بابویه(ره)، از پدرش، از سعد بن عبد الله، از ایوب بن نوح، از صفوان بن یحیی، از ابان بن عثمان، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: به هنگام قیامت منادی از بُطنان عرش[3]، صدا می‌زند: جانشین خداوند بر روی زمین کجا است؟ داود نبی علیه السلام برمی‌خیزد و ندایی از نزد خداوند عز و جل می‌آید که اگر چه تو جانشین خداوند بر روی زمین بوده‌ای، ولی منظور ما تو نبودی. سپس آن منادی برای بار دوم صدا می‌زند: جانشین خداوند بر روی زمین، کجا است؟ و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام برمی‌خیزد و ندایی از جانب خداوند عز و جل می‌آید که ای مخلوقات! این، علی بن ابی طالب و جانشین خداوند بر روی زمین و حجت او بر بندگانش است. پس هر کس در سرای دنیا به ریسمان او چنگ زده، امروز نیز باید به ریسمان او چنگ زند تا با نور او راه خود را پیدا کند و به دنبال او تا درجات بالای بهشت برود.در آن هنگام، مردمی که در دنیا به ریسمان او چنگ زده بودند، به دنبال او تا بهشت می‌روند؛ سپس ندایی از جانب خداوند عز و جل می‌آید که آگاه باشید که هر کس از امامی در سرای دنیا پیروی کند، باید او را در آخرت نیز به هر جایی که می‌رود دنبال نماید. در آن هنگام **«إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتُّبِعُواْ مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُواْ وَرَأَوُاْ الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الأَسْبَابُ* وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُواْ لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّؤُواْ مِنَّا كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُم بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ»**[4].

شیخ مفید نیز در کتاب امالی، این حدیث را روایت کرده است.[5]

۳) عیاشی، از جابر روایت می‌کند که گفت: از امام باقر علیه السلام پیرامون

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۰۵، ح ۱۱.
۲- اختصاص، ص ۳۳۴.
۳- من بطنان العرش: یعنی از وسط عرش و گفته‌اند: پایه عرش و گفته‌اند: بطنان جمع بطن است که بر آن قسمت‌هایی از زمین که پوشیده است، اطلاق می‌شود. منظور، عمق عرش است. «نهایة ج ۱، ص۱۳۷».
۴- امالی طوسی، ج ۱، ص ۶۱.
۵- امالی مفید، ص ۲۸۵، ح ۳.

تفسیر آیه: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللّه أَندَادًا يحِبُّونَهمْ كَحُبِّ اللّه» پرسیدم و حضرت فرمود: آنان، دوستداران فلانی، فلانی و فلانی هستند که آنها را به جای امامی که خداوند برای مردم تعیین کرده بود، برگزیدند و از این رو خداوند فرمود: «وَلَوْ يرَى الَّذِينَ ظَلَمُواْ إِذْ يرَوْنَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلّه جَمِيعًا وَأَنَّ اللّه شَدِيدُ الْعَذَابِ* إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتُّبِعُواْ مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُواْ» تا این که فرمود: «مِنَ النَّارِ» جابر می‌گوید: سپس امام باقر علیه السلام فرمود: ای جابر! به خدا قسم، آنان امامان ظلم و جور و پیروان ایشان هستند.[1]

۴) عیاشی، از زراره و حمران و محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللّه أَندَادًا يحِبُّونَهمْ كَحُبِّ اللّه وَالَّذِينَ آمَنُواْ أَشَدُّ حُبًّا لِّلّه» روایت می‌کنند که فرمودند: آنان، آل محمد صلی الله علیه و آله هستند.[2]

۵) شیخ محمد در امالی خود، از احمد بن محمد، از پدرش محمد بن حسن بن ولید قمی، از محمد بن حسن صفّار، از عباس بن معروف، از علی بن مهزیار، از قاسم بن عروه، از مردی، از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام پیرامون معنای آیه: «كَذَلِكَ يرِيهِمُ اللّه أَعْمَالَهمْ حَسَرَاتٍ عَلَيهِمْ» روایت می‌کند که فرمود: یعنی آن شخص، اموالی را به دست می‌آورد و آنها را در هیچ امر خیری مصرف نمی‌کند و می‌میرد و دیگران آن را به ارث می‌برند و آن را در کار نیکی مصرف می‌کنند و آن شخص اموال خود را به عنوان حسنات، ترازوی اعمال دیگران می‌یابد.[3]

۶) محمد بن یعقوب با سند خود از احمد بن ابی عبد الله، از عثمان بن عیسی، از کسانی که برای او نقل کردند، از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که پیرامون تفسیر آیه: «كَذَلِكَ يرِيهِمُ اللّه أَعْمَالَهمْ حَسَرَاتٍ عَلَيهِمْ» روایت می‌کند که فرمود: او شخصی است که اموال خود را از روی بخل، در راه طاعت خداوند، انفاق نمی‌کند و آن را برای وارثانی که در راه طاعت خداوند یا معصیت او عمل می‌کنند، بر جای می‌گذارد. پس اگر وارث آن را در راه طاعت خداوند مصرف کند، آن شخص آن

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۹۱، ح ۱۴۳.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۹۱، ح ۱۴۴.
۳- امالی، ص ۲۰۵، ح ۳۵.

اموال را در ترازوی اعمال دیگران می‌بیند و با حسرت به آن می‌نگرد؛ چرا که آن اموال برای او بوده است و اگر وارث، آن را در راه معصیت خداوند به کار بندد، در واقع، این او است که وارث را با مال خویش تقویت کرده تا به معصیت خداوند بپردازد.[1]

۷) عیاشی، از عثمان بن عیسی، از کسانی که برای او نقل کرده‌اند، از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «كَذٰلِكَ يريهمُ اللّٰه أَعْمَالَهمْ حَسَرَاتٍ عَلَيهِمْ» روایت می‌کند که فرمود: او شخصی است که اموال خود را از روی بخل، در راه طاعت خداوند اتفاق نمی‌کند و آن را برای وارثانی که در راه طاعت خداوند یا معصیت او عمل می‌کنند، بر جای می‌گذارد. پس اگر وارث آن را در راه طاعت خداوند مصرف کند، آن شخص، آن اموال را در ترازوی اعمال دیگران می‌بیند و بر حسرت او افزوده می‌شود؛ چرا که آن اموال به او تعلق داشته است و اگر وارث، آن اموال را در راه معصیت خداوند به کار بندد، درواقع، این اوست که وارث را با مال خویش تقویت کرده تا به معصیت خداوند بپردازد.[2]

۸) عیاشی از منصور بن حازم روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «وَمَا هم بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ» را پرسیدم و حضرت فرمود: دشمنان علی علیه السلام، همان کسانی هستند که تا ابد و تا آخر روزگار در آتش باقی می‌مانند.[3]

۹) ابو علی طبرسی در معنای این آیه می‌گوید: اصحاب ما از امام باقر روایت کرده‌اند که فرمود: منظور از آیه، شخصی است که اموالی را به دست می‌آورد و آن را در هیچ امر خیری مصرف نمی‌کند و دیگران آن را به ارث می‌برند و آن را در کار نیکی مصرف می‌کنند و آن شخص، اموال خود را در ترازوی اعمال دیگران می‌بیند و حسرت می‌خورد.[4]

﴿يا أيها النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الأَرْضِ حَلالاً طَيِّباً وَلاَ تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ

۱- کافی، ج ۴، ص ۴۲، ح ۲.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۹۱، ح ۱۴۵.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۹۱، ح ۱۴۶.
۴- مجمع البیان، ج ۱، ص ۴۶۵.

عَدُوٌّ مُبِينٌ (۱۶۸)،

[ای مردم! از آن چه در زمین است، حلال و پاکیزه را بخورید، و از گامهای شیطان پیروی مکنید که او دشمن آشکار شماست]

۱) شیخ در تهذیب با سند خود از حسن بن محبوب، از ابو خالد کوفی در حدیث مرفوعی، از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: عبادت، هفتاد جزء دارد که برترین آن، طلب حلال است.[1]

۲) شیخ با سند خود از حسین بن سعید، از قاسم بن محمد و فضاله، از ابان بن عثمان، از عبد الرحمن بن ابی عبد الله روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پیرامون مردی که قسم خورد فرزندش را قربانی کند، پرسیدم و حضرت فرمود:آن، از گامهای شیطان است.[2]

۳) شیخ با سند خود، از حسین بن سعید، از صفوان، از منصور بن حازم، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که به او فرمود: آیا ماجرای طارق را که در شهر مدینه برده فروشی می‌کرد، شنیده‌ای؟ او نزد امام باقر علیه السلام آمد و عرض کرد: ای ابا جعفر! من در حال نابودی هستم، چرا که به طلاق دادن، بنده آزاد کردن و نذر قسم خوردم. حضرت فرمود:این عمل تو از گامهای شیطان است.[3]

۴) محمد بن یعقوب، از حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از حسن بن علی وَشّاء، از ابان بن عثمان، از عبد الرحمن بن ابی عبد الله، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: اگر کسی بر چیزی قسم بخورد که انجام آن بهتر از ترکش باشد، باید آن عمل را که خیر است انجام دهد و کفاره‌ای بر او نیست و این (متعلق قسم) از گامهای شیطان است.[4]

۵) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حماد، از حلبی روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پیرامون حکم مردی که می‌گفت: آن چیز، هزار سال بر من حرام باشد و اگر آن را انجام دهم، هزار قربانی

۱- تهذیب، ج ۶، ص ۳۲۴، ح ۸۹۱.
۲- تهذیب، ج ۸، ص ۲۸۸، ح ۱۰۶۳.
۳- تهذیب، ج ۸، ص ۲۸۷، ح ۱۰۵۸.
۴- کافی، ج ۷، ص ۴۴۳، ح ۱.

کنم پرسیده شد و حضرت فرمود: آن قسم، از گامهای شیطان است.[1]

۶) عیاشی، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم روایت می‌کند که گفت: از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام پیرامون حکم زنی که بر خود عهد کرده که اگر با خواهرش سخن گوید، می‌بایست تمام اموالش را قربانی کند و تمام بندگان و کنیزان خود را آزاد کند پرسیده شد و حضرت فرمود: اگر با خواهرش سخن بگوید، چیزی بر ذمه‌اش نمی‌باشد و این عهد و مانند آن از گامهای شیطان است.[2]

۷) عیاشی از محمد بن مسلم روایت می‌کند که زنی از خاندان مختار در باره خواهر یا زنی از بستگان خود قسم خورد و گفت: ای فلانی! نزدیک من بیا و با من غذا بخور و آن زن در جواب او گفت: خیر. زن در برابر او قسم یاد کرد که اگر نزدیک من نیایی و غذا نخوری، قسم می‌خورم که هرگز با تو در زیر یک سقف، قرار نگیرم و هرگز با تو بر سر سفره‌ام ننشینم؛ و قسم خورد که پیاده به خانه خدا برود و همه کنیزان خود را آزاد کند. آن زن دیگر همین قسم را خورد. عمر بن حنظله، سخن آن دو را نزد امام باقر علیه السلام نقل کرد و حضرت فرمود: من در این ماجرا قضاوت می‌کنم به آن زن بگو که باید با او غذا بخورد و با او در زیر یک سقف بنشیند و با پای پیاده به سوی بیت الله الحرام نرود و بنده‌ها و کنیزان خود را آزاد نسازد و تقوای الهی پیشه کند و دیگر این گونه عهدی نبندد؛ چرا که آن از گامهای شیطان است.[3]

۹) عیاشی، از عبد الرحمن بن ابی عبد الله روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام حکم مردی را پرسیدم که قسم خورده است که فرزندش را قربانی کند و حضرت فرمود: آن قسم، از گامهای شیطان است.[4]

۱۰) عیاشی از محمد بن مسلم روایت می‌کند که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که آیه: «وَلاَ تَتَّبِعُواْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ» را قرائت نموده و فرمود: هر قسمی

۱- کافی، ج ۷، ص ۴۴۱، ح ۱۲.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۹۲، ح ۱۴۷.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۹۲، ح ۱۴۸.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۹۲، ح ۱۴۹.

بدون در نظر گرفتن خداوند، از گامهای شیطان است.[1]

﴿إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۱۶۹)﴾

[(او) شما را فقط به بدی و زشتی فرمان می‌دهد و (وامی‌دارد) تا بر خدا چیزی را که نمی‌دانید، ببندید]

۱) در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، حضرت می‌فرماید: «إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ» یعنی شیطان «بِالسُّوءِ» یعنی به عدم برگزیدن این مذهب و باور نداشتن به برترین مخلوقات خداوند، محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و انکار ولایت برترین اولیای خداوند پس از محمد رسول الله صلی الله علیه و آله. «وَأَنْ تَقُولُواْ عَلَى اللَّهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ» یعنی به امامت کسی که خداوند شانسی را برای او در امامت قرار نداد و او را از شرورترین دشمنانش و کافرترین آنان به خود قرار داد.[2]

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ (۱۷۰) وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ (۱۷۱)﴾

[و چون به آنان گفته شود: از آن چه خدا نازل کرده است، پیروی کنید؛ می‌گویند: نه، بلکه از چیزی که پدران خود را بر آن یافته‌ایم، پیروی می‌کنیم. آیا هر چند پدرانشان چیزی را درک نمی‌کرده و به راه صواب نمی‌رفته‌اند (باز هم در خور پیروی هستند)* و مَثَل (دعوت‌کننده) کافران چون مثل کسی است که حیوانی را که جز صدا و ندایی (مبهم چیزی) نمی‌شنود، بانگ می‌زند. (آری) کرند، لالند کورند (و) درنمی‌یابند]

۱) محمد بن یعقوب، از ابو عبد الله اشعری، از برخی از اصحاب ما در حدیث

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۹۳، ح ۱۵۱.

۲- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۵۸۱، ح ۳۴۲.

مرفوعی، از هشام بن حکم روایت می‌کند که گفت: امام باقر علیه السلام به من فرمود: ای هشام! خداوند تبارک و تعالی در کتاب خود، عاقلان و اهل فهم را مژده داده و فرموده است: «فَبَشِّرْ عِبَادِ* الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ»[1] [بشارت ده به آن بندگان من که* به سخن، گوش فرا می‌دهند]. و هشام بن حکم، آن حدیث طولانی را ذکر می‌کند تا آنجا که حضرت فرمود: خداوند، کسانی را که تعقل نمی‌ورزند، نکوهش کرده و فرمود: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنزَلَ اللّهُ قَالُواْ بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لاَ يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلاَ يَهْتَدُونَ» و فرمود: «وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُواْ كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لاَ يَسْمَعُ إِلاَّ دُعَاء وَنِدَاء صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لاَ يَعْقِلُونَ»[2]

۲) علی بن ابراهیم پیرامون تفسیر آیه: «وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُواْ كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لاَ يَسْمَعُ» می‌گوید: زمانی که صاحب حیوانات، حیوانات خود را می‌راند، آنها، آن صدا را می‌شنوند، ولی نمی‌دانند که او چه می‌خواهد. کفار نیز این چنین هستند؛ یعنی اگر برایشان قرآن بخوانی یا ایمان را بر آنان عرضه داری، به مانند حیوانات نمی‌فهمند.[3]

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ كُلُواْ مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُواْ لِلّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ (۱۷۲)»

[ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از نعمت‌های پاکیزه‌ای که روزی شما کرده‌ایم بخورید و اگر تنها او را می‌پرستید، خدا را شکر کنید]

۱) در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، حضرت می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ» یعنی ای کسانی که به وحدانیت خداوند و نبوت محمد رسول الله و امامت علی ولی‌الله ایمان آورده اید! «كُلُواْ مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُواْ لِلّهِ» یعنی بر آن چه که خداوند روزی شما قرار داده که از جمله آن، استوار ماندنتان بر ولایت محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام است، تا بدین وسیله شما را از شرارت‌های شیاطین که نسبت به پروردگار خود، سرکشند، باز

۱- زمر / ۱۸-۱۷.
۲- کافی، ج ۱، ص ۱۰، ح ۱۲.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۷۳.

دارد؛ چرا که شما هر گاه با ولایت محمد صلی الله علیه و آله و علي علیه السلام تجدید عهد نمایید، آن امر بر شیاطین سرکش که مورد لعنت خداوند هستند، نیز تجدید می‌شود و خداوند شما را از نفخات (دمیدن‌ها) و نفثات (فوت‌کردن‌ها)ی آنان محافظت می‌کند. چون رسول الله صلی الله علیه و آله این مطلب را ذکر نمود، برخي از حضرت پرسیدند: ای رسول خدا! منظور از نفخات آنان چیست؟ حضرت فرمود: همان چیزی که هنگام خشم و غضب، در انسان می‌دمند و موجب نابودی دین و دنیای او می‌شوند. گاه در حالتی غیر از خشم نیز می‌دمند و موجبات نابودی و هلاکت را فراهم می‌آورند. آیا می‌دانید شدیدترین چیزی که به وسیله آن در انسان می‌دمند چیست؟ این است که آنان به انسان چنین القا می‌کنند که در میان این امت، کسی هست که از ما با فضلیت تر و برتر و یا هم ردیف ما اهل بیت است. به خدا قسم هرگز چنین نیست، بلکه خداوند متعال محمد و سپس آل او را برتر از تمامی این امت قرار داد؛ چنان که خداوند متعال آسمان را بالای زمین قرار داده است و چنان که نور خورشید و ماه را بر نور ستاره سها افزونی بخشیده است. همچنین رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:منظور از «نفثات شیاطین» این است که کسی از شما چنین معتقد باشد که پس از قرآن، چیزی وجود دارد که از ذکر ما اهل بیت و درود بر ما، شفا دهنده تر است.

خداوند متعال ذکر ما اهل بیت را شفایی برای دل‌ها و صلوات فرستادن بر ما را عامل زدودن گناهان و پاک سازی عیوب و چند برابر شدن اعمال نیک قرار داده است.[1]

۲) در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، حضرت می‌فرماید: خداوند عز و جل فرمود: «إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ» یعنی اگر شما تنها او را می‌پرستید، با پیروی کردن از کسانی که خداوند شما را به پیروی از آنان امر فرموده که همان محمد، علي و جانشینان مطهر او می‌باشند، شکر نعمت خداوند را به جای آورید.[2]

۳) ابن ابی الحدید در شرح نهج‌البلاغه می‌گوید: بدان، آن چه که از شیوخ

۱- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۵۸۴، ح ۳۴۸.
۲- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۵۸۵، ح ۳۴۹.

روایت کرده و آن را با دست خط عبد الله بن احمد بن خشاب (ره) دیده‌ام، از این قرار است: تیری در پیشانی ربیع بن زیاد حرثی فرو رفته بود و هر سال قوای او تحلیل پیدا می‌کرد. علی علیه السلام به عیادت او آمد و فرمود: ای ابا عبد الرحمن ربیع! چگونه‌ای؟ عرض کرد: ای امیر المؤمنین! حاضرم بینایی چشمانم را بدهم و این قوا از من تحلیل نرود.

حضرت به او فرمود: ارزش چشمان برای تو چقدر است؟ او عرض کرد: اگر تمام دنیا برای من بود آن را فدای چشمانم می‌کردم. حضرت فرمود: حتماً خداوند تو را به اندازه آن خواهد بخشید. خداوند به اندازه درد و مصیبت، می‌بخشد و بخشش او چندین برابر آن درد و مصیبت است. ربیع گفت: ای امیر المؤمنین، آیا می‌توانم در مورد برادرم عاصم بن زیاد نزد تو شکوه کنم؟ حضرت فرمود: او چه کار کرده است؟ ربیع گفت: عبای خود را به تن کرده و ملافه (لذت‌های مادی) را رها نموده است و خانواده و فرزندش را اندوهگین ساخته است. حضرت فرمود: عاصم را به نزد من بیاورید. چون عاصم نزد حضرت آمد، حضرت چهره در هم کشید و فرمود: وای بر تو ای عاصم! آیا فکر می‌کنی خداوندی که لذت‌ها را بر تو مباح ساخته است از لذت بردن تو بیزار است؟ تو کوچک‌تر از آن هستی که خداوند بخواهد با تو چنین کند.

مگر نشنیده‌ای که خداوند می‌فرماید: «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيانِ» [1] [دو دریا را (به گونه‌ای) روان کرد (که) با هم برخورد کنند] سپس فرمود: «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ» [2] [از هر دو (دریا) مروارید و مرجان برآید] و فرمود: «وَمِن كُلٍّ تَأْكُلُونَ لَحْمًا طَرِيا وَتَسْتَخْرِجُونَ حِلْيَةً تَلْبَسُونَها» [3] [و از هر یک، گوشتی تازه می‌خورید و زیوری که آن را بر خود می‌پوشید بیرون می‌آورید].

به خدا قسم؛ این که نعمت خداوند را به مرحله عمل درآوری در نزد خداوند، محبوب تر از آن است که آنها را در مقام گفتار، محدود کنی. شما شنیده‌اید که خداوند می‌فرماید: «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» [4] [و از نعمت پروردگار خویش (با

۱- الرحمن/ ۱۹.
۲- الرحمن/ ۲۲.
۳- فاطر/ ۱۲.
۴- ضحی/ ۱۱

مردم) سخن گوی] و «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالْطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ»[1] [(ای پیامبر!) بگو: زیورهایی را که خدا برای بندگانش پدید آورده و (نیز) روزیهای پاکیزه را چه کسی حرام گردانیده؟!]. خداوند، مؤمنان را با آن چه که با آن فرستادگان خود را مخاطب قرار داده، خطاب کرد و فرموده: «یا أیها الَّذِينَ آمَنُواْ كُلُواْ مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ» و فرمود: «یا أیها الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا»[2] [ای پیامبران! از چیزهای پاکیزه بخورید و کار شایسته کنید] و رسول الله صلی الله علیه و آله به یکی از همسران خود فرمود: چرا تو را با موهای ژولیده، چشمانی بی‌سرمه و موی بی‌خضاب می‌بینم؟! عاصم به حضرت عرض کرد: ای امیر المؤمنین! پس چرا شما لباس خشن پوشیده و نان خشک شده می‌خورید؟! حضرت فرمود: خداوند متعال بر امامان عادل، واجب نموده که در هزینه های زندگی زیاده روی نکرده تا فشار فقر بر فقیران چیره نگردد. پس به محض این که علی علیه السلام بپا خاست، عاصم نیز عبا را از تن برون کرد و ملافه (لباس عادی) پوشید.[3]

«إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنزِيرِ وَمَا أُهِلَّ بِهِ لِغَيْرِ اللّهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلاَ عَادٍ فَلا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۱۷۳)».

[(خداوند)، تنها مردار و خون و گوشت خوک و آن چه را که (هنگام سر بریدن)، نام غیر خدا بر آن برده شده بر شما حرام گردانیده است؛ (ولی) کسی که (برای حفظ جان خود به خوردن آنها) ناچار شود، در صورتی که ستمگر و متجاوز نباشد، بر او گناهی نیست؛ زیرا خدا آمرزنده و مهربان است]

۱) محمد بن یعقوب، از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از وشّاء، از حماد بن عثمان، از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه: «فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلاَ عَادٍ» روایت می‌کند که فرمود: منظور از باغ، شکارچی و منظور از عاد، دزد است که مجاز نیستند در مواقع ضرورت، مردار بخورند و خوردن مردار بر آن دو، حرام است و حکمی که مَیته (مردار) در مواقع ضرورت برای مسلمانان دارد، برای اینان

۱- اعراف/ ۳۲.
۲- مؤمنون/ ۵۱.
۳- شرح نهج البلاغه،از ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۳۶، چاپ اعلمی

ندارد و مجاز نیستند که نماز را شکسته بخوانند.[1]

۲) ابن بابویه، از پدرش، از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد، از بزنطی، از کسانی که برای او روایت کرده‌اند، از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «فَمَنِ اضْطُرَّ غَیرَ بَاغٍ وَلاَ عَادٍ» روایت می‌کند که فرمود: باغی، کسی است که علیه امام خروج کند و عادی، کسی است که راهزنی کند که خوردن مردار بر آن دو حلال نمی‌باشد و روایت کرده‌اند که عادی، دزد و باغی، شکارچی است که مجاز به شکسته خواندن نماز و خوردن مردار در صورت ضرورت نیستند.[2]

۳) عیاشی، از محمد بن اسماعیل در حدیث مرفوعی، از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه: «فَمَنِ اضْطُرَّ غَیرَ بَاغٍ وَلاَ عَادٍ» روایت می‌کند فرمود: منظور از باغی، انسان ظالم و منظور از عادی، انسان غاصب است.[3]

۴) عیاشی از ابو بصیر روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: انسان مُضطر، نباید شراب بنوشد؛ چرا که آن فائده‌ای جز شر و بدی برای او ندارد و اگر آن را بنوشد، او را می‌کشد. بنابراین نباید انسان مضطر حتی قطره‌ای از آن را بنوشد.[4]

۵) عیاشی از محمد بن مسلم روایت می‌کند که گفت: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: زن یا مردی که نابینا شده و پزشکان او را معاینه کرده و گفته‌اند: باید به پشت دراز بکشی تا در عرض یک ماه یا چهل شب، تو را مداوا کنیم. آیا می‌تواند این گونه نماز بخواند که در این صورت بیماری به او باز می‌گردد؟[5]

حضرت فرمود: «فَمَنِ اضْطُرَّ غَیرَ بَاغٍ وَلاَ عَادٍ»

۶) عیاشی از حماد بن عثمان، از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «فَمَنِ اضْطُرَّ غَیرَ بَاغٍ وَلاَ عَادٍ» روایت می‌کند که فرمود: منظور از باغی کسی است که علیه امام خروج نماید و منظور از عادی، دزد است.[6]

۷) عیاشی از یکی از اصحاب ما روایت می‌کند که گفتند: زنی نزد عمر آمده و

۱- کافی، ج ۳، ص ۴۳۸، ح ۷.
۲- معانی الاخبار، ص ۲۱۳، ح ۱.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۹۳، ح ۱۵۲.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۹۳، ح ۱۵۳.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۹۳، ح ۱۵۴.
۶- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۹۳، ح ۱۵۵.

گفت: ای امیر مؤمنان! من مرتکب زنا شدم، پس حد الهی را بر من جاری ساز. عُمَر دستور سنگ‌سار کردن او را صادر کرد؛ در حالی که علی علیه السلام در آنجا حاضر بود و فرمود: از او بپرس چگونه مرتکب زنا شده است؟ آن زن گفت: در بیابانی بودم که تشنگی شدیدی به من دست داد و خیمه‌ای را مشاهده نمودم و به سوی آن رفتم و مرد اعرابی را در آن دیدم و از او آب خواستم. آن مرد تنها در صورتی راضی می‌شد که به من آب دهد که من خودم را به او تسلیم کنم. من از دست او گریختم، ولی شدت تشنگی‌ام افزایش پیدا کرد تا این که چشمانم گود رفت و قدرت تکلم نداشتم و چون به این حد از تشنگی رسیدم، نزد آن مرد رفتم، او به من آب نوشاند و با من زنا نمود.

علی علیه السلام به عمر فرمود: این زن، از مصادیق آیه: «فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلاَ عَادٍ فَلا إِثْمَ عَلَيْه» است و این زن، زناکار و ستمکار نیست پس او را رها کن. عمر گفت: اگر علی نمی‌بود، عمر هلاک می‌شد.[1]

۸) عیاشی، از حماد بن عثمان، از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلاَ عَادٍ» روایت می‌کند که فرمود: منظور از باغی، شکارچی و منظور از عادی، دزد است و آن دو مجاز نیستند که نماز را شکسته بخوانند و در موارد اضطرار، مردار بخورند و آن چه که در موارد اضطرار برای دیگر مردم حلال شود، برای آنان حلال نیست.

۹) ابو علی طبرسی از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمودند: منظور از باغی کسی است که علیه امام مسلمانان، خروج کند و منظور از عادی، کسی است که از راه حق مداران، سرپیچی کند.

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلَ اللهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلاً أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلاَّ النَّارَ وَلاَ يُكَلِّمُهُمُ اللهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلاَ يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۷۴)».

[کسانی که آن چه را خداوند از کتاب نازل کرده پنهان می‌دارند و بدان بهای

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۹۳، ح ۱۵۶.

ناچیزی به دست می‌آورند، آنان جز آتش در شکمهای خویش فرو نبرند و خدا روز قیامت با ایشان سخن نخواهد گفت و پاکشان نخواهد کرد و عذابی دردناک خواهند داشت]

۱) در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، حضرت می‌فرماید: خداوند عز و جل در توصیف کسانی که فضائل ما اهل بیت را کتمان می‌کنند می‌فرماید: «**إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ**» که شامل ذکر فضل و برتری محمد صلی الله علیه و آله بر تمامی انبیا و برتری علی علیه السلام بر تمامی جانشینان می‌شود، «**وَيَشْتَرُونَ**» یعنی به وسیله کتمان کردن، «**ثَمَنًا قَلِيلًا**» یعنی تا کامی اندک از دنیا بگیرند و ریاستی را نزد بندگان نادان خدا در این دنیا بدست آورند. خداوند متعال فرمود: «**أُولَٰئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ**» یعنی در روز قیامت «**إِلَّا النَّارَ**» یعنی به جای این که در عوض کتمانشان از مال اندک دنیا برخوردار شوند، آتش، نصیب آنها می‌شود. «**وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ**» یعنی با سخن نیکو با آنان سخن نمی‌گوید، بلکه سخن او با آنان این است که آنان را نفرین می‌کند و خوار می‌سازد و می‌فرماید: شما چه بندگان بدی هستید! و ترتیبی را که من قرار دادم به هم زدید و آن را که مقدم ساختم مؤخر کردید و آن را که مؤخر ساختم مقدم نمودید و آن کس را که دشمن داشتم، دوست داشته؛ و آن کس را که دوست می‌داشتم، دشمن داشتید. «**وَلَا يُزَكِّيهِمْ**» یعنی گناهان آنان را نمی‌زداید؛ زیرا گناهان، تنها با موالات و دوستی محمد صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام و خاندان مطهر آن دو، زدوده و محو می‌شود و گناهانی که به این وسیله زدوده و محو نشود، دو چندان شده و بزرگ‌تر می‌شود؛ «**وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ**» یعنی عذاب دردناکی در آتش.[1]

۲) در دعائم‌الاسلام، از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: خداوند در روز قیامت با سه نفر سخن نمی‌گوید و آنان را تزکیه نمی‌کند و عذاب دردناکی برای آنان است که عبارتند از: پیرمردی که زنا می‌کند، مرد دیّوث (مردی است که غیرت ندارد و دیگران برای فسق و فجور در خانه او گرد می‌آیند) و زنی که در

۱- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۵۸۵، ح ۳۵۲.

بستر همسرش با دیگران زنا کند.[1]

﴿أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ (۱۷۵)﴾

[آنان، همان کسانی هستند که گمراهی را به (بهای) هدایت و عذاب را به (ازای) آمرزش خریدند؛ پس به راستی چه اندازه باید بر آتش شکیبا باشند!]

۱) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از عبد الله بن مسکان، از کسانی که برای او روایت کردند، از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «فَمَآ أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ» نقل می‌کند که فرمود: آنان بر انجام اعمالی که می‌دانند عاقبت آن، آتش جهنم است، چه صبورند![2]

۲) عیاشی از ابن مسکان در حدیث مرفوعی، از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «فَمَآ أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ» روایت می‌کند که فرمود: آنان بر انجام اعمالی که می‌دانند عاقبت آن، آتش جهنم است، چه صبورند![3]

۳) ابو علی طبرسی، از علی بن ابراهیم با سند خود از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: آنان در برابر آتش جهنم، چه گستاخند![4]

۴) ابو علی طبرسی، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: آنان به انجام اعمال اهل جهنم، چه مشتاقند![5]

﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَّلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ (۱۷۶)﴾

[چرا که خداوند کتاب (تورات) را به حق نازل کرده است و کسانی که در باره کتاب (خدا) با یکدیگر به اختلاف پرداختند، در ستیزه‌ای دور و درازند]

۱- دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۴۴۸، ح ۱۵۷۰.
۲- کافی، ج ۲، ص ۲۰۶، ح ۲.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۹۴، ح ۱۵۸.
۴- مجمع البیان، ج ۱، ص ۴۸۰.
۵- مجمع البیان، ج ۱، ص ۴۸۰.

۱) در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام حضرت مـی‌فرماید: «ذَٰلِکَ» یعنی آن عذابی که بر اینان واجب شد، آن هم به دلیل گناهانشان و جرمـی که به خاطر مخالفتشان مرتکب شدند و از موالات و دوستی سرور مخلوقات خـدا پس از محمد، یعنی برادر و وصی او، شانه خالی کردنـد. «بِأَنَّ اللَّـهَ نَـزَّلَ الْكِتَـابَ بِالْحَقِّ» یعنی خداوند این کتاب را به حق نازل کـرده کـه در آن، کسـانی را کـه بـا حق‌مداران مخالفت کنند و از راستگویان دوری ورزند، و به پیـروی از انسـان‌هـای فاسق پردازند، تهدید نموده، و آن وعده‌هایی که به آنان داده، حتمی و تخلف ناپذیر است. «وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَـابِ» یعنی، پس به آن ایمان نیاوردنـد. برخـی از آنان گفتند: آن، سحر و جادو است و برخی دیگر نیز آن را شـعر قلمـداد کردنـد و برخی دیگر قائل شدند که آن پیش گویی است. «لَفِي شِقَاقٍ بَعِيـدٍ» یعنـی بسـیار از حقیقت دورند، گویی حق در یک طرف و آنان در طرف دیگر هستند کـه بـا حـق مخالفند. علی بن حسین علیه السلام فرمود: اینها، اوصاف کسانی است که فضایل ما را کتمان و حقوق ما را انکار کرده و دیگران را با نام و لقب‌های ما می‌نامند و سـتم کننده بر ما را در غصب حقوقمان، یاری نموده و همدست دشـمنان مـا شـدند، در حالی که در موقعیتی نیست که تقیه بر او روا باشد و از جـان، مـال و وضـع خـود، هراس داشته باشد. پس ای شیعیان ما! تقوای الهی پیشه کنید و در جایی که تقیه بر شما روا نیست، با مخالفین رفق و مدارا نورزیـد و در جاهـایی کـه تقیـه، شـما را محافظت می‌کند برای مصون ماندن، به مکان دیگر مهـاجرت نکنیـد و مـاجرایی را برایتان نقل خواهم کرد تا موجب مصون مانـدنتان شـود و شـما را پنـد دهـد و آن ماجرا، از این قرار است که دو مرد از اصحاب امیر المـؤمنین علیـه السـلام نـزد او آمدند و یکی از آن دو، ماری را لگد کرد و آن مار، او را نیش زد و عقربی بر روی آن دیگری افتاد، در حالی که او از کنار دیواری می‌گذشت؛ هر دوی آنها بـر زمـین افتادند و گویی به خاطر گزیده شدن، گریه و زاری می‌کردند. برخی ایـن مـاجرا را برای امیر المؤمنین نقل کردند و حضرت فرمود: آن دو را به حـال خـود واگذاریـد، چرا که زمـان آن دو نرسـیده و رنـج آن دو کامـل نگشـته اسـت. آن دو مـرد بـه خانه‌هایشان برده شدند و به مدت دو ماه در عذاب شدیدی، ناخوش احوال ماندند. سپس امیر المؤمنین علیه السلام بـه دنبـال آنهـا فرسـتاد و آن دو را نـزد حضـرت آوردند؛ در حالی که مردم می‌گفتند آن دو، روی دسـت کسـانی کـه آنهـا را حمـل

می‌کنند، خواهند مرد. حضرت به آن دو فرمود: حالتان چطور است؟ آن دو عرض کردند: درد عظیمی در ما است و در عذاب شدیدی به سر می‌بریم. حضرت به آن دو فرمود: از گناهانی که شما را به این عذاب گرفتار کرد از خداوند طلب مغفرت کنید و از آن چه که اجرتان را بیهوده می‌سازد و بار گناهانتان را افزایش می‌دهد به خدا پناه برید. آن دو به حضرت عرض کردند: ای امیر المؤمنین! چه ارتباطی میان گناهانمان و این ماجرا دارد؟ علی علیه السلام فرمود: هر کدام از شما به خاطر گناهتان به این درد گرفتار شده‌اید. حضرت رو به یکی از آنان کرد و فرمود: تو ای فلانی آیا به یاد می‌آوری روزی را که فلانی به سلمان فارسی(ره) با گوشه چشم اشاره کرد و چون با ما دوستی داشت به او طعنه و زخم زبان زد و تو با این که ترسی از جان، خانواده، فرزند و مالت نداشتی، بلکه بیشتر به خاطر خجالت از فلانی، جوابی به او ندادی و او را حقیر نشمردی. از این رو به این درد دچار شدی. بنابراین اگر می‌خواهی خداوند، این درد را از تو بر طرف سازد باید باور داشته باشی که نباید به ولایتمداران ما به چشم حقارت بنگری، و اگر در شرایط عادی، توانایی یاری آنان را داری، حتماً باید آنان را یاری کنی، مگر این که بر جان یا خانواده یا فرزند یا مالت بترسی. حضرت به آن دیگری فرمود: اما تو، آیا می‌دانی چرا به این درد دچار شدی؟ آن مرد عرض کرد: خیر. حضرت فرمود: آیا به یاد می‌آوری مکانی را که تو نزد فلان سرکش بودی و قنبر آمد و تو به خاطر احترام گذاشتن به من، به احترام او برخاستی؟ و آن سرکش به تو گفت: برای این مرد در حضور من برمی‌خیزی؟! و تو به او گفتی: چرا برنخیزم در حالی که ملائکه بالشان را بر سر راه او می‌گسترانند و او بر آنها راه می‌رود. چون تو این حرف را به او گفتی، او برخاست و به سوی قنبر رفت و او را کتک زده و دشنام داد و آزار و اذیت رساند و او و مرا تهدید نموده و کاری کرد که همچون کسی که خار در چشم او است، خانه نشین شوم. به این دلیل بود که آن عقرب بر روی تو افتاد و تو را گزید؛ پس اگر می‌خواهی که خداوند تو را از این درد شفا دهد، باور داشته باش که نباید نسبت به ما یا یکی از ولایتمداران ما در حضور دشمنانمان، عملی انجام دهی که باعث شود موقعیت ما یا آنان به خطر افتد. رسول الله صلی الله علیه و آله نیز با آن که مرا بر دیگران برتری می‌داد، وقتی در محضرش حضور می‌یافتم از جای خود برنمی‌خاست، در حالی که به هنگام حضور برخی از کسانی که یک دهم از

صدهزار فضیلتی که در من است را نداشتند، از جای خود برمی‌خاست؛ زیرا پیـامبر صلی الله علیه و آله‌می‌دانست اگر برای من برخیزد، این عمل، برخی از دشمنان خدا را به اعمالی وامی‌دارد که او، من و مؤمنان را اندوهگین می‌سازد. گاهی پیامبر برای گروهی برمی‌خاست که می‌دانست پیامد بدی برای خود و آنان دربرندارد، در حالی که اگر برای من برمی‌خاست چنین پیامدی را برای من دربرداشت.[1]

لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ (۱۷۷).

[نیکوکاری آن نیست که روی خود را به سوی مشـرق و (یـا) مغـرب بگردانیـد، بلکه نیکـی آن اسـت کـه کسـی بـه خـدا و روز بازپسـین و فرشـتگان و کتـاب (آسمانی) و پیامبران ایمان آورد و مال (خـود) را بـا وجـود دوسـت داشـتنش، بـه خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و در راه‌ماندگان و گدایان و در (راه آزاد کـردن) بندگان بدهد؛ و نماز را برپای دارد و زکات را بدهد؛ و آنان که چون عهـد بندنـد به عهد خود وفادارانند و در سختی و زیان و به هنگام جنـگ شـکیبایانند. آنانند کسانی که راست گفته‌اند و آنان همان پرهیزکارانند]

۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: شرط ایمان، باور داشتن به ملائکه، کتاب خـدا و پیامبر است.[2]

۲) ابو علی طبرسی می‌گوید: آن چه از امام باقر علیه السلام و امـام صـادق علیه السلام روایت شده حکایت از آن دارد که منظور از ذوی‌القربی، خویشاوندی با پیامبر صلی الله علیه و آله است.[3]

۱- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۵۸۶، ح ۳۵۲.
۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۷۳.
۳- مجمع البیان، ج ۱، ص ۴۷۷.

۳) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از احمد بن محمد، از محمد بن خالد، از عبد الله بن یحیی، از عبد الله بن مسکان، از ابو بصیر روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ»[۱] [صدقات تنها به تهیدستان و بینوایان، اختصاص دارد] را پرسیدم و حضرت فرمود: فقیر، کسی است که از مردم گدایی نمی‌کند و مسکین، بیشتر از او تلاش می‌کند و بائس (بینوا)، از مسکین نیز تلاش بیشتری دارد.[۲]

۴) ابو علی طبرسی می‌گوید: از امام باقر علیه السلام روایت شده که منظور از ابن سبیل، کسی است که در راه مانده است.[۳]

۵) شیخ در تهذیب با سند خود، از محمد بن احمد بن یحیی، از ابو اسحاق، از برخی از اصحاب ما روایت می‌کند که گفت: برخی از امام صادق علیه السلام در مورد حکم مکاتب[۴] که مقداری از بهای آزادی خود را داده ولی از پرداخت بقیه آن عاجز است پرسیدند و حضرت فرمود: آن مقدار، باید از مال زکات، داده شود؛ چرا که خداوند عز و جل می‌فرماید: «وَفِي الرِّقَابِ»[۵]

۶) علی بن ابراهیم گفت: منظور از «وَحِينَ الْبَأْسِ»، هنگام گرسنگی، تشنگی و ترس است و نیز هنگام کشتن (جنگ).[۶]

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنْثَى بِالْأُنْثَى فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَٰلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۷۸)»

[ای کسانی که ایمان آورده‌اید! در باره کشتگان، بر شما (حق) قصاص مقرر شده. آزاد، عوض آزاد و بنده، عوض بنده و زن، عوض زن و هر کس که از جانب

۱- توبه/ ۶۰.
۲- کافی، ج ۳، ص ۵۰۱، ح ۱۶.
۳- مجمع البیان، ج ۱، ص ۴۸۷.
۴- مکاتب: بنده‌ای است که بر سر مبلغی در قبال آزاد شدنش با مولای خود توافق می‌کند و با پرداخت آن مبلغ آزاد می‌شود «القاموس المحیط، ریشه کتب، با کمی تصرف»
۵- تهذیب، ج ۸، ص ۲۷۵، ح ۱۰۰۲.
۶- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۷۳.

برادر (دینی)اش (یعنی ولی مقتول) چیزی (از حق قصاص) به او گذشت شود (باید از گذشت ولی مقتول) به طور پسندیده پیروی کند و با (رعایت) احسان (خونبها را) به او بپردازد این (حکم)، تخفیف و رحمتی از پروردگار شماست؛ پس هر کس بعد از آن از اندازه درگذرد، وی را عذابی دردناک است]

۱) محمد بن یعقوب، از ابو علی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان، از ابن مسکان، از ابو بصیر روایت می‌کند که گفت: از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «کُتِبَ عَلَیکُمُ الْقِصَاصُ فِی الْقَتْلَی الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالأُنْثَی بِالأُنْثَی» را پرسیدم و حضرت فرمود: اگر انسان حُرّ (آزاد)، عبدی (بنده‌ای) را به قتل برساند، نباید او را قصاص به قتل کرد، بلکه باید به شدت، او را کتک زد و باید دیه آن عبد را به عنوان غرامت بپردازد.[1]

۲) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حماد بن عثمان، از حلبی روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «فَمَن تَصَدَّقَ به فَهوَ کَفَّارَةٌ لَّه»[2] [هر که از آن قصاص درگذرد پس آن کفاره گناهان او خواهد بود] را پرسیدم و حضرت فرمود: هر چه ببخشد، کفاره گناهان اوست. هم چنین حلبی می‌گوید: از حضرت، تفسیر آیه: «فَمَنْ عُفِیَ لَه مِنْ أَخِیه شَیءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَیه بِإِحْسَانٍ» را پرسیدم و حضرت فرمود: اگر کسی صاحب حق بوده و با برادر (دینی) خود بر سر پرداخت دیه توافق کرده، سزاوار است که بر او سخت نگیرد و همچنین اگر کسی بر گردن او حقی باشد و توانایی پرداخت آن را نیز داشته باشد، سزاوار است که در پرداخت آن به برادر (دینی) خود، تعلّل نورزد و با نیکی آن را به او بدهد. همچنین حلبی می‌گوید: از حضرت، تفسیر آیه: «فَمَنِ اعْتَدَی بَعْدَ ذَلِکَ فَلَه عَذَابٌ أَلِیمٌ» را پرسیدم و حضرت فرمود: او مردی است که دیه را می‌پذیرد یا در می‌گذرد یا مصالحه می‌کند و سپس از حد خود تجاوز کرده و او را به قتل می‌رساند. پس چنان که خداوند عز و جل فرمود: «فَلَه عَذَابٌ أَلِیمٌ»[3]

۳) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام

۱- کافی، ج ۷، ص ۳۰۴، ح ۱.
۲- مائده/ ۴۵.
۳- کافی، ج ۷، ص ۳۵۸، ح ۱.

تفسیر آیه: «فَمَن تَصَدَّقَ به فَهوَ كَفَّارَةٌ لَه» را پرسیدم و حضرت فرمود: به اندازه آن چه که به جای قصاص در برابر مجروحیت و غیره، به صدقه (و دیه) راضی شد، گناهان او بخشیده می‌شود. ابو بصیر می‌گوید: از حضرت تفسیر آیه: «فَمَنْ عُفِيَ لَه مِنْ أَخِيه شَيءٌ فَاتِّبَاعٌ» را پرسیدم و حضرت فرمود: او مردی است که دیه را می‌پذیرد. پس بر او سزاوار است که با کسی که پرداخت دیه بر او لازم است، با ملایمت رفتار کند و بر او سخت نگیرد و بر کسی که باید دیه را بپردازد سزاوار است که به نیکی آن را پرداخت کند و اگر توانایی پرداخت آن را دارد، در پرداخت آن به صاحب حق، تعلّل نورزد.[1]

۴) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از ابو جمیله، از حلبی، از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «فَمَنِ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ فَلَه عَذَابٌ أَلِيمٌ» روایت می‌کند که فرمود: منظور از آن، مردی است که درمی‌گذرد یا دیه را می‌گیرد، سپس آن کسی که دیه بر گردن او بود را مجروح می‌سازد و یا به قتل می‌رساند «فَلَه عَذَابٌ أَلِيمٌ».[2]

۵) محمد بن یعقوب، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از عبد الکریم، از سماعه روایت می‌کند که وی تفسیر آیه: «فَمَنْ عُفِيَ لَه مِنْ أَخِيه شَيءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيه بِإِحْسَانٍ» را از امام صادق علیه السلام پرسید و حضرت فرمود: او کسی است که دیه را می‌پذیرد. پس خداوند به کسی که صاحب حق است دستور داده که با کسی که باید دیه را بپردازد از روش پسندیده‌ای پیروی کند و بر او سخت نگیرد و همچنین خداوند به کسی که دیه بر گردن او است امر فرموده که اگر پرداخت آن برای او آسان است، آن را با نیکی به صاحب حق بپردازد. راوی می‌گوید: به حضرت عرض کردم: منظور از آیه: «فَمَنِ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ فَلَه عَذَابٌ أَلِيمٌ» چیست؟ حضرت فرمود: او کسی است که دیه را می‌پذیرد یا مصالحه می‌کند، سپس آن کسی که دیه بر گردن او بود را مُثله می‌کند یا می‌کشد، پس خداوند عذاب دردناکی را به او وعده داده است.[3]

۶) عیاشی، از سماعة بن مهران، از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه:

۱- کافی، ج ۷، ص ۳۵۸، ح ۲.
۲- کافی، ج ۷، ص ۳۵۹، ح ۳.
۳- کافی، ج ۷، ص ۳۵۹، ح ۴.

«الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالأُنْثَى بِالأُنْثَى» روایت می‌کند که فرمود: اگر انسان حرّ (آزاد)، عبدی (بنده‌ای) را به قتل برساند، قصاص به قتل نمی‌شود، بلکه باید به شدت، کتک زده شود و دیه آن عبد را بپردازد و اگر مردی، زنی را به قتل برساند و اولیای مقتول تقاضای قصاص به قتل داشته باشند، باید اولیای مقتول نصف دیه آن مرد را به خانواده او بپردازد.[1]

۷) محمد بن خالد برقی از برخی از اصحابش روایت می‌کند که از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه: «یا أَیها الَّذِینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیکُمُ الْقِصَاصُ» پرسیدند: آیا این آیه در مورد مسلمانان است؟ و حضرت فرمود: این آیه، در خصوص مؤمنان است.[2]

۸) عیاشی از حلبی روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «فَمَنْ عُفِی لَه مِنْ أَخِیه شَیءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَیه بِإِحْسَانٍ» پرسیدم و حضرت فرمود: بر صاحب حق سزاوار است که اگر برادر (دینی)اَش قادر به پرداخت دیه می‌باشد، در پرداخت آن به برادر (دینی) خود تعلّل نورزد و آن را به نیکی به او بپردازد. یعنی اگر قصاص را بخشید، دیه را به اولیای مقتول بپردازید تا خون مرد مسلمان هدر نرود.[3]

۹) عیاشی از ابو بصیر روایت می‌کند که تفسیر آیه: «فَمَنْ عُفِی لَه مِنْ أَخِیه شَیءٌ» را از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام پرسید و حضرت فرمود: او کسی است که دیه را می‌پذیرد، پس خداوند به صاحب حق دستور داد که از روش پسندیده‌ای پیروی کند و بر کسی که دیه بر گردن او است، سخت نگیرد. همچنین خداوند بر کسی که دیه بر گردن او است دستور داد که اگر پرداخت آن برایش آسان است، در پرداخت آن به صاحب حق تعلّل نورزد و آن را به نیکی ادا کند.[4]

۱۰) عیاشی از حلبی روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «فَمَنِ اعْتَدَی بَعْدَ ذَلِکَ فَلَه عَذَابٌ أَلِیمٌ» را پرسیدم و حضرت فرمود: او کسی

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۹۴، ح ۱۵۹.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۹۴، ح ۱۶۰.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۹۴، ح ۱۶۱.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۹۵، ح ۱۶۲.

است که دیه را می‌پذیرد یا در می‌گذرد یا مصالحه می‌کنـد و سـپس از حـد خـود تجاوز می‌کند و آن کسی را که دیه بر گردن او بود را به قتل می‌رساند. «فَلَه عَـذَابٌ أَلِيمٌ». همچنین در نسخه دیگری آمده که حضرت فرمود: صاحب حق، به کسی کـه دیه بر گردن او بوده برمی‌خورد و او را مُثله می‌کند. «فَلَه عَذَابٌ أَلِيمٌ»[1].

«وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۱۷۹)».

[و ای خردمندان! شما را در قصاص زندگانی است. باشد که به تقوا گرایید]

۱) در احتجاج طبرسی با سلسله سند از علی بن حسین علیه السلام در تفسیر آیه: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ» روایت شده که فرمود: «وَلَكُمْ» یعنی ای امت محمد! «فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ» زیرا کسی که قصـد کشـتن دیگـری را دارد مـی‌فهمـد کـه او قصاص خواهد شـد، پـس از کشـتن او دسـت برمـی‌دارد و ایـن بـرای کسـی کـه می‌خواست او را بکشد و نیز برای خود این جنایتکار کـه قصـد کشـتن دیگـری را داشت، و برای مردم دیگر، زندگی و حیات را به همراه دارد؛ چرا کـه دیگـران نیـز وقتی بدانند که قصاص، واجـب اسـت، از تـرس قصـاص، جـرأت کشـتن را پیـدا نمی‌کنند. «يَا أُولِي الْأَلْبَابِ» یعنی ای خردمندان! «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ». سـپس حضـرت فرمود: ای بندگان خدا! این قصاص، قتل شما در برابر کسانی اسـت کـه آنهـا را در دنیا می‌کشید و روح او را فانی می‌سـازید. آیـا مـی‌خواهیـد شـما را از قتلـی کـه بزرگ‌تر از این قتل است و خداوند قصاص بزرگ‌تر ایـن قصـاص را بـر قاتـل آن واجب نموده، آگاه سازم؟ آنها عرض کردند: آری ای پسـر رسـول خـدا. حضـرت فرمود: بزرگتر از این قتل، قتلی است که قابل جبران نیسـت و دیگـر هرگـز زنـده نخواهد شد. آنها عرض کردند: آن چیست؟ حضرت فرمود: این است که دیگران را از نبوت محمد صلی الله علیه و آله و ولایت علی بن ابی طالب علیه السـلام گمـراه سازد و آنها را به راهی غیر از راه خداوند بکشاند و به پیروی از راه دشمنان علـی علیه السلام و قائل شدن به امامت آن و بازداشتن علـی علیـه السـلام از حقـش و انکار فضل و برتری‌اش و اهمیت ندادن به بزرگداشت او، تحریک کنند. ایـن همـان قتلی است که مقتول را برای ابد در آتش جهنم جاویدان خواهد نمود و سزای ایـن

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۹۵، ح ۱۶۳.

قتل برای قاتل آن، به مانند مقتول، این است که تا ابد در آتش جهنم باقی بماند.[1]

۲) علی بن ابراهیم می‌گوید: اگر قصاص نبود، شما یکدیگر را به قتل می‌رساندید.[2]

﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ (۱۸۰)﴾

[بر شما مقرر شده است که چون یکی از شما را مرگ فرا رسد، اگر مالی بر جای گذارد برای پدر و مادر و خویشاوندان (خود) به طور پسندیده وصیت کند (این کار) حقی است بر پرهیزکاران]

۱) محمد بن یعقوب از جمعی از اصحاب ما از سهل بن زیاد از احمد بن محمد بن ابی نصر از ابن بکیر از محمد بن مسلم روایت می‌کند که گفت: از امام باقر علیه السلام حکم وصیت کردن برای وارث را پرسیدم و حضرت فرمود: جائز است. سپس حضرت این آیه را تلاوت نمود: «إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ»[3]

شیخ در تهذیب با سند خود از حسین بن سعید از احمد بن محمد از ابن بکیر از محمد بن مسلم از امام باقرعلیه السلام، عین این حدیث را نقل می‌کند.[4]

۲) ابن بابویه در مَن لا یَحضُرُه الفقیه با سند خود، از محمد بن احمد بن یحیی، از محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از عماد بن مروان، از سماعة بن مهران، از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ» روایت می‌کند که فرمود: آن، حقی است که خداوند بر کسی که در حال مردن است، قرار داده است. راوی می‌گوید: به حضرت عرض کردم: آیا برای آن حد و مرزی می‌باشد؟ حضرت فرمود: آری. عرض کردم: و آن چیست؟ حضرت فرمود: حداقل آن، یک سوم ثلث میّت است.[5]

۱- احتجاج، ص ۳۱۹.
۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۷۴.
۳- تهذیب، ج ۹، ص ۱۹۹، ح ۷۹۳.
۴- کافی، ج ۷، ص ۱۰، ح ۵.
۵- من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۷۵، ح ۶۱۵.

۳) عیاشی از عمار بن مروان روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «إِن تَرَکَ خَیراً الْوَصِیةُ» را پرسیدم و حضرت فرمود: آن، حقی است که خداوند آن را در اموال مردم برای کسی که در حال مردن است، قرار داد. راوی می‌گوید: به حضرت عرض کردم: آیا برای آن، حد و مرزی می‌باشد؟ حضرت فرمود: آری. عرض کردم: چه مقدار است؟ حضرت فرمود: حداقل آن، یک ششم و حداکثر آن تمام ثلث میّت است.[۱]

۴) عیاشی از محمد بن مسلم روایت می‌کند که گفت: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: آیا وصیت برای وارث جایز است؟ حضرت فرمود: آری. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «إِن تَرَکَ خَیراً الْوَصِیةُ لِلْوَالِدَینِ وَالأَقْرَبِینَ»[۲]

۵) عیاشی، از محمد بن قیس، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: اگر کسی برای غیر وارث، چه کوچک باشد یا بزرگ، چیز شایسته، و نه ناشایست را وصیت کند، وصیت او جایز می‌باشد[۳]

۶) عیاشی، از سکونی، از جعفر بن محمد، از پدرش، از علی علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: کسی که به هنگام مرگش برای نزدیکان خود که از او ارث نمی‌برند، وصیت نکند، اعمال خود را با معصیت به پایان رسانده است.[۴]

۷) عیاشی از ابن مسکان از ابو بصیر از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «کُتِبَ عَلَیکُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ إِن تَرَکَ خَیراً الْوَصِیةُ لِلْوَالِدَینِ وَالأَقْرَبِینَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَی الْمُتَّقِینَ» روایت می‌کند که فرمود: این آیه به وسیله آیه فرائض که همان میراث‌ها می‌باشد فسخ شده است: «فَمَن بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَی الَّذِینَ یبَدِّلُونَهُ[۵]» [پس هر کس آن (وصیت) را بعد از شنیدنش تغییر دهد، گناهش تنها بر (گردن) کسانی است که آن را تغییر می‌دهند] و منظور از آن، وصی می‌باشد.[۶]

۸) عیاشی، از سماعه، از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «إِن تَرَکَ

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۹۵، ص ۱۶۴.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۹۵، ح ۱۶۵.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۹۵، ح ۱۶۶.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۹۶، ح ۱۶۷.
۵- بقره/ ۱۸۱.
۶- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۹۶، ح ۱۶۸.

خَيراً الْوَصِيةُ لِلْوالِدَينِ وَالأقْرَبينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ» روایت می‌کند که فرمود: آن، حقی است که خداوند برای کسی که در حال مردن است قرار داده است. راوی می‌گوید به حضرت عرض کردم: آن چیست؟ حضرت فرمود: حداقل آن یک‌سوم، ثلث میت است.[1]

﴿فَمَن بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱۸۱) فَمَنْ خَافَ مِن مُّوصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۱۸۲)﴾

[پس هر کس آن (وصیت) را بعد از شنیدنش تغییر دهد، گناهش تنها بر (گردن) کسانی است که آن را تغییر می‌دهند. آری خدا شنوای داناست* ولی کسی که از انحراف (و تمایل بیجای) وصیت‌کننده‌ای (نسبت به ورثه‌اش) یا از گناه او (در وصیت به کار خلاف) بیم داشته باشد و میانشان را سازش دهد، بر او گناهی نیست که خدا آمرزنده مهربان است]

۱) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از حریز، از محمد بن مسلم روایت می‌کند که فرمود: از امام صادق علیه السلام حکم مردی را پرسیدم که اموالش را در راه خدا، وصیت نمود. حضرت فرمود: آن را به هر کسی که برای او وصیت کرده بدهید، اگر چه یهودی یا مسیحی باشد؛ چرا که خداوند می‌فرماید: «فَمَن بَدَّلَه بَعْدَ مَا سَمِعَه فَإِنَّمَا إِثْمُه عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَه إِنَّ اللّه سَمِيعٌ عَلِيمٌ».[2]

۲) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از علی بن حکم، از علاء، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیرامون حکم مردی که اموالش را در راه خدا وصیت نموده، فرمود: آن اموال را به هر کسی که برایش وصیت کرده بدهید، اگر چه یهودی یا مسیحی باشد؛ چرا که خداوند می‌فرماید: «فَمَن بَدَّلَه بَعْدَ مَا سَمِعَه فَإِنَّمَا إِثْمُه عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَه إِنَّ اللّه سَمِيعٌ عَلِيمٌ»[3]

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۹۶، ح ۱۶۹.
۲- کافی، ج ۷، ص ۱۴، ح ۱.
۳- کافی، ج ۷، ص ۱۴، ح ۲.

۳) محمد بن یعقوب، از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از علی بن مهزیار روایت می‌کند که گفت: امام باقر علیه السلام در ضمن نامه‌ای به امام جعفر صادق علیه السلام و امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: و در آن چه که پیرامون گواهی خواستن به چنین و چنان به شما امر نمودم، نجات شما در آخرتتان و اجرای آن چه که پدر و مادرتان شما را به آن وصیت کردند و نیکی از سوی شما به آنان می‌باشد؛ و برحذر باشید از این که وصیت آنان را تغییر دهید یا آن را به صورت دیگری اجرا کنید؛ زیرا اختیار آن از ذمه آنان خارج شده و در ذمه شما قرار گرفته است و خداوند تبارک و تعالی در کتاب خود پیرامون وصیت می‌فرماید: «فَمَن بَدَّلَه بَعْدَ مَا سَمِعَه فَإِنَّمَا إِثْمُه عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَه إِنَّ اللّه سَمِيعٌ عَلِيمٌ»[1]

۴) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحابمان، از سهل بن زید، از محمد بن ولید، از یونس بن یعقوب روایت می‌کند که گفت: مردی در همدان بود و به او گفتند که پدرش مرده است. او آگاه به امر امامت نبود و به هنگام مرگ، به فرزندش وصیت نمود که چیزی در راه خدا بدهد. ما، امام صادق علیه السلام را از این که آن مرد، شیعه نبود، آگاه ساختیم و پرسیدیم که فرزندش باید با این وصیت چه کند؟ حضرت فرمود: اگر مردی به من وصیت می‌کرد که چیزی را به یهودی یا مسیحی بدهم، آن را به آنان می‌دادم. خداوند متعال می‌فرماید: «فَمَن بَدَّلَه بَعْدَ مَا سَمِعَه فَإِنَّمَا إِثْمُه عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَه إِنَّ اللّه سَمِيعٌ عَلِيمٌ». ببینید چه کسی به این سو (یعنی به سوی مرز) می‌رود، پس آن را برای او بفرستید.

۵) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از حجاج خشّاب روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام حکم اموالی را پرسیدم که زنی به من وصیت نمود تا آن را در راه خدا قرار دهم. از آن زن پرسیده شد: آیا با آن به حج برویم؟ آن زن گفت: آن را در راه خدا قرار دهید. برخی نیز به آن زن گفتند: آیا آن را به آل محمد دهیم؟ آن زن گفت: آن را در راه خدا قرار دهید. حضرت فرمود: چنان که خود آن زن امر نموده، آن را در راه خدا قرار بده.راوی می‌گوید: عرض کردم: به من امر بفرما که چگونه آن را در راه خدا قرار دهم؟ حضرت فرمود: همان طور که آن زن به تو امر نموده آن را در راه

۱- کافی، ج ۷، ص ۱۴، ح ۳.

خدا قرار بده. خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «فَمَن بَدَّلَه بَعْدَ مَا سَمِعَه فَإِنَّمَا إِثْمُه عَلَى الَّذِينَ يبَدِّلُونَه» اگر آن زن تو را امر می‌کرد که آن را به یهودی بدهی، تو آن را به مسیحی می‌دادی؟ راوی می‌گوید: پس از آن ملاقات با امام، سه سال درنگ نمودم و سپس به محضر حضرت رفته و همان سؤالی که اولین بار از حضرت پرسیده بودم را به حضرت عرض کردم و حضرت چند لحظه‌ای خاموش ماند و فرمود: آن را بده. به حضرت عرض کردم: آن را به چه کسی بدهم؟ حضرت فرمود: به عیسی شَلَقان[1].[2]

۶) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از ابن مسکان، از ابو سعید روایت می‌کند که گفت: برخی از امام صادق علیه السلام حکم مردی را که وصیت به حج کرده ولی وصی او، آن را در فرد دیگری قرار داده، پرسیدند و حضرت فرمود: وصی او باید در عوض آن غرامت دهد و آن را در حج قرار دهد، همان طور که میّت به آن وصیت نموده است؛ چرا که خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «فَمَن بَدَّلَه بَعْدَ مَا سَمِعَه فَإِنَّمَا إِثْمُه عَلَى الَّذِينَ يبَدِّلُونَه»[3]

۷) عیاشی، از محمد بن مسلم روایت می‌کند که از امام باقر علیه السلام حکم مردی که اموالش را در راه خدا وصیت نمود، پرسیده شد و حضرت فرمود: آن اموال را به هر کسی که او وصیت کرده بدهید، اگر چه یهودی یا مسیحی باشد؛ زیرا خداوند می‌فرماید: «فَمَن بَدَّلَه بَعْدَ مَا سَمِعَه فَإِنَّمَا إِثْمُه عَلَى الَّذِينَ يبَدِّلُونَه»[4]

۸) عیاشی از ابو سعید روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام حکم مردی را که وصیت به حج کرده ولی وصی او، آن را در فرد دیگری قرار داده پرسیدند و حضرت فرمود: وصی او باید در عوض آن غرامت دهد و آن را در حج قرار دهد، چنان که میت به آن وصیت نمود؛ چرا که خداوند تبارک و تعالی

۱- عیسی شَلَقان: عیسی بن ابی منصور مولی کوفی است و از اصحاب امام باقر(ع) و امام صادق (ع) شمرده می‌شود و او یکی از فقهای فاضل و سرشناس و از مراجعی است که مردم مسایل حلال و حرام، فتواها و احکام را از آنان می‌پرسیدند و هیچ خدشه‌ای به حسن شهرت آنان وارد نیست، و هیچ‌کس قادر به نکوهش آنان نیست. «رجال طوسی، ص ۲۵۷؛ معجم رجال الحدیث، ج ۴۱، ص ۱۹۲ به نقل از شیخ مفید در رساله عدویه.»

۲- کافی، ج ۷، ص ۱۵، ح ۱.

۳- کافی، ج ۷، ص ۲۲، ح ۲.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۹۶، ح ۱۷۰.

می‌فرماید: «فَمَن بَدَّلَه بَعْدَ مَا سَمِعَه فَإِنَّمَا إِثْمُه عَلَی الَّذِینَ یبَدِّلُونَه»[1]

۹) عیاشی از مُثنّی بن عبد السلام روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام حکم مردی را که چیزی برای او وصیت شده، ولی پیش از آن که آن را بگیرد مرده است و فرزندی ندارد، پرسیدم و حضرت فرمود: دنبال وارث یا ولی او بگرد و آن را به او بده؛ چرا که خداوند می‌فرماید: «فَمَن بَدَّلَه بَعْدَ مَا سَمِعَه فَإِنَّمَا إِثْمُه عَلَی الَّذِینَ یبَدِّلُونَه». راوی می‌گوید: به حضرت عرض کردم: او از اهل فارس است و مسلمان شده و نامی برای او نیست و ولی او را نمی‌شناسیم. حضرت فرمود: تلاش کن تا ولی او را پیدا کنی، پس اگر او را نیافتی و خداوند از تلاش تو آگاه شد، آن اموال را صدقه بده.[2]

۱۰) عیاشی از محمد بن سوقه روایت می‌کند که گفت: از امام باقر علیه السلام تفسیر آیه: «فَمَن بَدَّلَه بَعْدَ مَا سَمِعَه فَإِنَّمَا إِثْمُه عَلَی الَّذِینَ یبَدِّلُونَه» را پرسیدم و حضرت فرمود: آیه‌ای که پس از این آیه آمده، آن را منسوخ کرده است: «فَمَنْ خَافَ مِن مُّوصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا» یعنی اگر وصی بیم آن داشته باشد که وصیت کننده در وصیت تمام ثُلث، از حق منحرف شده[3] و آن چه که به او وصیت کرده، بر خلاف حق بوده و مورد رضای الهی نباشد، پس، گناهی بر او نیست که آن را به حق و آن چه که مورد رضایت الهی است، تغییر داده و در راه خیر قرار دهد.[4]

۱۱) عیاشی، از یونس در حدیث مرفوعی از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «فَمَنْ خَافَ مِن مُّوصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَینَهُمْ فَلاَ إِثْمَ عَلَیه» روایت می‌کند که فرمود: یعنی اگر از حدّ خود از وصیت تجاوز و بیشتر از ثلث را وصیت نماید.[5]

۱۲) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از رجال خویش روایت می‌کند که حضرت فرمود: خداوند عز و جل این اختیار را به وصی داده که اگر وصیت، در مورد امر پسندیده‌ای نباشد و در آن وصیت کننده، از حق منحرف شده

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۹۶، ح ۱۷۱.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۹۷، ح ۱۹۲.
۳- جَنَف، جُنوف= یعنی منحرف شدن از حق «القاموس المحیط- ریشه جنف»
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۹۷، ح ۱۷۳.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۹۷، ح ۱۷۴.

باشد، او می‌تواند آن را تغییر دهد و در امر پسندیده‌ای قرار دهد؛ چرا که خداوند عز و جل می‌فرماید: «فَمَنْ خَافَ مِن مُّوصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلاَ إِثْمَ عَلَيْهِ»[1]

۱۳) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از ابو ایوب، از محمد بن سوقه روایت می‌کند که گفت: از امام باقر علیه السلام تفسیر آیه: «فَمَن بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ» را پرسیدم و حضرت فرمود: آیه‌ای که پس از این آیه آمده آن را منسوخ کرده است: «فَمَنْ خَافَ مِن مُّوصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا» یعنی وصی اگر بیم آن داشته باشد که وصیت کننده در آن چه که از تمام ثلث به او وصیت نموده، از حق منحرف شده و آن چه که به او وصیت کرده بر خلاف حق و مورد رضایت الهی نباشد، پس گناهی بر او یعنی بر وصی نیست که آن را به حق و به آن چه که مورد رضایت الهی است تغییر داده و در راه خیر، قرار دهد.[2]

۱۴) ابن بابویه، از محمد بن حسن، از محمد بن حسن صفار، از ابی طالب عبد الله بن صلت قمی، از یونس بن عبد الرحمن در حدیث مرفوعی از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «فَمَنْ خَافَ مِن مُّوصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلاَ إِثْمَ عَلَيْهِ» روایت می‌کند که فرمود: یعنی اگر از حدّ خود در وصیت تجاوز و بیشتر از ثلث را وصیت کند.[3]

۱۵) علی بن ابراهیم می‌گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: اگر کسی، وصی شود، جایز نیست که وصیتی را که به او شده تغییر دهد، بلکه باید آن را طبق آن چه که وصیت کننده گفته است اجرا کند، مگر آن که وصیت کننده بر خلاف آن چه که خداوند دستور داده است، وصیت کند و در وصیت کردن، دچار معصیت و ظلم شده باشد. در این صورت وصی، می‌تواند آن را به حق، تغییر دهد و این، تفسیر آیه: «جَنَفًا أَوْ إِثْمًا» است، جَنَف به معنای مایل شدن به برخی از ورثه و محروم کردن برخی دیگر می‌باشد و اثم به معنای بنا کردن آتشکده‌ها و ساختن میکده می‌باشد که در این صورت وصی می‌تواند به هیچ کدام از مواردی که وصیت کننده

۱- کافی، ج ۷، ص ۲۰، ح ۱.
۲- کافی، ج ۷، ص ۲۱، ح ۲.
۳- علل الشرائع ج ۲، ص ۲۸۹، باب ۳۶۹، ح ۴.

او را به آن وصیت نموده، عمل نکند.[1]

۱۶) ابو علی طبرسی می‌گوید: امام باقر علیه السلام در روایتی فرمود: منظور از جَنَف، این است که فرد در مسیر خطا و اشتباه باشد، به طوری که جواز یا عدم جواز آن را نداند.[2]

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصِّیَامُ کَمَا کُتِبَ عَلَى الَّذِینَ مِن قَبْلِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ (۱۸۳)»

[ای کسانی که ایمان آورده‌اید! روزه بر شما مقرر شده است همان گونه که بر کسانی که پیش از شما (بودند) مقرر شده بود. باشد که پرهیزکاری کنید]

۱) ابن بابویه، از محمد بن علی ماجیلویه، از عمویش محمد بن ابی القاسم، از احمد بن ابی عبد الله برقی، از ابوالحسن علی بن حسین برقی، از عبد الله بن جبله، از معاویه بن عمار، از حسن بن عبد الله، از پدرش، از جدّ بزرگوار خود حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام، از رسول‌الله صلی الله علیه و آله در باره مسایلی که یهودیان از آن پرسیدند، روایت می‌کند که مردی یهودی گفت: ای محمد! به من بگو که چرا خداوند روزه را بر امت تو به مدت سی روز واجب ساخته؛ در حالی که بر امت‌های دیگر بیشتر از آن را واجب کرده بود؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی که آدم علیه السلام از آن درخت خورد، به مدت سی روز در شکم او باقی ماند. پس خداوند بر نسل او، سی روز گرسنگی و تشنگی را واجب کرد و آن چه که آنان می‌خورند، رحمتی از جانب خداوند عز و جل بر آنان می‌باشد، چنان که نسبت به آدم نیز این گونه بود. این گونه بود که خداوند عز و جل، سی روز روزه را بر امت واجب نمود. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت نمود: «کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصِّیَامُ کَمَا کُتِبَ عَلَى الَّذِینَ مِن قَبْلِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ* أَیَّامًا مَّعْدُودَاتٍ» آن مرد یهودی گفت: راست گفتی ای محمد! (حال بگو) پاداش کسی که روزه بگیرد چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر مؤمنی که ماه رمضان را روزه بگیرد و آن را تقدیم به خدا کند، خداوند هفت خصلت را در او قرار می‌دهد:

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۷۴.
۲- مجمع البیان، ج ۱، ص ۴۹۶.

اول این که (مال) حرام را از جسمش می‌زداید. دوم این که او به رحمت الهی تقرب می‌یابد. سوم این که کفاره اشتباه پدرش آدم علیه السلام را داده است. چهارم این که خداوند، شدت و سختی‌های مرگ را بر او آسان سازد. پنجم این که از گرسنگی و تشنگی در روز قیامت، در امان می‌ماند. ششم این که وارد بهشت می‌شود و از وارد شدن به آتش جهنم مصون می‌ماند و هفتم این که خداوند او را از میوه‌های بهشتی بهره‌مند می‌سازد. آن یهودی گفت: راست گفتی ای محمد! [1]

۲) ابن بابویه در من لا یحضره الفقیه با سند خود، از سلیمان بن داود منقری، از حفص بن غیاث نخعی روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: خداوند، روزه ماه رمضان را بر هیچ یک از امت‌های پیش از ما واجب نکرده است. راوی می‌گوید: به حضرت عرض کردم پس آیه: «یا أیها الَّذِینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیکُمُ الصِّیامُ کَمَا کُتِبَ عَلَی الَّذِینَ مِن قَبْلِکُمْ» به چه معنا است؟ حضرت فرمود: خداوند عز و جل، روزه ماه رمضان را تنها بر انبیا و نه بر امت‌های آنان واجب کرده و خداوند، این امت را به روزه گرفتن در آن ماه برتری داد؛ و روزه آن را هم بر رسول الله صلی الله علیه و آله، و هم بر امت او واجب کرده است. [2]

۳) عیاشی از برقی از برخی از اصحاب ما از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «یا أیها الَّذِینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیکُمُ الصِّیامُ» روایت می‌کند که فرمود: این آیه درخصوص مؤمنین است. [3]

۴) عیاشی از جمیل بن دراج روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیات: «کُتِبَ عَلَیکُمُ الْقِتَالُ» [4] [بر شما کارزار واجب شده است] و «یا أیها الَّذِینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیکُمُ الصِّیامُ» را پرسیدم و حضرت فرمود: [حکم] این آیات، شامل گمراهان، منافقان و تمام کسانی که به ظاهر به اسلام اقرار نمودند می‌شود. [5]

۱- امالی صدوق، ص ۱۶۱، ح ۱.
۲- من لایحضره الفقیه ج ۲، ص ۶۱، ح ۲۶۷.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۹۷، ح ۱۷۵
۴- بقره/ ۲۴۶.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۹۷، ح ۱۷۶.

«فَمَنْ كَانَ مِنكُم مَّرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ فَمَن تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَّهُ وَأَن تَصُومُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۸۴)».

[بر شما مقرر شده است) (ولی) هر کس از شما بیمار یا در سفر باشد، (به همان شماره) تعدادی از روزهای دیگر (را روزه بدارد) و بر کسانی که (روزه) طاقت‌فرسا است، کفاره‌ای است که خوراک دادن به بینوایی است و هر کس به میل خود بیشتر نیکی کند، پس آن برای او بهتر است و اگر بدانید روزه گرفتن برای شما بهتر است]

۱) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد جوهری، از سلیمان بن داود، از سفیان بن داود، از سفیان بن عُیَینه،[۱] از زهری، از علی بن حسین علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: اهل تسنن در روزه‌گرفتن کسی که در سفر یا بیمار است اختلاف پیدا کردند. برخی گفتند که باید روزه بگیرد و دیگران قائل شدند که نباید روزه بگیرد و به نظر گروه دیگری اگر خواست، روزه بگیرد و اگر نخواست روزه نگیرد و افطار کند؛ ولی به نظر ما در هر دو صورت باید افطار کند و روزه نگیرد. پس اگر کسی در سفر یا در حال بیماری روزه بگیرد، باید قضای آن را به جای آورد؛ چرا که خداوند عز و جل می‌فرماید: «فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ»[۲]

۲) عیاشی، از محمد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله در سفر، روزه مستحبی یا واجب نمی‌گرفت. اینان [مخالفان شیعه] به دروغ می گویند که رسول خدا در سفر روزه می گرفت. این آیه بر رسول الله صلی الله علیه و آله در کُراع الغَمیم[۳] به هنگام نماز صبح نازل

۱- سفیان بن عُیَیْنَه هلالی کوفی، از دقیق‌ترین و بهترین یاران «زهری» بود و احادیث وی را بهتر از دیگران ضبط کرده است، به شرح حال او در تهذیب الکمال ج ۱۱، ص ۱۷۷ و معجم رجال الحدیث، ج ۸، ص ۱۵۷ نگاه کنید.

۲- کافی، ج ۴، ص ۸۶، ح ۱.

۳- کُراع الغمیم: یکی از نواحی حجاز بین مکه و مدینه است و دشتی است مقابل عسفان که هشت مایل با آن فاصله دارد. «معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۴۳».

شد؛ پس رسول الله صلی الله علیه و آله ظرف آبی خواستند و آب نوشیدند و به مردم نیز دستور دادند تا افطار کنند. گروهی گفتند: روز به نیمه رسیده و مایلیم امروز را روزه بگیریم و رسول الله صلی الله علیه و آله آنان را عُصاة (سرکشان) نامید. و تا زمان رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله، آنان با این نام، نامیده می‌شدند.[1]

۳) عیاشی، از صبّاح بن سَیابه، روایت می‌کند که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: ابن ابی یعفور به من دستور داده که از شما سؤالاتی بپرسم. حضرت فرمود: آنها چیستند؟ راوی می‌گوید: به حضرت عرض کردم: او می‌پرسد: اگر ماه رمضان فرا برسد و من در خانه‌ام باشم، آیا می‌توانم به مسافرت بروم؟ حضرت فرمود: خداوند می‌فرماید: «فَمَن شَهِدَ مِنكُمُ الشَّهرَ فَلْيَصُمْهُ» [پس هر کس از شما این ماه را درک کند، باید آن را روزه بدارد] کسی که در ماه رمضان در کنار خانواده خویش است نباید به سفر برود؛ مگر برای حج یا عمره و یا در طلب مالی که می‌ترسد در صورت تأخیر، تلف شود.[2]

۴) عیاشی، از زراره، از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «فَمَن شَهِدَ مِنكُمُ الشَّهرَ فَلْيَصُمْهُ» روایت می‌کند که فرمود: چقدر معنای این آیه برای کسی که آن را درک کند، واضح و روشن است. همچنین حضرت فرمود: هرکس که (هلال) ماه رمضان را ببیند، باید روزه بگیرد؛ و هر کس که در آن ماه به سفر برود، باید افطار کند.[3]

۵) عیاشی، از ابو بصیر روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام حد و مرز بیماری را که فرد به مانند سفر ملزم به افطار می‌کند، و در آیه: «وَمَن كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ»[4] [و کسی که بیمار یا در سفر است] آمده است، پرسیدم و حضرت فرمود: تشخیص آن، به خود شخص واگذار شده است. پس اگر در خود احساس ضعف کرد، باید افطار کند و اگر در خود احساس توان و نیرو کرد، باید

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰۰، ح ۱۹۱.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰۱، ح ۱۸۷.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰۱، ح ۱۸۸.
۴- بقره/ ۱۸۵.

روزه بگیرد و بیمار بر همان حکمی می‌باشد که بود.[1]

۶) عیاشی، از زهری، از علی بن حسین علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: اهل تسنن، در روزه گرفتن کسی که در سفر یا بیمار است، اختلاف پیدا کردند. برخی گفتند که باید روزه بگیرد و دیگران قائل شدند که نباید روزه بگیرد، و به نظر گروه دیگری اگر خواست، می‌تواند روزه بگیرد و اگر نخواست، روزه نگیرد و افطار کند؛ ولی به نظر ما، در هر دو صورت باید افطار کند و روزه نگیرد. پس اگر کسی در سفر یا در حال بیماری روزه بگیرد، باید قضای آن را به جای آورد؛ چرا که خداوند عز و جل می‌فرماید: «**فَمَن شَهِدَ مِنكُمُ الشَّهرَ فَلْيَصُمْهُ وَمَن كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ**» و همچنین می‌فرماید: «**يُرِيدُ اللّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلاَ يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ**»[2-3] [خدا برای شما آسانی می‌خواهد و برای شما دشواری نمی‌خواهد]

۷) محمد بن یعقوب، از یکی از اصحاب ما، از سهل بن زید، از حسن بن محبوب، از عبد العزیز عبدی، از عُبید بن زُراره روایت می‌کنند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «**فَمَن شَهِدَ مِنكُمُ الشَّهرَ فَلْيَصُمْهُ**»[4] را پرسیدم و حضرت فرمود: چقدر معنای این آیه روشن است! هر کس که (هلال) ماه رمضان را ببیند، باید روزه بگیرد؛ و هر کس که در آن ماه به سفر برود، باید افطار کند.[5]

۸) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از صفوان بن یحیی، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه: «**وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ**» فرمود: منظور، پیرمرد سالخورده و کسی است که دچار [بیماری] تشنگی شدید می‌شود. حضرت پیرامون تفسیر آیه: «**فَمَن لَّمْ يَسْتَطِعْ فَإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا**»[6] [و هر که نتواند، باید شصت بینوا را خوراک بدهد] فرمود: منظور، کسی است که به خاطر بیماری یا بیماری تشنگی شدید، نمی‌تواند روزه بگیرد.[7]

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰۰، ح ۱۹۰.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰۰، ح ۱۹۱.
۳- بقره/ ۱۸۵.
۴- بقره/ ۱۸۵.
۵- کافی، ج ۴، ص ۱۲۶، ح ۱.
۶- مجادله/ ۴.
۷- کافی، ج ۱، ص ۱۱۶، ح ۱.

۹) محمد بن یعقوب، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از ابن بکیر، از برخی از اصحاب ما، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه: «وَعَلَى الَّذِينَ يطِيقُونَه فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِين» فرمود: یعنی کسانی که به دلیل پیری سن یا بیماری تشنگی شدید، یا مانند آنّ، قادر به روزه گرفتن نمی‌باشند، باید در عوض هر روز، یک مُدّ به‌عنوان کفاره بدهند.[۱-۲]

۱۰) شیخ در تهذیب با سند خود، از حسین بن سعید، از فضاله، از علاء، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «وَعَلَى الَّذِينَ يطِيقُونَه فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِين» روایت می‌کند که فرمود: منظور، پیرمرد سالخورده و کسی است که دچار بیماری تشنگی شدید می‌شود. نیز حضرت پیرامون تفسیر آیه: «فَمَن لَّمْ يسْتَطِعْ فَإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا» فرمود: منظور، کسی است که به دلیل بیماری یا بیماری تشنگی شدید، نمی‌تواند روز بگیرد.[۳]

۱۱) ابن بابویه با سلسله سند، از ابن بکیر روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «وَعَلَى الَّذِينَ يطِيقُونَه فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِين» را پرسیدم و حضرت فرمود: یعنی کسانی که به دلیل پیری یا بیماری تشنگی شدید یا مانند آن، قادر به روزه گرفتن نمی‌باشند، باید در عوض هر روز یک مُدّ به عنوان کفاره بدهند.[۴]

۱۲) ابو علی طبرسی می‌گوید: علی بن ابراهیم با سند خود، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه: «وَعَلَى الَّذِينَ يطِيقُونَه فِدْيَةٌ» فرمود: یعنی هر کس که به خاطر بیماری در ماه رمضان روزه‌اش را افطار نمود و پس از مدتی سلامتی خودرا به دست آورد و قضای آن روزهایی را که افطار نموده به جای نیاورد تا این که ماه رمضان دیگری فرا رسید، باید قضای آن روزه‌ها را به جای آورده و در عوض هر یک روز یک مدّ طعام، کفاره بدهد.[۵]

۱- مُدّ: پیمانه‌ای به اندازه دو رطل یا یک رطل و یک سوم رطل می‌باشد یا به مقدار پر شدن دو کف دست انسان معتدل (میانه) هنگامی که دو کف دستش را دراز کند و آن دو را پر نماید «قاموس المحیط - ریشه مدد»

۲- کافی، ج ۴، ص۱۱۶، ح ۵.

۳- تهذیب، ج ۴، ص ۲۳۷، ح ۶۹۵.

۴- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۸۴، ح ۳۷۷.

۵- مجمع البیان، ج ۲، ص ۱۰.

۱۳) عیاشی، از سماعه، از ابو بصیر روایت می‌کند که گفت:از حضـرت تفسیر آیه: «وَعَلَى الَّذِينَ يطِيقُونَه فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ» را پرسیدم و حضرت فرمود: منظور، انسان بیمار و پیرمرد سالخورده‌ای است که قادر به روزه گرفتن نمی‌باشد.[۱]

۱۴) عیاشی، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه: «وَعَلَى الَّذِينَ يطِيقُونَه فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ» فرمود: منظور، پیرمرد سالخورده و کسی است که دچار بیماری تشنگی شدید می‌شود.[۲]

۱۵) عیاشی، از ابو بصیر روایت می‌کند که گفت: از حضرت پرسیدم: حکم کسی که از این ماه رمضان تا ماه رمضان دیگر بیمار باشد و در بین آن، سلامتی خود را به دست نیاورد و توان روزه گرفتن را نداشته باشد، چیست؟ حضرت فرمود: در عوض هر روزی که افطار نموده باید یک مد طعام به مسکین دهد، و اگر گندم ندارد باید یک مُدّ خرما بدهد؛ چرا که خداوند می‌فرماید: «فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ» پس اگر می‌تواند باید در ماه رمضان آینده روزه بگیرد و اگر قادر به روزه گرفتن نیست، باید تا ماه رمضان دیگر منتظر بماند و آن را قضا کند و اگر تا ماه رمضان دیگر نیز سلامتی خود را به دست نیاورد، باید همان طور که برای روزه‌هایی که در ماه رمضان گذشته نگرفته کفاره داده، در عوض هر روز از این ماه رمضان که روزه نگرفته یک مد طعام، کفاره بدهد و اگر در بین آن دو ماه رمضان، سلامتی خود را به دست آورد و تنبلی ورزید و تا فرارسیدن ماه رمضان دیگر، قضای آن روزه‌ها را به جا نیاورد باید هم قضای آن روزه‌ها را به جای آورد و هم کفاره بدهد؛ چرا که او قضای آن روزه‌ها را به عمد نگرفته است.[۳]

۱۶) عیاشی، از علاء، از محمد روایت می‌کند که گفت: از امام باقر علیه السلام تفسیر آیه: «وَعَلَى الَّذِينَ يطِيقُونَه فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ» را پرسیدم و حضرت فرمود: منظور، پیرمرد سالخورده و کسی است که دچار بیماری تشنگی شدید می‌شود.[۴]

۱۷) عیاشی، از رفاعه، از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «وَعَلَى الَّذِينَ يطِيقُونَه فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ» روایت می‌کند که فرمود: منظور، پیرمرد

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۹۸، ح ۱۷۸.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۹۷، ح ۱۷۷.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۹۸، ح ۱۷۹.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۹۸، ح ۱۸۰.

سالخورده و زنی است که می‌ترسد با روزه گرفتن فرزندش را از دست بدهد.[1]

۱۸) عیاشی، از محمد بن مسلم روایت می‌کند که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌گفت: اشکالی ندارد که پیرمرد سالخورده و کسی که دچار بیماری تشنگی شدید می‌شود، ماه رمضان روزه نگیرد؛ ولی باید در عوض هر روز که روزه نگرفته‌اند، یک مد طعام (و در نسخه دیگری آمده که دو مد طعام) کفاره بدهند و قضای آن روزه‌ها به گردن آن دو نیست و اگر قادر به پرداخت آن کفاره نیز نیستند، هیچ اشکالی ندارد.[2]

«شَهرُ رَمَضانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ القُرآنُ هدًى لِلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِنَ الهُدَى وَالفُرقَانِ ...(۱۸۵)»

[ماه رمضان (همان ماه) است که در آن، قرآن فرو فرستاده شده است؛ (کتابی) که مردم را راهبر و (متضمن) دلایل آشکار هدایت و (میزان) تشخیص حق از باطل است]

۱) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از عبد الله بن مُغیره، از عَمرو شامی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: ماه‌ها نزد خداوند، از روزی که آسمان‌ها و زمین را آفرید، دوازده ماه بوده که در کتاب خدا نیز آمده است و نخستین ماه، ماه خداوند عز و جل یعنی ماه رمضان است که خداوند آن را ذکر نمود و قلب ماه رمضان، شب قدر است و قرآن، در اولین شب از ماه رمضان نازل شد. پس خداوند آن ماه را با (نزول) قرآن، آغاز نمود.[3]

۲) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش و علی بن محمد، از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود، از حفص بن غیاث روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «شَهرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ القُرآنُ» را پرسیدم، و گفتم: مگر قرآن از ابتدا تا انتها در طول بیست سال، نازل نشده است؟ حضرت فرمود: قرآن به یک باره در ماه رمضان به سوی بیت معمور (محلی است در آسمان

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۹۸، ح ۱۸۱.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۹۸، ح ۱۸۲.
۳- کافی، ج ۴، ص ۶۵، ح ۱.

چهارم به موازات خانه کعبه) نازل شد و سپس در طول بیست سال به تدریج نازل گشت. سپس حضرت فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: صحف ابراهیم علیه السلام در اولین شب ماه رمضان و تورات در ششم ماه رمضان و انجیل در سیزدهمین شب ماه رمضان و زبور در هیجدهم ماه رمضان و قرآن، در بیست و سوم ماه رمضان نازل شده است.[1]

۳) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از احمد بن محمد، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از هشام بن سالم، از سعد روایت می‌کند که گفت: من به همراه هفت مرد دیگر نزد امام باقر علیه السلام بودیم و رمضان را بر زبان آوردیم و حضرت فرمود: نگویید: این، رمضان است یا رمضان سپری شد یا رمضان فرا رسید، چرا که رمضان، نامی از نام‌های خداوند عز و جل است که نه فرا می‌رسد و نه سپری می‌شود و تنها چیزی که زوال‌پذیر است، فرا می‌رسد و سپری می‌شود، بلکه بگویید: ماه رمضان، پس ماه به آن نام اضافه شده و آن نام، نام خداوند عز و جل است که آن را ذکر نمود و آن، همان ماهی است که قرآن در آن نازل شد و خداوند آن را مثل و عید قرار داد.[2]

۴) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن سنان (یا از غیر او)، از کسانی که برای او روایت کرده‌اند، روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پیرامون قرآن و فرقان پرسیدم که «آیا دو چیز هستند یا یک چیز؟»، حضرت فرمود: قرآن، به تمام کتاب اطلاق می‌شود و فرقان، آیات محکمی است که واجب است به آن عمل شود.[3]

۵) شیخ در تهذیب با سند خود، از حسین بن سعید، از قاسم بن محمد، از علی، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: تورات در ششم ماه رمضان و انجیل در دوازدهم ماه رمضان و زبور در هیجدهم ماه رمضان و قرآن در شب قدر نازل شده است.[4]

۶) شیخ در تهذیب با سند خود، از علی بن حسن بن فضال، از محمد بن خالد

۱- کافی، ج ۲، ص ۴۶۰، ح ۶.
۲- کافی، ج ۴، ص ۶۹، ح ۲.
۳- کافی، ج ۲، ص ۴۶۱، ح ۱۱.
۴- تهذیب، ج ۴، ص ۱۹۳، ح ۵۵۲.

اصم، از ثعلبة بن میمون، از محمد بن یحیی روایت می‌کند که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌گفت: خداوند، از هیچ بنده‌ای، نمازی را پس از به جا آوردن نماز واجب و صدقه‌ای را پس از دادن زکات و روزه‌ای را پس از گرفتن روزه ماه رمضان، نمی‌خواهد و در باره آن از او نمی‌پرسد.[1]

۷) شیخ در تهذیب، از علی بن حسن فضّال، از احمد بن صبیح، از حسین بن عُلوان، از عبد الله بن حسن، از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: ماه رمضان، تمام روزه‌ها را و نحر کردن، تمام ذبح‌ها را و زکات، تمام صدقه‌ها را و غسل جنابت، تمام غسل‌ها را نسخ نموده است.[2]

۸) عیاشی، از حارث بَصری، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که در پایان ماه شعبان فرمود: خدایا، این ماه با برکت که تو قرآن را در آن نازل کردی و آن را مایه هدایت مردم و دارای نشانه‌های هدایت و معیارهای سنجش حق و باطل قرار دادی، فرا رسیده است. پس ما را در این ماه، سالم نگهدار و به ما توفیق بده تا در آن با لطف و رحمت تو حق این ماه را به جا آوریم.[3]

۹) عیاشی، از عَبدوس عطّار، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: به هنگام فرارسیدن ماه رمضان بگو: خدایا، ماه رمضان که تو روزه‌هایش را بر ما واجب نمودی و قرآن را که مایه هدایت مردم و دارای نشانه‌های هدایت و معیارهای سنجش حق و باطل است در آن نازل فرمودی فرارسیده است. خدایا ما را در روزه گرفتن در این ماه یاری نما و آن را از ما بپذیر و ما را در این ماه، سالم نگهدار و او را از ما راضی گردان و ما را مطیع او قرار بده در آسانی و عافیتی از خودت. به درستی که تو بر همه چیز توانایی، ای مهربان‌ترین مهربانان![4]

۱۰) عیاشی، از ابراهیم روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «شَهرُ رَمَضَانَ الّذِی أُنزِلَ فِیهِ القُرآنُ» پرسیدم که: چگونه قرآن در آن زمان نازل شده و مگر نه این است که از ابتدای تا انتهای قرآن، در طول

۱- تهذیب، ج ۴، ص ۱۵۳، ح ۴۲۴.
۲- تهذیب، ج ۴، ص ۱۵۳، ح ۴۲۵.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص۹۹، ح ۱۸۳.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۹۹، ح ۱۸۴.

بیست سال نازل شده است؟ حضرت فرمود: قرآن به یکباره در ماه رمضان بر بیت معمور (محلی است در آسمان چهارم، موازی با خانه کعبه) نازل شده و سپس از بیت معمور در طول بیست سال به تدریج نازل شده است. سپس حضرت فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: صحف ابراهیم علیه السلام در اولین شب از ماه رمضان و تورات در ششم ماه رمضان و انجیل در سیزدهمین شب از ماه رمضان و زبور در هیجدهم ماه رمضان و قرآن در بیست و چهارم ماه رمضان نازل شده است.[1]

۱۱) عیاشی، از ابن سنان، از کسانی که برای او روایت کرده‌اند نقل می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پیرامون معنای قرآن و فرقان پرسیدم که: آیا دو چیز هستند یا یک چیز؟ و حضرت فرمود: قرآن، به تمام کتاب اطلاق می‌شود و فرقان، آیات محکم آن است که عمل به آن واجب می‌باشد.[2]

۱۲) ابو علی طبرسی می‌گوید: ثعلبی با سند خود، از ابوذر، از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: صحف ابراهیم علیه السلام در سوم ماه رمضان (و در روایت واحدی، در اولین شب از ماه رمضان) و تورات موسی علیه السلام در ششم ماه رمضان و انجیل عیسی علیه السلام در سیزدهم ماه رمضان و زبور داود در هیجدهم ماه رمضان و فرقان در بیست و چهارم ماه رمضان بر محمد، نازل شده است. سپس ابو علی می‌گوید: «عیاشی، عین همین حدیث را از امام صادق علیه السلام نقل کرده است.[3]»[4]

۱۳) علی بن ابراهیم در تفسیرش این روایت را از امام کاظم علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: صحف ابراهیم علیه السلام در اول ماه رمضان و تورات در ششم ماه رمضان و انجیل در شب سیزدهم ماه رمضان و قرآن در شب چهاردهم ماه رمضان نازل شده است.

۱۴) علی بن ابراهیم گفت: اولین باری که خداوند، روزه را واجب کرد، در ماه رمضان نبود. علی بن ابراهیم از امام کاظم علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۹۹، ح ۱۸۵.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۹۹، ح ۱۸۶.
۳- این مطلب در حدیث شماره ۱۰ از تفسیر همین آیه آمده است.
۴- مجمع البیان، ج ۲، ص ۱۴.

خداوند، روزه ماه رمضان را تنها بر انبیا واجب کرده بود و بر امت‌های آنان واجب نبود که در آن ماه روزه بگیرند و چون خداوند محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری برگزید، فضیلت ماه رمضان را به او و امتش ارزانی داشت و پیش از آن که ماه رمضان نازل شود مردم، روزهای دیگری (غیر از ماه رمضان) را روزه می گرفتند.[1]

...فَمَن شَهِدَ مِنكُمُ الشَّهرَ فَلیَصُمهُ وَمَن كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ...(۱۸۵)،

[پس هر کس از شما این ماه را درک کند، باید آن را روزه بدارد؛ و کسی که بیمار یا در سفر است، (باید به شماره آن] تعدادی از روزهای دیگر (را روزه بدارد)]

۱) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از حسن بن محبوب، از عبدالعزیز عبدی، از عبید بن زراره روایت می‌کنند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «فَمَن شَهِدَ مِنكُمُ الشَّهرَ فَليَصُمهُ» را پرسیدم و حضرت فرمود: چقدر معنای این آیه واضح است! یعنی هر کس که (هلال) ماه (رمضان) را ببیند، باید در آن، روزه بگیرد و هر کس که به سفر برود، نباید در آن ماه، روزه بگیرد.[2]

۲) شیخ در تهذیب، با سندی از محمد بن احمد بن یحیی، از سهل بن زید، از علی بن اسباط، از مردی، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: زمانی که ماه رمضان فرا برسد، خداوند در آن حقی دارد. خداوند متعال می‌فرماید: «فَمَن شَهِدَ مِنكُمُ الشَّهرَ فَليَصُمهُ». پس بر هیچ کس جایز نیست که پس از فرا رسیدن ماه رمضان جز برای حج یا عمره یا اموالی که ترس از تلف شدن آن می‌رود یا برادری که از هلاک شدن او بیم دارد، به سفر برود؛ اما نمی‌تواند به خاطر تلف شدن اموال برادرش، به مسافرت برود، اما پس از گذشت شب بیست و سوم از ماه رمضان،

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۷۴.
۲- کافی، ج ۴، ص ۱۲۶، ح ۱.

می‌تواند به هر جایی که بخواهد، مسافرت کند.[1]

۳) شیخ در تهذیب با سند خود، از هارون بن حسن بن جبله، از سماعه، از ابو بصیر روایت می‌کند که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: جانم به فدای شما باد، اگر ماه رمضان فرا برسد و من مقداری از آن ماه را روزه گرفته باشم و بخواهم به زیارت قبر امام حسین علیه السلام بروم، آیا می‌توانم به زیارت بروم و در ایاب و ذهاب خود روزه‌ام را افطار کنم یا باید در اینجا بمانم تا عید فطر فرا برسد و پس از گذشت یک یا دو روز از عید فطر، به زیارت بروم؟ حضرت فرمود: بمان تا عید فطر فرا رسد. راوی می‌گوید: به حضرت عرض کردم: جانم به فدای شما باد، آیا، این بهتر است؟ حضرت فرمود: آری، آیا در قرآن نخوانده‌ای که خداوند فرمود: «فَمَن شَهِدَ مِنكُمُ الشَّهرَ فَلْيَصُمْه»[2]

۴) عیاشی، از صَبّاح بن سَیابه روایت می‌کند که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: ابن ابی یعفور به من امر فرمود تا سؤالاتی را از شما بپرسم. حضرت فرمود: آنها، چه هستند؟ عرض کردم: از شما می‌پرسد: اگر ماه رمضان فرا برسد و من در منزلم باشم، آیا می‌توانم به مسافرت بروم؟ حضرت در جواب فرمود: خداوند، می‌فرماید: «فَمَن شَهِدَ مِنكُمُ الشَّهرَ فَلْيَصُمْه» پس هر کس که به هنگام فرا رسیدن ماه رمضان در میان خانواده‌اش باشد، جز به منظور حج یا عمره یا طلب مالی که از تلف شدن آن، بیم دارد، نباید به مسافرت برود.[3]

۵) عیاشی، از زراره، از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «فَمَن شَهِدَ مِنكُمُ الشَّهرَ فَلْيَصُمْه» روایت می‌کند که فرمود: چقدر معنای این آیه برای کسی که آن را درک کند واضح و آشکار است! راوی می‌گوید: سپس حضرت فرمود: هر کس که (هلال) ماه رمضان را ببیند، باید در آن ماه، روزه بگیرد و هر کس که در آن به مسافرت برود، باید روزه خود را افطار کند.[4]

۶) عیاشی، از زراره، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه: «فَلْيَصُمْه» فرمود: دهان روزه دار، جز برای سخن نیک، گشوده

۱- تهذیب، ج ۴، ص ۲۱۶، ح ۶۲۶.
۲- تهذیب، ج ۴، ص ۳۱۶، ح ۹۶۱.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰۰، ح ۱۸۷.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰۰، ح ۱۸۸.

نمی‌شود.[1]

...يُرِيدُ اللّٰهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللّٰهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (١٨٥)،

[خدا برای شما آسانی می‌خواهد و برای شما دشواری نمی‌خواهد تا شماره (مقرر) را تکمیل کنید و خدا را به پاس آن که رهنمونیتان کرده است به بزرگی بستایید؛ و باشد که شکرگزاری کنید]

۱) ابن شهر آشوب، از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «**يُرِيدُ اللّٰهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ**» روایت می‌کند که فرمود: منظور از یُسر، امیر المؤمنین علیه السلام و منظور از عُسر، فلانی و فلانی است.[2]

۲) عیاشی، از ثمالی، از امام جعفر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «**يُرِيدُ اللّٰهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ**» روایت می‌کند که فرمود: منظور از یُسر، علی علیه السلام و منظور از عُسر، فلانی و فلانی هستند. پس هر کس که از نسل آدم علیه السلام باشد، تحت ولایت فلانی و فلانی قرار نمی‌گیرد.[3]

۳) احمد بن محمد بن خالد برقی، از برخی از اصحاب خود در حدیث مرفوعی نقل می‌کند که حضرت پیرامون تفسیر آیه: «**يُرِيدُ اللّٰهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ**» فرمود: منظور از یُسر، ولایت و منظور از عُسر، مخالفت با ولایت و موالات و دوستی با دشمنان خداوند است.[4]

۴) احمد بن محمد بن خالد برقی، از برخی از اصحاب ما، در حدیث مرفوعی پیرامون تفسیر آیه: «**وَلِتُكَبِّرُوا اللّٰهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ**» روایت می‌کند که حضرت فرمود: منظور از تکبیر، بزرگداشت و منظور از هدایت، ولایت است.[5]

۵) محمد بن یعقوب، از علی بن احمد، از احمد بن ابی عبد الله، از پدرش، از خلف بن حماد، از سعید نقاش، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰۰، ح ۱۸۹.
۲- مناقب، ج ۳، ص ۱۰۳.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰۱، ح ۱۹۲.
۴- محاسن، ص ۱۸۶، ح ۱۹۹.
۵- محاسن، ص ۱۴۲، ح ۳۶.

تکبیری برای شب عید فطر وجود دارد، اما مستحب است. راوی می‌گوید: به حضرت عرض کردم: آن تکبیر، در کجا باید گفته شود؟ حضرت، پاسخ داد: مکان آن، در شب عید فطر به هنگام نماز مغرب و عشای آخر و نماز صبح و نماز عید است؛ پس قطع می‌شود. راوی می‌گوید: به حضرت عرض نمودم: چگونه باید آن تکبیر را بگویم؟ حضرت پاسخ داد: می‌گویی: «الله أكبر، الله أكبر، لاإله‌إلا الله، و الله أكبر، الله أكبر و لله الحمد الله أكبر على ما هدانا» حضرت فرمود: آیه: «**وَلِتُكْمِلُواْ الْعِدَّةَ**» که عدّه در آن به معنای صیام (روزه‌ها) می‌باشد و «**وَلِتُكَبِّرُواْ اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ**» به همین معنا است.[1]

۶) عیاشی، از سعید نقاش روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: تکبیری برای شب عید فطر وجود دارد، اما سنّت شده است که موقع آن در شب عید فطر، وقت نماز مغرب و عشاء، نماز صبح و در نماز عید است و معنای آیه: «**وَلِتُكَبِّرُواْ اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ**» همین می‌باشد و آن تکبیر، این است که می‌گویی: «الله أكبر، الله أكبر، لاإله‌إلا الله، و الله أكبر، الله أكبر، و لله الحمد».

راوی می‌گوید: در روایت ابو عمرو، تکبیر آخر، چهار مرتبه ذکر شده است.[2]

۷) عیاشی، از ابو عُمیر، از مردی روایت می‌کند که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: جانم فدای شما باد، در میان ما گفته می شود که پیامبر صلی الله علیه و آله بیش از آن که سی روز، روزه گرفته باشد، بیست و نه روز، روزه گرفته؛ آیا درست است؟ حضرت پاسخ داد: خداوند، هیچ وقت، کمتر از این مدت را نگفته است و پیامبر صلی الله علیه و آله، همیشه سی روز، روزه گرفته است، زیرا خداوند، می‌فرماید: «**وَلِتُكْمِلُواْ الْعِدَّةَ**» پس آیا (قابل باور است که) رسول الله صلی الله علیه و آله از آن بکاهد؟![3]

۸) عیاشی، از سعید، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: تکبیری برای عید فطر وجود دارد. راوی می‌گوید: به حضرت عرض کردم: «(مگر نه این است که) تکبیر، تنها در یوم النحر (روز دهم ذی‌الحجّه) می‌باشد؟ حضرت پاسخ داد: برای عید فطر نیز تکبیری می‌باشد ولی آن در نماز مغرب، عشاء، صبح،

۱- کافی، ج ۴، ص ۱۶۶، ح ۱.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰۱، ح ۱۹۴.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰۱، ح ۱۹۵.

ظهر، عصر و دو رکعت نماز عید، سنت شده است.[1]

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ (۱۸۶)﴾

[و هر گاه بندگان من از تو در باره من بپرسند، (بگو) من نزدیکم و دعای دعاکننده را به هنگامی که مرا بخواند اجابت می‌کنم؛ پس (آنان) باید فرمان مرا گردن نهند و به من ایمان آورند باشد که راه یابند]

۱) علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود مِنقَری، از حماد روایت می‌کند که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: خود را مشغول دعا برای برادرانم و اهل ولایت می‌کنم. آن، به نظر شما چگونه است؟ حضرت پاسخ داد: خداوند تبارک و تعالی، دعای شخص غائب برای غائبی دیگر را استجابت می‌کند و هر کس برای مردان و زنان مؤمن و برای دوستداران ما دعا کند، خداوند، برای او در ازای هر مؤمنی از زمان آدم تا روز قیامت حسنه ای می نویسد. راوی می‌گوید: سپس حضرت فرمود: خداوند، نمازها را در بهترین اوقات واجب کرده است؛ پس بر شما است که در تعقیبات نمازها دعا کنید. سپس حضرت برای من و کسانی که نزد او بودند، دعا فرمود[2].

۲) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر روایت می‌کند که گفت: به امام کاظم علیه السلام عرض کردم: جانم فدای شما باد، من از خداوند، از چندین و چند سال پیش، حاجتی را خواسته بودم و با به تأخیر افتادن اجابت آن، اندکی دلگیر شدم. حضرت فرمود: ای احمد! از این که شیطان در قلب تو راهی پیدا کند و تو را ناامید سازد، بر حذر باش. امام محمد باقر علیه السلام می‌فرمود: مؤمن از خداوند حاجتی را می‌خواهد و خداوند، از آنجا که صدای مؤمن برایش دلنشین است و دوست دارد که به تضرّع او گوش فرا دهد، آن حاجت را زود برآورده نکرده و آن را به تأخیر می‌اندازد. سپس حضرت فرمود: به خدا سوگند، خداوند عز و جل، در آن حاجات مؤمنان که زود

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰۱، ح ۱۹۶.
۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۷۵.

برآورده می‌سازد و آن حاجات که به تأخیر می‌اندازد، صلاح مؤمنان را در نظر می‌گیرد. امام باقر علیه السلام می‌فرمود: سزاوار است که تمایل مؤمن به دعا در زمان رفاه بیشتر از دعای او در زمان شدت و سختی باشد و این طور نباشد که پس از آن که حاجت او برآورده شد، سست و بی‌رمق گردد و از دعا کردن، دلزده و خسته شود؛ چرا که دعا، نزد خداوند عز و جل، اهمیت ویژه‌ای دارد. تو باید صبر پیشه کنی و در طلب مال حلال و صله رحم بکوشی و عیوب دیگران را برملا مسازی، چرا که ما اهل بیت، با هر کسی که با ما قطع رابطه کند، صله رحم انجام می‌دهیم و هر کس که به ما بدی کند، به او خوبی می‌کنیم. به خدا سوگند ما در این کار، فرجامی نیکو را لحاظ می‌کنیم.[1] اگر صاحب نعمت در دنیا، چیزی را از خداوند بخواهد و خداوند به او ارزانی دارد، او چیزی غیر از آن چه خواسته بود را مسئلت می‌دارد و آن نعمت، به چشم او کوچک می‌آید و سیری ناپذیر خواهد شد و اگر نعمت‌ها فزونی یابد، این خطر وجود دارد که انسان مسلمان، حقوق واجب خود را انجام ندهد و بیم آن می‌رود که به خاطر آن نعمت‌ها در فتنه بیفتد و اسیر شیطان شود. ای احمد بن محمد! می‌خواهم بدانم اگر کلامی را به تو بگویم، آیا تو آن را با اطمینان از من می‌پذیری؟ راوی می‌گوید: عرض کردم: جانم به فدای شما باد، اگر به سخن شما که حجت خداوند بر روی زمین هستید، اعتماد و اطمینان نداشته باشم، پس به گفتار چه کسی باید اعتماد کنم؟! حضرت فرمود: به خداوند، بیش از من، اعتماد کن؛ چرا که خداوند عز و جل به تو وعده داده است. آیا این خداوند نیست که می‌فرماید: «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ»، «لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ[2]» [از رحمت خدا نومید مشوید] و «وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِّنْهُ وَفَضْلًا»[3] [(ولی) خداوند از جانب خود، به شما وعده آمرزش و بخشش می‌دهد]. پس به خداوند عز و جل بیش از دیگران اعتماد کن و در نفس‌هایتان چیزی جز گمان خوب به خدا قرار مدهید، چرا که او شما را می‌آمرزد.

۳) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از عثمان بن عیسی، از

۱- کافی، ج ۲، ص ۳۵۴، ح ۱.
۲- زمر/ ۵۳.
۳- بقره/ ۲۶۸.

کسی که برای او روایت کرده نقل می‌کند که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: دو آیه در کتاب خداوند عز و جل وجود دارد که به آن دو عمل می‌کنم ولی ثمره آن را نمی‌بینم. حضرت فرمود: آنها، چه آیاتی می‌باشند؟ به حضرت عرض کردم: یکی از آن دو آیه، آیه: «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»[1] [مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم]، می‌باشد. ما به درگاه الهی دعا می‌کنیم ولی اجابتی نمی‌یابیم. حضرت فرمود: به نظر تو آیا خداوند عز و جل به وعده‌ای که داده، عمل نمی‌کند؟ به حضرت عرض کردم: خیر. حضرت فرمود: پس چرا دعاهای شما مورد استجابت قرار نمی‌گیرد؟ به حضرت عرض کردم: نمی‌دانم. حضرت فرمود: ولی من تو را از علت آن آگاه می‌سازم، هر کس که از خداوند عز و جل در آن چه که او را به آن امر فرموده، اطاعت کند وسپس با طریقه دعا، به درگاه او دعا کند، خداوند، دعای او را استجاب می‌کند.

به حضرت عرض کردم: طریقه دعا کردن چیست؟ حضرت پاسخ داد: دعا را با حمد و ستایش خداوند آغاز می‌کنی و نعمت‌هایی را که به تو ارزانی داشته را بر می‌شماری، سپس از او سپاسگزاری می‌کنی و پس از آن بر محمد صلی الله علیه و آله، درود می‌فرستی و سپس گناهانت را برمی‌شماری و به آنها اعتراف می‌کنی و پس از آن، از آن گناهان به درگاه خداوند پناه می‌جویی. طریقه دعا کردن، این گونه است. سپس حضرت فرمود: آن آیه دیگر چیست؟ به حضرت عرض کردم: آن دیگری، آیه: «وَمَا أَنفَقْتُم مِّن شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ»[2] [و هر چه را انفاق کردید، عوضش را او می‌دهد و او بهترین روزی دهندگان است] است. من انفاق می‌کنم ولی عوضی را در مقابل آن نمی‌بینم. حضرت فرمود: به نظر تو آیا خداوند عز و جل به وعده خود عمل نمی‌کند؟ به حضرت عرض کردم: خیر. حضرت فرمود: پس چرا تو در مقابل انفاق، عوضی نمی‌یابی؟ به حضرت عرض کردم: نمی‌دانم. حضرت فرمود: اگر کسی از شما آن اموال را از راه حلال به دست آورد و در راه حلال، انفاق کند، خداوند، در مقابل هر درهمی که او انفاق کرده بود، عوضی به او می‌داد.[3]

۱- غافر/ ۶۰.
۲- سبا/۳۹.
۳- کافی، ج ۲، ص ۳۵۲، ح ۸.

۴) عیاشی، از ابن ابی یعفور، از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «فَلْيَسْتَجِيبُواْ لِي وَلْيُؤْمِنُواْ بِي» روایت می‌کند که فرمود: یعنی می‌دانند که من قادرم بر این که حاجاتی را که می‌خواهند، به آنان ارزانی دارم.[1]

۵) ابو علی طبرسی می‌گوید: از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: ناتوان‌ترین مردم، کسی است که قادر به دعا نباشد و بخیل‌ترین مردم کسی است که در سلام کردن، بخل ورزد.[2]

۶) همچنین ابو علی طبرسی می‌گوید: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «وَلْيُؤْمِنُواْ بِي» یعنی باید باور و اطمینان پیدا کنند به این که من قادرم بر این که حاجاتی را که می‌خواهند به آنان ارزانی دارم و «لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ»، یعنی شاید آنها به سوی حق بروند؛ یعنی هدایت یابند.[3]

أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَآئِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَّكُمْ وَأَنتُمْ لِبَاسٌ لَّهُنَّ عَلِمَ اللّهُ أَنَّكُمْ كُنتُمْ تَخْتانُونَ أَنفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنكُمْ فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُواْ مَا كَتَبَ اللّهُ لَكُمْ وَكُلُواْ وَاشْرَبُواْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ (۱۸۷)،

[در شبهای روزه، همخوابگی با زنانتان بر شما حلال گردیده است. آنان برای شما لباسی هستند و شما برای آنان لباسی هستید. خدا می‌دانست که شما با خودتان ناراستی می‌کردید، پس توبه شما را پذیرفت و از شما درگذشت، پس اکنون (در شبهای ماه رمضان می‌توانید) با آنان همخوابگی کنید و آن چه را خدا برای شما مقرر داشته طلب کنید و بخورید و بیاشامید تا رشته سپید بامداد از رشته سیاه (شب) بر شما نمودار شود]

۱) محمد بن یعقوب، از محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان و احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبار و همگی از صفوان بن یحیی، از ابن مسکان، از ابو

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰۲، ح ۱۹۷.
۲- مجمع البیان، ج ۲، ص ۱۸.
۳- مجمع البیان، ج ۲، ص ۱۸.

بصیر، از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَآئِكُمْ» فرمود: این آیه در شأن خَوّات بن جُبیر انصاری[1] نازل شده است. ماجرا از این قرار است که وی با زبان روزه به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله در خندق بود و بدون آن که افطار کند، روز را به شب رساند و پیش از نزول این آیه، این چنین بود که اگر کسی از آنان می‌خوابید، خوردن و آشامیدن بر او حرام می‌شد. پس خَوّات پس از آن که روز را به شب رسانید، به سوی خانواده خود آمد و گفت: آیا غذایی نزد شما هست؟ آنها پاسخ دادند: خیر، تخواب تا غذایی را برایت آماده کنیم. وی تکیه داد و خوابش برد. خانواده او به او گفتند: آیا تو خوابیده بودی؟ او پاسخ داد: آری. او بدون آن که افطار کند، شب را به صبح رسانید و صبح هنگام به سوی خندق رفت و کم‌کم داشت از هوش می‌رفت. رسول الله صلی الله علیه و آله از کنار او عبور کرد و چون او را با این حال دید، وی رسول الله صلی الله علیه و آله را از این که چه بر او گذشته، آگاه ساخت و خداوند، آیه: «وَكُلُواْ وَاشْرَبُواْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ» را نازل کرد.[2]

۲) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد و همگی از ابن ابی عمیر، از حلبی روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «الْخَيْطُ الأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الأَسْوَدِ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: منظور از آن، سفیدی روز از سیاهی شب است.[3]

۳) محمد بن یعقوب، از برخی از اصحاب ما، احمد بن محمد، از قاسم بن یحیی، از جدّ خود حسن بن راشد، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: پدرم از جدم از پدرانش برای من نقل کرده که علی علیه السلام فرمود: بر مرد مستحب است که در اولین شب از ماه رمضان، با همسر خود، آمیزش

۱- خوّات بن جبیر بن نُعمان بن أُمیه بن امری القیس بن ثعلبه انصاری اوسی، یکی از یاران دلاور رسول الله صلی الله علیه و آله بود که او و برادرش عبد الله بن جبیر در جنگ بدر حضور داشتند. وی در سال ۴۰ هجری در سن ۹۴ سالگی در مدینه درگذشت. همچنین وی از صحابه امام علی(ع) بود. نگاه کنید به: رجال طوسی: ص ۴۰؛ أسد الغابة، ج ۲، ص ۱۲۵.

۲- کافی، ج ۴، ص ۹۸، ح ۴.

۳- کافی، ج ۴، ص ۹۸، ح ۴.

کند؛ چرا که خداوند می‌فرماید: «أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَآئِكُمْ» و رفث به معنای آمیزش است.[1]

۴) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از عثمان بن عیسی، از سماعه روایت می‌کند که گفت: از حضرت پرسیدم: گروهی در ماه رمضان روزه گرفتند و به هنگام غروب خورشید ابر سیاهی آسمان را فراگرفت و آنها گمان نمودند که شب شده و افطار نمودند، سپس آن ابر، کنار رفت و خورشید، ظاهر گشت. روزه آنان چه حکمی دارد؟ حضرت پاسخ داد: کسی که روزه خود را افطار نموده باید قضای آن روز را به جای آورد؛ چرا که خداوند عز و جل می‌فرماید: «ثُمَّ أَتِمُّواْ الصِّيَامَ إِلَى الَّليْلِ»[2]

۵) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عبید از یونس، از ابو بصیر و سماعه، روایت می‌کند که از امام صادق علیه السلام پرسیدند: گروهی، در ماه رمضان روزه گرفتند و به هنگام غروب خورشید، ابر سیاهی آسمان را فرا گرفت و آنها، گمان کردند که شب، شده است و برخی از آنان، روزه خود را افطار نمودند. سپس آن ابر، کنار رفت و خورشید، ظاهر گشت. روزه آنان، چه حکمی دارد؟ حضرت پاسخ داد: کسی که روزه خود را افطار نموده باید قضای آن روز را به جای آورد؛ چرا که خداوند عز و جل می‌فرماید: «ثُمَّ أَتِمُّواْ الصِّيَامَ إِلَى الَّليْلِ» پس هر کسی پیش از فرارسیدن شب، چیزی بخورد، باید قضای آن را به جای آورد چرا که او عمداً آن چیز را خورده است.[3]

۶) شیخ در تهذیب، با سند خود، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از حُصین بن ابی حُصین روایت می‌کند که گفت: به امام جواد علیه السلام نامه‌ای نوشته و در آن عرض کردم: جانم به فدای شما باد. موالی شما در زمان نماز صبح اختلاف نظر پیدا کردند. برخی از آنان نماز صبح را به هنگام طلوع فجر اول که به شکل مستطیل در آسمان ظاهر می‌شود می‌خوانند، و برخی دیگر، آن را به هنگام ظاهر شدن آن افق و روشن شدن آن می‌خوانند. راوی، این حدیث را تا اینجا می‌رساند که امام جواد علیه السلام در جواب نامه با دست خط خود نوشت:

۱- کافی، ج ۴، ص ۱۸۰، ح ۳.
۲- کافی، ج ۴، ص ۱۰۰، ح ۱.
۳- کافی، ج ۴، ص ۱۰۰، ح ۲.

خدا، تو را مورد رحمت خود قرار دهد. فجر، همان خیط أبیض (نخ سفید) است نـه آن سفیدی که کاملاً بالا رفته باشد (فراگیر باشد) و در سفر و حضر باید آن را برای خود مشخص سازی (خدا تو را مورد رحمت خود قرار دهد) خداوند، تعیین آن را بر مخلوقات خود مبهم نساخته و فرموده است: «وَكُلُواْ وَاشْرَبُواْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ» پس خیط ابیض (نخ سفید) همان فجری است که با طلوع آن، خوردن و آشامیدن در روزه، حرام و خواندن نماز واجب می‌شود.[1]

۷) علی بن ابراهیم، از پدرش در حدیث مرفوعی، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: آمیزش و افطار کردن در شب ماه رمضان پس از خوابیدن، حرام بود؛ یعنی هر کس که نماز عشا را می‌خواند و افطار نکرده می‌خوابید و سپس از خواب بیدار می‌شد، افطار کردن بر او حرام بود و همچنین آمیزش (با همسر) در شب و روز ماه رمضان، حرام بود. مردی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله خَوّات بن جُبیر انصاری نام داشت که برادر عبد الله بن جبیر بود. رسول الله صلی الله علیه و آله عبد الله بن جبیر را در روز جنگ احد به همراه پنجاه تیرانداز بر دهانه درّه گمارد و یاران او، او را رها کردند و تنها دوازده نفر به همراه او باقی ماندند و او در ورودی درّه، کشته شد و این برادر او یعنی خوات بن جبیر پیرمردی مسن و ناتوان بود و رسول الله صلی الله علیه و آله را در جنگ خندق، همراهی می‌کرد. هنگامی که روز را به شب رسانید به سوی خانواده‌اش آمد و گفت: آیا غذایی دارید؟ آنها پاسخ دادند: خیر، نخواب تا غذایی برایت فراهم کنیم. خانواده او در آماده کردن غذا، کندی ورزیدند و او پیش از آن که افطار کند، خوابش برد و چون بیدار شد به خانواده‌اش گفت: غذا خوردن، در امشب بر من حرام شده است و چون شب را به صبح رسانید، به حفر خندق پرداخت و بیهوش شد. رسول الله صلی الله علیه و آله، او را (با این حال) مشاهده نمود و دلش برای او سوخت. همچنین جمعی از جوانان، مخفیانه در شب‌های ماه رمضان(با همسران خود) آمیزش می‌کردند. بنابراین خداوند، آیه: «أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَآئِكُمْ» را نازل کرد و آمیزش در شب‌های ماه رمضان و خوردن غذا پس از خواب را حلال نمود و

۱- تهذیب، ج ۲، ص ۳۶، ح ۱۱۵.

زمان آن، تا طلوع فجر است؛ چرا که خداوند می‌فرماید: «وَكُلُواْ وَاشْرَبُواْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ» یعنی سفیدی روز از سیاهی شب.[1]

۸) عیاشی، از سماعه روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَآئِكُمْ» تا «وَكُلُواْ وَاشْرَبُواْ» را پرسیدم. حضرت پاسخ داد: این آیه در شأن خوّات بن جُبیر نازل شده است. وی با زبان روزه به همراه رسول الله، مشغول حفر خندق بود تا این که روز را به شب رسانید و پیش از نازل شدن این آیه، این چنین بود که اگر کسی از آنها (در شب ماه رمضان) می‌خوابید، غذا خوردن بر او حرام می‌شد. پس خوّات هنگامی که روز را به شب رسانید، به سوی خانواده‌اش بازگشت و پرسید: آیا غذایی دارید؟ آنها، پاسخ دادند: نخواب تا غذایی را برایت آماده کنیم. او تکیه داده و خوابش برد. آنها به او گفتند: آیا تو خوابیده بودی؟ او پاسخ داد: آری. پس تا صبح افطار نکرد و صبح هنگام به سوی خندق رفت و کم‌کم داشت بیهوش می‌شد. رسول الله صلی الله علیه و آله از کنار او عبور کرد و چون او را با این حال دید، از وی در باره سبب آن پرسید و او حضرت را از آن چه بر او گذشته آگاه کرد و این آیه نازل شد: «أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَآئِكُمْ» تا «وَكُلُواْ وَاشْرَبُواْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ»[2]

۹) عیاشی، از سعد، از یکی از اصحاب خود روایت می‌کند که از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام پرسیدند: حکم مردی که به هنگام سحر در (طلوع) فجر شک می‌کند، چیست؟ حضرت پاسخ داد: اشکالی ندارد (چون خداوند می‌فرماید:) «وَكُلُواْ وَاشْرَبُواْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ» و او باید در ماه رمضان، احتیاط (زودتر بیدار شود) و پیش از زمان شک سحری بخورد.[3]

۱۰) عیاشی، از ابو بصیر نقل می‌کند: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: دو مرد در سحرگاه ماه رمضان برخاسته و یکی از آن دو گفت: این، فجر است و دیگری گفت: چیزی، نمی‌بینم، حکم آن دو چیست؟ حضرت پاسخ داد: آن کس که

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۷۵.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰۲، ح ۱۹۸.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰۲، ح ۱۹۹.

یقین نکرده که آن، هنگام فجر است می‌تواند غذا بخورد ولی خوردن غذا بر آن کـه می گوید هنگام فجر می‌باشد، حرام شده است. چرا که خداوند می‌فرماید: «وَكُلُواْ وَاشْرَبُواْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتِمُّواْ الصِّيَامَ إِلَى الَّليْلِ»[1]

۱۱) عیاشی، از ابو بصیر روایت می‌کند که گفت: جمعی از مردم در ماه رمضان روزه گرفتند و به هنگام غروب خورشید، ابر سیاهی آسمان رافـرا گرفـت و آنهـا، گمان کردند که شب شده است، و همه یا برخی از آنان، روزه خود را افطار نمودند. سپس آن ابر، کنار رفت و مشخص شد که خورشید غروب نکرده است. روزه آنـان چه حکمی دارد؟ حضرت پاسخ داد: کسی که روزه خود را افطار نموده، باید قضای آن روز را به جای آورد؛ چرا که خداوند عز و جل می‌فرماید: «ثُمَّ أَتِمُّواْ الصِّيَامَ إِلَى الَّليْلِ» پس هر کس پیش از فرارسیدن شب، چیزی بخورد، بایـد قضـای آن را به جای آورد؛ چرا که او عمداً آن چیز را خورده است.[2]

۱۲) عیاشی، از قاسم بن سلیمان، از جراح، از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «ثُمَّ أَتِمُّواْ الصِّيَامَ إِلَى الَّليْلِ» روایت می‌کند که فرمود: «منظور، روزه مـاه رمضان است؛ پس هر کس هلال ماه را در روز ببیند باید روزه‌اش را تا شب تکمیل کند.[3]

۱۳) عیاشی، از سماعه روایت می‌کند که گفت: حضرت فرمود: کسی کـه روزه خود را افطار نموده، باید قضای آن روز را به جای آورد؛ زیرا خداوند مـی‌فرمایـد: «ثُمَّ أَتِمُّواْ الصِّيَامَ إِلَى الَّليْلِ»، پس هر کس پیش از فرارسیدن شب، چیزی بخـورد، باید قضای آن را به جای آورد؛ چرا که او عمداً آن چیز را خورده است.[4]

۱۴) عیاشی، از عبد الله حلبی روایت می‌کند که گفت: از امام صادق، پرسـیدم: «الْخَيْطُ الأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الأَسْوَدِ» به چه معنا است؟ حضـرت پاسـخ داد: منظـور، سفیدی روز از سیاهی شب است.[5]

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰۲، ح ۲۰۰.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰۳، ح ۲۰۱.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰۳، ح ۲۰۲.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰۳، ح ۲۰۳.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰۳، ح ۲۰۴.

«وَلاَ تَأْكُلُواْ أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُواْ بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُواْ فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالإِثْمِ وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۸۸)».

[و اموالتان را میان خودتان به ناروا مخورید، و (به عنوان رشوه قسمتی از) آن را به قضات مدهید تا بخشی از اموال مردم را به گناه بخورید؛ در حالی که خودتان (هم خوب) می‌دانید]

۱) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از سیف بن عمیره، از زیاد بن عیسی روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «وَلاَ تَأْكُلُواْ أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ» را پرسیدم حضرت پاسخ داد: (مردان) قریش با یکدیگر بر سر خانواده و اموالشان قمار می‌کردند و خداوند عز و جل، آنان را از این کار، نهی فرمود.[۱]

۲) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از عبد الله بن بحر، از عبد الله بن مسکان، از ابو بصیر نقل می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «وَلاَ تَأْكُلُواْ أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُواْ بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ» را پرسیدم. حضرت پاسخ داد: ای ابا بصیر! خداوند عز و جل آگاه است از این که در این امت حاکمانی هستند که ستم روا می‌دارند؛ اما مقصود خداوند از آیه، حاکمان عادل نبوده، بلکه مقصود او تنها، حاکمان ستمگر می‌باشد. ای ابا محمد، اگر تو حقی بر گردن کسی داشته باشی و او را به نزد حاکمان عادل فرابخوانی و او سر باز زند و تنها حاضر باشد که در نزد حاکمان ستمگر با تو اقامه دعوا کند تا آنان به نفع او قضاوت کنند، او از جمله کسانی است که طاغوت (انسان‌های سرکش) را حاکم خود قرار می‌دهند و منظور از آیه: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُواْ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَن يَتَحَاكَمُواْ إِلَى الطَّاغُوتِ»[۲] [آیا ندیده‌ای کسانی را که می‌پندارند به آن چه به سوی تو نازل شده و (به) آن چه پیش از تو نازل گردیده ایمان آورده‌اند (با این همه) می‌خواهند داوری میان خود را به سوی طاغوت ببرند؟]، همین است.[۳]

۱- کافی، ج ۵، ص ۱۲۲، ح ۱.
۲- نساء/ ۶۰.
۳- کافی، ج ۷، ص۴۱۱، ح ۲.

۳) شیخ، با سند خود، از محمد بن احمد بن یحیی، از محمد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضال روایت می‌کند که گفت: در نامه ابو اسد به امام هادی علیه السلام خواندم که ابو اسد با خط خود نوشته بود که: تفسیر آیه: «وَلاَ تَأْكُلُواْ أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُواْ بها إِلَى الْحُكَّامِ» چیست؟ و حضرت با دستخط خود در جواب نامه نوشت: منظور از حُکّام، قضات می‌باشند. سپس حضرت در زیر آن نوشت: منظور، این است که آن مرد می‌داند که آن قاضی، ظالم است و با این وجود به نزد او می‌رود و قاضی، به نفع او حکم می‌کند، پس او نسبت به معتبر دانستن حکمی که قاضی به نفعش صادر کرده، هیچ عذری ندارد؛ چرا که او می‌دانست که او ظالم است.[1]

۴) عیاشی، از زیاد بن عیسی روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «وَلاَ تَأْكُلُواْ أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: (مردان) قریش با یکدیگر بر سر خانواده و اموالشان قمار می‌کردند و خداوند، آنان را از این عمل، نهی فرمود.[2]

۵) عیاشی، از ابو بصیر روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «وَلاَ تَأْكُلُواْ أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُواْ بها إِلَى الْحُكَّامِ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: ای ابو بصیر، خداوند عز و جل آگاه است از این که در این امت، حاکمانی هستند که ستم روا می‌دارند؛ اما مقصود خداوند، حاکمان عادل نبوده، بلکه مقصود او تنها، حاکمان ستمگر می‌باشد. ای ابا محمد! اگر تو، حقی بر گردن کسی داشته باشی و او را به نزد حاکمان عادل، فرابخوانی و او سر باز زند و تنها، حاضر باشد که در نزد حاکمان ستمگر با تو اقامه دعوا کند تا آنان به نفع او قضاوت کنند، او از جمله کسانی است که طاغوت (انسان‌های سرکش) را حاکم خود قرار می‌دهند.[3]

۶) عیاشی، از حسن بن علی روایت می‌کند که گفت: در نامه ابو اسد به امام رضا علیه السلام که جواب آن با دستخط خود امام بود، خواندم که ابو اسد تفسیر آیه: «وَلاَ تَأْكُلُواْ أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُواْ بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ» را از حضرت

۱- تهذیب، ج ۶، ص ۲۱۹، ح ۵۱۸.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰۳، ح ۲۰۵.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰۴، ح ۲۰۶.

پرسید و حضرت در جواب به سؤال او نوشت: منظور از حُکّام، قضات می‌باشند. سپس حضرت در ذیل آن نوشت: منظور، این است که آن مرد می‌داند که آن قاضی، ظالم و سرکش است؛ پس اگر آن مرد با وجود این که می‌داند که قاضی ظالم است به نزد او برود و قاضی حکمی را به نفع وی صادر کند، آن مرد در معتبر دانستن آن حکم، هیچ عذری ندارد.[1]

۷) عیاشی از سماعه روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مردی، مقداری مال دارد که تنها کفاف معاش او را می‌دهد و همچنین، دینی نیز بر گردن او است. آیا می‌تواند با آن مال، روزی خانواده‌اش را دهد تا خداوند در کار او گشایشی حاصل کند و سپس دین خود را ادا کند، یا این که باید به خاطر ادای آن قرض، از کس دیگری قرض کند؟ حضرت پاسخ داد: باید با آن مالی که نزد او است، دین خود را بپردازد و اموال مردم را نخورد جز در صورتی که اموال دیگری داشته باشد که بتواند به وسیله آن حقوق آنان را بدهد؛ چرا که خداوند، می‌فرماید: «وَلاَ تَأْكُلُواْ أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ»[2]

۸) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از سهل بن زید و احمد بن محمد، از ابن محبوب، از ابو ایوب، از سماعه روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مردی از ما، مقداری مال دارد که تنها کفاف معاش او را می‌دهد و همچنین، دینی نیز بر گردن او است. آیا می‌تواند با آن مال، خانواده‌اش را روزی دهد تا خداوند در کار او گشایشی حاصل کند و سپس دین خود را ادا کند یا باید به خاطر ادای آن قرض، از کس دیگری قرض کند و یا باید رو به صدقه گرفتن بیاورد؟ حضرت پاسخ داد: باید با آن مالی که نزد او است، دین خود را بپردازد و اموال مردم را نخورد، جز در صورتی که اموال دیگری داشته باشد که بتواند به وسیله آن، حقوق آنان را بدهد؛ چرا که خداوند، می‌فرماید: «لاَ تَأْكُلُواْ أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلاَّ أَن تَكُونَ تِجَارَةً عَن تَرَاضٍ مِّنكُمْ»[3] [اموال همدیگر را به ناروا مخورید، مگر آن که داد و ستدی با تراضی یکدیگر از شما (انجام گرفته) باشد] و آن مرد نباید به خاطر ادای دین خود، از کس دیگری قرض کند، جز در

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰۴، ح ۲۰۷.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰۴، ح ۲۰۸.
۳- نساء/ ۲۹.

صورتی که بتواند به آن وفا کند، و اگر بر درب خانه‌ها مشغول گدایی شد، یک لقمه یا دو لقمه و یک خرما یا دو خرما به او بدهید، جز در صورتی که ولی داشته باشد که در این صورت، ولی، باید دین او را بپردازد و به وعده او عمل کند. هر کس از ما بمیرد، خداوند برای او یک ولی قرار می‌دهد که پس از او مسئول وفا کردن به وعده او و پرداختن دین او است.[1]

۹) علی بن ابراهیم روایت می‌کند که امام کاظم علیه السلام فرمود: خداوند آگاه است که حاکمانی، به ناحق حکم می‌رانند. پس نهی فرمود از این که آنان را حاکم قرار دهند؛ چرا که آنان به حق حکم نکرده و اموال مردم باطل می‌شود (تصرف در آن روا نمی‌باشد[2]).

۱۰) ابو علی طبرسی می‌گوید: از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: منظور از باطل، قسم دروغ است که از طریق آن، اموالی به دست آید.[3]

«یَسْأَلُونَكَ عَنِ الأَهِلَّةِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ...(۱۸۹)»

[در باره (حکمت) هلالها(ی ماه) از تو می‌پرسند، بگو: آنها (شاخص) گاه‌شماری برای مردم و (موسم) حج‌اند]

۱) شیخ با سند خود، از ابوالحسن محمد بن احمد بن داود، از احمد بن محمد بن سعید، از حسن بن قاسم، از علی بن ابراهیم، از احمد بن عیسی بن عبد الله، از عبد الله بن علی بن حسین، از پدرش از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ» روایت می‌کند که فرمود: یعنی هلال‌های ماه، نشانگر اوقات روزه، عید فطر و حج آنان است.[4]

۲) عیاشی، از زید بن ابی اسامه روایت می‌کند که فرمود: از امام صادق علیه السلام پیرامون معنای أَهِلَّة (هلال ماه‌ها) پرسیده شده و حضرت فرمود: آنها، ماه‌ها هستند، پس اگر هلال ماه (رمضان) را دیدی، روزه بگیر و اگر (در پایان ماه) آن را مشاهده نمودی، افطار کن. راوی می‌گوید: به حضرت عرض کردم: اگر آن ماه،

۱- کافی، ج ۵، ص ۹۵، ح ۲.
۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۷۶.
۳- مجمع البیان، ج ۲، ص ۲۵.
۴- تهذیب، ج ۴، ص ۱۶۶ ح ۴۷۲.

بیست و نه روز بود، آیا باید قضای آن روز را به جای آوریم؟ حضرت پاسخ داد: خیر، جز در صورتی که سه نفر عادل شهادت بدهند که هلال ماه رمضان را پیش از آن دیده‌اند که در این صورت باید آن روز که روزه نگرفته‌اید، را قضا کنید.[1]

۳) عیاشی، از زیاد بن مُنذر روایت می‌کند که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: هنگامی که مردم روزه می‌گیرند روزه بگیر، و هنگامی که مردم افطار می‌کنند، افطار کن؛ چرا که خداوند، هلال‌های ماه را وسیله تعیین (ماه‌ها) قرار داد.[2]

۴) علی بن ابراهیم: برخی از اوقات مشخص و مشهور، و برخی دیگر، نامشخص می‌باشند. اوقات مشخص و مشهور، چهار وقت می‌باشند که عبارتند از: ماه‌های حرام که خداوند در آیه: «مِنْها أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ[3]» (از این دوازده ماه، چهار ماه ،ماهِ حرام است) ذکر نموده است و دوازده ماه که خداوند آنها را آفرید و با هلال ماه مشخص می‌شوند که اولین ماه آن، محرم و آخرین ماه آن، ذی‌الحجه است. ماه‌های حرام، چهار ماه است که عبارتند از: رجب به تنهایی و ذی‌القعده، ذی‌الحجّه و محرّم به صورت پشت سر هم که خداوند، جنگ را در آن ماه‌ها حرام نمود و چه گناهان و چه اعمال حسنه در آن ماه‌ها، چند برابر می‌شود. ماه‌های سیاحت مشخص است که عبارت است از: بیست روز از ذی‌الحجّه، محرّم، صَفر، ربیع‌الاول و ده روز از ربیع‌الثانی که خداوند، در آن ماه‌ها، جنگ با مشرکین را به وسیله نازل کردن آیه: «فَسِيحُواْ فِي الأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ[4]» [پس (ای مشرکان!) چهار ماه (دیگر با امنیت کامل) در زمین بگردید] به تأخیر انداخت. ماه‌های حج، مشخص است که عبارتند از: شوّال، ذی‌العقده، و ذی‌الحجّه. این ماه‌ها، از این رو ماه‌های حج نامیده شده‌اند که هر کس در این ماه‌ها یعنی در شوّال یا ذی‌القعده یا ذی‌الحجّه به عمره برود و نیت کند که در مکّه اقامت کند تا حج را نیز به جای آورد می‌تواند پس از عمره، حج تمتّع را نیز به جای آورد. ولی هر کس که در ماه‌های دیگری غیر از این ماه‌ها به عمره برود، چه نیت کند که برای حج در مکه بماند یا نیتی نکند، نمی‌تواند

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰۴، ح ۲۰۹.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰۴، ح ۲۱۰.
۳- توبه/ ۳۶.
۴- توبه/ ۲.

حج تمتع را به جای آورد؛ زیرا او در ماه‌های حج، وارد مکه نشده است. پس وجه تسمیه این ماه‌ها، به ماه‌های حج، به این دلیل می‌باشد. خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «اَلْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ[1]» [حج در ماههای معیّنی است]. همچنین ماه رمضان نیز، جزء اوقات مشخص است. اما اوقات نامعلوم، ماه‌هایی هستند که هر گاه امری واقع شود، باید منتظر ماند تا آنها به پایان برسند و عبارتند از: عدّهٔ نگهداشتن زنان مطلّقه و زنانی که همسرشان از دنیا رفته باشد. پس هر گاه شوهری، همسرش را طلاق دهد، اگر آن زن، یائسه نباشد و خون حیض می‌بیند، باید چند بار که خداوند متعال، تعداد آن را مشخص نموده، از خون حیض پاک[2] شود و اگر آن زن، یائسه باشد و خون حیض نمی‌بیند باید سه ماه عده نگهدارد و در آن سه ماه، خونی نبیند؛ همچنین عده زنی که شوهرش از دنیا رفته، چهار ماه و ده روز می‌باشد و عده زن مطلّقه که باردار می‌باشد، این است که فارغ شود.

همین طور عده زنی که به دلیل ایلاء[3] بر شوهر خود، حرام شده است، چهار ماه می‌باشد. ازجمله موارد دیگر اوقات نامعلوم، مهلتی است که در قرض، بین قرض دهنده و قرض گیرنده معین می‌شود. همچنین ازجمله آن، دو ماه روزه متوالی است که در کفّاره ظهار[4] و کفّاره قتل غیرعمد واجب می‌شود. از موارد دیگر آن، روزه‌ای است که در حج، بر کسی که قربانی نیافت واجب می‌شود. (آخرین مورد آن) سه روز روزه‌ای است که در کفاره قسم واجب می‌شود. بنابراین، این‌ها، موارد اوقات مشخص و اوقات نامعلومی می‌باشند که خداوند آنها را در آیه: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الأَهِلَّةِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ» ذکر نموده است.[5]

سید اجلّ ابوالقاسم علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاوس، قواعدی را

۱- بقره/ ۱۹۷.

۲- أقراء: جمع قُرء به معنای پاک شدن از خون حیض است و از اضداد می‌باشد و آن، به این خاطر است که قرء، به معنای وقت می‌باشد و در/ ۲۲۸ بقره «ثلاثة قروء» نیز به کار رفته است.

۳- ایلاء: این است که مرد سوگند بخورد آمیزش با همسر دائم خود که با او نزدیکی کرده را برای همیشه یا بدون تعیین کردن زمان، ترک کند که شروط آن، در فقه، مشخص شده است.

۴- ظهار: این است که مرد به همسرش بگوید: «پشت تو، به مانند پشت مادرم است. «القاموس المحیط – ریشه ظهر»

۵- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۷۶.

برای تشخیص هلال ماه رمضان ذکر می‌کند که به قرار زیر می‌باشد:

«قاعده اول»

۱) یکی از یاران حضرت می‌گوید: در اولین روز ماه رمضان که مردم، در شک و یقین، به سر می‌بردند، نزد امام حسن عسکری علیه السلام رفتم و چون نگاه حضرت به من افتاد، فرمود: آیا دوست داری که قاعده‌ای را به تو بگویم تا به وسیله آن، فرارسیدن ماه رمضان را تشخیص دهی و هیچ گاه در آن شک نکنی؟ راوی می‌گوید: عرض کردم: آری، ای مولای من! با گفتن آن، بر من منت نهید. حضرت فرمود: ابتدا باید اول ماه محرم را بدانی. پس اگر بدانی که اولین روز ماه محرم، چه روزی است، دیگر در تشخیص اولین روز ماه رمضان شک نمی‌کنی. راوی می‌گوید: عرض کردم: چگونه تشخیص هلال ماه محرم، مرا از تشخیص هلال ماه رمضان، بی‌نیاز می‌سازد؟ حضرت پاسخ داد: تشخیص هلال ماه محرم تو را به تشخیص هلال ماه رمضان، رهنمون می‌سازد و به این وسیله دیگر نیازی به تشخیص هلال ماه رمضان نداری. راوی می‌گوید: عرض کردم: مولای من، کیفیت این قاعده را برایم شرح دهید. حضرت فرمود: ابتدا، اولین روز ماه محرم را در نظر می‌گیری، پس اگر اولین روز محرم، یکشنبه بود، عدد یک و اگر دو شنبه بود، عدد دو و اگر سه شنبه بود، عدد سه و اگر چهار شنبه بود، عدد چهار و اگر پنجشنبه بود، عدد پنج و اگر جمعه بود، عدد شش و اگر شنبه بود، عدد هفت را در نظر بگیر و به خاطر بسپار و به عدد ائمه علیه السلام، که دوازده است، بیفزا. سپس هر عددی که بدست آمد را هفت تا هفت تا کم کن[1] و ببین که چه عددی به دست می‌آید. پس اگر عدد هفت به دست آمد، اولین روز ماه رمضان، شنبه و اگر عدد شش به دست آمد، اولین روز ماه رمضان، جمعه و اگر عدد پنج به دست آمد، اولین روز ماه رمضان، پنجشنبه و اگر عدد چهار بدست آمد، اولین روز ماه رمضان، چهار شنبه و اگر عدد سه بدست آمد، اولین روز ماه رمضان، سه شنبه و اگر عدد دو بدست آمد،

۱- ابن طاووس در اقبال الاعمال، احتمال داده است که جمله «فما بقی ممالایتم سبعة» اشتباه ناسخ باشد. ما نیز این جمله را ترجمه نکرده‌ایم، زیرا با ترجمه آن، معنای جمله، استوار نمی‌گردد. (مترجمان)

اولین روز ماه رمضان دوشنبه و اگر عدد یک به دست آمد، اولین روز ماه رمضان یکشنبه است. پس این گونه حساب می‌کنی و ان شاء الله، آن را موافق با صواب می‌یابی.[1]

«قاعده دوم»

۲) و نیز گفت: توضیح عجیبی را بر پشت کتابی قدیمی مربوط به ۱۴ صَفر سال ۶۶۰ یافته‌ایم و آن را بر طبق نظر خودمان، نزدیک به صواب می‌دانیم. آن توضیح از این قرار است: اگر خواستی وقفه (آخرین روز ماه رمضان) و اولین روز ماه رمضان را تشخیص دهی، هلال ماه محرم را رصد کن؛ پس اگر هلال ماه محرم را تشخیص دادی، چهار روز پس از آن را بشمار. پنجمین روز آن، وقفه و ششمین روز آن، اول ماه رمضان است. پس اگر نتوانستی هلال ماه محرم را مشاهده کنی، هلال ماه صفر را رصد کن و دو روز پس از آن را بشمار. سومین روز آن، وقفه و چهارمین روز آن اول ماه رمضان است. پس اگر نتوانستی هلال ماه صفر را مشاهده کنی، هلال ماه ربیع الاول را رصد کن پس اگر آن را مشاهده کردی، یک روز پس از آن را بشمار. دومین روز آن، وقفه و سومین روز آن، اول ماه رمضان است. پس اگر نتوانستی هلال ماه ربیع الاول را مشاهده کنی، هلال ماه ربیع الثانی را رصد کن پس اگر آن را مشاهده کردی، شش روز پس از آن را بشمار. هفتمین روز آن، وقفه و هشتمین روز آن، اول ماه رمضان است. پس اگر نتوانستی هلال ماه ربیع الثانی را مشاهده کنی، هلال ماه جمادی الأولی را رصد کن. پس اگر آن را مشاهده کردی، پنج روز پس از آن را بشمار. ششمین روز آن وقفه و هفتمین روز آن، اول ماه رمضان است. پس اگر نتوانستی هلال ماه جمادی‌الأولی را مشاهده کنی، هلال ماه جمادی الثانی را رصد کن. پس اگر آن را مشاهده کردی، سه روز پس از آن را بشمار. چهارمین روز آن، وقفه و پنجمین روز آن اول ماه رمضان است. پس اگر نتوانستی هلال ماه جمادی الثانی را مشاهده کنی، هلال ماه رجب را رصد کن و دو روز بعد از آن را بشمار. سومین روز آن، وقفه و چهارمین روز آن اول ماه رمضان است. پس اگر نتوانستی هلال ماه رجب را مشاهده کنی، هلال ماه شعبان را رصد

۱– اقبال الاعمال، ص ۲۶۶.

کن. اولین روز آن، وقفه و دومین روز آن، اول ماه رمضان است. پس اگر نتوانستی هلال ماه رمضان را مشاهده کنی، هلال ماه شوال را رصد کن پس اگر آن را مشاهده کردی، چهار روز بعد از آن را بشمار. پنجمین روز آن، وقفه و ششمین روز آن، اول روز ماه رمضان است. پس اگر نتوانستی که هلال ماه شوال را مشاهده کنی، هلال ماه ذی‌القعده را رصد کن. پس اگر آن را مشاهده کردی، سه روز پس از آن را بشمار. چهارمین روز آن، وقفه و پنجمین روز آن، اولین روز ماه رمضان است. پس اگر نتوانستی هلال ماه ذی‌القعده را مشاهده کنی، هلال ماه ذی‌الحجه را رصد کن و هشت روز پس از آن را بشمار. نهمین روز آن، وقفه و دهمین روز آن، اولین روز ماه رمضان، است. این (قاعده) آخرین چیزی است که بر آن دست یافتیم پس آن را جز از کسی که شایستگی نقل حدیث را دارد، مخفی نگهدار.[1]

«قاعده سوم»

۳) سپس ابن طاووس گفت: یکی از قواعد، قاعده‌ای است که آن را شنیده‌ایم ولی بر سند آن، که از کدام یک از ائمه علیهم السلام نقل شده است، دست نیافتیم و عبارت است از این که: روز، اول روزه شما، همان روزی است که در آن قربانی می‌کنید (پایان کلام ابن‌طاووس[2]).

...وَلَيسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِن ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا...(۱۸۹)،

[و نیکی آن نیست که از پشت خانه‌ها درآیید، بلکه نیکی آن است که کسی تقوا پیشه کند؛ و به خانه‌ها از در (ورودی) آنها درآیید]

۱) احمد بن محمد بن خالد برقی، از پدرش، از احمد بن نضر، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که پیرامون آیه: «وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا» فرمود: منظور این است که در هر کاری از طریق صحیح (و نه انحرافی

۱- اقبال الاعمال، ص ۲۶۷.
۲- اقبال الاعمال، ص ۲۶۹.

و وارونه) وارد شوید.[1]

۲) محمد بن یعقوب، از حسین بن محمد اشعری، از مُعلّی، از محمد بن جمهور، از سلیمان بن سماعه، از عبد الله بن قاسم، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: ائمه علیهم السلام، درهای خداوند عز و جل هستند که رسیدن به او، تنها از طریق آنان میسر است و اگر آنان نبودند، معرفت الهی، امکان پذیر نمی‌شد و خداوند، آنان را حجت خود بر مخلوقاتش قرار داد.[2]

۳) محمد بن حسن صفار، از احمد بن محمد، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از محمد بن حمران، از أسود بن سعید روایت می‌کند که گفت: در محضر امام باقر علیه السلام بودم که بدون آن که سؤالی از حضرت بپرسم، فرمود: ما، حجت خداییم،ما مدخل و دروازه خدا، زبان خدا، جلوه خدا و چشم خدا در میان مخلوقاتش، و نیز متولیان امر الهی در میان بندگانش می‌باشیم.[3]

۴) طبرسی در احتجاج، از اصبغ بن نُباته روایت می‌کند که گفت: در محضر امیر المؤمنین علیه السلام نشسته بودم که ابن کوّاء به نزد حضرت آمده و عرض کرد: ای امیر مؤمنان، معنای بیوت (خانه‌ها) در آیه: «وَلَيسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَـأْتُوا الْبُيـوتَ مِن ظُهورِها وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأتُوا الْبُيوتَ مِنْ أَبْوَابِها» چیست؟ حضرت فرمود: منظور از خانه‌هایی که خداوند امر فرمود که باید از در آنان وارد شد، ما هستیم. ما، در و خانه‌های الهی هستیم که رسیدن به او، از طریق آن میسر است. پس هر کس با ما بیعت کند و ولایت ما را بپذیرد، از در خانه‌ها وارد شده؛ و هر کس که با ما مخالفت ورزد و دیگران را بر ما ترجیح دهد، از پشت خانه‌ها وارد شده است.[4]

۵) عیاشی، از سعد روایت می‌کند که گفت: از امام باقر علیه السلام تفسیر آیه: «وَلَيسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيوتَ مِن ظُهورِها وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأتُوا الْبُيـوتَ مِنْ أَبْوَابِها» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: خاندان محمد صلی الله علیه و آله، درهای الهی و راه رسیدن به خدا هستند و مردم را به سوی بهشت فرا می‌خوانند و تا روز

۱- محاسن، ص ۲۲۴، ح ۱۴۳.
۲- کافی، ج ۱، ص ۱۴۹، ح ۲.
۳- بصائر الدرجات، ص ۷۵، ح ۱.
۴- احتجاج، ص ۲۲۷.

قیامت، پیشرو و راهنمای مردم به سوی بهشت می‌باشند.[1]

۶) عیاشی، از جابر بن یزید، از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «وَلَيسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيوتَ مِنْ ظُهورِها» روایت می‌کند که فرمود: منظور، این است که در هر کاری از طریق صحیح (و نه انحرافی و وارونه) وارد شوید.[2]

۷) عیاشی، از سعید بن مُنَخَّل در حدیث مرفوعی، از حضرت روایت می‌کند که فرمود: منظور از بیوت (خانه‌ها) و ابواب (درها)، ائمه علیهم السلام می‌باشند.[3]

۸) عیاشی، از جابر، از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «وَأْتُوا الْبُيوتَ مِنْ أَبْوابِها» روایت می‌کند که فرمود: در هر کاری از طریق صحیح آن وارد شوید.[4]

۹) ابو علی طبرسی می‌گوید: کسانی که احرام می‌بستند، از درهای خانه‌ها وارد نمی‌شدند، بلکه پشت خانه‌ها یعنی عقب آن خانه‌ها را سوراخ نموده و از آن رفت و آمد می‌کردند و خداوند، آنان را از این کار نهی فرمود. همچنین ابو علی طبرسی می‌گوید: ابو جارود نیز این حدیث را از امام باقر علیه السلام نقل کرده است.[5]

۱۰) ابو علی طبرسی روایت می‌کند که امام باقر علیه السلام فرمود: خاندان محمد، درب‌های الهی و راه رسیدن به خدا هستند و مردم را به سوی بهشت فرا می‌خوانند و تا روز قیامت، پیشرو و راهنمای مردم به سوی بهشت می‌باشند.[6]

۱۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: این آیه در شأن امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده است، چرا که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: من شهر علم و علی، دروازه آن است؛ پس تنها از دروازه شهر وارد آن شوید.[7]

۱۲) سعد بن عبد الله، از محمد بن حسین بن ابی خَطّاب، از موسی بن سَعدان، از عبد الله بن قاسم حضرمی، از یکی از اصحابش، از ظریف، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: هر کس نزد آل محمد صلی الله علیه و آله بیاید،

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰۵، ح ۲۱۱.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰۵، ح ۲۱۲.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰۵، ح ۲۱۳.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰۵، ح ۲۱۴.
۵- مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۷.
۶- مجمع البیان، ج ۲، ص ۲۷.
۷- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۷۷.

وارد چشمه زلالی می‌شود که دانش الهی از آن نشئت می‌گیرد و پایان ناپذیر است و دانش آن، قطع ناشدنی است. چرا که اگر خدا می‌خواست، خود را به آنها نشان می‌داد تا از در او به او برسند، ولی خداوند، خاندان محمد صلی الله علیه و آله را درهای خود قرار داد و رسیدن به او، تنها از طریق آنان میسر است؛ زیرا خداوند می‌فرماید: «وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا[1]»

«وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ (۱۹۰)».

[و در راه خدا با کسانی که با شما می‌جنگند بجنگید، ولی از اندازه درنگذرید؛ زیرا خداوند تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد]

۱) خوارزمی در مناقب، از مهذب الائمة ابوظفر عبدالملک بن علی بن محمد همدانی اهل بغداد، از محمد بن عبدالباقی بن احمد بن عبد الله از حسن بن علی بن حسن، از محمد بن عباس بن محمد بن زکریا، از ابا الحسن بن معروف، از حسن بن فهم، از محمد بن اسماعیل بن سعد، از خالدبن مخلد، و محمد بن صلت، از ربیع بن منذر، از پدرش، از محمد بن حنفیه روایت می‌کند که گفت: در حالی که من و امام حسن و امام حسین علیه السلام در گرمابه نشسته بودیم، ابن ملجم لعنه الله، نزد ما آمد و چون وارد شد، امام حسن و امام حسین علیه السلام که گویی از او تنفر داشتند به او فرمودند: با چه جرأتی نزد ما آمده‌ای؟ محمد بن حنفیه می‌گوید: به امام حسن و امام حسین علیه السلام عرض کردم: او را به حال خود واگذارید، چرا که به خدا قسم او نمی‌خواهد معصیتی را نسبت شما مرتکب شود. چون ابن ملجم را پس از ضربت خوردن علی علیه السلام به اسارت آوردند، محمد بن حنفیه گفت: شناخت من نسبت به این مرد از روزی که در گرمابه به نزد ما آمد، بیشتر نیست. حضرت علی علیه السلام در آن هنگام فرمود: ابن ملجم نزد شما، اسیر است. پس به او و به اهل منزلش، نیکی کنید. و من اگر زنده ماندم، یا او را می‌کشم و یا از گناه او درمی‌گذرم و اگر از این دنیا رفتم او را به مانند خود که یک ضربت به من

۱- مختصر بصائر الدرجات، ص ۵۴.

زد، با یک ضربت بکشید. «وَلاَ تَعْتَدُواْ إِنَّ اللّهَ لاَ يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ»[1]

«وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لاَ تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلّهِ فَإِنِ انتَهَواْ فَلاَ عُدْوَانَ إِلاَّ عَلَى الظَّالِمِينَ (۱۹۳)»

[با آنان بجنگید تا دیگر فتنه‌ای نباشد و دین مخصوص خدا شود. پس اگر دست برداشتند تجاوز جز بر ستمکاران روا نیست]

۱) ابو علی طبرسی می‌گوید: در روایتی، امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لاَ تَكُونَ فِتْنَةٌ» فرمود: منظور از فتنه، شرک و بت‌پرستی است.[2]

۲) ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه، از محمد بن جعفر رزّاز، از محمد بن حسین، از عثمان بن عیسی، از سماعة بن مهران، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه: «فَلاَ عُدْوَانَ إِلاَّ عَلَى الظَّالِمِينَ» فرمود: منظور از ظالمین، نسل قاتلان حسین علیه السلام می‌باشند.[3]

۳) عیاشی، از حسن بیاع هروی در حدیث مرفوعی، از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام، پیرامون تفسیر آیه: «فَلاَ عُدْوَانَ إِلاَّ عَلَى الظَّالِمِينَ» روایت می‌کند که فرمود: منظور این است که تعدی جز بر نسل قاتلان حسین علیه السلام، روا نیست.[4]

۴) عیاشی، از ابراهیم، از کسی که برای او روایت کرده، از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام، پیرامون تفسیر آیه: «فَلاَ عُدْوَانَ إِلاَّ عَلَى الظَّالِمِينَ» روایت می‌کند که فرمود: یعنی خداوند سبحان، تنها با نسل قاتلان حسین علیه السلام دشمنی می‌ورزد.[5]

۵) ابن بابویه محمد بن علی، از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی (رض)، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از عبدالسلام بن صالح هروی روایت می‌کند که گفت: به

۱- مناقب خوارزمی، ص ۲۸۲.
۲- مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۱.
۳- کامل الزیارات، ص ۶۳، ح ۶.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰۵، ح ۲۱۵.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰۵، ح ۲۱۷.

امام رضا علیه السلام عرض کردم: یا بن رسول الله، آیا حدیثی که از امام صادق علیه السلام روایت شده و حضرت در آن فرموده که هنگامی که حضرت قائم علیه السلام، قیام کند، نسل قاتلان حسین علیه السلام را به خاطر عمل پدرانشان می‌کشد، صحیح است؟ حضرت پاسخ داد: آری، این چنین است. به حضرت عرض کردم: پس آیه «وَلاَ تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى»[1] [و هیچ باربرداری، بار (گناه) دیگری را برنمی‌دارد] به چه معنا است؟ حضرت پاسخ داد: خداوند در تمامی سخنان خود، به راستی سخن گفته است، ولی نسل قاتلان حسین از عمل پدرانشان، خشنود و به آن افتخار می‌کنند و هر کس از کاری خشنود باشد، به منزله انجام دهنده آن کار است؛ و اگر مردی در مشرق کشته شود و مردی در مغرب به کشته شدن او راضی شود، این مرد، در نزد خداوند عز و جل، شریک قاتل می‌باشد؛ و خداوند، تنها به این دلیل که نسل قاتلان امام حسین علیه السلام از عمل پدرانشان خشنود شدند، آنان را به دست حضرت قائم علیه السلام به هنگام قیامش، به قتل می‌رساند. به حضرت عرض کردم: هنگامی که حضرت قائم علیه السلام قیام کند، ابتدا کدامیک از آنان را به قتل می‌رساند؟ حضرت پاسخ داد: قائم علیه السلام ابتدا، بنی شیبه را به قتل می‌رساند؛ چرا که آنان سارقین خانه خداوند عز و جل هستند.[2]

«الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنِ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ (۱۹۴)»

[این ماه حرام، در برابر آن ماه حرام است و (هتک) حرمتها قصاص دارد. پس هر کس بر شما تعدی کرد، همان گونه که بر شما تعدی کرده بر او تعدی کنید؛ و از خدا پروا بدارید و بدانید که خدا با تقواپیشگان است]

۱) شیخ در تهذیب، با سند خود، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از علاء بن فضیل روایت می‌کند که گفت: از حضرت پرسیدم: آیا مسلمانان می‌توانند در ماه حرام با مشرکان وارد جنگ شوند؟ حضرت پاسخ داد: اگر مشرکان حرمت آن ماه را حلال بشمارند و آغازگر جنگ باشند و مسلمانان نیز بدانند که

۱- انعام/ ۱۶۴، اسراء/ ۱۵، فاطر/ ۱۸، زمر/ ۷.
۲- علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۶۸؛ عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۱، ص ۲۴۷، ح ۵.

اگر وارد جنگ نشوند، مشرکان بر آنها چیره خواهند شد، اشکالی ندارد که به مقابله با آنان بپردازند. و آیه: «الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ» به همین معنا اشاره دارد. روم نیز در این مورد، به منزلهٔ مشرکین است؛ چرا که آنان حرمت و حقی را برای ماه حرام قائل نیستند. پس مسلمانان، می‌توانند در برابر آنان، وارد جنگ شوند. مشرکان برای ماه حرام، حرمت و حقی را قائل بودند، ولی آن را حلال شمردند؛ پس آن حرمت از آنان برداشته شد. همچنین، مسلمانان می‌توانند با ستمکاران و سرکشان، در ماه حرام، وارد جنگ شوند.[1]

۲) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، همه از ابن ابی عمیر، از معاویه بن عمار روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: حکم مردی که کسی را در ماه حلال به قتل برساند و سپس ماه حرام فرا برسد، چیست؟ حضرت پاسخ داد: تا سپری شدن ماه حرام او را نکشید و به او آب و غذا ندهید و با او معامله نکرده و به او پناه ندهید و پس از سپری شدن ماه حرام، حد الهی را در مورد او اجرا نمایید. به حضرت عرض کردم: حکم مردی که در ماه حرام، کسی را بکشد یا دست به سرقت بزند چیست؟ حضرت پاسخ داد: حد الهی را در همان ماه حرام بر او اجرا نمایید؛ زیرا آن مرد، حرمت ماه حرام را نادیده گرفته است و خداوند عز و جل می‌فرماید: «فَمَنِ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُواْ عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ» حضرت فرمود: این آیه، پیرامون ماه حرام می‌باشد. سپس حضرت فرمود: «فَلاَ عُدْوَانَ إِلاَّ عَلَى الظَّالِمِينَ[2]» [پس اگر دست برداشتند تجاوز جز بر ستمکاران روا نیست][3]

۳) عیاشی، از علاء بن فضیل روایت می‌کند که گفت: از حضرت پرسیدم: آیا مسلمانان، می‌توانند در ماه حرام با مشرکان وارد جنگ شوند؟ حضرت پاسخ داد: اگر مشرکان، حرمت آن ماه را حلال بشمارند و آغازگر جنگ باشند و مسلمانان نیز بدانند که اگر وارد جنگ نشوند، مشرکان، بر آنها چیره خواهند شد، اشکالی ندارد که به مقابله با آنان بپردازند؛ چرا که خداوند می‌فرماید: «الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ

۱- تهذیب، ج ۶، ص ۱۴۲، ح ۲۴۳.
۲- بقره/ ۱۹۳.
۳- کافی، ج ۴، ص ۲۲۷، ح ۴.

الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ»[1]

۴) ابو علي طبرسي مـي‌گويـد: منظـور از قصـاص در «الْحُرُمَـاتُ قِصَـاصٌ» قصاص كردن هجران و دوری[2] با وارد شدن به بيت الله الحرام در ماه حرام مي‌باشد. مجاهد مي‌گويد: زيرا قريش به اين كه رسول الله صلي الله عليه و آله را بعد از صلح حديبيه، در حالي كه حضرت در ماه ذي‌العقده محرم شده بود از سرزمين احرام (بـه مدينه) بازگرداندند، افتخار مي‌كردند. پس خداوند، پيامبر صلي الله عليه و آلـه را در سال پس از آن و در ماه ذي‌العقده وارد مكه ساخت و پيامبر صلي الله عليـه و آلـه قضاي عمره خـود را بـه جـاي آورد و خداونـد بـه وسـيله برداشـتن مـانعي كـه نمي‌گذاشت پيامبر، وارد سرزمين مكه شود، وارد شدن به مكه را قصاصي در برابـر آن هجران و دوري قرار داد.

قتاده، ضحاك، ربيع، عبد الرحمن بن يزيد نيز قائل به همين مطلب مـي‌باشـند. مضموني شبيه به اين نيز از ابن عباس و امام باقر عليه السلام نقل شده است.[3]

«وَأَنفِقُوا فِي سَبِيلِ اللهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۹۵)»

[و در راه خدا انفاق كنيد و خود را با دست خود به هلاكت ميفكنيد و نيكـي كنيـد كه خدا نيكوكاران را دوست مي‌دارد]

۱) محمد بن يعقوب، از جمعي از اصحاب ما، از احمد بن محمـد و سـهل بـن زياد، از ابن محبوب، از يونس بن يعقوب، از حماد لحام، از امام صادق عليه السلام روايت مي‌كند كه فرمود: اگر مردي تمام اموال خود را در راه خدا انفاق كند، احسان نكرده و هيچ توفيقي به دست نياورده است؛ چرا كه خداوند مي‌فرمايـد: «وَلاَ تُلْقُواْ بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوَاْ إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» و منظـور از محسـنين، كساني هستند كه ميانه‌رو مي‌باشند و اعتدال مي‌ورزند.[4]

۱- تفسير عياشي، ج ۱، ص ۱۰۶، ح ۲۱۶.
۲- مراغمة: به معناي هجران، دوری و دشمني است «القاموس المحيط، ريشه غم»
۳- مجمع البيان، ج ۲، ص ۳۳.
۴- كافي، ج ۴، ص ۵۳، ح ۷.

۲) عیاشی از حماد لحام، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که گفت: اگر مردی، تمام اموال خود را انفاق کند، احسان نکرده و هیچ توفیقی به دست نیاورده است؛ چرا که خداوند می‌فرماید: «وَلاَ تُلْقُواْ بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوَاْ إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» و منظور از محسنین، کسانی هستند که میانه‌رو می‌باشند و اعتدال می‌ورزند.[۱]

۳) عیاشی، از حذیفه، پیرامون تفسیر آیه: «وَلاَ تُلْقُواْ بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» روایت می‌کند که حضرت فرمود: این آیه، پیرامون نفقه است. در نسخه دیگری به جای نفقه، تقیه آمده است.[۲]

۴) ابن بابویه، از محمد بن علی بن بشار(رض)، از علی بن ابراهیم قطان، از محمد بن عبد الله حضرمی، از احمد بن بکر، از محمد بن مصعب، از حماد بن سلمه، از ثابت، از انس، از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: اطاعت از سلطان، واجب است و هر کس که از سلطان، پیروی نکند، ترک اطاعت خدا نموده و مرتکب عملی شده که خداوند از آن نهی فرموده است؛ زیرا خداوند، می‌فرماید: «وَلاَ تُلْقُواْ بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ[۳]»

«وَأَتِمُّواْ الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلاَ تَحْلِقُواْ رُؤُوسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضاً أَوْ بِهِ أَذًى مِّن رَّأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِّن صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ... (۱۹۶)»

[و برای خدا حج و عمره را به پایان رسانید و اگر (به علت موانعی) بازداشته شدید، آن چه از قربانی میسر است (قربانی کنید) و تا قربانی به قربانگاه نرسیده، سر خود را متراشید و هر کس از شما بیمار باشد یا در سر ناراحتیی داشته باشد (و ناچار شود در احرام سر بتراشد)، به کفاره (آن باید) روزه‌ای بدارد یا صدقه‌ای دهد یا قربانیی بکند]

۱) ابن بابویه، از محمد بن حسن بن احمد بن ولید (رض)، از محمد بن حسن

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰۶، ح ۲۰۸.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰۶، ح ۲۱۹.
۳-امالی، ص ۲۷۷، ح ۲۰.

صفار، از محمد بن حسین بن ابی الخطّاب، از حماد بن عیسی، از حماد بن عثمان، از کسی که برای او نقل کرده روایت می‌کند کـه گفـت: از امـام بـاقر علیـه السـلام پرسیدم: چرا خداوند، حج را به این نام، نامید؟ حضرت پاسخ داد: حجّ فـلان یعنـی فلانی، رستگار شد.[1]

۲) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عمر بن اذینه روایت می‌کند که گفت: در ضمن نامه‌ای مسایلی که برخی از آنها مربـوط بـه ابن بکیر و برخی مربوط به ابو عباس بود، را از امام صادق علیه السـلام پرسـیدم و حضرت پاسخ آنها را با دستخط خود نوشت. از حضرت تفسـیر آیـه: «وَلِلّـه عَلَـى النَّاسِ حِجُّ الْبَيتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيه سَبِيلًا[2]» [و برای خدا حج آن خانه بر عهده مـردم است. (البته بر) کسی که بتواند به سوی آن راه یابد] را پرسـیدم و حضـرت فرمـود: منظور از آن، هم حج و هم عمره است؛ زیـرا هـر دو واجـب مـی‌باشـند همچنـین حضرت در پاسخ به این که تفسیر آیه: «وَأَتِمُّواْ الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلّه» چیست، فرمـود: منظور از اتمام حج، انجام دادن اعمال آن و پرهیز از آن چه شخص محرم در حـج و عمره، باید از آن پرهیز کند، است. در آن نامـه از حضـرت تفسـیر آیـه: «الْحَجِّ الأَكْبَرِ[3]» و معنای آن را پرسیدم و حضرت فرمود: منظـور از حـج اکبـر، مانـدن در عرفه و رمی جمره، و منظور از حج اصغر، عمره است.[4]

۳) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نضر بن سُوَید، از عبد الله بن سنان پیرامـون تفسـیر آیـه: «وَأَتِمُّـواْ الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلّه» روایت می‌کند که حضرت فرمود: منظور از اتمام حج و عمره این است که آمیزش، فسق و جدال در حج جایز نیست.[5]

۴) شیخ در تهذیب، با سند خود، از احمد بن محمد، از حسـین، از فضـاله، از ابان، از فضل ابی العباس، از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسـیر آیـه: «وَأَتِمُّـواْ الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلّه» روایت می‌کند که فرمود: حج و عمره، هر دو واجب می‌باشند.[6]

۱- علل الشرائع، ج ۲، ص ۱۱۵، باب ۱۴۸، ح ۱.
۲- آل‌عمران/ ۹۷.
۳- توبه/ ۳.
۴- کافی، ج ۴، ص ۲۶۴، ح ۱.
۵- کافی، ج ۴، ص ۳۳۷، ح ۲.
۶- تهذیب، ج ۵، ص ۴۹۵، ح ۱۵۹۳.

۵) شیخ در تهذیب با سند خود، از موسی بن قاسم، از حماد بن عیسی، از عمر بن اذینه، از زرارة بن اعین روایت می‌کند که گفت: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: بعد از حج، چه عملی با فضیلت تر است؟ حضرت پاسخ داد: عمره مفرده، پس از حج با فضیلت ترین اعمال است. (پس فرد باید اعمال عمره را به جای آورد) و سپس به هر سو که می‌خواهد، برود. حضرت، همچنین فرمود: عمره، به مانند حج بر خلق خداوند واجب است؛ زیرا خداوند، می‌فرماید: «وَأَتِمُّواْ الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ» و عمره در مدینه نازل شده است. و بهترین عمره، عمره‌ای است که در ماه رجب انجام شود. همچنین حضرت فرمود: اگر کسی در ماه رجب، به عمره مفرده برود و برای به جا آوردن حج، در مکه بماند، عمره او کامل و حج او ناقص است.[1]

۶) شیخ، با سند خود، از موسی بن قاسم، از صفوان بن یحیی و ابن ابی عمیر، از یعقوب بن شعیب روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «وَأَتِمُّواْ الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلّه» پرسیدم: اگر کسی به جای عمره مفرده، پس از به جای آوردن عمره، درمکه بماند و حج را نیز به جای آورد، آیا حج و عمره را به اتمام رسانیده است؟ حضرت پاسخ داد: رسول الله صلی الله علیه و آله، این چنین به اصحاب خود، امر فرمود.[2]

۷ ابن بابویه، از محمد بن حسن بن احمد بن ولید(رض)، از محمد بن حسن صفار، از عباس بن معروف، از علی بن مهزیار، از حسین بن سعید، از ابن ابی عمیر و حماد و صفوان بن یحیی و فضالة بن ایوب، از معاویة بن عمار، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: عمره، به مانند حج بر افرادی که استطاعت دارند واجب است؛ زیرا خداوند می‌فرماید: «وَأَتِمُّواْ الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلّه» عمره در مدینه، نازل شده است و بهترین عمره، عمره‌ای است که در ماه رجب انجام شود.[3]

۸) شیخ در تهذیب، با سند خود، از حسین بن سعید، از فضاله، از معاویة بن عمار روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: محصور غیر از مصدود است. محصور، به معنای مرد بیمار می‌باشد (که به خاطر بیماری از انجام مناسک حج بازداشته شده است) و مصدود، مردی است که

۱- تهذیب، ج ۵، ص ۴۳۳، ح ۱۵۰۲
۲- تهذیب، ج ۵، ص ۴۳۳، ح ۱۵۰۴.
۳- علل الشرائع، ج ۲، ص ۱۱۱، باب ۱۴۴، ح ۱.

مشرکان او را (از انجام مناسک حج) بازداشتند؛ چنان که رسول الله صلی الله علیه و آله را از ورود به مکه بازداشتند. و منع شدن شخص مصدود به دلیل بیماری نیست. ازدواج با زنان بر مصدود، حلال و بر محصور، حرام می‌باشد.[1]

۹) شیخ، با سند خود، از موسی بن قاسم، از عبد الرحمن، از مثنی، از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: اگر مرد به دلیل بیماری، از ورود به محل انجام مناسک بازداشته شد و قربانی را پیش فرستاد یا بیماری در سرش افتاد و پیش از قربانی کردن، سرش را تراشید، باید در مکانی که در آن محصور شده قربانی کند یا روزه بگیرد و یا به شصت مسکین طعام دهد.[2]

۱۰) شیخ، با سند خود، از حسین بن سعید، از حسن، از زرعه روایت می‌کند که گفت: از حضرت حکم مردی را که در حج به دلیل بیماری، محصور شده را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: اگر با همراهان خود است، باید قربانی را با آنها بفرستد و مکان قرار گذاشتن او، همان جایی است که قربانی فرستاده می‌شود؛ یعنی اگر آن مرد، در حج می‌باشد، مکان قرار گذاشتن او در روز قربانی، مِنی می‌باشد و اگر آن مرد، در عمره است، باید به مکه برود و باید با همراهانش برای رفتن به محل قربانی، روزی را قرار بگذارد. پس اگر در آن روز، به نزد آنان برود، اعمال خود را به پایان می‌رساند و اگر آنان در زمان قرار، با هم اختلاف پیدا کنند، ان شاء الله به صحت حج یا عمره او ضرری وارد نمی‌شود.[3]

۱۱) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد و همگی از ابن ابی عمیر، از حماد، از حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله به منظور حِجّةالاسلام، در بیست و ششم ذی‌القعده از مدینه حرکت کرده و کنار شجره[4] رفت و آنجا نماز گزارد. سپس سوار بر شتر خود شده و به بیداء[5] رفته و از آنجا محرم

۱- تهذیب، ج ۵، ص ۴۲۳، ح ۱۴۶۷.
۲- تهذیب، ج ۵، ص ۴۲۳، ح ۱۴۶۹.
۳- تهذیب، ج ۵، ص ۴۲۳، ح ۱۴۷۰.
۴- شجره: نوعی از درخت طلح است که پیامبر صلی الله علیه و آله از مدینه به آنجا می‌آمد و در آنجا محرم می‌شد و آن درخت، در شش میلی مدینه است «معجم البلدان، ج ۳، ص ۳۲۵»
۵- بیداء: نام سرزمینی صاف و بی‌آب و علف، میان مکه و مدینه که به مکه نزدیک‌تر است و

شد و در حالی که صد قربانی را پیشاپیش خود می‌راند، حج خود را آغاز نمود و مردم همگی در حالی محرم شدند که نه نیت عمره داشتند و نه می‌دانستند تمتّع چیست. تا این که رسول الله، وارد مکه شد و طواف کرد. مردم نیز به همراه ایشان طواف خانه خدا را به جای آوردند. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله، نزد مقام ابراهیم، دو رکعت نماز گزارد و حجر الاسود را لمس نمود. سپس فرمود: با آن چه خداوند به آن آغاز نموده، آغاز کنید. آن گاه به صفا رفت و با آن آغاز نمود و بین صفا و مروه، هفت بار، سعی کرد و چون سعی ایشان در مروه پایان پذیرفت، شروع به سخنرانی کرده و به مردم امر فرمود که از احرام خارج شوند و آن اعمال را عمره قرار دهند و این دستور، دستوری از جانب خداوند عز و جل بود که به پیامبر ابلاغ شد و مردم، از احرام، خارج شدند و رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: اگر (پیش از نزول آیه) می‌دانستم که با به همراه داشتن قربانی نمی‌توانم از احرام خارج شوم، قربانی به همراه خود نمی‌آوردم و همان کاری را انجام می‌دادم که شما را به آن امر کردم.

پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر قربانی که به همراه داشت نمی‌توانست از احرام خارج شود؛ زیرا خداوند، می‌فرماید: «وَلَا تَحْلِقُوا رُؤُوسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ». در آن هنگام سراقة بن مالک بن جُعْشُم کِنانی[1] برخاست و عرض کرد: یا رسول الله، چنان دین را فهمیدیم که گویی امروز از مادر، زاده شده‌ایم. آیا این اعمال که ما را به آن امر فرمودی، تنها برای امسال است یا برای تمام سال‌ها می‌باشد؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: خیر، بلکه برای همیشه است. همچنین مرد دیگری برخاست و عرض کرد: یا رسول الله، آیا ما حاجی شده‌ایم با آن که با زنانمان، آمیزش کرده‌ایم؟ حضرت فرمود: تو هرگز به این آیه، ایمان

از راه شرف روبروی ذوحلیفه قرار می‌گیرد. «معجم البلدان، ج ۱، ص ۵۲۳»

۱- سراقة بن مالک بن جُعْشُم کنانی مُدلجی ابوسفیان: از صحابه پیامبر و شاعر بود و در قدید، (مکانی در نزدیکی مدینه) سکونت داشت و در دوره جاهلیت، راهْ بلدی بود که جای پاها را دنبال می‌کرد. ابوسفیان، از او خواست تا وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله از مکه به سوی آن غار می‌رفت، رد ایشان را بگیرد. وی بعد از غزوه طائف در سال ۸ هـ اسلام آورد و در سال ۲۴ هـ در گذشت. «أسد الغابة: ج ۲، ص ۲۶۴- الاصابة: ج ۱، ص ۱۹».

نخواهی آورد.

و علی علیه السلام از سوی یمن آمد و اعمال حج را انجام داد و فاطمه علیه السلام را که از احرام خارج شده بود، مشاهده نمود و بوی عطر را استشمام نمود، پس برای آن که حکم خدا را بداند نزد رسول الله صلی الله علیه و آله رفت. رسول الله صلی الله علیه و آله به او فرمود: ای علی! چه چیزی را قربانی کردی؟ علی علیه السلام پاسخ داد: همان چیزی را که پیامبر قربانی کند، من نیز با آن قربانی می‌کنم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: تو از احرام خارج مشو. پس پیامبر صلی الله علیه و آله او را در قربانی خود، شریک گردانید و سی و هفت قربانی را به علی علیه السلام داد و خود، سی و شش قربانی را با دستان خود ذبح نمود. سپس از هر قربانی، پاره گوشتی را برداشته و آن را در دیگی قرار داد. سپس به علی علیه السلام امر فرمود تا آن گوشت‌ها را بپزد. علی علیه السلام آنها را پخت و پیامبر صلی الله علیه و آله مقداری از آن را خورد و مقداری از آب گوشت را جرعه جرعه[1] نوشید و فرمود: همه ما امروز، از این قربانی‌ها خوردیم و حج کسی که اعمال تمتع را به جای می‌آورد بهتر از حج کسی است که اعمال حج و عمره را با هم انجام می‌دهد و همچنین بهتر از حج مفرد است.[2] راوی می‌گوید: از حضرت پرسیدم: رسول الله صلی الله علیه و آله در شب مُحْرِم می‌شد یا روز؟ حضرت پاسخ داد: در روز. همچنین عرض کردم: در چه هنگام؟ حضرت پاسخ داد: به هنگام نماز ظهر.[3]

۱۲) محمد بن یعقوب، از علی، از پدرش، از حماد، از حریز، از کسی که برای او نقل کرده، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله داشت از کنار کعب[4] بن عُجره که محرم بود می‌گذشت که مشاهده نمود، سر او پر از شپش است. حضرت به او فرمود: آیا این حشرات، سبب آزار تو

۱- حسا المرق، یعنی آبگوشت را جرعه جرعه نوشید. «القاموس المحیط، ریشه حسو».
۲- قارن: کسی است که اعمال حج و عمره را با هم انجام می‌دهد. مفرد: کسی است که تنها اعمال حج را انجام می‌دهد.
۳- کافی، ج ۴، ص ۲۴۸، ح ۶.
۴- کعب بن عُجْره بن امیة بن عدی بَلَوی، با انصار، هم پیمان و از صحابه بود. کنیه او ابو محمد است و در تمام صحنه‌های جنگ، حضور داشت. وی ساکن کوفه بود و در سال ۵۱ هـ در سن ۷۷ سالگی درگذشت. اسد الغابة: ج ۴، ص ۲۴۳؛ اصابة: ج ۳، ص ۲۹۷.

هستند؟ کعب پاسخ داد: آری. و این آیه نازل شد: «فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِّن رَّأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِّن صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ»[1] پس رسول الله صلی الله علیه و آله به او امر فرمود تا موی سر خود را بتراشد و در کفاره خارج شدن از احرام، سه روز روزه بگیرد یا به شش مسکین هر کدام دو مدّ، طعام دهد یا یک گوسفند، قربانی نماید. امام صادق علیه السلام فرمود: هر جا در قرآن حرف (أَوْ) آمده، به معنای اختیار است و انسان می‌تواند یکی از دو گزینه را انتخاب کند و هر جا در قرآن چنین تعبیری آمد که: «سپس هر کس چنین نیافت باید چنان را برگزیند» در این صورت، اَوْلی، اختیار بین دو گزینه است[2].

شیخ با سند خود، از موسی بن قاسم، از عبد الرحمن، از حماد، از حریز، از امام صادق عین این حدیث را نقل می‌کند[3]

۱۳) شیخ با سند خود، از موسی بن قاسم، از محمد بن عمر بن یزید، از محمد بن عُذافِر، از عمر بن یزید، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه : «فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِّن رَّأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِّن صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ» فرمود: هر شخص محرمی که در خود ناراحتی یا دردی داشته باشد و به طور صحیح، عملی را انجام دهد که از احرام خارج شود باید در کفاره آن، سه روز روزه بگیرد یا به ده مسکین صدقه دهد و آنان را از طعام سیر نماید یا گوسفندی را به عنوان قربانی، ذبح نماید و خود از آن بخورد و دیگران را نیز اطعام کند و آن فرد، تنها باید یکی از این سه مورد را انجام دهد.[4]

۱۴) عیاشی، از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:عمره، به مانند حج، واجب است؛ زیرا خداوند می‌فرماید: «وَأَتِمُّواْ الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ» یعنی عمره به مانند حج واجب است و هرکس حج تمتع انجام دهد، او را کفایت می‌کند و عمره، در ماه‌های حج، تمتع است.[5]

۱۵) عیاشی، از زراره، از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «وَأَتِمُّواْ

۱- اسباب النزول، نوشته واحدی، ص ۳۵.
۲- تهذیب، ج ۵، ص ۳۳۳، ح ۱۱۴۷.
۳- کافی، ج ۴، ص ۳۵۸، ح ۲.
۴- تهذیب، ج ۵، ص ۳۳۳، ح ۱۱۴۸.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰۶، ح ۲۲۰.

الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلّه» نقل می‌کند که فرمود: معنای اتمام و کامل کردن حج و عمره این است که پس از به جای آوردن اعمال آن دو، از آن اعمالی که محرم در حج و عمره پرهیز می‌نمود، پرهیز کند.[1]

۱۶) عیاشی، از ابو عبیده، از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «وَأَتِمُّواْ الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلّه» نقل می‌کند که فرمود: حج، بر تمام مناسک اطلاق می‌شود و اعمال عمره تنها باید در مکه به جای آورده شود.[2]

۱۷) عیاشی، از یعقوب بن شعیب روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَأَتِمُّواْ الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلّه» پرسیدم: آیا فرد می‌تواند به جای عمره مفرده، پس از انجام اعمال عمره، به انجام اعمال حج تمتع بپردازد؟ حضرت پاسخ داد: آری، رسول الله، این چنین به اصحاب خود، امر فرمود.[3]

۱۸) عیاشی، از معاویة بن عمار دُهنی، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: عمره، به مانند حج، بر خلق واجب است؛ زیرا خداوند متعال می‌فرماید: «وَأَتِمُّواْ الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلّه» و عمره، تنها مدینه نازل شده است و بهترین عمره، عمره‌ای است که در ماه رجب به جای آورده شود.[4]

۱۹) عیاشی، از ابان، از فضل بن ابی العباس پیرامون تفسیر آیه: «وَأَتِمُّواْ الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلّه» روایت می‌کند که حضرت فرمود: حج و عمره، هر دو واجب می‌باشند.[5]

۲۰) عیاشی از زراره و حُمران و محمد بن مسلم روایت می‌کند که گفتند: از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «وَأَتِمُّواْ الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلّه» را پرسیدم و ایشان، پاسخ دادند: منظور از اتمام حج و عمره این است که آمیزش، فسق، و جدال در حج و عمره، جایز نیست.[6]

۲۱) عیاشی، از عبد الله بن فرقد، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: قربانی، عبارت است از: شتر، گاو و گوسفند؛ و تنها در صورتی که بندی را

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰۶، ح ۲۲۱.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰۶، ح ۲۲۲.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰۶، ح ۲۲۳.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰۷، ح ۲۲۴.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰۷، ح ۲۲۵.
۶- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰۷، ح ۲۲۶.

به آن قربانی گره بزند؛ یعنی قلاده‌ای به گردن آن بیندازد (و معین سازد)، قربانی کردن آن واجب می‌شود. حضرت، همچنین فرمود: منظور از آن چه از قربانی میسر است، گوسفند می‌باشد.[1]

۲۲) عیاشی، از حلبی، از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ» روایت می‌کند که فرمود: قربانی کردن گوسفند یا شتر برای شخص محصور کفایت می‌کند و قربانی کردن گاو، بهتر است.[2]

۲۳) عیاشی، از زید بن أبی أسامه روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام درباره مردی سؤال شد که قربانی خود را به همراه گروهی می‌فرستد و با آنان در روزی که قلاده بر گردن آن قربانی می‌افکنند و در آن، محرم می‌شوند، قرار می‌گذارد. حکم او چیست؟ حضرت پاسخ داد: در روزی که با آن قرار گذاشت، اعمالی که بر محرم، حرام می‌شود، بر او نیز حرام می‌شود تا این که قربانی به محل خود برسد. راوی می‌گوید: از حضرت پرسیدم: اگر آن گروهی که با او قرار گذاشتند در وعده‌گاه با او اختلاف پیدا کنند یا کُند حرکت کنند، آیا اشکالی دارد که او در روزی که با آنان قرار گذاشته، از احرام خارج شود؟ حضرت پاسخ داد: خیر.[3]

۲۴) عیاشی، از حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله به منظور حجة الوداع در بیست و ششم ذی‌القعده از مدینه حرکت کرده و کنار شجره رفت و آنجا نماز گزارد. سپس سوار بر شتر خود شده و به بیداء رفته و از آنجا محرم شد و در حالی که صد قربانی را پیشاپیش خود می‌راند، حج خود را آغاز کرد و مردم همگی، در حالی محرم شدند که نه نیت عمره داشتند و نه می‌دانستند که تمتع چیست. تا این که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد و طواف کرد. مردم نیز به همراه ایشان، طواف خانه خدا را به جای آوردند. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله کنار مقام ابراهیم، دو رکعت نماز گزارد و حجر الاسود را لمس کرد و آن گاه فرمود: با آن چه خداوند به آن آغاز نموده، آغاز کنید. سپس به صفا رفت و با آن آغاز کرد و بین صفا و مروه، هفت بار

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰۷، ح ۲۲۷.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰۷، ح ۲۲۸.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰۷، ح ۲۲۹

سعی نمود و چون سعی ایشان در مروه پایان پذیرفت، شروع به سخنرانی کرده و به مردم امر فرمود که از احرام، خارج شوند و آن اعمال را عمره قرار دهند. و این دستوری از جانب خداوند متعال بود که به پیامبر صلی الله علیه و آله ابلاغ شد.

مردم از احرام، خارج شدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر (پیش از نزول آیه) می‌دانستم که با به همراه داشتن قربانی، نمی‌توانم از احرام خارج شوم، قربانی به همراه خود نمی‌آوردم و همان کاری را انجام می‌دادم که شما را به آن امر کردم.

پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر قربانی که به همراه داشت، نمی‌توانست از احرام خارج شود؛ زیرا خداوند می‌فرماید: «وَلاَ تَحْلِقُواْ رُؤُوسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ». در آن هنگام سراقة بن مالک بن جعشم کنانی، برخاست و عرض کرد: یا رسول الله، چنان دین را فهمیدیم که گویی امروز، از مادر زاده شده‌ایم. آیا این اعمال که ما را به آن امر فرمودی، تنها برای امسال است یا برای تمام سال‌ها می‌باشد؟ حضرت فرمود: خیر، بلکه برای همیشه است.[1]

۲۵) عیاشی، از حریز، از کسی که برای او روایت کرد، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه: «فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضاً أَوْ بِهِ أَذًى مِّن رَّأْسِهِ» فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله، داشت از کنار کعب بن عجره که محرم بود می‌گذشت که مشاهده نمود، سر او پر از شپش است. حضرت به او فرمود: آیا این حشرات، سبب آزار تو هستند؟ کعب پاسخ داد: آری. و خداوند، این آیه را نازل کرد: «فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضاً أَوْ بِهِ أَذًى مِّن رَّأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِّن صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ» پس رسول الله صلی الله علیه و آله به او امر فرمود تا موی سر خود را بتراشد و در کفاره خارج شدن از احرام، سه روز روزه بگیرد یا به شش مسکین، هر کدام دو مدّ طعام دهد یا یک گوسفند قربانی نماید. امام صادق علیه السلام فرمود: هر جا در قرآن، حرف (اَوْ) آمده، به معنای اختیار است و انسان می‌تواند یکی از دو گزینه را انتخاب کند و هر جا در قرآن، چنین تعبیری آمده که: «فان لم یجد» اگر چنین نیافت، در این صورت باید تنها آن گزینه را اختیار نماید.[2]

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰۸، ح ۲۳۱-۲۳۰.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰۸، ح ۲۳۲.

...فَإِذَا أَمِنتُمْ فَمَن تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَن لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشَرَةٌ كَامِلَةٌ ذَٰلِكَ لِمَن لَّمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۱۹۶).

[پس هر کس از (اعمال) عمره به حج پرداخت، (باید) آن چه از قربانی میسر است (قربانی کند)؛ و آن کس که (قربانی) نیافت، (باید) در هنگام حج، سه روز، روزه (بدارد) و چون برگشتید هفت (روز دیگر روزه بدارید) این ده (روز) تمام است این (حج تمتع) برای کسی است که اهل مسجد الحرام (=مکه) نباشد و از خدا بترسید و بدانید که خدا سخت کیفر است]

۱) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از سهل به زیاد، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از عبد الکریم بن عمرو، از سعید اعرج، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: ساکنین سَرِف[۱]، مَرّ[۲] و مکّه، حج تمتع ندارند؛ چرا که خداوند متعال می‌فرماید: «ذَٰلِكَ لِمَن لَّمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ»[۳]

۲) عیاشی، از محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر نقل می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا ساکنین مکه باید حج تمتع به جای آورند؟ حضرت فرمود: خیر، ساکنین مکه، بُستان[۴]، ذات عِرق[۵]، عُسفان[۶] و مانند آن، تمتع ندارند.[۷]

۳) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از

۱- سَرِف: منطقه‌ای در شش میلی مکه «معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۱۲»
۲- مَرّ: منطقه‌ای در فاصله یک منزلی مکه «معجم البلدان، ج ۵، ص ۱۰۴»
۳- کافی، ج ۴، ص ۲۹۹، ح ۱.
۴- منظور از بستان، بستان بنی عامر است که دو نخل یعنی نخل یمانی و نخل شامی در آنجا وجود دارد. نخل یمانی و نخل شامی، دو وادی در نزدیکی مکه می‌باشند. «معجم البلدان، ج ۱، ص ۴۱۴».
۵- عرق: کوهی بر سر راه مکه است که ذات عرق در آنجا واقع می‌باشد «معجم البلدان، ج ۴، ص ۱۰۷»
۶- عسفان: بر چند منطقه اطلاق می‌شود که از جمله آن، منطقه‌ای در دو منزلی مکه بر سر راه مدینه یا آبشخوری از آبشخورهای راه میان جحفه و مکه می‌باشد. «معجم البلدان، ج ۴، ص ۱۰۷»
۷- کافی، ج ۴، ص ۲۹۹، ح ۲.

حریز، از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیـه: «ذَلِکَ لِمَن لَّمْ یکُنْ أَهْلُه حَاضِرِی الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» فرمود: کسی که منـزل او، از جهـت روبـرو، پشـت سـر، راست و چپ، در هیجده میلی مسجدالحرام باشد؛ مانند: سـاکنین مَـرّ و امثـال آن، حج تمتع ندارد.[1]

۴) شیخ با سند خود، از موسی به قاسم، از صفوان بن یحیی و ابن ابـی عمیـر، از عبد الله بن مسکان، از عبید الله بن علی حلبی و سلیمان بن خالد و ابـو بصـیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: بر ساکنین مکّه، مَـرّ، سَـرف، حـج تمتع واجب نمی‌باشد؛ چرا که خداوند عز و جل می‌فرماید: «ذَلِکَ لِمَن لَّمْ یکُنْ أَهْلُه حَاضِرِی الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ»[2]

۵) شیخ، با سند خود، از موسی بن قاسم، از علی بن جعفر روایت می‌کنـد کـه گفت: از برادرم موسی بن جعفر علیه السلام پرسیدم: آیا ساکنین مکه می‌توانند پس از انجام اعمال عمره، حج تمتع را آغاز نمایند؟ حضرت پاسخ داد: آنهـا، صـلاحیت تمتع را ندارند؛ زیرا خداوند می‌فرماید: «ذَلِکَ لِمَن لَّمْ یکُنْ أَهْلُه حَاضِـرِی الْمَسْـجِدِ الْحَرَامِ»[3]

۶) شیخ با سند خود، از موسی بن قاسم، از عبد الـرحمن بـن ابـی نجـران، از حماد بن عیسی، از حریز، از زراره، از امام باقر علیه السـلام روایـت مـی‌کنـد کـه پیرامون تفسیر آیه: «ذَلِکَ لِمَن لَّمْ یکُنْ أَهْلُـه حَاضِـرِی الْمَسْـجِدِ الْحَـرَامِ» فرمـود: منظور از آیه، ساکنین مکه می‌باشند که حج تمتع بر آنها واجب نیست. همچنین این حکم، شامل کسانی که فاصله منزلشان تا مسجدالحرام کمتر از چهل و هشـت میـل است مانند: ساکنین ذات عِرق و عُسفان که حوالی مکه زندگی می‌کنند، نیز می‌شـود و حج تمتع بر آنها واجب نیست؛ ولی کسانی که فاصله منزلشان، تا مسـجدالحرام از این مقدار بیشتر است، باید حج تمتع به جای آورند.[4]

۷) شیخ، با سند خود، از موسی بن قاسم، از ابوالحسن نخعی، از ابن ابی عمیر، از حماد، از حلبی، از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «حَاضِرِی الْمَسْجِدِ

۱- کافی، ج ۴، ص ۳۰۰، ح ۳.
۲- تهذیب، ج ۵، ص ۳۲، ح ۹۶.
۳- تهذیب، ج ۵، ص ۳۲، ح ۹۷.
۴- تهذیب، ج ۵، ص ۳۳، ح ۹۸.

الْحَرَامِ» روایت می‌کند که فرمود: منظور از: «حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» کسانی هستند که فاصله منزلشان تا مکه، کمتر از حد میقات (محل احرام بستن حجاج) می‌باشد و حج تمتع بر آنها، واجب نیست.[1]

۸) شیخ، با سند خود، از موسی بن قاسم، از صفوان بن یحیی، از معاویة بن عمار، از امام صادق علیه السلام، از اجداد خود روایت می‌کند که فرمود: هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله سعی بین صفا و مروه را به پایان رسانید و بر روی مروه بود، جبرئیل به نزد او آمد و گفت: خداوند، بر تو امر می‌فرماید که به مردمی که قربانی به همراه ندارند، دستور دهی تا از احرام خارج شوند. این گونه بود که پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را به آن چه که خداوند به او فرمان داده بود، فرمان داد. در آن هنگام مردی به سوی حضرت رفت و عرض کرد: یا رسول الله، آیا ما حاجی شده‌ایم با آن که با زنانمان آمیزش کرده‌ایم؟ دیگران نیز گفتند: محمد از ما می‌خواهد کاری انجام دهیم که خود نمی‌کند؟! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر در ابتدا می‌دانستم که با آوردن قربانی، نمی‌توانم از احرام خارج شوم، قربانی به همراه خود نمی‌آوردم و به مانند سایر مردم، از احرام خارج می‌شدم. ولی من، قربانی به همراه خود آوردم و کسی که قربانی به همراه دارد تا زمانی که قربانی به محل خود برسد، نباید از احرام خارج شود. پس مردم موی خود را کوتاه نمودند و از احرام خارج شده و آن اعمال را عمره قرار دادند. در این هنگام، سراقة بن مالک بن جعشم مُدلجی به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و عرض کرد: یا رسول الله! این که به ما امر فرمودی تا از احرام خارج شویم تنها، برای امسال بود یا برای همیشه می‌باشد؟ پیامبر پاسخ داد: خیر، بلکه برای همیشه و تا روز قیامت به همین منوال می‌باشد. (در این هنگام، پیامبر صلی الله علیه و آله انگشتانش را درهم فرو برد) و خداوند آیه: «فَمَن تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ» را در همین رابطه، نازل کرده است.[2]

۹) شیخ، با سند خود، از موسی بن قاسم، از ابن ابی عمیر، از حماد، از حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: مسلمانان می‌بایست تا روز

۱- تهذیب، ج ۵، ص ۳۳، ح ۹۹.
۲- تهذیب، ج ۵، ص ۲۵، ح ۷۴.

قیامت، عمره را پیش از حج تمتع انجام دهند؛ زیرا خداوند متعال می‌فرماید: «فَمَن تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ» پس همه مردم باید عمره را پیش از حج تمتع به جای آورند؛ زیرا خداوند در کتاب خود این گونه امر فرموده، و سنت رسول الله نیز به این منوال بوده است.[1]

۱۰) شیخ با سند خود، از احمد بن محمد، از حسین، از ابن ابی عمیر، از حماد بن عثمان، از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» روایت می‌کند که فرمود: منظور از آن، کسانی می‌باشند که فاصله منزلشان تا مکه، کمتر از حد میقات است.[2]

۱۱) ابن بابویه، از پدرش(ره)، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حماد بن عثمان، از عبید الله بن علی حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: عمره باید پیش از حج تمتع به جای آورده شود؛ زیرا خداوند، می‌فرماید: «فَإِذَا أَمِنتُمْ فَمَن تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ». بنابراین، همه مردم باید عمره را پیش از حج تمتع به جای آورند؛ چرا که خداوند در کتاب خود به آن امر فرموده و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله نیز به همین منوال بوده است.[3]

۱۲) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از احمد بن محمد و سهل بن زیاد و همگی، از رفاعة بن موسی روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: حکم کسی که در حج تمتع برای ذبح، قربانی نیابد چیست؟ حضرت پاسخ داد: باید یک روز پیش از یوم الترویه (روز هشتم ماه ذی‌الحجه) و در خود یوم الترویه و روز عرفه، روزه بگیرد. به حضرت عرض کردم: اگر یوم الترویه سپری شده باشد، حکم چیست؟ حضرت پاسخ داد: باید سه روز پس از تشریق (عید قربان) را روزه بگیرد. به حضرت عرض کردم: اگر با این کار، کاروان او باز گردد و هیچ وسیله‌ای برای بازگشت نداشته باشد، حکم چیست؟ حضرت پاسخ داد: باید در روز حصبه و دو روز بعد از آن، روزه بگیرد. به حضرت عرض کردم: حصبه چیست؟ حضرت پاسخ داد: حصبه، روزی است که دارد از منی باز

۱- تهذیب، ج ۵، ص ۲۵، ح ۷۵.
۲- تهذیب، ج ۵، ص ۴۷۶، ح ۱۶۸۳.
۳- علل الشرائع، ج ۲ ،ص ۱۱۵ باب ۱۴۹ ح ۱

می‌گردد[1]. به حضرت عرض کردم: یعنی در حالی که مسافر است، روزه می‌گیرد؟ حضرت پاسخ داد: آری، مگر او در روز عرفه مسافر نبود؟! ما اهل بیت قائل به این حکم هستیم؛ چرا که معتقدیم منظور خداوند از کلمه (حج) در آیه: «فَصِيامُ ثَلاثَةِ أَيامٍ فِي الْحَجِّ» ذی‌الحجه بوده است.[2]

۱۳) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، در حدیث مرفوعی پیرامون تفسیر آیه: «فَمَن لَّمْ يَجِدْ فَصِيامُ ثَلاثَةِ أَيامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشَرَةٌ كَامِلَةٌ» نقل می‌کند که حضرت فرمود: کامل شدن آن ده روز، به معنای کامل شدن (کفاره آن) قربانی است.[3]

۱۴) شیخ با سند خود، از موسی بن قاسم، از ابو حسین نخعی، از صفوان بن یحیی، از عبد الرحمن بن حجاج روایت می‌کند که گفت: مشغول خواندن نماز بودم و امام کاظم علیه السلام پیش روی من نشسته بود و من به این امر آگاه نبودم. سپس عَبّاد بَصری نزد حضرت آمده و سلام کرد و نشست. سپس به حضرت عرض نمود: یا ابا الحسن، حکم مردی که در حج تمتع، توانایی قربانی کردن نداشته باشد، چیست؟ حضرت فرمود: باید در روزهایی که خداوند امر فرموده، روزه بگیرد. راوی می‌گوید: من در حال نماز، به سخنان آن دو گوش می‌دادم که عبّاد به حضرت عرض کرد: آن روزها، چه هستند؟ حضرت فرمود: یک روز قبل از یوم الترویه، خود یوم الترویه و روز عرفه. عبّاد عرض کرد: اگر آن روزها، سپری شده باشد، حکم چیست؟ حضرت پاسخ داد: باید در صبح روز حصبه و دو روز بعد از آن، روزه بگیرد. عبّاد، عرض کرد: آیا شما، قائل به آن چه عبد الله بن حسن می‌گوید، نیستید؟ حضرت فرمود: مگر او چه می‌گوید؟ عبّاد، پاسخ داد: او می‌گوید: در این صورت، باید در ایام التشریق (سه روز بعد از عید قربان) روزه بگیرد. حضرت فرمود: امام صادق علیه السلام می‌فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله به بُدَیل[4] امر فرمود که ندا سر دهد که این سه روز، به خوردن و آشامیدن اختصاص

۱- یوم النفر: روزی است که مردم از منی باز می‌گردند. اولین بازگشت مردم از منی، در روز دوم از آن ده روز و دومین بازگشت مردم از منی، در روز سوم از آن ده روز است. «لسان العرب، ریشه نفر»

۲- کافی، ج ۴، ص ۵۰۶، ح ۱.

۳- کافی، ج ۴، ص ۵۱۰، ح ۱۵.

۴- در حدیث شماره ۲۰، بلال ذکر شده است که به نظر می‌آید مناسبتر باشد (مترجمان)

دارد و هیچ کسی نباید در این روزها، روزه بگیرد. عبّاد، عرض کرد: یـا اباالحسـن، پس معنای آیه: «فَصِيامُ ثَلاثَةِ أيامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ» چیسـت؟ حضـرت پاسخ داد: امام صادق علیه السّلام می‌فرمود: تمام رُوزهای ذی‌الحجـه، از مـاه‌هـای حج، به شمار می‌آید.[1]

۱۵) شیخ با سند خود، از حسین بن سعید، از صفوان و فضـاله، از رفاعـة بـن موسی روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: حکم مـردی کـه در حج تمتع، قربانی را برای ذبح نمی‌یابد، چیست؟ حضرت پاسـخ داد: بایـد یـک روز پیش از یوم الترویه، خود یوم الترویه و روز عرفه را روزه بگیرد. بـه حضـرت عرض کردم: اگر یوم الترویه سپری شده و آن مرد، به عرفات رفته باشـد، حکـم او چیست؟ حضرت پاسخ داد: باید سه روز پس از بازگشت از منی را روزه بگیرد. به حضرت عرض کردم: یعنی در حالی که مسافر است، روزه بگیرد؟ حضـرت پاسـخ داد: آری، آیا او در روز عرفه، مسافر نبوده است؟! خداوند نیز می‌فرمایـد: «ثَلاثَـةِ أَيامٍ فِي الْحَجِّ» به حضرت عرض کردم: پس معنای «فِي الْحَجِّ» چیسـت؟ حضـرت فرمود: ما، اهل بیت معتقدیم که منظور از کلمه (الحج)، ذی‌الحجه است.[2]

۱۶) شیخ، با سند خود از موسی بن قاسم، از محمد، از زکریا مـؤمن، از عبـد الرحمن بن عتبه، از عبد الله بن سلیمان صیرفی روایت می‌کند که امام صـادق علیـه السلام به سفیان ثوری[3] فرمود: آیا می‌دانی معنای کلمه (کاملة) در آیه: «فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيامُ ثَلاثَـةِ أَيـامٍ فِـي الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشَرَةٌ كَامِلَةٌ» چیست؟ سفیان پاسخ داد: منظور از آن، هفت و سه است.

حضرت فرمود: هر انسان عاقلی[4] می‌داند که هفت و سه مجموعاً ده مـی‌شـود؛

۱- تهذیب، ج ۵، ص ۲۳۰، حدیث ۷۷۹.
۲- تهذیب، ج ۵، ص ۲۳۲، ح ۷۸۵.
۳- سُفیان بن سعید بن مسروق ثوری ابو عبد الله کوفی: در سال ۹۷ هـ در کوفه به دنیا آمد و از حافظان حدیث و آشنا به علوم دینی بود. در سال ۱۴۴ هـ از کوفه خارج شد و در مکه و مدینه سکنی گزید و زمانی که مهدی عباسی در تعقیب او بود، به بصره نقل مکان کـرد و در خفا، در همان بصره درگذشت. آثار او عبارتند از: «جامع الصغیر» و «جـامع الکبیـر». وی در سال ۱۶۱هـ در گذشت. تاریخ بغداد: ج ۹، ص ۱۵۱؛ سیر اعلام النبلاء: ج ۷، ص ۲۲۹؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۵۳.
۴- حجا: به معنای عقل، هوش و ادراک است «القاموس المحیط- ریشه حجا» ص ۱۱۴۵.

(اما منظور از کامله چیز دیگری است). سفیان عرض کرد: خدا خیرت دهد! پس منظور آن چیست؟ (بنگرید: منظور سفیان این است که من نمی‌دانم، خدا به شما خیر بدهد به من بگویید آن چیست؟ حضرت فرمود:) منظور از کامل شدن آن ده روز، کامل شدن قربانی است، چه آن ده روز را روزه بگیری یا قربانی کنی، پس منظور از کامل شدن آن، کامل شدن قربانی است.[1]

۱۷) عیاشی، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: اگر پس از انجام اعمال عمره، می‌خواهی حج تمتع را به جای آوری، باید از میان یک جَزور[2] یا یک گاو یا یک گوسفند، هر کدام که توانایی آن را داری، قربانی کنی و اگر توانایی قربانی کردن را نداشتی، چنان که خداوند فرمود، باید روزه بگیری.[3]

۱۸) عیاشی، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله، سعی را انجام داد و بر روی مروه بود، دستور حج تمتع بر او نازل شد.[4]

۱۹) عیاشی، از معاویة بن عمار، از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «فَمَن تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ» روایت می‌کند که فرمود: قربانی، باید قوچ فربه‌ای باشد و اگر (حاجی) قوچ فربه‌ای نیافت، باید گوساله‌ای را قربانی کند، ولی قوچ، بهتر است و اگر توانایی قربانی کردن گوساله را نیز نداشت، باید یک میش[5] اخته را قربانی کند و اگر توانایی هیچ کدام از آنها را نداشت، آن چه در توان اوست؛ یعنی یک گوسفند را قربانی کند.[6]

۲۰) عیاشی از عبد الرحمن بن حجاج، روایت می‌کند که گفت: مشغول خواندن نماز بودم و امام کاظم علیه السلام پیش روی من نشسته بود و من به این امر، آگاه نبودم. سپس عباد بصری نزد حضرت آمده و سلام کرد و نشست. سپس به حضرت عرض نمود: یا أباالحسن! حکم مردی که در حج تمتع، توانایی قربانی

۱- تهذیب، ج ۵، ص ۴۰، ح ۱۲۰.
۲- جَزور: بر مطلق شتر یا تنها بر شتر ماده اطلاق می‌شود و جمع آن، جزائر، جزر و جزرات، است. «القاموس المحیط، ریشه جزر»، ص ۳۲۹.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰۹، ح ۲۳۴.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰۹، ح ۲۳۵.
۵- موجوء: یعنی اخته «القاموس المحیط، ریشه وجأ»
۶- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰۹، ح ۲۳۶.

کردن نداشته باشد، چیست؟ حضرت فرمود: باید در روزهایی که خداوند، امر فرموده، روزه بگیرد. راوی می‌گوید: من در حال نماز، به سخنان آن دو گوش می‌دادم که عباد به حضرت عرض کرد: آن روزها، چه هستند؟ حضرت فرمود: یک روز پیش از یوم الترویه، خود یوم الترویه و روز عرفه. عباد عرض کرد: اگر آن روزها، سپری شده باشد، حکم چیست؟ حضرت پاسخ داد: باید در صبح روز حصبه و دو روز بعد از آن، روزه بگیرد. عباد، عرض کرد: آیا شما، قائل به آن چه که عبد الله بن حسن می‌گوید، نیستید؟ حضرت فرمود: مگر او چه می‌گوید؟ عباد پاسخ داد: او می‌گوید: در این صورت باید در ایام تشریق (سه روز بعد از عید قربان) روزه بگیرد. حضرت فرمود: امام صادق علیه السلام می‌فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله به بلال امر فرمود که ندا سردهد که این سه روز به خوردن و آشامیدن اختصاص دارد و هیچ کسی نباید در این روزها، روزه بگیرد. عباد، عرض کرد: یا أباالحسن! پس معنای آیه: «فَصِيامُ ثَلاثَةِ أَيّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ إِذا رَجَعْتُمْ» چیست؟ حضرت فرمود: امام صادق علیه السلام می‌فرمود: ذی‌القعده و ذی‌الحجه، هر دو از ماه‌های حج به شمار می‌آیند.[1]

۲۱) عیاشی، از منصور بن حازم، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: اگر شخصی بعد از پایان اعمال عمره، نیت حج تمتع کند ولی توانایی قربانی کردن را نداشته باشد، باید یک روز پیش از یوم الترویه، خود یوم الترویه و روز عرفه را روزه بگیرد؛ و اگر این روزها را روزه نگرفت و این روزها سپری شد، باید در مکه روزه بگیرد؛ و اگر کاروان او برای این که آن روزها را روزه بگیرد، صبر نمی‌کند، باید در راه روزه بگیرد؛ و اگر خود می‌تواند به کشورش باز گردد و در مکه بماند و بخواهد آن روزها را روزه بگیرد، مانعی ندارد و می‌تواند چنین کند.[2]

۲۲) عیاشی، از ربعی بن عبد الله بن جارود، نقل می‌کند که گفت: از امام کاظم علیه السلام تفسیر آیه: «فَصِيامُ ثَلاثَةِ أَيّامٍ فِي الْحَجِّ» را پرسیدم. حضرت پاسخ داد: منظور این است که باید یک روز پیش از یوم الترویه، خود یوم‌الترویه و روز عرفه را روزه بگیرد؛ و اگر آن روزها سپری شده باشد، باید قضای آن روزه‌ها را در

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۱۰، ص ۲۳۷.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۱۰، ح ۲۳۸.

روزهایی که از ذی‌الحجه باقیمانده، به جای آورد؛ زیرا خداوند در قرآن می‌فرماید: «اَلْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ»[1] [حج در ماههای معینی است].[2]

۲۳) عیاشی، از معاویة بن عمار، از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «فَصِيامُ ثَلاثَةِ أيام فِي الْحَجِّ وَسَبْعَة إِذَا رَجَعْتُمْ» روایت می‌کند که فرمود: منظور، زمانی است که به سوی خانواده خود بازگشتید.[3]

۲۴) عیاشی، از حفص بن بختری روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم:حکم کسی که سه روز، روزه کفاره را در ماه ذی‌الحجه به جا نیاورده و ذی‌الحجه سپری شده است، چیست؟ حضرت پاسخ داد: باید، قربانی کند، زیرا خداوند می‌فرماید: «فَصِيامُ ثَلاثَةِ أيامٍ فِي الْحَجِّ» که منظور، ماه ذی‌الحجه است. ابن ابی عمیر نقل می‌کند که حضرت فرمود: در این صورت، هفت روز روزه، از گردن او ساقط می‌شود.[4]

جعفر علیه السلام پرسید: آیا باید سه روز، روزه در حج و هفت روز، روزه، پشت سر هم گرفته شود یا این که باید میان آنها فاصله باشد؟ حضرت پاسخ داد: در بین خود آن سه روز و در بین خود آن هفت روز نباید هیچ فاصله‌ای بیفتد، ولی آن سه روز و آن هفت روز را نباید پشت سر هم روزه گرفته شود.[5]

۲۶) عیاشی، از علی بن جعفر روایت می‌کند که از برادرش امام کاظم علیه السلام پرسید: آیا باید سه روز، روزه در حج و هفت روز، روزه، پشت سر هم گرفته شود یا این که باید میان آنها فاصله باشد؟ حضرت پاسخ داد: در بین خود آن سه روز و در بین خود آن هفت روز نباید هیچ فاصله‌ای بیفتد، ولی آن سه روز و آن هفت روز، نباید پشت سر هم روزه گرفته شود.[6]

۲۷) عیاشی، از عبد الرحمن بن محمد عزرمی، از امام صادق علیه السلام، از جدش علی علیه السلام پیرامون سه روز، روزه‌ای که در حج باید گرفته شود، نقل می‌کند که فرمود: آن سه روز، یک روز پیش از یوم الترویه، خود یوم الترویه و روز

۱- بقره/ ۱۹۷.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۱۱، ح ۲۳۹.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۱۱، ح ۲۴۰.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۱۱، ح ۲۴۱.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۱۱، ح ۲۴۲.
۶- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۱۱، ح ۲۴۳.

عرفه می‌باشد؛ و اگر آن روزها سپری شد، باید در شب حصبه سحری بخورد (یعنی در روز حصبه روزه بگیرد.)[1]

۲۸) عیاشی، از غیاث بن ابراهیم، از پدرش، از علی علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: منظور از آن سه روزی که در حج باید روزه گرفته شود، یک روز پیش از یوم الترویه، خود یوم الترویه و روز عرفه می‌باشد. پس اگر آن روزها سپری شد، باید در شب حصبه، سحری بخورد و سه روز پس از آن را روزه بگیرد و هفت روز را به هنگام بازگشت روزه بگیرد. همچنین حضرت علی علیه السلام فرمود: اگر مردی نتوانست آن روزها، روزه بگیرد، باید از شب بازگشت از منی، (به مدت سه روز) روزه بگیرد.[2]

۲۹) عیاشی، از ابراهیم بن ابی یحیی، از امام صادق علیه السلام، از پدرش، از علی علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: کسی که در حج تمتع است و توانایی قربانی کردن را نداشته باشد، باید یک روز پیش از یوم الترویه و خود یوم الترویه و روز عرفه را روزه بگیرد و اگر آن روزها و ایام التشریق (سه روز پس از عید قربان) نیز سپری شده باشد، باید در شب حصبه سحری بخورد و در صبح آن (به مدت سه روز) روزه بگیرد.[3]

۳۰) عیاشی، از حریز، از زراره روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «ذَٰلِكَ لِمَن لَّمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» را پرسیدم. حضرت پاسخ داد: منظور از آن، ساکنین مکه می‌باشند که حج تمتع و عمره بر آنان واجب نیست. به حضرت عرض کردم: حد آن چه مقدار است؟ حضرت پاسخ داد: هر منطقه‌ای از مناطق مکه که در چهل و هشت میلی مسجد الحرام باشد، یعنی فاصله آن کمتر از عسفان و ذات عرق باشد، از مصادیق این آیه به شمار می‌آید.[4]

۳۱) عیاشی، از حماد بن عثمان، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کنند که پیرامون تفسیر آیه: «حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» فرمود: منظور از آیه کسانی می‌باشد که فاصله منزلشان تا مکه کمتر از حد میقات است وحج تمتع بر آنها واجب نیست.

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۱۱، ح ۲۴۴.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۱۲، ح ۲۴۵.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۱۲، ح ۲۴۷.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۱۲، ح ۲۴۸.

۳۲) عیاشی، از علی بن جعفر روایت می‌کند که از برادرش موسی بن جعفر علیه السلام پرسید: آیا ساکنین مکه می‌توانند پس از عمره، به انجام اعمال حج تمتع بپردازند؟ حضرت پاسخ داد: ساکنین مکه، صلاحیت حج تمتع را ندارند؛ زیرا خداوند می‌فرماید: «ذَلِکَ لِمَن لَّمْ یَکُنْ أَهلُه حَاضِرِی الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ»[۲]

۳۳) عیاشی، از سعید اعرج، از امام کاظم علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: حج تمتع، بر ساکنین سرف، مر[۳] و مکه، واجب نمی‌باشد؛ زیرا خداوند می‌فرماید: «ذَلِکَ لِمَن لَّمْ یَکُنْ أَهلُه حَاضِرِی الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ»[۴]

الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ فَمَن فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلاَ رَفَثَ وَلاَ فُسُوقَ وَلاَ جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَمَا تَفْعَلُواْ مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمْهُ اللّهُ وَتَزَوَّدُواْ فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى وَاتَّقُونِ يَا أُوْلِي الأَلْبَابِ (۱۹۷)،

[حج در ماههای معینی است؛ پس هر کس در این (ماه)ها حج را (بر خود) واجب گرداند (بداند که) در اثنای حج، همبستری و گناه و جدال (روا) نیست و هر کار نیکی انجام می‌دهید خدا آن را می‌داند. و برای خود توشه برگیرید که در حقیقت، بهترین توشه پرهیزکاری است و ای خردمندان! از من پروا کنید]

۱) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از مثنی حناط، از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه: «الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ» فرمود: شوال، ذی‌القعده و ذی‌الحجه، ماه‌های حج می‌باشند و مردم، تنها، باید در این ماه‌ها به حج بروند.[۵]

۲) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان و همگی از ابن ابی عمیر، از معاویة بن عمار، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه: «الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ فَمَن فَرَضَ فِيهِنَّ

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۱۲، ح ۲۴۹.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۱۲، ح ۲۵۰.
۳- سرف و مر: نام دو منطقه در ۶ میلی مکه است.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۱۳، ح ۲۵۱.
۵- کافی، ج ۴، ص ۲۸۹، ح ۱.

الْحَجَّ» فرمود: فرض، به معنای لبیک گفتن و اشعار و تقلید[1] است. پس هر کدام از آنها را که انجام دهد، حج را بر خود واجب کرده است و حج، تنها در ماه‌هایی واجب می‌شود که خداوند در آیه: «الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ» به آن اشاره نموده است که شامل: شوال، ذی‌القعده و ذی‌الحجه می‌باشد.[2]

۳) محمد بن یعقوب، از علي بن ابراهیم با سند خود نقل می‌کند که گفت: ماه‌های حج، عبارتند از: شوال، ذی‌القعده، و ده روز از ذی‌الحجه. همچنین ماه‌های سیاحت عبارتند از: بیست روز از ذی‌الحجه، محرم، صفر، ربیع الأول و ده روز از ربیع الثانی.[3]

۴) محمد بن یعقوب، از علي بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حماد بن عثمان، از حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه: «الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ فَمَن فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلاَ رَفَثَ وَلاَ فُسُوقَ وَلاَ جِدَالَ فِي الْحَجِّ» فرمود: خداوند عز و جل مردم را ملتزم به شرطی کرده و خود ملتزم به شرطی شده است. راوی می‌گوید: به حضرت عرض کردم: آن دو چه هستند؟ حضرت پاسخ داد: شرطی که خداوند، مردم را به آن پایبند نموده، آیه: «الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ فَمَن فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلاَ رَفَثَ وَلاَ فُسُوقَ وَلاَ جِدَالَ فِي الْحَجِّ» می‌باشد و آن شرطی که خود، پایبند به آن شده، آیه: «فَمَن تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلاَ إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَن تَأَخَّرَ فَلا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَى»[4] [پس هر کس شتاب کند (و اعمال را) در دو روز (انجام دهد) گناهی بر او نیست و هر که تأخیر کند (و اعمال را در سه روز انجام دهد) گناهی بر او نیست] است. حضرت فرمود: یعنی برمی‌گردد، در حالی که گناهی بر او نیست. راوي می‌گوید: به حضرت عرض کردم: آیا کسی که در حج، مرتکب فسق شود، حدی بر او هست؟ حضرت پاسخ داد: خداوند برای او حدی

---

۱. حج بر سه قسم است: ۱. حج تمتّع ۲. حجّ إفراد ۳. حجّ قِران. حجّ تمتّع وظیفه کسانی است که وطن آنها شانزده فرسخ (حدود۸۸ کیلومتر) یا بیشتر با مکّه معظّمه فاصله دارد. حجّ افراد و حجّ قران وظیفه کسانی است که با مکّه معظّمه کمتر از شانزده فرسخ فاصله داشته باشند، یا اهل خود مکّه معظّمه باشند. احرام در حج تمتع و افراد فقط با تلبیه تحقّق پیدا می‌کند، ولی در حج قران هم با تلبیه محقق می‌شود و هم با اشعار(علامت گذاشتن بر حیوان قربانی) و یا تقلید(چیزی به گردن حیوان قربانی آویزان کردن).

۲- کافی، ج ۴، ص ۲۸۹، ح ۲.

۳- کافی، ج ۴، ص ۲۹۰، ح ۳.

۴- بقره/ ۲۰۳.

قرار نداده و او استغفار می‌کند و لبیک می‌گوید. راوی می‌گوید: از حضرت پرسیدم: کفاره کسی که در حج، جدال کند، چیست؟ حضرت پاسخ داد: اگر بیش از دو بار جدال کند، آن طرف مجادله که حق، با او است باید قربانی کند و کسی که حق با او نیست، باید یک گاو، قربانی نماید.[1]

۵) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از صفوان بن یحیی و ابن ابی عمیر، از معاویة بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: هنگامی که محرم شدی، تقوای الهی پیشه کن و خدا را بسیار یاد کن و جز برای سخن نیکو، زبان به سخن نگشا؛ چرا که کامل شدن حج و عمره، در این است که انسان، جز سخن نیکو نگوید و زبانش را حفظ کند؛ چنان که خداوند عز و جل می‌فرماید: «فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلاَ رَفَثَ وَلاَ فُسُوقَ وَلاَ جِدَالَ فِي الْحَجِّ». رفث، در آیه به معنای آمیزش و فسوق، به معنای دروغ و فحش و جدال به این معنا است که مرد بگوید: نه به خدا قسم یا آری، به خدا قسم. بدان که اگر مرد در حالی که محرم است، سه بار پشت سر هم[2] و در یک مکان، قسم بخورد، مجادله کرده است و باید قربانی کند و آن را صدقه دهد. حضرت فرمود: از فخر و مباهات بپرهیز و با بازداشتن خود از معصیت‌های الهی، ورع پیشه کن؛ زیرا خداوند عز و جل می‌فرماید: «ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ»[3] [سپس باید آلودگی خود را بزدایند و به نذرهای خود وفا کنند و بر گرد آن خانه کهن (=کعبه) طواف به جای آورند]. امام صادق علیه السلام فرمود: یکی از موارد چرک و آلودگی (که محرم باید آن را از خود بزداید)، این است که در حالت احرام، سخن زشتی را بگویی. پس اگر وارد مکه شوی و به دور کعبه، طواف انجام دهی و سخن نیکو بر زبان آوری، این عمل تو، کفاره آن سخن زشت، خواهد بود. راوی می‌گوید: از حضرت پرسیدم: اگر انسان بگوید: نه، به جان خودم یا آری، به جان خودم، از مصادیق جدال می‌باشد؟ حضرت پاسخ داد: آن، از مصادیق جدال نیست و جدال، تنها این است که مرد

۱- کافی، ج ۴، ص ۳۳۷، ح ۱.
۲- ولاء: یعنی پشت سرهم.
۳- حج/ ۲۹.

بگوید: نه، به خدا قسم یا آری، به خدا قسم.[1]

۶) شیخ، با سند خود، از موسی بن قاسم، از علی بن جعفر روایت می‌کند که گفت: از برادرم موسی بن جعفر علیه السلام پرسیدم: معنای رفث، فسوق و جدال چیست؟ و کفاره کسی که آنها را (در حال احرام) انجام دهد، چیست؟ حضرت پاسخ داد: رفث، به معنای آمیزش و فسوق، به معنای دروغ و فخر و مباهات و جدال، این است که مرد بگوید: نه، به خدا قسم یا آری، به خدا قسم. پس هر شخص محرم که آمیزش کند، باید شتر یا گاوی را قربانی کند و اگر نتوانست، یک گوسفند، قربانی کند و اگر شخص محرم مرتکب فسق شود، باید قربانی را به‌عنوان صدقه بدهد.[2]

۷) ابن بابویه، در من لایحضره الفقیه، با سندخود، از ابان، از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ» روایت می‌کند که فرمود: شوال، ذی‌القعده و ذی‌الحجه، ماه‌های حج می‌باشند و مردم، تنها باید در این ماه‌ها، به حج بروند.[3]

۸) ابن بابویه، با سند خود، از محمد بن مسلم و حلبی و همگی، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کنند که پیرامون تفسیر آیه: «الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ فَمَن فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلاَ رَفَثَ وَلاَ فُسُوقَ وَلاَ جِدَالَ فِي الْحَجِّ» فرمود: خداوند عز و جل، مردم را ملتزم به شرطی کرده و خود، ملتزم به شرطی شده است. هر کس به آن شرط وفا کند، خداوند نیز به شرطی که به آن پایبند شده وفا می‌کند. راویان به حضرت عرض کردند: آن دو شرط چیستند؟ حضرت پاسخ داد: شرطی که خداوند، مردم را به آن پایبند نموده، آیه: «الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ فَمَن فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلاَ رَفَثَ وَلاَ فُسُوقَ وَلاَ جِدَالَ فِي الْحَجِّ» می‌باشد؛ و آن شرطی که خود، پایبند به آن شده، آیه: «فَمَن تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلاَ إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَن تَأَخَّرَ فَلا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَى[4]» [پس هر کس شتاب کند (و اعمال را) در دو روز (انجام دهد)، گناهی بر او نیست؛ و هر کس تأخیر کند (و اعمال را در سه روز انجام دهد) گناهی بر او نیست (این

۱- کافی، ج ۴، ص ۳۳۷، ح ۳.
۲- تهذیب، ج ۵، ص ۲۹۷، ح ۱۰۰۵.
۳- من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۷۷، ح ۱۳۵۷.
۴- بقره/ ۲۰۳.

اختیار) برای کسی است که (از محرمات) پرهیز کرده باشد] است. حضرت فرمود: یعنی برمی‌گردد در حالی که گناهی بر او نیست. راویان به حضرت عرض کردند: آیا کسی که در حج، مرتکب فسق شود، حدی بر او نیست؟ حضرت پاسخ داد: خداوند برای او حدی قرار نداده؛ او استغفار می‌کند و لبیک می‌گوید. راویان از حضرت پرسیدند: کفاره کسی که در حج، جدال کند چیست؟ حضرت پاسخ داد: اگر بیش از دو بار جدال کند، آن طرف مجادله که حق، با او است، باید قربانی کند و کسی که حق با او نیست، باید یک گاو، قربانی نماید.[1]

۹) ابن بابویه، از پدرش، از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن به علی بن فضال، از ابو جمیله مفضّل بن صالح، از زید شحّام روایت می‌کنند که گفت: از امام صادق علیه السلام معنای رفث، فسوق و جدال را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: رفث، به معنای آمیزش و فسوق، به معنای دروغ گفتن است. آیا گوش فرا نمی‌دهی به سخن خداوند که می‌فرماید: «یا أیها الَّذِینَ آمَنُوا إن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهالَةٍ»[2] [ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر فاسقی برایتان خبری آورد، نیک وارسی کنید مبادا به نادانی، گروهی را آسیب برسانید] و معنای جدال، این است که مرد بگوید: نه، به خدا قسم یا آری، به خدا قسم.[3]

۱۰) ابن بابویه، از پدرش(ره)، از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از مثنی، از زراره، از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ» روایت می‌کند که فرمود: ماه‌های حج شامل: شوّال، ذی‌القعده و ذی‌الحجّه می‌باشند. در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام آمده که حضرت در آخر آن فرمود: ماهی که عمره مفرده در آن انجام می‌گیرد، رجب است.[4]

۱۱) عیاشی، از معاویة بن عمار، از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ» روایت می‌کند که فرمود: ماه‌های حج، عبارتند از: شوال،

۱- من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۱۲، ح ۹۶۸.
۲- حجرات/ ۶.
۳- معانی الاخبار، ص ۲۹۴، ح ۱.
۴- معانی الاخبار، ص ۲۹۳، ح ۱.

ذی‌القعده و ذی‌الحجه.[1]

۱۲) عیاشی، از زراره، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه: «الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ» فرمود: ماه‌های حج، عبارتند از: شوّال، ذی‌القعده و ذی‌الحجه. و مردم، تنها باید در این ماه‌ها به حج بروند.[2]

۱۳) عیاشی، از حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه: «الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ فَمَن فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ» فرمود: منظور آن، هلال ماه‌ها است.[3]

۱۴) عیاشی، از معاویة بن عمار، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه: «الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ فَمَن فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ» فرمود: فرض،یعنی واجب شدن حج، که با لبیک گفتن و اشعار و تقلید[4] است. پس هر کدام از آن کارها را که انجام دهد، حج را بر خود واجب می‌کند؛ و حج، تنها در ماه‌هایی که خداوند در آیه: «الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ فَمَن فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ» فرموده که همان شوال، ذی‌القعده و ذی‌الحجه می‌باشد، واجب می‌شود.[5]

۱۵) عیاشی، از ابراهیم بن عبد الحمید، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: کسی که در حج، جدال نماید، چه در آن مجادله، صاحب حق باشد یا نباشد، باید به شش مسکین، هر کدام نصف پیمانه طعام بدهد. پس اگر دو بار جدال کند، آن طرف مجادله که صاحب حق است باید یک گوسفند قربانی کند، و آن طرف مجادله که صاحب حق نیست، یک گاو باید قربانی کند؛ زیرا خداوند می‌فرماید: «فَلاَ رَفَثَ وَلاَ فُسُوقَ وَلاَ جِدَالَ فِي الْحَجِّ». منظور از رفث، آمیزش و منظور از فسوق، دروغ گفتن و منظور از جدال، این است که مرد بگوید: نه، به خدا قسم یا آری، به خدا قسم.[6]

۱۶) عیاشی، از معاویة بن عمار، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه: «الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ فَمَن فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلاَ رَفَثَ وَلاَ

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۱۳، ح ۲۵۲.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۱۳، ح ۲۵۳.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۱۳، ح ۲۵۴
۴ . توضیح در پاورقی صفحه ۶۳۰ گذشت.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۱۳، ح ۲۵۵
۶- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۱۴، ح ۲۵۷.

فُسُوقَ وَلاَ جِدَالَ فِي الْحَجِّ» فرمود: منظور از رفث، آمیزش، و منظور از فسوق، دروغ و فحش، و منظور از جدال، این است که مرد بگوید: نه، به خدا قسم یا آری، خدا قسم.[1]

۱۷) از محمد بن مسلم روایت شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «فَمَن فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلاَ رَفَثَ وَلاَ فُسُوقَ وَلاَ جِدَالَ فِي الْحَجِّ» را پرسیدم حضرت پاسخ داد: ای محمد! خداوند، مردم را ملتزم به شرطی کرده و خود، ملتزم به شرطی شده است که هر کس به آن شرط، وفا کند، خداوند نیز به شرطی که به آن پایبند شده، وفا می‌کند. راوی می‌گوید: به حضرت عرض کردم: آن دو شرط، چه هستند؟ حضرت پاسخ داد: شرطی که خداوند، مردم را به آن پایبند نموده، آیه: «الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ فَمَن فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلاَ رَفَثَ وَلاَ فُسُوقَ وَلاَ جِدَالَ فِي الْحَجِّ» می‌باشد و آن شرطی که خود، پایبند به آن شده، آیه: «فَمَن تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلاَ إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَن تَأَخَّرَ فَلا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَى[2]» [پس هر کس شتاب کند (و اعمال را) در دو روز (انجام دهد) گناهی بر او نیست و هر که تأخیر کند (و اعمال را در سه روز انجام دهد) گناهی بر او نیست (این اختیار) برای کسی است که (از محرمات) پرهیز کرده باشد] است. حضرت فرمود: یعنی برمی‌گردد، در حالی که گناهی بر او نیست.[3]

۱۸) عیاشی، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: اگر شخص محرم، سه بار پشت سر هم، سوگند راست یاد کند، جدال نموده و باید قربانی کند؛ و اگر یک بار سوگند دروغ یاد کند، جدال نموده و باید قربانی کند.[4]

۱۹) عیاشی، از محمد بن مسلم روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: اگر مرد محرمی به مرد دیگری بگوید: نه، به جانم سوگند، جدال نموده است؟ حضرت پاسخ داد: آن عبارت، مصداق جدال نمی‌باشد، بلکه جدال، این است که بگوید: نه، به خدا سوگند یا آری، به خدا سوگند[5].از حضرت پرسیدم:

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۱۴، ح ۲۵۷.
۲- بقره/ ۲۰۳.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۱۴، ح ۲۵۸.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۱۴، ح ۲۵۹.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۱۴، ح ۲۶۰.

کفاره کسی که مرتکب رفث (آمیزش) می‌شود، چیست؟ حضرت پاسخ داد: باید قربانی را (پیشاپیش خود) براند و میان او و همسرش فاصله بیفتد تا آن که هر دو مناسک را انجام دهند و به آن مکانی که با یکدیگر آمیزش کردند، گرد هم آیند. راوی می‌گوید: عرض کردم :اگر بخواهند از راه دیگری غیر از آن راهی که در آن با یکدیگر آمیزش کردند، برگردند، حکم چیست؟ حضرت پاسخ داد: پس باید پس از انجام دادن مناسک، در آن راهی که می‌خواهند از آن بازگردند گردهم آیند. راوی می‌گوید: عرض کردم: آیا حدی برای کسی که در حج مرتکب فسق شود (یعنی دروغ بگوید) نمی‌باشد؟ حضرت فرمود: باید از خداوند آمرزش بخواهد و لبیک بگوید. راوی می‌گوید: کفاره کسی که در حج جدال نماید (جدال این است که مرد بگوید: نه، به خدا سوگند یا آری، به خدا سوگند) چیست؟ حضرت پاسخ داد: اگر گروهی با یکدیگر جدال نمایند، آن طرف مجادله که صاحب حق است، باید یک گوسفند قربانی کند و آن طرفی که صاحب حق نیست، باید یک گاو، قربانی نماید.[1]

۲۰) عیاشی، از محمد بن مسلم، روایت می‌کند: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «**الْحَجُّ أَشْهرٌ مَّعْلُومَاتٌ فَمَن فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلاَ رَفَثَ وَلاَ فُسُوقَ وَلاَ جِدَالَ فِي الْحَجِّ**» را پرسیدم. حضرت پاسخ داد: ای محمد! خداوند عز و جل مردم را ملتزم به شرطی کرده و خود، ملتزم به شرطی شده است و هر کس به آن شرط، وفا کند، خداوند نیز به آن شرطی که به آن پایبند شده، وفا می‌کند. راوی می‌گوید: به حضرت عرض کردم: آن دو شرط، چه هستند؟ حضرت پاسخ داد: شرطی که خداوند، مردم را به آن پایبند نموده، آیه: «**الْحَجُّ أَشْهرٌ مَّعْلُومَاتٌ فَمَن فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلاَ رَفَثَ وَلاَ فُسُوقَ وَلاَ جِدَالَ فِي الْحَجِّ**» می‌باشد و آن شرطی که خود، پایبند به آن شده، آیه: «فَمَن تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلاَ إِثْمَ عَلَيْه وَمَن تَأَخَّرَ فَلا إِثْمَ عَلَيْه لِمَنِ اتَّقَى» [پس هر کس شتاب کند (و اعمال را) در دو روز (انجام دهد) گناهی بر او نیست و هر که تأخیر کند (و اعمال را در سه روز انجام دهد) گناهی بر او نیست (این اختیار) برای کسی است که (از محرمات) پرهیز کرده باشد] است. حضرت فرمود: یعنی برمی‌گردد در حالی که گناهی، بر او نیست. راوی می‌گوید: از حضرت

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۱۴، ح ۲۶۱.

پرسیدم: کفاره کسی که در حج، مرتکب رفث (آمیزش) می‌شود، چیست؟ حضرت پاسخ داد: باید قربانی را (پیشاپیش خود) براند و میان او و همسرش فاصله بیفتد تا آن که هر دو مناسک را انجام دهند و به آن مکانی که با یکدیگر آمیزش کردند، گرد هم آیند. راوی می‌گوید: عرض کردم :اگر بخواهند از راه دیگری غیر از آن راهی که در آن با یکدیگر آمیزش کردند، برگردند، حکم چیست؟ حضرت پاسخ داد: پس باید پس از انجام دادن مناسک، در آن راهی که می‌خواهند از آن بازگردند گردهم آیند. راوی می‌گوید: عرض کردم: آیا حدی برای کسی که در حج مرتکب فسق شود (یعنی دروغ بگوید) نمی‌باشد؟ حضرت فرمود: باید از خداوند آمرزش بخواهد و لبیک بگوید.

۲۱) عیاشی، از محمد بن مسلم روایت می‌کند که گفت: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: اگر مرد محرم بگوید: نه، به جانم سوگند، آیا جدال نموده است. حضرت، پاسخ داد: این عبارت، از مصادیق جدال نمی‌باشد، بلکه جدال، تنها این است که بگوید: نه، به خدا سوگند یا آری، به خدا سوگند.[1]

«لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَن تَبْتَغُوا فَضْلاً مِّن رَّبِّكُمْ (۱۹۸)»

[بر شما گناهی نیست که (در سفر حج) از فضل پروردگارتان (روزی خویش) بجویید]

۱) عیاشی، از عمر بن یزید بیّاع سابری، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه: «لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَن تَبْتَغُواْ فَضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ» فرمود: منظور از فضل، روزی است. هنگامی که مرد، از احرامِ خارج شد و مناسک حج را به پایان رسانید، می‌تواند در موسم حج، به تجارت مشغول شود.[2]

۲) ابو علی طبرسی می‌گوید: گفته‌اند که (در زمان جاهلیت) تجارت در موسم حج را گناه می‌شمردند و خداوند، با این آیه، برچسب گناهکار بودن را از کسانی که در هنگام حج تجارت می‌کردند برداشت و با این آیه، تصریح فرمود که تجارت در موسم حج جایز است. ابو علی طبرسی می‌گوید: این مطلب، از امامان ما روایت

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۱۵، ح ۲۶۲.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۱۵، ح ۲۶۳.

شده است. طبرسي مي‌گويد: برخي نيز روايت كرده‌اند كه معناي آيه اين است كه از پروردگارتان، آمرزش بخواهيد. طبرسي مي‌گويد: جابر، اين حديث را از امام باقر عليه السلام روايت كرده است.[1]

«ثُمَّ أَفِيضُواْ مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُواْ اللّهَ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۱۹۹)»

[پس از همان جا كه (انبوه) مردم روانه مي‌شوند، شما نيز روانه شويد و از خداوند آمرزش خواهيد كه خدا آمرزنده مهربان است]

۱) محمد بن يعقوب، از علي بن ابراهيم، از پدرش و محمد بن اسماعيل، از فضل بن شاذان و همگي، از ابن ابي عمير، از معاوية بن عمار، از امام صادق عليه السلام روايت مي‌كند كه حضرت، ماجراي حج پيامبر صلي الله عليه و آله را ذكر نموده و فرمود: قريش، از مزدلفه كه نام ديگر آن «جمع» است (به منى) باز مي‌گشتند و مردم را از بازگشتن از آنجا بازمي‌داشتند. پس پيامبر صلي الله عليه و آله آمد و قريش اميدوار بودند كه حضرت از همان مكاني كه آنها بازمي‌گردند، بازگردد؛ ولي خداوند اين آيه را نازل كرد: «ثُمَّ أَفِيضُواْ مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُواْ اللّهَ» يعني از همان جايي كه ابراهيم، اسماعيل، اسحاق و مردم پس از آنان بازگشتند، بازگرديد.[2]

۲) محمد بن يعقوب، با سند خود، از ابن محبوب، از عبد الله بن غالب، از پدرش، از سعيد بن مُسَيَّب روايت مي‌كند كه گفت: از علي بن حسين عليه السلام شنيدم كه مي‌فرمود: مردي نزد امير المؤمنين عليه السلام آمد و عرض كرد: اگر تو دانا (به همه چيز) هستي به من بگو، مردم، اشباه الناس (كساني كه شبيه مردم هستند)، و نسناس چه كساني هستند؟ امير المؤمنين عليه السلام پاسخ داد: اي حسين! جواب سؤال اين مرد را بده. امام حسين عليه السلام فرمود: جواب اين پرسش كه گفتي: «ناس كيستند؟» اين است كه ما، «ناس» هستيم و از اين رو خداوند آن لفظ را در قرآن، آيه: «ثُمَّ أَفِيضُواْ مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ» آورده است؛ چرا كه رسول الله صلي الله عليه و آله، كسي بود كه آن مردم را برگرداند. جواب

۱- مجمع البيان، ج ۲، ص ۴۷.

۲- كافي، ج ۴، ص ۲۴۷، ح ۴.

سؤال دوم که گفتی: «اشباه الناس چه کسانی هستند؟» این است که منظور از آنها، شیعیان و دوستداران ما می‌باشند که آنان از ما محسوب می‌شوند و از این رو ابراهیم علیه السلام فرمود: «فَمَن تَبِعَنِی فَإِنَّه مِنِّی»[1] [پس هر که از من پیروی کند، بی گمان او از من است].

امام حسین علیه السلام در جواب سوال سوم با دست خود به گروه مردم اشاره نمود و فرمود: نسناس، سیاهی عظیم (توده مردم) می‌باشند. سپس حضرت آیه: «إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا»[2] [آنان جز مانند ستوران نیستند، بلکه گمراه‌ترند] را قرائت نمود.[3]

۳) عیاشی، از زید شحّام روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «أَفِيضُواْ مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ» را پرسیدم. حضرت فرمود: منظور از آیه، قریش بودند که می‌گفتند: ماشایسته‌ترین مردم، نسبت به خانه کعبه هستیم، و آنها تنها از مزدلفه بازمی‌گشتند و خداوند به آنها امر فرمود که از عرفه بازگردند.[4]

۴) عیاشی، از رفاعه، روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «ثُمَّ أَفِيضُواْ مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ» را پرسیدم. حضرت پاسخ داد: ساکنین حرم (قریش)، در مشعر و مردم، در عرفه می‌ایستادند و قریش زمانی شروع به بازگشت می‌کردند که مردمی که در عرفه بودند، بر آنان نمایان بشوند. مردی که کنیه او، ابو سیّار بود، الاغ[5] چموشی داشت و از مردمی که در عرفه بودند، پیشی می‌گرفت و چون قریش او را دیدند، می‌گفتند: این، ابو سیّار است و سپس باز می‌گشتند. پس خداوند به قریش امر فرمود تا در عرفه بایستند و از آن جا بازگردند.[6]

۵) عیاشی، از معاویة بن عمار، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه: «ثُمَّ أَفِيضُواْ مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ» فرمود: منظور از ناس،

۱- ابراهیم/ ۳۶.
۲- فرقان/ ۴۴.
۳- کافی، ج ۸، ص ۲۴۴، ح ۳۳۹.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۱۵، ح ۲۶۴.
۵- حمار قاره: یعنی چموش «المعجم الوسیط: ریشه قره»
۶- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۱۵، ح ۲۶۵.

ابراهیم و اسماعیل می‌باشند.[1]

۶) عیاشی، از علی روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ» را پرسیدم. حضرت پاسخ داد: قریش، در زمان جاهلیت، از مزدلفه (به سوی منی) بازمی‌گشتند و می‌گفتند: ما شایسته‌ترین مردم نسبت به خانه کعبه هستیم. پس خداوند به آنان امر فرمود که از همان جایی که مردم بازمی‌گردند، یعنی از عرفات بازگردند.[2]

۷) عیاشی در روایت حریز از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: قبیله قریش از جمع[3] و قبیله مُضَر و رَبیعه، از عرفات بازمی‌گشتند.[4]

۸) عیاشی، از ابو صبّاح، از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: ابراهیم علیه السلام، اسماعیل علیه السلام را به سوی موقف برد و آن دو از آنجا بازگشتند. سپس همه مردم از آنجا بازمی‌گشتند تا این که تعداد قریش افزایش یافت و گفتند: ما از آن مکانی که مردم باز می‌گردند، باز نمی‌گردیم. قریش از مزدلفه بازمی‌گشت و مردم دیگر را از این که از مزدلفه بازگردند منع می‌نمودند و آنان را وادار می‌نمودند که از عرفات بازگردند. هنگامی که خداوند، محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری مبعوث کرد، به او امر فرمود که از همان جایی که مردم باز می‌گردند، بازگردد و منظور خداوند از مردم، ابراهیم علیه السلام و اسماعیل علیه السلام بود.[5]

۹) عیاشی، از جابر، از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ» روایت می‌کند که فرمود: منظور از ناس، مردم یمن می‌باشند.[6]

﴿فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۱۶، ح ۲۶۶.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۱۶، ح ۲۶۷.
۳- جمع: جمع، مُزدَلِفه، قُزَح، مَشعَر، نام‌هایی برای یک مکان است و از این رو، جمع نامیده شده که مردم، در آن اجتماع می‌کردند. «معجم البلدان، ج ۲، ص ۱۶۳»
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۱۶، ح ۲۶۸.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۱۶، ح ۲۶۹.
۶- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۱۶، ح ۲۷۰.

رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ (۲۰۰) وِمِنْهُم مَّن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (۲۰۱) أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۲۰۲).

[و چون آداب ویژه حج خود را به جای آوردید، همان گونه که پدران خود را به یاد می‌آورید یا با یاد کردنی بیشتر، خدا را به یاد آورید و از مردم، کسی است که می‌گوید: پروردگارا! به ما در همین دنیا عطا کن و حال آن که برای او در آخرت نصیبی نیست.* و برخی از آنان می‌گویند: پروردگارا! در این دنیا به ما نیکی و در آخرت (نیز) نیکی عطا کن و ما را از عذاب آتش (دور) نگه دار.* آنانند که از دستاوردشان بهره‌ای خواهند داشت و خدا زودشمار است]

۱) محمد بن یعقوب، از ابو علی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان بن یحیی، از منصور بن حازم، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه: «وَاذْكُرُواْ اللّهَ فِي أَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ[1]» [و خدا را در روزهایی معین یاد کنید] فرمود: منظور از آیه، أيّام التشريق (سه روز پس از عید قربان) است. در دوره جاهلیت، مردم پس از قربانی کردن در منی، شروع به برشمردن افتخارات قبیله واجداد خود می‌کردند؛ مثلاً: مردی از آنان برمی‌خاست و می‌گفت: پدرم چنین و چنان می‌کرد. این گونه بود که خداوند عز و جل فرمود: «فَاذْكُرُواْ اللّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا»[2] [همان گونه که پدران خود را به یاد می‌آورید یا با یادکردنی بیشتر، خدا را به یاد آورید]. حضرت فرمود: تکبیر، این است که بگویی: الله أكبر، الله أكبر، لاإله إلا الله والله أكبر و لله الحمد، الله أكبر على ما هَدانا، الله أكبر على ما رَزَقَنا مِن بَهيمة الأنعام[3]».

۲) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از جمیل بن صالح، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه: «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الآخِرَةِ حَسَنَةً» فرمود: منظور از آن،

۱- بقره/ ۲۰۳.
۲- بقره/ ۱۹۸ و ۱۹۹.
۳- کافی، ج ۴، ص ۵۱۶، ح ۳.

رضایت الهی و بهشت در آخرت و امرار معاش و خُلق نیکو در دنیا است.[1]

۳) عیاشی، از محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش و علی بن محمد قاشانی و همگی، از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود منقری، از سفیان بن عُیَینه، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: مردی پس از بازگشت از موقف، از پدرم پرسید: به نظر شما خداوند، (دعای) همه این مردم را اجابت می‌کند؟ پدرم پاسخ داد: خداوند، تمام کسانی که در این موقف هستند را چه مؤمن باشند یا کافر، می‌آمرزد، ولی آنان در آمرزیده شدن به سه قسم تقسیم می‌شوند: اول: مؤمنی که خداوند، گناهان قبل و بعد او را می‌آمرزد و او را از آتش جهنم می‌رهاند و آیه: «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ۞ أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُواْ وَاللّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ» به همین معنا باشد. دوم: کسانی که خداوند گناهان پیش از این آنها را می‌آمرزد و به آنها گفته می‌شود: در مابقی عمرت، اعمال نیک انجام بده. و آیه: «فَمَن تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلاَ إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَن تَأَخَّرَ فَلا إِثْمَ عَلَيه[2]» [پس هر کس شتاب کند (و اعمال را) در دو روز (انجام دهد) گناهی بر او نیست و هر که تأخیر کند(و اعمال را در سه روز انجام دهد)،گناهی بر او نیست] به همین معنا می‌باشد. یعنی کسانی که پیش از آن که بروند، وفات نمایند، گناهی بر آنها نیست و کسانی که تأخیر کنند، گناهی بر آنان نیست؛ یعنی بر کسانی که از گناهان کبیره پرهیز می‌کنند. ولی اهل تسنن قائل هستند به این که: هر کس که شتاب کند و (ذکر خدا را) در دو روز انجام دهد، گناهی بر او نیست. یعنی در بازگشت اول. همچنین می‌گویند: منظور از آیه: «وَمَن تَأَخَّرَ فَلا إِثْمَ عَلَيه» [و هر که تأخیر کند، گناهی بر او نیست] این است که گناهی بر کسانی که از صید پرهیز کنند نیست. آیا به نظر تو، خداوند، پس از آن که در آیه: «وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُواْ»[3] صید را حلال گردانید، آن را حرام می‌کند؟! در تفسیر اهل تسنن آیه به این شکل معنا شده که: هر گاه از احرام خارج شدید، از صید بپرهیزید. سوم: کافری که در این موقف می‌ایستد و خواستار زینت و شکوه زندگی دنیوی است. اگر در مابقی عمر خود، از شرک توبه کند، خداوند گناهان گذشته او

۱- کافی، ج ۵، ص ۷۱، ح ۲.
۲- بقره/ ۲۰۳.
۳- مائده/ ۲.

را می‌آمرزد، و اگر توبه نکند، خداوند، پاداش او را به او می‌دهد و او را از پاداش این موقف محروم نمی‌کند. و آیه: «مَن كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لاَ يُبْخَسُونَ * أُوْلَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الآخِرَةِ إِلاَّ النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُواْ فِيهَا وَبَاطِلٌ مَّا كَانُواْ يَعْمَلُونَ»[1] [کسانی که زندگی دنیا و زیور آن را بخواهند (جزای) کارهایشان را در آنجا به طور کامل به آنان می‌دهیم و به آنان در آنجا کم داده نخواهد شد. * اینان کسانی هستند که در آخرت جز آتش برایشان نخواهد بود و آن چه در آنجا کرده‌اند به هدر رفته و آن چه انجام می‌داده‌اند، باطل گردیده است] ناظر به همین معناست.[2]

۴) عیاشی، از محمد بن مسلم روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «فَاذْكُرُواْ اللّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: در جاهلیت، مرسوم بود که مرد می‌گفت: پدرم چنین و چنان بود. و این آیه در این باره نازل شده است.[3]

۵) عیاشی، از محمد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام و حسین، از فضالة بن ایوب، از علاء، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه فوق، حدیثی شبیه به حدیث قبل را نقل می‌کند که فرمود: هنگامی که مردم پس از قربانی به منی می‌رفتند، افتخارات پدرانشان را برمی‌شمردند و می‌گفتند: پدر من کسی بود که آن دیه‌ها را برعهده گرفت و کسی بود که چنین و چنان پیکار نمود. همچنین به پدرانشان قسم می‌خوردند و می‌گفتند: نه، به پدرم سوگند، نه، به پدرم سوگند.[4]

۶) عیاشی، از زراره روایت می‌کند که گفت: از امام باقر علیه السلام تفسیر آیه: «فَاذْكُرُواْ اللّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: مردم، در جاهلیت می‌گفتند: نه، به پدرت سوگند، آری، به پدرت سوگند. پس به آنان امر شد که بگویند: نه، به خدا سوگند، آری، به خدا سوگند.[5]

۱- هود/ ۱۶-۱۵.
۲- کافی، ج ۴، ص ۵۲۱، ح ۱۰.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۱۷، ح ۲۷۱.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۱۷، ح ۲۷۲.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۱۷، ح ۲۷۳.

۷) عیاشی، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه: «فَاذْكُرُواْ اللّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا» فرمود: در جاهلیت، مرسوم بود که مرد می‌گفت: پدرم چنین و چنان بود. پس این آیه، در این باره بر آنان نازل شد.[1]

۸) عیاشی، از عبد الاعلی روایت می‌کند: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» را پرسیدم و حضرت فرمود: منظور، رضایت الهی و بهشت در آخرت، و فراخی معیشت و خُلق نیکو در دنیا است.[2]

۹) عیاشی، از عبدالاعلی، از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه فوق روایت می‌کند که فرمود: منظور، رضایت الهی و خُلق نیکو (در دنیا) و بهشت، در آخرت است.[3]

۱۰) ابو علی طبرسی، از امیر المؤمنین علیه السلام روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه: «أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُواْ وَاللّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ» فرمود: معنای آیه، این است که خداوند، همان طور که روزی آنها را یکدفعه می‌دهد، به حساب آنان نیز یکباره رسیدگی می‌کند.[4]

«وَاذْكُرُواْ اللّهَ فِي أَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ فَمَن تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلاَ إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَن تَأَخَّرَ فَلا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَى وَاتَّقُواْ اللّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۲۰۳)»

[و خدا را در روزهایی معین یاد کنید. پس هر کس شتاب کند (و اعمال را) در دو روز (انجام دهد)، گناهی بر او نیست؛ و هر که تأخیر کند (و اعمال را در سه روز انجام دهد)، گناهی بر او نیست. (این اختیار) برای کسی است که (از محرمات) پرهیز کرده باشد؛ و از خدا پروا کنید و بدانید که شما را به سوی او گرد خواهد آورد]

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۱۷، ح ۲۷۴.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۱۷، ح ۲۷۵.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۱۷، ح ۲۷۶.
۴- مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۲.

۱) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از حریز، از محمد بن مسلم روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «وَاذْكُرُواْ اللّهَ فِي أَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ» را پرسیدم و حضرت فرمود: زمان گفتن تکبیر در ایّام تشریق (سه روز بعد از عید قربان) از نماز ظهر روز عید قربان تا نماز صبح روز سوم می‌باشد. آنهایی که در امصار (غیر منی) هستند، بعد از خواندن ده نماز، تکبیر می‌گویند. پس اگر مردم پس از بازگشت اول بازگردند، اهل امصار (آنهایی که در غیر منی هستند)، باید بمانند و هر کس که در منی می‌باشد، باید نماز ظهر و عصر را بخواند و سپس تکبیر بگوید.

۲) محمد بن یعقوب، از ابو علی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان بن یحیی، از منصور بن حازم، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه: «وَاذْكُرُواْ اللّهَ فِي أَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ» فرمود: منظور، ایام تشریق (سه روز بعد از عید قربان) است. (حضرت حدیث خود را تا آنجا ادامه داد که فرمود:) تکبیر، در آن روز این است که بگویی: الله أکبر، الله أکبر، لاإلـهالا الله و الله أکبر، الله أکبر و لله الحمد، الله أکبر علی ماهدانا، الله أکبر علی ما رَزَقَنا مِن بَهیمة الأنعام.[1]

۳) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از داود بن نعمان، از ابو ایوب روایت می‌کند که گفت: در لیلة النَّفر (شب بازگشت) به امام صادق علیه السلام عرض کردم: ما می‌خواهیم زودتر حرکت کنیم، (به نظر شما) چه ساعتی می‌توانیم بازگردیم؟ حضرت پاسخ داد: می‌توانید در روز دوم بازگردید، ولی صبر کنید تا خورشید از وسط آسمان، مایل گردد و اگر می‌خواهید در روز سوم بازگردید به هنگام سفید شدن خورشید (به میانه رسیدن روز)، به یاری خداوند بازگردید؛ چرا که خداوند عز و جل می‌فرماید: «فَمَن تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلاَ إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَن تَأَخَّرَ فَلا إِثْمَ عَلَيْهِ» (راوی می‌گوید:) اگر حضرت بعد از گفتن این آیه، خاموش می‌ماند، تمام کسانی که آنجا بودند، زودتر باز می‌گشتند؛ ولی حضرت در ادامه فرمود: خداوند می‌فرماید: «وَمَن تَأَخَّرَ فَلا إِثْمَ عَلَيْهِ[2]»

۴) محمد بن یعقوب، از حمید بن زیاد، از حسن بن محمد بن سماعه، از احمد

۱- کافی، ج ۴، ص ۵۱۶، ح ۳.
۲- کافی، ج ۴، ص ۵۱۹، ح ۱

بن حسن میثمی، از معاویة بن وهب، از اسماعیل بن نجیح رمّاح روایت می‌کند که گفت: شبی از شب‌ها نزد امام صادق علیه السلام بودیم و حضرت فرمود: اینان پیرامون تفسیر آیه: «فَمَن تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلاَ إِثْمَ عَلَيْه وَمَن تَأَخَّرَ فَلا إِثْمَ عَلَيْه» چه می‌گویند؟ در پاسخ عرض کردیم: نمی‌دانیم. حضرت فرمود: آری، آنان می‌گویند معنای آیه این است که: هرکس از صحرانشینان که زودتر بازگردد گناهی بر او نیست و هر کسی از شهرنشینان که تأخیر کند، گناهی بر او نمی‌باشد. معنای آیه این گونه که آنها می‌گویند نیست. خداوند فرمود: «فَمَن تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلاَ إِثْمَ عَلَيْه وَمَن تَأَخَّرَ فَلا إِثْمَ عَلَيْه لِمَنِ اتَّقَى» یعنی هیچ گناهی بر کسانی که می‌پرهیزند نیست و آیه، تنها در شأن شما (شیعیان) است و این شما هستید که حاجی (واقعی) اید و باقی مردم جز توده ای بیش نیستند.[1]

۵) ابن بابویه، در من لایحضره الفقیه، با سند خود، از معاویة بن عمار، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: اگر می‌خواهی در دومین روز بازگردی، باید صبرکنی تا خورشید از وسط آسمان، مایل گردد و اگر می‌خواهی تأخیر کنی و تا پایان ایام تشریق که همان روز آخر بازگشتن است، بمانی، می‌توانی در هر ساعتی چه پیش از مایل شدن خورشید و چه بعد از مایل شدن خورشید، بازگردی و رمی جمرات را انجام دهی. راوی می‌گوید: از حضرت شنیدم که پیرامون تفسیر آیه: «فَمَن تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلاَ إِثْمَ عَلَيْه» می‌فرمود: منظور این است که تا زمانی که اهل منی بازگردند، باید از صید، پرهیز کند.[2]

۶) ابن بابویه، از ابن محبوب، از ابو جعفر احول، از سلام بن مستنیر، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که پیرامون آیه فوق فرمود: منظور، این است که گناهی بر کسی که از آمیزش، فسوق (دروغ)، جدال و آن چه که خداوند بر محرم، حرام نموده پرهیز کند، نیست.[3]

۷) ابن بابویه، از علی بن عطیه، از پدرش، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه فوق فرمود: منظور، این است که گناهی بر کسی که

۱- کافی، ج ۴، ص ۵۲۳، ح ۱۲.
۲- من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۸۷، ح ۱۴۱۵-۱۴۱۴.
۳- من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۸۸، ح ۱۴۱۶.

تقوا داشته باشد، نیست.[1]

۸) ابن بابویه، از سلیمان بن داود منقری، از سفیان بن عُیَینه، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: منظور از آیه: «فَمَن تَعَجَّلَ فِی یوْمَینِ فَلاَ إِثْمَ عَلَیه» این است که هر کس بمیرد، گناهی بر او نیست؛ و منظور از آیه: «وَمَن تَأَخَّرَ فَلا إِثْمَ عَلَیه» این است که گناهی بر کسی که از گناهان کبیره بپرهیزد، نیست.[2]

۹) ابن بابویه می‌گوید: برخی از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «فَمَن تَعَجَّلَ فِی یوْمَینِ فَلاَ إِثْمَ عَلَیه» را پرسیدند و حضرت پاسخ داد: معنای آیه، این نیست که حاجی جایز است که اگر خواست در روز دوم بازگردد و اگر نخواست بازنگردد، بلکه او بازمی‌گردد و خداوند او را می‌آمرزد؛ گویی گناهی بر او نیست.[3]

۱۰) ابن بابویه از پدرش (ره)، از محمد بن علی بن احمد بن علی بن صلت، از عبد الله بن صلت، از یونس بن عبد الرحمن، از مفضل بن صالح، از زید شحام، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه: «وَاذْكُرُواْ اللّهَ فِی أَیامٍ مَّعْدُودَاتٍ» فرمود: معدودات به معنای معلومات (مشخص) می‌باشد که همان ایام تشریق است.[4]

۱۱) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از سیف بن عَمیره، از عبدالأعلی، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: پدرم می‌فرمود: هر کس چه به عنوان حج یا عمره عازم این خانه (خانه کعبه) شود و از کبر و نخوت تبرّی جوید، گناهان او زدوده می‌شود؛ گویی دوباره از مادر زاییده شده است. سپس حضرت، آیه: «فَمَن تَعَجَّلَ فِی یوْمَینِ فَلاَ إِثْمَ عَلَیه وَمَن تَأَخَّرَ فَلا إِثْمَ عَلَیه لِمَنِ اتَّقَی» را قرائت فرمود: راوی می‌گوید: به حضرت عرض کردم: کبر و نخوت به چه معنا است؟ حضرت، پاسخ داد : رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: بزرگ‌ترین کبر و نخوت، خوار شمردن خلق خداوند و گستاخی در برابر حق است. راوی می‌گوید: به حضرت عرض کردم: خوار شمردن خلق خداوند و گستاخی در برابر حق به چه معنا است؟ حضرت پاسخ داد: این

۱- من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۸۸، ح ۱۴۱۷.
۲- من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۸۸، ح ۱۴۲۰.
۳- من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۸۹، ح ۱۴۲۷.
۴- معانی الاخبار، ص ۲۹۷، ح ۳.

است که حاجی، حق را نادیده بگیرد و به اهل حق افترا و زخم زبان زند و هر کس که این گونه عمل کند، با کبریای الهی ستیزه کرده است.[1]

۱۲) شیخ در تهذیب، با سند خود، از عباس و علی بن سندی، و همگی، از حماد بن عیسی روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که پیرامون تفسیر آیه: «وَیَذْکُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِی أَیامٍ مَعْلُومَاتٍ[2]» [و نام خدا را در روزهای معلومی یاد کنند] می‌فرمود: منظور، ده روز (حج) می‌باشد. همچنین حضرت پیرامون تفسیر آیه: «وَیَذْکُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِی أَیامٍ مَعْلُومَاتٍ» فرمود: منظور، ایام التشریق است.[3]

۱۳) شیخ، با سند خود از، محمد بن حسین، از یعقوب بن زید، از یحیی بن مبارک، از عبد الله بن جبله، از محمد بن یحیی صیرفی، از حماد بن عثمان، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه: «فَمَن تَعَجَّلَ فِی یوْمَینِ فَلاَ إِثْمَ عَلَیهِ وَمَن تَأَخَّرَ فَلا إِثْمَ عَلَیهِ لِمَنِ اتَّقَی» فرمود: منظور، کسی است که در حالت احرام از صید کردن، پرهیز کند. پس اگر چیزی را صید کند، نمی‌تواند در بازگشت اول، بازگردد.[4]

۱۴) شیخ، با سند خود از، محمد بن عیسی، از محمد بن یحیی، از حماد، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: اگر شخص محرم، چیزی را صید کند، نمی‌تواند در نفر (بازگشت) اول، بازگردد و هر کس که در نفر اول، بازگردد، تا زمانی که همه مردم بازگردند، نباید چیزی را صید کنند. آیه: «فَمَن تَعَجَّلَ فِی یوْمَینِ فَلاَ إِثْمَ عَلَیهِ وَمَن تَأَخَّرَ فَلا إِثْمَ عَلَیهِ لِمَنِ اتَّقَی» به همین معنا می‌باشد؛ یعنی گناهی بر کسی که از صید کردن، پرهیز کند، نیست.[5]

۱۵) عیاشی، از رفاعه روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام معنای «أَیامٍ مَعْدُودَاتٍ» را پرسیدم و حضرت فرمود: منظور، ایام التشریق است.[6]

۱۶) عیاشی، از زید شحّام، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

۱- کافی، ج ۴، ص ۲۵۲، ح ۲.
۲- حج / ۲۸.
۳- تهذیب، ج ۵، ص ۴۷۸، ح ۱۷۳۶.
۴- تهذیب، ج ۵، ص ۲۷۳، ح ۹۳۳.
۵- تهذیب، ج ۵، ص ۴۹۰، ح ۱۷۸۵.
۶- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۱۸، ح ۲۷۷.

معدودات، به معنای معلومات (مشخص) می‌باشد که همان ایام تشریق است.[1]

۱۷) عیاشی، از محمد بن مسلم روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «وَاذْكُرُواْ اللّهَ فِي أَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: زمان تکبیر گفتن، در ایّام التشریق بهٌ هنگام تعقیبات نمازها است.[2]

۱۸) عیاشی، از حماد بن عیسی روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که پیرامون تفسیر آیه: «وَاذْكُرُواْ اللّهَ فِي أَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ» می‌فرمود: منظور، ایام التشریق است.[3]

۱۹) عیاشی، از سلّام بن مستنیر، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه: «فَمَن تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلاَ إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَن تَأَخَّرَ فَلا إِثْمَ عَلَيْه لِمَنِ اتَّقَى» فرمود: یعنی گناهی بر کسی که از صید، آمیزش، فسوق (دروغ گفتن)، جدال و آن چه که خداوند بر محرم حرام نموده، پرهیز کند، نیست.[4]

۲۰) عیاشی، از معاویة بن عمار، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه: «فَمَن تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلاَ إِثْمَ عَلَيْه وَمَن تَأَخَّرَ فَلا إِثْمَ عَلَيْه» فرمود: یعنی برمی‌گردد در حالی که (خداوند)، گناه او را آمرزیده است؛ گویی که گناهی بر او نیست.[5]

۲۱) عیاشی، از ابوایوب خزاز روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: ما می‌خواهیم زودتر بازگردیم (آیا می‌توانیم)؟ حضرت پاسخ داد: می‌توانید در روز دوم باز گردید؛ ولی صبر کنید تا خورشید، از وسط آسمان مایل گردد و اگر می‌خواهید در روز سوم باز گردید، صبر کنید تا روز به میانه برسد و سپس بازگردید؛ زیرا خداوند می‌فرماید: «فَمَن تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلاَ إِثْمَ عَلَيْه» (راوی می‌گوید:) اگر حضرت، پس از گفتن این آیه، خاموش می‌ماند. تمام کسانی که آنجا بودند، زودتر بازمی‌گشتند؛ ولی حضرت در ادامه فرمود: «وَمَن تَأَخَّرَ فَلا إِثْمَ عَلَيْه[6]».

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۱۸، ح ۲۷۸.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۱۸، ح ۲۷۹.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۱۸، ح ۲۸۰.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۱۸، ح ۲۸۱.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۱۸، ح ۲۸۲.
۶- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۱۸، ح ۲۸۳.

۲۲) عیاشی، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: هنگامی که بنده مؤمن، به نیت حج، از خانه خود بیرون می‌رود، قدم از قدم برنمی‌دارد و شتر او، به اندازه یک گام او را جلو نمی‌برد تا این که خداوند، عمل حسنه‌ای را برای او می‌نویسد و گناهی را از او می‌زداید و به این وسیله بر شأن و منزلت او می‌افزاید؛ و هنگامی که در عرفات وقوف می‌کند اگر چه گناهانش به تعداد (ریگ‌های) زمین باشد، آمرزیده می‌شود و در حالی باز می‌گردد که گویی دوباره از مادر زاده شده است و به او گفته می‌شود: اعمال خود را از نو آغاز کن. خداوند می‌فرماید: «فَمَن تَعَجَّلَ فِي يوْمَينِ فَلاَ إِثْمَ عَلَيه وَمَن تَأَخَّرَ فَلا إِثْمَ عَلَيه لِمَنِ اتَّقَى[1]».

۲۳) عیاشی، از ابو بصیر، روایتی مانند روایت قبل را نقل کرده و در آخرش افزوده است: هنگامی که او موی سرش را می‌تراشد، خداوند در عوض هر موی او که (بر زمین) می‌افتد، نوری را برای او در روز قیامت قرار می‌دهد و تمام صدقه‌هایی که می‌دهد، برای او ثبت می‌گردد و هنگامی که از طواف خانه خدا فارغ می‌شود، در حالی بازمی‌گردد که گویی دوباره از مادر زاده شده است.[2]

۲۴) عیاشی، از ابو حمزه ثمالی، از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «فَمَن تَعَجَّلَ فِي يوْمَينِ فَلاَ إِثْمَ عَلَيه وَمَن تَأَخَّرَ فَلا إِثْمَ عَلَيه لِمَنِ اتَّقَى» روایت می‌کند که فرمود: به خدا قسم، مخاطب آیه، شما هستید. رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: تنها متقیان، بر ولایت علی علیه السلام ثابت قدم می‌مانند.[3]

۲۵) عیاشی، از حماد، از حضرت پیرامون تفسیر آیه: «لِمَنِ اتَّقَى» روایت می‌کند که فرمود: منظور، پرهیز از صید کردن است. پس اگر حاجی صید کند، باید کفاره آن را بدهد و نباید در روز دوم بازگردد.[4]

وَمِنَ النَّاسِ مَن يعْجِبُكَ قَوْلُه فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَيشْهِدُ الله عَلَى مَا فِي قَلْبِه وَهوَ أَلَدُّ

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۱۹، ح ۲۸۴.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۱۹، ح ۲۸۵.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۱۹، ح ۲۸۶.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۱۹، ح ۲۸۷.

الْخِصَامِ (۲۰۴) وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ (۲۰۵)،

[و از میان مردم کسی است که در زندگی این دنیا سخنش تو را به تعجب وامی‌دارد و خدا را بر آن چه در دل دارد گواه می‌گیرد و حال آن که او سخت‌ترین دشمنان است* و چون برگردد (یا ریاستی یابد)، کوشش می‌کند که در زمین فساد نماید و کِشت و نسل را نابود سازد و خداوند تباهکاری را دوست ندارد]

۱) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از محبوب، از محمد بن سلیمان ازدی، از ابو جارود، از ابو اسحاق، از امیر المؤمنین علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ» یعنی به وسیله ظلم و منش پلید خود (در زمین فساد می‌کند) «وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ».[۱]

۲) عیاشی، از حسین بن بشار روایت می‌کند که گفت: از امام کاظم علیه السلام تفسیر آیه: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: منظور از آیه، فلانی و فلانی است. همچنین حضرت پیرامون تفسیر آیه: «وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ» فرمود: منظور از نسل، ذُرّیه و منظور از حَرث، کِشت و زرع است.[۲]

۳) عیاشی، از زراره روایت می‌کند که گفت: از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ» را پرسیدم و آن دو فرمودند: منظور از نسل، فرزندان و منظور از حَرث، زمین است.[۳]

۴) عیاشی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: منظور از حَرث، ذُرّیه است.[۴]

۵) عیاشی، از ابو اسحاق سبیعی، از امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت

۱- کافی، ج ۸، ص ۲۸۹، ح ۴۳۵.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۱۹، ح ۲۸۸
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۱۹، ح ۲۸۹.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۲۰، ح ۲۹۰.

می‌کند که فرمود: «وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ» یعنی به وسیله ظلم و منش پلید خود (در زمین فساد می‌کند) «وَاللَّهُ لاَ يُحِبُّ الْفَسَادَ»[1].

۶) عیاشی، از سعد اسکاف، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: خداوند در کتابش می‌فرماید: «وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ» بلکه آنان، نزاع و ستم می‌کنند. راوی می‌گوید: به حضرت عرض کردم: اَلَدّ، به چه معنا است؟ حضرت پاسخ داد: منظور، دشمن سرسخت است.[2]

۷) ابو علی طبرسی از ابن عباس روایت می‌کند که گفت: این سه آیه، در شأن انسان ریاکار نازل شده است؛ زیرا او بر خلاف آنچه که در باطنش هست، خود را می نمایاند. طبرسی می‌گوید: این مطلب، از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است.[3]

۸) طبرسی، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: حرث در اینجا به معنای دین، و نسل، به معنای مردم است.[4]

۹) علی بن ابراهیم نیز حدیث قبل را روایت می‌کند و می‌گوید: این آیه، در شأن دومی نازل شده و برخی می گویند که در شأن معاویه است.[5]

«وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ (۲۰۶)»

[و چون به او گفته شود: از خدا پروا کن! نخوت وی را به گناه کشاند؛ پس جهنم برای او بس است و چه بد بستری است!]

۱) در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، حضرت می‌فرماید: «وَإِذَا قِيلَ لَهُ» یعنی به کسی که مایه شگفت تو شده گفته شود: «اتَّقِ اللَّهَ» و از عمل بد خود دست بردار، «أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالإِثْمِ» یعنی آن چیزی که او در درون خود

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۲۰، ح ۲۹۱.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۲۰، ح ۲۹۲.
۳- مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۵.
۴- مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۵.
۵- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۷۹.

دارد (او را به گناه می‌کشاند[1])، پس او بـر بـدی خـود مـی‌افزایـد و سـتم خـود را گسترش می‌دهد. «فَحَسْبُه جَهَنَّمُ» یعنی تا مجازات و عذابی در مقابـل عمـل بـد او باشد «وَلَبِئْسَ الْمِهادُ» یعنی جهنمی که خود او، آن را آماده می‌کند و همیشـه در آن می‌باشد.[2]

۲) در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام به نقل از امام حسین علیه السلام روایت شده که فرمـود: خداونـد متعـال، ایـن ظـالم سـرکش را کـه از مخالفین است نکوهش کرده است؛ چرا که او بر خلاف سخنانی که بر زبان می‌راند، چیز دیگری را در دل خود می‌پروراند و آزار مؤمنان را در سینه دارد. بنـابراین ای بندگان خدا که به دروغ خود را دوستدار ما قلمداد می‌کنید! از خداوند بپرهیزیـد، و دوری کنید از گناهانی که گاهی عامل آنها بر انجام آنها اصـرار مـی‌ورزد و چیـزی جز ذلت و خواری، دستگیر او نمی‌شود و همین ذلت و خواری باعـث مـی‌شـود از زمره ولایتمداران محمد صلی الله علیه و آله و علی علیـه السـلام و خانـدان مطهـر آنان خارج شود و در زمره دوستداران دشمنان آنان قرار گیرد. پس هر کس بـر آن گناهان، اصرار ورزد، ذلت و خواری آن، او را به بدترین شقاوت و بدبختی که همان جدایی از ولایت سَرور خردمندان است، می‌کشاند و او از زیانکـارترین زیانکـاران است. برخی به امام حسین علیه السلام عرض کردند: یا بن رسول الله، آن گناهـانی که منجر به ذلت و خواری بزرگ مـی‌شـود چیسـت؟ حضـرت پاسـخ داد: ذلـت و خواری بزرگ، این است که شما به برادرانتان که برای علـی علیـه السـلام فضـل و برتری قائلند و به امامت او و امامت خاندان مطهر او که از سوی خداونـد برگزیـده شده‌اند، معتقد می‌باشند، ظلم روا دارید و دشمنان آنها را یاری دهید. پـس از صـبر خداوند در عقابتان و طولانی بودن مهلت خداوند به شما مغرور نشوید تا (عاقبتتان) به مانند کسی که خداوند در مورد او فرمود: «كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَـالَ لِلْإِنسَـانِ اكْفُـرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ»[3] [چون حکایـت شـیطان که به انسان گفت: کافر شو و چون (وی) کافر شد، گفت: من از تو بیزارم؛ زیرا مـن از خدا، پروردگار جهانیان می‌ترسم] نباشـد. آن مـرد پـیش از شـما در عهـد بنـی

۱- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۶۱۷، ح ۳۶۲.
۲- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۶۱۸، ح ۳۶۳.
۳- حشر/ ۱۶.

اسرائیل زندگی می‌کرد و زهد و عبادت پیشه کرده بود و به او گفته شده بود: برترین زهد، این است که از ظلم و ستم به برادرانت که مؤمن به محمد، علی و خاندان مطهر آن دو می‌باشند، خودداری کنی و برترین عبادت، این است که به برادران مؤمنت خدمت کنی که همانند تو به سادات خلق خداوند، محمد مصطفی، علی مرتضی و خاندان برگزیده آن دو که برای حکومت بر مردم انتخاب شده‌اند، اعتقاد دارند. آن مرد، (بین مردم) به زهد و عبادت، شهرت داشت و برادران مؤمن او، اموال خود را نزد او به امانت می‌سپردند و او ادعا می‌کرد آنها سرقت شده و آنها را برای خود برمی‌داشت و در مواقعی که نمی‌توانست ادعای سرقت کند، امانت گرفتن آنها را انکار می‌کرد و خود مالک آنها می‌شد. او همین طور به اعمال خود ادامه داد و هیچ کس، دادخواهی در مورد او را نمی‌پذیرفت و هیچ کس به او گمان بد نمی‌برد. (مردم) تنها به سوگندهای دروغین او بسنده می‌کردند تا این که خداوند متعال، او را ذلیل و خوار نمود. (از قضا) کنیز زیبارویی که دیوانه شده بود، نزد او آورده شد تا برای او دعا کند و با آن بر او بدمد تا از آن جنون خلاصی یابد یا این که او را با دارویی درمان کند. این گونه بود که آن ذلت و خواری، او را واداشت که به هنگام غلبه جنون بر آن کنیز، با او زنا کند، و بدین وسیله او را آبستن نمود. چون نزدیک وضع حمل آن کنیز شد، شیطان، نزد آن مرد آمد و این فکر را به ذهن او انداخت که اگر آن کنیز، بچه خود را به دنیا آورد، بر همگان آشکار می‌شود که تو با او زنا کرده‌ای و مردم تو را می‌کشند. پس او را بکش و زیر محراب عبادتت دفن کن. این گونه بود که آن مرد، کنیز را به قتل رساند و او را دفن نمود. چون کسان آن کنیز، به دنبال او آمدند، آن مرد به آنها گفت: جنون او شدت یافته و به همین دلیل مرد. آنان سخن او را نپذیرفتند و او را متهم کردند و زیر محراب عبادت او را کندند و دیدند که آن کنیز به قتل رسیده و آن مرد، او را آبستن نموده و نزدیک وضع حمل او بوده است. پس آن مرد را گرفتند و دادخواهی‌های مردم دیگر که به آنان ظلم کرده بود نیز بر گناه او افزوده شد و اتهام او قوّت بیشتری پیدا کرد و در تنگنا قرار گرفت و به زنا کردن با آن کنیز و قتل او اعتراف نمود. این گونه بود که از جلو وعقب، زیر باد تازیانه قرار گرفت و بر درختی به صلیب کشیده شد. در این هنگام یکی از شیاطین انس، نزد او آمده و گفت: پرستش آن کسی که او را می‌پرستیدی و دوستی با محمد صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام و

خاندان مطهر آن دو که ادعا می‌کردی آنان در سختی‌ها و مصائب یاوران تو هستند، چه سودی برایت داشت؟! (حال) دیدی که امیدهایت بر باد رفت و بر تو آشکار گشته که سخنان آن که به تو امید می‌بخشید، یکی از بزرگ‌ترین فریب‌ها و بیهوده‌ترین بیهوده‌ها بوده است و من، همان امامی هستم که باید از آن پیروی می‌نمودی و من، همان صاحب حقی هستم که باید به او رهنمون می‌شدی، ولی تو فریب خوردی و کس دیگری را به جای من، امام و پیشوای خود قرار دادی. پس اگر می‌خواهی که تو را از دست اینان، رهایی بخشم و تو را به سرزمین دوری ببرم و سروری و سیادت آنجا را به تو دهم، در همان حال که بر چوبه دار هستی بر من سجده کن و با همین سجده، اعتراف کن که من، فرشته نجات تو هستم، تا من تو را نجات دهم. شقاوت و ذلت و خواری بر آن مرد چیره شد و سخن آن شیطان را باور کرده و بر او سجده کرد؛ سپس گفت: مرا نجات بده. آن شیطان به او پاسخ داد: من از تو برائت می‌جویم؛ زیرا از خداوند که پروردگار جهانیان است، بیم دارم و آن گاه به مسخره کردن و به تمسخر گرفتن او پرداخت. و آن مرد که به صلیب کشیده شده بود، حیرت زده شد و اعتقادش را به آن شیطان از دست داد و با بدترین فرجام درگذشت. بنابراین، همین باور او درباره آن شیطان، او را به این ذلت و خواری کشانید.[1]

۳) در کتاب مکارم‌الاخلاق، عبد الله بن مسعود، در حدیثی طولانی از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: ای ابن مسعود! اگر به تو گفته شود: «اتَّقِ اللَّه» [تقوای الهی پیشه کن]، خشمگین مشو؛ چرا که خداوند می‌فرماید: «وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ[2]»

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ (۲۰۷)﴾

[و از میان مردم کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می‌فروشد؛ و خدا نسبت به (این) بندگان مهربان است]

۱) شیخ در کتاب امالی، از ابو مفضّل، از محمد بن احمد بن یحیی بن صفوان

۱- طنز: یعنی مسخره می‌کند.

۲- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۶۲۷، ح ۳۶۶.

امام انطاکیه، از محفوظ بن بحر، از هیثم بن جمیل، از قیس بن ربیع، از حکیم بن جُبیر، از علی بن حسین علیه السلام روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِى نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّه» فرمود: این آیه، در شأن حضرت علی علیه السلام به هنگامی که در بستر رسول الله صلی الله علیه و آله خوابید، نازل شده است.[1]

۲) شیخ در کتاب مجالس، از جماعتی، از ابو مفضّل، از حسن بن علی بن زکریا عاصی، از احمد بن عبید الله غُدانی، از ربیع بن سیّار، از اعمش، از سالم بن ابی جَعد در حدیث مرفوعی از ابوذر روایت می‌کند که گفت: عُمَر بن خطّاب، به علی علیه السلام، عثمان، طَلحه، زُبیر، عبدالرحمان بن عَوف و سَعد بن ابی وقّاص، دستور داد که وارد خانه‌ای شوند و در به روی آنها بسته شود، و به آنها سه روز فرصت داد تا در مسئله تعیین جانشین، با یکدیگر مشورت کنند. اگر پنج نفر از آنان بر سخن کسی توافق کردند و یکی از آنان مخالفت نمود، باید آن مرد، کشته شود. اگر چهار نفر موافقت کنند و دو نفر از آنان مخالفت ورزد، باید آن دو کشته شود. هنگامی که همگی بر سخن یکی از آنان موافقت کردند، علی بن ابی طالب علیه السلام به آنان گفت: مایلم که به سخنی که به شما می‌گویم، گوش فرا دهید و اگر حق بود، آن را پذیرفته و اگر باطل بود، آن را انکار نمایید. آنها گفتند: بگو. پس حضرت فضایل خود را برشمرد، و همگی آن فضایل را تأیید می‌کردند. ازجمله آن فضایل این بود که حضرت علی علیه السلام فرمود: آیا آیه: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِى نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّه» در شأن یکی از شما نازل شده است؟ و آیا کسی غیر از من در شب (هجرت پیامبر) در بستر حضرت خوابید؟ همگی پاسخ دادند: خیر.[2]

۳) شیخ، در کتاب امالی، از جماعتی، از ابو مفضّل، از محمد بن محمد بن سلیمان باغَندی از محمد بن صبّاح جَرجَرایی، از محمد بن کثیر مُلّایی، از عَوف اعرابی که از اهل بصره بود، از حسن بن ابی الحسن، از انس بن مالک روایت می‌کند که گفت: چون رسول الله صلی الله علیه و آله به همراه ابوبکر، به سوی آن

۱- امالی، ج ۲، ص ۶۱.
۲- امالی، ج ۲، ص ۱۶۵-۱۵۹.

غار رفت، به علی علیه السلام امر فرمود کـه در بسـتر او بخوابـد و ردای او را بـر روی خود بکشد. علی علیه السلام جان خود را در معرض کشته شدن قـرار داد و در بستر رسول الله صلی الله علیه و آله خوابید. مردانی از قـریش کـه هـر کـدام از نسب‌های مختلف بودند، تصمیم به قتل پیامبر صلی الله علیه و آله گرفتند و چـون خواستند که شمشیر را بر او فرود آورند، شکی نداشـتند کـه آن مـرد کـه در بستر خوابیده، محمد صلی الله علیه و آله است. پس به یکدیگر گفتند: بیـدارش کنیـد تـا درد کشته شدن را بچشد و این شمشیرها را که جانش را می‌گیرند با چشمان خود مشاهده کند. چون او را بیدار نمودند و پی بردند که علی علیه السـلام در آن بستر خوابیده، او را رها کردند و در جستجوی رسول الله صلی الله علیه و آله هر کدام بـه سویی رفتند و خداوند، این آیه را نازل فرمود: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يشْرِي نَفْسَـه ابْتِغَـاء مَرْضَاتِ اللّه وَاللّه رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ[۱]»

۴) شیخ، با سند خود از ابو عمر، از احمد، از حسن بن عبد الرحمن بن محمـد ازدی، از پدرش، از عبدالنور بن مغیره قُرَشی، از ابراهیم بن عبد الله بن معبد، از ابـن عباس روایت می‌کند که گفت: علی علیه السلام در شبی که رسول الله صلی الله علیه و آله از دست مشرکان گریخت، در بستر ایشان خوابید تا قریش گمراه شوند و آیه: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يشْرِي نَفْسَه ابْتِغَاء مَرْضَاتِ اللّه» در شأن علی علیه السـلام نـازل شده است.[۲]

۵) ابن فارسی، در کتاب روضه، از ابن عباس روایت می‌کند که گفـت: پیـامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام امر فرمود تا در بستر ایشان بخوابد و پیامبر صلی الله علیه و آله به راه افتاد و قریش به بالین رسول الله صلی الله علیه و آله آمده و دیدند که علی علیه السلام در آنجا خوابیده و ردای سبزرنگ پیـامبر را بـه روی خود انداخته است. در آن هنگام یکی از قریش گفـت: او را ببینیـد. افـراد دیگـر گفتند: این مرد، خوابیده است و اگر می‌خواست که بگریزد، می‌گریخت. چون هنگام صبح فرا رسید، علی علیه السلام از خواب برخاست و قریش او را گرفتند و بـه او گفتند: دوست تو کجا است؟ علی علیه السلام پاسخ داد: نمی‌دانم. این گونه بود کـه

۱- امالی، ج ۲، ص ۶۱.
۲- امالی، ج ۱، ص ۲۵۸.

خداوند آیه: «وَمِنَ النَّاسِ مَن یشْرِی نَفْسَه ابْتِغَاء مَرْضَاتِ اللّه» را در شأن علی علیه السلام، به هنگامی که در بستر رسول الله صلی الله علیه و آله آرمید، نازل کرد.[1]

۶) عیاشی، از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه: «وَمِنَ النَّاسِ مَن یشْرِی نَفْسَه ابْتِغَاء مَرْضَاتِ اللّه وَاللّه رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ» فرمود: این آیه، در شأن حضرت علی علیه السلام که در شبی که کفار قریش تصمیم به کشتن رسول الله را داشتند، جان خود را برای خدا و رسولش در طبق اخلاص گذاشت و در بستر رسول الله صلی الله علیه و آله آرمید، نازل شده است.[2]

۷) عیاشی، از ابن عباس روایت می‌کند که گفت: علی علیه السلام جان خود را فدای رسول الله قرارداد و لباس حضرت را پوشیده و در بستر او خوابید و مشرکان تصمیم داشتند (که آن شب)، رسول الله صلی الله علیه و آله را به قتل برسانند. ابن‌عباس می‌گوید: ابوبکر که گمان می‌کرد رسول الله صلی الله علیه و آله در بستر خود آرمیده به بالین حضرت آمد ولی مشاهده کرد که او علی علیه السلام است. پس به حضرت علی علیه السلام گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله، کجا است؟ علی علیه السلام پاسخ داد: رسول الله صلی الله علیه و آله، به سوی بئر میمون[3] رهسپار شده و به آنجا رسیده است. ابن عباس می‌گوید: ابوبکر، نیز به راه افتاد و به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله وارد آن غار شد و همان طور که سنگ بر سر رسول الله صلی الله علیه و آله اصابت می‌کرد، بر سر او نیز می‌افتاد و او به خود می‌پیچید و فریاد می‌زد[4] و سرش را می‌بست. به او گفتند: همانا تو[5]! ولی رفیق تو فریاد برنمی‌آورد (و نمی‌نالد)، ما این عمل تو را زشت می‌شماریم.[6] موفق بن احمد که از مخالفین است، عین این حدیث را با سند خود، از ابن عباس نقل کرده

۱- روضة المتقین، ص ۱۱۷.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص۱۲۰، ح ۲۹۳.
۳- بئر میمون: در مکه واقع است و منسوب به میمون بن خالد بن عامر بن حضرمی می‌باشد «معجم البلدان، ج ۱، ص ۳۰۲ و ج ۵، ص ۲۴۵».
۴- یتضوّر: یعنی به خود می‌پیچد و فریاد می‌زند «لسان العرب- ریشه ضور».
۵- در مسند احمد و مناقب خوارزمی، عبارت به این شکل آمده است: «إنک لئیم» و لئیم در اینجا به معنای شبیه و مانند است. گفته می‌شود: «هو لَئیمُهُ» یعنی او مانند و شبیه او است. نگاه کنید به: مسند احمد بن حنبل: ج ۱، ص ۳۳۱.
۶- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۲۰، ح ۲۹۴.

است.[1]

۸) ابن شهر آشوب در مناقب می‌گوید: آیه: «**وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ**» در شأن علی علیه السلام که در بستر رسول الله صلی الله علیه و آله خوابید، نازل شده است.

ابراهیم ثقفی و فلکی طوسی با سند، از حکم، از سُدّی، و ابو مالک، از ابن عباس آن را روایت کرده است.

همچنین ابوالمفضّل شیبانی، با سند خود، از زین العابدین علیه السلام؛ و حسن بصری، از انس؛ و ابو زید انصاری، از عمرو بن علاء آن را روایت کرده است.

نیز ثعلبی از ابن عباس و سُدّی و معبد روایت کرده‌اند که آیه (فوق) در شأن علی علیه السلام میان مکه و مدینه، که در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله خوابیده بود، نازل شده است.[2]

۹) (فضائل الصحابه): از عبدالملک عُکبَری و ابو مظفر سمعانی، هر دو با سندی از علی بن حسین علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: اولین کسی که جان خود را فروخت (دست از جان خود شست)، علی بن ابی طالب علیه السلام بود. زیرا مشرکان در پی (قتل) رسول الله صلی الله علیه و آله بودند و رسول الله صلی الله علیه و آله از بستر خود برخاست و به همراه ابوبکر، از مکه رهسپار (مدینه) شد و علی علیه السلام در بستر او خوابید و مشرکان آمدند و دیدند که علی علیه السلام آنجا است و رسول الله صلی الله علیه و آله را نیافتند.[3]

۱۰) ثعلبی در تفسیر خود و ابن عقب در کتاب ملحمة و ابو سعادات در کتاب فضائل العشرة و غزالی در احیاء، از ابو یقظان و جمعی از اصحاب ما، مانند: ابن بابویه، ابن شاذان، کلینی، طوسی، ابن عقده، برقی، ابن فیاض، عبدکی، صفوانی و ثقفی با سندهایشان، از ابن عباس و ابو رافع و هند بن ابی هاله روایت می‌کنند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند به جبرئیل و میکائیل وحی نمود که من بین شما پیوند برادری ایجاد نمودم و عمر یکی از شما را طولانی‌تر از عمر دیگری قرار دادم. پس کدام یک از شما برادرش را بر خود ترجیح می‌دهد. هر دو

۱- مناقب خوارزمی، ص ۷۳، مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۳۳۱.
۲- مناقب، ج ۲، ص ۶۴.
۳- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۶۴.

آنها از مرگ بیزار بودند. پس خداوند به آن دو وحی نمود: آیا (نمی‌خواهید) مثل ولی من علی بن ابی طالب باشید که میان او و محمد، پیامبرم عقد اخوت بستم و علی، جان پیامبر را بر خود ترجیح داد و در بستر او خوابید تا با فدا کردن جان خود، از جان پیامبر صلی الله علیه و آله محافظت کند. هر دو به زمین فرود آیید و از او در مقابل دشمنش محافظت کنید. جبرئیل فرودآمده و در کنار سر حضرت نشست و میکائیل در کنار پاهای حضرت قرار گرفت و جبرئیل شروع به تکرار این جمله کرد: آفرین! آفرین! به انسانی همچون تو یا بن ابی طالب! به خدا سوگند فرشتگان به تو افتخار می‌کنند! و خداوند این آیه را نازل کرد: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَه»[1].

۱۱) علی بن ابراهیم در تفسیر آیه فوق می‌گوید: منظور از آیه، امیر المؤمنین علی علیه السلام است و «يَشْرِي نَفْسَه» یعنی جانش را فدا می‌کند.[2]

۱۲) در نهج البیان آمده است: این آیه، در شأن علی بن ابی طالب علیه السلام به هنگامی که در بستر رسول الله صلی الله علیه و آله خوابید، نازل شده است. قریش، یک شب با یکدیگر هم پیمان شده بودند تا پیامبر صلی الله علیه و آله را به قتل برسانند و چنین قرار گذاشته بودند که از هر قبیله، یک مرد جوان انتخاب شود تا شب هنگام که پیامبر صلی الله علیه و آله خواب است، به پیامبر هجوم ببرند؛[3] و هر کدام ضربتی بر او وارد نمایند تا بدین وسیله قاتل او مشخص نشود و انتقام خون او گرفته نشود؛ و هیچ کدام نمی‌توانستند به تنهایی این کار را بکنند؛ چرا که به آنها آسیب می‌رسید. این گونه بود که جبرئیل، بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و او را از این مسئله، آگاه نمود و به او امر فرمود تا پسرعموی خود، علی علیه السلام را به جای خود در بستر قرار دهد و خود به سوی مدینه، هجرت کند و پیامبر صلی الله علیه و آله چنین کرد و چون آن جوانان، پیمان قتل پیامبر را بستند، به خانه پیامبر صلی الله علیه و آله هجوم بردند و مشاهده کردند که علی علیه السلام در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله خوابیده است. علی علیه السلام در خواب، سرفه کرد و آنان، او را شناختند و ناامید و دست خالی بازگشتند و خداوند،

۱- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۶۴؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۹۶، ح ۱۳۳.
۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۷۹.
۳- کبسوا علیه: یعنی به او هجوم بردند «لسان العرب- ریشه کبس».

پیامبرش را از مکر آنان رهایی بخشید. این مضمون، از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت شده است.

۱۳) موفق بن احمد خوارزمی در مناقب، با سند خود، از حکیم بـن جبیـر، از علی بن حسین علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: اولین کسی که جان خود را به منظور جلب رضایت الهی، فدا نمود، علی بن ابی طالب علیه السلام بود.[1]

﴿يا أيها الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً وَلا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ (۲۰۸)﴾

[ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همگی به اطاعت (خدا) درآیید و گامهای شیطان را دنبال مکنید که او برای شما دشمنی آشکار است]

۱) محمد بن یعقوب، از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از حسن بن علی و شاء، از مثنی حناط، از عبد الله بن عجلان، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه: «يا أيها الَّذِينَ آمَنُواْ ادْخُلُواْ فِي السِّلْمِ كَآفَّةً وَلاَ تَتَّبِعُواْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّه لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» فرمود: منظور در، ولایت ما است.[2]

۲) شیخ در کتاب امالی، از ابو محمد فحام، از محمد بن عیسی بـن هـارون، از ابو عبد الصمد ابراهیم، از پدرش، از جدّ خود محمد بن ابراهیم روایت مـی‌کـند کـه گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که در تفسیر آیه: «ادْخُلُواْ فِي السِّلْمِ كَآفَّةً» می‌فرمود: منظور، در ولایت علی بن ابی طالب است. همچنین حضـرت در تفسیر آیه: «وَلاَ تَتَّبِعُواْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ» می‌فرمود: یعنی از غیـر علـی بـن ابـی طالـب، پیروی نکنید.[3]

۳) سعد بن عبد الله قمی، از علی بن اسماعیل بن عیسی، از حسین بـن سـعید، از علی بن نعمان، از محمد بن مروان، از فضیل بن یسار، از امام بـاقر علیـه السـلام روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه: «ادْخُلُواْ فِي السِّلْمِ كَآفَّةً» فرمـود: منظـور در،

۱- مناقب خوارزمی، ص ۷۴.
۲- کافی، ج ۱، ص ۳۴۵، ح ۲۹.
۳-امالی، ج ۱، ص ۳۰۶، ینابیع المودة، ص ۲۵۰.

ولایت ما است.[1]

۴) عیاشی، از ابو بصیر نقل می‌کند که گفت: امام صادق علیه السلام پیرامون آیه: «یا أیها الَّذِینَ آمَنُواْ ادْخُلُواْ فِی السِّلْمِ كَآفَّةً وَلاَ تَتَّبِعُواْ خُطُوَاتِ الشَّیْطَانِ» از من پرسید: آیا معنای سلم را می‌دانی؟ پاسخ دادم: شما داناترید. حضرت فرمود: منظور، ولایت علی علیه السلام و امامان بعد از او می‌باشد. همچنین حضرت فرمود: به خدا سوگند منظور از خطوات الشیطان، ولایت فلانی و فلانی است.[2]

۵) عیاشی، از زراره و حمران و محمد بن مسلم روایت می‌کنند که گفتند: از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «یا أیها الَّذِینَ آمَنُواْ ادْخُلُواْ فِی السِّلْمِ كَآفَّةً» را پرسیدیم و پاسخ دادند: یعنی به مؤمنان، امر شده تا به ما شناخت پیدا کنند.[3]

۶) عیاشی، از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه: «یا أیها الَّذِینَ آمَنُواْ ادْخُلُواْ فِی السِّلْمِ كَآفَّةً» فرمود: منظور از سلم، آل محمد صلی الله علیه و آله هستند که خداوند (به مؤمنان) امر فرمود تا در آن وارد شوند.[4]

۷) عیاشی، از ابوبکر کلبی، از امام صادق علیه السلام، از پدرش امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه: «آمَنُواْ ادْخُلُواْ فِی السِّلْمِ» فرمود: منظور از آن، ولایت ما است.[5]

۸) عیاشی، از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: منظور از سلم که خداوند، (مؤمنان) را به وارد شدن در آن امر فرمود، آل محمد صلی الله علیه و آله می‌باشند؛ و منظور از ریسمانی که خداوند امر فرمود که به آن چنگ زنند، نیز آنان می‌باشند. خداوند فرمود: «وَاعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللّهِ جَمِیعًا وَلاَ تَفَرَّقُواْ»[6] [و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید][7]

۹) عیاشی، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل می‌کنند که پیرامون

۱- مختصر بصائر الدرجات، ص ۶۴.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۲۱، ح ۲۹۵.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۲۱، ح ۲۹۶.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۲۱، ح ۲۹۷.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۲۱، ح ۲۹۸.
۶- آل عمران/ ۱۰۳.
۷- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۲۱، ح ۲۹۹.

تفسیر آیه: «وَلاَ تَتَّبِعُواْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ» فرمود: منظور، ولایت دومی و اولی است.[1]

۱۰) عیاشی، از مسعد بن صدقه، از امام صادق علیه السلام، از پدرش، از جدش، از امیر المؤمنین علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: دانشی که آدم علیه السلام آن را بر روی زمین آورد و تمامی فضایل انبیا (از ابتدا) تا خاتم پیامبران و رسولان، در میان عترت خاتم انبیا و رسولان، گرد آمده است. پس به کدام وادی سرگردانید و به کجا می‌روید‌ای گروه‌ها؟! مَثَل شما، مثل کسانی است که از نسل اصحاب السفینة (اصحاب کشتی) جدا شده‌اند. پس همان طور که افرادی از آنها که در آن کشتی بودند نجات یافتند، افرادی از شما که وارد این کشتی شوید، نیز نجات می‌یابید و من، آن را تضمین می‌کنم و وای بر کسی که از عترت (پیامبر صلی الله علیه و آله) دوری گزینند! چرا که آنان در میان شما به منزله‌ی اصحاب کهف و مَثَل آنان، مَثَل باب حِطّه و آنان، باب‌السِّلم (دروازه صلح و آشتی) هستند، پس همگی در این دروازه، وارد شوید و از گام‌های شیطان، پیروی نکنید.[2]

۱۱) ابن شهر آشوب، از امام زین العابدین علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمودند: آیه: «ادْخُلُواْ فِي السِّلْمِ كَآفَّةً» یعنی در، ولایت علی علیه السلام و آیه: «وَلاَ تَتَّبِعُواْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ» یعنی از غیر علی بن ابی طالب علیه السلام پیروی نکنید.[3]

۱۲) ابن‌شهر آشوب، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه: «ادْخُلُواْ فِي السِّلْمِ كَآفَّةً» فرمود: منظور در، ولایت ما است.[4]

«فَإِن زَلَلْتُم مِّن بَعْدِ مَا جَاءتْكُمُ الْبَيِّنَاتُ فَاعْلَمُواْ أَنَّ اللّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۰۹)»

[و اگر پس از آن که برای شما دلایل آشکار آمد، دستخوش لغزش شدید، بدانید که خداوند توانای حکیم است]

۱) در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، حضرت در حدیث

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۲۱، ح ۳۰۰.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۲۲، ح ۳۰۱.
۳- مناقب ابن شهرآشوب، ج ۳، ص ۹۶.
۴- ینابیع المودة، ص ۱۱۱.

طولانی می‌فرماید: «فَإِن زَلَلْتُم» یعنی از صلح و اسلامی که کامل شدن آن با باور داشتن به ولایت علی علیه السلام می‌باشد و اذعان به نبوت با انکار امامت علی علیه السلام سودی ندارد؛ چنان‌که اذعان به توحید با انکار نبوت، بی‌فایده می‌باشد. اگر منحرف شوید: «مِّن بَعْدِ مَا جَاءتْكُمُ الْبَيِّنَاتُ» یعنی پس از آن که سخن رسول الله و فضیلت را (شنیدید) و دلایل واضح و آشکاری برای شما آورده شد که دلالت می‌کرد بر این که محمد صلی الله علیه و آله که شما را به امامت علی علیه السلام رهنمون می‌کرد، پیامبر راستی و دین او، دین حق است: «فَاعْلَمُواْ أَنَّ اللّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» یعنی خداوند قادر است بر این که مخالفین دین خود و تکذیب کنندگان پیامبرش را مجازات کند و هیچ کس توانایی آن را ندارد که او را از گرفتن انتقام از مخالفینش، بازدارد. همچنین خداوند، قادر است به موافقین دین خود و تأیید کنندگان پیامبرش، ثواب عطا کند و هیچ کس نمی‌تواند او را از دادن ثواب به فرمان بُردارانش، منع کند. خداوند در افعال خود، حکیم است و اگر چه به کسی که از او اطاعت کند، خیر زیادی عطا می‌کند؛ ولی نسبت به او اسراف نمی‌ورزد و اگر چه جود و بخشش را در حق او کامل می‌کند؛ ولی خیرات را در غیر مکان خود، قرار نمی‌دهد و اگر چه کسی که از او نافرمانی کند را به شدت مجازات می‌کند؛ ولی نسبت به او ستم، روا نمی‌دارد. علی بن حسین علیه السلام فرمود: علی علیه السلام به وسیله این آیه و آیات دیگر، در روز شورا، در برابر کسانی که حق او را غصب کردند و (خلافت) او را به تأخیر انداختند، اقامه حجت نمود؛ اگر چه غصب‌کننده حق علی علیه السلام تنها، به خود زیان رسانده است؛ چرا که علی علیه السلام به مانند کعبه است و همان طور که خداوند امر فرمود تا (مردم) به سوی کعبه نماز بخوانند، خداوند، علی را امام مردم قرار داد تا در امور دین و دنیای خود از او پیروی کنند. پس همان طور که اگر کافران از کعبه روی گردانند، چیزی از کعبه کاسته نمی‌شود و به شرف و فضل آن خدشه‌ای وارد نمی‌شود؛ هم چنین این که کوتاهی کنندگان، خلافت علی علیه السلام را به تأخیر انداختند و ظالمان، حق او را غصب نمودند، از شأن علی علیه السلام نمی‌کاهد. علی علیه السلام در روز شورا، پس از آن که عذری آورد و هشدار داد و نهایت کوشش خود را انجام داد و (همه چیز را برای آنان) تبیین نمود، در بخشی از سخنان خود فرمود: ای جماعت اولیای خردمند! آیا خداوند نهی نفرموده که چیزهایی که خود ندارند، نمی‌شنوند،

نمی‌بینند و نمی‌فهمند را نظایر خداوند قرار ندهید؟ آیا رسـول الله صـلی الله علیـه و آله مرا برپادارنده دین و دنیای شما قرار نداده است؟ آیا خداوند، مرا پناهگـاه شـما قرار نداده است؟ آیا پیامبر صلی الله علیه و آله به شما نفرموده است که علی با حق است و حق با علی است؟ آیا به شما نفرمود که من شهر دانـش و علـی، دروازه آن است؟ آیا نمی‌بینید که من نیازی به دانش شما ندارم، در حالی که شما نیازمنـد بـه دانش من هستید؟ آیا خداوند امر فرموده که دانایان از نادانان پیروی کنند یا نادانان از دانایان پیروی کنند؟ای مردم! چرا ترتیب خردها را می‌شکنید! چرا کسـی را کـه خداوند کریم وهّاب (بسیار بخشنده) مقدّم داشته، مؤخّر می‌سـازید؟ آیـا رسـول الله صلی الله علیه و آله در خواستگاری فاطمه، به من جواب مثبت نداد و حتی بهتـرین شما را از آن محروم نکرد؟ آیا رسول الله صلی الله علیه و آله مـرا هنگـامی کـه بـه همراه خود در خوردن آن پرنده شریک گردانید، محبوب‌ترین خلـق نـزد خداونـد، قرار نداد؟ آیا خداوند، مرا شبیه‌ترین خلق خود نسبت به پیامبر خود محمـد صـلی الله علیه و آله قرار نداده است؟ پس آیا شبیه‌ترین مردم به پیامبر را مؤخّر می‌داریـد و کم شباهت‌ترین مردم، نسبت به او را مقدّم می‌کنید؟! شما را چه پـیش آمـده کـه تفکر و تعقل نمی‌ورزید؟! امام زین‌العابدین علیه السلام می‌گوید: علی علیـه السـلام همواره با این مطالب و غیر آن بر اصحاب شورا اقامه حجت مـی‌نمـود وآنـان، بـه دسیسه و طرحی که ریخته بودند، آگاهی داشتند و جز به آن چه برگزیـده بودنـد، راضی نمی‌شدند.[1]

«هَلْ يَنظُرُونَ إِلَّا أَن يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِّنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۲۱۰)»

[مگر انتظار آنان غیر از این است که خدا و فرشتگان در (زیر) سـایبانهایی از ابـر سپید به سوی آنان بیایند و کار (داوری) یکسـره شـود؟ و کارهـا بـه سـوی خـدا بازگردانده می‌شود]

۱) ابن بابویه، از محمد بن ابراهیم بن احمد بن یـونس مُعـاذی، از احمـد بـن

۱- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۶۲۳ ح ۳۶۶.

محمد بن سعید کوفی همدانی، از علی بن حسن فضّال، از پدرش روایت می‌کند که گفت: از امام رضا علیه السلام تفسیر آیه: «هَلْ یَنظُرُونَ إِلاَّ أَن یَأْتِیَهُمُ اللّهُ فِی ظُلَلٍ مِّنَ الْغَمَامِ وَالْمَلآئِکَةُ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: آیه، به این صورت نازل شده است: «هَلْ یَنظُرُونَ إِلاَّ أَن یَأْتِیَهُمُ اللّه بالمَلائکَة فِی ظُلَلٍ مِّنَ الْغَمَامِ». حضرت پیرامون تفسیر آیه: «جَاء رَبُّکَ وَالْمَلَکُ صَفًّا صَفًّا[1]» [و (فرمان) پروردگارت و فرشته(ها) صف‌درصف آیند] فرمود: صفت آمدن و رفتن در شأن خداوند نیست و خداوند از این که جابه‌جا شود، منزه است و منظور از آیه تنها به این صورت است که: «جَاء أَمرُ رَبُّکَ وَالْمَلَکُ صَفًّا صَفًّا» [یعنی آن هنگام که امر خداوند و فرشتگان، صف به صف (به عرصه محشر) آیند][2]

۲) سعد بن عبد الله، از محمد بن حسین بن ابی خطّاب، از موسی بن سعدان، از عبد الله بن قاسم حضرمی، از عبد الکریم بن عمرو خثعمی روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: ابلیس (به خداوند) عرض کرد: «أَنظِرْنِی إِلَى یَوْمِ یُبْعَثُونَ[3]» [مرا تا روزی که (مردم) برانگیخته خواهند شد مهلت ده] و خداوند، این موهبت را به او عطا نکرده و به او فرمود: «فَإِنَّکَ مِنَ الْمُنظَرِینَ * إِلَى یَومِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ[4]» [تو از مهلت یافتگانی * تا روز (و) وقت معلوم] پس هر گاه یوم الوقت المعلوم (روزی که زمان آن مشخص است) فرا برسد، ابلیس به همراه تمامی کسانی که از زمان خلقت آدم تا یوم الوقت المعلوم، با او بودند، ظهور می‌کند که همزمان با آخرین رجعت[5] است و امیر المؤمنین علیه السلام در آن رجعت می‌کند. راوی می‌گوید: به حضرت عرض نمودم: آیا چند رجعت صورت می‌گیرد؟ حضرت پاسخ داد: آری، چند رجعت صورت می‌گیرد و هر امامی که در قرنی[6] رجعت کند، در آن قرن، و انسان‌های خوب و بد زمان آن امام، به همراه او رجعت می‌کنند تا این که خداوند عز و جل، انسان مؤمن را در برابر کافر یاری کرده و

۱- فجر / ۲۲.
۲- عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۱، ص ۱۱۵، ح ۱۹.
۳- اعراف / ۱۴.
۴- حجر / ۳۸-۳۷.
۵- کَرّه: یعنی رجعت «المعجم الوسیط- ریشه کرّ»
۶- قرن: به معنای مردم یک زمان می‌باشد و به هر صد سال، یک قرن گویند. «لسان العرب، ریشه قرن»

مؤمن را بر کافر چیره[1] می‌گرداند. پس هر گاه یوم الوقت المعلوم، فرا برسد. امیر المؤمنین علیه السلام در میان اصحاب خود، و شیطان به همراه اصحاب خود، رجعت می‌کنند و وعده گاه آنان، در زمینی از سرزمین فرات می‌باشد که روحاء نام دارد و نزدیک به کوفه شما می‌باشد. آنها چنان با یکدیگر می‌جنگند که از زمان آفرینش جهانیان، به دست خداوند تا به آن روز، چنان جنگی بی‌سابقه بوده است. گویی، اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام را (پیش روی خود) می‌بینم که صد گام به پشت سر، برگشته‌اند.[2] و گویی آنان را (پیش روی خود) می‌بینم که برخی از آنان، پاهایشان در فرات افتاده است. به آن هنگام، خداوند جبار، در سایه‌هایی از ابرها و فرشتگان بر زمین فرود می‌آید و کار به انجام می‌رسد و رسول الله صلی الله علیه و آله در پیشگاه او ظاهر می‌شود و در دست خود سر نیزه‌ای از نور دارد. چون نگاه ابلیس، به آنان می‌افتد، عقب نشسته و به پشت سر برمی‌گردد. یاران او به او می‌گویند: تو پیروز شده‌ای، پس به کجا می‌روی؟ شیطان به آنان پاسخ می‌دهد: من چیزهایی را می‌بینم که شما (قادر به) مشاهده آنها نیستید. من، از خداوند، پروردگار جهانیان، بیم دارم. (در این هنگام) پیامبر صلی الله علیه و آله به تعقیب ابلیس رفته و زخمی را در میان دو کتف او ایجاد می‌کند و بدین وسیله او و تمام اصحابش، نابود می‌شوند. (پس از آن) همه مردم رو به عبادت خداوند عز و جل می‌آورند و هیچ کس، برای او شریکی قائل نمی‌شود و امیر المؤمنین علیه السلام به مدت چهل و چهار هزار سال فرمان می‌راند تا این که از هر کدام از شیعیان علی علیه السلام، در هر سال، هزار پسر از نسل او به دنیا می‌آید و به آن هنگام جنّتان مدّهامتان (دو بهشت که درختان سرسبزی دارد) در مسجد کوفه و اطراف آن (هر چه که خدا خواهد) ظاهر می‌شود.[3]

۳) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از منصور به یونس، از عمرو بن ابی شیبه روایت می‌کند که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که بدون آن که سؤالی از حضرت پرسیده شود، فرمود: هنگامی که برای خداوند بدا حاصل شود که

۱- إداله: یعنی غلبه کردن. گفته می‌شود: «أویل لنا علی أعدائنا» یعنی ما را در برابر دشمنانمان یاری کرد. «لسان العرب- ریشه دول»

۲- قهقهری: یعنی بازگشتن به پشت سر «لسان العرب- ریشه قهر»

۳- مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۶.

مخلوقات خود را آشکار سازد و آنان را برای امری گریز ناپذیر گرد آورد، به منادی، امر می‌فرماید تا فریاد برآورد و به این صورت، انس و جن در کمتر از یک چشم به هم زدن گرد هم می‌آیند. سپس خداوند به آسمان دنیا اذن می‌دهد، پس نازل می‌شود و در پشت مردم، قرار می‌گیرد. سپس خداوند به آسمان دوم، اذن می‌دهد و آن نیز، نازل می‌شود و حجم آن، دو برابر چیزی است که پس از آن می‌آید و چون اهل آسمان دنیا، آسمان دوم را می‌بینند، می‌گویند: پروردگار ما آمد و او می‌گوید یعنی امر او می‌آید تا این که تمام آسمان‌ها که هر کدام از آنها دو برابر آسمان بعدی است، پشت سر هم نازل می‌شوند و سپس امر خداوند، نازل می‌شود: «فِي ظُلَلٍ مِّنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَآئِكَةُ وَقُضِيَ الأَمْرُ وَإِلَى اللّهِ تُرْجَعُ الأُمُورُ» تتمه این حدیث، انْ شاء الله، در تفسیر آیه: «لَا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ» [دلهره بزرگ، آنان را غمگین نمی‌کند] از سوره انبیا خواهد آمد.[1,2]

۴) عیاشی، از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه: «فِي ظُلَلٍ مِّنَ الْغَمَامِ وَالْمَلآئِكَةُ وَقُضِيَ الأَمْرُ» فرمود: او، در درون هفت گنبد از نور، در سرزمین کوفه نازل می‌شود و آنها نمی‌دانند که او در کدامین گنبد است و آن هنگامی است که او نازل می‌شود.[3]

۵) عیاشی، از ابو حمزه، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: ای ابا حمزه! گویی قائم اهل بیت خود را (پیش روی خود) می‌بینم که بر فراز نجف شما می‌رود و چون بر فراز نجف شما رود، پرچم رسول الله صلی الله علیه و آله را به اهتزاز درمی‌آورد و زمانی که پرچم رسول الله صلی الله علیه و آله را به اهتزاز درآورد، ملائکه (روز) بدر، بر او نازل می‌شود. همچنین امام باقر علیه السلام فرمود: حضرت قائم علیه السلام به هنگامی که می‌خواهد در کوفه و بر روی فاروق ظهور یابد، در گنبدی از نور نازل می‌شود و آن، هنگامی است که نازل می‌شود و منظور از «وَقُضِيَ الأَمْرُ»، داغی است بر روی بینی کافران، در روزی که داغ زده می‌شوند.[4]

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۵۱.
۲- تتمه این حدیث، در روایت شماره ۸ از تفسیر آیه ۱۰۳ انبیا، خواهد آمد.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۲۲، ح ۳۰۲.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۲۲، ح ۳۰۳.

«سَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمْ آتَيْنَاهُم مِّنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ وَمَن يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِن بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۲۱۱)»

[از فرزندان اسرائیل بپرس چه بسیار نشانه‌های روشنی به آنان دادیم و هر کس نعمت خدا را پس از آن که برای او آمد (به کفران) بدل کند، خدا سخت کیفر است]

۱) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن اسباط، از علی بن ابی حمزه، از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «وَاتَّبَعُواْ مَا تَتْلُواْ الشَّيَاطِينُ» [و آن چه را که شیطان(صفت)ها پیروی کردند] یعنی به ولایت شیاطین «عَلَى مُلْكِ سُلَيْمَانَ»[1] [در سلطنت سلیمان]. همچنین حضرت پیرامون تفسیر آیه: «سَلْ بني اسرائيل كَمْ آتَيْنَاهم مِّنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ» فرمود: ازجمله آنان، کسانی هستند که ایمان آوردند و کسانی هستند که انکار نمودند و برخی اذعان نموده و برخی تغییر دادند. «وَمَن يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِن بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ[2]».

۲) عیاشی، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه: «سَلْ بني اسرائيل كَمْ آتَيْنَاهم مِّنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ» فرمود: ازجمله آنان، کسانی هستند که ایمان آوردند و کسانی هستند که انکار نمودند و برخی اذعان کرده و برخی انکار نمودند و برخی، نعمت خداوند را تغییر دادند.[3]

«كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُواْ فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلاَّ الَّذِينَ أُوتُوهُ مِن بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُواْ لِمَا اخْتَلَفُواْ فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ (۲۱۳)»

[مردم، امتی یگانه بودند. پس خداوند پیامبران را نویدآور و بیم‌دهنده برانگیخت

۱- بقره/ ۱۰۲.
۲- کافی، ج ۸، ص ۲۹۰، ح ۴۴۰.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۲۲، ح ۳۰۵.

و با آنان کتاب (خود) را بحق فرو فرستاد تا میان مردم در آن چه با هم اختلاف داشتند داوری کند، و جز کسانی که (کتاب) به آنان داده شد پس از آن که دلایل روشن برای آنان آمد به خاطر ستم (و حسدی) که میانشان بود (هیچ کس) در آن اختلاف نکرد. پس خداوند آنان را که ایمان آورده بودند، به توفیق خویش، به حقیقت آن چه که در آن اختلاف داشتند هدایت کرد و خدا هر که را بخواهد، به راه راست هدایت می‌کند]

۱) محمد بن یعقوب، از حمید بن زیاد، از حسن بن محمد کِندی، از احمد بن عُدَیس، از ابان بن عثمان، از یعقوب بن شعیب روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «**کَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً**» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: پیش از نوح علیه السلام، امتی می‌زیست که در گمراهی بود. پس برای خداوند بدا حاصل شد و پیامبران را به سوی آنان فرستاد. سپس حضرت فرمود: معنای آیه، آنطور که آنها می‌گویند نیست؛ چرا که آنها می‌گویند: مردم، همچنان، یک امت می‌باشند. و این، دروغ است ؛چرا که خداوند در هر شب قدر، سختی یا راحتی یا باران و آن چه که بخواهد را برای سال آینده، مقدر می‌سازد.[1]

۲) عیاشی، از زراره، حمران و محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه: «**کَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللّٰهُ النَّبِيِّينَ**» فرمود: مردم در گمراهی بودند و خداوند، پیامبرانی را در میان آنان مبعوث داشت. اگر تو از آن مردم می‌پرسیدی، می‌گفتند: او از این امر (کار مردمان)، دست کشیده است.[2]

۳) عیاشی، از یعقوب بن شعیب روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «**کَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً**» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: پیش از نوح علیه السلام، امت واحدی می‌زیستند و برای خداوند، بدا حاصل شد و آن پیامبران را پیش از نوح علیه السلام فرستاد. راوی می‌گوید: به حضرت عرض کردم: آیا آنان هدایت شده بودند یا در گمراهی به سر می‌بردند؟ حضرت پاسخ داد: آنان گمراه بودند، به طوری که نه مؤمن، نه کافر و نه مشرک بودند.[3]

۱- کافی، ج ۸، ص ۸۲، ح ۴۰.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۲۳، ح ۳۰۶.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۲۳، ح ۳۰۷.

۴) عیاشی، از یعقوب بن شیب، روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «کَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: گمراهانی پس از آدم علیه السلام و پیش از نوح علیه السلام می‌زیستند و برای خداوند، بدا حاصل شد و پیامبرانی را برای بشارت و هشدار فرستاد. اگر تو با اینان ملاقات می‌کردی، می‌گفتند: (مردم)، همچنان یک امت می‌باشند. و این، دروغ است؛ چرا که آن، چیزی بود که برای خداوند، در آن، بدا حاصل شده بود.[۱]

۵) عیاشی، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه: «کَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللّٰه النَّبِیینَ مُبَشِّرِینَ وَمُنذِرِینَ» فرمود: این مردم، پیش از نوح علیه السلام می‌زیستند و گمراه بودند، پس برای خداوند، بدا حاصل شد و پیامبران را برای بشارت و هشدار، مبعوث کرد.[۲]

۶) عیاشی، از مسعده، از امام صادق روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه: «کَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللّٰه النَّبِیینَ مُبَشِّرِینَ وَمُنذِرِینَ» فرمود: این مردم، پیش از نوح می‌زیستند. از حضرت پرسیده شد: آیا آنها هدایت شده بودند؟ حضرت پاسخ داد: (خیر)، بلکه گمراه بودند. (ماجرا از این قرار بود که) چون آدم علیه السلام و فرزند او صالح علیه السلام از دنیا رفتند، جانشین صالح، شیث علیه السلام به نبوت رسید، اما نمی‌توانست دین خدا که آدم علیه السلام و فرزند او صالح علیه السلام بر آن بودند اظهار کند؛ چرا که قابیل تهدید کرده بود که او را می‌کشد چنان که برادرش، هابیل را کشت. این گونه بود که شیث علیه السلام با تقیه و کتمان (دین خدا) در میان آنان می‌زیست و روزبه‌روز بر گمراهی مردم افزوده می‌شد تا این که تمام کسانی که با آنها بر روی زمین بودند به جزیره‌ای در میان دریا نزد شیث علیه السلام رفتند و شروع به پرستش خداوند نمودند. پس برای خداوند، بدا حاصل شد تا پیامبرانی را (به میان آنها) بفرستد. اگر از این نادانان پرسیده می‌شد، می‌گفتند: او از این امر، دست کشیده است و دروغ می‌گفتند؛ چرا که آن، چیزی است که خداوند تبارک و تعالی هر سال به آن حکم می‌کند. سپس حضرت این آیه را قرائت نمود: «فِیهَا یُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ»[۳] [در آن (شب) هر (گونه) کاری (به نحوی) استوار

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۲۳، ح ۳۰۸.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۲۳، ح ۳۰۹.
۳- دخان/ ۴.

فیصله می‌یابد] پس خداوند تبارک و تعالی به سختی، رفاه یا باران و غیره‌آن، که می‌خواهد در آن سال اتفاق بیفتد، حکم می‌کند. راوی می‌گوید: از حضرت پرسیدم: آیا آن مردم که پیش از پیامبران می‌زیستند، هدایت شده بودند یا در گمراهی به سر می‌بردند؟ حضرت پاسخ داد: آنها هدایت نشده بودند، بلکه بر فطرت و سرشت خداوند که خداوند آنها را بر آن خلق کرده بود، بودند و هیچ تغییری برای خلق خداوند، نیست و آنها هدایت نشده بودند تا این که خداوند، آنان را هدایت نمود. آیا نشنیده‌ای که ابراهیم علیه السلام فرمود: «لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ[1]» [اگر پروردگارم مرا هدایت نکرده بود، قطعاً از گروه گمراهان بودم] یعنی آن عهد و پیمان را فراموش می‌کردم.[2]

۷) ابو علی طبرسی می گوید اصحاب ما، از امام باقر علیه السلام نقل کرده اند که فرمود: پیش از نوح علیه السلام امت واحدی می‌زیستند که بر فطرت خداوند بودند، نه هدایت شده بودند و نه در گمراهی به سر می‌بردند تا این که خداوند، پیامبرانی را در میان آنان مبعوث کرد. محمد شیبانی، نیز این روایت را در نهج البیان از امام باقر علیه السلام نقل کرده است؛ ولی حضرت در آن روایت، پس از آن که فرمود: آنان نه هدایت شده بودند و نه در گمراهی به سر می‌بردند. افزود: بلکه حیران و سردرگم بودند.[3]

أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُم مَّثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلِكُم مَّسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ وَزُلْزِلُوا حَتَّىٰ يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَىٰ نَصْرُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ (۲۱۴).

[آیا پنداشتید که داخل بهشت می‌شوید؟ و حال آن که هنوز مانند آن چه بر (سر) پیشینیان شما آمد بر (سر) شما نیامده است؟ آنان دچار سختی و زیان شدند و به (هول و) تکان درآمدند تا جایی که پیامبر (خدا) و کسانی که با وی ایمان آورده بودند گفتند: پیروزی خدا کی خواهد بود؟ هش دار که پیروزی خدا نزدیک است]

۱- انعام/ ۷۷.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۲۳، حدیث ۳۱۰.
۳- مجمع البیان، ج ۲، ص ۶۵.

۱) عیاشی، ازمحمد بن سنان، از معافی بن اسماعیل، روایت می‌کند کـه گفـت: چون ولید به قتل رسید، جمعی از این گروه خارج شدند، به طوری که بدعت نهادند (متزلزل شدند). گفت: (در چنین شرایطی) نـزد امـام صـادق علیـه السـلام رفتـیم. حضرت فرمود: چه چیزی باعث شده تا در زمانی غیر از موسم حـج و عمـره، (از وطن خویش) خارج شوید؟ راوی گفت: یکی از آنان عرض کرد: همان چیـزی کـه باعث شد خداوند اراده کند تا اهالی شام، متفرق شوند و خلیفه آنان به قتل برسد و بین آنان اختلاف بیفتد. حضرت فرمود: شما در باره آنان چیزی نمی‌دانید.سپس بـه ذکر حالات و شرایط آنان پرداخت. شما اکنون چنین هستید که از خانه خود خارج می‌شوید و به بازار می‌روید و نیازهای خود را برآورده کرده و بـاز مـی‌گردیـد؛ در حالی که اگر یکی از کسانی که پیش از شـما بودنـد و عقایـد شـما را داشـتند (از شیعیان بودند) می‌خواست کاری که شما می‌کنید را انجام بدهد، او را مـی‌گرفتنـد و دست و پایش را قطع می‌کردند و بدنش را با ارّه، قطعه قطعه می‌کردند و او را بر تنه درخت خرما بر دار می‌آویختند و اجازه نمی‌دادند بر مذهب خـویش بـاقی بمانـد. سپس سخن خود را در همین جا رها کرد و به یکی از آیات قرآن استشـهاد نمـود: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ وَزُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ[۱]»

﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۲۱۶)﴾

[بر شما کارزار واجب شده است در حالی که برای شما ناگوار است؛ و بسا چیـزی را خوش نمی‌دارید و آن برای شما خوب است و بسا چیزی را دوست مـی‌داریـد و آن برای شما بد است؛ و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید]

۱) در دعائم‌الاسلام، از علی علیه السلام روایت شده که فرمود: جهاد، بر همـه مسلمانان واجب است؛ زیرا خداوند، می‌فرماید: «کتب علـیکم القتـال». پـس اگـر

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۲۴، حدیث ۳۱۱.

گروهی از مسلمانان به جهاد روند تا زمانی که به یاری بقیه نیازی نباشد، آن بقیه می‌توانند به جهاد نروند ولی اگر به یاری آنان نیاز باشد، باید همگی به یاری آنان بروند تا به حد کفایت برسد. زیرا خداوند متعال می‌فرماید: «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُواْ كَآفَّةً[1]» [و شایسته نیست مؤمنان همگی (برای جهاد) کوچ کنند] پس اگر هجوم ناگهانی صورت گیرد و به همگی آنان نیاز باشد، بر تک تک آنان واجب است که به جهاد روند؛ زیرا خداوند عز و جل می‌فرماید: «انفِرُواْ خِفَافًا وَثِقَالاً وَجَاهِدُواْ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللّهِ»[2] [سبکبار و گرانبار بسیج شوید و با مال و جانتان در راه خدا جهاد کنید][3]

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَن سَبِيلِ اللّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِندَ اللّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلاَ يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّىَ يَرُدُّوكُمْ عَن دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُواْ وَمَن يَرْتَدِدْ مِنكُمْ عَن دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُوْلَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ وَأُوْلَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (٢١٧).

[از تو در باره ماهی که کارزار در آن حرام است می‌پرسند. بگو: کارزار در آن گناهی بزرگ و باز داشتن از راه خدا و کفر ورزیدن به او و بازداشتن از مسجدالحرام (=حج) و بیرون راندن اهل آن از آنجا نزد خدا (گناهی) بزرگتر و فتنه (=شرک) از کشتار بزرگتر است و آنان پیوسته با شما می‌جنگند تا اگر بتوانند شما را از دینتان برگردانند و کسانی از شما که از دین خود برگردند و در حال کفر بمیرند، آنان کردارهایشان در دنیا و آخرت تباه می‌شود و ایشان اهل آتشند و در آن ماندگار خواهند بود]

۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: شأن نزول آیه از این قرار است که چون پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت نمود، دسته‌هایی را بر سر راه مکه می‌فرستاد

۱- توبه/ ۱۲۲.

۲- توبه/ ۴۱.

۳- دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۳۴۱.

تا به کاروان[1] قریش، حمله کنند. (در یکی از این روزها پیامبر صلی الله علیه و آله عبد الله بن جحش[2] را به همراه تعدادی از اصحاب خود به سوی نخله که باغ بنی‌عامر می‌باشد روانه داشت تا به هنگام رسیدن کاروان قریش از طائف، به آن کاروان حمله کنند و بار کاروان که کشمش، پوست و غذا بود را از آنان بگیرند. پس آنان به هنگام ورود کاروان که عمرو بن عبد الله حضرمی، هم پیمان عُتبة بن ربیعه در آن بود، بر سر راه آن کاروان مستقر شدند. چون نگاه حضرمی به عبد الله بن جحش و اصحابش افتاد به وحشت افتادند و آماده نبرد شده و گفتند: اینان، اصحاب محمد هستند. عبد الله بن جحش، به یاران خود دستور داد تا از مرکب‌هایشان پیاده شوند و سرهای خود را بتراشند. یاران او پیاده شده و سرهای خود را تراشیدند. ابن حضرمی گفت: اینان، برای عبادت (به سوی مکه آمده‌اند) و گزندی به ما نمی‌رسانند. چون کاروان قریش از این که خطری آنها را تهدید نمی‌کند، مطمئن شدند و سلاح‌های خود را بر زمین نهادند، عبد الله بن جحش به آنان حمله کرد و ابن حضرمی و یارانش را به قتل رساند و کاروان و کالاهای موجود در آن را گرفته و به مدینه آورد. آن روز، مصادف با اولین روز ماه رجب که از ماه‌های حرام می‌باشد، بود. (به همین خاطر) آنان، آن کاروان و کالاهای موجود در آن را کنار گذاشتند و چیزی از آن را برنداشتند. قریش در نامه‌ای به رسول الله صلی الله علیه و آله گفتند: تو، حرمت ماه حرام را نادیده گرفتی و خون‌هایی را بر زمین ریختی و اموالی را سلب نمودی. بحث در این رابطه بالا گرفت و اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله به نزد حضرت آمده و عرض کردند: ای رسول خدا! آیا (جنگ) و کشتار در ماه حرام، جایز است؟ خداوند (در جواب آنان) این آیه را نازل فرمود: «**یسْأَلُونَکَ عَنِ الشَّهرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِیه قُلْ قِتَالٌ**

۱- عیر: به معنای کاروان است. برخی گفته‌اند: «عیر یعنی شتری که خواروبار حمل می‌کند». عیر مفردی از لفظ خود ندارد. «لسان العرب- ریشه عیر»

۲- عبد الله بن جحش بن رئاب بن یعمر بن صبره بن مره اسدی، ابومحمد، مادر او امیمة، دختر عبدالمطلب و عمه رسول الله صلی الله علیه و آله است. او از صحابه و از کسانی بود که در اوایل ظهور اسلام، مسلمان شد و به سرزمین حبشه مهاجرت نمود و سپس به مدینه آمد و از فرماندهان لشکریان رسول الله صلی الله علیه و آله بود. او داماد رسول الله و پسر عمه‌اش است و برادر زینب امّ المؤمنین می‌باشد. وی در سال ۳ هـ در روز احد شهید شد و او و حمزه در یک قبر به خاک سپرده شدند. حلیة الاولیاء:ج ۱، ص ۱۰۸، اسدالغابه: ج ۳، ص ۸۹ ت (۲۸۵۶).

فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِندَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ» (حضرت فرمود:) یعنی جنگ در ماه حرام (گناه) بزرگی است ولی ای محمد! این که قریش مانع ورود تو به مسجدالحرام شد و به خداوند کافر گشت و تو را از مسجدالحرام بیرون کرد، (گناه آن) نزد خداوند، بزرگتر (از جنگ و کشتار) است و فتنه یعنی کافر شدن به خداوند، بزرگتر از قتل می‌باشد. سپس این آیه بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد: «الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنِ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ»[1] [این ماه حرام در برابر آن ماه حرام است و (هتک) حرمتها قصاص دارد. پس هر کس بر شما تعدی کرد، همان گونه که بر شما تعدی کرده بر او تعدی کنید.][2]

۲) در نهج البیان، از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: فتنه، در اینجا به معنای شرک است.

۳) محمد بن یعقوب، با سند خود از ابان، از عمر بن یزید روایت می‌کند که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مغیریه، ادعا می‌کنند که امروز، جزء امشب است که می‌آید. حضرت فرمود: دروغ گفتند و امروز، جزء شب گذشته محسوب می‌شود؛ چون ساکنین نخله، در آن شب هلال را دیدند و گفتند: ماه محرم فرا رسیده است.[3]

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۱۸)»

[آنان که ایمان آورده و کسانی که هجرت کرده و در راه خدا جهاد نموده‌اند، آنان به رحمت خدا امیدوارند. خداوند آمرزنده مهربان است]

۱) در کتاب اعلام الوری، پیرامون شرح ماجراهای جنگ‌های رسول الله صلی الله علیه و آله آمده که حضرت فرمود: سپس رسول الله صلی الله علیه و آله از

۱- بقره/ ۱۹۴.
۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۸۰.
۳- کافی، ج ۸، ص ۳۳۲، ح ۵۱۷.

عشیره[1] به مدینه بازگشت و بعد از ده شب، کرز بن جابر فهری، به خانه‌های مدینه شبیخون زد. رسول الله صلی الله علیه و آله در پی او از مدینه بیرون رفت تا به یک وادی به نام سفوان از مناطق بدر رسید. آن منطقه، همان جایی بود که جنگ بدر اول در آنجا اتفاق افتاد و پرچمدار آن جنگ، علی بن ابی طالب بود. پیامبر به هنگام بیرون رفتن از مدینه، زید بن حارثه را در مدینه گمارده بود. پیامبر صلی الله علیه و آله بر کرز دست نیافت و او توانست بگریزد. پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه بازگشت و ماه‌های جمادی، رجب و شعبان را در آنجا بود و در اثناء آن، سعد بن ابی وقاص را به همراه هشت رهط (گروه مردان متشکل از سه تا هفت، یا از هفت تا ده، یا کمتر از ده و برخی گفته‌اند: از سه تا چهل نفر) به بیرون از مدینه (بر سر راه کاروان قریش) فرستاد، ولی او بدون آن که بجنگد، بازگشت. سپس رسول الله صلی الله علیه و آله عبد الله بن جحش را به سوی نخله فرستاد و به او فرمود: در آنجا بمان تا خبری از قریش به ما برسد. پیامبر صلی الله علیه و آله به او دستور جنگ نداد (چرا که) آنها در ماه حرام بودند. پیامبر صلی الله علیه و آله، نامه‌ای برای او نوشت و به او فرمود: تو و یارانت از مدینه حرکت کنید و پس از دو روز نامه‌ات را بگشا و آن را بخوان و طبق آن عمل کن. چون عبد الله بعد از دو روز نامه را گشود، مشاهده نمود که در آن چنین نوشته شده است: به سوی نخله برو و در آنجا بمان تا خبری از قریش به دست ما برسد و آن را به تو ابلاغ کنیم. پس عبد الله هنگامی که آن نامه را خواند، گفت: امر شما (را با جان و دل) اطاعت می‌کنم (ای رسول خدا!). هر کس میل به شهادت دارد، با من بیاید. یاران عبد الله، به همراه وی به راه افتادند و در نخله مستقر شدند. عمرو بن حضرمی، حکم بن کیسان، عثمان و مغیره (دو پسر عبد الله) در میان کاروانی که از طائف می‌آمد و پوست و کشمش به همراه داشت به آنجا رسیدند. چون نگاه یاران عبد الله، به آنها افتاد، واقد بن عبد الله که موی سر خود را تراشیده بود، به سوی آنها رفت. آنها گفتند: یاران عبد الله برای عمره[2] آمده‌اند و گزندی به ما نمی‌رسانند. یاران رسول الله صلی الله علیه و آله در آن روز که آخرین روز رجب بود، با یکدیگر مشورت

۱- عشیره: مکانی در منطقه ینبع میان مکه و مدینه است «معجم البلدان، ج ۴، ص ۱۲۷».
۲- عمار: یعنی آنان می‌خواهند عمره به جای آورند.

نمودند و گفتند: اگر با آنها بجنگید، در این ماه که ماه حرام است، با آنان جنگیده‌اید؛ و اگر آنها را به حال خود واگذارید، آنها امشب وارد مکه می‌شوند پس مانع شما می‌شوند. این گونه بود که یاران عبد الله توافق نمودند که با آنان بجنگند. واقد بن عبد الله تمیمی، تیری را به سمت عمرو بن حضومی پرتاب نمود و او را به قتل رساند و عثمان بن عبد الله و حکم بن کیسان امان خواستند و مغیره گریخت و آنها بر او دست نیافتند و یاران عبد الله، آن کاروان را به مدینه و نزد رسول الله صلی الله علیه و آله بردند. پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان فرمود: به خدا قسم! من به شما امر نفرمودم که در ماه حرام بجنگید. دو اسیر و کاروان را از حرکت بازایستاند و چیزی از آن کالاها را نگرفت و (یاران رسول الله)، پشیمان شده و پنداشتند که بی‌تردید هلاک شدند.

قریش گفتند: محمد، حرمت ماه حرام را نادیده گرفته است؛ و خداوند این آیه را نازل فرمود: «یسْأَلُونَکَ عَنِ الشَّهرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِیه[1]» و چون آن آیه نازل شد، رسول الله صلی الله علیه و آله آن اموال و فدیه آن دو اسیر را گرفت و آن مسلمانان که در آن جنگ حضور داشتند، گفتند: آیا ما در این جنگ، مجاهد بوده‌ایم (و ثواب جهاد را درک کرده‌ایم)؟ خداوند در شأن آنان، این آیه را نازل کرد: «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُواْ وَالَّذِینَ هاجَرُواْ» تا این که فرمود: «أُولَئِکَ یرْجُونَ رَحْمَتَ اللّه». این ماجرا، دو ماه پیش از (جنگ) بدر بوده است.[2]

«یسْأَلُونَکَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَیسِرِ قُلْ فِیهِمَا إِثْمٌ کَبِیرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَکْبَرُ مِن نَّفْعِهِمَا وَیسْأَلُونَکَ مَاذَا ینفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ کَذَلِکَ یبَینُ اللّهُ لَکُمُ الآیاتِ لَعَلَّکُمْ تَتَفَکَّرُونَ (۲۱۹)»

[در باره شراب و قمار از تو می‌پرسند. بگو: در آن دو گناهی بزرگ و سودهایی برای مردم است؛ و(لی) گناهشان از سودشان بزرگتر است. و از تو می‌پرسند: چه چیزی انفاق کنند؟ بگو: مازاد (بر نیازمندی خود) را. این گونه خداوند، آیات (خود

۱- بقره/ ۲۱۷.
۲- اعلام الوری، ص ۷۳.

را) برای شما روشن می‌گرداند، باشد که بیندیشید]

۱) محمد بن یعقوب، از ابو علی اشعری، از برخی از اصحاب ما و علی بن ابراهیم، از پدرش و همگی از حسن بن علی بن ابی حمزه، از پدرش، از علی بن یقطین روایت می‌کند که گفت: مهدی، از امام موسی کاظم علیه السلام پیرامون شراب پرسید: آیا نوشیدن شراب در کتاب خداوند عز و جل، حرام شده است؟ چرا که مردم تنها می‌دانند که از نوشیدن شراب نهی شده و نمی‌دانند که «آیا آن حرام است یا نه؟» امام کاظم علیه السلام پاسخ داد: نوشیدن شراب در کتاب خداوند، حرام شده است. از حضرت پرسیدم: یا اباالحسن، در کدام آیه، خداوند عز و جل، آن را حرام نموده است؟ حضرت پاسخ داد: خداوند در آیه: «إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّیَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالإِثْمَ وَالْبَغْیَ بِغَیْرِ الْحَقِّ»[1] [پروردگار من فقط زشتکاریها را چه آشکارش (باشد) و چه پنهان، و گناه و ستم ناحق را حرام گردانیده است] نوشیدن شراب را حرام نموده است. منظور از «مَا ظَهَرَ مِنْهَا» زنای آشکار و نصب پرچم‌هایی است که (خانه‌های) زنان بدکاره در زمان جاهلیت با آنها شناخته می‌شد. منظور از «مابطن» زن‌هایی می‌باشند که پدران شما با آنها ازدواج نموده‌اند؛ زیرا پیش از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله اگر مردی با زنی ازدواج می‌نمود و پس از مدتی درمی‌گذشت، پسر آن مرد با آن زن در صورتی که مادرش نبود، ازدواج می‌کرد. پس خداوند این عمل را حرام نمود. همچنین منظور از اثم، خود شراب است. خداوند عز و جل در آیه دیگری فرمود: «یسْأَلُونَکَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَیسِرِ قُلْ فِیهِمَا إِثْمٌ کَبِیرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ» اثم، در کتاب خداوند عز و جل به معنای شراب و قمار است و گناه آن دو بزرگتر از منفعت آن دو است چنان که خداوند فرمود. مهدی گفت: ای علی بن یقطین! این حکم، فتوای بنی‌هاشم است. راوی می‌گوید: به او گفتم: راست گفتی ای امیر مؤمنان! خدا را سپاس که این دانش را از میان شما اهل بیت، خارج نکرده است. راوی می‌گوید: به خدا قسم، مهدی بی‌درنگ گفت: راست گفتی ای رافضی![2]

۲) محمد بن یعقوب، از برخی از اصحاب ما در حدیث مرسلی روایت می‌کند

۱- اعراف/ ۳۳.
۲- کافی، ج ۶، ص ۴۰۶، ح ۱.

که حضرت فرمود: اولین آیه‌ای که در تحریم نوشیدن شراب نازل شده است، آیه: «یسئَلُونَکَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَیسِرِ قُلْ فِیهِمَا إِثْمٌ کَبِیرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ» چون این آیه نازل شد، مردم احساس کردند که شراب، قمار، انصاب (بت‌ها) و ازلام (تیرهایی که با آن قمار می‌شد) حرام است و پی بردند که اثم (گناه)، از جمله چیزهایی است که سزاوار است از آن اجتناب شود، ولی از طرف دیگر می‌دانستند که خداوند به‌طور کلی آنها را از آن چیزها باز نداشته است؛ زیرا خداوند فرمود: «وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ» سپس خداوند، آیه «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَیسِرُ وَالأَنصَابُ وَالأَزْلاَمُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّیطَانِ فَاجْتَنِبُوه لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ»[1] [شراب و قمار و بتها و تیرهای قرعه، پلیدند (و) از عمل شیطانند. پس از آنها دوری گزینید، باشد که رستگار شوید] را نازل کرد. تحریم آن موارد در این آیه شدیدتر از آیه اولی و سختگیرانه‌تر بود. سپس خداوند، آیه سومی را نازل فرمود که از آیه اولی و دومی نیز شدیدتر و سختگیرانه‌تر بود. خداوند عز و جل فرمود: «إِنَّمَا یرِیدُ الشَّیطَانُ أَن یوقِعَ بَینَکُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاء فِی الْخَمْرِ وَالْمَیسِرِ وَیصُدَّکُمْ عَن ذِکْرِ اللّهِ وَعَنِ الصَّلاَةِ فَهَلْ أَنتُم مُّنتَهُونَ»[2] [همانا شیطان می‌خواهد با شراب و قمار، میان شما دشمنی و کینه ایجاد کند و شما را از یاد خدا و از نماز باز دارد. پس آیا شما دست برمی‌دارید؟] پس خداوند به مردم امر فرمود تا از این موارد، دوری گزینند و علل تحریم آنها را نیز بیان نمود. سپس فرمود که آنها حرام می‌باشند و از حرام بودن آنها در آیه چهارم با اشاراتی که در آیات پیشین کرده بود، پرده برداشت و فرمود: « قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّیَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالإِثْمَ وَالْبَغْیَ بِغَیرِ الْحَقِّ»[3] [پروردگار من، فقط زشتکاریها را چه آشکارش (باشد) و چه پنهان و گناه و ستم ناحق را حرام گردانیده است]. خداوند در آیه اول فرموده بود: «یسْأَلُونَکَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَیسِرِ قُلْ فِیهِمَا إِثْمٌ کَبِیرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ» سپس در آیه چهارم فرمود: «قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّیَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالإِثْمَ» پس خداوند (مردم را) آگاه نمود از این که اثم (گناه) در شراب و غیر آن است و نوشیدن شراب، حرام می‌باشد؛ زیرا خداوند می‌خواست که این حکم را به تدریج نازل کند تا در دل مردم جای بگیرد و (با جان و دل) به امر و نهی خدا در

۱- مائده/ ۹۰.
۲- مائده/ ۹۱.
۳- اعراف/ ۳۳.

مورد نوشیدن شراب تن در دهند و عمل خداوند از روی تدبیر، و درست بود؛ چرا که به این وسیله آنان، آن حکم را می‌پذیرفتند و کمتر افرادی از آنها از آن روی‌گردان می‌شدند.[1]

۳) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از وشاء نقل می‌کند که گفت: از امام موسی کاظم علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: میسر، به معنای قمار است.[2]

۴) محمد بن یعقوب، از ابو علی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از احمد بن نضر، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: چون خداوند، آیه: «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالأَنصَابُ وَالأَزْلاَمُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ[3]» [ای کسانی که ایمان آورده‌اید! شراب و قمار و بتها و تیرهای قرعه پلیدند (و) از عمل شیطانند؛ پس از آنها دوری گزینید، باشد که رستگار شوید.] بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل کرد، برخی از حضرت پرسیدند: یا رسول الله، میسر چیست؟ حضرت پاسخ داد: به هر چیزی که با آن قمار شود حتی به کعاب (کعب که با آن نرد بازی کنند) و گردو، میسر گویند. از حضرت پرسیدند: انصاب چیست؟ حضرت پاسخ داد: به چیزهایی که برای خدایانشان قربانی می‌کردند، انصاب گویند. از حضرت پرسیدند: ازلام چیست؟ حضرت پاسخ داد: تیرهایی است که بر روی آن سوگند می‌خورند.[4]

۵) عیاشی، از حمدویه، از محمد بن عیسی روایت می‌کند که گفت: ابراهیم بن عنبسه از علی بن محمد علیه السلام در ضمن نامه‌ای پرسید: مولا و سرور من، جانم به فدای شما باد، معنای میسر، در آیه: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ؟» حضرت پاسخ داد: به هر چیزی که با آن قمار می‌شود، میسر گویند و هر مایع مست‌کننده‌ای حرام است.[5]

۶) حسین، از موسی بن قاسم بجلی، از محمد بن علی بن جعفر بن محمد، از

۱- کافی، ج ۶، ص ۴۰۶، ح ۲.
۲- کافی، ج ۵، ص ۱۲۴، ح ۹.
۳- مائده/ ۹۰.
۴- کافی، ج ۵، ص ۱۲۲، ح ۲.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۲۵، ح ۳۱۲.

پدرش، از برادرش امام کاظم علیه السلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌کنـد که فرمود: نرد (نوعی بازی قمار بر روی تخته است) و شطرنج، از مصـادیق میسـر می‌باشند.[۱]

۷) عیاشی، از عامر بن سمط، از علی بن حسین علیه السلام روایت می‌کند کـه فرمود: خمر (شراب) از شش چیز درست می‌شـود: خرمـا، کشـمش، گنـدم، جـو، عسل، ذرت.[۲]

۸) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از مـردی روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسـیر آیـه: «وَیَسْـأَلُونَکَ مَـاذَا یُنفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: عفو، به معنای حد وسط و (میانـه هر چیز) است.[۳]

۹) عیاشی، از جمیل بن درّاج روایت می‌کند که گفـت: از امـام صـادق علیـه السـلام تفسیر آیه: «وَیَسْئَلُونَکَ مَاذَا یُنفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ» را پرسیدم و حضـرت پاسـخ داد: عفو، به معنای حد وسط و (میانه هر چیز) است.[۴]

۱۰) عیاشی، از عبد الرحمن روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «وَیَسْئَلُونَکَ مَاذَا یُنفِقُونَ قُلِ الْعَفْـوَ» را پرسیدم و حضـرت پاسـخ داد: «وَالَّذِینَ إِذَا أَنفَقُوا لَمْ یُسْرِفُوا وَلَمْ یَقْتُرُوا وَکَانَ بَیْنَ ذَٰلِکَ قَوَامًـا[۵]» [و کسـانی‌انـد کـه چون انفاق کنند نه ولخرجی می‌کنند و نه تنگ می‌گیرند و میان این دو (روش) حد وسط را برمی‌گزینند] حضرت فرمود: این آیه پس از این آیه نازل شده اسـت و بـه معنای حد وسط و (میانه هر چیز می‌باشد)][۶]

۱۱) عیاشی، از یوسف، از امام صادق علیه السلام یا امـام بـاقر علیـه السـلام روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه: «وَیَسْئَلُونَکَ مَاذَا یُنفِقُونَ قُـلِ الْعَفْـوَ» فرمـود: منظور، به قدر کفایت است. در روایت ابو بصیر آمده که حضرت فرمود: بـه معنـای

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۲۵، ح ۳۱۳.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۲۵، ح ۳۱۴.
۳- کافی، ج ۴، ص ۵۲، ح ۳.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۲۵، ح ۳۱۵.
۵- فرقان/ ۶۷.
۶- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۲۵، ح ۳۱۵.

میانه‌روی می‌باشد[1].

۱۲) ابو علی طبرسی می‌گوید: عفو، به معنای حد وسط و چیزی مابین اسراف و بخل می‌باشد. طبرسی می‌گوید: این معنا، از امام صادق علیه السلام روایت شده است[2].

۱۳) طبرسی، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: عفو، به معنای زیادی قوت (غذای) سال است.[3]

«وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَعْنَتَكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۲۰)»

[و در باره یتیمان از تو می‌پرسند، بگو: به صلاح آنان کار کردن، بهتر است و اگر با آنان همزیستی کنید، برادران (دینی) شما هستند و خدا تباهکار را از درستکار بازمی‌شناسد و اگر خدا می‌خواست (در این باره) شما را به دشواری می‌انداخت. آری خداوند توانا و حکیم است]

۱) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل، از حنان بن سدیر، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: عیسی بن موسی از من پرسید: کسی که قیّم شتر یتیمان است، آیا از آن شتر می‌تواند بهره ببرد؟ به او پاسخ دادم: اگر حوض آن شتران را کاهگل کند[4] و دنبال گمشده آنها برود و به آن شتران قطران[5] بمالد، می‌تواند از شیر آنها استفاده کند؛ ولی نباید آنها را چنان بدوشد که حتی قطره‌ای شیر در پستان آن شتر باقی نماند.[6] هم چنین نباید دوشیدن او باعث شود به بچه شتران، آسیب وارد شود.[7]

۲) احمد بن محمد، از محمد بن فضیل، از ابا صباح کنانی، از امام صادق علیه

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۲۵، ح ۳۱۸-۳۱۷.
۲- مجمع البیان، ج ۲، ص ۸۲.
۳- مجمع البیان، ج ۲، ص ۸۲.
۴- لاطَ الحوض: یعنی آن را کاهگل و صاف نمود. «لسان العرب- ریشه لوط».
۵- هنأ البعیر: یعنی به آن هِناء، مالید و هناء، همان قطران است «لسان العرب- ریشه هنأ».
۶- نَهَکتُ النّاقة حَلَباً: زمانی این جمله گفته می‌شود که دوشنده شتر، تا آخرین قطره شیر شتر را بدوشد. «نهایه: ج ۵، ص ۱۳۷».
۷- کافی، ج ۵، ص ۱۳۰، ح ۴.

السلام روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه: «وَمَن كَانَ فَقِيراً فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ»[1] [و هر کس تهیدست است باید مطابق عرف (از آن) بخورد] فرمود: اگر شخصی که از اموال یتیم مراقبت می‌کند از لحاظ معیشت درمضیقه باشد، می‌تواند در مال یتیم به قدر معروف (متعارف) تصرف نماید؛ اما اگر آن مال، ناچیز باشد، نمی‌توان ذره‌ای در آن تصرف کند. راوی می‌گوید: به حضرت عرض کردم: معنای آیه: «وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ» چیست؟ حضرت پاسخ داد: یعنی از اموال آنان به اندازه نیاز آنان، و از اموالت به اندازه نیاز خودت جدا می‌کنی و سپس آن را انفاق می‌نمایی. راوی می‌گوید: عرض کردم: در این که برخی یتیمان کوچک تر و برخی دیگر بزرگ تر هستند و برخی لباس‌های گرانبهاتر از برخی دیگر باید بپوشند و برخی بیشتر از برخی دیگر غذا می‌خورند و اموال آنها، جدا از هم نمی‌باشد، حکم چیست؟ حضرت پاسخ داد: باید برای هر یتیمی، لباسی که قیمت آن در شأن او است در نظر گرفته شود، ولی همه یتیمان را در مورد غذا، یکسان بشمارید؛ چرا که یتیم کوچکتر پس از مدت کوتاهی به مانند بزرگ‌تر خود غذا می‌خورد.[2]

۳) شیخ با سند خود، از احمد بن محمد، از عثمان بن یحیی، از سماعه روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: اگر مرد، یتیمانی را تحت سرپرستی خود دارد، باید از اموال خود به اندازه آن مقدار که متناسب با هر کدام از آن یتیمان است کنار بگذارد و آنها را با هم درآمیزد و همه با هم از آن اموال استفاده کنند و آن مرد نباید ذره‌ای از اموال آنان را بکاهد[3] و یا در آن تصرف کند؛ چرا که اموال آنان به مانند آتش است.[4]

۴) شیخ، با سند خود، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از عبد الله بن یحیی کاهلی روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدند: ما به خانه برادرمان که سرپرست یتیمانی هست و خادمی نیز برای آن یتیمان نزد آنها است، می‌رویم و بر سر سفره آنان نشسته و از آب آنان می‌نوشیم و خادم آنان نیز به ما

۱- نساء/ ۶.
۲- کافی، ج ۵، ص ۱۳۰، ح ۵.
۳- ما رزأ منه شیئا: یعنی نکاست و چیزی از آن را بر نداشت.
۴- تهذیب، ج ۶، ص ۳۴۰، ح ۹۴۹.

خدمت می‌کند و چه‌بسا غذایی که در آنجا نزد برادرمان می‌خوریم مقداری، از آن خود او و مقداری از آن، از اموال آن یتیمان می‌باشد. حکم آن چیست؟ حضرت پاسخ داد: اگر با رفتن شما نزد آنها، سودی به آنها می‌رسانید، هیچ اشکالی ندارد؛ ولی اگر با این کار، ضرری به آنها می‌رسانید، نباید نزد آنها بروید و خداوند فرمود: «بَلِ الْإِنسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ»[1] [بلکه انسان خودش از وضع خود آگاه است] و شما، از (نیک و بد) خویش آگاه هستید و خداوند، فرمود: «وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ[2]»

۵) علی بن ابراهیم، از پدرش، از صفوان، از عبد الله بن مسکان، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: چون آیه: «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا[3]» [در حقیقت، کسانی که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند، جز این نیست که آتشی در شکم خود فرو می‌برند و به زودی در آتشی فروزان درآیند.] نازل شد، هر کس که یتیمی نزد او بود، نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمدند و از حضرت پرسیدند که اگر آنها یتیمان را بیرون کنند، چه حکمی دارد؟ و خداوند در پاسخ به آنان این آیه را نازل کرد: «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ»[4]

۶) علی بن ابراهیم، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: هیچ اشکالی ندارد که غذای خود را با غذای یتیم بیامیزی، چرا که یتیم کوچک تر، بعد از مدت کوتاهی، به مانند بزرگ تر غذا می‌خورد؛ اما لباس و غیره باید متناسب با نیاز هر فرد، فراهم شود.[5]

۷) عیاشی، از زراره روایت می‌کند که گفت: از امام باقر علیه السلام تفسیر آیه: «وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: یعنی از اموال آنان به اندازه نیاز آنان و از اموالت به اندازه نیاز خودت جدا می‌کنی. راوی می‌گوید: به

۱- قیامت/ ۱۴.
۲- تهذیب، ج ۶، ص ۳۳۹، ح ۹۴۷.
۳- نساء/ ۱۰.
۴- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۸۱.
۵- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۸۱.

حضرت عرض کردم: در این که برخی یتیمان کوچکتر و برخی دیگر بزرگتر هستند و برخی لباس‌های گرانبهاتر از برخی دیگر باید بپوشند، حکم چیست؟ حضرت پاسخ داد: باید برای هر یتیمی، لباسی که قیمت آن در شأن او است، در نظر گرفته شود، ولی همه یتیمان را در مورد غذا یکسان بشمارید؛ چرا که یتیم کوچکتر پس از مدتی به مانند بزرگتر خود غذا می‌خورد.[1]

۸) عیاشی، از سماعه، روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام یا امام کاظم علیه السلام تفسیر آیه: «وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: منظور، یتیمان هستند؛ یعنی اگر مرد، یتیمانی را تحت سرپرستی خود دارد، باید از اموال خود به آن اندازه که متناسب با هر کدام از یتیمان است، کنار بگذارد و آنها را با هم درآمیزد و همه با هم از آن اموال استفاده کنند و آن مرد، نباید ذره‌ای از اموال آنان را بکاهد و یا در آن تصرف کند؛ چرا که اموال آنان، به مانند آتش است.[2]

۹) عیاشی، از کاهلی روایت می‌کند که گفت: نزد امام صادق علیه السلام بودم که مرد نابینایی از حضرت پرسید: ما به خانه برادرمان که سرپرست یتیمانی هست و خادمی نیز برای آن یتیمان، نزد آنها است می‌رویم و بر سر سفره آنان نشسته و از آب آنان می‌نوشیم و خادم آنان نیز به ما خدمت می‌کند و چه بسا غذایی که در آنجا نزد برادرمان می‌خوریم مقداری از آن خود او، و مقداری از آن، از اموال آن یتیمان می‌باشد. خدا خیرت دهد! حکم آن چیست؟ حضرت پاسخ داد: خداوند فرموده است: «بَلِ الْإِنسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ»[3] [بلکه انسان خودش از وضع خود آگاه است] و شما، از (نیک و بد) خویش آگاه هستید و خداوند فرموده است: «وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ» تا «لَأَعْنَتَكُمْ» سپس حضرت فرمود: اگر با رفتن شما نزد آنها، سودی به آنها می‌رسد، هیچ اشکالی ندارد؛ ولی اگر با این کار، ضرری به آنها می‌رسانید، نباید نزد آنها بروید.[4]

۱۰) عیاشی، از ابو حمزه، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمده و عرض کرد: یا رسول الله! برادرم از دنیا

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۲۶، ح ۳۱۹.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۲۶، ح ۳۲۰.
۳- قیامت / ۱۴.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۲۶، ح ۳۲۱.

رفته و فرزندان او یتیم شده‌اند و چهارپایی را برای آنان به ارث گذاشته است؟ آیا من می‌توانم از آن چهارپا استفاده کنم؟ رسول الله صلی الله علیه و آله پاسخ داد: اگر حوض آن را کاهگل می‌کنی و چهارپایی که فرار[1] کرده را باز می‌گردانی و آن را به چرا می‌بری، می‌توانی از شیر آن بنوشی؛ اما نباید طوری آن را بدوشی که حتی قطره‌ای شیر در پستان آن باقی نماند و نباید طوری باشد که به بچه آن چهارپا ضرر برسانی «وَاللّه یعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ[2]».

۱۱) عیاشی، از محمد بن مسلم روایت می‌کند که گفت: از حضرت پرسیدم: مردی پسر یتیم برادرش را تحت سرپرستی خود دارد و آن یتیم چهارپایی از پدر خود به ارث برده است. آیا آن مرد می‌تواند از آن چهارپا استفاده کند؟ حضرت پاسخ داد: اگر حوض آن را کاهگل می‌کند و آن را به چرا می‌برد و چهارپایی که فرار کرده را باز می‌گرداند، می‌تواند از شیر آن چهارپا بنوشد. اما نباید طوری آن را بدوشد که حتی قطره‌ای شیر در پستان آن باقی نماند و نباید طوری باشد که به بچه آن چهارپا ضرر برساند. سپس حضرت فرمود: «مَن كَانَ غَنِيا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَن كَانَ فَقِيراً فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ[3]» [و هر کس که توانگر است، باید (از گرفتن اجرت سرپرستی) خودداری ورزد؛ و هر کس که تهیدست است، باید مطابق عرف (از آن) بخورد.] «وَاللّه یعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ[4]».

۱۲) عیاشی، از محمد حلبی روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «وَإِنْ تُخَالِطُوهمْ فَإِخْوَانُكُمْ وَاللّه یعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: از اموال آن یتیمان، به اندازه نیاز آنان و از اموال خودت به اندازه نیازت جدا کرده و سپس آن را انفاق می‌کنی. محمد بن مسلم نیز عین این حدیث را از امام باقر علیه السلام روایت کرده است.[5]

۱۳) عیاشی، از علی روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام حکم یتیمان را در آیه: «وَإِنْ تُخَالِطُوهمْ فَإِخْوَانُكُمْ» را پرسیدم و حضرت فرمود: باید

۱- ندا البعیر و نحوه یندّ ندّاً و ندوداً: یعنی فرار کرد و گریخت «المعجم الوسیط- ریشه ندد»
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۲۶، ح ۳۲۲.
۳- نساء/ ۶.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۲۷، ح ۳۲۳.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۲۷، ح ۳۲۴.

خرما و شیر را به آنان بدهی و برای خود نیز می‌توانی به اندازه نیاز خود و نیاز آنان برداری؛ و خداوند، مفسد را از مصلح می‌شناسد.[1]

۱۴) عیاشی، از عبد الرحمن بن حجاج روایت می‌کند که گفت: به حضرت عرض نمودم: یتیمی، تحت سرپرستی من است و اموال آن یتیم نزد من است که از آن، هزینه او را می‌دهم و گاهی اوقات ازغذای او بهره می‌برم؛ اما آن مقداری که من از آن استفاده می‌کنم، بیشتر از آن یتیم نیست. حکم آن مقداری که استفاده می‌کنم، چیست؟ حضرت پاسخ داد: اشکالی ندارد و خداوند، مفسد را از مصلح می‌شناسد.[2]

﴿وَلاَ تَنكِحُواْ الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَّ وَلأَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّن مُّشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ وَلاَ تُنكِحُواْ الْمُشِرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُواْ وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّن مُّشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ أُوْلَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللّهُ يَدْعُوَ إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۲۲۱)﴾

[و با زنان مشرک ازدواج مکنید تا ایمان بیاورند. قطعاً کنیز با ایمان، بهتر از زن مشرک است هر چند (زیبایی) او شما را به شگفت آورد و به مردان مشرک زن مدهید تا ایمان بیاورند. قطعاً برده با ایمان، بهتر از مرد آزاد مشرک است هر چند شما را به شگفت‌آورد. آنان (شما را) به سوی آتش فرا می‌خوانند و خدا به فرمان خود (شما را) به سوی بهشت و آمرزش می‌خواند و آیات خود را برای مردم روشن می‌گرداند، باشد که متذکر شوند]

۱) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از حسن بن جهم روایت می‌کند که گفت: امام رضا علیه السلام به من فرمود: ای ابا محمد، آیا مردی که همسر مسلمان دارد، می‌تواند با زن مسیحی ازدواج کند؟ به حضرت عرض کردم: جانم فدای شما باد، جواب من، در محضر شما چه معنایی دارد؟ حضرت فرمود: تو نظر خود را بگو، چرا که از جواب تو، جواب من نیز معلوم می شود. عرض کردم: جایز نیست که مردی که همسر مسلمان یا غیر

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۲۷، ح ۳۲۵.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۲۸، ح ۳۲۶.

مسلمان دارد، با زن مسیحی ازدواج نماید. حضرت فرمود: دلیل آن چیست؟ عرض کردم: زیرا خداوند می‌فرماید: «وَلاَ تَنكِحُواْ الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَّ» حضرت فرمود: نظرت پیرامون آیه: «وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ»[1] [و زنان پاکدامن از کسانی که پیش از شما کتاب (آسمانی) به آنان داده شده] چیست؟ به حضرت عرض کرد: این آیه به وسیله آیه: «وَلاَ تَنكِحُواْ الْمُشْرِكَاتِ» نسخ شده است. حضرت لبخندی زد و خاموش شد.[2]

«وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذًى فَاعْتَزِلُواْ النِّسَاء فِي الْمَحِيضِ وَلاَ تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّىَ يَطْهُرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللّهُ إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ (۲۲۲) نِسَآؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَأْتُواْ حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ وَقَدِّمُواْ لأَنفُسِكُمْ وَاتَّقُواْ اللّهَ وَاعْلَمُواْ أَنَّكُم مُّلاَقُوهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ (۲۲۳)»

[از تو در باره عادت ماهانه (زنان) می‌پرسند. بگو: آن رنجی است. پس هنگام عادت ماهانه از (آمیزش با) زنان کناره گیری کنید و به آنان نزدیک نشوید تا پاک شوند. پس چون پاک شدند از همان جا که خدا به شما فرمان داده است با آنان آمیزش کنید. خداوند توبه‌کاران و پاکیزگان را دوست می‌دارد.* زنان شما کشتزار شما هستند، پس از هر جا (و هر گونه) که خواهید به کشتزار خود (در)آیید و آنها را برای خودتان مقدم دارید و از خدا پروا کنید و بدانید که او را دیدار خواهید کرد و مؤمنان را (به این دیدار) مژده ده]

۱) شیخ در تهذیب، با سند خود، از احمد بن محمد، از برقی، از عمر بن یزید روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا مرد با همسر حائض خود می‌تواند مقاربت کند؟ حضرت پاسخ داد: می‌تواند میان دو سُرین آن، مقاربت کند ولی نمی‌تواند در فرج او نزدیکی کند.[3]

۲) ابن بابویه در من لایحضره الفقیه، با سند خود روایت می‌کند که عبید الله بن

۱- مائده/ ۵.
۲- کافی، ج ۵، ص ۳۵۷، ح ۶.
۳- تهذیب، ج ۱، ص ۱۵۵، ح ۴۴۲.

علی حلبی، از امام صادق علیه السلام پرسید: کدام اندام زن برای شوهرش در هنگام حیض، حلال می‌باشد؟ حضرت پاسخ داد: آن زن، ازاری (لُنگ) را تا دو زانوی خود می‌بندد و روی ناف خود را نمی‌پوشاند. از ناف به بالای زن، بر مرد حلال است.[1]

۳) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم، روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: حکم زنی که خون حیض او قطع شده و در آخرین روزهای حیض است چیست؟ حضرت پاسخ داد: اگر شهوت بر شوهرش غلبه پیدا کرده است، باید به زنش امر کند تا فرج خود را بشوید و سپس اگر آن مرد خواست، می‌تواند با زن خود پیش از غسل، نزدیکی کند.[2]

۴) شیخ در تهذیب، با سند خود، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی به اسباط، از محمد بن حمران، از عبد الله بن ابی یعفور روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا مرد می‌تواند از دُبُر (عقب) با زن خود آمیزش کند؟ حضرت پاسخ داد: اگر همسر او راضی باشد، اشکالی ندارد. راوی می‌گوید: به حضرت عرض کردم: پس معنای آیه: «فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ» چیست؟ حضرت پاسخ داد: این (که از فرج با همسر خود آمیزش کنید) زمانی است که می‌خواهید صاحب فرزند شوید. پس در طلب فرزند از همان جایی که خداوند فرموده (با زنان خویش آمیزش کنید)، زیرا خداوند متعال می‌فرماید: «نِسَآؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُواْ حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ»

۵) شیخ، با سند خود، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن خالد، از امام کاظم علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: آنها در مورد آمیزش با زنان از نشیمنگاهشان چه حکم می‌کنند؟ راوی می‌گوید: به حضرت پاسخ دادم: به من خبر رسیده که مردم مدینه، اشکالی در آن نمی‌بینند. حضرت فرمود: یهود قائل بودند به این که اگر مرد، با همسر خود از پشت، آمیزش کند، فرزند آنان لوچ می‌شود پس خداوند، آیه: «نِسَآؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُواْ حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ» را نازل کرد. یعنی بر

۱- من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۴، ح ۲۰۴.
۲- کافی، ج ۵، ص ۵۳۹، ح ۱.

خلاف نظر یهود، می‌توانید چه از پشت و چه از جلو با زنان آمیزش کنید و معنای آن، دُبُر (پشت) نیست.[1]

۶) علی بن ابراهیم، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه: «أَنَّى شِئْتُمْ» فرمود: یعنی هر وقت که خواستید می‌توانید از طریق فرج با زنانتان آمیزش کنید.[2]

۷) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش و جمعی از اصحاب ما، از سهل بن زیاد و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد و همگی، از ابن محبوب، از محمد بن نعمان احول، از سلام بن مستنیر روایت می‌کند که گفت: نزد امام باقر علیه السلام بودم که حمران بن اعین وارد شد و پیرامون موضوعاتی از امام سؤالاتی را پرسید و چون خواست که برخیزد به امام باقر علیه السلام عرض کرد: خداوند شما را برای ما نگهدارد و ما را از شما بهره‌مند سازد، بدانید که هر گاه در محضر شما حضور می‌یابیم به وقت بازگشت، دل‌هایمان نرم می‌شود و درونمان (از فکر کردن به) دنیا و حسرت خوردن بر اموال مردم، آسوده می‌گردد؛ اما وقتی از نزد شما بیرون می‌آییم و با مردم و تجار می‌نشینیم، حب دنیا دوباره در دل‌هایمان نفوذ می‌کند. راوی می‌گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: این‌ها فقط (کار) دل‌ها است که گاهی نرم و گاهی سخت می‌شود. سپس حضرت فرمود: اصحاب محمد صلی الله علیه و آله می‌گفتند: یا رسول الله! از این که نفاق در ما باشد بیم داریم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چرا از آن بیم دارید؟ آنها پاسخ دادند: هر گاه نزد شما هستیم و شما به ما تذکر داده و ما را بی‌میل به دنیا می‌سازید، (در دل‌هایمان) ترس[3] ایجاد می‌شود و دنیا را فراموش کرده و از آن دوری می‌گزینیم، به‌طوری که ما نزد شما هستیم، اما گویی آخرت و بهشت و جهنم را پیش چشمان خود مشاهده می‌کنیم؛ اما هر گاه از محضر شما بیرون آمده و به خانه‌هایمان می‌رویم و فرزندان خود را می‌بوییم و همسر و خانواده خود را می‌بینیم، تقریباً آن حالتی که نزد شما داشتیم را از دست می‌دهیم، گویی اصلاً هیچ حالتی در ما به وجود نیامده بود. (ای رسول

۱- تهذیب، ج ۷، ص ۴۱۵، ح ۱۶۶۰.
۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۸۱.
۳- وَجِل يَوْجَل وَجلاً و موجلاً: یعنی ترسید و به وحشت افتاد «المعجم الوسیط- ریشه وجل»

خدا!) آیا بیم دارید که این حال ما نفاق باشد؟ رسول الله صلی الله علیه و آله به آنان فرمود: هرگز این چنین نیست، این (تغییر) حالت‌های شما، گام‌های شیطان است که در شما میل به دنیا ایجاد می‌کند. به خدا قسم! اگر بر آن حالتی که نزد من داشتید می‌ماندید، (قادر بودید) دست در دست فرشتگان بگذارید و بر روی آب، راه بروید و اگر گناه نمی‌کردید و در پی آن از خداوند، آمرزش نمی‌طلبیدید، خداوند مخلوقات دیگری را می‌آفرید تا گناه کنند و سپس طلب آمرزش نمایند تا خدا از آنان درگذرد. مؤمن در معرض[1] امتحان، و بسیار توبه‌کننده است. آیا نشنیده‌ای که خداوند می‌فرماید: «**إِنَّ اللَّـهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ**». همچنین می‌فرماید: «وَاسْتَغْفِرُواْ رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُواْ إِلَيهِ»[2] [و از پروردگار خود آمرزش بخواهید، سپس به درگاه او توبه کنید][3]

۸) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از برخی از اصحاب ما در حدیث مرفوعی روایت می‌کند که حضرت فرمود: خداوند عز و جل به توبه‌کنندگان، سه خصلت ارزانی داشته که اگر یکی از خصلت‌ها را به تمامی اهل آسمان‌ها و زمین می‌بخشید، با آن نجات می‌یافتند. خداوند می‌فرماید: «**إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ**» پس خداوند، هرکس را که دوست بدارد، شکنجه نمی‌کند. (ادامه روایت) حضرت در ادامه، آن سه خصلت را بیان می‌کند. ان شاء الله این حدیث به صورت کامل، در تفسیر آیه: «وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ» از سوره فرقان خواهد آمد.[4][5]

۹) عیاشی، از جمیل روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: مردم به وسیله سنگ و پنبه[6] (موضع بول و غائط)، خود را تمیز می‌نمودند. سپس وضو (شستن با آب) که خوی پسندیده‌ای است ایجاد شد و رسول الله صلی الله علیه و آله، (مردم) را به آن امر فرمود و خود نیز با آب شستشو

۱- مُفتَن: یعنی امتحان شده، خداوند او را با گناه امتحان می‌کند و سپس او توبه می‌کند. دوباره مرتکب آن گناه می‌شود و سپس توبه می‌کند «نهایه: ج ۳، ص ۴۱۰».

۲- هود/ ۹۰.

۳- کافی، ج ۲، ص ۳۰۹، ح ۱.

۴- این حدیث به صورت کامل، در حدیث شماره ۱ از تفسیر آیه ۶۸ فرقان خواهد آمد.

۵- کافی، ج ۲، ص ۳۱۵.

۶- کُرسُف: یعنی پنبه «القاموس المحیط- ریشه کرسف»

نمود و خداوند، آیه: «إِنَّ اللّه یحِبُّ التَّوّابِینَ وَیحِبُّ الْمُتَطَهِّرِینَ» را نازل کرد.[۱]

۱۰) عیاشی، از سلام روایت می‌کند که گفت: نزد امام باقر علیه السلام بودم که حمران بن اعین وارد شد و پیرامون موضوعاتی از امام سؤالاتی را پرسید و چون خواست برخیزد، به امام عرض کرد: خداوند، شما را برای ما نگهدارد و ما را از شما بهره‌مند سازد، بدانید که ما، هر گاه در محضر شما حضور می‌یابیم، به وقت بازگشت، دل‌هایمان نرم می‌شود و درونمان (از فکر کردن به) دنیا و حسرت خوردن بر اموال مردم، آسوده می‌گردد. اما وقتی از نزد شما بیرون می‌آییم و با مردم و تجار می‌نشینیم، حب دنیا، دوباره در دل‌هایمان نفوذ می‌کند. راوی می‌گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: اینها فقط (کار) دل‌ها است که گاهی نرم و گاهی سخت می‌شود. سپس حضرت فرمود: اصحاب محمد صلی الله علیه و آله می‌گفتند: یا رسول الله! از این که نفاق در ما باشد بیم داریم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چرا از آن بیم دارید؟ آنها پاسخ دادند: هر گاه نزد شما هستیم و شما به ما تذکر می‌دهید، (در دل‌هایمان) ترس[۲] و خوف ایجاد می‌شود و دنیا را فراموش کرده و از آن دوری می‌گزینیم؛ به‌طوری که ما نزد شما هستیم، اما گویی آخرت و بهشت و جهنم را پیش چشمان خود مشاهده می‌کنیم. اما هر گاه از محضر شما بیرون آمده و به خانه‌هایمان می‌رویم و فرزندان خود را می‌بوییم و همسر و خانواده خودرا می‌بینیم، تقریباً آن حالتی که نزد شما داشتیم را از دست می‌دهیم، گویی اصلاً هیچ حالتی در ما به وجود نیامده بود. (ای رسول خدا!) آیا بیم دارید که این حال ما، نفاق باشد؟ رسول الله صلی الله علیه و آله به آنان فرمود: هرگز این چنین نیست. این (تغییر) حالت‌های شما، گام‌های شیطان است که در شما میل ایجاد می‌کند. به خدا قسم اگر بر آن حالتی که نزد من داشتید می‌ماندید، (قادر بودید) دست در دست فرشتگان بگذارید و بر روی آب، راه بروید و اگر گناه نمی‌کردید و در پی آن از خداوند، آمرزش نمی‌طلبیدید، خداوند، مخلوقات دیگری را می‌آفرید تا گناه کنند و سپس طلب آمرزش نمایند تا خدا از آنان درگذرد. مؤمن در معرض امتحان، و بسیار توبه‌کننده است. آیا نمی‌دانی که خداوند می‌فرماید: «إِنَّ اللّه یحِبُّ التَّوّابِینَ» و

۱– تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۲۸، ح ۳۲۷.
۲– روع: یعنی هراس، رُوعْنا: یعنی ترسیدیم «المعجم الوسیط – ریشه روع»

همچنین می‌فرماید: «وَاسْتَغْفِرُواْ رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُواْ إِلَيه»[1] [و از پروردگار خود آمـرزش بخواهید سپس به درگاه او توبه کنید][2]

۱۱) عیاشی، از ابو خدیجه، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که گفت: مردم، از آن جایی که بُسر (خرمای کال و نارس) مـی‌خوردنـد و غـائط آنـان، بـه صورت پشکل از آنان خارج می‌شد، با سـه سـنگ، موضـع غـائط خـود را تمیـز می‌کردند. (روزی) مردی از انصار، کدو[3] خورده و شکمش روان شد و با آب خـود را تمیز کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله دنبال او فرستاد. راوی می‌گوید: آن مـرد در حالی که بیم داشت از این که با تمیز کردن خود به وسیله آب، عمل بدی را مرتکب شده باشد، به نزد حضرت رفت و پیامبر به او فرمود: آیا امروز عملی انجام داده‌ای؟ آن مرد عرض کرد: آری، یا رسول الله! به خدا سوگند، چون غذایی خوردم که شکم من با آن روان گشته بود و با سنگ نمی‌توانستم خود را تمیز کنم، با آب، این کار را کردم. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: گوارایت باشد که خداوند در شأن تـو آیه: «إِنَّ اللّه يحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ» را نازل فرمـوده اسـت و تـو اولـین کسی هستی که با آب، خود را تمیز نمودی و اولـین توبـه‌کننـدگان و اولـین پاکـان می‌باشی.[4]

۱۲) عیاشی، از عیسی بن عبد الله از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند کـه فرمود: بر مرد حرام است که با زن حائض از طریق فرج آمیزش کند؛ زیرا خداونـد می‌فرماید: «وَلاَ تَقْرَبُوهنَّ حَتَّىَ يطْهرْنَ» پس مرد تنها می‌تواند با زن حائض خود، از طریقی غیر از طریق فرج مقاربت کند.[5]

۱۳) عیاشی، از عبد الله بن یعفور روایت می‌کند که گفت: از امام صـادق علیـه السلام پرسیدم: آیا می‌توان با زنان از پشـت مقاربـت نمـود؟ حضـرت پاسـخ داد: اشکالی ندارد، سپس این آیه را تلاوت نمود: «نِسَآؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَأْتُواْ حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ»[6]

۱- هود/ ۹۰.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۲۸، ح ۳۲۸.
۳- دُبّاء: یعني کدو «المعجم‌الوسیط - ریشه دبب»
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۲۹، ح ۳۲۹.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۲۹، ح ۳۳۰.
۶- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۳۰، ح ۳۳۱.

۱۴) عیاشی از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه: «نِسَآؤُکُمْ حَرْثٌ لَّکُمْ فَأْتُواْ حَرْثَکُمْ أَنَّی شِئْتُمْ» فرمود: منظور این است که مرد از هر طریقی که خواست می‌تواند با زن خود نزدیکی کند.[1]

۱۵) عیاشی، از صفوان بن یحیی، از یکی از اصحاب ما روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «نِسَآؤُکُمْ حَرْثٌ لَّکُمْ فَأْتُواْ حَرْثَکُمْ أَنَّی شِئْتُمْ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: یعنی می‌توانید از جلو یا پشت با زنانتان آمیزش کنید؛ البته باید از طریق فرج باشد.[2]

۱۶) عیاشی، از معمر بن خَلّاد، از امام رضا علیه السلام روایت می‌کند که حضرت فرمود: آنها پیرامون آمیزش با زنان از پشت چه می‌گویند؟ راوی می‌گوید: پاسخ دادم: مردم مدینه، در آن اشکالی نمی‌بینند. حضرت فرمود: یهود قائل بودند به این که اگر مرد با زن خود از پشت آمیزش کند، فرزند آنان لوچ می‌شود. به همین خاطر خداوند، این آیه را نازل فرمود: «نِسَآؤُکُمْ حَرْثٌ لَّکُمْ فَأْتُواْ حَرْثَکُمْ أَنَّی شِئْتُمْ» یعنی بر خلاف نظر یهود، می‌توانید از پشت یا جلو با همسرانتان آمیزش کنید؛ اما منظور از آن، آمیزش از طریق دُبُر نیست (بلکه منظور، از طریق فرج است). عین این روایت، از حسن بن علی، از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است.[3]

۱۷) عیاشی، از زراره روایت می‌کند که گفت: از امام باقر علیه السلام تفسیر آیه: «نِسَآؤُکُمْ حَرْثٌ لَّکُمْ فَأْتُواْ حَرْثَکُمْ أَنَّی شِئْتُمْ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: منظور، آمیزش از طریق فرج است.[4]

۱۸) عیاشی، از ابو بصیر روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مردی با زن خود از طریق دُبُر آمیزش می‌کند و از آن کراهت دارد، حکم آن چیست؟ حضرت پاسخ داد: از آمیزش با زنان از طریق دُبُر[5] بپرهیزید. هم چنین حضرت فرمود: منظور از آیه: «نِسَآؤُکُمْ حَرْثٌ لَّکُمْ فَأْتُواْ حَرْثَکُمْ أَنَّی شِئْتُمْ»

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۳۰، ح ۳۳۲.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۳۰، ح ۳۳۳.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۳۰، ح ۳۳۴.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۳۰، ح ۳۳۵.
۵- محاشی: جمع مِحشاة و به معنای پایین‌ترین مکان قرار گرفتن غذا در روده می‌باشد که کنایه از دُبُر آمده است.

تنها این است که شما می‌توانید در هر وقت که خواستید (نه از هر طریق که خواستید)، با زنانتان آمیزش کنید.[1]

۱۹) عیاشی، از فتح بن یزید جرجانی روایت می‌کند که گفت: در ضمن نامه‌ای از امام رضا علیه السلام پیرامون آمیزش پرسیدم و حضرت در جواب نامه فرمود: تو از من پرسیدی که حکم مردی که با کنیز خود از طریق دُبُر (پشت) آمیزش می‌کند چیست؟ جواب این است که زن، وسیله بازی مرد است، پس این عمل مرد، آزار زن محسوب نمی‌شود؛ چرا که زن، همان طور که خداوند فرمود، محل بذرافشانی می‌باشد.[2]

۲۰) محمد بن یعقوب، از محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان و علی بن ابراهیم، از پدرش از ابن ابی عمیر، از جمیل به دراّج، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه: «إِنَّ اللَّه يحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ» فرمود: مردم، با پنبه و سنگ (موضع بول و غائط) خود را تميز مي‌کردند. سپس وضو (شستشو با آب) که خوی پسندیده‌ای است، ایجاد شد و رسول الله صلی الله علیه و آله نیز به آن امر فرمود و خود نیز با آب، خود را تمیز می‌نمود. پس خداوند این آیه را نازل فرمود: «إِنَّ اللَّه يحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ»[3]

﴿وَلاَ تَجْعَلُواْ اللّهَ عُرْضَةً لِّأَيْمَانِكُمْ أَن تَبَرُّواْ وَتَتَّقُواْ وَتُصْلِحُواْ بَيْنَ النَّاسِ وَاللّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ(۲۲۴)﴾

[و خدا را دستاویز سوگندهای خود قرار مدهید تا (بدین بهانه)، از نیکوکاری و پرهیزکاری و سازش‌دادن میان مردم (باز ایستید) و خدا شنوای داناست]

۱) محمد بن یعقوب، از علی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از علی بن اسماعیل، از اسحاق بن عمار، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه: «وَلاَ تَجْعَلُواْ اللّهَ عُرْضَةً لِّأَيْمَانِكُمْ أَن تَبَرُّواْ وَتَتَّقُواْ وَتُصْلِحُواْ بَيْنَ النَّاسِ» فرمود: یعنی (خداوند می‌فرماید) اگر فراخوانده شدی تا میان دو نفر آشتی برقرار کنی، نگو من

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۳۰، ح ۳۳۶.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۳۱، ح ۳۳۷.
۳- کافی، ج ۳، ص ۱۸، ح ۱۳.

قسم خورده‌ام که چنین کاری را انجام ندهم.[1]

۲) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از احمد بن محمد، از عثمان بن عیسی، از ابو ایوب خزّاز روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: چه راست یا دروغ به خداوند سوگند نخورید؛ چرا که خداوند می‌فرماید: «وَلاَ تَجْعَلُواْ اللّهَ عُرْضَةً لِّأَيْمَانِكُمْ»[2]

۳) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از احمد بن محمد بن خالد، از یحیی بن ابراهیم، از پدرش، از ابو سلّام متعبّد روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که به سَدیر می‌فرمود: ای سدیر! هر کس که به خداوند سوگند یاد کند، اگر دروغگو باشد کفر ورزیده، و اگر راستگو باشد، گناه کرده است؛ چرا که خداوند می‌فرماید: «وَلاَ تَجْعَلُواْ اللّهَ عُرْضَةً لِّأَيْمَانِكُمْ» شیخ مفید نیز این حدیث را در کتاب اختصاص از امام رضا علیه السلام نقل کرده است.[3]

۴) عیاشی، از محمد بن مسلم روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «وَلاَ تَجْعَلُواْ اللّهَ عُرْضَةً لِّأَيْمَانِكُمْ أَن تَبَرُّواْ وَتَتَّقُواْ وَتُصْلِحُواْ بَيْنَ النَّاسِ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: منظور از (سوگند به خداوند) این است که مرد بگوید: نه به خدا قسم، یا آری به خدا قسم.[4]

۵) عیاشی، از زراره و حمران و محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت می‌کنند که فرمودند: منظور از آیه، کسی است که بین دو نفر، آشتی برقرار می‌کند و بار گناه مابین آن او را بر دوش خود می‌گیرد.[5]

۶) عیاشی، از منصور بن حازم، از امام صادق علیه السلام و محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه: «وَلاَ تَجْعَلُواْ اللّهَ عُرْضَةً لِّأَيْمَانِكُمْ» فرمودند: منظور این است که مرد قسم یاد کند که با برادرش و مانند آن سخن نگوید یا سوگند یاد کند که با مادرش سخن نگوید.[6]

۷) عیاشی، از ایوب روایت می‌کند که گفت: از حضرت شنیدم که می‌فرمود:

۱- کافی، ج ۲، ص ۱۶۷، ح ۶.
۲- کافی، ج ۷، ص ۳۴، ح ۱.
۳- اختصاص، ص ۲۵، چ اعلمی
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۳۱، ح ۳۳۸.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۳۱، ح ۳۳۹.
۶- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۳۱، ح ۳۴۰.

چه راست یا دروغ به خداوند سوگند نخورید؛ چرا که خداوند می‌فرماید: «وَلاَ تَجْعَلُواْ اللّهَ عُرْضَةً لِّأَيْمَانِكُمْ» همچنین حضرت فرمود: اگر مردی از مرد دیگر کمک بخواهد تا بین او و دیگری آشتی برقرار کند، آن مرد نباید بگوید که من قسم خورده‌ام که این کار را انجام ندهم، و آیه: «وَلاَ تَجْعَلُواْ اللّهَ عُرْضَةً لِّأَيْمَانِكُمْ أَن تَبَرُّواْ وَتَتَّقُواْ وَتُصْلِحُواْ بَيْنَ النَّاسِ» به همین معنا است.[1]

«لاَّ يُؤَاخِذُكُمُ اللّهُ بِاللَّغْوِ فِيَ أَيْمَانِكُمْ وَلَكِن يُؤَاخِذُكُم بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ وَاللّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ (۲۲۵)»

[خداوند شما را به سوگندهای لغوتان مؤاخذه نمی‌کند ولی شما را بد آن چه دل‌هایتان (از روی عمد) فراهم آورده است مؤاخذه می‌کند و خدا آمرزنده بردبار است]

۱) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از هارون بن مسلم، از مسعده بن صدقه، روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که پیرامون تفسیر آیه: «لاَّ يُؤَاخِذُكُمُ اللّهُ بِاللَّغْوِ فِيَ أَيْمَانِكُمْ» می‌فرمود: لغو، به این معنا است که مرد بگوید: نه به خدا قسم، یا آری به خدا قسم و هیچ‌گونه اثری نداشته باشد (هیچ معامله‌ای با آن قسم، صورت نگیرد.)[2]

۲) عیاشی، از ابو صباح روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «لاَّ يُؤَاخِذُكُمُ اللّهُ بِاللَّغْوِ فِيَ أَيْمَانِكُمْ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: یعنی این که (گفته شود:) نه به خدا قسم، یا آری به خدا قسم، یا هرگز به خدا قسم و هیچ‌گونه اثری نداشته باشد (و با آن قسم، معامله‌ای صورت نگیرد).[3]

۳) ابو علی طبرسی می‌گوید: مردم در معنای قسم لغو، اختلاف نظر داشتند. برخی گفته‌اند: یمین لغو، همان سوگندی است که مردم معمولاً می‌خورند و می‌گویند: نه به خدا قسم، یا آری به خدا قسم، بدون آن که معامله‌ای با آن صورت گیرد و مالی بدست آورند یا به کسی، ستمی روا دارند. این مطلب، از امام باقر علیه

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۳۱، ح ۳۴۱.
۲- کافی، ج ۷، ص ۴۴۳، ح ۱.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۳۱، ح ۳۴۲.

السلام و امام صادق علیه السلام روایت شده است.[1]

﴿لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِن نِّسَآئِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَإِن فَآؤُوا فَإِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۲۲۶)﴾،

[برای کسانی که به ترک همخوابگی با زنان خود سوگند می‌خورند (=ایلاء)، چهار ماه انتظار (و مهلت) است، پس اگر (به آشتی) بازآمدند خداوند آمرزنده مهربان است]

۱) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسین بن سیف، از محمد بن سلیمان، روایت می‌کند که گفت: از امام جواد علیه السلام پرسیدم: جانم به فدای شما باد، چگونه عدّه زن مطلّقه، سه حیض یا سه ماه است، در حالی که عده زنی که شوهرش از دنیا رفته، چهار ماه و ده روز می‌باشد؟ حضرت پاسخ داد: عده زن مطلّقه سه قُرء می‌باشد (یعنی این که سه بار از خون حیض پاک شود) تا معلوم شود که در رحم او فرزندی نبوده است. اما دلیل این که عده زنی که شوهرش از دنیا رفته، چهار ماه و ده روز می‌باشد، این است که خداوند شرطی را به نفع زنان و شرطی را به ضرر آنان قرار داده است و در این دو شرط، هیچ گناهی نسبت به آنان مرتکب نشده است. آن شرطی که به نفع زنان می‌باشد، این است که آنها باید در ایلاء (این که مرد سوگند یاد کند که با زن خود آمیزش نکند) چهار ماه عده نگهدارند. خداوند می‌فرماید: «لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِن نِّسَآئِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ». پس خداوند به هیچ مردی که ایلاء نموده، اجازه نداده تا مقاربت با همسر خود را بیش از چهار ماه ترک کند؛ زیرا می‌دانست که نهایت صبر زن در ترک مقاربت با مرد، چهار ماه می‌باشد. اما آن شرطی که به ضرر زنان می‌باشد، این است که خداوند به آنان امر فرمود که اگر شوهرانشان از دنیا رفتند باید چهار ماه و ده روز عده نگهدارند. پس خداوند در ایلاء به نفع زن و به ضرر مرد، عده و ترک مقاربت را بیش از چهار ماه قرار نداد؛ ولی در اینجا (عده زنی که شوهرش از دنیا رفته) به جبران ضرری که به مرد در ایلاء وارد شده بود، به ضرر زن و به نفع مرد، عده را چهار ماه و ده روز قرار داد. خداوند تبارک و تعالی فرمود: «يَتَرَبَّصْنَ بِأَنفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ

۱- مجمع البیان، ج ۲، ص ۹۳.

أَشْهرٍ وَعَشْراً[1]» [چهار ماه و ده روز انتظار می‌برند] و خداوند این ده روز عده را فقط به همراه چهار ماه ذکر کرده است، چون که می‌دانست نهایت صبر زن در ترک مقاربت، چهار ماه است. به همین خاطر آن مدت را به نفع و ضرر آن زن واجب کرد.[2]

۲) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حماد، از حلبی، روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: حکم مردی که بدون آن که زنش را طلاق دهد یا قسمی (بر ترک مقاربت با او) یاد کند، او را رها کرده و با او همبستر نمی‌شود، چیست؟ حضرت فرمود: باید با همسرش مقاربت کند. همچنین حضرت فرمود: هر گاه مردی با زن خود ایلاء کند، یعنی بگوید: به خدا قسم، با تو آمیزش نمی‌کنم چنین و چنان. نیز بگوید: به خدا قسم، تو را به خشم می‌آورم؛ و سپس با آن زن دشمنی بورزد، به مدت چهار ماه حق ندارد که با همسر خود آمیزش کند و سپس حکم او پس از چهار ماه باید به امام ارجاع داده شود. پس اگر آن مرد ایفاء نمود یعنی با همسرش آشتی نمود، خداوند بخشنده و مهربان است و اگر ایفاء نکرد، مجبور می‌شود که آن زن را طلاق دهد و تنها در صورتی که حکم آنان به امام ارجاع داده شده باشد، می‌توانند از هم طلاق بگیرند و اگر چه پس از چهار ماه نیز باشد، آن مرد مجبور می‌شود که یا با زن خود آشتی نماید و یا او را طلاق دهد.[3]

۳) محمد بن یعقوب، از علی، از پدرش، از حماد بن عیسی، از عمر بن اذینه، از بکیر بن اعین و برید بن معاویه، از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمودند: اگر مرد با زن خود ایلاء کند (یعنی قسم یاد کند که) با او مقاربت نکند، زن تا چهار ماه نمی‌تواند اعتراض کند و هیچ حقی ندارد و آن مرد نیز در این که با زن خود در آن چهار ماه مقاربت نمی‌کند، گناهی مرتکب نشده است. اما اگر آن چهار ماه بگذرد و آن مرد با زن خود مقاربت نکند و آن نیز اعتراض نکند و راضی باشد، هیچ اجباری بر مرد نیست که با زن خود مقاربت کند اما اگر آن زن مشکل خود را نزد امام ارجاع دهد، آن مرد مجبور می‌شود که یا به

۱- بقره/ ۲۳۴.
۲- کافی، ج ۶، ص ۱۱۳، ح ۱.
۳- کافی، ج ۶، ص ۱۳۰، ح ۲.

آن زن رجوع کند که او از خون حیض، پاک شود و بعد، او را طلاق دهد و تا آن زمان که سه بار از حیض پاک شود، آن مرد شایسته‌ترین افراد به رجوع به آن زن است. پس این، ایلائی است که خداوند متعال در کتاب خود نازل کرده و سنّت رسول الله صلی الله علیه و آله می‌باشد.[1]

۴) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل، از محمد بن فضیل از ابو صباح کنانی روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: حکم زنی که با زن خود پس از نزدیکی، ایلاء کند، چیست؟ حضرت پاسخ داد: اگر چهار ماه بگذرد باید حکم به امام ارجاع داده شود، اگر چه بعد از مدتی باشد. پس اگر آن مرد بازگشت، آن زن، همسر او است و هیچ مشکلی در رجوع او نیست و اگر خواست که او را طلاق دهد، باید او را طلاق دهد. حضرت فرمود: ایلاء این است که مرد به زنش بگوید: به خدا قسم، تو را خشمگین ساخته و با تو بدرفتاری می‌کنم و سپس از آن زن دوری جوید و به مدت چهار ماه با آن زن آمیزش نکند. پس اگر آن چهار ماه بگذرد، ایلاء صورت گرفته و بر امام شایسته است که آن مرد را مجبور سازد که یا به آن زن رجوع کند یا او را طلاق دهد. پس اگر آن مرد بخواهد رجوع کند، خداوند، آمرزنده و مهربان است و اگر قصد داشته باشد او را طلاق دهد، خداوند شنونده و دانا است. معنای سخن خداوند در کتابش نیز همین است.[2]

۵) محمد بن یعقوب، از ابو علی اشعری و محمد بن عبدالجبار و ابو عباس محمد بن جعفر، از ایوب بن نوح و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان و حمید بن زیاد، از ابن سماعه و همگی، از صفوان، از ابن مسکان، از ابو بصیر روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: ایلاءچیست؟ فرمود: ایلاء آن است که مرد به همسرش گوید: به خدا قسم، با تو آمیزش نمی‌کنم چنین و چنان. یا اینکه بگوید: به خدا قسم، تو را خشمگین می‌کنم. پس از آن چهار ماه با زن خود، مقاربت نکند؛ سپس حکم آن دو باید به امام ارجاع داده شود. پس اگر آن مرد ایفاء کند یعنی با زن خود، آشتی کند، خداوند، آمرزنده و مهربان است و اگر ایفاء

۱- کافی، ج ۶، ص ۱۳۱، ح ۴.
۲- کافی، ج ۶، ص ۱۳۲، ح ۷.

نکند، مجبور می‌شود که آن زن را طلاق دهد؛ و طلاقی بین آن دو صورت نمی‌گیرد حتی اگر پس از گذشت چهار ماه باشد، جز در صورتی که آن زن، دادخواهی خود را به امام ارجاع دهد.[1]

۶) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از بکر بن صالح، از قاسم بن برید، از ابو عمرو زبیری، از امام صادق علیه السلام در حدیثی طولانی روایت می‌کند که فرمود: اگر مرد (پس از ایلاء) کلامی بگوید یا کاری بکند که نشانه رجوع او باشد، ایفاء نموده است خداوند می‌فرماید: «فَإِنْ فَاءُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» یعنی اگر رجوع کنند؛ سپس حضرت فرمود: «وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ[2]» [و اگر آهنگ طلاق کردند در حقیقت، خدا شنوای داناست].[3]

۷) علی بن ابراهیم، از پدرش، از صفوان، از ابن مسکان، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: ایلاء، این است که مرد به زنش بگوید که با او مقاربت نمی‌کند؛ پس اگر آن زن به این منوال صبر کند، اشکالی ندارد؛ و اگر دادخواهی خود را به امام ارجاع دهد، امام به آن مرد چهار ماه مهلت می‌دهد و سپس به او می‌گوید: یا به زندگی زناشویی خود بازگرد و یا زن خود را طلاق بده و گرنه تو را تا ابد، به بند می‌کشم (تو را به زندان ابد محکوم می‌کنم).[4]

۸) علی [بن ابراهیم] می‌گوید: برخی روایت کرده‌اند که امیر المؤمنین علیه السلام آغلی از نی ساخت و مردی که با زن خود ایلاء کرده بود و چهار ماه از آن گذشته بود را در آن قرار داده و به او فرمود: یا باید به زندگی زناشویی خود رجوع کنی، و یا آن زن را طلاق دهی؛ وگرنه این آغل که تو در آن هستی را به آتش می‌کشم.[5]

۹) شیخ، با سند خود، از حسین بن سعید، از عثمان بن عیسی، از سماعه روایت می‌کند که گفت: از حضرت پرسیدم: حکم مردی که با زنش ایلاء می‌کند، چیست؟ حضرت پاسخ داد: ایلاء، این است که مرد به زنش بگوید: به خدا قسم، با

۱- کافی، ج ۶، ص ۱۳۲، ح ۹.
۲- بقره/ ۲۲۷.
۳- کافی، ج ۵، ص ۱۶، ح ۱.
۴- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۸۲.
۵- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۸۲.

تو مقاربت نمی‌کنم چنین و چنان؛ و به مدت چهار ماه با او مقاربت نمی‌کند. پس اگر بعد از چهار ماه، ایفاء کند؛ یعنی به سوی زنش رجوع کند، خداوند آمرزنده و مهربان است؛ و اگر پس از چهار ماه ایفا نکند، باید در بند شود تا به اجبار با زنش آشتی کند و یا او را طلاق دهد؛ و تنها زمانی بین آن دو طلاق صورت می‌گیرد که حکم آن دو به امام ارجاع داده شود و به صرف گذشتن چهار ماه، طلاق بین آن دو ایجاد نمی‌شود. پس اگر آن مرد با زنش آشتی نکند، امام آن دو را از هم طلاق می‌دهد.[1]

۱۰) عیاشی، از برید بن معاویه روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که در مورد ایلاء می‌فرمود: اگر مرد با زن خود، ایلاء کند و با او مقاربت نکند و با بدن او تماس پیدا نکند و با او همبستر نشود، تا چهار ماه مجبور به مقاربت نیست؛ اما بعد از گذشت چهار ماه، اگر آن زن اعتراضی نکند، آن مرد نیز مجبور به مقاربت نیست؛ ولی اگر آن زن، حق خود را پس از چهار ماه طلب کند، حکم او به امام ارجاع داده می‌شود و آن مرد، مجبور است که به زن خود رجوع کرده و با او مقاربت نماید و یا این که آن زن را طلاق دهد؛ و اگر می‌خواهد آن زن را طلاق دهد و زن، حیض می‌بیند، باید صبر کند تا زن، از خون حیض پاک شود و سپس بدون آن که با او آمیزش کند، در حضور دو شاهد عادل، او را طلاق دهد. سپس آن مرد، تا سه بار پاک شدن آن زن از خون حیض، شایسته‌ترین فرد، به رجوع به او است.[2]

۱۱) عیاشی، از حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: هر گاه مردی، با زن خود ایلاء کند و ایلاء، این است که مرد به زنش بگوید: به خدا قسم، با تو آمیزش نمی‌کنم چنین و چنان؛ و بگوید: به خدا قسم، تو را خشمگین می‌سازم؛ و سپس با او دشمنی ورزد و بگوید: با تو بدرفتاری می‌کنم؛ و سپس از او دوری گزیده و با او به مدت چهار ماه مقاربت ننماید، در این صورت اگر آن مرد، ایفا کند، و ایفاء این است که با زن خود آشتی کند؛ «فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ» و اگر ایفاء نکند، مجبور است که آن زن را طلاق دهد؛ و تنها زمانی بین آن دو طلاق

۱- تهذیب، ج ۸، ص ۸، ح ۲۴.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۳۲، ح ۳۴۳.

ایجاد می‌شود که حکم آن دو، به امام ارجاع داده شود. پس اگر آن مرد بخواهد که زن خود را طلاق دهد، باید او را یک بار طلاق دهد.[1]

۱۲) عیاشی، از ابو بصیر، روایت می‌کند که گفت: از حضرت پرسیدم: حکم مردی که با زن خود ایلاء کند و چهار ماه از آن بگذرد چیست؟ حضرت پاسخ داد: باید حکم او به امام ارجاع داده شود؛ پس اگر می‌خواهد زن خود را طلاق دهد، آن زن می‌بایست به مانند زن مطلّقه، عده نگهدارد و اگر آن مرد رجوع کند، هیچ اشکالی ندارد.[2]

۱۳) عیاشی، از منصور بن حازم روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: حکم مردی که با زن خود ایلاء نموده و چهار ماه از آن گذشته چیست؟ حضرت پاسخ داد: باید حکم آن دو به امام ارجاع داده شود و اگر مرد بخواهد که آن زن را طلاق دهد، آن زن از او جدا می‌شود و باید به مانند زن مطلّقه، عده نگهدارد؛ و اگر آن مرد، او را طلاق ندهد، باید قسم خود را بشکند و به زن خود رجوع کند.[3]

۱۴) عیاشی، از عباس بن هلال، روایت می‌کند که گفت: امام رضا علیه السلام به ما فرمود: مهلت ایلاء پس از آن که زن و مرد نزد حاکم شرع بیایند، چهار ماه است. پس اگر آن چهار ماه سپری شود، آن مرد یا باید با زن خود امساک کند و یا او را طلاق دهد. امساک به معنای مقاربت می‌باشد.[4]

۱۵) برخی از امام صادق علیه السلام پرسیدند: اگر زن، با ایلاء از مرد خود جدا شود، آیا آن مرد می‌تواند با آن زن دوباره ازدواج کند؟ حضرت پاسخ داد: بعد از دو طلاق می‌تواند با او ازدواج نماید و برای مقاربت با آن زن باید قسم خود را بشکند.[5]

۱۶) عیاشی، از صفوان، از برخی از اصحاب خود، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیرامون حکم مرد ایلاء کننده‌ای که از طلاق دادن زن خود ابا

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۳۲، ح ۳۴۴.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۳۲، ح ۳۴۵.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۳۲، ح ۳۴۶.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۳۲، ح ۳۴۷.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۳۳، ح ۳۴۸.

می‌ورزد فرمود: علی علیه السلام، چنین مردی را در آغلی از نی قرار می‌داد و او را در آن حبس می‌کرد، به او آب و غذا نمی‌داد تا زن خود را طلاق دهد.[1]

۱۷) عیاشی، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: اگر مردی با زن خود، ایلاء کند و چهار ماه بگذرد و به زن خود رجوع نکند، آن زن با ارجاع حکم خود به امام، از آن مرد طلاق می‌گیرد. پس اگر آن مرد بخواهد رجوع کند، باید پس از دو طلاق، رجوع کند و اگر بخواهد که او را طلاق دهد، با طلاق بائن، آن زن از او جدا می‌شود.[2]

﴿وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَّ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَٰلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا (۲۲۸)﴾

[و زنان طلاق داده شده باید مدت سه پاکی انتظار کشند و اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارند، برای آنان روا نیست که آن چه را خداوند در رحم آنان آفریده پوشیده دارند؛ و شوهرانشان اگر سر آشتی دارند به بازآوردن آنان در این (مدت) سزاوارترند و مانند همان (وظایفی) که بر عهده زنان است]

۱) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از زراره روایت می‌کند که گفت: از ربیعة‌الرأی[3] شنیدم که می‌گفت: به نظر من قُرء در قرآن به معنای پاکی بین دو حیض می‌باشد. همچنین ربیعة‌الرأی گفت: هر کس بر خلاف نظر من، چیزی بگوید، دروغگو است؛ چرا که من، این مطلب را از علی علیه السلام نقل کرده‌ام. راوی می‌گوید: به ربیعة‌الرأی گفتم: خداوند تو را

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۳۴، ح ۳۴۹.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص۱۳۴، ح ۳۵۰.
۳- ربیعة الرأی: او ربیه بن فروخ از موالی بن تیم، اهل مدینه و کنیه او ابوعثمان است. وی در فتوای خود، نظر خود را دخالت می‌داد و از قیاس استفاده می‌کرد و به همین خاطر به او لقب ربیعة الرأی، داده شد. او یکی از فتوا دهندگان مدینه بود. مالک بن انس، نزد او فقیه شد. وی در سال ۱۳۶هـ در هاشمیه، منطقه‌ای از سرزمین انبار، در گذشت. برخی گفته‌اند که او در مدینه در گذشته است. اهل تسنن در زمان و مکان وفات او اختلاف نظر دارند. «تاریخ بغداد: ج ۸، ص ۴۲۰ ت ۴۵۳۱؛ تهذیب تهذیب: ج ۳، ص ۲۵۸، ت ۴۹۱.

اصلاح نماید، آیا علی علیه السلام قائل به این مطلب بود؟ ربیعه پاسخ داد: آری، قُرء یعنی پاکی، و خون در آن جمع شده و به هنگام حیض، خارج می‌شود.[1]

۲) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر و جمعی از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از ابن ابی نصر و همگی، از جمیل بن درّاج، از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: به ما بین دو حیض، قرء (پاکی) گویند.[2]

۳) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از جمیل، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: به مابین دو حیض، قُرء (پاکی) می‌گویند.[3]

۴) عیاشی، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حجال، از ثعلبه، از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: اقراء به معنای چند بار پاک شدن (از خون حیض) است.[4]

۵) عیاشی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از زراره روایت می‌کند که گفت: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: خدا به شما خیر دهد، حکم مردی که زن خود را در حالت پاکی و بدون آن که با او مقاربت کرده باشد، در حضور دو شاهد عادل طلاق دهد، چیست؟ حضرت پاسخ داد: هر گاه زن، خون حیض سوم را ببیند، عده او به پایان رسیده است و می‌تواند ازدواج کند. راوی می‌گوید: به حضرت عرض کردم: خدا به شما خیر دهد، مردم عراق می‌گویند که علی علیه السلام فرموده است: آن مرد، حق دارد پیش از آن که آن زن، غسل حیض سوم را انجام دهد، به او رجوع کند. حضرت فرمود: آنان دروغ می‌گویند.[5]

۶) شیخ در تهذیب، با سند خود، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن ابی عمیر از حماد، از حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: عده زنی که حیض می‌بیند سه قُرء است و سه قرء، به معنای سه حیض می‌باشد. شیخ می‌گوید:

۱- کافی، ج ۶، ص ۸۹، ح ۱.
۲- کافی، ج ۶، ص ۸۹، ح ۲.
۳- کافی، ج ۶، ص ۸۹، ح ۳.
۴- کافی، ج ۶، ص ۸۹، ح ۴.
۵- کافی، ج ۶، ص ۸۹، ح ۱.

دلیل این که در این دو حدیث، قرء به حیض معنا شده، تقیه بوده است، زیرا در این دو حدیث، قرء به حیض تفسیر شده؛ ولی ما تبیین نمودیم که اقراء به معنای سه بار پاک شدن از حیض می‌باشد و شاید منظور امام از این که فرمود: سه حیض، این باشد که اگر آن زن خون حیض سوم را ببیند. زیرا آن زن از خون دو حیض، پاک شده و خون حیض سوم را می‌بیند و روی هم سه قُرء می‌شود و در حدیث نیامده که آن زن باید از حیض سوم پاک شود (پایان کلام شیخ).[1]

۷) شیخ، با سند خود از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از جمیل به درّاج، از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «عده و حیض، مخصوص زنان است.[2]

۸) شیخ، با سند خود از احمد بن محمد، از محمد بن عیسی، از عبد الله بن مغیره، از اسماعیل بن ابی زیاد، از امام صادق علیه السلام، از پدرش علیه السلام، از امیر المؤمنین علیه السلام نقل می‌کند که پیرامون زنی که ادعا می‌کرد در یک ماه، سه بار حیض دیده است،فرمود: زنانی را مأمور کنید تا او را وارسی کنند و بر ادعای او شهادت بدهند. پس اگر شهادت بدهند که او راست می‌گوید، درستی کلام او معلوم می‌شود و گرنه دروغ می‌گوید. شیخ در کتاب تهذیب می‌گوید: دلیل این که حضرت فرمود: جمعی از زنان را مأمور کنید، این است که اگر آن زن در معرض اتهام نبود، ادعای او پیرامون عده و حیض پذیرفته می‌شد و اگر متهم بود، نیاز به شهادت زنانی غیر از او دارد تا ادعای او پذیرفته شود.[3]

۹) عیاشی، از محمد بن مسلم و زراره، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کنند که فرمود: به مابین دو حیض، قُرْء (پاکی) می‌گویند.[4]

۱۰) عیاشی، از زراره روایت می‌کند که گفت: از ربیعةالرأی شنیدم که می‌گفت: به نظر من قرء، در قرآن به معنای پاکی مابین دو حیض می‌باشد و به معنای حیض نیست. راوی می‌گوید: نزد امام باقر علیه السلام رفته و با حضرت پیرامون گفته ربیعه سخن گفتم. حضرت فرمود: ربیعه دروغ می‌گوید و این مطلب، نظر او نیست،

۱- تهذیب، ج ۸، ص ۱۲۶، ح ۴۳۴.
۲- تهذیب، ج ۱، ص ۳۹۸، ح ۱۲۴۳.
۳- تهذیب، ج ۱، ص ۳۹۸، ح ۱۲۴۲.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۳۳، ح ۳۵۱.

بلکه آن را از علی علیه السلام شنیده است. راوی می‌گوید: به حضرت عرض کردم: خدا به شما خیر دهد، آیا علی علیه السلام قائل به این مطلب بود؟ حضرت پاسخ داد: آری، علی علیه السلام می‌فرمود: قرء، به معنای پاکی (از خون حیض) است. ابتدا خون پیش از موعد حیض، جمع شده و در زمان حیض، خارج می‌شود. راوی می‌گوید: به حضرت عرض کردم: خداوند به شما خیر دهد، حکم مردی که زن خود را در حالت پاکی بدون آن که با او مقاربت کند، در حضور دو شاهد عادل طلاق می‌دهد، چیست؟ حضرت پاسخ داد: هر گاه آن زن، خون حیض سوم را ببیند، عده او به پایان رسیده و بر او حلال است که ازدواج کند. راوی می‌گوید: به حضرت عرض کردم: مردم عراق می‌گویند: علی علیه السلام قائل بود به این که این زن تا زمانی که غسل حیض سوم را انجام نداده باشد، شوهر سابق او حق دارد به او رجوع کند. حضرت فرمود: آنها، دروغ می‌گویند و علی علیه السلام می‌فرمود: هنگامی که زن، خون حیض سوم را ببیند، عده او به پایان می‌رسد. در روایت دیگری از ربیعه چنین نقل شده که او گفت: آن مرد نمی‌تواند به زن مطلّقه خود رجوع کند و قُرء، به معنای پاکی ما بین دو حیض است و آن زن تا غسل حیض سوم را انجام ندهد، نمی‌تواند ازدواج کند. پس اگر مبنا را بر این قرار دهی که قُرء به معنای مابین دو حیض می‌باشد، اقراء (سه پاکی) مساوی با سه ماه می‌باشد. پس اگر آن زن، ازجمله زنانی است که حیض منظم ندارند و در یک ماه، چند بار و در ماه دیگر، یک بار حیض می‌شوند، باید به مدت سه ماه، عده زن مستحاضه نگهدارد؛ و اگر از جمله زنانی است که حیض منظمی دارند و هر ماه یک حیض می‌بینند، مابین دو حیض برای او یک ماه حساب می‌شود که همان قُرء می‌باشد.[1]

۱۱) عیاشی، از ابن مسکان، از ابو بصیر نقل می‌کند که حضرت فرمود: عده زنی که حیض می‌بیند و حیض او منظم می‌باشد، سه قرء است یعنی باید سه بار، خون حیض ببیند.[2]

۱۲) عیاشی، از احمد بن محمد روایت می‌کند که حضرت فرمود: قرء، به معنای پاکی می‌باشد و خون، پیش از حیض جمع می‌شود و به هنگام حیض، خارج

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۳۳، ح ۳۵۳-۳۵۲
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۳۴، ح ۳۵۴.

می‌شود.[1]

۱۳) عیاشی، از محمد بن مسلم روایت می‌کند کـه گفـت: از امـام بـاقر علیـه السلام پرسیدم: اگر مردی زن خود را طلاق دهد، چه وقت طلاق آن زن به صورت بائن می‌شود (و مرد، حق رجوع ندارد)؟ حضرت پاسخ داد: زمانی که خون حـیض سوم خارج شود.[2]

۱۴) عیاشی، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیرامـون تفسیر آیه: «**وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنفُسِهِنَّ ثَلاَثَةَ قُرُوَءٍ وَلاَ يَحِلُّ لَهُنَّ أَن يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ**» فرمود: یعنی زنانی که به هنگام طلاق بـاردار هسـتند اگـر شوهرشان، از این موضوع آگاه نباشد، آنها جایز نیستند و حق ندارند بارداری خود را کتمان کنند و تا زمان وضع حمل آن زن، شوهر سابق او، حق رجوع دارد.[3]

۱۵) عیاشی، از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمـود: زنـی که از شوهر خود طلاق گرفته، به محض این که اولین قطره خـون حـیض را ببینـد، طلاق او، طلاق بائن می‌شود (و مرد، حق رجوع ندارد).[4]

۱۶) عیاشی، از عبد الرحمن بن ابی عبد الله روایت می‌کند کـه از امـام صـادق علیه السلام پرسید: اگر مرد، زن خود را طلاق دهد، چـه زمـانی مـی‌توانـد ازدواج کند؟ حضرت پاسخ داد: زمانی که زن خون حیض سوم را ببینـد، طـلاق او، طـلاق بائن شده است (و مرد، حق رجوع ندارد).[5]

۱۷) زراره، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: أقـراء بـه معنـای (سه) پاکی می‌باشد. هم چنین حضرت فرمود: قُرْء، به معنای (پاکی) مابین دو حیض می‌باشد.[6]

وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۳۴، ح ۳۵۵.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۳۴، ح ۳۵۶.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۳۴، ح ۳۵۷.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۳۴، ح ۳۵۸.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۳۴، ح ۳۵۹.
۶- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۳۵، ح ۳۶۰.

﴿(۲۲۸)﴾

[به طور شایسته به نفع آنان (بر عهده مردان) است و مردان بر آنان درجه برتری دارند و خداوند توانا و حکیم است]

۱) ابن بابویه در من لایحضره الفقیه، با سند خود از حسن بن محبوب، از مالک بن عطیه، از محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: زنی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمده و عرض کرد: یا رسول الله! حق شوهر بر زن چیست؟ حضرت پاسخ داد: (حق شوهر بر زن، این است که) زن از شوهر اطاعت کند و چیزی از خانه خود را جز با اذن او صدقه ندهد و جز با اجازه او روزه مستحبی نگیرد و از آمیزش با مرد امتناع نکند، حتی اگر بر روی جهاز[1] (شتر) باشد و از خانه خود فقط با اجازه او خارج شود. پس اگر زن بدون اذن شوهر خود، خارج شود، فرشتگان آسمان و زمین و فرشتگان خشم و رحمت تا موقع بازگشت آن زن به خانه، او را لعنت می‌کنند. آن زن عرض کرد: یا رسول الله! چه کسی حق بیشتری بر مرد دارد؟ حضرت پاسخ داد: پدر و مادر او.آن زن عرض کرد: چه کسی از مردم، حق بیشتری بر زن دارد؟ حضرت پاسخ داد: شوهر او.آن زن عرض کرد: آیا به اندازه حقی که شوهرم بر من دارد، من نیز به گردن او حق دارم؟ حضرت پاسخ داد: خیر، حتی یک درصد نیز بر گردن او حقی نداری. آن زن فرمود: سوگند به کسی که تو را به حق، به پیامبری مبعوث کرد، هیچ گاه تحت تملّک هیچ مردی درنخواهم آمد (و با هیچ مردی ازدواج نمی‌کنم).[2]

۲) در تفسیر علی بن ابراهیم، چنین آمده که: حق مردان بر زنان، برتر از حق زنان بر مردان است.[3]

﴿الطَّلاَقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ... (۲۲۹)﴾

[طلاق (رجعی) دو بار است. پس از آن یا (باید زن را) بخوبی نگاه داشتن یا

۱- قَتَب: جهاز کوچکی است که به اندازه کوهان شتر می‌باشد و جمع آن، اقتاب است. «المعجم‌الوسیط - ریشه قتب»

۲-من لا یحضره الفقیه، ج ۳،ص ۲۷۶،ح ۱۳۱۴.

۳- تفسیر قمی،۱،۸۲.

بشایستگی آزاد کردن]

۱) شیخ، در تهذیب، با سند خود از محمد بن یعقوب، از ابو علی اشعری، از محمد بن عبدالجبار و محمد بن جعفر و ابوالعباس رزّاز، از ایوب بن نوح و علی بن ابراهیم، از پدرش و همگی، از ابن ابی نجران، از صفوان بن یحیی، از ابن مسکان، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: طلاق سنت این است که مرد، زن خود را در حالت پاکی و بدون آن که با او مقاربت کرده باشد، در حضور دو شاهد عادل، یک بار طلاق می‌دهد؛ سپس او را رها می‌کند تا عدّه خود (سه قرء) را بگذراند. پس اگر عده زن، به پایان برسد، طلاق او، طلاق بائن می‌شود (و مرد، حق رجوع ندارد) و می‌تواند از آن زن، خواستگاری کند، پس اگر آن زن بخواهد، می‌تواند با او ازدواج کند و اگر نخواهد، مجبور به این کار نیست. پس اگر مرد، بخواهد به زن خود رجوع کند، باید شاهد بیاورد بر این که پیش از به پایان رسیدن عده، به آن زن رجوع کرده است، در این صورت آن زن، نزد او بر یک بار طلاق سابق است.[1]

۲) شیخ، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه: «الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ» فرمود: منظور از تسریح بِإِحْسَانٍ (رها کردن با نیکی)، طلاق سوم است.[2]

۳) ابن بابویه، در من لایحضره الفقیه، با سند خود، از علی بن حسن بن فضال، از پدرش روایت می‌کند که گفت: از امام رضا علیه السلام پرسیدم: چرا زنی که (سه بار) طلاق داده شده و در عده است باید با مردی غیر از شوهر خود، عقد (دائم) کند تا بر شوهر خود، حلال شود؟ حضرت پاسخ داد: خداوند اجازه داده که مرد، دو بار زن خود را طلاق دهد. خداوند می‌فرماید: «الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ» و منظور، طلاق سوم می‌باشد و از آن جایی که مرد با طلاق سوم، دست به عملی زده که خداوند از آن کراهت دارد، خداوند (نکاح) آن زن را (پس از طلاق سوم) بر مرد حرام کرد و تا زمانی که با مردی غیر از او ازدواج (دائم) نکند، بر آن مرد حلال نمی‌شود؛ و دلیل آن این بود که مردم، طلاق را

۱- تهذیب، ج ۸، ص ۲۵، ح ۸۲.
۲- تهذیب، ج ۸، ص ۲۵، ح ۸۲.

کوچک نشمارند (و آن را بازیچه قرار ندهند) و به زن، آزار نرسانند. پس زنی که برای بار سوم طلاق داده شده و در عده است، به محض این که اولین قطره از خون (حیض) را ببیند، طلاق او از شوهرش، طلاق بائن می‌باشد و در صورتی بر شوهرش حلال می‌شود که با مرد دیگری غیر از شوهر خود، ازدواج (دائم) کند.[۱]

۴) عیاشی، از عبد الرحمن روایت می‌کند که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: هنگامی که مرد با زن ازدواج می‌کند، به پیمانی که خداوند گرفته است، اذعان می‌کند: «فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ»[۲]

۵) عیاشی، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: زنی که تنها با ازدواج (دائم) با مردی غیر از شوهر خود، بر شوهرش حلال می‌شود، زنی است که مرد، او را طلاق دهد و سپس رجوع کند و سپس طلاق دهد و سپس رجوع کند و سپس برای بار سوم او را طلاق دهد. در این صورت آن زن تنها با ازدواج (دائم) با مردی غیر از شوهر خود، بر شوهرش حلال می‌شود. خداوند عز و جل می‌فرماید: «الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ» و منظور از تسریح (رها کردن)، طلاق سوم می‌باشد.[۳]

۶) عیاشی روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «فَإِن طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِن بَعْدُ حَتَّىٰ تَنكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ[۴]» (و اگر (شوهر برای بار سوم) او را طلاق گفت، پس از آن دیگر (آن زن) برای او حلال نیست تا این که با شوهری غیر از او ازدواج کند) فرمود: منظور از آیه، طلاق سوم می‌باشد پس اگر مرد، زن را برای بار آخر (بار سوم) طلاق دهد، اشکالی ندارد که پس از ازدواج جدید (که زن با مرد دیگری ازدواج کند)، به یکدیگر رجوع کنند.[۵]

۷) عیاشی، از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: خداوند می‌فرماید: «الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ» منظور از تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ، طلاق سوم است.[۶]

۱- من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۲۴، ح ۱۵۷۰.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۳۵، ح ۳۶۱.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۳۵، ح ۳۶۲.
۴- بقره/ ۲۳۰.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۳۵، ح ۳۶۳.
۶- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۳۵، ح ۳۶۴.

۸) عیاشی، از سماعة بن مهران روایت می‌کند که گفت: از حضرت پرسیدم: کدام زن است که تا با مردی غیر از شوهر خود ازدواج (دائم) نکند بر شوهرش حلال نمی‌شود؟ حضرت پاسخ داد: او زنی است که شوهرش او را طلاق می‌دهد و سپس رجوع می‌کند، سپس طلاق می‌دهد و سپس رجوع می‌کند، و سپس برای بار سوم، او را طلاق می‌دهد. در این صورت، این زن تا با مردی غیر از شوهرش ازدواج (دائم)نکند و عُسَیله[1] (شیرینی آمیزش) با آن مرد را نچشد و آن مرد، عسیله آن زن را نچشد، بر شوهرش حلال نمی‌شود. آیه: «**الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ**» به همین معنا می‌باشد. همچنین حضرت فرمود: منظور از تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ (رَها کردَن با نیکی)، طلاق سوم است.[2]

۹) عیاشی، از ابو قاسم فارسی، روایت می‌کند که گفت: از امام رضا علیه السلام پرسیدم: جانم فدای شما باد، خداوند در کتابش می‌فرماید: «**فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ**» معنای آن چیست؟ حضرت پاسخ داد: منظور از امساک بالمعروف، این است که از آزار زن خود، دست بردارد و بی‌منت[3] و بدون آن که از او چیزی بخواهد، به او نفقه دهد و منظور از تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ، این است که او را بنابر آن چه که در قرآن آمده، او را طلاق دهد.[4]

...وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ... (۲۲۹)،

[برای شما روا نیست که از آن چه به آنان داده‌اید چیزی بازستانید، مگر آن که (طرفین) در به پا داشتن حدود خدا بیمناک باشند. پس اگر بیم دارید که آن دو، حدود خدا را برپای نمی‌دارند در آن چه که (زن برای آزاد کردن خود) فدیه دهد، گناهی بر ایشان نیست. این است حدود احکام الهی؛ پس از آن تجاوز مکنید]

۱- عُسَیلَة: مصغّر عَسَلَة می‌باشد و به معنای نطفه یا آب مرد یا شیرینی آمیزش است و به خاطر لذت آن، به عسل تشبیه شده است «القاموس المحیط- ریشه عسل».
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۲۵، ح ۳۶۵.
۳- احباء: به معنای بخشیدن بی‌منت و بدون آن که چیزی در مقابل آن بخواهد، است «القاموس المحیط- ریشه حبو»
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۳۶، ح ۳۶۶.

۱) علی بن ابراهیم گفت: این آیه، در شأن (طلاق) خُلع نازل شده است.[۱]

۲) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: طلاق خُلع، تنها به این است که زن به شوهر خود بگوید: به هیچ سوگندی در حق تو وفا نمی‌کنم[۲] و بدون اذن تو (از خانه) بیرون می‌روم و در بستر تو با مردان دیگر جماع می‌کنم و با تو آمیزش نخواهم کرد. یا این که زن به شوهر خود بگوید: از دستورات تو پیروی نمی‌کنم تا مرا طلاق دهی. پس اگر زن، چنین چیزی را بگوید، بر مرد، حلال است که تمام اموالی که به آن زن بخشیده و نیز اموالی که زن از مال خودش به او داده بوده است را از آن زن بگیرد و اگر هر دو به طلاق راضی شوند، مرد می‌تواند او را در حالت پاکی و با حضور شهود، طلاق دهد و طلاق آن زن، با (همین) یک طلاق، تبدیل به طلاق بائن می‌شود و مرد می‌تواند (برای ازدواج با آن زن) از او خواستگاری کند و اگر آن زن خواست به ازدواج آن مرد درمی‌آید وگرنه با او ازدواج نمی‌کند. پس اگر مرد با آن زن ازدواج کند، تنها می‌تواند آن زن را دو بار دیگر طلاق دهد؛ و سزاوار است برای مرد که برای زن خود، همان شرطی که مرد در طلاق مبارات می‌گذارد را بگذارد یعنی بگوید: اگر (بخواهی) اموالی را که به من داده‌ای، بازپس بگیری، من مالک فرج تو می‌شوم (یعنی به تو رجوع می‌کنم). حضرت فرمود: طلاق خلع و طلاق مبارات و تخییر (یعنی زن مخیر باشد بین این که طلاق گیرد یا با قصد طلاق بماند) تنها در حالت پاکی زن و بدون آن که مرد با او آمیزش کرده باشد و با حضور دو شاهد عادل، امکان پذیر است. زن که به وسیله طلاق خلع از شوهرش جدا شده، اگر با مرد دیگری ازدواج کند و سپس آن مرد او را طلاق دهد، بر شوهر اول آن زن، حلال است که با او ازدواج کند. حضرت فرمود: شوهر نمی‌تواند به زن خود که با طلاق خلع یا مبارات از او جدا شده، رجوع کند، جز در صورتی که ابتدا خود زن بخواهد اموالی را که بخشیده، بازپس گیرد و مرد، اموالی را که از زن گرفته را پس دهد (که با این کار، مرد می‌تواند رجوع کند).[۳]

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۸۴.

۲- بر فی یمینه: یعنی در سوگند خود صادق بود و آن را نشکست. أبرها، یعنی صادقانه به سوگند خود وفا کند «لسان العرب- ریشه برر»

۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۸۴.

۳) ابن بابویه، در من لایحضره الفقیه، با سند خود از محمد بن حمران، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: اگر زن به شوهر خود این جمله را بگوید که: از دستوراتت پیروی نمی‌کنم. چه موارد آن را تشریح کند و چه به صورت مبهم بگوید، بر مرد حلال می‌شود که اموالی را از زن بگیرد و مرد (پس از طلاق) حق رجوع به آن زن را ندارد.[1]

۴) شیخ در تهذیب، با سند خود، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از زراره، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: اگر مرد، چیزی را به زن خود هِبه کند یا زن، چیزی را به شوهر خود هِبه کند، چه آن مال، تحت تملک درآمده باشد یا نه، حق ندارد که آن را بازپس گیرد. آیا خداوند متعال نمی‌فرماید: «**وَلاَ يَحِلُّ لَكُمْ أَن تَأْخُذُواْ مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا**». همچنین حضرت، آیه: «**فَإِن طِبْنَ لَكُمْ عَن شَيْءٍ مِّنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَّرِيئًا**[2]» [اگر به میل خودشان چیزی از آن را به شما واگذاشتند، آن را حلال و گوارا بخورید] را قرائت نموده و فرمود: این (اموالی که زن و مرد به یکدیگر می‌بخشند) جزء صداق (مهر) و هِبه، شمرده می‌شود.[3]

۵) عیاشی، از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: بر کسی که چیزی را در راه خدا می‌بخشد، سزاوار نیست که آن را بازپس گیرد و اگر کسی چیزی را برای خدا یا در راه خدا نبخشیده باشد، می‌تواند آن را چه هدیه باشد یا هبه و چه آن مال تحت تملک درآمده باشد یا خیر، بازپس گیرد. (اما) مرد، حقی در بازپس گرفتن آن چه که به زن خود هبه کرده ندارد و زن نیز حقی در بازپس گرفتن چیزی که به شوهر خود هبه نموده، ندارد؛ چه آن مال، تحت تملک درآمده باشد یا خیر. آیا خداوند نمی‌فرماید: «**وَلاَ يَحِلُّ لَكُمْ أَن تَأْخُذُواْ مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا**». همچنین حضرت این آیه را قرائت فرمود: «**فَإِن طِبْنَ لَكُمْ عَن شَيْءٍ مِّنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَّرِيئًا**[4]».

۶) عیاشی، از ابو بصیر روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام

۱- من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۳۹، ح ۱۶۳۳.
۲- نساء/ ۴.
۳- تهذیب، ج ۹، ص ۱۵۲، ح ۶۲۴.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۳۶، ح ۳۶۷.

پرسیدم: طلاق خلع (که زن در آن مهریه خود را می‌بخشد) چگونه است؟ حضرت پاسخ داد: زمانی طلاق خلع صورت می‌گیرد که زن به شوهر خود بگوید: به خدا قسم، به هیچ سوگندی در حق تو وفادار نخواهم ماند و از دستورات تو پیروی نمی‌کنم و در بستر تو با مردان دیگر، آمیزش می‌کنم و بدون اذن تو نزد تو می‌آیم. پس اگر زن (این جملات را) بگوید، بخشیدن مهریه بر او حلال می‌شود و بر مرد حلال است که آن مهر و بیشتر از آن را که به زن خود داده، از او بازپس بگیرد. آیه «فَلاَ جُنَاحَ عَلَيهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِه» به همین معنا است. پس اگر مرد، آن مهر و بیشتر از آن را بازپس گیرد، طلاق آن زن از او با یک طلاق، به صورت طلاق بائن درمی‌آید و مرد، حق رجوع به آن زن را ندارد و زن صاحب اختیار خود است. پس اگر بخواهد، می‌تواند با شوهر سابق خود، ازدواج کند وگرنه هیچ اجباری بر او نمی‌باشد. پس اگر زن با شوهر سابق خود، ازدواج کند، دو بار دیگر نیز می‌تواند، طلاق بگیرد.[1]

﴿...تِلْكَ حُدُودُ اللهِ فَلاَ تَعْتَدُوهَا وَمَن يَتَعَدَّ حُدُودَ اللهِ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۲۲۹)﴾

[کسانی که از حدود احکام الهی تجاوز کنند، آنان همان ستمکاراناند]

۱) عیاشی، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه: «تِلْكَ حُدُودُ اللّه فَلاَ تَعْتَدُوها وَمَن يَتَعَدَّ حُدُودَ اللّه فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» می‌فرماید: خداوند بر مرد زناکار خشمگین گشته و حد او را صد ضربه شلاق قرار داده است. پس هر کس که بر زانی خشم گیرد و بیش از صد ضربه زند، من از او به سوی خداوند، برائت و بیزاری می‌جویم. آیه «تِلْكَ حُدُودُ اللّه فَلاَ تَعْتَدُوها» به همین معنا است.[2]

﴿فَإِن طَلَّقَهَا فَلاَ تَحِلُّ لَهُ مِن بَعْدُ حَتَّىَ تَنكِحَ زَوْجاً غَيْرَهُ فَإِن طَلَّقَهَا فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَن يَتَرَاجَعَا إِن ظَنَّا أَن يُقِيمَا حُدُودَ اللهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۲۳۰)﴾

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۳۶، ح ۳۶۸.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۳۷، ح ۳۶۹.

[و اگر (شوهر برای بار سوم) او را طلاق گفت، پس از آن دیگر (آن زن) برای او حلال نیست تا این که با شوهری غیر از او ازدواج کند (و با او همخوابگی نماید)؛ پس اگر (شوهر دوم) وی را طلاق گفت، اگر آن دو (همسر سابق) پندارند که حدود خدا را برپا می‌دارند، گناهی بر آن دو نیست که به یکدیگر بازگردند؛ و اینها حدود احکام الهی است که آن را برای قومی که می‌دانند بیان می‌کند]

۱) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از مثنی، از عبد الکریم، از حسن صیقل روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: زنی که مرد، او را طلاق داده و جز با ازدواج (دائم) با مرد دیگری، بر او حلال نمی‌شود، اگر به صیغه موقّت مرد دیگری درآید، آیا بر شوهر سابق، حلال است که با آن زن ازدواج کند؟ حضرت پاسخ داد: خیر، تا زمانی که آن زن به نکاح مردی دیگر، به مانند آن چه قبل از طلاق بر آن بوده (یعنی نکاح دائم) در نیاید، شوهر سابق او نمی‌تواند با او ازدواج کند.[1]

۲) احمد بن محمد بن ابی نصر، از مثنی، از اسحاق بن عمار روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: زنی که مرد، او را طلاق داده و جز با ازدواج (دائم) با مرد دیگری، بر او حلال نمی‌شود، اگر به ازدواج عبدی (بنده‌ای) درآید و سپس آن بنده او را طلاق دهد، آیا (اثر) آن طلاق از بین می‌رود (و ازدواج با او بر شوهر سابقش حلال می‌شود؟) حضرت پاسخ داد: آری، زیرا خداوند در قرآن، می‌فرماید: «حَتَّىٰ تَنكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ»[2]

۳) محمد بن یعقوب، از رزاز، از ایوب بن نوح و ابو علی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان و حمید بن زیاد، از ابن سماعه، و همگی از صفوان، از ابن مسکان، از ابو بصیر نقل می‌کند که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: کدام زن است که جز با ازدواج (دائم) با مردی غیر از شوهر (سابق) خود، بر او حلال نمی‌شود؟ حضرت پاسخ داد: او، زنی است که مرد، او را طلاق دهد و سپس به او رجوع کند و سپس او را طلاق داده و سپس به او رجوع کند و سپس برای بار سوم او را طلاق دهد (که در این صورت، تا با مردی

۱- کافی، ج ۵، ص ۴۲۵، ح ۲.
۲- کافی، ج ۵، ص ۴۲۵، ح ۳.

غیر از شوهر سابق خود ازدواج نکند و شیرینی آمیزش با او را نچشد، بر شوهر سابق خود حلال نمی‌شود.[1]

۴) شیخ در تهذیب، با سند خود از علی بن حسن بن فضال، از محمد بن عبد الله بن زراره، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مردی با زنی ازدواج می‌کند و سپس او را طلاق می‌دهد و طلاق او طلاق بائن است (و مرد، حق رجوع ندارد) سپس این زن، به عقد موقت مرد دیگری درمی‌آید، آیا در این صورت بر شوهر اول خود حلال می‌شود؟ حضرت پاسخ داد: خیر، تا زمانی که آن زن به نکاح مردی دیگری به مانند آن چه که پیش از طلاق بر آن بوده (یعنی نکاح دائم) در نیاید، شوهر سابق او نمی‌تواند با او ازدواج کند.[2]

۵) شیخ با سند خود، از علی بن حسن بن فضال، از ایوب بن نوح، از صفوان بن یحیی از عبد الله بن مسکان، از حسن صیقل روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: زنی که مرد، او را طلاق می‌دهد و جز با ازدواج (دائم) با مرد دیگری، بر شوهر سابق خود حلال نمی‌شود، اگر به عقد موقت مرد دیگری درآید، آیا بر شوهر اول خود حلال می‌شود؟ حضرت پاسخ داد: خیر، زیرا خداوند متعال می‌فرماید: «فَإِن طَلَّقَهَا فَلاَ تَحِلُّ لَه مِن بَعْدُ حَتَّیَ تَنكِحَ زَوْجًا غَيْرَه فَإِن طَلَّقَهَا فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَن يَتَرَاجَعَا» ولی در متعه، طلاق نمی‌باشد.[3]

۶) شیخ، با سند خود، از محمد بن علی بن محبوب، از محمد بن حسین، از صفوان، از محمد بن مضارب روایت می‌کند که گفت: از امام رضا علیه السلام پرسیدم: آیا خَصی (مرد خواجه) می‌تواند محلِّل (سبب حلال شدن زن بر شوهر سابق) شود؟ حضرت پاسخ داد: خیر، خَصی، محلِّل نمی‌شود.[4]

۷) ابو علی طبرسی می‌گوید: خداوند سبحان، حکم طلاق سوم را تبیین نمود، پس فرمود: «فَإِن طَلَّقَهَا» و منظور از آن بنا بر روایت امام باقر علیه السلام طلاق

۱- کافی، ج ۶، ص ۷۶، ح ۳.
۲- تهذیب، ج ۸، ص ۳۳، ح ۱۰۲.
۳- تهذیب، ج ۸، ص ۳۴، ح ۱۰۳.
۴- تهذیب، ج ۸، ص ۳۴، ح ۱۰۴.

سوم می‌باشد.[1]

۸) عیاشی، از عبد الله بن فضاله روایت می‌کند که گفت: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: مردی که زن خود را در حالت پاکی، یک بار طلاق دهد و سپس به او رجوع کند و سپس به هنگام پاکی (در طلاق دوم) او را سه طلاقه کند و طلاق او، طلاق بائن شود. آیا مرد می‌تواند به آن زن رجوع کند؟ حضرت پاسخ داد: آری. راوی می‌گوید: به حضرت عرض کردم: یعنی پیش از آن که با مردی غیر از شوهر سابق خود ازدواج کند؟ حضرت پاسخ داد: آری. راوی می‌گوید: به حضرت عرض کردم: حکم مردی که زن خود را یک بار طلاق داده و سپس به او رجوع کرده و سپس او را طلاق داده و سپس به او رجوع کرده و سپس او را طلاق دهد چیست؟ حضرت پاسخ داد: تا زمانی که آن زن، با مردی دیگر ازدواج (دائم) نکند، بر شوهر سابق خود حلال نمی‌شود.[2]

۹) عیاشی، از ابو بصیر روایت می‌کند که گفت: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: طلاقی که در آن زن تا با مردی دیگری غیر از شوهر خود، ازدواج (دائم) نکند، بر او حلال نمی‌شود، چیست؟ حضرت پاسخ داد: تو را از همین طلاق که همسر خود را نیز به همین شیوه طلاق دادم، آگاه می‌کنم. همسری نزد من بود و می‌خواستم که او را طلاق دهم، پس با او متارکه کردم تا این که خون حیض دیده و پاک شد. سپس او را بدون آن که با او آمیزش کنم، در حضور دو شاهد طلاق دادم؛ سپس با او متارکه کردم تا این که نزدیک به پایان رسیدن عده، نزد او رفته و با او آمیزش نمودم. سپس او را متارکه کردم تا این که خون حیض دید و پاک شد. سپس او را بدون آن که با او آمیزش کنم در حضور دو شاهد طلاق دادم؛ سپس او را متارکه کردم تا این که نزدیک به پایان رسیدن عده، به او رجوع کرده و با او آمیزش نمودم. سپس او را متارکه نمودم تا این که خون حیض دید و پاک شد؛ سپس بدون آن که با او آمیزش کنم، در حضور شهود، او را طلاق دادم و دلیل این که با او این کار را انجام دادم (او را سه طلاقه کردم) تنها این بود که در او نیازی احساس نمی‌کردم.[3]

۱- مجمع البیان، ج ۲، ص ۱۰۶.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۳۷، ح ۳۷۰.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۳۷، ح ۳۷۱.

۱۰) عیاشی، از حسن بن زیاد روایت می‌کند که گفت: از حضرت پرسیدم: مردی زن خود را طلاق داده است و آن زن به عقد موقت مرد دیگری درآمده است. آیا آن زن بدین وسیله بر شوهر سابق خود حلال می‌شود؟ حضرت فرمود: خیر، تا زمانی که آن زن به نکاح مردی دیگر، به مانند آن چه که پیش از طلاق بر آن بوده (یعنی نکاح دائم) در نیاید، شوهر سابق او، نمی‌تواند با او ازدواج کند؛ و آیه: «فَإِن طَلَّقَهَا فَلاَ تَحِلُّ لَه مِن بَعْدُ حَتَّىَ تَنكِحَ زَوْجًا غَيْرَه فَإِن طَلَّقَهَا فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَن يَتَرَاجَعَا إِن ظَنَّا أَن يُقِيمَا حُدُودَ اللّه» به همین معنا است و (جدایی) در عقد موقت به وسیله طلاق نمی‌باشد.[1]

۱۱) عیاشی، از ابو بصیر روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: کدام طلاق است که پس از آن، زن تا با مردی غیر از شوهر (سابق) خود ازدواج (دائم) نکند، بر او حلال نمی‌شود؟ حضرت پاسخ داد: آن طلاق، همان است که مرد، زن خود را طلاق دهد و سپس به او رجوع کند (رجوع به معنای جماع می‌باشد) سپس آن زن را طلاق دهد و سپس به او رجوع کند و سپس او را طلاق دهد (که در این صورت) تا آن زن با مردی غیر از آن مرد، ازدواج (دائم) نکند، بر او حلال نمی‌شود. اما اگر مرد، زن خود را به این شکل طلاق ندهد، یک طلاق محسوب می‌شود.[2]

۱۲) عیاشی، از عمر بن حنظله، از حضرت روایت می‌کند که فرمود: اگر مرد به زنش بگوید: أنت طالقة (تو رها هستی)؛ و سپس به او رجوع کند و سپس بگوید: أنت طالقة و سپس به او رجوع کند و سپس بگوید: أنت طالقة؛ در این صورت، آن زن اگر با مردی غیر از شوهر سابق خود ازدواج (دائم) کند و آن مرد، او را طلاق دهد و شاهدی بر رجوع نیاورد، شوهر سابق آن زن، اگر بخواهد می‌تواند با آن زن ازدواج کند.[3]

۱۳) عیاشی، از محمد بن مسلم روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مردی زن خود را طلاق داده و سپس او را متارکه کرده تا آن که عده آن زن به پایان رسیده؛ سپس با او ازدواج کرده و سپس او را طلاق داده است

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۳۷، ح ۳۷۲.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۳۸، ح ۳۷۳.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۳۸، ح ۳۷۴.

بدون آن که با او آمیزش کند و به همین ترتیب، او را سه بار طلاق داده است؛ (حکم این مرد چیست؟) حضرت پاسخ داد: آن زن تا با مردی غیر از شوهر سابق خود، ازدواج (دائم) نکند، بر شوهر سابق خود حلال نمی‌شود.[1]

۱۴) عیاشی، از اسحاق بن عمار روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مردی زن خود را طلاق می‌دهد که تا آن زن با مرد دیگری غیر از او ازدواج (دائم) نکند، بر او حلال نمی‌شود. اگر عبدی (بنده‌ای) با این زن ازدواج کند، آیا (اثر) طلاق از بین می‌رود (و زن بر شوهر سابق خود، حلال می‌شود؟) حضرت پاسخ داد: آری؛ زیرا خداوند می‌فرماید: «حَتَّیٰ تَنكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ» و ازدواج با عبد، یکی از انواع ازدواج است.[2]

۱۵) عیاشی، از عبد الله بن سنان، از امام صادق علیه السلام، از امیر المؤمنین علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: اگر مرد می‌خواهد (زن خود را) طلاق دهد، باید او را پیش از زمان عده و بدون آن که با او آمیزش کرده باشد طلاق دهد. پس اگر او را یک بار طلاق داد و سپس او را متارکه کرد تا عده آن زن به پایان برسد، در این صورت اگر بخواهد که با او ازدواج کند، باید به خواستگاری آن زن برود. پس اگر مرد، پیش از به پایان رسیدن مهلت یا عده به زن خود رجوع کند، دوبار دیگر نیز می‌تواند او را طلاق دهد. پس اگر مرد او را برای مرتبه دوم طلاق دهد و بخواهد که به او رجوع کند، اگر او را متارکه کرده و عده زن سپری شده، باید به خواستگاری آن زن برود و اگر پیش از به پایان رسیدن عده بخواهد به او رجوع کند، می‌تواند به او رجوع کند. پس اگر رجوع کرد، یک بار دیگر نیز می‌تواند او را طلاق دهد. پس اگر مرد، زن خود را برای بار سوم طلاق دهد، آن زن تا با مردی غیر از او ازدواج (دائم) نکند، بر او حلال نمی‌شود و آن زن تا زمانی که در عده دو طلاق اول و دوم می‌باشد، می‌تواند چیزهایی را به ارث بگذارد یا ارث ببرد.[3]

﴿وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۳۸، ح ۳۷۵.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۳۸، ح ۳۷۶.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۳۸، ح ۳۷۷.

تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُوا وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ (۲۳۱)،

[و چون آنان را طلاق گفتید و به پایان عده خویش رسیدند، پس بخوبی نگاهشان دارید یا بخوبی آزادشان کنید و(لی) آنان را برای (آزار و) زیان رساندن (به ایشان) نگاه مدارید، تا (به حقوقشان) تعدی کنید؛ و هر کس چنین کند، قطعاً بر خود ستم نموده است]

۱) ابن بابویه، در من لایحضره الفقیه، با سند خود از مفضل بن صالح، از حلبی روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «وَلاَ تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُواْ» را پرسیدم و حضرت فرمود: منظور این است که مرد، زن خود را طلاق می‌داد و چون نزدیک به پایان رسیدن مهلت عده می‌شد، مرد به زن خود رجوع می‌کرد و سپس او را طلاق می‌داد و به همین ترتیب او را سه طلاقه می‌کرد. پس خداوند عز و جل (مردم را) از این عمل نهی فرمود.[1]

۲) ابن بابویه، با سند خود از بزنطی، از عبد الکریم بن عمرو، از حسن بن زیاد، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: بر مردی که زن خود را طلاق می‌دهد و نیازی در او نمی‌بیند، سزاوار نیست که به او رجوع کند و سپس او را طلاق دهد. پس منظور از ضرری که خداوند عز و جل از آن نهی فرموده، همین می‌باشد؛ جز در صورتی که مرد، زن را طلاق دهد و با این قصد که می‌خواهد دوباره با زن، زندگی را از سر بگیرد، به او رجوع کند.[2]

۳) علی بن ابراهیم: در تفسیر پیرامون معنای آیه فرمود: یعنی اگر مرد، زن خود را طلاق دهد، و او را نمی‌خواهد، جایز نیست که به او رجوع کند.[3]

۴) عیاشی، از زراره و حمران پسران اعین و محمد بن مسلم روایت می‌کند که گفتند: از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «وَلاَ تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُواْ» را پرسیدیم و ایشان فرمودند: منظور از آیه، مردی است که زن خود را یک بار طلاق می‌دهد و سپس با او متارکه می‌کند و نزدیک به پایان رسیدن عده، به او رجوع می‌کند و سپس بار دیگر او را طلاق می‌دهد و با او مانند مرتبه

۱- من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۲۳، ح ۱۵۶۷.
۲- من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۲۳، ح ۱۵۶۸.
۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۸۴.

پیش، متارکه می‌کند. پس خداوند (مردم) را از این کار نهی فرمود.[1]

۵) عیاشی، از حلبی روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «وَلاَ تُمْسِكُوهنَّ ضِرَاراً لِّتَعْتَدُواْ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: منظور، مردی است که زن خود را طلاق می‌دهد و نزدیک به پایان رسیدن مهلت عده، به او رجوع می‌کند و سپس او را طلاق می‌دهد و سپس به او رجوع می‌کند و به همین ترتیب او را سه بار طلاق می‌دهد و خداوند، (مردم) را از این عمل نهی فرمود.[2]

۶) علی بن ابراهیم در تفسیر آیه: «وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاء فَبَلَغْنَ أَجَلَهنَّ فَلاَ تَعْضُلُوهنَّ» گفت: منظور، این است که مانع آنها نشوید، «أَن يَنكِحْنَ أَزْوَاجَهنَّ إِذَا تَرَاضَوْاْ بَيْنَهم بِالْمَعْرُوفِ» یعنی اگر زن راضی به ازدواج حلال شود.[3]

وَلاَ تَتَّخِذُوَاْ آيَاتِ اللّهِ هزُوًا وَاذْكُرُواْ نِعْمَتَ اللّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنزَلَ عَلَيْكُمْ مِّنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُم بِهِ وَاتَّقُواْ اللّهَ وَاعْلَمُواْ أَنَّ اللّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۲۳۱)

[و آیات خدا را به ریشخند مگیرید و نعمت خدا را بر خود و آن چه را که از کتاب و حکمت بر شما نازل کرده و به (وسیله) آن به شما اندرز می‌دهد به یاد آورید؛ و از خدا پروا داشته باشید و بدانید که خدا به هر چیزی داناست]

۱) عیاشی، از عمرو بن جمیع در حدیث مرفوعی از امیر المؤمنین علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: در تورات، آمده است: هر کس بر دنیا اندوهگین شود، در حقیقت ازقضای الهی خشمگین شده است و هر کس از مصیبتی که به آن دچار شده است شِکوه کند، از خداوند شِکوه نموده است؛ و هر کس نزد انسان ثروتمند رود و از روی ثروت و بی‌نیازی او به او کرنش کند، خداوند، دوسوم دین او را (از بین) می‌برد و هر کس از این امت، قرآن را بخواند و سپس وارد آتش شود، از زمره کسانی است که آیات الهی را به سُخره گرفتند و هر کس که مشورت نکند، پشیمان می‌شود و فقر، همان مرگ عظیم است.[4]

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۳۸، ح ۳۷۸.
۲- تفیسر عیاشی، ج ۱، ص ۱۳۹، ح ۳۷۹.
۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۸۴.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۳۹، ح ۳۸۰.

«وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَن يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَّهُ بِوَلَدِهِ وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَٰلِكَ فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَن تَرَاضٍ مِّنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا وَإِنْ أَرَدتُّمْ أَن تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ...(۲۳۳)».

[و مادران (باید) فرزندان خود را دو سال تمام شیر دهند؛ (این حکم) برای کسی است که بخواهد دوران شیرخوارگی را تکمیل کند و خوراک و پوشاک آنان (=مادران) به طور شایسته بر عهده پدر است. هیچ کس جز به قدر وسعش مکلف نمی‌شود. هیچ مادری نباید به سبب فرزندش زیان ببیند و هیچ پدری (نیز) نباید به خاطر فرزندش (ضرر ببیند) و مانند همین (احکام) بر عهده وارث (نیز) هست. پس اگر (پدر و مادر) بخواهند با رضایت و صوابدید یکدیگر کودک را (زودتر) از شیر بازگیرند گناهی بر آن دو نیست و اگر خواستید برای فرزندان خود دایه بگیرید، بر شما گناهی نیست]

۱) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از حماد بن عثمان، روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: بعد از فطام (گرفتن کودک از شیر) شیر دهی نیست. راوی می‌گوید: به حضرت عرض کردم: جانم به فدای شما باد، منظور از فطام چیست؟ حضرت پاسخ داد: منظور، همان دو سالی است که خداوند عز و جل فرموده است.[۱]

۲) محمد بن یعقوب، از علی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حماد، از حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: باید به زن مطلّقه‌ای که باردار است تا زمان وضع حمل وی، نفقه داده شود و در مورد شیر دادن آن فرزند، او شایسته‌تر است تا این که شیر دادن او را زن دیگری بپذیرد. خداوند عز و جل می‌فرماید: «لاَ تُضَآرَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِها وَلاَ مَوْلُودٌ لَّهُ بِوَلَدِهِ وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَٰلِکَ» حضرت فرمود: زنی از ما به هنگامی که مرد می‌خواست با او آمیزش کند، مانع او می‌شد و می‌گفت: به تو اجازه آمیزش نمی‌دهم؛ زیرا می‌ترسم از این که به فرزندم

۱- کافی، ج ۵، ص ۴۴۳، ح ۳.

آسیب برسانم. و مرد می‌گفت: با تو آمیزش نمی‌کنم؛ زیرا می‌ترسم که باردار[1] شوی و مجبور شوم فرزندم را بکشم. پس خداوند عز و جل از این که مرد به زن و زن به مرد، ضرر برساند، نهی فرمود. منظور از آیه: «وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ» این است که خداوند نهی فرمود از این که وارث، به کودک یا مادرش در شیر دادن، ضرر برساند و زن نیز نباید بیش از دو سال به فرزندش شیر دهد و اگر پدر و مادر با رضایت یکدیگر بخواهند که کودک را زودتر از دو سال، از شیر بازگیرند عمل نیکویی می‌باشد؛ و فصال در آیه به معنای از شیر گرفتن کودک است.[2]

۳) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل و حسین بن سعید و همگی از محمد بن فضیل، از ابو صباح کنانی روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «لاَ تُضَآرَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا وَلاَ مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: یکی از زنان مُرضِعه (شیرده) مرد خود را از جماع منع می‌کرد و می‌گفت: به تو اجازه آمیزش نمی‌دهم؛ زیرا می‌ترسم از این که حامله شوم و مجبور شوم این فرزندم که به او شیر می‌دهم را بکشم. مرد، زن خود را از جماع منع می‌کرد و می‌گفت: می‌ترسم از این که با تو آمیزش کنم و مجبور شوم که فرزندم را بکشم .از این رو با زن خود متارکه می‌کرد و با او آمیزش نمی‌کرد. پس خداوند نهی فرمود از این که زن و مرد به یکدیگر ضرر برسانند.[3]

۴) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حماد، از حلبی، از امام صادق علیه السلام عین این حدیث را نقل می‌کند که امام در ادامه آن فرمود: منظور از آیه: «وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ» این است که خداوند نهی فرمود از این که وارث به کودک یا به مادر کودک در شیردهی فرزند خود ضرر برساند و همچنین آن زن حق ندارد که کودک خود را بیش از دو سال کامل شیر دهد. پس اگر پدر و مادر کودک، با رضایت و مشورت یکدیگر بخواهند که کودک را زودتر از دو سال از شیر بازگیرند، عمل خوبی است و فصال در آیه به معنای از شیر گرفتن کودک است.[4]

۱- عَلِقَت المرأة: یعنی زن باردار شد «لسان العرب- ریشه علق».
۲- کافی، ج ۶، ص ۱۰۳،ح ۳.
۳- کافی، ج ۶، ص ۴۱۱، ح ۶.
۴- کافی، ج ۶، ص ۴۱، ح ۶.

۵) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از ابن سنان روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: اگر مردی بمیرد و زنی که بچه‌ای از او دارد را برجای بگذارد و آن زن، کودک خود را به خادم خود بسپارد تا او را شیر دهد و سپس زن نزد وصی آمده و حق شیر دادن به آن کودک را بخواهد، حکم چیست؟ حضرت پاسخ داد: باید به آن زن، اجرت‌المثل داده شود و وصی حق ندارد که آن کودک را از دامان مادرش باز گیرد تا این که کودک، به سن بلوغ رسیده و وصی، اموال او را به او بدهد.[1]

۶) علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن فضیل، از ابو صباح کنانی، از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: بر مرد شایسته نیست که زن خود را که بچه شیرخواری دارد از آمیزش منع کند و به او ضرر برساند و بگوید: با تو جماع نمی‌کنم؛ زیرا بیم دارم که باردار شوی و فرزندم را بکشی. همچنین بر زن جایز نیست که مرد را از آمیزش منع کند و به او بگوید: بیم دارم که باردار شده و فرزندم را بکشم. این مطالب، معنای ضرر رساندن مرد و زن به یکدیگر در آمیزش می‌باشد.[2]

۷) علی بن ابراهیم: در تفسیر آیه: «وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَٰلِكَ» می‌فرماید: نباید وارث، به زنی که شوهرش از دنیا رفته و بچه‌ای از او دارد ضرر برساند. پس وارث نباید با نپرداختن نفقه به مادر کودک، به او ضرری برساند و زندگی و معیشت را بر او تنگ سازد.[3]

۸) علی بن ابراهیم: پیرامون تفسیر آیه: «وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» می فرماید: اگر مرد، از دنیا رود و کودک شیر خواری را بر جای گذارد، وارث نباید با ندادن نفقه کودک شیرخوار، به او ضرری وارد کند و همچنین بر ولی کودک لازم است که لوازم مورد نیاز کودک را به طور شایسته فراهم سازد.[4]

۹) عیاشی، از داود بن حصین، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه: «وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ» فرمود: تا زمانی

۱- کافی، ج ۶، ص ۴۱، ح ۷، تهذیب، ج ۷، ص ۱۰۶، ح ۳۵۶.
۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۸۵.
۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۸۵.
۴- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۸۵.

که کودک در سن شیرخوارگی است، مادر و پدر، حق برابری نسبت به کودک دارند؛ واگر کودک از شیر گرفته شد،آن گاه پدر محق‌تر از مادر می‌باشد. پس اگر پدر از دنیا رود، مادر از عَصَبه (نزدیکان پدری) محق‌تر است. اگر پدر، زنی را پیدا کند که کودک او را با چهار درهم شیر می‌دهد و مادر خود آن کودک بگوید که تنها با گرفتن پنج درهم به کودک شیر می‌دهم، مرد، حق دارد که کودک را از آن زن بگیرد؛اما واقعیت آن است که اگر مرد، کودک را به مادرش بسپارد تا او را شیر دهد برای کودک، بهتر و مناسب تر است و نیز مادر از بقیه مقدّم تر است.[1]

۱۰) عیاشی، از جمیل بن دراج روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «لاَ تُضَآرَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا وَلاَ مَوْلُودٌ لَّهُ بِوَلَدِهِ» را پرسیدم و حضرت، پاسخ داد: منظور، آمیزش است.[2]

۱۱) عیاشی، از حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه: «لاَ تُضَآرَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا وَلاَ مَوْلُودٌ لَّهُ بِوَلَدِهِ» فرمود: هنگامی که مرد می‌خواست با زن خود آمیزش کند، زن، مانع او می‌شد و می‌گفت: اجازه نمی‌دهم که با من آمیزش کنی؛ چرا که می‌ترسم به فرزندم آسیب برسانم (علاوه بر این کودک ،کودک دیگری را باردار شوم). همچنین مرد، به زن می‌گفت: با تو آمیزش نمی‌کنم؛ زیرا بیم دارم که باردار شوی و مجبور شوم فرزندم را بکشم. پس خداوند نهی فرمود که مرد و زن به یکدیگر ضرر برسانند.[3]

۱۲) عیاشی، از علاء، از محمد بن مسلم روایت می‌کند که گفت: از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ» را پرسیدم حضرت پاسخ داد: منظور از آیه، وظیفه وارث در پرداخت نفقه می‌باشد. وارث باید به مانند پدر کودک، به او نفقه دهد. همچنین این حدیث، از جمیل، از سَوره، از امام باقر علیه السلام نیز روایت شده است.[4]

۱۳) عیاشی، از ابو صباح روایت می‌کند که گفت: برخی از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ» را پرسیدند و حضرت پاسخ داد:

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۳۹، ح ۳۸۱.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۳۹، ح ۳۸۲.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۴۰، ح ۳۸۳.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۴۰، ح ۳۸۴.

یعنی همچنین وارث نباید به زن (مادر کودک) ضرر وارد کند و بگوید: کودک را از ملاقات با مادرش منع می‌کنم؛ و اگر به نفع آنان، چیزی نزد وارث است، وارث نباید به کودک آن زن، ضرری برساند و معیشت را بر او سخت نماید.[1]

۱۴) عیاشی، از حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: باید به زن مطلّقه (که باردار است) تا زمان وضع حمل، نفقه داده شود و او نسبت به شیر دادن کودک خود از زنان دیگر، محق‌تر است. خداوند، می‌فرماید: «لاَ تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِها وَلاَ مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ وَعَلَى الْوارِثِ مِثْلُ ذَلِکَ» خداوند از این که وارث، به کودک یا به مادر کودک در شیردادن به او، ضرر برساند، نهی فرموده است؛ و آن زن نیز حق ندارد که به کودک خود، بیش از دو سال کامل، شیر دهد. پس اگر پدر ومادر کودک با توافق یکدیگر بخواهند که کودک را زودتر از دو سال از شیر بگیرند، عمل خوبی است و فصال در آیه به معنای گرفتن کودک از شیر است.[2]

﴿وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ(۲۳۴)﴾

[و کسانی از شما که می‌میرند و همسرانی بر جای می‌گذارند (همسران) چهار ماه و ده روز انتظار می‌برند؛ پس هر گاه عده خود را به پایان رساندند، در آن چه آنان به نحو پسندیده در باره خود انجام دهند، گناهی بر شما نیست؛ و خداوند به آن چه انجام می‌دهید آگاه است]

۱) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسین به سیف، از محمد بن سلیمان روایت می‌کند که گفت: از امام جواد علیه السلام پرسیدم: جانم به فدای شما باد، چگونه عده زن مطلّقه، سه حیض یا سه ماه است؛ در حالی که عده زنی که شوهرش از دنیا رفته، چهارماه و ده روز می‌باشد؟ حضرت پاسخ داد: عده زن مطلّقه، سه قُرْء می‌باشد (یعنی این که سه بار از خون حیض پاک شود) تا

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۴۰، ح ۳۸۵.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۴۰، ح ۳۸۶.

معلوم شود که در رحم او فرزندی نبوده است. اما دلیل این که عده زنی که شوهرش از دنیا رفته، چهار ماه و ده روز می‌باشد، این است که خداوند، شرطی را به نفع زنان و شرطی را به ضرر آنان قرار داده است و در این دو شرط، هیچ گناهی نسبت به آنان مرتکب نشده است. آن شرطی که به نفع زنان می‌باشد این است که آنها باید در ایلاء (این که مرد سوگند یاد کند که با زن خود آمیزش نکند)، چهار ماه عده نگهدارند. خداوند می‌فرماید: «لِّلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِن نِّسَآئِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ[1]» [برای کسانی که به ترک همخوابگی با زنان خود سوگند می‌خورند (=ایلاء) چهار ماه انتظار (و مهلت) است]. پس خداوند به هیچ مردی که ایلاء نموده، اجازه نداده تا مقاربت با همسر خود را بیش از چهار ماه ترک کند؛ زیرا می‌دانست که نهایت صبر زن، در ترک مقاربت با مرد، چهار ماه می‌باشد. اما آن شرطی که به ضرر زنان می‌باشد این است که خداوند به آنان امر فرمود که اگر شوهرانشان از دنیا رفتند، باید چهار ماه و ده روز عده نگهدارند. پس خداوند، در ایلاء، به نفع مرد و به ضرر زن، عده و ترک مقاربت را بیش از چهار ماه قرار نداد، ولی در اینجا (عده زنی که شوهرش از دنیا رفته) به جبران ضرری که به مرد در ایلاء وارد شده بود، به ضرر زن و به نفع مرد، عده را چهار ماه و ده روز قرار داد. خداوند تبارک و تعالی فرمود: «يَتَرَبَّصْنَ بِأَنفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا» و خداوند، این ده روز عده را فقط به همراه چهار ماه ذکر کرده است چون که می‌دانست نهایت صبر زن در ترک مقاربت، چهار ماه است. به همین خاطر آن مدت را به نفع و ضرر زن، واجب کرد.[2]

۲) محمد بن یعقوب، از حمید بن زیاد، از ابن سماعه، از محمد بن ابی حمزه، از ابو ایوب، از محمد بن مسلم روایت می‌کند که گفت: زنی که شوهرش از دنیا رفته بود، نزد امام صادق علیه السلام آمد تا بپرسد حکم این که وی در خانه‌ای غیر از خانه خود شب را بماند، چیست؟ حضرت پاسخ داد: در زمان جاهلیت اگر شوهر زنی از دنیا می‌رفت، آن زن به مدت دوازده ماه، حِداد[3] می‌گرفت (و لباس عزا و ماتم بر تن می‌کرد) و چون رسول الله صلی الله علیه و آله مبعوث شد، بر

۱- بقره/۲۲۶

۲- کافی، ج ۶، ص ۱۱۳، ح ۱.

۳- أحدّت المرأة: یعنی زن، خود را از زینت کردن و خضاب مالیدن، پس از وفات شوهرش منع کرد. «لسان العرب- ریشه حدد»

ضعف زنان، رحم نمود و عده آنان را پس از وفات شوهرشان چهارماه و ده روز قرار داد؛ ولی با این وجود آنان بر این مقدار نیز صبر نمی‌کنند.[1]

۳) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از علی بن رئاب از ابو بصیر روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا زنی که شوهرش از دنیا رفته و در عده به سر می‌برد، می‌تواند برای کار حق و واجبی از خانه بیرون آید؟ حضرت پاسخ داد: یکی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله از حضرت پرسید: آیا زنی که شوهرش از دنیا رفته است می‌تواند به منظور کارهای حق و واجبی که برایش پیش می‌آید، از خانه خارج شود؟ رسول الله صلی الله علیه و آله پاسخ داد: اُف بر شما باد، پیش از آن که مبعوث شوم اگر زنی، شوهر خود را از دست می‌داد، پشکل را بر پشت خود می‌انداخت و می‌گفت: به مدت یک‌سال، موهایم را شانه نمی‌کنم و برچشمانم سرمه نمی‌کشم و خضاب نمی‌کنم. من به شما فقط امر فرمودم که به مدت چهار ماه و ده روز، عده نگهدارید و شما بر این مقدار نیز صبر نمی‌کنید! آن زن نباید موهایش را شانه کند و به چشمانش سرمه بکشد و خضاب کند و نباید در روز، از خانه‌اش بیرون‌آید و نباید شب را در جایی غیر از خانه‌اش به سر برد. همسر رسول الله صلی الله علیه و آله عرض کرد: یا رسول الله! اگر برای آن زن، کار حق و واجبی پیش آمد، چه کار کند؟ پاسخ داد: باید پس از زوال خورشید (مایل شدن خورشید از میانه آسمان) از خانه بیرون‌آید و به هنگام مساء (غروب آفتاب) بازگردد تا به این وسیله، شب را بیرون از خانه نگذرانده باشد. راوی می‌گوید: از حضرت پرسیدم: آیا آن زن می‌تواند به حج برود؟ حضرت پاسخ داد: آری.[2]

۴) عیاشی، از ابوبکر حضرمی، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: چون آیه: «**وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا**» نازل شد، زنان، شروع به خصومت و دشمنی با رسول الله صلی الله علیه و آله کردند و گفتند: ما این مقدار، صبر نمی‌کنیم. رسول الله صلی الله علیه و آله به آنان فرمود: (پیش از بعثت من)، اگر زنی از شما، شوهر خود را از دست می‌داد،

۱- کافی، ج ۶، ص ۱۱۷، ح ۱۰.
۲- کافی، ج ۶، ص ۱۱۷، ح ۱۳.

پشکلی را به پشت خود و در اتاقکی در خدر «پرده‌سرا»، گوشه‌گیر می‌شد و چون یک‌سال از آن روز سپری می‌شد، آن پشکل را برمی‌داشت و تکه تکه می‌کرد و بـا آن، بر چشمانش سرمه می‌کشید و سپس ازدواج می‌کرد. پس خداوند، انتظار هشت ماه را از دوش شما برداشته است.[1]

۵) عیاشی، از عبد الله بن سنان، روایت می‌کند که گفت: از امـام صـادق علیـه السلام در پاسخ به این سوال که حکم زنی که شوهرش از دنیا رفته و بـا او جمـاع نکرده چیست؟ فرمود: آن زن، نباید ازدواج کند و باید به مدت چهار ماه و ده روز، عده زنی که شوهرش را از دست داده نگه دارد.[2]

۶) عیاشی، از ابو بصیر، روایت می‌کند که گفت: از امام باقر علیه السلام تفسیر آیه: «مَّتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرَاجٍ[3]» [که آنان را تا یک سال بهره‌منـد سـازند و (از خانه شوهر) بیرون نکنند] را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: این آیه، به وسـیله آیـه: «يَتَرَبَّصْنَ بِأَنفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا» نسخ شده است و آیه میراث نیز آن را نسخ کرده است.[4]

۷) عیاشی، از محمد بن مسلم روایت می‌کند که گفت: از امام باقر علیه السـلام پرسیدم: جانم به فدای شما باد، چگونه عده زن مطلقه، سه حیض یا سه ماه اسـت، در حالی که عده زنی که شوهرش از دنیـا رفتـه، چهـار مـاه و ده روز مـی‌باشـد؟ حضرت پاسخ داد: عده زن مطلقه، سه قرء می‌باشد (یعنی این که سـه بـار از خـون حیض پاک شود) تا معلوم شود که در رحم او فرزندی نبوده است. اما دلیل این کـه عده زنی که شوهرش از دنیا رفته، چهار مـاه و ده روز مـی‌باشـد، ایـن اسـت کـه خداوند، شرطی را به نفع زنان و شرطی را به ضرر آنان قرار داده است و در این دو شرط، هیچ گناهی نسبت به آنان مرتکب نشده است. آن شرطی کـه بـه نفـع زنـان می‌باشد، این است که آنان باید در ایلاء (این که مرد سوگند یاد کند که با زن خـود آمیزش نکند) چهار ماه عده نگهدارند. خداوند می‌فرماید: «لِّلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِن نِّسَائِهِمْ

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۴۰، ح ۳۸۷.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۴۰، ح ۳۸۸.
۳- بقره/ ۲۴۰.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۴۱، ح ۳۸۹.

تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ[۱]» [برای کسانی که به ترک همخوابگی با زنان خود سوگند می‌خورند (=ایلاء) چهار ماه انتظار (و مهلت) است]. پس خداوند به هیچ مردی اجازه نداده تا مقاربت با همسر خود را بیش از چهار ماه ترک کند؛ زیرا می‌دانست که نهایت صبر زن در ترک مقاربت با مرد، چهار ماه می‌باشد. اما آن شرطی که به ضرر زنان می‌باشد، این است که خداوند، به آنان امر فرمود: که اگر شوهرانشان از دنیا رفتند، باید چهار ماه و ده روز عده نگهدارند. پس خداوند به این وسیله، آن ضرری که به مرد در دوران حیاتش زده بود (و به او اجازه ترک جماع بیش از چهار ماه را نداده بود) را هنگام مرگ مرد به وسیله قرار دادن عده زن بیش از چهار ماه، جبران نمود.[۲]

﴿وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُم بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنَنتُمْ فِي أَنفُسِكُمْ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ وَلَٰكِن لَّا تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَن تَقُولُوا قَوْلًا مَّعْرُوفًا وَلَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ (۲۳۵)﴾

[و در باره آن چه شما به طور سربسته از آنان (در عده وفات) خواستگاری کرده یا (آن را) در دل پوشیده داشته‌اید، بر شما گناهی نیست. خدا می‌دانست که (شما) به زودی به یاد آنان خواهید افتاد، ولی با آنان قول و قرار پنهانی مگذارید مگر آن که سخنی پسندیده بگویید؛ و به عقد زناشویی تصمیم مگیرید تا زمان مقرر به سرآید؛ و بدانید که خداوند آن چه را در دل دارید می‌داند. پس از (مخالفت) او بترسید و بدانید که خداوند آمرزنده و بردبار است]

۱) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حماد، از حلبی روایت کرد که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر این آیه را پرسیدم: «وَلَٰكِن لَّا تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَن تَقُولُوا قَوْلًا مَّعْرُوفًا»، امام فرمود: آن است که مرد، پیش از تمام شدن عده زن به او بگوید: در خانه خاندان فلانی با تو وعده

۱- بقره/ ۲۲۶.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۴۱، ح ۳۹۰.

می‌گذارم؛ تا از او خواستگاری کند. مقصود از این آیه: «إِلاَّ أَن تَقُولُواْ قَوْلًا مَّعْرُوفًا» همان خواستگاری کردن است، و نباید اقدام به عقد نکاح کند تا زمانی که عدّه سرآید.[1]

۲) و نیز از وی، از گروهی از یاران ما، از سهل بن زیاد و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از عبد الله بن سنان روایت شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره این آیه پرسیدیم: «وَلَكِن لاَّ تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلاَّ أَن تَقُولُواْ قَوْلًا مَّعْرُوفًا وَلاَ تَعْزِمُواْ عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّىَ يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ» حضرت فرمود:منظور از سِرّ، آن است که مرد بگوید: محل وعده ما خانه خاندان فلانی است و سپس از او بخواهد که اگر عده‌اش تمام شد، خودش بر او پیشی نگیرد. گفتم: پس معنای این آیه چیست؟ «إِلاَّ أَن تَقُولُواْ قَوْلًا مَّعْرُوفًا» فرمود: آن است که طلب حلال کند، بی آن که قصد عقد نکاح داشته باشد، تا آن که مدت تمام شود.

۳) و وی از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از علی بن حمزه روایت کرده که گفت: از امام علی علیه السلام در مورد قول خداوند عز و جل پرسیدم: «وَلَكِن لاَّ تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا» فرمود: مرد به زن می گوید: با تو در خانه خاندان فلان وعده می گذارم و از آنها رفتار ناشایست سر می زند. خداوند عز و جل می فرماید : «إِلاَّ أَن تَقُولُواْ قَوْلًا مَّعْرُوفًا» و منظور از گفتار نیکو، خواستگاری کردن به نحو صحیح و حلال است «وَلاَ تَعْزِمُواْ عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّىَ يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ».[2]

۴) و وی از حمید بن زیاد از حسن بن محمد از غیر واحد، از ابان، از عبد الرحمن بن صادق از امام صادق علیه السلام در مورد آیه: «إِلاَّ أَن تَقُولُواْ قَوْلًا مَّعْرُوفًا» روایت کرده است که ایشان فرمودند: زمانی که مرد، زن را می بیند، باید به وی بگوید: من به تو علاقمند هستم و زنان را گرامی می دارم. بنابراین خودت از من پیشی نگیر و منظور از سِرّ (مخفیانه) این است که در جایی که با او وعده می‌گذارد، وعده خلوت نگذارد.[3]

۱- کافی، ج ۵، ص ۴۳۴، حدیث ۱.
۲- کافی، ج ۵، ص ۴۳۴، ح ۲.
۳- کافی، ج ۵ ص، ۴۳۵، ح ۳.

۵) عیاشی، از عبد الله بن سنان، از پدرش، روایت می کند که: از امام صادق علیه السلام در مورد این آیه: «وَلَکِن لاَّ تُوَاعِدُوهُنَّ سِرّاً إِلاَّ أَن تَقُولُواْ قَوْلاً مَّعْرُوفاً» پرسیدم فرمودند: منظور از این آیه، درخواست امر خیر و حلال است ، «وَلاَ تَعْزِمُواْ عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّىَ يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَه» مگر غیر از این است که مرد، پیش از آن که عدّه زن تمام شود، می‌گوید: با تو در خانه خاندان فلان وعده می‌گذارم. سپس از وی درخواست می‌کند زمانی که مدت زمان عده وی تمام می‌شود، خود در این امر از او پیشی نگیرد. سپس از ایشان در مورد آیه: «إِلاَّ أَن تَقُولُواْ قَوْلاً مَّعْرُوفاً» پرسیدند، ایشان فرمود: منظور درخواست امر خیر و حلال است بدون اینکه قصد نکاح داشته باشد، تا زمانی که مدت زمان عده به پایان رسد.[۱]

۶) رفاعه از قول امام صادق علیه السلام در مورد آیه: «قَوْلاً مَّعْرُوفاً» نقل می‌کند ، ایشان فرمود: منظور، سخن نیکو است.[۲]

۷) در روایت ابو بصیر به نقل از امام صادق علیه السلام در مورد آیه: «لاَّ تُوَاعِدُوهُنَّ سِرّاً» آمده است: ایشان فرمودند: منظور، زمانی است که مرد پیش از پایان عده زن، با وی سخن بگوید و به وی وعده دهد: «با تو در خانه خاندان فلان وعده می‌گذارم». برای آن که از آنها رفتار ناشایست سر بزند.[۳]

۸) و در روایت عبد الله بن سنان از قول امام صادق علیه السلام آمده است: این آیه به مردی اشاره دارد که به زنی قبل از تمام شدن عدّه‌اش بگوید: با تو در خانه خاندان فلان وعده می‌گذارم. سپس از وی می‌خواهد زمانی که مدت عده‌اش به پایان رسد بر او پیشی نگیرد.[۴]

۹) در روایت ابو بصیر به نقل از امام صادق علیه السلام در مورد آیه: «لاَّ تُوَاعِدُوهُنَّ سِرّاً إِلاَّ أَن تَقُولُواْ قَوْلاً مَّعْرُوفاً» روایت شده است: زمانی که زن در دوره عده‌اش به سر می‌برد، به وی سخن نیکو بگو و او را به خود متمایل کن و به وی مگو: من چنین و چنان خواهم کرد و فلان کار زشت را با ناموس انجام خواهم داد؛

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۴۲، ح ۳۹۱ .
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۴۲، ح ۳۹۲
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۴۲، ح ۳۹۳ .
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۴۲، ح ۳۹۴ .

و نیز هر کار دیگری که ناشایست باشد.[1]

۱۰) در روایت مسعدة بن صدقه به نقل از امام صادق علیه السلام در مورد آیه: «إِلاَّ أَن تَقُولُواْ قَوْلًا مَّعْرُوفًا» آمده است: مرد، خطاب به زن که در دوره عده‌اش به سر می‌برد، می‌گوید: ای خانم! من بسیار دوست دارم تو را شادمان کنم و زمانی که دوره عده‌ات تمام شود، إن شاء الله از خاطر من نخواهی نرفت، پس خودت از من پیشی نگیر. این امر باید بدون اقدام به اجرای صیغه عقد ازدواج صورت گیرد.[2]

﴿لاَّ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِن طَلَّقْتُمُ النِّسَاء مَا لَمْ تَمَسُّوهُنُّ أَوْ تَفْرِضُواْ لَهُنَّ فَرِيضَةً وَمَتِّعُوهُنَّ عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدْرُهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ (۲۳۶)﴾

[اگر زنان را مادامی که با آنان نزدیکی نکرده و بر ایشان مهری (نیز) معین نکرده‌اید طلاق گویید، بر شما گناهی نیست؛ و آنان را به طور پسندیده، به نوعی بهره‌مند کنید. توانگر به اندازه (توان) خود و تنگدست به اندازه (وسع) خود. (این کاری است) شایسته نیکوکاران]

۱) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حفص بن بختری، از امام صادق علیه السلام نقل می کند: این آیه، به مردی اشاره دارد که همسرش را طلاق داده است؛ آیا این مرد می‌تواند زن را بهره مند سازد؟ ایشان می‌فرماید: بله می‌تواند. آیا این مرد دوست ندارد در زمره نیکو کاران باشد و آیا این مرد نمی خواهد جزو پرهیزکاران باشد؟![3]

۲) و نیز محمد بن یعقوب، از علی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حماد، از حلبی، از امام صادق علیه السلام در رابطه با مردی که همسرش را طلاق می‌دهد پیش از آن که با وی هم بستر شود، نقل می‌کند: در صورتی که برای وی مهریه‌ای تعیین کرده باشد، باید نیمی از آن را به وی بدهد و در صورتی که برای وی مهریه‌ای تعیین نکرده باشد، باید وی را همچون زنانی که در شأن او هستند، بهره‌مند

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۴۲، ح ۳۹۵.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۴۳ ح ۳۹۶.
۳- کافی، ج ۶، ص ۱۰۶، ح ۱.

سازد.[1]

۳) شیخ با سند خویش، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از مردی، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام بیان می‌کند: از ایشان در مورد مردی که می‌خواهد همسر خویش را پیش از آن که با وی هم بستر شود، طلاق دهد، سؤال کردم. ایشان در پاسخ فرمودند: مرد باید همسر خویش را پیش از طلاق بهره‌مند سازد؛ چرا که خداوند باری تعالی می‌فرماید: «وَمَتِّعُوهُنَّ عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ».[2]

۴) وی با سند خویش، از احمد بن محمد بن عیسی، از علاء، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت می‌کند: از ایشان در مورد مردی که می‌خواهد همسر خویش را طلاق دهد، سؤال کردم. ایشان فرمودند: مرد باید همسر خویش را پیش از طلاق بهره‌مند سازد؛ چرا که خداوند باری تعالی می‌فرماید: «وَمَتِّعُوهُنَّ عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ».[3]

۵) عیاشی، از حفص بن بختری، از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد مردی که همسرش را طلاق می‌دهد، می‌پرسد: آیا این مرد باید زن را بهره‌مند سازد؟ ایشان می‌فرمایند: بله. آیا این مرد دوست ندارد در زمره نیکوکاران باشد؟ و آیا این مرد نمی خواهد جزو پرهیزکاران باشد؟[4]

۶) ابو صباح، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می‌کند: در صورتی که مرد همسرش را پیش از آن که با وی هم بستر شود طلاق دهد، باید نیمی از مهریه را به وی بدهد؛ و در صورتی که برای وی مهریه‌ای تعیین نکرده باشد، باید وی را به طور پسندیده به نوعی بهره‌مند سازد؛ توانگر به اندازه توان خود، و تنگدست به اندازه وسع خود؛ و این زن، عده‌ای ندارد و می‌تواند از همان لحظه، با هر کس که بخواهد ازدواج نماید.[5]

۷) حلبی، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می‌کند: فرد توانگر، همسرش

۱- کافی، ج ۶، ص ۱۰۶، ح ۲.
۲- تهذیب، ج ۸، ص ۱۴۱، ح ۴۸۹.
۳- تهذیب، ج ۸، ص ۱۴۲، ح ۴۹۲.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۴۳، ح ۳۹۷.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۴۳، ص ۳۹۸.

را با اعطای یک برده و یا کنیز به وی، بهره‌مند می‌سازد و شخص تنگدست، وی را از گندم و کشمش و جامه و درهم، بهره‌مند می‌سازد. ایشان در ادامه فرمودند: امام حسن مجتبی علیه السلام زمانی که زنی را طلاق دادند، کنیزی را به وی اعطا نمودند؛ و ایشان هرگز زنی را طلاق نمی دادند مگر آن که ایشان را از چیزی بهره‌مند سازند.[1]

۸) ابن بکیر نقل می‌کند: از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه: «وَمَتِّعُوهنَّ عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُه وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُه» سؤال نمودم که توان فرد توانگر و فرد تنگدست به چه میزان می‌باشد؟ ایشان فرمودند: امام سجاد علیه السلام با مرکب خویش یعنی با باری که مرکبش حمل می‌کرد، بهره‌مند می‌ساخت.[2]

۹) محمد بن مسلم بیان می‌کند: از امام صادق علیه السلام در مورد مردی که قصد دارد همسرش را طلاق دهد سؤال کردم. ایشان در پاسخ فرمودند: مرد باید همسر خویش را پیش از طلاق بهره‌مند سازد. خداوند باری تعالی می‌فرماید: «وَمَتِّعُوهنَّ عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُه وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُه».[3] همچنان که در آیات بعدی خواهد آمد که توانگر و تنگدست با توجه به آیه: «وَلِلْمُطَلَّقَاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ» [و فرض است بر مردان پرهیزکار که زنان طلاق داده شده را به شایستگی چیزی دهند]وظایفی علاوه بر آن دارند.[4]

«وَإِن طَلَّقْتُمُوهنَّ مِن قَبْلِ أَن تَمَسُّوهنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إَلاَّ أَن يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ وَأَن تَعْفُواْ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَلاَ تَنسَوُاْ الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللّه بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۲۳۷)»

[اگر پیش از آن که با آنان نزدیکی کنید، طلاقشان گفتید، در حالی که برای آنان مهری معین کرده‌اید؛ پس نصف آن چه را تعیین نموده‌اید (به آنان بدهید)، مگر این که آنان خود ببخشند یا کسی که پیوند نکاح به دست اوست ببخشد. و گذشت

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۴۳، ح ۳۹۹ و ۴۰۰.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۴۳، ح ۴۰۱.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۴۳، ح ۴۰۲.
۴- این مورد در احادیث ۱۰-۱ تفسیر آیه ۲۴۱ از سوره بقره آمده است.

کردن شما به تقوا نزدیکتر است. و در میان یکدیگر، بزرگواری را فراموش مکنید؛ زیرا خداوند به آن چه انجام می‌دهید بیناست]

۱) محمد بن یعقوب، از ابو علی اشعری، از محمد بن عبد الجبار، از ابو عباس محمد بن جعفر رزّاز، از ایوب بن نوح، از ابن سماعه، و جمیعاً از صفوان بن یحیی، از ابن مسکان، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می‌کند: در صورتی که مرد، همسرش را پیش از آن که با وی هم بستر شود طلاق دهد، زن از آن مرد جدا گشته است و قادر است از همان لحظه طلاق، با هر شخص که بخواهد ازدواج نماید؛ و در صورتی که برای وی مهریه‌ای تعیین کرده باشد، باید نیمی از آن را به وی دهد و در صورتی که برای وی مهریه‌ای تعیین نکرده باشد، باید وی را بهره‌مند سازد.[1]

۲) صفوان، از ابن مسکان، از ابو بصیر؛ و علی بن ابراهیم، از پدرش؛ و تعدادی از یاران ما، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از سماعه، و همگی از امام جعفر صادق علیه السلام در خصوص این آیه: «وَإِن طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِن قَبْلِ أَن تَمَسُّوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلاَّ أَن يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ» روایت می‌کند که ایشان فرمودند: این آیه به پدر یا برادر یا مردی اشاره دارد که وصی است؛ و هر کس که قادر به دخل و تصرف در اموال زن می‌باشد و می‌تواند اموال زن را برای وی به فروش رساند، اگر او گذشت کرد، اشکالی ندارد.[2]

۳) صفوان، از علی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حماد، از حلبی، از امام جعفر صادق علیه السلام در خصوص مردی که همسرش را پیش از آن که با وی هم بستر شود طلاق دهد، نقل می‌کند: در صورتی که برای وی مهریه‌ای تعیین کرده باشد، باید نیمی از آن را به وی بدهد؛ و در صورتی که برای وی مهریه‌ای تعیین نکرده باشد، باید وی را همچون دیگر زنان هم شأن او، بهره‌مند سازد. ایشان در ادامه در مورد آیه خداوند عز و جل: «أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ» فرمودند: این آیه به پدر یا برادر یا مردی اشاره دارد که وصی است؛ و هر کس که قادر به

۱- کافی، ج ۶، ص ۱۰۶، ح ۱.
۲- کافی، ج ۶، ص ۱۰۶، ح ۲.

دخل و تصرف در اموال زن می‌باشد و می‌تواند اموال زن را برای وی به فروش رساند و یا خرید نماید، اگر او گذشت کرد، اشکالی ندارد.[1]

۴) صفوان، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر نقل می‌کند: از امام جعفر صادق علیه السلام در خصوص مردی که همسرش را پیش از آن که با وی هم بستر شود طلاق دهد، سؤال کردم. ایشان در پاسخ فرمودند: در صورتی که برای وی مهریه‌ای تعیین کرده باشد، باید نیمی از آن را به وی بدهد؛ و در صورتی که برای وی مهریه‌ای تعیین نکرده باشد، باید وی را همچون دیگر زنان بهره‌مند سازد.[2]

۵) صفوان، از تعدادی از یاران، از سهل بن زیاد و احمد بن محمد، از ابن فضال، از معاویة بن وهب، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می‌کند: روزگار سختی[3] برای مردم فرا خواهد رسید که هر شخص، آن چه در دست دارد را گاز خواهد گرفت و نکویی را به فراموشی خواهد سپرد. خداوند عز و جل می‌فرماید: «وَلاَ تَنسَوُاْ الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ» در آن زمان اقوامی پیدا خواهند شد که با نیازمندان و مسکینان، همچون افراد شرور رفتار خواهند کرد.[4]

۶) شیخ با سند خویش، از حسن بن محمد بن سماعه، از احمد بن حسن میثمی، از معاویة بن وهب، از ابو ایوب، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می‌کند: روزگار سختی برای مردم فرا خواهد رسید که هر شخص، آن چه در دست دارد را گاز خواهد گرفت و نیکی را به فراموشی خواهد سپرد. خداوند عز و جل می‌فرماید: «وَلاَ تَنسَوُاْ الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ» سپس در آن زمان افرادی پیدا خواهند شد که با مضطرین [آنان که از سر ناچاری و افلاس تن به معامله می دهند] معامله خواهند کرد [و مالشان را از چنگشان در خواهند آورد]. این افراد بدترین مردمند.[5]

۷) همچنین شیخ با سند خویش، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از عبد الله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می‌کند: منظور از کسی که پیوند

۱- کافی، ج ۶، ص ۱۰۶، ح ۳.
۲- کافی، ج ۶، ص ۱۰۶، ح ۱۱.
۳- مردم با ظلم و ستم رو به رو خواهند شد، گویا که از شدت آن ستم، انگشتان خویش را گاز می گیرند. «النهایه : ج ۳، ص ۲۵۳».
۴- کافی، ج ۵، ص ۳۱۰، ح ۲۸.
۵- تهذیب، ج ۷، ص ۱۸، ح ۸۰.

نکاح به دست اوست، همان ولی امر زن می‌باشد.[1]

۸) همچنین شیخ با سند خویش، از فضاله، از رفاعه نقل می‌کند، از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد کسی که پیوند نکاح به دست اوست، سؤال کردم. ایشان در پاسخ فرمودند: وی، ولی امر زن می‌باشد که برخی از مهر را می گیرد و برخی را نمی گیرد و حق ندارد که هیچ نگیرد.[2]

۹) همچنین شیخ با سند خویش، از احمد بن محمد بن عیسی، از برقی و یا شخص دیگر، از صفوان، از عبد الله، از ابو بصیر نقل می‌کند که از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد کسی که پیوند نکاح به دست اوست، سؤال کردم. ایشان در پاسخ فرمودند: پدر یا برادر یا مرد وصی است. کسی که قادر به دخل و تصرف در اموال زن می‌باشد؛ و می‌تواند اموال زن را برای وی به فروش رساند و یا خرید نماید و هر یک از اینها، مجاز هستند از آن مال گذشت نمایند.[3]

۱۰) همچنین شیخ با سند خویش، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از ابو بصیر و علاء بن رزین، از محمد بن مسلم، و هر دوی آنها از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می‌کنند: از ایشان در مورد کسی که پیوند نکاح به دست اوست، سؤال کردم. ایشان در پاسخ فرمودند: پدر یا برادر یا وصی است؛ و هر کس که قادر به دخل و تصرف در اموال زن می‌باشد، و می‌تواند اموال زن را برای وی به فروش رساند و یا خرید نماید و هر کدام مجاز هستند از مهریه گذشت نمایند.[4]

۱۱) همچنین شیخ با سند خویش، از محمد بن ابی عمیر، از بسیاری از یاران ما، از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد مردی که مهریه دخترش را از شوهرش گرفته و سپس از دنیا رفته است سؤال شده است: آیا این دختر مجاز است مهریه خویش را از همسرش مطالبه نماید و یا اینکه پدرش مهریه‌اش را گرفته است؟ ایشان در پاسخ فرمود: در صورتی که آن زن، پدرش را وکیل خود قرار داده تا مهریه‌اش را اخذ کند، دیگر مجاز نمی باشد مهریه را مطالبه نماید؛ ولی در صورتی که وی را وکیل نکرده باشد، می‌تواند آن را مطالبه نماید و زوج، برای

۱- تهذیب، ج ۷، ص ۳۹۲، ح ۱۵۷۰.
۲- تهذیب، ج ۷، ص ۳۹۲، ح ۱۵۷۲.
۳- تهذیب، ج ۷، ص ۳۹۳، ح ۱۵۷۳.
۴- تهذیب، ج ۷، ص ۴۸۴، ح ۱۹۴۶.

اخذ مهریه ای که پرداخت کرده است به ورثه پدر زوجه رجوع می‌کند، مگر آن که زوجه، دختر کم سن و سالی باشد که در این صورت، پدر وی می‌تواند مهریه را به جای وی دریافت نماید و هر زمان که وی را پیش از آمیزش طلاق دهد، پدرش می‌تواند از بخشی از مهریه‌اش، گذشت نماید و بخشی از آن را دریافت نماید؛ ولی نمی تواند از همه آن گذشت نماید. خداوند در آیه «إِلاَّ أَن يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ» اشاره به پدر و هر کسی که زن، وی را وکیل و ولی امر خویش داند، از جمله برادر و یا نزدیکان و یا غیره.[1]

۱۲) عیاشی، از اسامة بن حفص، از امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل می‌کند: از ایشان در مورد مردی که زنی را به همسری بر می‌گزیند ولی مهریه‌ای را برای وی تعیین نمی کند، سؤال کردم. ایشان در پاسخ فرمودند: این زن از حق ارث برخوردار می‌باشد و عده دارد؛ در حالی که مهریه‌ای ندارد. ایشان در ادامه فرمودند: آیا این آیه خداوند باری تعالی را در کتابش نخوانده‌ای؟: «وَإِن طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِن قَبْلِ أَن تَمَسُّوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ»[2]

۱۳) از منصور بن حازم نقل شده است، از ایشان در مورد مردی پرسیدم که زنی را به همسری بر می‌گزیند و مهریه‌ای را برای وی تعیین می‌کند، سپس از دنیا می‌رود؛ در حالی که با وی هم بستر نشده باشد. ایشان در پاسخ فرمودند: آن زن از مهریه کامل و ارث، برخوردار می‌شود. به ایشان عرض کردم: راویان از شما نقل کرده‌اند که نیمی از مهریه به وی می‌رسد. ایشان فرمودند: آنها به درستی سخنان مرا به یاد نمی سپارند، این حکم به زن مطلّقه اختصاص دارد.[3]

۱۴) از عبد الله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده است: کسی که پیوند نکاح به دست اوست، همان ولی امر زن می‌باشد.[4]

۱۵) از زراره و حمران و محمد بن مسلم از امام جعفر صادق علیه السلام در رابطه با آیه: «إِلاَّ أَن يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ» نقل شده است که ایشان می‌فرمایند: منظور، ولی زن است و کسانی که مجاز هستند از همه مهریه و یا

۱- تهذیب، ج ۶، ص ۲۱۵، ح ۵۰۷.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۴۴، ح ۴۰۳.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۴۴، ح ۴۰۴.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۴۴، ح ۴۰۵.

بخشی از آن گذشت نمایند.[1]

۱۶) از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام در رابطه با آیه: «أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ» نقل شده است که ایشان می‌فرمایند: منظور پدر، برادر، وصی و هر کسی است که قادر به دخل و تصرف در اموال زن می‌باشد و می‌تواند اموال زن را برای وی به فروش رساند و یا خرید نماید؛ هر یک از اینها مجاز هستند از مهریه گذشت نمایند.[2]

۱۷) از رفاعه از امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده است: کسی که پیوند نکاح به دست اوست، همان ولی امر زن می‌باشد که دختر را به نکاح کسی در آورده باشد؛ و مجاز است بخشی از مهریه را دریافت نماید و بخش دیگری را رها سازد؛ ولی نمی تواند از همه مهریه گذشت نماید.[3]

۱۸) از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام در رابطه با آیه: «أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ» نقل شده است که ایشان می‌فرمایند: منظور برادر، پدر، مرد وصی و هر کسی است که قادر به دخل و تصرف در اموال زن می‌باشد. به ایشان عرض نمودم: در صورتی که زن بگوید: من کارهای وی را تأیید نمی نمایم. امر چه گونه است؟ ایشان در پاسخ گفتند: زن نمی تواند ولی خویش را در مورد فروش اموال خویش مجاز دانسته و در مورد امور دیگری همچون این امر مجاز نداند.[4]

۱۹) از رفاعه نقل شده است: از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد کسی که پیوند نکاح به دست اوست، سؤال کردم. ایشان در پاسخ فرمودند: همان ولی زن می‌باشد که دختر را به نکاح کسی در آورده باشد و مجاز است بخشی از مهریه را دریافت نماید و بخش دیگری را رها سازد؛ ولی نمی تواند از همه مهریه گذشت نماید.[5]

۲۰) از اسحاق بن عمار نقل شده است که از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه: «إِلاَّ أَن يَعْفُونَ» سؤال کردم. ایشان در پاسخ فرمودند: زن می‌تواند از

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۴۴، ح ۴۰۶.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۴۴، ح ۴۰۷.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۴۵، ح ۴۰۸.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۴۵، ح ۴۰۹.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۴۵، ح ۴۱۰.

نصف مهریه خویش گذشت نماید. سپس به ایشان عرض کردم: «أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ» ایشان در پاسخ فرمودند: پدرِ زن، مجاز است از مهریه، گذشت نماید و همچنین برادر وی، در صورتی که قیم وی به شمار آید و در مقام پدر او باشد، مجاز به این امر می‌باشد؛ و در صورتی که برادر قیم و ولی وی به شمار نیاید، مجاز به دخل و تصرف در امر وی نیست.[1]

۲۱) از محمد بن مسلم، از امام جعفر صادق علیه السلام در رابطه با آیه: «إِلاَّ أَن يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ» نقل شده است که ایشان می‌فرمایند: منظور، ولی زن و کسانی که مجاز هستند از همه مهریه و یا بخشی از آن گذشت نمایند.[2]

۲۲) از سماعه، از امام جعفر صادق علیه السلام در رابطه با آیه: «أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ» نقل شده است، که ایشان می‌فرمایند: منظور پدر، برادر، مرد وصی و هر کسی است که قادر به دخل و تصرف در اموال زن می‌باشد و می‌تواند اموال زن را برای وی به فروش رساند و یا خرید نماید؛ و هر کدام مجاز هستند از مهریه گذشت نمایند. به ایشان عرض نمودم: در صورتی که زن بگوید: من کارهای وی را تأیید نمی نمایم، امر چه گونه است؟ ایشان در پاسخ گفتند: زن نمی تواند ولی خویش را در مورد فروش اموال خویش مجاز دانسته و در مورد امور دیگری همچون این امر مجاز نداند.[3]

۲۳) از برخی از افراد قوم بنی عطیه از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد مردی که با مال یتیم کار می‌کند، نقل شده است که می‌فرمایند: بخشی از سود آن به وی می‌رسد. خداوند می‌فرماید: «وَلاَ تَنسَوُاْ الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ».[4]

۲۴) از ابو حمزه، از امام جعفر صادق علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است: روزگار سختی برای مردم فرا خواهد رسید که هر شخص، آن چه را که در دست دارد، با دندان خواهد گرفت و نیکی را به فراموشی خواهد

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۴۵، ح ۴۱۱.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۴۵، ح ۴۱۲.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۴۵، ح ۴۱۳.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۴۶، ح ۴۱۴.

سپرد. خداوند عز و جل می‌فرماید: «وَلاَ تَنسَوُاْ الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ».[1]

«حَافِظُواْ عَلَى الصَّلَوَاتِ والصَّلاَةِ الْوُسْطَى وَقُومُواْ لِلّهِ قَانِتِينَ (۲۳۸)»

[بر نمازها و نماز میانه مواظبت کنید و خاضعانه برای خدا به پا خیزید]

۱) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، و همگی از حماد بن عیسی، از حریز، از زراره نقل می‌کند: از امام جعفر صادق علیه السلام در باره نمازهای واجب سؤال کردم؟ ایشان در پاسخ فرمود: ما پنج نماز در طول شبانه روز داریم. سپس از ایشان سؤال کردم: آیا خداوند در قرآن از آنها نام برده و آنها را شرح داده است؟ ایشان فرمود: بله، خداوند باری تعالی به پیامبرش فرمود: «أَقِمِ الصَّلاَةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ» [نماز را از زوال آفتاب تا نهایت تاریکی شب برپادار] و منظور از دلوک خورشید، زوال آن است. از زمان زوال خورشید تا هنگام نیمه شب، چهار نماز داریم که قرآن به نام و شرح و زمان آنها اشاره کرده است و نیز فرمود: منظور از «غسق اللیل» نیمه شب می‌باشد. سپس خداوند باری تعالی می‌فرماید: «وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا» [و (نیز) نماز صبح را، زیرا نماز صبح همواره (مقرون با) حضور (فرشتگان) است] و این پنجمین نماز به شمار می‌رود. خداوند باری تعالی در این رابطه می‌فرماید: «وَأَقِمِ الصَّلاَةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ» [و در دو طرف روز (اول و آخر آن) نماز را برپا دار] و منظور از دو طرف روز، غروب و صبحگاه است و «وَزُلَفًا مِّنَ اللَّيْلِ» [و نخستین ساعات شب] و منظور از آن، نماز عشاء و آخرین نماز است. خداوند باری تعالی می‌فرماید: «حَافِظُواْ عَلَى الصَّلَوَاتِ والصَّلاَةِ الْوُسْطَى» و منظور از آن، نماز ظهر است و آن نخستین نمازی بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن را به پا داشت. این نماز در میان روز و میان دو نماز صبح و عصر به جا آورده می‌شود. در برخی از قرائت ها آمده است: «حافظوا علی الصلوات و الصلاة الوسطی صلاة العصر و قوموا لله قانتین» [بر نمازها و نماز میانه که همان نماز عصر است، مواظبت کنید؛ و خاضعانه برای خدا به پا خیزید]. ایشان در ادامه فرمود: این آیه در روز جمعه بر

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۴۶، ح ۴۱۵.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حالی که در سفر به سر می‌برد، نازل شد. ایشان، خاضعانه آن را به جا آورد و آن را در همان وضعیت خود، چه در حال سفر و چه در حال اقامت در وطن، نگاهداشت، ولی برای کسی که در حال اقامت به سر می‌برد، دو رکعت افزود. دو رکعتی که پیامبر آن را افزود، در روز جمعه، برای مقیم، همان دو خطبه‌ای است که با امام جمعه همراهی می‌کند؛ بنابراین هر کس در روز جمعه، فرادا نماز بگزارد، باید آن را به مانند نماز ظهر در دیگر روزها، در چهار رکعت بخواند.[1]

۲) ابن بابویه روایت می‌کند: پدر مرحومم به من گفته است: سعد بن عبد الله، از یعقوب بن یزید، از محمد بن ابی عمیر، از ابو مَغرا حُمَید بن مُثنّی عِجلی، از ابو بصیر نقل می‌کند: شنیدم که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: منظور از نماز میانه، نماز ظهر است و این نخستین نمازی است که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده است.[2]

۳) علی بن ابراهیم روایت می‌کند: پدرم، از نضر بن سُوَید، از ابن سنان، از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند، که ایشان فرمودند: بر نمازها و نماز میانه که همان نماز عصر است، مواظبت کنید؛ و خاضعانه برای خدا به پا خیزید.[3]

۴) عیاشی، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام نقل می‌کند: در مورد نماز میانه از ایشان سؤال کردم. ایشان فرمود: «حَافِظُواْ عَلَى الصَّلَوَاتِ والصَّلاَةِ الْوُسْطَى وَقُومُواْ لِلّهِ قَانِتِينَ» [بر نمازها و نماز میانه و نماز عصر مواظبت کنید؛ و خاضعانه برای خدا به پا خیزید.] منظور از نماز میانه، نماز ظهر است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن را این چنین به جا می‌آورد.[4]

۵) از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام نقل می‌شود که ایشان فرمودند: «حَافِظُواْ عَلَى الصَّلَوَاتِ والصَّلاَةِ الْوُسْطَى» [بر نمازها و نماز میانه مواظبت کنید] و نماز میانه نخستین نمازی بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن را بر پا نمودند. این نماز در میان دو نماز صبح و نماز عصر به جا آورده می‌شود؛ و خاضعانه برای

۱- کافی، ج ۳، ص ۲۷۱، ح ۱.
۲- معانی الاخبار، ص ۳۳۱، ح ۱.
۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۸۷.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۴۶، ح ۴۱۶.

به جا آوردن نماز میانه به پا خیزید. ایشان در ادامه فرمودند: این آیه، در روز جمعه بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حالی که در سفر به سر می‌بردند، نازل گشت. ایشان خاضعانه آن را به جا آورد و آن را در همان وضعیت خود چه در حال سفر و چه در حال سکونت نگاهداشت؛ ولی برای کسی که در حال اقامت به سر می‌برد، دو رکعت افزود. دو رکعتی که پیامبر آن را افزودند، در روز جمعه، برای مقیم، همان دو خطبه‌ای است که با امام جمعه همراهی می‌کنند. بنا بر این هر کس در روز جمعه، فُرادا نماز بگزارد، باید آن را به مانند نماز ظهر در دیگر روزها، در چهار رکعت بخواند. سپس ایشان در خصوص آیه: «وَقُومُواْ لِلّه قَانِتِينَ» می‌فرمایند: یعنی باید مطیع و فرمانبر و راغب، نماز را به پا داشت.[1]

۶) از زراره و محمد بن مسلم نقل شده است که از امام محمد باقر علیه السلام در مورد آیه: «حَافِظُواْ عَلَى الصَّلَوَاتِ وِالصَّلاَةِ الْوُسْطَى» سؤال نمودند و ایشان در پاسخ فرمودند: منظور، نماز ظهر است که خداوند به وسیله آن، نماز جمعه را واجب گردانید؛ و نمازی است که در آن ساعت، هر بنده مسلمانی هر آن چه از خیر و نیکی از خداوند طلب نماید، به وی عطا می‌کند.[2]

۷) از عبد الله بن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود: که منظور از «الصَّلاَةِ الْوُسْطَى» نماز میانه، نماز ظهر است؛ و آیه: «وَقُومُواْ لِلّه قَانِتِينَ» به روی آوردن شخص به نماز و رعایت نماز اول وقت و به هنگام، به گونه‌ای که امری وی را از نماز غافل نسازد، اشاره دارد.[3]

۸) از محمد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام روایت شده است: منظور از نماز میانه، نماز میانه روز است که همان نماز ظهر به شمار می‌رود؛ و همانا یاران ما به خاطر آن، به زوال، دقت زیادی نشان می‌دهند.[4]

۹) در روایت سماعه آمده است که منظور از آیه: «وَقُومُواْ لِلّه قَانِتِينَ»، دعا می‌باشد.[5]

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۴۶، ح ۴۱۷.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۴۷، ح ۴۱۸.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۴۷، ح ۴۱۹.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۴۷، ح ۴۲۰.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۴۷ ح۴۲۱.

۱۰) از عبد الرحمن بن کثیر، از امام صادق علیه السلام درمورد آیه: «حَافِظُواْ عَلَى الصَّلَوَاتِ والصَّلاَةِ الْوُسْطَى وَقُومُواْ لِلّهِ قَانِتِينَ» روایت شده است که ایشان می‌فرمایند: منظور از کلمه «صلوات» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین - درود خداوند بر ایشان باد - می‌باشد و اصطلاح «الوسطى» اشاره به امیر مؤمنان علیه السلام دارد، و منظور از آیه: «وَقُومُواْ لِلّهِ قَانِتِينَ» یعنی مطیع و فرمانبر امامان باشید.[1]

۱۱) ابو علی طبرسی به روایت از امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام بیان می‌کند: منظور از قنوت، دعایی است که در حال قیام در نماز خوانده می‌شود.[2]

﴿فَإنْ خِفْتُمْ فَرِجَالاً أَوْ رُكْبَاناً فَإِذَا أَمِنتُمْ فَاذْكُرُواْ اللّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُواْ تَعْلَمُونَ (۲۳۹)﴾

[پس اگر بیم داشتید، پیاده یا سواره (نماز کنید)؛ و چون ایمن شدید، خدا را یاد کنید که آن چه نمی‌دانستید به شما آموخت]

۱) محمد بن یعقوب با سند خود، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از ابان، از عبد الرحمن، از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: از امام صادق علیه السلام در خصوص آیه: «فَإنْ خِفْتُمْ فَرِجَالاً أَوْ رُكْبَاناً» سؤال کردم که در صورت ترس و وحشت از حیوان درنده و یا دزد چگونه نماز بگزارد؟ ایشان در پاسخ فرمودند: تکبیر گوید و با سر خویش اشاره نماید.[3]

۲) عیاشی، از زراره، از امام صادق علیه السلام نقل شده است: از امام پرسیدم: در مورد نماز «مواقفه» برایم شرح دهید؟[4] ایشان در پاسخ فرمودند: در صورتی که دشمنت منصف نباشد[5] و اجازه نماز خواندن را ندهد، نماز را چه ایستاده و چه سواره به صورت اشاره می‌گزاری؛ چرا که خداوند می‌فرماید: «فَإنْ خِفْتُمْ فَرِجَالاً أَوْ

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۴۷، ح ۴۲۲.
۲- مجمع البیان، ج ۲، ص ۱۲۸.
۳- کافی، ج ۳، ص ۴۵۷، ح ۴۲۲.
۴- المواقفه، نبرد، کارزار (مجمع البحرین - از مصدر وقف)
۵- النَّصَف و النَّصَفه، انصاف دادن ، حق دادن. «لسان العرب - از مصدر نصف»

رُكْبَانًا» در این حال، در رکوع می‌گویی: لَکَ رَکَعتُ وَ اَنتَ رَبّی «فقط برای تو رکوع می‌کنم و تو پروردگار من هستی». و در سجود می‌گویی: لَکَ سَجَدتُ وَ اَنتَ رَبّی «فقط برای تو سجده می‌کنم و تو پروردگار من هستی». به هر سو که مَرکبت قصد نماید؛ اما باید در هنگام تکبیر رو به سوی قبله کنی.[1]

۳) ابان بن منصور از قول امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: در جنگ صِفّین، نمازهای یک روز؛ یعنی: ظهر و عصر و مغرب و عِشاء، از امیر المؤمنین علیه السلام و مردم، قضا شد. حضرت به آنها امر فرمود: تسبیح کنند و تکبیر و تهلیل بگویند. ایشان در ادامه فرمود: سپس امیر مؤمنان علی علیه السلام به آیه: «فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا» اشاره کرد و به آنها فرمود: این کار را در حال سواره و ایستاده انجام دهید.

حلبی از قول امام صادق علیه السلام روایت می‌کند: در جنگ صِفّین، نمازهای یک روز مردم به همراه علی علیه السلام قضا شد.(ادامه روایت).[2]

۴) از عبد الرحمن بن ابی عبد الله، از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: در خصوص آیه: «فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا» سؤال کردم که در صورت ترس و وحشت از حیوان درنده و یا دزد چگونه نماز بگزارد؟ ایشان در پاسخ فرمودند: تکبیر بگوید و با سر خویش اشاره نماید.[3]

۵) عبد الرحمن از امام صادق علیه السلام در مورد نماز زَحف [نماز در حالت نبرد] نقل می‌کند که ایشان فرمودند: تکبیر و تهلیل می‌گوید؛ و می‌گوید: الله أکبر. خداوند عز و جل می‌فرماید: «فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا»[4]

﴿وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِّأَزْوَاجِهِم مَّتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنفُسِهِنَّ مِن مَّعْرُوفٍ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۴۰)﴾

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۴۷، ح ۴۲۳.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۴۷، ح ۴۲۴.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۴۸، ح ۴۲۵.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۴۸، ح ۴۲۶.

[و کسانی از شما که مرگشان فرا می‌رسد و همسرانی بر جای می‌گذارند، (باید) برای همسران خویش وصیت کنند که آنان را تا یک سال بهره‌مند سازند و (از خانه شوهر) بیرون نکنند. پس اگر بیرون بروند در آن چه آنان به طور پسندیده در باره خود انجام دهند، گناهی بر شما نیست و خداوند توانا و حکیم است]

۱) عیاشی، از ابن ابی عمیر، از معاویة بن عمار نقل می‌کند که از امام علیه السلام در مورد آیه: «وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِّأَزْوَاجِهِم مَّتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرَاجٍ» سؤال کردم و ایشان در پاسخ فرمودند: این آیه منسوخ شده است و آیهٔ: «يَتَرَبَّصْنَ بِأَنفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا» «چهار ماه و ده روز انتظار می‌برند؛ و آیه میراث آن را نسخ کرده است.[1]

۲) ابو بصیر روایت می‌کند که از امام صادق علیه السلام در خصوص آیه: «وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِّأَزْوَاجِهِم مَّتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرَاجٍ» سؤال کردم و ایشان در پاسخ فرمودند: این آیه منسوخ شده است. به ایشان عرض کردم: پس امر چگونه بوده است؟ ایشان فرمودند: زمانی که مرد از دنیا می‌رفت از اصل مال مرد به مدت یک سال، نفقه‌ای برای زن در نظر گرفته می‌شد؛ سپس ارث به او تعلق نمی‌گرفت. در آن هنگام آیه ربع و ثمن (یک چهارم و یک هشتم)، آیه پیشین را نسخ کرد و برای زن سهمی از اموال مرد در نظر گرفته شد.[2]

«وَلِلْمُطَلَّقَاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ (۲۴۱)»

[و فرض است بر مردان پرهیزکار که زنان طلاق داده شده را به شایستگی چیزی دهند]

۱) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حفص بن بختری، از امام صادق علیه السلام در مورد مردی که همسرش را طلاق می‌دهد نقل می‌کند که: آیا این مرد می‌تواند زن را بهره‌مند سازد؟ ایشان می‌فرمایند: بله، می‌تواند. آیا این مرد دوست ندارد در زمره نیکوکاران باشد؟ و آیا این مرد نمی‌خواهد جزو پرهیزکاران باشد؟[3]

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۴۸، ح ۴۲۷.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۴۹، ح ۴۲۸.
۳- کافی، ج ۶، ص ۱۰۴، ح ۱.

۲) وی همچنین از علی بن ابراهیم، از پدرش و برخی از یاران، از سهل بن زیاد، از بزنطی نقل می‌کند: برخی از یاران از بهره‌مند کردن زن مطلقه به عنوان یک امر واجب یاد می‌کنند.[۱]

۳) احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی، از عبد الکریم، از حلبی نقل می‌کند: از امام صادق علیه السلام در مورد آیه: «وَلِلْمُطَلَّقَاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ» سؤال کردم و ایشان در پاسخ فرمودند: زن مطلقه را باید پس از پایان عده‌اش، به نوعی بهره‌مند ساخت؛ توانگر به اندازه توان خود و تنگدست به اندازه وسع خود. از ایشان پرسیدم: چگونه می‌توان وی را بهره‌مند ساخت در حالی که وی در دوره عده‌اش به سر می‌برد و و هر دو به هم هنوز امیدوار هستند و خداوند هر آن چه بخواهد میان آن دو به وجود می‌آورد؟ ایشان در پاسخ فرمودند: فرد توانگر، همسرش را با اعطای یک برده و یا کنیز به وی، بهره‌مند می‌سازد و شخص تنگدست وی را از گندم و کشمش و جامه و درهم، بهره‌مند می‌سازد. ایشان در ادامه فرمودند: امام حسن مجتبی علیه السلام، زنش را با اعطای کنیز به وی، بهره‌مند ساخت و ایشان زنی را طلاق نداد، مگر آن که آن زن را به نوعی بهره‌مند ساخت.[۲]

۴) وی همچنین از حمید بن زیاد، از ابن سماعه، از محمد بن زیاد، از عبد الله بن سنان و علی بن ابراهیم، از پدرش، از عثمان بن عیسی، از سماعه، و همگی از امام صادق علیه السلام در خصوص آیه: «وَلِلْمُطَلَّقَاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ» نقل می‌کنند: زن مطلقه را باید پس از پایان عده‌اش به نوعی بهره‌مند ساخت؛ توانگر به اندازه توان خود و تنگدست به اندازه وسع خود. سپس فرمودند: چگونه می‌توان وی را بهره‌مند ساخت در حالی که وی در دوره عده‌اش به سر می‌برد و هر دو به یکدیگر نیازمند هستند و خداوند هر آن چه بخواهد میان آن دو به وجود می‌آورد. فرد توانگر همسرش را با اعطای یک برده و یا کنیز به وی بهره‌مند می‌سازد و شخص تنگدست وی را از گندم و کشمش و جامه و درهم، بهره‌مند می‌سازد. ایشان در ادامه فرمودند: امام حسن مجتبی علیه السلام زنی را

۱- کافی، ج ۶، ص ۱۰۵، ح ۲.
۲- کافی، ج ۶، ص ۱۰۵، ح ۳.

طلاق دادند و کنیزی را به وی اعطا نمود و ایشان هرگز زنی را طلاق نمی‌داد مگر آن که او را به نوعی بهره‌مند می‌ساخت.

وی همچنین از حمید بن زیاد، از ابن سماعه، از محمد بن زیاد، از معاویة بن عمار، از قول امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: امام حسن مجتبی علیه السلام زنان خویش را با کنیز، بهره‌مند می‌ساخت.[1]

۵) وی همچنین از تعدادی از یاران ما، از سهل بن زیاد، از ابن ابی نصر، از عبد الکریم، از ابو بصیر نقل می‌کند: از امام محمد باقر علیه السلام در مورد آیه: «وَلِلْمُطَلَّقَاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ» سؤال کردم که حد اقل متاعی که مرد تنگدست قادر است تقدیم کند چیست؟ ایشان فرمودند: روبند (نوعی حجاب) و یا چیزی شبیه به آن.[2]

۶) شیخ با سند خود، از صفوان بن یحیی، از عبد الله، از ابو بصیر نقل می‌کند: از امام محمد باقر علیه السلام در مورد آیه: «وَلِلْمُطَلَّقَاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ» سؤال کردم: حد اقل متاعی که مرد تنگدست قادر است تقدیم کند چیست؟ ایشان فرمودند: روبند (نوعی حجاب) و یا چیزی شبیه به آن.[3]

۷) عیاشی، از ابو بصیر نقل می‌کند: از امام محمد باقر علیه السلام در مورد آیه: «وَلِلْمُطَلَّقَاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ» سؤال کردم: حداقل متاعی که مرد تنگدست قادر است تقدیم کند چیست؟ ایشان فرمودند: روبند یا چیزی شبیه به آن.[4]

۸) عیاشی، از ابو بصیر نقل می‌کند: از امام صادق علیه السلام در مورد آیه: «وَلِلْمُطَلَّقَاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ» سؤال کردم و ایشان در پاسخ فرمودند: زن مطلقه باید پس از پایان عده‌اش به نوعی بهره‌مند شود؛ توانگر به اندازه توان خود و تنگدست به اندازه وسع خود. اما چگونه می‌توان وی را بهره‌مند ساخت در حالی که وی در دوره عده‌اش به سر می‌برد و هر دو به یکدیگر نیازمند هستند؛ و خداوند هر آن چه بخواهد، میان آن دو به وجود می‌آورد. فرد توانگر،

۱- کافی، ج ۶، ص ۱۰۵، ح ۴.
۲- کافی، ج ۶، ص ۱۰۵، ح ۵.
۳- تهذیب، ج ۸، ص ۱۴۰، ح ۴۸۶.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۵۰ح ۴۳۳.

همسرش را با اعطای یک برده و یا کنیز به وی بهره‌مند می‌سازد و شخص تنگدست وی را از گندم و کشمش و جامه و درهم، بهره‌مند می‌سازد. ایشان در ادامه فرمود: امام حسن مجتبی علیه السلام زنش را با اعطای کنیزی طلاق داد و ایشان هرگز زنی را طلاق نمی‌داد مگر آن که او را به نوعی بهره‌مند می‌ساخت.[1]

۹) وی همچنین نقل می‌کند که حلبی گفت: زن مطلقه باید پس از پایان عده‌اش به نوعی بهره‌مند شود؛ توانگر به اندازه توان خود و تنگدست به اندازه وسع خود.[2]

۱۰) وی همچنین روایت می‌کند: از ابو عبد الله (امام صادق) و ابو الحسن موسی بن جعفر علیه السلام در خصوص زن مطلقه و بهره‌مندی وی سؤال کردم: ایشان در پاسخ فرمود: به میزان اموال همسرش بستگی دارد.[3]

۱۱) وی همچنین از حسن بن زیاد، از امام صادق علیه السلام در رابطه با مردی که همسرش را طلاق می‌دهد پیش از آن که با وی هم بستر شود نقل می‌کند: در صورتی که برای وی مهریه‌ای تعیین کرده باشد، باید نیمی از آن را به وی بدهد؛ ولی عده‌ای ندارد و در صورتی که برای وی مهریه‌ای تعیین نکرده باشد، مهریه‌ای به وی تعلق نمی‌گیرد، ولی باید وی را بهره‌مند سازد؛ زیرا که خداوند در کتابش می‌فرماید: «وَلِلْمُطَلَّقَاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ».[4]

۱۲) وی همچنین از احمد بن محمد، از برخی از یاران نقل می‌کند: بهره‌مند کردن زن مطلّقه واجب است.[5]

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِن دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ (۲۴۳)﴾.

[آیا از (حال) کسانی که از بیم مرگ از خانه‌های خود خارج شدند و هزاران تن

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۴۹ح ۴۳۰.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۴۹ح ۴۳۱.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۴۹ح ۴۳۲.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۵۰ح ۴۳۳.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۵۰ذیل حدیث شماره: ۴۳۳ و تهذیب، ج ۸، ص ۱۴۱، ح ۴۹۰.

بودند خبر نیافتی؟ پس خداوند به آنان گفت: تن به مرگ بسپارید. آن گاه آنان را زنده ساخت. آری، خداوند نسبت به مردم صاحب بخشش است، ولی بیشتر مردم سپاسگزاری نمی‌کنند]

۱) محمد بن یعقوب، از برخی از یاران ما، از سهل بن زیاد، از ابن محبوب، از عمر بن یزید، و از دیگر افراد، و برخی از آنها از امام صادق علیه السلام در خصوص آیه: «**أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُواْ مِن دِيارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللّهُ مُوتُواْ ثُمَّ أَحْيَاهُمْ**» روایت می‌کنند که ایشان می‌فرمایند: آنها از اهالی یکی از شهرهای دیار شام بودند، و شامل هفتاد خانه بودند و آنها هر چند وقت یکبار، مبتلا به طاعون می‌شدند. پس هر گاه احساس می‌کردند این بیماری وارد شهر آنها شده است، ثروتمندان آن شهر به دلیل قدرتشان از شهر خارج می‌شدند و فقیران، بسبب ضعفشان در شهر باقی می‌ماندند. بنابراین، افرادی که باقی می‌ماندند بیشتر در معرض مرگ قرار می‌گرفتند و کسانی که خارج می‌شدند کمتر دچار آن می‌شدند. در آن زمان، کسانی که از شهر خارج شده‌اند می‌گفتند: اگر در شهر باقی می‌ماندیم بیشتر در معرض مرگ قرار می‌گرفتیم، و کسانی که در شهر باقی می‌ماندند، می‌گفتند: اگر از شهر خارج می‌شدیم کمتر به چنگال مرگ گرفتار می‌شدیم. سپس در ادامه می‌فرماید: بنابراین همگی به این نتیجه رسیدند که هر گاه طاعون وارد شهر آنها شد و آن را احساس کردند، همگی از شهر، خارج شوند و از طاعون، دور شوند تا مرگ به سراغ آنها نیاید. چون طاعون را احساس کردند، همگی از شهر، خارج شده و از طاعون گریختند تا از مرگ در امان بمانند. از آن پس در سرزمینها به اذن خداوند سفر نمودند، تا این که به شهر خرابه‌ای رسیدند که مردم، آن را ترک کرده بودند و طاعون بر آن شهر سایه افکنده بود. پس در همان جا اتراق کردند. زمانی که بار خویش را در آن شهر بر زمین گذاشتند و مستقر شدند، خداوند باری تعالی فرمود: همگی بمیرید، پس همه در آن لحظه مردند و در نظر پوسیده آمدند. آنها در گذرگاه مردم بودند، مردم نیز آنها را جارو کرده و همه را در یک مکان جمع کردند. در آن هنگام یکی از پیامبران بنی اسرائیل به نام حزقیل، بر آنها گذر کرد. زمانی که آن استخوان‌ها را دید، گریست و اشک بر گونه‌اش جاری شد و گفت: پروردگارا! اگر تو بخواهی در همین لحظه، آنها را همچنان که میراندی، زنده خواهی کرد و آنها سرزمین‌های تو را آباد خواهند ساخت و بندگانت را به دنیا

خواهند آورد و با دیگر بندگان، به عبادت تو خواهند پرداخت. خداوند در آن هنگام به وی وحی کرد: آیا این چنین دوست می‌داری؟ پیامبر گفت: بلی، ای پروردگار! آنها را زنده کن.

در آن هنگام، خداوند به وی وحی کرد که چنین و چنان بگوید. پیامبر هر آن چه را که خداوند به وی فرموده بود بر زبان راند. امام صادق علیه السلام فرمود: آن کلمات، اسم اعظم بود. زمانی که حزقیل آن کلام را بر زبان راند، به استخوان‌ها نظر افکند و دید که به سوی یکدیگر پرواز می‌کنند و مردم دوباره زنده شدند؛ در حالی که به یکدیگر می‌نگریستند و تسبیح خداوند را می‌گفتند و تکبیر و تهلیل بر زبان می‌آوردند. در آن هنگام حزقیل گفت: گواهی می‌دهم همانا خداوند بر هر چیزی قادر و تواناست. عمر بن یزید روایت می‌کند: که امام صادق علیه السلام فرمودند: این آیه، در شأن این افراد نازل شده است.[1]

۲) عیاشی، از حمران بن اعین، از امام صادق علیه السلام در رابطه با آیه: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُواْ مِن دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللّهُ مُوتُواْ ثُمَّ أَحْيَاهُمْ» به ایشان عرض کردم: آیا خداوند آنها را زنده نمود تا مردم به آنها بنگرند، سپس آنها را در روز معینی میراند، سپس آنها را به دنیا بازگرداند تا در خانه‌ها ساکن شوند و بخورند و با زنان ازدواج نمایند؟ ایشان فرمود: خداوند آنها را بازگرداند تا این که در خانه‌ها ساکن شدند و خوردند و با زنان ازدواج کردند و تا زمانی که مشیت خداوند بود در آن حال باقی ماندند؛ سپس در زمان مشخصی از دنیا رفتند.[2] این روایت را سعد بن عبد الله با استناد به حمران از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند.[3]

۳) طبرسی در احتجاج در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: خدواند قومی را که از ترس طاعون از دیارشان خارج شده بودند و تعدادشان نامعلوم بود، زنده گردانید. خداوند آنها را برای مدت طولانی میراند تا این که استخوان‌هایشان مُندرس و گوشتشان از هم جدا و با خاک، یکسان شدند. زمانی که خداوند اراده فرمود تا قدرت خویش را به بندگان خویش نشان دهد، پیامبری به

۱- کافی، ج ۸، ص ۱۹۸، ح ۲۳۷.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۵۰ح ۴۳۴.
۳- مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۳.

نام حزقیل فرستاد. سپس پیامبر، مردگـان را نـدا داد و بـدنهای آنهـا جمـع شـد و روحشان به کالبد آنها بازگشت. سپس به مانند روزی که از دنیـا رفتنـد بازگشـتند، بدون این که از تعداد آنها کاسته شود. آنان از آن پس، مدتی طولانی در دنیا زندگی کردند.[1]

﴿مَن ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللهُ يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (٢٤٥)﴾

[کیست آن کس که به (بندگان) خدا وام نیکویی دهد تا (خدا) آن را برای او چند برابر بیفزاید؟ و خداست که (در معیشت بندگان) تنگی و گشایش پدید می‌آورد؛ و به سوی او بازگردانده می‌شوید]

۱) محمد بن یعقوب از برخی از یاران، از احمد بن محمد، از وشاء، از عیسـی بن سلیمان نحاس، از مفضل بن عمر، از خیبری و یونس بن ظبیان، که هـر دو نقـل می‌کنند از امام صادق علیه السلام شنیده‌ایم کـه مـی‌فرمـود: چیـزی نـزد خداونـد دوست داشتنی‌تر از تقدیم اموال به امام نمی‌باشـد و همانـا کـه خداونـد آن امـوال ودرهم ها را در بهشت برای وی همچون کوه اُحُد قرار خواهد داد. سپس در ادامـه فرمود: خداوند باری تعالی در کتابش می‌فرماید: «**مَّن ذَا الَّـذِي يُقْـرِضُ اللَّـه قَرْضًـا حَسَنًا فَيُضَاعِفَه لَه أَضْعَافًا كَثِيرَةً**». ایشان فرمودند: به خدا سـوگند! کـه آن در حـق امام می‌باشد.[2]

۲) ابن بابویه بیان می‌دارد: محمد بن موسی بن متوکل، از قول محمد ابن یحیـی عطار، از احمد بن محمد، از عثمان بن عیسی، از ابو ایوب خزاز نقل می‌کند: از امام صادق علیه السلام شنیده‌ایم که می‌فرمودند: زمانی که آیه: «**مَن جَـاء بِالْحَسَـنَةِ فَلَـه خَيرٌ مِّنْها**» [هر کس نیکی به میان آورد، پاداشی بهتر از آن خواهد داشت] بر پیـامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداونـدا! بـر من بیفزا. در آن هنگام خداوند باری تعالی بر وی آیه: «**مَن جَاء بِالْحَسَنَةِ فَلَـه عَشْـرُ أَمْثَالِها**» [هر کس کار نیکی بیاورد، ده برابـر آن (پـاداش) خواهـد داشـت]. سـپس

۱- احتجاج، ص ۳۴۴.
۲- کافی، ج ۱، ص ۴۵۱، ح ۲.

پیامبر دوباره فرمودند: خداوندا! بر من بیفزا. در آن هنگام خداوند باری تعالی بر وی آیه: «مَّن ذَا الَّذِي يقْرِضُ اللّه قَرْضًا حَسَنًا فَيضَاعِفَه لَه أَضْعَافًا كَثِيرَةً» را نازل کرد. پس پیامبر دریافت که فراوانی که خداوند به کسی عطا نماید بی‌شمار و بی‌انتهاست.[1]

۳) عیاشی از علی بن عمار نقل می‌کند: امام صادق علیه السلام فرمودند: زمانی که آیه: «مَن جَاء بِالْحَسَنَة فَلَه خَيرٌ مِّنْها» [هر کس نیکی به میان آورد، پاداشی بهتر از آن خواهد داشت] بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوندا! بر من بیفزا. در آن هنگام خداوند باری تعالی بر وی آیه: «مَن جَاء بِالْحَسَنَة فَلَه عَشْرُ أَمْثَالِها» [هر کس کار نیکی بیاورد ده برابر آن پاداش خواهد داشت] را نازل کرد. سپس پیامبر دوباره فرمود: خداوندا! بر من بیفزا. در آن هنگام خداوند باری تعالی بر وی آیه: «مَّن ذَا الَّذِي يقْرِضُ اللّه قَرْضًا حَسَنًا فَيضَاعِفَه لَه أَضْعَافًا كَثِيرَةً» را نازل کرد. همانا فراوانی و کثرتی که خداوند به کسی عطا نماید بی شمار است.[2]

۴) اسحاق بن عمار روایت می‌کند: از امام رضا علیه السلام در مورد آیه: «مَّن ذَا الَّذِي يقْرِضُ اللّه قَرْضًا» سؤال کردم و ایشان فرمودند: این امر در حق امام صدق می‌کند.[3]

۵) محمد بن عیسی بن زیاد روایت می‌کند: روزی در دیوان ابن عبّاد بودم و او را در حالی که از نامه‌ای نسخه برداری می‌کرد، دیدم. سپس در مورد آن نامه از وی پرسیدم. وی در جواب گفت: این نامه امام رضا علیه السلام از خراسان برای فرزندش می‌باشد. از وی خواستم آن نامه را به من دهد، وایشان آن را به من داد. محتوای نامه این چنین بود: به نام خداوند بخشنده مهربان. خداوند تو را بسیار پایدار نماید و از هر دشمنی نگهدارت باشد. ای پسرم! - پدرت به فدایت باد- اموالم را برای تو شرح دادم در حالی که من در قید حیات هستم. پس از خدا می‌خواهم، به تو صله‌ای عنایت کند؛ برای آن که آن را به خویشاوندان و موالیان

۱- معانی الاخبار، ص ۳۹۷، ح ۵۴.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۵۱، ح ۴۳۵.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۵۱، ح ۴۳۵.

موسی و جعفر علیه السلام تقدیم نمایی. اما «سعیده»[1]، او زنی است که در تنگدستی، بردبار و تواناست و به خاطر دقت نظری که دارد، رأی او صائب است؛ ولی آن، چنین نیست. خداوند می‌فرماید: «مَّن ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً» و همچنین می‌فرماید: «لِيُنفِقْ ذُو سَعَةٍ مِّن سَعَتِهِ وَمَن قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ»[2] و همانا خداوند روزی فراوانی به تو عطا نماید. پسرم! - پدرت به فدایت - مگذار چیزی که به آن علاقه داری میان من و تو جدایی افکند و تو آن را از من پنهان کنی؛ چرا که در آن هنگام، بخت و اقبال را از خود، ستانده‌ای. والسلام.

۲) ابن بابویه، از قول احمد بن محمد بن هیثم عجلی - که رحمت خداوند بر او باد - نقل می‌کند: احمد بن یحیی بن زکریا قطان، از قول بکر بن عبد الله بن حبیب، از قول تمیم بن بهلول، از پدرش، از ابو الحسن عبدی، از سلیمان بن مهران، از امام صادق علیه السلام در مورد آیه: «وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» روایت می‌کند: منظور این است که خداوند می‌بخشد و منع می‌کند.[3]

أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَإِ مِن بَنِي إِسْرَائِيلَ مِن بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيٍّ لَّهُمُ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُّقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِن كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِن دِيَارِنَا وَأَبْنَائِنَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (۲۴۶) وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِّنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۲۴۷) وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَن يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن

۱- سعیده : از زنان مورد اعتماد امام موسی کاظم (ع) بود. معجم رجال الحدیث، ج ۲۳، ص ۱۹۲.

۲- طلاق / ۷.

۳- توحید، ص ۱۶۱، ح ۲.

رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۲۴۸) فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُو اللَّهِ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ (۲۴۹) وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (۲۵۰)،

[آیا از (حال) سران بنی اسرائیل پس از موسی خبر نیافتی؟ آن گاه که به پیامبری از خود گفتند: پادشاهی برای ما بگمار تا در راه خدا پیکار کنیم. (آن پیامبر) گفت: اگر جنگیدن بر شما مقرر گردد، چه بسا پیکار نکنید. گفتند: چرا در راه خدا نجنگیم با آن که ما از دیارمان و از (نزد) فرزندانمان بیرون رانده شده‌ایم؟ پس هنگامی که جنگ بر آنان مقرر شد، جز شماری اندک از آنان (همگی) پشت کردند و خداوند به (حال) ستمکاران داناست.* و پیامبرشان به آنان گفت: در حقیقت، خداوند طالوت را بر شما به پادشاهی گماشته است. گفتند: چگونه او را بر ما پادشاهی باشد با آن که ما به پادشاهی از وی سزاوارتریم و به او از حیث مال گشایشی داده نشده است؟! پیامبرشان گفت: در حقیقت، خدا او را بر شما برتری داده و او را در دانش و (نیروی) بدنی بر شما برتری بخشیده است و خداوند، پادشاهی خود را به هر کس که بخواهد می‌دهد؛ و خدا گشایشگر داناست.* و پیامبرشان بدیشان گفت: در حقیقت، نشانه پادشاهی او این است که آن صندوق (عهد) که در آن آرامش خاطری از جانب پروردگارتان و بازمانده‌ای از آن چه خاندان موسی و خاندان هارون (در آن) بر جای نهاده‌اند در حالی که فرشتگان آن را حمل می‌کنند به سوی شما خواهد آمد. مسلّماً اگر مؤمن باشید، برای شما در این (رویداد) نشانه‌ای است.* چون طالوت با لشکریان (خود) بیرون شد، گفت: خداوند، شما را به وسیله رودخانه‌ای خواهد آزمود؛ پس هر کس از آن بنوشد، از (پیروان) من نیست؛ و هر کس از آن نخورد، قطعاً او از (پیروان) من است مگر

کسی که با دستش کفی برگیرد. پس (همگی) جز اندکی از آنها از آن نوشیدند و هنگامی که (طالوت) با کسانی که همراه وی ایمان آورده بودند از آن (نهر) گذشتند، گفتند: امروز ما را یارای (مقابله با) جالوت و سپاهیانش نیست. کسانی که به دیدار خداوند، یقین داشتند گفتند: بسا گروهی اندک که بر گروهی بسیار به اذن خدا پیروز شدند و خداوند با شکیبایان است. (۲۴۹)و هنگامی که با جالوت و سپاهیانش روبرو شدند، گفتند: پروردگارا! بر (دلهای) ما شکیبایی فرو ریز و گامهای ما را استوار دار و ما را بر گروه کافران پیروز فرمای]

۱) ابن بابویه، از پدرش، از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عیسی،از علی بن نعمان، از هارون بن خارجه، از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام در خصوص آیه خداوند باری تعالی: «فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْاْ إِلاَّ قَلِيلًا مِّنْهُمْ» فرمود: آن تعداد کم،شصت هزار نفر بودند.[1]

۲) علی بن ابراهیم، از پدرش، از نضر بن سوید، از یحیی حلبی، از هارون بن خارجه، از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند: بنی اسرائیل پس از مرگ حضرت موسی علیه السلام به معصیت پرداختند و دین خدا را تحریف کردند و از دستورات خداوند سر پیچی کردند؛ در حالی که در میان آنها پیامبری بود که به آنها امر به معروف و نهی از منکر می‌کرد؛ ولی آنها از وی فرمانبرداری نمی‌کردند. بنابر روایات نام آن پیامبر، اِرمیای نبی علیه السلام بوده است. به این دلیل خداوند جالوت را بر آنها چیره ساخت، در حالی که وی از قبطیان بود. سپس جالوت آنها را به خاک ذلت نشاند و مردان آنها را به قتل رساند و آنها را از دیار و اموال خویش خارج ساخت و زنان آنها را به بردگی کشاند. بدین سبب از ترس و وحشت به پیامبر خویش پناه بردند و به وی گفتند: از خداوند تعالی بخواه برای ما پادشاهی بفرستد تا به یاری آن در راه خدا جهاد کنیم. از آن جایی که نبوت و پیامبری در قوم بنی اسرائیل از ملک و پادشاهی جدا بود، خداوند پیامبری و پادشاهی را برای آنها توأم با یکدیگر در نظر نگرفته بود. از این روی آنها به پیامبرشان گفتند: که پادشاهی برای ما بفرست تا در رکاب وی در راه خدا جهاد کنیم. در آن هنگام پیامبرشان به آنها فرمود: «هَلْ عَسَيْتُمْ إِن كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلاَّ

۱- معانی الاخبار، ص ۱۵۱، ح ۱.

تُقَاتِلُوا قَالُوا وَمَا لَنَا أَلاَّ نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّه وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِن دِيارِنَا وَأَبْنَآئِنَا» و این عبارات همچون آیه: «فَلَمَّا کُتِبَ عَلَيهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلاَّ قَلِيلاً مِّنْهُمْ وَاللَّه عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ» می‌باشد. سپس پیامبرشان به آنها گفت: «إِنَّ اللَّه قَدْ بَعَثَ لَکُمْ طَالُوتَ مَلِکًا» آنها از این امر به خشم آمدند و گفتند: «أَنَّى يَکُونُ لَه الْمُلْکُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْکِ مِنْه وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِّنَ الْمَالِ» زیرا که پیامبری در میان فرزندان لاوی، و ملک و پادشاهی در میان فرزندان یوسف بود؛ این در حالی است که طالوت از فرزندان بنیامین، برادر یوسف از دو طرف پدری و مادری بود و وی نه از خانواده و خانه پیامبری بود نه از خانواده ملک و پادشاهی. در این حال پیامبرشان خطاب به آنها فرمود: «إِنَّ اللَّه اصْطَفَاه عَلَيْکُمْ وَزَادَه بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّه يُؤْتِي مُلْکَه مَن يَشَاءُ وَاللَّه وَاسِعٌ عَلِيمٌ» زیرا که طالوت از لحاظ جسمی از جمله عظیم‌ترین آنها به شمار می‌رفت و شجاع و نیرومند بود و از آنها داناتر بود، ولی وی فقیر بود و به این دلیل، فقر وی را عیب می‌شمردند. آنها می‌گفتند: وی از ثروت بسیار بی بهره است، «وَقَالَ لَهمْ نِبِيهمْ إِنَّ آيَةَ مُلْکِه أَن يَأْتِيَکُمُ التَّابُوتُ فِيه سَکِينَةٌ مِّن رَّبِّکُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَکَ آلُ مُوسَى وَآلُ هارُونَ تَحْمِلُه الْمَلآئِکَةُ» و آن تابوتی بود که خداوند آن را بر موسی نازل نمود و مادر موسی، وی را در آن نهاد و سپس وی را در رودخانه افکند. در میان بنی اسرائیل تعداد زیادی بودند که به آن تبرک می‌کردند. زمانی که مرگ موسی فرارسید، لوحها و سپر و همه آیات و نشانه‌های پیامبری خویش را در آن نهاد. سپس آن را در نزد وصی خویش، یوشع به ارث نهاد. تابوت در میان بنی اسرائیل باقی ماند، به‌طوری آن را کوچک شمردند و بچه‌ها در کوچه‌ها با آن بازی می‌کردند. تا زمانی که تابوت میان بنی اسرائیل بود، با عزت و شرف و سربلندی زندگی می‌کردند. ولی زمانی که به معصیت روی آوردند و تابوت را کوچک شمردند، خداوند تابوت را به نزد خویش برد. پس هنگامی که از پیامبر خویش درخواست کردند، خداوند طالوت را به عنوان پادشاهی که با آنها به جهاد بپردازد فرستاد. در آن هنگام خداوند تابوت را به آنها بازگرداند و فرمود: «إِنَّ آيَةَ مُلْکِه أَن يَأْتِيَکُمُ التَّابُوتُ فِيه سَکِينَةٌ مِّن رَّبِّکُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَکَ آلُ مُوسَى وَآلُ هارُونَ تَحْمِلُه الْمَلآئِکَةُ»، ایشان در مورد بقیه فرمودند: منظور،ذریه و نسل پیامبران است.[1]

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۸۹.

۳) علی بن ابراهیم گفت: و اما این آیه: «فِیهِ سَکِینَةٌ مِّن رَّبِّکُمْ» به این امر اشاره دارد که تابوت را میان دشمنان و مسلمانان قرار می‌دادند. در آن هنگام از آن شمیم خوشی با ظاهری همچون چهره انسان خارج می‌شد.[1]

۴) علی بن ابراهیم همچنین از قول پدرش، از حسین بن خالد، از امام رضا علیه السلام روایت می‌کند: سکینه، نسیم بهشت است که ظاهری همچون چهره انسان دارد. هنگامی که تابوت میان مسلمانان و کافران قرار داده می‌شد، اگر مردی از آن جلوتر می‌رفت، که باز نمی‌گشت تا این که یا کشته شود و یا پیروز شود، و اگر مردی پشت تابوت را خالی می‌کرد، کافر می‌شد و امام، وی را به عنوان کافر می‌کشت. در آن هنگام خداوند به پیامبر آنها وحی فرستاد، فردی که زره موسی اندازه قامت اوست، جالوت را خواهد کشت. وی از نوادگان لاوی، فرزند یعقوب است و نام وی داود بن آسی است. آسی به حرفه چوپانی مشغول بود و دارای ده فرزند بود که داود کوچکترین آنها بود. هنگامی که طالوت برای بنی اسرائیل فرستاده شد و آنها را برای جنگ با جالوت آماده ساخت، به آسی فرمان داد که فرزندانت را به نزد من بفرست. زمانی که همه در نزد وی حاضر گشتند، یکایک آنها را فرا خواند و سپر حضرت موسی علیه السلام را به تن آنها پوشاند. سپر برای برخی از آنها بلند و برای برخی دیگر کوتاه بود. در آن هنگام خطاب به آسی گفت: آیا یکی از فرزندانت را با خود به حضور نیاورده‌ای؟ وی در پاسخ گفت: بلی، کوچکترین فرزندم را برای چرا دادن گوسفندان [در دیار خویش] رها کردم. پس پسرش را به سوی وی فرستاد و وی را حاضر نمود. زمانی که او را فرا خواند، با قلاب سنگی، در دست وارد شد. طالوت در شرح این امر گفت: در مسیر خویش به سه سنگ بر خورد می‌کند، که به وی گفته‌اند: ای داود! ما را نیز با خود ببر. بنابراین آنها را در زیر جامه خویش گذاشته است. وی جنگ آور بود و از لحاظ قوای جسمانی بسیار نیرومند و شجاع. زمانی که نزد طالوت رفت، زره موسی را به وی پوشاند، پس به قامت او استوار شد. در آن هنگام طالوت سربازان را تقسیم کرد و پیامبرشان به آنها فرمود: ای بنی اسرائیل! خداوند شما را در این صحرای بی‌آب و علف با رودی آزمایش خواهد کرد. هر کس از آن رود بنوشد، از زمره حزب الله

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۹۰.

نخواهد بود؛ و هر کس از آن آب ننوشد، از جمله حزب الله خواهد بـود. هـر کـس حق دارد فقط مشتی از آب را در دست گیرد. زمانی که بـه نزدیـک رود رسـیدند، خداوند آنها را آزاد گذاشت تا هر کدام یک مشت آب را بردارند. پـس جـز افـراد اندک، همه از آن آب نوشیدند. تعداد کسانی که از آن آب نوشیدند شصت هزار نفـر بود و همان گونه که خداوند فرمود این امتحانی برای آنها بود.[1]

۵) از امام صادق علیه السلام روایت شده است: تعداد افـراد انـدکی کـه از آن آب ننوشیدند و حتی مشتی از آن را در دست نگرفته بودند، سیصد و سیزده نفر مرد بود. زمانی که از رودخانه گذشتند و به سربازان جالوت نظاره کردند، کسانی کـه از آن آب نوشیده بودند، گفتند: «لاَ طَاقَةَ لَنَا الْیوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُـودِهِ» و کسـانی کـه از آب ننوشیده بودند، گفتند: «رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَینَا صَبْراً وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَـوْمِ الْكَافِرِینَ». داود جلو رفت تا روبروی جالوت قرار گرفت. جـالوت بـر روی فیلـی نشسته بود و بر سر آن، تاجی نهاده بود و بـر پیشـانی خـویش یـاقوتی بـا نـوری درخشان داشت و سربازانش گرد وی بودند. داود یکی از آن سنگ‌ها را برداشت و به سمت راست جالوت پرتاب کرد. سنگ به هوا رفت و بر سر آنها افتاد و همگـی پا به فرار گذاشتند. داود سنگ دیگری برداشت و به سمت چپ جالوت زد، سـنگ بر سر آنها افتاد و همه فرار کردند. سپس جالوت را با سنگ سوم نشانه گرفت و به یاقوت پیشانی‌اش برخورد کرد و به مغز وی رسید و کشته شد و بر زمین افتاد.[2]

۶) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن خالـد و حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از یحیی حلبی، از هارون بـن خارجـه، از ابـو بصیر، از امام صادق علیه السلام در مورد آیه: «إِنَّ اللّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَـالُوتَ مَلِكـاً قَالُوَاْ أَنَّى یكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَینَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْـهُ» روایت می‌کند که حضرت فرمود: طالوت نه از نسل نبوت بود و نـه از نسـل پادشـاهی و سـیادت و بنـابراین خداوند فرمود: «إِنَّ اللّهَ اصْطَفَاهُ عَلَیكُمْ» و همچنین فرمود: «إِنَّ آیةَ مُلْكِهِ أَن یأْتِیكُمُ التَّابُوتُ فِیهِ سَكِینَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِیةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَـى وَآلُ هَـارُونَ» و تـابوت را فرشتگان حمل کردند و آوردند. خداوند در ادامه می‌فرماید: «إِنَّ اللّهَ مُبْتَلِیكُم بِنَهَـرٍ

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۹۰.
۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۹۱.

فَمَن شَرِبَ مِنْه فَلَيسَ مِنِّی وَمَن لَّمْ يطْعَمْه فَإِنَّه مِنِّی إلاَّ مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيدِهِ فَشَرِبُواْ مِنْه» بنابراین همگی بجز سیصد و سیزده نفر مرد، از آن آب نوشیدند و از میان آنها کسانی بودند که مشتی از آب برداشتند و کسانی که آب ننوشیدند. هنگامی که در برابر جالوت ظاهر شدند، کسانی که مشتی از آب را برداشتند، گفتند: «لاَ طَاقَةَ لَنَا الْيوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنودِهِ» و کسانی که از آب ننوشیدند، گفتند: «كَم مِّن فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللّهِ وَاللّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ»[1]

۷) همچنین وی با سند خویش، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از فضاله بن ایوب، از یحیی حلبی، از عبد الله بن سلیمان، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند: «إِنَّ آيةَ مُلْكِهِ أَن يأْتِيكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُه الْمَلآئِكَةُ» فرشتگان آن را به صورت گاوی ماده حمل می‌کردند.[2]

۸) وی همچنین از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از حریز، از یک راوی، از امام صادق علیه السلام در مورد آیه: «يأْتِيكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُه الْمَلآئِكَةُ» روایت می‌کند: در سنگ ریزه‌های الواح،[3] علم و حکمت نهفته است.[4]

۹) وی همچنین از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن اسباط و محمد بن احمد، از موسی بن قاسم بجلی، از علی بن اسباط، از ابو الحسن امام رضا علیه السلام روایت می‌کند: از ایشان پرسیدیم: خداوند به تو خیر و نیکی دهد! منظور از سکینه چیست؟ ایشان فرمودند: بادی است که از بهشت با ظاهری شبیه به چهره انسان و با بویی خوش خارج می‌شود؛ و این باد همان بادی است که بر حضرت ابراهیم علیه السلام نازل شد و به گرد ارکان کعبه چرخید؛ در حالی که وی ستونها را بنا می‌کرد. به او سخنی گفتند که خداوند، آن را در قرآن چنین نقل می‌کند: «فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُه الْمَلآئِكَةُ» امام در این باره می‌فرمایند: سکینه در تابوت بود. در تابوت طشتی بود که در آن قلبهای پیامبران

۱- کافی، ج ۸، ص ۲۱۶، ح ۴۹۸.
۲- کافی، ج ۸، ص ۳۱۷، ح ۴۹۹.
۳- رضراض: سنگ خاره و یا سنگهای کوچک. «القاموس المحیط – از مصدر رضض»
۴- کافی، ج ۸، ص ۳۱۷، ح ۵۰۰.

شسته می‌شد و این تابوت در میان پیامبران بنی اسرائیل، دست به دست می‌شد. سپس امام رو به ما کردندو فرمودند: تابوت شما چیست؟ عرضه داشتیم: سلاح. ایشان فرمود: راست گفتید. همانا آن تابوت شماست.[1]

۱۰) ابن بابویه روایت می‌کند: محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از قول محمد بن حسن صفار، از ابراهیم بن هاشم، از اسماعیل بن مرار، از یونس بن عبد الرحمن، از ابو الحسن امام رضا علیه السلام روایت می‌کند: از ایشان سؤال کردم: جانم به فدایت! تابوت موسی چه بود و چقدر ظرفیت داشت؟ ایشان فرمود: سه ذرع در دو ذرع. به ایشان عرض کردم: در آن چه بود؟ ایشان فرمود: عصای موسی و سکینه. به ایشان گفتم: سکینه چه بود؟ ایشان فرمودند: روح الله که سخن می‌گفت و هر گاه مردم در امری به اختلاف می‌رسیدند، با آنها سخن می‌گفت و در مورد آن چه که بخواهند آنها را آگاه می‌ساخت.[2]

۱۱) عیاشی، از محمد حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَإِ مِن بني اسرائيل مِن بَعْدِ مُوسَىٰ إِذْ قَالُواْ لِنَبِيٍّ لَّهُمُ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُّقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّه قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِن كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلاَّ تُقَاتِلُواْ قَالُواْ وَمَا لَنَا أَلاَّ نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّـه» ایشان در مورد این آیه می‌فرماید: در آن زمان پادشاه، سربازان را به پیش می‌برد و پیامبر امور را هدایت می‌کرد و وی را از وحی خداوند آگاه می‌ساخت. زمانی که این امر را به پیامبرشان گفتند، پیامبر در پاسخ به آنها فرمود: شما وفا و راستی و میلی در جهاد کردن ندارید. آنها گفتند: ما از جهاد حذر می‌کردیم، ولی اکنون که از دیار خویش خارج شدیم و از فرزندانمان دور گشته ایم، چاره‌ای جز جهاد کردن نداریم؛ و همانا که از پروردگار خویش در جهاد دشمنمان پیروی خواهیم کرد. پیامبر در مقابل فرمود: خداوند طالوت را به عنوان پادشاه شما فرستاد. در آن هنگام بزرگان بنی اسرائیل عرض کردند: چگونه طالوت بر ما سَروری کند، در حالی که نه از خاندان پیامبری است و نه از خاندان پادشاهی؟! تو می‌دانی که پیامبری و پادشاهی در خاندان لاوی است و یهودا و طالوت از نسل بنیامین، فرزند یعقوب هستند. در این هنگام پیامبر به آنها فرمود:

۱- کافی، ج ۳، ص ۴۷۱، ح ۵.
۲- معانی الاخبار، ص ۲۸۴، ح ۲.

«إِنَّ اللّه اصْطَفَاه عَلَيكُمْ وَزَادَه بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ» و ملک در دست خداوند است و در هر مکانی که اراده فرماید، آن را قرار می‌دهد؛ و به این گونه نیست که شما آن را انتخاب نمایید. «إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَن يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ» از سوی خداوند که فرشتگان آن را حمل می‌کنند «فِيه سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَآلُ هَارُونَ» و این همان چیزی بود که هر دشمنی را که با او روبرو می‌شدید به وسیله آن شکست می‌دادید. آنها در مقابل گفتند: در صورتی که تابوت بیاید، خشنود خواهیم گشت و تسلیم خواهیم شد.[1]

۱۲) ابو بصیر از امام باقر علیه السلام در مورد آیه: «فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلاَّ قَلِيلاً مِّنْهُمْ» روایت می‌کند که حضرت فرمود: آن تعداد اندک، شصت هزار [نفر] بود.[2]

۱۳) ابو بصیر از امام باقر علیه السلام در مورد آیه: «إِنَّ اللّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوَاْ أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ» روایت می‌کند: وی نه از نسل نبوت بود و نه از نسل پادشاهی. «قَالَ إِنَّ اللّهَ اصْطَفَاه عَلَيكُمْ» «إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَن يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلآئِكَةُ» فرشتگان، تابوت را حمل کرده و آوردند.[3]

۱۴) حریز ،از مردی، از امام باقر علیه السلام در مورد آیه: «أَن يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلآئِكَةُ» روایت می‌کند: در سنگریزه‌های الواح، علم و حکمت نهفته است. علم و دانش از آسمان نازل گشت، سپس در لوحها نوشته شد و در تابوت قرار داده شد.[4]

۱۵) ابو الحسن، از امام صادق علیه السلام که در مورد آیه: «وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلآئِكَةُ» از او پرسیده شد، روایت می‌کند: منظور، نسل پیامبران است.[5]

۱۶) عباس بن هلال از ابو الحسن امام رضا علیه السلام نقل می‌کند: من از وی

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۵۱، ح ۴۳۸.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۵۲، ح ۴۳۹.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۵۲، ح ۴۴۰.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۵۲، ح ۴۴۱
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۵۳، ح ۴۴۲.

شنیدم، در حالی که به فرزندش حسن می‌فرمود: چه چیزی به عنوان سکینه در نزد شماست؟ و حضرت آیه: «فَأَنزَلَ اللَّه سَكِينَتَه عَلَى رَسُولِه»[1] [پس خدا آرامش خود را بر فرستاده خویش فرو فرستاد] را خواندند. حسن به ایشان عرض کرد: جانم به فدایت، نمی‌دانم. سکینه چیست؟ ایشان فرمود: بادی با بویی خوش که از بهشت با ظاهری شبیه به چهره انسان خارج می‌شود. ایشان در ادامه فرمود: این نسیم همراه با پیامبران می‌باشد. علی بن اسباط به ایشان عرض کرد: آیا این باد بر پیامبران و اوصیا نازل می‌شود؟ ایشان در پاسخ فرمودند: بر پیامبران نازل می‌شود. و سپس فرمود: این همان بادی است که بر حضرت ابراهیم علیه السلام پس از این که کعبه را بنا کردند، نازل گشت. سپس آن چیز و آن چیز را برداشت و ابراهیم براساس آن، کعبه را بنا کرد. محمد بن علی به ایشان گفت: معنای قول خداوند: «فِيه سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ» چیست؟ ایشان رو به حسن کرد و فرمود: چه چیزی به مانند تابوت در میان شماست؟ حسن در پاسخ گفت: سلاح. امام فرمودند: بلی، همانا آن تابوت شماست. سپس فرمود: چه چیزی در تابوت بنی اسرائیل بود؟ ایشان در پاسخ گفت: در آن لوحهای موسی بود که شکست و طشتی که در آن قلبهای پیامبران شسته می‌شد.[2]

۱۷) ابو بصیر از امام محمد باقر در خصوص آیه: «إِنَّ اللَّه مُبْتَلِيكُم بِنَهرٍ فَمَن شَرِبَ مِنْه فَلَيْسَ مِنِّي» روایت می‌کند که همگی از آن آب نوشیدند بجز سیصد وسیزده نفر مرد و از میان آنها کسانی بودند که مشتی از آب را برداشتند و کسانی بودند که از آن ننوشیدند. زمانی که وارد میدان شدند، کسانی که از آب مشتی برداشته بودند، گفتند: «لاَ طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنودِه» و کسانی که مشتی از آب برنداشته بودند، گفتند: «كَم مِّن فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّه وَاللَّه مَعَ الصَّابِرِينَ».[3]

۱۸) حماد بن عثمان روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: حضرت قائم مهدی علیه السلام با عده کمتر از فئه ظهور نخواهند کرد و تعداد فئه کمتراز ده

۱- سوره فتح/ ۲۶.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۵۳، ح ۴۴۳.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۵۳، ح ۴۴۴.

هزار نفر نخواهد بود.[1]

۱۹) محمد حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند: داود علیه السلام دارای چهار برادر و پدری پیر و کهن سال بود. داود برای چرای گوسفندان، در شهر خویش باقی ماند؛ سپس طالوت سربازان را به صف کرد. در آن هنگام پدرشان، داود را که کوچکترین فرزندان بود، فرا خواند. پدر گفت: ای پسرم! به سوی برادرانت با این وسایلی که ساختیم، بشتاب تا به وسیله آنها بر دشمنان چیره گردند. داود، مردی کوتاه قامت، سبزه گون، کم مو و با قلبی پاک بود. وی وارد میدان شد و دو لشکر به یکدیگر نزدیک شدند. ابو بصیر در این رابطه می‌گوید: شنیدم که امام می‌فرمود: حضرت داود بر سنگ گذری کرد. سنگ به او گفت: ای داود! مرا با خود ببر و به وسیله من جالوت را بکش؛ چرا که من برای قتل وی آفریده شدم. داود، سنگ را برداشت و در میان خورجین خویش در کنار سنگ‌هایی که به وسیله قلاب سنگ،[2] آنها را در دفاع از گله خویش پرتاب می‌کرد، قرار داد. زمانی که وارد سپاه شد، دریافت که سپاه جالوت را بسیار عظیم می‌شمردند. داود خطاب به آنها فرمود: چرا او را این قدر عظیم و بزرگ می‌شمارید؟! به خدا سوگند هر گاه او را ببینم، بدون تردید او را خواهم کشت. آوازه او پیچید تا این که به گوش طالوت رسید و نزد طالوت فرا خوانده شد. طالوت خطاب به وی گفت: ای جوان! چه مقدار توان و قدرت داری و خود را چگونه آزمودی؟ وی در پاسخ گفت: روزی شیری طرف یکی از گوسفندان گله‌ام می‌دوید، به او رسیدم و سرش را گرفتم و دهان وی را از گوسفند جدا کردم و آن را از داخل دهانش خارج نمودم. طالوت دستور داد تا زره فراخ[3] را بیاورند، سپس امام فرمود: زره را آوردند و داود، زره را در گردن خود انداخت. زره به اندازه وی بود به گونه‌ای که طالوت و همه حاضران قوم بنی اسرائیل از این امر شگفت زده شدند. در این هنگام طالوت گفت: به خدا سوگند، چیزی نمانده است که خداوند جالوت را به دست وی بکشد. امام در ادامه فرمودند: زمانی که صبح شد و همه گرد طالوت جمع شدند و دو سپاه رو در روی یکدیگر قرار گرفتند، داود گفت: جالوت را به من نشان دهید. زمانی که وی را دید،

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۵۳، ح ۴۴۵.
۲- مقذاف، وسیله پرتاب کردن. (سنگ) «المعجم الوسیط - مصدر قذف»
۳- سابغه، وسیع ، فراخ «المعجم الوسیط - ماده سبغ»

سنگ را در قلاب سنگ خویش قرار داد و آن را پرتاب نمود و به وسط چشمانش برخورد کرد و در سر او فرو رفت و او را از مرکبش بر زمین انداخت. مردم گفتند: داود، جالوت را کشت و مردم، وی را پادشاه خویش قرار دادند، به گونه‌ای که هیچ یادی از طالوت نشد. قوم بنی اسرائیل به گرد داود جمع شدند و خداوند زبور را بر وی نازل نمود و به وی، ساخت آهن را آموخت و آن را برای وی نرم گرداند و به کوهها و پرندگان دستور داد با وی به تسبیح خداوند بپردازند. حضرت فرمود: هیچ کس، صدایی مانند او نداشت. داود به صورت پنهانی در میان بنی اسرائیل زندگی می‌کرد. وی در عبادت نیز از قدرتی بسیار برخوردار بود.[1]

۲۰) طبرسی در (احتجاج) از ابو بصیر از امام محمد باقر علیه السلام روایت می‌کند. زمانی که طاووس یمانی از ایشان سؤال کرد: مرا از آن چه که کاستی‌اش حلال و فراوانی‌اش حرام است و خداوند آن را در کتاب خویش یاد نموده است، آگه سازید. امام در پاسخ فرمودند: رودخانه طالوت؛ خداوند عز و جل می‌فرماید: «إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ»[2]

۲۱) طبرسی ابو علی ذکر می‌کند: گفته شده است: بنا به نظر اکثر مفسرین، منظور از «نبی» همان «اشموئیل» که در زبان عربی «اسماعیل» است می‌باشد. وی هم چنین می‌گوید: که این امر از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است.[3]

۲۲) وی همچنین از قول امام صادق علیه السلام روایت می‌کند: در آن زمان پادشاه، سربازان را به پیش می‌برد و پیامبر، امور را هدایت می‌کرد و وی را از وحی خداوند آگاه می‌ساخت.[4]

۲۳) وی همچنین می‌گوید: گفته شده است: سکینه ای که بادی خوشبو از بهشت در آن بود، ظاهری همچون چهره انسان داشت و این سخن از امام علی علیه السلام روایت شده است.[5]

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۵۴، ح ۴۴۶.
۲- احتجاج، ص ۳۲۹.
۳- مجمع البیان، ج ۲، ص ۱۴۰.
۴- مجمع البیان، ج ۲، ص ۱۴۰.
۵- مجمع البیان، ج ۲، ص ۱۴۴.

«فَهَزَمُوهُم بِإِذْنِ اللهِ وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَٰكِنَّ اللهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ(۲۵۱)»

[پس آنان را به اذن خدا شکست دادند و داوود، جالوت را کُشت و خداوند به او پادشاهی و حکمت ارزانی داشت و از آن چه می‌خواست به او آموخت؛ و اگر خداوند برخی از مردم را به وسیله برخی دیگر دفع نمی‌کرد، قطعاً زمین تباه می‌گردید؛ ولی خداوند نسبت به جهانیان تفضل دارد]

۱) علی بن ابراهیم، از قول پدرش، از ابن ابی عمیر، از جمیل، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند: همانا خداوند به برکت آن دسته از شیعیان ما که نماز می‌گزارند، از شیعیانی که نماز نمی‌گزارند، بلا را دور می‌سازد؛ و در صورتی که همگی ترک نماز کنند، بدون تردید هلاک خواهند شد. همچنان که خداوند به وسیله شیعیانی که زکات می‌دهند، بلا را از شیعیانی که زکات نمی‌دهند، دور می‌سازد؛ و اگر همگی از زکات دادن خودداری نمایند، بدون شک هلاک خواهند شد. نیز به همین گونه است که خداوند به وسیله شیعیانی که حج می‌گزارند، از شیعیانی که حج نمی‌گزارند، دفع بلا می‌کند؛ و در صورتی که همگی قصد ترک حج نمایند، بدون تردید هلاک خواهند شد؛ و این امر بر اساس آیه «وَلَوْلاَ دَفْعُ اللّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَّفَسَدَتِ الأَرْضُ وَلَكِنَّ اللّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ» می‌باشد.[۱]

۲) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از قول پدرش، از علی بن مَعبد، از عبد الله بن قاسم، از یونس بن ظَبیان، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند: همانا خداوند به برکت آن دسته از شیعیان ما که نماز می‌گزارند، از شیعیانی که نماز نمی‌گزارند، بلا را دور می‌سازد؛ و در صورتی که همگی قصد ترک نماز کنند، بدون تردید هلاک خواهند شد. همچنان که خداوند به وسیله شیعیانی که زکات می‌دهند، بلا را از شیعیانی که زکات نمی‌دهند، دور می‌سازد؛ و اگر همگی از زکات دادن خودداری نمایند، بدون شک هلاک خواهند شد. به همین گونه است که خداوند، به وسیله شیعیانی که حج می‌گزارند، از شیعیانی که حج نمی‌گزارند، دفع بلا می‌کند؛ و

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۹۱.

در صورتی که همگی قصد ترک حج نمایند، بدون تردید هلاک خواهند شد؛ و این امر، بر اساس آیه: «وَلَوْلاَ دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ» می‌باشد. به خداوند سوگند که این در شأن شما نازل گردیده است و شما را مد نظر داشته است.[1]

۳) عیاشی، از یونس بن ظبیان، از قول امام صادق علیه السلام روایت می‌کند: همانا خداوند به برکت آن دسته از شیعیان ما که نماز می‌گزارند، از شیعیانی که نماز نمی‌گزارند، بلا را دور می‌سازد؛ و در صورتی که همگی قصد ترک نماز کنند، بدون تردید هلاک خواهند شد. همچنان که خداوند به وسیله شیعیانی که روزه می‌گیرند، از شیعیانی که روزه نمی‌گیرند، دفع بلا می‌کند؛ و در صورتی که همگی قصد ترک روزه نمایند، بدون شک هلاک خواهند شد. همچنین است که خداوند به وسیله شیعیانی که زکات می‌دهند، بلا را از شیعیانی که زکات نمی‌دهند، دور می‌سازد؛ و اگر همگی از زکات دادن خودداری نمایند، بدون شک هلاک خواهند شد. نیز به همین گونه است که خداوند به وسیله شیعیانی که حج می‌گزارند، از شیعیانی که حج نمی‌گزارند، دفع بلا می‌کند؛ و در صورتی که همگی قصد ترک حج نمایند، بدون تردید هلاک خواهند شد؛ و این امر بر اساس آیه: «وَلَوْلاَ دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ» می‌باشد. به خداوند سوگند که این در شأن شما نازل گردیده است و شما را مد نظر داشته است.[2]

۴) زمخشری در ربیع الابرار، از ابن عُمَر نقل می‌کند: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: همانا خداوند به برکت مسلمان نیکو کار، بلا را از صدهزار خانه، از همسایگانش دور می‌سازد. سپس «وَلَوْلاَ دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ» را قرائت فرمود.[3]

«تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (۲۵۲)»

[(اینها) آیات خداست که ما آن را بحق بر تو می‌خوانیم؛ و به راستی تو از جمله

۱- کافی، ج ۲، ص ۳۲۶، ح ۱.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۵۵، ح ۴۴۷.
۳- ربیع الابرار، ج ۱، ص ۸۰۴.

پیامبرانی]

فرات بن ابراهیم، از محمد بن موسی صاحب الأکسیه نقل می‌کند: حضرت زید بن علی در خصوص آیه: «تِلْکَ آیاتُ اللّه نَتْلُوها عَلَیکَ بالْحَقِّ» می‌فرماید: فقط عالمان و دانشمندان، این آیه را درک می‌کنند. ایشان در ادامه فرمود: ما همان افراد هستیم. سپس آیه: «بَلْ هوَ آیاتٌ بَینَاتٌ فِی صُدُورِ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا یجْحَدُ بِآیاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ»[1] [بلکه (قرآن) آیاتی روشن در سینه‌های کسانی است که علم (الهی) یافته‌اند؛ و جز ستمگران منکر آیات ما نمی‌شوند] را تلاوت فرمودند.[2]

﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِّنْهُم مَّن كَلَّمَ اللهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاءَ اللهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِن بَعْدِهِم مِّن بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنِ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُم مَّنْ آمَنَ وَمِنْهُم مَّن كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللهُ مَا اقْتَتَلُوا وَلَكِنَّ اللهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ (۲۵۳)﴾

[برخی از آن پیامبران را بر برخی دیگر برتری بخشیدیم. از آنان کسی بود که خدا با او سخن گفت و درجات بعضی از آنان را بالا برد؛ و به عیسی پسر مریم دلایل آشکار دادیم و او را به وسیله روح القدس تایید کردیم؛ و اگر خدا می‌خواست کسانی که پس از آنان بودند، بعد از آن (همه) دلایل روشن که برایشان آمد به کشتار یکدیگر نمی‌پرداختند؛ ولی با هم اختلاف کردند، پس بعضی از آنان کسانی بودند که ایمان آوردند و بعضی از آنان کسانی بودند که کفر ورزیدند، و اگر خدا می‌خواست با یکدیگر جنگ نمی‌کردند؛ ولی خداوند آن چه را می‌خواهد انجام می‌دهد]

۱) محمد بن یعقوب، از تعدادی یاران ما، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از محمد بن داود غنوی، از اصبغ بن نباته نقل می‌کند: روزی مردی نزد امیر المؤمنین امام علی علیه السلام آمد و عرض کرد: ای امیر مؤمنان! مردم ادعا می‌کنند که مؤمن زنا نمی‌کند و دست به سرقت نمی‌زند و شراب نمی‌نوشد و ربا

۱- عنکبوت/۴۹.
۲- تفسیر فرات بن ابراهیم، ص ۳۱۹، ح ۴۳۲.

نمی‌خورد و خون کسی را به ناحق و حرام نمی‌ریزد. این امر بر دوش من سنگینی می‌کند و سینه‌ام از آن به تنگ می‌آید که بنده، به مانند من نماز گزارد و به مانند من دعا کند و با من ازدواج کند و من نیز با او ازدواج کنم، از من ارث ببرد و من نیز از او ارث ببرم؛ ولی به دلیل ارتکاب یک گناه اندک، از جمله مؤمنان خارج شود. امام علی علیه السلام در پاسخ فرمودند: راست می‌گویی. من از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم که با استناد به کتاب خداوند عز و جل می‌فرماید: خداوند مردم را بر سه گونه آفریده است و برای آنها سه شأن و منزلت قرار داده است، و این امر در: «فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ (٨) وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ (٩) وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ (١٠)» [یاران دست راست، کدامند یاران دست راست؟ ❊و یاران چپ، کدامند یاران چپ؟❊ و سبقت‌گیرندگان مقدّمند][1] یاد شده است. هر آن چه درمورد سابقون ذکر شده است، در مورد انبیا و پیامبران فرستاده شده و فرستاده نشده است که خداوند در کالبد آنها پنج روح نهاده است: روح القدس و روح ایمان و روح شهوت و روح قدرت و روح بدن. با روح‌القدس پیامبر شدند و به صورت فرستاده شده و فرستاده نشده به بعثت رسیدند و به وسیله آن اشیا را شناختند؛ با روح ایمان به پرستش خداوند پرداختند و به او شرک نورزیدند؛ با روح قدرت با دشمنانشان جهاد کردند و معیشت خویش را سامان بخشیدند؛ با روح شهوت، طعام لذیذ خوردند و با زنان جوان به گونه حلال، نکاح کردند؛ با روح بدن در دنیا زندگی کردند و در آن زیستند. ایشان گناهانشان بخشیده می‌شود و از گناهشان گذشته می‌شود. سپس ایشان به آیه: «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِّنْهُم مَّن كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ» اشاره فرمودند، سپس در مورد همه ایشان «وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ»[2] [و آنها را با روحی از جانب خود تأیید کرده است] را ذکر نمودند و فرمودند: خداوند تعالی با این آیه، آنها را گرامی داشت و آنها را بر دیگران برتری بخشید؛ ایشان گناهانشان بخشیده می‌شود و از گناهشان گذشته می‌شود.[3]

۲) شیخ در امالی ذکر می‌کند: محمد بن محمد یعنی شیخ مفید، از ابو حسن

١- واقعه/ ٨،٩،١٠.
٢- مجادله/ ٢٢.
٣- کافی، ج ٢، ص ٢١٤، ح ١٦

علی بن بلال، از قول محمد بن حسین بن حمید بن ربیع لخمی، از قول سلیمان بن ربیع نهدی، از قول نصر بن مزاحم منقری، از قول ابو حسن علی بن بلال، از قول عبد الله بن اسد بن منصور اصفهانی، از قول ابراهیم بن محمد بن هلال ثقفی، از قول محمد بن علی، از قول نصر بن مزاحم، از یحیی بن یَعلَی اسلمی، از علی بن حَزَوَّر، از اصبغ بن نباته نقل می‌کند: روزی، مردی نزد امام علی علیه السلام آمد و عرض کرد: ای امیر مؤمنان! آن قومی را که با آنها مبارزه می‌کنیم، در حالی که از لحاظ دعوت و پیامبر و نماز و حج یکسان هستیم، چه بنامیم؟ ایشان در پاسخ فرمودند: به همان گونه که خدواند در کتاب خویش، آنها را نامگذاری نموده است. سپس در ادامه فرمودند: من همه موضوعاتی را که در کتاب خداوند ذکر شده است می‌دانم. حضرت فرمود: آیا هرگز نشنیده‌ای که خداوند در کتاب خویش می‌فرماید: «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِّنْهُم مَّن كَلَّمَ اللّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاء اللّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِن بَعْدِهِم مِّن بَعْدِ مَا جَاءتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنِ اخْتَلَفُواْ فَمِنْهُم مَّنْ آمَنَ وَمِنْهُم مَّن كَفَرَ» هنگامی که میان مسلمانان اختلاف بروز کرد، ما از نظر خداوند عز و جل و پیامبر صلی الله علیه و آله و کتاب خدا و حق اولی‌تر هستیم؛ بنا براین ما همان مصداق «الذین آمنو» کسانی که ایمان آورده‌اند هستیم و آنها مصداق «الذین کفروا» کسانی که کفر ورزیدند هستند؛ و خداوند با اراده و مشیّت خویش، خواست با آنها مبارزه نماییم.[۱] این روایت را همچنین شیخ مفید در امالی با سند خویش از علی بن حَزَوَّر نقل می‌کند و می‌گوید: مردی نزد امیر مؤمنان علیه السلام آمد و این حدیث را دقیقاً روایت نمود.[۲]

۳) عیاشی، از ابو عَمرو زُبیری، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند: مؤمنان با توجه به میزان ایمان خویش در نزد خداوند، مرتبه و برتری پیدا می‌کنند. من به ایشان عرض کردم: آیا ایمان، مرتبه و منزلت هایی دارد که به وسیله آن، مؤمنان در نزد خداوند برتری می‌یابند؟ ایشان در پاسخ فرمودند: بلی. به ایشان عرض کردم: _-رحمت خداوند بر شما باد- این موضوع را برای من توضیح دهید

۱- امالی، ج ۱، ص ۲۰۰ ، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۵، ص ۲۵۸ ، تحقیق شیخ حسین اعلمی.
۲- امالی مفید، ص ۱۰۱، ح ۳.

تا آن را درک کنم. ایشان فرمودند: همان گونه که خداوند، اولیای خویش را بر یکدیگر برتری می‌دهد؛ سپس فرمودند: «تِلْکَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْض مِّنْهُم مَّن كَلَّمَ اللّه وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بروحِ‌القدس وَلَوْ شَاءَ اللّه مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِن بَعْدِهِم مِّن بَعْدِ مَا جَاءتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنِ اخْتَلَفُواْ فَمِنْهُم مَّنْ آمَنَ وَمِنْهُم مَّن كَفَرَ» و فرمودند: «انظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْض وَلَلآخِرَةُ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ»[1] [ببین چگونه بعضی از آنان را بر بعضی دیگر برتری داده‌ایم و قطعاً درجات آخرت و برتری آن بزرگتر و بیشتر است] و همچنین فرمودند: «وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْض»[2] [و در حقیقت، بعضی از انبیا را بر بعضی برتری بخشیدیم] ایشان همچنین فرمودند: «هُمْ دَرَجَاتٌ عِندَ اللّه واللّه بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ»[3] [(هر یک از) ایشان را نزد خداوند، درجاتی است و خدا به آن چه می‌کنند بیناست] و این است مرتبه‌ها و منزلت‌های مؤمنان نزد خداوند.[4]

۴) اصبغ بن نباته روایت می‌کند: در روز جمل همراه با امام علی بن ابی طالب علیه السلام ایستاده بودم که ناگهان مردی نزد ایشان آمد و عرض کرد: ای امیر مؤمنان! قوم دشمن، تکبیر می‌گویند همچنان که ما تکبیر می‌گوییم و به مانند ما لاإله إلا الله می‌گویند و نماز می‌گزارند، پس برای چه با آنها مبارزه کنیم؟ در آن هنگام امام علی علیه السلام به این آیه اشاره کرد: «تِلْکَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْض مِّنْهُم مَّن كَلَّمَ اللّه وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بروحِ‌القدس وَلَوْ شَاءَ اللّه مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِن بَعْدِهِم» و قوم بعد از آنها ما هستیم «مِّن بَعْدِ مَا جَاءتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنِ اخْتَلَفُواْ فَمِنْهُم مَّنْ آمَنَ وَمِنْهُم مَّن كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللّه مَا اقْتَتَلُواْ وَلَكِنَّ اللّه يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ» و بر این اساس ما همان قومی هستیم که ایمان آوردیم و آنها قومی هستند که کفر ورزیدند. مرد در این حال گفت: به خدای کعبه سوگند! این قوم، کفر ورزیدند، سپس سلاح خویش را برداشت و با آنها مبارزه نمود تا این که کشته شد.[5]

۱- اسراء / ۲۱.
۲- اسراء / ۵۵.
۳- آل عمران / ۱۶۳.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۵۵، ح ۴۴۸.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۵۵، ح ۴۴۹.

۵) علي بن ابراهيم نقل می‌کند: در روز جمل مردی نزد امیر مؤمنان امام علی علیه السلام آمد و عرض کرد: ای علی! به چه دلیل با یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله مبارزه کنیم، با کسانی که گواهی می‌دهند لاإله إلا الله و محمد رسول الله؟ امام علی علیه السلام فرمودند: آیه‌ای در کتاب خدا اجازه مبارزه با آنها را به من داده است. سپس مرد عرض کرد: و آن آیه کدام است؟ ایشان فرمودند: «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِّنْهُم مَّن كَلَّمَ اللّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاء اللّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِن بَعْدِهِم مِّن بَعْدِ مَا جَاءتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنِ اخْتَلَفُواْ فَمِنْهُم مَّنْ آمَنَ وَمِنْهُم مَّن كَفَرَ وَلَوْ شَاء اللّهُ مَا اقْتَتَلُواْ وَلَكِنَّ اللّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ». در آن هنگام مرد گفت: به خدا سوگند! این قوم، کفر ورزیدند.[1]

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ أَنفِقُواْ مِمَّا رَزَقْنَاكُم مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِيَ يَوْمٌ لاَّ بَيْعٌ فِيهِ وَلاَ خُلَّةٌ وَلاَ شَفَاعَةٌ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۲۵۴)﴾

[ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از آن چه به شما روزی داده‌ایم انفاق کنید، پیش از آن که روزی فرا رسد که در آن نه داد و ستدی است و نه دوستی و نه شفاعتی و کافران خود ستمکاران‌اند]

۱) علي بن ابراهيم: به عبارت دیگر، دوستی (میان دوستان).[2]

﴿اللّهُ لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لاَ تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلاَ نَوْمٌ لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الأَرْضِ مَن ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلاَّ بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلاَ يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلاَّ بِمَا شَاء وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ وَلاَ يَؤُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ (۲۵۵)﴾

[خداست که معبودی جز او نیست؛ زنده و برپادارنده است؛ نه خوابی سبک او را

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۹۲.
۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۹۲.

فرو می‌گیرد و نه خوابی گران، آنچـه در آسـمانها و آنچـه در زمـین است از آن اوست. کیست آن کس که جز به اذن او در پیشگاهش شفاعت کند. آنچه در پـیش روی آنان و آنچه در پشت سرشان است می داند. و به چیـزی از علـم او جـز بـه آنچه بخواهـد احاطـه نمـی یابنـد. کرسـی او آسـمانها و زمـین را در بگرفتـه و نگهداری آنها بر او دشوار نیست. و اوست والای بزرگ]

۱) علی بن ابراهیم گفت : پدرم از حسین بن خالد نقل کرد و گفـت کـه امـام رضا علیه السلام آیه: «**الله لا اله الا هو الحی القیوم لا تأخذه سنة ـ ای النعـاس ـ و لا نوم له ما فی السماوات و ما فی الأرض و ما بینهما و ما تحت الثری عالم الغیب و الشهادة هو الرحمن الرحیم من ذا الذی یشفع عنده الا بإذنه یعلم ما بین ایـدیهم و ما خلفهم**» [خداست که معبودی جز او نیست؛ زنده و برپادارنده اسـت؛ نـه خـوابی سبک ـ به عبارت دیگر خواب آلودگی ـ او را فرو می‌گیرد و نه خوابی گـران؛ آن چه در آسمان‌ها و آن چه در زمین و آن چه در میان ایـن دو و آن چـه در زیـر خاک (زمین مرطوب) است، از آن اوست. اوست رحمتگر مهربان. کیست آنکس که جز به اذن او در پیشگاهش شفاعت کند؟ آن چه در پیش روی آنان و آن چـه در پشت سرشان است میداند] را خواند و گفت : منظوراز آن چه بین دستانشان اسـت ، مسائل مربوط به پیامبران است ، «**وما کان**»، «**و ما خلفهم**» یعنی آن چه که هنوز به وقوع نپیوسته است، «**الا بما شاء**» یعنی مگر آن چه را که به آنان وحی می‌کنـد، «**ولا یؤده حفظهما**» یعنی حفظ آن چه کـه در آسـمان‌هـا و زمـین اسـت، بـرایش سنگین نمی‌آید.[۱]

۲) احمد بن محمد بن خالد برقی ، با سند خود، گفت: بـه ابـو عبـد الله (امـام صادق) علیه السلام گفتم: «**مَن ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلاَّ بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ**» ، مصداق این آیه چه کسـانی هسـتند؟ فرمـود: آن شـفاعت کننـدگان، مـا هستیم.[۲]

۳) محمد بن یعقوب، از محمد بن اسماعیل، از فضل بن شـاذان، از حمـاد بـن عیسی، از ربعی بن عبد الله، از فضیل بن یسار نقل می‌کند و می‌گوید: از ابو عبـد الله

۱- تفسیر قمی، ج۱، ص۹۲.
۲- محاسن، ص۱۸۳، ح۱۸۴.

علیه السلام راجع به این سخن خداوند عز و جل: «وَسِعَ كُرْسِيه السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ» سؤال کردم، گفت: ای فضیل! هر چیزی در کرسی است، آسمان‌ها و زمین؛ و همه چیز در کرسی است.[1]

۴) وی از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حجال، از ثعلبة بن میمون، از زرارة بن اعین، نقل می‌کند و می‌گوید، از ابو عبد الله علیه السلام راجع به این سخن خداوند سؤال کردم: «وَسِعَ كُرْسِيه السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ»، آسمان‌ها و زمین کرسی را در خود جای دادند یا کرسی آسمان‌ها و زمین را در خود ؟ ایشان فرمود: بلکه کرسی، آسمان‌ها و زمین را در خود جای داد و عرش و همه چیز، در کرسی جای گرفتند.[2]

۵) وی از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از فضالة بن ایوب، از عبد الله بن بکیر، از زرارة بن اعین، نقل می‌کند و می‌گوید: از ابا عبد الله علیه السلام راجع به این سخن خداوند: «وَسِعَ كُرْسِيه السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ» سؤال کردم، آسمان‌ها و زمین کرسی را در خود جای دادند یا کرسی آسمان‌ها و زمین را در خود جای داد ؟ فرمود: همه چیز در کرسی است.[3]

۶) ابن بابویه گفت: احمد بن حسن قطان برایمان نقل کرد: عبد الرحمن بن محمد حسنی برایمان نقل کرد و گفت: ابو جعفر احمد بن عیسی بن ابی مریم عجلی برایمان نقل کرد و گفت: محمد بن احمد بن عبد الله بن زیاد عرزمی برایمان نقل کرد و گفت: علی بن حاتم منقری، از مفضل بن عمر برایمان نقل کرد و گفت: از ابو عبد الله علیه السلام راجع به عرش و کرسی سؤال کردم که این دو چیستند؟ فرمود: عرش از یک دیدگاه، همه مخلوقات است و کرسی، ظرف آن؛ و از دیدگاهی دیگر، عرش همان علمی است که خداوند به پیامبران و فرستادگان و حجت های خود عطا فرمود، و کرسی همان علمی است که خداوند هیچ یک از پیامبران و فرستادگان و حجت‌های خود را علیه السلام از آن مطلع نفرمود.[4]

۷) وی گفت: پدرم برایمان نقل کرد و گفت: سعد بن عبد الله، از قاسم بن

۱- کافی، ج۱، ص۱۰۲، ح۳.
۲- کافی، ج۱، ص۱۰۲، ح۴.
۳- کافی، ج۱، ص۱۰۲، ح۵.
۴- معانی الاخبار، ص۲۹، ح۱.

محمد، از سلیمان بن داود منقری، از حفص بن غیاث برایمان نقل کرد و گفت: از ابو عبد الله علیه السلام راجع به این سخن باری تعالی: «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ» سؤال کردم و ایشان فرمود: علم او.[1]

۸) وی گفت: پدرم برایمان نقل کرد و گفت: علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابو عمیر، از عبد الله بن سنان از ابو عبد الله علیه السلام راجع به این سخن خداوند عز و جل: «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ» برایمان روایت کرد و گفت: آسمان‌ها و زمین و هر آن چه که میان این دو است، در کرسی جای دارند؛ و عرش همان علمی است که هیچکس مقدار آن را نمی‌داند.[2]

۹) علی بن ابراهیم گفت: پدرم از نضر بن سوید، از موسی بن بکر، از زراره، از ابو عبد الله علیه السلام راجع به سخن باری تعالی: «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ»، برایمان روایت کرد و گفت: از ایشان سؤال کردم که کدامیک وسیع‌تر است، کرسی یا آسمان‌ها و زمین؟ ایشان فرمود: کرسی، آسمان‌ها و زمین را در خود جای داده است، و هر چیزی که خداوند آفریده است در کرسی قرار دارد.[3]

۱۰) وی گفت: پدرم از اسحاق بن هیثم، از سعد بن طریف، از اصبغ بن نباته برایمان نقل کرد و گفت: از علی علیه السلام راجع به این سخن خداوند عز و جل: «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ»، سؤال شد، ایشان فرمودند: آسمان‌ها و زمین و هر آفریده‌ای که در این دو وجود دارد، در درون کرسی قرار دارند؛ و کرسی، چهار فرشته دارد که به اذن خدا آن را حمل می‌کنند. یکی از این فرشته‌ها به شکل آدمیزاد است که از منزه‌ترین چهره‌ها نزد خداوند می‌باشد، و این فرشته به درگاه خداوند دعا و نیایش می‌کند و از خدا برای بنی آدم، شفاعت و رزق طلب می‌کند؛ و فرشته دوم به شکل گاو نر می‌باشد، و او سَرور چهارپایان است و او از خدا رزق و روزی طلب می‌کند و به درگاه او نیایش می‌کند و برای همه چهارپایان طلب شفاعت می‌کند؛ و فرشته سوم به شکل شاهین می‌باشد که سَرور پرندگان است. و او به درگاه خداوند نیایش می‌کند و برای تمام پرندگان طلب شفاعت و رزق می‌کند؛ و فرشته چهارم به شکل شیر می‌باشد که سَرور درندگان است، و او به خدا

۱- معانی الاخبار، ص ۳۰، ح ۲،؛ توحید، ص۳۲۷، ح ۱.
۲- توحید، ص۳۲۷، ح ۲.
۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص۹۳.

روی می‌کند و به درگاه او نیایش می‌کند و از خداوند بـرای همـه درنـدگان طلـب شفاعت ورزق می‌کند. در میان این چهره‌ها، چهره‌ای بهتر و با مُسمّاتـر از گـاو نـر وجود ندارد؛ زیرا مردم بنی اسرائیل، گوساله را معبود و اله خود قـرار دادنـد. پـس هنگامی که مشغول او شدند و به جای خدا او را پرستیدند، فرشته‌ای کـه بـه شـکل گاو نر بود، سر خود را به خاطر شرم از خدا فرود آورد، از این که بـه جـای خـدا، چیزی شبیه به او مورد پرستش قرار گرفته بود و ترسید از این که مبادا بر او عذاب نازل شود. سپس علی علیه السلام فرمود: درخت، بی‌شاخ و برگ بود تـا ایـن کـه برای خداوند فرزندی قائل شدند، و- حال این که ـ خداونـد بسـیار بزرگتـر از آن است که فرزندی داشته باشد؛ و نزدیک بود که از آن ـ ادعـا ـ آسـمان‌هـا شـکافته شوند و زمین تَرَک بردارد و کوه‌ها ویران شوند و فروریزند. پس در آن هنگام بـود که درخت لرزید و دارای خار گشت از ترس فرود آمدن عـذاب بـر آن، پـس چـه برسد به مردمی که سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله را تغییر دادند و از وصـیت ایشان در حقّ علی و ائمه علیهم السـلام روی گردان شدند. آیا از این نمی‌ترسند کـه بر آنان عذاب نازل شود؟! سپس این آیه را تلاوت کرد: «الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْراً وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ* جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَبِئْسَ الْقَرَارُ» [کسانی کـه (شـکر) نعمـت خدا را به کفر تبدیل کردند و قوم خود را به سرای هلاکت درآوردند ننگریسـتی * (در آن سرای هلاکت که) جهنم است (و) در آن وارد می‌شوند و چه بـد قرارگـاهی است][1]. سپس فرمود: به خداوند سوگند ما همان نعمت خداییم که به بندگانش عطـا فرموده و مردم با ما، پیروز می‌شوند(هر که پیروز شود به برکت ما بـوده کـه پیـروز شده است).[2]

۱۱) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از عبد الـرحمن بن ابی نجران، از صفوان، از خلف بن حماد، از حسین بن زید هاشمی، از ابـی عبـد الله علیه السلام روایت می‌کند و می گوید: زینب حولاء که عطرفروش بود[3]، نزد زنان

۱- ابراهیم/ ۲۸و ۲۹.
۲- تفسیر قمی، ج۱، ص۹۳.
۳- یکی از صحابه، که برقی او را از کسانی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله تراجم اعلام را روایت کرده‌اند، به شمار آورده است، ج۲ ص۱۶۴، فرهنـگ لغـت رجـال حـدیث، ج۲۳، ص۱۹۱.

زنان و دختران پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، و به آنان عطر می‌فروخت، پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و او نزد آنان بود، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر گاه به نزد ما می‌آیی، خانه‌هایمان خوشبو می‌شود. آن زن گفت: ای رسول خداصلی الله علیه و آله! منزل شما با بوی شما خوشبوتر است.پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر فروختی، پس خوب رفتار کن و تقلّب نکن، چرا که این پاکی و ماندگاری بیشتری برای مال دارد. آن زن گفت: ای رسول خدا! نیامده‌ام برای این که چیزی بفروشم، بلکه آمده‌ام تا از شما راجع به عظمت خداوند عز و جل سؤال کنم. فرمود: بزرگ است عظمت خدا، برایت از بخشی از آن سخن خواهم گفت: سپس فرمود: این زمین با تمام کسانی که روی آن هستند در مقایسه با زمینی که زیر آن است همچون حلقه‌ای است رها شده در یک صحرای صاف، و این دو با تمام کسانی که درون آنها و روی آنها وجود دارند، در مقایسه با زمینی که زیر آنهاست، همچون حلقه‌ای هستند رها شده در صحرایی صاف، و همچنین است سومی، تا این که به هفتمی رسید و این آیه را تلاوت فرمود: «خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ» [خدا همان کسی است که هفت آسمان و همانند آنها هفت زمین آفرید][1]، و آن هفت زمین با همه آنان که درونشان و همه آنان که روی آنان هستند بر پشت خروس، همچون حلقه‌ای رها شده در صحرایی صاف است؛ و خروس دو بال دارد، بالی در شرق و بالی در مغرب و دو پایش در حد فاصل میان دو زمین قرار دارد، و آن هفت زمین و خروس با تمام کسانی که در آن و همه آنان که روی آن هستند بر صخره قرار دادند که همچون حلقه‌ای رها شده در صحرایی صاف است، و صخره با همه کسانی که درون آن‌اند و همه کسانی که روی آن هستند، بر پشت نهنگ قرار دارند که همچون حلقه‌ای رها شده در صحرایی صاف است؛ و آن هفت زمین و خروس و صخره و نهنگ با همه کسانی که درون آن هستند و همه کسانی که روی آن هستند، بر دریای تاریک قرار گرفته‌اند که همچون حلقه‌ای رها شده در صحرایی صاف است؛ و هفت و خروس و صخره و نهنگ و دریای تاریک بر روی هوای در حال حرکت قرار دارد که همچون حلقه‌ای رها شده در صحرایی صاف است؛ و هفت و خروس و صخره و نهنگ و دریای تاریک و هوا بر خاک، همچون

۱- طلاق / ۱۲.

حلقه‌ای رها شده در صحرایی صاف است. سپس این آیه را «لَه مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَينَهمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى» (آن چه در آسمان‌ها و آن چه در زمین و آن چه میان آن دو و آن چه زیر خاک است از آن اوست)[1]، تلاوت کرد.

سپس سخن در همین جا یعنی خاک و هفت زمین و خروس و صخره و نهنگ و دریای تاریک و هوا، قطع می‌شود و خاک و هر آن کس که درون آن است و روی آن است، در مقایسه با آسمان اول، همچون حلقه‌ای رها شده در صحرایی صاف است، و تمام اینها و آسمان دنیا با هر آن کس که روی آن و هر آن کس که درون آن است در مقایسه با آسمانی که بالای آن است همچون حلقه‌ای رها شده در صحرایی صاف است؛ و این دو آسمان و هر آن کس که درونشان و هر آن کس که رویشان است در مقایسه با آسمانی که بالای این دو است، همچون حلقه‌ای رها شده در صحرایی صاف است؛ و این سه با هر آن کس که درونشان است و هر آن کس که رویشان است در مقایسه با چهارمی، همچون حلقه‌ای رها شده در صحرایی صاف است تا این که به هفتمی رسید، و تمام آنان با هر آن کس که درونشان است و هر آنکس که رویشان است، در مقایسه با دریای پوشیده شده بر مردم زمین، همچون حلقه‌ای رها شده در صحرایی صاف است، و این هفت آسمان و دریای پنهان در مقایسه با کوه‌های تگرگ همچون حلقه‌ای رها شده در صحرایی صاف است؛ و این آیه را: «وَيَنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِن جِبَالٍ فِيهَا مِن بَرَدٍ» [و (خداست که) از آسمان از کوه‌هایی (از ابر یخ‌زده) که در آنجاست، تگرگی فرو می‌ریزد][2]، تلاوت فرمود؛ و این هفت و دریای پوشیده شده و کوه‌های تگرگ در مقایسه با هوایی که قلب‌ها در آن حیران می‌گردند، همچون حلقه‌ای رها شده در صحرایی صاف است؛ و این هفت و دریای پنهان و کوه‌های تگرگ و هوا در مقایسه با حجاب‌های نور، همچون حلقه‌ای رها شده در صحرایی صاف است؛ و این هفت و دریای پنهان و کوه‌های تگرگ و هوا و حجاب‌های نور، در مقایسه با کرسی، همچون حلقه‌ای رها شده در صحرایی صاف است. سپس این آیه را: «وَسِعَ كُرْسِيه السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ وَلاَ يؤُودُه حِفْظُهمَا وَهوَ الْعَلِي الْعَظِيمُ» را تلاوت فرمود؛ و این هفت و دریای

۱- طه/ ۶.
۲- نور/ ۴۳.

پوشیده شده و کوه‌های تگرگ و هوا و حجاب‌های نور و کرسی نزد عرش، همچون حلقه‌ای رها شده در فلات‌اند؛ و این آیه را: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» [خدای رحمان که بر عرش استیلا یافته است][1] تلاوت فرمود. در روایت حسن، حجاب‌ها، پیش از هوایی هستند که قلب‌ها در آن حیران می‌شوند.[2]

۱۲) ابن بابویه گفت: پدرم برایمان نقل کرد و گفت: احمد بن ادریس، از حسین بن عبید الله، از محمد بن عبدالله، و موسی بن عمر، و حسن بن علی بن ابی عثمان، از محمد بن سنان، از امام رضا علیه السلام برایمان روایت کرد و گفت: از او پرسیدم: آیا خداوند پیش از آن که خلق را بیافریند، خود را می‌شناخت؟ فرمود: آری. گفتم: آن را می‌دید و صدایش را می‌شنید؟ فرمود: به آن نیازی نداشت، چرا که از آن چیزی نمی‌خواست. اوست نفس خود و نفس او همان قدرت اوست که نافذ است؛ بنابراین نیاز ندارد که خود را بنامد ولی برای خود، نام‌هایی را برگزید تا دیگران او را با آنها بخوانند؛ چرا که اگر با نام خود خوانده نشود، شناخته نمی‌شود. پس اولین نامی که برای خود برگزید، علی عظیم است؛ چرا که این نام از همه چیز بالاتر است. معنایش، الله است و نامش علی عظیم می‌باشد؛ و این اولین نام خدا بود، چرا که بر همه چیز تواناست.[3]

۱۳) عیاشی، از معاویة بن عمار، از ابو عبد الله علیه السلام روایت می‌کند و می‌گوید: گفتم: «مَن ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلاَّ بِإِذْنِهِ»، گفت: آن شفاعت کنندگان، ما هستیم.[4]

۱۴) حماد، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند و می‌گوید: او را دیدم که پایش را روی رانش انداخته و نشسته بود. مردی که نزد او بود به وی گفت: جانم به فدایت، این گونه نشستن، مکروه است، فرمود: نه. یهودیان گفتند: خداوند هنگامی که آسمان‌ها و زمین را آفرید، این گونه بر روی کرسی نشست تا استراحت کند؛ پس خداوند نازل کرد: «اللَّهُ لاَ إِلَهَ إِلاَّ هوَ الْحَيّ الْقَيومُ لاَ تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلاَ نَوْمٌ»،

۱- طه / ۵.
۲- کافی، ج۸، ص۱۵۳، ح۴۵۱.
۳- توحید، ص۱۹۱، ح۴.
۴- تفسیر عیاشی، ج۱، ص۱۵۶، ح۴۵۱.

خداوند برای استراحت، پاهای خود را روی هم نینداخت، چنان که یهودیان گفتند.[1]

۱۵) زراره، از ابو عبد الله علیه السلام راجع به این سخن باری تعالی: «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ» روایت می‌کند و می‌گوید: ابو عبد الله علیه السلام فرمود: آسمان‌ها وزمین و تمام آن چه را که خداوند آفرید، در کرسی جای دارند.[2]

۱۶) زراره گفت: از ابو عبد الله علیه السلام راجع به این سخن باری تعالی: «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ» سؤال کردم: کرسی در آسمان‌ها و زمین جای گرفت و یا آسمان‌ها وزمین در کرسی جای گرفتند؟ فرمود: همه چیز در کرسی جای دارد.[3]

۱۷) حسن مثنی، از کسی که نام او را ذکر کرد، از ابو عبد الله علیه السلام روایت می‌کند و می‌گوید: ابوذر گفت: ای رسول خدا! برترین آیه‌ای که بر تو نازل شد چه بود؟ فرمود: آیةالکرسی؛ هفت آسمان و هفت زمین در کرسی، همچون حلقه‌ای رها شده در صحرایی صاف هستند؛ بنابراین برتری عرش بر کرسی همچون برتری صحرا بر حلقه است.[4]

۱۸) زراره گفت: از یکی از آن دو بزرگوار علیهما السلام راجع به این سخن باری تعالی: «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ»، سؤال کردم: کدامیک در دیگری جای گرفت؟ فرمود: تمام زمین‌ها و تمام آسمان‌ها و هر آن چه که خدا آفریده، همگی در کرسی جای دارند.[5]

۱۹) زراره گفت: از ابو عبد الله علیه السلام راجع به این سخن باری تعالی: «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ»، سؤال کردم: آسمان‌ها و زمین در کرسی جای گرفتند یا کرسی در آسمان‌ها و زمین جای گرفت؟ فرمود: نه، بلکه آسمان‌ها و زمین در کرسی جای گرفت، و عرش و هر آن چه که خداوند آفریده، در کرسی جای دارند.[6]

۲۰) اصبغ بن نباته گفت: از امیر المؤمنین علیه السلام راجع به این سخن باری

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۵۶، ح ۴۵۳.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۵۶، ح ۴۵۴.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۵۷، ح ۴۵۵.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۵۷، ح ۴۵۶.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۵۷، ح ۴۵۷.
۶- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۵۷، ح ۴۵۸.

تعالی: «وَسِعَ كُرْسِيُّه السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ» سؤال شد. حضرت فرمود: آسمان و زمین و هر مخلوقی که در این دو وجود دارد، در درون کرسی جای دارند، و چهار فرشته دارد که به اذن خدا آن را حمل می‌کنند.[1]

۲۱) احتجاج طبرسی در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که مردی از ایشان سؤال کرد و گفت: کرسی از عرش بزرگتر است؟ حضرت فرمود: هر چیزی که خداوند آفرید در درون کرسی جای دارد به جز عرش او، و عرش بزرگتر از آن است که در کرسی جای بگیرد، گفت: پس روز را پیش از شب آفرید؟ فرمود: آری، روز را پیش از شب آفرید و خورشید را پیش از ماه و زمین را پیش از آسمان، و زمین را روی نهنگ و نهنگ را در آب قرار داد، و آب را در صخره‌ای شکافته شده و صخره را بر دوش فرشته و فرشته را بر خاک و خاک را بر باد عقیم(باد بی باران) و باد را بر هوا و هوا را قدرت در بر می‌گیرد؛ و زیر باد عقیم، چیزی نیست جر هوا و تاریکی، و در پس آن نه فراخ و وسعتی است و نه تنگی و نه هیچ چیزی که تصور شود، سپس کرسی را آفرید و آسمان‌ها و زمین را در آن گنجانید، و کرسی از هر آن چه که آفریده شده است، بزرگتر است؛ سپس عرش را آفرید و آن را بزرگتر از کرسی قرار داد.[2]

﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ ... (۲۵۶)﴾

[در دین، هیچ اجباری نیست و راه از بیراهه بخوبی آشکار شده است]

۱) علی بن ابراهیم[گوید]: یعنی هیچ کس بر پذیرفتن این دین، مجبور نمی‌شود مگر بعد از آن که راه از بیراهه برایش آشکار گشت.

﴿... فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۵۶) اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۵۷، ح ۴۵۹.

۲- احتجاج، ص ۳۵۲.

خَالِدُونَ (۲۵۷)،

[پس هر کس به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد، بـه یقـین بـه دسـتاویزی استوار که آن را گسستن نیسـت چنـگ زده اسـت و خداونـد شـنوای داناسـت* خداوند سرور کسانی است که ایمان آورده‌انـد، آنـان را از تـاریکی‌هـا بـه سـوی روشنایی به در می‌برد؛ (ولی) کسـانی کـه کفـر ورزیـده‌انـد، سرورانشـان (همـان عصیانگران=) طاغوتند که آنان را از روشنایی به سوی تاریکی‌ها به در مـی‌برنـد. آنان اهل آتشند که خود در آن جاودانند]

۱) محمد بن یعقوب، از تعدادی از یارانمان، از احمد بن محمد بـن عیسـی، از ابن محبوب، از عبد العزیز عبدی، از عبد الله بن ابی یعفور، نقل می‌کند و مـی‌گویـد: به ابو عبد الله علیه السلام گفتم: با مردم معاشرت دارم، و بسیار متعجب می‌شـوم از کسانی که پیرو تو نیستند و از فلانی و فلانی پیـروی مـی‌کننـد، ولـی امانـت دار و صادق و وفادار هستند و مردمی که ولایت تو را پذیرفته‌اند، دارای آن امانـت داری و وفاداری و صداقت نیستند، گفت: ابو عبد الله علیه السلام نشست و غضـبناک بـه من روی کرد و فرمود: هیچ دینی نیست برای کسـی کـه بـا پـذیرش ولایـت امـام ستمگری دین ورزی می‌کند؛ و هیچ سرزنش و عتابی نیست بر کسی که بـا ولایـت امامی عادل از جانب خدا، دین ورزی می نماید. گفتم:[آیا] آنان دیندار نخواهند بود و هیچ ملامت و سرزنشی بر اینان نیست؟ فرمود: آری، آنان دیندار نخواهند بـود و هیچ ملامت و سرزنشی بر اینان نیست. سـپس فرمـود: آیـا نشـنیده‌ای ایـن سـخن خداوند عز و جل را که می‌فرماید: «**اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُواْ يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّوُرِ**»، یعنی آنان را با ولایت هر امـام عـادلی کـه از جانـب خـدا آمـده اسـت از ظلمت‌های گناهان به نور هدایت و آمرزش منتقل می‌کند، و فرمود: «**وَالَّذِينَ كَفَـرُواْ أَوْلِيَآؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ**»، با ایـن[عبـارات] خواسـت بگوید که آنان بر نور اسلام بودند، پس هنگامی که امام سـتمگری را کـه از جانـب خدای عز و جل نیامده بود به رهبری برگزیدند، با پذیرفتن ولایت او، از نور اسـلام خارج شدند و به ظلمات کفر رفتند؛ پس خداوند آتش را بر آنان بـه همـراه کفّـار، واجب گردانید، و آنان اصحاب آتش هستند که در آن جاودان خواهند بود.[1]

۱- کافی، ج۱، ص۳۰۷، ح۳.

۲) وی از علی بن ابراهیم، از پدرش، و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، همگی از ابن محبوب، از عبد الله بن سنان، از ابو عبد الله علیه السلام راجع به این سخن باری تعالی: «فَقَدِ اسْتَمْسَکَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَیٰ»، روایت می‌کنند و می‌گویند، فرمود: همان ایمان به خداوند یکتای واحد.[1]

۳) وی از حمید بن زیاد، از حسن بن محمد بن سماعه، از چندین نفر، از ابان، از محمد بن مسلم، از یکی از آن دو بزرگوار علیه السلام، راجع به این سخن باری تعالی: «فَمَنْ یَکْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَیُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَکَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَیٰ»، روایت می‌کند که فرمود: همان ایمان است.[2]

۴) ابن بابویه گفت: محمد بن علی ماجیلویه، برایمان نقل کرد و گفت: عمویم محمد بن ابی القاسم، از احمد بن ابی عبد الله برقی، از پدرش، از خلف بن حماد اسدی، از ابو حسن عبدی، از اعمش، از عبایة بن ربعی، از عبد الله بن عباس، برای ما نقل کرد و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس که دوست دارد به ریسمان محکمی که پارگی‌ناپذیر است چنگ زند، پس به ولایت برادر و وصی من، علی بن ابی طالب علیه السلام چنگ زند؛ چرا که هر کس که دوستدار او شد و ولایت او را برگزید، هلاک نمی‌شود؛ و هرکس که با او به دشمنی برخیزد، نجات نمی‌یابد.[3]

۵) وی با سند خود، از حذیفة بن اسید نقل می‌کند و می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای حذیفه بعد از من حجت خدا بر شما، علی بن ابی طالب علیه السلام می‌باشد؛ کفر به او کفر به خدا، و شرک به او شرک به خدا، و شک به او شک به خداست؛ و از دین او خارج شدن و حمله به دین او، از دین خدا خارج شدن و حمله به دین خداست و انکار او، انکار خداست؛ و ایمان به او ایمان به خداست، چرا که برادر رسول خدا و وصیّ او و امام امتِ او می‌باشد؛ و او همان ریسمان محکم الهی و تکیه گاه مطمئنی است که جدایی‌ناپذیر است، و دو گروه در آن هلاک خواهند شد، هر چند که هیچ گناهی نکرده باشند: غلو کننده و کوتاهی کننده. ای حذیفه، هرگز از علی جدا مشو که در غیر این صورت از من جدا

۱- کافی، ج ۲، ص ۱۲، ح ۱.
۲- کافی، ج ۲، ص ۱۲، ح ۳.
۳- معانی الاخبار، ص ۳۶۸، ح ۱.

خواهی شد و با علی مخالفت نکن که در غیر این صورت با من مخالفت کرده‌ای؛ همانا علی از من است و من از او، هر کس که او را خشمگین سازد، مرا خشمگین ساخته و هر کس که او را راضی بدارد، مرا راضی داشته است.[1]

۶) وی با سند خود گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: امامان (ائمّه) از فرزندان حسین می‌باشند؛ هر کس که از آنان اطاعت کند، از خدا اطاعت کرده است؛ و هر کس که از آنان نافرمانی کند، خدا را نافرمانی کرده است. ایشان همان ریسمان محکم‌اند، و ایشان وسیله رسیدن به خداوند متعال هستند.[2]

۷) وی با سند خود گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس که دوست دارد به ریسمان محکم الهی چنگ زند، پس به عشق علی و اهل بیت او تمسک جوید.[3]

۸) سعد بن عبد الله قمی، با سند خود از اسحاق بن غالب، از ابو عبد الله علیه السلام نقل می‌کند و می‌گوید:ایشان در خطبه‌ای بلند فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله رخت بر بست و بعد از خود، در امت خود، کتاب خدا را و وصیّ خود علی بن ابی طالب علیه السلام، امیر المؤمنین و امام متّقین و ریسمان محکم الهی و دستاویز استوار که گسستنش نباشد، و پیمان تأکید شده او، دو یار که هر کدام دیگری را تصدیق می‌کنند، از خود بر جای گذاشت.[4]

۹) و از طریق مخالفان، موفق بن احمد با سند خود، از عبد الرحمن بن ابی لیلی نقل می‌کنند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: تو همان دستاویز بسیار محکم و استوار هستی.[5]

۱۰) و حسین بن جُبَیر درنُخَب المناقب، با سند خود از امام رضا علیه السلام روایت می‌کند که می‌فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس که دوست دارد به ریسمان محکم الهی، چنگ زند پس به عشق علی بن ابی طالب علیه السلام، تمسک جوید.[6]

۱- امالی صدوق، ص۱۶۵، ح۲.
۲- عیون اخبار الرضا (ع)، ج۲، ص۶۳، ح۲۱۷؛ ینابیع المودة، ص۲۵۹ و ۴۴۵.
۳- عیون اخبار الرضا (ع)، ج۲، ص۶۳، ح۲۱۶.
۴- مختصر بصائر الدرجات، ص۸۹.
۵- مناقب خوارزمی، ص۲۴.
۶- مناقب ابن شهر آشوب، ج۳، ص۷۶.

۱۱) ابن شاذان، از امام رضا علیه السلام، از پدرانش نقل می‌کند که می‌فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بعد از من فتنه‌ای تاریک خواهد بود، کسی از آن نجات می‌یابد که به ریسمان بسیار محکم چنگ زند. گفته شد: ای رسول خدا! ریسمان بسیار محکم چیست؟ فرمود: ولایت سیّد و سرور اوصیا. گفته شد: ای رسول خدا! سیّد و سرور اوصیا کیست؟ فرمود: امیر مؤمنان. گفته شد: ای رسول خدا! امیر مؤمنان کیست؟ فرمود: مولای مسلمانان و امام ایشان بعد از من. گفته شد: ای رسول خدا! مولای مسلمانان و امام ایشان بعد از شما کیست؟ فرمود: برادرم، علی بن ابی طالب علیه السلام.[۱]

۱۲) عیاشی، از زراره و حمران و محمد بن مسلم، از ابو جعفر علیه السلام و ابو عبد الله علیه السلام راجع به این سخن باری تعالی: «بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ»، روایت می‌کند که ایشان فرمودند: همان ایمان به خداست، این که تنها به خداوند ایمان آورَد.[۲]

۱۳) عبد الله بن ابی یعفور گفت: به ابو عبد الله علیه السلام گفتم: با مردم معاشرت دارم و بسیار متعجب می‌شوم از کسانی که پیرو تو نیستند و از فلانی و فلانی پیروی می‌کنند، ولی امانت دار و صادق و وفادار هستند و مردمی که ولایت تو را پذیرفته‌اند، ولی دارای آن امانت داری و وفاداری و صداقت نیستند! گفت: ابو عبد الله علیه السلام نشست و غضبناک به من روی کرد و فرمود: هیچ دینی نیست برای کسی که با پذیرش ولایت امام ستمگری دین ورزی می‌کند؛ و هیچ سرزنش و عتابی نیست بر کسی که با ولایت امامی عادل از جانب خدا، دین ورزی می نماید. گفتم: آیا آنان دیندار نخواهند بود و هیچ ملامت و سرزنشی بر اینان نیست؟ فرمود: آری، آنان دیندار نخواهند بود و هیچ ملامت و سرزنشی بر اینان نیست. سپس فرمود: آیا نشنیده‌ای این سخن خداوند عز و جل را که می‌فرماید: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»، یعنی آنان را با ولایت هر امام عادلی که از جانب خدا آمده است از ظلمت‌های گناهان به نور هدایت و آمرزش منتقل می‌کند؛ خداوند متعال فرمود: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى

۱- مائة منقبة، ص۱۴۹، ح ۴۶۱.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص۱۵۸، ح ۴۶۰.

الظُّلُمَاتِ» گفت: گفتم: آیا خداوند هنگامی که فرمود: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا»، منظورش کفار نبودند؟ گفت: فرمود: و کدامین نور برای کافر هست تا او را از تاریکی‌ها بیرون ببرد، و حال این که او کافر است! ـ بلکه ـ خداوند با این عبارات، خواست بگوید که آنان بر نور اسلام بودند؛ پس آن هنگام که امام ستمگری که از جانب خدای عز و جل نیامده بود را به رهبری برگزیدند، با اطاعت از او، از نور اسلام خارج شدند و به ظلمات کفر رفتند، پس خداوند آتش را بر آنان به همراه کفار، واجب گردانید؛ پس فرمود: «أُوْلَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ».[1]

۱۴) مسعدة بن صدقه گفت: ابو عبد الله علیه السلام داستان دو گروهی را برایمان فرمود که هم پیمان بودند تا این که از جانب خدا یکی از دو گروه، استثناء شد؛ پس فرمود: خیر و شر دو آفریده از آفریده‌های خداوند می‌باشند، خداوند در آنها مشیّت در تبدیل هر آن چه را که بخواهد به آن چه که برای آن مقدّر گردانیده است دارد، از وضعی به وضع دیگر؛ و مشیت در میان مخلوقات خداوند، منتهای خیری و شری است که برای آنها قرار داده است، و این همان چیزی است که خداوند در کتاب خود فرمود: «اللّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُواْ يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّوُرِ وَالَّذِينَ كَفَرُواْ أَوْلِيَآؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ»، بنابراین نور همان خاندان محمد صلوات‌الله علیهم می‌باشد، و تاریکی‌ها (ظلمات) ـ همان ـ دشمنان آنان‌اند.[2]

۱۵) مِهزَم اسدی گفت: شنیدم که ابو عبد الله علیه السلام می‌فرمود: خداوند تبارک و تعالی فرمود: هر قومی که به امامی غیر خدایی گرویدند را عذاب خواهم داد، حتی اگر آن مردم در عمل، نیکوکار و پرهیزکار بوده باشند؛ و هر مردمی که به امامی از جانب خدا اعتقاد پیدا کردند را خواهم بخشید، حتی اگر اعمال آن مردم، بد بوده باشد. گفتم: یعنی از آنان در می‌گذرد و اینان را عذاب می‌دهد؟ فرمود: آری، همانا خداوند می‌فرماید: «اللّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُواْ يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّوُرِ»، سپس حدیث اول را ذکر کرد ـ حدیث ابن ابی یعفور به روایت محمد بن حسین ـ و در آن افزود: دشمنان علی، امیر المؤمنین علیه السلام همان جاودانگان

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۵۸، ح ۴۶۱.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۵۸، ح ۴۶۲.

در آتش‌اند، حتی اگر در دین خود در نهایت پارسایی و زهد و عبادت بوده باشند؛ و ایمان آورندگان به علی علیه السلام همان جاودانگان در بهشت خواهند بود، حتی اگر در عمل، بر خلاف آن گروه اولی باشند.[1]

۱۶) ابن شهر آشوب، از امام باقر علیه السلام راجع به این سخن باری تعالی روایت کرده است: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا»، [کسانی که کفر ورزیدند] به ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام «أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ»،[کسانی که کفر ورزیدند،سرپرستانشان طغیانگرانند]. شأن نزول این سخن، دشمنان آن حضرت و هر کس که از آنان پیروی کند، می‌باشد و این دشمنان، مردم را از نور بیرون بردند؛ و نور همان، ولایت علی است، پس به سوی تاریکی و ظلمت ولایت و رهبری دشمنان ایشان رفتند.[2]

۱۷) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی، از حسین بن مختار، از ابو بصیر، از ابو عبد الله علیه السلام روایت می‌کند که می‌فرماید: هر پرچمی که پیش از قیام قائم (عج) بالا رود، صاحب آن طاغوتی است که کسی جز خدای عز و جل را می‌پرستد.[3]

فضیلت آیة الکرسی

۱) محمد بن یعقوب، از حُمَید بن زیاد، از خشّاب، از ابن بَقّاح، از معاذ، از عمرو بن جمیع، در حدیثی مرفوع از علی بن حسین علیه السلام روایت کرد که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس که چهار آیه اول سوره بقره، و آیةالکرسی و دو آیه بعد از آن، و سه آیه از آخر سوره بقره را بخواند، در خود و یا مال خود چیزی را که از آن اکراه دارد، نخواهد دید، و شیطان نزدیک او نمی‌شود و قرآن را فراموش نمی‌کند.[4]

۲) وی روایت کرد از تعدادی از یارانمان، از احمد بن محمد، از حسن بن علی، از حسن بن جَهم، از ابراهیم بن مِهزَم، از مردی که شنید ابو عبد الله علیه السلام می‌فرمود: هر کس که آیةالکرسی را درهنگام خواب بخواند، به اذن خدا،

۱- تفسیر عیاشی، ج۱، ص۱۵۹، ح۴۶۳.
۲- مناقب ابن شهر آشوب، ج۳، ص۸۱.
۳- کافی، ج۸، ص۲۹۵، ح۴۵۲.
۴- کافی، ج ۱، ص۴۵۴، ح۵.

هراسی از فلج شدن نخواهد داشت؛ و هر کس که آن را بعد از هر فریضه‌ای بخواند، هیچ موجود نیش داری به او آزار نخواهد رساند.[۱]

۳) وی از حمید بن زیاد، از حسن بن محمد، از احمد بن حسن میثمی، از یعقوب بن شعیب، از ابو عبد الله علیه السلام ، نقل می‌کند که می‌فرمود: هنگامی که خداوند عز و جل دستور داد تا این آیات بر زمین فرود آیند، خود را به عرش آویختند و گفتند: پروردگارا! ما را به کجا فرو می‌فرستی، نزد خطاکاران و گنهکاران؟ پس خداوند عز و جل به آنان وحی کرد که فرود آیید، به عزت و جلال خود سوگند یاد می‌کنم که هیچکس از آل محمّد صلی الله علیه و آله و شیعه ایشان، شما را بعد از هر یک از واجبات روزانه که بر ایشان واجب گردانیدم، نمی‌خواند، مگر این که به او با چشم پنهان خود، هر روز هفتاد مرتبه بنگرم که در هر یک نگاه، هفتاد حاجت او را برآورده می‌کنم و او را با تمام گناهانی که دارد می‌پذیرم، و آن: اُمّ‌الکتاب، و «شَهِدَ اللّهُ أنَّه لاَ إلَهَ إلاّ هوَ» [خداوند که همواره نگاهبان عدل و درستی] است گواهی می‌دهد که جز او هیچ معبودی نیست][۲]. و آیةالکرسی، و آیة المُلک[۳] می‌باشد.

۴)ابن بابویه گفت: حسین بن احمد بن ادریس، برایمان نقل کرد و گفت: پدرم از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از جعفر بن ازدی، از عمرو بن ابی مقداد برایمان نقل کرد و گفت: شنیدم که ابو جعفر، امام باقر علیه السلام فرمود: هر کس که آیةالکرسی را یک بار بخواند، خداوند هزار بدی از بدی‌های دنیا و هزار بدی از بدی‌های آخرت را از او دور می‌سازد که کوچکترین بدی دنیا، فقر و کوچکترین بدی آخرت، عذاب قبر می‌باشد.[۴]

۵) وی گفت: علی بن احمد بن موسی، رضی‌الله عنه، برایمان نقل کرد و گفت: محمد بن ابی عبد الله کوفی، برای ما نقل کرد و گفت: موسی بن عمران نخعی، از عمویش حسین بن یزید، از ابو الحسن، موسی بن جعفر علیه السلام برای ما روایت کرد و فرمود: یکی از پدرانم علیه السلام شنید که مردی «اُمّ الکتاب»را می‌خواند،

۱- کافی، ج ۲، ص۴۵۵، ح۸.
۲- آل عمران / ۱۸.
۳- اخلاص / ۱.
۴- امالی، ص۸۸، ح ۶.

فرمود: مورد سپاس قرار گرفت، ایمان آورد و پاداش گرفت. سپس شنید که می‌خواند« قُلْ هوَ اللّه أحَدٌ» [بگو: اوست خدای یگانه][1]، و فرمود: ایمان آورد و امان داده شد. نیز شنید که می‌خواند «إنّا أنزَلْناه» [همانا ما آن [قرآن] را نازل کردیم][2]، فرمود: راست گفت و بخشوده شد. سپس شنید که آیة‌الکرسی را می‌خواند، فرمود: تبریک، تبریک، رهایی این مرد از آتش، صادر شد.[3]

۶) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از جمیل بن دراج، از محمد بن مروان، نقل می‌کند و می‌گوید: ابو عبد الله علیه السلام فرمود: آیا شما را از آن چه که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خواند هنگامی که به بستر می‌رفت ، باخبر کنم؟ گفتم: آری، فرمود: آیة‌الکرسی را می‌خواند و می‌گفت: به نام خدا، به خدا ایمان آوردم، و به طاغوت کفر ورزیدم؛ پروردگارا! مرا در خواب و بیداری، حفظ فرما.[4]

۷) عیاشی، از عبد الله بن سنان، از ابو عبد الله علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: برای هر چیز قلّه‌ای است و قلّه قرآن، آیة‌الکرسی است؛ هر کس که آن را یک بار بخواند، خداوند هزار بدی از بدی‌های دنیا و هزار بدی از بدی‌های آخرت را از او دور می‌سازد؛ کوچکترین بدی دنیا، فقر و کوچکترین بدی آخرت، عذاب قبر می‌باشد. و من از آن برای بالارفتن درجه، یاری می‌جویم.[5]

۸) شیخ در امالی ، با سند خود از ابو امامه باهلی نقل می‌کند و می‌گوید: شنیدم که علی بن ابی طالب علیه السلام می‌فرمود: مردی را نمی‌بینم که عقل او اسلام را درک کرده باشد و او را به اسلام رهنمون شده باشد، ولی شبی را در *سواد* آن سپری کند، گفتم: *سواد* آن چیست؟ فرمود: تمام آن شب، تا آن زمان که این آیه را بخواند: «اللّه لاَ إلَه إلاّ هوَ الْحَی الْقَیومُ»، و آیه را تا آنجا که می‌فرماید: «ولاَ یؤُودُه حِفْظُهمَا وَهوَ الْعَلِی الْعَظِیمُ» خواند، سپس فرمود: اگر می‌دانستید که این آیه چیست – یا چه در آن است– آن را به حال خود رها نمی‌کردید. رسول خدا صلی

۱- اخلاص / ۱.
۲- قدر / ۱.
۳- امالی، ص ۴۸۵، ح ۱۰.
۴- کافی، ج ۲، ص ۳۸۹، ح ۴.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۵۶، ح ۴۵۲.

الله علیه و آله فرمود: آیةالکرسی از گنجی که زیر عرش بـود، داده شـد و بـه هـیچ پیامبری پیش از من داده نشد. امام علی علیه السلام فرمود: از زمانی کـه از رسـول خدا صلی الله علیه و آله این را شنیدم، هیچ شبی نیسـت کـه آن را نخـوانم، سـپس فرمود: ای ابا امامه! آن را سه مرتبه درسه نوبت از هر شب می‌خوانم، گفتم: ای پسر عموی محمد! چه هنگام آن را می‌خوانی؟ فرمود: آن را بعـد از نمـاز عشـاء آخـر، پیش از دو رکعت، می‌خوانم؛ به خداوند سوگند از زمانی که ایـن خبـر را از پیـامبر شما شنیدم، تا الان که تو را از آن مطلع ساختم، آن را رها نکردم. ابو امامـه گفـت: به خداوند سوگند! از زمانی که آن خبر را از علی بن ابی طالب علیه السلام شنیدم، خواندن آن را رها نکردم.[1]

۹) امام رضا علیه السلام، از پدرانش، روایت می‌کند که علـی بـن ابـی طالـب علیه السلام فرمود: اگر کسی از شما حاجتی داشته باشد، باید صبح زود پـنج شـنبه آن را طلب کند و هنگامی که از منزل خود خارج شـد، آخـر سـوره آل عمـران و آیةالکرسی و «إِنَّا أَنزَلْنَاه» [مـا آن (قـرآن) را نـازل کـردیم][2]، و «اُمّ الکتـاب» را بخواند، که همانا در آن، برآورده شدن نیازهای دنیا و آخرت نهفته است.[3]

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۲۵۸)»

[آیا از (حال) آن کس که چون خدا به او پادشاهی داده بود (و بـدان مـی‌نازیـد،و) در باره پروردگار خود با ابراهیم محاجّه (می) کرد، خبر نیافتی؟ آنگاه کـه ابـراهیم گفت: (پروردگار من همان کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند.) گفـت: (مـن (هم) زنده می‌کنم و (هم) می‌میرانم.) ابراهیم گفـت: (خـدا (ی مـن) خورشـید را از خاور برمی‌آورد، تو آن را از باختر برآور.) پـس آن کـس کـه کفـر ورزیـده بـود مبهوت ماند. و خداوند قوم ستمکار را هدایت نمی‌کند.]

۱- امالی، ج۲، ص۱۲۲.
۲- قدر/ ۱.
۳- خصال، ص۶۲۳، ح ۱۰.

۱) عیاشی، از ابان، از حُجر، از ابو عبد الله علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: ابراهیم با قوم خود مخالفت کرد و از خدایان آنان عیب جویی کرد تا این که به نزد نمرود برده شد و با آنان به محاجه پرداخت؛ ابراهیم گفت: «رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ»، گفت: «أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ»، ابراهیم گفت: «فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»[۱].

۲) ابو بصیر: امام علیه السلام فرمود: هنگامی که یوسف بر پادشاه وارد شد، به او گفت: ای ابراهیم! چگونه‌ای؟ گفت: من ابراهیم نیستم، من یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم هستم. فرمود: او [پادشاه] وزیر پادشاهی بود که با ابراهیم در باره پروردگارش محاجه می کرد. فرمود: در سن چهار صد سالگی جوان بود[۲].

۳) حنان بن سدیر، از مردی از یاران ابو عبد الله علیه السلام نقل می‌کند و می‌گوید: یک روز شنیدم که حضرت فرمود: در روز قیامت، کسانی که از همه سخت‌تر عذاب خواهند شد، هفت نفر هستند؛ اولین ایشان پسر آدم است که برادر خود را کشت، و نمرود پسر کنعان که با ابراهیم محاجّه می کرد[۳].

۴) علی بن ابراهیم گفت: هنگامی که نمرود، ابراهیم را در آتش افکند، و خداوند آن را برای ابراهیم سرد و امن قرار داد، نمرود گفت: ای ابراهیم! پروردگار تو کیست؟ گفت: «رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ»، نمرود به او گفت: «أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ»، پس ابراهیم به او گفت: چگونه زنده می‌گردانی و می‌میرانی؟ گفت: دو مردی را که محکوم به مرگ شده‌اند را می‌آورم، یکی را آزاد و دیگری را می‌کُشم و این گونه است که زنده و مرده گردانیده‌ام. ابراهیم گفت: اگر راست می‌گویی، کسی را که کُشتی زنده گردان، سپس گفت: این را رها کن، پروردگار من، خورشید را از مشرق بیرون می‌آورد، پس [اگر می‌توانی] آن را از مغرب بیرون بیاور. و همان گونه که خداوند عز و جل فرمود: «فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ» به عبارت دیگر ناامید گشت؛ و آن بدین خاطر بود که دانست خورشید از او قدیمی‌تر است.[۴]

۵) ابو علی طبرسی گفت: راجع به زمان این احتجاج اختلاف نظر وجود دارد.

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۵۹، ح ۴۶۵.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۵۹، ح ۴۶۴.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۵۹، ح ۴۶۶.
۴- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۹۴.

و مقاتل می‌گوید که هنگام شکستن بت‌ها، پیش از افکندن او در آتش بوده است و امام صادق علیه السلام می‌فرماید بعد از افکندن او در آتش و سرد شدن و امن شدن آن بر او بوده است. و گفت: از امام صادق علیه السلام روایت شده است که ابراهیم به نمرود گفت: آنکس را که کشتی زنده گردان، اگر راست می‌گویی.[1]

﴿وَكَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِئَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِئَةَ عَامٍ فَانْظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانْظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنْشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۵۹)﴾

[یا چون آن کس که به شهری که بامهایش یکسر فرو ریخته بود، عبور کرد؛ (و با خود می) گفت: (چگونه خداوند، (اهل) این (ویرانکده) را پس از مرگشان زنده می‌کند؟) . پس خداوند، او را (به مدت) صد سال میراند. آن گاه او را برانگیخت، (و به او) گفت: (چقدر درنگ کردی؟) گفت: (یک روز یا پاره‌ای از روز را درنگ کردم.) گفت: ((نه) بلکه صد سال درنگ کردی، به خوراک و نوشیدنی خود بنگر (که طعم و رنگ آن) تغییر نکرده است، و به درازگوش خود نگاه کن (که چگونه متلاشی شده است. این ماجرا برای آن است که هم به تو پاسخ گوییم) و هم تو را (در مورد معاد) نشانه‌ای برای مردم قرار دهیم. و به (این) استخوان‌ها بنگر، چگونه آنها را برداشته به هم پیوند می‌دهیم؛ سپس گوشت بر آن می‌پوشانیم.) پس هنگامی که (چگونگی زنده ساختن مرده) برای او آشکار شد، گفت: ((اکنون) می‌دانم که خداوند بر هر چیزی تواناست)]

۱) علی بن ابراهیم گفت: پدرم برایم از نضر بن سوید، از یحیی حلبی، از هارون بن خارجه، از ابو عبد الله علیه السلام روایت کرد که فرمود: هنگامی که بنی اسرائیل مرتکب معاصی شده و از فرمان پروردگار خود روی گردان شدند، خداوند

۱- مجمع البیان، ج۲، ص۱۶۷.

خواست تا کسی را بر آنان مسلط گرداند که آنان را خوار مـی‌سـازد و مـی کشـد، بنابراین خداوند متعال بر اِرمیا وحی کرد: ای ارمیا! کدام سرزمین است کـه از میـان سرزمین‌ها آن را برگزیدم، و از بهترین درختان در آن کاشتم، اما روی گردان شد و به جای آن خُرنوب به بار آورد؟ ارمیا، احبار بنی اسرائیل را از ایـن مسـئله مطلـع گردانید؛ آنها به او گفتند: به پروردگار خود رجوع کن تا مـا را از ایـن مثـال آگـاه سازد. پس ارمیا هفت روز، روزه گرفت و خداوند به وی وحی کرد: ای ارمیـا! امـا [منظور از] سرزمین، همان بیت المقدس اسـت؛ و امـا آن چـه کـه در آن بـه بـار نشست، همان بنی اسرائیل است که در آنجا ساکنشان کردم و مرتکب گناه شـدند و دین مرا تغییر دادند و نعمتم را به کفر تبدیل کردند؛ به خود سوگند یاد کردم که آنان را امتحانی کنم که در آن بردبار، سرگردان و حیران شود، و بـر آنـان شـرورترین و بدترین بندگانم در ولادت و بدترین بندگانم در خوراک را مسلط گـردانم، آنـان را با او غافلگیر می‌سازم و کشته‌های آنان به دست او کشته شوند و ناموسشـان را بـه اسارت ببرد و خانه‌هایشان را که به آن می نازند ویـران کنـد، و سـنگ‌هایشـان را (بت‌ها) که با آن بر مردم فخر می‌فروشند، صد سال در زباله بیاندازد. ارمیا به احبار بنی اسرائیل خبر داد و آنان به او گفتند: به پروردگارت رجـوع کـن و بـه او بگـو: تهیدستان و بینوایان و ضعیفان چه گنـاهی دارنـد؟ بنـابراین ارمیـا هفـت روز روزه گرفت، سپس چیزی خورد و به او هیچ وحی نرسید. سپس هفت روز روزه گرفـت و خداوند به وی وحی کرد: ای ارمیا! از این کار دست بر دار وگرنه، چهره‌ات را بـه پشت سرت برمی‌گردانم. فرمود: سپس باری تعالی به وی وحی نمود: به آنان بگـو: زیرا شما زشتی را دیدید ولی آن را زشت نشمردید. ارمیا گفت: پروردگارا! بـه مـن بگو او کیست تا به نزد او بروم و برای خود و خانواده‌ام از او امان بطلبم؟ گفت: بـه فلان جا برو، و به دنبال پسر بچه‌ای برو که نقص و عیـب بـدنی‌اش از همـه بیشـتر باشد و از همه، زایمان شوم‌تری داشته باشد، و ضعیف‌ترین آنان از نظر بنیه جسمی، و بدترین آنها در غذا خوردن باشد، و او همان خواهد بود.

و ارمیا به آن سرزمین رفت، ناگاه جوانی را در کاروانسرایی دید که مبـتلا بـه نقص و عیب بدنی بود و بر روی زباله‌هایی در وسط آن کاروانسرا رها شده بـود و مادری داشت که برایش نان خشک می‌آورد و آن را برایش در کاسه، ترید می‌کـرد و بر آن شیر ماده خوکی را می‌ریخت، سپس نزدیک آن جـوان مـی‌بـرد و او آن را

می‌خورد. ارمیا گفت: اگر آن کس که خدا توصیف کرد، در دنیا باشد، این همان پسر است، پس نزدیک او شد، و به او گفت: نامت چیست؟ گفت: بخت نصر. پس دانست که او خودش است، او را درمان کرد تا اینکه از آن بیماری رهایی یافت؛ سپس به او گفت: مرا می‌شناسی؟ گفت: نه، تو مردی نیکوکار هستی. گفت: من ارمیا، پیامبر بنی اسرائیل هستم، خداوند به من خبر داد که تو را بر بنی اسرائیل مسلط خواهد کرد؛ مردان آنان را خواهی کشت و با آنان چنین و چنان خواهی کرد. گفت: پسر بچه در آن هنگام، از غرور و حیرت، پر شد. سپس ارمیا گفت: برایم امان‌نامه‌ای بنویس، و او برایش دستنوشته‌ای نوشت. او شبانه به کوه می‌رفت و هیزم جمع می‌کرد و به شهر می‌آورد و می‌فروخت، و مردم را برای جنگ با بنی‌اسرائیل فراخواند و آنان پذیرفتند. محل سکونت بنی‌اسرائیل در بیت‌المقدس بود، و بخت نصر و هر کسی که با او همراه شده بود به بیت‌المقدس رفتند و مردمان بسیاری کنار او جمع شدند. هنگامی که ارمیا از آمدن بخت نصر به سمت بیت‌المقدس با خبر شد، سوار بر الاغش به استقبال او رفت؛ در حالیکه امان‌نامه بخت نصر را به همراه داشت؛ ارمیا از بسیاری سربازان و یاران نمی توانست خود را به او برساند، بنابراین برگه را بر روی نی و یا چوبی گذاشت و بالا گرفت. گفت: تو کیستی؟ گفت: من ارمیا، همان پیامبری هستم که به تو این نوید را دادم که خداوند تو را بر بنی‌اسرائیل مسلط خواهد گردانید و این همان برگه امان است که به من دادی.گفت: من تنها تو را امان دادم؛ ولی خانواده‌ات، من از اینجا تا بیت‌المقدس تیری را پرتاب خواهم کرد، اگر تیر من به بیت‌المقدس برسد، آنان نزد من امان نخواهند داشت، ولی اگر نرسد، آنان در امان خواهند بود. پس کمان خود را برداشت و تیری را به سمت بیت‌المقدس پرتاب کرد؛ باد تیر را با خود برد تا اینکه آن را در بیت‌المقدس آویزان کرد؛ گفت: آنان از من در امان نخواهند بود. هنگامی که به کوهی از خاک در وسط شهر نگریست که وسط آن خونی می‌جوشید، هر قدر روی آن خاک می‌ریخت، باز از آن خون بیرون می‌زد و می‌جوشید؛ گفت: این چیست؟ گفت: این خون پیامبری از جانب خدا بود که پادشاهان بنی‌اسرائیل او را کشتند و حال خونش می‌جوشد و هر قدر روی آن خاک ریختیم، بازهم از آن خون بیرون می‌زند و همچنان می‌جوشد. بخت نصر گفت: تمام بنی‌اسرائیل را خواهم کشت تا این خون، آرام گیرد. آن خون، خون

یحیی پسر زکریا بود؛ و در زمان او، پادشاه ستمگری وجود داشت که با زنان بنی‌اسرائیل زنا می‌کرد. روزی از مقابل یحیی پسر زکریا می‌گذشت، یحیی به او گفت: ای پادشاه! به درگاه خدا تقوا پیشه کن! این کار، حرام است. یکی از زنانی که با آنان زنا می‌کرد هنگامی که (پادشاه) مست کرده بود، به او گفت: ای پادشاه! یحیی را بکش. پس پادشاه دستور داد تا سر یحیی را برایش بیاورند؛ سر یحیی را در طشتی آوردند و سر با او سخن می‌گفت و به او می‌گفت: ای تو! از خدا بترس، این کار حرام است. سپس خون در طشت جوشید تا اینکه از آن سرریز شد و بر زمین ریخت، و شروع به جوشیدن کرد و آرام نگرفت؛ و بین کشتن یحیی و خروج بخت نصر صد سال فاصله وجود داشت.

بخت نصر همچنان آنان را می‌کشت، روستاها را یکی یکی وارد می‌شد و مردان و زنان و نوجوانان و کودکان و تمام حیوانات آنان را می‌کشت، و خون همچنان می‌جوشید، تا اینکه همه آنان را از بین برد؛ سرانجام گفت: آیا کسی در این سرزمین باقی مانده است؟ گفتند: پیرزنی در فلان جا هنوز زنده است، پس کسی را به آن جا فرستاد و گردن او را روی آن خون زدند و خون، آرام شد؛ و آن پیر زن آخرین کسی بود که باقی مانده بود. بخت نصر سپس به بابل آمد و در آن شهری بنا کرد و چاهی حفر کرد و دانیال را به همراه یک ماده شیر، درون آن فرستاد، ماده شیر شروع کرد به خوردن گِل چاه و دانیال هم از شیر او می‌خورد و مدتی در این وضعیت به سر برد تا اینکه خداوند به پیامبری که در بیت‌المقدس بود، وحی کرد که این غذا و نوشیدنی را به نزد دانیال ببر و سلام مرا به او برسان. گفت: پروردگارا! دانیال در کجاست؟ فرمود: در چاهی در بابل، در فلان مکان. پس به نزد او رفت و در چاه نگریست و گفت: ای دانیال! گفت: بله، ای صدای ناآشنا! گفت: همانا پروردگارت بر تو سلام می‌فرستد و برایت غذا و نوشیدنی فرستاده است، و برایش آنها را به درون چاه فرستاد- گفت -: دانیال گفت: حمد و سپاس خدای را که فراموش نمی کند آنکس که او را یاد کرد، حمد و سپاس خدای را که ناامید نمی گرداند آنکس که او را فراخواند، حمد و سپاس خدای را که هر کس که بر او توکل کرد خدا برایش کافی است، حمد و سپاس خدای را که هر کسی که به او اعتماد کرد، او را به دیگری واگذار نمی کند؛ حمد و سپاس خدای را که پاداش احسان را با احسان می‌دهد، حمد و سپاس خدای را که پاداش صبر را با نجات بخشیدن

می‌دهد، حمد و سپاس خدای را که هنگام بدبختی‌مان، سختی‌ها را از بین مـی‌بـرد، حمد و سپاس خدای را که تکیه‌گاه ماست هنگامی که امیـدمان از همـه جـا قطـع می‌شود؛ حمد و سپاس خدای را که امید ماست هنگامی که از اعمال خـود، ناامیـد می‌شویم.

گفت: بخت نصر در خواب دید که سرش از آهن، پاهایش از مس و سـینه‌اش از طلا بود. گفت: بنابراین خوابگزاران را فراخواند و به آنان گفـت: در خـواب چـه دیدم؟ گفتند: نمی دانیم ولی آن چه را که دیدی برایمان تعریف کن، گفـت: مـن از فلان زمان، به شما حقوق می‌دهم و شما نمی دانید که در خواب چه دیـدیم؟! پـس دستور قتل آنان را صادر کرد و آنان را کشتند. گفت: برخـی از کسـانی کـه نـزد او بودند به او گفتند: اگر کسی علمی در این زمینه داشته باشد، همانا نزد کسـی اسـت که در چاه عمیق است، چرا که ماده شیر، به او حمله نکرده است و گِل را می‌خورد و به او شیر می‌دهد.او گروهی را به دنبال دانیال فرسـتاد، و گفـت: در خـواب چـه دیدم؟ گفت: دیدی که سرت از آهـن اسـت، پاهایـت از مـس و سـینه‌ات از طـلا می‌باشد. گفت: این چنین دیدم، تعبیر آن چیست؟ گفت: مُلـک تـو از بـین خواهـد رفت و تو تا سه روز آینده کشته خواهی شد؛ مردی از فارس تو را خواهد کشـت. گفت: بخت‌النصر گفت: هفت شهر دارم، بر درب هر شهری نگهبـانی وجـود دارد، و به آن راضی نگشتم و یک مرغـابی از مـس، بـر درب هـر شـهر گـذاردم و هـیچ غریبه‌ای وارد نمی‌شود مگر اینکه بر او فریاد برآوَرد و همه را آگاه می‌کند تـا او را دستگیر کنند. گفت: پس به او گفت: مسئله همان گونه است که به تو گفتم. گفـت: پس سوارکاران را به راه انداخت و گفت: هر کس را که دیدید، بکشید؛ هـیچ کسـی را زنده نگذارید. دانیال نزد او نشسته بود، به دانیال گفت: در این سه روز مـرا رهـا مکن؛ اگر این سه روز بگذرد و من سالم باشم، تو را خواهم کشت. هنگامی کـه در روز سوم، شب را بیدار بود، اندوه او را فرا گرفت، پس خارج شـد و بـا غلامـی از فارس روبرو شد که به فرزندش خدمت می‌کرد، و او نمی‌دانست که این غلام، اهـل فارس است؛ پس شمشیرش را به او داد و گفت: ای غلام! هر کس را دیدی، بکـش و اگر مرا یافتی، مرا بکش. بنابراین غلام شمشیرش را گرفت و بـا آن ضـربه‌ای بـه بخت نصر وارد آورد و او را کشت. ارمیا سوار بر اُلاغش بیرون رفـت، در حالیکـه توشه‌ای از انجیر و مقداری شربت آبمیوه به همراه داشت، بـه درنـدگان خشـکی و

درندگان دریا و درندگان آسمان که لاشه‌ها را می‌خوردند نگاه کرد؛ ساعتی با خود فکر کرد، سپس گفت: «أَنَّىٰ يُحْيِي هٰذِهِ اللّٰهُ بَعْدَ مَوْتِهَا»، در حالیکه درندگان آنها را خوردند، سپس خداوند او را در همان جا که بود میراند، و این مصداق همان سخن خداوند تبارک و تعالی می‌باشد که می‌فرماید: «أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّىٰ يُحْيِي هٰذِهِ اللّٰهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللّٰهُ مِئَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ»، یعنی او را زنده گردانید. هنگامی که خداوند به بنی‌اسرائیل رحم کرد و بُخت نصر را نابود کرد، بنی‌اسرائیل را دوباره به دنیا بازگرداند؛ و هنگامی که خداوند بخت نصر را بر بنی‌اسرائیل چیره ساخته بود، عُزَیر گریخت و وارد چشمه‌ای شد و در آن ناپدید گشت، و ارمیا صد سال مرده بود، سپس خداوند متعال او را زنده گردانید و اولین چیزی که در او زنده گردانید چشمانش بود، همچون پوست تخم مرغ. پس نگریست و خداوند به او وحی کرد که چه مدت گذشته است؟ گفت: یک روز، سپس به خورشید نگاه کرد که بالا رفته بود، گفت: و پاسی از روز، باری تعالی فرمود: «بَل لَّبِثْتَ مِئَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَىٰ طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ»، یعنی تغییر نکرده است «وَانظُرْ إِلَىٰ حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِّلنَّاسِ وَانظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا»، و به استخوان های پوسیده‌ی ترک خورده نگریست که چگونه به سوی او می‌آیند و چگونه گوشتی که درندگان خورده‌اند از اینجا و آنجا جمع می‌گردد و به استخوان می‌پیوند و به آن می‌چسبد تا اینکه برخاست و الاغش نیز ایستاد؛ گفت: «أَعْلَمُ أَنَّ اللّٰهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».[1]

۲) عیاشی، از ابو بصیر، از ابو عبد الله علیه السلام راجع به سخن باری تعالی: «أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّىٰ يُحْيِي هٰذِهِ اللّٰهُ بَعْدَ مَوْتِهَا»، روایت می‌کند و می گوید: خداوند برای بنی‌اسرائیل پیامبری فرستاد که به او ارمیا گفته می‌شد. فرمود: به آنان بگو: کدام سرزمین بود که از بین بهترین سرزمین‌ها آن را برگزیدم و از بهترین محصولات در آن کاشتم، و از هر غریبه‌ای پاک نمودم، ولی او نافرمانی کرد و خُرنوب به بار آورد؟ گفت: خندیدند و او را به سُخره گرفتند، و او از آنان نزد خدا شکایت کرد، گفت: خداوند به او وحی کرد که به آنان بگو: این سرزمین همان بیت‌المقدس است، و منظور از محصول همان،

۱- تفسیر قمی، ج۱، ص۹۴.

بنی‌اسرائیل است که از هر غریبه‌ای پاک گردانیدم و هر ستمگری را از آنان دور کردم، و آنان خلف وعده کردند و مرتکب معاصی و گناه شدند؛ بنابراین بر آنان در سرزمینشان کسی را مسلط می‌گردانم که خونشان را بریزد و اموالشان را بگیرد، و اگر برایم گریه کنند حتی به خاطر گریه‌شان به آنان رحم نخواهم کرد، و اگر به سوی من دعا کنند، دعایشان را مستجاب نخواهم کرد، آنان را از هم خواهم گسیخت و سرزمینشان از هم گسیخته خواهد شد، سپس آن را صد سال ویران می‌سازم، و سپس آن را آباد خواهم ساخت؛ و هنگامی که چنین گفت، اندیشمندان عجز و لابه کردند و گفتند: ای رسول خدا! ماچه گناهی مرتکب شده‌ایم؟! در حالی که ما کاری که آنان کردند را نکردیم. دوباره برای ما به پروردگارت رجوع کن. بنابراین هفت روز روزه گرفت، ولی وحی به او نرسید؛ پس غذایی خورد و دوباره هفت روز روزه گرفت، ولی هیچ وحیی به او نشد؛ پس غذایی خورد و دوباره هفت روز روزه گرفت، هنگامی که روز بیست ویکم فرارسید، خداوند به او وحی کرد: باید از این کاری که می‌کنی دست برداری، یا کاری که آن را مقدّر کرده‌ام می‌پذیری و یا اینکه چهره‌ات را به پشت سرت باز می‌گردانم! سپس به او وحی کرد که به ایشان بگو: زیرا شما منکَر را دیدید ولی آن را زشت ندانستید. بنابراین خداوند بر آنان بخت نصر را چیره ساخت، و با آنان بر اساس آن چه که به تو گفته شد رفتار کرد؛ سپس بخت نصر را به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله فرستاد و گفت: تو از جانب پروردگارت به آنان خبر دادی و برایشان از آن چه که با آنان انجام می‌دهم سخن گفتی؛ پس اگر می‌خواهی نزد من بمان و اگر می‌خواهی بیرون برو. گفت: نه بلکه بیرون می‌روم؛ بنابراین با خود توشه‌ای از انجیر و آبمیوه برداشت و بیرون رفت. هنگامی که چشمش به آن افتاد، به آن روی کرد و گفت: «**أَنَّىٰ يُحْيِي هَٰذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ**»، خداوند، هنگام صبح، او را میراند و بعد از ظهر، پیش از غروب خورشید دوباره زنده گردانید و از میان اعضای بدنش، اولین چیزی که آفرید، چشمانش بود همچون پوست تخم مرغ. سپس به او گفته شد: چه مقدار را سپری کردی؟ گفت: یک روز، و وقتی به خورشید نگاه کرد که هنوز غروب نکرده است گفت: «**أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَل لَّبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَىٰ طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانظُرْ إِلَىٰ حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِّلنَّاسِ وَانظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا**»، گفت: و به استخوان های خود نگریست که چگونه به یکدیگر

می‌پیوندند و چگونه رگ‌ها جاری می‌گردند، پس هنگامی که کامل شد و ایستاد گفت: «أَعْلَمُ أَنَّ اللّه عَلَى كلِّ شَيءٍ قَدِيرٌ»، و در روایت هارون: توشه‌ای از آبمیوه و شیر تهیه کرد.[1]

۳) جابر، از ابو جعفر علیه السلام روایت می‌کند و می‌گوید: این آیه این گونه بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد:«الم تر الی العظام کیف ننشزها ثم نکسوها لحما فلمّا تبیّن له» [آیا به استخوان‌ها نمی‌نگری که چگونه آنها را استوار می‌گردانیم، سپس با گوشت می‌پوشانیم و هنگامی که برایش روشن گشت]. حضرت فرمود: آن چه که برای پیامبر صلی الله علیه و آله روشن گشت این است که آن در آسمان‌هاست. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: می‌دانم که خداوند بر هر چیزی تواناست. رسول خدا تسلیم پروردگار شد و به سخن خداوند «فَلَمَّا تَبَينَ لَه قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللّه عَلَى كلِّ شَيءٍ قَدِيرٌ»، ایمان آورد.[2]

۴) ابو طاهر علوی، از علی بن محمد علوی، از علی بن مرزوق، از ابراهیم بن محمد، نقل می‌کند و می‌گوید: گروهی از اهل علم نقل کرده‌اند که ابن کوّاء به امام علی علیه السلام گفت: ای امیر مؤمنین! آیا از اهل دنیا فرزندی هست که از پدرش بزرگتر باشد؟ فرمود: آری، آنان فرزندان عُزَیر هستند آن هنگام که از روستای خود، در حالی که روی الاغ بود و کوله باری به همراه داشت که درون آن انجیر و کوزه‌ای از نوشیدنی بود، از روستای خرابه‌ای گذشت و گفت: «أَنَّى يحْيي هذِهِ اللّه بَعْدَ مَوْتِها؟»، چگونه خداوند می‌تواند این خرابه را پس از ویرانی آباد کند؟ پس خداوند یک صد سال او را میراند، فرزندانش بچه‌دار شدند و ادامه نسل دادند، سپس خداوند او را در همان سن و سالی که میرانده بود، زنده گردانید، و آنان همان فرزندانی هستند که از پدرشان بزرگتر می‌باشند.[3]

۵) طبرسی در کتاب احتجاج، حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند و می‌گوید مُلحدی از ایشان سؤال کرد و گفت: اگر خداوند هر صد سال، یکی از مردگان را به ما باز می‌گرداند، از او راجع به گذشتگان خود و اینکه چگونه شدند و حالشان چگونه است و بعد از مرگ چه دیدند و با آنان چه شد، سؤال می‌کردیم و

۱- تفسیر عیاشی، ج۱، ص ۱۶۰، ح۴۶۷.
۲- تفسیر عیاشی، ج۱، ص۱۶۱، ح۴۶۸.
۳- تفسیر عیاشی، ج۱، ص۱۶۱، ح۴۶۹.

بر یقین مردم افزوده می‌شد، و شک از بین می‌رفت، و زنجیرها از قلب‌ها برداشته می‌شد. امام علیه السلام فرمود: این سخن کسی است که پیامبران را انکار می‌کند و آنان را تکذیب می‌نماید و به آن چه که از جانب خداوند آورده‌اند باور ندارد. آنان خبر دادند و گفتند: همانا خداوند عز و جل در کتاب خود با زبان پیامبران، از احوال مردگان ما خبر داد؛ آیا کسی از خداوند و فرستادگانش راستگوتر است؟ و از کسانی که مردند، بسیاری به این دنیا بازگشتند، از جمله اصحاب کهف، که خداوند ایشان را سیصد و نه سال مرده نگهداشت و سپس در دوره قومی که منکر زنده شدن دوباره بودند، زنده گردانید تا حجت را بر آنان تمام کند، قدرت خود را به ایشان نشان دهد، و این که بدانند رستاخیز، حق است. خداوند ارمیای نبی را میراند، وی وقتی بر ویرانی بیت المقدس و اطراف آن، هنگامی که بخت نصر بر آنان حمله برد، نگریست گفت: «أَنَّىٰ يُحْيِي هٰذِهِ اللّٰهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللّٰهُ مِئَةَ عَامٍ»، سپس او را زنده کرد و او به اعضای خود نگریست که چگونه جمع می‌شوند و به هم می‌چسبند و گوشت بر تن می‌کند و به مفاصل و رگ‌های خود که چگونه متصل می‌گردد، هنگامی که کامل شد و ایستاد گفت: «أَعْلَمُ أَنَّ اللّٰهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».[1]

۶) ابو علی طبرسی گفت: آنکس که بر روستا گذر کرد، همان عُزَیر بود و گفت: و این همان حدیث روایت شده از ابو عبد الله علیه السلام می‌باشد، گفت: و گفته شد: او ارمیا ست. این همان حدیث روایت شده از ابو جعفر علیه السلام می‌باشد.[2]

۷) و نیز وی گفت: و از علی علیه السلام روایت شد که عُزَیر از خانواده خود جدا شد، در حالی که پنجاه سال داشت و همسرش باردار بود، و خداوند او را صد سال میراند و سپس دوباره او را زنده گردانید، و مردی پنجاه ساله به نزد خانواده خود باز گشت؛ در حالی که فرزندی داشت صد ساله، و پسرش بزرگتر از او بود و این از نشانه‌ها و آیات خداوند است.[3]

۸) گفتم: و سعد بن عبد الله قمی در بصائر الدرجات از امیر المؤمنین علیه

۱- احتجاج، ص۳۴۳.
۲- مجمع البیان، ج۲، ص۱۷۳.
۳- مجمع البیان، ج۲، ص۱۷۴.

السلام روایت می‌کند که این آیه راجع به عُزَیر و عزره می‌باشد.[1]

﴿إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِن قَالَ بَلَى وَلَكِن لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۶۰)﴾

[و (یاد کن) آن گاه که ابراهیم گفت: (پروردگارا! به من نشان ده، چگونه مردگان را زنده می کنی؟) فرمود: (مگر ایمان نیاورده‌ای؟) گفت: (چرا، ولی تا دلم آرامش یابد.) فرمود: (پس، چهار پرنده برگیر، و آنها را پیش خود، ریز ریز گردان؛ سپس بر هر کوهی پاره‌ای از آنها را قرار ده؛ آن گاه آنها را فرا خوان، شتابان به سوی تو می‌آیند، و بدان که خداوند توانا و حکیم است.]

۱) ابن بابویه گفت: علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق، از حمزة بن قاسم علوی عباسی، از جعفر بن محمد بن مالک کوفی فزاری، از محمد بن حسین بن زید زیات،از محمد بن زیاد ازدی، از مفضل بن عمر، ازامام صادق جعفر بن محمد علیه السلام برایمان نقل کرد که فرمود: خداوند عز و جل دعوت ابراهیم علیه السلام را برآورده کرد هنگامی که گفت: «رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى»، و این آیه متشابه است و معنایش این است که راجع به کیفیت سؤال کرده است، و کیفیت از فعل خداوند عز و جل است، تا زمانی که عالم آن را نمی‌داند، هیچ عیب و نقصی در توحید او به وجود نمی‌آید. خداوند عز و جل فرمود: «أَوَلَمْ تُؤْمِن قَالَ بَلَى» این شرطی است کلی برای هر کسی که به آن ایمان آورده است، هر گاه از یکی از ایشان سؤال شود که آیا ایمان نیاورده‌ای، واجب است که بگوید: بلی؛ همان گونه که ابراهیم گفت، و هنگامی که خداوند عز و جل به تمام ارواح بنی آدم فرمود: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُواْ بَلَى» [آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: چرا.][2] اولین کسی که آری گفت، محمد صلی الله علیه و آله بود، و با پیشی گرفتن ایشان [از دیگران] در آری گفتن، سرور اولین و آخرین و برترین پیامبران و فرستادگان شد. بنابراین هر کس

۱- مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۳.
۲- اعراف/ ۱۷۲.

که به این مسئله جوابی را که ابراهیم داد ندهد، از جرگه ایشان خارج شده است؛ خداوند عز و جل فرمود: «وَمَن یرغَبُ عَن مِّلَّةِ إِبرَاهِیمَ إِلاَّ مَن سَفِهَ نَفسَه» [و چه کسی جز آن که به سبک‌مغزی گراید از آیین ابراهیم روی برمی‌تابد][1] پس خداوند عز و جل در دنیا او را برگزید.[2]

۲) وی گفت: تمیم بن عبد الله بن تمیم قرشی، برایمان نقل کرد و گفت: پدرم از حمدان بن سلیمان بن نیشابوری، از علی بن محمد بن جهم، برایمان نقل کرد و گفت: در مجلس مأمون حاضر شدم، در حالی که علی بن موسی‌الرضا علیه السلام نیز آنجا بود، مأمون به ایشان گفت: ای پسر رسول خدا! مگر نمی‌گویی پیامبران معصوم اند؟ فرمود: آری. پس، از او راجع به آیاتی از قرآن سؤال کرد، و از جمله سؤالاتی که از او پرسید این بود که به او گفت: راجع به سخن باری تعالی: «رَبِّ أَرِنِی کیفَ تُحْیی الْمَوْتَی قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِن قَالَ بَلَی وَلَکن لِّیطْمَئِنَّ قَلْبِی» برایم بگو. امام رضا علیه السلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی به ابراهیم وحی کرد: از میان بندگانم، خلیلی برای خود برگزیده‌ام، اگر از من راجع به زنده کردن مردگان سؤال کند، به او پاسخ می‌دهم. پس در دل ابراهیم این حس به وجود آمد که او همان خلیل است، بنابراین گفت: «رَبِّ أَرِنِی کیفَ تُحْیی الْمَوْتَی قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِن قَالَ بَلَی وَلَکن لِّیطْمَئِنَّ قَلْبِی»، راجع به برادری: «قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّیرِ فَصُرْهُنَّ إِلَیک ثُمَّ اجْعَلْ عَلَی کلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءاً ثُمَّ ادْعُهُنَّ یأْتِینَک سَعْیاً وَاعْلَمْ أَنَّ اللّهَ عَزِیزٌ حَکیمٌ» پس ابراهیم علیه السلام شاهین و مرغابی و طاووس و خروسی را برداشت و تکه تکه کرد و با هم مخلوط کرد، سپس روی هر کوهی که در آن اطراف بود قرار داد؛ ده قسمت بودند، و منقارهایشان را در بین انگشتانش قرار داد و هر کدام را با نامشان فرا خواند و در کنارش دانه و آب قرار داد، پس هر کدام از تکه‌ها به سمت یکدیگر به پرواز درآمد تا این که بدن‌هایشان کامل شد و هر کدام از بدن‌ها آمد تا این که به گردن و سر خود پیوست، و ابراهیم منقارهای آنان را رها کرد و آنان پرواز کردند، سپس پایین آمدند و از آن آب نوشیدند و از آن دانه‌ها خوردند و گفتند: ای نبی خدا! ما را زنده کردی، خداوند تو را زنده گرداند؛ وابراهیم گفت:

۱- بقره/ ۱۳۰.
۲- خصال، ص۳۰۸، ح۸۴.

این خداوند است که زنده می‌کند و می‌میراند و بر هر کاری تواناست. مأمون گفت: خدا به تو خیر و برکت عطا کند ای ابا الحسن! (آفرین بر تو).[1]

۳) علی بن ابراهیم گفت: پدرم، از ابن ابی عمیر، از ابو ایوب، از ابو بصیر، از ابو عبد الله علیه السلام ، برایمان نقل کرد که فرمود: ابراهیم، لاشه‌ای را روی ساحل کنار دریا دید که درندگان خشکی و درندگان دریا آن را می‌خوردند، سپس درندگان بر یکدیگر حمله آوردند و یکدیگر را خوردند. ابراهیم تعجب کرد، و گفت: پروردگارا! به من نشان بده که چگونه مردگان را زنده می‌گردانی، خداوند متعال فرمود: «**أَوَلَمْ تُؤْمِن**» گفت: «**بَلَى وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي**»، فرمود: «**فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ**». بنابراین ابراهیم طاووس و خروس و کبوتر و کلاغ را برداشت، خداوند عز و جل فرمود: «**فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ**»، یعنی، آنها را تکه تکه کن سپس گوشت آنان را با یکدیگر مخلوط کن و بر ده کوه تقسیم کن، سپس منقارهای آنان را بردار و آنان را فراخوان، خواهی دید که به سرعت به سوی تو می‌آیند. ابراهیم آن را انجام داد و آنها را بر ده کوه تقسیم کرد، سپس آنان را فراخواند و گفت: به اذن خداوند پاسخ مرا بدهید. بنابراین تکه‌ها جمع می‌شدند و گوشت و استخوان هر یک به سرش می‌پیوست، و سپس به سوی ابراهیم پرواز کردند، در این هنگام ابراهیم گفت: به راستی که خداوند دانا و تواناست.[2]

۴) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از حسین بن حکم، نقل می‌کند و می‌گوید: برای امام موسی بن جعفر علیه السلام نوشتم تا به او خبر دهم که در من شک افتاده است، و ابراهیم علیه السلام گفت: «**رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ**»، و دوست دارم که چیزی از آن را نشانم دهی. بنابراین آن بزرگوار علیه السلام برای او نوشت: ابراهیم مؤمن بود و دوست داشت که بر ایمانش افزوده شود، ولی تو شک کرده‌ای و هیچ خیری در کسی که شک دارد، وجود ندارد. برایش نوشت: شک، زمانی به وجود می‌آید که یقین وجود نداشته باشد، پس اگر یقین حاصل آید، شک جایز نیست. و نوشت: خداوند عز و

۱- عیون اخبار الرضا (ع)، ج۱، ص۱۷۶، ح۱، چاپ اعلمی .
۲- تفسیر قمی، ج۱، ص۹۸.

جل می‌فرماید: «وَمَا وَجَدْنَا لأَكْثَرِهِم مِّنْ عَهْدٍ وَإِن وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ» [و در بیشتر آنان عهدی (استوار) نیافتیم و بیشترشان را جداً نافرمان یافتیم][1] فرمود: راجع به شخصی نازل شده است که شک دارد.[2]

۵) و نیز وی، از عده‌ای از یاران ما، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، ازمحمد بن ابی عمیر، از ابن اذینه، ازنصر بن قابوس، نقل کرد و گفت: ابو عبد الله علیه السلام فرمود: اگر یکی از برادرانت را دوست داشتی، پس او را از آن آگاه کن، ابراهیم علیه السلام گفت: «رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِن قَالَ بَلَى وَلَكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي».[3]

۶) احمد بن محمد بن خالد برقی، از محمد بن عبد الحمید، از صفوان بن یحیی نقل می کند و می‌گوید: از ابو الحسن امام رضا علیه السلام راجع به این سخن خداوند به ابراهیم: «أَوَلَمْ تُؤْمِن قَالَ بَلَى وَلَكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي» پرسیدم، آیا در قلبش شک بود؟ فرمود: نه، یقین داشت ولی از خدا خواست تا بر یقینش بیافزاید.[4]

۷) عیاشی، از ابو بصیر، از ابو عبد الله علیه السلام راجع به این سخن ابراهیم علیه السلام : «رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى»، نقل می‌کند و می‌گوید: ابو عبد الله امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که ابراهیم ملکوت آسمان‌ها و زمین را دید، مردی را دید که زنا می‌کرد، پس او را نفرین کرد و او هلاک شد؛ سپس شخص دیگری را دید، او را نیز نفرین کرد و او نیز هلاک شد ، تا این که سه نفر را دید و آنها را نفرین کرد وهلاک شدند؛ بنابراین خداوند بر او وحی کرد که ای ابراهیم اگر دعایت را اجابت کنم، هیچ یک از بندگانم را باقی نمی‌گذاری؛ اگر می‌خواستم، می‌توانستم آنان را نیافرینم؛ بندگانم را در سه گروه آفریدم: بنده‌ای که مرا عبادت می‌کند و هیچ شریکی برایم قائل نمی‌شود، پس به او ثواب عطا می‌کنم، بنده‌ای که غیر از من را پرستش می‌کند و او را رها نخواهم کرد، و بنده‌ای که غیر از من را پرستش می‌کند ولی از نسل او کسی که مرا عبادت می‌کند وجود خواهد داشت. سپس روی کرد و لاشه‌ای را در ساحل دریا دید که بخشی از آن درون دریاست و

۱- اعراف/ ۱۰۲.
۲- کافی، ج ۲، ص۲۹۳، ح ۱.
۳- کافی، ج ۲، ص ۴۷۰، ح ۱.
۴- محاسن، ص۲۴۷، ح۲۴۹.

بخشی در خشکی، و درندگان دریا می‌آیند و آن بخش از آن را که در دریا است می‌خورند و سپس باز می‌گردند و با یکدیگر درگیر می‌شوند و یکدیگر را می‌خورند و درندگان خشکی می‌آیند و از آن می‌خورند و با یکدیگر در گیر می‌شوند و یکدیگر را می‌خورند. ابراهیم علیه السلام از آن چه که دید تعجب کرد و گفت: «رَبِّ أَرِنِي كَيفَ تُحْيِي الْمَوْتَى» گفت: چگونه بیرون می‌آوری و مبعوث می‌کنی آن چه را که از بین رفت و در درون چیز دیگری قرار گرفت؟! اینان گروه‌هایی‌اند که یکدیگر را خوردند. خداوند فرمود: مگر ایمان نیاوردی؟ گفت: «بَلَى وَلَكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي» یعنی تا این یکی را نیز ببینم، همان طور که خدا همه چیز را به من نشان داد، خداوند فرمود: «فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيكَ» اینان را تکه تکه می‌کنی و با یکدیگر مخلوط می‌گردانی، همان گونه که این لاشه در شکم این درندگان که یکدیگر را خوردند، مخلوط شده است، «ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا» هنگامی که آنان را فراخواندند، اجابت کردند و آن کوه‌ها ده عدد بودند.[1]

۸) و ابو بصیر از ابو عبد الله علیه السلام روایت می‌کند و می‌گوید: کوه‌ها ده عدد بودند. پرندگان: خروس و کبوتر و طاووس و کلاغ بودند. سپس گفت: چهار پرنده بردار و آنها را ریز ریز کن و با گوشت و استخوان و پرهایشان، تکه تکه کن، سپس سرهایشان را در دست بگیر، سپس آنها را بر ده کوه تقسیم کن، بر هر کوه بخشی از آنها را قرار بده. پس آن چه که بر روی این کوه بود با پر و گوشت و خون خود به نزد آن چه که بر روی کوه دیگری بود رفت، سپس نزد ابراهیم آمد تا سرش را بر گردنش قرار دهد، تا این که هر چهارتا کامل شدند.[2]

۹) معروف بن خَرَّبوذ گفت: شنیدم که ابو عبد الله علیه السلام می‌فرمود: هنگامی که خداوند به ابراهیم وحی کرد که چهار پرنده را بردار، ابراهیم اطاعت کرد و شتر مرغ و طاووس و غاز و خروس را برداشت و پس از این که آنان را سر برید، پَر آنان را کَند، سپس آنها را در هاون قرار داد[3] و کوبید و بعد از آن بر روی کوه‌های اردن پخش کرد، و در آن زمان ده کوه وجود داشت؛ بر هر کوه، بخشی را

۱- تفسیر عیاشی: ج۱، ص۱۶۱، ح ۴۷۰.
۲- تفسیر عیاشی: ج۱، ص۱۶۲، ح ۴۷۱.
۳- مهراس و مهراسة: هاون «القاموس المحیط».

قرار داد، سپس آنها را با نام خود فراخواند، و آنان به سمت او شتافتند؛ یعنی با سرعت، و ابراهیم در آن هنگام گفت: می‌دانم که خداوند بر هر کاری تواناست.[1]

۱۰) علی بن اسباط می‌گوید که از ابو الحسن امام رضا علیه السلام، راجع به سخن باری تعالی: «قَالَ بَلَى وَلَكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي» پرسیدند: آیا در قلبش شک وجود داشت؟ فرمود: نه، ولی از خدا خواست تا بر یقینش بیافزاید. فرمود: و هر بخش، یکی از ده تا است.[2]

۱۱) عبد الصمد بن بشیر گفت: قاضیان نزد ابو جعفر منصور جمع شدند، مردی راجع به جزئی از مال خود وصیت کرده بود، از آنان پرسید: جزء چه مقدار است؟ آنان نمی‌دانستند یک جزء چه مقدار است، بنابراین شکایت خود را نزد ابو جعفر منصور بردند. وی نامه‌ای را به فرماندار مدینه فرستاد تا از جعفر بن محمد علیه السلام بپرسد: مردی راجع به جزئی از مال خود وصیت کرده است، جزء چه مقدار است؟ این مسئله برای قضات دردسر ساز شده است و نمی‌دانند یک جزء، چه مقدار است. پس اگر وی به تو پاسخ داد که هیچ وگرنه او را با پیک به نزد من بفرست. بنابراین فرماندار شهر، به نزد ابو عبد الله علیه السلام رفت و به ایشان گفت: ابو جعفر منصور مرا فرستاد تا از تو راجع به مردی سؤال کنم که در مورد یک جزء از مال وصیت کرده است، و پیش از این از قضات سؤال کرده است، ولی نتوانستند به او بگویند که چه مقدار است؛ و منصور برایم نوشته است که اگر پاسخ آن را دادی که هیچ وگرنه تو را به نزد او بفرستم. ابو عبد الله علیه السلام فرمود: این در کتاب خدا تبیین شده است، خداوند می‌فرماید هنگامی که ابراهیم گفت: «رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى»، تا آنجا که می‌فرماید: «ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا»، پرندگان چهار عدد بودند و کوه‌ها ده عدد، آن مرد از هر یک از ده جزء، یک جزء را بیرون می‌آورد. ابراهیم هاونی خواست و تمام پرندگان را در آن کوبید، و سرها نزد خود نگه داشت، سپس به او فرمان داده شده بود آنها را فراخواند و به پرها نگاه کرد که چگونه بیرون می‌آیند و به رگ‌ها، رگ به رگ نگریست تا این که بال‌هایش کامل گشت، و به سوی ابراهیم آمد؛ و ابراهیم برخی

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۶۲، ح ۴۷۲.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۶۳، ح ۴۷۳.

از سرها را برداشت و با آن سرها، پرنده مورد نظر را فراخواند، ولی سری که به سمت آن بدن گرفته بود، سر همان بدن نبود، تا این که سر دیگری را برداشت، و این بار مال همان بدن بود، بنابراین تکه‌ها و بدن‌ها کامل شدند.[1]

۱۲) عبد الرحمن بن سیابه می‌گوید: زنی به من وصیت کرد و به من گفت: با یک سوم از اموالم دین پسر برادرم را ادا می‌کنی، و جزئی از آن را برای فلانی قرار می‌دهی. راجع به آن از ابن ابی لیلی سؤال کردم و او گفت: آن زن، حقی ندارد و نمی‌دانم جزء چه مقدار است. بنابراین از ابو عبد الله علیه السلام سؤال کردم و به او گفتم که زن چه گفت و ابن ابی لیلی چه پاسخی داد. پس فرمود: ابن ابی لیلی دروغ گفته است، این زن یک دهم از یک سوم را دارا می‌باشد؛ خداوند به ابراهیم دستور داد و فرمود: «**اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا**»، و در آن زمان، کوه‌ها ده عدد بودند و این همان یک دهم از هر چیز است.[2]

۱۳) ابو بصیر، از ابو عبد الله علیه السلام روایت می‌کند و می‌گوید: مردی در مورد جزئی از مال خود وصیت کرد، ابو عبد الله علیه السلام فرمود: جزئی از ده تا. کوه‌ها ده عدد بودند و پرندگان، طاووس و کبوتر و خروس و هُدهُد بودند، پس خداوند به او دستور داد تا آنان را تکه تکه کند و با هم مخلوط گرداند و بر هر کوه جزئی از آن را قرار دهد و سر هر یک از آن پرندگان را در دست بگیرد. فرمود: وقتی سر هر یک از پرندگان را در دست می‌گرفت، هر آن چه که متعلق به آن سر بود به سمت آن به پرواز در می‌آمد تا این که به شکل اول خود بازگردد.[3]

۱۴) محمد بن اسماعیل، از عبد الله بن عبد الله نقل می‌کند و می‌گوید: ابو جعفر بن سلیمان خراسانی به نزد من آمد و گفت: مردی از حاجیان خراسان نزد من آمد و با هم به گفتگو پرداختیم و گفت: یکی از برادرانمان در مرو درگذشت و صد هزار درهم را نزد من به امانت گذاشت و وصیت کرد تا یک جزء از آن را به ابو حنیفه بدهم، ولی نمی‌دانم که یک جزء چه مقدار از ما تَرَک او می‌باشد؟ پس هنگامی که به کوفه رفتم نزد ابو حنیفه رفته و از او راجع به جزء، سؤال کردم. وی به من گفت: یک چهارم، ولی نتوانستم آن را بپذیرم، بنابراین گفتم: هیچ کاری

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۶۳، ح ۴۷۵.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۶۴، ح ۴۷۵.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۶۴، ح ۴۷۶.

نمی‌کنم تا این که به حج بروم و جواب مسئله را جویا شوم. پس هنگامی که دیدم مردم کوفه بر یک چهارم اتفاق نظر دارند، به ابو حنیفه گفتم: ای ابو حنیفه، هیچ اشکالی در آن چه که برای تو وصیت کرده است وجود ندارد و من آن را به تو می‌دهم، ولی به حج می‌روم و راجع به مسئله بحث و جستجو می‌کنم. ابو حنیفه گفت: من نیز می‌خواهم به حج بروم. پس هنگامی که به مکه آمدیم و در طواف بودیم، ناگهان مرد سالخورده‌ای را دیدیم که طواف خود را تمام کرده و نشسته است و مشغول دعا و تسبیح می‌باشد، ناگهان ابو حنیفه به او روی کرد، و هنگامی که او را دید گفت: اگر می‌خواهی از بالاترین مردمان سؤال کنی، از این مرد سؤال کن؛ چرا که بالاتر از او هیچ کسی نیست. گفتم: این شخص کیست؟ گفت: جعفر بن محمد علیه السلام. هنگامی که نشستم، ابو حنیفه پشت سر جعفر بن محمد علیه السلام رفت، و نزدیک من نشست، و بر او سلام و درود فرستاد و او را گرامی داشت و چندین نفر از مردم نزدیک می‌آمدند و سلام می‌کردند و می‌نشستند. هنگامی که دیدم چگونه او را گرامی می‌دارند، دلم قرص شد و اطمینان یافتم؛ ابو حنیفه به من چشمک زد و اشاره کرد که صحبت کن. پس گفتم: جانم به فدایت، مردی هستم اهل خراسان، مردی وفات یافت و صد هزار درهم نزد من گذاشت و وصیت کرد تا جزئی از آن را بدهم، و نام مردی را که باید به او بپردازم را به من گفت، جانم به فدایت، یک جزء چه مقدار می‌باشد؟ جعفر بن محمد علیه السلام فرمود: ای ابو حنیفه! برای تو وصیت کرده است، بگو چه مقدار می‌شود؟ گفت: یک چهارم. به ابن ابی لیلی فرمود: بگو چه مقدار می‌شود؟ گفت: یک چهارم. جعفر بن محمد علیه السلام فرمود: از کجا می‌گویید یک چهارم می‌شود؟ گفتند: به خاطر این سخن خداوند: «**فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءاً**»، ابو عبد الله علیه السلام به آنان فرمود: من نیز این را شنیده‌ام، دانستم که پرندگان چهار عدد بودند، پس کوه‌ها چه تعداد بودند؟ اجزاء از آن کوه‌ها بودند نه پرندگان. گفتند: گمان کردیم که چهار عدد بوده‌اند، ابو عبد الله علیه السلام فرمود: ولی کوه‌ها ده عدد بودند.[1]

۱۵) صالح بن سهل همدانی، از ابو عبد الله علیه السلام راجع به سخن باری

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۶۴، ح ۴۷۷.

تعالی: «فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءاً»، روایت می‌کند که فرمود: هدد و شاهین[1] و طاووس و کلاغ را گرفت و سر برید و سرهایشان را جدا کرد، سپس بدن‌های آنها را به همراه پرها و گوشت‌ها و استخوان‌هایشان در هاون کوبید تا این که با هم مخلوط شدند، سپس آن را به ده جزء بر ده کوه تقسیم کرد، سپس کنارش دانه و آب قرار داد، سپس منقارهایشان را میان انگشتان خود قرار داد، سپس گفت: باذن پروردگار به نزد من بشتابید، پس هر کدام از تکه‌ها به سوی تکه‌های دیگر از گوشت و پر و استخوان، به پرواز درآمدند تا این که بدن‌ها کامل شدند همان گونه که بودند، و هر بدن آمد تا این که به گردن خود که در آن منقار بود پیوست؛ پس ابراهیم، منقارهایشان را رها کرد و آنان سرشان را بالا آوردند و از آن آب نوشیدند و از آن دانه‌ها، برچیدند، سپس گفتند: ای نبی خدا! ما را زنده گرداندی، خداوند تو را زنده نگه دارد. ابراهیم گفت: این خداوند است که زنده می‌کند و می‌میراند. این تفسیر ظاهری است ولیکن تفسیری باطنی در درون قرآن قرار دارد، فرمود: چهار موجودی را بردار که احتمال می‌رود بتوانند سخن بگویند، و دانش خود را نزد آنان به ودیعه قرار بده، سپس آنان را به نقاط مختلف زمین بفرست تا حجت تو باشند بر مردم، و اگر خواستی به نزد تو بیایند، آنان را با نام بزرگ فراخوان، خواهی دید که چگونه باذن پروردگار به سوی تو خواهند شتافت.[2]

«مَثَلُ الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِّئَةُ حَبَّةٍ وَاللهُ يُضَاعِفُ لِمَن يَشَاءُ وَاللهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۲۶۱)».

[(صدقات) کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند همانند دانه‌ای است که هفت خوشه برویاند که در هر خوشه‌ای صد دانه باشد؛ و خداوند برای هر کس که بخواهد (آن را) چند برابر می‌کند، و خداوند گشایشگر داناست.]

۱) احمد بن محمد بن خالد برقی، از ابن محبوب، از عمر بن یزید، نقل می‌کند

۱- صرد: پرنده‌ای است با سری بزرگ که گنجشک‌ها را شکار می‌کند و نخستین پرنده‌ای بود که برای خداوند، روزه گرفت. «القاموس المحیط، ماده صرد»

۲- تفسیر عیاشی، ج۱، ص۱۶۵، ح۴۷۸.

و می‌گوید: شنیدم که ابو عبد الله علیه السلام می‌فرماید: اگر بنده‌ای کار خود را خوب انجام دهد، خداوند متعال عمل او را چندین برابر می‌گرداند و برای هر نیکی هفتصد برابر پاداش می‌دهد و این همان سخن باری تعالی است که می‌فرماید: «وَاللّٰه يضَاعِفُ لِمَن يشَاءُ». بنابراین کارهایی که انجام می‌دهید را خوب انجام دهید برای کسب ثواب از جانب خدا. به او گفتم: احسان چیست؟ گفت: فرمود: اگر نماز گزاردی، پس رکوع و سجود خود را خوب انجام بده و اگر روزه گرفتی، پس از هر آن چه که موجب تباهی روزه‌ات می‌شود دوری گزین؛ و اگر حج گزاردی، پس از هر آن چه که در حج و عمره بر تو حرام شده دوری گزین. فرمود: هر کاری که برای خدا انجام می‌دهی باید خالی از هر گونه ناپاکی و آلودگی باشد.[۱]

۲) شیخ در کتاب امالی آورده است: محمد بن محمد، از ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولویه، از پدرش، از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عیسی، از یونس بن عبد الرحمن، از حسن بن محبوب، از ابو محمد وابشی، از ابو عبد الله جعفر بن محمد علیه السلام، برایمان روایت کرد که فرمود: اگر بنده‌ای کار خود را خوب انجام دهد، خداوند متعال عمل او را چندین برابر می‌گرداند و برای هر نیکی هفتصد برابر پاداش می‌دهد؛ و این همان سخن باری تعالی است که می‌فرماید: «وَاللّٰه يضَاعِفُ لِمَن يشَاءُ».

۳) عیاشی، از عمر بن یونس نقل می‌کند و می‌گوید: شنیدم که ابو عبد الله علیه السلام می‌گوید: اگر بنده‌ای کار خود را خوب انجام دهد، خداوند متعال عمل او را چندین برابر می‌گرداند و برای هر نیکی، هفتصد برابر پاداش می‌دهد؛ و این همان سخن باری تعالی است که می‌فرماید: «وَاللّٰه يضَاعِفُ لِمَن يشَاءُ». بنابراین کارهایی را که انجام می‌دهید برای کسب ثواب از جانب خدا، خوب انجام دهید. به او گفتم: احسان چیست؟ فرمود: اگر نماز گزاردی، پس رکوع و سجود خود را خوب انجام بده؛ و اگر روزه گرفتی، پس از هر آن چه که موجب تباهی روزه‌ات می‌شود دوری گزین؛ و اگر حج گزاردی، پس از هر آن چه که در حج و عمره بر تو حرام شده دوری گزین. فرمود: هر کاری که برای خدا انجام می‌دهی باید خالی از ناپاکی و

۱- محاسن، ص۲۵۴، ح۲۸۳.

آلودگی باشد.[1]

۴) حمران، از ابو جعفر علیه السلام روایت می‌کند و می‌گوید: به او گفتم: آیا دیده‌ای مؤمنی بر مسلمانی در یکی از میراث‌ها و مسائل و احکام برتری داشته باشد تا برای مؤمن در میراث‌ها و یا غیره سهم بیشتری از مسلمان باشد؟ فرمود: نه، اگر امام بر آنان حکم کند، این دو در این مسئله در یک مسیر جریان دارند، ولی در [زمینه] اعمال و آن چه که با آن به خدا نزدیک می‌شوند، مؤمن بر مسلمان برتری دارد. گفت: پس گفتم: مگر خدا نمی‌فرماید: «مَن جَاء بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا» [هر کس کار نیکی بیاورد، ده برابر آن (پاداش) خواهد داشت][2]، و گمان کردم که در در نماز و زکات و روزه و حج با مؤمن در یک مرتبه قرار دارند؟ گفت: پس فرمود: مگر خداوند نفرموده است: «وَاللّه يُضَاعِفُ لِمَن يَشَاءُ» چندین برابر؟ بنابراین مؤمنین همان کسانی هستند که خداوند هر نیکی آنان را هفتصد برابر می‌گرداند، و این به خاطر برتری آنان است، و خداوند به مقدار صحت و درستی ایمان مؤمن، بر حسنات و نیکی‌های او می‌افزاید و آنها را چندین برابر می‌گرداند، خداوند با مؤمن، هر گونه که بخواهد رفتار می‌کند.[3]

۵) محمد وابشی، از ابو عبد الله علیه السلام روایت می‌کند که می‌فرماید: اگر بنده‌ای کار خود را خوب انجام دهد، خداوند متعال عمل او را چندین برابر می‌گرداند و برای هر نیکی هفتصد برابر پاداش می‌دهد، و این همان سخن باری تعالی است که می‌فرماید: «وَاللّه يُضَاعِفُ لِمَن يَشَاءُ».[4]

۶) مفضّل بن محمد جُعفی گفت: از ابو عبد الله علیه السلام راجع به این سخن باری تعالی: «كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ» سؤال کردم، فرمود: منظور از دانه، همان فاطمه سلام الله علیها است و هفت جوانه، هفت فرزند او هستند که هفتمین آنان، قائم ایشان می‌باشد. گفتم: حسن علیه السلام چه می‌شود؟ فرمود: حسن امامی است از جانب خدا و اطاعت از او واجب، ولیکن جزء این هفت جوانه نمی‌باشد، اولین ایشان حسین علیه السلام است و آخرین ایشان، قائم آل محمد است. گفتم:

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۶۶، ح ۴۷۹.
۲- انعام/ ۱۶۰.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۶۶، ح ۴۸۰.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۶۷، ح ۴۸۲.

پس این سخن باری تعالی «فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِئَةُ حَبَّةٍ» چیست؟ فرمود: از نسل و صُلب هر یک از آنان در کوفه، صد نفر زاده می‌شوند، ولی فقط این هفت تن هستند.[1]

۷) ابو علی طبرسی گوید: این آیه عموماً راجع به صدقه است. این همان چیزی است که از ابو عبد الله علیه السلام روایت شده است. و گفت: و گفته شد: این آیه، مخصوص جهاد است، اما در رابطه با دیگر طاعات و عبادات در ازای هر یک، ده برابر پاداش می‌دهد.[2]

۸) وی گفت: از ابن عمر روایت شده است که گفته: هنگامی که این آیه نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: پروردگارا! بر امتم بیافزا، پس این آیه نازل شد: «مَّن ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً» [کیست آن کس که به (بندگان) خدا وام نیکویی دهد تا (خدا) آن را برای او چند برابر بیفزاید]، گفت: پروردگارا! بر امتم بیافزا، پس نازل شد: «إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُم بِغَيْرِ حِسَابٍ» [بی‌تردید شکیبایان پاداش خود را بی‌حساب (و) به تمام خواهند یافت][3].[4]

الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ مَا أَنفَقُوا مَنًّا وَلَا أَذًى لَّهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۲۶۲) قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّن صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذًى وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ (۲۶۳) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُم بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَّا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (۲۶۴) وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيتًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۶۷، ح ۴۸۱.
۲- مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۸۰.
۳- زمر / ۱۰.
۴- مجمع البیان، ج ۲، ص ۱۸۰.

كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِن لَّمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۲۶۵) أَيَوَدُّ أَحَدُكُمْ أَن تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِّن نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ ضُعَفَاءُ فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ (۲۶۶)».

[کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند، سپس در پی آن چه انفاق کرده‌اند، منّت و آزاری روا نمی‌دارند، پاداش آنان برایشان نزد پروردگارشان (محفوظ) است، و بیمی بر آنان نیست و اندوهگین نمی‌شوند* گفتاری پسندیده (در برابر نیازمندان) و گذشت (از اصرار و تندی آنان)، بهتر از صدقه‌ای است که آزاری به دنبال آن باشد؛ و خداوند بی‌نیاز بردبار است.* ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صدقه‌های خود را با منّت و آزار، باطل مکنید، مانند کسی که مالش را برای خودنمایی به مردم، انفاق می‌کند و به خدا و روز بازپسین ایمان ندارد. پس مَثَل او همچون مَثَل سنگ خارایی است که بر روی آن، خاکی (نشسته) است، و رگباری به آن رسیده و آن (سنگ) را سخت و صاف بر جای نهاده است. آنان (=ریاکاران) نیز از آن چه به دست آورده‌اند، بهره‌ای نمی‌برند؛ و خداوند، گروه کافران را هدایت نمی‌کند.* و مَثَل (صدقات) کسانی که اموال خویش را برای طلب خشنودی خدا و استواری روحشان انفاق می‌کنند، همچون مَثَل باغی است که بر فراز پشته‌ای قرار دارد (که اگر) رگباری بر آن برسد، دو چندان محصول برآورد؛ و اگر رگباری هم بر آن نرسد، باران ریزی (برای آن بس است)؛ و خداوند به آن چه انجام می‌دهید بیناست* آیا کسی از شما دوست دارد که باغی از درختان خرما و انگور داشته باشد که از زیر آنها نهرها روان است، و برای او در آن (باغ) از هر گونه میوه‌ای (فراهم) باشد، و در حالی که او را پیری رسیده و فرزندانی خردسال دارد، (ناگهان) گردبادی آتشین بر آن (باغ) زند و (باغ یکسر) بسوزد؟ این گونه، خداوند آیات (خود) را برای شما روشن می‌گرداند، باشد که شما بیندیشید]

۱) علی بن ابراهیم گوید: امام صادق علیه السلام از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس که به مؤمنی نیکی کند سپس او را با زبان خود آزار دهد

و یا بر او منت گذارد، صدقه‌اش باطل می‌گردد. سپس برایش مثال زد و فرمود: «كَالَّذِي يُنفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلاَ يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْداً لاَّ يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُواْ وَاللّهُ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» و فرمود: هر کس که عطایش زیاد باشد، ولی کسی را که به او صدقه داده را آزار دهد، صدقه‌اش باطل می‌گردد؛ همان گونه که خاکی که روی صفوان است از بین می‌رود. صفوان، همان صخره ی بزرگی است که در صحرا می‌باشد، و باران می‌آید و خاکی که روی آن است را می‌شوید و با خود می‌برد. بنابراین خداوند این مثال را برای کسانی زد که کار نیکی را انجام می‌دهند، ولی بعد از آن منت می‌گذارند و آزار می‌دهند.[1]

۲) و نیز وی می‌گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ چیز برایم دوست داشتنی‌تر از این نیست که نعمتی را پیشتر به مردی بدهم و خواهرش نیز در پی او بیاید و من به او نیز به خاطر آن مرد، احسان کنم، زیرا دیده‌ام که احسان نکردن به نفر بعدی، باعث می‌شود نفر اولی، شکر و سپاس نگوید. سپس مؤمنانی که اموال خود را برای رضای خدا و بدون هیچ منت و آزاری انفاق می‌کنند، مثال زد و فرمود: «وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمُ ابْتِغَاء مَرْضَاتِ اللّهِ وَتَثْبِيتاً مِّنْ أَنفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِن لَّمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ وَاللّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»، فرمود: مَثَل آنان همچون مَثَل باغی است که بر فراز تپه‌ای قرار دارد که اگر رگباری بر آن برسد، محصولش دو چندان شود؛ به عبارت دیگر محصولش چندین برابر می‌شود همان گونه که پاداش کسی که مال خود در راه رضای خدا انفاق می‌کند، چندین برابر می‌شود، و طلّ، همان باران ریزی است که شبانگاه بر درختان و گیاهان می‌بارد.[2]

۳) وی از ابو عبد الله علیه السلام روایت می‌کند که می‌فرماید: خدا برای هرکس که بخواهد، چندین برابر می‌گرداند، برای هر آنکس که مال خود را در راه رضای خدا انفاق می‌کند. فرمود: هر آنکس که مال خود را در راه رضای خدا انفاق کند، سپس بر کسی که به او صدقه داده منت نهد، مصداق این سخن خداوند خواهد

۱- تفسیر قمی، ج۱، ص۹۹.
۲- تفسیر قمی، ج۱، ص۹۹.

بود: «أَيوَدُّ أَحَدُكمْ أَن تَكونَ لَه جَنَّةٌ مِّن نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الأَنهَارُ لَه فِيها مِن كلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَه الْكبَرُ وَلَه ذُرِّيَّةٌ ضُعَفَاء فَأَصَابَها إِعْصَارٌ فِيه نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ»، فرمود: منظور از اِعصار، همان بادهاست. بنابراین هر که بر کسی که به او صدقه داده است منت نهد، همچون فردی خواهد بود که باغ پر ثمری داشته باشد؛ در حالی که خود مردی سالخورده و ناتوان است و فرزندانی ناتوان دارد و ناگهان باد و یا آتشی می‌آید و تمام مال او را می‌سوزاند.[1]

۴) عیّاشی، از مفضل بن صالح، از برخی از یارانش، از جعفر بن محمد یا ابو جعفر علیه السلام راجع به این سخن باری تعالی: «یا أَیها الَّذِینَ آمَنُواْ لاَ تُبْطِلُواْ صَدَقَاتِکم بِالْمَنِّ وَالأذَى»، تا پایان آیه. روایت می‌کند که می‌فرماید: این آیه راجع به عثمان نازل شد و در باره معاویه و پیروانشان صدق کرد.[2]

۵) سلّام بن مستنیر، از ابو جعفر علیه السلام روایت می‌کند، راجع به این سخن باری تعالی «یا أَیها الَّذِینَ آمَنُواْ لاَ تُبْطِلُواْ صَدَقَاتِکم بِالْمَنِّ وَالأذَى»، برای محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله، این تأویل است. فرمود: شأن نزول این آیه عثمان است.[3]

۶) ابو بصیر، از ابو عبد الله علیه السلام راجع به این سخن باری تعالی: «یا أَیها الَّذِینَ آمَنُواْ لاَ تُبْطِلُواْ صَدَقَاتِکم بِالْمَنِّ وَالأذَى»، تا آنجا که خدا می‌فرماید: «لاَّ یقْدِرُونَ عَلَى شَیءٍ مِّمَّا کسَبُواْ»، روایت می‌کند که می‌فرماید: منظور از صفوان، همان سنگ است، و کسانی که مال خود را برای ریا، در برابر مردم انفاق می‌کنند، فلانی و فلانی و فلانی و معاویه و پیروان آنان می‌باشند.[4]

۷) سلام بن مستنیر، از ابو جعفر علیه السلام راجع به این سخن باری تعالی: «الَّذِینَ ینفِقُونَ أَمْوَالَهمُ ابْتِغَاء مَرْضَاتِ اللّه»، روایت می‌کند که می‌فرماید: شأن نزول این آیه علی علیه السلام است.[5]

۸) ابو بصیر، از ابو عبد الله علیه السلام: «وَمَثَلُ الَّذِینَ ینفِقُونَ أَمْوَالَهمُ ابْتِغَاء

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۹۹.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۶۷، ح ۴۸۳.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۶۷، ح ۴۸۴.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۶۷، ح ۴۸۵.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۶۸، ح ۴۸۶؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۰۴، ح ۱۴۴.

مَرْضَاتِ اللّـه» روایت می‌کند که می‌فرماید: علی، امیر المؤمنین علیه السلام برترین آنان است، و او از کسانی است که مال خود را در راه رضای خدا انفاق می‌کنند.[1]

۹) ابو بصیر، از ابو جعفر، امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که می‌فرماید: «إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ»، [گرد بادی که درآن آتش است] فرمود: باد است.[2]

﴿يا أَيها الَّذِينَ آمَنُوا أَنفِقُوا مِن طَيبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُم مِّنَ الأَرْضِ وَلاَ تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنفِقُونَ وَلَسْتُم بِآخِذِيهِ إِلاَّ أَن تُغْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللهَ غَنِي حَمِيدٌ (۲۶۷)﴾.

[ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از چیزهای پاکیزه‌ای که به دست آورده‌اید، و از آن چه برای شما از زمین برآورده‌ایم، انفاق کنید؛ و در پی ناپاک آن نروید که (از آن) انفاق نمایید، در حالی که آن را (اگر به خودتان می‌دادند)، جز با چشم‌پوشی (و بی‌میلی) نسبت به آن، نمی‌گرفتید، و بدانید که خداوند، بی‌نیازِ ستوده (صفات) است.]

۱) محمد بن یعقوب، از حسین بن محمد، از مُعَلّـی بن محمد، از حسن بن علی وَشّاء، از اَبان، از ابو بصیر، از ابو عبد الله علیه السلام راجع به این سخن باری تعالی: «**يا أَيها الَّذِينَ آمَنُواْ أَنفِقُواْ مِن طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُم مِّنَ الأَرْضِ وَلاَ تَيَمَّمُواْ الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنفِقُونَ**»، روایت می‌کند که می‌فرماید: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله امر می‌فرمودند بر این که زکات نخل را بپردازند، مردم، انواعی از خرما را می‌آوردند که از بدترین نوع خرما بود، و آن را به عنوان زکات خود می‌پرداختند، خرمایی بود که به آن جُعرور و مُعافارة می‌گفتند که کم گوشت بود و هسته بزرگی نسبت به خود خرما داشت؛ و گروهی نیز خرمای مرغوب می‌آوردند. بنابراین پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: میوه این دو نخل را حساب نکنید، و از آن چیزی نیاورید، و راجع به آن آیه: «**وَلاَ تَيَمَّمُواْ الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنفِقُونَ وَلَسْتُم بِآخِذِيهِ إِلاَّ أَن تُغْمِضُواْ فِيهِ**»، نازل شد، و منظور از اغماض این است

۱- تفسیر عیاشی، ج۱، ص۱۶۸، ح۴۸۷.
۲- تفسیر عیاشی، ج۱، ص۱۶۸، ح۴۸۸.

که این دو نوع خرما[1] را بردارید.

۲) و در روایتی دیگر، ابو بصیر، از ابو عبد الله علیه السلام راجع به سخن باری تعالی : «أَنفِقُواْ مِن طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ» روایت می‌کند که می‌فرماید: مردم در دوران جاهلیت درآمدهایی از راه ناصواب به دست آوردند و هنگامی که اسلام آوردند، می‌خواستند آن را از اموال خود خارج کنند تا آن را صدقه دهند، ولی خداوند از پذیرفتن زکات آنان ابا کرد مگر این که از پاکترین دستاوردهای آنان باشد.[2]

۳) وی، از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از داود، نقل می‌کند و می‌گوید: از ابو عبد الله علیه السلام راجع به سخن پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال کردم: اگر زناکار زنا کند، روح ایمان از او جدا می‌شود گفت: پس فرمود: این مثل سخن باری تعالی می‌باشد: «وَلاَ تَيَمَّمُواْ الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنفِقُونَ»، سپس فرمود: روشن‌تر از آن، این سخن باری تعالی است: «وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ» [و آنها را با روحی از جانب خود تأیید کرده است][3]، همان چیزی است که از او جدا شده است.[4]

۴) عیاشی، از عبد الله بن سنان، از ابو عبد الله علیه السلام راجع به این سخن باری تعالی: «يا أيها الَّذِينَ آمَنُواْ أَنفِقُواْ مِن طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُم مِّنَ الأَرْضِ وَلاَ تَيَمَّمُواْ الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنفِقُونَ»، روایت می‌کند که می‌فرماید: مردمی در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند که از بدترین آن چه که نزد خود داشتند از خرمای پوست نازک، هسته درشت، که به آن مُعافارة گفته می‌شود، صدقه می‌دادند. پس خداوند راجع به آن آیه: «وَلاَ تَيَمَّمُواْ الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنفِقُونَ» را نازل فرمود.[5]

۵) ابو بصیر گفت: از ابو عبد الله علیه السلام پرسیدم: «وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُم مِّنَ الأَرْضِ»، فرمود: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله امر می‌فرمودند بر این

۱- کافی، ج ۴، ص۴۸، ح ۹.
۲- کافی: ج ۴، ص۴۸، ح ۱۰.
۳- مجادله/ ۲۲.
۴- کافی، ج ۲، ص۲۱۶، ح ۱۷.
۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص۱۶۸، ح ۴۸۹.

که زکات نخل را بپردازند، مردم انواعی از خرما را می‌آوردند که از بدترین انواع خرما بود، و آن را به عنوان زکات خود می‌پرداختند، خرمایی بود که به آن «جُعرور» و «مُعافارة» می‌گفتند، که کم گوشت بود و هسته بزرگی نسبت به خود خرما داشت، و گروهی نیز خرمای مرغوب می‌آوردند. بنابراین پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: محصول این دو نخل را حساب نکنید و از آن چیزی نیاورید، راجع به آن: خداوند متعال آیه:«یا أیها الَّذِینَ آمَنُواْ أَنفِقُواْ مِن طَیِّبَاتِ مَا کَسَبْتُمْ»، تا سخن باری تعالی: «إِلاَّ أَن تُغْمِضُواْ فِیه» نازل شد. منظور از اغماض این است که این دو نوع خرما را بردارید. و فرمود: به خداوند صدقه‌ای که از راه حرام بدست آمده باشد، نمی‌رسد.[1]

۶) رفاعه، از ابو عبد الله علیه السلام، راجع به این سخن باری تعالی: «إِلاَّ أَن تُغْمِضُواْ فِیه»، روایت می‌کند که می‌فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله عبد الله بن رَواحه را فرستاد و فرمود: جُعرور و مُعافارة را حساب نکنید، و عده‌ای خرمای بد می‌آوردند. بنابراین خداوند باری تعالی: «وَلَسْتُم بِآخِذِیهِ إِلاَّ أَن تُغْمِضُواْ فِیهِ» نازل فرمود و ذکر کرد که عبد الله خرمای بدی را با آنان حساب کرد، بنابراین پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای عبد الله! جُعرور و مُعافارة را حساب نکنید.[2]

۷) زراره، از ابو جعفر علیه السلام راجع به سخن باری تعالی: «وَلاَ تَیَمَّمُواْ الْخَبِیثَ مِنْهُ تُنفِقُونَ» روایت می‌کند که می‌فرمود: بقایایی در اموال مردم وجود داشت که پیش از اسلام از ربا و راه‌های نادرستی بدست آورده بودند، و عده‌ای از آنان تعمداً آنها را برمی‌داشتند و آن را انفاق می‌کردند و صدقه می‌دادند، ولی خداوند آنان را از این کار نهی فرمود.[3]

۸) ابو صالح، از ابو جعفر علیه السلام روایت می‌کند و می‌گوید: از او راجع به این سخن باری تعالی سؤال کردم: «وَلاَ تَیَمَّمُواْ الْخَبِیثَ مِنْهُ تُنفِقُونَ»، فرمود: مردم هنگامی که اسلام آوردند درآمدهایی داشتند که از ربا و راه‌های نا صواب بدست آورده بودند، و افراد تعمداً آنها را از بین اموال خود بیرون می‌کشیدند و صدقه می‌دادند، که خداوند آنان را از این کار بازداشت، و به آنان فرمود که صدقه تنها

۱- تفسیر عیاشی، ج۱، ص۱۶۸، ح۴۹۰.
۲- تفسیر عیاشی، ج۱، ص۱۶۹، ح۴۹۱.
۳- تفسیر عیاشی، ج۱، ص۱۶۹، ح۴۹۲.

باید از روزی پاک داده شود.[1]

۹) اسحاق بن عمّار، از جعفر بن محمد علیه السلام روایت می‌کند که می‌فرمود: مردم مدینه فطریه را به مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌آوردند، که در میان آنها دو نوع خرما وجود داشت که به آنها جُعرور و مُعافارة می‌گفتند، که هسته آنها بزرگ و خود خرما کم گوشت بود، در مزه‌اش تلخی احساس می‌شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله به مسئول حسابرسی فرمود: این دو نوع خرما را برایشان محاسبه نکن، باشد که شرمسار شوند و آن را نیاورند. بنابراین خداوند نازل فرمود: «یا أیها الَّذِینَ آمَنُواْ أَنفِقُواْ مِن طَیِّبَاتِ مَا کَسَبْتُمْ»، تا آنجا که می‌فرماید: «تُنفِقُونَ»[2]

۱۰) محمد بن خالد ضَبی گفت: ابراهیم نخعی از کنار زنی عبور کرد که صبح زود کنار درب منزلش نشسته بود، و به او اُمّ بَکر گفته می‌شد، و در دستش دوک نخ داشت و مشغول ریسیدن بود، به او گفت: ای‌اُمّ بَکر! مگر پیر و ناتوان و رنجور نشده‌ای؟! آیا زمان آن فرا نرسیده است که این دوک را کنار بگذاری؟ پیرزن به او گفت: چگونه آن را کنار بگذارم و حال آن که شنیده‌ام علی بن ابی طالب علیه السلام می‌فرمود:این کار از بهترین و پاکترین درآمدها است.[3]

«الشَّیطَانُ یَعِدُکُمُ الْفَقْرَ وَیَأْمُرُکُم بِالْفَحْشَاء وَاللّهُ یَعِدُکُم مَّغْفِرَةً مِّنْهُ وَفَضْلاً وَاللّهُ وَاسِعٌ عَلِیمٌ (۲۶۸)»

[شیطان شما را از تهیدستی بیم می‌دهد و شما را به زشتی وامی‌دارد؛ و (لی) خداوند از جانب خود به شما وعده آمرزش و بخشش می‌دهد، و خداوند گشایشگر داناست]

۱) ابن بابویه گفت: پدرم برایم نقل کرد و گفت: محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد بن یحیی، از حسن بن علی، از عباس، از اسباط، از ابو عبد الرحمن برایمان نقل کرد و گفت: به ابو عبد الله، امام جعفر صادق علیه السلام گفتم: بسیاری

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۶۹، ح ۴۹۳.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۶۹، ح ۴۹۴.
۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۷۰، ح ۴۹۵.

از اوقات، من اندوهگین می‌شوم ولی خانواده و مال و فرزندی نـدارم و بسیاری از اوقات شاد می‌شوم ولی خانواده و مال و فرزندی ندارم. فرمود: هیچ کس نیست مگر این که همراه او فرشته و شیطان باشد، بنابراین شادی‌اش از نزدیک شدن فرشته به او و اندوهش از نزدیک شدن شیطان به او به وجود آمده است، و [مصداق آن] این سخن باری تعالی: «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاء وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِّنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»[1] می‌باشد.

۲) علی بن ابراهیم گفت: شیطان می‌گوید: انفاق نکنید، چرا که تهیدست می‌گردید: «وَاللَّه يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِّنْه»، یعنی اگر برای خدا انفاق کنید، خداوند شما را خواهد آمرزید؛ «وَفَضْلًا»،فرمود: این به آن معناست که به شما چند برابر آن را می‌دهد.[2]

۳) عیاشی، از هارون بن خارجه، از ابو عبد الله علیه السلام روایت می‌کند و می‌گوید: به او گفتم: شاد می‌گردم، غیر از آن شادی که در خود و یا مال و یا در دوست خود می‌بینم و اندوهگین می‌شوم اندوهی غیر از اندوهی که در خود، یا مال یا دوست خود می‌بینم، فرمود: آری، شیطان در قلبت رخنه می‌کند و تو را سرزنش می‌کند و می‌گوید: اگر چنین کاری نزد خدا نیک بود، دشمنت را بر تو مسلط نمی‌گرداند و تو را نیازمند او نمی‌ساخت، آیا منتظر چیزی که بر سر پیشینیان تو آمد می‌باشی؟ آیا چیزی گفتند؟ بنابراین این در مورد کسی است که بدون اندوهی اندوهگین می‌شود. اما راجع به شادی، فرشته در قلب رخنه می‌کند و می‌گوید: اگر خداوند دشمن را بر تو مسلط گردانیده و تو را نیازمند او ساخته، همانا اینان روزهای اندکی هستند، و به تو نوید آمرزش و فضلی از جانب خدا را می‌دهم، و [این مصداق] سخن باری تعالی: «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاء وَاللَّه يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِّنْه وَفَضْلًا» می‌باشد.[3]

«يُؤتِي الْحِكْمَةَ مَن يَشَاءُ وَمَن يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلاَّ

۱- علل الشرائع، ج۱، ص۱۱۶، ح۱، چاپ اعلمی.
۲- تفسیر قمی، ج۱، ص۱۰۰.
۳- تفسیر عیاشی، ج۱، ص۱۷۰، ح۴۹۶.

أُوْلُواْ الأَلْبَابِ (۲۶۹)،

[(خدا) به هر کس که بخواهد حکمت می‌بخشد، و به هر کس حکمت داده شود، به یقین، خیری فراوان داده شده است؛ و جز خردمندان، کسی پند نمی‌گیرد.]

۱) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از ایّوب بن حُرّ، از ابو بصیر، روایت می‌کند که از ابو عبد الله علیه السلام راجع به این سخن باری تعالی پرسیدم که: «وَمَن يؤْتَ الْحِكمَةَ فَقَدْ أُوتِي خَيراً كثِيراً»، و ابو عبد الله، امام جعفر صادق علیه السلام فرمود:منظور اطاعت از خدا و شناخت امام است.[1]

۲) و نیز وی با سند خود، از یونس، از ابن مُسکان، از ابو بصیر، از ابو عبد الله علیه السلام نقل می‌کند و می‌گوید: شنیدم که می‌فرمود: «وَمَن يؤْتَ الْحِكمَةَ فَقَدْ أُوتِي خَيراً كثِيراً»، فرمود: به معنای شناخت امام و دوری از گناهان کبیره که خداوند بر آن آتش و مجازات را واجب نموده است.[2]

۳) احمد بن محمد بن خالد برقی، از پدرش، از نضر بن سوید، از حلبی، از ابو بصیر، نقل می‌کند و می‌گوید: از ابو عبد الله علیه السلام راجع به این سخن باری تعالی: «وَمَن يؤْتَ الْحِكمَةَ فَقَدْ أُوتِي خَيراً كثِيراً» پرسیدم، فرمود:به معنای اطاعت از خدا و شناخت امام است.[3]

۴) عیاشی، از ابو بصیر نقل می‌کند و می‌گوید: از ایشان راجع به این سخن باری تعالی: «وَمَن يؤْتَ الْحِكمَةَ فَقَدْ أُوتِي خَيراً كثِيراً»، سؤال کردم، فرمود: منظور، همان اطاعت از خدا و شناخت امام است.[4]

۵) از ابو بصیر نقل شده که می‌گوید: شنیدم که ابو جعفر علیه السلام می‌فرمود: «وَمَن يؤْتَ الْحِكمَةَ فَقَدْ أُوتِي خَيراً كثِيراً»، فرمود: منظور، شناخت است.[5]

۶) ابو بصیر نقل می‌کند و می‌گوید: شنیدم که ابو جعفر علیه السلام می‌فرمود: «وَمَن يؤْتَ الْحِكمَةَ فَقَدْ أُوتِي خَيراً كثِيراً»، فرمود: منظور، شناخت امام و دوری از

۱– کافی، ج ۱، ص ۱۴۲، ح ۱۱.
۲– کافی، ج ۲، ص ۲۱۶، ح ۲۰.
۳– محاسن، ص ۱۴۸، ح ۶۰.
۴– تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۷۰، ح ۴۹۷.
۵– این را در نسخه چاپی که از عیاشی در دست داریم، نیافتیم.

گناهان کبیره که خدا بر آن آتش را واجب نمود، است.[1]

۷) سلیمان بن خالد نقل می‌کند و می‌گوید: از ابو عبد الله علیه السلام راجع به این سخن باری تعالی: «وَمَن يؤْتَ الْحِكمَةَ فَقَدْ أُوتِي خَيراً كثِيراً»، پرسیدم و ایشان فرمود: منظور از حکمت، همان شناخت و درک در دین است، پس هر آن کس از شما که درک کرد [و فقیه] شد، حکیم است، و مرگ هیچ مؤمنی برای شیطان گواراتر از مرگ انسان عالم و فقیه نیست.[2]

۸) علی بن ابراهیم گفت: خیر کثیر، شناخت امیر المؤمنین علیه السلام و ائمّه اطهار علیهم السلام است.[3]

۹) محمد بن یعقوب، از تعدادی از یارانمان، از احمد بن محمد بن خالد، از برخی از اصحابش، نقل کرد و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند میان بندگانش چیزی برتر از عقل تقسیم نکرد، و خواب انسان عاقل، برتر از بیداری انسان جاهل است، و مُقیم بودن عاقل، از سفر جاهل، بهتر است و خداوند هیچ پیامبر و یا فرستاده‌ای را فرو نفرستاد، مگر آن زمان که عقلش کامل گشت و عقلش از تمام عقول امتش برتر شد، و آن چه که پیامبر در درون خود پنهان می‌کند، برتر از اجتهاد مجتهدین است و بنده به ادای واجبات نپرداخت، مگر زمانی که نسبت به او عقل و درک پیدا کرد و انسان‌های عابد و زاهد با تمام عبادات خود به آن چه که عاقل با عقل خود از آن بهره‌مند شده بهره‌مند نگشتند. خداوند تبارک و تعالی فرمود: «وَمَا يذَّكرُ إِلاَّ أُوْلُواْ الأَلْبَابِ»[4]

۱۰) و نیز از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: حکمت، نور شناخت است و میزان تقوا و ثمره راستی و صداقت است، خداوند نعمتی بزرگتر و بالاتر و عظیم‌تر و با شکوه‌تر و زیباتر از حکمت به قلب بندگانش عطا نفرمود. خداوند عز و جل فرمود: «يؤْتِي الْحِكمَةَ مَن يشَاءُ وَمَن يؤْتَ الْحِكمَةَ فَقَدْ أُوتِي خَيراً كثِيراً وَمَا يذَّكرُ إِلاَّ أُوْلُواْ الأَلْبَابِ»[5]

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۷۰، ح ۴۹۸.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۷۱، ح ۴۹۹.
۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۰۰.
۴- کافی، ج ۱، ص ۱۰، ح ۱۱.
۵- مصباح الشریعه، ص ۱۹۸.

«إِن تُبْدُواْ الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِن تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لُّكُمْ (۲۷۱)»

[اگر صدقه‌ها را آشکار کنید، این، کار خوبی است، و اگر آن را پنهان دارید و به مستمندان بدهید، این برای شما بهتر است...]

۱) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن فضال، از ابن بکیر، از شخصی، از ابو جعفر علیه السلام راجع به این سخن باری تعالی: «إِن تُبْدُواْ الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ» روایت می‌کند که می‌فرماید: یعنی زکاتی که واجب شده است. گفت: گفتم: «وَإِن تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ»، فرمود: یعنی مستحب، آنان دوستدار آشکار کردن واجبات و کتمان مستحبات هستند.[۱]

۲) و نیز او، از علی ابن ابراهیم، از پدرش، از حسین بن سعید، از فضالة بن ایوب، از ابو مَغرا، از ابو بصیر، از ابو عبد الله علیه السلام راجع به سخن حق تعالی: «إِن تُبْدُواْ الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِن تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لُّكُمْ»، روایت می‌کند که می‌فرماید: کمک تو به نزدیکانت، زکات به شمار نمی‌رود و از زکات نیست.[۲]

۳) و او از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از اسحاق بن عمار، از ابو عبد الله علیه السلام راجع به سخن باری تعالی: «وَإِن تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لُّكُمْ»، روایت می‌کند و می‌گوید: این جدای از زکات است؛ چرا که زکات، آشکارا می‌باشد و نه مخفیانه.[۳]

۴) عیاشی، از حلبی، از ابو عبد الله علیه السلام روایت می‌کند و می‌گوید: از او راجع به سخن باری تعالی: «وَإِن تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لُّكُمْ» پرسیدم، فرمود: آن زکات نیست، ولی برای فرد صدقه محسوب می‌شود، زکات آشکارا می‌باشد و نه مخفیانه.[۴]

«لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحصِرُواْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لاَ يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ

۱- کافی، ج ۴ ص ۶۰، ح ۱.
۲- کافی، ج ۳، ص ۴۹۹، ح ۹.
۳- کافی، ج ۳، ص ۵۰۲، ح ۱۷.
۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۷۱، ح ۵۰۰.

الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُم بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا وَمَا تُنفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ (۲۷۳)،

[(این صدقات) برای آن (دسته از) نیازمندانی است که در راه خدا فرومانده‌اند، و نمی‌توانند (برای تأمین هزینه زندگی) در زمین سفر کنند. از شدّت خویشتن‌داری، فرد بی‌اطلاع، آنان را توانگر می‌پندارد. آنها را از سیمایشان می‌شناسی. با اصرار، (چیزی) از مردم نمی‌خواهند، و هر مالی (به آنان) انفاق کنید، قطعاً خدا از آن آگاه است]

۱) علی بن ابراهیم گفت:ایشان همان کسانی هستند که با اصرار چیزی از مردم طلب نمی‌کنند و راضی هستند و صبر پیشه می‌کنند، با اصرار، چیزی از مردم طلب نمی‌کنند و نمی‌توانند برای تأمین هزینه زندگی در زمین سفر کنند و از شدت خویشتن داری، فرد بی‌اطلاع، آنان را توانگر می‌پندارد.[۱]

۲) ابو علی طبرسی گفت: ابو جعفر علیه السلام فرمود: آیه راجع به دارندگان این صفت نازل گشت، گفت: و همچنین کلبی از ابن عباس روایت کرد و آنان نزدیک چهارصد نفر مرد بودند که نه خانه‌ای در شهر مدینه داشتند و نه عشایری که به آن پناه برند، بنابراین در مسجد اقامت کردند و گفتند: با هر ارتشی که پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرستد، می‌رویم؛ خداوند مردم را برای کمک به آنان تشویق کرد، بنابراین هر کسی که از غذا می‌خورد و از آن زیاد می‌آمد، شب برای ایشان می‌برد.[۲]

۳) عیاشی از جابر جعفی، از ابو جعفر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: خداوند بر کسی که[برای گرفتن مال از مردم، به آنان] بسیار اصرار می‌کند، خشم می‌گیرد.[۳]

الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُم بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ

۱- تفسیر قمی، ج۱، ص۱۰۰.
۲- مجمع البیان، ج۲، ص۲۰۲.
۳- تفسیر عیاشی، ج۱، ص۱۷۱، ح۵۰۱.

عَلَيهِمْ وَلاَهُمْ يَحْزَنُونَ (۲۷۴)»

[کسانی که اموال خود را شب و روز، و نهان و آشکارا، انفاق می‌کنند، پاداش آنان نزد پروردگارشان برای آنان خواهد بود؛ و نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می‌شوند.]

۱) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسین بن سعید، از فضالة بن ایوب، از ابو مَغرا، از ابو بصیر، از ابو عبد الله علیه السلام روایت می‌کند و می‌گوید:در باره این سخن باری تعالی: «اَلَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُم بِاللَّيلِ وَالنَّهارِ سِرّاً وَعَلاَنِيَةً»، پرسیدم ایشان فرمود: این آیه در باره زکات نمی‌باشد.[۱]

۲) ابن بابویه گفت: محمد بن عمر بن محمد جعابی، برایمان نقل کرد و گفت: ابو محمد حسن بن عبد الله بن محمد بن عباس رازی تمیمی، برایمان نقل کرد و گفت: پدرم به من گفت: سرورم علی بن موسی الرضا علیه السلام، از پدرش، از پدرانش، از امیر المؤمنین علیه السلام، روایت کرد و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله احادیث بسیاری را ذکر کرد و سپس فرمود: آیه: «اَلَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُم بِاللَّيلِ وَالنَّهارِ سِرّاً وَعَلاَنِيَةً»، راجع به علی علیه السلام نازل شد.[۲]

۳) عیاشی از ابو بصیر نقل کرده است که از ابو عبد الله علیه السلام در باره این سخن حق تعالی پرسیدم: «اَلَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُم بِاللَّيلِ وَالنَّهارِ سِرّاً» که آیا در باره زکات است؟ ایشان فرمود: از زکات نمی‌باشد.[۳]

۴) ابو اسحاق گفت: علی ابن ابی طالب علیه السلام تنها چهار درهم داشت، یک درهم از آنها را شب صدقه داد و یک درهم را روز و یک درهم را مخفیانه و یک درهم را آشکارا بخشید. این خبر به گوش پیامبر صلی الله علیه و آله رسید، ایشان فرمودند: ای علی! چه چیز تو را به انجام این کار واداشت؟ گفت: تحقق بخشیدن به وعده الهی، پس خداوند آیه: «اَلَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُم بِاللَّيلِ وَالنَّهارِ سِرّاً وَعَلاَنِيَةً»، را تا پایان آیات (تا پایان سوره) نازل فرمود.[۴]

۵) شیخ مفید در کتاب اختصاص با سند خود گفت: رسول خدا صلی الله علیه

۱- کافی، ج۳، ص۴۹۹، ح۹.
۲- عیون اخبار الرضا (ع)، ج۲، ص۶۷، ح۲۵۵.
۳- تفسیر عیاشی، ج۱، ص۱۷۱، ح۵۰۲.
۴- تفسیر عیاشی، ج۱، ص۱۷۱، ح۵۰۳، شواهد التنزیل، ج۱، ص۱۰۹، ح۱۵۵.

و آله فرمود: ای علی! در شب گذشته چه کردی؟ گفت: چرا می‌پرسید ای رسول خدا؟ فرمود: چهار معنا راجع به تو نازل شد؛ گفت: - مادر و پدرم به فدایت - چهار درهم با خود داشتم که یکی را در شب و یکی را در روز و یکی را مخفیانه و یکی را آشکارا بخشیدم؛ فرمود: همانا خداوند راجع به تو نازل فرمود: «اَلَّذِینَ ینفِقُونَ أَمْوَالَهم بِاللَّیلِ وَالنَّهارِ سِراً وَعَلاَنِیةً فَلَهمْ أَجْرُهمْ عِندَ رَبِّهمْ وَلاَ خَوْفٌ عَلَیهمْ وَلاَ همْ یحْزَنُونَ».[1]

۶) و از طریق مخالفان، موفق بن احمد در کتاب مناقب، با سند خود از عبدالوهّاب بن مجاهد، از پدرش نقل می‌کند و می‌گوید: علی علیه السلام چهار درهم داشت که یکی را شب و یکی را روز و یکی را مخفیانه و یکی را آشکارا انفاق کرد، پس سخن باری تعالی: «اَلَّذِینَ ینفِقُونَ أَمْوَالَهم بِاللَّیلِ وَالنَّهارِ سِراً وَعَلاَنِیةً فَلَهمْ أَجْرُهمْ عِندَ رَبِّهمْ وَلاَ خَوْفٌ عَلَیهمْ وَلاَ همْ یحْزَنُونَ» نازل گشت.[2]

۷) نیز ابن مَغازلی در حدیثی مرفوع از طریق مخالفان، از ابن عباس راجع به سخن حق تعالی: «اَلَّذِینَ ینفِقُونَ أَمْوَالَهم بِاللَّیلِ وَالنَّهارِ سِراً وَعَلاَنِیةً»، نقل کرد و گفت: منظور، همان علی بن ابی طالب علیه السلام است؛ او چهار درهم داشت که یکی را مخفیانه و یکی را آشکارا و یکی را شب و یکی را روز انفاق کرد. در تفسیر ثعلبی نیز چنین آمده است.[3]

۸) ابن شهر آشوب در مناقب، از ابن عباس و سُدّی و مجاهد و کَلبی و ابی صالح و واحدی، و طوسی، و ثعلبی، و طبرسی، و ماوردی، و قشیری، و ثمالی، و نقاش، و فتال، و عبد الله بن الحسین، و علی بن حرب طائی در تفاسیر ایشان [نقل می‌کند] که علی بن ابی طالب چهار درهم نقره داشت که یکی را شب و یکی را روز و یکی را مخفیانه و یکی را آشکارا بخشید؛ بنابراین این آیه: «اَلَّذِینَ ینفِقُونَ أَمْوَالَهم بِاللَّیلِ وَالنَّهارِ سِراً وَعَلاَنِیةً»، نازل شد و نام هر درهم را مال قرار داد و به او نوید این را داد که مورد قبول واقع می‌شود. نطنزی نیز در خصائص همین حدیث را روایت کرده است.[4]

۱- اختصاص، ص۱۵۰.
۲- مناقب خوارزمی، ص۱۹۸، ینابیع المودّة، ص۹۲.
۳- مناقب ابن مغازلی، ص۲۸۰، ح۳۲۵، ینابیع المودّة، ص۲۹۰.
۴- مناقب ابن شهر آشوب، ج۲، ص۷۱.

۹) ابو علی طبرسی رحمةالله علیه گفت: شأن نزول این آیه به نقل از ابن عباس این است که: این آیه راجع به علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شد که چهار درهم به همراه داشت که یکی را شب و یکی را روز و یکی را مخفیانه و یکی را آشکارا بخشید. ابو علی طبرسی گفت: و این همان چیزی است که از ابو جعفر، امام باقر علیه السلام و ابو عبد الله علیه السلام روایت شده است.[۱]

«الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۷۵)»

[کسانی که ربا می‌خورند، (از گور) برنمی‌خیزند مگر مانند برخاستن کسی که شیطان بر اثر تماس، آشفته‌سرش کرده است. این بدان سبب است که آنان گفتند: (داد و ستد صرفاً مانند رباست.) و حال آن که خدا داد و ستد را حلال و ربا را حرام گردانیده است. پس، هر کس اندرزی از جانب پروردگارش بدو رسید و (از رباخواری) باز ایستاد، آن چه گذشته، از آن اوست و کارش به خدا واگذار می‌شود؛ و کسانی که (به رباخواری) باز گردند، آنان اهل آتشند و در آن ماندگار خواهند بود.]

۱) علی بن ابراهیم گفت: پدرم از ابن ابی عمیر، از هشام، از ابو عبد الله علیه السلام روایت کرد که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی که مرا به آسمان بردند جماعتی را دیدم که یکی از ایشان می‌خواست برخیزد، ولی به خاطر بزرگی شکمش نمی‌توانست برخیزد؛ گفتم: ای جبرئیل! اینان کیستند؟ گفت: اینان: «**الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ**»، و آنان بر راه آل فرعون هستند و صبح و شب در آتش فرو می‌روند و می‌گویند: پروردگارا! چه هنگام قیامت فرا خواهد رسید؟[۲]

۲) عیاشی، از شهاب بن عبد ربّه نقل می‌کند و می‌گوید: شنیدم که ابو عبد الله

۱- مجمع البیان، ج۲، ص۲۰۴.

۲- تفسیر قمی، ج۱، ص۱۰۰. ادامه آیه در نسخه چاپی که در دست داریم، موجود نمی‌باشد.

علیه السلام می‌فرمود: ربا خوار از این دنیا بیرون نمی‌رود مگر زمانی که شیطان آشفته سرش کند.[1]

«ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَىٰ فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۷۵) يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ (۲۷۶)»

[این بدان سبب است که آنان گفتند: (داد و ستد صرفاً مانند رباست.) و حال آن که خدا داد و ستد را حلال و ربا را حرام گردانیده است. پس، هر کس اندرزی از جانب پروردگارش بدو رسید و (از رباخواری) باز ایستاد، آن چه گذشته، از آن اوست و کارش به خدا واگذار می‌شود؛ و کسانی که (به رباخواری) باز گردند، آنان اهل آتشند و در آن ماندگار خواهند بود* خدا از (برکت) ربا می‌کاهد و بر صدقات می‌افزاید؛ و خداوند هیچ ناسپاس گناهکاری را دوست نمی‌دارد.]

۱) ابن بابویه در کتاب فقیه، با سند خود از عمر بن یزید بیاع سابری نقل می‌کند و می‌گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: جانم به فدایت، مردم گمان می‌کنند که کسب سود از کسی که ناچار است حرام است و جزء ربا به شمار می‌آید؛ فرمود: آیا کسی را دیده‌ای، چه ثروتمند و چه فقیر که چیزی بخرد مگر از روی نیاز؟ ای عمر! خداوند فروش را حلال و ربا را حرام گردانید، بنابراین سود کسب کن و ربا نکن؛ گفتم: ربا چیست؟ فرمود: دراهم در قبال دراهم، دو تا در قبال یکی.

این حدیث را شیخ در کتاب تهذیب، با سند خود از عمر بن یزید بیاع سابری، از ابی عبد الله علیه السلام روایت می‌کند و عین آن را ذکر می‌کند با این اختلاف که در پایانش می‌گوید: گفتم: ربا چیست؟ فرمود: دراهم در برابر دراهم، دو تا در برابر یکی، و گندمی در قبال گندم، دو تا در مقابل یکی.[2]

۲) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابو

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۷۱، ح ۵۰۴.
۲- تهذیب، ج ۷، ص ۱۸، ح ۷۸.

ایوب خزاز، از محمد بن مسلم، از یکی از آن دو بزرگوار علیه السلام راجع این به سخن خداوند عز و جل: «فَمَن جَاءه مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّه فَانتَهىَ فَلَه مَا سَلَفَ»، روایت می‌کند که می‌فرماید: موعظه همان توبه است.[1]

۳) محمد بن یعقوب با سند خود، از عبید بن زراره، از ابو عبد الله علیه السلام، روایت می‌کند که می‌فرماید: ربا تنها در چیزی است که وزن و یا پیمانه شود.[2]

۴) شیخ با سند خود، از حسین به سعید، از ابن ابی عمیر، از ابو ایوب، از محمد بن مسلم نقل می‌کند و می‌گوید: مردی از اهالی خراسان بر ابو جعفر علیه السلام وارد شد که آنقدر ربا خورده بود که ثروتمند گشته بود، سپس از فقها سؤال کرد و آنان گفتند: هیچ چیز (هیچ عبادتی) از تو پذیرفته نمی‌شود مگر این که آن بهره را به صاحبانش بازگردانی؛ بنابراین به نزد ابو جعفر علیه السلام آمد و ماجرای خود را برای او تعریف کرد و ابو جعفر علیه السلام به او فرمود: راه حل تو به دست قرآن است: «فَمَن جَاءه مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّه فَانتَهىَ فَلَه مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللّه» فرمود: منظور از موعظه همان توبه است.[3]

۵) عیاشی، از محمد بن مسلم، از ابی عبد الله علیه السلام راجع به این سخن باری تعالی: «فَمَن جَاءه مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّه فَانتَهىَ فَلَه مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللّه»، روایت می‌کند که می‌فرماید: منظور از موعظه همان توبه است.[4]

۶) زراره گفت: ابو عبد الله علیه السلام فرمود: ربا تنها در مورد چیزی است که وزن و یا پیمانه شود.[5]

۷) محمد بن مسلم می‌گوید: مردی از ابو جعفر علیه السلام سؤال کرد، در حالی که آن قدر ربا خورده بود که ثروتمند شده بود، سپس از فقها سؤال کرده بود و آنان به او گفته بودند: هیچ چیز (هیچ عبادتی) از تو پذیرفته نمی‌شود مگر این که آن بهره را به صاحبانش بازگردانی؛ بنابراین به نزد ابو جعفر علیه السلام آمد و ماجرای خود را برای او تعریف کرد و ابو جعفر علیه السلام به او فرمود: راه حل تو

۱- کافی، ج۲، ص۳۱۴، ح۲.
۲- کافی، ج۵، ص۱۴۶، ح۱۰.
۳- تهذیب، ج۷، ص۱۵، ح۶۸
۴- تفسیر عیاشی، ج۱، ص۱۷۲، ح۵۰۶.
۵- تفسیر عیاشی، ج۱، ص۱۷۲، ح۵۰۵.

به دست قرآن است: «فَمَن جَاءهُ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّهِ فَانتَهَىَ فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ» فرمود: منظور از موعظه همان توبه است.[1]

۸) شیخ با سند خود، از احمد بن محمد، از عثمان بن عیسی، از زراره، از ابو عبد الله علیه السلام روایت می‌کند و می‌گوید: به او گفتم: شنیدم که خداوند می‌فرماید: «يَمْحَقُ اللّهُ الْرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ»، و حال این که می‌بینم هر کسی که ربا می‌خورد، مالش زیاد می‌شود! ایشان فرمود: چه نابود کننده‌ای نابود کننده‌تر از درهم ربا، دین را نابود می‌کند و اگر از آن توبه کند، مالش را از دست می‌دهد و فقیر می‌گردد.[2]

۹ـ وی با سند خود، از محمد بن حسن صفار، از محمد بن عیسی، از سماعة بن مهران، نقل می‌کند و می‌گوید: به ابو عبد الله علیه السلام گفتم: شنیدم که خداوند در کتابش می‌فرماید: «يَمْحَقُ اللّهُ الْرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ»، و می‌بینم که هر کس که ربا می‌خورد مالش زیاد می‌شود؛ ایشان فرمودند: چه نابود کننده‌ای نابود کننده‌تر از درهم ربا، دین را نابود می‌کند و اگر از آن توبه کند مالش را از دست می‌دهد و فقیر می‌گردد.[3]

۱۰) عیاشی، از سالم بن ابی حفصه، از ابو عبد الله علیه السلام روایت می‌کند که می‌فرماید: خداوند می‌فرماید: من برای گرفتن هر چیزی، کسی را مأمور می‌کنم، غیر از صدقه که خود با دست خود آن را می‌گیرم، حتی اگر مرد و زنی یک دانه خرما و یا نصف آن را صدقه دهند آن را برای ایشان زیاد خواهم کرد، همان گونه که مردی بر تعداد گوسفندان و یا شتران خود می‌افزاید و آنان در روز قیامت با من ملاقات خواهند کرد، در حالی که صدقه‌ای که داده‌اند، همچون کوه احد و یا بزرگتر از احد می‌باشد.[4]

۱۱) محمد قمّام، از علی بن الحسین علیه السلام، از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌کند و می‌گوید: خداوند صدقه را برای شما نزد خود نگه می‌دارد و بر آن می‌افزاید، همان گونه که فرزندانتان را زیاد می‌کنید، تا این که در روز قیامت آن را

۱- تفسیر عیاشی، ج۱، ص۱۷۲، ح۵۰۷.
۲- تهذیب، ج۷، ص۱۵، ح۶۵.
۳- تهذیب، ج۷، ص۱۹، ح۸۳.
۴- تفسیر عیاشی، ج۱، ص۱۷۲، ح۵۰۸.

همچون کوه احد بیابد.[1]

۱۲) ابو حمزه، از ابو جعفر علیه السلام روایت می‌کند که می‌فرماید: خداوند تبارک و تعالی فرمود: من خالق همه چیزم؛ در مسائل دیگر، دیگران را مأمور کردم به غیر از صدقه که خود آن را با دست خود دریافت می‌کنم، حتی اگر مرد و زنی یک دانه خرما ویا نصف آن را صدقه دهند، آن را برای ایشان زیاد خواهم کرد همان گونه که مردی بر تعداد گوسفندان و یا شتران خود می‌افزاید، تا آن را در روز قیامت بزرگتر از کوه احد قرار دهم.[2]

۱۳) علی بن جعفر، از برادرش موسی، از ابو عبد الله علیه السلام روایت می‌کند و می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چیزی نیست که خداوند بر آن فرشته‌ای را مأمور نکرده باشد، جز صدقه که خداوند، خود با دست خود آن را می‌گیرد و زیاد می‌کند همان گونه که شما فرزندتان را، تا این که روز قیامت آن را همچون کوه احد بیابد.[3]

۱۴) شیخ در کتاب امالی، با سند خود از علی علیه السلام، از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که ایشان آیه: «فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» را تلاوت کردند؛ به ایشان گفته شد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! اصحاب دوزخ چه کسانی هستند؟ فرمود: هر کسی که بعد از (مرگ) من با علی بجنگد، پس آنان همراه با کفار از اصحاب دوزخ خواهند بود، چرا که بعد از آن که حق بر آنان نازل گشت به آن کفر ورزیدند؛ علی پاره‌ای از من است، بنابراین هر کسی که با او بجنگد، گویی با من جنگ کرده است و پروردگارم را خشمگین ساخته است. سپس علی علیه السلام را فراخواند و فرمود: ای علی! جنگ با تو، جنگ با من است و صلح با تو، صلح با من است و بعد از من نشانه میان من و امت من تویی.[4]

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۲۷۸) فَإِنْ لَمْ

۱- تفسیر عیاشی، ج۱، ص۱۷۲، ح۵۰۹.
۲- تفسیر عیاشی، ج۱ص۱۷۳، ح۵۱۰.
۳- تفسیر عیاشی، ج۱، ص۱۷۳، ح۵۱۱.
۴- امالی، ج۱، ص۳۷۴، مناقب ابن مغازلی، ص۵۰، ح۷۳.

تَفْعَلُواْ فَأْذَنُواْ بِحَرْبٍ مِّنَ اللّهِ وَرَسُولِهِ وَإِن تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُوسُ أَمْوَالِكُمْ لاَ تَظْلِمُونَ وَلاَ تُظْلَمُونَ (۲۷۹).

[ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا پروا کنید؛ و اگر مؤمنید، آن چه از ربا باقی مانده است واگذارید* و اگر (چنین) نکردید، بدانید به جنگ با خدا و فرستاده وی، برخاسته‌اید؛ و اگر توبه کنید، سرمایه‌های شما از خودتان است. نه ستم می‌کنید و نه ستم می‌بینید]

۱) شیخ در تهذیب، با سند خود از حسین بن سعید، از فضاله، از ابان، از محمد بن مسلم، از ابو جعفر علیه السلام؛ و ابن ابی عمیر، از حماد، از حلبی، از ابو عبد الله علیه السلام روایت می‌کند و می‌گوید که آن دو راجع به مردی که دینی برای مدت معینی بر گردن خود دارد و فرد طلبکار نزدش می‌آید و می‌گوید: از مقداری که نزد تو دارم فلان مقدار را به من بده و باقی را از تو نمی‌خواهم، و یا این که می‌گوید: مقداری از آن را به من پس بده و برای باقی آن به تو مهلت خواهم داد. فرمود: تا زمانی که بر سرمایه خود چیزی نیافزاید، اشکالی در آن نمی‌بینم. خداوند می‌فرماید: «فَلَكُمْ رُؤُوسُ أَمْوَالِكُمْ لاَ تَظْلِمُونَ وَلاَ تُظْلَمُونَ».[1]

ابن بابویه در الفقیه، با سند خود از ابان، از محمد بن مسلم، از ابو جعفر علیه السلام عین این روایت را نقل می‌کند.[2]

۲) عیاشی، از حلبی، از ابو عبد الله علیه السلام راجع به مردی که دینی تا مدت مشخصی بر گردن دارد و طلب کارش می‌آید و می‌گوید: به من بپرداز. فرمود: هیچ اشکالی در این نمی‌بینم، چرا که بر سرمایه خود چیزی را نیافزوده است، و خداوند فرمود: «فَلَكُمْ رُؤُوسُ أَمْوَالِكُمْ لاَ تَظْلِمُونَ وَلاَ تُظْلَمُونَ».[3]

۳) ابو عمرو زبیری، از ابو عبد الله علیه السلام روایت می‌کند که می‌فرماید: توبه پاک کننده ناپاکی گناه است. خداوند فرمود: «يا أيها الَّذِينَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللّهَ وَذَرُواْ مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ»، تا آنجا که می‌فرماید: «تُظْلَمُونَ»، و این همان توبه‌ای است که خداوند بندگانش را به آن دعوت نمود و نوید ثواب آن را

۱- تهذیب، ج۶، ص۲۰۷، ح۴۷۵.
۲- این روایت در الفقیه موجود نمی‌باشد. ج۳، ص۲۱، ح۵۵.
۳- تفسیر عیاشی، ج۱، ص۱۷۳، ح۵۱۲.

داد، بنابراین هر کس که با توبه‌ای که خداوند به آن امر فرمود مخالفت کند، خداوند بر او خشم خواهد گرفت و آتش بر او سزاوارتر خواهد بود.[1]

۴) ابو علی طبرسی گفت: از امام باقر علیه السلام روایت شده که ولید بن مغیره در جاهلیت ربا می‌خورد و برایش مقداری از آن مال نزد ثقیف باقی ماند، خالد بن ولید بعد از اسلام آوردن خواهان بازپس گیری آن شد، پس این آیه نازل شد.[2]

۵) علی بن ابراهیم سبب نزول این آیه را این می‌داند که زمانی که خداوند آیه: «اَلَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لاَ يَقُومُونَ إِلاَّ كَمَا يَقُومُ اَلَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ» [کسانی که ربا می‌خورند، (از گور) برنمی‌خیزند مگر مانند برخاستن کسی که شیطان بر اثر تماس، آشفته‌سرش کرده است.][3] را نازل فرمود، خالد بن ولید نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و گفت: ای رسول خدا! پدرم نزد ثقیف، مالی را دارد که از راه ربا به دست آورده است و به هنگام مرگش به من وصیت کرد که آن را بگیرم. بنابراین خداوند تبارک و تعالی آیه: «يا أَيها الَّذِينَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللّهَ وَذَرُواْ مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ * فَإِن لَّمْ تَفْعَلُواْ فَأْذَنُواْ بِحَرْبٍ مِّنَ اللّهِ وَرَسُولِهِ» را نازل کرد؛ پس فرمود: هر کس که ربا بگیرد، قتل بر او واجب می‌گردد و هر کس که ربا خوار باشد، قتل بر او واجب می‌گردد.[4]

۶) علی بن ابراهیم گفت: پدرم از ابن ابی عمیر، از جمیل، از ابو عبد الله علیه السلام روایت کرد که فرمود: یک درهم ربا نزد خداوند، بزرگتر از هفتاد زنای با مَحرم در بیت الله الحرام می‌باشد. نیز فرمود: ربا هفتاد بخش است، ساده‌ترین آن مثل این است که مردی در بیت الله الحرام با مادرش نزدیکی کند.[5]

۷) شیخ با سند خود از حسین بن سعید، از ابن ابی عمیر، از حماد بن عثمان، از حلبی نقل می‌کند و می‌گوید: ابو عبد الله علیه السلام فرمود: هر کسی که از روی نادانی ربا بخورد و سپس توبه کند، اگر توبه‌اش واقعی باشد از او پذیرفته خواهد

۱- تفسیر عیاشی، ج۱، ص۱۷۳، ح۵۱۳.
۲- مجمع البیان، ج۲، ص۲۱۰.
۳- بقره/ ۲۷۵.
۴- تفسیر قمی، ج۱، ص۱۰۰.
۵- تفسیر قمی، ج۱، ص۱۰۱.

شد. نیز فرمود: اگر کسی مالی را از پدر خود به ارث برد و متوجه شود که در آن مال، ربا وجود دارد، و در تجارت با اموال دیگر مخلوط شده، بر او حلال و گوارا خواهد بود، بنابراین آن را بخورد و از آن پول استفاده کند؛ و اگر متوجه شود که بخشی جدای از دیگر اموال، از طریق ربا می‌باشد، باید سرمایه اولیه را از آن بردارد و باقی را بازگرداند.[1]

۸) وی با سند خود از حسین بن سعید، از ابن ابی عمیر، از حماد، از حلبی، از ابی عبد الله علیه السلام روایت می‌کند و می‌گوید: مردی نزد ابو عبد الله علیه السلام آمد و گفت: مالی را به ارث برده‌ام، و متوجه شدم که کسی که این پول را از او به ارث برده‌ام ربا خوار بوده است، و متوجه شدم که در این پول ربا وارد شده و از آن مطمئن هستم و دلم راضی نمی‌شود که از حلال آن استفاده کنم، چرا که متوجه این مسئله شده‌ام و از فقهایی از اهالی عراق و حجاز سؤال کردم و آنها به من گفتند: به خاطر آن چه که در آن است، خوردن از آن بر تو حلال نخواهد بود. ابو جعفر علیه السلام به او فرمود: اگر می‌دانی که قسمت مشخصی از آن ربا است و صاحبان آن را می‌شناسی، سرمایه‌ی اولیه خود را از آن بردار و باقی را بازگردان؛ و چنانچه با دیگر اموال مخلوط شده بود، پس تمام آن گوارای تو باد و این مال، مال توست و از آن چه صاحب آن انجام می‌داد دوری گزین، چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن چه را که از ربا به دست نیامده بود را کنار گذاشت و باقی را بر آنان حرام گردانید. هر آن کس که این را نداند، در نادانی‌اش باقی خواهد ماند تا این که آگاه شود و چنانچه از حرام بودن آن آگاه شد، بر او حرام می‌گردد و چنانچه آن را انجام دهد، مجازات بر او واجب گردد همان گونه که بر کسی که ربا خوار است واجب می‌گردد.[2]

«وَإِن كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَأَن تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ (۲۸۰)»

[و اگر (بدهکارتان) تنگدست باشد، پس تا (هنگام) گشایش، مهلتی (به او دهید)؛

۱- تهذیب، ج۷، ص۱۶، ح۶۹.
۲- تهذیب، ج۷، ص۱۶، ح۷۰.

و (اگر به راستی قدرت پرداخت ندارد،) بخشیدن آن برای شما بهتر است-اگر بدانید.]

۱) محمد بن یعقوب، از تعدادی از یارانمان، از سهل بن زیاد، از حسن بن محبوب، از یحیی بن عبد الله، از حسن بن حسن، از ابو عبد الله علیه السلام روایت می‌کند که می‌فرماید: یک روز، پیامبر صلی الله علیه و آله از منبر بالا رفت و خداوند را حمد و ستایش گفت و بر پیامبرانش درود فرستاد، سپس فرمود: ای مردم! حاضرین به غایبین خبر دهند، هر کس که به تهیدستی مهلت دهد، در هر روز نزد خداوند عز و جل، به اندازه مالش صدقه‌ای دارد تا این که مال خود را پس بگیرد. سپس ابوعبد الله علیه السلام فرمود: «**وَإِن كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَى مَيْسَرَةٍ وَأَن تَصَدَّقُواْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ**»، او تهیدست است، پس از مال خود به او ببخشید و این برای شما بهتر است [1].

۲) وی از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن سلیمان، از مردی از اهالی جزیزة العرب ملقب به ابو محمد نقل می‌کند و می گوید: مردی از امام رضا علیه السلام سؤالی پرسید و من آن را شنیدم، او به امام گفت: جانم به فدایت، خداوند عز و جل می‌فرماید: «**وَإِن كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَى مَيْسَرَةٍ**» مرا از مفهوم این مهلت که خداوند در کتابش می‌فرماید، آگاه کنید، آیا زمان مشخصی دارد تا اگر در چنین تنگنایی قرار گرفت، باید به او مهلت داده شود، و حال این که او مال این مرد را گرفته و خرج خانواده‌ی خود کرده است و هیچ محصولی ندارد تا منتظر بهره برداری از آن باشد و هیچ قرضی در دست کسی ندارد تا منتظر پس گرفتن آن باشد، و هیچ مال و پولی در دست کسی ندارد تا منتظر آوردنش باشد؟ فرمود: بله، منتظر می‌ماند به این اندازه که خبرش به امام برسد و امام به جای او مقداری که طلبکاران از وی طلب دارند را به آنان بپردازد. البته چنانچه او این پول را در راه اطاعت از خداوند عز و جل خرج (مصرف) کرده باشد، ولی اگر در راه معصیت پروردگار مصرف کرده باشد، پس هیچ دینی بر گردن امام ندارد. گفتم: پس تکلیف کسی که به نزد آن مرد امانتی قرار داده و نمی‌داند که آیا او این را در راه اطاعت خدا خرج کرده یا معصیت خدا، چیست؟ فرمود: باید با مال او به کار بپردازد و با

۱- کافی، ج۴، ص۳۵، ح۴.

سرافکندگی پول را به او پس دهد.[1]

۳) علی بن ابراهیم گفت: پدرم، از سکونی، از مالک بن مغیرة، از حماد بن سلمه، از علی بن زید بن جُدعان[2]، از سعید بن مسیّب، از عایشه نقل کرد که عایشه گفت: شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: هیچ بدهکاری نیست که با طلبکار خود به نزد یکی از والیان مسلمان برود و از تنگدستی خود برایش بگوید مگر این که این بدهکار از دِین خود مبرّاً شود و دِین او بر گردن والی مسلمانان بیافتد، چرا که اموال مسلمانان در دست اوست. حضرت علیه السلام فرمود: و هر کس که پولی را بگیرد و آن را در راه اسراف و یا معصیت مصرف نکند و برای پس دادن آن در تنگنا قرار بگیرد و نتواند آن را پس دهد، پس باید صاحب مال به او مهلت دهد تا هر وقت که خداوند به این مرد روزی عطا نماید، این مرد دِین خود را ادا کند. اگر امام عادل حضور داشت، باید امام، دِین این مرد را ادا کند، چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: هر کس که مالی را از خود بر جای گذاشت، این مال، سهم ورثه‌ی او خواهد بود و هر کس که بعد از مرگش از خود، دِین و یا بدهی بر جای گذاشت، آن چه که پیامبر آن را ضمانت کرد بر گردن امام خواهد بود و چنانچه صاحب مال، ثروتمند و متمکّن بود و این دِین را بر او بخشید و یا از مال خود درگذشت، برایش بهتر خواهد بود «وَأَن تَصَدَّقُواْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ».[3]

۴) عیاشی، از معاویة بن عمار دُهنی نقل می‌کند و می‌گوید: شنیدیم که ابو عبد الله علیه السلام می‌فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس که بخواهد خداوند او را در سایه عرش خود قرار دهد، در روزی که هیچ سایه‌ای جز سایه‌ی او وجود ندارد، به مستمندی مهلت دهد و یا این که از حق خود بگذرد.[4]

۵) ابی جارود، از ابو جعفر علیه السلام نقل می‌کند که می‌فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس که دوست دارد خداوند او را از غلیان آتش

۱- کافی، ج۵، ص۹۳، ح۵.
۲- علی بن زید بن عبد الله بن ابی ملیکه زهیر بن عبد الله بن جدعان تمیمی بصری. از انس و ابن مسیّب و دیگران روایت کرده است، و از وی، قتادة و حمادان و سفیانان و غیره روایت کرده‌اند. تهذیب التهذیب، ج۷، ص۳۲۲.
۳- تفسیر قمی، ج۱، ص۱۰۱.
۴- تفسیر عیاشی، ج۱، ص۱۷۳، ح۵۱۴.

جهنم در امان دارد، به مستمندی مهلت دهد و یا این که از حق خود در گذرد.[1]

۶) قاسم بن سلیمان، از ابو عبد الله علیه السلام روایت می‌کند که[فرمود]: ابو الیَسَر، مردی از انصار از بنی سلمه[2] نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چه کسی از شما دوست دارد که از گروه جهنمیان جدا گردد؟ مردم گفتند: ما، ای رسول خدا، و [پیامبر صلی الله علیه و آله] فرمود: هر کس که به بدهکاری مهلت دهد و یا بر مستمندی ببخشد به این مقام می‌رسد.[3]

۷) اسحاق بن عمّار گفت: به ابو عبد الله علیه السلام گفتم: مرد نمی‌تواند بدهکار را تحت فشار قرار دهد؟ فرمود: نباید فشاری به کسی بیاورد که خداوند به او مهلت داده است.[4]

۸) ابان از کسی که به او خبر داد، از ابو عبد الله علیه السلام، روایت می‌کند که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در روزی گرم فرمودند: هر کس که بخواهد خداوند او را در سایه عرش خود قرار دهد، در روزی که هیچ سایه‌ای جز سایه‌ی او وجود ندارد، به مستمندی مهلت دهد و یا این که از حق خود بگذرد.[5]

۹) حنان بن سدیر، از پدرش، از ابو جعفر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: خداوند در روز قیامت اقوامی را از زیر عرش مبعوث می‌دارد که چهره‌هایشان از نور و لباسشان از نور و ریش‌هایشان از نور است و بر صندلی‌هایی از نور نشسته‌اند، فرمود: خداوند آنان را به مردم نشان می‌دهد، و مردم می‌گویند: اینان همان پیامبرانند؟ پس در آن هنگام یک منادی از زیر عرش ندا سر می‌دهد: اینان پیامبر نیستند. فرمود: مردم می‌گویند: اینان شهیدانند؟ حضرت فرمود: پس در آن لحظه یک منادی از زیر عرش ندا سر می‌دهد: اینان شهید نیستند، و لیکن اینان مردمی هستند که بر مؤمنین آسان می‌گیرند و به مستمند مهلت می‌دهند تا به

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۷۴، ح ۵۱۵.

۲- حدیث را به طور کامل می توانید در: امالی مفید: ص۳۱۵ ح۷، و امالی طوسی، ج ۱، ص۸۱ و ج ۲، ص۷۴، ببینید. ابوالیسر، کعب بن عمرو بن عباد بن عمرو بن سواد بن غنم بن کعب بن سلمه انصاری سَلَمی است. او همان کسی است که عباس بن عبدالمطّلب را به اسارت گرفت و در جنگ صِفین، در کنار علی(ع) بود. به زندگی‌نامه او در مستدرک الحاکم، ج ۳، ص ۵۰۵ و سیر اعلام النبلاء، ج ۲ ص ۵۳۷ مراجعه کنید.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۷۴، ح ۵۱۶.

۴- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۷۴، ح ۵۱۷.

۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۷۴، ح ۵۱۸.

گشایشی برسد.[1]

۱۰) ابن سنان، از ابی حمزه، نقل می‌کند که می‌گوید: سه گروه هستند که در روز قیامت خداوند آنان را زیر سایه خود می‌گیرد، در روزی که هیچ سایه‌ای جز سایه‌ی او وجود ندارد: مردی که زنی زیبا روی او را به سوی خود فراخواند، ولی او نپذیرد و او را ترک کند و بگوید: من از پروردگار عالمیان می‌ترسم؛ و مردی که به مستمندی مهلت دهد و یا از حقی که نزد او داشته است بگذرد؛ و مردی که قلبش با عشق به مساجد گره خورده است، «وَأَن تَصَدَّقُواْ خَيْرٌ لَّكُمْ»، یعنی آن چه را که نزد او دارید را بر او ببخشایید، چرا که این برای شما بسیار بهتر است. پس، از مال خود که در نزد مستمند دارید درگذرید و یا این که برای پس دادن آن به او مهلت دهید. ابو عبد الله علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: هر کس که به مستمندی مهلت دهد، در هر روز نزد خداوند به همان اندازه که از مستمند طلب دارد، روزی خواهد داشت تا زمانی که حق خود را بازپس گیرد.[2]

۱۱) عمر بن سلیمان، از مردی از اهالی الجزیره نقل می‌کند و می‌گوید: مردی از امام رضا علیه السلام سؤالی کرد و به او گفت: جانم به فدایت، خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ»، مرا از مفهوم این نظری که خداوند در کتابش می‌فرماید، آگاه کنید آیا زمان مشخصی دارد تا اگر در چنین تنگنایی قرار گرفت باید به او مهلت داده شود، و حال این که او مال این مرد را گرفته و خرج خانواده خود کرده است و هیچ محصولی ندارد تا منتظر بهره‌برداری از آن باشد و هیچ قرضی در دست کسی ندارد تا منتظر پس گرفتن آن باشد، و هیچ مال و پولی در دست کسی ندارد تا منتظر آوردنش باشد؟ فرمود: بله؛ منتظر می‌ماند به آن اندازه که خبرش به امام برسد و امام به جای او مقداری را که طلبکاران از وی طلب دارند به آنان بپردازد البته چنانچه او این پول را در راه اطاعت از خداوند عز و جل خرج کرده باشد، ولی اگر در راه معصیت پروردگار مصرف کرده باشد، پس هیچ دینی بر گردن امام ندارد. گفتم: پس تکلیف کسی که به نزدآن مرد امانتی قرار داده و

۱- تفسیر عیاشی، ج۱، ص۱۷۴، ح۵۱۹.
۲- تفسیر عیاشی، ج۱، ص۱۷۵، ح۵۲۰.

نمی‌داند که آیا او این را در راه اطاعت خدا خرج کرده یا معصیت خدا، چیست؟ حضرت فرمود: با مال او به کار بپردازد و با سرافکندگی پول را به او پس دهد.[1]

«وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۲۸۱)»

[و بترسید از روزی که در آن، به سوی خدا بازگردانده می‌شوید، سپس به هر کسی (پاداش) آن چه به دست آورده، تمام داده شود؛ و آنان مورد ستم قرار نمی‌گیرند.]

۱) ابن شهر آشوب، در شأن نزول این آیه از واحدی نقل می‌کند که عِکرمه از ابن عباس روایت کرده و گفته است: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از غزوه‌ی حُنَین بازگشت و خداوند سوره فتح را نازل فرمود، فرمودند: ای علی بن ابی طالب و ای فاطمه! «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ» [چون یاری خدا و پیروزی فرا رسد][2]، تا پایان سوره. سُدّی و ابن عباس گفتند: سپس آیه: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ» [قطعاً برای شما پیامبری از خودتان آمد][3] نازل شد، و بعد از نزول آن آیه شش ماه زنده ماند (زندگی کرد)، سپس هنگامی که برای حِجَّةالوداع خارج شد در راه آیه: «يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ» [از تو (در باره کلاله) فتوا می‌طلبند، بگو: خدا در باره کلاله فتوا می‌دهد][4] نازل شد و آیه‌ی تابستان نام گرفت، سپس در حالی که در عرفه ایستاده بود بر او آیه‌ی: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» [امروز دین شما را برایتان کامل گردانیدم][5] نازل شد، و بعد از آن هشتاد و یک روز در قید حیات بود، سپس بر او آیات ربا نازل گشت، سپس بعد از آن آیه «وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ» نازل شد که این آخرین آیه‌ای بود که از آسمان نازل شد و بعد از آن، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیست و یک روز در قید

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۷۵، ح ۵۲۱.
۲- نصر / ۱.
۳- توبه / ۱۲۸.
۴- نساء / ۱۷۶.
۵- مائده / ۳.

حیات بود.[۱]

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنتُم بِدَيْنٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُب بَّيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَن يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا فَإِن كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَن يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِن رِّجَالِكُمْ فَإِن لَّمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّن تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَن تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَىٰ وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا وَلَا تَسْأَمُوا أَن تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ أَجَلِهِ ذَٰلِكُمْ أَقْسَطُ عِندَ اللَّهِ وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا إِلَّا أَن تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ وَإِن تَفْعَلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۲۸۲)»

[ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هر گاه به وامی تا سررسیدی معیّن، با یکدیگر معامله کردید، آن را بنویسید. و باید نویسنده‌ای (صورت معامله را) بر اساس عدالت، میان شما بنویسد. و هیچ نویسنده‌ای نباید از نوشتن خودداری کند؛ همان گونه (و به شکرانه آن) که خدا او را آموزش داده است. و کسی که بدهکار است باید املا کند، و او (=نویسنده) بنویسد. و از خدا که پروردگار اوست پروا نماید، و از آن، چیزی نکاهد. پس اگر کسی که حق بر ذمه اوست، سفیه یا ناتوان است، یا خود نمی‌تواند املا کند، پس ولیّ او باید با (رعایت) عدالت، املا نماید. و دو شاهد از مردانتان را به شهادت طلبید، پس اگر دو مرد نبودند، مردی را با دو زن، از میان گواهانی که (به عدالت آنان) رضایت دارید (گواه بگیرید)، تا (اگر) یکی از آن دو (زن) فراموش کرد، (زن) دیگر، وی را یادآوری کند. و چون گواهان

۱- مناقب ابن شهر آشوب، ج۱، ص۲۳۴.

احضار شوند، نباید خودداری ورزند. و از نوشتنِ (بدهی) چه خرد باشد یا بزرگ، ملول نشوید، تا سررسیدش (فرا رسد). این (نوشتنِ) شما، نزد خدا عادلانه‌تر، و برای شهادت استوارتر، و برای این که دچار شک نشوید (به احتیاط) نزدیکتر است، مگر آن که داد و ستدی نقدی باشد که آن را میان خود (دست به دست) برگزار می‌کنید؛ در این صورت، بر شما گناهی نیست که آن را ننویسید. و (در هر حال) هر گاه داد و ستد کردید گواه بگیرید. و هیچ نویسنده و گواهی نباید زیان ببیند، و اگر چنین کنید، از نافرمانی شما خواهد بود. و از خدا پروا کنید، و خدا (بدین گونه) به شما آموزش می‌دهد، و خدا به هر چیزی داناست.]

۱) علی بن ابراهیم گفت: در باره سخن باری تعالی: «يا أيها الَّذِينَ آمَنُواْ إِذَا تَدَايَنتُم بِدَيْنٍ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ» در خبر آمده است که: در سوره بقره پانصد حکم وجود دارد و در این آیه پانزده حکم، و در این سخن باری تعالی: «يا أيها الَّذِينَ آمَنُواْ إِذَا تَدَايَنتُم بِدَيْنٍ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُب بَّيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلاَ يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللّهُ»، سه حکم وجود دارد «فَلْيَكْتُبْ» چهار حکم «وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ» پنج حکم که همان اقرار آن می‌باشد، چنان چه آن را املا کند. «وَلْيَتَّقِ اللّهَ رَبَّهُ وَلاَ يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا» و این که خیانت نکند، شش حکم «فَإن كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لاَ يَسْتَطِيعُ أَن يُمِلَّ هُوَ» و یا این که صلاحیت املا کردن آن را ندارد «فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ» یعنی نماینده مالی او املا کند، هفت حکم «وَاسْتَشْهِدُواْ شَهِيدَيْنِ من رِّجَالِكُمْ» هشت حکم «فَإِن لَّمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّن تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاء أَن تَضِلَّ إْحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الأُخْرَى» یعنی این که یکی از آن دو فراموش کند و دیگری به او یادآوری کند، نه حکم «وَلاَ يَأْبَ الشُّهَدَاء إِذَا مَا دُعُواْ» ده حکم «وَلاَ تَسْأَمُوْاْ أَن تَكْتُبُوْهُ صَغِيرًا أَو كَبِيرًا إِلَى أَجَلِهِ» یعنی نگران نباشید که بنویسید آن را، خردسال باشد یا بزرگسال، یازده حکم «ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِندَ اللّهِ وَأَقْومُ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَى أَلاَّ تَرْتَابُواْ»، یعنی شک نکنید «إِلاَّ أَن تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلاَّ تَكْتُبُوهَا» دوازده حکم «وَأَشْهِدُوْاْ إِذَا تَبَايَعْتُمْ» سیزده حکم «وَلاَ يُضَآرَّ كَاتِبٌ وَلاَ شَهِيدٌ» چهارده حکم «وَإِن تَفْعَلُواْ فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ» پانزده حکم «وَاتَّقُواْ اللّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللّهُ وَاللّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ».[۱]

۱– تفسیر قمی، ج۱، ص۱۰۱.

۲) شیخ در کتاب تهذیب، با سند خود از علی بن حسن بن فضّال، از محمد و احمد دو پسر حسن، از پدرشان، از احمد بن عمر، از عبد الله بن سنان، از ابو عبد الله علیه السلام روایت می‌کند و می‌گوید: پدرم در حالی که من نیز حاضر بودم، از ایشان سؤالی پرسید راجع به این سخن حق تعالی: «حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ» [تا آن گاه که به رشد کامل خود برسد][۱]، فرمود: به سن بلوغ رسیدن، گفت: پس فرمود: مابین شانزده و هفده سالگی و نزدیک به آن، به سن بلوغ می‌رسد، گفت: چنانچه حدوداً سیزده ساله شود؟ فرمود: نه، اگر سیزده ساله شود برایش حسنات و سیئات نوشته می‌شود و به سن قانونی می‌رسد، مگر این که جاهل و یا نادان باشد. بنابراین گفت: جاهل کیست؟ فرمود: کسی که درهم را چندین برابر بخرد. گفت: چه کسی را نادان می‌نامند؟ فرمود:کسی که ابله است.[۲]

۳) عیاشی، از ابن سنان نقل می‌کند: به ابو عبد الله علیه السلام گفتم: چه هنگام مال پسربچه، به او داده می‌شود؟ فرمود: اگر به سن بلوغ برسد و رشد کند و نادان و یا جاهل نباشد. گفت: گفتم: برخی به سن پانزده و شانزده سالگی می‌رسند ولی بالغ نمی‌شوند، فرمود: اگر سیزده ساله شود، به سن قانونی رسیده، مگر آن که جاهل و یا نادان باشد. گفت: گفتم: جاهل و نادان به چه کسی می‌گویند؟ فرمود: جاهل کسی است که شراب خوار باشد و نادان کسی است که یکی را در عوض دو تا می‌گیرد.[۳]

۴) شیخ در کتاب التهذیب، با سند خود از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد، از محمد بن خالد؛ و علی بن حدید، از علی بن نعمان، از داود بن حُصَین، از ابو عبد الله علیه السلام راجع به سخن باری تعالی: «فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ» روایت می‌کند که فرمود: این موضوع درباره دَین است که چنانچه دو مرد وجود نداشته باشند، برای شهادت یک مرد و دو زن، و چنانچه دو زن وجود نداشتند، یک مرد و سوگند مدّعی (دادخواه) کافی است و رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام با این حکم قضاوت می‌کردند.[۴]

۵) و امام ابو محمد عسکری علیه السلام راجع به: «وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِن رِّجَالِكُمْ»، فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام فرموده است: «شَهِيدَيْنِ مِن رِّجَالِكُمْ» : یعنی از مسلمانان آزاده و عدالت پیشه و عادل شما، امام علیه السلام فرمود: آنان را

۱- احقاف/ ۱۵.

۲- تهذیب، ج۹، ص۱۸۲، ح۷۳۱.

۳- تفسیر عیاشی، ج۱، ص۱۷۵، ح۵۲۲.

۴- تهذیب، ج۶، ص۲۸۱، ح۷۷۴.

به شهادت بگیرید تا با آنان دین و مال خود را محافظت کنید و ادب خداوند و توصیه او را بکار گیرید که در آن منفعت و برکت بزرگی وجود دارد، و بر خلاف آن عمل نکنید که پشیمان خواهید شد زمانی که دیگر پشیمانی سودی ندارد. سپس امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: شنیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرمود: سه گروه هستند که خداوند دعایشان را اجابت نمی‌کند. بلکه آنان را ملامت و توبیخ خواهد کرد: اولین آنها مردی است که به همسر بدی مبتلا گشته که او را آزار می‌دهد و به او زیان می‌رساند و دنیا را برایش به جهنم تبدیل می‌کند و دنیا را برایش تلخ و تیره می‌سازد و آخرت او را تباه می‌کند، و او می‌گوید: پروردگارا! خداوندا! مرا از دست او رهایی بخش، خداوند می‌فرماید: ای نادان! من تو را از دست او رهایی بخشیده‌ام و طلاق او را در دستانت قرار داده‌ام، و رهایی از او در طلاق دادن اوست. و دومین آنها مردی است که در کشوری اقامت گزیده که کشور خودش نیست و هر آن چه را که می‌خواهد در آنجا برایش فراهم نمی‌شود و هر آن چه را خواهش کند، از آن محروم می‌شود، می‌گوید: پروردگارا! از این کشور که در آن سکنی گزیده‌ام مرا رهایی ده. خداوند عز و جل می‌فرماید: ای بنده‌ی من! من تو را از این کشور رهایی بخشیده‌ام و راه‌های خروج از آن را برایت آشکار ساخته‌ام و امکان آن را برایت فراهم کرده‌ام بنابراین از آن خارج شو و به کشور دیگری برو که در آن می‌توانی سلامتی و رزق به دست آوری. و سومین آنها مردی است که خداوند به او توصیه کرد که دین خود را با شاهد و کتابت مراقبت کند، ولی او چنین نمی‌کند و مال خود را بدون این که اطمینان حاصل کند، به آدم غیر قابل اعتمادی داده است و حالا او منکر این امر شده است و یا از حق او کاسته و او می‌گوید: پروردگارا! خداوندا! مالم را به من بازگردان. خداوند عزو جل به او می‌فرماید: ای بنده من! من به تو آموختم که چگونه اطمینان حاصل کنی و از این طریق از مال خود نگهداری کنی تا از بین نرود، ولی تو ابا کردی و اکنون مرا می‌خوانی حال که مال خود را تباه ساخته‌ای و از بین برده‌ای و توصیه مرا تغییر دادی، پس اجابت نخواهم کرد. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بنابراین به توصیه خداوند عمل کنید تا رستگار و موفق شوید، و بر خلاف آن عمل مکنید که پشیمان خواهید شد.[1]

۶) و امام عسکری علیه السلام فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند:

۱- تفسیر منسوب به امام عسکری (ع)، ص۶۵۱، ح۳۷۲.

«فَإِن لَّمْ يكونَا رَجُلَينِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ»، برای شهادت دادن، دو زن، معادل یک مـرد است، و چنانچه دو مرد و یا یک مـرد و دو زن وجـود داشـتند و شـهادت دادنـد، شهادتشان برای قضاوت، قابل قبول است. امیر المؤمنین علیه السلام فرمـود:مـا بـا رسول خدا صلی الله علیـه و آلـه بـودیم، در حـالی کـه ایـن سـخن حـق تعـالی: «وَاسْتَشْهِدُواْ شَهِيدَيْنِ من رِّجَالِكُمْ» را به ما یاد آور می‌شد، ایشـان فرمـود:بایـد از آزادگان شما باشد نه از بردگان، چرا که خداوند عز و جل بردگانی را که در خدمت سرورانشـان هسـتند از شـهادت دادن و ادای آن معـذور دانسـته اسـت، و بایـد از مسلمانان باشند، چرا که خداوند عز و جل مسلمانان عادل را بـا پـذیرفتن شـهادت ایشان، بر دیگران مفتخر کرد و آن را از افتخارات عاجل ایشان و از ثواب دنیا قرار داد، پیش از آن که به آخرت منتقل شوند. در این هنگام، زنی آمد و روبروی رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاد و گفت: مادر و پدرم به فدایت، ای رسول خدا! مـن از طرف زنها به نزد شما آمده‌ام، هر زنی که به نزد شما بیاید، همین سـخن مـرا بـه شما خواهد گفت، ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! خداوند عز و جل، پروردگار مردان و زنان است و آفریننده مردان و زنان و روزی دهنده مردان وزنان، و این کـه آدم، پدر مردان و زنان است و این که حواء، مادر مردان و زنان است و این که شما فرستاده خدا بر زنان و مردان هستید، پـس چگونـه اسـت کـه در شـهادت دادن و میراث، دو زن، معادل یک مرد می‌باشند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای زن! این قضاوتی است از عادلی حکیم که ستم نمی‌کند و از آن چـه شـما را از آن منع کرده سودی به دست نمی‌آورد و هیچ نقصانی از آن چه که بذل کرده و بخشیده بر او عارض نمی‌گردد و لیکن مسائل را با علم خود تدبیر می‌کند. ای زن! چرا کـه دین و عقل شما ناقص است. آن زن گفت: ای رسول خـدا صـلی الله علیـه و آلـه! نقصان دین ما در چیست؟ فرمود: یکی از شما(یک زن) نصف عمر خود را به سبب حیض نماز نمی‌گزارد و این که شما در زندگی لعن و کفر زیاد مـی‌کنیـد، برخـی از شماها نزد مردی ده سال یا بیشتر زندگی می‌کند و مرد به او احسان مـی‌کنـد و در ناز و نعمت قرار می‌دهد، ولی چنانچه روزی دستش تنگ شود و یا با او نزاع کنـد، زن به او می‌گوید: هرگز هیچ خیری از تو ندیدم. اگر زنـی چنـین اخلاقـی نداشـته باشد، پس هر چه که به سبب این نقصان بر او عارض می‌شود، بر او مشقتی خواهد بود و باید صبر پیشه کند و خداوند ثواب بزرگی به او می‌دهد، پس تـو را بشـارت باد. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: هیچ مرد بدی وجـود نـدارد مگر این که زنِ بد، از او بدتر باشد؛ و هیچ زن صالح و نیکوکاری وجود ندارد مگـر

این که مرد صالح و نیکوکار از او برتر باشد، و خداوند هیچ زنی را با مردی برابر قرار نداده است مگر آن چه که خداوند از برابری فاطمه سلام الله علیها با علی علیه السلام قرار داده یعنی در شهادت دادن.[1]

۷) شیخ در التهذیب، با سند خود از علی بن سعید، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از ابو عبد الله علیه السلام راجع به سخن حق تعالی: «وَلاَ يَأْبَ الشُّهَدَاء إِذَا مَا دُعُواْ»، نقل می‌کند که فرمود: پیش از شاهد شدن. و سخن خدا: «وَمَن يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ» [و هر که آن را کتمان کند قلبش گناهکار است]،[2] فرمود: بعد از شاهد شدن.[3]

۸) و نیز با سند خود از حسین بن سعید، از محمد بن فضیل، از ابو صبّاح، از ابو عبد الله علیه السلام، راجع به سخن حق تعالی: «وَلاَ يَأْبَ الشُّهَدَاء إِذَا مَا دُعُواْ»، نقل کرد که فرمود: شایسته نیست که کسی اگر برای شهادت دادن از او درخواست شود، بگوید: برای شما بر آن شهادت نمی‌دهم.[4]

۹) و نیز با سند خود از حسین بن سعید، از نضر، از قاسم بن سلیمان، از جرّاح مدائنی، از ابو عبد الله علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: چنانچه از تو دعوت به شهادت دادن شد، پس اجابت کن.[5]

۱۰) و نیز با سند خود از احمد بن ابی عبد الله، از عثمان بن عیسی، از سماعه، از ابو عبد الله علیه السلام، راجع به سخن باری تعالی: «وَلاَ يَأْبَ الشُّهَدَاء إِذَا مَا دُعُواْ» نقل می‌کند که فرمود: شایسته نیست که کسی اگر برای شهادت دادن از او درخواست شود، بگوید: برای شما بر آن شهادت نمی‌دهم.[6]

۱۱) و نیز با سند خود از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از محمد بن فضیل، از ابو الحسن علیه السلام راجع به سخن باری تعالی: «وَلاَ يَأْبَ الشُّهَدَاء إِذَا مَا دُعُواْ»، نقل می‌کند که فرمود: اگر مردی (فردی) از تو بخواهد تا برای دَین و حقّی برایش شهادت دهی، نباید سستی کنی. یا به عبارت دیگر در آن تأخیر کنی.[7]

۱- تفسیر منسوب به امام عسکری (ع)، ص۶۵۶، ح۳۷۴.
۲- بقره/ ۲۸۳.
۳- تهذیب، ج۶، ص۲۷۵، ح ۷۵۰.
۴- تهذیب، ج۶، ص۲۷۵، ح ۷۵۱.
۵- تهذیب، ج۶، ص۲۷۵، ح ۷۵۲.
۶- تهذیب، ج۶، ص۲۷۵، ح ۷۵۳.
۷- تهذیب، ج۶، ص۲۷۶، ح ۷۵۴.

۱۲) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن فضیل، از ابی صبّاح کنانی، از ابو عبد الله علیه السلام راجع به سخن حق تعالی: «وَلاَ يَأْبَ الشُّهَدَاء إِذَا مَا دُعُواْ» روایت می‌کند که فرمود: شایسته نیست که کسی اگر برای شهادت دادن از او درخواست شود، بگوید: برای شما شهادت نمی‌دهم.[۱]

۱۳) وی از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حماد بن عثمان، از حلبی، از ابو عبد الله علیه السلام، مثل آن را نقل می‌کند که فرمود: و این پیش از نوشتن است.[۲]

۱۴) عیاشی، از زید ابی اسامه[۳]، از ابی عبد الله علیه السلام روایت می‌کند که می‌گوید: از ایشان راجع به سخن خدا: «وَلاَ يَأْبَ الشُّهَدَاء إِذَا مَا دُعُواْ» پرسیدم. حضرت فرمود: شایسته نیست که کسی اگر برای شهادت دادن از او درخواست شود، بگوید: برای شما شهادت نمی‌دهم.[۴]

۱۵) محمد بن فضیل، از ابو الحسن موسی بن جعفر علیه السلام راجع به سخن حق تعالی: «وَلاَ يَأْبَ الشُّهَدَاء إِذَا مَا دُعُواْ» روایت می‌کند که فرمود: اگر مردی (فردی) از تو بخواهد تا برای دَین و حقّی، برایش شهادت دهی، هیچ کس نباید سستی کند.[۵]

۱۶) ابو صبّاح، از ابو عبد الله علیه السلام راجع به سخن باری تعالی: «وَلاَ يَأْبَ الشُّهَدَاء إِذَا مَا دُعُواْ»، روایت می‌کند که فرمود: پیش از شهادت دادن، و فرمود: شایسته نیست که کسی اگر برای شهادت دادن از او درخواست شود، بگوید: برای شما شهادت نمی‌دهم. و این پیش از نوشتن است.[۶]

۱۷) از هشام بن سالم، از ابو عبد الله علیه السلام روایت شده است که راجع به این سخن حق تعالی: «وَلاَ يَأْبَ الشُّهَدَاء إِذَا مَا دُعُواْ»، فرموده است: پیش از

۱- کافی، ج۷، ص۳۷۹، ح۲.
۲- کافی، ج۷، ص۳۸۰، ح۲.
۳- زید ابو اسامه همان زید بن یونس، معروف به زید شحّام می باشد،او از ابو عبد الله و ابو الحسن (ع) روایت کرده است؛ مراجعه شود به رجال نجاشی: ص۱۷۵، ت۴۶۲؛ معجم (فرهنگ لغت) رجال حدیث، ج۷، ص۳۶۷.
۴- تفسیر عیاشی، ج۱، ص۱۷۵، ح۵۲۳.
۵- تفسیر عیاشی، ج۱، ص۱۷۶، ح۵۲۴.
۶- تفسیر عیاشی، ج۱، ص۱۷۶، ح۵۲۵.

شهادت دادن.[1]

«وَإِن كُنتُمْ عَلَى سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَّقْبُوضَةٌ فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي اؤْتُمِنَ أَمَانَتَهُ... (۲۸۳)»

[و اگر در سفر بودید و نویسنده‌ای نیافتید وثیقه‌ای بگیرید؛ و اگر برخی از شما برخی دیگر را امین دانست، پس آن کس که امین شمرده شده، باید سپرده وی را بازپس دهد]

۱) شیخ در تهذیب، با سند خود از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد، از محمد بن خالد و علی بن حدید، از علی بن نُعمان، از داود بن حُصَین، از ابو عبد الله علیه السلام راجع به سخن حق تعالی: «وَإِن كُنتُمْ عَلَى سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَّقْبُوضَةٌ فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي اؤْتُمِنَ أَمَانَتَهُ» روایت می‌کند که فرمود: یعنی از او وثیقه بگیرد و چنانچه او را امین دانست و از او وثیقه نگرفت، بنابراین کسی که مال را می‌گیرد باید تقوا پیشه کند.

۲) عیاشی، از محمد بن عیسی، از ابو جعفر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هیچ وثیقه‌ای نیست مگر آن که (توسط داین از مدیون) قبض می شود.[2]

«...وَلْيَتَّقِ اللهَ رَبَّهُ وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَن يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَاللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (۲۸۳)»

[و باید از خداوند که پروردگار اوست، پروا کند. و شهادت را کتمان مکنید، و هر که آن را کتمان کند قلبش گناهکار است، و خداوند به آن چه انجام می‌دهید داناست.]

۱) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از ابو عبد الله راجع به سخن خداوند عزو جل: «وَمَن يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۷۶ ح ۵۲۸.
۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۷۶، ح ۵۲۶.

قَلْبُه»، نقل می‌کند که فرمود: بعد از شهادت دادن می‌باشد[1].

۲) ابن بابویه در کتاب الفقیه با سند خود از جابر، از ابو جعفر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس که شهادت را کتمان کند و یا به آن شهادت دهد تا از طریق آن خون مسلمانی را بریزد، و یا این که مال مسلمانی را ضایع گرداند، در روز قیامت چهره‌اش را ظلمتی می‌پوشاند بی‌نهایت که تا چشم کار می‌کند ظلمت می‌بیند و در چهره‌اش علامات و جای زخم دیده می‌شود و مردم او را به نام و نسب می‌شناسند؛ و هر کس که شهادت حقی دهد تا مال مسلمانی را با آن زنده کند، در روز قیامت محشور می‌شود در حالی که چهره‌اش را نوری پوشانده تا چشم کار می‌کند نور است، و تمام مردم نام و نسب او را می‌دانند. سپس ابو جعفر علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل می‌فرماید: «وَأَقِيمُوا الشَّهادَةَ لِلَّه» [و گواهی را برای خدا به پا دارید][2]-[3]

۳) وی نقل می‌کند که آن بزرگوار راجع به سخن خداوند عز و جل در آیه: «وَمَن يكتمْها فَإِنَّه آثِمٌ قَلْبُه» فرمود: قلبش کافر است.[4]

۴) عیاشی، از هشام بن سالم، از ابو عبد الله علیه السلام روایت می‌کند و می‌گوید: گفتم: «ولاَ تَكتُمُواْ الشَّهادَةَ»؟ فرمود: بعد از شهادت دادن.[5]

لِلّهِ ما فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الأَرْضِ وَإِن تُبْدُواْ مَا فِي أَنفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُم بِهِ اللّهُ فَيَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَاللّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۸۴) آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِن رَّبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللّهِ وَمَلآئِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لاَ نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ وَقَالُواْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ (۲۸۵) لاَ يُكَلِّفُ اللّهُ نَفْسًا إِلاَّ وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لاَ تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلاَ تَحْمِلْ عَلَيْنَا

۱- کافی، ج۷، ص۲۸۱، ح۲.
۲- طلاق/ ۲.
۳- من لایحضره الفقیه، ج۳، ص۳۵، ح۱۱۴.
۴- من لایحضره الفقیه، ج۳، ص۳۵، ح۱۱۵.
۵- تفسیر عیاشی، ج۱، ص۱۷۶، ح۵۲۷.

إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (۲۸۶).

[آن چه در آسمان‌ها و آن چه در زمین است از آن خداست. و اگر آن چه در دل‌های خود دارید، آشکار یا پنهان کنید، خداوند شما را به آن محاسبه می‌کند؛ آن گاه هر که را بخواهد می‌بخشد، و هر که را بخواهد عذاب می‌کند، و خداوند بر هر چیزی تواناست* پیامبر (خدا) بد آن چه از جانب پروردگارش بر او نازل شده است ایمان آورده است، و مؤمنان همگی به خدا و فرشتگان و کتابها و فرستادگانش ایمان آورده‌اند (و گفتند:) (میان هیچ یک از فرستادگانش فرق نمی‌گذاریم) و گفتند: شنیدیم و گردن نهادیم، پروردگارا آمرزش تو را خواستاریم و فرجام به سوی توست* خداوند هیچ کس را جز به اندازه توانایی اش تکلیف نمی کند، آنچه از خوبی به دست آورده به سود او و آنچه از بدی به دست آورده به زیان اوست. پروردگارا اگر فراموش کردیم یا به خطا رفتیم بر ما مگیر. پروردگارا هیچ بار گرانی بر دوش ما مگذار، همچنان که بر دوش کسانی که پیش از ما بودند، نهادی. پروردگارا و آنچه تاب آن نداریم بر ما تحمیل مکن و از ما درگذر و ما را ببخشای و بر ما رحمت آور. سرور ما تویی، پس ما را بر گروه کافران پیروز کن.]

۱) در کتاب احتجاج از موسی بن جعفر علیه السلام، از پدرش، از پدرانش، از حسین بن علی، از پدرش علی ابن ابی طالب علیه السلام در صحبتی طولانی با یک یهودی که از ایشان راجع به فضایل انبیا پرسیده بود و امیر المؤمنین علیه السلام به او فرمود که به رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی داده شده است که بسیار بالاتر از آن چه که به دیگر پیامبران علیهم السلام داده شده است، می‌باشد، مرد یهودی از جمله سؤالاتی که از ایشان پرسید این بود که گفت: ولی ابرها به تسخیر سلیمان در آمدند و او را در شهرهایش به این طرف و آن طرف می‌بردند که رفتنش یک ماه و بازگشتش یک ماه به طول می‌انجامید، امام علی علیه السلام به او فرمود: این چنین بود. ولی به محمد صلی الله علیه و آله بهتر از اینها داده شد، از مسجد الحرا م به مسجدالاقصی برده شد ؛ یک مسیر یک ماهه را یک شبه طی کرد و به ملکوت آسمان‌ها سفر کرد، مسیر پنجاه هزار ساله را در کمتر از یک سوم شب طی کرد تا این که به ساق عرش رسید و به علم نزدیک گشت و از بهشت، فرشی

سبز سرازیر شد و نور، چشمانش را فرا گرفت و شکوه و عظمت پروردگارش را با دیده دل نگریست و نه با چشم سر، عظمتی که با چشم سر قابل رؤیت نبود، و میان او و[عظمت پرودگار] فاصله‌ای به اندازه‌ی طول دو انتهای کمان و یا کمتر بود «فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى» [آن گاه به بنده‌اش آن چه را باید وحی کند، وحی فرمود][1] و او محل این آیه‌ای بود که در سوره بقره بر او نازل گشته بود: «لِّلَّه ما فِي السَّمَاوات وَمَا فِي الأَرْض وَإِن تُبْدُواْ مَا فِي أَنفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوه يُحَاسِبْكُم بِه اللَّه فَيَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَاللَّه عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» [آن چه در آسمان‌ها و آن چه در زمین است از آن خداست. و اگر آن چه در دل‌های خود دارید، آشکار یا پنهان کنید، خداوند شما را به آن محاسبه می‌کند؛ آن گاه هر که را بخواهد می‌بخشد، و هر که را بخواهد عذاب می‌کند، و خداوند بر هر چیزی تواناست.]

و این آیه از زمان آدم بر پیامبران عرضه شده بود تا این که خداوند تبارک و تعالی مردی به نام محمد صلی الله علیه و آله فرستاد. و این آیه بر امت‌ها عرضه شد ولی به خاطر بار سنگینش ،آنان از پذیرفتن آن ابا کردند. ولی پیامبر صلی الله علیه و آله آن را پذیرفت و بر امت خود عرضه داشت و آنان نیز آن را پذیرفتند، بنابراین هنگامی که خداوند تبارک و تعالی این را از آنان دید، دانست که آنان یارای تحملش را ندارند، پس هنگامی که پیامبر به عرش سفر کرد دوباره خداوند سخنش را بر او تکرار کرد تا متوجه شود، پس فرمود: «آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْه مِن رَّبِّه»، پیامبر صلی الله علیه و آله از جانب خود و امت خود پاسخ داد و گفت: «وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّه وَمَلآئِكَتِه وَكُتُبِه وَرُسُلِه لاَ نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِه»، و خداوند فرمود: اگر چنین کنند نزد من بهشت و غفران خواهند داشت. و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: پروردگارا! اگر با ما چنین کنی،ما خواهان غفران تو هستیم و بازگشت همه به سوی توست؛ یعنی بازگشت در آخرت است. و خداوند به او پاسخ داد: این مقام را در اختیار تو و امّتت قرار دادم. سپس خداوند فرمود: اما چنانچه تو و امّتت این آیه را با شدت و بزرگی آن چه که در آن است پذیرفتید، این حق بر گردن من است که آن را از دوش امت تو بردارم ، همان آیه‌ای که بر امت‌ها عرضه داشتم، ولی آنان از پذیرفتن آن ابا کردند، و فرمود: «لاَ يُكَلِّفُ اللَّه نَفْسًا إِلاَّ وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ»، از خیر و نیکی «وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ»، از شر. پیامبر صلی الله علیه و آله علیه و

۱- نجم/ ۱۰.

آله هنگامی که آن را شنید، به خداوند عرض کرد: اگر این کار را در حق من و امت من روا دارید پس بر من بیافزا. خداوند فرمود: از من بخواه. پیامبر چنین عرض کرد : «رَبَّنَا لاَ تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا»، خداوند عز و جل فرمود: امت تو را به فراموشی و اشتباه بازخواست نخواهم کرد به خاطر کرامت و شأنی که نزد من داری؛ در حالی که امت‌های پیشین اگر آن چه را که به آنان گفته شده بود فراموش می‌کردند، درهای عذاب را به رویشان می‌گشودم، و من این را از امت تو برداشتم. اگر امت‌های پیشین مرتکب اشتباه می‌شدند، برای آن اشتباه بازخواست می‌شدند، و به خاطر کرامت و شأنی که نزد من داری آن را از امت تو برداشتم.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: پروردگارا! اگر آن را به من دادی، پس بر من بیافزا. خداوند به او فرمود: از من بخواه. پیامبر عرض کرد: «رَبَّنَا وَلاَ تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْراً كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا»، یعنی سختی‌هایی را که بر کسانی که پیش از ما مقرر فرموده بودی، بر ما مقرر مفرما. پس خداوند به این درخواست پاسخ داد و فرمود: از امت تو سختی‌هایی که بر امت‌های پیشین بود، برداشتم ؛ نماز آنان را نمی‌پذیرفتم مگر در مناطقی از زمین که برایشان برگزیده بودم حتی اگر دور می‌بود، ولی تمام زمین را برای امت تو محل نماز و خاکش را پاک قرار دادم. این از جمله سختی‌هایی است که بر امت‌های پیشین بود، ولی به خاطر تو، آن را از امت تو برداشتم. و امت‌های پیشین چنانچه دچار نجاستی می‌شدند، باید آن را از بدن خود می‌بریدند؛ حال آن که برای امت تو آب را مایه پاکی قرار دادم و این از جمله سختی‌هایی است که بر آنها بود و از امت تو برداشتم. همچنین امت‌های پیشین قربانی‌های خود را بر گردن خود حمل می‌کردند و به بیت المقدس می‌آوردند، و هر کسی که قربانی‌اش پذیرفته می‌شد، آتشی را می‌فرستادم و قربانی را می‌خورد و قربانی دهنده شاد باز می‌گشت و کسی که قربانی‌اش پذیرفته نمی‌شد، اندوهگین باز می‌گشت. ولی قربانی امت تو را در شکم‌های فقرا و نیازمندان قرار دادم و هر کس که قربانی‌اش پذیرفته شود، چندین برابر آن را به او باز می‌گردانم و هرکس که قربانی‌اش را نپذیرم، مجازات های دنیا را از او بر می‌دارم، و آن را از امت تو برداشتم؛ و این از جمله سختی‌هایی است که بر امت‌های پیش از تو بوده است. امت‌های پیشین باید نماز خود را در تاریکی شب و وسط روز می‌خواندند و این از سختی‌هایی بود که بر آنان قرار داشت و من آن را از امت تو برداشتم و نماز شان را در اطراف شب و روز و در اوقات فعالیت و سرحالی آنان قرار دادم. بر امت‌های پیشین پنجاه نماز در پنجاه زمان، واجب کرده بودم و این از سختی‌هایی

بود که بر دوش آنان قرار داشت، ولی از امت تو برداشتم و آن را پنج نماز در پنج زمان قرار دادم که پنجاه و یک رکعت می‌باشد و برایشان اجر پنجاه نماز قرار دادم.

امت‌های پیشین در برابر هر عمل نیکی، یک عمل نیک و هر عمل بدی یک عمل بد دریافت می‌کردند و این از سختی‌هایی بود که بر آنان قرار داشت و آن را از امت تو برداشتم و معادل هر عمل نیکی که انجام می‌دهند ده برابر پاداش گرفته و در ازای هر عمل بد، تنها یک عمل بد برایشان ثبت می‌شود. در امت‌های پیشین چنانچه فردی نیت عملی نیک را می‌کرد ولی آن را انجام نمی‌داد، پاداش انجام این عمل نیک برایش نوشته نمی‌شد و اگر آن را انجام می‌داد برایش یک حسنه نوشته می‌شد؛ حال آن که اگر فردی از امت تو نیت عملی نیک را کند و آن را انجام ندهد، برایش پاداش نوشته می‌شود حتی اگر آن را انجام ندهد؛ و اگر آن را انجام دهد، برایش پاداشی ده برابر نوشته می‌شود و این از سختی‌هایی است که بر آنان بوده است و از امت تو برداشتم؛ و چنانچه فردی از امت‌های پیشین نیت عمل بدی را می‌کرد، سپس آن را انجام نمی‌داد، برایش نوشته نمی‌شد و اگر آن را انجام می‌داد، برایش یک عمل بد نوشته می‌شد؛ ولی چنانچه فردی از امت تو نیت انجام عمل بدی را کند و آن را انجام ندهد، برایش حسنه نوشته می‌شود؛ و این از سختی‌هایی است که بر آنان بود و از امت تو برداشتم. امت‌های پیشین چنانچه مرتکب گناهی می‌شدند، گناهانشان بر درب‌هایشان نوشته می‌شد، توبه آنان از گناهانشان به این صورت بوده که بر آنان محبوب‌ترین طعام‌ها حرام می‌شد، که این را از امت تو برداشتم، و گناهانشان را رازی بین خود و ایشان قرار دادم و بر آنان پوشش‌های بسیاری قرار دادم و توبه ایشان را بدون هیچ مجازاتی پذیرفتم و آنان را به این مجازات نمی‌کنم که محبوب‌ترین طعام‌ها را بر آنان حرام گردانم. در امت‌های پیشین افراد، صد سال یا هشتاد سال یا پنجاه سال از گناه خود توبه می‌کردند ولی تا آنان را در دنیا مجازات نمی‌کردم توبه ایشان را نمی‌پذیرفتم و این از سختی‌هایی است که بر آنان بود، ولی از امت تو برداشتم، و فردی از امت تو حتی اگر بیست سال و یا سی سال و یا چهل سال و یا صد سال گناه کند و سپس توبه کند و اندازه‌ی گوشه چشمی پشیمان گردد، تمام آن را بر او خواهم بخشید.

پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: پروردگارا! اگر آن را به من دادی، پس بر من بیافزا. خداوند فرمود: از من بخواه. پیامبر عرض کرد: «**رَبَّنَا وَلاَ تُحَمِّلْنَا مَا لاَ طَاقَةَ لَنَا بِهِ**»، پس خداوند فرمود: آن را در حق تو و امت تو انجام دادم و تمام بلاهای امّت‌ها را از آنان بر داشتم و حکم من برای تمام امت‌ها این است که هیچ

مخلوقی را بیشتر از توانایی‌اش مکلّف نمی‌کنم. پیامبر عرض کرد: «وَاعْفُ عَنَّا وَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَآ أَنتَ مَوْلاَنَا»، خداوند عز و جل فرمود: آن را با توبه کنندگان امت تو انجام دادم. سپس عرض کرد: «فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ»، خداوند فرمود: امت تو در زمین همچون خال سفیدی در گاو سیاه هستند. آنان توانمندان و چیره شوندگان هستند، به خدمت می‌گیرند ولی به خدمت گرفته نمی‌شوند، به خاطر ارجی که نزد من داری، و این حقی است بر گردن من که دین تو را بر دیگر ادیان آشکار سازم تا از شرق تا غرب عالم، هیچ دینی روی زمین جز دین تو باقی نماند و یا این که به مردم دین تو جزیه پرداخت کنند.[1]

۲) علی ابن ابراهیم گفت: پدرم از ابن ابی عمیر، از هشام، از ابو عبد الله صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که این آیه، مکالمه خداوند با پیامبرش صلی الله علیه و آله در شبی است که به آسمان‌ها برده شد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی به سدرة المنتهی رسیدم که یک برگ از آن برای سایه انداختن روی امتی از امتها کافی بود، من از پروردگارم به اندازه «قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» [تا (فاصله‌اش) به قدر (طول) دو (انتهای) کمان یا نزدیکتر شد][2] فاصله داشتم همان طور که خداوند فرمود، و خداوند مرا فراخواند: «آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِن رَّبِّهِ»، و از جانب خود و امت خود پاسخ دادم: «وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلآئِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لاَ نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ وَقَالُواْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ»، خداوند فرمود: «لاَ يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلاَّ وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ»، من گفتم: «رَبَّنَا لاَ تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا»، و خداوند فرمود: تو را بازخواست نخواهم کرد.

پس گفتم: «رَبَّنَا وَلاَ تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا»، خداوند فرمود: بر دوش تو قرار نمی‌دهم.

من گفتم: «رَبَّنَا وَلاَ تُحَمِّلْنَا مَا لاَ طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَآ أَنتَ مَوْلاَنَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ»، خداوند فرمود: آن را به تو و امت تو عطا کردم.

امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ کسی کریم تر و بزرگوارتر از پیامبر صلی الله علیه و آله به نزد خدا فرستاده نشد تا چنین خصلتی را برای امت خود بخواهد.[3]

۱- احتجاج، ص۲۲۰.

۲- نجم/ ۹.

۳- تفسیر قمی، ج۱، ص۱۰۲.

۳) محمد بن یعقوب، از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از ابو داوود مُسترِق نقل می‌کند که می‌گوید: عمرو بن مروان با من صحبت کرد، گفت: شنیدم که ابو عبد الله علیه السلام می‌فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: چهار ویژگی از دوش امت من برداشته شده است: اشتباه و فراموشی و آن چه که به آن مجبور شده‌اند و آن چه که طاقت آن را ندارند؛ و این سخن خداوند متعال است: «**رَبَّنَا لاَ تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلاَ تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْراً كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلاَ تُحَمِّلْنَا مَا لاَ طَاقَةَ لَنَا بِهِ**»، و همچنین: «**إِلاَّ مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالإِيمَانِ**» [مگر آن کس که مجبور شده و (لی) قلبش به ایمان اطمینان دارد][1-2].

۴) و صاحب کتاب مُقتَضَب که راجع به امامت دوازده امام می‌باشد، از ابو الحسن علی بن سنان موصلی معدّل، از احمد بن محمد خلیلی آملی، از محمد بن صالح، از سلیمان بن محمد، از زیاد بن مسلم، از عبد الرحمن بن یزید بن جابر، از سلّام بن ابی عَمرة، از ابو سَلمَی چوپان رسول خدا صلی الله علیه و آله، روایت می‌کند و می‌گوید: شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: شبی که مرا به آسمان‌ها بردند، خداوند به من فرمود: «**آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِن رَّبِّهِ**»، و من گفتم: «**وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللّهِ**» خداوند فرمود: راست گفتی ای محمد! چه کسی را در امتت جانشین خود قرار دادی؟ گفتم: بهترین ایشان را. خداوند فرمود: علی بن ابی طالب؟ گفتم: آری. فرمود: ای محمد! خوب به زمین نگاه کردم و از روی زمین، تو را برگزیدم و نامی را که مشتق از نام‌های من بود برایت برگزیدم و در هیچ جایی نام من ذکر نمی‌شود مگر آن که نام تو نیز با من ذکر شود و من محمود «مورد ستایش» هستم و تو محمد صلی الله علیه و آله «ستایش شده» هستی، سپس دوباره به زمین نگاه کردم و علی علیه السلام را برگزیدم و نامی را که مشتق از نام‌های من بود، برایش برگزیدم، بنابراین من اَعلَی «برترین» و او علی «والا» است. ای محمد به راستی که تو و علی را و فاطمه و حسن و حسین را و ائمّه علیهم السلام را که از نسل اویند از اصل نور خود آفریدم و ولایت شما را بر اهل آسمان‌ها و زمین‌ها عرضه داشتم و هر آن کس که آن را بپذیرد، نزد من از مؤمنین می‌باشد؛ و هر آن کس که آن را انکار کند، از کافرین می‌باشد. ای محمد!

۱- نحل / ۱۰۶.
۲- کافی، ج ۲، ص ۳۳۵، ح ۱.

اگر بنده‌ای از بندگانم مرا عبادت کند تا جایی که به مانند مَشکِ کهنه شود، سپس نزد من بیاید در حالی که منکر ولایت شماست، تا زمانی که به ولایت شما اقرار نکند، او را نخواهم بخشید.ای محمد، دوست داری که آنان را ببینی؟ گفتم: آری. به من فرمود: به سمت راست عرش نگاه کن. من هم رو به آن سو کردم و دیدم علی را و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و المهدی علیهم السلام را که در دریایی از نور ایستاده‌اند و نماز می‌خوانند و او در میانشان است، یعنی مهدی، گویی ستاره‌ای است مرواریدوار. خداوند فرمود: ای محمد! اینان حجت‌های من هستند و او قیام کننده‌ای است از خاندان تو، به عزت و شکوهم سوگند، او حجت واجب برای دوستانم و انتقام گیرنده از دشمنان من است.

و این حدیث از طریق مخالفان نیز روایت شده است ؛ موفق بن احمد با سندی که برای رعایت اختصار آن را حذف کردیم، از ابو سلمی[1]، چوپان پیامبر صلی الله علیه و آله، نقل می‌کند و حدیث، عیناً ذکر شده است[2]. همچنین شیخ طوسی در کتاب الغیبة آن را با سند خود از ابو سلمی، چوپان پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند و حدیث را ذکر می‌کند[3-4].

۵) محمد بن ابراهیم نعمانی، با سند خود از ابو ایّوب مؤدّب، از پدرش، که مربی برخی از فرزندان جعفر بن محمد علیه السلام بود، نقل می‌کند که فرمود: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله رحلت کردند، مردی یهودی وارد مدینه شد و مسائلی را با علی علیه السلام مطرح کرد. از جمله مسائلی که آن یهودی مطرح کرد این بود که گفت: اولین کلمه‌ای که پیامبرتان هنگامی که شب هنگام به آسمان‌ها برده شد و از نزد پروردگارش بازگشت، فرمود چه بود؟ علی علیه السلام به او فرمود: و اما اولین کلمه‌ای که پیامبر ما فرمود،این سخن باری تعالی بود: «آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَیهِ مِن رَّبِّه» مرد یهودی گفت: این، آن چیزی که من می‌خواستم

۱– او ابو سلمی، چوپان رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد. گفته شده: نامش حریث می باشدو اهل کوفه است. ابو سلام اسود از وی روایت کرده است. اسد الغابة، ج۵، ص۲۱۹، و تهذیب التهذیب، ج۱۲، ص۱۱۵.

۲– مقتل حسین(ع) ـ به نوشته ـ خوارزمی، ج۱، ص۹۵.

۳– الغیبة، ص۱۴۷، ح۱۰۹.

۴– مقتضب الاثر، ص۱۰– فرائد السمطین، ج۲، ص۳۱۹، ح۵۷۱.

نبود.

علی علیه السلام فرمود: پس این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است: «وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّه» مرد یهودی گفت: این، آن چیزی نبود که من می‌خواستم. و علی علیه السلام فرمود: بگذار مسئله پنهان باقی بماند. مرد یهودی گفت: باید به من بگویی، یا شاید تو او نیستی؟ علی علیه السلام فرمود: هر چند ترجیح می‌دهم نگویم، اما می‌گویم که رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که از نزد پروردگارش بازگشت و حجاب‌ها برایش کنار رفت پیش از آن که به جایگاه جبرئیل برسد، فرشته‌ای او را صدا زد و گفت: ای احمد! پیامبر پاسخ داد: لبیک، گفت: خداوند بر تو درود می‌فرستد و به تو می‌گوید بر سرور و ولی، درود فرست. رسول خدا فرمود: سرور و ولی کیست؟ فرشته گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام، مرد یهودی گفت: به خداوند سوگند که راست گفتی، این را در کتاب پدرم خوانده بودم و مرد یهودی از فرزندان داوود بود.[1]

۶) عیاشی، از سعدان، از مردی، از ابو عبد الله، امام صادق علیه السلام، راجع به آیه: «وَإِن تُبْدُواْ مَا فِي أَنفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُم بِهِ اللّهُ فَيَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ»، روایت می‌کند که فرمود: شایسته است که خداوند هر کسی را که در قلب خود از عشق ایشان به اندازه مثقال دانه‌ای از خردل نداشته باشد، وارد بهشت نکند.[2]

۷) ابو عَمرو زُبیری، از ابو عبد الله علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: خداوند ایمان را بر اعضا و جوارح فرزندان آدم واجب گردانید و آن را بر آنها تقسیم کرد و آن را در آنها پخش کرد، و هیچ یک از اعضا وجود ندارد که آن چه بر عضو دیگری واجب گشته بر خودش نیز واجب گشته باشد، از جمله: قلب انسان که با آن تعقل می‌کند و درک می‌کند و می‌فهمد و قلب، امیر بدن انسان است به گونه‌ای که اعضا پاسخ نمی‌دهند و چیزی از آنها صادر نمی‌شود مگر با نظر و دستور او. اما ایمانی که بر قلب واجب گشته همان اقرار و شناخت و پیوستن و راضی بودن و تسلیم این مسئله شدن است که هیچ خدایی جز الله نیست، خدای یکتایی که شریک ندارد، خداوندی یگانه که نه همسر و نه فرزند دارد و این که محمد بنده و فرستاده اوست. نیز اقرار به آن چه که از جانب خداوند آمده است،

۱- غیبة نعمانی، ص۶۸.
۲- تفسیر عیاشی، ج۱، ص۱۷۶، ح۵۲۹.

چه پیامبر و چه کتاب (اقرار به نبوت وقرآن) و این چیزی است که خداوند بر قلب واجب کرده است ؛ اقرار و شناخت، که این عمل قلب است و این مصداق این سخن خداوند است که: «إِلاَّ مَنْ أُكرِهِ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالإِيمَانِ وَلَكِن مَّن شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا» [مگر آن کس که مجبور شده ولی قلبش به ایمان اطمینان دارد لیکن هر که سینه‌اش به کفر گشاده گردد][1] و فرمود: «أَلاَ بِذِكْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» [آگاه باش که با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد][2] و فرمود: «الَّذِينَ قَالُواْ آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ» [آنان که با زبان خود گفتند: ایمان آوردیم و حال آن که دل‌هایشان ایمان نیاورده بود][3] و فرمود: «وَإِن تُبْدُواْ مَا فِي أَنفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُم بِهِ اللّهُ فَيَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ» این همان چیزی است که خداوند بر قلب واجب گردانید؛ یعنی اقرار و شناخت و آن، عمل اوست و این رأس ایمان است.[4]

۸) عبد الصمد بن بشیر گفت: نزد ابو عبد الله علیه السلام راجع به منشأ اذان صحبت شد، و گفت: مردی از انصار در خواب خویش اذان را دید و آن را برای پیامبر صلی الله علیه و آله تعریف کرد و پیامبر به او دستور داد تا آن را به بلال آموزش دهد. ابو عبد الله علیه السلام فرمود: دروغ می‌گویند، رسول خدا صلی الله علیه و آله زیر سایه کعبه خوابیده بود که جبرئیل به همراه کاسه‌ای از آب بهشت آمد و پیامبر را بیدار نمود و به او دستور داد که در آن خود را بشوید، سپس در کوله‌ای برایش هزار هزار رنگ از نور قرار داد، سپس او را با خود بالا برد تا این که به درهای آسمان‌ها رسیدند، هنگامی که فرشتگان او را دیدند از درب‌های آسمان دور شدند و فرار کردند و گفتند: دو پروردگار وجود دارد، خدایی در روی زمین و خدایی در آسمان، خداوند به جبرئیل دستور داد و گفت: الله أكبر، الله أكبر، پس فرشته‌ها به سوی درب‌های آسمان بازگشتند و دانستند که پیامبر صلی الله علیه و آله مخلوق پروردگار است؛ بنابراین درب را باز کردند و پیامبر صلی الله علیه و آله داخل شد تا این که به آسمان دوم رسید و فرشتگان از کنار درب‌های آسمان دور شدند و فرار کردند و گفتند: دو پروردگار وجود دارد، خدایی در روی زمین و خدایی در آسمان، و جبرئیل گفت: أشهد أن لا إله إلاّالله، أشهد أن لا إله إلاّالله [گواهی می‌دهم که هیچ خدایی جز الله وجود ندارد]؛ بنابراین فرشته‌ها بازگشتند و

۱- نحل/ ۱۰۶.
۲- رعد/ ۲۸.
۳- مائده/ ۴۱.
۴- تفسیر عیاشی، ج۱، ص۱۷۷، ح۵۳۰.

دانستند که پیامبر مخلوق پروردگار است. سپس درب باز شد و پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شد و عبور کرد تا این که به آسمان سوم رسید و فرشتگان از کنار درب‌های آسمان دور شدند و فرار کردند، جبرئیل گفت: أشهد أنّ محمّداً رسولُ الله، أشهد أنّ محمّداً رسولُ الله، فرشته‌ها بازگشتند و درب گشوده شد و پیامبر صلی الله علیه و آله عبور کرد تا این که به آسمان چهارم رسید و در آنجا فرشته‌ای را دید که روی تخت نشسته و تکیه داده است و زیر دستش سیصد هزار فرشته و زیر هر فرشته سیصد هزار فرشته قرار داشتند، پیامبر صلی الله علیه و آله خواست به سجده رود و گمان کرد که او، همان خداوند است. پس ندایی آمد که برخیز. ـ فرمود: ـ فرشته برخاست و بر روی دو پای خود ایستاد، فرمود: بنابراین پیامبر صلی الله علیه و آله متوجه شد که این مخلوق است، فرمود : همچنان تا روز قیامت همین طور ایستاده خواهد ماند.

فرمود: و درب باز شد و پیامبر صلی الله علیه و آله حرکت کرد و به راه افتاد تا این که به آسمان هفتم رسید. فرمود: و به «سدرة المنتهی» رسید. سدرة المنتهی گفت: هیچ مخلوقی پیش از تو از من عبور نکرده است، سپس به راه افتاد و نزدیک آمد و سرازیر شد و در فاصله‌ای به اندازه دو انتهای قاب کمان و یا نزدیکتر از خدا قرار داشت، و خداوند آیات قرآن را به بنده‌اش وحی کرد- فرمود - به او دو کتاب بده: کتاب اصحاب یمین را در دست راستش و کتاب اصحاب شمال را در دست چپش قرار بده، کتاب اصحاب یمین را با دست راستش برداشت و گشود و در آن نظر افکند، و دید که در آن نام بهشتیان و نام پدران و قبایل ایشان نوشته شده است. فرمود: پس خداوند فرمود: «آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيهِ مِن رَّبِّه»، و پیامبر صلی الله علیه و آله به خداوند عرض کرد: «وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللّه وَمَلآئِكَتِه وَكُتُبِه وَرُسُلِه لاَ نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِه»، و خداوند فرمود: «وَقَالُواْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا»، و پیامبر صلی الله علیه و آله به خداوند عرض کرد: «غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيكَ الْمَصِيرُ»، خداوند فرمود: «لاَ يُكَلِّفُ اللّهُ نَفْسًا إِلاَّ وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ»، پیامبر صلی الله علیه و آله به خداوند عرض کرد: «رَبَّنَا لاَ تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا»، فرمود: و خداوند فرمود: آن را انجام داده‌ام.

پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: «رَبَّنَا وَلاَ تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْراً كَمَا حَمَلْتَه عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا»، خداوند فرمود: این را انجام داده‌ام.

پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: «رَبَّنَا وَلاَ تُحَمِّلْنَا مَا لاَ طَاقَةَ لَنَا بِه وَاعْفُ عَنَّا وَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَآ أَنتَ مَوْلاَنَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ»، و خداوند

در تمام این موارد فرمود: انجام داده‌ام.

سپس کتاب (نوشته) را پیچید و در دست راست خود گرفت و دیگری را گشود، کتاب اصحاب شمال را، و دید که در آن نام جهنّمیان و نام پدران و قبایلشان نوشته شده بود، فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اینان مردمی هستند که ایمان نیاورده‌اند. خداوند فرمود: ای محمّد! «فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ» [(و خدا فرمود:) از ایشان روی برتاب و بگو: به سلامت. پس زودا که بدانند.][1] فرمود: هنگامی که از مناجات با پروردگار خود فارغ شد، به خانه‌ای ساخته شده برده شد که در آسمان هفتم و در محاذات وامتداد کعبه قرار داشت، - فرمود - تمام پیامبران و فرستادگان و فرشتگان برای او جمع شدند؛ سپس به جبرئیل فرمان رسید او اذان را ادامه داد، و نماز را به پا داشت و رسول خدا صلی الله علیه و آله جلوتر از همه آنها ایستاد، و پیشنماز شد و هنگامی که از نماز فارغ شد به آنان رو کرد، و خداوند به او فرمود: «فَاسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَؤُونَ الْكِتَابَ مِن قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءكَ الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَلاَ تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ» [از کسانی که پیش از تو کتاب (آسمانی) می‌خواندند بپرس. قطعاً حق از جانب پروردگارت به سوی تو آمده است. پس زنهار از تردید کنندگان مباش.][2] و پیامبر صلی الله علیه و آله در آن روز از آنان سؤال کرد، سپس پایین آمد در حالی که دو کتاب به همراه داشت، آن دو را به امیر المؤمنین علیه السلام داد. و ابو عبد الله علیه السلام فرمود: و این بود سرمنشأ اذان.[3]

۹) عبد الصمد بن بشیر گفت: شنیدم که ابو عبد الله علیه السلام می‌فرمود: جبرئیل نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و او در صحرا با بُراق بود که کوچکتر از قاطر است، و بزرگتر از الاغ، و بر روی آن هزاران هزار کجاوه از نور، قرار داشت. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله به آن نزدیک شد تا سوار آن شود، براق امتناع کرد. جبرئیل سیلی‌ای بر صورت او زد، سیلی‌ای که از آن براق، خیس عرق شد، سپس گفت: سر جای خود بایست، او محمد صلی الله علیه و آله است. سپس با سرعت او را از بیت المقدس به آسمان برد، فرشتگان از کنار درب‌های آسمان به پرواز درآمدند و از آن جا دور شدند، جبرئیل گفت: الله أکبر، الله أکبر، فرشتگان گفتند: بنده‌ای مخلوق است. فرمود: سپس جبرئیل را دیدند و

۱- زخرف/ ۸۹.
۲- یونس/ ۹۴.
۳- تفسیر عیاشی، ج۱، ص۱۷۷، ح۵۳۱.

گفتند: ای جبرئیل! این کیست؟ گفت: این محمد است، پس بر او درود فرستادند.

سپس او را به آسمان دوم برد، فرشتگان از آنجا پرواز کردند و دور شدند. جبرئیل گفت: أشهد أن لا إله إلا الله، أشهد أن لا إله إلا الله، فرشتگان گفتند: بنده‌ای مخلوق است، سپس جبرئیل را دیدند و گفتند: ای جبرئیل! این کیست؟ گفت: این محمد است. پس بر او درود فرستادند. همچنان آسمان به آسمان وضع این گونه بود، سپس اذان را کامل کرد. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله در آسمان هفتم بر آنان به جماعت ایستاد و پیشنماز شد، سپس جبرئیل او را با خود برد تا این که او را به جایگاهی رساند، انگشتش را روی شانه‌اش قرار داد و سپس او را هُل داد، و به او گفت: به جلو برو ای محمّد! پس به او گفت: ای جبرئیل مرا در این موقعیت قرار می‌دهی؟ و جبرئیل به او گفت: ای محمد! من اجازه ندارم از این جایگاه عبور کنم، و تو بر جایگاهی قدم گذارده‌ای که پیش از تو هیچ کسی پا بر آن نگذاشته و هیچ کسی هم بعد از تو بر آن قدم نخواهد گذاشت، فرمود: خداوند هر قدر که می‌خواست به او مقام بزرگ و والا بخشید. ـ فرمود:ـ و خداوند با او سخن گفت: «آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيه مِن رَّبِّه»، پیامبر عرض کرد: آری، ای پروردگارا! «وَالْمُؤْمِنُونَ كلٌّ آمَنَ بِاللَّه وَمَلاَئِكَتِه وَكُتُبِه وَرُسُلِه لاَ نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِه وَقَالُواْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَک رَبَّنَا وَإِلَيک الْمَصِيرُ»، خداوند تبارک و تعالی فرمود: «لاَ يكَلِّفُ اللّه نَفْسًا إِلاَّ وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيهَا مَا اكْتَسَبَتْ»، محمد صلی الله علیه و آله عرض کرد: «رَبَّنَا لاَ تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلاَ تَحْمِلْ عَلَينَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَه عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلاَ تُحَمِّلْنَا مَا لاَ طَاقَةَ لَنَا بِه وَاعْفُ عَنَّا وَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَآ أَنتَ مَوْلاَنَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ»، فرمود: خداوند فرمود: ای محمد! بعد از تو چه کسی برای امت تو خواهد بود؟ عرض کرد: خداوند داناتر است. خداوند فرمود: علی، امیر المؤمنین.

گفت: ابو عبد الله علیه السلام فرمود: به خداوند سوگند ولایت او نبود مگر مکالمه خداوند با محمد صلی الله علیه و آله.[1]

۱۰) قَتاده گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی این آیه را می‌خواندند: «آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيه مِن رَّبِّه»، تا آن را به پایان برسانند، می‌فرمود: به خدا سوگند که خداوند از دو هزار سال پیش از آن که آسمان‌ها و زمین را بیافرینند، کتابی دارد که آن را در نزد خود در عرش قرار داده است، دو آیه از آن را نازل کرد

۱- تفسیر عیاشی، ج۱، ص۱۷۹، ح۵۳۲.

و با آنها بقره را ختم کرد، بنابراین در هر خانه‌ای که این دو آیه خوانده شود، شیطان وارد نمی‌شود.[1]

۱۱) زراره و حمران، و محمد بن مسلم از یکی از آن دو بزرگوار علیهما السلام راجع به آخر سوره بقره نقل می‌کند که فرمود: هنگامی که شما را دعوت کردند اجابت کنید، «لاَ یکلِّفُ اللّه نَفسًا إلاَّ وُسْعَها»، فرمود: خداوند بر آن واجب نکرد «لاَ یکلِّفُ اللّه نَفسًا إلاَّ وُسْعَها لَها مَا کسَبَتْ وَعَلَیها مَا اکتَسَبَتْ»، و سخن ایشان: «لاَ تَحمِلْ عَلَینَا إصرًا کمَا حَمَلْتَه عَلَی الَّذِینَ مِن قَبْلِنَا».[2]

۱۲) از عمرو بن مروان خزّاز نقل شده است که می‌گوید: شنیدم که ابو عبد الله علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: چهار ویژگی از امّت من برداشته شد: آن چه را که به اشتباه انجام دادند، و آن چه را که فراموش کردند، و آن چه که بر انجام آن مجبور بودند، و آن چه را که یارای آن را نداشتند، و این در کتاب خدا وجود دارد و این مصداق این آیه شریفه است: «رَبَّنَا لاَ تُؤَاخِذْنَا إن نَّسِینَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلاَ تَحْمِلْ عَلَینَا إصرًا کمَا حَمَلْتَه عَلَی الَّذِینَ مِن قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلاَ تُحَمِّلْنَا مَا لاَ طَاقَةَ لَنَا به»، ونیز این سخن خداوند: «إلاَّ مَنْ أُکره وَقَلْبُه مُطْمَئِنٌ بالإیمَانِ» [مگر آن کس که مجبور شده ولی قلبش به ایمان اطمینان دارد][3]-[4].

۱- تفسیر عیاشی، ج۱، ص ۱۸۰، ح۵۳۳.
۲- تفسیر عیاشی، ج۱، ص ۱۸۰، ح۵۳۴.
۳- نحل / ۱۰۶.
۴- تفسیر عیاشی، ج۱، ص ۱۸۰، ح۵۳۵.